حکومتهای اسلامی

مولف:

محمد قریشی

نگارش اول

حکومتهای اسلامی

تالیف:

محمد قریشی

quaraishism@gmail.com

هرات

بهار ۱۳۹۷

از علماء و اساتید محترم خواستارم تا با نظریات خویش این کتاب را در صورت نیاز
اصلاح نمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوند (ج) می فرماید:

(كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولاً مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ) بقره/۱۵۱

همچنین (برای تکمیل نعمت خود بر شما) پیغمبری را از خودتان در میانتان برانگیختم که آیات (قرآن) ما را بر شما فرو می خواند (و آیات و نشانه های وحدانیّت و عظمت خدا را در جهان با دلیل و برهان به شما می نمایاند) و شما را پاکیزه می دارد (از رذائلی همچون زنده بگور کردن دختران و خونریزیها و کشتن فرزندان از ترس نفقه ... و با کاشتن نهال فضائل در اندرونتان، شما را سرور و سرمشق دیگران می سازد) و به شما کتاب (قرآن) و حکمت (اسرار و منافع احکام) را می آموزد (تا با حفظ نظم و لفظ قرآن و بهره مندی از نور آن، به زندگی خویش حیات و تحرّک بخشید و با استفاده از سنّت عملی و سیرت نبوی (ص) به احکام شریعت آشنا گردید) و به شما (به همراه کتاب و حکمت) چیزی یاد می دهد که نمی توانستید آن را بیاموزید (چون وسیله آموزش آن، اندیشه و نگاه نیست بلکه باید از راه وحی آموخته شود، همانند اخبار عالم غیب و اشارات علمی و بیان سرگذشت پیغمبران و احوال پیشینیان که نه تنها برای اعراب بلکه برای اهل کتاب نیز مجهول بود. (تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی (۱/ ٤٥٠))

(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِين) نحل/۱۲۵

(ای پیغمبر!) مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن؛ چرا که (بر تو تبلیغ رسالت الهی است با سخنان حکیمانه و مستدلانه واگاهانه، و به گونه بس زیبا و گیرا و پیدا، و بر ما هدایت و ضلالت و حساب و کتاب و سزا و جزا است). بی گمان پروردگارت آگاه تر (از همگان) به حال کسانی است که از راه او منحرف و گمراه می شوند و یا این که رهنمود و راهیاب می گردند.

(تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی (۱/ ۱۸۰))

(وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) شوری/۳۸

وكارشان به شيوه ي رايزني وبر پايه ي مشورت با يكديگر است.

تعبیر کلام بیانگر این است که همه کارهایشان شورائی است ، تا بدین وسیله سراسر زندگیشان را با رنگ شوری رنگ آمیزی کند. همان گونه که گفتیم این سخن یک نص مکی است ، وپیش از برپائی دولت اسلامی نازل گردیده است . پس در این صورت ، این قالب و قانونی است که عمومی تر و فراگیرتر از خود دولت در زندگی مسلمانان است ، قالب و دکور گروه اسلامی در همه ی احوال و اوضاع ایشان است ، هرچند که هنوز هم دولت به معنی خاص خود پابرجا و برقرار نشده باشد. واقعیت این است که دولت در اسلام چیزی جز این نیست که جماعت مسلمانان و ویژگیهای خاص ایشان ، به طور طبیعی و سرشتی جدا و ممتاز شود. جماعت مسلمانان هم دولت اسلامی را درضمن خود دارند، و جماعت مسلمانان و دولت اسلامی هر دو با همدیگر برنامه اسلامی و نگاهبانی و مراقبت برنامه اسلامی بر زندگی فردی و گروهی را تحقق می بخشند و پیاده می کنند. (تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی (۱/ ۱۲۷))

درحديث شريف به روايت ترمذي از ابوهريره - رضي الله عنه - آمده است كه رسول خدا (ص) فرمودند:

«إذا كان أمراؤكم خياركم وأغنياؤكم سمحاءكم وأمركم شوري بينكم فظهر الأرض خير لكم من بطنها، وإذا كان أمراؤكم شراركم وأغنياؤكم بخلاؤكم وأموركم إلي نسائكم فبطن الأرض خير لكم من ظهرها»

آن گاه که حکام و امرای شما بهترین های شما باشند و توانگران شما بخشنده ترینهایتان و کارتان در میانتان به شور و مشورت باشد، روی زمین برای شما از شکم آن بهتر است ولی آن گاه که امرای شما بدترین های شما باشند و توانگرانتان بخیلانتان و (تولیت عامه) کارهایتان به زنانتان واگذاشته شده باشد، شکم زمین برای شما از روی آن بهتر است. (سنن ترمذی [۹/۱٦])

اظهار سپاس

حمد و ستایش خدای را عزو جل که طاعتش موجب قربتست و به شکر اندرش مزید نعمت. و درود بی پایان باد بر سرور کائنات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وصلم و رحمت خدوند باد بر خلفاء راشدین و باقی اصحاب نبی کریم ص و مجتهدین و ائمه دین و صدیقین و شهدا و صالحین الی یوم الدین

خداوندج را سپاس گذارم که مرا توفیق داد تا کتاب حاضر را تالیف کنم. هدف از این کتاب مطالعه و تعمق و تفکر بیشتر در نصوص دینی است چرا که هر زمان و هر مکان مشکل امت اسلام فقط توسط قرآن و حدیث و اصول دین مبین اسلام حل میشود و بس. امید است که در این راه توانسته باشم خدمتی و کسب ثوابی نموده باشم.

در اینجا می بایست از علماء و استایدی که در منابر و رسانه ها و تالیف و ترجمه کتب مطالب مفیدی در باره مشکلات روز مسلمین ارائه میدهند اظهار سپاس نمود و همچنین از اساتید محترمی مانند سید جمال الدین هروی که که کتاب ارزشمند إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء تألیف محدث هند شاه ولی الله دهلوی رحمه الله را به شکل الکترونیک در دسترس همگان قرار داده است و نیز از آقای عبدالله خاموش هروی که کتاب خلافت اسلامی تالیف دکتر رشدی علیان را ترجمه نموده اند قدردانی کرد. کتب مفیدی که در این کتاب بارها به آنها مراجعه و استناد شده است.

اگر خطا و یا سهو و ضعفی در متن کتاب دیده شد از همه طلب عفو می نمایم و ان شاء الله در نگارش بعدی تصحیح خواهد شد.

فهرست

مقدمه

در طول تاریخ اسلام چهار نوع حکومت اسلامی وجود دارد. این حکومتها براساس شرایط رهبر و تکلیف و وسعت و صلاحیت و مسئولیت شخص حاکم متفاوت بوده اند. در واقع رابطه بین رهبر و امیر با امت و مسلمین تعیین کنندهٔ نوع حکومت بوده است. عامل دیگر در تعیین نوع حکومت قوانین نافذه و نظام تنفیذ قانون میباشد.

حکومت اسلامی را میتوان از لحاظ اساس و بنیان به چهار نوع کلی تقسیم کرد:

حکومت پیامبر (ص) (معصوم)

حکومت اصحاب خاص (رض) (خواص)

حکومت عامه مسلمین (عوام)

و سپس حکومت عامه مسلمین (عوام) به دو دسته زیر تقسیم میشود:

حکومت حکام با زر و زور و به طریق غلبه و استیلا (ملوکیت)

حکومت نائبهای امت براساس امر و حکم شورای مسلمین و اجماع امت (نیابت)

در این کتاب سعی براین است تا اول صفات و خصوصیات رهبران و حکام اسلامی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و در ثانی صلاحیتها و مسئولیتهای حکومت و صلاحیتها و مسئولیتهای امت در قبال نوع حکومت اسلامی وقت تحقیق و تفحص شود.

صفات مهم رهبر یا حاکم

هویت

ایمان

علم

تدبیر مصالح

تقوی

شجاعت

عدالت

مشروعیت

سلامت حواس (عقل)

سلامت جسم

قریشی بودن

مرد بودن

بالغ بودن

عمدہ مسئولیتها و صلاحیتها و وظایف و اختیارات امت در مقابل رهبر (و یا حاکم) عبارتند از:

مشروعیت حاکم

طریقه انتخاب حاکم

دوران حکومت حاکم

اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در امر حاکم

قوانین حکومت حاکم

اطاعت از حاکم

نظارت بر حاکم

پیشنهاد به حاکم

انتقاد از حاکم

قضاوت درباره حاکم

مخالفت با حاکم

خلع حاکم

رابطه امت با حاکم

آنچه این حکومتها را تفکیك میکند صفات و شرایط رهبر و یا امیر و حاکم میباشد. صفات رهبر و حاکم نزد اهل علم بسیار اند اما صفات عمدہ و اساسی شامل صفات ذیل میباشند:

صفات مهم رهبر یا حاکم

۱. هویت

رهبران و حکام اسلامی را میتوان به چهار دسته تقسیم کرد:

الف: پیامبر (ص) که مبعوث و منتصب الله و رسول خداوند ج برای انسانها بودند

ب: خلفاء راشدین (رض) که منتخب خدا ج و رسولش (ص) براساس نص میباشند و نائبین و وزراء پیامبر (ص) بودند و اصحاب گرامی (رض) و امت مسلمه بر افضلیت آنها اجماع کرده اند

عامه مسلمین که ما آنها را مسلمان و پیرو خدا (ج) و رسول الله (ص) و دین اسلام میشناسیم که اینها دو قسم اند: قسم ج و قسم د

ج: حکام مسلمانی که با زر و زور یعنی با رشوه دادن از بیت المال و یا جنگ و شمشیر توانسته اند حاکمیت را بدست آورند (ملوک)

د: حکام مسلمانی که نائب امت میباشد و توسط شورای اهل حل و عقد که فضلای امت میباشند و یا هم شوری عامه مسلمین (اجماع امت) به حکومت رسیده اند

۲. ایمان

از جمله شروط خلافت و امارت مسلمان و مومن بودن خلیفه و امیر است؛ قال الله تعالي:

(وَلَن يَجْعَلَ اللهُ لِلْكٰفِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً) نساء/۱٤۱

و واضح است که خلافت و امارت توسط غیر مسلمان سرانجام نشود و اگر خلیفه کافر گردد العیاذ بالله بر روي خروج و بر ضدوی جهاد واجب است.

۳. علم

و از آنجمله آنست که مجتهد باشد زیرا که خلافت متضمن است قضاء و احیاء علوم دین و امر به معروف و نهي از منکر را، و این همه بدون مجتهد صورت نه گیرد قال رسول الله (ص): (اَلْقُضَاةُ ثَلٰثَةٌ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ وَاِثْنَانِ فِي النَّارِ فَاما الذي في الجنّه فرجلٌ عَرَفَ الحقَّ فَحَكَمَ به فهو في الجنّه ورَجُلٌ عَرَفَ الحق فَجَارَ في الحكم فهو في النار ورَجُلٌ قَضي للنّاس على جهل فهو في النّار) "رواه ابوداود" و اصل معني اجتهاد آنست که جمله عظیمه از احکام فقه دانسته باشد به ادله تفصیلیه از کتاب و سنت و اجماع و قیاس، و هر حکمي را منوط بدلیل او شناخته باشد و ظن قوي بهمان دلیل حاصل کرده. پس در این زمانه مجتهد نمي تواند شد مگر کسیکه جمع کرده باشد پنج علم را.

۱-علم کتاب قراءةً و تفسیراً ۲-علم سنت باسانید آن و معرفت صحیح و ضعف در آن ۳-علم اقاویل سلف در مسائل تا از اجماع تجاوز نه نماید و نزدیك اختلاف علی قولین، قول ثالث اختیار نه کند ٤-علم عربیت از لغت و نحو و غیر آن ٥-علم طرق استنباط و وجوه تطبیق بین المختلفین.

بعد از آن اعمال فکر کند در مسائل جزئیه و هر حکمي را منوط بدلیل او بشناسد و لازم نیست که مجتهد مستقل باشد مثل ابوحنیفه و شافعي بلکه مجتهد منتسب که تحقیق سلف را شناخته و استدلالات ایشان فهمیده ظن قوي در هر مسئله بهم رساند کافي است. و تحقیق آن است که احیاي تفسیر قرآن نیز بغیر این علوم پنجگانه میسر نیست لیکن معتبر آنجا احادیث اسباب نزول مناسب اوست و آثار سلف در باب تفسیر و حفظ و قوت فهم سیاق و سباق و توجیه و مانند آن، و بر علم تفسیر قیاس باید کرد جمیع فنون دینیه را. والله اعلم. (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء (ص: ۹))

٤. تدبیر مصالح

و از آن جمله آنست که متکلم و سمیع و بصیر باشد؛ زیرا که لازم است بر خلیفه حکم کردن بوجهي که در مقصد او اشتباه واقع نشود و معرفت مدعي و مدعي علیه و مقر و مقرله و شاهد و مشهود علیه و استماع کلام این جماعه. و

واجب است بر وي توليت قضاه امصار و نصب عمال و امر کردن مرجیوش را بآنچه در جهاد پیش آید و اینها بدون تدبیر و مصلحت ممکن نمیشود.

۵. تقوی

از جمله صفات حاکم تقوی میباشد. تقوی به معنی آن که برنامه روش زندگی فقط بر اطاعت از خدا Y و حصول رضای خدا Y باشد. هدف و نیت هر عملی فقط خدا ج باشد. تقوی به معنی طرد و رد نفس اماره بالسوء و شیطان میباشد و این ها ضرورت و لازمه عدالت و مساوات و نیکوکاری حاکم میباشد.

۶. شجاعت

و از آن جمله آن است که شجاع باشد و صاحب راي در حرب و سلم وعقد ذمه وفرض مقاتله و تعيين امرا و عمال و صاحب کفایت یعني دعه دوست (آرام طلب) نباشد و نه ناکرده کار که خبط کند در امور و نتواند سرانجام دادن مهمات را؛ زیراکه جهاد بجز از شجاع و صاحب راي کافي صورت نه بندد و آن مطلب اعظم است از مطالب خلافت.

۷. عدالت

و از آنجمله آنست که عدل باشد یعني مجتنب از کبائر غیر مُصر بر صغائر، و صاحب مروت باشد نه هرزه گر خلیع العذار؛ زیراکه در شاهد و قاضي و راوي حدیث هرگاه این معاني شرط است پس در ریاست عامه که زمام خلق بدست او افتد اولي است بانکه شرط باشد. قال الله تبارك وتعالي: "مِمَّن تَرضَونَ مِنَ الشُّهَدَآءِ (۳)" و مرضي بودن مفسر است بعدالت و مروت. (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء (ص: ۹))

۸. مشروعیت

هرکس مشروعیت خود را از هویت خود میگیرد.

الف: پیامبر)ص) توسط خدا ج مبعوث شد لذا مشروعیت ایشان از حکم الله ج است.

ب: خلفاء راشدین نائب های پیامبر)ص) و وزراء او بودند و بعد از ایشان نیز به تایید آیات خداوند ج و احادیث رسول الله)ص) به حکومت رسیدند لذا مشروعیت خود را از بشارات خدا ج ورسولش (ص) میگیرند

ج: حکامی که براساس شورای مسلمین و اجماع امت انتخاب شده اند مشروعیت خود را از حکم شوری میگیرند. شورا خود مصدر امر است و اولی الامر (مشروط و محدود) میباشد. و حکم شورای مسلمین و اجماع امت برهدایت بوده و هدایت یعنی رضای خدا ج ورسولش (ص) میباشد.

د: حکام و امرایی که از طریق استیلا و زر و زور به حکومت رسیده اند مشروعیت خود را از ضرورت وقت و شرایط مسلمین میگیرند. اگر چه این ضرورت حکومت حکام را مشروع نمیکند بلکه اطاعت مسلمین در آنچه مطابق شرع باشد را از این حکام غاصب مجاز میگرداند. این مشروعیت موقت بوده تا زمانیکه خداوند راهی برای مسلمین ایجاد کند (حدیث شریف در باب حکام ظالم: ابْنِ مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ - صلى الله عليه

وسلم -، قَالَ: سَتَكُونُ أُثَرَةٌ وَأُمُورٌ تُنْكِرُونَهَا قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ: تُؤَدُّونَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكُمْ وَتَسْأَلُونَ اللهَ الَّذِي لَكُمْ. رواه البخاری)

۹. سلامت عقل و حواس

واز جمله شرايط آن است كه عاقل و بالغ باشد؛ زيرا كه مجنون و سفيه و صبي محجورند از تصرفات جزئيه خويش قال الله تعالي: (ولا تُؤتُو السُفَهَآءَ اَموالَكُم) نساء/۵. چون بر مال خودها قادر نباشند بر اموال و رقاب مسلمين البته تسلط ايشان صحيح نباشد وكارهاي مطلوب از استخلاف بالقطع از اين جماعت سرانجام نمي شود.

و واجب است بر وي توليت قضاه امصار و نصب عمال و امر كردن مرجيوش را بآنچه در جهاد پيش آيد و اين همه بدون سلامت اعضاء و حواس متحقق نشود و مقدمه واجب واجب است.

۱۰. سلامت جسم

و از آن جمله آنست كه متكلم و سميع و بصير باشد؛ زيرا كه لازم است بر خليفه حكم كردن بوجهي كه در مقصد او اشتباه واقع نشود و معرفت مدعي و مدعي عليه و مقر و مقرله و شاهد و مشهود عليه و استماع كلام اين جماعه. (اعضاء و حواس پنجگانه خليفه سالم باشد.) و واجب است بر وي توليت قضاه امصار و نصب عمال و امر كردن مرجيوش را بآنچه در جهاد پيش آيد و اين همه بدون سلامت اعضاء متحقق نشود و مقدمه واجب واجب است.

۱۱. قريشی بودن

لازم است كه خليفه قريشي باشد و نسب او از قريش باشد؛ زيرا كه حضرت ابوبكر صديق انصار را از خلافت منصرف كردند باين حديث كه آنحضرت فرمودند: "اَلأَئِمَّهُ مِن قُرَيش". و همچنين حديث: «أَبِي هُرَيْرَةَ -رضي الله عنه- ، أَنَّ النَّبِيَّ - صلى الله عليه وسلم -، قَالَ: النَّاسُ تَبعٌ لِقُرَيْشٍ فِي هذَا الشَّأْنِ، مُسْلِمُهُمْ تَبَعٌ لِمُسْلِمِهِم، وَكَافِرُهُمْ تَبَعٌ لِكَافِرِهِمْ» (أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب) «ابو هريره - رضي الله عنه - گويد: پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - گفت: مردم در امر خلافت پيرو قريش هستند، آنان كه مسلمانند از قريشیهای مسلمان، و آنان كه كافرند از قريشیهای كافر پيروی می كنند.»

حديث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ - صلى الله عليه وسلم -، قَالَ: لاَ يَزَالُ هذَا الأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمُ اثْنَانِ» (البخاري باب مناقب قريش) (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ۱۰))

۱۲. آزاد باشد

واز آن جمله آنست كه حر (آزاد) باشد زيرا كه عبد قابل شهادت در خصومات نيست و بنظر مردم حقير و مهين، و واجب است بر وي مشغول بودن بخدمت سيد خود. (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ۸)) همچنين اميری كه در دست كفار اسير است نيز نميتواند امر به اجرای شرع كند و خلافت و امارت او تعطيل است و امر به شورای اهل حل و عقد و اجماع مسلمين تعلق ميگيرد.

۱۳. مرد بودن

از آن جمله آنست که ذکر (مرد) باشد نه امرأة (زن)؛ زیراکه در حدیث بخاري آمده: "مَا اَفلَحَ قَومٌ وَلَّوا أمرَهُم اِمرأه" چون بسمع مبارك آنحضرت صلي الله وعليه وسلم رسيد که اهل فارس دختر کسري را بباد شاهي برداشته اند فرمود: رستگار نشد قومي که والي امر بادشاهي خود ساختند زني را، و زيراکه امرأه ناقص العقل والدين است و در جنگ و پيکار بيکار و قابل حضور محافل و مجالس ني؛ پس از وي کارهاي مطلوب نه برآيد. (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ٨))

١٤. بالغ بودن

و این که بالغ باشد به دلیل فرمودة آنحضرت (ص) که: وقال علي ألم تعلم أن القلم رفع عن ثلاثة عن المجنون حتى يفيق وعن الصبي حتى يدرك وعن النائم حتى يستيقظ (صحيح البخاري [٢٠١٧/٥])

شرایط امام از نظر ماوردی

ماوردی در احکام السلطانية شرایط امام یا خلیفه مسلمین را چنین ذکر نموده است:

وَأَمَّا أَهلُ الإِمَامَةِ فَالشُّرُوطُ المُعتَبَرَةُ فِيهِم سَبعَةٌ: أَحَدُهَا: العَدَالَةُ عَلَى شُرُوطِهَا الجَامِعَةِ.

وَالثَّانِي: العِلمُ المُؤَدِّي إلَى الاِجتِهَادِ فِي النَّوَازِلِ وَالأَحكَامِ.

وَالثَّالِثُ سَلَامَةُ الحَوَاسِّ مِنَ السَّمعِ وَالبَصَرِ وَاللِّسَانِ لِيَصِحَّ مَعَهَا مُبَاشَرَةُ مَا يُدرَكُ بِهَا.

وَالرَّابِعُ: سَلَامَةُ الأَعضَاءِ مِن نَقصٍ يَمنَعُ عَنِ استِيفَاءِ الحَرَكَةِ وَسُرعَةِ النُّهُوضِ.

وَالخَامِسُ: الرَّأيُ المُفضِي إلَى سِيَاسَةِ الرَّعِيَّةِ وَتَدبِيرِ المَصَالِحِ.

وَالسَّادِسُ: الشَّجَاعَةُ وَالنَّجدَةُ المُؤَدِّيَةُ إلَى حِمَايَةِ البَيضَةِ وَجِهَادِ العَدُوِّ.

وَالسَّابِعُ: النَّسَبُ وَهُوَ أَن يَكُونَ مِن قُرَيشٍ

صفات چهارده گانه ذکر شده در بالا او از صفاتي که ماوردی ذکر نموده اند بیشتر است و این صفات دیگر از رای علما و ضروریات دین نشات گرفته است. مانند مرد بود که از احادیث اخذ شده است و...

چون این شروط در شخصي موجود باشد مستحق خلافت شود و اگر او را خليفه سازند و خلافت را براي او عقد کنند خليفه راشد شود و غير مستجمع اين شروط را اگر خليفه سازند ساعيان خلافت او عاصي گردند ليکن اگر تسلط يابد حکم او فيما يوافق الشرع نافذ باشد براي ضرورت که برداشتن او از مسند خلافت اختلاف امت پيدا کند و هرج و مرج پديد آرد. (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ١٠))

میدانیم جز صفات آخر که در همه رهبران و حکام یکی است دیگر صفات در ایشان به درجات مختلف متفاوت بوده است. و همین اختلاف در صفات حاکم باعث اختلاف در نوع حکم و امر میباشد و همین شرایط رابطه رهبر و امت را تعیین میکند. این صفات و شرایط رهبر باعث میشود که امت نسبت به حاکم وظایف و اختیارات و

صلاحیتها و مسئولیتهایی داشته باشد. عمده این مسئولیتها و صلاحیتها و وظایف امت در مقابل رهبر و یا حاکم عبارتند از:

۱. مشروعیت حاکم

برامت لازم است تا بداند کسی که حکومت میکند کیست؟ او از طرف چه کسی انتخاب شده است و نائب کیست؟ حدود وسعت و تکلیف او چه اندازه است؟ رابطه امت با او چگونه است؟ آیا حاکم امیر المومنین است یا وکیل المومنین

۲. طریقه انتخاب حاکم

رهبر و یا امیر و یا نائب چگونه باید انتخاب شود. طریقه صحیح انتخاب امیر چیست؟

۳. دوران حکومت حاکم

رهبر و یا امیر و نائب چه مدت باید حکومت کند؟ آیا دائم العمر است و یا محدود الزمان

٤. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در امر حاکم

آیا در اطاعت از این رهبر و یا امیر و نائب اطیعوا الله و اطیعوا الرسول که بر امت فرض است انجام میشود؟ آیا در اجرای فرامین حاکم معصیتی برای امت واقع میشود یا نه؟

۵. قوانین حکومت حاکم

قوانین حکومت و صلاحیتهای رهبر و امیر از کجا آمده اند؟ آیا اجرای حکم شرع است و یا امر شورای مسلمین و یا نظر و حکم شخصی؟ آیا او در استنباط از شرع قدرت علمی و اجتهادی لازم را دارد که دچار سوء تفسیر و سوء تعبیر نصوص نشود؟

٦. اطاعت از حاکم

در چه مسائلی باید از حاکم اطاعت شود و در چه مسائلی باید از او اطاعت نشود؟ حیطه و اندازه صلاحیتهای حاکم چیست؟ آیا در هرکاری اجازه امیر و حاکم لازم است یا نه؟

۷. نظارت بر حاکم

آیا حاکم معصوم است یا خیر؟ اگر معصوم نیست پس باید آیا تحت نظارت باشد یا خیر؟ چه کس و چه مرجعی مسئول نظارت بر حاکم باشد و حیطه صلاحیتها و مسئولیتهای ناظر چیست؟

۸. پیشنهاد به حاکم

آیا امت حق دارد به حاکم پیشنهاد و نظر و رای خود را بدهد یا خیر؟ آیا حاکم موظف است تا نظر و رای امت مسلمه را بشنود و در نظر گیرد یا نه؟

۹. انتقاد از حاکم

آیا امت مجاز به انتقاد از حاکم و رهبر است یا نه؟ اگر مجاز است اندازه و میزان انتقاد و موارد انتقاد چیست و چگونه است؟

۱۰. قضاوت درباره حاکم

آیا امت حق دارد درباره حاکم قضاوت کند؟ اعمال او را محاسبه کند یا نه؟

۱۱. مخالفت با حاکم

آیا امت حق دارد با حاکم ابراز مخالفت کند؟ اندازه مخالفت چه مقدار است؟ آیا باید با اعمال حاکم مخالفت کرد و یا میتوان با خود حاکم و حکومتش نیز مخالفت کرد؟

۱۲. خلع حاکم

آیا امت حق خلع حاکم از قدرت و ریاست دولت را دارد؟ اگر دارد چگونه و با چه شرایطی؟

۱۳. رابطه امت با حاکم

رابطه امت با حاکم چیست؟ آیا امت به رهبر ایمان دارد؟ یا بیعت کرده است؟ یا قرارداد و توافق دارد و یا هر حسب ضرورت از او اطاعت میکند؟

این صلاحیتها و مسئولیتها و حقوق رابطه بین امت و رهبر یا حاکم را تعیین می کند. در این کتاب سعی شده است این صفات و شرایط رهبر و حاکم و همچنین صلاحیتها و مسئولیتهای امت در قبال حاکم و حکومت مطالعه و بررسی شود. این صفات و شرایط رهبر و فرامین او و همچنین مسئولیت و صلاحیت امت در قبال رهبر و فرامینش در حکومتهای چهارگانه که در ابتدا ذکر شد بررسی میشود. این بررسی در حکومت های

۱. حکومت پیامبر (ص) (معصوم)

۲. حکومت اصحاب خاص رض (خواص)

حکومت عامه مسلمین (عوام) که شامل:

۳. حکومت حکام بازور و زور و به طریق استیلا (ملوکیت)

٤. حکومت نائبهای امت تحت امر و حکم اجماع امت و شورای مسلمین (نیابت)

بررسی و مطالعه خواهد شد. با مطالعه و تحقیق در این موارد میتوان صلاحیت و مسئولیت حکام و صلاحیت و مسئولیت امت و نوع نظام حکومتی و رابطه امت و حاکم را به شکل کاملا واضح و مشروح تحقیق و تبیین کرد.

فصل اول

حکومت پیامبر (صلی الله علیه و سلم)

(وَمَن يُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاء وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) نساء/٥٦

كسي كه از خدا و پيغمبر (با تسليم در برابر فرمان آنان و رضا به حكم ايشان) اطاعت كند، او (در روز رستاخيز به بهشت رود و همراه و) همنشين كساني خواهد بود كه (مقرّبان درگاهند و) بديشان نعمت (هدايت) داده است (و مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواري خويش را بر آنان تمام كرده است. آن مقرّباني كه او همدمشان خواهد بود، عبارتند) از پيغمبران و راستروان (و راستگوياني كه پيغمبران را تصديق كردند و بر راه آنان رفتند) و شهيدان (يعني آنان كه خود را در راه خدا فدا كردند) و شايستگان (يعني ساير بندگاني كه درون و بيرونشان به زيور طاعت و عبادت آراسته شد). و آنان چه اندازه دوستان خوبي هستند. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٥٨/٢))

﴿ وَأَطِيعُوا اللّهَ وَرَسُولَهُ وَلاَ تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴾ انفال/٤٦

از خدا و پيغمبرش اطاعت نمائيد و (در ميان خود اختلاف و) كشمكش مكنيد، و (اگر كشمكش كنيد) درمانده و ناتوان مي شويد و شكوه و هيبت شما از ميان مي رود. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١٦٠/١))

حکومت پیامبر صل الله علیه و سلم

در بحث حکومت اسلامی ابتدا حکومت پیامبر صل الله علیه و سلم را بررسیم میکنیم چراکه این حکومت اولین و اصلی ترین حکومت در نظام اسلامی میباشد. خداوندج پیامبر صلی الله علیه و سلم را اسوه حسنه و نمونه کامل برای بشریت و مسلمین قرار داده است لذا حکومت ایشان نیز اسوه حسنه و نمونه کامل برای حکومت داری بشریت و مسلمین میباشد.

در حکومت پیامبر صلی الله علیه و سلم ابتدا صفات مهم رهبر و یا حاکم نظام اسلامی را بررسی می نمائیم و سپس به وظایف و مسئولیتها و صلاحیتهای امت مسلمه در قبال رهبری و حکومت ایشان خواهیم پرداخت.

صفات مهم رهبر یا حاکم

۱. هویت
۲. ایمان
۳. علم
٤. تدبیر مصالح
۵. تقوی
٦. شجاعت
۷. عدالت
۸. مشروعیت
۹. سلامت حواس
۱۰. سلامت جسم
۱۱. قریشی بودن
۱۲. مرد بودن
۱۳. بالغ بودن

عمدع این مسئولیتها و صلاحیتها و وظایف امت در مقابل رهبر (و یا حاکم) عبارتند از:

۱. مشروعیت حاکم
۲. طریقه انتخاب حاکم
۳. دوران حکومت حاکم
٤. اطیع الله و اطیع الرسول در امر حاکم

۵. قوانین حکومت حاکم
۶. اطاعت از حاکم
۷. نظارت بر حاکم
۸. پیشنهاد به حاکم
۹. انتقاد از حاکم
۱۰. قضاوت درباره حاکم
۱۱. مخالفت با حاکم
۱۲. خلع حاکم
۱۳. رابطه امت با حاکم

صفات مهم پیامبر صل الله علیه وسلم به عنوان رهبر حکومت اسلامی

هویت: معرفی پیامبر صل الله علیه وسلم

پیامبر اسلام حضرت محمد صلی علیه وسلم خاتم النبیین و از پیامبران اولوالعزم و صاحت کتاب و شریعت میباشد. در واقع پیامبر اسلام آخرین کتاب آسمانی و شریعت و دین الهی را به بشریت رساندہ است. لذا حضرت پیامر صلی الله علیه وسلم صفات و خصوصیات سایر پیامبران را داشته والبته صفات برجسته و مهم دیگری نیز دارد.

در این قسمت معرفی کامل از انبیاء ورسل (پیامبران) خواهیم داشت. این معرفی بیشتر صفات و خصوصیات و شرایط ایشان را در برخواهد گرفت که شامل صفات پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیز میباشند.

برای توضیح درباره پیامبران علیم السلام وهچنین پیامبر اسلام صلی الله علیه وس سلم بخشهایی از کتاب پیامبران و رسالت الهی تألیف: دکتر عمر سلیمان اشقر ترجمه: گروه فرهنگی انتشارات حرمین در اینجا ذکر شده است.

تعریف نبی

در زبان عربی، «نبی» از «نبأ» گرفته شده که به معنی خبر است، مانند فرموده ی الله متعال:

(عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ ١ عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلۡعَظِيمِ ٢) النبأ/۱-۲

-این مردم- درباره چه چیز از یکدیگر می پرسند؟ از خبر بزرگ -و مهمّ رستاخیز می پرسند.-

علّت نام گذاری «نبی» به این نام، این است که:

۱- به او خبر داده شده و وحی شده است، یعنی «باخبر» است. الله متعال می فرماید:

(وَإِذۡ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعۡضِ أَزۡوَٰجِهِۦ حَدِيثٗا فَلَمَّا نَبَّأَتۡ بِهِۦ وَأَظۡهَرَهُ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ عَرَّفَ بَعۡضَهُۥ وَأَعۡرَضَ عَنۢ بَعۡضٖۖ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِۦ قَالَتۡ مَنۡ أَنۢبَأَكَ هَٰذَاۖ قَالَ نَبَّأَنِيَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡخَبِيرُ) التحریم/۳

گفت: چه کسی تورا از این -موضوع- آگاه کرد؟ -پیغمبر- گفت: -الله متعال که- دانا و آگاه -است- مرا باخبر کرد.

۲- از جانب الله متعال، برای ابلاغ دستور و پیام، فرستاده می شود. یعنی «خبررسان» است. الله متعال می فرماید:

(نَبِّئۡ عِبَادِيٓ أَنِّيٓ أَنَا ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ) الحجر/۴۹

-ای پیغمبر!- بندگان مرا آگاه کن که من بسیار آمرزنده و مهرگستر هستم. -در حق کسانی که توبه بکنند و ایمان بیاورند و کار نیک انجام بدهند-.

(وَنَبِّئۡهُمۡ عَن ضَيۡفِ إِبۡرَٰهِيمَ) الحجر/۵۱

و آنان را از مهمانان ابراهیم -که فرشتگانی بودند در لباس انسان- باخبر کن.

تعریف رسول

واژه‌ی رسول به معنی «فرستاده» است. پس وقتی که شخصی را به منظور انجام کاری به جایی مأمور می کنی، در واقع او رسول و فرستاده‌ی توست، الله متعال به نقل از ملکه‌ی سبأ می فرماید:

(وَإِنِّي مُرۡسِلَةٌ إِلَيۡهِم بِهَدِيَّةٖ فَنَاظِرَةُۢ بِمَ يَرۡجِعُ ٱلۡمُرۡسَلُونَ) النمل/۳۵

یعنی: من -هیئتی را- به همراه هدیه‌ای به سوی آنان می فرستم تا ببینم فرستادگان با چه -خبری- باز می¬گردند..

بنابراین علّت نام گذاری پیامبران به «رسول» این است که آن ها فرستاده شده از جانب الله متعال می باشند:

(ثُمَّ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا تَتۡرَاۖ كُلَّ مَا جَآءَ أُمَّةٗ رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُۖ فَأَتۡبَعۡنَا بَعۡضَهُم بَعۡضٗا وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَحَادِيثَۚ فَبُعۡدٗا لِّقَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ) المؤمنون/۴۴

«سپس پیغمبران خود را یکی پس از دیگری -به سوی اقوام شان- روانه کردیم.»

پیامبران با رسالت و پیام مشخّصی فرستاده شده و مکلّف به دریافت و رساندن وحی و پیروی از آن، بوده اند.

تفاوت نبی و رسول

کسانی که گفته اند نبی و رسول فرق ندارد، حرف شان نادرست است و دلیل باطل بودن این ادّعا، روایاتی است که درباره‌ی تعداد انبیاء و پیامبران آمده است، زیرا رسول الله ص فرمود: «تعداد انبیای الهی صد و بیست و چهار هزار نفر و تعداد رسولان، حدود سیصد و سیزده نفر است». همچنین در قرآن «نبی» بر «رسول» عطف شده است و این دلیلی بر تفاوت میان آن دو می باشد.

در نزد علما مشهور است که «رسول» گسترده تر از «نبی» می باشد و از نظر آنان «رسول کسی است که شریعتی به او وحی شده و مأمور تبلیغ آن است، هر رسولی، نبی است، ولی هر نبی، رسول نیست.

الله متعال می فرماید:

(وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٖ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّآ إِذَا تَمَنَّىٰٓ أَلۡقَى ٱلشَّيۡطَٰنُ فِيٓ أُمۡنِيَّتِهِۦ فَيَنسَخُ ٱللَّهُ مَا يُلۡقِي ٱلشَّيۡطَٰنُ ثُمَّ يُحۡكِمُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ) الحج/ ۵۲

و ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستاده ایم مگر اینکه هنگامیکه چیزی را تلاوت می کرد شیطان در تلاوت و خواندن او (شبهه) القا می نمود پس الله متعال آنچه را که شیطان القا می کرد از بین می برد سپس الله متعال آیاتش را استوار می دارد پس الله پس آگاه و با حکمت است

گاهی پیغمبران را شاعر، و زمانی ساحر، و وقتی ناقل افسانه ها و خرافات پیشینیان جلوه گر ساخته است -. امّا الله متعال آن چه را که شیطان القاء کرده است - توسّط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه روزی پیروان ایشان در همه جا و همه حال - از میان برداشته است - و شبهات و ترّهات اهریمنان انس و جان را از صفحه دل مردمان زدوده است - و سپس آیات خود را - در برابر سخنان ناروا و دلائل نابه جای نیرنگ بازان بی مایه و دسیسه بازان بی پایه - پایدار و استوار داشته است، زیرا که الله متعال بس آگاه - از کردار و گفتار و پندار شیطان و شیطان صفتان بوده و همه کارهایش از روی فلسفه و - دارای حکمت است - ولذا اهریمن و پیروان او را همیشه مهلت داده است تا به دسایس و وساوس خود بپردازند.»

تعریف مورد قبول این است: «رسول کسی است که شریعت جدید به او وحی شده باشد، ولی نبی برای تأیید و تقویت شریعت قبل از خود مبعوث شده است.»

ایمان به انبیاء و رسولان الهی، یکی از اصول ایمان است

یکی از اصول و پایه های اساسی ایمان، اعتقاد به پیامبران است، همانگونه که الله متعال فرموده:

(قُلۡ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمۡ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ) آل عمران/ ۸۴

«بگو: به الله و آن چه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگانش نازل شده و نیز به آن چه موسی و عیسی و سایر پیامبران از پروردگارشان دریافت کرده اند، ایمان داریم و میان هیچیک از پیامبران - از لحاظ ایمان به آن ها - فرقی نمی گذاریم؛ و ما تسلیم و فرمان بردار الله هستیم.»

و هرکس به پیامبران ایمان نداشته باشد، گمراه و زیانکار است:

(يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِن قَبۡلُۚ وَمَن يَكۡفُرۡ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا) النساء/ ۱۳۶

«هرکس که به الله و فرشتگان و کتاب ها و پیغمبرانش و روز رستاخیز، کافر شود - و یکی از این ها را نپذیرد -، قطعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است.»

وظایف و مأموریّت پیامبران

قرآن کریم و سنّت نبوی، وظایف و مأموریت رسولان الهی را بخوبی تبیین کرده‌اند و تلاش ما هم بر این است که در این فصل آن را بیان کنیم.

۱. بلاغ مبین و روشنگر

پیامبران سفیران الله متعال بسوی بندگان و حاملان وحی اند و نخستین کار مهم شان، رساندن امانتی بود که بسوی بندگان الله متعال حمل می کردند:

(يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ) المائدة/۶۷

«ای فرستاده -الله متعال، محمّد مصطفی!- هر آن چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است -به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم- برسان -و آنان را بدان دعوت کن- و اگر چنین نکنی، رسالت الله متعال را -به مردم- نرسانده‌ای».

چون پیغمبران بر خلاف عقاید مردم امر به چیزی که باب طبع آن‌ها نبوده و یا امر به ترک عادات ناپسندشان، می کنند، لازمه این تبلیغ، شجاعت، دلاوری و بی باکی از مردم است.

(ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَۗ) الأحزاب/۳۹

-«پیغمبران پیشین، یعنی آن- کسانی که -برنامه‌ها و- رسالت‌های الله متعال را -به مردم می رسانند- و از او می ترسیدند و از کسی جز الله متعال نمی ترسیدند»

بلاغ مبین، تلاوت نصوص و آیاتی است که الله متعال، بدون کاستن یا اضافه کردن، وحی کرده است، می باشد.

(كَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِيكُمۡ رَسُولٗا مِّنكُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِنَا وَيُزَكِّيكُمۡ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ) البقرة/۱۵۱

«و همچنین -برای تکمیل نعمت خود بر شما- پیغمبری را از خودتان در میان شما برانگیختیم که آیات -قرآن- ما را برای شما تلاوت می کند.»

بلاغ بیان اوامر، نواهی، معانی و علومی است که الله متعال بدون ایجاد تغییر و تبدیل در آن‌ها، وحی نموده است.

همچنین از جمله روش های تبلیغ این است که فرستاده‌ی الله متعال، آن چه که برای بندگان به او الهام شده، را تبیین نماید؛ زیرا که پیامبر بیش از دیگران می تواند معنی و مفهوم آیات الله متعال را بفهمد و درک کند؛ در این باره هم الله متعال خطاب به رسول خود ص می فرماید:

(وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ) النحل/۴۴

«قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است -که احکام و تعلیمات اسلامی است- شاید آنان -قرآن را مطالعه کنند و درباره مطالب آن- بیندیشند.»

رسول الله گاهی با گفتار خود وحی را تبیین می نمود؛ ایشان مطالب متعدّدی که فهم آن برای اصحاب مشکل بود، را توضیح می داد؛ مانند توضیح واژه‌ی «ظلم» در آیه زیر:

(ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ) الأنعام/۸۲

«کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک نیامیختند، امنیت و آرامش، سزاوار ایشان است و آنان همان راه‌یافتگان -راه حق و حقیقت- هستند.»

رسول الله ص بیان نمود که منظور از «ظلم» در آیه مذکور، «شرک» است، نه ظلم به نفس و گناه کردن.

و دیگر آیات مختصر، در مورد نماز، روزه، حجّ و دیگر احکام الهی، که رسول الله ص با گفتار و بیان خویش، برای صحابه توضیح دادند.

اما توضیح و تبیین، به گفتار محدود نمی‌گردد، بلکه شامل عمل هم می‌باشد؛ چرا که افعال و کردار رسول الله ص در انجام نماز، زکات، حجّ و دیگر فروع، روشن‌گر و تفسیر قسمت عمده‌ای از نصوص و آیات قرآن بوده است.

وقتی مردم به جای اجابت، از قبول دعوت پیامبران روی‌گردان می‌شدند، پیامبران بر ابلاغ مبین بسنده می‌کردند.

(وَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا عَلَيۡكَ ٱلۡبَلَٰغُۗ) آل عمران/۲۰

«و اگر سرپیچی کنند -نگران مباش؛ زیرا- بر تو فقط ابلاغ -رسالت- واجب است و الله متعال بینا به -اعمال و عقائد- بندگان است.»

۲. دعوت مردم به سوی الله متعال

وظایف و مأموریت مهم پیامبران، تنها با بیان حقّ و ابلاغ آن تمام نمی‌شود، بلکه باید مردم را به قبول و پذیرش آن فرا خوانند، به طوری که دین را گفتار، کردار و اعتقاد خود سازند. در این مورد، تمامی پیامبران، یك راه را پیموده و به مردم می‌گویند: شما بندگان الله متعال هستید و الله متعال، پروردگار و معبود شماست، ما از جانب الله متعال فرستاده شده‌ایم، بر شما واجب است از ما پیروی و دستورات ما را اجرا کنید، الله متعال ما را فرستاده تا چگونگی عبادت او را به شما بیاموزیم:

(وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ فَمِنۡهُم مَّنۡ هَدَى ٱللَّهُ وَمِنۡهُم مَّنۡ حَقَّتۡ عَلَيۡهِ ٱلضَّلَٰلَةُۚ فَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُكَذِّبِينَ) النحل/۳۶

«ما به میان هر ملّتی، پیغمبری را فرستاده‌ایم -و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است- که الله متعال را بپرستید و از طاغوت -شیطان، بت‌ها، ستمگران، و غیره- دوری کنید.»

و فرمود:

(وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ) الأنبياء/۲۵

«ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید.»

و همه پیامبران به قوم خود گفته‌اند:

(فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ) الشعراء/۱۰۸

«از الله متعال بترسید و از من اطاعت کنید».

۳. تبشیر و انذار

دعوت پیامبران همیشه همپای بشارت و بیم دادن بوده است، و از آنجاکه ارتباط بین دعوت بسوی الله متعال و تبشیر و انذار بسیار استوار است قرآن در چندین آیه وظیفه‌ی رسولان را به بشارت و بیم دادن منحصر کرده و می فرماید:

﴿ وَمَا نُرۡسِلُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَۚ وَيُجَٰدِلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ لِيُدۡحِضُواْ بِهِ ٱلۡحَقَّۖ وَٱتَّخَذُوٓاْ ءَايَٰتِي وَمَآ أُنذِرُواْ هُزُوٗا ٥٦ ﴾ الکهف/٥٦

«و ما فرستادگان را تنها به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده می فرستیم.»

بشارت و بیم دادن پیامبران هم دنیوی است و هم اُخروی، زیرا فرمانبران از دستور الله متعال و فرستادگانش را، در دنیا به زندگی پاک بشارت می دهند:

«هرکس از هدایت و رهنمود من پیروی کند، گمراه و بدبخت نمی شود.»

و آن‌ها را به عزّت، سرافرازی، استقرار و امنیت وعده می دهد:

﴿ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡـٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴾ النور/٥٥

«الله متعال به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، نوید می دهد که حتماً در زمین به آنان خلافت می بخشد، چنانکه به پیشینیان شان حکومت بخشید. و دینشان را که برایشان پسندیده است، استوار می سازد و پس از ترس و بیم شان، امنیت و آسودگی خاطر را جایگزینش می گرداند. مرا عبادت می کنند و چیزی را شریکم نمی گردانند.»

و نیز آن‌ها را به عذاب و هلاکت دنیوی هشدار می دهد:

﴿ فَإِنۡ أَعۡرَضُواْ فَقُلۡ أَنذَرۡتُكُمۡ صَٰعِقَةٗ مِّثۡلَ صَٰعِقَةِ عَادٖ وَثَمُودَ ١٣ ﴾ فصلت/١٣

«اگر- مشرکان مکه از پذیرش ایمان- روی گردان شدند، بگو: شما را به صاعقه‌ای همچون صاعقه عاد و ثمود هشدار می دهم»

و فرمانبران را در آخرت به بهشت و نعمت‌های جاودان آن بشارت می دهد:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدۡخِلۡهُ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴾ النساء/١٣

«هرکس از الله متعال و فرستاده‌اش- در آن چه بدان دستور داده‌اند- اطاعت کند، الله متعال او را به باغ های- بهشت- وارد می کند که در آن‌ها رودبارها روان است و- چنین کسانی- جاودانه در آن می مانند و این پیروزی بزرگی است».

گناه‌کاران و سرکشان را از عذاب الله متعال در آخرت، می ترسانند:

﴿وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُۥ يُدۡخِلۡهُ نَارًا خَٰلِدٗا فِيهَا وَلَهُۥ عَذَابٞ مُّهِينٞ ١٤﴾ النساء/١٤

«هرکس از الله متعال و فرستاده اش، نافرمانی کند و از حدود - و قوانین- الهی تجاوز کند، - الله متعال- او را وارد دوزخی می گرداند که جاودانه در آن خواهد ماند و عذابی خوارکننده، - در پیش- دارد.»

٤-اصلاح و تزکیه‌ی نفس و روان

الله متعال نسبت به بندگان خود مهرورز و مهرگستر است، و از نشانه‌های مهرورزی او، زنده کردن و منوّر ساختن درون و روان انسان‌ها، با وحی، الهام و نور خود می باشد:

(وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحٗا مِّنۡ أَمۡرِنَاۚ مَا كُنتَ تَدۡرِي مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ وَلَٰكِن جَعَلۡنَٰهُ نُورٗا نَّهۡدِي بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنۡ عِبَادِنَاۚ وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ) الشوری/٥٢

«همان گونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم - که قرآن نام دارد و مایه حیات دل‌ها است. پیش از وحی - تو که نمی دانستی کتاب چیست و ایمان کدام، ولیکن ما قرآن را نور عظیمی نموده‌ایم که در پرتو آن هرکس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می بخشیم.»

الله متعال مردم را با وحی خویش از تاریکی های کفر، شرک و جهل به سوی نور اسلام و حق، خارج می کند:

(ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخۡرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِۗ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢٥٧) البقرة/٢٥٧

و الله متعال پیامبرانش را با هدایت و شریعت بسوی مردم فرستاده تا مردم را از تاریکی بسوی نور بیرون آورند.

(وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ أَنۡ أَخۡرِجۡ قَوۡمَكَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَذَكِّرۡهُم بِأَيَّىٰمِ ٱللَّهِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ) إبراهيم/٥

«موسی را همراه با نشانه‌های خود فرستادیم - و بدو دستور دادیم - که قوم خویش را از تاریکی های - کفر و جهل- بیرون بیاور - و- به سوی نور - ایمان و دانش رهنمود گردان.»-

آن چه سودبخش و زیانبار است و نیز راهنمایی بر راه محبّت الله متعال:

(هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٢) الجمعة/٢

«الله متعال کسی است که از میان بیسوادان، پیغمبری را برانگیخت تا آیات الله متعال را برای ایشان بخواند و آنان را پاک بگرداند. او به ایشان کتاب - قرآن - و شریعت - یزدان - را می آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.»

(رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُزَكِّيهِمۡۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢) البقرة/١٢٩

«ای پروردگار ما؛ در میان آنان پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برای ایشان بخواند و کتاب - قرآن - و حکمت - اسرار شریعت و مقاصد آن - را بدیشان بیاموزد و آنان را - از شرک و اخلاق ناپسند - پاکیزه نماید،

بی گمان تو عزیزی و حکیمی - و بر هر چیزی توانا و پیروزی، و هر کاری را که می کنی بنابر مصلحتی و برابر حکمتی است.»-

۵. تصحیح افکار منحرف و عقاید نادرست

مردم در ابتدای آفرینش، بر فطرت سلیم خداپرستی بودند و برای ذات باری تعالی شریك قایل نبودند، ولی چون در میان شان تفرقه افتاد و دچار اختلاف گشتند، الله متعال پیامبرانش را فرستاد تا مردم را به راه راست هدایت و از گمراهی و انحراف برهانند.

(كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخۡتَلَفُواْ) البقرة/۲۱۳

مردمان (برابر فرمان فطرت در آغاز از نظر اندیشه و صورت اجتماعي يك گونه و) يك دسته بودند. (کم کم دوره صرف فطري بپایان رسید و جوامع و طبقات پدید آمدند و مرحله بلوغ و بیداري بشريّت فرا رسید) پس خداوند پیغمبران را برانگیخت تا (مردمان را به بهشت و دوزخ) بشارت دهند و بترسانند. و کتاب (آسماني) که مشتمل بر حق بود و به سوي حقیقت (و عدالت) دعوت مي کرد، بر آنان نازل کرد تا در میان مردمان راجع بدانچه اختلاف مي ورزیدند داوري کند (وبدین وسیله مرحله نبوّت فرا رسید، آنگاه) در (مطالب و حقّانيّت) کتاب (آسماني) تنها کساني اختلاف ورزيدند که در دسترسشان قرار داده شده بود، و به دنبال دریافت دلائل روشن، از روي ستمگري و کینه توزک (و خودخواهي و هواپرستي، در پذیرش و فهم و ابلاغ و اجراء کتاب) اختلاف نمودند (و مرحله اختلاف در دین و ظهور دینداران و دین سازان حرفه اي فرا رسید و زمینه بروز و سلطه طاغوت فراهم شد) پس خداوند کساني را که ایمان آورده بودند، با اجازه خویش (که مایه رشد فکري و ایمان پاک و زمینه رستن از انگیزه هاي نفساني و تمسّك كامل به كتاب آسماني است) به آنچه که حق بود و در آن اختلاف ورزیده بودند، رهنمون شد، و خداوند هر کسي را که بخواهد به راه راست (که همان راه حق است) رهنمود مي نماید (تا حق را از میان انحرافها و اختلافها دریابند، و مرحل؟ برگشت به دین راستین و حاکمیّت کتاب و شریعت فرا رسد. (تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۲۳٦/۲))

هر پیامبری قومش را به راه راست دعوت می کرد و حق را برایشان روشن می ساخت و بسوی آن فرا می خواند. این کار مورد اتّفاق همه پیامبران بوده، سپس هر پیامبری در پی اصلاح انحراف پدید آمده در شهر و عصر خود گام برمی داشت. انحراف هم اشکال گوناگونی دارد و به هیچ ضابطه‌ای منحصر نمی‌شود. پس هر پیامبری در صدد درست کردن و اصلاح انحراف موجود در عصر خویش بود، مثلاً نوح و ابراهیم ع بابت پرستی مبارزه می کردند، هود ع، در برابر زیاده خواهی و ستمگری و زورگویی قوم خود، به پاخواست، صالح، فساد و پیروی از مفسدان را در میان قوم خود انکار می کرد و با آن مبارزه نمود، لوط ع، با جرم و جنایت خبیث لواط، که در میان آن قوم رواج یافته بود وارد جنگ شد و شعیب باگناه و جریمه‌ی کم فروشی و خیانت در پیمانه مقاومت نمود. به همین ترتیب، تمامی این جرم و

جنایت‌هایی که امّت‌ها مرتکب می‌شدند، انحراف و گمراهی از راه راست تلقی می‌شود. پیامبران راه راست را تبیین می‌نمودند و با بیرون رفتن و انحراف از این راه، با هر شکلی که ممکن بود، مبارزه می‌کردند.

٦. اتمام حجّت

هیچ کس همانند الله متعال جایی برای عذر و بهانه باقی نگذاشته است، از این رو الله متعال پیامبران را فرستاد و کتاب‌ها و قوانینش را نازل فرمود، تا در روز قیامت برای مردم حجّت و بهانه‌ای نباشد:

﴿رُسُلا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ﴾ النساء/١٦٥

«- ما- پیغمبران را مژده‌دهنده و بیم‌دهنده - فرستادیم- تا بعد از آمدن فرستادگان، بهانه و دلیلی برای مردمان بر الله متعال باقی نماند».

اگر الله متعال، پیامبرانش را به سوی مردم نمی‌فرستاد، مردم در روز قیامت با الله متعال وارد جدال می‌شوند و می‌گویند: چگونه ما را عذاب می‌دهی و به دوزخ می‌اندازی، در حالی که کسی را نزد ما نفرستادی تا برنامه‌ات را به ما ابلاغ کند:

﴿وَلَوۡ أَنَّآ أَهۡلَكۡنَٰهُم بِعَذَابٖ مِّن قَبۡلِهِۦ لَقَالُواْ رَبَّنَا لَوۡلَآ أَرۡسَلۡتَ إِلَيۡنَا رَسُولا فَنَتَّبِعَ ءَايَٰتِكَ مِن قَبۡلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخۡزَىٰ﴾ طه/١٣٤

«اگر ما پیش از نزول قرآن و آمدن پیغمبر اسلام، ایشان را با عذابی نابود می‌کردیم، - روز قیامت- می‌گفتند: پروردگارا! چرا - در دنیا- پیغمبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آن که - در آخرت- خوار و رسوا شویم - و به دوزخ گرفتار آئیم-؟»

٧. مدیریت و رهبری امّت

کسانی که دعوت پیامبران را می‌پذیرند، یک جماعت و امّت را تشکیل میدهند و نیازمند کسی هستند که رهبری و تدبیر امور سیاسی آن‌ها را بر عهده گیرد، فرستادگان الهی در زندگی خود، چنین وظیفه‌ای را عهده دار بودند و در بین مردم با حکم الله متعال داوری و حکمرانی می‌کردند. ﴿فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُۖ﴾ المائدة/٤٨

«پس - اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند- میان آنان بر اساس آن چه الله متعال بر تو نازل کرده است، داوری کن.»

و الله ربّ العزّه، داود پیامبر را خطاب قرار داده و می‌فرماید:

﴿يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَٰكَ خَلِيفَةً فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱحۡكُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلۡهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدُۢ بِمَا نَسُواْ يَوۡمَ ٱلۡحِسَابِ ٢٦﴾ ص/٢٦

«ای داود! ما تو را در زمین نماینده - خود- ساخته‌ایم - و بر جای پیغمبران پیشین نشانده‌ایم- پس در میان مردم به حق داوری کن.»

پیامبران بنی اسرائیل به وسیله تورات، امتشان را مدیریت و رهبری می کردند. در حدیث نیز آمده است: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الانْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ...» «بنی اسرائیل را پیامبران، رهبری می کردند. هرگاه، پیامبری فوت می کرد، پیامبر دیگری، جایگزین او می شد.»...

الله متعال در مورد تورات می فرماید:

(إِنَّآ أَنزَلْنَا ٱلتَّوْرَىٰةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا ٱلنَّبِيُّونَ ٱلَّذِينَ أَسْلَمُواْ لِلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلرَّبَّٰنِيُّونَ وَٱلْأَحْبَارُ بِمَا ٱسْتُحْفِظُواْ مِن كِتَٰبِ ٱللَّهِ وَكَانُواْ عَلَيْهِ شُهَدَآءَ فَلَا تَخْشَوُاْ ٱلنَّاسَ وَٱخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُواْ بِـَٔايَٰتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَٰفِرُونَ ٤٤) المائدة/٤٤

«ما تورات را - بر موسی - نازل کردیم که در آن رهنمودی - به سوی حق - و نوری - زداینده تاریکی های جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی- بود. پیغمبرانی که تسلیم فرمان الله متعال بودند بدان برای یهودیان حکم می کردند، و نیز خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می کردند که، امانتداران و پاسداران کتاب الله متعال بودند.»

بنابراین پیامبران در بین مردم حکومت می کردند و در صلح و جنگ، رهبر امّت و عهده‌دار امور قضایی بودند و برای اداره‌ی امور و مصلحت مردم، به پاخواستند، درحالی که در تمام احوال و شرایط، فرمان‌بردار الله متعال بودند و اطاعت از آن ها هم، اطاعت از الله متعال است:

(مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ ٱللَّهَ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ٨٠) النساء/٨٠

«هرکه از فرستاده اطاعت کند، در حقیقت از الله متعال اطاعت کرده است.»

و بنده جز با اطاعت از پیامبر به خشنودی و محبت الله متعال نایل نمی گردد:

(قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ ٱللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ) آل عمران/٣١

«بگو: اگر الله متعال را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا الله متعال شما را دوست بدارد و گناهان تان را ببخشاید و الله متعال آمرزنده مهرورز است.»

بنابراین، ویژگی همیشگی مؤمن «شنیدن دستورات خدا و اطاعت از آن ها» است:

(إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ٥١) النور/٥١

«مؤمنان هنگامی که به سوی الله متعال و پیغمبرش فرا خوانده شوند، تا میان آنان داوری کند، سخن شان تنها همین است که می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم؛ و رستگاران واقعی ایشانند.»

ویژگی های پیامبران

انسان بودن

حکمت الله دانای آگاه، بر این بوده است که فرستادگانش را از نوع بشر برای هدایت و راهنمایی آن ها برگزیند،

(قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ) الکهف/۱۱۰

«-ای پیغمبر!- بگو: من فقط انسانی همچون شما هستم.»

شایستگی بشر برای حمل رسالت الهی

پیامبران بطور ویژه‌ای برای برعهده گرفتن امر نبوت و رسالت، تربیت شده و از پرورش منحصربه فردی برخوردارند:

(وَٱصۡطَنَعۡتُكَ لِنَفۡسِي ٤١) طه: ۴۱/

«و تو را برای -وحی خود و حمل رسالت- خویش برگزیدم».

در این مورد، به پیامبر خودمان بنگر که چگونه از عنایت ویژه‌ی الله متعال بهرمند بود و باوجود فقر مادی و یتیم بودن، رعایت و عنایت الله متعال او، را بطور همه جانبه در برگرفت:

(أَلَمۡ يَجِدۡكَ يَتِيمٗا فَـَٔاوَىٰ ٦ وَوَجَدَكَ ضَآلّٗا فَهَدَىٰ ٧ وَوَجَدَكَ عَآئِلٗا فَأَغۡنَىٰ ٨) الضحی/۶-۸

«آیا الله متعال تو را یتیم نیافت و پناه داد؟ و تو را سرگشته و حیران -در میان شرک بت پرستان و یهودیان و مسیحیان، کفر کافران، فسق و فجور فاسقان و فاجران، ظلم و زور قلدران، کشت و کشتار قبائل به فرمان جاهلان و خرافه پرستی اینان و آنان- نیافت و -در پرتوِ وحی آسمانی به یکتاپرستی یزدانی- رهنمایی نمود؟ و تو را فقیر و بی چیز نیافت و سپس ثروتمند و دارا کرد؟.»

الله متعال او را پاک و بی آلایش پرورش داد، پلیدی شیطان را از او زدود و از همان اوان کودکی بهره‌ی شیطان را از او خارج ساخت؛ همانگونه که انس بن مالك روایت می‌کند: هنگامی که رسول الله همراه باکودکان همسن و سال خود مشغول بازی کردن بود، جبرئیل آمد و او را برزمین خوابانید، سینه‌اش را شکافت، و علقه‌ای را از آن خارج کرد و گفت: این بهره‌ی شیطان در توست، سپس آن را در تشت طلایی با آب زمزم شستشو داد و به جای خود برگردانید، کودکان نزد مادر شیریش -حلیمه- شتافتند و گفتند: محمّد کشته شد. به استقبالش آمدند و او را درحالی یافتند که رنگش پریده بود. انس گفت: من اثر دوخت و بخیه را در سینه‌ی رسول الله دیده‌ام.

واقعه‌ای دیگر شبیه به همین، هنگام آماده شدن برای سفر بزرگ معراج و بالا رفتن به سوی آسمان‌های رفیع، برای رسول الله ص رخ داد. در حدیث اسراء آمده است که رسول الله ص فرمود:

«فُرِجَ سَقْفُ بَيْتِى وَأَنَا بِمَكَّةَ فَنَزَلَ جِبْرِيلُ -صلى الله عليه وسلم- فَفَرَجَ صَدْرِى ثُمَّ غَسَلَهُ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ ثُمَّ جَاءَ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مُمْتَلِئٍ حِكْمَةً وَإِيمَانًا فَأَفْرَغَهَا فِى صَدْرِى ثُمَّ أَطْبَقَه» متفق علیه.

«در مکه بودم که سقف منزلم شکافته شد، جبرئیل فرود آمد و سینه‌ام را گشود، سپس با آب زمزم آن را شستشو داد، سپس تشتی پُر از حکمت و ایمان را آورد و در سینه‌ام ریخت، سپس آن را بست.»

(لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ) آل عمران/۱۶۴

«یقیناً الله متعال بر مؤمنان منّت نهاد آنگاه که در میانشان پیغمبری از جنس خودشان برانگیخت.»

مقتضای بشر بودن پیامبران و فرستادگان

مقتضای بشر بودن پیامبران و فرستادگان، این است که دارای ویژگی های بشری باشند، ویژگی های که هرگز از او جداشدنی نیستند؛ مانند داشتن جسم و جسدی که نیازمند همه آن چیزی باشد، که مورد نیاز تمام بشر است و نیز دفع فضولات، زیرا الازمه ی آن خوردن و آشامیدن است:

«يَا أُمَّ سُلَيْمٍ أَمَا تَعْلَمِينَ أَنِّي اشْتَرَطْتُ عَلَى رَبِّي فَقُلْتُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أَرْضَى كَمَا يَرْضَى الْبَشَرُ وَأَغْضَبُ كَمَا يَغْضَبُ الْبَشَرُ فَأَيُّمَا أَحَدٍ دَعَوْتُ عَلَيْهِ مِنْ أُمَّتِي بِدَعْوَةٍ لَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ أَنْ تَجْعَلَهَا لَهُ طَهُورًا وَزَكَاةً وَقُرْبَةً يُقَرِّبُهُ بِهَا مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

«ای امّ سلیم؛ آیا نمی دانی که من از پروردگارم وعده گرفته ام که مانند دیگر انسان ها بشر هستم، مانند سایر مردم گاهی راضی و گاهی خشمگین می گردم، پس علیه هرکسی دعا کردم که سزاوار آن نباشد، الله متعال آن را موجب پاک کردن او از گناه و نزدیك شدن به خویش در قیامت، گرداند.»

کمال بشری

یقیناً انبیاء و رسولان الهی، در بالاترین صورت نمونه ی بارز و در اوج کمال انسانی هستند، چون الله متعال آن ها را خود برگزیده و برای خویش پرورش داده، پس بی تردید انسان هایی با پاکترین قلب، نیکوترین اخلاق و بهترین قریحه را برگزیده است:

﴿وَإِذَا جَآءَتۡهُمۡ ءَايَةٞ قَالُواْ لَن نُّؤۡمِنَ حَتَّىٰ نُؤۡتَىٰ مِثۡلَ مَآ أُوتِيَ رُسُلُ ٱللَّهِۘ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥۗ سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ أَجۡرَمُواْ صَغَارٌ عِندَ ٱللَّهِ وَعَذَابٞ شَدِيدُۢ بِمَا كَانُواْ يَمۡكُرُونَ﴾ الأنعام/١٢٤

«الله متعال بهتر می داند که - چه کسی را برای پیامبری انتخاب و - رسالت خویش را به عهده کسی بگذارد.»

کمال در خلقت ظاهری

الله متعال ما را از اذیت و آزار رسول الله ص بر حذر داشته، همانگونه که بنی اسرائیل موسی را آزار دادند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ ءَاذَوۡاْ مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ ٱللَّهُ مِمَّا قَالُواْۚ وَكَانَ عِندَ ٱللَّهِ وَجِيهٗا﴾ الأحزاب/٦٩

«ای مؤمنان؛ همانند کسانی نباشید که - با گفتن سخنان ناروا - موسی را آزار رساندند - و رنجیده و آزرده کردند - و الله متعال او را از آن چه می گفتند، پاک و بی گناه کرد و او در پیشگاه الله متعال گران قدر و صاحب منزلت بود.»

رسول الله ص برای ما بیان فرموده که بنی اسرائل با متهم کردن موسی به عیب و نقص در خلقت ظاهری، به او آزار می رساندند. در صحیح بخاری از ابوهریره روایت است که رسول الله فرمود:

«إنّ موسي كان رجلاً حييّاً ستّيراً لا يُري من جلده شئٌ استحياءً منه، فآذاه من آذاه من بني اسرائيل، فقالوا مايستتر هذا التّستّر إلاّ من عيب بجلده: أمّا برص، و إمّا أُدرة و إمّا آفة، و إنّ الله متعال أراد أن يبرئه، ممّا قالوا لموسي، فخلا يوماً وحده، فوضع ثيابه علي الحجر، ثمّ اغتسل، فلمّا فرغ أقبل إلي ثيابه ليأخذها، و إنّ الحجر عدا بثوبه، فأخذ موسي عصاه

عریاناً أحسن ما خلق الله متعال، و أبرأه ممّا یقولون، و قام الحجر، فأخذ ثوبه فلبسه، و طفق بالحجر ضرباً بعصاه، فوالله متعال إنّ بالحجر لندَبَاً من أثر ضربه، ثلاثاً أو أربعاً أو خمساً، فذلك قوله:

(یَٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِینَ ءَاذَوۡاْ مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ ٱللَّهُ مِمَّا قَالُواْۚ وَكَانَ عِندَ ٱللَّهِ وَجِیهٗا ٦٩)».

«موسی ع مردی خجالتی و اهل حیا بود، خیلی بدن خود را از دید دیگران پوشیده نگه می داشت، بنابراین برخی از بنی اسرائیل که در پی اذیت و آزارش بودند، گفتند: این همه مخفی کاری موسی، که کسی بدنش را نبیند، حتماً به خاطر عیبی است که بر بدنش هست؛ یا پیسی، یا فتق بیضه و یا آفت دیگری دارد؛ ولی الله متعال خواست او را از اتهام به نقص بدنی، پاک کند، تا این که روزی در محلّی خلوت لباس هایش را در آورد و روی سنگی گذاشت که آبتنی کند، وقتی آبتنی تمام شد و می خواست لباس هایش را بپوشد، سنگ لباس هایش را ربود، عصایش را برداشت با بدنی عُریان و زیبا، به دنبال سنگ و لباس هایش دوید؛ در همین هنگام بنی اسرائیل او را دیدند و فهمیدند که او عیب ظاهری ندارد، پس الله متعال او را از آن تهمت پاک و بی گناه گرداند و سنگ در آن موقع ایستاد و موسی لباس هایش را برداشت و پوشید. سپس با عصا شروع کرد به زدن سنگ، و به الله متعال سوگند، اثر ضربه ها به تعداد سه یا چهار یا پنج ضربه، بر روی سنگ نمایان شد؛ این است معنی این آیه که الله متعال فرمود:

(یَٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِینَ ءَاذَوۡاْ مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ ٱللَّهُ مِمَّا قَالُواْۚ وَكَانَ عِندَ ٱللَّهِ وَجِیهٗا).

ابن حجر در دنباله ی حدیث می فرماید: «از این حدیث معلوم می شود که پیامبران هم از لحاظ آفرینش و هم از لحاظ اخلاق، در اوج کمال بشری قرار داشته اند و هرکس نقصی را به پیامبر نسبت دهد، در واقع او را آزار رسانده است و بیم آن می رود که مرتکب کفر شده باشد.»

کمال در اخلاق

انبیای الهی در اخلاق هم در سطح بالایی قرار داشتند و مستحق بودند پروردگار هستی آن ها را بستاید، همانگونه که ابراهیم خلیل ع را اینگونه مدح و ستایش فرمود:

(إِنَّ إِبۡرَٰهِیمَ لَحَلِیمٌ أَوَّٰهٞ مُّنِیبٞ) هود/۷۵

«زیرا ابراهیم بردبار و نرمدل و بازگشت کننده -به سوی خدا- بود.»

دختر شعیب، نزد پدرش اینگونه موسی ع را وصف می کند:

(قَالَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا یَٰٓأَبَتِ ٱسۡتَـٔۡجِرۡهُۖ إِنَّ خَیۡرَ مَنِ ٱسۡتَـٔۡجَرۡتَ ٱلۡقَوِیُّ ٱلۡأَمِینُ) القصص/۲۶

«یکی از آن دو -دختر- گفت: ای پدر من! او را به کار گیر. چرا که بهترین کسی را که باید به کار گیری، شخصی است که نیرومند و درست کار باشد.»

همان گونه که الله متعال اسماعیل ع را به صداقت در وعده ستایش فرمود:

(وَٱذۡكُرۡ فِی ٱلۡكِتَٰبِ إِسۡمَٰعِیلَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صَادِقَ ٱلۡوَعۡدِ وَكَانَ رَسُولٗا نَّبِیّٗا) مریم/۵٤

«و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، زیرا که او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود.»

و اخلاق پیامبر ص را عظیم و بزرگوار توصیف و با سه تأکید، آن را بیان فرموده است: قسم خوردن به «ن» و قلم، شروع جمله با «إنَّ» تأکید و داخل کردن «لام تأکید» بر خبر:

(ن ۚ وَٱلْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ١ مَآ أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ٢ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ٣ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ٤) القلم/١-٤

«نون. سوگند به قلم! و قسم به چیزی که می‌نویسند! در سایه نعمت و لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی. تو دارای پاداش بزرگ و بی‌پایان هستی. تو دارای خوی سترگ -یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده- هستی.

از جمله اخلاق های والای رسول الله ص که الله متعال آن را شهره آفاق کرد، مهربانی و عطوفت فطری ایشان بود:

(لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِٱلْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ١٢٨) التوبة/١٢٨

«بی‌گمان پیغمبری -بنام محمد-، از خود شما -انسان‌ها- به سوی تان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان دارای محبّت و لطف فراوان و بسیار است».

و این اخلاق والا تأثیر بسزایی در هدایت و تربیت مردم داشت. ابن صفوان بن امیه می‌گوید: «در حالی که رسول الله از همه‌ی مردم نزد من منفورتر بود، بخششی بس بزرگ به من داد، تا اینکه از هرکسی بیشتر دوستش داشتم،» امام مسلم این را در صحیح خود روایت کرده است.

هم چنین، در صحیح مسلم آمده است که: «مردی از رسول الله درخواست کمك مالی کرد، بنابراین رمه‌ای گوسفند به او بخشید که فاصله‌ی دو کوه را اشغال کرده بود، سپس آن مرد نزد قوم خود برگشت و گفت: اسلام بیاورید، واقعاً محمّد آن گونه مال می‌بخشد که هرگز باکی از فقر ندارد.»

اگر پیامبران از چنین کمالی برخوردار نبودند که موهبتی الهی است، قطعاً مردم از روی میل تسلیم و پیرو ایشان نمی‌شدند، زیرا مردم با رضایت از کسی که نقص فراوان داشته، و از فضایل اندکی برخوردار باشد، پیروی نمی‌کنند.

پیامبران دارای بهترین نسب بودند

پیامبران دارای انساب والا و بزرگواری هستند، زیرا همه پیامبران بعد از نوح، از نوه و نسل او هستند و همه پیامبران بعد از ابراهیم، از نسل او بودند، الله متعال می‌فرماید:

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَٰهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا ٱلنُّبُوَّةَ وَٱلْكِتَٰبَ ۖ فَمِنْهُم مُّهْتَدٍ ۖ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ ٢٦) الحديد/٢٦

«ما نوح و ابراهیم را -پیغمبر، و به سوی مردم- روانه کرده‌ایم و در نسل آنان، نبوّت و کتاب‌ها -ی آسمانی، از جمله تورات و انجیل و زبور و قرآن- را قرار دادیم».

از این رو، الله سبحان، پیامبران را از میان کسانی برگزید که در نسب، برترین مردم بودند، بخاری از رسول الله ص روایت می‌کند که ایشان فرمود:

«بُعثتُ من خيرِ قرونِ بني آدم قرناً فقرناً، حتّي كنتُ من القرنِ الّذي كنتُ منه»

«نسب من در هر قرنی از میان بهترین ها برگزیده شده تا به این قرن رسید که به پیامبری مبعوث شدم»

در مسند احمد و سنن ترمذی نیز آمده است که رسول الله ص فرمود:

«أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّه بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ الله تعالي خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِم ثُمَّ جَعَلَهُمْ فِرْقَتَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِم فِرْقَةٍ ثُمَّ جعلهم قَبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي خيرهم قَبِيلَةٍ ثُمَّ جَعَلَهُمْ بُيُوتًا فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ بَيْتًا فَأَنَا خَيْرُكُمْ بَيْتًا وَخَيْرُكُمْ نَفْسًا.»

«من، محمّد بن عبدالله بن عبدالمطّلب هستم، الله متعال انسان را آفرید و از بهترین انسان ها، نسل مرا برگزید، سپس آن ها را به دو گروه تقسیم کرد و من از بهترین آن دو گروه هستم، سپس مردم به قبیله ها تقسیم شدند، باز هم من از میان بهترین قبیله انتخاب شده ام، سپس به خانواده تقسیم شدند که من از بهترین خانواده هستم، پس من از لحاظ خانواده و از جهت نفس و شخصیت، برترین شما هستم.»

همچنین، در صحیح مسلم و سنن نسّائی روایت شده است که رسول الله ص فرمود: «إِنَّ اللَّه اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَاصْطَفَى قُرَيْشًا مِنْ كِنَانَةَ وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشٍ بَنِي هَاشِمٍ» «خداوند از فرزندان اسماعیل، بنی کنانه و از بنی کنانه، قریش و از قریش، بنی هاشم را برگزید.»

استعدادها و توانایی ها

انبیاء از قدرت عقل و درک، هوش سرشار، زبان روشنگر، حاضر جوابی و فراست و دیگر استعدادها و توانایی ها، برخوردار بودند، که لازمه ی حمل رسالت آسمانی، تبلیغ آن و تربیت و رهبری کسانی است که پذیرای آن رسالت هستند.

رسول الله ص آن چه را به وی الهام می شد، بدون فراموشی حتی یك کلمه، حفظ می کرد:

(سَنُقۡرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰٓ) الأعلی/٦

«ما قرآن را بر تو خواهیم خواند- و به تو خواهیم آموخت و- تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد.»

بنابراین پیامبران، دین الله متعال را بر دشمنان عرضه کرده و در مقام استدلال، آن ها را ساکت کرده و بی پاسخ می گذاشتند. ابراهیم خلیل با همین کار، دشمنش را ساکت کرد:

(فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ) البقرة: ٢٥٨/

«پس آن مرد کافر، مبهوت شد. و الله متعال مردم ستمکار را هدایت نمی کند.»

الله متعال در ادامه موضوع مجادله ابراهیم با قومش فرمود:

(وَتِلۡكَ حُجَّتُنَآ ءَاتَيۡنَٰهَآ إِبۡرَٰهِيمَ عَلَىٰ قَوۡمِهِۦ) الأنعام/٨٣

«این ها دلائل ما بود که آن ها را به ابراهیم عطا کردیم -تا- در برابر قوم خود -به کار گیرد و غروب ستارگان و خورشید و ماه را دلیل بر الوهیت و وحدانیت ما بداند. او با همین دلائلِ کونی بر آنان پیروز شد و برتری یافت، و این سنّت ما است که- هر کسی را که بخواهیم، مقامش را بالا می بریم.»

نمونه ی بندگی کامل الله متعال

به کمال ظاهری و جسمی، اخلاق والا و کامل، استعدادها و قدرت های الهی پیامبران، اشاره کردیم، در اینجا نوع دیگری از کمال هم هست که الله متعال پیامبران و فرستادگانش را به کسب آن، توفیق بخشید و آن تحقّق بخشیدن بندگی کامل الله متعال، در وجودشان است.

به هر اندازه که انسان، بندگی الله متعال را بیشتر در رفتار، گفتار و اعتقاد خویش تحقّق بخشد، به همان اندازه، از نردبان کمالات انسانی صعود می کند و برعکس، هر اندازه از بندگی الله متعال فاصله ی بیشتری داشته باشد، بیشتر به سوی خواری و هلاکت، سقوط می کند.

پیامبران در این میدان هم گوی سبقت را ربودند، زیرا سراسر زندگی شان در مسیر تحقّق بخشی به بندگی کامل و بدون قید و شرط، برای الله متعال سپری شد. این خاتم الأنبیاء و سرور پیامبران است که الله متعال او را، در بهترین و والاترین جایگاه «بنده» توصیف می فرماید و در مقام وحی و دریافت الهام او را این چنین وصف فرمود:

(فَأَوۡحَىٰٓ إِلَىٰ عَبۡدِهِۦ مَآ أَوۡحَىٰ ١٠) النجم/١٠

«پس جبرئیل به بنده الله متعال -محمد- وحی کرد آن چه می بایست وحی کند.»

و در مقام نازل شدن کتاب بر او می فرماید:

(تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا) الفرقان/١

«خجسته است خداوندی که فرقان -جدا سازندۀ حق از باطل- را بر بنده خود -محمد- نازل کرد تا برای جهانیان هشدار دهنده باشد.»

و در مقام دعوت می فرماید:

(وَأَنَّهُۥ لَمَّا قَامَ عَبۡدُ ٱللَّهِ يَدۡعُوهُ كَادُواْ يَكُونُونَ عَلَيۡهِ لِبَدًا) الجن/١٩

«-به من وحی شده است که- چون بنده الله متعال- محمّد- بر پای ایستاد- و شروع به نماز و خواندن قرآن در آن کرد- و به پرستش الله متعال پرداخت، کافران پیرامون او نزدیك بود که بر او هجوم آورند.»

و در هنگام اسراء و معراج فرمود:

(سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا ٱلَّذِي بَٰرَكۡنَا حَوۡلَهُۥ لِنُرِيَهُۥ مِنۡ ءَايَٰتِنَآۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ١) الإسراء/١

«پاک و منزه است ذاتي که شبی بنده اش را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی، که پیرامونش را پربرکت نموديم، بُرد تا برخی از آیاتمان را به او نشان دهيم. بی گمان الله شنوای بیناست.»

مردانگی

از جمله کمالاتي که الله متعال به همه فرستادگانش بخشید، این بود که همه را در میان مردان برگزید و از زنان پیامبری انتخاب نکرد. این موضوع از ساختار منحصرکردن، در این آیه روشن است، آن گاه که می فرماید:

(وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۖ) الأنبياء/٧

«- تنها تو نیستی که پیغمبری و در عین حال انسان، بلکه - پیش از تو نیز تنها مردانی را برانگیختیم که بدیشان - دین آسمانی را - وحی کردیم.»

امور منحصر به انبیاء در میان بشر

۱.وحی

الله متعال در میان انسان‌ها، پیامبران را به وحی خود اختصاص داده است، همانگونه که الله متعال می‌فرماید:

(قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا) الکهف/۱۱۰

«- ای پیغمبر! - بگو: من فقط انسانی همچون شما هستم - و امتیاز من این است که من پیغمبر الله متعال هستم - و به من وحی می‌شود که معبود شما یکی است».

این وحی الهی اموری در پی دارد تا پیامبران، با سایر مردم فرق داشته باشند، از جمله صحبت الله متعال با برخی، ارتباط ایشان با گروهی از فرشتگان، مطّلع کردن آن‌ها از برخی امور غیب گذشته یا آینده و یا آگاه کردن از عالم غیب.

از آن جمله: اسراء و معراج رسول الله ص، از مکه به بیت المقدس و عروج ایشان به سوی آسمان‌های رفیع، دیدار با فرشتگان و انبیاء، اطّلاع از بهشت و دوزخ و مشاهده‌ی عذاب شدگان در قبرها و شنیدن عذاب آن‌ها. در حدیثی از رسول الله ص نیز آمده است:

«لَوۡلَا أَنۡ لَا تَدَافَنُوا لَدَعَوۡتُ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنۡ يُسۡمِعَكُمۡ عَذَابَ الۡقَبۡرِ.»

«اگر بیم این نبود که مردگان را دفن نکنید، از الله متعال می‌خواستم که عذاب آن‌ها را بشنوید.»

۲.عصمت

عصمت انبیاء یکی از خصوصیات ایشان میباشد. عصمت به معنی عدم ضلالت و گناه است که ما معتقدیم همه پیامبران معصوم بودند. درباره عصمت باز هم صحبت خواهد شد.

۳. پیامبران چشم‌شان می‌خوابد ولی قلب‌شان بیدار است

و از جمله ویژگی هایی که الله متعال انبیاء را بدان اختصاص داده، این است که چشم‌شان می‌خوابید، ولی قلب‌شان هوشیار بود، همانگونه که انس بن مالك در حدیث اسراء می‌فرماید: «چشم رسول الله ص به خواب می‌رفت، ولی قلبش هوشیار بود و انبیاء همه چشم‌هایشان می‌خوابد، ولی قلب‌هایشان هوشیار است.»

این روایت اگرچه گفته‌ی انس است، امّا همانگونه که ابن حجر بیان کرده است، چنین حرفی با رأی و نظر شخصی گفته نمی‌شود. با روایت صحیح هم از رسول الله ص منقول است که فرمود:

«إنّا مَعاشِرَ الأنْبِيَاءِ تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ، وَلا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ».

«ما پیامبران چشمان مان می خوابد، ولی قلب هایمان به خواب نمی رود». در مورد خودش نیز فرمود:

«إنّ عيني تنامان ولا ينام قلبي.»

«همانا، دو چشم من می خوابند، ولی قلبم هوشیار است.»

٤.حق انتخاب پیامبران هنگام وفات

از جمله ویژگی های منحصر به فرد انبیاء این است که هنگام مرگ در انتخاب دنیا و آخرت مخیر می شوند، عائشه رض می فرماید: از رسول الله ص شنیدم که می فرمود:

«مَا مِنْ نَبِيٍّ يَمْرَضُ إِلَّا خُيِّرَ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»

«همه پیامبران در بستر بیماری مرگ، در بین انتخاب دنیا و بازگشت بسوی الله متعال، مخیر می شوند». و - عائشه نقل می کند که - در هنگام آخرین بیماری رسول الله ص دچار صدا گرفتگی شدیدی شد و شنیدم که می فرمود:

(مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ)

«همراه باکسانی که نعمت به آن ها ارزانی داده شد، از پیامبران و صدّیقان و شهیدان و صالحان». عائشه فرمود: اینجا بود که فهمیدم، حق انتخاب مرگ یا زندگی به او داده شده است.

قبلاً نیز در کتاب «عالم الملائکة» در مبحث اختیار دادن به موسی برای انتخاب مرگ یا زندگی، از سوی فرشته ی مرگ و سیلی زدن موسی به او، که موجب بیرون آمدن یکی از چشمانش گشت، این موضوع را مفصّل بیان نموده ایم.

٦ .در قبرهایشان زنده هستند

با سند صحیح، از رسول الله ص روایت شده که فرمود: «الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون». «پیامبران در قبرهایشان زنده هستند و نماز به جا می آورند» و نیز روایت شده که رسول الله ص فرمود: «مَرَرْتُ - عَلَى مُوسَى لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي عِنْدَ الْكَثِيبِ الأَحْمَرِ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي قَبْرِهِ» «شبی که به اسراء رفتم، موسی را دیدم که در «الکثیب الأحمر»، در قبرش به نماز ایستاده بود.»

همچنین مسلم در مورد داستان اسراء و معراج از ابو هریره روایت کرده که رسول الله ص فرمود: «وَقَدْ رَأَيْتُنِي فِي جَمَاعَةٍ مِنَ الأَنْبِيَاءِ فَإِذَا مُوسَى قَائِمٌ يُصَلِّي... وَإِذَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ - عَلَيْهِ السَّلاَمُ - قَائِمٌ يُصَلِّي... وَإِذَا إِبْرَاهِيمُ - عَلَيْهِ السَّلاَمُ - قَائِمٌ يُصَلِّي.»

«خود را در میان جمع پیامبران دیدم، درحالی که موسی و عیسی بن مریم و ابراهیم خلیل به نماز ایستاده بودند،. ....»

آیا پیامبران از اشتباه وگناه معصوم هستند؟ آیا این عصمت عام و فراگیر است و همه چیز را شامل می شود؟ اینك به بیان این موضوع می پردازیم.

راز عصمت پیامبران

پیامبران و فرستادگان الله متعال، با وحی الهی معصوم می شوند:

(وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤) النجم/٣-٤

«و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید. آن -چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است- جز پیامی نیست که -از سوی الله متعال بدو- وحی می شود.»

معصوم بودن در دریافت و تبلیغ رسالت

اتّفاق امّت اسلام بر این است، که پیامبران در دریافت رسالت الهی، معصوم هستند و چیزی از وحی را فراموش نمی کنند، مگر آن چه الله متعال بخواهد آن را نسخ کند. الله متعال خود ضمانت فرموده که رسول الله، آن چه را که به او وحی می شده است، فراموش نکرد، مگر با اراده الله متعال.

(سَنُقۡرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰٓ) الأعلی/٦

«ما قرآن را بر تو خواهیم خواند و تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد.»

الله متعال جمع آوری قرآن را در سینه ی او بر عهده گرفته و می فرماید:

(لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ ١٦ إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ ١٧ فَإِذَا قَرَأۡنَٰهُ فَٱتَّبِعۡ قُرۡءَانَهُۥ ١٨) القیامة/١٦-١٨

«-به هنگام وحی قرآن- شتابزده زبان به خواندن آن مجنبان -و آیات را عجولانه و آزمندانه تکرار مکن-. چرا که گردآوردن قرآن -در سینه تو- و -توانائی بخشیدن به زبان تو، برای- خواندن آن، کار ما است. پس هرگاه ما قرآن را -توسّط جبرئیل بر تو- خواندیم، تو خواندن آن را -آرام و آهسته- پیگیری و پیروی کن.»

از آنجا که پیامبران در تبلیغ رسالت معصوم هستند، هرگز ذره ای از وحی را کتمان نکرده اند؛ چون اگر کتمان می کردند، مرتکب خیانت می شدند و محال است که خیانت از پیامبران سر زده باشد، الله متعال می فرماید:

(يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ) المائدة/٦٧

«ای فرستاده -الله، محمّد مصطفی!- هر آن چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است -به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم- برسان -و آنان را بدان دعوت کن- و اگر چنین نکنی، رسالت الله متعال را -به مردم- نرسانده ای».

چنان چه کتمان یا تغییری در کار بود، الله متعال به آن ها وحی نمی فرستاد، زیرا به طور قطع مجازات و سزای الله متعال بر کتمان کننده ی وحی و تغییر دهنده نازل می شود:

(وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا بَعۡضَ ٱلۡأَقَاوِيلِ ٤٤ لَأَخَذۡنَا مِنۡهُ بِٱلۡيَمِينِ ٤٥ ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ ٤٦) الحاقة/٤٤-٤٦

«اگر پیغمبر پاره‌ای سخنان را، به دروغ، به ما نسبت می‌داد. ما دست راست او را می‌گرفتیم سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم».

علاوه بر این، بخشی از عصمت این است که ذره‌ای از وحی را فراموش نکنند و عدم فراموشی در تبلیغ، در این آیه گنجانده شده است:

(سَنُقۡرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰٓ) الأعلى/٦

این آیه، از جمله آیاتی که بر عصمت پیامبران، در امر تبلیغ، دلالت می‌کند:

(وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤) النجم/٣-٤

«و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن - چیزی که با خود آورده و با شما در میان نهاده است - جز وحی و پیامی نیست که - از سوی الله متعال بدو - وحی می‌گردد.»

عادات انسانی

رسول الله به پدیده‌ی فراموشی خود، مانند عادت سایر بشر تصریح فرموده است. همان طور که در روایت ابن مسعود از رسول الله آمده است که فرمود:

«وإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أَنْسَى كَمَا تَنْسَوْنَ، فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي.»

«البته من هم بشر هستم و مانند شما دچار فراموشی می‌شوم، وقتی که چیزی را فراموش کردم به یادم بیاورید».

این جمله را بعد از فراموشی در یکی از نمازها بیان فرمودند.

فضل و برتری مقام والای نبوّت

انبیاء از تمام مردم برترند. الله متعال، آفریدگان را آفرید و برخی را بر برخی دیگر، برتری داد.

(وَرَبُّكَ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُ وَيَخۡتَارُۗ مَا كَانَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٨) القصص/٦٨

«پروردگار تو، هرچه را که بخواهد، می‌آفریند و هرکس را که بخواهد، برمی‌گزیند و مردمان - پس از صدور فرمان الله متعال، درباره چیزی و کسی - حق انتخاب و اختیار ندارند. الله متعال بسی منزّه‌تر و بالاتر از آن است که چیزی را همتای او کنند.»

الله متعال، در روی زمین، مکّه را برگزید و آن جا را مکانی برای خانه ارزشمند و گرامی خویش، قرار داد؛ آن خانه، از چنان حرمتی برخوردار است، که اگر کسی وارد آن شود، در امان است؛ الله متعال، قلب مردم را، به سوی آن مشتاق نمود و بر مردم، در صورت داشتن توان مالی و جسمی، حج را واجب و شکار و قطع درختانش را، تحریم نمود و پاداش انجام عمل صالح در آن را، چندین برابر و ظلم و ستم کردن در آنجا را، سزاوار مجازات شدید و عذاب دردناک، قرار داد:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ ٱلَّذِي جَعَلۡنَٰهُ لِلنَّاسِ سَوَآءً ٱلۡعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلۡبَادِۚ وَمَن يُرِدۡ فِيهِ بِإِلۡحَادِۭ بِظُلۡمٖ نُّذِقۡهُ مِنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ﴾ الحج/ ۲۵

«همچنین کسانی که با توسّل به ظلم - از حدّ اعتدال خارج می‌شوند و - در آن سرزمین، مرتکب خلاف می‌شوند، عذاب دردناکی بدیشان می‌چشانیم».

الله متعال، از میان دوازده ماه سال، رمضان، از میان شب‌ها، شب قدر، از میان روزهای هفته، روز جمعه، را برتری داد. در میان فرشتگان نیز، این تفاوت مقام وجود دارد، فرشتگانی که حامل رسالت الهی، به سوی پیامبران هستند، نسبت به دیگر فرشتگان، برتری دارند. در میان بشر نیز، «انبیاء» را برتری بخشید و آن‌ها برترین و فاضل ترین بندگان الله متعال هستند. برترین انبیاء نیز، «رسولان» هستند.

﴿ٱللَّهُ يَصۡطَفِي مِنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلٗا وَمِنَ ٱلنَّاسِۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٞ ۷۵﴾ الحج/ ۷۵

«الله متعال از میان فرشتگان پیام آورانی - همچون جبرئیل - را برمی‌گزیند - و به سوی انبیاء گسیل می‌دارد - و هم از میان انسان‌ها پیغمبرانی - همچون موسی و عیسی و محمّد - را - برمی‌گزیند و به سوی مردم می‌فرستد و از کار همه آنان باخبر است - چرا که الله متعال شنوا و بینا است.»

امّت اسلام، اتفاق نظر دارند که، انبیاء بر غیر انبیاء، یعنی: صدّیقین، شهداء، صالحین و دیگران، برتری دارند.

این آیه‌ی هم، با صراحت تمام، بر فضیلت و برتری انبیاء، دلالت می‌کند:

﴿وَتِلۡكَ حُجَّتُنَآ ءَاتَيۡنَٰهَآ إِبۡرَٰهِيمَ عَلَىٰ قَوۡمِهِۦۚ نَرۡفَعُ دَرَجَٰتٖ مَّن نَّشَآءُۗ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٞ ۸۳ وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَۚ كُلًّا هَدَيۡنَاۚ وَنُوحًا هَدَيۡنَا مِن قَبۡلُۖ وَمِن ذُرِّيَّتِهِۦ دَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَٰرُونَۚ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ۸۴ وَزَكَرِيَّا وَيَحۡيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلۡيَاسَۖ كُلّٞ مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ۸۵ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَٱلۡيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطٗاۚ وَكُلّٗا فَضَّلۡنَا عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ۸۶﴾ الأنعام/ ۸۳-۸۶

«این، دلیل و برهان ما بود که به ابراهیم در برابر قومش عطا کردیم؛ درجات هرکه را بخواهیم، بالا می‌بریم. به راستی پروردگارت حکیم داناست. ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا نمودیم و آن دو را - به سوی حقیقت و خوبی - رهنمود کردیم. پیشتر نیز نوح را - به سوی حق و نیکی - ارشاد نمودیم. و از نژاد نوح - هم کسانی همچون - داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را - هدایت کردیم - و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم و زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را - نیز هدایت کردیم - همگی آنان از بندگان شایسته بودند. و اسماعیل، الیسَع، یونس و لوط را - نیز رهنمود کردیم - و هرکدام - از اینان - را بر جهانیان - زمان خود - برتری دادیم.»

الله متعال، بندگان خوشبختش را در چهار گروه، رتبه‌بندی کرده و می‌فرماید:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء: ٦٩].

«و کسانی که از الله متعال و پیامبر، اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود، که الله متعال، ایشان را گرامی داشته است؛ -یعنی- با پیامبران و راست گویان و شهیدان و شایستگان اند و آنان، چه همدمان نیکویی هستند.»
در نتیجه، نخستین و بالاترین این رتبه‌ها، پیامبران هستند، سپس صدّیقین، سپس شهداء و بعد هم صالحین.

آیات و معجزات پیامبران

در زبان عربی، نشانه و دلیل وجود هر چیزی، را «آیه» گویند، ولی در این مورد، وقتی می گوییم آیه یا نشانه، منظور امور خارق العاده و مغایر با سنّت‌های عادی و طبیعی است که از جانب الله متعال به پیامبران اعطا شده و انجام آن، خارج از قدرت و توانایی بشر است؛ مانند: تبدیل عصا به اژدهایی که حرکت کند و به هر سویی در جست و خیز باشد، چنین امری چون مخالف با سنّت‌های عادی و مورد انتظار جهان هستی و دلیلی غیر قابل نقض و بطلان است، بر درستی و راستی آن‌ها در رسالتی که از جانب الله متعال آورده‌اند، دلالت می کند.

تعریف آیه و معجزه

همه‌ی علما، این نشانه‌ها را معجزه نامیده‌اند. واژه «معجزه»، به معنی: «ناتوان کننده» است و به معجزات انبیاء، به این خاطر «معجزه» اطلاق شده، که دیگران نمی‌توانسته‌اند مانند آن را انجام دهند و در مقابل آن، شکست می خورده‌اند. «معجزه»، در زبان عربی، اسم فاعل از ریشه‌ی «عجز» به معنی «ناتوانی از انجام کاری»، می باشد و فرقی نمی کند کاری باشد، یا رأی و تدبیری.

امام فخر رازی، معجزه را در عُرف اینگونه تعریف می کند: «امر خارق العاده‌ای است که همراه با مبارزه طلبی بوده و چیزی با آن برابری نمی کند.»

ابن حمدان حنبلی، معجزه را چنین تعریف می کند: «هر سخن یا کاری فوق طبیعی که همراه و موافق با ادعای رسالت و پیامبری باشد و کسی نتواند همان سخن و کار، یا شبیه به آن را، بیاورد.»

امور فوق طبیعی که الله متعال، به کسانی غیر از پیامبران اعطاء فرموده است. امروزه علما آن امور را، «کرامت» می نامند. این تقسیم بندی، توسط علمای امروز مطرح شده است و علمای قدیم، مانند امام احمد، همه‌ی این‌ها را شامل معجزه می دانند.

ما معجزه را «آیه» می گوییم. همانگونه که در قرآن ذکر شده است. این نام، شامل تمام اموری است که الله متعال به انبیاء بخشیده، تا دلیلی باشد، بر درستی و راستی ایشان، چه به منظور مبارزه طلبی باشد و چه نباشد.

انواع نشانه

وقتی که در مورد معجزات و نشانه‌هایی که الله متعال به پیامبران و فرستادگانش عطا فرموده، به تحقیق و پژوهش می پردازیم، می بینیم که همه در زیر مجموعه‌ی این سه مسأله هستند: علم، قدرت و بی نیازی.

بنابراین، خبر دادن از امور غیبی گذشته و آینده، هم چون عیسی ع که به قوم خود خبر می داد چه می خورند و چه چیزی را در خانه هایشان پس انداز می کنند و نیز مانند گزارش رسول الله ص درباره ی امت های پیشین و خبر از فتنه ها و نشانه های آخر الزّمان، که در آینده به وقوع می پیوندند. همه این ها از باب «علم» هستند

تبدیل عصا به اژدها، شفای نابینای مادرزاد، شفای جذامی، زنده کردن مردگان، شکافتن ماه و امثال آن، از باب «قدرت» هستند.

حفاظت و حمایت از رسول الله ص در برابر سوء قصد مردم، روزه گرفتن پیاپی ایشان بدون این که بر نشاط و سرحالی ایشان تأثیر گذارد، از باب «بی نیازی» است.

سه مسأله: علم و قدرت و بی نیازی، که همه معجزات به آن ها بر می گردند، به صورت کامل و مطلق آن، ویژه الله متعال هستند و جز او، کسی در هیچ کدام از این ها به کمال نمی رسد؛ از این رو الله متعال پیامبرش ص را فرمان می دهد که خود را از ادعای این امور دور و مبرّا کند:

(قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ إِنِّي مَلَكٌۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۚ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُۚ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ) الأنعام/٥٠

«-ای پیغمبر! بدین کافران- بگو: من نمی گویم گنجینه های- ارزاق و اسرار جهان- یزدان در تصرّف من است- چرا که الوهیت و مالکیت جهان تنها و تنها از آن الله سبحان است و بس- و من نمی گویم که من غیب می دانم- چرا که کسی از غیب جهان باخبر است که در همه مکان ها و زمان ها حاضر و ناظر باشد که الله متعال است- و من به شما نمی گویم که من فرشته ام.- بلکه من انسانی همچون شمایم. این است عوارض بشری از قبیل: خوردن و خفتن و در کوچه و بازار راه رفتن، در من دیده می شود، جز این که به من وحی می شود و- من جز از آن چه به من وحی می شود پیروی نمی کنم- و سخن کسی جز سخن الله متعال را نمی شنوم و تنها به فرمان او راه می روم.»

پس رسول اللّهص، از ادعای غیب، مالکیّت خزانه های زمین و از این که فرشته ای باشد، بی نیاز از خوردن و آشامیدن، خود را تبرئه می کند. پیامبران به میزانی که الله متعال به آن ها عطا نماید، به این سه امر فوق طبیعت و عادت، دست می یابند. آن چه را که الله متعال به ایشان می آموزد، می دانند، توانایی انجام کارهایی را دارند، که الله متعال قدرت انجام آن را به ایشان ارزانی می بخشد و هر اندازه که الله متعال ایشان را بی نیاز نماید، بی نیاز هستند.

(پیامبران و رسالت الهی تألیف: دکتر عمر سلیمان اشقر ترجمه: گروه فرهنگی انتشارات حرمین)

شخصیت اخلاقي پیامبر ص:

(وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ) القلم/٤

)اي محمد! تو بر مقام والايي از اخلاق هستي) منتقدان کور و متعصب از سیزده قرن قبل، ایشان را سنگدل مي گویند. لکن بنگریم که قرآنکریم در این مورد در میان دشمنان چنین شهادت مي دهد:

(فَبِمَا رَحۡمَةٍ مِّنَ اللهِ لِنتَ لَهُمۡ وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الۡقَلۡبِ لَانفَضُّوا مِنۡ حَوۡلِكَ) آل عمران/۱۵۹

«پس به سبب رحمت خداوند نرم شدي براي آنان و اگر درشت خو و سخت دل بودي بر آنان البته از نزد تو پراكنده مي شدند.»

در جايي ديگر مي فرمايد:

(لَقَدۡ جَاءَكُمۡ رَسُولٌ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِالۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ) التوبة/۱۲۸

«همانا نزد شما مسلمانان پيامبري از ميان خودتان آمده است كه رنج شما بر او دشوار است و بر هدايت شما حريص است بر مسلمانان بخشاينده و مهربان است.»

درباره اخلاق، اشتباه بزرگي كه روي داده اين است كه فقط رأفت، عطوفت، تواضع و فروتني، مظهر اخلاق پيامبر گونه قرار داده شده است. در حالي كه اخلاق آن چيزي است كه در هر شعبة زندگي و در هر جانبي از وقايع به طور نمايان مشهود است. دوست و دشمن، كوچك و بزرگ، مفلس و توانگر، صلح و جنگ، خلوت و جلوت، خلاصه، در هرجا دايره اخلاق وسيع است و موضوع اخلاق آن حضرت - صلى الله عليه وسلم - از همين حيث بايد مورد بررسي و مطالعه قرار گيرد. (فروغ جاويدان (۳۲٦/۱))

گفتاري جامع در بارة اخلاق نبوي

پيش از اين كه وقايع جزئي و تفصيلي در بارة اخلاق آن حضرت - صلى الله عليه وسلم - نوشته شوند، گفتارها و اظهارات افرادي كه ساليان دراز در محضر ايشان بودند و از تك تك حروف دفتر اخلاق و عادات ايشان آگاه اند، نوشته مي شود. هيچكس بيشتر از همسر، از عادات و اخلاق آدمي آگاه نيست. حضرت خديجه كبري - رضي الله عنها - كه مدت بيست و پنج سال پيش از بعثت و بعد از بعثت رفيقة حيات ايشان بود، در دوران آغاز وحي با اين الفاظ ايشان را تسلي خاطر مي داد:

«هرگز چنين نيست، سوگند به خدا! خداوند هيچگاه شما را اندوهگين نمي كند. شما صلة رحم مي كنيد. بار وامداران را بر دوش مي كشيد، به مستمندان كمك مي كنيد، از مهمانان پذيرايي و ميزباني مي كنيد، از حق حمايت مي كنيد و در مشكلات و مصيبت ها مردم را ياري مي رسانيد» (صحيح بخاري باب بدء الوحي.)

از ميان ازواج مطهرات، هيچكس به اندازة أم المؤمنين حضرت عايشه - رضي الله عنها - اوصاف آن حضرت را به طور مفصل و مشروح بيان نكرده است. وي اظهار مي گويد:

«پيامبر اكرم - صلى الله عليه وسلم - از هيچكس بدگويي نمي كردند. در مقابل بدي، بدي نمي كردند بلكه گذشت و عفو مي كردند (جامع ترمذي) هرگاه بين دو امر به ايشان اختيار داده مي شد، امر آسان را اختيار مي كردند به شرطي كه گناهي در آن نبود وگرنه از آن بسيار دور مي شدند. از احدي براي شخص خود انتقام نگرفتند. لكن كسي كه برخلاف احكام الهي عمل مي كرد، به فرمان خداوند از وي انتقام مي گرفتند (صحيح بخاري و مسلم) (فروغ جاويدان (۲) (۳۲۷/۱))

يعني از جانب خداوند به موجب احكام الهي ايشان بر وي حد جاري مي كردند) هيچگاه مسلماني را با نام وي مورد لعنت قرار ندادند و هيچگاه غلام، كنيز، زن و حيواني را با دست خود نزدند (صحيح مسلم، ابوداود و غيره به نقل از حضرت عايشه - رضي الله عنها -.) درخواست احدي را رد نكردند به شرطي كه آن درخواست غير جايز نبود. هنگامي كه وارد خانه مي شدند، بي نهايت خندان و متبسم بودند. در ميان دوستان پاهاي خود را دراز نمي كردند و نمي نشستند (مستدرک حاکم) شمرده، شمرده سخن مي گفتند به طوري كه اگر كسي مي خواست ياد بگيرد ياد مي گرفت» (صحيح بخاري و مسلم)

حضرت علی - رضي الله عنه - از تربيت يافتگان آن حضرت - صلی الله علیه وسلم - است و از آغاز بعثت تا آخر حداقل بيست و سه سال در محضر ايشان بود. يك بار حضرت حسين - رضي الله عنه - از وي دربارهٔ اخلاق و عادات آن حضرت پرسيد، حضرت علی - رضي الله عنه - در پاسخ وي چنين اظهار داشت:

«ايشان همواره متبسم، خوش خوي و مهربان بودند. بدخوي و تنگ دل نبودند. بر هر سخني پرخاش نمي كردند. سخن بدي بر زبان نمي آوردند، بر چيزي خرده نمي گرفتند. اگر امري را نمي پسنديدند، دربارهٔ آن مسامحه مي كردند. اگر كسي اميد و آرزويي داشت و به محضر ايشان حاضر مي شد، نه او را مأيوس مي كردند و نه اظهار اجابت مي كردند يعني صريحاً انكار و يا رد نمي كردند، بلكه سكوت اختيار مي كردند و كساني كه با مزاج و طبع ايشان آشنا بودند، از ظاهر ايشان منظور و مقصود ايشان را درک مي كردند. سه چيز را از خود دور كرده بودند: بحث و جدال، صحبت بيش از حد نياز و مشغول شدن در كارهاي بيهوده». (فروغ جاويدان (٢) (١/ ٣٢٨))

سایر صفات مهم پیامبر صلی الله علیه وسلم

۲. ایمان:

(أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِن ذُرِّيَّةِ ءَادَمَ وَمِمَّنۡ حَمَلۡنَا مَعَ نُوحٖ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡرَٰٓءِيلَ وَمِمَّنۡ هَدَيۡنَا وَٱجۡتَبَيۡنَآۚ إِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُ ٱلرَّحۡمَٰنِ خَرُّواْۤ سُجَّدٗاۤ وَبُكِيّٗا) مریم/۵۸

«آنان که پیغمبرانی بودند از سُلاله آدم و از فرزندان کسانی که با نوح سوار کشتی کردیم و از دودمان ابراهیم و یعقوب و از زمره کسانی که آنان را - به سوی ایمان - رهنمود کردیم و - برای رسالت آسمانی - برگزیدیم.»

انس بن مالك روایت می کند: هنگامی که رسول الله همراه با کودکان همسن و سال خود مشغول بازی کردن بود، جبرئیل آمد و او را برزمین خوابانید، سینه اش را شکافت، و علقه ای را از آن خارج کرد و گفت: این بهره ی شیطان در توست، سپس آن را در تشت طلایی با آب زمزم شستشو داد و به جای خود برگردانید، کودکان نزد مادر شیریش - حلیمه - شتافتند و گفتند: محمّد کشته شد. به استقبالش آمدند و او را در حالی یافتند که رنگش پریده بود. انس گفت: من اثر دوخت و بخیه را در سینه ی رسول الله دیده ام.

واقعه ای دیگر شبیه به همین، هنگام آماده شدن برای سفر بزرگ معراج و بالا رفتن به سوی آسمان های رفیع، برای رسول الله ص رخ داد. در حدیث اسراء آمده است که رسول الله ص فرمود:

«فُرِجَ سَقْفُ بَيْتِي وَأَنَا بِمَكَّةَ فَنَزَلَ جِبْرِيلُ - صلی الله علیه وسلم - فَفَرَجَ صَدْرِي ثُمَّ غَسَلَهُ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ ثُمَّ جَاءَ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مُمْتَلِئٍ حِكْمَةً وَإِيمَانًا فَأَفْرَغَهَا فِي صَدْرِي ثُمَّ أَطْبَقَه» متفق علیه.

«در مکه بودم که سقف منزلم شکافته شد، جبرئیل فرود آمد و سینه ام را گشود، سپس با آب زمزم آن را شستشو داد، سپس تشتی پُر از حکمت و ایمان را آورد و در سینه ام ریخت، سپس آن را بست.»

۲. علم:

علم پیامبر منشاء الهی دارد

(هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ) الجمعة/۲

«الله متعال کسی است که از میان بیسوادان، پیغمبری را برانگیخت تا آیات الله متعال را برای ایشان بخواند و آنان را پاک بگرداند. او به ایشان کتاب - قرآن - و شریعت - یزدان - را می آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً درگمراهی آشکاری بودند.»

۳. تدبیر:

پیامبر مدبرترین خلق در امور امت است

تدبیر پیامبر ص در امور منشاء الهی دارد چراکه به فرمان خداوند و بر اساس وحی مسلمین را رهبری میکند.

(قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالأرْضِ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالأبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الأمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلا تَتَّقُونَ (٣١) فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلا الضَّلالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ) یونس / ٣٢-٣١

بگو: چه کسي از آسمان (به وسيلۀ اشعه و باران) و از زمين (به وسيلۀ فعل و انفعالات خاک و رويش گياهان و درختان و ميوۀ آنها) به شما روزي مي رساند؟ يا چه کسي بر گوش و چشمها توانا است (و آنها را مي آفريند و بدانها نيروي شنوائي و بينائي مي دهد؟) يا چه کسي زندۀ را از مرده، و مرده را از زندۀ بيرون مي آورد (و حيات و ممات در دست او است؟) يا چه کسي امور (جهان و جهانيان) را مي گرداند (و کارساز و کاردان است؟ پاسخ خواهند داد و) خواهند گفت: آن خدا است! (چراکه آفريدگار جهان و روزي رسان مردمان و مدبّرکار و بار هستي، به اقرار وجدان بيدار، خداوند دادار است). پس بگو: آيا نمي ترسيد و پرهيزگار نمي شويد؟ آن، خدا است که پروردگار برحقّ شما است (و او چنين کارهائي را مي کند و ربوبيّت و وحدانيّت او با براهين و دلائل قاطعانه ثابت مي باشد. به همين سبب پرستش او حقّ است و پرستش جز او باطل). آيا سواي حقّ جز گمراهي است؟ پس چگونه بايد از راه بدر برده شويد؟. (يونس/٣١ و ٣٢) (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١/ ١٤))

٤. مصالح:

پیامبر مدبر و مصلح مطلق است

(رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ ۚ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ١٢٩) البقرة/١٢٩

«ای پروردگار ما! در میان آنان پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برای ایشان بخواند و کتاب - قرآن - و حکمت - اسرار شریعت و مقاصد آن - را بدیشان بیاموزد و آنان را - از شرک و اخلاق ناپسند - پاکیزه نماید، بی گمان تو عزیزی و حکیمی - و بر هر چیزی توانا و پیروزی، و هر کاری را که می کنی بنابر مصلحتی و برابر حکمتی است.»

۵. تقوی:

پیامبر معصوم و متقی است

(قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَاكَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قُلْ إِنَّ صَلاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِين) انعام/۱۶۱

بگو: بیگمان پروردگارم (با وحي آسماني و نشان دادن آيات قرآني و گسترده جهاني) مرا به راه راست رهنمود كرده است. و آن دين راست و استوار و پا برجا، يعني دين ابراهيم است. همان كسي كه حقّگرا (و از آئينهاي انحرافي محيط خود رويگردان) بود و از زمره مشركان نبود. بگو: نماز و عبادت و زيستن و مردن من از آن خدا است كه پروردگار جهانيان است (و اين است كه تنها خدا را پرستش مي كنم و كارهاي اين جهان خود را در مسير رضايت او مي اندازم و بر بذل مال و جان در راه يزدان مي كوشم و در اين راه مي ميرم، تا حياتم ذخيره مماتم شود). خدا را هيچ شريكي نيست، و به همين دستور داده شده ام، و من اوّلين مسلمان (در ميان امّت خود، و مخلص ترين فرد در ميان همه انسانها براي خدا) هستم. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۱۰۶/۱))

۶. شجاعت:

پیامبر در شجاعت در مرتبه اعلی قرار دارد

(ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَۗ) الأحزاب/۳۹

«پیغمبران پیشین، یعنی آن - کسانی که - برنامه‌ها و - رسالت های الله متعال را - به مردم می رسانند - و از او می ترسیدند و از کسی جز الله متعال نمی ترسیدند»

۷. عدالت:

پیامبر ص نمونه عدالت کامل بود و هر آنچه ایشان انجام داد از عدالت کامل ایشان بود.

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا) نساء/۵۸

بي گمان خداوند به شما (مومنان) دستور مي دهد كه امانتها را (اعم از آنچه خدا شما را در آن امين شمرده، و چه چيزهائي كه مردم آنها را به دست شما سپرده و شما را در آنها امين دانسته اند) به صاحبان امانت برسانيد، وهنگامي كه در ميان مردم به داوري نشستيد اين كه دادگرانه داوري كنيد. (اين اندرز خدا است و آن را آويزه گوش خود سازيد و بدانيد كه) خداوند شما را به بهترين اندرز پند مي دهد (و شما را به انجام نيكي ها مي خواند).

بي گمان خداوند دائماً شنواي (سخنان و) بينا (ي كردارتان) بوده و مي باشد (و مي داند چه كسي در امانت خيانت روا مي دارد يا نمي دارد، و چه كسي دادگري مي كند يا نمي كند) (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١٠١/١((

و بديشان مي گفت:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا) نساء/١٣٥

اي كساني كه ايمان آورده ايد، دادگري پيشه سازيد و در اقامه عدل و داد بكوشيد، و به خاطر خدا شهادت دهيد (و از اين سو و آن سو جانبداري نكنيد) هر چند كه شهادتتان به زيان خودتان يا پدر و مادر و خويشاوندان بوده باشد. اگر كسي كه به زيان او شهادت داده مي شود، دارا يا نادار باشد، (رغبت به دارا، يا شفقت به نادار، شما را از اداي شهادت حق منصرف نكند) چرا كه (رضاي) خداوند از (رضاي) هر دوي آنان بهتر است (و خدا به مصلحت آن دو، آگاه تر از شما است) پس از هوا و هوس پيروي نكنيد كه (اگر چنين كنيد از حق) منحرف مي گرديد (و به باطل مي افتيد). و اگر زبان از اداي شهادت حق بپيچانيد يا از آن روي بگردانيد، خداوند از آنچه مي كنيد آگاه است (و پاداش اعمال نيك و پادافره اعمال بدتان را مي دهد). (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١٠٢/١))

٨. مشروعيت:

مشروعيت پیامبر ص از فرمان الهی بود

خداوند پیامبر ص را به پیامبری مبعوث نمود و هم خداوند وظیفه رهبری امت و هدایت انسانها را در امور دنیوی و اخروی به ایشان محول کرده بود. لذا مشروعیت رهبری پیامبر ص و حکومتش از امر خداوند ج نشئت میگیرد

(ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ) یونس/٧٤

سپس بعد از نوح ، پيغمبران فراوان و بزرگواري را فرستاديم . آنان همراه با دلائل روشن (و معجزات دالّ بر صدق خود) به پيش قوم خويش رفتند. امّا ايشان هم حاضر نشدند به چيزي ايمان بياورند كه قبلاً ديگران آن را تكذيب كرده بودند. به همين شيوه دلهاي متجاوزان را مهر مي زنيم (تا ديگر حقّ و حقيقت بدانها نفوذ نكند و راهياب نشوند. يعني كفر و نفاق و استمرار گناه تدريجاً بر دلهاي متجاوزان اثر مي گذارد تا بدانجا كه انكار دلها مهر باطل مي خورند و پرده اي بر آنها فرو مي افتد، و ديگر نور حقّ بر آنها نمي تابد. ((تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٢٩٤/١))

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَةُ فَسِيرُوا فِي الأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ) نحل/٣٦

ما به ميان هر ملتي پيغمبري را فرستاده ايم (و محتواي دعوت همه پيغمبران اين بوده است) كه خدا را بپرستيد و از طاغوت (شيطان، بتان، ستمگران، وغيره) دوري كنيد. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٥٥/١))

۹. سلامت حواس

(ماضَلَّ صاحِبُکُمْ وَما غَوى) نجم/۳

که این محمّد دیوانه نیست و گم بوده نیست. (ترجمه تفسیر طبری (ص: ۱۷٤))

(ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ) سبأ/٤٦

سپس (درباره محمّد که سالها با او بسر برده اید فکر خود را به کار گیرید و) بینديشيد (تا پاكي و امانتداري و سلامت جسماني و روحاني او، در خاطره ها مجسّم شود... این) همدم و همنشین (ديرينه) شما، جنّ زده و ديوانه نيست. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۱۰۸/۱((

(ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (١) مَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (٢) وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (٣) وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ (٤) فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ (٥) بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ) قلم/۱-۵

نون. سوگند به قلم؛ و قسم به چيزي كه مي نويسند؛ در سايه نعمت و لطف پروردگارت، تو ديوانه نيستي. تو داراي پاداش بزرگ و ناگسيختگي هستي. تو داراي خوي سترگ (يعني صفات پسنديده و افعال حميده) هستي. خواهي ديد و خواهند ديد، كه كدام يك از شما مبتلا به ديوانگي است (محمّد، يا شما كافران و مشركان). (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۲۰/۱))

باقی شرایط رهبری که شامل

۱۰. سلامت جسم

۱۱. قریشی بودن

۱۲. مرد بودن

۱۳. بالغ بودن

میباشند در پیامبر صلی الله علیه و سلم کامل و تمام موجود بوده است.

مسئولیتها و صلاحیتها و وظایف امت در قبال حکومت و رهبری پیامبر ص

صفات مهم حکومت:

۱. مشروعیت: مشروعیت حکومت از امر خداوند حاصل میشود

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا) نساء/٦٤

هيچ پيغمبري را نفرستاده ايم مگر بدين منظور كه به فرمان خدا از او اطاعت شود (پس اطاعت از او، اطاعت از خدا، و سركشي از دستور او، سركشي از دستور خدا بوده است). و اگر آنان بدان هنگام كه (با نفاق و دروغگوئي و زير پا گذاشتن فرمان خدا) به خود ستم مي كردند، به نزد تو مي آمدند و از خدا طلب آمرزش مي نمودند و پيغمبر هم براي آنان درخواست بخشش مي كرد، بيگمان خدا را بس توبه پذير و مهربان مي يافتند.

٢. طریقه انتخاب: انتخاب توسط الله ج میشود

(لَقَدْ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ) آل عمران/ ١٦٤

«یقیناً الله متعال بر مؤمنان منّت نهاد آنگاه که در میانشان پیغمبری از جنس خودشان برانگیخت.»

٣. دوران حکومت: مادام العمر (تا زمانیکه خداوند اراده کند)

رهبری و حکومت انبیاء از رسالت آنها نشئت میگیرد. چون رسالت به امر الله است این رهبری نیز به امر الله است. تمامی پیامبران از زمان بعثت تا رحلت رسالت و نبوت ایشان ادامه داشته است، لذا این رهبری نیز از زمان بعثت تا رحلت بوده است.

(قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلاً وَنَهَاراً)

ترجمه:

نوح گفت: پروردگارا من قوم خود را شب و روز (به سوي ايمان به تو) فرا خوانده ام.

توضیحات: «لَيْلاً وَنَهَاراً»: شب و روز. مراد استمرار در دعوت است. (تفسیر نور خرم دل (ص: ٢((

٤. اطیع الله و اطیع الرسول:

در اطاعت از پیامبر اطیع الله و اطیع الرسول تضمین است

(مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا)

هر كه از پيغمبر اطاعت كند، در حقيقت از خدا اطاعت كرده است (چرا كه پيغمبر جز به چيزي دستور نمي دهد كه خدا بدان دستور داده باشد، و جز از چيزي نهي نمي كند كه خدا از آن نهي كرده باشد) و هر كه (به اوامر و نواهي تو) پشت كند (خودش مسئول است و باك نداشته باش) ما تو را به عنوان مراقب (احوال) و نگهبان (اعمال) آنان نفرستاده ايم (بلكه بر رسولان پيام باشد و بس). (نساء/ ٨٠) تفسیر فی ضلال القرآن. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٤٧/١((

(فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) نساء/٦٥

امّا، نه !... به پروردگارت سوگند که آنان مومن بشمار نمي آيند تا تو را در اختلافات و درگيريهاي خود به داوري نطلبند و سپس ملالي در دل خود از داوري تو نداشته و کاملا تسليم (قضاوت تو) باشند.

٥. قوانین حکومت:

قوانین حکومت پیامبر ص براساس اوامر خداوند است که به صورت وحی جلی و خفی به او میرسد و آنچه از علم خداوند به او عطا کرده است که سنت میباشد

(فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُۖ) المائدة/٤٨

«میان آنان بر اساس آن چه الله متعال بر تو نازل کرده است، داوری کن.»

(إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ إِنَّ اللّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ إِنَّ اللّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا) نساء/٥٨

بي گمان خداوند به شما (مومنان) دستور مي دهد که امانتها را (اعم از آنچه خدا شما را در آن امين شمرده ، و چيزهائي که مردم ، آنها را به دست شما سپرده و شما را در آنها امين دانسته اند) به صاحبان امانت برسانيد، و هنگامي که در ميان مردم به داوري نشستيد، اينکه دادگرانه داوري کنيد. (اين اندرز خدا است و آن را آويزه گوش خود سازيد و بدانيد که) خداوند شما را به بهترين اندرز پند مي دهد (و شما را به انجام نيکيها مي خواند). بي گمان خداوند دائماً شنواي (سخنان و) بيناي (کردارتان) بوده و مي باشد (و مي داند چه کسي در امانت خيانت روا مي دارد يا نمي دارد، و چه کسي دادگري مي کند يا نمي کند). (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٤١/١((

روند قرآني بخش حاکميّت در همه کارهاي بندگان را مي آغازد، و آن را ديباچه بيان بخش حاکميّت در کار تحليل و تحريم حيوانات ذبح شده مي گرداند. کار تحليل و تحريمي که مشرکان حقّ حاکميّت در آن را متعلّق به خود مي دانستند و عملاً بدان دست مي يازيدند و در اين کار از زبان خدا دروغ به هم مي بافتند و بر سلطه و قدرت او تجاوز مي کردند. براي نيل بدين هدف ناپاک و ناروا مقدمه چينيهاي درازي ترتيب مي داد ند، همان گونه که از روند آيه ها در اينجا ملاحظه خواهيم کرد:

(أَفَغَيْرَ اللّهِ أَبْتَغِي حَكَماً وَهُوَ الَّذِي أَنَزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلاً وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ. وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللّهِ إِن يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَن يَضِلُّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ)

اي پيغمبر! بديشان بگو: اين داوري خدا درباره حقّ و حقيقت است) آيا جز خدا را (ميان خود و شما) قاضي كنم؟ و حال آن كه او است كه كتاب (آسماني قرآن) را براي شما نازل كرده است و (حلال و حرام و حقّ و باطل و هدايت و ضلالت، در آن) تفصيل و توضيح داده شده است. كساني كه كتاب (هاي آسماني را پيشتر) براي آنان فرستاده ايم مي دانند كه اين (قرآن) حقيقةً از سوي خدا آمده است و مشتمل بر حقّ است (چرا كه كتابهاي آسماني خودشان بدان بشارت داده است و تصديق كننده آن است). پس تو از ترديد كنندگان مباش (و پيروان تو نيز درباره حقّانيّت قرآن كمترين ترديدي به خود راه ندهند). فرمان ما صادقانه و دادگرانه انجام مي پذيرد. هيچ كسي نمي تواند فرمانهاي ما را دگرگونه كند (و جلو دستورات ما را بگيرد). خدا شنوا (ي سخن آنان) و دانا (ي كردار ايشان) است. اگر از بيشتر مردم (كه كافران و منافقانند) پيروي كني، تو را از راه خدا دور مي سازند. چرا كه آنان جز از ظنّ و گمان پيروي نمي كنند و آنان جز به دروغ و گزاف سخن نمي گويند. بي گمان پروردگارت (از تو و از هركس ديگري) آگاه تر است از حال كساني كه (گمراه گشته و) از راه او بدر مي روند. و از حال كساني كه هدايت مي يابند (و راه او را در پيش مي گيرند) (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٢/٢٥٥))

(كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ) بقره/١٥١

همچنين (براي تكميل نعمت خود بر شما) پيغمبري را از خودتان در ميانتان برانگيختم كه آيات (قرآن) ما را بر شما فرو مي خواند (و آيات و نشانه هاي وحدانيّت و عظمت خدا را در جهان با دليل و برهان به شما مي نماياند) و شما را پاكيزه مي دارد (از رذائلي همچون زنده بگور كردن دختران و خونريزيها و كشتن فرزندان از ترس نفقه ... و با كاشتن نهال فضائل در اندرونتان، شما را سرور و سرمشق ديگران مي سازد) و به شما كتاب (قرآن) و حكمت (اسرار و منافع احكام) را مي آموزد (تا با حفظ نظم و لفظ قرآن و بهره مندي از نور آن، به زندگي خويش حيات و تحرّك بخشيد و با استفاده از سنّت عملي و سيرت نبوي به احكام شريعت آشنا گرديد) و به شما (به همراه كتاب و حكمت) چيزي ياد مي دهد كه نمي توانستيد آن را بياموزيد (چون وسيله آموزش آن، انديشه و نگاه نيست بلكه بايد از راه وحي آموخته شود، همانند اخبار عالم غيب و اشارات علمي و بيان سرگذشت پيغمبران و احوال پيشينيان كه نه تنها براي اعراب بلكه براي اهل كتاب نيز مجهول بود. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١/٤٥٠))

٦. اطاعت:

اطاعت از پيامبر فرض است

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٣١) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ) آل عمران/٣٢

وقتي كه رواياتي را بپذيريم كه ميگويند: آيه هاي نخستين اين سوره تا هشتاد و اند آيه آن به خاطر قدوم هيئت اعزامي مسيحيان نجران يمن، و به مناسبت مناظره ايشان با پيغمبر صلّي الله عليه وآله وسلّم درباره عيسي عليه السّلام نازل شده است، اين درس جملگي درچهارچوب چنين مناسبتي قرار ميگيرد. جز اينكه اين روايات آمدن چنين هيئتي را در سال نهم هجري ميدانند، سالي كه در سيره به نام (عامُ الوُفود)[1] معروف شده است. چه بدين هنگام اسلام به درجه اي از قدرت و شهرت در سراسر جزيرة العرب و همچنين فراتر از آن، رسيده بود كه سبب شد هيئتهاي اعزامي از نواحي مختلف جزيرة العرب به سوي پيغمبر صلّي الله عليه وآله وسلّم بيايند و دوستي خود را اظهار كنند و يا از او بخواهند كه با ايشان پيمان ببندد، و يا اينكه بدانند حقيقت كار او چيست و رسالت وي كدام است. ما چنانكه قبلاً اشاره كرديم چنين مي فهيم كه موضوعي كه اين آيه ها بدان مي پردازند، و طريقه اي كه در چاره جوئي آن مبذول ميدارند.، هردو اين نظريه را فرياد ميدارند كه اين آيه ها زودتر و در نخستين سالهاي هجرت نازل شده اند... (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٥٢/١))

٧. نظارت:

پيامبر تحت نظارت الهی میباشد

(يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۖ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُۥ) المائدة/٦٧

«ای فرستاده - الله متعال، محمّد مصطفی! - هر آن چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است - به تمام وکمال و بدون هيچ گونه خوف و هراسی، به مردم - برسان - و آنان را بدان دعوت کن - و اگر چنين نکنی، رسالت الله متعال را - به مردم - نرسانده ای».

(اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ. يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ) حج آيه های ٧٥-٧٦

خداوند از ميان فرشتگان پيام آوراني (همچون جبرئيل) را برمي گزيند (و به سوي انبياء گسيل مي دارد) و هم از ميان انسانها پيغمبراني (همچون موسي و عيسي و محمد) را (برمي گزيند و به سوي مردم مي فرستد، و از كار همه آنان باخبر است) چرا كه خداوند شنوا و بينا است. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١٦٧/١))

سرانجام، جدّيّت در واپسين آوا، و در تهديد قاطعانه و گرفتار كردن كمرشكن شخصي جلوه گر مي آيد كه اين كار را به بازيچه مي گيرد يا آن را تغيير مي دهد. اين شخص هركس كه هست، حتّي اگر او محمّد پيغمبر خدا باشد:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الأَقَاوِيلِ (٤٤) لأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (٤٥) ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (٤٦) فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ) حاقّه/٤٤-٤٧

اگر پیغمبر پاره اي سخنان را به دروغ برمامي بست ، مادست راست اورامي گرفتيم. سپس رگ دلش را پاره مي كرديم .وكسي از شمانمي توانست مانع (اين كارمادرباره)اوشود (ومرگ را از اوبازدارد) (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٨/١))

از این آیات معلوم میشود که نظارت و انتقاد و مخالفت با پیامبر مخصوص الله ج میباشد و هیچ انسانی چنین حقی ندارد رسول الله به پدیدهٔ ی فراموشی خود، مانند عادت سایر بشر تصریح فرموده است. همان طور که در روایت ابن مسعود از رسول الله آمده است که فرمود :

»وَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أَنْسَى كَمَا تَنْسَوْنَ ، فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي. «

»البته من هم بشر هستم و مانند شما دچار فراموشی می شوم، وقتی که چیزی را فراموش کردم به یادم بیاورید«

و یاد آوری زمانی میسر است که مومنین مراقب و ناظر کارهای ایشان باشند.

٨. مشوره:

مشوره در امور غیر دینی و خارج از وحی جائز است

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) آل عمران/١٥٩

از پرتو رحمت الهي است كه تو با آنان (كه از سر از خط فرمان كشيده بودند) نرمش نمودي. واگر درشتخوي و سنگدل بودي از پيرامون تو پراكنده ميشدند. پس از آنان درگذر و برايشان طلب آمرزش نما و دركارها با آنان مشورت و رايزني كن. و هنگامي كه (پس از شور و تبادل آراء) تصميم به انجام كاري گرفتي (قاطعانه دست بكار شو و) بر خدا توكّل كن ، چراكه خداوند توكّل كنندكان را دوست ميدارد. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٦٠/٢))

پیامبر-صلی الله علیه وآله وسلم- در میان اصحاب ایستاد و فرمود: »أشيروا عليَّ أيها الناس.«

اي مردم به من پيشنهاد كنيد و رأي و نظر خود را ابراز داريد. (بهترين انسان ها بعد از پيامبران (ص: ٢٧((

٩. انتقاد:

انتقاد و مخالفت و قضاوت درباره پیامبر ناجائز است. فقط خداوند ج است که میتواند از پیامبران انتقاد کند و یا درباره آنها قضاوت کند و یا هم با آنها مخالفت کند.

...بخش نخستين اين بندها و بخشها به رخداد ويژه اي از رخدادهاي زندگاني پيغمبر صلّي الله عليه و آله وسلّم مي پردازد. پيغمبر صلّي الله عليه و آله وسلّم سرگرم كار و بار گروهي از بزرگان قريش بود. ايشان را به سوي پذيرش دعوت مي فرمود. در اين وقت ابن امّ مكتوم كه مرد كور و فقيري بود به خدمتش آمد. او نمي دانست كه پيغمبر صلّي الله عليه و آله وسلّم به كار و بار اين گروه از مردمان سرگرم است. از پيغمبر صلّي الله عليه و آله وسلّم درخواست كرد

كه بدو بياموزد چيزهائي از آنچه خدا بديشان آموخته است. پيغمبر خدا صلّي الله عليه و آله وسلّم از درخواست نابه هنگام او خوشش نيامد و چهره اش را درهم كشيد و از او روي برتافت. سرآغاز اين سوره از قرآن نازل گرديد و پيغمبر صلّي الله عليه و آله وسلّم را مورد سرزنش شديدي قرار داد، وحقيقت ارزشها و معيارهاي موجود در زندگي گروه مسلمان را با شيوه تند و برنده اي بيان داشت. همچنين حقيقت اين دعوت و سرشت آن را تذكّر داد:

(عَبَسَ وَتَوَلَّى (١)أَنْ جَاءَهُ الأَعْمَى (٢)وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى) عبس/١-٣

لذا مورد خطاب و عتاب آفريدگار قرار گرفت، و اين مسأله، درس عبرت جاويداني براي مسلمانان شد.

اما انسانها حق انتقاد و قضاوت و مخالفت با پیامبر ص را ندارند چنانچه خداوند ج می فرماید:

(وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا) نساء/١١٥

كسي كه با پيغمبر دشمنانگي كند، بعد از آنكه (راه) هدايت (از راه ضلالت براي او) روشن شده است، و (راهي) جز راه مومنان در پيش گيرد، او را به همان جهتي كه (به دوزخ منتهي مي شود و) دوستش داشته است رهنمود مي گردانيم (و با همان كافراني همدم مي نمائيم كه ايشان را به دوستي گرفته است) و به دوزخش داخل مي گردانيم و با آن مي سوزانيم، و دوزخ، چه بد جايگاهي است! (تفسیر فی ضلال القرآن(

١٠. قضاوت:

قضاوت درباره پیامبر ناجائز است

هیچ کس نمیتواند درباره شخصیت و یا کارهای پیامبر ص قضاوتي جز آنچه خدا و رسولش ص می فرماید داشته باشد.

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُّبِيناً) احزاب/٣٦

هيچ مرد و زن مؤمني، در كاري كه خدا و پيغمبرش داوري كرده باشند (و آن را مقرّر نموده باشند) اختياري از خود در آن ندارند (و اراده ايشان بايد تابع اراده خدا و رسول باشد). هر كسي هم از دستور خدا و پيغمبرش سرپيچي كند، گرفتار گمراهي كاملاً آشكاري مي گردد. (احزاب/٣٦) (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١١/١((

١١. مخالفت:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الأَقَاوِيلِ (٤٤) لأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (٤٥) ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (٤٦) فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ) حاقه/٤٤-٤٧

اگر پیغمبر پاره اي سخنان را به دروغ بر ما مي بست ، ما دست راست او را مي گرفتيم. سپس رگ دلش را پاره مي كرديم .وكسي از شما نمي توانست مانع (اين كار ما درباره) او شود (و مرگ را از او باز دارد). (تفسير في ظلال ترجمه فارسي ٨/١))

از این آیات معلوم میشود که نظارت و انتقاد و مخالفت با پیامبر مخصوص الله ج میباشد و هیچ انسانی چنین حقی ندارد. مخالفت انسانها با پیامبر کفر بوده و حرام است

(مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ) بقره/٩٨

كسي كه دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او، و جبرئيل و ميكائيل باشد (خداوند دشمن او است) ، چه خداوند دشمن كافران است.(تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١٤٥/١))

مفسّر بزرگ ابن كثير در تفسيرش دربارۀ آيه نخستين ميگويد: ، اين آيه بزرگوار شامل همه كساني است كه ادّعاي محبّت خدا و عشق به الله را دارند و خود بر راه محمّد نبوده و در طريقه محمّدي گام برنميدارند... اينان در حقيقت دروغگويند و تا در همه اقوال و اعمال خود از شرع محمّدي و دين نبوي پيروي نكنند دروغگو خواهند بود، زيرا كه در حديث صحيح از رسول خدا صلّي الله عليه وآله وسلّم روايت شده است كه فرموده است:

«مَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنا فَهُوَ رَدٌّ»...

هر كه كاري را (به عنوان يك امر ديني) بكند كه دستور ما بر آن نباشد، مردود و ناپذيرفتني است...

(قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ) آل عمران/٣٢

بگو: از خدا و از پيغمبر اطاعت و فرمانبرداري كنيد، و اگر سرپيچي كنند (ايشان به خدا و پيغمبر ايمان ندارند و كافرند، و) خداوند كافران را دوست نميدارد...

ابن كثير در باره آيه دوم مي گويد (قُلْ :أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ . فَإِنْ تَوَلَّوْا...) بگو : از خدا و پيغمبر اطاعت و فرمانبرداري كنيد. پس اگر سرپيچي كردند... يعني اگر با دستور پيغمبر مخالفت كردند. (فَإِنّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ) خداوند كافران را دوست نميدارد... اين كار دلالت دارد بر اينكه مخالفت در راه و روش با پيغمبر كفر بشمار است ، و خدا كسي را كه بدين صفت موصوف باشد دوست نميدارد. هرچند هم چنين شخصي ادعاي ايمان را داشته باشد و گمان برد كه او دوستدار خدا و شيفتۀ الله است...

١١. خلع حاکم:

خلع پیامبر از حکومت فقط در قدرت خداوند است

پیامبر معصوم است لذا هرگز گمراه و یا گناهکار نمیشود. هیچ گاه دچار خطا و ظلم نمیشود و هیچ امری در او ایجاد نمیشود که در یك انسان عادی باعث خلع از رهبری و حکومت شود. همچنین چون پیامبر را خدا برای امت انتخاب و انتصاب کرده است هم تغییر و خلع او فقط در قدرت خداوند است. و البته پیامبران معصومند و هیچ گاه کاری

نمیکنند که موجب خشم و نارضایتی خداوند قرار گیرند تا جایی که موجب تغییر و خلع آنها از رسالت و حکومت الهی گردد.

۱۲. رابطه با امت:

نبی امت بوده و همه به او ایمان داشته و از او بی چون و چرا اطاعت میکنند

(قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) اعراف/۱۵۸

)اي پيغمبر! به مردم)بگو: من فرستاده خدا به سوي جملگي شما (اعم از عرب و عجم و سياه و سفيد و زرد و سرخ)هستم. خدائي كه آسمانها و زمين از آن او است. جز او معبودي نيست. او است كه مي ميراند و زنده مي گرداند. پس ايمان بياوريد به خدا و فرستاده اش ، آن پيغمبر درس نخوانده اي كه ايمان به خدا و به سخنهايش دارد. از او پيروي كنيد تا هدايت يابيد. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٤٨/٢))

فصل دوم

حکومت خلفاء راشدین رض

در حديث عرباض بن ساريه - رضي الله عنه - آمده كه پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - فرمودند:
«أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ فَتَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»

شما را به تقواي خداوند و اطاعت و فرمانبري سفارش مي كنم هرچند بنده اي حبشي باشد. هركس از شما بعد از من زنده باشد اختلافات بسياري را مشاهده مي كند پس به سنت من و جانشينان هدايت يافته بعد از من تمسك جوييد و محكم آن را بگيريد و زنهار از امورات ايجاد شده در دين بپرهيزيد چون هر نوآوري بدعت و هر بدعتي گمراهي است». (رواه أحمد (٤/١٢٩-١٢٧)، والترمذي (٤٣٨/٧) بسند صحيح)

در حديثي كه امام احمد آن را صحيح دانسته است، به روايت سفينه از پيغمبر - صلى الله عليه وآله وسلم - است كه فرمود: «الخلافة بعدي ثلاثون سنة ثم يكون ملكا»
خلافت بعد از من تا ٣٠ سال است و بعد از آن پادشاهي مي شود.

حکومت خلفاء راشدین رض (خواص)

((پاورقی های این فصل همه راجع به کتاب "ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء" میباشند و لذا کتب مرجع ذکر نشده است))

در ابتدا صفات مهم رهبر و یا حاکم نظام اسلامی را بررسی می نمائیم و سپس به وظایف و مسئولیتها و صلاحیتهای امت مسلمه در قبال رهبری و حکومت ایشان خواهیم پرداخت.

صفات مهم رهبر یا حاکم

۱. هویت
۲. ایمان
۳. علم
۴. تدبیر مصالح
۵. تقوی
۶. شجاعت
۷. عدالت
۸. مشروعیت
۹. سلامت حواس
۱۰. سلامت جسم
۱۱. قریشی بودن
۱۲. مرد بودن
۱۳. بالغ بودن

عمدۀ این مسئولیتها و صلاحیتها و وظایف امت در مقابل رهبر (و یا حاکم) عبارتند از:

۱. مشروعیت حاکم
۲. طریقه انتخاب حاکم
۳. دوران حکومت حاکم
۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در امر حاکم

۵. قوانین حکومت حاکم
۶. اطاعت از حاکم
۷. نظارت بر حاکم
۸. پیشنهاد به حاکم
۹. انتقاد از حاکم
۱۰. قضاوت درباره حاکم
۱۱. مخالفت با حاکم
۱۲. خلع حاکم
۱۳. رابطه امت با حاکم

صفات مهم خلفاء راشدین المهدیین رض به عنوان رهبر حکومت اسلامی

هویت: معرفی خلفاء راشدین رض

در این قسمت معرفی کامل خلفاء راشدین (اصحاب خاص) خواهیم داشت. این معرفی بیشتر صفات و خصوصیات و شرایط ایشان را در بر خواهد گرفت.

یکی از بهترین کتابهايي که ی رباره خلافت خلفاء راشدین نوشته شده است کتاب "إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء تألیف: محدث هند شاه ولي الله دهلوي رحمه الله میباشد. در این فصل بخشهایی از این کتاب را برای شما آورده ام که مرجع معتبری در تحقیق درباره خلفاء راشدین میباشد.

شاه ولی الله دهلوی و جمعی دیگر از علما خلافت را به دو قسم خلافت خاصه (کامله) و خلافت عامه تقسیم میکنند و در شرح آن میگویند:

۱. خلافت کامله (خاصه) همان است که وثوق بصاحب آن داشته باشیم بنص شارع و اشارات او،
۲. خلافت عامه آنکه بمجرد عدالت خلیفه و علم او اکتفا کنیم.

(مراد از خلافت کامله یا خاصه همان خلافت خلفاء راشدین است که به نص شارع و اشارات او ایجاد شد و آن همان خلافت سی ساله میباشد. ومردا از خلافت عامه و نیابت است و همچنین ملوکیت چراکه شرح آن شامل نیابت است و ملوکیت)

خلافت خاصه

خلافت خاصه آن است که از خلیفه کارهاي که نصیب آن حضرت صلي الله وعليه وسلم و منسوب بايشان است در قرآن عظیم و حدیث قدسي بدست وي سرانجام شود و آنحضرت صلي الله وعليه وسلم انابتِ او را تصريحاً وتلويحاً مراتِ كثيره اظهار فرموده باشند تاهمه کارها در جرائد اعمال حضرت پیغامبر صلي الله وعليه وسلم مرقوم گردد و ايشان شرف وساطت حاصل نموده باشند

خلافت عامه

مسئله در تعریف خلافت هي الرياسه العامه في التصدي لاقامه الدين بإحياء العلوم الدينيه واقامه اركان الاسلام والقيام بالجهاد وما يتعلق به من ترتيب الجيوش والفرض للمقاتله واعطاء هم من الفىء والقيام بالقضاء واقامه الحدود ورفع المظالم والامر بالمعروف والنهي عن المنكر نيابةً عن النبي صلي الله عليه وسلم

در لوازم خلافت خاصه

در حدیث وارد شدہ که آن حضرت صلي الله وعليه وسلم خبر دادند که: چندگاه نبوت و رحمت خواهد شد بعد از آن خلافت و رحمت بعد از آن ملك عضوض بعد از آن جبريت و عتود و در بعض روايات خلافت بر منهاج نبوت واقع شدہ.

و نيز به ثبوت رسیدہ که آن حضرت صلي الله وعليه وسلم خبر دادند "الخلافةُ بعدي ثلاثون سنةً.

و خداي عزوجل در چندين آيت از قرآن عظيم باوصاف و علامات خلافتي که در كمال رضا و محبوبيت است تلويح و تصريح فرمود از آنجمله آيت: اَلَّذِينَ اِن مَّكَّنَّا هُم فِي الاَرضِ واَقَاموا الصَّلوةَ واٰتوُا الزَّكوةَ وَ اَمَرُوا بالمَعروفِ وَنَهَوا عَنِ المُنكر

و آيه: وَعَدَ اللهُ الَّذينَ اٰمَنوا مِنكم وَعَمِلُوا الصلحتِ ليستَخلِفَنَّهُم (٤)

و آيه: محمدٌ رسولُ الله والذينَ معه اَشدَّآءُ عَلَى الكُفَّار

و آيه "يَاَيُّهاالذينَ امنوا مَن يَّرتدَّ منكُم عَن دِينه فَسوفَ ياتي الله بقومٍ يُّحِبُّهم ويُحِبُّونَهُ... الي غير ذلك من الآيات.

و صحابه (رضی الله عنهم) در وقت مشاوره در تعيين خليفه به بعض اوصاف نطق نموده اند چنانکه گفتند احق بهذا الامر (خلافت)، وتوفي رسول الله صلي الله وعليه وسلم وهو عنهم راضٍ و...

از استقراء اين ادله وصفي چند محصل مي شود زياده از اوصافي که در خلافت عامه گفته شد.

در اين فصل مي خواهيم که آن اوصاف را بر شمريم و ثبوت آنها در خلفاي اربعه رضوان الله عليهم بيان كنيم. باستجماع لوازم خلافت خاصه مقرون بقريشيت نسب تفسير كرده است قتاده شيخ اهل بصره از تابعين حواريت را.

قال معمر قال قتادة: الحواريون كلهم من قريشٍ ابوبكر وعمر وعثمان وعلى وحمزة وجعفر وابوعبيدة وعثمان بن مظعون وعبدالرحمن بن عوف وسعد بن ابي وقاص وطلحة والزبير وفسّر قتادة فيما روي عنه روح بن القاسم الحواريين الذين تصلح لهم الخلافة كذا في استيعاب ابن عبدالبر

واصل در اعتبار اين اوصاف سه نكته است:

نکته نخستین: آنکه نفوس قدسیه انبیاء علیهم السلام در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده اند و در حکمت الهي بهمان صفا و علو فطرت مستوجب وحي گشته اند و ریاست عالم بایشان مفوض شده قال الله تعالي: اللهُ أعلمُ حيثُ يجعلُ رسالَتَهُ

و از میان امت جمعي هستند که جوهر نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیاء مخلوق شده و این جماعت در اصل فطرت خلفاي انبیاء اند در امت بمثال آنکه آئینه از آفتاب اثري قبول مي کند که خاك و چوب و سنگ را میسر نیست این فریق که خلاصه امت اند از نفس قدسیه پیغامبر صلي الله وعلیه وسلم بوجهي متأثر میشوند که دیگران را میسر نمي آید و آنچه از آن حضرت صلي الله وعلیه وسلم فراگرفته اند بشهادت دل فراگرفته اند گویا دل ایشان آن چیزها را اجمالاً ادراك کرده بود و کلام آن حضرت صلي الله وعلیه وسلم شرح و تفصیل آن معاني اجمالي نمود، و بعد از ایشان جماعت دیگر اند پایه بپایه فرود تر تا آنکه نوبت عوام مسلمین آید پس خلافت خاصه آن است که این شخص چنانکه در ظاهر حال رئیس مسلمین شود بحسب وضع طبیعي که مراتب استعدادات افراد بني آدم است در صفا و علو فطرت الأمثل فالأمثل نیز رئیس امت باشد تا ریاست ظاهر هم دوش ریاست باطن گردد و این جماعت که بوضع طبیعي خلفاي انبیاء اند در شریعت مسمي اند بصدیقین و شهداء و صالحین و این مضمون استفاده میشود از این دو آیه ء کریمه:

قال الله تعالي على لسان عباده: اهدنَا الصِراطَ المستقيمَ صراطَ الذينَ انعمتَ عليهم (١) وقال تبارك وتعالي: أُولئكَ مَعَ الذينَ أنعَمَ اللهُ عليهِم منَ النبيينَ والصديقينَ وَالشُّهَدَآءِ الصالحينَ وَحسنَ اولئكَ رفيقاً (٢)

پس در این دو آیه افاده فرمود که مطلوب مسلمین و مسئول ایشان در صلوات خویش و مطمح مهم ایشان در سلوك مراتب قرب موافقت با جماعه منعَم علیهم است، و مراد از منعَم علیهم این چهار فریق اند

و در جائي دیگر: يَآيُّها الَّذِينَ امنوا مَن يَّرتدَّ منكم عن دينه... إنما وليُّكُمُ اللهُ نیز اشاره بهمین معني است یعني ولي عوام مسلمین افاضل ایشان اند که به اقامت صلوة و وصف محبّیت و محبوبیت و غیر آن متصف اند و این معني را عبدالله ابن مسعود - رضي الله عنه - بیان کرده:

اخرج ابو عمر في خطبة الاستيعاب عن ابن مسعود - رضي الله عنه - قال: إن الله تعالي نظر في قلوب العباد فوجدَ قلبَ محمد صلي الله وعليه وسلم خيرَ قلوبِ العبادِ فاصطفاهُ وَبعثه برسالته ثم نظر في قلوب العباد بعد قلب محمدٍ صلي الله وعليه وسلم فوجد قلوب اصحابه خير قلوب العباد فجعلهم وُزَرَاءَ نبيه صلي الله وعليه وسلم يقتلون عن دينه.

و بیهقي مثل آن ذکر کرده إلا انه قال: فجعلهم انصارَ دينه ووُزراءَ نبيه فما رآهُ المؤمنون حسَناً فهو عندَ الله حَسَنٌ وما رآه قبيحاً فهو عندَ الله قبيحٌ و چنانکه اولویت این فریق در خلافت متحقق است اجتهاد این فریق اولي و احق است از اجتهاد دیگران و هر وصفي از اوصاف مذکوره علامات و خواص دارد، آن حضرت صلي الله وعلیه وسلم در میان مناقب صحابه گاهي نص فرموده اند باثبات این اوصاف در ایشان گاهي باثبات علامات و خواص، تلویح ابلغ من التصریح ادا کرده.

نکته دوم: آنکه خلیفه حقیقي پیغامبر مثل نَي است که نائي آن را بر دهانِ خود نهد بجهت بلند گردانیدن آواز و مانند آن. و انشاء نغمه و تعین کیفیتِ آن راجع است بنائي همچنان از تقاسیم رحمت الهي نصیب پیغامبر گشته و پیغامبر صلي الله وعلیه وسلم قبل از مباشرت آن برفیق اعلی پیوسته بوجهي از وجوه بطور سببیت و نیابت آن معاني را بدست خلفاء اتمام ساخته اند، بحقیقت آن همه راجع است به پیغامبر و ایشان بمنزلهء جوارح پیغامبر شده اند لا غیر.

پس خلافت خاصه آن است که از خلیفه کارهاي که نصیب آن حضرت صلي الله وعلیه وسلم و منسوب بایشان است در قرآن عظیم و حدیث قدسي بدست وي سرانجام شود و آنحضرت صلي الله وعلیه وسلم انابتِ او را تصریحاً و تلویحاً مراتِ کثیره اظهار فرموده باشند تا همه کارها در جرائد اعمال حضرت پیغامبر صلي الله وعلیه وسلم مرقوم گردد و ایشان شرف وساطت حاصل نموده باشند چنانکه آیه: ذلكَ مثلُهُم في التَّوراة وَمَثَلُهُم في الانجيلِ كزرعٍ اَخرَجَ شطأَه....

نکته سوم: آنکه خلافت امر خطیر است و نفوس آدم مجبول (بطور جبلی و فطری پیداشده) بر اتباع هوا، و شیطان در بني آدم جاري است مجري الدم چون خلافت به رأي شخص مستقر شود احتمال دارد که جور پیش گیرد و در مقاصد خلافت تهاون صریح بعمل آرد و ضرر این خلیفه در اُمت مرحومه اشدّ باشد از ضرر ترك استخلاف وي، و این احتمال کثیر الوقوع است نمي بیني که بادشاهان همه إلا ماشاء الله در این مهلکه گرفتار شده اند و مي شوند تا وقتي که این احتمال بر انداخته نشود بوعده الهي یا باوصافي که نزدیك (هنگام) حصول آنها جور و تهاون ممتنع عادي گردد و ظن قوي بعدل و قیام خلیفه بامر ملت بظهور رسد استخلاف این چنین شخص خیر محض نباشد و نفوس آدم باقامت او اطمینان پیدا نه کنند. وکسیکه مرشد خلائق گردد و مربي ایشان در علم ظاهر و باطن یحتمل که در علم و حال خود غلط کرده باشد و دیگران ببعض قرائن متمسك شده همان غلط را رواج داده باشند تا اعتماد بر علم و حال شخصي بحدیث مستفیض صادق مصدوق و اشارات او حاصل نشود کار ناتمام است.

پس خلافت کامله همان است که وثوق بصاحب آن داشته باشیم بنص شارع و اشارات او، وخلافت عامه آنکه بمجرد عدالت خلیفه و علم او اکتفا کنیم چون این سه نکته مبین شد خوض در تفصیل نمائیم:

از جمله لوازم خلافت خاصه آنست که خلیفه از مهاجرین اولین باشد و از حاضران حدیبیه و از حاضران نزول سوره نور و از حاضران دیگر مشاهد عظیمه مثل بدر و احد و تبوك که در شرع تنویه شأن آن مشاهد و وعده جنت براي حاضران آنها مستفیض شده.

اما آنکه از مهاجرین اولین باشد از آن جهت مطلوب شد که خداي تعالي در شان مهاجران اولین مي فرماید: أُذِنَ لِلَّذينَ يُقتَلُونَ بأَنَّهُم ظُلِمُوا بعد از آن فرمود الَّذين اُخرجُوا مِن دِيارِهم بغيرِ حقٍ بعد از آن فرمود الَّذينَ ان مَّكَّنّهُم في الارضِ اقامُوا الصَّلوةَ واتوا الزكوةَ وَاَمَرُوا بالمعروفِ وَنَهَوا عنِ المنكر(١) حاصل معني این آیات آنست که در باب مهاجرین اولین که اذن قتال براي ایشان داده شد تعلیق مي فرماید که اگر ایشان را تمکین في الارض دهیم یعني رئیس گردانیم اقامت صلوة کنند و ایتاء زکوة نمایند و امر به معروف ونهي از منکر بعمل آرند، و نهي از منکر متناول

است اقامت جهاد را؛ زيرا كه اشد منكرات كفرست و اشد نهي قتال، و متناول است اقامت حدود را و رفع مظالم را و امر بمعروف متناول است احياي علوم دينيه را.

پس بمقتضاي اين تعليق لازم شد كه هر شخصي از مهاجرين اولين كه ممكَّن في الارض شود از دست او مقاصد خلافت سرانجام يابد و در وعده الهي خُلف نيست پس خليفه اگر از مهاجرين اولين باشد امن حاصل شود بر وي و اطمينان قلب متحقق گردد از خلافت وي و اين خصلت نمونه عصمتي است كه براي انبياء عليهم السلام ثابت است.

و نيز مي فرمايد: فَالّذِينَ هَاجَروا وَ اُخرِجُوا مِن دِيَارِهِم وَ اُوذُوا في سبيلي وقاتَلُوا وَ قُتلُوا لأكَفِّرَنَّ عنهُم سيّاتهم ولأدخلنَّهُم جنّتٍ تجري من تحتها الأنهرُ ثواباً من عندالله (۲)

و نيز مي فرمايد: والّذينَ امنُوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله وَالَّذينَ اوَواوَّنصروا اولئكَ هُمُ المُؤمنونَ حقاًلهم مَّغفرةٌ وَّرزقٌ كريم (۳)

و نيز مي فرمايد: الَّذينَ امنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله باموالِهِم وأنفسهم أعظمُ دَرَجةً عندَ الله (٤)

و اما آنكه از حاضران حديبيه باشد از آن جهت مطلوب شد كه خداي تعالي مي فرمايد: محمدٌ رسولُ الله والَّذينَ معهُ اشدآءُ على الكفَّارِ و بر اثر وي مي فرمايد ذلك مثلُهُم في الانجيل كزرعٍ اَخرجَ شطأه فازَرَه (۱)

حاصل معني اين آيات آنست كه بر دست جماعت كه همراه آن حضرت صلي الله وعليه وسلم در اين واقعه مباركه حاضر بودند اظهار دين و اعلاي كلمة الله واقع خواهد شد، پس چون اين وصف در خليفه ثابت باشد اعتماد متحقق شود كه مقاصد خلافت از وي سرانجام خواهد گرفت و در قرآن عظيم اثبات رضا براي اين فريق مقرر شد قال الله تعالي: لقد رضي الله عن المومنينَ إذ يبايعُونَكَ تحتَ الشجرهِ (۲)

و در حديث آمده عن جابر قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: لن يلج النار احدٌ شهد بدراً والحديبيه (۳)

وعنه قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: لايدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرةِ (٤)

و اما آنكه از حاضران نزول سوره نور باشد از آنجهت مطلوب شد كه خداي تعالي مي فرمايد: وعدَ الله الذينَ امنُوا منكُم وَعمِلُوا الصلحتِ ليستخلفنَّهم في الارضِ كما استخلفَ الَّذينَ من قبلهم وليمكنن لهم دينهُم والذي ارتضي لهم (۵)

لفظ "منكم" راجع است بحاضرين نه بمسلمين قاطبةً؛ زيرا كه اگر جميع مسلمين مراد مي بود بذكر لفظ منكم با كلمه "الذين امنوا وعملوا الصلحت" تكرار لازم مي آمد.

پس حاصل معني آن است كه وعده براي جمعي است از شاهدان نزول آيه كه تمكين دين بر وفق سعي ايشان و اجتهاد و كوشش ايشان بظهور خواهد رسيد.

و اما آنكه از حاضران مشاهد خير باشد از آن جهت كه اهل بدر افضل صحابه اند اخرج البخاري عن معاذ بن رفاعةَ بن رافع الزُّرَقي عن ابيه وكان ابوه من اهل بدرٍ قال جاء جبرئيل الي النبي صلي الله عليه وسلم فقال: ما تَعُدُّون اهلَ بدرٍ فيكم فقال من أفضل المسلمين أو كلمةً نحوها قال وكذلك من شهدَ بدراً من الملئكة (٦)

و در شان ایشان صحیح شده: لَعَلَّ اللهَ اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرتُ لکم او فقد وَجبَت لکم الجنة(١)

و در حاضران تبوك نازل شده: لقد تابَ اللهُ على النبيِّ والمهاجرينَ وَالأنصارِ الذينَ اتَّبَعُوهُ في ساعةِ العسرةِ(٢)

و مبتني بر همين اصل است کلامي که ابن عمر مهيا کرده بود که براى معاويه بن ابي سفيان بگويد: احقُّ بهذا الامر منك مَن قاتلكَ وقاتلَ اَبَاكَ على الاسلامِ(٣)، اخرجه البخاري.

و از لوازم خلافت خاصه آن است که خليفه مبشَّر به بهشت باشد يعني بر زبان مبارك آن حضرت صلي الله وعليه وسلم گذشته باشد که فلان شخص (بخصوص اسم او بغير تعليق شرطي) از اهل بهشت است و عاقبت حال او نجات و سعادت است؛ زيراكه اين بشارت افاده مي فرمايد قطعاً سعادت اين شخص و ايمان او و تقواي او و در آخر حال، و آخر حال خلفاء قيام بامر خلافت بود و ايشان در حالت خلافت از عالم گذشته اند، و افاده مي فرمايد ظناً قريباً من اليقين که افعال او در سائر عمر خير باشد و ايشان مجتنب باشند از معاصي و عامل بطاعات، اگرچه مغفرت مرتكب كبيره پيش اهل سنت وجماعت جائز قليل الوجود است ليكن اينجا تلبيس عظيم و تدليس شديد لازم مي آيد و تلبيس و تدليس از آن حضرت صلي الله وعليه وسلم منفي است.

و بشارت خلفاي اربعه به جنت بحد تواتر رسيد بوجهي که احتمال خلاف آن نماند.

اولاً: اجمالاً در آيات مناقب مهاجرين و حضار حديبيه و جيش العسرة و غير آن، و در احاديث مناقب مطلق صحابه و مناقب حاضران اين مشاهد و ذکر آن احاديث طولي دارد.

و ثانياً: در ضمن عشره مبشره عن سعيد بن زيد(١)

و ثالثاً: براي خلفاي ثلثه عن ابي موسي وجابر وغيرهما(٢)

و رابعاً: براي شيخين در حديث ابي سعيد خدري وابن مسعود(٣)

وخامساً: فرادي فرادي از جماعه کثير از آنجمله:

حديث: عثمانُ رفيقي في الجنة(٤)ولعلي بستانٌ في الجنة(٥)

و از لوازم خلافت خاصه آن است که آن حضرت صلي الله وعليه وسلم نص فرمايند که وي از طبقه علياي امت است از صديقين يا شهداء و صالحين، و محدَّث(٦)نيز شقيق صديق است و بيك اعتبار داخل در حد وي. يا بيان علو درجه او در بهشت فرموده باشند و اين معنى نيز لازم بودن شخص است از طبقه علياي امت.

يا رأي او موافق باشد با وحي، و آيات کثيره بر وفق رأي او نازل شده باشد و اين معني نيز لازم بودن شخص است از طبقه عليا.

يا بتواتر ثابت شود که سيرت او در عبادات و تقرّب الي الله اکمل است از سيرت سائر مسلمين و متحلي (آراسته شده) باشد بخصال مرضيه و مقامات عليه و احوال سنيه و کرامات قويه؛ يعني چيزهاي که امروز باسم طريقه صوفيه مسمي مي گردد و صاحب "قوت القلوب" وغير وي در کتب خويش بيان کرده اند و هر مسئله را باحاديث و آثار محکم

نموده واین نیز لازم صدیقیت وشهادت است، و این معني در خلیفه براي آن مطلوب شدکه ریاست ظاهر او مقرون باشد بریاست باطن، و تشبّه کامل به آن حضرت صلي الله وعلیه وسلم پیدا کند، و در عداد آیه کریمه: والذّينَ معه اَشدآءُ على الكُفَّارِ رحمآءُ بينهم تراهم ركّعاً سجّداً يبتغون فضلاً من الله ورضواناً سيماهم في وجوههم من اثر السجود(١)، و در عداد: يحبُّهُم ويحبونَهُ اَذلةٍ على المؤمنينَ اعزةٍ على الكفرين(٢)داخل شود و ثبوت این معني براي خلفاي اربعه از ضروریات دین است و ثابت باحادیث بیشمار.

از آنجمله: حدیث ابي هریره ان رسول الله صلي الله وعلیه وسلم كانَ على حِراء هوَ وابوبكرٍ وعمر وعثمان وعليٌ وطلحه والزبيرُ فتحرَّكَتِ الصخرةُ فقال رسول الله صلي الله وعليه وسلم اهدأ فَما عليكِ الأَنَبيٌ اَو صديقٌ اَو شهيدٌ اخرج الحديثَ المسلمُ والترمذي(٣)

وحديثِ انس ان رسول الله صلي الله وعليه وسلم صَعِدَ اُحُداً وابوبكر وعُمر وعُثمانُ فَرَجَفَ بِهِم فقال اثبُت اُحد اُراهُ ضَربه برجله فانما عليك نبيٌ وصديق وشهيدانِ اخرجه البخاري وابوداود والترمذي(٤)

واز آنجمله حديث عثمان بمثل حديث انس وفي آخره شهد معه رجالٌ اخرجه النسائي(٥)

واز آن جمله حديث ابي هريره اَمَا اِنَّكَ يا ابابكرٍ اولُ مَن يدخل الجنهَ مِن اُمَّتي اخرجه ابوداود(١) وحديث جابر - رضي الله عنه - : يا ابابكرٍ اعطاكَ الله الرضوانَ الأكبر فقال بعض القوم ما الرضوانُ الأكبرُ يا رسول الله! قال يتجلي لَعبادِهِ في الاخرةِ عامةً ويتجلي لابي بكرٍ خاصةً اخرجه الحاكم ونوزع في صحَّته والحق مع الحاكم(٢)

وحديث عبدالله بن عمر ان رسول الله صلي الله وعليه وسلم قال لابي بكرٍ اَنتَ صَاحبي على الحوض وصاحبي في الغار(٣) واز آنجمله حديث: جعل الله الحقَّ على لسان عمر وقلبه بروايت ابن عمر وأبي ذر وعلى بن ابي طالب رضى الله عنهم(٤)

وحديث: لقد كانَ فيما كان قلبكم من الأُمَمِ ناسٌ مُحدَّثون فان يكن في أُمَّتي اَحَدٌ فإنه عمر بروايت ابي هريره وعائشه(٥)

وشبيه بآن است حديث عقبه بن عامر - رضي الله عنه - : لوكان بعدي نبيٌ لكان عمر بن الخطاب(٦)

وحديث: والذي نفسي بيدهِ مالَقِيَكَ الشيطنُ فجّاً إلا سلكَ فجّاً غير فجّكَ. از حديث سعد بن ابي وقاص و ابي هريره و عائشه وبريده اسلمي رضى الله عنهم(٧)

وحديث موافقت فاروق باوحي الهي از روايت عمر و ابن عمر وابن مسعود(٨)

واز آنجمله حديث هذان سيدا كهولِ أهل الجنه من الاولين والآخرين إلا النبيين والمرسلين. از روايت على بن ابي طالب وانس وابي جحيفه(٩)

وحديث: إنَّ اهلَ الدرجات العلي ليراهم مَن تحتهم كما تَرونَ النَجم الطالعَ في افق السماء وان ابابكر وعمر منهم وانَعمَا اخرجه الترمذي وابن ماجه(١٠) وحديث ألا اَستحيي ممَّن يستحيي منه الملائكةُ يعني عثمان اخرجه مسلم(١١) و حديث لكل نبيٍ رفيقٌ ورفيقي في الجنةِ عثمانُ اخرجه الترمذي(١٢)

وحديث: أما ترضي اَن تكونَ منّي بمنزلهِ هارونَ من موسي بروايت سعد بن ابي وقاص وجابر وغيرهما(١٣(

وحديث: لأعطينّ الرايَةَ غداً رجلاً يُحب الله ورسولهُ ويحبهُ الله ورسولُه رواه جماعة من الصحابة (١)
وقال عليٌ عن النبي صلي الله وعليه وسلم: ان لكل نبي سبعةَ نُجَباَءَ رُقبَاءَ وأُعطيتُ انا اربعةَ عشر قال انا وابنائي وجعفر وحمزه وابوبكر وعمر ومصعب بن عمير وبلال وسلمان وعمار وعبدالله ابن مسعود وابوذر روالمقداد رواه الترمذي(٢(

وپاره‌ء از سيرت مرضيه خلفاي اربعه كه بنقل مستفيض المعني ثابت در فصل آينده نقل خواهيم كرد.
و از لوازم خلافت خاصه آنست كه آنحضرت صلي الله وعليه وسلم با خليفه معامله فرمايد مرّات بسيار كرّات بي شمار چنانكه امير با منتظر الإماره معامله مي كند قولاً وفعلاً واين معامله بچند وجه تواند بود:
يكي آنكه استحقاق خلافت او بيان فرمايد و فضائل او باعتبار معامله با امت ذكر كند.
دوم آنكه اظهار فرمايد قرائن بسيار چندانكه فقهاء صحابه بدانند كه: لوكان مستخلفاً لاستخلفَ فلاناً و بدانند كه أحبّ الناس الي رسول الله صلي الله وعليه وسلم فلانٌ وبگويند: تُوُفي رسولُ الله صلي الله وعليه وسلم وهو عنهم راضٍ و آنچه در اين باب باشد.
سوم آنكه در حيات خود اين شخص را بكارهاي كه متعلق بنفس مبارك آنحضرت صلي الله وعليه وسلم من حيث النبوة است امر فرمايد، و اين معني در خلافت خاصه از آنجهت مطلوب شد كه وثوق بخلافت خليفه از جهت شرع بهم رسد واز اين رو حضرات شيخين چون مي خواستند كه شخصي را بكاري كه تعلق بخلافت داشته باشد امر كنند تفحّص (جستجو) مي نمودند كه آنحضرت صلي الله وعليه وسلم اين شخص را گاهي متولي امري ساخته اند از امور مسلمين؟ اگر مي يافتند امضاي عزيمت مي فرمودند وإلا موقوف مي داشتند و اين قصص بحد تواتر رسيده است
و نيز قيام اين شخص بامور دين نسبت كرده شود بآنحضرت صلي الله وعليه وسلم چنانكه منسوب مي شود فعل بآمر در مثل بني الامير المدينه (١) اما بيان كردن آن حضرت صلي الله وعليه وسلم حال خلفاء را باوصافي كه حس خلافت بآن حاصل گردد پس مستفيض شده است در بيان مناقب جماعه از افاضل صحابه و تنها تنها نيز، و اين بيان آنحضرت بمنزله‌ء اجازت روايت حديث و اجازت تدريس علم و فتاوي است چنانكه اليوم علماجمعي را بخلافت خود برمي گزيندند و نص مي نمايند باستحقاق آن اشخاص، آنحضرت صلي الله وعليه وسلم اين منزلت را بفضلاي صحابه وكبراي ايشان تنويه فرموده اند.
از آن جمله حديث ابي سعيد خدري قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: ارحَمُ أُمتِي بها ابوبكر واَقواهم في دين الله عمر واَصدقُهم حياءً عثمانُ واقضاهم عليٌ بن ابي طالبٍ الخ اخرجه ابوعمر في اولِ الاستيعاب (٢)
وحديث شيخٌ من الصحابة يقال له ابومحجن او محجن بن فلان قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: إن أرءفَ أُمتي بامتي فذكر الحديثَ وحديث انس بن مالك اَرحمُ أُمتي بامتي ابوبكر فذكر مثله اخرجهما ابوعمر في الاستيعاب (٣)

و از آنجمله حديث ابن مسعود و حديث حذيفه: لا ادري ما بقائي فيكم فاقتدوا بالَّذَينِ من بعدي (٤)
و از آنجمله حديث مرتضي و حذيفه إن تؤمِّروا اَبا بكر تجدوهُ اَميناً زاهداً في الدنيا راغباً في الاخره وان تُؤمِروا عمر تجدُوهُ قوياً اميناً لايخافُ في الله لومَةَ لائِمٍ وان تؤمر علياً ولا اَرَكُم فاعلينَ تجدوه هادياً مهدياً يأخذ بكم الطريقَ المستقيمَ (٥)

- (١) يعنى امير اين شهر را ساخت، حالا اگرچه در حقيقت امير بدست خود و به زور بازوى خود شهر را نساخته است، بلكه شهر را معماران و عمال ساخته اند؛ اما چون در وقت اين امير و در تحت اشراف او ساخته شده، نسبت بناى شهر را مجازاً به او مى دهند.

و سُئِلَت عائشةُ من كان رسولُ الله صلي الله عليه وسلم مُستخلفاً لو استخلفه؟ قالت: ابوبكر فقيل ثُمَّ مَن بعدَ ابي بكر قالت: عمر قيل من بعد عمر قالت: ابوعبيده (١)
قال عمر: ما احدٌ أحقُ بهذا الامر من هؤلاء النفر الذين تُوفيَ رسول الله صلي الله عليه وسلم وهو عنهم راضٍ فسمي علياً وعثمانَ والزبير وطلحه وسعداً وعبدالرحمن (٢)
و از آنجمله حديث ابي سعيد قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: ما من نبيٍ الاوله وزيرانِ من اهل الارض اما وزيراي من اهل السماء فجبرئيل وميكائيل واما وزيراي من اهل الارض فابوبكر وعمر اخرجه الترمذي (٣)، وللحديث طرق عند الحاكم وغيره (٤)
و قال من كنت مولاه (٥) فعليٌ مولاه اخرجه جماعةٌ (٦)
اما فعل آنحضرت صلي الله عليه وسلم با ايشان معامله منتظر الامارة پس شاهد آن تفويض امامت صلوة است در قصه رفتن بقبيله عمرو بن عوف، و در تبوك چون افواج مسلمين بيرون شهر آمدند حضرت صديق را براي عرضه لشكر و اقامت صلوة معين فرمود و در مرض آخر، و آن متواتر بالمعني است.
و امير الحج ساختن (حضرت صديق - رضي الله عنه -) در سال نهم و بغزوات فرستادن چندين بار، وهميشه مشاورت فرمودن با شيخين در امور مسلمين.
و امير ساختن حضرت عمر - رضي الله عنه - را در بعض غزوات و عامل صدقات مدينه فرمودن او را، و فرستادن حضرت عثمان - رضي الله عنه - را بجانب اهل مكه در مصالحه حديبيه، و والي يمن گردانيدن حضرت مرتضي - رضي الله عنه - را و دعاء نمودن براي وي كه قضا بر وي آسان شود و اين احاديث برهيئت مجموعي متواتر بالمعني شده است.

- (٥) مولى در لغت به معناهاى زيادى آمده، مگر در اينجا بغير از محبوب هيچ معناى ديگرى را گرفته نمى توانيم. و از اين حديث صرف محبت با علي - رضي الله عنه - ثابت مى شود و بس چنانچه در محلش توضيح داده خواهد شد.
و از لوازم خلافت خاصه آن است كه آنچه خداي عزوجل براي آنحضرت صلي الله عليه وسلم وعده فرموده است بعض آن بر دست اين خليفه ظاهر شود، و اين علامت خلافت خاصه در وقت خلافت توان شناخت نه قبل از

خلافت بخلاف علامات دیگر. ووجود این معني در خلفا متحقق است در آیه ء: الذينَ اِن مَّكَّنهُم في الارضِ اَقامُوا الصلوةَ (١) اقامت صلوة وايتاء زکوة و امر بمعروف ونهي از منکر مذکور شده.

ودر آیه ء: وَعَدَ اللّه الَّذينَ امَنُوا مِنكم وَعَمِلوا الصلحتِ... (٢) تمکین و تقویت دین بر دست ایشان و برحسب سعي ایشان وحصول اطمینان از کفار مذکور است.

ودر آیه ء: ذلكَ مثلُهُم في التوراةِ ومثلهم في الإنجيل (٣) اشاره بفتح بلدان و شیوع اسلام در اقالیم معموره، و در آیه: ليظهره على الدين كله (٤) غلبه بر دین یهودیت و نصرانیت و مجوسیت مذکور است، و آن در زمان خلفاي ثلاثه بوده است.

ودر آیه: من يرتدَّ منكم... (٥) قتال مرتدین مذکور است و آن در زمان صدیق اکبر بظهور پیوست.

ودر آیه: ستدعون الي قومٍ اُولي باسٍ شديدٍ... (٦) جمع عساکر بنفیر عام براي قتال فارس و روم مذکور است و آن در زمان مشائخ ثلاثه (ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم) متحقق شد.

ودر آیه: اِنَّ عَلَينا جمعَه وَقرانه (٧) جمع قرآن در مصاحف مذکور است و آن در عهد مشائخ ثلاثه ظهور یافت.

ودر حدیث قدسي: انَّ الله مقتَ عَرَبهم وعجمهُم (٨) قتال عجم مذکور است و آن در ایام خلفاي ثلاثه ظاهر گشت.

ودر حدیث: هلكَ كسري فلا كسري بعده وهلك قيصر فلا قيصر بعدهُ (٩)، و حدیث لتفتحنَ كَنوزَ كسري (١٠) فتح فارس و روم مذکور است و آن در زمان خلفاي ثلاثه بظهور رسید.

ودر حدیث قتال خوارج: لئِن اَدركتُهُم لاقتلنهم قتلَ عاد (١١) و در حدیث دیگر لفظ يلي قتلهم اولي الفرقتين (١٢) و آن در زمان حضرت مرتضي واقع شد.

و از لوازم خلافت خاصه آنست که قول خلیفه حجت باشد در دین، نه بآن معني که تقلید عوام مسلمین او را صحیح باشد؛ زیرا که این معني از لوازم اجتهاد است و در خلافت عامه بیان آن گذشت. و نه بآن معني که خلیفه في نفسه بي اعتماد بر تنبیه آنحضرت صلي الله علیه وسلم واجب الطاعه باشد؛ زیراکه این معني غیر نبي را میسر نیست بلکه مراد این جا منزلتي است بین المنزلتین.

تفصیل این صورت آنست که آنحضرت صلي الله علیه وسلم حواله فرموده باشند بعض امور را بشخصي بخصوص اسم او پس لازم شود متابعت او چنانکه لازم مي شود متابعت اُمراء جیوش آنحضرت بمقتضاي امر آنحضرت صلي الله علیه وسلم، و این خصلت در خلفاي راشدین بهمان مي ماند که قول زید بن ثابت را در فرائض مقدم باید ساخت بر اقوال مجتهدین دیگر، و قول عبدالله بن مسعود را در قراءت و فقه، و قول ابي بن کعب را در قراءت بر قول دیگران، وقول اهل مدینه نزدیك اختلاف امت بر قول دیگران.

آنحضرت صلي الله علیه وسلم بتعلیم الله عزوجل دانستند که بعد آنحضرت اختلاف ظاهر خواهد شد و امت در بعض مسائل بحیرت در مانند رأفت کامله ء آنحضرت صلي الله علیه وسلم بر امت اقتضاء فرمود که مَخلص آن حیرت براي ایشان تعیین فرمایند و در این باب حجتي براي امت قائم کنند و این معني ثابت است براي خلفاي اربعه؛ زیراکه قال الله

تبارك وتعالي: وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضي لهم(۱)در اين آيه افاده مي فرمايد آنچه بسعي ايشان ممكن و شائع و مشهور مي شود دين مرتضي است پس آنچه بكوشش اين جماعت شائع شد انتساب او بشرع معلوم گشت.

و در حديث عرياض بن ساريه: عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين من بعدي(۱)و در حديث ابن مسعود وحذيفه: اقتدوا بالذين من بعدي ابي بكر وعمر(۲)و اين معني از اكابر صحابه مروي است أخرج الدارمي عن عبدالله ابن ابي يزيد قال: كان ابن عباس اذا سئِلَ عن الامر فكان في القرآن اَخبَرَ به وإن لم يكن في القرآن وكان عن رسول الله صلي الله عليه وسلم أخبر به فان لم يكن فعن ابي بكر وعمر فان لم يكن قال فيه برأيه(۳)

و مجتهدان تابعين و تبع تابعين باين اصل قائل شده و اهل مذاهب اربعه بآن رفته اند كسيكه در موطا و آثار محمد بن الحسن تأمل نمايد بيقين اين را بداند اگر چه بعض اصوليان شافعيه در اين باب تردد دارند و غالباً منشأ تردد عدم اخذ سلف ببعض آثار خلفاء بوده باشد.

و تحقيق در اين باب آن است كه نزديك تعارض ادله، تقديم بعض ادله شرعيه بر بعض نفي حجيت ديگر نمي كند چنانكه خبر واحد را نزديك مخالفت حديث مشهور يا اجماع امت ترك مي كنيم، مأخذ فقه را طبقات است و هر طبقي را حكمي. اينجا كلام امام شافعي بعينه نقل كنيم قال البيهقي في السنن الصغري أخبرنا ابو سعيد بن ابي عمرو قال حدثنا ابو العباس قال اخبرنا الرَّبيع قال قال الشافعي رحمه الله: ماكان الكتاب والسنه موجودين فالعذر عند من سمعها مقطوع الا باتباعهما فاذا لم يكن ذلك صرنا الي اقاويلِ اصحاب النبي صلي الله عليه وسلم او واحدِهم، ثم قال قول الايمه ابي بكرٍ وعمر وعثمان قال في القديم وعلي رضي الله عنهم اذا صرنا الي التقليد احبُّ الينا وذلك اذا لم نجد دلالة في الاختلاف تدُل علي اقرب الاختلاف من الكتاب والسنة فنتبع القول الذي معه الدلالةُ.

و از لوازم خلافت خاصه آن است كه خليفه افضل امت باشد در زمان خلافت خود عقلاً و نقلاً از آن جهت كه در نكتهء اولي تقرير كرديم كه چون خلافت ظاهره هم دوش خلافت حقيقيه باشد وضع شيء در محل خود ثابت گردد ليكن اينجا اين نكته بايد شناخت كه غير اخص خواص رياست خواص را لائق نيست، پس خلافت او مطلق نه باشد و نصب غير افضل رخصت دارد به نسبت عزيمت(۳)و رخصت خالي از ضعف نيست و مورد مدح مطلق نمي تواند شد.

و از آن جهت كه در خلافت خاصه تمكين دين مرضي من كل وجه مطلوب است و آن بغير استخلاف افضل صورت نمي بندد؛ چنانكه حضرت مرتضي نزديك استخلاف امام حسن فرمود: إن يُرِدِ الله بالناس خيراً فسيجمعهم بعدي علي خيرهم رواه الحاكم(٤)

- (۱)مراد ابوبكر، عمر وعثمان رضی الله عنهم است.

- (۳)هرگاه كه در يك حكم شرعی بخاطر عذری تغيير بيايد، آن حكم قبل از تغيير عزيمت بوده و بعد از آن رخصت می گردد.

بخلاف خلافت عامه که آنجا تمکین دین مرتضي (پسنديده) مِن وجهٍ دون وجهٍ مطلوب است لا من کل الوجوه، و از آنجهت که خلافت خاصه مقیس است بر نبوت؛ زيرا که در حديث آمده: خلافه على منهاج النبوه ونيز آمده تکون نبوه ورحمه ثم خلافه ورحمه (١)

و جامع هر دو رياست عامه است در دين و دنيا ظاهراً و باطناً، پس چنانکه استنباء (پيامبر ساختن) شخص دلالت مي کند بر افضليت وي بر امت تاقبح از مستنبي جلّ ذِکره مرتفع گردد همچنان استخلاف شخصي بر امت دلالت مي نمايد بر افضليت وي، و از آن جهت که عامل ساختن شخص مفضول خيانت است.

عن ابن عباس قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: من استعملَ رجلاً من عصابه وفي هذه العصابه من هو أرضي لله منه فقد خان الله وخان رسوله وخان المؤمنين.

وعن ابي بکر الصديق قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: من ولي من امر المسلمين شيئاً فامّر عليهم احداً محاماةً فعليه لعنه الله لا يقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً حتي يدخله جهنم اخرجهما الحاکم (٢)

از اينجا مي توان دانست که حال خلافت کبري چه خواهد بود.

آري؛ نزديك تزاحم امور و اختلاط خير و شر و عدم انتظام امر على ما هو حقه مي توان راه ترخّص پيش گرفت.

و از آن جهت که در وقت مشاورت صحابه مدار استخلاف افضليت را نهادند و لفظ احق بهذا الامر گفتند، و جمعي که مناقشه داشتند در استخلاف صديق اکبر چون خطائي رأي خود بر ايشان ظاهر شد قائل شدند به افضيلت او، و اين مبتني است بر آنکه استخلاف با افضليت مساوق (همراه) بود و افضليت خلفاي اربعه ثابت است بترتيب خلافت بأدله بسيار. اينجا بر سه مسلك اکتفاء کنيم:

مسلك اول: آنکه استخلاف اين بزرگواران به نص و اجماع ثابت شد و استخلاف کذا لازم است افضليت را کمامرّ تقريره.

مسلك ثاني: احاديث مرفوعه ادله بر افضليت ايشان نصاً از آنجمله حديث ابن عمر: کنا نخيّر في زمان رسول الله صلي الله عليه وسلم فنقول ابوبکر خير هذه الامّه ثم عمر ثم عثمان (١)

و از آنجمله حديث: هذان سيدا کهول أهل الجنه (٢)

و تلويحاً مثل حديث ابي بکره و عرفجه در وزن ميزان و رجحان ايشان به ترتيب (٣)

وحديث ابي هريره: أما انك يا ابابکر أول من يدخل الجنه (٤)

وحديث جابر يتجلّي الله تعالي في الآخرة للناس عامةً ويتجلي لأبي بکر خاصةً رواه الحاکم (٥)

وحديث: إن اهل الجنه ليتراء ون اصحاب الغرف (٦) الخ

مسلك ثالث: اجماع صحابه اجمالاً و تفصيلاً و اين قصه بس دراز است از هر صحابي فقيه لفظ خير هذه الامة وأحق بهذا الأمر و مانند آن مروي شد؛ چنانكه حضرت فاروق - رضي الله عنه - در وقت بيعت حضرت صديق - رضي الله عنه - گفته است: انت أفضل منّي (٧)

و ابوعبيدة گفته است: تأتوني وفيكم ثالث ثلثهٍ (٨) اشاره مي كرد بآيه كريمه ثاني اثنين.

و چنانكه حضرت صديق - رضي الله عنه - وقت استخلاف فاروق اعظم - رضي الله عنه - و شكايت مردمان از وي لو قد وَلِيَنا كانَ افظَّ واغلظَ گفته است: أبِربّي تخوّفوني؟ أقولُ: اللّهم استخلفتُ عليهم خير خلقكَ اخرج ابوبكر بن ابي شيبه كل ذلك (٩) ليكن مصرّح ترين همه (در مسأله ی افضليت) حضرت مرتضي - رضي الله عنه - است از وي بطريق صحيح ثابت شد كه بر منبر كوفه در وقت خلافت خود مي فرمود: خير هذه الأمّه ابوبكر ثمّ عمر اين لفظ را محمد بن الحنفيه و ابو جحيفه و علقمه و نزال بن سبره و عبدالخير و حكم بن حجل و غير ايشان روايت كرده اند واز هر يكي طرق متعدده منشعب شدة (١٠)

و بطريق استفاضه از وي منقول است كه مي فرمود: سبق رسول الله صلي الله عليه وسلم وصلّى ابوبكر وثلث عمر ثم خبطتنا فتنةٌ رواه عبدالله بن احمد في زوائد المسند والحاكم وغيرهما (١١)

و نيز بطريق استفاضه مروي شدة كه على مرتضي - رضي الله عنه - بر جنازه حضرت عمر فاروق - رضي الله عنه - حاضر شد و گفت: ما من الناس أحدٌ أحبُّ إلى أن القي الله بما في صحيفته من هذا المُسَجّي اخرجه الحاكم من طريق سفيان بن عيينه عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر (١) وأخرجه محمد بن الحسن عن ابي حنيفه عن ابي جعفرٍ الباقر عن على مرسلاً (٢)

قال ابوداود حدثنا محمد بن مسكين قال حدثنا محمد يعني الفريابي قال سمعت سفيان يقول: مَن زعم أن علياً كان أحق بالولايه منهما فقد خطّأ أبابكرٍ وعمر والمهاجرين والانصار رضي الله عنهم وما أراه يرتفع مع هذا له عملٌ إلي السماء (٤)

واخرج البيهقي عن الشافعي بطريقٍ متعددةٍ انه قال: اضطر الناس بعد رسول الله صلي الله عليه وسلم إلي أبي بكر فلم يجدوا تحتَ أديم السماء خيراً من ابي بكر فولّوهُ رقابهم (٥)

- (٣) تخريج اين حديث گذشت.

در ذيل اين مسئله بايد دانست كه فضيلتي كه در شرائع مدار افضليت خلفاء شدة امور عرفيه نيست كه شعراء و مانند آنها بآن تطاول كنند مثل براعت نسب و قوت فصاحت و زيادت شجاعت و كمال صباحت (زيبائی) و تناهي در سخاوت اگر چه في الجمله شرع استحسان اين اخلاق فرموده است، و نه علوم غريبه از رمل و جفر و قيافه (١)، و نه اموري كه در شرع تصريح بآن نرفته مثل معرفت وحدتِ وجود و مراتب تنُزلاتِ سته چون اين امور در شرع مذكور نشود افضليت را بر آن دائر ساختن چرا باشد؟ ثبّت العرش أوّلاً ثم انقُش، بلكه مراد اينجا اوصافي است كه در قرآن عظيم

وسنت صحیحه صیغه اعظم درجهً وأکثرُ ثواباً ومانند آن بر آن دائر ساخته باشند کما قال الله تعالي: لا یستوي منکم مَّن أَنفقَ مِن قبلِ الفتح وقاتل أُولئكَ أعظمُ درجهً منَ الذینَ انفقوا من بعدُ وقاتلوا (۲)

وقال رسول الله صلي الله علیه وسلم: مِن أَفضلِ المسلمین أهل بدرٍ او کما قال (۵)

پس باین سباق مي باید خاطر را راه داد باز از این صفات تفصیلیه مي باید بکلیاتِ آن انتقال نمود و از مقدمات بمقاصد تا واضح شود که افضلیت خلفاء با یکدگر باعتبار زیادت تشبه بالانبیاء است فیما للانبیاء بحسب نبوتهم.

یاگوئیم باعتبار قوت اوصافي که در خلافت خاصه شرح داده شد أیّا ما شئتَ فَقُل.

باز مکملات و مقدمات قیام بخلافت خاصه بسیار است اصل مقصود مقاصد خلافت است نه طرق موصله بآن، چون مقاصد خلافت حاصل گشت بمقدمات و مکملات نتوان پرداخت این بهمان مي ماند که مقصود قتل عدوّي باشد تا شر عام از عالم مرتفع گردد جوانمردي به هر صفت که توانست بآن قیام نمود ساده لوحي مي گوید قتل بشمشیر اَدَلّ است بر شجاعت از قتل به تیر، یا خشب رمح از فلان درخت بهتر باشد.

پس اقوي وجوه افضلیت کمال تمکین في الارض است وظهور دین مرتضي بر دست خلیفه؛ زیرا که اصل الاصول در ثبوت خلافت عامه و خاصه همان است و مدار مسائل خلافت بر این آیات و این فضیلت در مشائخ ثلثه روشن تر است.

و نیز اقوای وجوه افضلیت در خلفاء نص شریعت است باستخلاف ایشان و این معني در مشائخ ثلثه اجلي است؛ زیرا که در اکثر احادیثِ خلافت ذکر مشائخ ثلثه آمده است فقط.

و نیز اقوي وجوه افضلیت قیام بامور موعوده براي پیغامبر است بمثال آنکه گرد را گِرد باد بر میدارد و گنبدي اصطناع مي فرماید، اراده الهي نفس پیغامبر را حرکت داد و بعض کارها بوجود آورد و کارهاي دیگر هنوز ناتمام بود که حکمت الهي پیغامبر را از عالم ادني به رفیق اعلی رسانید آنحضرت صلي الله علیه وسلم بنحوي از تسبّب اتمام آن را بخود منسوب گردانیدند و صورت آن کارها بخلفاء راجع گشت و ایام خلافت بحقیقت ایام نبوت بود لیکن وحي از آسمان فرود نمي آمد و این وجه در مشائخ ثلثه زیاده تر نمایان گشت.

و نیز اقوي وجوه افضلیت اعانت پیغامبر است در تحمل وي اعباء نبوت را مخاصمهً و جهاداً و انفاقاً قال الله تعالي: لا یستوي منکم من انفق... (۱) ظاهر است که پیغامبر صلي الله علیه وسلم تن تنها بود چون اراده الهي بظهور امر او منعقد گشت الهام در قلوب اذکیاي حاضرین افتاد که او را اعانت کنند و در ضمن این اعانات رحمت الهي که پیغامبر را رسیده است شامل حال این اذکیاء شد و این وجه در شیخین خصوصاً قبل از هجرت ظاهر تر است.

و نیز اقوي وجوه افضلیت تشبه است به آنحضرت صلي الله علیه وسلم در تألیف قلوب ناس بر اسلام، و اتصاف شیخین بآن واضح تر است.

و اقوي وجوه افضلیت واسطه بودن است در میان پیغامبر و امت در ترویج علوم از قرآن و سنت، و این معني در حضرات شیخین آشکار است.

واقوي وجوه افضليت جهاد عرب و عجم است و اين معني در مشائخ ثلثه روشن تر.

چون لوازم خلافت خاصه مبين شد الحال بايد شناخت كه جمعي كثير از اصحاب بفيض صحبت آنحضرت صلي الله عليه وسلم قدر متيسّر از اين اوصاف حاصل كرده بودند و ايشان بخلافت مقيد فائز گشته مانند: عبدالله بن مسعود در قرائت وفقه، ومعاذ بن جبل در قضا، وزيد بن ثابت در فرائض.

از اين جمله آنانكه قريشي بودند و اهليت تحمل اعباء رياست داشتند مستحقِ خلافت مطلقه گشتند، باز مستحقان خلافت در بارگاه عزت منتظر ايستاده اند تا كدام يك را فضل الهي بمرتبه استخلاف مطلق بالفعل رساند ذلك فضلُ الله يؤتيه من يشآءُ والله ذُو الفضل العظيم.

و در آخر اين فصل بايد دانست كه هر چند هر جمله از اين فصل مأخذ است از كتاب و سنت و مؤيد است بأقوال كبراء اُمت وعظماي اهلسنت؛ اما تحرير و ترتيب آن و انتقال از جزئيات بكليات آن از مستخرجات اين بندۀ ضعيف است و اثري از نور توفيق كه سابق بآن اشاره رفته، والحمدُ لله رب العلمين.

آيات داله بر خلافت خاصه

بخش سوم: در تفسير آيات داله بر خلافت خلفاء و بر لوازم خلافت خاصه

خداي تعالي در سوره نور كه بكلمه تامه سورةٌ أنزلنها وفرضنها وانزلنا فيها آيت بيّنت مصدرش ساخته مي فرمايد:

اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱)(۵۵)

يعني: وعدہ داده است خداي تعالي آنان را كه ايمان آورده اند از شما وكارهاي شائسته كرده البته خليفه سازد ايشان را در زمين چنانكه خليفه ساخته بود آنان را كه پيش از ايشان بوده اند (يعني حضرت يوشع را بعد از حضرت موسي و حضرت داود و سليمان را بعد انقضاي مدتي از عهد حضرت موسي) و البته محكم و پا استوار سازد براي ايشان دين ايشان را آن دين را كه پسنديده است براي ايشان و البته بدل كند در حق ايشان بعد ترس ايشان ايمني را، پرستش كنند مرا و شريك مقرر نه كنند با من چيزي را و هر كه نا سپاس داري كند بعد از اين پس آن جماعه ايشان اند فاسقان.

حقيقت استخلاف در عرف قديم و جديد خليفه ساختن و بادشاه گردانيدن است. قال الله تعالي: يا داود إنّا جعلنك خليفه في الارض (۲)

وقال صلي الله وعليه وسلم: ما من نبي ولا خليفه.... الحديث (۳)

وقال: سيكون في آخر الزمان خليفةٌ يحثو المال... الحديث (٤)

و معني "ليستخلفَنّهم" ليستخلفنَّ جمعاً منهم چنانکه گويند استخلف بنو العباس و اثري بنو التميم اگر چه متولي خلافت و صاحب ثروت از ايشان در هر وقت يکي باشد بحکم آنکه فائدهء خلافت و ثروت عائد بهمه قوم است و اين هر دو نکته که ذکر کرديم نيست بلکه ظاهر استعمال است؛ زيرا که امثال اين کلمات اگر استقرا کني صد جا موافق همين روز مره بيابي و ده جا بمعني ديگر، و همين است ميزان شناختن تأويل و معني ظاهر.

باز معني ليستخلفنّهُم ايجاب انقياد قوم است در آنچه حق خليفه باشد چنانکه اگر آنحضرت صلي الله عليه وسلم در حق شخصي فرمايند: أمَّرته عليکم، و خليفه گويد: جعلتُ فلانا قاضياً عليکم أو ولّيته القضاء عليکم دلالت مي کند بر جميع آنچه حق اميرست بر سريه يا حق قاضي است بر رعيت. اين لفظ گويا مختصر ايجاب جميع حقوق تفصيليه خلافت است و هيچ فرق نيست در ميان آنکه گويند استخلفت فلاناً عليکم و در ميان آنکه وعدتُ فلاناً أن اَستخلفَهُ عليکم غداً چون غد برسد و موعد منجَز گردد باز معني ليستخلفنّهم آنست که خداي تعالي مستخلِف ايشان است و اين استخلاف منسوب به اوست، حقيقتش آنست که خداي تعالي مدبّر السماوات والارض است ولطيفٌ لما يشاء؛ پس وقتي که صلاح عالَم در نصب خليفه باشد الهام مي فرمايد در قلوب امت تا شخصي را که حکمت الهي مقتضي استخلاف اوست خليفه سازند. بحقيقت جميع حوادث منسوب بحق است ليکن چونکه در بعض حوادث الهام الهي به جهت اقامت خير متحقق مي شود و در بعض تأئيد او سبحانه که از قبيل خرق عوائد باشد پيش مي آيد و علی هذا القياس معاني ديگر که مخصص نسبت اين حادثه بحق باشد اين استعمال اختيار مي کنند کما قال تعالي: فلم تقتلوهم ولکنَّ الله قتلهم وما رميتَ اذ رميتَ ولکنَّ الله رَمي.

پس نسبت استخلاف بخود اظهار کمال تشريف ايشان است و بيان آنکه استخلاف نعمتي است عظيم و امريست راسخ الحقيقت؛ چنانکه لفظ "عبادي" و "بيتُ الله" و "نفختُ فيهِ مِن رُّوحي" دلالت بر کمال تشريف و رضا مي کند و لفظ منکم محتمل دو معني است من الامه المحمدية او من الحاضرين عند نزول الآيه. وعند التحقيق معني ثاني متعين است؛ زيرا که در معني اول تکرار بلا فائده لازم مي آيد لفظ "الذينَ امنُوا" از ان کلمه مُغني است و چون دانسته شد که مراد حاضرين نزول سورهء نور اند حضرت معاويه - رضي الله عنه - و بنواميه و بنوعباس از آن خارج باشند وکلمهء "ليمکنَنَّ لَهُم دينَهُمُ الذي ارتضي لَهُم" دلالت مي کند بر دو معني:

يکي آنکه اين خلفاء که خلافت ايشان موعود است چون وعده منجز شود دين علی اکمل الوجوه بظهور آيد.

دوم آنکه از باب عقائد و عبادات و معاملات و مناکحات و احکام خراج آنچه در عصر مستخلفين ظاهر شود و ايشان به اهتمام تمام سعي در اقامت آن کنند دينِ مرتضي است پس اگر الحال قضاء مستخلَفين در مسئله يا فتواي ايشان در حادثه ظاهر شود آن دليل شرعي باشد که مجتهد بآن تمسّك نمايد؛ زيرا که آن دين مرتضي است که تمکين آن واقع شد هر چند اجتهاد هر مجتهدي ولوکانَ صحابياً احتمال خطا دارد و نزديك کسي که مي گويد کُل مجتهدٍ مصيبٌتعدّد جواب در هر حادثه محتمل است و نزديك کسي که مي گويد المصيب واحد والآخر معذورٌ غير آثمٍ احتمال خطا در هر دو جانب ممکن است ليکن اين همه ظنون ظهور حقيّت آنچه در زمان ايشان بسعي ايشان شائع شده بر نمي دارد بهر

تقدير قول ايشان از قياس قائسان و استنباط مستنبطان قوي تر خواهد بود، نه چنانكه اماميه مي گويند كه دين مرتضي هميشه مستور و مخفي ماند و ائمهء اهل بيت هميشه تقيه مي كردند و بر اظهار دين خود هيچگاه قادر نشدند. بلكه اينجا افاده كرده شد كه آن همه غير مرتضي است و باطل است؛ زيرا كه اگر مرتضي مي بود بمقتضاي اين وعد ممكّن مي شد، و كلمه وليبد لنّهُم من بعد خوفهم أمناً دلالت مي كند بر آنكه اين مستخلَفين و سائر مسلمين در وقت انجاز موعود مطمئن باشند و آمِن، نه از كفار مختلفه الاديان ترس دارند و نه از يك ديگر چنانكه اماميه گمان مي كنند كه ائمه اهل بيت هميشه ترسان و هراسان مي بودند و تقيه مي كردند و هميشه از مسلمانان بايشان و ياران ايشان غائله و هتك حرمتي مي رسيد و هيچگاه مؤيد و منصور نه شدند.

وكلمهء الذينَ امنوا وعملوا الصّلحت دلالت مي نمايد بر آنكه جمعي كه اين وعد در باب ايشان واقع شد و به نعمت استخلاف منعم شوند متصف بكمال ايمان و عمل صالح باشند. وعملوا الصّلحت در عرف جايي استعمال كنند كه در عمل صالح مزيتي داشته باشد بنسبت عامهء مؤمنين.

و كلمه كما استخلفَ الذين من قبلهم مراد آنست چنانكه يك سِفر از تورات در وعدء فتوح بلاد شام وحكم بلاد مغنومه نازل شد و بنابر حكمت الهي اين وعد در زمان حضرت موسي منجز نشد، و حضرت موسي براي انجاز اين وعد حضرت يوشع عليهما السلام را خليفه ساخت تا حضرت يوشع بعد وفات حضرت موسي فتح هشتاد شهر نمود و بني اسرائيل را مطمئن گردانيد و آن شهرها را بر وفق وصيت حضرت موسي بر بني اسرائيل تقسيم فرمود همچنين پيغامبر ما را صلي الله عليه وسلم وعد فتح بلاد شام و بلاد عجم متحقق شد.

قال الله تعالي: ليظهره على الدين كله. و اين وعد بنابر حكمت الهي در زمان آنحضرت صلي الله عليه وسلم بظهور نه رسيد لاجرم خلفاء را بعد آنحضرت منصوب ساخت تا آن موعود منجز گردد.

باز حضرت داود و سليمان كه بعد غلبهء عمالقه و متفرق شدن قبائل بني اسرائيل خليفه شدند قال الله تعالي: يا داود إنا جعلنك خليفه في الارض باز مسلمين را مطمئن ساختند همچنان اين خلفاء بعد آنحضرت صلي الله عليه وسلم وبعد ظهور ارتدادِ عرب مسلمانان را مطمئن ساختند. بالجمله اين تشبيه بيان آنست كه خلافت ايشان خلافت راشد خواهد بود و مرضي نزديك خداي تعالي و آثار خبر از آن ظاهر شود.

و كلمه "لَهُم" في قوله تعالي وَليمكّننَّ لهم دلالت مي كند بر يكي از دو معني:

يا اين است كه اين تمكين از دست ايشان بر آيد و ايشان بتوفيق الهي سعي عظيم در آن باب صرف كنند و تأئيد الهي شامل حال ايشان شود و بفضل الهي حسب مدعا بوفور ظهور نمود موافقاً لقوله تعالي: أقاموا الصلوه وآتوا الزكوه (١)

يا اين است كه همت ايشان بكل متوجه تمكين بود و هميشه از خداي تعالي آن را در خواست مي نمودند تا آنكه چون واقع شد به آن منتفع شدند و ايشان را سرور كلي حاصل گشت و اين نعمت عظيمه تمام شد بر مستخلَفين و حق آن است كه هر دو وجه متحقق گشت والله اعلم.

باز کلمهء "وعد الله الذين آمنوا" دلالت مي كند كه اين معني بعد انتقال آنحضرت صلي الله عليه وسلم بملأ اعلى منجز خواهد شد تا معني ليستخلفنهم راست شود.

و كلمهء "مَن كفر" تأكيد و تحقيق استخلاف ايشان مي نمايد و افاده مي فرمايد كه استخلاف اين بزرگواران نعمتي است عظيم مستوجب شكر منعم حقيقي.

اول كسيكه كفران نعمت استخلاف نمود قتله امير المؤمنين عثمان - رضي الله عنه - اند و من بعد فرقهء اماميه كه گمان مي كنند كه خلافت را از مستحق آن غصب كرده اند و بلاي عظيم از آسمان فرو ريخت كه عهد آنحضرت صلي الله عليه وسلم همه صحابه مخالفت كردند و با منصوص عليه بالخلافه (يعنى على - رضي الله عنه -) همه بِأجمعهم عصيان ورزيدند سبحنك هذا بهتانٌ عظيمٌ.

و اول كسيكه از مفسران صحابه اين آيه را بر اين معني فرود آورد و اين وعده را در زمان حضرت عمر رضي الله عنه منجز دانست على مرتضي است كرم الله وجهه؛ زيرا كه چون فاروق اعظم - رضي الله عنه - طلب مشاوره كرد از صحابه در باب رفتن بجانب عراق، على مرتضي بهمين آيت متمسك شد اينجا بالبداهه معلوم گرديد كه خلافت فاروق اعظم از جمله استخلاف موعود است، و اين قول مرتضي - رضي الله عنه - بطرق متعدده ظاهر شده پيش اهلسنت و جماعت.

پس حضرت خلفاء از مهاجرين اولين بودند كه يقاتلون، و اُخرجوا من ديارهم، و اذن جهاد براي ايشان بالقطع محقق شد و ممكّن شدند در ارض بالقطع پس لازم آمد كه اقامت دين كرده باشند بالقطع بمقتضاي اين تعليق پس بالقطع خلفاي راشدين بودند؛ زيرا كه معني خلافت راشده غير اين دو جزء نيست، أقاموا الصلوه وآتوا الزكوه اشاره است باقامت اركان اسلام و أمروا بالمعروف شامل است احياي علوم دين را و نهوا عن المنكر شامل است جهاد كفار و اخذ جزيه را؛ زيرا كه منكري زياده تر از كفر نيست و نهي و ردعي بالاتر از قتل اهل كفر و گرفتن جزيه نيست. و شامل است اقامت حدود و تعزيرات را بر عصاة مسلمين.

قال صلي الله وعليه وسلم: الإمام جُنهٌ يقاتَل مِن وَّرائِه (٢)

وقال قائلهم:

لا يُصلح الناسُ فوضي لا سراةَ لهم .... ولا سراه اذا جهالهم سادوا (٣)

وأخرج ابن مردويه عن ابن عمر: خرج علينا رسول الله صلي الله وعليه وسلم ذات غداةٍ بعد طلوع الشمس قال رأيت قبل الفجر كأَني اُعطيتُ المقاليد والموازين فاما المقاليدُ فهي المفاتيح وأما الموازينُ فهذه التي يوزن بها فوضعتُ في كفهٍ ووُضعت أمتي في كفهٍ فوزنتُ بهم فرجحتُ ثم يجيء بأبي بكر فوُزِنَ بهم فرجح ثم جييء بعمر فوُزِن بهم فرجح ثم جيئ بعثمان فوُزن بهم فرجح ثم رُفِعَت (٤)

وأخرج أبوداود عن ابي بكره أن رجلا قال لرسول الله صلي الله وعليه وسلم: رأيت كأنّ ميزاناً نزل من السمآء فوُزنتَ أنت وأبوبكر فرَجَحت أنتَ، ووُزن أبوبكر وعمر فرجح ابوبكر، ووُزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع الميزان فاستاء لها رسول الله عليه وسلم يعني فَساءَه ذلك فقال خلافهُ نبوه ثم يؤتي الله المُلك من يشآء (٥)

وأخرج ابوعمر عن عرفجه نحوه (٦)

وأخرج أبودود عن جابر أنّ رسول الله صلي الله وعليه وسلم قال: اُرِيَ الليلهَ رجلٌ صالح كأنّ أبابكرٍ نِيطَ برسول الله صلي الله وعليه وسلم ونيط عثمان بعمر قال جابر فلمّا قمنا من عند رسول الله صلي الله وعليه وسلم قلنا: أما الرجل الصالح فرسول الله وأما نَوَطُ بعضهم ببعض فهم ولاهُ الأمر الذي بعث الله به نبيه صلي الله وعليه وسلم (١)

وأخرج أبوداود عن سمره بن جندب أنّ رجلاً قال يا رسول الله! إني رايتُ كأنّ دلواً دُلِّي من السمآء فجاء أبوبكر فأخذ بعراقِيها فشرب شربا ضعيفاً (٢) ثم جاء عمر فأخذ بعراقيها فشرب حتي تضَلّع ثم جاء عثمان فأخذ بعراقيها فشرب حتي تضلع ثم جاء عليٌ فأخذ بعراقيها فانتشطت وانتضح عليه منها شيء (٣) العراقي جمع عرقوه وعرقوه الدلو هي الخشبه المعترضه علي فم الدلو انتشطت انحلَّت (٤)

وعن ابن عباس كان أبوهريوه يحدّث أنّ رجلاً اَتي رسول الله صلي الله وعليه وسلم فقال: إني اَري الليلهَ ظُلّهً ينطِفُ منها السمن والعسل فَاري الناس يتكففون بأيديهم والمستكثر والمستقل واَري سبباً واصلاً من السمآء إلي الأرض فاراك يا رسول الله اخذتَ به فعلوتَ، ثم اَخذ به رجلٌ آخر فعلا به ثم اَخذ به رجل آخر فانقطع ثم وصلَ فعلا به. فقال أبوبكر: بأبي أنت وأمي لتدعني فاعبرُها فقال: اعبُرها فقال: آما الظله فظله الاسلام وأما ما ينطف من السمن والعسل فهو القرآن لينه وحلاوته وأما المستكثر والمستقل فهو المستكثر من القرآن والمستقل منه وأما السبب الواصل من السماء في الأرض فهو الحق الذي أنت عليه تأخذ به فيُعليك الله ثم ياخذُ به بعدك رجل فيعلو به ثم يأخذ به رجل فيعلو به ثم يأخذ به رجل آخر فينقطع ثم يوصل له فيعلو به اَي رسول الله! لَتحدّثني اَصبتُ أم اَخطأتُ فقال النبي صلي الله وعليه وسلم: اَصبتَ بعضاً واَخطأتَ بعضاً.

فقال اقسمتُ يا رسول الله لَتُحدثني ما الذي اَخطأتُ؟

فقال النبي صلي الله وعليه وسلم: لاتقسم اخرجه البخاري ومسلم والدارمي وابوداود والترمذي (١)

قوله اخطأتَ بعضاً علماء در وجه خطا سخنها گفته اند ليكن آنچه بذهن اين فقير مقرر شده آنست كه مراد از خطا ترك تسميه اين خلفاء است بوجهي از استعار بلفظ خطا تعبير كرده شده است.

وعن الحسن قال قال ابوبكر: يا رسول الله! ما اَزال اَراني اطأُ في عَذراتِ الناس قال لتكونَنّ من الناس بسبيل. قال: رايت في صدري رقمتين قال سنتين. معزوٌ إلي ابن سعد (٢)

باز فراست آنحضرت صلي الله وعليه وسلم در بعض حوادث كار كرد و از آنجا استنباط فرمود كه اين جماعت خلفاء اند اَخرج الحاكم عن سفينه قال: لمّا بني النبي صلي الله وعليه وسلم المسجد وضع حجراً ثم قال: ليضع أبوبكر حجراً إلي جنب

حجري ثم قال: ليضع عمر حجرا إلي جنب حجر ابي بكر ثم قال: ليضع عثمان حجراً إلي جنب حجر عمر ثم قال هؤلاء الخلفاء بعدي (١)

واَخرج أبويعلي والحاكم عن عائشه لما اَسّس رسول الله صلي الله وعليه وسلم مسجد المدينه جاء بحجر فوضعه وجاء أبوبكر بحجر فوضعه وجاء عمر بحجر فوضعه وجاء عثمان بحجر فوضعه وسُئِل رسول الله صلي الله وعليه وسلم عن ذلك فقال هم الخلفاء من بعدي (٢)

واَخرج البزار والطبراني في الأوسط والبيهقي عن ابي ذرٍ قال: كان النبي صلي الله وعليه وسلم جالساً وحده فجئت حتي جلست اليه فجاء ابوبكر فسلّم ثم جاء عمر ثم جاء عثمان وبين يدي رسول الله صلي الله وعليه وسلم سبع حصياتٍ فأخذهن فوضعهن في كفه فسبّحن حتي سمعت لهنّ حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن، ثم اخذهن فوضعهن في يد ابي بكر فسبّحن حتي سمعت لهن حنيناً كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن، ثم تناولهن فوضعهن في يد عمر فسبحن حتي سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن، ثم تناولهن فوضعهن في يد عثمان فسبحن حتي سمعت لهن حنيناً كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فقال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: هذه خلافه نبوه (٣)

واخرج ابن عساكر عن أنس أن النبي صلي الله وعليه وسلم أخذ حصيات في يده فسبّحن حتي سمعنا التسبيح ثم صيّرهن في يد ابي بكر فسبحن حتي سمعنا التسبيح ثم صيرهن في يد عمر فسبحن حتي سمعنا التسبيح ثم صيرهن في يد عثمان فسبحن حتي سمعنا التسبيح ثم صيرهن في ايدينا رجلاً رجلاً فما سبحت حصاه منهنَّ (٤)

چون دل مبارك آنحضرت صلي الله وعليه وسلم از اين افاضات غيبيه پر شد طُفاحه (قسمتى) از آن در مخاطبه ناس ظاهر گرديد تعيين زمان و مكان فرمودند و خبر دادند كه ايشانان قائم بامر ملت خواهند بود.

وفي حديث سفينه الخلافه بعدي ثلاثون سنه (١)

وفي حديث ابن مسعود تدور رحي الاسلام لخمس وثلثين سنه (٢)

و تناقض در ميان اين دو حديث نيست؛ زيراكه چون حضرت مرتضي -رضي الله عنه- را با خلفاء عد كنند نظر بقوت سوابق اسلاميه او و افضل ناس بودن او در زمان خلافت خود مدت خلافت ثلثين شود. و اگر عد نه كنند نظر بآنكه خلافت ايشان انتظام نيافت بموت حضرت عثمان خلافت خاصه منقطع گشت و اكثر احاديث بهمين مضمون وارد شده.

وفي حديث ابي هريره وغيره الخلافه بالمدينه والملك بالشام (٣)

و ايراد لفظ خلافت در اين احاديث و در احاديثي كه مِن بعد خواهد آمد دلالت مي نمايد بر آن كه مراد تفسير لفظ استخلاف است كه در آيهء كريمه آمده چنانكه لفظ: خذوا عنّي خذوا عني قد يجعل الله لهن سبيلاً (٤)، بوده است (٥)

واَخرج الحاكم عن أنس بن مالك قال: بعثني بنو المصطلق اِلي رسول الله صلي الله وعليه وسلم الي من ندفع زكوتنا اذا حدث لك حدثٌ؟

فقال: ادفعوها الي ابي بكر فقلت ذلك لهم.

قال قالوا: سَلْه اِن حدث بابي بكر حدث الموت فإلي من ندفعُ زكوتنا؟ فقلت له ذلك فقال: تدفعونها الي عمر. قالوا فإلي من ندفعها بعد عمر فقلتُ له قال: ادفعوها الي عثمان (٦(

عن سهل بن ابي حثمه قال بايع أعرابي النبيَّ صلي الله وعليه وسلم فقال عليٌّ للأعرابي: اِيت النبي صلي الله وعليه وسلم فاسألْه اِن اَتي عليه اجَله من يقضيه؟ فاتي الأعرابي النبي صلي الله وعليه وسلم فسأله فقال: يقضيك ابوبكر فخرج اِلي على فاخبره فقال ارجع واساله اِن اتي على ابي بكر اجله مَن يقضيه فأتي الأعرابي النبيَّ صلي الله وعليه وسلم فسأله فقال: يقضيك عمر فخرج الي على فاخبره فقال ارجع فاسأله مَن بعد عمر فقال يقضيك عثمان فقال على للاعرابي ايت النبي ان اتي على عثمان اجله من يقضيه فقال النبي صلي الله وعليه وسلم اذا اتي على ابي بكر اجله وعمر اجله وعثمان اجله فان استطعت ان تموت فمُت اخرجه الاسمعيلي في معجمه (١)

واخرجه ايضاً من حديث ابي هريره وفيه اَن النبي صلي الله وعليه وسلم بايع اَعرابيا بقلايص اِلي اجل فقال يا رسول الله ان اعجلتْك منيّتك فمَن يقضيني؟ قال: اَبوبكر قال فإن عجِلَتْ باَبي بكر منيّته فمن يقضيني؟ قال: عمر. قال وان عجِلَت بعمر منيته فمن يقضيتني؟ قال: عثمان. قال: فإن عجلَت بعثمان منيته فمن يقضيني؟ قال ان استطعتَ اَن تموت فمُت (٢)

وعن جبير بن مطعم اَن امراه اَتت رسول الله صلي الله وعليه وسلم فكلمتُه في شيء فأمرها أن ترجع قالت: فإن لم اَجدك كأنها تقول الموت. قال ان لم تجديني فأتي اَبابكر اخرجه البخاري ومسلم والترمذي وابوداود وابن ماجه (٣(

وعن أبي هريره أن النبي صلي الله وعليه وسلم استسلف مِن يهودي شيئاً اِلي الحول فقال: أرايتَ إن جئتُ ولم اجدُك فإلي مَن اذهب؟ قال: الي ابي بكر. قال: فإن لم اجده قال: إلي عمر قال: فان لم اجده قال ان استطعت أن تموت اذا مات عمر فمت ذكره المحب الطبري في الرياض عن القلعي.

واَخرج ابن سعد عن ابن شهاب قال رأي النبي صلي الله وعليه وسلم رؤيا فقصّها على ابي بكر فقال يا ابابكر رأيتُ كاني استَبَقْتُ اَنا وانت درجه فسبقتُك بمِرقاتَين ونصف فقال يا رسول الله يقبضك الله تعالي الي رحمته ومغفرته واَعيش بعدك سنتين ونصفا.

واخرج البيهقي وابونعيم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلي الله وعليه وسلم يقول: سيكون فيكم اثتنا عشر خليفه ابوبكر الصديقُ لايلبث خلفي الا قليلاً وصاحبُ رحي دار الحرب (١) يعيش حميداً ويموت شهيداً قال رجلٌ: ومن هو يا رسول الله! قال: عمر بن الخطاب، ثم التفت الي عثمان بن عفان فقال وانتَ يسألك الناس ان تخلع قميصاً كساكَهُ الله والذي بعثني بالحق لئِن خلعتَه لاتدخل الجنه حتي يلج الجمل في سَمّ الخياط.

واَخرج ابويعلي عن ابي عبيده بن الجراح ومعاذ بن جبل عن النبي صلي الله وعليه وسلم انه بدأ هذا الامرُ نبوهً ورحمهً ثم كائِنٌ خلافهً ورحمهً ثم كائِن ملكاً عضوضاً ثم كائِن عتواً وجبريهً وفساداً في الأمه يستحلّون الحرير والخمور والفروج والفساد في الذمه يُنصرون على ذلك ويُرزقون ابداً حتي يَلقوا الله.

وعن علی ماخرج رسول الله صلي الله وعليه وسلم من الدنيا حتي عهد اِلَيّ اَن اَبابكر يلي الأمر بعده ثم عمر ثم عثمان ثم اِلَيَّ فلا يجتمع عَلَيَّ. بعض طرق اين حديث در رياض نضره و بعض در غنيه الطالبين مذكور است (٢)

و بعضي مردم در اين حديث اشكالي دارند كه اگر اين معني معلوم حضرت مرتضي - رضي الله عنه - باشد توقف وي در بيعت ابي بكر الصديق - رضي الله عنه - تا مدتي و توقف وي در امر عثمان - رضي الله عنه - تا تحكيم عبد الرحمن - رضي الله عنه - وجهي ندارد و احتمال نسيان حديث بغايت بعيد است.

و آنچه پيش اين فقير (در جواب اين اشكال مردم) مقرر شده است صحت اين معني است (كه پيامبر خدا براى حضرت مرتضى از اين موضوع خبر داده بودند) ليكن آن عهد بنوعي از غموض و دقت بود كه در اول امر مفهوم نشد و بعد وقوع (خلافت حضرات ابوبكر، عمر و عثمان رضى الله عنهم) مثل فلق الصبح واضح گشت، و سخت بعيد است كه از احاديث مستفيضه رؤيا يكي هم بحضرت مرتضي - رضي الله عنه - نه رسيده باشد.

و از مرويات حضرت مرتضي - رضي الله عنه - است حديث: إن تَستخلفوا اَبابكر تجدوه الخ (١)، و آن نيز اشاره مي كند بخلافت شيخين.

وعن ابن عباس قال: والله إن اماره اَبي بكر وعمر لفي كتاب الله قال الله تعالي: وإذ اسرَّ النبيُ اِلي بعض ازواجه حديثاً(٢) قال لحفصه ابوك وابو عائشه اولياءُ الناس بعدي فاياك أن تخبري به اَحداً اخرجه الواحدي وله طرقٌ ذكر بعضها في الرياض النضره(٣)

و در غنيه الطالبين مذكور است:

روي عن ابي هريره عن النبي صلي الله وعليه وسلم انه قال لما عُرج بي سألتُ ربي اَن يجعلَ الخليفه مِن بعدي على بن ابي طالب فقالت الملائكه يا محمد اِن الله يفعل مايشآء الخليفه من بعدك ابوبكر(٤)

وفي حديث البخاري اَن عمر سأل حذيفه عن الفتنه التي تموج كموج البحر ماذا حفظ عن النبي صلي الله وعليه وسلم فيها؟ فقال: مالك ولها يا امير المؤمنين ان بينك وبينها باباً مغلقاً قال اَيُكسَر الباب او يفتح قال قلت لا بل يكسر قال ذلك حريٌ ان لا يغلق ابداً ثم فسر حذيفه الباب بعمر(٥) بعد از آن تصريحاً و تلويحاً امر فرمود باقتداي ايشان، في حديث ابن مسعود اقتدُوا بالذَين مِن بعدي ابي بكر وعمر(٦)

و در حديث حذيفه: إني لا ادري ما بقائي فيكم فاقتدوا بالذَين من بعدي واشار الي ابي بكر وعمر(٧)

و بناي كلام بر موصول نهادن (يعنى الّذَين) دلالت مي كند بر آنكه علم ايشان بقيام شيخين بامر امت بعد آنحضرت صلي الله وعليه وسلم محيط بود كيف لا و چندين حديث باين تشخيص و تعيين شنيده بودند!

وفي حديث ابن ماجه عن عرباض بن ساريه فمن اَدرك ذلك منكم فعليه بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين مِن بعدي عضّوا عليها بالنواجذ(١)

باز نزدیك وفات قولاً و فعلاً بخلافت حضرت ابي بكر اشاره فرمودند عن عائشه أن النبي صلي الله وعليه وسلم قال قُبَيل مرضه لقد هممت او اردت ان أُرسِل الي ابي بكر وابنه فاعهد ان يقول القائلون او يتمني المتمنّون ثم قلتُ يأبي الله ويدفع المؤمنون او يدفع الله ويأبي المؤمنون اخرجه البخاري ومسلم معناه وفيه ويأبي الله والمؤمنون إلا ابابكر (٢(
و اين حديث صحيح و صريح است در آنكه نزديك آنحضرت صلي الله وعليه وسلم استخلاف حضرت صديق مراد بود، و ترك كردند استخلاف معتاد را بنا بر اعتماد بر فعل الهي بعد از آن امامتِ نماز باو تفويض فرمودند و اين قصه مشهور است.
بالجمله اين است آنچه آنحضرت صلي الله وعليه وسلم دربيان آيات افاده فرمود ولا بيان بعد بيانه ودر جاي خود بيشتر از اين مذكور خواهد شد انشاء الله تعالي.
بالجمله اين همه احاديث باصل آيت ملحق شد چنانكه بيان قدر مسح در حديث مسح باصل آيت ملحق گشت پس گويا در آيت نام اين بزرگوران گفته آمد بمعني قومي را جانشين ساختن بعد قومي هست تعيُّن صورت موعود بيان نمودند كه نصب اين عزيزان است والله اعلم بالصواب.
قال الله تبارك وتعالي في سوره الانبياء: ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذِّكر أن الارض يرثها عبادي الصلحون (٣(
يعني هر آئينه نوشتيم در صحيفه ها بعد از تورات كه زمينِ معموره وارثِ آن شوند بندگان شائسته من.
واخرج ابن عساكر عن ابن مسعود قال قال ابوبكر الصديق خرجتُ الي اليمن قبل ان يبعث النبي صلي الله وعليه وسلم فنزلت علي شيخ من الأزد عالم قد قرأ الكتب واتت عليه اربع مائه سنه الا عشر سنين فقال لي احسبك حرميا قلت: نعم. قال: احسبك قرشيا قلت: نعم قال: واحسبك تيميا (١) قلت: نعم قال بقيتْ لي منك واحده قلت: ماهي؟ قال: تكشفُ لي عن بطنك قلت لم ذاك؟ قال: اجد في العلم الصادق ان نبيا يبعث في الحرم يعاون علي امره فتي وكهل (٢) فاما الفتي فخوّاض غمرات ودفّاع معضلات فاما الكهل فابيض نحيفٌ علي بطنه شامه وعلي فخذه اليسري علامه وما عليك ان تريني فقد تكاملَت لي فيك الصفه الا ما خفي عليّ. قال ابوبكر: فكشفت له عن بطني فرأي شامه سوداء فوق سرتي فقال: انت هو ورب الكعبه (٣(
واخرج ابن عساكر عن الربيع ابن انس قال مكتوب في الكتاب الأول مثل ابي بكر الصديق مثل القطر اينما وقع نفع (٤)
واخرج ابن عساكر عن ابي بكره قال اتيت عمر وبين يديه قوم ياكلون فرمي ببصره في مؤخّر القوم الي رجل فقال ماتجد فيما تقرأ قبلك من الكتب قال خليفه النبي صلي الله وعليه وسلم صديقه (٥(
واخرج الدينوري في المجالسه وابن عساكر من طريق زيد بن اسلم قال اخبرنا عمر بن الخطاب قال خرجت مع ناس من قريش في تجاره الي الشام في الجاهليه فلما خرجنا الي مكه نسيت قضاء حاجه فرجعت فقلت لأصحابي الحقكم. فوالله اني لفي سوق من اسواقها اذا انا ببطريق قد جاء فاخذ بعنقي فذهبت انازعه فادخلني كنيسه فاذا تراب متراكب بعضه علي بعض فدفع اليّ محرفه وفأساً وزنبيلاً وقال انقل هذا التراب فجلست اتفكر في امري كيف اصنع فاتاني في الهاجِره فقال

لي: لم ارك اخرجت شيئا ثم ضمّ اصابعه فضرب بها وسط رأسي فقمتُ فضربت بها هامته فاذا دماغه قد انتشر ثم خرجت على وجهي ما ادري اين اسلك فمشيت بقيه يومي وليلتي حتي اصبحت فانتهيت الي دَير فاستظللت في ظله فخرج اليّ رجلٌ فقال يا عبدالله مايجيئك ههنا قلت ضللت عن اصحابي فجاء ني بطعام وشراب وصعّد فيَ النظر وخفّضه ثم قال: يا هذا قد علم اهل الكتاب انه لم يبق على وجه الارض احدٌ اعلم مني بالكتاب واني اجد صفتك الذي تُخرجنا من هذا الدير وتغلب على هذه البلدة فقلت له ايها الرجل لقد ذهبتَ في غير مذهب. قال: ما اسمك؟ قلت: عمر بن الخطاب قال: انت والله صاحبنا غير شك فاكتب لي عليّ ديري وما فيه قلت: ايها الرجل قد صنعتَ معروفا فلا تكدره فقال: اكتب لي كتابا في رقّ ليس عليك فيه شيء فان تك صاحبنا فهو ما نريد وان تكن الاخري فليس يضرّك قلت: هات فكتبت له ثم ختمت عليه. فلما قدم عمر الشام في خلافته اتاه ذلك الراهب وهو صاحب دير القدس بذلك الكتاب فلما رآه عمر تعجب منه فانشأ يحدثنا حديثه: فقال: اوف لي بشرطي فقال عمر: ليس لعمر ولا لابن عمر منه شيء (١)

واخرج ابن سعد عن ابن مسعود قال ركض عمر فرسا فانكشف ثوبه عن فخذه فرآي اهل نجران بفخذه شامه سوداء فقالو هذا الذي نجد في كتابنا انه يخرجنا من ارضنا (٢)

واخرج عبدالله بن احمد في زوائد الزهد من طريق ابي اسحق عن عبيده قال: ركض عمر فرسا على عهد النبي صلي الله وعليه وسلم فانكشف فخذه من تحت القبا فابصر رجل من اهل نجران شامه في فخذه فقال: هذا الذي نجده في كتبنا يخرجنا من ديارنا (١)

واخرج ابونعيم من طريق شهر بن حوشب عن كعب قال: قلت لعمر بالشام انه مكتوب في هذه الكتب ان هذه البلاد مفتوحه على يد رجل من الصالحين رحيم بالمؤمنين شديد على الكفرين، سره مثل علانيته، قوله لايخالف فعله، القريب والبعيد سواءٌ في الحق عنده، اتباعه رهبان بالليل وأُسد بالنهار، متراحمون متواصلون متبارّون، قال عمر: اَحَقٌّ ماتقول؟ قال: اي والله قال الحمدلله الذي اعزنا واكرمنا وشرفنا ورحمنا بنبينا محمد صلي الله وعليه وسلم (٢)

واخرج ابن عساكر عن عبيد بن ادم وابي مريم وابي شعيب بن عمر أن عمر بن الخطاب كان بالجابيه فقدم خالد بن الوليد الي بيت المقدس فقالوا له: ما اسمك؟ قال: خالد بن الوليد قالوا: وما اسم صاحبك؟ قال: عمر بن الخطاب قالوا: انعيه لنا. فنعتُه قالوا: اما انت فلست تفتحها ولكن عمر، فإنا نجد في الكتاب ان قيساريه تفتح قبل بيت المقدس فاذهبوا فافتحوها ثم تعالَوا بصاحبكم (٣)

واخرج الطبراني وابونعيم في الحليه عن مغيث الأوزاعي أن عمر بن الخطاب قال لكعب الاحبار: كيف تجد نعتي في التوراة؟ قال: خليفةٌ قِرنٌ من حديد أمير شديد لا يخاف في الله لومة لائم ثم يكون من بعدك خليفة تقتله امةٌ ظالمون له ثم يقع البلاءُ بعده (٤)

واخرج ابن عساكر عن الأقرع مؤذن عمر أن عمر دعا الأسقف فقال: هل تجدونا في شيء من كتُبكم؟ قال: نجد في كتبنا صفتكم وأعمالكم ولا نجد اسماء كم. قال: كيف تجدوني؟ قال: قِرناً من حديد. قال ما قرن من حديد؟ قال: امير شديد. قال عمر: الله اكبر قال: فالذي من بعدي؟ قال: رجلٌ صالح يوثِر اقربائه. قال عمر: يرحم الله ابن عفان.

قال: فالذي من بعده قال صداء من حديد فقال عمر: وا دفراه! قال مهلا يا امير المؤمنين فانه رجلٌ صالح ولكن تكون خلافته في هراقه من الدماء والسيف مسلول (١)

واخرج ابن عساكر عن ابن سيرين قال: قال كعب الاحبار لعمر يا امير المؤمنين هل تري في منامك شيئاً؟ فانتهره. فقال: أنا اجد رجلاً يري امر الامه في منامه (٢)

واخرج ابن راهويه في مسنده بسند حسن عن اَفلح مولي ابي ايوب الانصاري قال: كان عبدالله بن سلام قبل اَن يأتي اهل مصر يدخل على رؤوس قريش فيقول لهم: لاتقتلوا هذا الرجل يعني عثمان فيقولون والله ما نريد قتله فيخرج وهو يقول والله ليقتلُنه. ثم قال لهم: لاتقتلوه فوالله ليموتَن الي اربعين يوما فابوا فخرج عليهم بعد ايام فقال لهم لاتقتلوه فوالله ليموتن الي خمس عشره ليله (٣)

واخرج ابن سعد وابن عساكر عن طاؤس قال سئل عبدالله بن سلام حين قُتل عثمان كيف تجدون صفه عثمان في كتبكم؟ قال: نجده يوم القيامه اميرا على القاتل والخاذل (٤)

واخرج ابن عساكر من طريق محمد بن يوسف عن جده عبد الله بن سلام انه دخل على عثمان فقال له: ما تري في القتال والكفّ؟ قال: الكف ابلغ للحجه وإنا لنجد في كتاب الله انك يوم القيمه امير على القاتل والآمر (٥) واخرج من هذا الطريق ان عبدالله بن سلام قال للمصريين: لاتقتلوا عثمان فانه لايستكمل ذا الحجه حتي يأتي على اجله (٦) (قبل از اين كه ماه ذوالحجه به پايان برسد او به مرگ طبيعی خويش وفات خواهد كرد (

واخرج ابن عساكر عن ابي الطيب عبدالمنعم بن غلبون المقري قال: لما فُتِحَت عموريه وجدوا على كنيسه من كنائسها مكتوب بالذهب شرّ الخلَف خلف يشتم السّلَف، واحدٌ من السلف خير من الف من الخلف. صاحب الغار نلْت كرامه الافتخار اذ اثني عليك الملك الجبار اذ يقول في كتابه المنزل على نبيه المرسل "ثاني اثنين اذ هما في الغار". يا عمر ماكنت والياً بل كنت والداً. عثمان قتلوك مقهوراً ولم يزوروك مقبوراً. واَنت يا عليُ إمام الابرار والذابّ عن وجه رسول الله صلي الله وعليه وسلم الكفار.

فهذا صاحب الغار وهذا أحد الاخيار وهذا غياث الامصار وهذا امام الابرار فعلي من ينتقصهم لعنه الجبار. فقلتُ لصاحب له: قد سقطت حاجباه على عينه من الكبر مُنذكم هذا على باب كنيستكم مكتوباً؟ قال: مِن قبل ان يبعث نبيكم بالَفي عام (١)

و نيز بايد دانست كه "انما وليكم الله" هر چند لفظ عام است اما مورد نص صديق اكبر - رضي الله عنه - است و دخول مورد نص در عام قطعي است پس صديق اكبر ولي مسلمانان و كارساز ايشان است و همين است معني خلافت راشده

وقال الله تعالي في سوره الفتح: قل للمخلّفين من الاعراب ستُدعون الي قوم اولي باس شديد تقاتلونهم او يسلمون فان تطيعوا يؤتكم الله أجرا حسنا وان تتولوا كما توليتم من قبل يعذبكم عذابا اليما (١(

بگو یا محمد پس ماندگان را از بادیه نشینان که عنقریب خوانده خواهید شد بسوي جنگ قومي خداونداِن کارزار سخت که جنگ کنید با ایشان یا آنکه ایشان مسلمان شوند پس اگر فرمان برداري کردید بدهد خداي تعالي شما را مزد نیك و اگر رد گردانید چنانکه روگردانیده بودید پس از آن دعوت عقوبت کند شما را عقوبت درد دهنده.

سبب نزول آیه بر وفق اجماع مفسرین و دلالت سیاق و سباق آیات و برطبق مضمون احادیث صحیحه آنست که آنحضرت صلي الله وعلیه وسلم سال حدیبیه اراده نمودند که عمره بجا آرند پس دعوت فرمودند اعراب و اهل بوادي را تا در این سفر برکاب آنجناب صلي الله وعلیه وسلم سعادت اندوز باشند؛ زیرا که احتمال قوي بود که قریش از دخول مکه مانع آیند و سبب کینه هاي که از جهت کشته شدگان بدر و احد و احزاب در قلوب ایشان متمکن بود متعرض بحرب شوند، و در این هنگام بحسب تدبیر عقل لابد است از استصحاب جمعي کثیر تا از شرّ قریش ایمني حاصل شود. بسیاري از اعراب دعوت آنحضرت صلي الله وعلیه وسلم گوش نکرده از این سفر تخلف نمودند و بعضی به اشغال ضروریه در اهل و مال تعلل کردند و مخلصین مسلمین که سر تا پا به بشاشت ایمان ممتلي بودند مرافقت و موافقت را سعادت دانسته صحبت اختیار نمودند چون نزدیك بحدیبیه رسیده شد قریش بحمیت جاهلیت مبتلا گشته مستعدّ قتال و جدال شدند بعد اللتیا و اللتي صلح مغلوبانه در آنجا اتفاق افتاد و بیرون مکه دَم احصار (۱) ادا کردند و باز گشتند چون در این سفر اخلاص مخلصان مُبرهن گشت و بر خواطر ایشان کرَب عظیم مستولي شده بود بسبب فوت عمره و از جهت صلح مغلوبانه، حکمت الهي تقاضا فرمود که جبر قلوب ایشان نماید به مغانم خیبر که عنقریب بدست ایشان افتد و آن مغانم را خاص بحاضرین حدیبیه گرداند غیر ایشان را اذن خروج نداد و در آن مغانم شریك نگردانید.

قال الله تعالي: سیقول المخلّفون اذا انطلقتم الي مغانم لتأخذوها ذرونا نتّبعکم یریدون ان یبدّلوا کلام الله قل لن تتبعونا کذلکم قال الله من قبل (۲)

و به اِخبار (۱) رضاي خود از آنجماعه که در حدیبیه بیعت نمودند.

قال الله تعالي: لقد رضي الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشّجره (۲) و هیچکس از حاضران حدیبیه از این بیعت تخلف نه کرد إلا جُدّ بن قیس منافق تنها.

واخرج البغوي وغیره عن جابر - رضي الله عنه - اَن رسول الله صلي الله وعلیه وسلم قال: لا یدخل النار اَحد ممن بایع تحت الشّجره (۳)

و این مشهد یکي از مشاهد خیر است که صحابی کرام در آن مشهد به مقامات عالیه فائز گشتند.

و به مغانمي که بعد مهلتي بدست ایشان افتد مانند غنائم حنین.

و به مغانم اخري که گاهي عرب بر آن قادر نشده بودند و آن مغانم فارس و روم است که بسبب قوت و شوکت و کثرت عدد و عُدد ایشان اصلاً غلبه بر آن جماعه و اخذ مغانم از ایشان در خیال عرب نمي گذشت. قال الله تعالي: "وعدکم الله مغانم کثیره" مغانم عرب است حنین و مانند آن "فعجّل لکم هذه" مغانم خیبر است که متصل حدیبیه بدست ایشان آمده "واخري لم تقدروا علیها" مغانم فارس و روم است.

و نیز حکمت الهیه تقاضا نمود که تهدید متخلفین و تفضیح حال ایشان کرده شود. قال الله تعالي: قل للمخلفين...(٤) و از آینده دعوتِ ایشان است براي قتال اولي باس شدید اعلام کرده آید تا پیش از وقوع واقعه تأمل وافي در عواقب قبول دعوت و عدم قبول آن کرده باشند و چون روي دهد بر بصیرت باشند از آن، و احتمالات عقلیه(٥) مشوش حال ایشان نگردد فذلك قوله "ستُدعون" بطريق اقتضا(٦)

از این کلمه مفهوم شد که در زمان مستقبل داعیي خواهد بود اعراب را بسوي جهاد کفار، و از این دعوت تکلیف شرعي متحقق خواهد شد اگر قبول دعوت کنند ثواب آن بیابند و اگر رد کنند معاقَب شوند و این لازم بیّن(١) خلیفه راشد است و دعوت بسوي جهاد اعظم صفات خلیفه است.

پس از این آیت وعدی وجود داعي بسوي جهاد و اثبات خلافت او مفهوم شد در تفتیش آنیم که این داعیان که بودند و این اوصاف بر کدام شخص منطبق شد؟

یکي از آن اوصاف آنست که دعوت براي اعراب باشد که بادیه نشینان اند گو اهل شهر را نیز دعوت کنند.

دوم آنکه دعوت بقتال کفار اولي بأس شدید باشد و معني اولي بأس شدید آن است که از جماعی که مستعد قتال شده اند داعیان و مدعوان همه شدت بأس بیشتر داشته باشند و إلا شدت و ضعف امر نسبتي است هر ضعیفي شدید است به نسبت اضعف از و، ولیکن عرف عام با مستعدان قتال مي سنجد اگر به نسبت این مستعدان اکثر و قوي و به اسباب بیشتر باشند اولي بأس شدید گویند و الا نه. معني اولي بأس شدید آن است که بمقتضاي قیاس و بحکم عقول مفطوره در بني آدم اقرب بغلبه دیده شود اگر چه فضل الهي بخرق عادت آن جوع مجموعه را بدست اولین بر هم زند.

سوم آنکه دعوت براي غیر قریش باشد؛ زیرا که تنکیر قوم(٢)

مي فهماند که هُم غير الاولين الذين دعا اليهم رسول الله صلي الله عليه وسلم في الحديبيه و در صورتي که مدعو اليهم قریش باشند نظم کلام چنین باید ساخت ستدعون اليهم مره اخري و گفته نشود ستدعون الي قوم.

چهارم آنکه این دعوت براي قتالي باشد که منتهي نه گردد إلا به اسلام یا قتال این قوم اولي بأس شدید نه دعوت براي احکام خلافت خلیفه و شکست بغاة مسلمین چنانکه حضرت مرتضي کرم الله وجهه دعوت فرمود اهل مدینه را (برای تقویه خلافت خویش و شکست دادن مخالفین در جنگ جَمل و جنگ صفّین)، یا براي ترسانیدن دشمن و چون هیبت افتاد باز گردند بدون قتال چنانکه آنحضرت صلي الله علیه وسلم در تبوك دعوت فرمودند بر خروج بسوي روم و چون قیصر از جاي خود حرکت نه کرد باز گشتند و در آنجا قتالي واقع نشد.

چون این مقدمه دانسته شد باید دانست که این داعي صادق است بر خلفاي ثلاثه لاغیر؛ زیرا که بحسب احتمالات عقلیه این داعي یا جناب مقدس نبوي است صلي الله علیه وسلم یا خلفاي ثلاثه یا حضرت مرتضي رضوان الله علیهم یا بني اُمیه یا بني عباس یا اتراك که بعد دولت عرب سر بر آوردند لایتجاوز الأمر عن ذلك.

واخرج ابوعمر في الاستيعاب عن عبدالله بن مسعود قال: اِن الله نظر في قلوب العباد فوجد قلب محمد صلي الله عليه وسلم خير قلوب العباد فاصطفاه وبعثه برسالته ثم نظر في قلوب العباد بعد قلب محمد صلي الله عليه وسلم ف

وجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبیه یقاتلون عن دینه (۱(

اخرج الحفاظ من حدیث ابي سعید الخدري عن النبي صلي الله علیه وسلم قال: لا تسبوا اصحابي فوالذي نفسي بیده لو ان احدکم انفق مثل أُحد ذهبا ما ادرك مدّ (۲) احدهم ولا نصیفه (۳(

احادیث داله بر خلافت خاصه

بخش چهارم

در روایت احادیث و آثار (۳)

- (۳) بنابر قول مشهور، حدیث به روایت مرفوع گفته شده و أثر به روایت موقوف (بر صحابی) گفته می شود. و در نزد برخی از علماء کرام به روایت مقطوع نیز اثر گفته می شود.

مرفوع به روایتی گفته می شود که از قول، فعل یا حال پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم باشد.

موقوف به روایتی گفته می شود که قول، فعل یا حال صحابی پیامبر باشد.

مقطوع به روایتی گفته می شود که قول، فعل یا حال تابعی باشد.

داله بر خلافت خلفاء بتصریح یا تلویح و بر اثبات لوازم خلافت خاصه

و پیش از آن که شروع در مقصود کنیم باید دانست که علماء در اثبات خلافت خلفاء تصانیف ساخته اند و هریکي به بیاني موفق شده و فقیر کثیر التقصیر را چنان بخاطر مي رسید که احادیث این باب را بر مسانید (۱)

و تلویحات آنحضرت صلي الله وعلیه وسلم بخلافت ایشان راجعست یا به اثبات لوازم خلافت عامه یا لوازم خلافت خاصه ایشان را مثلاً جاي که گفتند زکوة را مِن بعد به ابوبکر خواهید داد اثبات بعض لوازم خلافت عامه نمودند که حفظ بیت المال و اخذ زکوة مسلمین است و جائیکه گفتند ابوبکر رضي الله عنه صدیق است و عمر - رضي الله عنه - شهید یا گفتند درجات ایشان در بهشت اعلی درجات خواهد بود یا ایشان را بشارت بهشت دادند لاسیما چون بترتیب خلافت باشد، یا گفتند بهترین امت ایشان اند و علی هذا القیاس اثبات لوازم خلافت خاصه فرمودند اینهمه تلویح است بخلافت راشدة ایشان.

و اگر بخاطر تو ترددي میگذرد که دلالت لازم مساوي (۱) بر وجود ملزوم مسلَّم است اما دلالت لازم اعم بر وجود ملزوم مسلم نمیداریم و اینهمه اوصاف لازم اعم خلافت خاصه است در غیر خلیفه خاص بعض این صفات یافته مي شود گوئیم:

تعریض نوعي است از بیان تفهیم وتفهُّم به آن حاصل مي شود. اخرج مالك عن عمرة بنت عبدالرحمن اَن رجلين استَبّا في زمان عمربن الخطاب فقال احدهما الآخر: والله ما اَبي بزان ولا امي بزانيه فاستشار في ذلك عمربن الخطاب فقال قائل مدح اباه وامه وقال اخرون: قدكان لاَبيه وامّه مدح غيرهذا نري ان تجلد الحد فجلد عمر بن الخطاب الحد ثمانين (١)

پس تعریض جلي ملحق بصریح است وتحقیق در تعریض آن است که دلالت نمي کند بمحض لفظ لیکن دلالت مي کند بمساعدت قرائن، شك نیست که قرائن را دلالتي هست إما قطعيةً واما ظنيةً مثل دلالت دخان بر وجود نار و دلالت ابر و هواي رطب بر باران. و همچنین لفظ را نیز دلالت هست بر معني منطوق خود پس در تعریض هر دو جمع مي شوند ابهام بعض را بعض دیگر منجبر مي گرداند و همچنین تحقیق نزدیك فقیر در ایماآت و فحاوي و غیر آن همین است که دلالت لفظ فقط نیست بلکه لفظ مع القرائن. و آن قرائن گاهي خفیه مي باشند وگاهي جلیه.

میزان در استنباط معاني از مثل این دلائل فهم اهل لسان است در مثل این حالت لهذا مفهوم وصف نزدیك امام شافعي که رأس و رئیس مستنبطان است موقوف آمد بر شروط چندان که آنها محقق قرائن معني مقصود باشند.

و چون حال بر این منوال است دلالت وجود لازم اعم بر وجود ملزوم اخص مستبعد و مستنکر نیست.

چون این مقدمه ممهّد شد خوض در مقصود نمائیم.

مسند ابي بكر الصدیق رضي الله عنه (٩ روایت)

اخرج الدارمي عن حیه بنت ابي حیه عن ابي بكر الصدیق في قصه قالت: فذكرتُ غزوَنا خثعماً وغزوَة بعضنا في الجاهليه وما جاء الله به من الأُلفه واَطناب الفَساطيط وشبَّك ابن عون اصابعه ووصفَه لنا معاذٌ وشبك احمد فقلت یا عبدالله حتي متي تري امر الناس هذا؟ قال: ما استقامت الأئمه قلت: ما الایمه قال ما رأیت السید یكون في الحِواء فیتبعونه ویطیعونه فما استقام اولئك (٢)

واخرج الدارمي عن قیس بن ابي حازم قال دخل ابوبكر علی امرأة من احمس یقال لها زینب قال فرآها لا تتكلم فقال: مالها لا تتكلم؟ قالوا: نوت حجه مُصمته فقال تكلمي فإن هذا لا یحلّ هذا من عمل الجاهلیه.

قال: فتكلمت فقالت: من انت؟ قال: انا امرؤٌ من المهاجرین قالت: ايّ المهاجرین قال من قریش قالت فمن اي قریش انت؟ قال انك لسؤول انا ابوبكر قالت ما بقاءنا علی هذا الامر الصالح الذي جاء الله به بعد الجاهلیه فقال بقاءُكم علیه ما استقامت بكم ائمتكم قالت وأيّما الائمه؟ قال: ماكان لقومك رؤساء واشراف یأمرونهم فیطیعونهم قالت بلي قال فهم مثل اولئك علی الناس (١)

قوله "ما استقامت" این استقامت شامل است علم وعدالت وكفایت و شجاعت و غیر آن را.

اخرج البخاري في حدیث عمر الطویل انّ ابابكر قال للانصار (٢): ما ذكرتم فیكم من خیر فانتم له اهل ولن یُعرف هذا الامر الا لهذا الحي من قریش هم اوسط العرب نسبا ودارا ً(٣)

- (۲) ابوبکر صدیق - رضي الله عنه - این سخنان را برای انصار در سقیفه (سایه بان) بنی ساعدہ ایراد فرمود. سقیفه بنی ساعدہ جائی است در نزدیك مسجد نبوی که انصار رضی الله عنهم در آن جاجمع شدہ و مسائل خویش را حل و فصل می نمودند.

وچون رسول خدا وفات نمودند انصار طبق عادت در سقیفه جمع شدہ و می خواستند یکی از خود را به حیث خلیفه و جانشین رسول خدا تعیین نمایند که خبر به ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما رسید. ایشان به خاطر جلوگیری از افتراق و اختلاف مسلمانها خود را به سقیفه رساندہ و احقیت قریش در خلافت را برای برادران انصاری خویش گوشزد نمودند که انصار نیز از جان و دل این احقیت را برای آن ها و خاصة برای صدیق اکبر - رضي الله عنه - پذیرفتند. خدا رحمت کند این عاشقان پاک طینت را.

اخرج ابوبكر ابن ابي شيبه في حديث طويل فقال ابوبكر: على رسلكم فحمد الله واثني عليه ثم قال يا معشر الانصار انا والله ما ننكر فضلكم ولا بلاءكم في الاسلام ولا حقكم الواجب علينا ولكنكم قد عرفتم ان هذا الحي من قريش بمنزله من العرب ليس بها غيرهم وان العرب لن تجتمع الا على رجل منهم فنحن الامراء وانتم الوزراء فاتقوا الله ولا تصدعوا الاسلام ولا تكونوا اول من احدث في الاسلام (۱)

اشتراط نسب قریش در خلیفه مجمع علیه اهل سنت است.

اخرج البخاري ومسلم والدارمي وغيرهم عن ابن عباس: كان ابو هريره يحدّث ان رجلا اتي رسول الله صلي الله وعليه وسلم فقال اني اري الليله ظُلة تنطُف منها السمَن والعسل فاَري الناس يتكفّفون بايديهم فالمستكثر والمستقل واري سببا واصلاً من السماء الي الارض فاراك يا رسول الله اخذت به فعلوتَ ثم اخذ به رجلٌ آخر فعلا به ثم اخذ به رجلٌ آخر فعلا به ثم اخذ به رجل آخر فانقطع ثم وصل به فعلا به فقال ابوبكر بأبي انت وامي لِتدعني فاعبُرها فقال: اعبُرها فقال اما الظله فظله الاسلام واما ما ينطف من السمن والعسل فهو القرآن لينه وحلاوته واما المستكثر والمستقل فهو المستكثر من القرآن والمستقل منه واما السبب الواصل من السماء في الارض فهو الحق الذي انت عليه تأخذ به فيعليك الله ثم يأخذ به بعدك رجلٌ فيعلوا به ثم يأخذ به رجل فيعلوا به ثم يأخذ به رجل آخر فينقطع ثم يوصل له فيعلوا به اي رسول الله لتُحدّثني اصبتُ ام اخطأتُ؟ فقال النبي صلي الله وعليه وسلم: اصبتَ بعضاً واخطأت بعضاً فقال اقسمتُ يا رسول الله لتحدثني ما الذي اخطأت فقال النبي صلي الله وعليه وسلم لا تقسم (۲)

از این حدیث معلوم مي شود که حضرت صدیق - رضي الله عنه - مي دانست که خلافت بعد آنحضرت صلي الله وعلیه وسلم به سه کس علی الترتیب خواهد رسید و ایشان بر منهاج پیغامبر خواهند بود و بر منهاج پیغمبر خواهند گذشت باقي ماند آنکه هرگاه موافق تعبیر حضرت صدیق در خارج بوقوع آمد پس خطا به چه وجه ثابت است؟

فقیر مي گوید: سکوت از تسمیه آن اشخاص با وجود قدرت بر تسمیهٔ ایشان به طریق مشاکلت منسوب بخطا شد و شاهد آن که حضرت صدیق - رضي الله عنه - ایشان را به اعیانهم مي شناخت آثاري چند است که در خصائص مذکور است.

اخرج ابن عساكر عن كعب قال كان اسلام ابي بكر الصديق سببه بوحيٍ من السماءِ وذلك انه كان تاجراً بالشام فرأي رؤيا فقصها على بحيراء الراهب فقال: من اين انت؟ قال من مكة قال من ايها قال من قريش قال فايش انت؟ قال تاجر قال صدق الله رؤياك فانه يبعث نبيٌ من قومك تكون وزيره في حياته وخليفته بعد موته فاسرَّها ابوبكر حتي بُعث النبي صلي الله وعليه وسلم فجاءه فقال يا محمد ما الدليل على ما تدّعي؟ قال: الرؤيا التي رأيت بالشام فعانقه وقبّل ما بين عينيه وقال اشهد انك رسول الله (١)

واخرج ابن عساكر عن ابن مسعود قال قال ابوبكر الصديق: خرجتّ الي اليمن قبل ان يُبعث النبي صلي الله وعليه وسلم فنزلتُ على شيخ من الأزد قد قرأ الكتب واتت عليه اربع مائة سنة الا عشر سنين فقال لي احسبك حرَميا قلت: نعم قال واحسبك قريشيا قلت نعم قال واحسبك تيميا قلت نعم قال بقيت لي منك واحدة قلت: ما هي؟ قال تكشف لي عن بطنك قلت لم ذاك قال اجد في العلم الصادق ان نبيا يُبعث في الحرم يعاون على امره فتي وكهل فاما الفتي فخوّاض غمرات ودفّاع معضلات واما الكهل فأبيض نحيف على بطنه شامه وعلى فخذه اليسري علامه وما عليك ان تريني فقد تكاملت لي فيك الصفه الا ما خفي عليّ قال ابوبكر فكشفت له عن بطني فرأي شامه سوداء فوق سرّتي فقال انت هو ورب الكعبه (٢)

واخرج ابن سعد عن الحسن قال قال ابوبكر: يا رسول الله ما أزال اراني اطأ في عذرات الناس قال لتكونن من الناس بسبيل قال رأيتُ في صدري كالرقمتين قال سنتين (١)

و اگر كسي گويد كه صديق رضي الله عنه اگر مي دانست كه مبشّر بخلافت اوست در وقت بيعت چرا توقف فرمود و چرا اشارت به فاروق و ابوعبيده نمود كه بايعوا أحد هذين.

گوئيم: بشارت به چيزي مقتضي آن نيست كه البته آن را طلب نمايند چنانكه آنحضرت صلي الله وعليه وسلم معلوم فرمودند كه حضرت عائشه رضي الله عنها زوجة آنجناب خواهد بود معهذا سعي در تزوّج او نه نمودند و فرمودند ان يكن هذا من عند الله يمضه (٢)

احوال اهل الله در مثل اين صورت مختلف است گاهي سعي در مبشّر به مي كنند با وثوق به وجود آن و گاهي تن مي زنند و منتظر تدبير غيب مي باشند كه لطف الهي در كدام قالب آن روح را منفوخ مي سازد حضرت صديق راه توقف را اختيار نمود تا ابعد باشد از خط نفس يا بسببي ديگر مانند اين.

اما اثبات حضرت صديق - رضي الله عنه - خلافت خود را به سوابق اسلاميه:

فقد اخرج الترمذي عن ابي سعيد الخدري قال قال ابوبكر: ألستُ احق الناس بها الستُ اول من اسلم الستُ صاحب كذا الست صاحب كذا (٣)؟

اما استدلال صديق بر منع توقف از بيعت بعد انعقاد بيعت عامه بلزوم شق عصا المسلمين:

فقد اخرج الحاكم عن ابي سعيد في قصه طويله فلما قعد ابوبكر على المنبر نظر في وجوه القوم فلم ير علياً فسأل عنه فقام ناسٌ من الأنصار فأتوا به فقال ابوبكر: ابن عم رسول الله صلي الله وعليه وسلم وختنَه اردتَّ ان تَشُق عصا المسلمين؟

فقال: لاتثريب يا خليفه رسول الله صلي الله وعليه وسلم فبايعه ثمّ لم ير الزبير بن العوام فسأل عنه جاؤا به فقال ابن عمة رسول الله صلي الله وعليه وسلم وحواريه اردتَ ان تشقق عصا المسلمين؟ فقال لاتثريب يا خليفه رسول الله صلي الله وعليه وسلم مثل قوله فبايعاه (٤)

اما اثبات صديق رضي الله عنه خلافت حضرت فاروق را به افضيلت او: فقد اخرج الترمذي عن جابر بن عبدالله قال قال عمر لابي بكر: ياخيرَ الناس بعد رسول الله صلي الله وعليه وسلم؛ فقال ابوبكر: اما انك ان قلت ذاك فلقد سمعتُ رسول الله صلي الله وعليه وسلم يقول ما طلعت الشمس علی رجل خير من عمر (١)

واَخرج ابوبكر ابن ابي شيبه عن زيد بن الحارث ان ابابكر حين حضره الموت ارسل الي عمر ليستخلفه فقال الناس تستخلف علينا فظّا غليظا ولو قد ولينا كان افظ واغلظ فما تقول لربك اذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر قال ابوبكر: ابربّي تخوّفونني؟ اقول: اللّهم استخلفتُ عليهم خير خلقك الحديث (٢)

واخرج ابوبكر بن ابي شيبه عن محمد عن رجل من بني زريق في قصة طويله قال ابوبكر لعمر: انت اقوي مني فقال عمر: انت افضل مني (٣)

ناظر منصف در اين آثار مضطر مي شود در آنكه اين اوصاف را دخلي هست در اثبات خلافت خاصه كه در طبقة اولي بود والا ذكر اين كلمات در مبحث اثبات خلافت خارج از قانون مخاطبات باشد.

من مسند عمر بن الخطاب رضي الله عنه

اما شروط خلافت:

فقد اخرج ابويوسف عن ابي المليح بن اسامه الهذلي قال خطب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقال: ايها الرعاء ان لنا عليكم حق النصيحه بالغيب والمعونه علی الخير. ايها الرعاء انه ليس من حلم (٤) الي الله ولا اعم نفعا من حلم امام ورفقه وليس من جهل ابغض الي الله اعم ضرراً من جهل امام وخرقه وانه من يأخذ بالعافيه فيما بين ظهرانيه يُعطي العافيه من فوقه (٤)

واخرج ابويوسف عن عثمان بن عطاء الكلاعي عن ابيه قال: خطب عمر الناس فحمد الله واَثني عليه ثم قال اما بعد فاني اوصيكم بتقوي الله الذي يَبقي ويهلك من سواه، الذي بطاعته ينفع اولياءه وبمعصيته يضر اعداءه فانه ليس لهالك هلك معذرة في تعمد ضلالهٍ حسبها هدي ولا في ترك حق حسبه ضلاله وان احق ما تعاهد الراعي من رعيته تعاهدهم بالذي لله عليهم في وظائف دينهم الذي هداهم الله له وانما علينا ان نأمركم بما امركم الله به من طاعته وان ننهاكم عما نهاكم الله عنه من معصيته وان نقيم امر الله في قريب الناس وبعيدهم ولا نبالي علی من قال الحق. اَلا وان الله فرض الصلوة وجعل لها شروطا فمِن شروطها الوضوء والخشوع والركوع والسجود. واعلموا ايها الناس ان الطمع فقرٌ وان الياس غني وفي العزلة راحه من خلطاء السوء واعلموا انه من لم يرض عن الله فيما كره من قضائه لم يودّ اليه فيما يحب كنهَ شكره

واعلموا ان لله تعالي عباداً يميتون الباطل بهجره ويحيُون الحق بذكره رغبوا ورهبوا فرهبوا ان خافوا فلم يأمنوا فابصروا من اليقين مالم يعاينوا فخلصوا بمالم يزايلوا اخلصهم الخوف فهجروا ما ينقطع عنهم الحيوه عليهم نقمه والموت لهم كرامه (١)

واخرج ابويوسف عن الزهري قال جاء رجل الي عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقال يا امير المؤمنين وابالي في الله لومه لائم ام اقبل على نفسي فقال اما من تولي من امر المسلمين شيئاً فلا يخاف في الله لومه لائم ومن كان خلواً من ذلك فليقبل على نفسه ولينصح لولي امره (٢)

واخرج ابويوسف عن سعيد بن ابي برده قال كتب عمر بن الخطاب الي ابي موسي اما بعد: فإن اسعد الرعاة عند الله من سعد به رعيته وان اشقي الرعاه عند الله من شقيت به رعيته واياك ان ترتع فترتع عُمالك فيكون مثَلك عند الله مثل البهيمه نظرت الي خُضرة من الارض فرَتعت فيها تبتغي بذلك السمَن وانما حتفها في سمنها والسلام (٣(

واخرج ابويوسف عن رجل عن عمر قال لا يقيم امر الله الا رجل لا يضارع ولا يضانع ولا يتّبع المطامع ولا يقيم امر الله الا رجل لا ينتقص غَربَه ولا يكظم في الحق على حزبه (١)

وقال ابويوسف حدثني من سمع طلحه بن معدان اليعمري قال خطَبنا عمر بن الخطاب رضي الله عنه فحمد الله واثني عليه ثم صلّي على النبي صلي الله وعليه وسلم وذكر ابابكر الصديق فاستغفر له ثم قال: ايها الناس انه لم يبلغ ذو حق في حقه ان يطاع في معصيه الله واني لم اجد في هذا المال مصلحه الا خِلالاً ثلاثاً ان يؤخذ بالحق ويُعطي بالحق يمنع من الباطل وانما انا ومالكم كوالي اليتيم ان استغنيتُ عنه استعففت وان افتقرت اكلت بالمعروف ولست ادَع احداً يظلم احداً ولا يعتدي عليه حتي اضع خدّه على الارض واضع قدمي على الخد الآخر حتي يذعن بالحق ولكم عليّ ايها الناس خصال اذكرها لكم فخذوني بها لكم عليّ ان لا (٣١)ي شيئاً من خراجكم ولا ما افاء الله عليكم الا من وجهه ولكم عليّ اذا وقع في يدي ألّا يخرج مني إلا في حقه ولكم عليّ ان ازيد عطياتكم وأرزاقكم ان شاء الله وحدة واسدّ لكم ثغوركم ولكم عليّ ان لا القيكم في المهالك ولا أُجمّركم في ثغوركم وقد اقترب منكم زمان قليل الامناء كثير القراء قليل الفقهاء كثير الامل يعمل فيه اقوام للآخره يطلبون به دنيا عريضه تأكل دين صاحبها كما تأكل النارُ الحطب، ألا فمن ادرك ذلكم منكم فليتق الله ربه وليصبر يا ايها الناس ان الله عظُم حقّه فوق حق خلقه فقال فيما عظم حقه: "ولا يأمركم ان تتخذوا الملائكه والنبيين اربابا ايأمركم بالكفر بعد اذ انتم مسلمون" الا واني لم ابعثكم امراء ولا جبارين ولكن بعثتُكم ائمه الهدي يُهتدي بكم فادرّوا على المسلمين حقوقهم ولا تضربوهم فتذلوهم ولا تجمّروهم فتفتنوهم ولا تغلقوا الابواب دونهم فيأكل قويهم ضعيفهم ولا تستأثروا عليهم فتظلموهم ولا تجهلوا عليهم وقاتلوا بهم الكفار طاقتهم فاذا رأيتم بهم

كلاله فكفوا عن ذلك فإنّ ذلك ابلغ في جهاد عدوكم. ايها الناس اني اشهدكم على أُمراء الامصار اني لم ابعثهم الا ليفقهوا الناس في دينهم ويقسموا فيئهم ويحكموا بينهم فان اشكل شيُ رفعوه اليّ.

قال (طلحه بن معدان يعمری): وكان عمر بن الخطاب رضي الله عنه يقول لا يصلح هذا الامر الا بشدة في غير تجبر ولين في غير وهن (١)

واخرج ابويعلي عن عمر قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: الا اخبركم بخيار ائمتكم من شرارهم، الذين تحبونهم ويحبونكم يَدعون لكم وتدعون لهم وشرار ائمتكم الذين تبغضونهم ويبغضونكم وتلعنونهم ويلعنونكم (٢)

واخرج مسلم وابويعلي وغيرهما ان عمر بن الخطاب خطب يوم جمعه فذكر نبي الله صلي الله عليه وسلم وذكر ابابكر فقال اني رأيت كأن ديكاً نقرني نقرةً نقرتين واني لأُراه الاحضور اجلي وان اقواماً يأمروني ان استخلف وان الله لم يكن ليضيع دينه ولا الخلافه ولا الذي بعث به نبيه صلي الله عليه وسلم واني قد علمت ان اقواماً سيطعنون في هذا الامر اَنا ضربتهم بيدي هذه علي الاسلام فان فعلوا فاولئك اعداء الله الكفار الضلال فان عجل بي امرٌ فالخلافه شوري بين هؤلاء النفر الذين توُفي رسول الله صلي الله عليه وسلم وهو عنهم راضٍ الحديث (٣)

قوله: وان الله لم يكن ليضيع دينه هذا فيما اَري في الخلافه الخاصه فقط والا ففي ايام الخلافه العامه قال قد اقترب زمان قليل الامناء الخ.

قوله: "ان اقواماً سيطعنون في هذا الامر."

هذا فيما اري اشارة الي انتقال الخلافه الخاصه الي العامه وان يتصدي لها من ليس من المهاجرين الاولين. وقوله اولئك اعداء الله الضلال تهديد وتخويف فلم يرد حقيقه الكفر والله اعلم.

واخرج البخاري وابويعلي وغيرهما عن عبدالرحمن بن ابي ليلي قال خرجت مع عمر بن الخطاب الي مكه فاستقبلنا امير مكه نافع بن علقمه فقال له: يا نافع مَن استخلفتَ علي مكه قال استخلفت عليها عبدالرحمن بن اَبزَي قال: عمدت الي رجل من الموالي فاستخلفته علي من بها من قريش اصحاب رسول الله صلي الله عليه وسلم قال: نعم وجدته اقرأهم بكتاب الله ومكه ارضٌ محتضرة فاحببتُ ان يسمعوا كتاب الله من رجل حسَن القراءه قال: نِعم ما رأيتَ ان الله يرفع بالقران اقواماً ويضع بالقران اقواماً وان عبدالرحمن بن ابزي ممن رفعه الله بالقران وفي روايه فغضب عمر حتي قام في الغرز فقال اتستخلف علي آل الله عبدالرحمن بن ابزي؟ قال: اني وجدته اقرأهم لكتاب الله افقههم في دين الله فتواضع لها عمر حتي اطمئن علي رَحله فقال لئن قلت ذاك لقد سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول: ان الله سيرفع بهذا الدين اقواماً ويضع به آخرين (١)

اما افضليت صديق رضي الله عنه از قول عمر بن الخطاب رضي الله عنه متواتر است:

فمن حديث عائشه اخرج البخاري عن عائشه رضي الله عنها في قصه الاتفاق علي ابي بكر ثم تكلم ابوبكر فتكلم ابلغ الناس فقال في كلامه نحن الامراء وانتم الوزراء فقال حباب بن المنذر لا والله لانفعل، منا امير ومنكم امير فقال ابوبكر: لا ولكنا الامراء وانتم الوزراء هم اوسط العرب داراً واعربهم احساباً فبايعوا عمرَ او اباعبيدة بن الجراح فقال عمر بل نبايعك انت فانت سيدنا وخيرنا واحبّنا الي رسول الله صلي الله عليه وسلم فأخذ عمر بيده فبايعه وبايعه الناس (٢)

واخرج الحاكم عن هشام بن عروه عن ابيه عن عائشه عن عمر قال كان ابوبكر سيدنا وخيرنا واحبنا الي رسول الله صلي الله عليه وسلم (٣)

ومن حديث ابن عباس اخرج البخاري عن ابن عباس قول عمر رضي الله عنه في قصه الاتفاق على ابي بكر ثم انه بلغني ان قائلاً منكم يقول والله لومات عمر بايعت فلاناً فلا يغترّن امرأ ان يقول انما كان بيعه ابي فلتةً (١) وتمت الا وانها قد كانت كذلك ولكن الله وقي شرها وليس فيكم من يُقطع الاعناق اليه مثل ابي بكر وفي هذا الحديث ايضا قال ابوبكر وقد رضيت لكم احد هذين الرجلين فبايعوا ايّهما شئتم فاخذ بيدي ويد ابي عبيدة بن الجراح وهو جالسٌ بيننا فلم اكره مما قال غيرها كان والله ان أقدّم فتضرب عنقي لا يقرّبُني ذلك من حيث اثم (٤) اليّ من ان اتأمّر على قوم فيهم ابوبكر اللّهم الا ان تسوّل لي نفسي عند الموت شيئاً لا اجده الآن (٢)

ومن حديث انس اخرج البخاري عن انس انه سمع خطبه عمر الآخره حين جلس عمر على المنبر وذلك الغد من يوم تُوفي النبي صلي الله عليه وسلم فتشهدَ و ابوبكر صامت لا يتكلم قال: كنت ارجو ان يعيش رسول الله صلي الله عليه وسلم حتي يَدبُرنا يريد بذلك ان يكون آخرهم فان يك محمد صلي الله عليه وسلم قد مات فان الله قد جعل بين اظهركم نورا تهتدون به هَدَي الله محمداً صلي الله عليه وسلم وان ابابكر صاحب رسول الله صلي الله عليه وسلم وثاني اثنين وانه اولي المسلمين بأموركم فقوموا فبايعوه وكانت طائفه منهم قد بايعوه قبل ذلك في سقيفه بني ساعده وكانت بيعة العامه على المنبر (٣)

- (١) فلتة به معناى ناگهانى آمده است و اينكه عمر فاروق - رضي الله عنه - از انعقاد خلافت صديق اكبر - رضي الله عنه - به فلته تعبير نموده است به دليل آنست كه در سقيفه ى بنى ساعده به طور ناگهانى اين ضرورت پيش آمد كه با ابوبكر صديق - رضي الله عنه - بيعت انجام گيرد ورنه فضيلت و برترى صديق براى تمام صحابه كرام مثل روز روشن بوده است و همين دليل كافى بود كه پيامبر خدا ايشان را در آخرين روزهاى زندگى خويش براى نماز جلو مى كرده اند.

ومن حديث شيبه اخرج البخاري عن ابي وائل قال جلست مع شيبه على الكرسي في الكعبه فقال: لقد جلس هذا المجلس عمر فقال لقد هممت ان لا ادع فيها صفراء و لا بيضاء الا قسمته قلت ان صاحبيك لم يفعلا قال هما المرء ان أقتدي بهما (١)

ومن حديث رجل من بني زريق في قصه الاتفاق على ابي بكر اخرج ابوبكر بن ابي شيبه قال عمر فبايعوا ابابكر فقال ابوبكر لعمر: انت اقوي مني فقال عمر: انت افضل مني فقالا ها الثانيه فلما كانت الثالثه قال له عمر ان قوتي لك مع فضلك قال: فبايِعوا ابابكر (٢)

ومن حديث جابر بن عبدالله اخرج الترمذي عن جابر بن عبدالله قال قال عمر لابي بكر يا خير الناس بعد رسول الله صلي الله عليه وسلم فقال ابوبكر: اما انك ان قلت ذاك فلقد سمعتُ رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول: ما طلعت الشمس على رجل خير من عمر (٣)

ومن حديث علقمه بن قيس وقيس بن مروان اخرج ابويعلي عن علقمه وقيس بن مروان كليهما في فضائل عبدالله بن مسعود عن عمر قال: فغدوت اليه لأُبشّره فوجدت ابابكر قد سبقني اليه فبشره ولا والله ماسابقتُه الي خير قط الا سبقني اليه (٤)

وفي المشكوه عن عمر ذُكر عنده ابوبكر فبكي وقال وددت ان عملي كله مثل عمله يوما واحدا من ايامه وليله واحده من لياليه اما ليلته فليله سار مع رسول الله صلي الله عليه وسلم الي الغار فلما انتهيا اليه قال والله لا تَدخُله حتي ادخُل قبلك فان كان فيه شيء اصابني دونك فدخل فكسحه ووجد في جانبه ثقبا فشق ازاره وسدها به وبقي منها اثنان فالقمها رجليه ثم قال لرسول الله صلي الله عليه وسلم ادخل فدخل رسول الله صلي الله عليه وسلم ووضع رأسه في حجره ونام فلُدغ ابوبكر رجله من الجُحر ولم يتحرك مخافه ان ينتبه رسول الله صلي الله عليه وسلم فسقطت دموعه على وجه رسول الله صلي الله عليه وسلم فقال: مالَك يا ابابكر قال لُدغت فداك ابي وامي فتفل رسول الله صلي الله عليه وسلم فذهب ما يجد ثم انتقض عليه وكان سبب موته واما يومه فلما قُبض رسول الله صلي الله عليه وسلم ارتدتِ العرب وقالوا لانؤدّي زكوةً فقال: لومنعوني عقالا لجاهدتهم عليه فقلت يا خليفه رسول الله تألَّف الناس وارفُق بهم فقال لي اجبار في الجاهليه وخوّار في الاسلام؟ انه قد انقطع الوحي وتم الدّين اينُقص وانا حيٌّ؟ رواه رزين (١)

اما استدلال او برخلافت صديق به تفويض امامت صلوه باو: فقد اخرج الحاكم وابوبكر عن عاصم عن زرّ عن عبدالله قال: لما قُبض رسول الله صلي الله عليه وسلم قالت الانصار منا امير ومنكم امير قال فاتاهم عمر رضي الله عنه فقال: يا معشر الانصار الستم تعلمون ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قد امر ابابكر يؤمّ الناس فايّكم تطيب نفسه ان يتقدم ابابكر؟

فقالت الانصار: نعوذ بالله ان نتقدم ابابكر (٢)

واخرج احمد عن رافع الطائي رفيق ابي بكر في غزوه السلاسل قال وسألته عما قيل من بيعتهم فقال وهو يحدّثه عما تكلمت به الانصار وماكلّم به عمر بن الخطاب الانصارَ وما ذكرهم به من امامتي اياهم بامر رسول الله صلي الله عليه وسلم في مرضه فبايعوني لذلك وقبلتها منهم وتخوّفتُ ان تكون فتنه تكون بعدَها ردّة (١)

و اما استدلال او بر خلافت صديق به سوابق اسلاميه اش: فقد اخرج ابوبكر عن ابن عباس في قصه الاتفاق على ابي بكر ثم قلت يا معشر الانصار يا معشر المسلمين ان اولي الناس بامر رسول الله صلي الله عليه وسلم من بعده ثاني اثنين اذ هما في الغار ابوبكر السباق المبين ثم اخذت بيده وبادرني رجُل من الانصار فضرب على يده قبل ان اضرب على يده وتبايع الناس (٢)

اما فهميدن او خلافت خاصه خلفاء را از وقوع خلافت ايشان در ايام ظهور اسلام و قوت او: فقد اخرج ابويعلي عن علقمه بن عبدالله المزني عن رجل قال كنت بالمدينه في مجلس فيه عمر بن الخطاب فقال لبعض جلسائِه كيف سمعتَ رسول الله صلي الله عليه وسلم يصف الاسلام فقال سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول: ان الاسلام بدأ جذعاً(٣) ثم ثنياً ثم رباعياً ثم سَدِيساً ثم باذلاً فقال عمر: فمابعد البذول الا النقصان (٤)

واین موافق است بمضمون آيه‌ء "اخرج شطأه فآزره."...

اما فهميدن او خلافت خاصه خلفا از حديث قرون ثلاثه: فقد اخرج الترمذي عن ابن عمر قال خطبَنا عمر بالجابيه فقال: يا ايها الناس اني قمت فيكم كمقام رسول الله صلي الله عليه وسلم فينا قال اوصيكم باصحابي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يفشوا الكذب حتي يحلف الرجل ولا يُستحلف ويشهد الشاهد ولا يستشهد.

اما فهميدن او خلافت خاصه خود را از آنكه تا او هست فتنه‌ء عامه نخواهد بود: فقد اخرج البخاري عن شقيق قال سمعت حذيفه يقول: بينما نحن جلوس عند عمر رضي الله عنه اذ قال ايّكم يحفظ قول النبي صلي الله عليه وسلم في الفتنه قال قلت: فتنه الرجل في اهله وماله وولده وجاره يكفّرها الصلوه والصدقه والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر. قال: ليس عن هذا اسألك ولكن التي تموج كموج البحر قال ليس عليك منها بأس يا امير المؤمنين انّ بينك وبينها بابا مغلقا قال عمر ايُكسر الباب ام يفتح؟ قال: لا بل يكسر قال عمر اذاً لا يغلق ابدا قلت: اجل قلنا لحذيفه اكان عمر يعلم الباب قال نعم كما اعلم ان دون غدٍ الليله وذلك اني حدثته حديثا ليس بالاغاليط فهبنا ان نسأله من الباب فأمرنا مسروقاً فسأله فقال من الباب؟ قال: عمر (١)

اما استدلال او بر خلافت خود به محدّثيت و موافقت وحي: اخرج مسلم عن ابن عمر قال عمر وافقتُ ربي في ثلاث: في مقام ابراهيم وفي الحجاب وفي اساري بدر (٢)

اما بيان افضليت خود در زمان خلافت خود: اخرج محمد في المؤطا عن سالم بن عبدالله بن عمر قال عمر بن الخطاب لو علمتُ ان احداً اقوي علي هذا الامر مني لكان ان اقدّم فتُضرَب عنقي اهون عليّ فمن ولي هذا الامر بعدي فليعلم ان سيردّه عنه القريب والبعيد وايم الله ان كنت اقاتل الناس عن نفسي (٣)

واخرج مسلم عن سماك عن عمر في قصه الايلاء وقلما تكلمتُ واحمد الله بكلام الّا رجوت ان يكون الله يصدّق قولي الذي اقول (٤)

و اما بيان خلافت من بعد و شوري ساختن او در ميان شش كس: اخرج البخاري في قصه مقتل عمر والاتفاق علي عثمان من حديث عمرو بن ميمون عن عمر قالوا اوصِ يا امير المؤمنين استخلف قال ما اجد احداً احق بهذا الامر من هؤلاء النفر او الرهط الذين تُوفي رسول الله صلي الله عليه وسلم وهو عنهم راض فسمي عليا وعثمان والزبير وطلحه وسعدا وعبدالرحمن (١)

ومن مسند عثمان بن عفان رضي الله عنه (١٧ روايت)

اما استدلال بر خلافت خاصه مشائخ ثلاثه به آنكه از سابقين بوده اند: فقد اخرج الترمذي عن ابي عبدالرحمن السلمي قال لما حُصر عثمان اشرف عليهم فوق داره ثم قال اذكر بالله هل تعلمون ان حِراء حين انتقض قال رسول الله صلي الله عليه وسلم اثبت حراء فليس عليك الا نبيٌ او صديق او شهيد؟ قالوا: نعم (٢)

واخرج الترمذي عن ثمامه بن حزن القشيري في قصه طويله قال عثمان: انشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلي الله عليه وسلم كان علي ثبير (٣) مكه ومعه ابوبكر وعمر وانا فتحرك الجبل حتي تساقت حجارته بالحضيض

قال: فركضه رجله فقال اسكن ثبير فانما عليك نبيٌ وصديق وشهيدان قالوا: اللّهم نعم قال الله اكبر شهدوا لي ورب الكعبه اني شهيد ثلاثا(٤)

واخرج البخاري عن عبيدالله بن علاء بن الخيار في قصه قال عثمان: اما بعد فان الله بعث محمدا صلي الله عليه وسلم بالحق فكنت ممن استجاب لله ولرسوله وآمنت بمابُعث به وهاجرت الهجرتين كما قلته وصحبت رسول الله صلي الله عليه وسلم وبايعته فوالله ما عصيته ولاغششته حتي توفاه الله عزوجل ثم ابوبكر مثله ثم عمر مثله ثم استخلفت افليس لي من الحق مثل الذي لهم؟ قلت: بلي قال فما هذه الاحاديث التي تبلغني عنكم(٥)

و اما استدلال بر منع خروج بر وي به سوابق اسلاميه خود پس متواتر است جمعي كثير آنرا از ذي النورين روايت كرده اند فمن روايه ابي اسحق عن ابي عبدالرحمن السلمي عنه: اخرج الترمذي عن ابي عبدالرحمن السلمي قال لما حُصر عثمان اشرف عليهم فوق داره ثم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان حِراء حين انتفض قال رسول الله صلي الله عليه وسلم اثبت حراء فليس عليك الا نبيٌ او صديق او شهيد قالوا: نعم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال في جيش العسره(١) من ينفق نفقه متقبله والناس مجهدون معسرون فجهزت ذلك الجيش قالوا: نعم.

ثم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان "رومه" لم تكن يشرب منها احد الا بثمن فابتعتها فجعلتُها للغني والفقير وابن السبيل قالوا اللّهم نعم واشياء عدّها(٢)

ومن روايه احنف بن قيس: اخرج النسائي عن الاحنف بن قيس قال خرجنا حجاجا فقدمنا المدينه ونحن نريد الحج فبينا نحن في منازلنا نضع رحالنا اذا اتانا آت فقال ان الناس قد اجتمعوا في المسجد وفزعوا فانطلقنا فاذا الناس مجتمعون على نفر في وسط المسجد واذا علِيّ والزبير وطلحه وسعد بن ابي وقاص فاناكذلك اذا جاء عثمان بن عفان عليه مُلاءةٌ صفراء قد قنّع بها رأسه فقال: اَههُنا عليّ؟ أههنا طلحه أههنا الزبير أههنا سعد قالوا: نعم قال فاني انشدكم بالله الذي لا اله الا هو أتعلمون ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال: من يبتاع من يَد بني فلان بير رومة غفر الله له فابتعته بكذا وكذا فاتيت رسول الله صلي الله عليه وسلم فقلت قد ابتعتها بكذا وكذا قال اجعلها سقايه المسلمين واجرها لك قالوا اللّهم نعم.

فانشدكم بالله الذي لااله الا هو أتعلمون ان رسول الله صلي الله عليه وسلم نظر في وجوه القوم فقال من جهّز هؤلاء غفر الله له يعني جيش العسره فجهزتُهم حتي ماتفقدوا عقالاً ولا خطاماً قالوا اللّهم نعم قال: اللّهم اشهد اللّهم اشهد(١)

ومن روايه ثمامه بن حزن القشيري عنه: اخرج الترمذي والنسائي وهذا لفظ النسائي عن ثمامه بن حزن القشيري قال شهدتُ الدار حين اشرف عليهم عثمان فقال انشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قدم المدينه وليس بها ماء يستعذب غير بير رومه فقال من يشتري بير رومه فيجعل دلوه فيها مع دلاء المسلمين بخير له منها في الجنه فاشتريتها من صلب مالي فجعلت دلوي فيها مع دلاء المسلمين وانتم اليوم تمنعوني من الشرب منها حتي اشرب من ماء البحر. قالوا: اللّهم نعم قال فانشدكم بالله والاسلام هل تعلمون اني جهزت جيش العسره من مالي قالوا اللّهم نعم قال فانشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان المسجد ضاق باَهله فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم من يشتري بقعه آل فلان فيزيدها في المسجد بخير له منها في الجنه فاشتريتها من صلب مالى فزدتها في المسجد وانتم تمنعوني ان اصلي فيه ركعتين قالو

اللّهم نعم قال فانشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلي الله عليه وسلم كان على ثبير مكه ومعه ابوبكر وعمر وأنا فتحرك الجبل فركضه رسول الله صلي الله عليه وسلم برجله وقال اسكن ثبير فانما عليك نبي وصديق وشهيدان قالوا اللّهم نعم قال الله اكبر شهدوا لي ورب الكعبه يعني اني شهيد (١)

ومن روايه ابي سلمه بن عبدالرحمن بن عوف: اخرج النسائي عن ابي سلمه بن عبدالرحمن ان عثمان اشرف عليهم حين حصروه فقال انشد بالله رجلا سمع رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول يوم الجبل (١) حين اهتزّ فركَله برجله وقال: اسكن فانه ليس عليك الا نبي او صديق او شهيدان وانا معه فانتَشَدَ له رجال ثم قال: انشد بالله رجلا سمع رسول الله يوم بيعه الرضوان يقول هذا يد الله وهذه يد عثمان فانتشد له رجال ثم قال انشد بالله رجلا سمع رسول الله صلي الله عليه وسلم يوم جيش العسره يقول من ينفق نفقه متقبله فجهزت نصف الجيش من مالي فانتشد له رجال ثم قال انشد بالله رجلا سمع رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول من يزيد في هذا المسجد ببيت في الجنه فاشتريته من مالي فانتشد له رجال ثم قال انشد بالله رجلا شهد رومه تباع فاشتريتها من مالي فابَحتُها لابناء السبيل فانتشد له رجال (٢)

اما جواب او از قدح در سوابق اسلاميه: فقد اخرج احمد عن عاصم عن شقيق قال لقي عبدالرحمن بن عوف الوليد بن عقبه فقال له الوليد مالي اراك قد جفوت اميرَ المؤمنين عثمان؟ فقال له عبدالرحمن: ابلغه اني لم افرّ يوم عينين قال عاصم يقول يوم احد ولم اتخلّف يوم بدر ولم اترك سنة عمر قال فانطلق فخبّر ذلك عثمان فقال اما قوله لم افر يوم عينين فكيف يعيرني بذنب قد عفا الله عنه فقال: "ان الذين تولوا منكم يوم التقي الجمعان انما استزلهم الشيطان ببعض ما كسبوا ولقد عفا الله عنهم (١)" واما قوله اني تخلّفت يوم بدر فاني كنت امرض رقيه بنت رسول الله حتي ماتت وقد ضرب لي رسول الله صلي الله عليه وسلم بسهمه ومن ضرب له رسول الله صلي الله عليه وسلم بسهمه فقد شهد واما قوله اني لم اترك سنه عمر فاني لا اطيقها ولا هو فأته فحدثه بذلك (٢)

و اما آن كه خود را بالقطع مي دانست كه از اهل جنت است: فقد اخرج احمد عن زيد بن اسلم عن ابيه قال: شهدت عثمان يوم حوصر في موضع الجنائز ولو القي حجر لم يقع الا على رأس رجل فرأيت عثمان اشرف من الخوخه التي تلي مقام جبريل عليه السلام فقال ايها الناس افيكم طلحه؟ فسكتوا ثم قال ايها الناس افيكم طلحه فسكتوا ثم قال ايها الناس افيكم طلحه فسكتوا ثم قال ايها الناس افيكم طلحه فقام طلحه بن عبيدالله فقال له عثمان الا اراك ههنا ماكنت أُري انك تكون في جماعه قوم تسمع نداءي آخر ثلاث مرات ثم لا تجيبني انشدك بالله يا طلحه تذكر يوم كنتُ انا وانت مع رسول الله صلي الله عليه وسلم في موضع كذا وكذا وليس معه احد من اصحابه غيري وغيرك قال نعم فقال لك رسول الله صلي الله عليه وسلم يا طلحه انه ليس من نبي الا ومعه من اصحابه رفيق من امته معه في الجنه وان عثمان بن عفان هذا يعنيني رفيقي معي في الجنه قال اللّهم نعم ثم انصرف (١)

و اما آنكه به يقين مي دانست كه اين بلوي او را پيش خواهد آمد: فقد اخرج الترمذي والحاكم عن اسمعيل بن ابي خالد عن قيس عن ابي سهله مولي عثمان قال قال لي عثمان يوم الدار: ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قد عهد اليّ عهداً وانا صابر عليه (٢)

واخرج الحاكم والترمذي عن عائشه ان النبي صلي الله عليه وسلم قال: يا عثمان انه لعل الله يقمّصك قميصا فان ارادوك على خلعه فلا تخلعه لهم (١)

وصح من حديث ابي موسي قوله صلي الله عليه وسلم بشّره بالجنه على بلوي تصيبه (٢)

واما آنكه بالقطع مي دانست كه وي بر حق است: فقد اخرج الترمذي من حديث مره بن كعب ان رسول الله ذكر الفتن فقرّبها فمرّ رجل مقنّع في ثوب فقال هذا يومئذ على الهدي فقمتُ اليه فإذا هو عثمان بن عفان فاقبلتُ عليه بوجهه فقلت هذا قال نعم (٣)

واخرج الترمذي عن ابن عمر قال ذكر رسول الله صلي الله عليه وسلم فتنه فقال يقتل هذا فيها مظلوماً لعثمان (٤)

واخرج الحاكم عن ابي هريره قال سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول: انها ستكون فتنه واختلاف واختلاف وفتنه قال قلنا يا رسول الله فما تأمرنا قال عليكم بالامير واصحابه واشار الي عثمان (٥)

واخرج احمد عن كثير ابن الصلت قال اغفي (٦) عثمان في اليوم الذي قُتل فيه فاستيقظ فقال: لو لا ان يقول الناس تمني عثمان الفتنه لحدثتكم قال قلنا اصلحك الله فحدّثنا فلسنا نقول ما يقول الناس فقال اني رأيت رسول الله في منامي هذا فقال انك شاهد معنا الجمعه (٧)

واخرج احمد عن نائله بنت الفُرافضه امرأه عثمان بن عفان قالت: نعس امير المؤمنين عثمان فاغفي فاستيقظ فقال ليقتلني القوم قلت: كلا ان شاء الله لم يبلغ ذلك ان رعيتك استعتبوك قال: اني رأيت رسول الله في منامي وابابكر وعمر فقال تفطر عندنا الليله (٨)

ومن مسند على بن ابي طالب رضي الله عنه (١) (٣٦ روايت)

اما شروط خلافت: فقد اخرج احمد عن عبدالملك بن عمير عن عماره بن روَيبه عن على بن ابي طالب قال: سمعتُ اذُناي ووعاه قلبي من رسول الله الناس تبعٌ لقريش صالحهم تبع لصالحهم وشرارهم تبع لشرارهم (٢)

واخرج ابويعلي عن على ان رسول الله خطب الناس ذات يوم فقال الا ان الامراء من قريش الا ان الامراء من قريش الا ان الامراء من قريش ما اقاموا بثلاث: ما حُكّموا فعدلوا وما عاهدوا فوفوا وما استرحموا فرحموا فمن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنه الله والملائكة والناس اجمعين (٣)

اما بيان افضليت شيخين پس از وي متواتر شده مرفوعاً وموقوفاً هر چند اين مسئله مذهب جميع اهل حق است اما كسى از صحابه آن را مصرّح تر ومحكم تر چون على مرتضي نياورده اما مرفوعه: فحديث ابي بكر وعمر سيدا كهول اهل الجنه روي بطريق متعدده عنه ومن طريق الشعبي عن الحارث عن على اخرج الترمذي وابن ماجه عن النبي قال ابوبكر وعمر سيدا كهول اهل الجنه من الاولين والآخرين ما خلا النبيين والمرسلين لا تخبرهما يا على (٤)

ومن طريق وُلد الحسن بن على: اخرج عبدالله ابن احمد في زوائد المسند عن الحسن بن زيد بن حسن قال حدثني ابي عن ابيه عن على قال: كنت عند النبي فاقبل ابوبكر وعمر فقال يا على هذان سيدا كهول اهل الجنه وشبابها بعد النبيين والمرسلين (٥)

ومن طريق وُلد حسين بن على: اخرج الترمذي عن الزهري عن على بن حسين عن على ابن ابي طالب قال كنت مع رسول الله اذا طلع ابوبكر وعمر فقال رسول الله: هذان سيدا كهول اهل الجنه من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين يا على لاتخبرهما (١)

وقد وافق عليا رضي الله عنه غيره من الصحابه: فقد اخرج الترمذي عن انس قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم لابي بكر وعمر: هذان سيدا كهول اهل الجنه من الاولين والآخرين لاتخبرهما يا على (٢)

واخرج ابن ماجه عن ابي جحيفه قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: ابوبكر وعمر سيدا كهول اهل الجنه من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين (٣)

ومن موقوفه: خير هذه الامه ابوبكر ثم عمر (٤)

و آن را جمعي كثير روايت كرده اند (٥) فمن روايه ابنه محمد بن الحنفيه عنه: اخرج البخاري وابوداود من طريق سفيان الثوري عن جامع بن راشد قال حدثنا ابويعلي عن محمد بن الحنفيه قال قلت لأَبي: ايّ الناس خيرٌ بعد النبي صلي الله عليه وسلم؟ قال: ابوبكر قلت ثم مَن؟ قال: ثم عمر فخشيتُ ان يقول عثمان قلت ثم انت قال: ما انا الا رجل من المسلمين (٦)

ومن روايه عبدالله بن سلمه عنه: اخرج ابن ماجه عن عبدالله بن سلمه قال سمعتُ عليا يقول: خير الناس بعد رسول الله صلي الله عليه وسلم ابوبكر وخير الناس بعد ابي بكر عمر (٧)

ومن روايه علقمه بن قيس: اخرج احمد ومن روايه عبدالخير صاحب لواء على عنه وفي طرقها العدد فقد روي عنه حبيب بن ابي ثابت عن عبد خير قال سمعت عليا يقول على المنبر: اَلا اخبركم بخير هذه الامه بعد نبيها قال فذكر ابابكر ثم قال الا اخبركم بالثاني قال فذكر عمر ثم قال لو شئت لأنبأتكم بالثالث (١) قال وسكت فرأينا انه يعني نفسه. قال سعيد فقلت انت سمعت عليا يقول هذا قال نعم ورب الكعبه والا صمَّتا (٢)

وروي عطاء بن السائب عن عبد خير عن على قال الا اخبركم بخير هذه الامه بعد نبيها ابوبكر وخيرها بعد ابي بكر عمر ثم يجعل الله الخير حيث احبَّ (٣)

وروي عن المسيب بن عبد خير عن ابيه قال قام على فقال: خير هذه الامه بعد نبيها ابوبكر وعمر وانا قد احدثنا بعدهم احداثاً يقضي الله فيها مايشاء (٤) وعن ابي اسحق عن عبد خير عن على: خير هذه الامه بعد نبيها ابوبكر وعمر (٥)

ومن روايه ابي جحيفه عنه وفي طرقها العدد عن عاصم بن ابي النجود عن زرّ يعني ابن حبيش عن ابي جحيفه قال سمعت عليا يقول: الا اخبركم بخير هذه الامه بعد نبيها ابوبكر ثم قال الا اخبركم بخير هذه الامه بعد ابي بكر عمر (٦)

وعن الشعبي قال حدثني ابوجحيفه الذي كان على يسميه وهب الخير قال على: يا اباجحيفه الا اخبرك بافضل هذه الامه بعد نبيها قال قلت: بلي قال ولم اكن اري احداً لأفضل منه قال: افضل هذه الامه بعد نبيها ابوبكر وبعد ابي بكر عمر وبعدهما آخر ثالث ولم يسمه (١)

وعن ابي اسحق عن ابي جحيفه قال قال علي: خير هذه الامه بعد نبيها ابوبكر وبعد ابي بكر عمر ولو شئت اخبرتكم بالثالث (٢)

وعن عون بن ابي جحيفه قال كان ابي من شُرَط علي وكان تحت المنبر فحدثني ابي انه صعد المنبر يعني عليا فحمد الله واثني عليه وصلي علي النبي صلي الله عليه وسلم وقال: خير هذه الامه بعد نبيها ابوبكر والثاني عمر وقال يجعل الله الخير حيث (٤) (٣)

وعن سفيان الثوري عن الاسود بن قيس عن رجل عن علي انه قال يوم الجمل: ان رسول الله صلي الله عليه وسلم لم يعهد الينا عهدا نأخذ به في امارة ولكنه شيء رأيناه من قِبَل انفسنا ثم استخلف ابوبكر، رحمة الله علي ابي بكر فاقام واستقام ثم استخلف عمر، رحمة الله علي عمر فاقام واستقام حتي ضرب الدين بجرانه (٤) اخرج هذه الروايات كلها احمد.

ومن روايه مسعر بن كدام عن عبدالملك بن ميسره عن النزال بن سبره عن علي قال: خير هذه الامه بعد نبيها ابوبكر وعمر اخرجه ابوعمر في الاستيعاب (٥)

ومن موقوفه: اخرج الحاكم عن قيس المحاربي قال سمعت عليا يقول: سبق رسول الله صلي الله عليه وسلم وصلي ابوبكر وثلث عمر ثم خبَطَتْنا فتنه ويعفو الله عمن يشاء (٦)

وعن الشعبي عن ابي وائل قال قيل لعلي بن ابي طالب الا تستخلف علينا؟ قال: ما استخلف رسول الله صلي الله عليه وسلم فاستخلِف ولكن ان يرد الله بالناس خيراً فسيجمعهم بعدي علي خيرهم (٧)

ومن موقوفه المشتمل علي المرفوع: ما اخرج البخاري وغيره عن ابن ملكيه انه سمع ابن عباس يقول وُضع عمر رضي الله عنه علي سريره فتكنّفه الناس يدعون ويصلون قبل ان يرفع وانا فيهم فلم يرعني الا رجل اخذ منكبيّ فاذا علي رضي الله عنه فترحّم علي عمر وقال ما خلفتَ احدا (٤) اليّ ان القي الله بمثل عمله منك وايْم الله ان كنتُ لاظن ان يجعلك الله مع صاحبيك وحسبت اني كنت كثيرا اسمع النبي صلي الله عليه وسلم يقول ذهبت انا وابوبكر وعمر ودخلت انا وابوبكر وعمر (١)

واخرج احمد عن نافع عن ابن عمر قال وُضع عمر بن الخطاب بين المنبر والقبر فجاء علي بن ابي طالب حتي قام بين يدي الصفوف فقال هو هذا ثلث مرات ثم قال رحمة الله عليك ما من خلق الله احد (٤) اليّ من ان القاه بصحيفة بعد صحيفه النبي صلي الله عليه وسلم من هذا المُسجّي عليه ثوبه (٢) واخرج احمد عن عون بن ابي جحيفه عن ابيه قال كنت عند عمر وهو مُسجي ثوبه قد قضي نحبه فجاء عليّ فكشف الثوب عن وجهه ثم قال: رحمة الله عليك ابا حفصٍ فو الله ما بقي بعد رسول الله صلي الله عليه وسلم احدٌ احبّ الي ان القي الله بصحيفته منك (٣)

واخرج الحاكم عن سفيان بن عيينه عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر بن عبدالله ان علياً دخل علي عمر وهو مُسجي فقال صلي الله عليك ثم قال: ما من الناس احد (٤) اليّ ان القي الله بما في صحيفته من هذا المسجي (٤) واخرج محمد في كتاب الاثار عن ابي حنيفه عن محمد بن علي مرسلا (٥) نحوا من ذلك (٦)

اما بیان آنکه هرکه مرتضي را تفضيل دهد بر شيخين مبتدع است و مستحق تعزير: فقد اخرج ابوعمر في الاستيعاب عن الحكم بن حَجل قال قال عليّ: لايفضّلني احد على ابي بكر وعمر الا جلدته حدّ المفتري (٧)

قال ابوالقاسم الطلحي في كتاب السنه له: اخبرنا ابوبكر بن مردويه قال حدثنا سليمان بن احمد حدثنا الحسن بن منصور الرماني حدثنا داود بن معاذ حدثنا ابوسلمه العتكي عبدالله بن عبدالرحمن عن سعيد بن ابي عروبة عن منصور بن المعتمر عن علقمه قال بلغ علياً ان اقواماً يفضّلونه على ابي بكر وعمر فصعد المنبر فحمد الله واثني عليه ثم قال: ايها الناس؛ انه بلغني ان قوما يفضّلوني على ابي بكر وعمر ولو كنتُ تقدمتُ فيه لعاقبت فيه فمن سمعته بعد هذا اليوم يقول هذا فهو مفترٍ عليه حد المفتري ثم قال ان خير هذه الامة بعد نبيها ابوبكر ثم عمر ثم الله اعلم بالخير بعدُ. قال: وفي المجلس الحسن بن على فقال: والله لو سمّي الثالث لسمّي عثمان (١)

واخرج ابوالقاسم عن عبد خير ص (٤) لواء على ان علياً قال الا اخبركم باوّل من يدخل الجنه من هذه الامه بعد نبيها؟ فقيل له: بلي يا امير المؤمنين قال ابوبكر ثم عمر قيل فتدخلانها قبلك يا امير المؤمنين فقال على: اِي والذي فلق الحبه وبَرء النسمه ليدخلانها واني لمع معاويه موقوف في الحساب (١) ومما يدل على بشارتهما بالجنه من حديثه: اخرج البخاري من حديث الحسن بن محمد بن على انه سمع عبيدالله بن ابي رافع كاتب عليّ عن على ان النبي صلي الله وعليه وسلم قال في قصه حاطب بن ابي بلتعه (٢): انه قد شهد بدراً و ما يدريك لعلّ الله اطّلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرتُ لكم (٣)

ومما يدل على كونهما من السابقين المقربين من حديثه: اخرج الترمذي عن على قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: ان لكل نبي سبعه نجباء رقباء واُعطيتُ اربعه عشر قلنا: مَن هم؟ قال: انا وابناي وجعفر وحمزه وابوبكر وعمر ومصعب بن عمير وبلال وسلمان وعمار وعبدالله بن مسعود وابوذر والمقداد (٤)

اما استدلال بر خلافت شيخين از جهت معامله منتظر الاماره من حديثه: اخرج الحاكم عن ابي اسحق عن زيد بن يَسمع عن على قال قيل: يا رسول الله؛ مَن نؤمّر بعدك؟ قال ان تؤمّروا ابابكر تجدوه هادياً اميناً زاهداً في الدنيا راغباً في الآخره وان تؤمروا عمر تجدوه قوياً اميناً لا يخاف في الله لومه لائم وان تؤمروا علياً -ولا اراكم فاعلين- تجدوه هادياً مهدياً يأخذبكم الطريق المستقيم (١)

واما استدلال بر خلافت شيخين از جهت تعريض جلي من حديثه: اخرج الترمذي من حديث ابي حبّان التيمي عن ابيه عن عليّ قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: رحم الله ابابكر زوّجني ابنته وحَملني الي دار الهجره واعتق بلالاً من ماله، رحم الله عمر يقول الحق وان كان مرّا تركه الحق وماله صديق، رحم الله عثمان تستحييه الملائكه، رحم الله علياً اللّهم اَدِر الحق معه حيث دار (٢)

اما استدلال بر خلافت صديق از جهت تفويض امامت صلاة به او: فاخرج ابوعمر في الاستيعاب عن الحسن البصري عن قيس بن عباد قال قال لي على بن ابي طالب ان رسول الله صلي الله وعليه وسلم مرِض ليالي واياماً ينادي بالصلوة

فيقول مروا ابابكر يصلي بالناس فلما قبض رسول الله صلي الله وعليه وسلم نظرتُ فاذا الصلاة علَم الاسلام وقوام الدين فرضينا لدنيانا من رضي رسول الله صلي الله وعليه وسلم لديننا فبايعنا ابابكر(٣)

واما ثنائه على الصديق بعد موته: ذكر ابوعمر في ترجمة اسيد بن صفوان انه ادرك رسول الله صلي الله وعليه وسلم وروي عن على حديثاً حسنا في ثنائه على ابي بكر يوم مات رواه عمر بن ابراهيم بن خالد عن عبدالملك بن عمير عن اسيد بن صفوان وكان قد ادرك النبي صلي الله وعليه وسلم قال لما قبض ابوبكر رحمه الله وسُجّي يثوب ارتجّت المدينه بالبكاء ودهش القوم كيوم قُبض رسول الله صلي الله وعليه وسلم فاقبل على بن ابي طالب مسرعاً باكياً مسترجعاً حتي وقف على باب البيت فقال: رحمك الله يا ابابكر وذكر الحديث بطوله(١)

ثم وجدت هذا الحديث في الرياض النضره وهذا لفظه عن اسيد بن صفوان وكان قد ادرك النبي صلي الله وعليه وسلم قال: لما قُبض ابوبكر سجّي عليه وارتجّت المدينه بالبكاء عليه كيوم قبض رسول الله صلي الله وعليه وسلم فجاء علىّ مسترجعاً وهو يقول: اليوم انقطعت خلافه النبوه حتي وقف على باب البيت الذي فيه ابوبكر وهو مسجي فقال يرحمك الله يا ابابكر كنت اِلف رسول الله صلي الله وعليه وسلم واُنسه ومسترجعه وثقته وموضع سره ومشاورته كنتَ اول القوم اسلاماً واخلصهم ايماناً واشدهم يقيناً واَخوفهم لله واعظمهم غناءً في دين الله واحوطهم على رسول الله صلي الله وعليه وسلم واَحدَبهم على الاسلام وايمنهم على اصحابه واحسنهم صحبه واكثرهم مناقب وافضلهم سوابق وارفعهم درجه واقربهم وسيله واشبههم برسول الله صلي الله وعليه وسلم هدياً وسَمتاً ورحمةً وفضلاً واشرفهم منزله واكرمهم عليه واوثقهم عنده فجزاك الله عن الاسلام خيراً وعن رسوله خيراً كنت عنده بمنزله السمع والبصر صدّقت(١) رسول الله صلي الله وعليه وسلم حين كذّبه الناس فسمّاك الله عزّ وجل في تنزيله صدّيقا فقال: "والذي جآء بالصدق وصدّق به."

الذي جاء بالصدق محمد صلي الله وعليه وسلم وصدّق به ابوبكر وآسيته حين بخلوا وقمت به عند المكاره حين عنه قعدوا وصحبتَه في الشدة، اكرم الصحابه ثاني اثنين وصاحبه في الغار المُنزَل عليه السكينه والوقار ورفيقه في الهجره وخليفته في دين الله وامته، احسنت الخلافه حين ارتدّ الناس وقمت بالامر مالم يقم به خليفه نبي فنهضتَ حين وهن اصحابك وبرزت حين استكانوا وقويت حين ضعفوا ولزمتَ منهاج رسول الله صلي الله وعليه وسلم اذ هموا كنتَ خليفةً حقاً لم تنازع ولم تُصدَع برغم المنافقين وكَبْت الكافرين وكره الحاسدين وغيظ الباغين وقمت بالامر حين فشلوا وثبتّ اذ تَتعتَعوا(١) ومضيت بنور الله اذ وقفوا فاتّبعوك فهُدوا وكنت اخفضهم صوتاً واعلاهم فوقاً وامثلهم كلاماً واصوبهم منطقاً واطولهم صمتاً وابلغهم قولاً واشجعهم نفساً واعرفهم بالامور واشرفهم عملاً كنت والله للدين يعسوبا(٢) اولاً حين نفر عنه الناس وآخراً حين اقبلوا كنت للمؤمنين اباً رحيمًا حتي صاروا عليك عيالاً فحملت اثقال ما ضعفوا ورعيت ما اهملوا وحفظت ما اضاعو وعلمت ما جهلوا وشمرت اذ خفضوا وصبرت اذ جزعوا فادركت اوتار ما طلبوا وراجعوا رشدهم برأيك فظفروا ونالوا بك مالم يحتسبوا، كنت على الكافرين عذاباً صباً ولهباً وللمؤمنين رحمه وانساً وحصناً، فطرت والله بغُبابها وفزت بحبابها(٣)

وذهبت بفضائلها وادركت سوابقها ولم تغلل حُجتك ولم تضعف بصيرتك ولم تجبن نفسك ولم يرع قلبك ولم تجَر، كنتَ كالجبل الذي لاتحركه القواصف ولا تزيله العواصف وكنت كما قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: امنّ الناس علينا في صحبتك وذات يدك وكنت كما قال ضعيفاً في بدنك قوياً في امر الله متواضعاً في نفسك عظيمًا عند الله جليلاً في اعين الناس كبيراً في انفسهم لم يك لاحد فيك مغمز ولا لقائل فيك مهمز ولا لاَحد فيك مطمع ولا لمخلوق عندك هوادَة، الضعيف الذليل عندك قوي عزيز حتي تأخذ بحقه والقوي عندك ضعيف ذليل حتي تأخذ منه الحق، القريب والبعيد عندك في ذلك سواءٌ، اقرب الناس اليك اطوعهم لله واتقاهم له، شانك الحق والصدق والرفق، قولك حكم وحتم وامرك جلم وحزم ورأيك علم وعزم، فاقلعت (١) وقد نهج السبيل وسهل العسير واطفئت النيران واعتدل بك الدين وقوي بك الايمان وثبت الاسلام والمسلمون وظهر امر الله ولو كره الكافرون، فسبقت والله سبقاً بعيدا واتعبت من بعدك اتعاباً شديداً، فزت بالخير فوزاً مبيناً فجلَلت عن البكاء وعظمت رزيّتك في السماء وهدّت مصيبتك الانام فاِنا لله وانا اليه راجعون رضينا عن الله قضاءه وسلمنا له امره فو الله لن يضاب المسلمون بعد رسول الله بمثلك ابداً، كنت للدين عزاً وحرزاً وكهفاً وللمؤمنين فئةً وحصناً وغيثاً وعلى المنافقين غلظةً وغيظاً، فالحقَك الله نبيك صلي الله وعليه وسلم، ولا حرّمنا اجرك ولا اضلّنا بعدك فانا لله وانا اليه راجعون. قال وسكت الناس حتي انقضي كلامه ثم بكوا حتي علت اصواتهم وقالوا: صدقت ياختن رسول الله (٢)

اما تبريته على نفسه من قتل عثمان (١) والشهاده على فضله: فقد اخرج الحاكم من طريقين من حديث هارون بن اسمعيل الخزاز عن قره بن خالد عن قيس بن عباد قال سمعت عليا رضي الله عنه يوم الجمل يقول: اللّهم اني ابرأ اليك من دم عثمان ولقد طاش عقلي يوم قتل عثمان وانكرت نفسي وجاء وني للبيعه فقلت والله اني لاَستحيي من الله ان ابايع قوماً قتلوا رجلا قال له رسول الله صلي الله وعليه وسلم الا نَستحيي ممن يستحي منه الملائكه واني لاستحيي من الله ان ابايع وعثمان قتيل الارض لم يُدفن بعد فانصرفوا فلما دُفن رجع الناس فسألوني البيعه فقلت: اللّهم اني مشفق مما اقدم عليه ثم جاءت عزيمه فبايعت فلقد قالوا يا امير المؤمنين فكانما صدع قلبي وقلت: اللّهم خذ مني لعثمان حتي يرضي (٢)

واخرج الحاكم عن الاوزاعي سمعت ميمون بن مهران يذكر ان على بن ابي طالب رضي الله عنه قال: ما يسرّني ان اخذت سيفي في قتل عثمان وان لي الدينا ومافيها (٣)

واخرج الحاكم من حديث اسماعيل بن ابي خالد عن حصين الحارثي قال جاء على بن ابي طالب الي زيد بن ارقم رضي الله عنه يعوده وعنده قوم فقال على اسكُتوا اسكتوا فو الله لا تسألوني عن شيء الا اخبرتكم فقال زيد: انشدك الله انت قتلت عثمان؟ فأطرَق عليّ ساعه ثم قال والذي فلق الحبه وبرء النسمه ماقتلتُه ولا امرت بقتله (٤)

واما شهادته على عثمان بانه "من الذين آمنوا ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا واحسنوا (١)" وانه من اهل الجنه ممن قال الله تعالي فيهم "ونزعنا ما في صدورهم من غِلّ (٢)": فقد اخرج الحاكم من حديث الحاطبي عبدالرحمن بن محمد عن ابيه قال لماكان يوم الجمل خرجت انظر في القتلي قال فقام على والحسن ابن على وعمار بن ياسر ومحمد بن ابي بكر وزيد بن صوحان في القتلي قال فابصر الحسن بن على قتيلاً مكبوباً على وجهه فقلبه على قفاه ثم صرخ ثم قال: انا لله وانا اليه راجعون فرْخ

قريش والله فقال له ابوه: مَن هو يا بني؟ قال: محمد بن طلحه بن عبيدالله فقال: انا لله وانا اليه راجعون اما والله لقد كان شابا صالحاً ثم قعد كئيبا حزيناً فقال الحسن: يا ابت قد كنت انهاك عن هذا السير فغلبك على رأيك فلان وفلان قال قد كان ذلك يا بُنيّ ولوددت لو اني متّ قبل هذا بعشرين سنه. قال محمد بن حاطب: فقمت فقلت يا امير المؤمنين انّا قادمون المدينه والناس سائلونا عن عثمان فماذا نقول فيه؟ قال فاغتمّ عمار بن ياسر ومحمد ابن ابي بكر فقالا وقالا فقال لهما على يا عمار ويا محمد تقولان ان عثمان استاثر واساء الاِمْرة وعاقبتم والله فاَسأتم العقوبه ومستقدمون على حَكَم عدل يحكم بينكم ثم قال يا محمد بن حاطب اذا قدمت المدينه وسُئلت عن عثمان فقلت: كان والله "من الذين امنوا ثم اتقو وآمنوا ثم اتقوا واحسنوا والله يحب المحسنين وعلى الله فليتوكل المؤمنون (٣)

واخرج الحاكم من حديث هارون بن عنزه عن ابيه قال: رأيت علياً رضي الله عنه بالخَوَرنق (٤) وهو على سرير وعنده ابان بن عثمان فقال: اني لارجوا ان اكون انا وابوك من الذين قال الله عزوجل: "ونزعنا ما في صدورهم من غلٍ اخواناً على سررٍ متقابلين."

ومن مسند ابي عبيده بن الجراح ومعاذ بن جبل رضى الله عنهما (٢ روايت)

اما ما يستدل به من حديثهما على خلافتهم الخاصه من جهه وقوع خلافتهم في مرتبه سماها النبي صلي الله وعليه وسلم خلافه ورحمه: فقد اخرج ابويعلي من حديث الليث عن عبدالرحمن بن سابط عن ابي ثعلبه الخشني قال كان ابوعبيده بن الجراح ومعاذ بن جبل يتناجيان بحديث فقلت لهما ما حفظتما وصيه رسول الله صلي الله وعليه وسلم لي؟ قال وكان اوصاهما لي قالا: ما اردنا ان ننتجي بشيءٍ دونك انما ذكرنا حديثاً حدّثنا رسول الله صلي الله وعليه وسلم فجعلا يتذاكرانه قال: انه بدأ هذا الامر نبوه ورحمه ثم كائن خلافه ورحمه ثم كائن ملكاً عضوضاً ثم كائن عتواً وجبريه وفسادا في الامه يستحلون الحرير والخمور والفروج والفساد في الامه ينصرون على ذلك ويُرزقون ابداً حتي يلقوا الله (١)

واما استدلال ابوعبيده على خلافه ابي بكر رضي الله عنه بسوابقه الاسلاميه: فقد اخرج ابوبكر بن ابي شيبه عن ابن عون عن محمد يعني ابن سيرين في حديث طويل قال محمد: واتي الناس عند بيعه ابي بكر ابا عبيده بن الجراح فقال تأتونّي وفيكم ثالث ثلاثه يعني ابابكر فقلت لمحمد مَن الثالث ثلاثه؟ قال: فوالله ثاني اثنين اذ هما في الغار (٢(

ومن مسند عبدالرحمن بن عوف رضي الله عنه (٣ روايت)

اما حديثه في بشاره العشره بالجنه: فقد اخرج ابويعلي من حديث قتيبه بن سعيد عن مالك بن انس عن عبدالعزيز بن محمد عن عبدالرحمن بن حميد عن ابيه عن عبدالرحمن بن عوف قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم عشره في الجنه ابوبكر في الجنه وعمر في الجنه وعثمان في الجنه وعلى في الجنه وطلحه في الجنه والزبير في الجنه وعبدالرحمن بن عوف وسعد بن ابي وقاص في الجنه وسعيد بن زيد بن عمرو في الجنه وابوعبيده بن الجراح في الجنه (٣)

واما رأيه في خلافه ابي بكر رضي الله عنه: فقد اخرج الحاكم عن موسي بن عقبه عن سعد بن ابراهيم قال حدثني ابراهيم بن عبدالرحمن بن عوف ان عبدالرحمن بن عوف كان مع عمر بن الخطاب رضي الله عنه وان محمد بن مسلمه كسَر سيف الزبير ثم قام ابوبكر فخطب الناس واعتذر اليهم وقال: والله ما كنت حريضا على الاماره يوماً ولا ليله قط ولا

كنت فيها راغباً ولا سألتها الله عزوجل في سرٍ وعلانيه ولكني اشفقت من الفتنه ومالي في الاماره من راحه ولكن اقللت امرا عظيما مالي به من طاقه الا بتقويه الله عزوجل ولوددتُ ان اقوي الناس عليها مكاني اليوم فقبل المهاجرون منه ما قال (١)

واما رأيه في خلافه عثمان فقد اخرج البخاري في قصه مقتل عمر والاتفاق على عثمان فلما فُرغ من دفنه اجتمع هولاء الرهط فقال عبدالرحمن: اجعلوا امركم الي ثلاثه منكم. قال الزبير: قد جعلت امري الي على فقال طلحه: قد جعلت امري الي عثمان وقال سعد: قد جعلت امري الي عبدالرحمن فقال عبدالرحمن: ايّكما تبرأ من هذا الامر فنجعله اليه والله عليه والاسلام لينظرنّ افضلهم في نفسه فأسكت الشيخان فقال عبدالرحمن: افتجعلونه اليّ والله عليَّ ان لا آلو عن افضلكم (١) قالا: نعم فاخذ بيد احدهما فقال: لك قرابة من رسول الله صلي الله وعليه وسلم والقدم في الاسلام ما قد علمتَ فالله عليك لئن امّرتك لتعدلن ولئن امّرتُ عثمان لتسمعن ولتطيعن ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلك فلما اخذ الميثاق قال: ارفع يدك يا عثمان فبايعه وبايع له على وولج اهل الدار فبايعوه (٢)

ومن مسند الزبير ابن العوام رضي الله عنه (١ روايت)

اما رجوعه الي القول بخلافة ابي بكر بعد توقف ما والقول بفضله واستحقاقه للخلافه: فقد اخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن عبدالرحمن بن عوف في حديث طويل فقبل المهاجرون عنه ما قال وما اعتذر به قال على رضي الله عنه والزبير ما غضبنا الا انا قد أُخرّنا عن المشاوره وانا نري ابابكر احق الناس بها بعد رسول الله صلي الله وعليه وسلم انه لصاحب الغار وثاني اثنين وانا نعلم بشرفه وكبره، ولقد امره رسول الله صلي الله وعليه وسلم بالصلوة بالناس وهو حيٌ.

ومن مسند طلحه بن عبيدالله رضي الله عنه (٣ روايت)

اما ثناؤه على عمر رضي الله عنه: فذكر المحب الطبري عن ابن مسعود رضي الله عنه ان عمر شاور الناس في الزحف الي قتال ملوك فارس التي اجتمعت بنهاوند فقام طلحه بن عبيدالله وكان من خطباء الصحابه تشهّد ثم قال: اما بعد يا امير المؤمنين فقد احكمتك الامور وعجّنتك البلايا واحتنكتك التجارب فانت وشأنك وانت ورأيك اليك هذا الامر فمُرنا نُطع وادعنا نجب واحملنا نركب وقُدنا ننقد فانك ولي هذه الامور وقد بلوت واختبرت وجربت فلم ينكشف لك عن شيء من عواقب قضاء الله عزوجل الا عن خيار ثم جلس (١)

واما حديثه في فضل عثمان: اخرج الحاكم عن زيد بن اسلم عن ابيه قال شهدت عثمان يوم حُصر في موضع الجنائز فقال: انشدك الله يا طلحه اتذكر يوم كنتُ انا وانت مع رسول الله صلي الله وعليه وسلم في مكان كذا وكذا وليس معه من اصحابه غيري وغيرك فقال لك يا طلحه انه ليس من نبي الا وله رفيق من امته معه في الجنه وان عثمان رفيقي معي في الجنه فقال طلحه: اللّهم نعم (٢)

واخرج ابويعلي عن طلحه بن عبيدالله قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: لكل نبي رفيق ورفيقي عثمان (٣)

ومن مسند سعد بن ابي وقاص رضي الله عنه (٥ روايت)

اما حديث مالقيك الشيطان...: فقد اخرج مسلم من حديث ابن شهاب قال اخبرني عبدالحميد بن عبدالرحمن بن زيد ان محمد بن سعد بن ابي وقاص اخبره ان اباه سعداً قال استأذن عمر على رسول الله صلي الله وعليه وسلم وعنده نساء من قريش يكلمنه ويستكثرنه(١)عاليه اصواتهن فلما استأذن عمر رضي الله عنه قمن يبتدرن الحجاب فاذن له رسول الله صلي الله وعليه وسلم ورسول الله صلي الله وعليه وسلم يضحك فقال عمر رضي الله عنه: اضحك الله سنّك يا رسول الله؛ فقال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: عجبتُ من هؤلاء اللاتي كنّ عندي فلما سمعن صوتك ابتدرن الحجاب قال عمر رضي الله عنه: فأنت احق يا رسول الله ان يهبن ثم قال عمر رضي الله عنه: اي عدوّات انفسهن اتهبنني ولا تهبن رسول الله صلي الله عليه وسلم قلن: نعم انت افظّ واغلظ من رسول الله صلي الله وعليه وسلم قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: والذي نفسي بيده ما لقيك الشيطن قطّ سالكاً فجّاً الا سلك فجاً غير فجك(٢)

واخرج ابوبكر بن ابي شيبه من حديث ابي سلمه قال قال سعد: اما والله ماكان بأقدمنا اسلاماً ولا اقدمنا هجرة ولكن قد عرفتُ بايّ شيء فضلنا؟كان ازهدنا في الدنيا يعني عمر بن الخطاب(٣)

اما منعه من الخروج على عثمان: فقد اخرج ابويعلي عن بسر بن سعيد ان سعد بن ابي وقاص قال عند فتنه (قتل) عثمان اشهد لسمعتُ رسول الله صلي الله وعليه وسلم قال: انها ستكون فتنة، القاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي والماشي خير من الساعي قال: ارأيت ان دخل عليَّ بيتي وبسط يده ليقتلني قال: كن كابن آدم(٤)

واخرج ابويعلي من حديث عامر بن سعد بن ابي وقاص ان اباه حين رآي اختلاف اصحاب رسول الله وتفرّقهم اشتري له ماشية ثم خرج فاعتزل فيها باهله على ماء قال وكان سعد من احدّ الناس بصراً فرأي ذات يوم شيئاً يزول فقال لمن معه ترون شيئاً؟ قالوا نري شيئاكالطير قال: اري راكبا على بعير ثم جاء بعد قليل عمر بن سعد على بُختيٍ او بختية ثم قال: اللّهم انا نعوذ بك من شرّ ما جاء به فسلّم عمر ثم قال لأبيه: ارضيتَ ان تتبع اذناب(١)هذه الماشيه بين هذه الجبال واصحابك يتنازعون في امر الامه فقال سعد بن ابي وقاص: سمعتُ رسول الله صلي الله وعليه وسلم يقول انها سيكون بعدي فتَن او قال امور خير الناس فيها الغني الخفي التقي فان استطعت يا بُنيّ ان تكون كذلك فكن فقال له عمر: اما عندك غير هذا؟ فقال سعد: لا يا بني فوثب عمر ليركب ولم يكن حطّ عن بعيره فقال له سعد: امهل حتي نغديك قال لا حاجه لي بغدائكم قال سعد فنحلب لك فنسقيك قال لا حاجه لي بشرابكم ثم ركب فانصرف مكانه(٢)

واما ما يستأنس به حديث على ان الخلافه لقريش: فقد اخرج ابويعلي عن محمد بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: من يرد هَوان قريش اهانه الله عزوجل.

ومن مسند سعيد بن زيد رضي الله عنه (٤ روايت)

اما حديثه في بشارة العشره بالجنه: فقد اخرج ابويعلي عن عبدالرحمن بن الخنس قال خطبنا المغيره بن شعبه فنال من على فقام سعيد بن زيد فقال: سمعتُ رسول الله صلي الله وعليه وسلم يقول النبي في الجنه وابوبكر في الجنه وعمر في الجنه وعثمان في الجنه وعلى في الجنه وطلحه في الجنه والزبير في الجنه وعبدالرحمن بن عوف في الجنه وسعد في الجنه ولو شئتُ ان اسمّي العاشر لسمّيت(٣)

واخرج الترمذي عن عبدالرحمن بن حميد عن ابيه ان سعيد بن زيد حدثه في نفران رسول الله صلي الله وعليه وسلم قال: عشره في الجنه ابوبكر في الجنه وعمر في الجنه وعثمان في الجنه وعلى في الجنه والزبير وطلحه وعبدالرحمن وابوعبيدہ وسعد بن ابي وقاص قال: فعدّ هؤلاء التسعه وسكت عن العاشر فقال القوم: ننشدك الله يا ابا الاعور ومَن العاشر؟ قال: نشدتموني بالله ابوالاعور في الجنه (١)

واما بيان ابابكر صديق وسائرهم شهداء: فقد اخرج ابويعلي عن عاصم عن زرّ عن سعيد بن زيد قال اختبأنا مع رسول الله فوق الحراء فلما استوينا رجف بنا فضربه رسول الله صلي الله وعليه وسلم بكفه ثم قال: اسكن حراء فانه ليس عليك الا نبي وصديق او شهيد وعليه رسول الله صلي الله وعليه وسلم وابوبكر وعمر وعلى وطلحه والزبير وسعد وعبدالرحمن وسعيد بن زيد الذي حدث بالحديث (٢)

واخرج البخاري عن قيس قال سمعت سعيد بن زيد يقول: والله لقد رأيتني وان عمر لموثقي على الاسلام قبل ان يسلم ولو ان اُحُداً ارفضّ للذي صنعتم بعثمان لكان.

مسانيد المكثرين (٣) من اصحاب النبي صلي الله وعليه وسلم اولها

مسند عبدالله بن مسعود

اما بشارة الشيخين بالجنه: فقد اخرج الترمذي عن عبدالله بن سلمه عن عبيدہ السلماني عن عبدالله بن مسعود ان النبي صلي الله وعليه وسلم قال: يَطّلع عليكم رجل من اهل الجنه فاطلع ابوبكر ثم قال يطلع عليكم رجل من اهل الجنه فاطلع عمر (٤)

واما امره صلي الله وعليه وسلم امته بالاقتداء بهما: فقد اخرج الترمذي والحاكم من حديث سلمه بن كهيل عن ابي الزعراء عن عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: اقتدوا بالذين من بعدي من اصحابي ابي بكر وعمر واهتدُوا بهدي عمار وتمسّكوا بعهد ابن مسعود (١)

واما جعله قولَ الخلفاء اذا قضوا وامضوا في ترتيب الادله بعد حديث النبي صلي الله وعليه وسلم وقبل القياس: فقد اخرج الدارمي عن سفيان عن الاعمش عن عماره بن عمير عن حريث بن ظهير عن عبدالله بن مسعود قال: اتي علينا زمان لسنا نقضي ولسنا هنالك وان الله قد قدر من الامر ان بلغنا ما ترون فمن عرض له قضاء بعد اليوم فليقض فيه بما في كتاب الله تعالي فان جاءه ما ليس في كتاب الله تعالي فليقض بما قضي به رسول الله صلي الله وعليه وسلم فان جاءه ما ليس في كتاب الله ولم يقض به رسول الله صلي الله وعليه وسلم فليقض بما قضي به الصلحون ولا يقل اني اخاف واني اري فانّ الحلال بيّن والحرام بين وبين ذلك امور مشتبهه فدع ما يريبك الي ما لا يريبك (٢)

واخرج الدارمي هذا الحديث من حديث شعبه بالاسناد المذكور وفيه اذا سئلتم عن شيء فانظروا في كتاب الله فان لم تجدوه في كتاب الله انظروا في سنه رسول الله فان لم تجدوه في سنه رسول الله صلي الله وعليه وسلم فما اجمع عليه المسلمون فان لم يكن فيما اجمع عليه المسلمون فاجهد رأيك ولا تقل اني اخاف واخشي (٣)

واخرج الدارمي من حديث ابي عوانه وجرير كليهما عن الاعمش نحواً من ذلك (٤)

واخرج الدارمي من طريق الاعمش عن ابراهيم قال قال عبدالله: كان عمر اذا سلك بنا طريقا وجدناه سهلا وانه قال في زوج وابوين: للزوج النصف وللام ثلُث مايبقي (٥)

واخرج الدارمي من هذا الطريق ايضاً قال عبدالله: كان عمر اذا سلك طريقا اتبعناه فيه وجدناه سهلا وانه قضي في امرأة وابوين من اربعه فاعطي المرأه الربع والام ثلُث مابقي والاب سهمين (١)

اما قوله با فضليه ابي بكر رضي الله عنه: فقد اخرج ابو عمر في الاستيعاب عن ابن مسعود اجعلوا امامكم افضلكم فان رسول الله صلي الله وعليه وسلم جعل ابابكر امامهم (٢)

واما ثناء ه على عمر وذكره سوابقه: فقد اخرج ابوعمر عنه انه قال لأن اجلس مع عمر ساعة خير عندي من عبادة سنه (٣)

واخرج الحاكم من طريق مجالد عن الشعبي عن مسروق عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: اللَّهم اعزّ الاسلام بعمر بن الخطاب وبأبي جهل بن هشام فجعل الله دعوه رسول الله صلي الله وعليه وسلم لعمر فبني عليه ملك الاسلام وهدم به الاوثان (٤)

واخرج الحاكم من طريق المسعودي عن القاسم بن عبدالرحمن عن ابيه عن عبدالله قال: والله ما استطعنا ان نصلي عند الكعبه ظاهرين حتي اسلم عمر(٥) واخرج الحاكم من طريق سفيان عن اسمعيل بن ابي خالد عن ابي حازم عن ابن مسعود قال: مازلنا اعزة منذ اسلم عمر (٦)

واخرج الحاكم عن ابي اسحق عن ابي عبيدہ قال قال عبدالله: ان افرس الناس ثلثه العزيز حين تفرّس في يوسف فقال لامرأته اكرمي مثواه والمرأة التي رأت موسي عليه السلام فقالت لابيها يا ابت استأجره وابوبكر حين استخلف عمر (٧)

واخرج الحاكم من طريق زهير عن يزيد ابن ابي زياد عن ابي جحيفه عن عبدالله بن مسعود قال: ان كان عمر لحصنا حصينا يدخل الاسلام فيه ولايخرج منه فلما اصيب عمر انثلم الحصن (٨)فالاسلام يخرج منه ولا يدخل فيه اذا ذكر الصالحون فحيّهلا بعمر (٩)

واما حكايته دفع الانصار بحديث امامه الصديق رضي الله عنه: فقد اخرج الحاكم عن عاصم عن زر عن عبدالله قال لما قُبض رسول الله صلي الله وعليه وسلم قالت الانصار: منا امير ومنكم امير قال فاتاهم عمر فقال يا معشر الانصار الستم تعلمون ان رسول الله صلي الله وعليه وسلم قد امر ابابكر ان يؤم الناس فايّكم تطيب نفسه ان يتقدم ابابكر فقالت الانصار نعوذ بالله ان نتقدم ابابكر (١)

واما استدلاله على خلافه الصديق بالاجماع: فقد اخرج الحاكم من حديث عاصم عن زرّ عن عبدالله قال ما رأي المسلمون حسنا فهو عند الله حسن وما رأوا سيئاً فهو عند الله سيئ وقد راي اصحابه جميعا ان يستخلف ابابكر (٢)

واما استدلاله بخطبه النبي صلي الله وعليه وسلم قبل وفاته بخمس ليال بمناقب الصديق مما هو تعريض ظاهر على خلافته وعلى هذه الطريقه اعتمد ابوعمر في الاستيعاب: فقد اخرج مسلم عن ابي الاحوص قال سمعت عبدالله بن مسعود

يحدث عن النبي صلي الله وعليه وسلم انه قال: لوكنت متخذا خليلا لا تخذت ابابكر خليلا ولكنه اخي وصاحبي وقد اتخذ الله صاحبكم خليلا (٣)

واما مايستدل به على خلافه الخلفاء الثلاثه من بيان مدة التي ضربها النبي صلي الله وعليه وسلم لدوران رحي الاسلام ووقوع خلافتهم في تلك المدة: فقد اخرج الحاكم من طريق عن منصور عن ربعي بن حراش عن البراء بن ناجيه قال قال عبدالله قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: ان رحي الاسلام ستزول بعد خمس وثلاثين او سبع وثلاثين سنه فان يهلكوا فسبيل مَن قد هلك وان بقي لهم دينهم يقم سبعين قال عمر رضي الله عنه يا رسول الله مما مضي او مما بقي قال لا بل مما بقي (٤)

وروي الحاكم باسانيد صحيحه من طريق متعدده ان عثمان رضي الله عنه قتل في ذي الحجه سنه خمس وثلثين وكانت خلافته ثنتي عشر سنه (٥)

واما ما يستدل به على خلافتهم من حديث القرون الثلاثه: فقد اخرج احمد عن ابراهيم عن عبيدة عن عبدالله قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يأتي من بعد ذلك قوم تسبق شهادتهم اَيمانهم وايمانهم شهادتهم (١)

وبناي اين استدلاي بر توجيه صحيحي است كه اكثر احاديث شاهد آن است قرن اول از زمان هجرت آنحضرت است صلي الله وعليه وسلم تا زمان وفات وي، وقرن ثاني از ابتداي خلافت حضرت صديق تا وفات حضرت فاروق رضي الله عنهما، وقرن ثالث قرن حضرت عثمان رضي الله عنه ودر هر قرني قريب به دوازده سال بوده.

قرن در لغت: قوم متقارنين في السن بعد ازان قومي كه در رياست و خلافت مقترن باشند قرن گفته شد چون خليفه ديگر باشد و وزراء حضور ديگر و امراي ديگر و رؤساء جيوش ديگر و ساهيان ديگر و حربيان ديگر و ذميان ديگر تفاوت قرون بهم مي رسد (٢)

اما قوله في خلافه عثمان: فقد اخرج الحاكم من حديث الاعمش عن عبدالله بن بشار قال لما جاءت بيعه عثمان قال عبدالله: ما الونا عن اَعلانا ذا فوق (٣)

واما منعه من الخروج على عثمان: فقد اخرج ابوبكر بن ابي شيبه عن ابي سعيد مولي ابن مسعود قال قال عبدالله والله لئن قتلوا عثمانَ لا يضيبوا منه خلفا (٤)

ومن مسند عبدالله بن عمر رضي الله عنه (٢٤ روايت)

اما ان الخلافه في قريش: فقد اخرج احمد وابويعلي وغيرهما من طرق شتي ان عبدالله بن عمر قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: لا يزال هذا الامر في قريش مابقي في الناس اثنان (٥)

واما ان المهاجرين الاولين الذين جاهدوا مع رسول الله صلي الله وعليه وسلم قريشا في اول الاسلام اولي بالخلافه: فقد اخرج البخاري من طريق معمر عن الزهري عن سالم عن ابيه حديثا فيه فلما تفرق الناس خطب معاويه قال مَن كان يريد ان يتكلم فليطلع لنا قرنه فلنحن احق به منه ومن ابيه قال حبيب بن مسلمه فهلا اجبته قال عبدالله فحللت حبوتي

وهممت ان اقول احق بهذا الامر منك من قاتلك واباك على الاسلام فخشيت ان اقول كلمه تفرق بين الجمع وتسفك الدم ويحمل عني غير ذلك فذكرت ما اعدّ الله في الجنان قال حبيب حفظت وعصمت (١)

اما افضليه الخلفاء على ترتيب الخلافه: فقد اشتهر عن ابن عمر بروايات فيها العدد والثقه فقد اخرج البخاري من طريق يحيي بن سعيد عن نافع عن ابن عمر قال كن نخيّر بين الناس في زمان رسول الله صلي الله وعليه وسلم فنخير ابابكر ثم عمر ثم عثمان بن عفان (٢) رضي الله عنهم (٣)

واخرج البخاري وابوداود عن عبدالعزيز بن ابي سلمه الماجشون عن عبيدالله عن نافع عن ابن عمر قال كنا في زمن النبي صلي الله وعليه وسلم لا نعدل بابي بكر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترك اصحاب رسول الله صلي الله وعليه وسلم لا نفضّل بينهم (٤)

واخرج ابوداود من حديث يونس عن ابن شهاب قال قال سالم بن عبدالله ان ابن عمر قال كنا نقول ورسول الله صلي الله وعليه وسلم حيّ افضل امه النبي صلي الله وعليه وسلم بعده ابوبكر ثم عمر ثم عثمان (٥)

واخرج الترمذي من طريق حارث بن عمير عن عبيدالله بن عبدالله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال كنا نقول ورسول الله حيّ ابوبكر وعمر وعثمان (١)

وفي بعض طرق احمد وابي يعلي ذكر على رضي الله عنه فاخرج ابويعلي عن عمر بن اسيد عن ابن عمر قال كنا نقول على عهد رسول الله ثم ابوبكر ثم عمر ولقد اعطي ابن ابي طالب ثلاث خصال لان يكون فيّ واحده منهن (٤) الّيّ من حمر النعم تزوج فاطمه وولدت له وغلق الابواب غير بابه ودفع الرايه اليه يوم خيبر (٢)

اما رؤيا القليب التي هي حجه ظاهره في خلافه الشيخين: فقد اخرج البخاري من حديث عبيدالله عن ابي بكر بن سالم عن سالم عن عبدالله بن عمر ان النبي صلي الله وعليه وسلم قال: رأيت في المنام اني انزع بدلو بَكرة على قليب فجاء ابوبكر فنزع ذنوبا او ذنوبين نزعا ضعيفا والله يغفر له ثم جاء عمر بن الخطاب فاستحالت غربا فلم ار عبقرياً يفري فريه حتي روي الناس وضربوا بعطن (٣)

اما التعريض الظاهر على خلافتهم من جهه ذكر فضائلهم على الترتيب: فقد اخرج ابو يعلي من طريق محمد بن عبدالرحمن عن ابيه عن ابن عمر قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: ارأف امتي بامتي ابوبكر واشدّهم في الاسلام عمر واصدقهم حياء عثمان بن عفان واقضاهم على بن ابي طالب وافرضهم زيد بن ثابت واعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل واقرأهم أُبي بن كعب ولكل امه امين وامين هذه الامه ابوعبيده بن الجراح (٤)

اما بشارة الشيخين بانهما يبعثان مع النبي صلي الله وعليه وسلم: فقد اخرج الترمذي والحاكم من طريق عاصم بن عمر العمري عن عبدالله ابن دينار عن ابن عمر قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: انا اول من تنشق عنه الارض ثم ابوبكر ثم عمر ثم آتي اهل البقيع فيحشرون معي ثم انتظر اهل مكه حتي أُحشر بين الحرمين (٥)

واخرج ابن ماجه والحاكم من طريق اسمعيل بن اميه عن نافع عن ابن عمر قال خرج رسول الله بين ابي بكر وعمر فقال: هكذا نُبعث (١)

واما مناقب الصديق رضي الله عنه: فقد اخرج البخاري من طريق موسي بن عقبه عن سالم عن ابيه قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: من جرّ ثوبه خُيَلاء لم ينظر الله اليه يوم القيامه فقال ابوبكر رضي الله عنه: ان اَحد شقَّي ثوبي يَسترخي اِلا ان اتعاهد ذلك منه فقال رسول الله صلي الله وعليه وسلم انك لست تصنع ذلك خيلاء (٢)

واخرج الترمذي من حديث جميع بن عمير عن ابن عمر ان رسول الله صلي الله وعليه وسلم قال لأَبي بكر: انت صاحبي علي الحوض وصاحبي في الغار (٣)

واما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه: فقد اخرج البخاري ومسلم وغيرهما بطرق متعدده عن ابن عمر ان رسول الله صلي الله وعليه وسلم قال: بينا انا نائم شربت يعني اللبن حتي انظر الي الرّي يجري في ظفري او في اظفاري ثم ناولت عمر قالوا فما اوّلت قال العلم (٤)

واخرج البخاري من طريق عمر بن محمد ان زيد بن اسلم حدّثه عن ابيه قال سألني ابن عمر عن بعض شانه يعني عمر فاخبرته فقال ما رأيت احدا قط بعد رسول الله صلي الله وعليه وسلم من حين قبض كان اجدّ واجود حتي انتهي من عمر بن الخطاب (٥)

واخرج الترمذي من طريق خارجه بن عبدالله الانصاري عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلي الله وعليه وسلم قال: اللّهم اعز الاسلام باحب هذين الرجلين اليك بابي جهل او بعمر بن الخطاب قال فكان احبهما اليه عمر (٦)

واخرج الترمذي ايضاً من هذا الطريق عن ابن عمر ان رسول الله صلي الله وعليه وسلم قال: ان الله جعل الحق علي لسان عمر وقلبه قال وقال ابن عمر ما نزل بالناس امر قط فقالوا فيه وقال فيه عمر الا نزل فيه القرآن بنحو ما قال عمر (٧)

واخرج الحاكم من طريق خالد بن ابي بكر بن عبيد الله بن عبد بن عمر عن سالم بن عبدالله بن عبد بن عمر عن سالم بن عبدالله عن عبدالله بن عمر ان رسول الله صلي الله وعليه وسلم ضرب صدر عمر بن الخطاب بيده حين اسلم ثلاث مرات وهو يقول: اللّهم اخرج ما في صدره من غل وابدله ايمانا يقول ذلك ثلاثا (١)

واخرج الحاكم من حديث عبيدالله عن نافع عن ابن عمر ان النبي صلي الله وعليه وسلم قال: اللّهم ايّد الدين بعمر ابن الخطاب (٢)

واما بشارة اهل بدر: فقد اخرج ابويعلي من طريق عمر بن حمزه عن سالم عن ابيه قصه حاطب بن ابي بلتعه وفيه فقال عمر: ائذن لي فيه فقال رسول الله اَوَكنتَ قاتله؟ قال نعم ان اذنت لي فيه فقال رسول الله صلي الله وعليه وسلم وما يدريك لعل الله اطلع علي اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم (٣)

واما ذبه عن عثمان: فقد اخرج البخاري عن عثمان بن موهب قال جاء رجل من اهل مصر وحج البيت فرآي قوما جلوسا فقال مَن هؤلاء القوم فقالوا هؤلاء قريش قال فمن الشيخ فيهم قالوا عبدالله بن عمر قال يا ابن عمر اني سائلك عن شيءٍ فحدثني هل تعلم ان عثمان فرّ يوم احد قال نعم قال تعلم انه تغيّب عن بدر ولم يشهدها قال نعم قال تعلم انه تغيب عن بيعه الرضوان فلم يشهدها قال نعم قال الله اكبر قال ابن عمر تعال ابيّن لك اما فراره يوم اُحد فاشهد ان الله عفا عنه وغفر له واما تغيبه عن بدر فانه كان تحته بنت رسول الله صلي الله وعليه وسلم وكانت مريضه فقال له رسول الله صلي الله وعليه وسلم

ان لك اجر رجل ممن شهد بدرا وسهمه واما تغيبه عن بيعه الرضوان فلوكان ببطن مكه اعز من عثمان لبعثه مكانه فبعث رسول الله صلي الله وعليه وسلم عثمان وكانت بيعه الرضوان بعد ما ذهب عثمان الي مكه فقال رسول الله صلي الله وعليه وسلم ليده اليمني هذه يد عثمان فضرب بها على يده فقال هذه لعثمان فقال له ابن عمر اذهب بها الآن معك (٤)

واما روايته في عثمان انه يقتل مظلوما: فقد اخرج الترمذي عن كليب بن وائل عن ابن عمر قال ذكر رسول الله صلي الله وعليه وسلم فتنه فقال يقتل فيها مظلوما لعثمان (١)

واخرج الحاكم عن ايوب عن نافع عن ابن عمر ان عثمان اصبح فحدث قال رأيت النبي صلي الله وعليه وسلم في المنام الليله فقال يا عثمان افطر عندنا فاصبح عثمان صائما فقتل في يومه رضي الله عنه (٢)

واما قعوده من الفتنه: فاخرج ابويعلي من حديث عمر بن محمد ان اباه حدثه عن عبدالله ابن عمر قال كنا نتحدث في حجه الوداع ورسول الله صلي الله وعليه وسلم بين اظهرنا لا ندري ما حجه الوداع فحمد الله وحده واثني عليه ثم ذكر المسيح الدجال فاطنب في ذكره ثم قال: ما بعث الله من نبي الا وانذر امته لقد انذره نوح والنبيون من بعده وانه يخرج فيكم وما خفي عليكم من شانه فلا يخفي عليكم انه اعور عين اليمني كانها عنبه طافيه ثم قال ان الله حرم عليكم دماءكم واموالكم كحرمه يومكم هذا في بلدكم هذا في شهركم هذا الا هل بلغت؟ قالوا: نعم قال اللّهم اشهد ثم قال ويلكم او ويحكم انظروا لا ترجعون بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض (٣)

واخرج ابويعلي عن ابن فضيل عن ابيه عن سالم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلي الله وعليه وسلم يقول: ان الفتنه تجئ من ههنا واومأ بيده نحو المشرق حيث تطلع قرن الشيطان وانتم يضرب بعضكم رقاب بعض وانما قتل موسي الذي قتل من آل فرعون خطأ قال الله له وقتلت نفسا فنجيناك من الغم وفتنّاك فتونا (٤)

ومن مسند عبدالله بن عباس رضي الله عنه (١٢ روايت)

اما مايستدل به على خلافه الصديق رضي الله عنه من خطبه النبي صلي الله وعليه وسلم قبل وفاته: فقد اخرج البخاري من حديث ايوب عن عكرمه عن ابن عباس عن النبي صلي الله وعليه وسلم قال: لو كنت متخذا من امتي خليلا لاتخذت ابابكر ولكن اخي وصاحبي (٥)

واخرج احمد من حديث جرير عن يعلي بن حكيم عن عكرمه عن ابن عباس قال: خرج علينا رسول الله صلي الله وعليه وسلم في مرضه الذي مات فيه عاصبا رأسه في خرقه فقعد على المنبر فحمد الله واثني عليه ثم قال انه ليس احد امنّ على في نفسه وماله من ابي بكر بن ابي قحافه ولو كنت متخذا من الناس خليلا لاتخذت ابابكر خليلا لكن خله الاسلام سدوا عني كل خوخه في هذا المسجد غير خوخه ابي بكر (١)

واما مايستدل به على خلافه الصديق رضي الله عنه من حديث الامامه: فقد اخرج احمد من حديث ابي اسحق عن ارقم بن شرحبيل عن ابن عباس في قصه مرضه صلي الله وعليه وسلم فجاء بلال يؤذنه بالصلوه فقال مروا ابابكر يصلي بالناس (٢(

واما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه: فقد اخرج ابن ماجه من حديث عوام بن حوشب عن مجاهد عن ابن عباس قال: لمّا اسلم عمر نزل جبرئيل فقال يا محمد؛ لقد استبشر اهل السماء بإسلام عمر (٣)

واخرج الحاكم عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي صلي الله وعليه وسلم انه قال: اللّهم اعزّ الاسلام بعمر (٤)

واخرج الترمذي من حديث النضر ابي عمر عن عكرمه عن ابن عباس ان النبي صلي الله وعليه وسلم قال: اللّهم اعز الاسلام بأبي جهل بن هشام او بعمر قال فاصبح فغدا عمر على رسول الله صلي الله وعليه وسلم (٥)

واخرج البخاري من حديث ايوب عن ابن ابي مليكه عن المسور بن مخرمه قال لما طُعن عمر جعل يألم فقال له ابن عباس وكانّه يجزّعه يا امير المؤمنين ولا كلّ ذلك لقد صحبت رسول الله صلي الله وعليه وسلم فأحسنت صحبته ثم فارقته وهو عنك راض ثم صحبت ابابكر فاحسنت صحبته ثم فارقته وهو عنك راض ثم صحبت صحبتهم فاحسنت صحبتهم ولئن فارقتهم لتفارقنهم وهم عنك راضون فقال اما ما ذكرت من صحبة رسول الله صلي الله وعليه وسلم ورضاه فان ذلك مَنٌّ مِن الله تعالي منّ به عليّ، واما ما ذكرت من صحبت ابي بكر ورضاه فان ذلك من من الله تعالي من به على واما ما تري من جزعي فهو من اجلك ومن اجل اصحابك والله لو ان لي طلاع الارض ذهبا لافتديت به من عذاب الله عز وجل قبل ان اراه (١)

واما جعله قول الشيخين رضي الله عنهما في ترتيب الادله بعد حديث النبي صلي الله وعليه وسلم وقبل القياس: فقد اخرج الدارمي عن عبدالله بن يزيد قال كان ابن عباس اذا سئل عن الامر فكان في القرآن اخبر به فإن لم يكن في القرآن وكان عن رسول الله صلي الله وعليه وسلم اخبر به فان لم يكن فعن ابي بكر وعمر فان لم يكن قال برأيه (٢)

واما ما يستدل به على خلافه الخلفاء من حديث رويا الظله: فقد اخرج احمد وغيره من حديث سفيان عن الزهري عن عبيد الله بن عباس قال رأي رجل رؤيا فجاء النبي فقال اني رأيت كانّ ظله تنطف عسلا وسمنا وكان الناس يأخذون منها فبين مستكثر وبين مستقل وبين ذلك وكان سببا متصلا الي السماء فجئت فاخذت به فعلوت فعلاك الله ثم جاء رجل من بعدك فاخذ به فعلا فعلاه الله ثم جاء رجل من بعدكما فاخذ به فعلا فعلاه الله ثم جاء رجل من بعدكم فاخذ به فقطع به ثم وصل له فعلا فعلاه الله قال ابوبكر ائذن لي يا رسول الله فاعبرها فاذن له فقال اما الظله فالاسلام واما السمن والعسل فحلاوه القرآن فبين مستكثر وبين مستقل وبين ذلك واما السبب فما انت عليه تعلو فيعليك الله ثم يكون رجل من بعدك على منهاجك فيعلو ويعليه الله ثم يكون من بعدكما رجل فيأخذ بأخذكما فيعلو فيعليه الله ثم يكون من بعدكم رجل يقطع به ثم يوصل له فيعلوا فيعليه الله قال: اصبتُ يا رسول الله ام اخطأتُ قال اصبتَ واخطأت قال اقسمت يا رسول الله لتخبرني قال لا تقسم (١)

واما ان النبي صلي الله وعليه وسلم لم ينص بالخلافه لعلي خاصّه ولا لبني هاشم عامه: فقد اخرج احمد من حديث ابن المبارك عن يونس عن الزهري عن عبدالله بن كعب عن ابن عباس قال: خرج عليٌّ من عند رسول الله صلي الله وعليه وسلم في مرضه فقالوا كيف اصبح رسول الله صلي الله وعليه وسلم يا ابا الحسن فقال اصبح بحمد الله بارئا فقال العباس الا

تري اني لاري رسول الله صلي الله وعليه وسلم سيتوفي من وجعه واني لأعرف في وجوه بني عبدالمطلب الموت فانطلق بنا الي رسول الله صلي الله وعليه وسلم فلنكلمه فان كان الامر فينا بيّنه وان كان في غيرنا كلمناه فاوصي بنا فقال على ان كان الامر في غيرنا لم يعطناه الناس ابداً واني والله لا اكلم رسول الله صلي الله وعليه وسلم في هذا ابدا (٢)

واما ان ابابكر صديق وسائرهم شهيد: فقد اخرج ابويعلي باسناد غريب عن عكرمه عن ابن عباس قال كان النبي صلي الله وعليه وسلم على حراء فتزلزل الجبل فقال رسول الله صلي الله وعليه وسلم اثبت حراء فما عليك الا نبي او صديق او شهيد وعليه رسول الله صلي الله وعليه وسلم وابوبكر وعمر وعلى وعثمان وطلحه والزبير وعبدالرحمن بن عوف وسعد بن ابي وقاص وسعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل (١)

واما قوله في عثمان فقد اخرج ابوعمر في الاستيعاب ان عبدالله بن عباس قال لو اجتمع الناس على قتل عثمان لرُموا بالحجاره كما رُمي قوم لوط.

ومن مسند ابي موسي الاشعري عبدالله بن قيس رضي الله عنه (٨ روايت)

اما ان الخلافه في قريش: فقد اخرج احمد بن ابي موسي الاشعري عن النبي صلي الله وعليه وسلم انه قال ان هذا الامر في قريش ماداموا اذا استُرحموا رحموا واذا حكموا عدلوا واذا اقسموا اقسطوا فمن لم يفعل ذلك فعليه لعنه الله والملائكه والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل (٢)

واما بشارة الخلفاء بالجنه والتعريض الظاهر على خلافتهم وانذار عثمان بالبلوي: فقد اخرج الشيخان وغيرهما بروايات فيه العدد والثقه من ذلك ما اخرجه البخاري من حديث سعيد بن المسيب عن ابي موسي الاشعري انه توضأ في بيته ثم خرج فقلت لالزمن رسول الله صلي الله وعليه وسلم ولاكونن معه يومي هذا قال فجاء المسجد فسأل عن النبي صلي الله وعليه وسلم فقالوا: خرج وجّه ههنا فخرجتُ على اثره اسأل عنه حتي دخل بئر اريس فجلست عند الباب وبابها من جريد حتي قضي رسول الله صلي الله وعليه وسلم حاجته فتوضأ فقمت اليه فاذا هو جالس على بئر ريس وتوسط قفها وكشف عن ساقيه ودلاهما في البير فسلمت عليه ثم انصرفت فجلست عند الباب فقلت لاكونن بواباً للنبي صلي الله وعليه وسلم فجاء ابوبكر رضي الله عنه فدفع الباب فقلت من هذا فقال ابوبكر فقلت على رسلك ثم ذهبت فقلت رسول الله هذا ابوبكر يستأذن فقال ائذن له وبشره بالجنه فاقبلت حتي قلت لابي بكر ادخل ورسول الله صلي الله وعليه وسلم يبشرك بالجنه فدخل ابوبكر فجلس عن يمين رسول الله صلي الله وعليه وسلم معه في القفّ ودلي رجليه في البير كما صنع رسول الله صلي الله وعليه وسلم وكشف عن ساقيه ثم رجعت فجلست وقد تركت اخى يتوضأ ويلحقني فقلت ان يرد الله لفلان يريد اخاه خيراً يأت به فاذا انسان يحرك الباب فقلت من هذا فقال عمر بن الخطاب فقلت على رسلك ثم جئت الي رسول الله صلي الله وعليه وسلم فسلمت عليه فقلت هذا عمر بن الخطاب يستأذن فقال ائذن له وبشره بالجنه فجئت فقلت ادخل وبشرك رسول الله صلي الله وعليه وسلم بالجنه فجلس مع رسول الله صلي الله وعليه وسلم في القف عن يساره ودلي رجليه في البئر ثم رجعت فجلست فقلت ان يرد الله لفلان خيراً يأت به فجاء انسان يحرك الباب فقلت من هذا

فقال عثمان بن عفان فقلت على رسلك وجئت الي رسول الله صلي الله وعليه وسلم فاخبرته فقال ائذن له وبشره بالجنه على بلوي تصيبه فجئت فقلت

له ادخل وبشرك رسول الله صلي الله وعليه وسلم بالجنه على بلوي تصيبك فدخل فوجد القف قد ملئ فجلس وجاهه من الشق الآخر قال شريك قال سعيد بن المسيب فاوّلتها قبورهم (١)

واخرج البخاري من حديث ابي عثمان النهدي عن ابي موسي رضي الله عنه قال كنت مع النبي رسول الله صلي الله وعليه وسلم في حائط من حيطان المدينه فجاء رجل فاستفتح فقال النبي صلي الله وعليه وسلم افتح له وبشره بالجنه ففتحت له فاذا ابوبكر رضي الله فبشرته بما قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم فحمد الله ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبي صلي الله وعليه وسلم افتح له وبشره بالجنه ففتحت له فاذا عمر رضي الله عنه فاخبرته بما قال النبي صلي الله وعليه وسلم فحمد الله ثم استفتح رجل فقال لي افتح له وبشره بالجنه على بلوي تصيبه فاذا عثمان رضي الله عنه فاخبرته بما قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم فحمد الله ثم قال: الله المستعان (٢)

واما مايستدل به على خلافه الصديق رضي الله عنه من حديث الامامه: فقد اخرج احمد عن عبد الملك بن عمير عن ابي برده عن ابي موسي قال مرض رسول الله صلي الله وعليه وسلم فاشتد مرضه فقال مروا ابابكر يضلي بالناس فقالت عائشه(١): يا رسول الله ان ابابكر رجل رقيق متي يقوم مقامك لا يستطيع ان يضلي بالناس قال: مروا ابابكر فليصل بالناس فانكن صواحب يوسف فاتاه الرسول فصلي ابوبكر بالناس في حيوة رسول الله صلي الله وعليه وسلم (٢)

واما قعوده من الفتنه: فقد روي عنه بروايات فيها العدد والثقه منها ما اخرج الترمذي عن هذيل بن شرحبيل عن ابي موسي عن النبي صلي الله وعليه وسلم قال في الفتنه كسّروا فيها قسيكم وقطعوا فيها اوتاركم والزموا فيها اجواف بيوتكم وكونوا كابن آدم (٣)

واخرج احمد عن هذيل بن شرحبيل عن ابي موسي قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: ان بَين يدي الساعه فتناً كقطَع الليل المظلم يضبح فيها مؤمنا ويمسي كافراً ويمسي مؤمنا ويضبح كافرا، القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي خير من الساعي فكسروا قسيّكم وقطّعوا او تاركم واضربوا بسيوفكم الحجاره، فاذا دخل على احدكم بيته فليكن كخير ابني آدم (١)

واخرج احمد من حديث حطان بن عبدالله عن ابي موسي عن النبي صلي الله وعليه وسلم قال ان بين يدي الساعه الهرج قالوا وما الهرج؟ قال: القتل قالوا اكثر مما نقتل في العام الواحد اكثر من سبعين الفا قال انه ليس بقتلكم المشركين ولكن قتل بعضكم بعضا قال ومعنا عقولُنا يومئذ قال انه يُنزع عقول اكثر اهل ذلك الزمان ويخلق له قوم من الناس يحسب اكثرهم انهم على شئ وليسوا على شئ قال ابوموسي والذي نفسي بيده ما اجدُ لي ولكم منها مخرجاً ان ادركني واياكم الا ان نخرج منها كما دخلنا لم نصب منها(٢)

واخرج احمد من طريق الحسن عن ابي موسي ان رسول الله صلي الله وعليه وسلم قال: اذا تواجه المسلمان بسيفيهما فقتل احدهما الآخر فالقاتل والمقتول في النار(٣)قيل هذا القاتل فما بال المقتول قال انه اراد قتل صاحبه (٤)

ومن مسند عبدالله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه (٣ روايت)

اما بشارة الخلفاء بالجنه: فقد اخرج احمد من طريق قتاده عن ابن سيرين عن عبدالله بن عمرو قال كنت مع رسول الله صلي الله وعليه وسلم فجاء ابوبكر فاستأذن فقال ائذن له وبشره بالجنه ثم جاء عثمان فاستأذن فقال ائذن له وبشره بالجنه قال قلت فاين انا قال انت مع ابيك (٥)

واما مايستدل به من حديثه على الخلافه الخاصه من حيث كونها في زمن العافيه: فقد اخرج احمد عن الاعمش عن زيد بن وهب عن عبدالرحمن بن عبد رب الكعبه قال انتهيت الي عبدالله بن عمرو بن العاص وهو جالس في ظل الكعبه فسمعته يقول بينا نحن مع رسول الله صلي الله وعليه وسلم في سفر اذ نزلنا منزلا فمنا من يضرب خباءه ومنا من هو في جشره ومنا من ينتضل (١)اذ نادي مناديه الصلوه جامعه قال فاجتمعنا قال فقام رسول الله صلي الله وعليه وسلم فخطبَنا فقال انه لم يكن نبي قبلي الا دلّ امته على ما يعلمه خيراً لهم وحذرهم ما يعلمه شراً لهم وان امتكم هذه جعلت عافيتها في اولها وان آخرها سيصيبهم بلاءٌ شديد وامور تنكرونها يجئ فتن يرقق بعضها لبعض تجئ الفتنه فيقول المؤمن هذه مهلكتي ثم تنكشف ثم تجئ الفتنه فيقول المؤمن هذه ثم تنكشف فمن سرّه منكم ان يزحزح عن النار وان يدخل الجنه فلتدركه موتته وهو مؤمن بالله واليوم الاخر وليأت الي الناس الذي يحب ان يؤتي اليه ومن بايع اماماً فاعطاه صفقة يده وثمرة قلبه فليطعه ما استطاع فان جاء آخر ينازعه فاضربوا عنق الآخر قال فادخلت رأسي من بين الناس فقلت فانشدك بالله انت سمعت هذا من رسول الله صلي الله وعليه وسلم؟ قال فاشار بيده الي اذنه فقال سمعته اذناي ووعاه قلبي قال فقلت هذا ابن عمك معاويه يأمرنا باكل اموالنا بيننا بالباطل وان نقتل انفسنا وقد قال الله تعالي: "ياأيها الذين امنوا لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل" قال فجمع يديه فوضعهما على جبهته ثم نكس هُنيّةً ثم رفع رأسه فقال اطعه في طاعه الله واعصه في معصيه الله (٢)

واما سوابق ابي بكر الصديق رضي الله عنه: فقد اخرج البخاري عن عروه بن الزبير قال سألت عبدالله بن عمرو عن اشد ما صنع المشركون برسول الله قال رأيت عقبه بن ابي معيط جاء الي النبي صلي الله وعليه وسلم وهو يصلي فوضع رداءه في عنقه فخنقه بها خنقاً شديداً فجاء ابوبكر رضي الله عنه حتي دفعه عنه فقال اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينت من ربكم (١)

ومن مسند ابي هريره رضي الله عنه (٢٣ روايت)

اما الخلافه في قريش: فقد اخرج احمد والشيخان وغيرهم عن ابي هريره قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم الناس تبعٌ لقريش في هذا الشان مسلمهم لمسلمهم وكافرهم لكافرهم (٢)

اخرج احمد من طريق ابي ذئب عن سعيد المقبري عن ابي هريره قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: ان لقريش حقا ما حُكّموا فعدلوا وائتمنوا فادّوا واسترحموا فرحموا (٣)

واما مايستدل به على خلافتهم من حديث الظله: فقد اخرج الشيخان وغيرهما بطريق متعددة منها ما اخرج ابوداود من طريق الزهري عن عبيدالله بن عبدالله عن ابن عباس قال كان ابوهريره يحدّث ان رجلا اتي الي رسول الله صلي الله وعليه وسلم فقال اني اري الليله ظله ينطف منها السمن والعسل فاري الناس يتكففون بايديهم فالمستكثر والمستقل واري سبباً واصلا من السماء الي الارض فاراك يارسول الله اخذتَ به فعلوت ثم اخذ به رجل آخر فعلا به ثم اخذ به رجل آخر فعلا به ثم اخذ به رجل آخر فانقطع ثم وصل فعلا به قال ابوبكر: بابي انت وامّي لتدعني فلاعبرنها فقال عبّرها فقال اما الظله فظله الاسلام واما ما ينطف من السمن والعسل فهو القرآن لينه وحلاوته واما المستكثر والمستقل فهو المستكثر من القرآن والمستقل منه واما السبب الواصل من السماء الي الارض فهو الحق الذي انت عليه تأخذ به فيعليك الله ثم يأخذ به بعدك رجلٌ فيعلوا به ثم يأخذ رجل آخر فيعلوا به ثم يأخذ به رجل آخر فينقطع ثم يوصل له فيعلوا به، اي رسول الله لتحدثني اصبتُ ام اخطأت فقال: اصبتَ بعضا واخطأت بعضا قال اقسمت يارسول الله صلي الله وعليه وسلم لتحدثني ما الذي اخطأت فقال النبي صلي الله وعليه وسلم لا تقسم (١)

واما مايستدل به من حديث القليب: فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب قال اخبرني سعيد ان اباهريره اخبره ان رسول الله صلي الله وعليه وسلم قال: بينما انانائم رأيتني على قليب وعليها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذها ابن ابي قحافه فنزع منها ذنوبا او ذنوبين وفي نزعه ضعف والله يغفرله، ثم استحالت غرباً فاخذها عمر بن الخطاب فلم ار عبقريا من الناس ينزع نزع ابن الخطاب حتي ضرب الناس بعطن (٢)

واخرج البخاري من حديث معمر عن هشام عن ابي هريره قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم بينا انا نائم رأيت اني على حوض اسقي الناس فاتاني ابوبكر فاخذ الدلو من يدي ليريحني فنزع ذنوبين وفي نزعه ضعف والله يغفرله، فاتي ابن الخطاب فاخذ منه فلم يزل ينزع حتي تولي الناس والحوض ينفجر(١(

واما مايستدل به على خلافتهم من العلاقه التي ضربها النبي صلي الله وعليه وسلم للخلافه الخاصه من انها في المدينه: فقد اخرج الحاكم من حديث هشيم عن العوام بن حوشب عن سليمان بن ابي سليمان عن ابيه عن ابي هريره عن النبي صلي الله وعليه وسلم قال الخلافه بالمدينه والملك بالشام (٢)

واما مايستدل به على خلافتهم الخاصه من حديث القرون: فقد اخرج احمد وغيره من طريق منها طريق عبدالله بن شقيق عن ابي هريره قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: خير امتي القرن الذي بُعثت فيه ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم والله اعلم اَقال الثالثه ام لا؟ ثم تجئ قوم يحبون السمانه يشهدون قبل ان يستشهدوا (٣)

واما مايستدل به على خلافه الصديق رضي الله عنه من الخطبه التي خطبها النبي صلي الله عليه وسلم قبل وفاته: اخرج الترمذي من طريق داود بن يزيد الاودي عن ابيه عن ابي هريره قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: ماكان لاحد عندنا يد الا وقد كافيناه ما خلا ابابكر فان له عندنا يدا يكافيه الله بها يوم القيامه، وما نفعني مال احد قط ما نفعني مال ابي بكر ولو كنت متخذ خليلا لاتخذت ابابكر خليلا الا وان صاحبكم خليل الله (٤)

واخرج احمد عن طريق الاعمش عن ابي صالح عن ابي هريره قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: ما نفعني مالٌ قط ما نفعني مال ابي بكر فبكي ابوبكر وقال: هل انا ومالي الا لك يا رسول الله؟ (٥)

واما مواعيد الله الظاهره على ايدي الخلفاء: فقد اخرج الشيخان وغيرهما بطريق متعدده منها ما اخرج البخاري عن ايوب عن محمد عن ابي هريره رضي الله عنه قال قال النبي صلي الله وعليه وسلم: أُعطيت مفاتيح الكلم ونُصرت بالرعب وبينما انا نائم البارحه اذ اتيت بمفاتيح خزائن الارض حتي وضعت في يدي قال ابوهريره ذهب رسول الله صلي الله وعليه وسلم وانتم تنقلونها(١)

واخرج الشيخان وغيرهما بطريق متعددة منها ما اخرج احمد عن الزهري عن سعيد عن ابي هريره عن النبي صلي الله وعليه وسلم اذا هلك كسري فلا كسري بعده واذا هلك قيصر فلا قيصر بعده والذي نفس محمد بيده لتنفقن كنوزهما في سبيل الله (٢)

واما مناقب ابي بكر الصديق رضي الله عنه: فقد اخرج البخاري عن الزهري عن حميد بن عبدالرحمن عن ابي هريره قال سمعت رسول الله صلي الله وعليه وسلم يقول: من انفق زوجين من شئ من الاشياء في سبيل الله دُعي من ابوابٍ يعني الجنه يا عبدالله هذا خير فمن كان من اهل الصلوة (٣) دعي من باب الصلوة ومن كان من اهل الجهاد دعي من باب الجهاد ومن كان من اهل الصدقه دعي من باب الصدقة ومن كان من اهل الصيام دعي من باب الصيام باب الريان فقال ابوبكر رضي الله عنه ما على هذا الذي يدعي من تلك الابواب من ضرورةٍ وقال هل يُدعي منها كلها احد يا رسول الله فقال نعم وارجوا ان تكون منهم يا ابابكر (٤)

واخرج ابوداود من طريق عبدالسلام ابن حرب عن ابي خالد الدلاني عن ابي خالدٍ مولي آل جعدة هن ابي هريرة قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم اتاني جبرئيل فاخذ بيدي فاراني باب الجنه الذي يدخل فيه امتي فقال ابوبكر يا رسول الله وددتُ اني كنت معك حتي انظر اليه فقال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: اما انك يا ابابكر اول من يدخل الجنه من امتي (١)

واما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه: فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان اباهريره قال بينا نحن عند رسول الله صلي الله وعليه وسلم اذ قال: بينا انا نائم رأيتني في الجنه فاذا امرأة تتوضأ الي جانب قصر فقلت لمن هذا القصر قالوا العمر فذكرت غيرته فوليت مدبراً فبكي عمر وقال اعليك اغار يا رسول الله؟ (٢)

واخرج البخاري عن ابراهيم بن سعد عن ابيه عن ابي سلمه عن ابي هريره قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم: لقد كان قبلكم من الامم ناس محدَّثون فان يك في امتي احد فانه عمر وفي روايه له لقد كان فيما كان قبلكم من بني اسرائيل رجال يكلّمون (٣) من غير ان يكونوا انبياء فان يكن في امتي منهم احد فعمر (٤)

واخرج البخاري عن ابن شهاب عن سعيد وابي سلمه قالا: سمعنا اباهريره يقول قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم بينما راعٍ في غنمه عدا الذئب فاخذ منها شاةً فطلبها حتي استنقذها فالتفت اليه الذئب فقال له من لها يوم السبع ليس لها راعٍ غيري فقال الناس سبحان الله فقال النبي صلي الله وعليه وسلم فاني او من به وابوبكر وعمر، وما ثَمّ ابوبكر

وعمر(١) وللبخاري في روايه اخري وبينما رجل يسوق بقره قد حمل عليها فالتفت اليه فكلمته فقالت اني لم اخلق لهذا لكني خُلقت للحرث فقال الناس سبحان الله قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم اني اؤمن بذلك وابوبكر وعمر(٢)

واما مناقب عثمان رضي الله عنه: فقد اخرج ابن ماجه عن ابيه عبدالرحمن بن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلي الله وعليه وسلم قال لكل نبي رفيق في الجنه ورفيقي فيها عثمان بن عفان(٣)

واخرج ابن ماجه بهذا الاسناد ان النبي صلي الله وعليه وسلم لقى عثمان عند باب المسجد فقال يا عثمان! هذا جبرئيل اخبرني ان الله قد زوّجك ام كلثوم بمثل صداق رقيه على مثل صحبتها(٤)

واما ان عثمان يقتل مظلوما وانه على الحق يوم يُقتل: فقد اخرج الحاكم من طريق موسي ومحمد وابراهيم بني عقبه قالوا حدثنا ابو اُمنا ابوحسنه قال شهدتُ اباهريره وعثمان محصور في الدار فقال ابوهريره سمعت رسول الله صلي الله وعليه وسلم يقول: انها ستكون فتنه واختلاف او اختلاف وفتنه قال قلنا يا رسول الله فما تأمرنا قال عليكم بالامير واصحابه واشار الي عثمان(٥)

واخرج الحاكم من حديث ابي زرعه عن ابي هريره اشتري عثمان بن عفان الجنه من النبي صلي الله وعليه وسلم مرتين حيث حفر بئر رومه وحيث جهز جيش العسره(١)

واما ان ابابكر صديق وسائرهم شهداء: فقد اخرج الترمذي من حديث عبدالعزيز بن محمد عن سهيل عن ابيه عن ابي هريره ان رسول الله صلي الله وعليه وسلم كان على حراء هو وابوبكر وعمر وعثمان وعلى بن ابي طالب وطلحه والزبير فتحركت الصخرة فقال النبي صلي الله وعليه وسلم اهدأ انما عليك نبي او صديق او شهيد(٢)

واما بشاره اهل بدر بالجنه: فقد اخرج ابوداود عن عاصم عن ابي صالح عن ابي هريره قال قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم اطّلع الله عزوجل على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم(٣)

واما قعوده من الفتنه: فقد اخرج الترمذي من حديث عبدالعزيز بن محمد عن العلاء بن عبدالرحمن عن ابيه عن ابي هريره ان رسول الله صلي الله وعليه وسلم قال: بادروا بالاعمال فتنا كقطع الليل المظلم يصبح الرجل مؤمنا ويمسي كافرا ويمسي مؤمنا ويصبح كافرا يبيع احدهم دينه بعرض من الدنيا(٤)

ومن مسند ام المؤمنين عائشه رضي الله عنها (١٦ روايت)

اما ما يستدل به على خلافتهم من حديث الاحجار في اساس المسجد: فقد اخرج الحاكم من طريق احمد بن عبدالرحمن بن وهب عن عمه عن يحيي بن ايوب عن هشام بن عروه عن ابيه عن عائشه قالت: اول حجر حمله النبي لبناء المسجد ثم حمل ابوبكر حجراً آخر ثم حمل عمر حجرا آخر ثم حمل عثمان حجراً آخر فقلت يا رسول الله الا تري الي هؤلاء كيف يسعدونك فقال يا عائشه هؤلاء الخلفاء من بعدي هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرّجاه وانا اشتهر باسنادٍ واهٍ روايه محمد بن فضل بن عطيه فلذلك هُجر(٥)

واما ما يستدل به على خلافتهم من حديث القرون: فقد اخرج احمد بطريق غريب عن عبدالله البهي عن عائشه قالت سأل رجل رسولَ الله صلي الله وعليه وسلم ايّ الناس خير قال القرن الذي انا فيه ثم الثاني ثم الثالث(١)

اما قولها في خلافه الشيخين: فقد اخرج مسلم من حديث ابن ابي مليكه قال سمعت عائشه وسُئلت من كان رسول الله صلي الله وعليه وسلم مستخلفا لو استخلفه؟ قالت ابوبكر فقيل لها ثم من بعد ابي بكر قالت عمر ثم قيل لها من بعد عمر قالت ابوعبيده بن الجراح ثم انتهت الي هذا (٢)

واخرج الترمذي عن عبدالله بن شقيق قال قلت لعائشه ايّ اصحاب النبي صلي الله وعليه وسلم كان احبّ الي رسول الله صلي الله وعليه وسلم؟ قالت ابوبكر قلت ثم مَن؟ قالت عمر قلت ثم من قالت ابوعبيده بن الجراح قال قلت ثم من فسكتت (٣)

واما ما يستدل به على خلافه الصديق من قول النبي صلي الله وعليه وسلم "اُدعي لي ابابكر": فقد اخرج مسلم من حديث الزهري عن عروه عن عائشه قالت: قال لي رسول الله صلي الله وعليه وسلم في مرضه: ادعي لي ابابكر اباك واخاك حتي اكتب كتاباً فاني اخاف ان يتمني متمنٍّ ويقول قائل ان ولا، يأبي الله والمؤمنون الا ابابكر (٤)

واما ما يستدل به من خطبه النبي صلي الله وعليه وسلم قبل وفاته: فقد اخرج الترمذي عن الزهري عن عروه عن عائشه ان النبي صلي الله وعليه وسلم امر بسدّ الابواب الا باب ابي بكر (٥)

واما ما يستدل به من حديث الامامه: فقد اخرج الترمذي من حديث مالك بن انس عن هشام بن عروه عن ابيه عن عائشه ان النبي صلي الله وعليه وسلم قال مروا ابابكر فليصل بالناس فقالت عائشه يا رسول الله ان ابابكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فمُر عمر فليصل قالت فقال مروا ابابكر فليصل بالناس قالت عائشه فقلت لحفصه قولي له يا رسول الله ان ابابكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فأمُر عمر فليصل بالناس ففعلت حفصه فقال رسول الله صلي الله وعليه وسلم انكن لانتُن صواحب يوسف مروا ابابكر فليصل بالناس فقالت حفصه لعائشة ما كنت لاصيب منك خيراً (١)

واخرج الترمذي عن القاسم بن محمد عن عائشة قالت قال رسول لله صلي الله وعليه وسلم لا ينبغي لقوم فيهم ابوبكر ان يؤمّهم غيره (٢)

واما مناقب ابي بكر الصديق رضي الله عنه: فقد اخرج الترمذي من حديث اسحق بن يحيي بن طلحه عن عمه اسحق بن طلحه عن عائشة ان ابابكر دخل على رسول الله صلي الله عليه وسلم فقال انت عتيق الله من النار فيومئذٍ سمي عتيقا (٣)

واخرج الحاكم عن عائشه بنت طلحه عن عائشه ام المؤمنين قالت قال رسول الله صلي الله وعليه وسلم من سرّه ان ينظر الي عتيق من النار فلينظر الي ابي بكر (٤)

واخرج الحاكم من حديث معمر عن الزهري عن عروة عن عائشة قالت لما اُسري بالنبي صلي الله وعليه وسلم الي المسجد الاقصي اصبح يتحدث الناس بذلك فارتدّ ناس ممن كان آمنوا به وصدقوه وسعوا بذلك الي ابي بكر فقالوا هل لك الي صاحبك يزعم انه اُسري به الليله الي بيت المقدس قال: اوَ قال ذلك؟ قالوا: نعم قال لئن قال ذلك لقد صدق قالوا وتصدقه انه ذهب الليله الي بيت المقدس وجاء قبل ان يضبح قال نعم اني لاصدّقه فيما هو ابعد من ذلك اصدّقه بخبر السماء في غدوة او روحه فلذلك سمي ابوبكر الصديق (٥)

واما مناقب عمر بن الخطاب: فقد اخرج مسلم من حديث ابراهيم بن سعد عن ابيه سعد عن ابي سلمه عن عائشه عن النبي صلي الله وعليه وسلم انه كان يقول قد كان في الامم قبلكم محدّثون فان يكن في امتي منهم اَحد فان عمر بن الخطاب منهم (١)

واخرج ابن ماجه من حديث الزنجي بن خالد عن هشام بن عروه عن ابيه عن عائشه قالت قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: اللّهم اعزّ الاسلام بعمر بن الخطاب خاصه (٢)

واخرج الترمذي من حديث يزيد بن رومان عن عروه عن عائشه قالت كان رسول الله صلي الله وعليه وسلم جالساً فسمعنا لغطا او صوت صبيان فقام رسول الله صلي الله وعليه وسلم فاذا حبشيه تزفن والصبيان حولها فقال يا عائشه تعالي فانظري فجئت فوضعت لحييَّ على منكب رسول الله صلي الله وعليه وسلم فجعلتُ انظر اليها ما بين المنكب ورأسه فقال لي اما شبعتِ اما شبعت؟ قالت: اقول لا، لأنظر منزلتي عنده اذ طلع عمر قالت فارفضّ الناس (٣)عنها قالت فقال رسول الله صلي الله وعليه وسلم اني انظر الي شياطين الجن والانس قد فروا من عمر قالت فرجعتُ (٤)

واما مناقب عثمان بن عفان رضي الله عنه: فقد اخرج مسلم عن عطاء وسليمان ابني يسار وابي سلمه ابن عبدالرحمن ان عائشه قالت كان رسول الله صلي الله وعليه وسلم مضطجعاً في بيته كاشفاً عن فخذيه او ساقيه فاستأذن ابوبكر فاذن له وهو على تلك الحال فتحدّث ثم استأذن عمر فاذن له وهو كذلك فتحدث ثم استأذن عثمان فجلس رسول الله صلي الله وعليه وسلم وسوّي ثيابه فدخل فتحدّث فلما خرج قالت عائشه دخل ابوبكر فلم تهتشّ له (١)ولم تباله ثم دخل عمر فلم تهتش له ولم تباله ثم دخل عثمان فجلستَ وسوّيت ثيابك فقال الا استحيي من رجل تستحيي منه الملائكه (٢)

واخرج الترمذي عن النعمان بن بشير عن عائشه ان النبي صلي الله وعليه وسلم قال يا عثمان انه لعل الله يقمّصك قميصا فان ارادوك على خلعه فلا تخلعه لهم (٣)

ومن مسند انس بن مالك رضي الله عنه (١٣ روايت)

اما ان الخلافه في قريش: فقد اخرج احمد عن بكر بن وهب الجريري قال قال لي انس بن مالك احدّثك حديثا ما اُحدّثه كلَّ احدا ان رسول الله صلي الله وعليه وسلم قام على باب البيت ونحن فيه فقال الأئمه من قريش ان لهم عليكم حقا ولكم عليهم حقا مثل ذلك ما ان استُرحموا رحموا وان عاهدوا وفوا وان حكموا عدلوا ومن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنه الله والملائكه والناس اجمعين (٤)

واخرج احمد عن انس قال دعا النبي الانصار ليقطع لهم البحرين فقالوا: لا حتي تقطع لاخواننا من المهاجرين فقال انكم ستلقون من بعدي اثرةً (١)فاصبروا حتي تلقوني (٢)

واما الدليل على خلافتهم من جهه تفويض الصدقات اليهم من بعده: فقد اخرج الحاكم من طريق على بن مهر عن المختار بن فلفل عن انس بن مالك قال بعثني بنو المصطق الي رسول الله صلي الله عليه وسلم فقالوا سَل لنا رسول الله صلي الله عليه وسلم الي من ندفع صدقاتنا بعدك؟ قال فاتيتُه فسألته فقال الي ابي بكر فاتيهتم فاخبرتهم قالوا ارجع اليه فاسأله فان حدث بابي بكر حدث فالي مَن؟ فاتيته فاخبرته فقال الي عمر فقالوا ارجع اليه فاسأله فان حدث بعمر حدث فالي من

فاتيته فسالته فقال الي عثمان فاتيتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع فاساله فان حدث بعثمان حدث فالي من فاتيته فسالته فقال ان حدث بعثمان حدث فتبّاً لكم الدهر فتبّاً هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرّجاه (٣)

واما ان ابابكر صديق وسائرهم شهداء: فقد اخرج البخاري عن يحيي عن سعيد عن قتاده ان انس بن مالك حدثهم ان النبي صلي الله عليه وسلم صعد أُحداً وابوبكر وعمر وعثمان فرجف بهم فقال اثبت احد فانما عليك نبي وصديق وشهيدان (٤)

واما افضليه الشيخين: فقد اخرج الترمذي من حديث محمد بن كثير عن الاوزاعي عن قتاده عن انس قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم لابي بكر وعمر سيدا كهول اهل الجنه من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين لا تخبرهما يا عليّ (١)

واما ثناءه عليهم مع غيرهم: فقد اخرج احمد والترمذي عن معمر عن قتاده عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم ارحم امتي بامتي ابوبكر واشدهم في امر الله عمر واصدقهم حياءً عثمان بن عفان واعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل وافرضهم زيد بن ثابت واقرأهم ابي بن كعب ولكل امه امين وامين هذه الامه ابوعبيده بن الجراح قال الترمذي وقد رواه ابوقلابه عن انس عن النبي صلي الله عليه وسلم نحوه (٢)

واما حديث الامامه في اليوم الذي مات فيه رسول الله صلي الله عليه وسلم بمحضر من رسول الله صلي الله عليه وسلم: فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب قال حدثني انس بن مالك ان المسلمين بينما هم في صلاه الفجر من يوم الاثنين وابوبكر يصلي بهم لم يفجأهم الا رسول الله صلي الله عليه وسلم قد كشف ستر حجره عائشه فنظر اليهم وهم صفوف في الصلاه ثم تبسّم بضحك فنكص ابوبكر على عقبيه ليصل الصف وظن ان رسول الله صلي الله عليه وسلم يريد ان يخرج الي الصلوة فقال انسٌ وهمَّ المسلمون ان يفتنوا في صلاتهم فرحاً برسول الله صلي الله عليه وسلم فاشار اليهم بيده رسول الله صلي الله عليه وسلم ان اتمّوا صلاتكم ثم دخل الحجره وارخي الستر (٣)

واما منزله الشيخين عنده صلي الله عليه وسلم: فقد اخرج الترمذي عن الحكم بن عطيه عن ثابت ان رسول الله صلي الله عليه وسلم كان يخرج على اصحابه من المهاجرين والانصار وهم جلوس وفيهم ابوبكر وعمر فلا يرفع اليه احد منهم بصره الا ابوبكر وعمر فانهما كانا ينظران اليه وينظر اليهما ويتبسمان اليه ويتبسم اليهما (٤)

واما مناقب ابي بكر الصديق: فقد اخرج ابن ماجه من طريق معتمر بن سليمان عن حميد عن انس قال قيل يا رسول الله ايّ الناس احبّ اليك؟ قال عائشه قيل من الرجال قال ابوها (١)

واخرج احمد من حديث جعفر بن سليمان الضبعي عن ثابت عن انس قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم ان طير الجنه كأمثال البخت ترعي في شجر الجنه فقال ابوبكر يا رسول الله ان هذه الطير ناعمه قال آكلتها انعم منها ثلاثا واني لارجو ان تكون ممن يأكل منها يا ابابكر (٢)

واما مناقب عمر بن الخطاب: فقد اخرج الترمذي من حديث اسمعيل بن جعفر عن حميد عن انس ان النبي صلي الله عليه وسلم قال: دخلت الجنه فاذا انا بقصر من ذهب فقلت لمن هذا القصر قالوا لشاب من قريش فظننت اني انا هو فقلت ومن هو؟ فقالوا: عمر بن الخطاب (٣)

واما تقرب انس من الله تعالي بحب الشيخين: فقد اخرج البخاري من حديث حماد عن ثابت عن انس ان رجلاً سأل النبي صلي الله عليه وسلم عن الساعه فقال متي الساعه قال وماذا اعددتَّ لها؟ قال لا شيء الا اني (٤) الله ورسوله قال انت مع من احببت قال انس فما فرحنا بشيءٍ فرَحَنا بقول النبي صلي الله عليه وسلم انت مع من احببت قال انس فانا (٤) النبي صلي الله عليه وسلم وابا بكر وعمر (٤) وارجو ان اكون معهم بحبّي اياهم وان لم اعمل بمثل اعمالهم (٥)

ومن مسند ابي سعيد الخدري رضي الله عنه (٦ روايت)

اما الخطبه التي خطبها النبي صلي الله عليه وسلم في مناقب ابي بكر رضي الله عنه قبل موته: فقد اخرج البخاري عن بسر بن سعيد عن ابي سعيد الخدري قال خطب رسول الله صلي الله عليه وسلم الناس وقال ان الله تبارك وتعالي خيّر عبدا بين الدنيا وبين ما عنده فاختار ذلك العبد ما عند الله قال فبكي ابوبكر رضي الله عنه فعجبنا لبكائه ان يخبر رسول الله صلي الله عليه وسلم عن عبد خُيّر فكان رسول الله صلي الله عليه وسلم هو المخير وكان ابوبكر رضي الله عنه اعلَمنا فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم: ان مِن اَمنّ الناس عليَّ في صحبته وماله ابوبكر ولو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابابكر ولكن اخوه الاسلام ومودته، لا يبقين في المسجد باب الا سُدّ الا باب ابي بكر (١)

واخرج الترمذي عن عبيد بن حنين عن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلي الله عليه وسلم جلس على المنبر فقال ان عبدا خيره الله بين ان يؤتيه من زهره الدنيا ما شاء وبين ما عنده فاختار ما عنده ثم ذكر نحواً مما تقدم (٢)

واما مناقب عمر بن الخطاب: فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب عن ابي امامه بن سهل بن حنيف عن ابي سعيد الخدري قال سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول بينا انا نائم رأيت الناس عرضوا على وعليهم قمُص فمنها ما يبلغ الثدي ومنها ما يبلغ دون ذلك وعُرض على عمر وعليه قميص يجرّه قالوا فما اوّلته يا رسول الله قال الدين (٣)

واما بشاره الشيخين بالجنه والاشاره الي انهما من السابقين المقربين: فقد اخرج الترمذي من طريق سالم بن ابي حفصه والاعمش وجماعه كلهم عن عطيه عن ابي سعيد قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: ان اهل الدرجات العُلي ليراهم من تحتهم كما ترون النجم الطالع في افق السماء وان ابابكر وعمر منهم وانعما (٤)

واما انهما منتظر الاماره وان امر المله يتم بهما: فقد اخرج الترمذي من حديث ابي الجحاف عن عطيه عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم ما من نبي الا وله وزيران من اهل السماء ووزيران من اهل الارض فاما وزيراي من اهل السماء فجبرئيل وميكائيل واما وزيراي من اهل الارض فابوبكر وعمر (١)

واما الدليل على خلافتهم من جهة وقوع خلافتهم في مرتبة امراء الخير: فقد اخرج احمد من حديث عبدالله البهي عن ابي سعيد ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال يكون عليكم امراء يطمئن اليهم القلوب وتلين لهم الجلود ثم

يكون عليكم امراء تشمازّ منهم القلوب وتقشعرّ منهم الجلود فقال رجل افلا نقاتلهم يا رسول الله قال لا ما اقاموا الصلوة.

ومن مسند جابر بن عبدالله رضي الله عنه (٨ روايت)

اما ان الخلافه لقريش: فقد اخرج احمد من حديث ابن جريج عن ابي الزبير عن جابر ان النبي صلي الله عليه وسلم قال الناس تبع لقريش في الخير والشر (٢)

واما الدليل على خلافه الخلفاء: فقد اخرج احمد والحاكم من حديث الزبيدي عن ابن شهاب عن عمرو بن ابان بن عثمان عن جابر بن عبدالله انه كان يحدث ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال اري الليله رجل صالح ان ابابكر رضي الله عنه نيط برسول الله صلي الله عليه وسلم ونيط عمر بابي بكر ونيط عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند النبي صلي الله عليه وسلم قلنا اما الرجل الصالح فرسول الله صلي الله عليه وسلم واما ما ذكر رسول الله صلي الله عليه وسلم من نوط بعضهم ببعض فهم ولاة هذا الامر الذي بُعث به نبيه صلي الله عليه وسلم (٣)

واما بشارتهم بالجنه: فقد اخرج احمد من حديث عبدالله بن محمد بن عقيل بن ابي طالب عن جابر قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم يطّلع عليكم من تحت هذا الصور رجل من اهل الجنه قال فطلع ابوبكر رضي الله عنه فهنأناه بما قال رسول الله صلي الله عليه وسلم ثم لبث هنيئه ثم قال يطلع عليكم من تحت هذا الصور رجل من اهل الجنه قال فطلع عمر رضي الله عنه قال فهنأناه بما قال رسول الله صلي الله عليه وسلم ثم قال يطلع عليكم من تحت هذا الصور رجل من اهل الجنة قال فطلع عثمان رضي الله عنه قال فهنأناه بما قال رسول الله صلي الله عليه وسلم ثم قال يطلع عليكم من تحت هذا الصور رجل من اهل الجنه اللّهم ان شئت جعلته علياً ثلاث مرارٍ قال فطلع على رضي الله عنه (١)

واما مناقب ابي بكر الصديق رضي الله عنه: فقد اخرج الحاكم عن محمد بن المنكدر عن جابر قال كنا عند النبي صلي الله عليه وسلم اذ جاءه وفد (٢) عبدالقيس فتكلم بعضهم بكلام اجاد في الكلام فالتفت النبي صلي الله عليه وسلم الي ابي بكر وقال: يا ابابكر سمعت ما قالوا؟ قال نعم يا رسول الله وفهمته قال فاجبه قال فاجابهم ابوبكر بجواب واجاد الجواب فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم يا ابابكر اعطاك الله الرضوان الأكبر فقال بعض القوم وما الرضوان الأكبر يا رسول الله قال يتجلّي الله لعباده في الاخرة عامه ويتجلي لابي بكر خاصه (٣)

واما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه: فقد اخرج البخاري من حديث عبد العزيز بن الماجشون عن محمد بن المنكدر عن جابر قال قال النبي صلي الله عليه وسلم: رأيتني دخلت الجنه فاذا انا بالرميصاء امرأة ابي طلحه فسمعت خشفة (١) فقلت من هذا؟ فقال هذا بلال ورأيت قصرا بفنائه جاريه فقلت لمن هذا؟ فقال: لعمر فاردت ان ادخله فانظر اليه فذكرت غيرتك فقال عمر رضي الله عنه بأبي وامي يا رسول الله أعليك اغار؟ (٢)

واما مناقب عثمان: فقد اخرج الحاكم عن جابر بن عبدالله قال بينما نحن في بيت في نفر من المهاجرين منهم ابوبكر وعمر وعثمان وعلى وطلحه والزبير وعبدالرحمن بن عوف وسعد بن ابي وقاص وقال رسول الله صلي الله عليه وسلم لينهض كل رجل منكم الي كفوه فنهض النبي صلي الله عليه وسلم الي عثمان فاعتنقه وقال انت وليي (٣) في الدنيا والآخره (٤(

واما بشاره اهل الحديبيه بالجنه: فقد اخرج ابو داود من حديث الليث عن ابي الزبير عن جابر عن النبي صلي الله عليه وسلم قال: لا يدخل النار أحد ممن بايع تحت الشجره (٥)

وقد اخرج احمد من حديث سفيان عن عمرو عن جابر قال كنا يوم الحديبيه الفاً واربع مائه فقال لنا رسول الله صلي الله عليه وسلم انتم اليوم خير اهل الارض (٦)

مسانيد المهاجرين من اصحاب رسول الله صلي الله عليه وسلم

اولها: مسند عمار بن ياسر (٢ روايت)

اما فضل الشيخين وكونهما من السابقين المقربين وان ابابكر افضل مِن عمر: فقد اخرج ابو يعلي من طريق حماد بن ابي سليمان عن ابراهيم عن علقمه عن عمار بن ياسر قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم يا عمار اتاني جبرئيل آنفا فقلت يا جبرئيل حدثني بفضائل عمر بن الخطاب في السماء فقال يا محمد لو حدثتك بفضائل عمر مثل ما لبث نوح في قومه الف سنه الا خمسين عاماً ما نفدت فضائل عمر وان عمر لحسنه من حسنات ابي بكر (١)

واما سوابق ابي بكر الصديق رضي الله عنه: فقد اخرج البخاري عن همام قال سمعت عماراً يقول رأيت رسول الله صلي الله عليه وسلم وما معه الا خمسه اعبد وامرأتان وابو بكر (٢)

ومن مسند حذيفه بن اليمان رضي الله عنه (٩ روايت)

اما ما يدل على خلافتهم من معامله منتظر الاماره: فقد اخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير عن ربعي بن حراش عن حذيفه بن اليمان قال سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول: لقد هممتُ ان ابعث الي الآفاق رجالاً يعلّمون الناس السنن والفرائض كما بعث عيسي بن مريم الحواريين قيل له فأين انت عن ابي بكر وعمر قال انه لا غني لي عنهما انهما من الدِين كالسمع والبصر (٣)

واما ان قولهما حجه وانه يجب الاقتداء بهما: فقد اخرج الحاكم من حديث مسعر بن كدام عن عبد الملك بن عمير عن ربعي بن حراش عن حذيفه قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم اقتدوا بالذَين من بعدي ابي بكر وعمر واهتدوا بهدي عمار واذا حدثكم ابن امّ عبد فصدِّقوه (٤)

وفي روايه الترمذي من حديث سفيان عن عبد الملك بن عمير عن مولي لربعي عن ربعي بن حراش عن حذيفه قال كنا جلوساً عند النبي صلي الله عليه وسلم فقال اني لا ادري ما قدرُ بقائي فيكم فاقتدوا بالذين من بعدي واشار الي ابي بكر وعمر واهتدوا بهدي عمار وما حدثكم ابن مسعود فصدقوه (٥)

واما الدلاله على خلافه عمر وانه غلق الفتنه: فقد اخرج البخاري من حديث الاعمش قال حدثنا شقيق قال سمعت حذيفه يقول بينما نحن جلوس عند عمر اذ قال ايّكم يحفظ قول النبي صلي الله عليه وسلم في الفتنه؟ قال قلت فتنه الرجل في اهله وماله وولده وجاره يكفرها الصلاه والصدقه والامر بالمعروف والنهي عن المنكر قال ليس عن هذا اسألك ولكن التي تموج كموج البحر قال ليس عليك منها بأس يا امير المؤمنين ان بينك وبينها باباً مغلقاً قال عمر ايُكسر الباب

ام يفتح قال لا بل يكسر قال عمر اذاً لا يغلق ابداً قلت اجل قلنا: لحذيفه أكان عمر يعلم الباب قال نعم كما اعلم انّ دون غد الليله وذلك اني حدثته حديثا ليس بالاغاليط فهبنا ان نسأله مَن الباب فامرنا مسروقا فسأله فقال من الباب؟ قال: عمر (١)

واخرج الحاكم من حديث سفيان عن منصور عن ربعي عن حذيفه قال كان الاسلام في زمان عمر كالرجل المقبل لايزداد الا قربا فلما قُتل عمر كان كالرجل المدبره لايزداد الا بُعدا (٢)

واما الدلاله على خلافه عثمان رضي الله عنه وانه اذا قُتل لا يستقيم امر الخلافه ابداً: فقد اخرج الترمذي عن عبدالله بن عبدالرحمن الانصاري الاشهلي عن حذيفه بن اليمان ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال والذي نفسى بيده لا تقوم الساعه حتي تقتلوا امامكم فستجتلدون باَسيافكم ويرث دنياكم شراركم (٣)

اما قوله في الخارجين على عثمان: فقد اخرج الحاكم عن ربعي بن حراش قال انطلقت الي حذيفه بالمدائن ليالي سار الناس الي عثمان فقال يا بُنيّ ما فعل قومك قلت عن ايّ حالهم تسأل قال مَن خرج منهم الي هذا الرجل فسميت له رجالا ممن خرج فقال سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول من فارق الجماعه واستذل الاماره لقي الله ولا حجه له عنده (٤(

واما الدلاله على ان عليا حقيق بالخلافه ولكن الأُمه لا تجتمع عليه فلذلك لم يستخلفه النبي صلي الله عليه وسلم: فقد اخرج الحاكم من طريق شريك بن عبدالله عن عثمان بن عمير عن شقيق بن مسلمه عن حذيفه قال قالوا يا رسول الله لو استخلفت علينا قال ان استخلف عليكم خليفه فتعصوه ينزل العذاب قالوا لو استخلفت علينا عليا قال انكم لا تفعلون وان تفعلوا تجدوه هادياً مهدياً يسلك بكم الطريق المستقيم (١)

واما ما يدل على خلافتهم ومن الترتيب الذي بيّنه النبي صلي الله عليه وسلم لدولة ملته: فقد اخرج احمد في مسند النعمان بن بشير من حديث حبيب بن سالم عن النعمان بن بشير عن حذيفه قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم تكون النبوه فيكم ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله تعالي، ثم تكون خلافه على منهاج النبوه ما شآء الله ان تكون ثم يرفعها الله تعالي، ثم تكون ملكا عاضّا فتكون ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله، ثم تكون ملكا جبريةً فتكون ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله تعالي، ثم تكون خلافه على منهاج النبوّه ثم سكت (٢)

ومن مسند ابي ذر رضي الله عنه (٢ روايت)

اما التعريض الظاهر على خلافه الثلاثه: فقد ذكر المحب الطبري بروايات شتي عن سويد بن بريد السلمي قال دخلت المسجد فرأيت اباذر جالساً فيه وحده فاغتنمت ذلك فذكر بعض القوم عثمان فقال لا اقول لعثمان ابداً الا خيراً لا اقول لعثمان ابدا الا خيراً لا اقول لعثمان ابداً الا خيراً بعد شيءٍ رأيته عند رسول لله صلي الله عليه وسلم اتبع خلوات رسول الله صلي الله عليه وسلم اتعلّم منه فخرج ذات يوم حتي انتهي الي موضع كذا وكذا فجلس فانتهيتُ اليه فسلمت عليه وجلست اليه فقال يا اباذر ما جاء بك قلت: الله ورسوله، اذ جاء ابوبكر فسلم وجلس عن يمين رسول الله صلي الله عليه وسلم فقال يا ابابكر ما جاء بك قال الله ورسوله ثم جاء عمر فسلم وجلس عن يمين ابي بكر فقال يا عمر ما جاء

بك؟ قال الله ورسوله ثم جاء عثمان فسلم وجلس عن يمين عمر فقال يا عثمان ما جاء بك قال الله ورسوله قال فتناول النبي صلي الله عليه وسلم سبع حصيات او تسع حصيات فوضعهن في كفه فسبّحن حتي سمعت لهن حنيناً لحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي صلي الله عليه وسلم فوضعهن في يد ابي بكر فسبحن حتي سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي صلي الله عليه وسلم فوضعهن في يد عمر فسبحن حتي سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي صلي الله عليه وسلم فوضعهن في يد عثمان فسبحن حتي سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن (١)

واما ان عمر محدَّث يُقتدي به فيما امر وسَنّ: فقد اخرج الحاكم من حديث هشام بن الغاز عن ابن عجلان ومحمد بن اسحق عن مكحول عن غضيف بن الحارث عن ابي ذر قال مَرّ فتي على عمر فقال عمر نعم الفتي قال فتبعه ابوذر فقال يا فتي استغفر لي فقال يا اباذر استغفر لك وانت صاحب رسول الله صلي الله عليه وسلم قال استغفر لي قال لا او تخبرني فقال انك مررت على عمر فقال نعم الفتي واني سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول ان الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه (١)

ومن مسند مقداد ابن الاسود - رضي الله عنه - (١ روايت)

اما مواعيد الله تعالي الظاهره على ايدي الخلفاء: فقد اخرج احمد من حديث سليم بن عامر قال سمعت المقداد بن الاسود يقول سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول: لا يبقي على ظهر الارض بيت مدر ولا وبر (٢) الا ادخله الله كلمه الاسلام بعزّ عزيز او ذل ذليل اما يعزهم الله فيجعلهم من اهلها او يذلهم فيدينون لها (٣)

ومن مسند خباب ابن الارت - رضي الله عنه - (١ روايت)

اما مواعيد الله عزوجل الظاهره على ايدي الخلفاء: فقد اخرج ابويعلي من حديث اسمعيل عن قيس عن خباب قال شكونا الي رسول الله صلي الله عليه وسلم وهو متوسّد ببردة له في ظل الكعبه فقلنا الا تستنصر لنا فجلس محمرّا وجهه فقال قد كان من قبلكم يؤخذ الرجل فيُحفر له في الارض ثم يجاء بالمنشار فيجعل فوق رأسه ما يضرفه عن دينه او يمشّط بامشاط الحديد ما دون لحمه من عظم وعصب ما يضرفه عن دينه وليتمّنّ الله هذا الامر حتي يسير الراكب من صنعاء الي حضرموت لا يخشي الا الله عزوجل والذئب على غنمه ولكنكم تعجلون (٤)

ومن مسند بريده الاسلمي رضي الله عنه (٥ روايت: (

- (٢) كنايه از گسترش اسلام است.

اما ان ابابكر صديق وهما شهيدان: فقد اخرج احمد عن الحسين بن واقدي عن عبدالله بن بريده عن ابيه ان رسول الله كان جالساً على حراء ومعه ابوبكر وعمر وعثمان فتحرك الجبل فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم اثبت حراء فانما عليك نبيّ او صديق او شهيدان (١)

واما حديث القرون: فقد اخرج احمد عن عبدالله بن خوله قال كنت اسيرُ مع بريدہ الاسلمي فقال سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول خير هذه الامه القرن الذي بُعثت انا فيه، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم، ثم يكون قوم تسبق شهادتهم ايمانهم وايمانهم شهادتهم (٢)

واما حديث الامامه فقد اخرج احمد عن عبدالملك بن عمير عن ابن بريدہ عن ابيه قال مرض رسول الله صلي الله عليه وسلم فقال مروا ابابكر يصلي بالناس فقالت عائشه يا رسول الله ابي رجل رقيق فقال مروا ابابكر يصلي بالناس فانكن صواحبات يوسف فأمّ ابوبكر الناس (٣)

واما مناقب عمر رضي الله عنه: فقد اخرج احمد عن حسين بن واقد عن عبدالله ابن بريدہ قال سمعت ابي يقول اصبح رسول الله صلي الله عليه وسلم فدعا بلالاً فقال ايْ بلال بم سبقتَني الي الجنه ما دخلت الجنه قط الا سمعت خشخشتَك اَمامي اني دخلت البارحه الجنهَ فسمعت خشخشتك فاتيت على قصر من ذهب مرتفع مشرف فقلت لمن هذا القصر؟ قالوا لرجل من العرب قلت انا عربي لمن هذا القصر قالوا الرجل من المسلمين من امه محمد صلي الله عليه وسلم قلت فانا محمد لمن هذا القصر قالوا لعمر بن الخطاب فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم لو لا غيرتك لدخلت القصر فقال يا رسول الله ماكنت لاغار عليك وقال لبلال بم سبقتَني الي الجنه فقال ما حدثت الا توضأت وصليت ركعتين فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم بهذا (٤)

واخرج احمد عن حسين عن عبدالله بن بريدہ عن ابيه ان امةً سوداء اتت رسول الله صلي الله عليه وسلم ورجع من بعض مغازيه فقالت اني كنت نذرت ان ردك الله صالحاً ان اضرب عندك بالدّف قال ان كنت فعلت فافعلي وان كنت لم تفعلي فلا تفعلي فضربت ودخل ابوبكر وهي تضرب ودخل غيره وهي تضرب ثم دخل عمر فجعلت دفها خلفها وهي مقنّعه فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم ان الشيطان ليفرق منك يا عمر انا جالسٌ ههنا فدخل هؤلاء فلما ان دخلتَ فعلتْ مافعلتْ.

ومن مسند عقبه ابن عامر - رضي الله عنه - (٣ روايت)

اما ان عمر محدّثٌ يُقتدي برأيه: فقد اخرج الترمذي عن مشرح بن عاهان عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم لوكان نبي بعدي لكان عمر بن الخطاب (١)

واما مواعيد الظاهره على ايدي الخلفاء: فقد اخرج احمد عن ابي الخير عن عقبه بن عامر الجهني ان رسول الله خرج يوماً فصلي على اهل اُحد صلاته على الميت ثم خرج الي المنبر فقال اني فرَط (٢) لكم واني شهيد عليكم واني والله انظر الي حوضي الآن واني قد اُعطيت مفاتيح خزائن الارض واني والله ما اخاف عليكم ان تشركوا بعدي ولكني اخاف عليكم ان تنافسوا فيها (٣)

واخرج احمد من حديث عمرو بن الحارث عن ابي على عن عقبه بن عامر قال سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم قال ستفتح عليكم ارضون ويكفيكم الله عزوجل فلا يعجز احدكم ان يلهُو باسهمه.

ومن مسند سفينه رضي الله عنه (٢ روايت)

اما ما يدل على خلافه الاربعه من ضرب المدة الواقعه عليهم: فقد اخرج الترمذي من حديث سعيد بن جمهان قال حدثني سفينه قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم الخلافه في امتي ثلاثون سنه ثم مُلكٌ بعد ذلك ثم قال لي سفينه امسك خلافه ابي بكر ثم قال وخلافه عمر وخلافه عثمان، ثم قال امسك خلافه علي فوجدنا ها ثلاثين سنه قال سعيد فقلت له ان بني اميه يزعمون ان الخلافه فيهم قال كذبوا بنو الزرقاء بل هم ملوك شرّ الملوك (۱)

واما ما يدل على خلافه الثلاثه من رؤيا الميزان: فقد اخرج الحاكم عن سعيد بن جمهان عن سفينه مولي ام سلمه قال كان رسول الله صلي الله عليه وسلم اذا صلي الصبح اقبل على اصحابه فقال ايّكم رأي رؤياً؟ فقال رجل انا يا رسول الله كأنّ ميزانا نزل به من السماء فوضعت في كفه ووضع ابوبكر في كفه اخري فرجحتَ بابي بكر فرفعت وترك ابوبكر مكانه فجئ بعمر ابن الخطاب فوُضع في الكفه الاخري فرجح ابوبكر ثم رفع ابوبكر ووضع عثمان فرجح عمر ثم رفع عمر ورفع الميزان قال فتغير وجه رسول الله ثم قال خلافه النبوه ثلاثون عاما ثم يكون مُلكٌ. قال سعيد بن جمهان فقال لي سفينه امسك سنتي ابي بكر وعشراً عمر وثنتي عشره عثمان وستاً علي.

ومن مسند عرباض بن ساريه - رضي الله عنه - (۲ روايت)

اما وجوب اتباع سنن الخلفاء الراشدين: فقد اخرج ابن ماجه من حديث عبدالرحمن بن مهدي عن معاويه بن صالح عن ضمره بن حبيب عن عبدالرحمن بن عمرو السلمي انه سمع العرباض بن ساريه يقول وعظنا رسول الله صلي الله عليه وسلم موعظه ذرفت منها العيون ووجلت منها القلوب فقلنا يا رسول الله ان هذه لموعظه مودع فماذا تعهَد الينا قال تركتكم على البيضاء ليلها كنهارها لايزيغ منها بعدي الا هالك من يعش منكم فسيري اختلافاً كثيراً فعليكم بما عرفتم من سنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضّوا عليها بالنواجذ وعليكم بالطاعه وان كان عبدا حبشيا فانما المؤمن كالجمل الآنف حيث ماقيد انقاد (۱)

واما مواعيد الله الظاهره على ايدي الخلفاء: فقد اخرج احمد من طريق اسمعيل بن عياش عن ضمضم عن شريح بن عبيد قال قال العرباض بن ساريه كان النبي صلي الله عليه وسلم يخرج الينا وعلينا الحوتكيه(۲)فيقول لو تعلمون ما ذخرلكم ما حزنتم على مازُوي عنكم وليفتحن لكم فارس والروم.

ومن مسند عبدالرحمن بن غنم الاشعرى (۲ روايت)

اما تصويب رأي الشيخين وان رأيهما حجه والاشاره الي خلافتهما: فقد اخرج احمد من حديث عبدالحميد بن بهرام عن شهر بن حوشب عن عبدالرحمن بن غنم ان النبي صلي الله عليه وسلم قال لأبي بكر وعمر: لو اجتمعتما في مشوره ما خالفتكما (۳)

واما ان الخلافه حق المهاجرين الاوّلين دون الطلقاء: فقد اخرج ابو عمر في الاستيعاب ان عبدالرحمن بن غنم عاتب اباهريره وابا الدرداء بحِمص اذا انصرفا من عند عليّ رسولين لمعاويه وكان مما قال لهما عجباً منكما كيف جاز عليكما ما جئتما به تدعوان علياً الي ان يجعلها شوري وقد علمتما انه قد بايعه المهاجرون والانصار واهل الحجاز والعراق وان من

رضيه خيرٌ ممن كرهه ومن بايعه خيرٌ ممن لم يبايعه وايُّ مدخل لمعاويه في الشوري وهو من الطلقاء الذين لايجوز لهم الخلافه وهو وابوه رؤس الاحزاب فندما على مسيرهما و تابا بين يديه (١)

ومن مسند ابي اروي الدوسی رضي الله عنه (١ روايت)

اما مايدل على خلافتهما وان مواعيد الله لنبيه يظهر على ايديهما: فقد اخرج الحاكم من طريق سهيل بن ابي صالح ومحمد بن ابراهيم عن ابي سلمه بن عبدالرحمن عن ابي اروي الدوسي قال: كنت جالسا عند النبي صلي الله عليه وسلم فاطلع ابوبكر وعمر رضي الله عنهما فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم الحمد لله الذي ايّدني بهما.

ومن مسند ابي امامه الباهلي -رضي الله عنه- (١ روايت)

اخرج الحاكم من حديث موسي بن عمير قال سمعت مكحولاً يقول وسأله رجل عن قول الله عزوجل "فان الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين" قال حدثني ابوامامه انه قال: الله مولاه وجبريل وصالح المؤمنين ابوبكر وعمر (٢)

ومن مسند سالم بن عبيد الاشجعي رضي الله عنه (١ روايت)

حديثه في امامه ابي بكر الصديق: اخرج ابن ماجه من حديث نبيط بن شريط عن سالم بن عبيد قال أُغمي على رسول الله صلي الله عليه وسلم في مرضه فقال اَحَضرت الصلاه؟ قالوا: نعم قال مروا بلالاً فليؤذن ومروا ابابكر فليصل بالناس ثم أُغمي عليه فأفاق فقال احضرت الصلاه قالوا نعم قال مروا بلالاً فليؤذن ومروا ابابكر فليصل بالناس فقالت عائشه ان ابي رجل اسيفٌ فاذا قام مقامك يبكي لايستطيع فلو اَمرت غيره ثم اغمي عليه فافاق فقال مروا بلالا فيؤذن ومروا ابابكر فليصل بالناس فانّكن صواحب يوسف قال فأُمر بلال فاذن وأُمر ابوبكر فصلي بالناس ثم ان رسول الله صلي الله عليه وسلم وجد خفة فقال انظروا الي من اتكي عليه فجاءت بريره ورجل آخر فاتكي عليهما فلما رآه ابوبكر ذهب لينكص فاومأ اليه ان اثبت مكانك ثم جاء رسول الله صلي الله عليه وسلم حتي جلس الي جنب ابي بكر حتي قضي ابوبكر صلاته ثم ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قُبض (١)

ومن مسند عرفجه الاَشجعي رضي الله عنه (١ روايت)

اما حديث الوزن: فقد اخرج ابوعمر عن قطيبه بن مالك عن عرفجه الاشجعي قال صلي بنا النبي صلي الله عليه وسلم الفجر ثم جلس فقال وُزن اصحابي الليله، وُزن ابوبكر فوَزن ثم وزن عمر فوزن ثم وزن عثمان فخفَّ وهو رجل صالح.

ومن مسند عياض بن حمار المجاشعي (١ روايت)

حديثه في ان الله نظر الي ارض الارض فمقَتهم عربَهم وعجمهم: فقد اخرج مسلم عن عياض بن حمار المجاشعي ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال ذات يوم في خطبته: الا ان ربي امرني ان اعلّمكم ما جهلتم ما علمني يومي هذا كل مال نحلته عبداً حلالٌ واني خلقت عبادي حنفاء كلهم وانهم اتتهم الشياطين فاحتالتهم عن دينهم وحَرمتُ عليهم ما احللتُ لهم وامرتهم ان يشركوا بي مالم انزل به سلطانا وان الله نظر الي اهل الارض فمقتهم عربهم وعجمهم الا بقايا من اهل الكتاب وقال بعثتك لابتليك وابتلي بك وانزلت عليك كتاباً لا يغسله الماءُ (١) تقرأه نائما ويقظان وان الله امرني ان

احرق قريشاً فقلت رب اذاً يثلغوا رأسي فيدعوه خبزة قال استخرجهم كما اخرجوك واغزهم نغزك وانفق فسننفق عليك وابعث جيشاً نبعث خمسه مثله وقاتل بمن اطاعك من عصاك (٢(

ومن مسند ربيعه بن كعب الاسلمي - رضي الله عنه - (١ روايت)

حديثه في منزله ابي بكر الصديق رضي الله عنه عند النبي صلي الله عليه وسلم واصحابه: اخرج احمد من حديث ابي عمرانَ الجوني عن ربيعه الاسلمي فذكر حديثاً طويلا آخره ثم قال ان رسول الله صلي الله عليه وسلم اعطاني بعد ذلك ارضاً واعطي ابابكر ارضاً وجاءت الدنيا فاختلفنا في غَدَق (١) نخلة فقلت انا: هي في حدي وقال ابوبكر هي في حدي فكان بيني وبين ابي بكر كلام فقال لي ابوبكر كلمه كرهها وندم فقال لي يا ربيعه رُدَّ عليَّ مثلها حتي تكون قصاصاً قال قلت لا افعل فقال لي ابوبكر لتقولن لي او لأَستَعدِيَنّ عليك رسول الله صلي الله عليه وسلم فقلت ما انا بفاعل. قال وربض الارض وانطلق ابوبكر رضي الله عنه الي النبي صلي الله عليه وسلم وانطلقت اتلوه فجاء ناس من "اسلم" فقالوا لي رحم الله ابابكر في ايّ شئ يستعدي عليك رسول الله صلي الله عليه وسلم وهو قال لك ما قال. قال فقلت اتدرون من هذا؟ هذا ابوبكر الصديق هذا ثاني اثنين وهذا ذو شيبه المسلمين اياكم لا يلتفت فيراكم تنصرونّي عليه فيغضب فيأتي رسول الله صلي الله عليه وسلم فيغضب فيأتي رسول الله فيغضب بغضبه فيغضب الله عزوجل بغضبهما فيهلك ربيعه قالوا ما تأمرنا قال ارجعوا فانطلق ابوبكر رضي الله عنه الي رسول الله صلي الله عليه وسلم فتبعته وحدي حتي اتي النبي صلي الله عليه وسلم فحدّث الحديث كما كان فرفع الي رأسه فقال يا ربيعه مالك وللصديق قلت يا رسول الله كان كذا قال لي كلمة كرهها فقال لي قل كما قلت حتي يكون قصاصا فابيت فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم اجل فلا ترُدَّ عليه ولكن قل غفرالله لك يا ابابكر. فقلت غفرالله لك يا ابابكر قال الحسن فولّي ابوبكر رضي الله عنه وهو يبكي (٢)

ومن مسند ابي برزه الاسلمي رضي الله عنه (١ روايت)

حديثه في امامة قريش: اخرج احمد عن سيار بن سلامه قال دخلت مع ابي علي ابي برزه الاسلمي فقال قال رسول الله: الامراء من قريش الامراء من قريش الامراء من قريش لكم عليهم حق ولهم عليكم حق ما فعلوا ثلاثا ما حكموا فعدلوا واسترحموا فرحموا وعاهدوا فوفوا فمن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين (١)

ومن مسند عمرو بن عبسه رضي الله عنه (٢ روايت)

حديثه في تقدم ابي بكر الصديق في الاسلام: اخرج احمد من حديث سليم بن عامر وغيره عن عمرو بن عبسه قال اتيت رسول الله صلي الله عليه وسلم وهو بعكاظ (٢) قلت من تبعك علي هذا الامر فقال حُرّ وعبد ومعه ابوبكر وبلال فقال لي ارجع حتي يمكّن الله عزوجل لرسوله (٣)

واخرج احمد من طريق عبدالرحمن بن ابي عبدالرحمن عن عمرو بن عبسه قال اتيت النبي صلي الله عليه وسلم فقلت من تابعك علي امرك هذا؟ قال حر وعبد يعني ابابكر وبلالاً وكان عمرو يقول بعد ذلك فلقد رأيتُني واني لرُبع الاسلام (٤)

ومن مسند سلمان الفارسي رضي الله عنه (۱ روایت)

قوله في فضل عمر رضي الله عنه: اخرج الحاكم من طريق عمران بن خالد الخزاعي البَناني عن انس بن مالك قال دخل سلمان الفارسي على عمر بن الخطاب رضي الله عنهما وهو متكئ على وساده فالقاها له فقال سلمان صدق الله ورسوله فقال عمر: حدِّثنا يا اباعبدالله قال دخلت على رسول الله صلي الله عليه وسلم وهو متكئ على وساده فالقاها اليّ ثم قال لي يا سلمان ما من مسلم يدخل على اخيه المسلم فيُلقي له وساده اكراماً الا غفر الله له (٥(

ومن مسند ذي مخمر رضي الله عنه (۱ روایت)

حديثه في خلافه قريش: اخرج احمد عن ابي حي عن ذي مخمر ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال كان هذا الامر في حِمْيَر (١) فنزعه الله عز وجل منهم فجعله في قريش وسَيعود اليهم (٢)

ومن مُسند عوف بن مالك الاشجعي رضي الله عنه (۲ روایت: (

حديثه في صفه الخلافه الراشدة: اخرج مسلم عن عوف بن مالك الاشجعي عن رسول الله صلي الله عليه وسلم قال خيار ائمتكم الذين تحبونهم ويحبونكم وتصلّون عليهم ويضلون عليكم وشرار ائمتكم الذين تبغضونهم ويبغضونكم وتلعنونهم ويلعنونكم قال قلنا يا رسول الله افلا ننابذهم عند ذلك قال لا ما اقاموا فيكم الصلاة الا من ولي عليه وال فرآه يأتي شيئاً من معصية الله تعالي فليكره ما يأتي من معصية الله تعالي ولا ينزعن يداً من طاعته.

واخرج ابو عمر عن عبدالملك بن عمير قال حدثني ابو بردة واَخي عن عوف بن مالك الاشجعي انه رآي في المنام كاَنّ الناس جمعوا فاذا فيهم رجل فَرُعهم فهو فوقهم ثلاث اذرُعٍ قال فقلت من هذا؟ قال: عمر قلت: لِمَ؟ قالوا الان فيه ثلاث خصال لانه لا يخاف في الله لومه لائم وانه خليفه مستخلفٌ وشهيدٌ مستشهدٌ قال فاتي ابابكرٍ فقصها عليه فارسل الي عمر فدعاه ليبشّره قال فجاء عمر قال فقال لي ابوبكر اقصص رؤياك قال فلما بلغت خليفهٌ مستخلف زبَرني عمر وكهَرني وقال اسكت تقول هذا وابوبكر حيٌّ قال فلما كان بعد وولي عمر مررتُ بالشام وهو على المنبر قال فدعاني وقال اقصص رؤياك فقصصتُها فلما قلت له لا يخاف في الله لومه لائمٍ قال اني لاَرجو ان يجعلني الله منهم قال فلما قلت خليفه مستخلفٌ قال قد استخلفني الله فله ان يعينني على ما ولاني فلما ان ذكرت شهيد مستشهدٌ قال اني لي بالشهادة وانا بين اظهركم تغزونَ ولا اَغزو ثم قال بلي يأتي الله بها ان شاء الله (٣)

ومن مسند عبدالله بن مغفل المزني -رضي الله عنه- (۱ روایت)

حديثه في حب الصحابه: اخرج احمد عن عبدالله بن عبدالرحمن عن عبدالله بن مغفل المزني قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم اصحابي لا تتخذوهم غرضاً بعدي فمن احبهم فبحبي احبهم ومن ابغضهم فبيغضي ابغضهم ومن آذاهم فقد آذاني ومن آذاني فقد آذي الله ومن آذي الله اوشك ان يأخذه (١)

ومن مسند حفصه زوج النبي صلي الله عليه وسلم (۲ روایت)

حديثها في فضل عثمان: اخرج احمد من حديث ابن جريج عن ابي خالد عن عبدالله بن ابي سعيد المزني قال حدثني حفصه ابنه عمر بن الخطاب قالت كان رسول الله صلي الله عليه وسلم ذات يوم قد وضع ثوبا بين فخذيه فجاء ابوبكر

فاستأذن فاذن له وهو على هيئته ثم جاء عمر فاستأذن فاذن له ثم جاء ناس من اصحابه والنبي صلي الله عليه وسلم على هيئته ثم جاء عثمان فاستأذن فاذن له فأخذ ثوبه فتجلّله فتحدثوا ثم خرجوا قلت يا رسول الله جاء ابوبكر وعمر وعليٌ وسائر اصحابك وكنت على هيئتك فلما جاء عثمان تجللت بثوبك فقال الا استحيي ممن يستحيي منه الملائكه (٢)

وحديثها في بشارة اهل بدر والحديبيه: اخرج مسلم عن حفصه قالت قال رسول الله صلي الله عليه وسلم اني لأَرجو ان لا يدخل النار ان شاء الله احدٌ شهد بدراً والحديبيه قلت يا رسول الله! اليس قد قال الله "وان منكم الا واردها" قال افلم تسمعيه يقول "ثم ننجي الذين اتقوا" وفي روايه لا يدخل النار ان شاء الله من اصحاب الشجرة احدٌ الذين بايعوا تحتها (٣)

مسانيد الانصار من اصحاب رسول الله صلي الله عليه وسلم

من مسند معاذ بن جبل - رضي الله عنه - (١ روايت)

في المشكوه عن ابي عبيده ومعاذ بن جبل عن رسول الله صلي الله عليه وسلم قال ان هذا الامر بدأ نبوه ورحمه ثم يكون خلافةً ورحمةً ثم ملكاً عضوضاً ثم كائن جبريةً وعتواً وفساداً في الارض يستحلون الحرير والفروج والخمور يرزقون على ذلك وينصرون حتي يلقوا الله رواه البيهقي في شعب الايمان (١)

ومن مسند ابي بن كعب - رضي الله عنه - (١ روايت)

في فضل عمر - رضي الله عنه -: اخرج الحاكم من حديث يحيي بن سعيد عن سعيد ابن المسيب عن ابي بن كعب قال سمعت النبي صلي الله عليه وسلم يقول اول من يعانقه الحق يوم القيامه عمر واوّل من يصافحه الحق يوم القيامه عمر واول من يؤخذ بيده فينطلق به الي الجنه عمر بن الخطاب - رضي الله عنه. -

ومن مسند ابي ايوب الانصاري - رضي الله عنه - (١ روايت)

حديثه في فتوح الامصار: اخرج الحاكم عن عبدالرحمن بن ابي ليلي عن ابي ايوب عن النبي صلي الله عليه وسلم قال اني رأيت في المنام غنما سوداً دخلت فيها غنمٌ عفرٌ يا ابابكر اعبرها فقال ابوبكر يا رسول الله هي العرب تتبعك ثم تتبعها العجم حتي تغمرها فقال النبي صلي الله عليه وسلم هكذا عبرها الملك سحر (٢)

ومن مسند ابي الدرداء - رضي الله عنه - (٢ روايت)

حديثه في التعريض عن خلافه الشيخين: اخرج الحاكم عن سعيد بن جبير عن ابي الدرداء قال خطب رسول الله صلي الله عليه وسلم خطبه خفيفه فلما فرغ من خطبته قال يا ابابكر قم فاخطب فقام ابوبكر فخطب فقصّر دون النبي صلي الله عليه وسلم فلما فرغ ابوبكر من خطبته قال يا عمر قم فاخطب فقام عمر - رضي الله عنه - فخطب فقصر دون النبي صلي الله عليه وسلم ودون ابي بكر (٣)

وحديثه في منزلة ابي بكر الصديق عند النبي صلي الله عليه وسلم واصحابه: اخرج البخاري عن بسر بن عبيدالله عن عائذ الله ابي ادريس عن ابي الدرداء قال كنت جالساً عند النبي صلي الله عليه وسلم اذ قبل ابوبكر آخذاً بطرف ثوبه حتي ابدي عن ركبتيه فقال النبي صلي الله عليه وسلم: اما صاحبكم فقد غامر فسلم وقال اني كان بيني وبين ابن الخطاب

شئٌ فاسرعتُ اليه ثم ندمت فسألته ان يغفر لي فأبي عليّ فاقبلت اليك فقال يغفر الله لك يا ابابكر ثلاثا ثم ان عمر ندم فاتي منزل ابي بكر فسأل أثَمَّ ابوبكر؟ قالوا: لا فاتي النبي صلي الله عليه وسلم فجعل وجه النبي يتمعّر حتي اشفق ابوبكر فجثي علي ركبتيه فقال يارسول الله والله اناكنت اظلم مرتين فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله بعثني اليكم فقلتم كذبتَ وقال ابوبكر صدقتَ وواساني بنفسه وماله فهل انتم تاركون لي صاحبي مرتين فما اوذي بعدها(١)

ومن مسند اسيد بن حضير - رضي الله عنه - (٢ روايت)

حديثه في منزلة ابي بكر - رضي الله عنه - عند الصحابه: اخرج البخاري عن مالك عن عبدالرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشه في قصة نزول آية التيمم فقال اسيد بن الحضير ماهي بأوّل بركتكم يا آل ابي بكر(٢)

وقوله ان الأثَرة لا تكون الا بعد عمر: اخرج ابويعلي من طريق محمود بن لبيد عن ابن شفيع وكان طبيباً عن اسيد بن حضير سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول انكم ستلقون اثرة بعدي فاماكان عمر بن الخطاب قسّم حُللا بين الناس فبعث اليّ منها بحلّه فاستصغرتها فاعطيتها ابنين فبينا انا اصلي اذ مرّ بي شاب من قريش عليه حُلةٌ من تلك الحلل نحوها فذكرت قول رسول الله صلي الله عليه وسلم انكم ستلقون اثرةً بعدي فقلت صدق الله رسوله فانطلق رجلٌ الي عمر فاخبره فجاء وانا اصلي فقال صلّ يا اسيد فلما قضيت صلاتي قال كيف قلت فاخبرته فقال تلك حله بعثت بها الي فلان وهو بدري أُحديٌ عُقبيٌ (١) فاتاه هذا الفتي فابتاعها منه فلبسها فظننت ان ذاك يكون في زماني قلت قد والله يا امير المؤمنين ظننت ان ذاك لا يكون في زمانك(٢)

ومن مسند زيد بن ثابت - رضي الله عنه - (١ روايت)

قوله ان المهاجرين اَولي بالخلافه من غيرهم: اخرج الحاكم من حديث وهيب عن داود بن ابي هند عن ابي نضره عن ابي سعيد الخدري قال لما توُفي رسول الله صلي الله عليه وسلم قام خطباء الانصار فجعل الرجل منهم يقول يا معشر المهاجرين ان رسول الله صلي الله عليه وسلم كان اذا استعمل رجلاً منكم قرن معه رجلاً منا فنري ان يلي هذا الامر رجلان احدهما منكم والآخر منا قال فتتابعت خطباء الانصار علي ذلك فقام زيد بن ثابت فقال ان رسول الله صلي الله عليه وسلم كان من المهاجرين فان الامام يكون من المهاجرين ونحن انصاره كماكنا انصار رسول الله صلي الله عليه وسلم فقام ابوبكر فقال جزاكم الله خيراً يا معشر الانصار وثبّت قائلكم ثم قال اما لو فعلتم غير ذلك لما صالحناكم ثم اخذ زيدُ بن ثابت بيد ابي بكر فقال هذا صاحبكم فبايعوه ثم انطلقوا فلما قعد ابوبكر علي المنبر نظر في وجوه القوم فلم ير علياً فسأل عنه فقام ناسٌ من الانصار فأتوا به فقال ابوبكر ابن عم رسول الله صلي الله عليه وسلم وختنه اردتَ ان تشقّ عصا المسلمين؟ فقال: لا تثريب يا خليفه رسول الله صلي الله عليه وسلم فبايعه (از اين روايت اين طور دانسته مى شود كه على مرتضى - رضي الله عنه - در اولين روز خلافت صديق اكبر - رضي الله عنه - با ايشان بيعت نمود و مشابه اى روايت را مى توان در مسند ابوداود طيالسى، ابن سعد، ابن ابى شيبه، ابن جرير، بيهقى و ابن عساكر يافت (مراجعه شود به كنز العمال جلد ٣ صفحه ١٣١ مطبعه دكن) بر علاوه از حاكم، ابن حبان و غيره نيز اين روايت را تصحيح نموده اند و بيهقى گفته است: الرواية الموصولة عن أبي سعيد أصح (براى تفصيل بيشتر مراجعه شود به فتح البارى از حافظ ابن حجر

جلد ۷ صفحه ۳۸۸ چاپ مصر) اما در بخاری از عائشه صدیقه رضی الله عنها روایتی آمده که علی - رضي الله عنه - بعد از وفات فاطمه زهرا رضی الله عنها یعنی شش ماه بعد از بیعت عموم مسلمانان با حضرت صدیق بیعت نمود، بعضی از محدثین روایت حاکم را بر روایت بخاری ترجیح داده اند این ترجیح اگرچه وجوهاتي دارد مگر باز هم به آسانی نمی توان آن را بر روایت بخاری ترجیح داد. و یا این که می توان گفت که علی - رضي الله عنه - دو دفعه با حضرت صدیق بیعت نمود که روایت بخاری بیانگر بیعت دوم ایشان می باشد، وجه این بیعت آنست که چون واقعه فدک پیش آمد بعضی مردم گمان نمودند که علی مرتضی از خلیفه رسول الله رنجیده است بخصوص این که در ایام مریضی فاطمه زهرا حضرت علی از او مراقبت کرده ورفت و آمد خود را خدمت خلیفه کمتر نمود، لهذا علی - رضي الله عنه - این موضوع را احساس کرده بخاطر حفظ وحدت مسلمین و اظهار اطاعت از خلیفه رسول الله بار دوم در ملأ عام با ایشان بیعت نمود.

ثم لم یر الزبیر بن العوام فسأل عنه حتي جاؤا به فقال ابن عمة رسول الله صلي الله علیه وسلم وحواریه اردت ان تشق عصا المسلمین فقال لا تثریب یا خلیفه رسول الله صلي الله علیه وسلم مثل قوله فبایعاه هذا حدیث صحیحٌ علی شرط مسلم ولم یخرجاه (۱)

ومن مسند زید بن خارجه - رضي الله عنه - (۱ روایت)

تکلُّمه بعد موته بفضائل الثلاثه: اخرج ابو عمر من طریق سلیمان بن بلال عن یحیي بن سعید بن المسیب ان زید بن خارجه الانصاري ثم من بني الحارث بن الخزرج توفي في زمن عثمان ابن عفان فسُجّي بثوب انهم سمعوا الجُلجلة في صدره ثم تکلم فقال احمد احمد في الکتاب الاول صدق صدق ابوبکر الصدیق الضعیف في نفسه القوي في امر الله في الکتاب الاول صدق صدق عمر ابن الخطاب القوي الامین في الکتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان علی منهاجهم مضت اربعٌ وبقیت سنتان اتت الفتن واکل الشدید الضعیف وقامت الساعه وسیأتیکم خبر بیر اَریس (۲) وما بیر اریس؟ قال یحیي بن سعید قال سعید بن المسیب ثم هلكَ رجل من بني خطمه فسجي بثوب فسمعوا جلجله في صدره ثم تکلم فقال ان اخا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق قال ابو عمر وکانت وفاته في خلافة عثمان وقد عرض مثل قصته لأخي ربعي بن خراش (۳)

ومن مسند رفاعه بن رافع الزرقي - رضي الله عنه - (۱ روایت)

حدیثه في فضل اهل بدر: اخرج البُخاري عن رفاعه بن رافع قال جاء جبرئیل الي النبي صلي الله علیه وسلم قال ما تعدّون اهل بدر فیکم قال من افضل المسلمین او کلمه نحوها قال وکذلك من شهد بدراً من الملائکه (٤)

حدیثه في فضل اهل بدر: اخرج ابن ماجه من حدیث سفیان عن یحیي بن سعید عن عبایه بن رفاعه عن جده رافع بن خدیج قال جاء جبرئیل او ملكٌ الي النبي صلي الله علیه وسلم فقال ما تعدون من شهد بدراً فیکم؟ قالوا: خیارنا قال کذلك هم عندنا خیار الملائکه (۱)

ومن مسند ابي سعید بن المعلي - رضي الله عنه - (۱ روایت)

حديثه في الخطبه التي خطبها النبي صلي الله عليه وسلم في مناقب ابي بكر: اخرج الترمذي عن عبدالملك بن عمير عن ابن المعلي عن ابيه ان رسول الله صلي الله عليه وسلم خطب يوماً فقال ان رجلا صالحا خيّره ربه بين ان يعيش في الدنيا ما شاء ان يعيش ويأكل في الدنيا ماشاء ان يأكل وبين لقاء ربه فاختار لقاء ربه، قال فبكي ابوبكر فقال اصحاب النبي صلي الله عليه وسلم الا تعجبون من هذا الشيخ اذ ذكر رسول الله ان رجلا صالحا خيره ربه بين الدنيا وبين لقاء ربه فاختار لقاء ربه قال فكان ابوبكر اعلمهم بما قال رسول الله صلي الله عليه وسلم فقال ابوبكر بل نفديك بآبائنا واموالنا فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم ما من الناس احدٌ امنّ الينا في صحبته وذات يدهٖ من ابن ابي قحافه ولو كنت متخذاً خليلاً لاتخذت ابن ابي قحافه خليلاً ولكن ودٌّ واخاءُ ايمانٍ مرتين او ثلثاً وان صاحبكم خليل الله (٢)

ومن مسند براء بن عازب - رضي الله عنه - (١روايت)

حديثه في فتوح الامصار: اخرج ابويعلي عن ابي عبدالله ميمون عن البراء قال امر رسول الله صلي الله عليه وسلم بحفر الخندق قال عرض لنا صخرة لا يأخذ فيه المعاول فشكوا ذلك الي النبي صلي الله عليه وسلم قال فاخذ المِعول قال واحسبه قال ووضع ثوبه فضرب ضربة وقال بسم الله فكسر ثُلث الصخرة ثم قال الله اكبر اعطيت مفاتيح الشام اني لانظر الي قصورها الحُمُر من مكان هذا ثم قال بسم الله وضرب اخري فكسر ثلثيها وقال الله اكبر اعطيت مفاتيح فارس (١) والله اني لانظر الي المدائن وقصورها الابيض من مكان هذا ثم قال بسم الله وضرب اخري وكسر بقية الحجر وقال الله اكبر اعطيت مفاتيح اليمن والله لاني انظر الي مفاتيح صنعاء من مكاني هذا (٢)

ومن مسند ام حرام الانصاريه رضی الله عنها (١روايت)

حديثها في الوعد بغزوة البحر فكانت في زمن عثمان رضي الله عنه: اخرج البخاري عن خالد بن معدان ان عمير بن الاسود العنسي حدثه انه اتي عبادة بن الصامت رضي الله عنه وهو نازلٌ في ساحل حِمص وهو بناء له ومعه ام حرام قال عمير فحدثتْنا ام حرام رضي الله عنه انها سمعت النبي يقول اول جيش من امتي يغزون البحر قد اوجبوا قالت ام حرام قلت يا رسول الله انا فيهم قال انتِ فيهم قالت ثم قال النبي صلي الله عليه وسلم اول جيش من امتي يغزون مدينة قيصر مغفور لهم فقلت انا فيهم يا رسول الله قال لا (٣)

ومن مسند سهل بن سعد الساعدي رضي الله عنه (٢ روايت)

حديثه في اثبات الصديقيه لابي بكر والشهادة لهما: اخرج ابويعلي عن عبدالرزاق عن معمر عن ابي حازم عن سهل بن سعد ان اُحداً رَتج وعليه رسول الله وابوبكر وعمر وعثمان فقال رسول الله: اثبت احد فما عليك الا نبيٌ او صديقٌ او شهيدان (١)

وحديثه في منزلة ابي بكر عند النبي صلي الله عليه وسلم: اخرج ابويعلي عن حماد بن زيد عن ابي حازم عن سهل بن سعد قال كان قتالٌ بين بني عمرو بن عوف فاتاهم النبي صلي الله عليه وسلم ليصلح بينهم وقد صلي الظهر فقال لبلال ان حضرت صلاة العصر ولم آت فمر ابابكر فليصل بالناس فلما حضرت صلاة العصر اذّن بلالٌ واقام وقال يا ابابكر تقدم فتقدم ابوبكر فجاء رسول الله صلي الله عليه وسلم فشق الصفوف فلما رُئيَ رسول الله صلي الله عليه وسلم صفّحوا

يعني التصفيق قال وكان ابوبكر اذ دخل في صلاة لم يلتفت فلما رأي التصفيق لا يمسك عنه التفت فرأي رسول الله صلي الله عليه وسلم خلفه فاومأ اليه النبي ان امض فلبث ابوبكر هنيئة يحمد الله علي قول رسول الله صلي الله عليه وسلم امض ثم مشي ابوبكر القهقري يعني علي عقبه فلما رأي ذلك النبي تقدم فصلي بالقوم صلاتهم فلما قضي صلاته قال يا ابابكر ما منعك اذا اومأت اليك الا تكون مضيت قال ابوبكر لم يكن لابن ابي قحافه ان يؤمّ رسول الله ثم قال للناس اذا نابكم في صلاتكم شئ فليسبّح الرجال وليصفق النساء (٢)

ومن مسند نعمان بن بشير - رضي الله عنه - (١روايت)

حديثه في القرون الثلاثه: اخرج احمد من حديث عاصم بن بهدله عن خيثمه والشعبي عن النعمان بن بشير قال قال رسول الله خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يأتي قوم تسبق ايمانهم شهادتهم وشهادتهم ايمانهم (٣)

ومن مسند عويم بن ساعدة - رضي الله عنه - (١روايت)

حديثه في النهي عن سب الصحابه وبيان فضيلتهم: اخرج الحاكم من حديث عبدالرحمن بن سالم بن عبدالرحمن بن عويم بن ساعدة عن ابيه عن جده عن عويم بن ساعدة ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال ان الله تبارك وتعالي اختارني واختار لي اصحاباً فجعل لي منهم وزراء وانصاراً واصهاراً فمن سبهم فعليه لعنة الله والملائكه والناس اجمعين ولا يقبل منه يوم القيامه صرف ولا عدلٌ (١)

ومن مسند شداد بن اوس - رضي الله عنه - (١روايت)

حديثه في فتوح الامصار: اخرج احمد عن عبد الرزاق عن معمر عن ايوب عن ابي الاشعث عن ابي اسماء الرحبي عن شداد بن اوس ان النبي صلي الله عليه وسلم قال: ان الله عزوجل زوي لي الارض حتي رأيت مشارقها ومغاربها وان مُلك امتي سيبلغ ما زُوي لي منها واني أُعطيت الكنزين الابيض والاحمر واني سألت ربي عزوجل الا يهلك امتي بسنة عامهٍ وان لا يسلط عليهم عدواً من غيرهم فيهلكهم وان لا يلبسهم شيعاً ولا يذيق بعضهم بأس بعض قال يا محمد اني اذا قضيت قضاءً فانه لا يردّ واني قد اعطيت لامتك ان لا اهلكهم بسنة عامه ولا اسلط عليهم عدواً من غيرهم فيهلكوهم بعامة حتي يكون يهلك بعضهم بعضاً يقتل بعضهم بعضاً ويسبي بعضهم بعضاً قال وقال النبي صلي الله عليه وسلم واني لا اخاف علي امتي الا الأئمه المضلين فاذا وضع السيف في امتي لم يرفع عنهم الي يوم القيامه (٢)

ومن مسند حسان بن ثابت - رضي الله عنه - (٣روايت)

شعره في الثناء علي ابي بكر: اخرج الحاكم من حديث غالب بن عبدالله عن ابيه عن جده حبيب بن حبيب قال شهدت رسول الله صلي الله عليه وسلم قال لحسان بن ثابت قلتَ في ابي بكر شيئا قل حتي اسمع قال قلتُ:

وثاني اثنين في الغار المنيف وقد
طاف العدوّ به اذ صعد الجبلا
وكان حِب رسول الله قد علموا
من الخلائق لم يعدك به بدلا

فتبسّم رسول الله صلي الله عليه وسلم (٣)

واخرج الحاكم من حديث مجالد بن سعيد قال سئل الشعبي من اول مَن اسلم فقال اما سمعت قول حسان:

اذا تذكرت شجواً من اخي ثقة

فاذكر اخاك ابابكر بما فعلا

خير البرية اتقاها واعدلها

بعد النبي واوفاها بما حملا

الثاني التالي المحمود مشهده

واول الناس منهم صدق الرسلا (١)

واخرج ابو عمر من حديث ابي بكر بن ابي شيبه قال حدثنا شيخ لنا قال حدثنا مجالد عن الشعبي قال سألت ابن عباس او سُئل ايّ الناس كان اول اسلاماً قال اما سمعت قول حسان بن ثابت:

اذا تذكرت شجواً من اخي ثقه

فاذكر اخاك ابابكر بما فعلا

خير البريه اتقاها واعدلها

بعد النبي واوفاها بما حملا

الثاني التالي المحمود مشهده

واول الناس منهم صدق الرسلا (٢)

قال ابو عمر ورُوي ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال لحسان هل قلت في ابي بكر شيئاً؟ قال نعم وانشده هذه الابيات وفيها بيتٌ رابعٌ وهو:

وثاني اثنين في الغار المنيف وقد

طاف العدو به اذ صعد الجبلا

فسرّ النبي صلي الله عليه وسلم بذلك وقال احسنت يا حسان وقد روي فيها بيت خامسٌ

وكان حب رسول الله قد علموا

خير البريه لم يعدل به رجلا (٣)

ومن مسند ابي الهيثم بن التيهان رضي الله عنه (١ روايت)

قال ابو عمر ومما قيل في ابي بكر قول الهيثم بن التيهان فيما ذكروا

واني لارجوا ان يقوم بامرنا

ويحفظه الصديق والمرء مِن عَدي

اولاك خيار الحي فهر ابن مالك

وانصار هذا الدين من كل معتدي (٤)

ومن مسند كعب بن عجره رضي الله عنه (١ روايت)

حديثه في ان عثمان على الحق: اخرج احمد من حديث مطر الوراق عن ابن سيرين عن كعب بن عجره قال ذكر رسول الله صلي الله عليه وسلم فتنة فقرّبها وعظّمها قال ثم مرّ رجل مقنع في ملحفه فقال هذا يومئذٍ على الحق فانطلقتُ مسرعاً او محضراً فاخذت بضَبعيه فقلت هذا يا رسول الله قال هذا فاذا هو عثمان بن عفان رضي الله عنه (٥)

مسانيد سائر الصحابه رضوان الله عليهم اجمعين

اولها

مسند جابر بن سمره رضي الله عنه (٣ روايت)

اخرج البخاري وغيره عن جابر بن سمره قال سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول لا يزال الدين قائما حتي يكون عليكم اثنا عشر خليفه (١) كلهم من قريش (٢)

واخرج احمد عن عامر بن سعد بن ابي وقاص قال كتبتُ الي جابر بن سمره مع غلامي اخبرني بشئ سمعتَه من رسول الله صلي الله عليه وسلم قال فكتب اليّ سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يوم الجمعه عشية رجم الاسلمي (٣) يقول: لا يزال الدين قائما حتي يكون عليكم اثنا عشر خليفه كلهم من قريش قال وسمعته يقول عصبة المسلمين يفتتحون البيت الابيض بيت كسري او آل كسري (٤)

واخرج البخاري من حديث عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمره يرفعه قال اذا هلك كسري فلا كسري بعده واذا هلك قيصر فلا قيصر بعده والذي نفس محمد بيده لتنفقُنّ كنوزهما في سبيل الله (٥)

عده ای این دوازده خليفه را به ترتيب خلافت بر شمرده اند كه در نتيجه يزيد ابن معاويه را نيز جزء آن ها شمرده اند و عده ای نيز فضيلت و عدالت را مد نظر گرفته اند، به هر حال اين حديث به هيچ وجه بر دوازده امام شيعيان منطبق نمی شود؛ چرا كه بغير از علی -رضي الله عنه- هيچ كدام آن ها به مقام خلافت و ولی امر مسلمين نرسيده اند بلكه بعضی از آن ها (مثل مهدی) اصلا وجود خارجی نداشته اند و برخی ديگر در نوجوانی از دنيا رفته و يا هم اينكه در بزرگسالی نيز خدمات شايانی سر انجام داده نتوانسته اند.

من مسند عدي بن حاتم -رضي الله عنه- (١ روايت)

حديثه في فتح الامصار: اخرج البخاري من حديث محل بن خليفه عن عدي بن حاتم قال بينا انا عند النبي صلي الله عليه وسلم اذ اتاه رجل فشكي اليه الفاقة ثم اتاه فشكي اليه قطع السبيل فقال يا عدي هل رأيت الحيره (١)؟ قلت: لم ارها وقد انبئت عنها قال فان طالت بك حيوة لترين الظعينه ترتحل من الحيره حتي تطوف بالكعبه لا تخاف احداً الا الله قلت فيما بيني وبين نفسي فأين دُعّار طي (٢) الذين قد سعّروا البلاد ولئن طالت بك حيوة لتفتحن كنوز كسري قلت كسري بن هرمز قال كسري بن هرمز ولئن طالت بك حيوة لترين الرجل يخرج ملأ كفه من ذهب او فضه يطلب من يقبله منه فلا يجد احداً يقبله منه، ليلقين الله احدكم يوم يلقاه وليس بينه وبينه ترجمان يترجم فليقولن له الَم ابعث اليك رسولا فيبلغك

فيقول بلي فيقولن الم اعطك مالاً وولداً وافضل عليك فيقول بلي فينظر عن يمينه فلا يري الا جهنم وينظر عن يساره فلا يري الا جهنم قال عدي سمعت النبي صلي الله عليه وسلم يقول اتقوا النار ولو بشق تمرةٍ فمن لم يجد شق تمرة فبكلمه طيبه قال عديٌ فرأيت الظعينه ترتحل من الحيره حتي تطوف بالكعبه لاتخاف الا الله تعالي وكنت فيمن افتتح كنوز كسري بن هرمز ولئن طالت بكم حيوةٌ لترون ما قال النبي ابو القاسم صلي الله عليه وسلم يخرج ملأ كفه (٣)

ومن مسند كرز بن علقمه الخزاعي - رضي الله عنه - (١ روايت)

حديثه في الفتوح: اخرج الحاكم من طريق سفيان ومعمر عن الزهري عن عروه قال سمعت كرز بن علقمه يقول سأل رجل النبي صلي الله عليه وسلم فقال: يا رسول الله؛ هل للاسلام من منتهي؟ فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم: نعم ايّما اهل بيتٍ من العرب والعجم اراد الله بهم خيراً دخل عليهم الاسلام ثم يقع الفتن كانها الظّلل هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه قال الحاكم سمعت على بن عمر الحافظ يقول مما يلزم مسلماً والبخاري اخراج حديث كرز بن علقمه هل للاسلام من منتهي (١)

ومن مسند عبدالله بن حواله - رضي الله عنه - (٢ روايت)

حديثه في خلافة عثمان رضي الله عنه: اخرج الحاكم عن عبدالله بن شقيق عن عبدالله بن حواله قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم ذات يوم تهجمون على رجل معتجر ببردة (٢) يبايع الناس من اهل الجنه فهجمت على عثمان رضي الله عنه وهو معتجر ببردة حيره يبايع الناس (٣)

اخرج الحاكم من حديث الليث عن يزيد بن ابي حبيب عن ربيعه بن لقيط التجيبي عن عبدالله بن حواله الاسدي عن رسول الله صلي الله عليه وسلم قال من نجا من ثلاث فقد نجا قالوا ماذا يا رسول الله قال موتي وقتل خليفة مصطبر بالحق يعطيه ومن الدجال.

ومن مسند هاشم بن عتبه بن ابي وقاص - رضي الله عنه - (١ روايت)

حديثه في الفتوح: اخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمره عن هاشم بن عتبة بن ابي وقاص قال سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول يظهر المسلمون على جزيرة العرب ويظهر المسلمون على فارس ويظهر المسلمون على الروم ويظهر المسلمون على الاعور الدجال (٤)

ومن مسند نافع بن عتبه بن ابي وقاص - رضي الله عنه - (١ روايت)

حديثه في الفتوح: اخرج الحاكم من حديث موسي بن عبد الملك بن عمير عن ابيه عن جابر بن سمرة عن نافع بن عتبه قال قدم ناس من العرب على رسول الله صلي الله عليه وسلم يسلمون عليه وعليهم الصوف فقمت فقلت لاحُولنّ بين هؤلاء وبين رسول الله صلي الله عليه وسلم ثم قلت في نفسي هو نجي القوم ثم ابت نفسي الا ان اقوم اليه قال فسمعته يقول تغزون جزيره العرب فيفتحها الله ثم تغزون فارس فيفتحها الله ثم تغزون الروم فيفتحها الله (١)

ومن مسند عبدالله بن هشام بن زهرة القرشي - رضي الله عنه - (٢ روايت)

حديثه في فضل عمر: اخرج البخاري من حديث ابن وهب قال اخبرني حيوة قال حدثني ابو عقيل زهرة بن معبد انه سمع عبدالله بن هشام قال كنا مع النبي صلي الله عليه وسلم وهو آخذ بيد عمر بن الخطاب وهذا حديث لم يطوله البخاري (٢)

واخرج الحاكم من حديث رشيد بن سعد وابن لهيعه عن زهرة بن معبد عن جده عبدالله بن هشام قال كنا مع رسول الله صلي الله عليه وسلم وهو آخذ بيد عمر بن الخطاب فقال عمر والله يا رسول الله انك لأحبّ اليّ من كل شئ الا نفسي التي بين جنبي فقال له رسول الله صلي الله عليه وسلم لا تكون مؤمناً حتي اكون (٤) اليك من نفسك فقال عمر والذي انزل عليك الكتب لانت (٤) اليّ من نفسي التي بين جنبي فقال النبي صلي الله عليه وسلم الآن يا عمر (٣)

ومن مسند عمران بن حصين الخزاعي - رضي الله عنه - (١ روايت)

حديثه في القرون الثلاثه من طرق كثيرة منها ما اخرج الحاكم من حديث الاعمش عن هلال بن يساف قال انطلقت الي البصرة فدخلت المسجد فاذا شيخٌ مستند الي اسطوانة يحدّث يقول قال رسول الله صلي الله عليه وسلم خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يأتي اقوامٌ يعطون الشهادة قبل ان يسألوها (٤)

ومن مسند عبدالرحمن بن ابي بكر - رضي الله عنه - (١ روايت)

حديثه في الدليل على خلافه ابي بكر: اخرج الحاكم من حديث ابن ابي مليكه عن عبدالرحمن بن ابي بكر قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم ائتني بدوات وكتف اكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده ابدا ثم ولّانا قفاه ثم اقبل علينا فقال يأبي الله والمؤمنون الا ابابكر (١)

ومن مسند عثمان بن ارقم بن ابي الارقم المخزومي - رضي الله عنه - (١ روايت)

حديثه في سوابق عمر: اخرج الحاكم عن عثمان بن الارقم انه كان يقول انا ابن سُبُع الاسلام اسلم ابي سابع سبعه وكانت داره على الصفا وهي الدارة التي كان النبي صلي الله عليه وسلم يكون فيها في الاسلام وفيها دعا الناس الي الاسلام فاسلم فيها قوم كثير وقال رسول الله صلي الله عليه وسلم ليلة الاثنين فيها اللّهم اعزّ الاسلام باحب الرجلين اليك عمر بن الخطاب او عمرو بن هشام فجاء عمر بن الخطاب من الغد بكرة فاسلم في دار الارقم وخرجوا منها وكثروا وطافوا بالبيت ظاهرين ودُعيت دار الارقم دار الاسلام (٢)

ومن مسند الاسود بن سريع - رضي الله عنه - (١ روايت)

حديثه في فضل عمر رضي الله عنه: اخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن سعد عن الزهري عن عبدالرحمن بن ابي بكرة عن الاسود بن سريع التميمي قال قدمت على نبي الله صلي الله عليه وسلم فقلت يا نبي الله قد قلتُ شعراً اثنيت فيه على الله تبارك وتعالي ومدحتُك فقال اما ما اثنيت على الله تعالي فهاته وما مدحتني به فدعه فجعلت انشده فدخل رجل طوال اقني فقال امسك فلما خرج قال هات فقلت من هذا يا نبي الله الذي اذا دخل قلت امسك واذا اخرج قلت هات قال هذا عمر بن الخطاب وليس من الباطل في شئٍ (٣)

ومن مسند ابي جحيفه السوائي - رضي الله عنه - (١ روايت)

حديثه في خلافه قريش: اخرج الحاكم عن عون بن ابي جحيفة عن ابيه قال كنت مع عمي عند النبي صلي الله عليه وسلم فقال لايزال امر امتي صالحاً حتي يمضي اثنا عشر خليفةً ثم قال كلمةً وخفض بها صوته فقلت لعمي وكان اَمامي ما قال يا عم قال يا بني كلهم من قريش (١)

وحديثه في فضل الشيخين: اخرج ابن ماجه من حديث مالك بن مغول عن عون بن ابي جحيفه عن ابيه قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم ابوبكر وعمر سيدا كهول اهل الجنه من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين (٢)

ومن مسند عبدالله بن زمعه بن الاسود - رضي الله عنه - (٣ روايت)

حديثه في امامة ابي بكر الصديق: اخرج ابو داود والحاكم من حديث ابن اسحق عن الزهري عن عبدالملك بن ابي بكر بن عبدالرحمن عن ابيه عن عبدالله بن زمعه بن الاسود قال لما استُعزّ برسول الله صلي الله عليه وسلم (٣) وانا عنده في نفر من المسلمين دعاه بلال الي الصلاة فقال مروا مَن يصلي الناس فخرج عبدالله بن زمعه فاذا عمر في الناس وكان ابوبكر غائباً فقلت يا عمر قم فصلّ بالناس فتقدم فكبر فلما سمع رسول الله صلي الله عليه وسلم صوته وكان عمر رجلاً مجهراً قال رسول الله صلي الله عليه وسلم فاين ابوبكر يأبي الله ذلك والمسلمون يأبي الله ذلك والمسلمون فبعث الي ابي بكر فجاء بعد ان صلي عمر تلك الصلوة فصلي بالناس زاد الحاكم قال عبدالله بن زمعه فقال عمر ويحك ماذا صنعتني يا ابن زمعه والله ما ظننت حين امرتني الا ان رسول الله امر بذلك ولو لا ذاك ما صليت بالناس قلت والله ما امرني رسول الله صلي الله عليه وسلم ولكن حين لم ار ابابكر رأيتك احق من حضر بالصلوة بالناس (٤)

وفي رواية لابي داود من طريق ابي شهاب عن عبيدالله بن عبدالله عن عبدالله بن زمعه في هذا الخبر قال لما سمع النبي صلي الله عليه وسلم صوت عمر خرج النبي صلي الله عليه وسلم حتي اطلع رأسه من حجرته ثم قال لا لا لا ليصل بالناس ابن ابي قحافة يقول ذلك مغضباً (١)

ومن مسند ابي بكرة الثقفي - رضي الله عنه - (٢ روايت)

حديثه في الوزن: اخرج ابو داود عن الحسن عن ابي بكرة ان النبي صلي الله عليه وسلم قال ذات يوم من رأي منكم رؤيا فقال رجلٌ انا رأيت كاَنّ ميزانا نزل من السماء فوزنت انتَ وابوبكر فرجحت انت بابي بكر ووزن عمر وابوبكر فرجح ابوبكر ووزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع الميزان فرأينا الكراهيه في وجه رسول الله صلي الله عليه وسلم (٢)

وفي روايه له من طريق عبدالرحمن بن ابي بكرة عن ابيه بمعناه ولم يذكر الكراهيه قال فاستاء لها رسول الله صلي الله عليه وسلم يعني فساءه ذلك فقال خلافة نبوة ثم يؤتي الله الملك من يشاء (٣)

ومن مسند سمرة بن جندب - رضي الله عنه - (١ روايت)

حديثه في رؤيا دلو دُلّي من السماء: اخرج ابو داود عن الاشعث بن عبدالرحمن عن ابيه عن سمرة بن جندب ان رجلاً قال يا رسول الله رأيت كاَنّ دلواً دلي من السماء فجاء ابوبكر فأخذ بعراقيها فشرب شرباً ضعيفا ثم جاء عمر فاخذ بعراقيها

فشرب حتي تضلع ثم جاء عثمان فأخذ بعراقيها فشرب حتي تضلع ثم جاء عليٌّ فاخذ بعراقيها فانتشطت وانتضح عليه شئ (٤)

ومن مسند عباس بن عبدالمطلب - رضي الله عنه - (١روايت)

حديثه في امامة ابي بكر: اخرج ابويعلي عن ابن شرحبيل عن ابن عباس عن العباس قال دخلت على رسول الله صلي الله عليه وسلم وعنده نساء ه فاستترن مني الا ميمونه (١) فدُقّ له سعطه فلُدّ (٢) قال لا يبقين في البيت احدٌ الا لُدّ الا العباس فانه لم تصبه يميني (٣) ثم قال مروا ابابكر يضلي بالناس فقالت عائشه لحفصة قولي له ان ابابكر اذا قام ذلك المقام بكي فقالت له فقال مروا ابابكر يضلي بالناس فصلي ابوبكر ثم وجد رسول الله صلي الله عليه وسلم خفة فخرج فلما رآه ابوبكر تاخّر فاومأ اليه بيده اي مكانك فجاء فجلس الي جنبه فقرأ رسول الله صلي الله عليه وسلم من حيث انتهي ابوبكر (٤)

ومن مسند ابي الطفيل - رضي الله عنه - (١روايت)

حديثه في رؤيا النبي صلي الله عليه وسلم في ابي بكر وعمر: اخرج ابويعلي من حديث حماد عن على بن زيد عن ابي الطفيل عن النبي وعن حبيب وحميد عن الحسن ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال بينما انا انزع الليله اذ وردت عليَّ غنم سودٌ وغنم عفر فجاء ابوبكر فنزع ذنوباً او ذنوبين فيهما ضعف والله يغفر له ثم جاء عمر فاستحالت غرباً فملأ الحياض واروي الواردة فلم ار عبقرياً من الناس احسن نزعا منه فأوّلت ان الغنم السود العرب والعفر العجم (١)

ومن مسند مرة بن كعب - رضي الله عنه - (٢ روايت)

حديثه في ان عثمان على هدي في الفتنه: اخرج الترمذي عن ابي قلابه عن ابي الاشعث الصنعاني ان خطباء قامت بالشام وفيهم رجالٌ من اصحاب النبي صلي الله عليه وسلم فقام آخرهم رجل يقال له مرة بن كعب فقال لو لا حديث سمعته من رسول الله صلي الله عليه وسلم ماقمت وذكر الفتن فقرّبها فمر رجل مقنّع في ثوب فقال هذا يومئذ على الهدي فقمت اليه فاذا هو عثمان بن عفان فاقبلت عليه بوجهه فقلت هذا قال نعم (٢)

واخرج احمد من حديث جبير بن نفير قال كنا معسكرين مع معايه بعد قتل عثمان فقام كعب بن مرة او مرة بن كعب فقال لولا اني سمعت من رسول الله صلي الله عليه وسلم ما قمت المقام فلما سمع بذكر رسول الله صلي الله عليه وسلم جلس الناس فقال بينما نحن عند رسول الله اذ مر عثمان بن عفان مُرَجّلا فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم لتخرجن فتنه من تحت قدمي او من بين رجلي هذا يومئذٍ من اتّبعه على الهدي قال فقام ابن حواله الازدي من عند المنبر فقال انك لصاحب هذا قال نعم قال والله اني لحاضرُ ذلك المجلس ولو علمتُ ان لي في الجيش مصدّقاً كنت اول من تكلم به (٣)

ومن مسند ابي رمثة - رضي الله عنه - (١روايت)

حديثه في منزلة الشيخين عند النبي صلي الله عليه وسلم: اخرج الحاكم من حديث ازرق بن قيس قال صلي بنا امام لنا يكني ابارمثة قال صليت هذه الصلاة او مثل هذه الصلاة مع رسول الله صلي الله عليه وسلم قال وكان ابوبكر وعمر رضي الله عنهما يقومان في الصف المقدم عن يمينه وكان رجل قد شهد التكبيرة الاولي من الصلاة فصلي نبي الله

صلي الله عليه وسلم ثم سلم عن يمينه وعن يساره حتي رأينا بياض خده ثم انفتل كانفتال ابي رمثه يعني نفسه فقام الرجل الذي ادرك معه التكبيرة الاولي من الصلاة يشفع فوثب اليه عمر فاخذ بمنكبه فهزه ثم قال اجلس فانه لم يهلك اهل الكتب الا انه لم يكن بين صلواتهم فصلٌ فرفع النبي صلي الله عليه وسلم بصره فقال اصاب الله بك يا ابن الخطاب (۱)

ومن مسند نافع بن عبد الحارث - رضي الله عنه - (۲ روايت)

حديثه في بشارة ابي بكر وعمر وعثمان بالجنة مثل حديث ابي موسي: اخرج احمد من طريق وهيب عن موسي بن عقبه قال سمعت ابا سلمة يحدث ولا اعلمه الا عن نافع بن عبد الحارث ان رسول الله صلي الله عليه وسلم دخل حائطا من حوائط المدينه فجلس على قُفّ البئر فجاء ابوبكر يستأذن فقال ائذن له وبشّره بالجنه ثم جاء عمر يستأذن فاذن له وبشره بالجنة ثم جاء عثمان يستأذن فقال ايذن له وبشره بالجنه وسيلقي بلاءً (۲)

واخرج احمد عن يزيد بن هارون عن محمد بن عمرو عن ابي سلمه قال قال نافع بن عبد الحارث فذكر نحوه (۳)

ومن مسند جبير بن مطعم رضي الله عنه (۱ روايت)

حديثه في الدليل على خلافة ابي بكر رضي الله عنه: اخرج البخاري عن ابراهيم بن سعد عن ابيه عن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه قال اتت امرأةٌ الي النبي صلي الله عليه وسلم فأمرها ان ترجع اليه قالت ارأيت ان جئت ولم اجدك كانّها تقول الموت قال ان لم تجديني فأتي ابي بكر (٤)

ومن مسند عبدالله بن الزبير رضي الله عنه (۳ روايت)

حديثه في فضل ابي بكر الصديق: اخرج البخاري من طريق حماد بن زيد عن ايوب عن عبدالله بن ابي مليكه قال كتب اهل الكوفة الي ابن الزبير في الجد فقال اما الذي قال رسول الله صلي الله عليه وسلم لو كنت متخذا من هذه الأُمة خليلا لاتخذته انزله اباً يعني ابابكر رضي الله عنه (۱)

وحديثه في فضل عمر رضي الله عنه: اخرج البخاري من حديث نافع بن عمر عن ابن ابي مليكه قال كاد الخيران يهلكان ابوبكر وعمر رفعا اصواتهما عند النبي صلي الله عليه وسلم حين قدم عليه ركب بني تميم فاشار احدهما بالاقرع بن حابس اخي بني مجاشع واشار الآخر برجل آخر قال نافع لا احفظ اسمه (۲) فقال ابوبكر لعمر ما اردتَ الا خلافي قال ما اردتُ خلافك فارتفعتْ اصواتهما في ذلك فانزل الله يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم الآيه قال ابن الزبير فما كان عمر يسمع رسول الله صلي الله عليه وسلم بعد هذه الآيه حتي يستفهمه ولم يذكر ذلك عن ابيه (۳) يعني ابابكر (٤)

واخرج البخاري من طريق ابن جريج عن ابن ابي مليكه ان عبدالله بن الزبير اخبرهم انه قدم ركب من بني تميم على النبي صلي الله عليه وسلم فذكر نحوا من الحديث المتقدم (٥)

ومن مسند عبدالرحمن بن خباب السلمي - رضي الله عنه - (۱ روايت)

حديثه في فضل عثمان: اخرج احمد من حديث الوليد بن ابي هشام عن فرقد بن طلحه عن عبدالرحمن بن خباب السلمي قال خطب رسول الله صلي الله عليه وسلم فحضّ على جيش العسره فقال عثمان بن عفان عَليّ مائة بعير باحلاسها واقتابها قال ثم حض فقال عثمان على مائة اخري باحلاسها واقتابها ثم نزل مرقاةً من المنبر ثم حض فقال عثمان على مائة اخري باحلاسها واقتابها قال فرأيتُ النبي صلي الله عليه وسلم يقول بيده هكذا ويحركها واخرج عبدالصمد يده كالمتعجب ما على عثمان ما عمل بعد هذا (١)

ومن مسند عبدالرحمن بن سمرة القرشي - رضي الله عنه - (١ روايت)

حديثه في فضل عثمان: اخرج الحاكم من طريق ابن شوذب عن عبدالله بن القاسم عن كثير مولي عبدالرحمن بن سمرة عن عبدالرحمن بن سمرة قال جاء عثمان رضي الله عنه الي النبي صلي الله عليه وسلم بألف دينار حين جهز جيش العسرة ففرغها عثمان في حجر النبي صلي الله عليه وسلم قال فجعل النبي يقلّبها ويقول ما ضرّ عثمان ما عمل بعد هذا اليوم قالها مراراً (٢)

ومن مسند معاويه بن ابي سفيان - رضي الله عنه - (٢ روايت)

حديثه في خلافة قريش: اخرج البخاري من حديث شعيب عن الزهري قال كان محمد بن جبير بن مطعم يحدث انه بلغ معاويه وهم عنده في وفد من قريش ان عبدالله بن عمرو يحدث انه سيكون مَلِكٌ من قحطان فغضب فقام فأثني على الله بما هو اهله ثم قال اما بعد فانه بلغني ان رجالا منكم يحدثون احاديث ليست في كتاب الله ولا تؤثر عن رسول الله صلي الله عليه وسلم واولئك جهالكم فاياكم والاماني التي تضل اهلها فاني سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول ان هذا الامر في قريش لايعاديهم احدٌ الّا كبه الله على وجهه ما اقاموا الدين (٣)

وحديثه في فضل الاحاديث التي كانت في زمن عمر: اخرج احمد عن عبدالرحمن بن مهدي عن معاوية بن صالح عن ربيعة بن يزيد عن عبدالله بن عامر اليحصبي قال سمعت معاويه يحدث وهو يقول اياكم واحاديث رسول الله الا حديثا كان على عهد عمر وان عمر رضي الله عنه اخاف الناس في الله عز وجل سمعت رسول الله يقول من يرد الله به خيراً يفقهه في الدين وسمعته يقول انما انا قاسم وانما يعطي الله عز وجل فمن اعطيته عطاءً بطيب نفسٍ فقَمِنٌ (١) ان يبارك لاحدكم ومن اعطيته بكراهية نفس فهو كالذي يأكل ولايشبع وسمعته يقول لاتزال امة من امتي ظاهرين على الحق لايضرهم مَن خالفهم حتي يأتي امرُ الله وهم ظاهرون على الناس (٢)

ومن مسند عبدالله بن جعفر - رضي الله عنه - (١ روايت)

حديثه في الثناء على ابي بكر الصديق رضي الله عنه: اخرج الحاكم من طريق يحيي بن سليم عن جعفر بن محمد عن ابيه عن عبدالله بن جعفر رضي الله عنهما قال ولينا ابوبكر فكان خير خليفة الله وارحمه بنا واَحناه علينا (٤)

ومن مسند جرير بن عبدالله البجلي - رضي الله عنه - (٣ روايت)

حديثه في سبقة ابي بكر وعمر الي الخير: اخرج احمد من حديث شعبه عن عون بن ابي جحيفه عن المنذر بن جرير عن ابيه قال كنا عند رسول الله صلي الله عليه وسلم في صدر النهار قال فجاء ه قوم حفاةً عراةً مجتابي النمار او العَباءِ متقلّدي

السيوف عامتهم من مُضَر بل كلهم من مضر فتغير وجه رسول الله صلي الله عليه وسلم لما رأي بهم من الفاقة قال فدخل ثم خرج فامر بلالاً فاذّن واقام فصلي ثم خطب فقال ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدةٍ الآيه وقرأ التي في الحشر ولتنظر نفسٌ ما قدمت لغدٍ تصدّق رجل من ديناره من درهمه من ثوبه من صاع بره ومن صاع تمرة حتي قال ولو بشق تمرة قال فجاء رجل من الانصار بصرّة(١)كادت كفّه ان تعجز عنها بل قد عجزت ثم تتابع الناس حتي رأيت كومين من طعام وثياب حتي رأيت رسول الله صلي الله عليه وسلم يتهلل وجهه حتي كانه مذهّبَةٌ فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم من سنّ في الاسلام سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها بعده من غير ان ينتقص من اجورهم شئٌ ومن سن في الاسلام سنة سيئة كان عليه وزرها ووزر من عمل بها بعده من غير ان ينتقص من اوزارهم شئ (٢)

واخرج احمد في هذه القصه من طريق عبدالرزاق عن معمر عن قتادة عن حميد بن هلال عن جرير بن عبدالله ان رجلا من الانصار جاء الي النبي صلي الله عليه وسلم بصرّةٍ من ذهب تملأ ما بين اصابعه فقال هذه في سبيل الله ثم قام ابوبكر فأعطي ثم قام عمر فاعطي ثم قام المهاجرون فاعطوا فاشرق وجه رسول الله صلي الله عليه وسلم حتي رأيت الاشراق في وجنتيه ثم قال من سن سنة صالحةً في الاسلام الحديث (٣)

وقوله على ذي عمرو(١)انهم لا يزالوا بخير اذاكانت الخلافة بالاجماع دون السيف: اخرج احمد من طريق اسمعيل بن ابي خالد عن قيس بن ابي حازم عن جرير في قصة بعث رسول الله صلي الله عليه وسلم اياه الي اليمن فذكر القصة حتي قال ثم لقيت ذا عمرو فقال لي يا جرير انكم لن تزالوا بخير ما اذا هلك امير تأمّرتُم في آخر واذاكانت بالسيف غضبتم غضب الملوك ورضيتم رضي الملوك (٢)

وحديثه ان الطلقاء من قريش ليسوا اكفاءً للمهاجرين في الدين: اخرج احمد من طريق عاصم عن ابي وائل عن جرير قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم المهاجرون والانصار اولياء بعضهم ببعض الطلقاء من قريش العتقاء من ثقيف بعضهم اولياء بعض الي يوم القيامه (٣)

قول اولاد حسن بن على رحمهم الله (٤ روايت)

اخرج عبدالله بن احمد في زوائد المسند عن الحسن بن زيد بن حسن قال حدثني ابي عن ابيه عن على قال كنت عند النبي صلي الله عليه وسلم فاقبل ابوبكر وعمر فقال يا على هذان سيدا كهول اهل الجنه وشبابها بعد النبيين والمرسلين (٢(

وذكر المحب الطبري عن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن على بن ابي طالب وقد سُئل عن ابي بكر وعمر فقال افضلهما واستغفر لهما فقيل له لعلّ هذا تقيةٌ وفي نفسك خلافه قال لا نالتني شفاعة محمد صلي الله عليه وسلم ان كنت اقول خلاف ما في نفسي (٣)

وعنه وقد سُئل عنهما فقال: صلي الله عليه وسلم ولا صلّي على من لم يصل عليهما (٤)

وروي عن الحسن المثلث اخي عبدالله المذكور انه قال لرجل ممن يغلو فيهم ويُحكم احبّونا بالله فان اطعنا الله فاحبونا وان عصينا الله فابغضونا فقال له رجل انكم ذو قرابة من رسول الله صلي الله عليه وسلم واهل بيته فقال ويحكم لو كان الله نافعاً بقرابة رسول الله بغير عمل بطاعته لنفع بذلك مَن هو اقرب اليه منا اباه وامه، والله اني اخاف ان يضاعف

الله للعاصي منا العذاب ضعفين والله اني لأرجو ان يؤتي المحسن منا اجره مرتين ثم قال لقد اساء بنا آباءنا وامهاتنا ان كان ما تقولون من دين الله ثم لم يخبرونا به ولم يطلعونا عليه ولم يرغبونا فيه ونحن كنا اقرب منهم قرابةً منكم واوجب عليهم واحق ان يرغبونا فيه منكم ولوكان الامر كما تقولون ان الله جل وعلى ورسوله صلي الله عليه وسلم اختارا علياً لهذا الامر والقيام على الناس بعده فان علياً اعظم الناس خطيئةً وجرماً اذ ترك امر رسول الله صلي الله عليه وسلم ان يقوم فيه كما امره ويعذر الي الناس. فقال له الرافضي الم يقل النبي صلي الله عليه وسلم لعلي من كنت مولاه فعلي مولاه فقال اما والله لو يعني رسول الله صلي الله عليه وسلم بذلك الامر والسلطان والقيام على الناس لأفصح به كما افصح بالصلوة والزكاة والصيام والحج ولقال ايها الناس ان هذا الوليُّ بعدي فاسمِعوا واطيعوا (١)

ومن قول اولاد الحسين رحمهم الله تعالى (٨ روايت)

اما مرفوعاً: فقد اخرج الترمذي عن الزهري عن على بن الحسين عن على بن ابي طالب قال كنت مع رسول الله صلي الله عليه وسلم اذ طلع ابوبكر وعمر فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين، يا على لا تخبرهما (٢)

واما موقوفاً: فقد اخرج احمد في مسند ذي اليدين عن ابي حازم قال جاء رجل الي على بن الحسين فقال ماكان منزلة ابي بكر وعمر من النبي صلي الله عليه وسلم؟ فقال منزلتهما الساعة (١)

واخرج الحاكم من طريق عبدالله بن عمر بن ابان قال حدثنا سفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر بن عبدالله ان علياً دخل على عمر وهو مسجّيً فقال صلي الله عليه وسلم فقال صلي الله عليه وسلم ثم قال ما من الناس احدٌ احبّ اليّ ان القي الله بما في صحيفته من هذا المسجي (٢)

واخرج محمد بن الحسن عن ابي حنيفة (١) قال حدثنا ابوجعفر محمد بن على قال جاء على بن ابي طالب الي عمر بن الخطاب حين طعن فقال رحمك الله فوالله ما في الارض احدٌ كنت القي الله بصحيفته (٤) اليّ منك (٢)

وروي عن ابن ابي حفصه قال سألت محمد بن على وجعفر بن محمد بن على وجعفر بن محمد عن ابي بكر وعمر فقالا: اماما عدل نتولاهما نتبرأ من عدوهما ثم التفت الي جعفر بن محمد فقال يا سالم ايَسُبّ الرجل جده؟ ابوبكر الصديق جدي (٣) لا تنالني شفاعة جدي محمد صلي الله عليه وسلم ان لم اكن اتولاهما واتبرّأُ من عدوهما (٤)

وعن ابي جعفر انه قال من جهل ابي بكر وعمر جهل السنة وقيل له ما تري في ابي بكر وعمر فقال اني اتولاهما واستغفر لهما فما رأيت احداً من اهل بيتي الا وهو يتولاهما (١)

وسُئل عن قوم يسبّون ابابكر وعمر فقال اولئك المرّاق (٢)

وعنه قال من شك فيهما كمن شك في السنة وبغض ابي بكر وعمر نفاق وبغض الانصار نفاقٌ انه كان بين بني هاشم وبين بني عدي وبني تيم شحناء في الجاهليه فلما اسلموا تحابوا ونزع الله ذلك من قلوبهم حتي ان ابابكر اشتكي خاصرته فكان عليٌ يسخن يده بالنار ويضمد بها خاصرة ابي بكر ونزلت فيهم هذه الآية: ونزعنا ما في صدورهم من غلٍ اخواناً على سُرر متقابلين (٣)

دیگر ادله خلافت خاصه

خلاصه فصل

مقدمه: شرائع ملت محمديه على صاحبها الصلاة والسلام دو قسم است قسمي آنست كه پرده از روي حقيقت در آن قسم بر انداخته شد و تكليف ناس به آن متحقق گشت اگر كسي به شبهه ى ضعيفه متمسك شده بخلاف آن قائل شود معذور نه گردد و مقلد آن قائل نيز معذور نباشد.

في الحقيقه مدار شريعت همان احكام است وتسنن و ابتداع بقبول و ردّ آن منوط وعندكم من الله فيه برهان بر آن صادق و آن ماخوذ است از صريح كتاب يا صريح سنت مشهوره يا اجماع طبقهء اولي يا قياس جلي بر كتاب و سنت. چون حكمي باين وجه ثابت شود مجال خلاف نماند و مخالف معذور نباشد مثل انكار زكاة بعد وفات آنحضرت صلي الله عليه وسلم صحابه رضوان الله عليهم در آن باب مذاكره كردند آخر با قبول حضرت صديق رضي الله عنه رجوع نموده همه باجمعهم قتال آن جماعه پيش گرفتند قدريه و مرجئه وخوارج و روافض در همين منزلت اند و در احاديث صحيحه ذم و تشنيع اين هر چهار (فرقه) مذكور است.

قسم ديگر است كه پرده از روي كار بر انداخته نشد و تكليف ناس به آن جهرةً متحقق نگشت بلكه اختلاف ادله يا عدم شيوع احاديث در آن مسئله حجاب چهره مقصود آمد يا دليلي صريح در آن باب يافته نشد استنباطات و اقيسه شذر و نذر رفتند و اين قسم مجتهد فيه است، جمعي گويند كل مجتهد مصيبٌ وطائفه المصيب واحدٌ والآخر معذورٌ گويند.

و تحقيق نزديك بنده ضعيف عفي عنه تفصيل است اگر خبر واحد صادق به يكي رسيد و به ديگري نرسيد اول مصيب است و آخر معذور و اگر منشأ اختلاف تعدد طرق جمع بين الدليلين است يا قياس خفي هر دو مصيب اند؛ زيرا كه مراد حالتئذ موافقت شارع است و گردن نهادن به حكم او، هريكي آن موافقت را بجا آورد مذاهب فقها اهلسنت با هم همين قسم در برد و مات افتاده اند و همه مقبول اند.

غرض در اين فصل بلكه در اين فصول بيان آنست كه ثبوت قرشيت و سوابق اسلاميه و بشارت به جنت و غير آن خلفاي راشدين را از قسم اول است حجة الله بر منكران آنها قائم است و شبهات ركيكه ايشان عندالله معذور نه ساخت ايشان را و منكر ايشان مبتدع است دور از حق، برهان الله او را از بساط محمديين على متبوعهم افضل الصلوات وايمن التحيات مطرود ومدحور گردانيده بدعةٌ مكفرة عند البعض و مفسقة اشدّ الفسق عند الآخرين.

باز اشتراط قرشيت و سائر خصال سبعه مذكوره در خلافت خاصه به آيات و احاديث صحيحه و آثار صحابه ثابت است باز خلافت خلفاء در شريعت ثابت است صحابه و تابعين در اثبات آن مسالك متعدده سلوك نموده اند و هر مسلكي

دلالت دارد اِما قطعيةً و اما ظنية چون همه را باجمعها تأمل كنيم متواتر بالمعني گردد و عمومات آيات و اشارات و قرائن آن چون به آن يار شود افاده قطع فرمايد.

و چون اين مقدمه ممهّد شد مي گوئيم: اما بودن خلفاء از قريش و بودن ايشان از سابقين در اسلام و بودن ايشان از مهاجرين اولين و شهود ايشان در بدر و حديبيه و سائر مشاهد خير مقطوع به است مخالف را مجال انكار نيست و اطالت كلام در آن شبيه به لغو مي نمايد مع هذا فصلي از آن در مآثر ايشان بابَلغ وجوه مذكور خواهد شد غير آنكه ذوالنورين رضي الله عنه در بدر و بيعة الرضوان و مرتضي كرم الله وجهه در تبوك حاضر نبودند ليكن حكم حاضرين داشتند چنانكه بيايد (١)

اما آنكه قرشيت شرط خلافت اختياريه است وليس الكلام في الخلافة الضرورية پس به احاديث بسيار ثابت است.

از آنجمله: حديث صديق اكبر رضي الله عنه مرفوعاً الأئمة من قريش (٢) وموقوفا: لم يعرف هذا الأمر الا لهذا الحي من قريش هم اوسط العرب داراً (٣)

وحديث حضرت ذي النورين رضي الله عنه وسعد بن ابي وقاص مرفوعاً: من اراد هوان قريش اهانه الله (٤(

وحديث حضرت مرتضي مرفوعاً: الا اِن الامراء من قريش ما قاموا بثلاث ما حُكّموا فعدلوا وماعاهدوا فوَفوا وما استُرحموا فرحموا (٥)

وحديث ابن عمر مرفوعاً: لا يزال هذا الامر في قريش ما بقي في الناس اثنان (٦)

وحديث ابن عباس مرفوعاً: اللّهم اذقتَ اول قريش نكالا فاذق آخرهم نوالا اخرجه الترمذي (٧)

وحديث ابي موسي مرفوعاً: ان هذا الامر في قريش ما داموا اذا استرحموا فرحموا الخ (٨)

وحديث ابي هريرة مرفوعاً: الناس تبعٌ لقريش في هذا الشان مسلمهم لمسلمهم وكافرهم لكافرهم (٩)

وايضاً حديث ابي هريرة مرفوعاً: ان لقريش حقاً ما حُكموا فعدلوا وائتمنوا فادوا واسترحموا فرحموا (١٠)

وايضاً حديث ابي هريره مرفوعاً: الملك في قريش والقضاء في الانصار والاذان في الحبشة والامانة في الازد (١١)

وحديث جابر مرفوعاً: الناس تبع لقريش في الخير والشر (١٢)

وحديث انس مرفوعاً: الائمة من قريش ان لهم عليكم حقا ولكم عليهم حقا مثل ذلك ما ان استرحموا رحموا وان عاهدوا وفوا وان حكموا عدلوا فمن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين (١)

وحديث ابي برزة الاسلمي مرفوعاً: الامراء من قريش لكم عليهم حقٌ ولهم عليكم حق ما فعلوا ثلاثاً كمثل حديث انسٍ (٢)

وحديث ذي مخمر: كان هذا الامر في حميَر فنزعه الله منهم فجعله في قريش الخ (٣)

وحديث معاوية بن ابي سفيان مرفوعاً: ان هذا الامر في قريش لا يعاديهم احدٌ الا كبه الله على وجهه ما اقاموا الدين (٤)

وحديث جابر بن سمرة وابي جحيفة مرفوعاً: لا يزال الاسلام عزيزاً الي اثني عشرة خليفةً كلهم من قريش (٥)

وحديث عمرو بن العاص مرفوعاً: قريش ولاةُ الناس في الخير والشر الي يوم القيامة اخرجه الترمذي (٦)
واخرج الشافعي عن ابن ابي فديك عن ابن ابي ذيب عن مشايخه احاديث منها: عن ابن شهاب انه بلغه ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال قدّموا قريشاً ولا تقدَّموها وتعلّموا من قريش ولا تعالموها او تعلّموها شك ابن ابي فديك (٧)
ومنها: عن حكيم بن ابي حكيم انه سمع عمر بن عبدالعزيز وابن شهاب يقولون قال رسول الله صلي الله عليه وسلم من اهان قريشا اهانه الله (٨)
ومنها: عن الحارث بن عبدالرحمن انه قال بلغنا ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال لولا ان يبطر قريشٌ لأخبرتها بالذي لها عند الله عزوجل (٩)
ومنها: عن شريك بن ابي تمر عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال لقريش انتم اولي الناس بهذا الامر ماكنتم مع الحق الا ان تعدلوا عنه فتلحون كما تلحي هذه الجريدة يشير الي جريدةٍ في يده (١٠)
واخرج الشافعي عن يحيي ابن سليم عن عبدالله بن عثمان بن خيثم عن اسمعيل بن عبيد بن رفاعة الانصاري عن ابيه عن جده رفاعه ان النبي صلي الله عليه وسلم نادي ايها الناس ان قريشا اهل امانةٍ من بغاها العواثر كبه الله لمنخريه يقولها ثلاثا (١)
اخرج الشافعي عن عبدالعزيز بن محمد عن يزيد بن الهاد ان محمد بن ابراهيم حدثه ان قتادة بن النعمان وقع بقريش فكانه نال منهم فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم مهلا يا قتادة لا تشتم قريشاً فانك لعلك تري فيها رجالاً او يأتي منهم رجال تحقِّر عملك مع اعمالهم وتغبطهم اذا رأيتهم لوكان ان تطغي قريش لاخبرتها بالذي لها عندالله (٢)
واخرج الشافعي عن سفيان بن عيينة عن ابن ابي نجيح عن مجاهد في قوله تعالي "وانه لذكرٌ لك ولقومك" قال: يُقال ممّن الرجل فيقال من العرب فيقال من ايّ العرب؟ فيقال من قريش (٣)
وذكر الشافعي متن الحديث تعليقا ثم وصله البيهقي باسناده عن جبير بن مطعم قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم للقرشي مثل قوة الرجلين من غيرهم فقيل للزهري بِمَ ذلك قال من نبل الرأي ذكر هذه الاحاديث كلها البيهقي في اوائل سننه الصغري (٤)
بالجمله جمعي كثير از صحابه و تابعين اين مدعا را روايت كرده اند به الفاظ مختلفه و طرق متغائره بعض از آن صريح است در خلافت قريش و بعض اشاره است به آن و بعض قرينه است كه ذهن را به آن نزديك ميگرداند. بعد از آن نزديك وفات آنحضرت صلي الله عليه وسلم انصار گفتند: منّا امير ومنكم امير و مهاجرين به همين حديث ايشان را از خلافت باز داشتند و بر همين معني اجماع منعقد شد و مخالف ساكت گشت و اين قصه را طرق بسيار است بعض روايات آن در قصه انعقاد خلافت حضرت صديق بيان خواهيم كرد.
بالجمله بعد آن مناظره ها اجماع منعقد شد و مجلس بر همان اتفاق گذشت آما آنكه از مهاجرين اولين بودن شرط خلافت خاصه است پس به قول خداي تعالي "لايستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئِك اعظم درجةً من الذين انفقوا من بعد(١)" وبه قول وي عزوجل "الذين ان مكّنهم في الارض اقاموا الصلوة(٢)" وقول حضرت فاروق

در خطبه آخره چون خلافت را شورا ساخت در میان شش کس: واني قد علمت ان اقواماً سيطعنون في هذا الامر انا ضربتم بيدي هذه على الاسلام فان فعلوا فاولئك اعداء الله الكفار الضلال (٣)

و قول ابن عمر: احق بهذا الامر من قاتلك وقاتل اباك على الاسلام (٤)

وقول زيد بن ثابت روز انعقاد خلافت حضرت صديق: ان رسول الله صلي الله عليه وسلم كان من المهاجرين فان الامام يكون من المهاجرين ونحن انصاره كما كنا انصار رسول الله صلي الله عليه وسلم (٥)

وقول رفاعه بن رافع زرقي بدري في قصة خروج طلحة والزبير على عليّ وبلوغ الخبر الي عليّ في الاستيعاب فقال رفاعة بن رافع الزرقي: ان الله لما قبض رسوله صلي الله عليه وسلم ظننا انا احق الناس بهذا الامر لنصرتنا الرسول ومكانتنا من الدين فقلتم نحن المهاجرون الاولون واولياء رسول الله صلي الله عليه وسلم الاقربون انا نذكّركم الله ان لا تنازعونا مقامه في الناس فخليناكم والامر فانتم اعلم وماكان بينكم غير انا لما رأينا الحق معمولاً به والكتاب متبعاً والسنة قائمة رضينا ولم يكن الا ذلك فلما رأينا الاثرة انكرنا... (٦)

وقول عبدالرحمن بن غنم الاشعري لابي هريرة وابي الدرداء: وايُّ مدخل لمعاوية في الشوري وهو من الطلقاء الذين لا تجوز لهم الخلافة وهو وابوه رؤوس الاحزاب فندما على مسيرهما وتابا بين يديه (٧)

واز اينجا معلوم شد كه ابودرداء وابوهريره آخراً به قول عبدالرحمن بن غنم رجوع كردند. و حديث جرير بن عبدالله مرفوعاً: المهاجرون والانصار اولياء بعضهم لبعض والطلقاء من قريش والعتقاء من ثقيف بعضهم اولياء بعض الي يوم القيامه (١)

واز ادلّ دلائل مدعا قول حضرت مرتضي است كه چندين مره بطرف اهل شام نوشت كه امر خلافت مفوّض است به مهاجرين وانصار (٢)، ديگري را در حل و عقد آن مدخل نه چون ايشان بيعت كردند ديگران را مجال خلاف نمانَد (٣)

واز قرائن اين مدعا حديث آن حضرت صلي الله عليه وسلم در اَحق به امامت صلاة: قال رسول الله صلي الله عليه وسلم فان كانوا في السنة سواء فاقدمهم هجرة (٤)

وآيت كريمه "اِنا احللنا لك ازواجك... اللاتي هاجرن معك (٥)" و ام هاني بسبب قيد هجرت از شرف تزوّج آن حضرت صلي الله عليه وسلم محروم ماند.

واز قرائن اين معني آن است كه حضرت عباس را با وجود عمومت پيغامبر صلي الله عليه وسلم و مقدم بني هاشم بودن در امر خطير خلافت و دخل نبود و به او اعتدادي نه، و بعضى ولد او به اين معني اشاره كرده است: اخرج الحاكم عن ابي اسحق قال سألت قثم بن العباس كيف ورث عليٌّ رسول الله صلي الله عليه وسلم دونكم؟ قال لانه كان اولنا به لحوقاً واشدنا به لزوقاً (٦)

بالجمله اين مدعا كه از مهاجرين اولين بودن اعظم شرف است در اسلام و مطلوب است در خلافت به مآخذ بسيار ثابت است و در مجلس انعقاد اجماع بر خلافت صديق اكبر مذكور شد است.

قرشيت و هجرت اوليه با هم عموم و خصوص من وجه دارند و صديق اكبر - رضي الله عنه - و نظراء او ماده‌ء اجتماع بودند؛ لهذا صَرف انصار به هر دو وصف واقع شد و در مناظره‌ء حضرت مرتضي و معاويه بن ابي سفيان صفت هجرت مدار فرق گشت، و اينجا بحثي است شريف: اخرج البخاري عن عاصم عن ابي عثمان النهدي عن مجاشع بن مسعود قال انطلقت بأَبي معبد الي النبي صلي الله عليه وسلم ليبايعه على الهجرة فقال مضت الهجرة لاهلها ابايعه على الاسلام والجهاد فلقيت ابا معبد فسألته فقال صدق مجاشعٌ (١)

واخرج البخاري عن ابن عمر لا هجرة اليوم او بعد رسول الله صلي الله عليه وسلم (٢)

واخرج عن مجاهد كان ابن عمر يقول لا هجرة بعد الفتح (٣)

واخرج عن عائشة قالت: لا هجرة اليوم كان المؤمن يفرّ احدهم بدينه الي الله والي رسوله مخافة ان يفتن عليه فاما اليوم فقد اظهر الله الاسلام فالمؤمن يعبد ربه حيث شاء ولكن جهادٌ ونيةٌ (٤)

واخرج الطبراني في الصغير من حديث ابي هند يحيي بن عبدالله بن حجر بن عبدالجبار بن وائل بن حجر الحضرمي الكوفي بالكوفة قال حدثنا عمي محمد بن حجر بن عبدالجبار قال حدثني سعيد بن عبدالجبار عن ابيه عبدالجبار عن امه ام يحيي عن وائل بن حجر حديثا طويلا في قصة وفوده على النبي صلي الله عليه وسلم ثم رجوعه الي وطنه ثم اعتزاله الناس في فتنة عثمان ثم قدومه على معاويه فقال له معاويه فما منعك من نصرنا وقد اتخذك عثمان ثقةً وصهراً؟ قلتُ انك قاتلت رجلاً هو احق بعثمان منك قال وكيف يكون احقُ بعثمان مني وانا اقرب الي عثمان في النسب قلت ان النبي صلي الله عليه وسلم كان آخا بين على وعثمان فالاخ اولي من ابن العم ولستُ اقاتل المهاجرين قلت اولسنا مهاجرين قلتُ اولسنا قد اعتزلناكما جميعا وحجة اخري حضرتُ رسول الله صلي الله عليه وسلم وقد رفع رأسه نحو المشرق وقد حضره جمع كثير ثم ردّ اليه بصره فقال اتتكم الفتن كقطع الليل المظلم فشدد امرها وعجّله وقبّحه فقلت له من بين القوم يا رسول الله وما الفتن فقال يا وائل اذا اختلف سيفان في الاسلام فاعتزلهما فقال اصبحتَ شيعيا فقلت لا ولكني اصبحت ناصحاً للمسلمين فقال معاوية ولو سمعت ذا وعلمته ما اقدمتك قلت اوليس قد رأيت ما صنع محمد بن سلمة عند مقتل عثمان انتهي بسيفه الي الصخرة فضربه حتي انكسر فقال اولئك قوم يحملون علينا قلت فكيف تصنع بقول رسول الله صلي الله عليه وسلم من (٤) الانصار فبحبي ومن ابغض الانصار فببغضي (١)

واخرج ابو يعلي عن معاوية بن ابي سفيان قال سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول لا تنقطع الهجرة حتي تنقطع التوبة قالها ثلاث مرات ولا تنقطع التوبة حتي تطلع الشمس من مغربها (٢)

ووجه تطبيق در ميان اين دو حديث مختلف آنست كه هجرت در لغت انتقال است از وطن مالوف خود، و فرد اكمل آن هجرت مسلمان است در وقت غربت اسلام و غلبه‌ء كفار به جانب آنحضرت صلي الله عليه وسلم به نيت آنكه به شرف ملازمت آنحضرت صلي الله عليه وسلم مشرف شود در اعلاء كلمة الله تحت رايت آنحضرت صلي الله عليه وسلم مساعي جميله بكار برد و از سلطان كفار كه مانع اقامت اركان اسلام است خلاص يابد و اين فرد اكمل حقيقت شرعيه لفظ هجرت است كه به غير توسط قرينه در عرف شرع فهميده مي شود و آن معني به فتح مكه منقضي شد لا هجرة

بعد الفتح وبه معني ديگر انتقال از وطن خود براي طلب فضيلت دينيه از طلب علم و زيارت صالحين و فرار از فتن، و اين نيز از رغائب هني است هر چند به نسبت معني اول مفضول است:

آسمان نسبت به عرش آمد فرود... ورنه بس عالي است پيش خاك تود

و اين معني تا قيامت منقرض نيست و افضل اصناف اين هجرت انتقال است به جناب آنحضرت صلي الله عليه وسلم براي تحصيل علم و تأدب به آداب او عليه الصلاة والسلام وتهيأ براي جهاد بر معاويه بن ابي سفيان تفريق بين المعنيين مشتبه شد. والله اعلم بحقيقة الحال.

و اما اشتراط خصال ديگر در خلافت پس مآل آن آنست كه خلافت خاصه يا خلافت كامله هر چه گوئي چون تنقيح معني آن كنيم راجع شود به آنكه خليفه متصف به صفاتي باشد كه مخصوص به كاملان و مقربان است و آنحضرت صلي الله عليه وسلم به آن صفات متصف بوده اند مِن حيث انه نبي مبعوث من الله تعالي و مصدر افعالي گردد كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم آن را ميكردند مِن حيث انه نبي مبعوث من الله تعالي وتحقيق اين خليفه بدين افعال و صفات بوجه تأكد از شريعت معلوم باشد وچون استقراء كلي بكار بريم اين افعال را بر سه قسم يابيم:

قسم اول: حسن عبادات بينه وبين الله وحسن معاملات باخلق الله.

قسم دوم: اعانت حضرت پيغمبر صلي الله عليه وسلم در جهاد اعداء الله واعلاء كلمة الله.

قسم سوم: افعالي كه بعد آنجناب صلي الله عليه وسلم به ظهور آيد از قبيل تتميم افعال جناب نبوي عليه الصلاة والسلام مثل بر هم زدن ملت كسرا و قيصر و فتح بلدان و نشر علم و مانند آن.

و همچنان صفات نفسانيه هم سه قسم باشد:

قسم اول: بودن شخص از سابقين و مقربين.

خداي تعالي مسلمين را سه قسم ساخت وقال عزوجل: "ثم اورثنا الكتب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالمٌ لنفسه ومنهم مقتصدٌ ومنهم سابقٌ بالخيرات (١)

وقال تعالي: "وكنتم ازواجاً ثلاثة * فاَصحب الميمنة ما اصحب الميمنه * واصحب المشئمة ما اصحب المشئمة * والسابقون السابقون اولئك المقربون (٢)

وقال تعالي: "وما ادريك ما عليون * كتابٌ مرقومٌ يشهده المقربون (١)*" اخبرنا شيخنا ابو طاهر محمد بن ابراهيم الكردي المدني بداره بظاهر المدينة المشرفة سنة ١١٤٤ قراءةً عليه وانا اسمع قال اخبرني ابي الشيخ ابراهيم الكردي قال اخبرني الشيخ احمد القشاشي قال انبأنا الشمس الرملي اجازةً عن الزين زكريا عن ابن الفرات عن عمر بن حسن المراغي عن الفخر بن البخاري عن فضل الله بن سعد النوقاني عن محي السنة ابي محمد الحسين بن مسعود البغوي قال في تفسيره اخبرنا ابو سعيد احمد بن ابراهيم الشريحي قال اخبرنا ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبي قال اخبرنا ابو عبدالله الحسين بن فنجويه يعني الثقفي الدينوري قال حدثنا محمد بن على بن الحسين بن الفافا القاضي قال حدثنا بكر بن محمد المروزي قال حدثنا ابو قلابة قال حدثنا عمرو بن الحسين عن الفضل بن عميرة عن ميمون الكردي عن ابي عثمان النهدي قال

سمعت عمر بن الخطاب رضي الله عنه قرأ على المنبر: "ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا(٢)" فقال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: سابقنا سابقٌ ومقتصدنا ناج وظالمنا مغفور له قال ابوقلابة فحدثت به يحيي بن معين فجعل يتعجب منه(٣)

پس خليفه مي بايد كه از قسم اول باشد و از شريعت قطعا معلوم شود كه وي از سابقين مقربين است از صديقين يا شهداء يا صالحين.

و قسم دوم علم به حكمت و به احكام الله بوجهي كه نائب پيغامبر صلي الله عليه وسلم در تبليغ شرائع و حكم تواند شد.

و قسم سوم اتصاف به حزم و اموري كه رياست عالم به آن ميسر آيد از شجاعت و كفايت و مرتبه شناسي رعيت و رفق در تدبير و غير آن.

باز تحقيق تشبّه بأنبياء من حيث النبوة به سه چيز است:

اول: دادن بشارت آنحضرت صلي الله عليه وسلم به جنت از جهت وحي.

دوم: بيان فرمودن آنحضرت صلي الله عليه وسلم قولاً وفعلاً استحقاق او امر خلافت را.

سوم: تلويح و تصريح آنحضرت صلي الله عليه وسلم به آنكه افضل امت است بموجب وحي.

اما عبادات، پس لازم مقربين است و حسن معامله با خلق الله لازم رعيت پروري و اين هر دو صفت مندرج شد در آن دو قسم.

و اما اعانت آنحضرت صلي الله عليه وسلم در اعلاي كلمة الله به حضور آنحضرت و ايام حيات او صلي الله عليه وسلم، پس مسمي است به سوابق اسلاميه و آيت: "لايستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل(١)" اشاره به اوست و هجرت نيز ازين باب است.

اما اشتراط سوابق اسلاميه پس ثابت است به وجوه بسيار از شريعت مطهره، بالقطع معلوم است كه مدار فضيلت عندالله و مدار شرف در اسلام سوابق اسلاميه بوده است چندين آيت در اين باب نازل شد "لايستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل" و در وقت انعقاد خلافت صديق اكبر - رضي الله عنه - چيزها گذشت كه بالقطع دلالت مي كند بر اعتنا به سوابق اسلاميه قال ابوبكر رضي الله عنه: الستُ احق الناس بها الست اول من اسلم الست صاحب كذا الست صاحب كذا(٢)

وقال عمر رضي الله عنه: ان ابابكر صاحب رسول الله صلي الله عليه وسلم وثاني اثنين وانه اولي المسلمين باموركم فقوموا فبايعوه(٣)

وعدّ عثمان رضي الله عنه سوابقه الاسلامية حين قدحوا في خلافته واعترضوا عليه(٤)

وباح عليٌّ - رضي الله عنه - بسوابقه في ايام خلافته بأصرح ما يكون حين اراد اثبات خلافته وترجيح نفسه على غيره(٥)

ورُوي عن النبي صلي الله عليه وسلم: لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم (٦)

وقال ابوعبيدة -رضي الله عنه-: تأتوني وفيكم ثالث ثلاثه (٧)

وروي ابن عمر -رضي الله عنه-: ما يدريك لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم (٨)

وروي ابوهريرة -رضي الله عنه-: اطلع الله على اهل بدر فقال اعملوا ماشئتم فقد غفرت لكم (٩)

وروت حفصه رضى الله عنها: اني لأرجو ان لايدخل النار احد شهد بدرا والحديبية (١)

وروي جابرٌ -رضي الله عنه-: لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة (٢)

وروي انه قال لنا النبي صلي الله عليه وسلم: انتم اليوم خير اهل الارض (٣)

وروي رفاعة بن رافع جاء جبريل الي النبي صلي الله عليه وسلم فقال ما تعدّون اهل بدرٍ فيكم؟ قال من افضل المسلمين اوكلمة نحوها فقال كذلك من شهد بدراً من الملائِكة (٤)

وقال سعيد بن المسيب: كان ابوبكر الصديق -رضي الله عنه- من النبي صلي الله عليه وسلم مكان الوزير فكان يشاوره في جميع اموره وكان ثانيه في الاسلام وكان ثانيه في الغار وكان ثانيه في العريش يوم بدر وكان ثانيه في القبر ولم يكن رسول الله صلي الله عليه وسلم يقدم عليه احداً (٥)

واخرج ابوعمر تعليقاً قال رسول الله صلي الله عليه وسلم لبعض من لم يشهد بدراً وقد رآه يمشي بين يدي ابي بكر: تمشي بين يدي من هو خير منك (٦)

قال العارف السهروردي (٧) في باب الخامس والخمسين من العوارف: روي ان رسول الله صلي الله عليه وسلم كان جالساً في صفة ضيقة فجاءه قوم من البدريين فلم يجدوا موضعاً يجلسون فيه فأقام رسول الله صلي الله عليه وسلم مَن لم يكن من اهل بدر فجلسوا امكانهم فاشتدّ ذلك عليهم فانزل الله تعالي: "واذا قيل انشزوا فانشزوا (٨)

باز حضرت عمر -رضي الله عنه- اهل بدر را بعد از آن اهل حديبيه را مقدم ساخت بر سائر صحابه چه به اعتبار اثبات در دفتر غزاة (١) و چه به اعتبار اعطاء عطيات و چه به اعتبار تقدم در محافل و مجالس و چه در امور استحقاق خلافت و چه در طلب دعا از ايشان و تبرك به ايشان (٢)، بعد از آن امت مرحومه در تكريم و توقير ايشان گذشت الي اليوم.

واخرج الواقدي عن ابي بكر الصديق في وصيته عمرو بن العاص اتق الله في سرّ امرك وعلانيته فانه يراك ويرى عملك فقد رأيت تقدمي لك على من هو اقدم منك سابقة، واعلم يا عمرو ان معك المهاجرين والانصار من اهل بدر فاكرمهم واعرف لهم حقهم ولا تطاول عليهم بسلطانك ولا تداخلك نخوة الشيطان فتقول انما ولاني ابوبكر لاني خير منكم واياك وخداع النفس فكن كاحدهم وشاورهم فيما تريد من امرك (٣)

واخرج البخاري عن قيس بن ابي حازم قال كان عطاء البدريين خمسة آلاف خمسة آلاف وقال عمر لافضلنهم على من بعدهم (٤)

اما بشارت خلفا به بهشت پس ثابت است به طرق بسيار:

اول: عمومات قرآن درباب مهاجرين و مجاهدين و حاضران مشهد حديبيه و تبوك وغيرهما.

ثاني: احاديث وارده در فضل اهل بدر:

حديث: لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم از مسند عمر و على و ابن عمر و ابن عباس وابوهريره.

و حديث: جاء جبرئيل فقال ما تعدون اهل بدر فيكم؟ قال من افضل المسلمين از مسند رفاعه بن رافع ورافع بن خديج.

وحديث حفصه و جابر: اني لأرجوان لا يدخل النار احدٌ شهد بدرا والحديبيه (٥)

ثالث: احاديث وارده در فضل اهل حديبيه مانند حديث: لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة وحديث انتم خير اهل الارض از مسند جابر (٦)

رابع: احاديث وارده در بشارت عشره از مسند عبدالرحمن و سعيد بن زيد (١)

خامس: احاديث وارده در بشارت اربعه از آنجمله حديث جابر بن عبدالله.

سادس: احاديث وارده در بشارت ثلاثه مثل حديث ابي موسي و نافع بن عبدالحارث (٢)

سابع: احاديث وارده در بشارت شيخين از حديث ابوسعيد خدري: ان اهل الدرجات العلي يراهم من تحتهم كما ترون النجم الطالع في افق السماء وان ابابكر وعمر منهم وانعما (٣)

وحديث مرتضي وانس: هذان سيدا كهول اهل الجنة وحديث ابن مسعود سيطلع عليكم رجل من اهل الجنة فيهما جميعا (٤)

ثامن: احاديث وارده در بشارت صديق اكبر - رضي الله عنه - از آن جمله:

حديث ابي هريره انه يُدعي من ابواب الجنة كلها (٥)

وحديث انس في وصف طير الجنة في آخره قوله صلي الله عليه وسلم لابي بكر واني لأرجوان تكون ممن يأكل منها (٦)

تاسع: احاديث وارده در بشارت فاروق اعظم از آنجمله: حديث رؤيا النبي صلي الله عليه وسلم قصراً من ذهب من حديث جابر وانس وابي هريرة وبريدة الاسلمي (٧)

عاشر: احاديث وارده در بشارت ذي النورين از آن جمله: حديث عبدالله بن حوالة تهجمون على رجل يبايع الناس وهو معتجر ببرد من اهل الجنة فكان عثمان (٨)

حادي عشر: احاديث وارده در بشارت مرتضي از آنجمله: حديث عليٍّ لك في الجنة خير منها (٩)

امابودن خلفا از سابقين مقربين: پس ثابت است به احاديث بسيار از آنجمله: حديث تحرك الجبل وقوله صلي الله عليه وسلم اثبت فانما عليك نبيٌ وصديقٌ وشهيدٌ من طرق كثيرة جداً من مسند عثمان وسعيد بن زيد وابي هريرة وابن عباس وانس وبريدة وسهل بن سعد (١٠)

وحديث ان الشيخين من النجباء من مسند على (١١)

وحديث ان اهل الدرجات العلي يراهم من تحتهم الخ من مسند ابي سعيد (١٢)

وحديث تحدّث جبرئيل بفضائلهما من مسند عمار (١٣)

وحديث رؤيا رجحانهم في الميزان من مسند ابي بكرة وعرفجة وغيرهما (١)

وحديث تشبّه الشيخين بملكين مقربين من حديث ابن مسعود وغيره وحديث هما سيدا كهول اهل الجنة من مسند على وانس وحديث يدعي من ابواب الجنة كلها في مناقب ابي بكر وحديث لقد كان فيما كان قبلكم ناس محدثون من غير ان يكونوا انبياء فان يكن في امتي احد فانه عمر وحديث فرار الشيطان من ظل عمر وحديث رفيقي في الجنة عثمان (٢)

واما آنكه آنحضرت صلي الله عليه وسلم با خلفاء معامله منتظر الامارة مي كردند پس ثابت است بطريق بسيار:

حديث سهل بن سعد كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم براي صلح بقبيلهء بني عمرو بن عوف رفتند و صديق اكبر - رضي الله عنه - را امامت صلوات تفويض نمودند و در وقت مرض موت امامت صلوات بتأكيد فرمودند و اين قصه متواتر المعني است (٣)

وحديث امارت حج از مشاهير است (٤)

و در حديث ابودرداء - رضي الله عنه - فرمودند: فهل انتم تاركون لي صاحبي فما اوذي بعدها (٥)

و در حديث ابوسعيد خدري هر دو را وزير گفته شد (٦)

وقال على لعمر حين توفي: ان كنتُ لأرجو ان يجعلك الله معهما اني كنت لاسمع رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول جئت انا وابوبكر وعمر ودخلت انا وابوبكر وعمر وخرجت انا وابوبكر وعمر (٧)

وسئل على بن الحسين عن منزلة ابي بكر وعمر من النبي صلي الله عليه وسلم فقال كمنزلتهما اليوم وهما ضجيعاه (٨)

و در چندين حديث حضرت صديق - رضي الله عنه - را ارأف امت و حضرت عمر فاروق - رضي الله عنه - را اشدهم في امر الله و ذي النورين - رضي الله عنه - را اصدقهم حياءً و مرتضي - رضي الله عنه - را اقضاهم گفته شد (٩)

و هر يكي از اين خصال اشاره جليه است به آنكه ايشان استحقاق رياست عظمي مسلمين را دارند و در حديث حذيفه و مرتضي ثابت شد اِن تؤمّروا ابابكر... (١٠)

و در حديث حذيفه و ابن مسعود: اقتدوا بالذين من بعدي ابي بكر وعمر (١)

و در حديث مطلّب بن ابي وداعه: الحمدلله الذي ايّدني بهما (٢)

و در حديث حذيفه نزديك حاكم: لا غني لي عنهما انهما من الدين كالرأس من الجسد (٣)

و در حديث عبدالرحمن بن غنم اشعري لو اجتمعتما في مشورة ما خالفتكما (٤)

و در حديث انس كان رسول الله صلي الله عليه وسلم اذا دخل المسجد لم يرفع احدٌ منا رأسه غير ابي بكر وعمر فأنهما كانا يتبسمان اليه ويتبسم اليهما (٥)

و اما آنكه موعود خداي تعالي براي اين امت مرحومه بر دست خلفاء ظاهر شد پس متضمن سه مطلب است:

مطلب اول آنکه این معني يكي از لوازم خلافت خاصه است و آن از اجلي معلومات است؛ زيرا كه خلافت به معني جانشيني است و آن در عرف شرع راجع است به تصدي اقامت اموري كه پيغامبر صلي الله عليه وسلم براي اقامت آن مبعوث بود و خلافت خاصه وقتي متحقق شود كه با خلافت به معني اول زيادت مشابهت به سيرت آنحضرت صلي الله عليه وسلم حاصل گردد.

و از جمله سير و افعال آنحضرت صلي الله عليه وسلم بلكه عمدهء آنها فتح بلاد كفر بوده است.

مطلب ثاني آنكه آنحضرت صلي الله عليه وسلم عليه وعدهء فرموده است امت خود را كه بلاد شام و عراق فتح خواهند كرد و اين معني ثابت است به احاديث متواترة المعني از حديث ابي هريره و عقبه بن عامر و عدي بن حاتم و خباب وغيرهم ممن لايحصي عددهم (٦)

مطلب سوم آنكه آن موعود بر دست خلفاء ظاهر شد و نقل متواتر از جماهير مسلمين از فقهاء و محدثين و مؤرخين، و در اثبات اين مطلب كافي است مع هذا حديث الحمدلله الذي ايدني بهما (٧)، و حديث استبشار اهل سماوات به اسلام عمر (٨) وغير آن برين معني دلالت مي كند.

و اما آنكه قول خليفه حجت است چون آن را امضاء كنند و آن قول ممكن شود در مسلمين و آن بالاتر از قياس است و اين خصلت ثابت است در اين بزرگواران پس ثابت است به طريق بسيار قال الله تعالي: "وليمكّنن لهم دينهم الذي ارتضي لهم (١)" وقال عزّ وجل: "الذين ان مكناهم في الارض اقاموا الصلوة وآتوا الزكاة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر ولله عاقبة الامور (٢)

وفي حديث عرباض بن سارية: عليكم بسنتي وسنة الخلفاء مِن بعدي (٣) وفي حديث ابن مسعود وحذيفه: اقتدوا بالذين من بعدي ابي بكر وعمر (٤) وفي حديث عبدالرحمن بن غنم الاشعري: لو اجتمعتما في مشورة ما خالفتكما (٥)

و از ادلّ دلائل اين معني احاديث متواتره بالمعني السكينة تنطق على لسان عمر من طريق على وابي ذر وابن عمر وغيرهم (٦)

و احاديث متواتره بالمعني در موافقات عمر فاروق - رضي الله عنه - با وحي الهي. و از ادل دلائل اين معني مشورت آنحضرت صلي الله عليه وسلم در مصالح جهاد و اوضاع شريعت با شيخين و قبول مشاورت ايشان. و حديث متواتر بالمعني: عليكم بالسّواد الأعظم (٧) باكثرت طرق خويش كه امام شافعي رحمه الله آن را در اثبات اجماع روايت كرد و علماء در فقه اين احاديث مختلف اند جمعي بر وجوب طاعت خليفه اذا لم يكن في معصيةٍ حمل نموده اند و طائفه اى بر وجوب قول به اجماع.

و فقير مي گويد عفي عنه: مراد آنست كه قول خليفه حجت است چون ممكن شود در مسلمين پس معني طاعت خليفه و قول به اجماع هر دو مجموع است، تفصيل اين اجمال آنكه خداي تعالي در نفوس اين عزيزان ملكه نهاده است و بعد از آن تأئيد از نزديك خويش داده است كه به سبب آن در فهم حكم و احكام و مصالح سياست ملك غالباً اصابت

كنند و همچنان در حق اين امت فضلي خواست كه مجتمع نشوند بر باطل و تأئيدي در اين باب نازل كرده پس چون هر دو فضيلت جمع شود آن رأي حجت باشد در دين نورٌ على نورٍ يهدي الله لنوره من يشآءُ.

اخرج الحاكم حديث عمر في خطبته بالجابية من طرق منها: طريق عبدالله بن دينار عن ابن عمر قال خطبَنا عمر بالجابية فقال اني قمت فيكم كمقام رسول الله فينا فقال اوصيكم بأصحابي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يفشوا الكذب حتي يحلف الرجل ولايُستحلف ويشهد الرجل ولايُستشهد فمن اراد منكم بحبوحة الجنة فيلزم الجماعة فان الشيطان مع الواحد وهو من الاثنين ابعد ألا لايخلونب رجل بامرأة الاكان ثالثهما الشيطان قالها ثلثاً وعليكم بالجماعة فان الشيطان مع الواحد وهو من الاثنين ابعد ألا ومن سرّته حسنته وساء ته سيئته فهو مؤمن (١)

ومنها: طريق عامر بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه قال وقف عمر بن الخطاب بالجابية فقال رحم الله رجلاً سمع مقالتي فوعاها اني رأيت رسول الله صلي الله عليه وسلم وقف فيناكمقامي فيكم ثم قال احفظوني في اصحابي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يكثر الهرج ويظهر الكذب ويشهد الرجل ولا يستشهد ويحلف ولا يستحلف من (٤) منكم بحبوحة الجنة فعليه بالجماعة فان الشيطان مع الواحد وهو من الاثنين ابعد لا يخلون رجلٌ بامرأة فان الشيطان ثالثهما من سرته حسنته وساء ته سيئته فهو مؤمنٌ (٢)

واخرج البيهقي من طريق الشافعي عن ابن عيينة عن عبدالله بن ابي لبيد عن بن سليمان بن يسار عن ابيه ان عمر بن الخطاب قام بالجابية للناس خطيباً فقال ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قام فيناكمقامي فيكم فقال اكرموا اصحابي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يظهر الكذب حتي ان الرجل ليحلف ولا يُستحلف ويشهد ولا يستشهد الا فمن سرّه بحبوحة الجنة فليزم الجماعة فان الشيطان مع الفذّ وهو من الاثنين ابعد ولا يخلونّ رجل بامرأة فان الشيطان ثالثهما ومن سرّته حسنته وساء ته سيئته فهو مؤمن قال الشافعي في اثناء كلامه فلم يكن للزوم جماعتهم معني الا ما عليه جماعتهم من التحليل والتحريم والطاعة فيهما من قال بما تقول جماعة المسلمين فقد لزم جماعتهم وانما تكون الغفلة في الفرقه فاما الجماعة فلا تمكن فيهاكافةً غفلةٌ عن معني كتاب الله ولا سنةٍ ولا قياس ان شاء الله (١)

واخرج الحاكم من حديث معتمر بن سليمان عن رجل عن عبدالله بن دينار عن ابن عمر قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم لايجمع الله هذه الامة على الضلالة ابداً وقال يد الله على الجماعة فاتبعوا السواد الأعظم فانه من شذّ شُذ في النار (٢)

واخرج الحاكم من حديث عبدالله بن طاؤس عن ابيه عن ابن عباس ان النبي صلي الله عليه وسلم قال لا يجمع الله امتي او قال هذه الامة على الضلالة ابداً ويد الله على الجماعة (٣)

واخرج الحاكم عن انس عن النبي صلي الله عليه وسلم في حديث طويل وسأل ربه ان لايجتمعوا على ضلالةٍ فاعطي ذلك (٤)

واخرج الحاكم عن ابي ذر قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: من فارق الجماعه قيد شبرٍ فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه (٥)

واخرج الحاكم من حيث نافع عن عبدالله بن عمر ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال من خرج من الجماعة قيد شبرٍ فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه حتي يراجعه (٦)

وقال من مات وليس عليه امام جماعةٍ فان موتته ميتة جاهلية (١)

واخرج الحاكم من حديث الحارث الاشعري حديثا طويلا في آخره قال رسول الله صلي الله عليه وسلم آمركم بخمس كلمات اَمرني الله بهن الجماعة والسمع والطاعة والهجرة والجهاد في سبيل الله فمن خرج من الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام من رأسه الّا ان يرجع (٢)

واخرج الحاكم عن معاوية قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم من فارق الجماعة شبراً دخل النار (٣)

واخرج الحاكم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله يقول من فارق امته او عاد اعرابياً (٤) بعد هجرته فلا حجة له (٥)

واخرج الحاكم من حديث حذيفه عن ربعي بن حراش قال اتيت حذيفه ابن اليمان ليالي سار الناس الي عثمان فقال سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول: من فارق الجماعة واستذل الامارة لقي الله ولا حجة له (٦)

واخرج الحاكم عن فضالة بن عبيد عن رسول الله صلي الله عليه وسلم انه قال ثلاثةٌ لا يُسأل عنهم رجل فارق الجماعة وعصي امامه فمات عاصياً امامه وعبدٌ ابق من سيده فمات وامرأة غاب عنها زوجها وقد كفاها مؤنة الدنيا فتبرّجت بعده فلا يسأل عنهم (٧)

واخرج الحاكم عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم الصلاة المكتوبة الي الصلاة المكتوبة التي بعدها كفارة لما بينهما والجمعة الي الجمعة وشهر رمضان الي شهر رمضان كفارة لما بينهما ثم قال بعد ذلك اِلا من ثلاث الا من الاشراك بالله ونكث الصفقة وترك السنة قلنا يا رسول الله اما الاِشراك بالله فقد عرفناه فما نكث الصفقه وترك السنة قال اما نكث الصفقةان تبايع رجلا بيمينك ثم تخالف اليه فتقاتله بسيفك واما ترك السنة فالخروج من الجماعة (١)

"واخرج الحاكم في حديث حذيفة الطويل حين ذكر قوماً يهدون بغير هديه وقوماً يدعون الي ابواب جهنم قلت فما تأمرني ان ادركت ذلك؟ قال تلزم جماعة المسلمين وامامهم قلت فان لم تكن لهم امامٌ ولاجماعة قال فاعتزل تلك الفرق كلها (٢)

واخرج الشيخان من حديث عمر بطرق مختلفة انتم شهداء الله في الارض (٣)

واخرج الحاكم من حديث ابي زهير الثقفي قال سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول يوشك ان تعرفوا اهل الجنة من اهل النار او قال خياركم من شراركم قيل يا رسول الله بماذا؟ قال بالثناء الحسن والثناء السيئ وانتم شهداء بعضكم على بعض (٤)

واخرج مسلم من حديث ثوبان والمغيرة وجابر بن سمرة وجابر بن عبدالله ومعاويه بن ابي سفيان والفاظهم متقاربةٌ لا تزال طائفة من امتي قائمة بامر الله لايضرهم من خذلهم او خالفهم حتي يأتي امر الله وهم ظاهرون على الناس (٥)

محتمل است که حدیث لایجتمع امتي علی الضلالة بر موافقت همین حدیث محمول باشد بر آنکه طائفه بر حق باشد آخذ به سنت وقائم به واجبات ملت، نه به معني حجیت اجماع لکن المعني الاول هو المشهور الذي حمل علیه جماهیر الفقهاء والله اعلم.

واز این طرق کثیره معلوم مي شود که احادیث نهي از مفارقت جماعت وامر اتباع سواد اعظم چون در الفاظ آن تأمل کنیم هر دو علت از بیان آنها مي تراود و هر دو مصلحت از اشارات آن مي شود:

یکي اقامت خلافت که متبع چندین فوائد است.

و دیگر حفظ ملت از اختلاف اهل آن، پس متبادر به فهم آنست که صریح حکم در همان محل است که خلیفه راشد حکمي فرماید بعد مشاورت اهل علم کل ایشان یا جمهور ایشان وآن حکم ممکن شود در مسلمین اما اتفاقیات جمهور فقهاء چون صولت خلافت به آن یار نباشد وهمچنین مذهب خلیفه چون در فصلي مجتهد فیه قضا کند واجب الاتباع است ملحق بآن اصل منصوص از جهت مشارکت در احد شطري العلة، واین قصه به همان میماند که امام شافعي رحمه الله در آیت "واذا ضربتم في الارض فلیس علیکم جناحٌ ان تقصروا من الصلاة ان خفتم ان یفتنکم (١)" گفته است که منطوق آیت اباحت قصر است در صورت اجتماع سفر وخوف هر دو و سنت و اجماع امت ملحق کرده است به او قصر في السفر من غیر خوف و سرّ در این مسئله آنست که سفر و خوف هر یکي از آنها مناسب تخفیف است و در احکام خلفاي راشدین ظن اصابت راي ایشان به این دو مصلحت جمع شد و امر متاکد گشت غایة الوکادة در ظن اصابت عبدالله بن مسعود - رضي الله عنه - در سنت و قرائتو ابي بن کعب - رضي الله عنه - در قراء ت و علی مرتضي - رضي الله عنه - در قضا و زید بن ثابت - رضي الله عنه - در فرائض با خلفاء هم عنان اند از جهت ثناي جمیل ایشان که بر زبان غیب ترجمان آنحضرت صلي الله علیه وسلم گذشت و به اعتبار دو مصلحت دیگر متخلف.

و اتفاقیات فقهاي امصار بي حکم خلیفه به اعتبار مصلحت که امام شافعي به آن اشاره کرده حیث قال انما الغفلة في الفرقة فاما الجماعة فلا یمکن فیها کافة غفلةٌ عن معني کتابٍ ولا سنة ولا قیاس مظنه اصابت است قال عمر رضي الله عنه فاقض بما قضي به الصالحون واین نیز معلوم بالقطع است که اگر در فصل مجتهد فیه حکم خلیفه را قبول نکنند و هر یکي بر راي خود رود حکم خلافت مضبوط نه گردد و مصلحت اقامت خلافت متحقق نشود، به ملاحظه همین مراتب امام شافعي گفته: واذا رجعنا الي التقلید فقول الائمة ابي بکر وعمر وعثمان -قال في القدیم- وعلیٍ احبّ الینا و توقف در قول مرتضي به مذهب جدید(١) از جهت عدم تمکین (٢) است و عدم اجتماع امت بر قول او یکي از اوصاف مؤثره است.

اما آنکه هر یکي از خلفاء در وقت خلافت خویش افضل امت بوده است از حدیث ابن عمر کنا نخیّر في زمان رسول الله صلي الله علیه وسلم فنقول ابوبکر خیر هذه الأُمة ثم عمر ثم عثمان (٣)

و حدیث مرتضي: هذان سیدا کهول اهل الجنة، و حدیث وزن و ظهور رجحان ابوبکر به روایت ابوبکره ثقفي و عرفجه و غیر ایشان (٤)

وعمر فاروق - رضي الله عنه - افضليت ابوبكر صديق - رضي الله عنه - را بيان كرد و آن متواتر است ازو، و صديق - رضي الله عنه - گفت: اللّهم استخلفتُ عليهم خير خلقك (٥)

و عبدالرحمن بن عوف در وقت عقد خلافت براي ذي النورين گفته: والله عليه ان لا يألو عن افضلهم في نفسه (١)

و مرتضي - رضي الله عنه - بر سر منبر كوفه فرمود: خير هذه الامة ابوبكر ثم عمر (٢)

سفيان ثوري به ملاحظة همين اجماعيات گفته است: من زعم ان علياً كان احق بالولاية منهما فقد خطّأ ابابكر وعمر والمهاجرين والانصار وما أراه يرتفع مع هذا له عملٌ الي السماء (٣)

و شافعي گفته: اضطر الناس بعد رسول الله صلي الله عليه وسلم الي ابي بكر فلم يجدوا تحت اديم السماء خيرا من ابي بكر فولّوه رقابهم (٤)

و چندين صحابه و تابعين گفته اند كه صديق اكبر - رضي الله عنه - در قتال مرتدين به چيزي قائم شد كه كار انبياء بود.

و اما اثبات خلافت خلفاء پس طرق بسيار دارد از آنجمله:

اجماع صحابه بر خلافت صديق اكبر - رضي الله عنه - : و اين مسلك را عبدالله بن مسعود اختيار نموده است، قال عبدالله: ما رأي المسلمون حسناً فهو عندالله حسنٌ وما رأوه سيئاً فهو عندالله سيئ وقد رأي الصحابة جميعا ان يستخلفوا ابابكرٍ (٥)

و استخلاف صديق اكبر در خلافت فاروق اعظم، قال عبدالله بن مسعود: اَفرسُ الناس ثلاثةٌ ابوبكر حين استخلف عمر الحديث (٦)

و اتفاق ناس بر خلافت عمر فاروق - رضي الله عنه - به وجهي كه هيچكس را در آن اشكالي نماند اظهر است از آنكه احتياج بيان داشته باشد پس معني اجماع اينجا هم متحقق شد ليكن بعد از استخلاف و تسلط. و همچنين قصه اتفاق بر ذي النورين - رضي الله عنه - معلوم و مشهور است متأخرين اشاعره همين مسلك را اختيار نمودند و بر همان مسلك اكتفا كرده.

و از آنجمله تفويض امامت صلاة به صديق اكبر - رضي الله عنه - در ايام مرض در عين وقتِ استخلاف برين دليل اعتماد نمودند و جماعهء مهاجرين و انصار اذعان آن كردند. اصل قصه امامت صديق از متواترات است و استدلال به امامت بر خلافت مستفيض از اكابر فقهاي صحابه مثل عمر فاروق و على مرتضي و ابن مسعود رضي الله عنهم، و قصهء ذكر امامت در وقت انعقاد خلافت صديق اكبر و اذعان مخالف و باز ماندن انصار به سبب همين حديث صحيح شد است از حديث ابوبكر صديق وعمر فاروق وعبدالله بن مسعود رضى الله عنهم.

و وجه استدلال اما اجمالاً پس از انجهت كه اكابر صحابه به آن استدلال فرمودند و جميع امت آن استدلال را تلقي به قبول نمودند و سبب الزام مخالف همان دليل آمد پس اجماع بر صحت استدلال منعقد گشت.

اما تفصيلاً پس بايد دانست كه اقامت شخصي شخص آخر را بر مقام خود گاهي به قول مي باشد و گاهي به فعل، و ميبايد كه فعل مفهم باشد و افهام در هر طبقه و در هر زمان مختلف مي باشد محترف خليفه خود را بر دكان مي نشاند و مدرس

در حلقهء درس و بادشاهان عجم بر تخت مي نشاندند چون در اسلام اشد طاعات صلاة آمد و هميشه آنحضرت صلي الله عليه وسلم امامت مي فرمودند تفويض امامت صلاة به صديق اكبر - رضي الله عنه - دليل جلي بر استخلاف او آمد.

و از آنجمله حديث عائشه و عبدالرحمن رضى الله عنهما: لقد هممت ان ادعوا ابابكر فاعهد اليه (۱(

و از آنجمله خطبهء آخره كه قبل از وفات به پنج شب بوده است رواها جماعة من الصحابة منهم ابن مسعود و ابوسعيد وجندب بن عبدالله و ابوهريرة وغيرهم ابوعمر صاحب استيعاب اين طريقه اختيار نموده است و بر آن اعتماد كرده.

و از آن جمله رؤياهاي بسيار كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم ديده اند (۱) يا صحابه بحضور آنحضرت عرض كرده اند و تعبير جملهء آنها خلافت خلفاء بوده است و آن همه تفسير آيت استخلاف است و آيت تمكين في الارض.

يكي رؤياي قليب رواها ابوهريرة وابن عمر (۲)

و ديگر رؤياى وزن در حديث ابوبكره ثقفي شخصي ديده است و آنحضرت صلي الله عليه وسلم تعبير فرموده اند به خلافت و عرفجه و جماعت روايت كرده اند كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم خود ديده دور نيست كه هر دو صورت واقع شده باشد (۳)

سوم حديث نَوط بعضهم ببعض من حديث جابر (٤)

چهارم رؤيا دلو من حديث سمرة بن جندب (٥)

پنجم رؤيا ظله وحبل كه از آسمان فرود آمد من حديث ابي هريرة وابن عباس (٦)

و از آنجمله: تعريض جلي آنحضرت صلي الله عليه وسلم به خلافت خلفاي ثلاثه به حواله اموري كه تعلق به بيت المال دارد به اين بزرگان، حديث جبير بن مطعم ان امرأة اتت رسول الله صلي الله عليه وسلم اخرجه الشيخان قال الشافعي وفيه دليلٌ على خلافة ابي بكرٍ (۷)

وحديث انس بعثني بنو المصطلق وحديث سهل بن ابى حثمه بايع اعرابي النبي صلي الله عليه وسلم وحديث ابي هريرة قريباً من معناه (۸)

و از آنجمله تعريض جلي آنحضرت صلي الله عليه وسلم به خلافت خلفاي ثلاثه به بعض خواص خلافت خاصه در حق اين بزرگان: حديث ابي ذر قصه تسبيح الحصيات في ايدي الخلفاء الثلاثة على الترتيب وحديث انس نحوا من ذلك وحديث ابي الدرداء في امره صلي الله عليه وسلم للصديق بالخطبة ثم امره لعمر بالخطبه وحديث ابي موسي الاشعري في قصة الحائط (۱)

واز آنجمله فرمودن آنحضرت صلي الله عليه وسلم وسلم خلفاي ثلاثه را كه هم الخلفاء في قصة تأسيس المسجد من حديث عائشه وسفينة (۲)

واز آنجمله احاديث داله بر معامله منتظر الامارة وقتيكه خلافت براي ايشان منعقد شد دلالت نمود بر صحت خلافت ايشان حديث على مرتضي وحذيفه ان تؤمروا ابابكر الحديث وحديث حذيفه وغيره لا غني لي عنهما، هما

من الدين بمنزلة السمع والبصر وفي لفظ بمنزلة الرأس من الجسد وحديث ابي سعيد خدري واما وزيراي في الارض فابوبكر وعمر (٣)

و از آنجمله احاديث داله بر آنکه ترتيب دولت آنحضرت صلي الله عليه وسلم بدين طريق خواهد بود كه: نبوةٌ ورحمةٌ ثم خلافةٌ ورحمةٌ وفي لفظ خلافة على منهاج النبوة ثم يكون ملك عضوض (٤) و در خارج بعد زمان نبوت خلافت خلفاء حاصل شد و بعد از آن ملك عضوض پس دانسته شد كه خلافت ايشان خلافت على منهاج النبوة است و خلافت و رحمت است از حديث ابوعبيده و معاذ بن جبل و حذيفه و غير ايشان.

و از آنجمله اخبار آنحضرت صلي الله عليه وسلم به آنكه: خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم ينشأ قوم تسبق ايمانهم شهادتهم وشهادتهم ايمانهم برواية جماعة عظيمة منهم عمر وابن مسعود وعمران وحذيفة وغيرهم (٥)

قرن اول زمان آنحضرت بود صلي الله عليه وسلم از هجرت تا وفات و قرن ثاني زمان شيخين و قرن ثالث زمان ذي النورين (١) بعد از آن اختلافها پديد آمد و فتنه ها ظاهر گرديدند تفصيل اين اجمال آنكه آنحضرت صلي الله عليه وسلم فتنه ای كه بعد مقتل حضرت عثمان به ظهور پيوست در احاديث متواتره متكثرة الطرق بيان فرمودند چنانكه عنقريب مذكور مي گردد و ماقبل آن را به وجوه متعدده از صفات مدح مخصوص گردانيدند و ما بعد آنرا به انواع بسيار از صفات ذم نكوهيدند چون ملاحظه آن همه طرق مي نمائيم كه مختلف اند در تعبير و متحد اند در اصل مقصود، حدس قوي به هم رسيد كه مراد از قرون ثلاثه تفصيل همان مدت است و تقسيم به قرون ثلاثه و مدح آن قرون نيست الا به اعتبار كمال مدبران آن قرون و قائمان بالامر در آنها و به اعتبار شيوع اعمال خير و ظهور دولت اسلاميه و انجاز موعود الله عزوجل ودر ظهور دين حق.

و از آنجمله احاديث داله بر آنكه ملت اسلاميه را نشو و نماي خواهد بود تا غايتي، بعد از آن متناقص شدن گيرد مثل حديث علقمه بن كرز وحديث يكون ثنياً ثم رباعياً ثم سَديساً ثم بازلاً (" - (١) ثني" شتری را می گويند كه به شش سالگی داخل شده و "رباعی" شتری است هفت ساله شده باشد و "سديس" شتريست كه به هشت سالگی داخل شده باشد، "بازل" شتری است كه عمرش درست هشت سال باشد و اين كمال قوت و جوانی شتر است، مطلب از اين حديث اينست كه ترقی و عروج اسلام به مرور زمان و آهسته آهسته صورت خواهد گرفت تا به منتهای كمال خويش برسد، عمر فاروق - رضي الله عنه - اين حديث را بيان كرده و می فرمود: پس از آن انحطاط شروع خواهد شد.) الي غير ذلك و همچنين مشاهده افتاد در خارج كه تا زمان حضرت عثمان - رضي الله عنه - اسلام متزايد بود بعد از آن متناقص (ديده شد) دانسته شد كه خلافت ايشان خلافت راشده مبشر بها است.

و از آنجمله حديث ابن مسعود تدور رحي الاسلام بست وثلاثين سنةً (٢)

بعد از آن بظهور فتنهء عظيمه انذار نمودند كه فإن يهلكوا فسبيل من قد هلك پس دوران رحي الاسلام دلالت مي كند بر استقامت امور و غلبهء او بر سائر اديان و كثرت فتوح و آن معني خلافت راشده است پس خلافت اين عزيزان خلافت راشده آمد.

و از آنجمله حدیث ابي هريره الخلافة بالمدينة والملك بالشام (٣) و از اينجا دانسته شد كه خلافت راشده بمدينه خواهد بود و در خارج غير خلفاي ثلاثه در مدينه اقامت نه نمودند.

و از آنجمله احاديث داله بر آنكه عمر بن الخطاب - رضي الله عنه - خلق فتنه است و نگاهبان است از فتَن مثل حديث حذيفه و آن اصح اين باب است و حديث عبدالله بن سلام و ابي ذر و غير ايشان (٤) و در خارج همچنان واقع شد كه در زمان حضرت عمر هيچ فتنه بر نخاست و اين بشارت است به خلافت راشدهء عمر بن الخطاب - رضي الله عنه. -

و از آنجمله احاديث داله بر آنكه حضرت عثمان - رضي الله عنه - در وقت فتنه بر حق باشد و مخالفان او بر باطل و در طرق اين احاديث كثرت است از مسند ابن عمر و عبدالله بن حواله و مره بن كعب و كعب بن عجره و ابوهريره و حذيفه و عائشه (١) و غير ايشان (رضی الله عنهم) و حضرت عثمان هنگام فتنه خليفه بود و مخالف او نزع خلافت او ميخواستند پس خلافت او عند الله و عند رسوله ثابت بود.

و از آنجمله احاديث داله بر لوازم خلافت خاصه با كثرت آن و تشعب طرق آن و استدلال به اين لوازم دو صورت دارد:

يكي آنكه معني خلافت خاصه منقح كنيم و معاني كه خلافت خاصه به آن از خلافت عامه صحيحه و خلافت جابره متميز شود بشناسيم باز هر يكي را از آن معاني با ادله متكاثره در خلفاء اثبات نمائيم و اين صورت بالقطع دلالت مي كند بر مقصود، صورت ديگر آنكه بر بعض لوازم اكتفا نمائيم و آن را با ادله او در خلفاء اثبات كنيم و هر لازمي را دليلي عليحده تقرير نمائيم و اكثر صحابه و تابعين به اين نوع سلوك كرده اند و حقيقت خلافت خلفاء به اين مسلك شناخته و اين آثار محتمل دو وجه است:

يكي آنكه بعض را ذكر كردند و بعض آخر را حذف نمودند اعتماداً على ما هو معلوم عندهم چنانكه در بعض اوقات از مقدمَتي الدليل يكي را ذكر كنند و از ديگري سكوت ورزند و حينئذ اصل استدلال تمام باشد و در تقرير مسامحتي بكار برده باشند.

وجه ديگر آنكه غرض ايشان استدلال به يك لازم فقط چون هر يكي مناسب است به اصل غرض و مظنه مطلوب و حينئذٍ دليل ظني باشد يا خطابي پس جمعي از صحابه به سوابق اسلاميه فقط استدلال كردند جمعي به بشارت بالجنه فقط و جمعي به آنكه با حضرت صديق و فاروق معامله منتظر الامارة مي فرمودند و از اين قبيل است استدلال به قول حضرت عائشه لو كان رسول الله صلي الله عليه وسلم مستخلفاً لاستخلف ابابكر ثم عمر (١) و جمعي با آنكه خلفاء را در شرع وصف سابقين مقربين اثبات نموده اند و از اين قبيل است استدلال شيخ محي الدين بن عربي (٢) بر خلافت راشده عمر فاروق به اين مضمون كه حقيقت نبوت وحي و عصمت است و حقيقت خلافت نبوت وجود نمونه از هر يكي در خليفه آنحضرت صلي الله عليه وسلم چون فرمودند كه فاروق - رضي الله عنه - محدَّث است و سكينه بر زبان او نطق مينمايد و فرمودند كه شيطان از ظل فاروق مي گريزد اثبات كردند خلافت

نبوتِ او را، وجمعي به افضيلت هريكي كه مأخوذ از حديث وزن است و از حديث كنا نخيّر و در اين مسلك كثرتي است كه در احصاء نيايد و متفطن لبيب مي تواند از كلام ما طرق بسيار راست كردن فلا نطوّل الكلام.

والحمدلله رب العالمين

خلافت خاصه فقط متعلق به سابقون السابقون است

(إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ١٤٤))

واخرج ابويعلي عن عمر قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: الا اخبركم بخيار ائمتكم من شرارهم، الذين تحبونهم ويحبونكم يَدعون لكم وتدعون لهم وشرار ائمتكم الذين تبغضونهم ويبغضونكم وتلعنونهم ويلعنونكم (٢)

واخرج مسلم وابويعلي وغيرهما ان عمر بن الخطاب خطب يوم جمعه فذكر نبي الله صلي الله عليه وسلم وذكر ابابكر فقال اني رأيت كأن ديكاً نقرني نقرةً نقرتين واني لأُراه الا لحضور اجلي وان اقواماً يأمروني ان استخلف وان الله لم يكن ليضيع دينه ولا الخلافه ولا الذي بعث به نبيه صلي الله عليه وسلم واني قد علمت ان اقواماً سيطعنون في هذا الامر اَنا ضربتم بيدي هذه على الاسلام فان فعلوا فاولئك اعداء الله الكفار الضلال فان عجل بي امرٌ فالخلافه شوري بين هؤلاء النفر الذين توُفي رسول الله صلي الله عليه وسلم وهو عنهم راضٍ الحديث (٣)

قوله: وان الله لم يكن ليضيع دينه هذا فيما اَري في الخلافه الخاصه فقط والا ففي ايام الخلافه العامه قال قد اقترب زمان قليل الامناء الخ.

قوله: "ان اقواماً سيطعنون في هذا الامر."

هذا فيما اري اشارة الي انتقال الخلافه الخاصه الي العامه وان يتصدي لها من ليس من المهاجرين الاولين. وقوله اولئك اعداء الله الضلال تهديد وتخويف فلم يرد حقيقه الكفر والله اعلم.

همچنين در (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ٢٢٥)) مى خوانيم:

واما ان الخلافه حق المهاجرين الاوّلين دون الطلقاء: فقد اخرج ابو عمر في الاستيعاب ان عبدالرحمن بن غنم عاتب اباهريره واباالدرداء بحِمص اذا انصرفا من عند عليّ رسولين لمعاويه وكان مما قال لهما عجباً منكما كيف جاز عليكما ما جئتما به تدعوان علياً الي ان يجعلها شوري وقد علمتما انه قد بايعه المهاجرون والانصار واهل الحجاز والعراق وان من رضيه خيرٌ من كرهه ومن بايعه خيرٌ من لم يبايعه وايُّ مدخل لمعاويه في الشوري وهو من الطلقاء الذين لايجوز لهم الخلافه وهو وابوه رؤس الاحزاب فندما على مسيرهما وتابا بين يديه (١

وهمچنين ادامه مطلب در (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ٢٧١)):

واز اينجا معلوم شد كه ابودرداء وابوهريره آخراً به قول عبدالرحمن بن غنم رجوع كردند. وحديث جرير بن عبدالله مرفوعاً: المهاجرون والانصار اولياء بعضهم لبعض والطلقاء من قريش والعتقاء من ثقيف بعضهم اولياء بعض الي يوم القيامه (١)

واز ادلّ دلائل مدعا قول حضرت مرتضي است كه چندين مره بطرف اهل شام نوشت كه امر خلافت مفوّض است به مهاجرين و انصار(٢)، ديگرۍ را در حل و عقد آن مدخل نه چون ايشان بيعت كردند ديگران را مجال خلاف نمانَد(٣)

واز قرائن اين مدعا حديث آن حضرت صلي الله عليه وسلم در اَحق به امامت صلاة: قال رسول الله صلي الله عليه وسلم فان كانوا في السنة سواء فاقدمهم هجرة(٤)

وآيت كريمه "اِنا احللنا لكَ ازواجكَ... اللاتي هاجرن معكَ(٥)" و ام هاني بسبب قيد هجرت از شرف تزوّج آن حضرت صلي الله عليه وسلم محروم ماند.

واز قرائن اين معني آن است كه حضرت عباس را با وجود عمومت پيغامبر صلي الله عليه وسلم و مقدم بني هاشم بودن در امر خطير خلافت و دخل نبود و به او اعتدادي نه، وبعضى ولد او به اين معني اشاره كرده است: اخرج الحاكم عن ابي اسحق قال سألت قثم بن العباس كيف ورث عليٌّ رسول الله صلي الله عليه وسلم دونكم؟ قال لانه كان اولنا به لحوقاً واشدنا به لزوقاً(٦)

درجات اصحاب نزد خداج وسرل الله ص

اصحاب خاص از تفسير فى ظلال القرآن

بلي هميشه در اين جامعه مراتب متفاوتي بوده است كه خود حركت اسلامي آن مراتب را پديدار كرده است. مجموعه هائي از مؤمنان مراتب ممتازي پيدا كرده اند به اندازۀ تلاشي كه داشته اند و زحماتي كه كشيدۀ اند و دليري و شهامتي كه در جنبش و پيشتازي و استواري از خود نشان داده اند... پيشتازان نخستين مهاجرين و انصار، و اهل بدر، و اصحاب بيعة الرّضوان در حديبيه، امتيازات و درجاتي بوده است كه به ترتيب نصيب گروه هائي از مؤمنان راستين شدۀ است. سپس به صورت همگاني كساني ممتاز بوده اند كه پيش از فتح مكّه اموال خود را انفاق و هزينه كرده اند و در راه خدا جنگيدۀ اند. نصوص قرآني، و احاديث نبوي، و اوضاع عملي در جامعۀ اسلامي، اين مراتب و منازل عالي را تأكيد مي كنند، درجات و امتيازاتي كه جنبش عقيدۀ آنها را پديدار كرده است و بر آنها صراحت دارد:

(والسابقون الأولون من المهاجرين والأنصار والذين اتبعوهم بإحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه وأعد لهم جنات تجري من تحتها الأنهار. خالدين فيها أبدا. ذلك الفوز العظيم)

(تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١/ ٧٢))

پيشگامان نخستين مهاجران و انصار، وكساني كه به نيكي روش آنان را در پيش گرفتند و راه ايشان را به خوبي پيمودند، خداوند از آنان خشنود است و ايشان هم از خدا خشنودند، و خداوند براي آنان بهشت را آماده ساخته است كه در زير (درختان وكاخهاي) آن رودخانه ها جاري است و جاودانه در آنجا مي مانند. اين است پيروزي بزرگ و رستگاري سترگ. (توبه/١٠٠)

(لعل الله اطلع إلی أهل بدر فقال: اعملوا ما شئتم، فقد وجبت لكم الجنة)

چه بسا خداوند از بالا بر اهل بدر نگریسته است و فرموده است: هر کاري را که مي خواهيد بکنيد، بهشت که براي شما واجب گرديده است. (حديث نبوي است و بخاري آن را استخراج کرده است)

اين حديث پيغمبر خدا صلّي الله عليه و آله وسلّم پاسخي به عمر رضي الله عنهُ است که از پيغمبر خدا صلّي الله عليه و آله وسلّم اجازه خواست تا گردن حاطب پسر ابوبلتعه را بزند. چرا که در لحظه اي از ضعف کسي را پنهاني به پيش قريش فرستاده بود و ايشان را از آماده شدن پيغمبر خدا صلّي الله عليه و آله وسلّم براي فتح مکّه آگاه کرده بود.

(لقد رضي الله عن المؤمنين إذ يبايعونك تحت الشجرة، فعلم ما في قلوبهم، فأنزل السكينة عليهم وأثابهم فتحا قريبا، ومغانم كثيرة يأخذونها وكان الله عزيزا حكيما)

خداوند از مؤمنان راضي گرديد همان دم که در زير درخت با تو بيعت کردند. خدا مي دانست آنچه را که در درون دلهايشان (از صداقت و ايمان و اخلاص و وفاداري به اسلام) نهفته بود؛ لذا اطمينان خاطري به دلهايشان داد، و فتح نزديکي را (گذشته از نعمت سرمدي آخرت) پاداششان کرد. همراه با غنيمتهاي بسياري که آن را به دست خواهند آورد. خداوند چيره شکست ناپذير و فرزانه اي است که کارهايش بر اساس حکمت است. (فتح ۱۸/و۱۹)

(لا يستوي منكم من أنفق من قبل الفتح وقاتل، أولئك أعظم درجة من الذين أنفقوا من بعد وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى، والله بما تعملون خبير)

(تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۷۳/۱))

کساني از شما که پيش از فتح (مکّه، به سپاه اسلام کمك کرده اند و از اموال خود) بخشيده اند و (در راه خدا) جنگيده اند، (با ديگران) برابر و يکسان نيستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کساني است که بعد از فتح (مکّه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده اند و جنگيده اند... امّا به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نيکو مي دهد، و او آگاه از هر آن چيزي است که مي کنيد. (حديد/۱۰)

(مهلا يا خالد، دع عنك أصحابي فوالله لو كان لك أحد ذهبا، ثم أنفقته في سبيل الله ما أدركت غدوة رجل من أصحابي ولا روحة)

اي خالد! آهسته باش و بس کن؛ دست از اصحاب من بدار. به خدا سوگند اگر تو به اندازه کوه احد طلا داشته باشي و آن را در راه خدا خرج کني، به اجر يك بامداد يا يك شامگاه مردي از اصحاب دسترسي پيدا نمي کني.

)ابن قيّم آن را در زاد المعاد ذکر کرده است. اين حديث پاسخ پيغمبر خدا صلّي الله عليه و آله وسلّم به خالد پسر وليد است. بدان هنگام که خالد پسر وليد با عبدالرحمن پسر عوف - رضي الله عنه - به نفرين و دشنام و سرزنش و کينه توزي يکديگر پرداختند؛ معلوم است خالد ملقّب به سيف الله به معني شمشير خدا از جانب پيغمبر صلّي الله عليه و آله وسلّم است. و امّا عبدالرحمن پسر عوف از سابقين اوّلين، به معني پيشتازان نخستين است. پيغمبر خدا صلّي الله عليه و آله وسلّم به خالد فرمود:

دع عنكَ أصحابي

دست از اصحاب من بدار.

مراد او این دسته و طبق ؟ ویژ ؟ والامقام ممتاز در میان جامع ؟ اسلامي مدينه است. (این گروه اصحاب خاص میباشند چراکه اهل سنت وجماعت حضرت خالدبن وليد را نيز صحابی میدانند.)

(تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۷٤/۱))

امّا این طبقه ها و دسته هائي که با منزلت و درج ؟ ایماني خود ممتاز مي گرديدند و آن منازل و درجات، را هم حرکت اسلامي پديدار گردانده بود، مانع این نمي شد سطحهاي ايماني به يكديگر نزديك شوند و در جامع ؟ مدينه پيش از فتح مکّه هماهنگ و همساز گردند، و بسياري از عوارض تزلزل در صف مسلمانان، و بسياري از پديده هاي ضعف، و شكّ و دودلي، و بخل جاني و مالي، و روشن نبودن پرتو عقيدتي، و نفاق، و... از آن جامعه رخت بر بندد و ناپديد گردد. به گونه اي كه مي توان جامع ؟ مدينه را رويهمرفته بنياد اسلامي بشمار آورد.

ولي فتح مکّه در سال هشتم هجري، و تسليم شدن هوازن و ثقيف در طائف كه پيامد فتح مکّه بود، هوازن و ثقيفي كه پس از قريش دو نيروي بزرگ در جزيرة العرب بودند، ديگر باره گروه هاي تاز ؟ فراواني را به جامع ؟ اسلامي سرازير كرد و آئين اسلام را پذيرفتند و با تفاوتهاي گوناگون سطحهاي ايماني مسلمان شدند. در ميان آنان منافقاني وجود داشتند كه از اسلام بيزار بودند. كسان ديگري هم وجود داشتند كه به سوي اسلام چير ؟ توانا رانده شده بودند. در ميان آنان افراا مؤلفة القلوب نيز بودند، يعني كساني كه لازم بود با خوبي و نيكي و اخلاق شايسته دل ايشان به دست آورده شود. اين چنين اشخاصي، با حقائق اصلي اسلام سرشته و قالبگيري نشده بودند، و روح حقيقي اسلام با خمير ؟ ذات آنان نياميخته بود. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۷٥/۱))

و در حاضران تبوك نازل شده: لقد تابَ اللهُ علَى النبيِّ والمهاجرينَ وَالأنصَارِ الذينَ اتَّبَعُوهُ في ساعةِ العسرةِ (۲)

خداوند توبه پيغمبر (از اجازه دادن منافقان به عدم شركت در جهاد) و توب ؟ مهاجرين و انصار (از لغزشهاي جنگ تبوك، مثل كندي و سستي اراده و انديش ؟ بد به دل راه دادن و آهنگ بازگشت از نيم ؟ راه جهاد) را پذيرفت مهاجرين و انصاري كه در روزگار سختي (با وجود گرماي زياد، كمي وسيل ؟ سواري و زاد، فصل درو و چيدن محصول خود) از پيغمبر پيروي كردند (و همراه او رهسپار جنگ تبوك شدند) بعد از آن كه دلهاي دسته اي از آنان اندكي مانده بود كه (از حقّ به سوي باطل) منحرف شود. (در اين حال) باز هم خداوند توب ؟ آنان را پذيرفت. چرا كه او بسيار رئوف و مهربان است. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۱٥۹/۲))

لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ.

بعد از فتح (مکه)، هجرت (از مکه) وجود ندارد.

بیعت با پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - بعد از فتح مکه بر پیروی از اسلام و جهاد در راه خدا و کارهای خیر و بیان اینکه بعد از فتح مکه رفتن از مکه به مدینه مهاجرت نیست

۱۲۱۸- حدیث: «مُجَاشِعِ بْنِ مَسْعُودٍ وَأَبِي مَعْبَدٍ عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ، عَنْ مُجَاشِعِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: انْطَلَقْتُ بِأَبِي مَعْبَدٍ إِلَى النَّبِيِّ - صلى الله عليه وسلم - لِيُبَايِعَهُ عَلَى الْهِجْرَةِ، قَالَ: مَضَتِ الْهِجْرَةُ لأَهْلِهَا، أُبَايِعُهُ عَلَى الإِسْلامِ وَالْجِهَادِ فَلَقِيتُ أَبَا مَعْبَدٍ، فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: صَدَقَ مُجَاشِعٌ» (أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٥٣ باب وقال الليث)

يعني: «مجاشع بن مسعود - رضي الله عنه - گويد: با ابو معبد پيش پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - رفتيم، تا بر هجرت از مكه به مدينه با پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - بيعت كند، پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - گفت: «ديگر فضيلت و ثواب هجرت از مكه به مدينه براى كسانى كه مى خواهند به مدينه بيايند وجود ندارد (وبعد از فتح مكه اگر كسى به مدينه بيايد ثواب هجرت را ندارد)، ولى با او بر دين اسلام و جهاد در راه خدا بيعت مى نمايم»، ابى عثمان نهدى گويد: به ابا معبد رسيدم، و از او درباره حديثى كه مجاشع بن مسعود روايت كرد سؤال كردم، گفت: مشاجع راست گفته است.»

۱۲۱۹- حديث: «ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ - صلى الله عليه وسلم -، يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ: لاَ هِجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ، وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا». (أخرجه البخاري في: ٥٦ كتاب الجهاد: ١٩٤ باب لا هجرة بعد الفتح)

يعني: «ابن عباس - رضي الله عنهما - گويد: پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - در روز فتح مكه گفت: ديگر بعد از فتح مكه هجرت از مكه به مدينه فضيلت و ثواب ندارد، ولى هجرت به واسطه جهاد در راه خدا و هجرت به خاطر نيت خالص (مانند هجرت براى طلب علم و دورى از فتنه و فساد و...) باقى است، و هر وقت كه از شما خواستند براى جهاد در راه خدا حركت كنيد فوراً به جهاد برويد.»

بر اين اساس كسانى كه بعد از فتح مكه مسلمان شدند از مهاجرين نمى باشند و لذا آيات مربوط به مهاجرين شامل آنها نمى باشد. كه اينها شامل ملوك اموى و حضرت معاويه رض ميباشند.

صفات مهم دیگر خلفاء راشدین رض

۲. ایمان:

حاملان پیام رسالت اسلام اصحاب کرامند کساني که قرآن از آنها تجید و احاديث به فضیلت آنها گواه است آنها به شهادت قرآن بهترین امتان هستند کساني هستند که (رضی الله عَنْهُمْ وَرَضُوا عنه) هستند و نام مهاجرین و انصار که باعث درخشش اسلام و نصرت رسول رب العالمین شدند در قرآن چون ستاره مي درخشد آنها به شهادت قرآن در میان خویش رئوف و رحیم و در مقابل دشمنان خداوند شدید هستند، آنها بیعت کنندگان آغازین با رسول پروردگارند خداي که از بیعتشان از بالاي هفت آسمان اعلان رضایت کرد

(رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا) فتح/۱۸. «به تحقیق خداوند از مؤمناني که در زیر درخت باتو بیعت نمودند راضي شد، دانست که چه در دل دارند سکینه و آرامش را بر آنها نازل کرد و فتح قریبي را برایشان مقرر نمود». آري خداوند آنها را شناخته به همین دلیل ایمانشان را اینگونه تأیید نموده است:

(فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ) بقره/۱۳۷.

«پس اگر آنان ایمان بیاورند همچنان که شما ایمان آورده اید و بدان چیزهائي که باور داشته باشند که شما باور دارید، بي گمان (به راه درست خدائي) رهنمود گشته اند، و اگر پشت کنند (و از حقیقت سرپیچي ورزند و دوباره به رسوم و آداب موروثي آباء و اجدادي چنگ زنند) پس راه اختلاف و دشمنانگي را (با شما) در پیش گرفته اند.»

)تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۱/ ۳۹٤((

)قولوا آمنا بالله وما أنزل إلينا وما أنزل إلى إبراهيم وإسماعيل وإسحاق ويعقوب والأسباط ,وما أوتي موسى وعيسى وما أوتي النبيون من ربهم ,لا نفرق بين أحد منهم ,ونحن له مسلمون . فإن آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا ,وإن تولوا فإنما هم في شقاق ,فسيكفيكهم الله ,وهو السميع العليم (

بگوئید: ایمان داریم به خدا و آنچه (به نام قرآن) بر ما نازل گشته است، و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، و اسباط (یعني نوادگان یعقوب) نازل شده است، و به آنچه براي موسي و عیسي آمده ست، و به آنچه براي (همه) پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. میان هیچ یك از آنان جدائي نمي اندازیم (نه این که مثل یهودیان یا عیسویان، بعضیها را بپذیریم و بعضیها را نپذیریم. بلکه همه پیغمبران را راهنماي بشریّت در عصر خود مي دانیم و کتابهایشان را به طور اجمال مي پذیریم) و ما تسلیم (فرمان) خدا هستیم. اگر آنان ایمان بیاورند، همچنان که شما ایمان

آورده اید، و بدان چیزهائي که شما ايمان داريد، ايشان نيز ايمان داشته باشند، بيگمان (به راه درست خدائي) رهنمود گشته اند، و اگر پشت کنند و (از حقيقت سرپيچي نمايند و دوباره به رسوم و آداب موروثي چنگ زنند) پس راه اختلاف و دشمنانگي را با شما) در پيش گرفته اند، و خدا تو را بسنده خواهد بود و او تو را از (اذيّت و آزار و نيرنگ و دسيسه هاي) ايشان نجات خواهد داد، و او شنوا و بينا است (و گفتار ايشان را مي شنود و كردار آنان را مي بيند). (بقره/١٣٦و١٣٧(

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١/٢٧٦((

الله رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَاء اللهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَلِكَ فَتْحاً قَرِيباً (٢٧) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللهِ شَهِيداً (٢٨) مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِّنَ اللهِ وَرِضْوَاناً سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيمًا (٢٩(

سراسر اين درس سخن از مؤمنان و سخن با مؤمنان است. از آن جماعت ممتاز و منحصر و خوشبختي سخن مي رود و با آنان سخن گفته مي شود که با پيغمبر خدا (صلي الله عليه وسلم) در زير درخت بيعت کردند. آن بيعتي که خدا در آن حاضر و ناظر و پيمان گيرنده بود. دست خدا بالاي دستهاي ايشان بود. آن مجموعه اي که از خداوند بزرگوار شنيدند که در باره ايشان به پيغمبر خود (صلي الله عليه وسلم) مي گويد:

)لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً(

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١/٨٣((

خداوند از مؤمنان راضي گرديد همان دم که در زير درخت با تو بيعت کردند. خدا مي دانست آنچه را که در درون دلهايشان (از صداقت و ايمان و اخلاص و وفاداري به اسلام) نهفته بود، لذا اطمينان خاطري به دلهايشان داد، و فتح نزديکي را (گذشته از نعمت سرمدي آخرت) پاداششان کرد.

و از پيغمبر خدا (صلي الله عليه وسلم) شنيدند که در باره ايشان مي گويد:

)أنتم اليوم خير أهل الأرض (

»شما امروزه بهترين سرنشينان زمين هستيد.«

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١/ ٨٤((

)والسابقون الأولون من المهاجرين والأنصار والذين اتبعوهم بإحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه وأعد لهم جنات تجري من تحتها الأنهار, خالدين فيها أبدا, ذلك الفوز العظيم(

پيشگامان نخستين مهاجران و انصار، و کساني که به نيکي روش آنان را در پيش گرفتند و راه ايشان را به خوبي پيمودند، خداوند از آنان خشنود است و ايشان هم از خدا خشنودند، و خداوند براي آنان بهشت را آماده ساخته است که در زير (درختان و کاخهاي) آن رودخانه ها جاري است و جاودانه در آنجا مي مانند. اين است پيروزي بزرگ و رستگاري سترگ. (توبه/۱۰۰(

)لعل الله اطلع إلى أهل بدر فقال: اعملوا ما شئتم, فقد وجبت لكم الجنة(

چه بسا خداوند از بالا بر اهل بدر نگريسته است و فرموده است: هر کاري را که مي خواهيد بکنيد، بهشت که براي شما واجب گرديده است. (حديث نبوي است و بخاري آن را استخراج کرده است(

اين حديث پيغمبر خدا صلّي الله عليه وآله وسلّم پاسخي به عمر رضي الله عنهُ است که از پيغمبر خدا صلّي الله عليه وآله وسلّم اجازه خواست تا گردن حاطب پسر ابوبلتعه را بزند. چرا که در لحظه اي از ضعف کسي را پنهاني به پيش قريش فرستاده بود و ايشان را از آماده شدن پيغمبر خدا صلّي الله عليه وآله وسلّم براي فتح مکّه آگاه کرده بود.

)لقد رضي الله عن المؤمنين إذ يبايعونك تحت الشجرة, فعلم ما في قلوبهم, فأنزل السكينة عليهم وأثابهم فتحا قريبا, ومغانم كثيرة يأخذونها وكان الله عزيزا حكيما(

خداوند از مؤمنان راضي گرديد همان دم که در زير درخت با تو بيعت کردند. خدا مي دانست آنچه را که در درون دلهايشان (از صداقت و ايمان و اخلاص و وفاداري به اسلام) نهفته بود؛ لذا اطمينان خاطري به دلهايشان داد، و فتح نزديکي را (گذشته از نعمت سرمدي آخرت) پاداششان کرد. همراه با غنيمتهاي بسياري که آن را به دست خواهند آورد. خداوند چيره شکست ناپذير و فرزانه اي است که کارهايش بر اساس حکمت است. (فتح/۱۸و۱۹(

)لا يستوي منكم من أنفق من قبل الفتح وقاتل, أولئك أعظم درجة من الذين أنفقوا من بعد وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى, والله بما تعملون خبير(

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۱/۷۲((

کساني از شما که پيش از فتح (مکّه، به سپاه اسلام کمك کرده اند و از اموال خود) بخشيده اند و (در راه خدا) جنگيده اند، (با ديگران) برابر و يکسان نيستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کساني است که بعد از فتح (مکّه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده اند و جنگيده اند... امّا به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نيکو مي دهد، و او آگاه از هر آن چيزي است که مي کنيد. (حديد/۱۰(

)مهلا يا خالد, دع عنك أصحابي فوالله لو كان لك أحد ذهبا, ثم أنفقته في سبيل الله ما أدركت غدوة رجل من أصحابي ولا روحة(

اي خالد! آهسته باش وبس كن! دست از اصحاب من بدار. به خدا سوگند اگر تو به اندازۀ كوه احد طلا داشته باشي و آن را در راه خدا خرج كني، به اجر يك بامداد يا يك شامگاه مردي از اصحاب دسترسي پيدا نمي كني.
)ابن قيّم آن را در زاد المعاد ذكر كرده است. اين حديث پاسخ پيغمبر خدا صلّي الله عليه وآله وسلّم به خالد پسر وليد است. بدان هنگام كه خالد پسر وليد با عبدالرحمن پسر عوف - رضي الله عنه - به نفرين و دشنام و سرزنش و كينه توزي يكديگر پرداختند! معلوم است خالد ملقّب به سيف الله به معني شمشير خدا از جانب پيغمبر صلّي الله عليه وآله وسلّم است. و امّا عبدالرحمن پسر عوف از سابقين اوّلين، به معني پيشتازان نخستين است. پيغمبر خدا صلّي الله عليه وآله وسلّم به خالد فرمود: (دع عنك أصحابي(
دست از اصحاب من بدار.
مراد او اين دسته و طبقه ويژه والامقام ممتاز در ميان جامعه اسلامي مدينه است.
»(وَالَّذِينَ جَاءُو مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ١٠) [الحشر: ١٠]. «و آنان كه بعد از مهاجرين و انصار آمدند مى گويند: پروردگارا، ببخشاى بر ما و بر برادرانمان كه در ايمان بر ما سبقت كردند، و در دلهاى ما قرار مده هيچ كينه اى را براى كسانى كه ايمان آورده‌اند، پروردگارا، همانا تو رؤوف و مهربانى«
)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٧٤/١((
و همچنين اند اصحاب صفه و كسانى كه جان و مال خود را فداى دين اسلام ميكردند.
(لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الأَرْضِ، يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ، تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا. وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ) بقره/٢٧٣
)چنين بذل و بخششي مخصوصاً بايد) براي نيازمنداني باشد كه در راه خدا درمانده اند و به تنگنا افتاده اند و نمي توانند در زمين به مسافرت پردازند وا ز راه تجارت و كسب و كار براي خود هزينه زندگي فراهم سازند و) به خاطر آبرومندي و خويشتنداري، شخص نادان مي پندارد كه اينان دارا و بي نيازند، اما ايشان را از روي رخسار و سيمايشان مي شناسي، (چه از لحن گفتار و طرز رفتار پيدا و نمودارند و) با الحاح و اصرار (چيزي) از مردم نمي خواهند. و هر چيز نيك و بايسته اي را كه ببخشيد، بي گمان خدا از آن آگاه است.
)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٩١/٣((
اين وصف الهامگرانه بر گروهي از مهاجرين منطبق بود كه اموال و اولادشان را پشت سر خود بر جاي گذاشته بودند، و در مدينه اقامت گزيده و وجود خويش را وقف جهاد در راه خدا و نگهباني رسول الله صلّي الله عليه وآله وسلّم نموده بودند از قبيل اهل صُفّه كه در مسجد بسر مي بردند و از اهل و عيال و خانه و كاشانه رسول خدا نگهباني مي كردند، تا در غياب مسلمانان و غفلت آنان دشمني به حريم ايشان تجاوز ننمايد. اهل صُفّه به جهاد اختصاص يافته بودند و براي تجارت و كسب و كار نمي توانستند در زمين به مسافرت بپردازند و راهي جائي شوند. با وجود اين چيزي از

مردم نمي خواستند. چنان خويشتندار و موقّر رفتار مي كردند كه كسي كه به حال و احوالشان آشنا نبود خيال مي كرد كه دارا و ثروتمندند. چه اظهار نياز نمي نمودند و فقر خويش را به ديگران نمي گفتند. لذا كسي جز افراد زيرك و هوشمند به حالشان پي نمي برد.

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٣/ ٩٢((

٣. علم:

خلفاء راشدين اعلم و مجتهدين وقت خود بودند. در باب ايشان احاديث زيادی است كه به چند نمونه از آن اشاره ميكنم حديث: لقدكانَ فيماكان قبلكم من الأمَمِ ناسٌ مُحدَّثون فان يكن في أُمَّتي اَحَدٌ فإنه عمر بروايت ابي هريره وعائشه (٥(

و شبيه بآن است حديث عقبه بن عامر - رضي الله عنه - : لوكان بعدي نبيٌ لكان عمر بن الخطاب.

و حديث: والذي نفسي بيده مالَقِيَكَ الشيطنُ فجّاً إلا سلكَ فجّاً غير فجّكَ. از حديث سعد بن ابي وقاص و ابي هريره و عائشه وبريده اسلمي رضى الله عنهم

وحديث موافقت فاروق باوحي الهي از روايت عمر و ابن عمر و ابن مسعود

عمر الفاروق - رضي الله عنه - در مكه ايمان آورد و با اسلام آوردن او اسلام بمشيئت الله عزت يافت. چه قبل از هجرت و چه بعد از هجرت و چه بعد از وفات رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم -، عمر الفاروق - رضي الله عنه - موجب عزت اسلام بود و زمان خلافتش از دوران پر افتخار تاريخ اسلام محسوب مي شود.

)احاديثي در فضايل خلفاي راشدين (ص: ٦٧((

٤. تدبير مصالح

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ حَدَّثَنَا خَارِجَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ هُوَ الأَنْصَارِيُّ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صلى الله عليه وآله وسلم - قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ». وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ مَا نَزَلَ بِالنَّاسِ أَمْرٌ قَطُّ فَقَالُوا فِيهِ وَقَالَ فِيهِ عُمَرُ أَوْ قَالَ ابْنُ الْخَطَّابِ فِيهِ شَكَّ خَارِجَةُ إِلاَّ نَزَلَ فِيهِ الْقُرْآنُ عَلَى نَحْوِ مَا قَالَ عُمَرُ. (سنن الترمذي لمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الْمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ - صلى الله عليه وآله وسلم -، باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطاب - رضي الله عنه(-

«از ابن عمر - رضي الله عنهما - روايت شده كه رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - گفت: بدرستيكه الله حق را بر لسان و قلب عمر قرار داد. ابن عمر گويد: بر مردم امر و حادثه اي رخ نمي داد إلا اينكه درباره آن اظهار نظر مي كردند و عمر نيز درباره آن اظهار نظر مي كرد و قرآن نازل نمي شد مگر همانطور كه عمر نظر داده بود.»

۵. تقوی

خداي تعالي در سوره‌ء حجرات دلائل باهره بر فضل خلفاء ذكر مي فرمايد از آنجمله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ حجرات/٣
و شيخين رضي الله عنهما سبب ورود آيت و مصداق آن بوده اند به نقل مستفيض.
از آنجمله: ﴿انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا بأموالهم وأنفسهم في سبيل الله ﴾ در مقابل اعراب وقول ايشان "آمنا.

عن عبدالله بن الزبير قال: قدم ركب من بني تميم على النبي صلى الله عليه وسلم فقال أبوبكر: أمِّر القعقاع بن معبد، وقال عمر: بل أمر الأقرع بن حابس. فقال أبوبكر: ما أردتَ إلا خلافي. فقال عمر: ما أردتُ خلافك. فتماريا حتى ارتفعت أصواتهما فأنزل الله: "ياأيها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدي الله ورسوله واتقوا الله إن الله سميع عليم.

عن ابن أبي مليكة قال: كاد الخيران أن يهلكا؛ أبوبكر وعمر رفعا أصواتهما عند النبي صلى الله عليه وسلم حين قدم عليه ركب بني تميم فأشار أحدهما بالأقرع بن حابس وأشار الآخر برجل. فقال أبوبكر لعمر: ما أردتَ إلا خلافي، قال: ما أردت خلافك فارتفعت أصواتهما في ذلك، فأنزل الله "يا أيها الذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي ..." قال ابن الزبير: فماكان عمر يُسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد هذه الآية حتى يستفهمه.

)إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ٦٠٥((

۶. شجاعت

بايد دانست كه شجاعت دو قسم است شجاعت پهلوانان و شجاعت امراء ، شجاعت پهلوانان غلبه بر اقران است در مبارزت به قوت بطش و ثبات قلب و شجاعت امراء فتح بلاد و هزيمت دادن جيوش است به سياست جيش و حسن استعمال آنها در مواضع آنها با ثبات قلب و زيادت عقل و عدالت و دانستن هر چه در وقت مطلوب است از صلح و جنگ و تأني و عجلت و دانستن معرفت هريك از افراد جيش وكار مطلوب گرفتن از ايشان، وگاهي اين دو شجاعت مفترق مي شوند، چنانكه عنتره(۱) موصوف بود به شجاعت امراء فقط پس تيمور(۲) اشجع ملوك بود هر چند منقول نشد كه با پهلواني مبارزت كرده باشد و او را از پا افكنده باشد، و هر چند حضرات خلفاء همه متصف بودند به هر دو شجاعت اما حضرات شيخين را افضل بود در شجاعت امراء و حضرت مرتضي را زيادت بود در شجاعت پهلوانان و اين معني بديهي است به نسبت كسي كه سيرت كسبي همه ايشان و آثار منقوله همه از ايشان دانسته باشد و شجاعت امراء انفع است در تمشيت ملت، و شجاعت پهلوانان نيز در آن دخلي دارد به قدر خود و لهذا نصيب آن حضرت صلي الله عليه وسلم كه ميزان شرف و فضل است و منتهاي آن، از شجاعت امراء اوفر و اتم بود به نسبت شجاعت پهلوانان و همچنان از رؤساء دين ودنيا شده آمده است.

اما افضلیت شیخین به اعتبار نشر علوم دین، بیان آن آنست که افضل علوم قرآن عظیم و جمع کنندهٔ قرآن و نصب کنندهٔ قاریان در آفاق شیخین اند، و حضرت مرتضي هر چند روایت قرآن کرده است اما روایت آن نکرده اند الا اصحاب عبدالله بن مسعود از اهل کوفه مثل زر بن حبیش و ابو عبد الرحمن السلمي و ایشان اول بار قرآن را بر عبدالله بن مسعود خواندهٔ بودند و بر مرتضي دوباره گذرانیدند، و اگر نمي گذرانیدند هم روایت ایشان صحیح مي بود.

)إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ۱۳۹((

وچون مطلع شد که پیامبر صلي الله علیه وسلم به خانه ابي ارقم برگشته است همراه مادرش به آنجا رفت وقتي مطمئن شد که پیامبر صلي الله علیه وسلم سالم است از او خواست که مادرش را به اسلام دعوت دهد، پیامبر صلي الله علیه وسلم مادر ابوبکر را به اسلام دعوت داد و او بلا فاصله اسلام را پذیرفت و ابوبکر رضي الله عنه بسیار شادمان و احساس خوشبختي نمود.

حضرت علی رضي الله عنه به شجاعت ابوبکر رضي الله عنه شهادت داده است. هنگامي که از او پرسیده شد که دلیر ترین مردم نزد شما چه کسي است؟ گفت: ابوبکر رضي الله عنه، چون در جنگ بدر وقتي براي پیامبر صلي الله علیه وسلم سایباني ساختیم وگفتیم: چه کسي حاضر است که همراه پیامبر صلي الله علیه وسلم بنشیند تا مشرکین گزندي به ایشان نرسانند، سوگند به خدا جز ابوبکر رضي الله عنه هیچ کس حاضر نشد. ابوبکر شمشیر کشید ودر کنار پیامبر صلي الله علیه وسلم ایستاد و هیچ کس از مشرکین جرأت نداشت که به سوي پیامبر صلي الله علیه وسلم برود از اینرو مي دانم ابوبکر رضي الله عنه دلیر ترین مردم است (تاریخ الخلفاء با اندکي تصرف، ص ۴۵-۴۴(

)بار خدایا هریك از این دومرد، ابوجهل وعمر بن الخطاب را بیشتر دوست داري اسلام را به وسیله او کمك کن) ترمذي، کتاب المناقب، عمر بن الخطاب حدیث شماره ۳۶۸.

عمر کسي بود که پیامبر صلي الله علیه وسلم او را فاروق کنیه داد چون خداوند بوسیله عمر حق را از باطل جدا کرد، پیامبر صلي الله علیه وسلم در مورد عمر فاروق رضي الله عنه فرموده است: ((من شیطانهاي انس وجن را مي بینم که از عمر فرار مي کنند((

پیامبر صلي الله علیه وسلم به عمر رضي الله عنه مي گفت: اي فرزند خطاب؛ سوگند به ذاتي که جانم در دست اوست شیطان از راهي که تو از آن گذر کني نخواهد رفت (بخاري ش ۳۶۸۳، مسلم ش ۲۳۹۶(

۷. عدالت

اصحاب رسول الله ص همه عادل بودند و این قول "هم کانو یعدلون " در باره ایشان خصوصا خلفای راشدین صدق میکند و امت مسلمه بر این موضوع اجماع دارد

۸. مشروعیت

خلفاء راشدین مشروعیت خود را از کتاب الله و سنت رسول الله ص و نص شرعی گرفته اند. خداوند ج ایشان را از فضلای مسلمین قرار داده است و از ایشان اعلام رضایت نموده است و رسول الله ص مسلمین را به تبعیت از ایشان فراخوانده بودند و امت مسلمه بر افضلیت و احق بودن ایشان به خلافت اجماع داشته است.

حضرت علی رض در نامه اي براي اثبات مشروعيت خلافت خويش، انتخاب شوراي مهاجران و انصار را نام مي برد واجماع آنان را موجب رضاي خدا و منحرف از آن را واجب القتال و جهنمي مي فرمايد.

)چرا صحابه را عادل مي دانيم؟ (ص: ۸۸((

سخن حضرت عبدالله بن مسعود - رضي الله عنه: -

»خداوند متعال در قلوب بندگان نگاه كرد و از آن ميان، قلب محمد ص را بهترين قلب يافت، فلذا او را براي خود انتخاب فرمود و براي رسالتش برانگيخت. بعد از آن به قلوب بندگان نگريست و قلوب اصحاب محمد ص را از همه ي قلب هاي ديگر بهتر يافت. فلذا آنان را وزراي نبي خود - عليه السلام - قرار داد كه براي دين او به قتال مي پردازند. پس هر چه مسلمانان [اصحاب رسول الله ص] خوب دانستند، نزد خدا هم محبوب است و هر چه آنان بد دانستند، نزد خدا هم بد است. «(سند احمد + رزين با اندكي اختلاف (مشكوه المصابيح: اعتصام/فصل سوم) و به همين معنا در: شرح السنه بغوي + سنن دارمي) (چرا صحابه را عادل مي دانيم؟ (ص: ۸۸((

۹. سلامت حواس

سلامت حواس لازمه سلامت رفتار و گفتار میباشد. خلفاء راشدین از سلامت حواس کامل برخوردار بودند چراکه اعمال ایشان تا زمان وفات و یا شهادت ایشان منطبق بر کتاب الله ج و سنت رسول الله ص و مشوره با مسلمین بوده است و اعمال ایشان سنت صحابه میباشد که تاکنون مورد احترام امت مسلمه میباشد

در دیگر صفات خلفاء که شامل

۱۰. سلامت جسم

۱۱. قریشی بودن

۱۲. مرد بودن

۱۳. بالغ

میباشند هیچ شك و شبه ای وجود ندارد و این صفات در همه ایشان کامل بوده است.

صفات مهم حکومت

دیدیم که هر حکومتی صفات و خصوصیاتي دارد و امت مسلمان در قبال آن حکومت صلاحیت و مسئولیتی دارند. این صفات و خصوصیات وصلاحیت و مسئولیتها عبارتند از:

۱. مشروعیت:

مشروعیت حکومت خلفاء راشدین از فرمایشات الله و رسول الله ص حاصل شده است. پایه مشروعیت حکومت خلفاء راشدین بر اصول زیر استوار است:

۱) رضایت الله وبشارات خداوندج

۲) رضایت رسول الله ص و بشارات ایشان

۳) اجماع اهل حل و عقد و شورای مسلمین بر خلافت ایشان

٤) اجماع امت مسلمه بر احق بودن ایشان به خلافت

خلفاء راشدین خیلفه و نائب رسول الله ص بودند و براساس نصوص توسط بزرگان صحابه به خلافت انتخاب شده اند. لذا مشروعیت آنها از نص و اجماع مسلمین نشئت میگیرد.

۲. طریقه انتخاب:

آن طورکه اجماع صحابه صلاح دانستند. این طرق عبارت بود از اجماع اهل حل وعقد، انتخاب توسط خلیفه پیشین، شورای احل حل وعقد و شورای مهاجرین و انصارکه افضل مسلمین بودند

اهل حل و عقد در عصر صحابه از اصحاب کبار و عشره مبشره بودند که مشروعیت خود را از مصاحبت خاص پیامبر اکرم ص و آیات الهی و احادیث نبوی بدست آورده بودند. درباره اهل حل و عقد در فصلهای بعدی مفصلا توضیح داده خواهد شد.

۳. دوران حکومت:

مادام العمر: چون به تحقیق و به خبر افضل امت در زمان خود بودند. این افضلیت و احق بودن به خلافت در طول عمر ایشان تالحظه وفات و شهادت موجود بوده است (حدیث پیراهن حضرت عثمان) و این از نصوص دینی و همچنین اجماع امت مسلمه ثابت میباشد.

٤. اطیع الله و اطیع الرسول:

اطیع الله و اطیع الرسول در مطابع از اصحاب خاص تضمین است چراکه پیامبر اکرم ص می فرماید: علیکم بالسنتي وسنت خلفاء الراشدین المهدیین من بعدی

۵. قوانین حکومت:

فرامین و اوامر خدا و رسول الله ص و شوری با مسلمین و همچنین اجتهاد خلیفه

ابوداود، ترمذی و دارمی از معاذبن جبل - رضي الله عنه - روایت نموده اند که: رسول خدا ص وقتی وی را به سوی یمن فرستاد گفت: «وقتی قضاوتي برایت پیش بیاید چگونه فیصله و قضاوت می کنی؟ گفت: به کتاب خدا فیصله می نمایم، فرمود: «اگر در کتاب خدا نیافتی؟» گفت: به سنت رسول خدا ص، فرمود: «اگر در سنت رسول خدا نیافتی؟» گفت: به رأی خود اجتهاد می کنم و تقصیری نمی نمایم، می گوید: آن گاه رسول خدا ص بر سینه اش زد و گفت: «ستایش خدایی راست، که رسول رسول خدا را به آنچه در آن رسول خدا راضی می شود موفق گردانید. (۱) این چنین در المشکوه (ص۳۱٦) آمده است.

هیبت و ترس ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) در آنچه نمی دانستند

ابن سعد و ابن عبدالبر در العلم از محمدبن سیرین روایت نموده اند، که گفت: بعد از پیامبر ص هیچ کسی از ابوبکر - رضي الله عنه - در آنچه نمی دانست پرترس و هراسان ترنبود، وبعد از ابوبکر هیچ کسی از عمر در آنچه نمی دانست پرترس و هراسان ترنبود، برای ابوبکر قضیه ای پیش آمد، و اصلی برای آن در کتاب خداوند تعالی و اثری در سنت نیافت، آن گاه گفت: به رأی خودم اجتهاد می کنم، اگر صواب و درست آمد، از خداوند است، و اگر خطا آمد از من است، و از خداوند مغفرت می خواهم. (۲) این چنین در الکنز (۵/۲٤۱) آمده است.

)حیات صحابه (ص: ۲۷۷۹((

٦. اطاعت:

اطاعت از اصحاب خاص واجب است چرا که رسول الله ص می فرماید علیکم با السنتی و سنت خلفاء الراشدین المهدیین من بعدی. همچنان ایشان اولی الامر بودند و نائب منصوب رسول الله صلی الله عیله وسلم

۷. نظارت:

نظارت بر صحابه خاص توسط اصحاب و امت صورت میگرفته است (مانند قضیه پیراهن حضرت عمر (

صدها قواره از پارچه هاي يمني براي پوشاك مسلمانان وارد شده بود، و اميرالمؤمنين (رضي الله عنه)، آن ها را يكي يكي (۱۵) بر مسلمانان تقسيم نمود و خودش نيز يكي از آن ها را برداشت و پس از چند روز در حالي كه دو قواره از آن پارچه ها را يكي بر بالاي ديگري پوشيده بود (١٦) بر منبر ظاهر گرديد و گفت: «رحمت خدا بر شما باد به من گوش بدهيد» سلمان فارسي در حالي كه از ديدن اين دو قواره در لباس اميرالمؤمنين (رضي الله عنه) به شدت عصباني شده بود از جاي خود برخاست و به اميرالمؤمنين (رضي الله عنه) گفت: «وَاللهِ لا نَسْمَعُ وَاللهِ لا نَسْمَعُ -

به خدا گوش نمي دهيم به خدا گوش نمي دهيم (۱۷)» اميرالمؤمنين (رضي الله عنه) گفت: «ابوعبدالله چرا و چه كار خلافي را مرتكب شده ام». سلمان گفت: «تو در مورد تقسيم قواره ها خود را از ما برتر شمردي زيرا هر يك از مسلمانان يك قواره دادي و براي خودت دو قواره برداشته اي و در حالي كه هر دو قواره را يكي بر بالاي يكي پوشيده اي (۱) آمده اي ما را پند و اندرز مي دهي!» اميرالمؤمنين (رضي الله عنه) در ميان جمعيت فرياد برآورد، كجا است عبدالله پسر عمر؟ عبدالله جواب داد: اين جا هستم چه مي فرمايي؟ اميرالمؤمنين (رضي الله عنه) گفت: «يكي از اين دو قواره ها مال كيست؟» گفت: مال من است. اميرالمؤمنين (رضي الله عنه) به سلمان گفت: اي (۲) ابوعبدالله تو درباره من قضاوت عجولانه اي كرده اي، من پيراهن كهنه خود را شسته ام و جامه پسرم را تا خشك شدن پيراهنم عاريه گرفته ام، سلمان گفت: «حالا حرف هايت را بگو مي شنويم و اطاعت مي كنيم.»

)سيماي صادق (ص: ۵۲۳((

۸. پیشنهاد:

پیشنهاد در امور دینی و غیر دینی به اصحاب جائز بوده است. حضرات خلفاء راشدین همیشه در امور با اصحاب مشوره میکردند و نظرات و پیشنهادات ایشان را می شنیدند و در صورتیکه صحیح و مفید می بود از آن استفاده میکردند. مثالهای زیادی در این باره موجود است:

پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - در میان اصحاب ایستاد و فرمود: «أشيروا عليَّ أيها الناس.»

اي مردم به من پيشنهاد كنيد و رأي و نظر خود را ابراز داريد.

)بهترين انسان ها بعد از پيامبران (ص: ۲۷((

محمد بن عمر اسلمیّ از جارية بن ابو عمران، از عبد الرحمن بن قاسم، از پدرش نقل می کند که هرگاه ابوبکر صدّیق را کار مهمی بود و می خواست مشورت کند و رای خردمندان و فقها را بداند از مهاجران و انصار کسانی را فرا می خواند از جمله علیّ (ع) و عمر و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و معاذ بن جبل و ابیّ بن کعب و زید بن ثابت و جمله این گروه هم در زمان خلافت ابوبکر فتوی می دادند و فتوی بر عهده ایشان بود و چون ابوبکر درگذشت و حکومت به عمر رسید، همین گروه را فرا می خواند ولی در دوره عمر فتوی به عهده عثمان و ابیّ و زید بود.

)الطبقات الكبري ترجمه فارسي (ص: ۱۱۳۰((

خطبه اول ابوبكر - رضي الله عنه - در ميان انصار:

و شما اي گروه انصار، كساني هستيد كه فضيلت شما در دين شناخته شده است و سابقه شما در دين اسلام روشن است، خداوند شما را به عنوان ياران خود و رسول خويش قلمداد كرد و هجرت رسول را به سوي شما عملي ساخت. اكثر ازواج و اصحاب رسول در ميان شماست و پس از مهاجرينِ نخستين، كسي به پايه شما نمي رسد. ما امراي اين قوم و شما وزرا هستيد و هيچ كاري بدون مشورت شما انجام نخواهد گرفت.

)زندگاني ابوبكر صديق - محمد حسين هيكل (۹۹/۱((

۹. انتقاد :

انتقاد که بر اساس اصول شرع بوده باشد بر اصحاب جائز است

انتقاد نا مشروع جائز نیست چرا که خداوند می فرماید :

)وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالإِيمَانِ وَلا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ. (

كساني كه پس از مهاجرين و انصار به دنيا مي آيند، مي گويند: پروردگارا! ما را و برادران ما را كه در ايمان آوردن بر ما پيشي گرفته اند بيامرز. و كينه اي نسبت به مومنان در دلهايمان جاي مده. پروردگارا! تو داراي رافت و رحمت فراواني هستي.

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۳۹/۱((

-روايت عبدالله بن مغفل - رضي الله عنه - از رسول خدا ص: «در حق اصحاب من از خدا بترسيد و پس از من آنان را هدف اعتراض و انتقاد قرار ندهيد. هر كس آنان را دوست داشته باشد، به دوستي من دوستشان مي دارد [مرا دوست مي دارد] و هر كه آنان را مبغوض بدارد، به بغض من مبغوض شان مي دارد [مرا مبغوض مي دارد].» (.

جامع الاخبار: فصل ۱۲۵، صفحه ۱۸۲) در حديثي ديگر آمده است: «اصحاب مرا بد مگوييد».

اما انتقاد مشروع همواره توسط اصحاب کرام وارد شده است و نمونه های آن در سیرت اصحاب موجود است

همچنين در زمان خلفاي راشدين همه ي مردم به راحتي مي توانستند انتقاد كنند چنان كه عمر فاروق روزي بر منبر رفت و گفت: اي مردم! اگر در من كژي و انحرافي يافتيد، آن را درست كنيد. مردي برخاست و گفت: به خدا سوگند! اگر در شما انحراف و كژي ببينيم آن را با شمشيرهاي خود راست خواهيم كرد. عمر - رضي الله عنه - گفت: خدا را شكر كه در ميان اين امت، مرداني يافت مي شوند كه كژيهاي عمر را با شمشيرهاي خود راست مي كنند.

علاوه بر اين، ايشان در نخستين خطبه ي خود پس از خليفه شدن گفت: مرا امر به معروف و نهي از منكر نماييد و با نصيحت كردن ياري كنيد.

)زندگاني عمر - صلابي (ص: ۱۸۶((

۱۰. قضاوت :

از آنجایی که اصحاب مورد تایید پیامبر ص بوده اند امت نیز باید آنها را تایید کند.

در احاديث رسول الله ص خلفاء اربعه را راشدين و مهديين خطاب كرده اند و دانسته اند لذا قضاوت امت نيز بايد همين باشد يعني ايشان را راشدين و مهديين هدايت شده بدانند. در صحيح مسلم آمده كه اصحاب همراه رسول الله - صلى

الله علیه وآله وسلم - در سفري بودند که فرمود: «إِنْ يطعُ القوم أَبَابَكْرٍ وَعُمَرَ يَرْشُدُوا» «اگر مردم از ابوبکر و عمر اطاعت کنند هدایت مي یابند.»

)اصحاب کرام از زبان پیامبر محبوب اسلام (ص: ۲۳((

اما وجه مقربیت پس خداي تعالي در سوره‌ء فاتحه که بر السنه مسلمین نازل فرموده است مي فرماید: "اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم" جمهور مسلمین مي باید در نماز خود از جناب حق جل وعلا طلب کنند هدایت براه منعَم علیهم شك نیست جماعه که راه ایشان اعظم مطلوبات است افضل اند نزدیك خداي تعالي و الا طلب راه مفضول یا مساوي معقول نمي شود بعد از آن تفسیر فرمود منعَم علیهم را "ومَن یطع الله والرسول فاولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصلحین وحسن اولئك رفیقا."

بعد از آن آن حضرت صلي الله علیه وسلم در احادیث مستفیضه که حجت به آن قائم شود فرمودند که ابوبکر صدیق است و عمر و عثمان شهید پس از اینجا مبرهن گشت که این عزیزان افاضل امت اند و ایشان را ریاست معنوي بر سائر مسلمین متحقق است.

باز در سوره‌ء تحریمقراءة ابي بن کعب این بود که وصالح المؤمنین ابوبکر وعمر. عن ابن عباس قال کان ابي یقرء ها وصالح المؤمنین ابوبکر وعمر.

)إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ۷۸۳((

۱۱. مخالفت:

مخالفت با اصحاب خاص جز به دلیل شرعی جائز نیست اما چون ایشان افضل و اعلم امت در امور دین هستند دلیلی برای مخالفت یافت نمیشود (حضرت ابوبکر میفرماید اگر مرا براه دین دیدید از من اطاعت کنید و...) اصحاب رض در زمان خلفاء با بعضی از اعمال ایشان اظهار مخالفت میکردند مانند

حضرت عمر میفرماید:

«: اگر در من کجی ای دیدید مرا راست کنید... مردی از عامة مسلمین برخاست و گفت: «هرگاه در تو کجی ای دیدیم آن را با تیزی شمشیرمان راست خواهیم کرد». حضرت عمر تبسم نمود و فرمود: «ثنا باد مر خداوندی را که در رعیت عمر مردی را قرار داده که او را با تیزی شمشیرش راست می کند. (زندگانی عمر- صلابی (ص ۱۸٦((

از این کلام حضرت عمر ثابت میشود که ایشان و سایر خلفای راشدین مشورت، انتقاد، مخالفت و قضاوت شرعی در باره خود را می پذیرفتند ولو با قدرت سلاح و همچنین متعهد به اصلاح امور خویش بودند و از حق تبعیت میکردند و نه از اراده شخصی و منافع شخصی خود.

سعید بن منصور، ابویعلی و محاملی از مسروق روایت نموده اند که گفت: عمر - رضي الله عنه - به منبر رفت و گفت: نباید کسی مهر را بیش از چهارصد درهم کند، در زمانی که رسول خدا ص و یارانش بودند مهر در میان آن ها

چهارصد درهم وکمتر از آن بود، واگر زیادت در آن تقوی یا عزتي می بود، از آن ها بر آن سبقت نمی نمودید، وبعد از آن پایین آمد، آن گاه زنی از قریش بروی اعتراض نمود وگفت: ای امیر المؤمنین، آیا مردم را از این نهی نمودی که مهرهای شان را بیش از چهارصد کنند؟ گفت: بلی، آن زن گفت: آیا قول خداوند را نشنیدی که در قرآن می گوید:)وآتیتم إحداوهنَّ قنْطاراً) النساء/٢٠ ترجمه: «وبرای یکی آنها مال بسیاری داده باشید.»

آن گاه عمر- رضي الله عنه- گفت: بارخدایا، مغفرت می خواهم، همه مردم از عمر فقیه تراند، بعد از آن برگشت، وبه منبر رفت گفت: ای مردم، من شما را، از اینکه در مهرهای آنان بر چهارصد اضافه کنید نهی نموده بودم اما [حالا به شما می گویم:] هر کس آنچه می خواهد و هر قدر مالی که به دادن آن راضی است بدهد. (حیات صحابه (ص: ٢٢٦٨))

ابوبکر صدیق - رضي الله عنه - در بخشي از خطبهاي که ایراد فرمود، چنین گفت: "تا زماني که از خدا و رسول اطاعت کردم، از من اطاعت کنید و هرگاه از اطاعت خدا و رسول سر تافتم، پس نباید از من فرمان پذیرید".

)زندگاني ابوبکر-صلابي (ص: ٣٢٢((

١٢. خلع حاکم:

خلع حاکم توسط اجماع اصحاب صورت میگیرد

حضرت عثمان به صحابه فرمود: هرگاه دیدید که براساس دستور قرآن، باید مرا به زنجیر بکشید، حتماً اینکار را انجام دهید. (مسند أحمد، ٥٢٤(

ابوبکر باقلاني رحمه الله در بحث اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر صدیق - رضي الله عنه - میگوید: "مسلمانان، در مورد خلافت ابوبکر- رضي الله عنه- و اطاعت از وي اجماع کردند و از این جهت اطاعت از ابوبکر صدیق - رضي الله عنه - بر همگان لازم و واجب شد. باري ابوبکر- رضي الله عنه - در خلال خطبهاي گفت: "مرا میتوانید برکنار کنید؛ چراکه من، خودم را بهترین شما نمیدانم." علی - رضي الله عنه - این گفتهي ابوبکر - رضي الله عنه - را چنین پاسخ داد: "ما، تو را عزل نمیکنیم و اصلاً چنین نمیخواهیم؛ چراکه رسولخدا - صلی الله علیه وسلم - تو را براي دینمان جلو کردند؛ پس ما چگونه به تو در امر دنیایمان راضي نشویم؟" اشارهي علی - رضي الله عنه - به ماجراي امامت ابوبکر- رضي الله عنه - بود که رسولخدا - صلی الله علیه وسلم - به او دستور دادند با مردم نماز بگزارد. علی - رضي الله عنه - به امارت و سرپرستي ابوبکر - رضي الله عنه - در حج اشاره کرد و آن را دلیل دیگر شایستگي ابوبکر- رضي الله عنه - براي خلافت برشمرد: "و تو را بر ما امیر فرمود"...

)زندگاني ابوبکر-صلابي (ص: ٣٠٨((

١٣. رابطه با امت:

اصحاب خاص معصوم نیستند اما چون ایشان خلیفه پیامبر اکرم ص بودند و ایمان خاص و اعلم و افضل و مجتهد زمان خود بودند امت با آنها بیعت نموده و از ایشان متابعت (مشروط) کردند

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

و در سنن روایت شده که رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمود: «اقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ» «به ابوبکر و عمر، دو نفري که بعد از من مي آيند اقتدا کنید». که در مورد غیر آنها چنین نفرموده است. و از رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - ثابت است که فرمود: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ من بعدي تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلاَلَةٌ» «سنت من و جانشینان هدایت یافته بعد از من بر شماست به آن تمسك جویید و محکم آن را بگیرید و زنهار خود را از امورات ایجاد شده در دین بپرهیزید چون هر بدعتي گمراهي است». رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - در این فرموده به پیروي از سنت خلفاي راشدین که شامل هر چهار نفر مي شود دستور داده است ولي ابوبکر و عمر - رضي الله عنهما - را به اقتدا کردن تخصیص داده و چنانکه معلوم است مرتبه کسي که در کردار به او اقتدا و در سنت از او پیروي شود بالاتر از مرتبه و مقام کسي است که فقط در سنت از او پیروي مي شود. در صحیح مسلم آمده که اصحاب همراه رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - در سفري بودند که فرمود: «إِنْ يطعُ القوم أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يَرْشُدُوا» «اگر مردم از ابوبکر و عمر اطاعت کنند هدایت مي یابند». (اصحاب کرام از زبان پیامبر محبوب اسلام (ص: ۲۳((

خفاء راشدین اولی الامر بودند و امر ایشان همانا سنت خلفاء راشدین میباشد که رسول الله صلی الله علیه و سلم مسلمین را به پیروی از آن امر فرمودند:

«عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ من بعدي فَتَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ»

)سنن أبي داود (۱۳/۵) والترمذي مع تحفة الأحوذي (۴۳۸/۷((

«به سنت من و جانشینان هدایت یافته بعد از من تمسك جویید و محکم آن را بگیرید.»

براین اساس مسلمین نمیتوانند در سنت خلفاء راشدین منازعه کنند و لذا امر خلفاء راشدین که همانا سنت خلفاء راشدین المهدیین میباشد لازم الاجرا است.

لذا اولی الامر در قرآن مجید همانا

۱. الله ج
۲. رسول الله ص
۳. شورای مسلمین

هستند و در کنار ایشان

۴. خلفاء راشدین

نیز اولی الامر میباشند. چراکه ایمان ایشان کامل بوده و ایشان بر هدایت بودند و راشدین المهدیین بودند.

)وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)توبه/۱۰۰

وسابقون الاولون از مهاجران وانصار، سابقون الاولون از مهاجران: پیشگامان وسبقت كنندگان نخستين از اصحابي اند كه به هر دو قبله نماز خوانده اند، يعني سابقه آنها در اسلام به عهدي مي رسد كه هر دو قبله را دريافته اند. يا كساني اند كه شاهد «بيعت الرضوان» بوده اند. يا اهل «بدر» اند؛ و بهترين شان خلفاي چهارگانه اند به ترتيب، سپس شش تن باقي مانده از «عشره مبشره»، آن گاه اهل «بدر»، سپس مجاهدان «احد»، آن گاه اهل «بيعت الرضوان» در «حديبيه». وسابقون الاولون از انصار: نخستين پيشگاماني از انصار هستند كه با رسول خدا ص در «بيعت عقبه اول و دوم»، بيعت كرده اند، كه تعدادشان در بيعت عقبه اول هفت تن و در بيعت عقبه دوم، هفتاد تن بود «وكساني كه با نيكوكاري از آنان پيروي كرده اند» يعني: كساني كه از نخستين پيشروان پيشگام مهاجر وانصار، پيروي كرده اند. ايشان دنباله روان و از پي آيندگان آنانند؛ از صحابه ـ رضي الله عنهم ـ وتابعيني كه بعد از ايشان آمده اند، يا تا روز قيامت مي آيند، در صورتي كه از نخستين پيشگامان دين ودعوت، با نيكوكاري در كردار وگفتار پيروي كنند. آري؛ همين پيشگامان نخستين از مهاجران وانصار و پيروان راستين آنان هستند كه: «خدا از ايشان خشنود شد» وطاعات وعباداتشان را پذيرفت و از تقصيراتشان درگذشت و بر آنان خشم نگرفت «و ايشان نيز از او خشنود شدند» بر آنچه كه از فضل خويش به آنان عطا كرد و از نعمت ديني و دنيوي خويش بر آنان سرازير كرد «و براي آنان» همراه با رضاي خويش «باغهايي آماده كرده كه از زير آن نهرها روان است، هميشه در آن جاودانند، اين است همان كاميابي بزرگ». (تفسير أنوار القرآن (۱/ ۹۱))

قُولُواْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالأسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۶) فَإِنْ آمَنُواْ بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ فَقَدِ اهْتَدَواْ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳۷) سوره توبه

بگوئيد: ايمان داريم به خدا و آنچه (= قرآن) بر ما نازل گشته،

)و آنچه بر ابراهيم، اسماعيل، اسحاق، يعقوب، و اسباط (= نوادگان يعقوب) نازل شده است، و به آنچه (= تورات و انجيل) براي موسي و عيسي آمده است، و به آنچه براي (همه ي) پيغمبران از طرف پروردگارشان آمده است، ميان هيچيك از آنان جدائي نمي اندازيم (نه اينكه مثل يهوديان يا عيسويان، بعضيها را بپذيريم و بعضيها را نپذيريم، بلكه همه ي پيغمبران را راهنمايان بشريت در عصر خودشان مي دانيم وكتابهايشان را بطور اجمال مي پذيريم) (

و ما تسليم (فرمان) خدا هستيم.

پس اگر آنان ايمان بياورند همچنان كه شما ايمان آورده ايد و بدان چيزهائي كه باور داشته باشند كه شما باور داريد، بي گمان (به راه درست خدائي) رهنمود گشته اند، و اگر پشت كنند (و از حقيقت سرپيچي ورزند و دوباره به رسوم و

آداب موروثي آباء و اجدادي چنگ زنند) پس راه اختلاف و دشمنانگي را (با شما) در پيش گرفته اند. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۱/ ۳۹٤((

از این آیات معلوم میشود که اصحابی که در این آیات با رسول الله ص بودند و مخاطب این آیات میباشند ایمان ایشان به اسلام کامل است و از هدایت شدگان میباشند.

فصل سوم

ملوکیت

(قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (٣٤) وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ) (٣٥) نمل/٣٤-٣٥

گفت: پادشاهان هنگامي كه وارد منطقه آبادي شوند، آن را به تباهي و ويراني مي كشانند و عزيزان آنجا را پست مي گردانند. اصلاً پيوسته شاهان چنين مي كنند. من (براي صلح و ساز و جلوگيري از خرابيها، خونريزيها، هيئتي را) به پيش آنان مي فرستم همراه با تحفه اي تا ببينم چه خبري با خود مي آورند (تا برابر آن عمل كنيم (

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١/٥٩((

حکومت ملوک

در اواخر خلافت راشده یعنی شهادت حضرت عثمان درب فتنه ها باز شد. فتنه ها باعث تزلزل خلافت راشده شد تا جایی که حضرت علی رض که آخرین خلیفه راشده بود بیشتر وقت خود را مشغول به جنگهای بین دو گروه مسلمین و هم چنین به جنگ با یاغیان و باغیانی همانند خوارج مشغول بود. فتنه ها باعث پایان یافتن خلافت راشده و شروع ملوکیت شدند. فتنه ها باعث تغییر نظام اسلامی و تغییر طریقه انتخاب امیر مسلمین و شیوه و نظام حکومتداری شدند. امرایی به حکومت رسیدند که صفات ایشان و صفات حکومت ایشان و رابطه ایشان با شرع و مسلمین بسیار متفاوت از سنت خلفای راشدین بود و تناسب و پیروی کمی از ارشادات خداوند ج و رسول الله ص داشتند.

در این فصل ابتدا مطلبی چند درباره فتنه ها میخوانیم و ختم خلافت راشده و شروع ملوکیت وسپس به تغییراتي که در نظام حکومت مسلمین ایجاد شد میپردازیم و به انحرافات، بدعتها و ظلم و ستمی که در دوره ملوکیت امرای اموی و عباسی ایجاد شد خواهیم پرداخت. البته اعمال نیك آنها نیز فراموش نخواهد شد. در ادامه صفات مهم رهبر و یا حاکم نظام اسلامی را بررسی می نمائیم وبعدا به وظایف و مسئولیتها و صلاحیتهای امت مسلمه در قبال رهبری و حکومت ایشان خواهیم پرداخت.

صفات مهم رهبر یا حاکم

١. هویت
٢. ایمان
٣. علم
٤. تدبیر مصالح
٥. تقوی
٦. شجاعت
٧. عدالت
٨. مشروعیت
٩. سلامت حواس
١٠. سلامت جسم
١١. قریشی بودن

۱۲. مرد بودن

۱۳. بالغ

عمده این مسئولیتها و صلاحیتها و وظایف امت در مقابل رهبر (و یا حاکم) عبارتند از:

۱. مشروعیت حاکم
۲. طریقه انتخاب حاکم
۳. دوران حکومت حاکم
٤. اطیع الله و اطیع الرسول در امر حاکم
٥. قوانین حکومت حاکم
٦. اطاعت از حاکم
۷. نظارت بر حاکم
۸. پیشنهاد به حاکم
۹. انتقاد از حاکم
۱۰. قضاوت درباره حاکم
۱۱. مخالفت با حاکم
۱۲. خلع حاکم
۱۳. رابطه امت با حاکم

حکومت ملوکیت

ملوکی که به حکومت رسیدند از خلفاء راشدین و عشره مبشره و سابقون الاولون و اصحاب بدر و احد و احزاب و اصحاب بیعت رضوان و حتی اصحاب یوم الفتح نبودند. آنها از مهاجرین و انصار نبودند و هیچ آیه و حدیثی در تزکیه و تایید این ملوک وجود ندارد. آنها افضل امت و احق به خلافت نبودند. چراکه افضل امت و احق به خلافت همانا مهاجرینی بودند که از سابقون الاولون و اصحاب بدر و احد و خندق و بیعت رضوان میباشند. مثلا افضل امت و احق به خلافت در زمان حضرت معاویه اصحابی مانند حضرت سعد بن ابی وقاص میباشد که تمامی شرایط ذکر شده را دارا میباشد چنانچه حضرت عمر رض فرموده است. ملوک مورد اعتماد و تایید خدا و پیامبرش نبودند بلکه احادیث بعضی از اعمال آنها را تایید و بعضی را رد میکنند. چنانکه در مبحث عصر فتنه و امرای بعد از فتنه دیدیم. براین اساس این اشخاص از لحاظ خصوصیات مانند دیگر مسلمین میباشند و در گروه مسلمین عام طبقه بندی میشوند. و در سلك خلفای راشدین قرار نمیگیرند.

)لا يستوي منكم من أنفق من قبل الفتح وقاتل ,أولئك أعظم درجة من الذين أنفقوا من بعد وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى ,والله بما تعملون خبير) حديد/۱۰

کساني از شما که پيش از فتح (مکّه ، به سپاه اسلام کمك کرده اند و از اموال خود) بخشيدہ اند و (در راه خدا) جنگيدہ اند، (با ديگران) برابر و يکسان نيستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کساني است که بعد از فتح (مکّه ، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده اند و جنگيدہ اند... امّا به هر حال ، خداوند به همه ، وعدہ پاداش نيکو مي دهد، و او آگاه از هر آن چيزي است که مي کنيد. (حديد /۱۰(

)مهلا يا خالد, دع عنك أصحابي فوالله لوكان لك أحد ذهبا, ثم أنفقته في سبيل الله ما أدركتغدوة رجل من أصحابي ولا روحة(

اي خالد! آهسته باش و بس کن ؛ دست از اصحاب من بدار. به خدا سوگند اگر تو به اندازۀ کوه احد طلا داشته باشي و آن را در راه خدا خرج کني ، به اجر يك بامداد يا يك شامگاه مردي از اصحاب دسترسي پيدا نمي کني.

)ابن قيّم آن را در زاد المعاد ذکر کرده است . اين حديث پاسخ پيغمبر خدا صلّي الله عليه و آله و سلّم به خالد پسر وليد است . بدان هنگام که خالد پسر وليد با عبدالرحمن پسر عوف - رضي الله عنه - به نفرين و دشنام و سرزنش و کينه توزي يکديگر پرداختند! معلوم است خالد ملقب به سيف الله به معني شمشير خدا از جانب پيغمبر صلّي الله عليه و آله و سلّم است. و امّا عبدالرحمن پسر عوف از سابقين اوّلين ، به معني پيشتازان نخستين است. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۱/ ۷٤((

همانطور که خدا و رسولش ص بين مسلمانان صدر اسلام که ما همه را به نام صحابه ميشناسيم فرق قائل شدہ است و آنها را در گروههای جدا قرار داده است منظور ما از اصحاب همانا اصحابی است که در حديث بالا به آن اشاره شدہ است و خلفای راشدين نيز جزء اين اصحاب ميباشند.

عصر فتنه ها و آغاز دوران ملوکيت

بهترين قرن

بهترين قرنها قرنی است که پيغمبر اکرم ص و اصحاب و تابعين در آن زيسته‌اند، سپس هر قرنی که نسبت به زمان حضرت رسول ص نزديك تر است: «خير القرون قرني، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم»: «بهترين قرن، قرن من است آنگاه کسانی که به دنبال آن خواهند آمد و هکذا». (وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ١٠) [الحشر/١٠]. «و آنان که بعد از مهاجرين و انصار آمدند می گويند: پروردگارا، ببخشای بر ما و بر برادرانمان که در ايمان بر ما سبقت کردند، و در دلهای ما قرار مده هيچ کينه ای را برای کسانی که ايمان آورده اند، پروردگارا، همانا تو رؤوف و مهربانی.»

اين برتری قرن هم به لحاظ برتری مسلمانان هر قرن بر مسلمانان قرن ديگر است چنانکه صحابه افضل تر هستند از تابعين و تابعين افضل تر هستند از تبع تابعين. و هم به لحاظ برتری حکومتهای اسلامی هر قرن بر حکومتهای مسلمين در قرن ديگر است چنانکه حکومت تحت رهبری پيامبر ص برترين حکومتها است و آن گاه

حکومت خلفای راشدین بر حکومت ملوک افضلیت دارد و ... چنانکه میدانیم با رحلت پیامبر ص حکومت نبوی خاتمه یافت و با آغاز فتنه ها و شهادت آخرین خلیفه یعنی حضرت علی رض خلافت راشده نیز خاتمه یافت.

عصر فتنه ها

برای توضیح بیشتر درباره عصر فتنه ها و تاثیرات آن به بخشهایی از کتاب إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء (فصل پنجم) مراجعه میکنیم:

...در تقريري فِتَني كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم بيان فرموده اند كه بعد انقضاي ايام خلافت خاصه (راشده) به ظهور رسد و آن مشتمل است بر دو مقصد:

يكي بيان فتنه ی كه متصل به انقضاي خلافت خاصه (راشده) پيش آيد.

دوم بيان فتن ديگر كه تا قيام قيامت پيدا شود.

مقصد اول بايد دانست كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم در احاديث متواتره بالمعني افاده فرمودند كه حضرت عثمان - رضي الله عنه - مقتول خواهد شد

اما آنكه آنحضرت صلي الله عليه وسلم اخبار فرمودند بمقتول شدن حضرت عثمان و آنكه او بر حق خواهد بود پس ثابت است به طرق بسيار عن ابن عمر ذكر رسول الله صلي الله عليه وسلم فتنة فقال يقتل هذا فيها مظلوماً اخرجه الترمذي(١)

وعن عائشة ان النبي صلي الله عليه وسلم قال: يا عثمان لعل الله يقمّصك قميصاً فان ارادوك على خلعه فلا تخلع لهم اخرجه الترمذي(٢)

وعن مرة بن كعب وعبدالله بن حوالة وكعب بن عجرة والفاظهم متقاربةٌ ذكر رسول الله صلي الله عليه وسلم فتنةً فقرّبها فمرّ رجل مقنّع رأسه فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم: هذا يومئذ على الهدي فوثبتُ فاخذت بضبعي عثمان فاستقبلت الي رسول الله صلي الله عليه وسلم فقلت: هذا؟ قال هذا وهذا لفظ ابن ماجة من حديث كعب بن عجرة واخرجه الترمذي والحاكم عن آخرين قريباً منه(٣) وفي حديث ابي هريرة ستكون فتنة واختلافٌ او اختلافٌ وفتنة قالوا فما تأمرنا قال عليكم بالامير واصحابه واشار الي عثمان(٤)

ومن حديث عثمان يوم الدار: ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قد عهد اليّ عهداً وانا صابرٌ عليه(٥)

وفي حديث ابي موسي لعثمان وبشره بالجنة على بلوي تصيبه(٦)

اما تعيين زمان اين فتنه پس در حديث ابن مسعود آمده قال رسول الله صلي الله عليه وسلم ان رحي الاسلام ستزول بعد خمس وثلاثين او ستّ وثلاثين او سبع وثلاثين سنةً(١)فان يهلكوا فسبيل من قد هلك وان يقم لهم دينهم يقم سبعين سنةً قال عمر رضي الله عنه يانبي الله بما مضي او بما بقي قال لا بل بما بقي(٢)

ومضمون این حدیث در خارج ظهور یافت؛ زیرا که در سنه خمس و ثلاثین حضرت عثمان مقتول شد و امر جهاد بر هم خورد، و باز در زمان معاویه بن ابي سفیان امر جهاد قائم گشت و از آن تاریخ بعد هفتاد سال دولت بني امیه متلاشي شد.

اما تعیین جهتي که این فتنه آنجا خواهد بود پس در حدیث ابن عمر وجماعه من الصحابة وهذا حدیث مستفیض الا ان الفتنة ههنا حیث تطلع قرن الشیطان (۳(

و در خارج همچنان واقع شد فتنه هاي که بعد مقتل حضرت عثمان پیدا شد همه در عراق بوده است و آن شرقي مدینه است.

- (۱) این شك راوی است که آن حضرت سی و پنج فرمودند یا سی و شش و یا سی و هفت، اما در بیشتر روایات سی و پنج آمده است، هم چنین در بعضی روایات سی و سه و سی و چهار نیز آمده است. به هر حال این حدیث دو احتمال دارد. احتمال اول اینکه این مدت را از ابتدای هجرت بگیریم تا سال سی و پنج هجری چنانچه شاه ولی الله صاحب این احتمال را ترجیح داده اند که در این صورت خلافت علی مرتضی از این مدت بیرون خواهد شد. احتمال دوم این که از آن وقتی که رسول اکرم این حدیث را ایراد فرموده اند، مدت را از آن وقت بگیریم که در این صورت خلافت علی مرتضی -رضي الله عنه- را نیز در بر خواهد گرفت اما با احادیثی که آغاز فتنه را از شهادت عثمان -رضي الله عنه- بیان کرده اند در تعارض خواهد شد.

واما تعیین صورت و صفت فتنه:

اخرج الترمذي عن حذیفة بن الیمان ان رسول الله صلي الله علیه وسلم قال والذي نفسي بیده لا تقوم الساعة حتي تقتلوا امامكم وتجتلدوا باسیافكم ویرث دنیاكم شراركم هذا حدیث حسن (۱(

واخرج احمد عن ابن عون الانصاري ان عثمان قال لابن مسعود: ویحك (۲) اني قد سمعتُ وحفظتُ ولیس كما سمعتَ (۳) ان رسول الله صلي الله علیه وسلم قال سیقتل امیر وینتزي منتزو واني انا المقتول ولیس عمر انما قتل عمر واحدٌ وانه یجتمع عليَّ (٤(

وذكر ابوعمر ان زرارةَ بن عمروٍ قصّ على النبي صلي الله علیه وسلم رؤیاه فقال رأیت ناراً خرجَت من الارض فحالت بیني وبین ابن لي یقال له عمرو هي تقول لظي لظي بصیرٌ واعمي فقال النبي صلي الله علیه وسلم في تعبیره اما النار فهي فتنة تكون بعدي قال وما الفتنة یا رسول الله قال یقتل الناس امامهم ویشتجرون اشتجار اطباق الرأس -وخالف بین اصابعه- دم المؤمن على المؤمن احلي من الماء یحسب المسیئُ انه محسنٌ ان متَّ ادركت ابنك وان مات ابنك ادركتك قال فادع الله ان لا تدركني فدعا له (٥(

- (۲)این کلمه را عرب بدون اینکه معنای حقیقی آن را مراد داشته باشند در مکالمات روزمره ی خویش به کثرت استعمال می کنند.

- (۳)عثمان - رضي الله عنه - برای ابن مسعود - رضي الله عنه - گوشزد می نماید که خلیفه ی مقتول که در حدیث آمده است من هستم، نه عمر بن الخطاب چنانکه تو برداشت کرده ای.

اما تعیین جمعي که تهیج این فتنه خواهند کرد: فقد اخرج الحاکم من حدیث ابن مسعود رفعه احذّركم سبع فتن تکون من بعدي وعدّ اولها فتنة تقبل من المدینة قال الراوي فکانت فتنة المدینه من قبل طلحة والزبیر(۱(

باز آنحضرت بیان فرمودند که جمعي که خلافت ایشان منتظم شود بعد از ایشان منقطع گردد چند شخص خواهند بود و اسامي ایشان چیست في حدیث ابي هریرة و ابن عباس و رؤیا رجل رأي فیها ظلة تنطف سمناً وعسلاً وسبباً واصلاً من السماء الي الارض فاخذ به النبي صلي الله علیه وسلم وعلا ثم رجلٌ آخر ثم رجل آخر ثم انقطع بالثالث ثم وصل له فعبّره الصدیق بما یدل علی ابتلاء الثالث(۲(

واخرج ابوداود عن الحسن عن ابي بکرة ان النبي صلي الله علیه وسلم قال ذات یوم من رأي منکم رؤیا؟ فقال رجل انا رأیت کأنّ میزاناً نزل من السماء فوزنتَ انت وابوبکر فرجحت انت بابي بکر ووزن ابوبکر وعمر فرجح ابوبکر ووزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع المیزان فرأینا الکراهیة في وجه رسول الله صلي الله علیه وسلم(۳(

وهمچنان در بخش دیگری از کتاب إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ۳۰۷) میخوانیم:

ومن حدیث وائل بن حجر حضرتُ رسولَ الله صلي الله علیه وسلم وقد رفع رأسه نحو المشرق وقد حضره جمع کثیر ثم رد الیه بصره فقال اتتکم الفتن کقطع اللیل المظلم فشدّد امرها وعجّله وقبحه فقلت له من بین القوم یا رسول الله وما الفتن فقال یا وائل اذا اختلف سیفان في الاسلام فاعتزلهما(۱(

باز آنحضرت صلي الله علیه وسلم خیریت حال مسلمین پیش از فتنه و شریت حال ایشان بعد فتنه به افصح بیان افاده فرمودند ودر این باب استقصا نمودند به وجوه بسیار:

یکي آنکه فرمودند: تزول رحي الاسلام لخمس وثلاثین سنةًفان یهلکوا فسبیل من قد هلك(۲(

پس دوران رحي اسلام عبارت است از وجود جهاد و غلبه دین حق بر ادیان کلها به ایتلاف نفوس و اجتماع جموع بر خیر، و هلاك لفظي است جامع جمیع انواع شرور که عمده آن انقطاع جهاد و وقوع فرقت است در میان مسلمین

دوم در حدیث ابي هریره آمده الخلافة بالمدینة والملك بالشام(۳(

وفي المشکوة عن عمر قال قال رسول الله صلي الله علیه وسلم رأیت عموداً من نور خرج من تحت رأسي ساطعا حتي استقر بالشام(٤(

پس ریاست را به دو قسم تقسیم نمودن و یکي را به خلافت مسمي کردن و دیگري را به ملك مع ما تقدم من حدیث: ان هذا الامر بدأ نبوةً ورحمةً ثم یکون خلافةٌ ورحمةٌ ثم یکون مُلكٌ عضوض (٥) ومع قوله تعالي وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصلحت لیستخلفنهم (٦) ادلّ دلیل است بر تباین حالتین و تغایر منزلتین. و در خارج چنان

واقع شد که خلفاي ثلاثه به مدينه اقامت نمودند و من بعد هيچ بادشاهي به مدينه متوطن نگشت و اگر حال ملك شام را واضح ترمي خواهي حديثي ديگر بشنو عن عبدالله بن حوالة قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم يا ابن حوالة اذا رأيت الخلافة قد نزلت الارض المقدسة فقد دنت الزلازل والبلابل والامور العظام والساعة يومئذٍ اقرب من الناس من يدي هذه الي رأسك (٧(

سوم نزع امانت از صدور رجال اخرج البغوي من حديث حذيفة قال حدثنا رسول الله صلي الله عليه وسلم حديثين قد رأيت احدهما وانا انتظر الآخر حدثنا ان الامانة نزلت في جذر قلوب الرجال ونزل القرآن فقرء وامن القرآن وعلموا من السنة ثم حدثنا عن رفعها قال ترفع الامانة فينام الرجل ثم يستيقظ وقد رفعت الامانة من قلبه ويبقي اثرها كالوكت او كالمجل كجمر دحرجته على رِجلك فهو يري ان فيه شيئا وليس فيه شئ وترفع حتي يقال ان في بني فلان رجلا امينا ولقد رأيتني وما ابالي ايكم ابايع لئن كان مسلماً ليردنه عليَّ اسلامه ولئن كان معاهداً ليردنه على ساعيه فاما اليوم لم اكن ابايع منكم الا فلاناً وفلاناً (١(

شك نيست كه مشاهده كردن حذيفه اختلال امانت را بعد همين فتنه مستطيره بوده است.

چهارم ظهور كذب خصوصاً در حديث آنحضرت صلي الله عليه وسلم وآثار سلف صالح في خطبة عمر رضي الله عنه بالجابية عن النبي صلي الله عليه وسلم اوصيكم باصحابي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يفشوا الكذب حتي يحلف الرجل ولا يستحلف ويشهد الرجل ولا يستشهد (٢(

اخرج مسلم عن ابي هريرة عن رسول الله صلي الله عليه وسلم انه قال سيكون في آخر امتي اناس يحدثوكم بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم فايّاكم واياهم (٣(

واخرج مسلم عن مجاهد قال جاء بشير بن كعب العدوي الي ابن عباس فجعل يحدث ويقول قال رسول الله صلي الله عليه وسلم قال فجعل ابن عباس لا يأذن بحديثه ولا ينظر اليه فقال يا ابن عباس مالي لا اراك تسمع لحديثي احدثك عن رسول الله صلي الله عليه وسلم ولا تسمع! فقال ابن عباس اِنا كنا مرة اذا سمعنا رجلا يقول قال رسول الله صلي الله عليه وسلم ابتدرته ابصارنا واَصغينا اليه بآذاننا فلما ركب الناس الصعبة والذلول لم نأخذ من الناس الا ما نعرف (٤(

و شك نيست كه اول عصر ابن عباس كه به امانت و صدق وصف نموده است پيش از اين فتنه بوده است و آخر آن كه به وصف ركبوا الصعب والذلول بيان كرده است بعد وقوع اين فتنه است و اكثر اين كذب در عراق شيوع يافت در احاديث حضرت مرتضي مرفوعها وموقوفها.

اخرج مسلم عن ابي اسحق قال لما احدثوا تلك الاشياء بعد عليٍ قال رجل من اصحاب على قاتلهم الله ايَّ علمٍ افسدوا (١(

واخرج مسلم عن ابي بكر بن عباس قال سمعت المغيرة يقول لم يكن يصدَّق على عليٍّ في الحديث عنه الا من اصحاب عبدالله بن مسعود (٢(

واخرج مسلم عن ابن ابي مليكة قال كتبت الي ابن عباس اسأله ان يكتب لي كتاباً ويُخفي عني فقال ولدٌ ناصحٌ انا اختار له الامور اختياراً او اخفي عنه قال فدعا بقضاءِ عليٍّ رضي الله عنه فجعل يكتب منه اشياء ويمر به الشيئُ فيقول والله ما قضي بهذا عليٌّ الا أن يكون ضلّ (٣)

اخرج مسلم عن طاؤس قال اوتي ابن عباس بكتابٍ فيه قضاءُ عليّ فمحاه الّا قدر واشار سفيان بن عيينة بذراعه (٤)

واخرج مسلم عن سالم ابن عبدالله بن عمر قال يا اهل العراق ما اسألكم عن الصغيرة واركبكم الكبيرة سمعت ابي عبدالله بن عمر يقول سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول ان الفتنة تجيئُ من ههنا واومي بيده نحو المشرق من حيث يطلع قرنا الشيطان وانتم يضرب بعضكم رقاب بعض وانما قتل موسى الذي قتل من آل فرعون خطأً فقال عز وجل: قتلت نفساً فنجيناك من الغم وفتناك فتوناً (٥)

ولهذا ابوسحق سبيعي و امثال او از علماي كوفه كه در حفظ احاديث حضرت مرتضي - رضي الله عنه - جد بليغ دارند اخذ حديث نمي كردند از لشكريان حضرت مرتضي بلكه از اصحاب عبدالله بن مسعود و لهذا السبب بعينه اهل مدينه از اهل عراق اخذ نمي نمودند قال مالك لم يأخذ عنهم اوّلنا فلا يأخذ عنهم آخرنا و اين همه به جهت آنست كه قبل جمع احاديثِ بلاد ميسّر نه شد تمييز رجال و ضبط احوال روات علی ماينبغي پس راه احتياط گرفتند و ترك آن احاديث نمودند بالمره و به حديث اهل مدينه و فتواهاي ايشان اكتفا كردند چون امام شافعي و امام احمد پيدا شدند احاديث بلاد مجموع گشت و در بحث احوال رواة متمكن شدند پس حديث ثقاة ضابطين اخذ نمودند به شرط اتصال و تسميه رواة و احاديث مرسله و اخبار متهمين و مبهمين ترك كردند و جميع اهل حديث همان راه اختيار نمودند و به همين سبب اهل حديث و اهل راي از هم ممتاز شدند.

پنجم تعمق مردم در تجويد قرآن زياده از آنچه بر زبان عرب جاري بود و اكتفاء بر قراءت و عدم تفقه در آن اخرج ابوداود عن جابر بن عبدالله قال خرج علينا رسول الله صلي الله عليه وسلم ونحن نقرأ القرآن وفينا الاعرابي والعجمي فقال اقرأوا فكلٌ حسن وسيجئ اقوامٌ يقيمونه كما يقام القِدح يتعجلونه ولا يتأجلونه (١)

واخرج ابوداود عن سهل بن سعد الساعدي قال خرج علينا رسول الله صلي الله عليه وسلم نحن نقترئُ فقال الحمد لله كتابُ الله واحدٌ وفيكم الاحمر وفيكم الابيض وفيكم الاسود اقرءوه قبل ان يقرأه اقوامٌ يقيمونه كما يقوم السهم يتعجلوه ولا يتأجلوه (٢)

واخرج البغوي عن عبدالله بن مسعود انه قال لِانسان انك في زمان قليلٌ قرّاءه كثير فقهاءه يحفظ فيه حدود القرآن ويضيع حروفه قليلٌ من يسأل كثير من يعطي يطيلون فيه الصلوة ويقصرون فيه الخطبة يبدون فيه بأعمالهم قبل اهوائهم وسيأتي على الناس زمان كثير قراءه قيل فقهاءه ويحفظ فيه حروف القرآن ويضيع حدوده كثير من يسأل قليل من يعطي يطيلون فيه الخطبة ويقصرون الصلوة يبدون باهوائهم قبل اعمالهم (١)

ششم تعمق مردم در تاويلات متشابه قرآن: اخرج الدارمي عن عائشة رضي الله عنها قالت تلا رسول الله صلي الله عليه وسلم هو الذي انزل عليك الكتاب منه آياتٌ محكماتٌ هنّ ام الكتاب واُخر متشابهات قال رسول الله اذا رأيتم الذين يتبعون ماتشابه منه فاحذروهم (٢)

واخرج الدارمي عن سليمان بن يسارٍ ان رجلا يقال له صبيغ قدم المدينة فجعل يسأل عن متشابه القرآن فارسل اليه عمر وقد اعدّ له عراجين النخل فقال من انت قال انا عبدالله صبيغ فاخذ عمر عرجونا من تلك العراجين فضربه فقال انا عبدالله عمر فجعل له ضرباً حتي دمّي رأسه فقال يا اميرالمؤمنين حسبك قد ذهب الذي كنت اجد في رأسي (٣)

واخرج الدارمي عن عمرو بن الاشج ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال انه سيأتي ناسٌ يجادلونكم بشبهات القرآن فخذوهم بالسنن فان اصحاب السنن اعلم بكتاب الله (٤)

هفتم تعمق مردم در مسائل فقهيه و تكلم بر صوَر مفروضه كه هنوز واقع نشده است و سابق اين معني را جائز نمي داشتند و اسراع فقهاء در فتوي به غير مبالات و سابق از فتوي هيبت بسيار ميخوردند اخرج الدارمي عن وهب بن عمرو الجمحي ان النبي صلي الله عليه وسلم قال لا تعجلوا بالبلية قبل نزولها فانكم ان لا تعجلوها قبل نزولها لا ينفك المسلمون وفيهم اذا هي نزلت مَن اذا قال وُفق وسدد وانكم ان تعجلوها تختلف بكم الاهواء فتاخذوا هكذا وهكذا واشار بين يديه وعن يمينه وعن شماله (٥)

اخرج الدارمي عن طاؤس قال قال عمر على المنبر اُحرّج بالله على رجل سأل عما لم يكن فان الله قد بين ما هو كائن (١)

واخرج الدارمي عن ابن عمر سأله رجلٌ عن شئ فقال لا تسأل عما لم يكن فاني سمعتُ عمر بن الخطاب يلعن من سأل عما لم يكن (٢)

واخرج الدارمي عن الزهري قال بلغنا ان زيد بن ثابت الانصاري كان يقول اذا سُئل عن الامر اَكان هذا؟ فان قالوا نعم قد كان حدّث فيه بالذي يعلم والذي يري وان قالوا لم يكن قال ذروه حتي يكون (٣)

واخرج الدارمي عن عامر الشعبي قال سُئل عمار بن ياسر عن مسألةٍ فقال هل كان هذا بعد؟ قالوا لا قال دعونا حتي يكون فاذا كانت تجشمناها لكم (٤)

واخرج الدارمي عن مسروق قال كنت امشي مع اُبي بن كعب فقال فتيً يا عماه ماتقول في كذا وكذا قال: يا ابن اخي كان هذا؟ قال لا قال فاعفنا حتي يكون (٥)

واخرج الدارمي عن سعيد بن جبير قال ما رأيت قوماً كانوا خيراً من اصحاب رسول الله صلي الله عليه وسلم ما سألوه الا عن ثلاث عشرة مسئلةً حتي قبض كلهن في القرآن منهن يسئلونك عن الشهر الحرام ويسألونك عن المحيض قال ماكانوا يسألون الا عما ينفعهم (٦)

واخرج الدارمي عن عبادة بن نسي وسُئل عن امرأة ماتت مع قومٍ ليس لها وليٌ فقال ادركت اقواماً ماكانوا يشدّدون تشديدكم ولا يسألون مسائلكم (٧)

حکام و امرا

صفات مهم حکام و امرا عنوان رهبر حکومت اسلامی

هویت: معرفی حکام و امراء

در این قسمت معرفی کامل حکام و امراء خواهیم داشت. این معرفی بیشتر صفات و خصوصیات و شرایط ایشان را در بر خواهد گرفت.

بعد از خلفاء راشدین خلافت پایان می یابد و دوره ملوکیت شروع میشود. اگر چه حکام اموی و عباسی خود را خلیفه می نامیدند و امیر المومنین میدانستند اما احادیثی است که خلافت را منحصر به خلفاء راشدین چهارگانه میکند و بعد از آنها را حکام می نامد.

تعداد خلفاء براساس نص

خلفاء اربعه

٦٩٤٣ - أخبرنا أبو يعلى حدثنا علي بن الجعد الجوهري أخبرنا حماد بن سلمة عن سعيد بن جهمان: عن سفينة قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: (الخلافة بعدي ثلاثون سنة ثم تكون ملكا) قال: أمسك خلافة أبي بكر رضي الله عنه سنتين وعمر رضي الله عنه عشرا وعثمان رضي الله عنه اثنتي عشرة وعلي رضي الله عنه ستا

قال علي بن الجعد: قلت لحماد بن سلمة: سفينة القائل: أمسك؟ قال: نعم

قال شعيب الأرنؤوط: إسناده حسن

صحيح ابن حبان [١٥/٣٩٢]

عليكم بالسنتی و سنت خلفاء راشدين المهديين من بعدی

١٠٠ وصيت پیامبر (ص: ٤)

عن العرباض بن سارية - رضي الله عنه - قال: وعظنا رسول الله - صلى الله عليه وسلم - موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا يا رسول الله: كأنها موعظة مودع فأوصنا قال: «أوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة وإن تأمر عليكم عبد وإنه من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ وإياكم ومحدثات الأمور فإن كل بدعة ضلالة». [ابوداود، ترمذي، ابن ماجه، ابن حبان در صحيحش و آلباني تصحيح کرده است.]

عرباض بن ساریه - رضي الله عنه - مي گويد: رسول الله - صلى الله عليه وسلم - چنان سخنراني رسايي ايراد نمود كه به سبب آن قلب ها به وحشت افتاد و چشم ها گريان گرديد، ما گفتيم اي رسول خدا - صلى الله عليه وسلم -: گويا اين سخنراني آخر و وداع است، پس ما را سفارش كن، فرمود: «شما را به تقواي پروردگار سفارش مي كنم، و گوش فرا دادن و اطاعت از واليان امر، هر چند برده اي حبشي حاكم شما باشد، هر كس پس از من زنده بماند، به زودي اختلافات زيادي خواهد ديد، بر شماست كه از سنت من و خلفاي راشدين راه يافته پيروي كنيد و آن را با دندانهايتان محكم بگيرد (كنايه از پايبندي محكم است) و بر شماست كه از امور نوپيدا دوري كنيد، چرا كه تمام بدعتها، گمراهي اند.»

خلفاء اثنا عشر

٥ (١٨٢١) - حدثنا قتيبة بن سعيد حدثنا جرير عن حصين عن جابر ابن سمرة قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ح وحدثنا رفاعة بن الهيثم الواسطي (واللفظ له) حدثنا خالد (يعني ابن عبد الله الطحان) عن حصين عن جابر بن سمرة قال : دخلت مع أبي على النبي صلى الله عليه وسلم فسمعته يقول (إن هذا الأمر لا ينقضي حتى يمضي فيهم اثنا عشر خليفة) قال ثم تكلم بكلام خفي علي قال فقلت لأبي ما قال ؟ قال (كلهم من قريش (

)] إن هذا الأمر لا ينقضي) وفي رواية لا يزال أمر الناس ماضيا ما وليهم اثنا عشر رجلا كلهم من قريش وفي رواية لا يزال الإسلام عزيزا إلى اثني عشر خليفة كلهم من قريش قال القاضي قد توجه هنا سؤالان

أحدهما أنه قد جاء في الحديث الآخر الخلافة بعدي ثلاثون سنة ثم تكون ملكا وهذا مخالف لحديث اثني عشر خليفة فإنه لم يكن في ثلاثين سنة إلا الخلفاء الراشدون الأربعة والأشهر التي بويع فيها الحسن بن علي قال والجواب عن هذا أن المراد في حديث الخلافة ثلاثون سنة خلافة النبوة وقد جاء مفسرا في بعض الروايات خلافة النبوة بعدي ثلاثون سنة ثم تكون ملكا ولم يشترط في هذا الاثني عشر

السؤال الثاني أنه ولي أكثر من هذا العدد قال وهذا اعتراض باطل لأنه صلى الله عليه وسلم لم يقل لا يلي إلا اثنا عشر خليفة وإنما قال يلي وقد ولي هذا العدد ولا يضرهم كونه وجد بعدهم غيرهم ويحتمل أن يكون المراد مستحق الخلافة العادلين قال ويحتمل أن المراد من يعز الإسلام في زمنه ويجتمع المسلمون عليه[

صحيح مسلم [١٤٥٢/٣[

)خاندان و ياران رسول خدا (ص: ٨٦((

عزت و اقتدار اسلام در زمان خلفاي راشدين تا دوازده خليفه

اين دوازده خليفه عبارتند از: حضرت ابوبكر، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علي، معاويه، يزيد، عبدالملك بن مروان و چهار فرزند او كه عمر بن عبدالعزيز نيز جزو آنان بود. در صحيحين به نقل از جابر بن سمره - رضي

الله عنهما - آمده که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «لا یزال الإسلام عزیزاً إلی اثني عشر خلیفة کلهم من قریش»: «اسلام تا دوازده خلیفه که همه شان از قریش هستند، همچنان با عزت خواهد بود». عبارت این حدیث در بخاري «اثني عشر أمیراً» است. در عبارتي دیگر آمده است: «لا یزال أمر الناس ماضیاً ولهم اثنا عشر رجلاً» (۳): «امور مردم همچنان روبه راه است تا زماني که دوازده امام دارند.»

این چنین هم شد؛ چون خلفاي راشدین که حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان و حضرت علی هستند، سپس خلافت به کساني رسیده که مردم درباره شان به توافق و اجماع رسیدند، و آنان به عزت و قدرت رسیدند مانند معاویه و پسرش یزید. سپس عبدالملك و چهار فرزند او که عمر بن عبدالعزیز نیز جزو آنان بود. بعد از آن دو در دولت و حکومت اسلام نقصي به وجود آمد که تا به حال باقي مانده است.

- (۱) به صورت نسخه ي خطي و در هشت مجلد در نزد شیخ حماد وجود دارد.

سیرت حضرت علی (صلابي) (ص: ۱٤٦٣(

موضوع حدیث فوق در یك طرف درّهي اي قرار دارد و ادعاها و پندارهاي اینان در طرف دیگر است، گذشته از این، آن حدیث ائمه را در عدد مذکور حصر نمیکند، بلکه قدرت و شوکت اسلام را در زمان آنان بیان میکند و عصر خلفاي راشدین و عصر بني امیه، دوران عزت و سرفرازي و اقتدار مسلمانان بود (۱. (

بنابراین ابنتیمیه میگوید: "اسلام و قوانین آن در زمان بني امیه ظاهرتر و پردامنه دارتر از زمان حکماي بعد از آنان بوده است" سپس به این حدیث استشهاد میکند که میفرماید: "این دین در زمان دوازده خلیفه همواره غالب و چیره خواهد بود که همه آن خلفاء از قریش هستند"، سپس ابنتیمیه گفت: "واقعیّت حال هم آنگونه بوده است، ابتداء ابوبکر، عمر، عثمان و علی خلیفه بودند، سپس کساني به خلافت رسیدند که مردم آنها را انتخاب کردند و اسلام در زمان آنها داراي عزت، قدرت و شوکت بود، یعني زمان معاویه و پسرش یزید، سپس عبدالملك و چهار فرزندش که عمر بن عبدالعزیز یکي از آنها بود.

بعد از آن قدرت اسلام رو به کاهش رفت تا به امروز رسید و ابن تیمیه به شرح آن ادامه مي دهد (۲. (

- (۱) همان منبع سابق.

- (۲) مسلم، ۱٤٥۳/۲.

در تایید این نظر علمای بزرگوار که منظور از حدیث خلفاء اثنی عشر همانا عزت اسلام و مسلمین در زمان این دوازده امیر است و نه تایید احق بودن این اشخاص به خلافت به نکات زیر توجه میکنیم:

یزید امیرالمومنین و لذا از خلفاء نیست بلکه از ملوک است

باری در مجلس حضرت عمر بن عبدالعزیز شخصی ضمن یادآوری از یزید کلمات "امیرالمومنین" را بکار برد. حضرت عمر بن عبدالعزیز نگران شده فرمود: "تو یزید را امیرالمومنین خواندی" و پس از آن او را به جزای بیست شلاق محکوم ساخت. (تهذیب التهذیب ج ۱۱، ص ۳۶۱)

همچنین در فتاوی ابن تیمیه می بینیم که:

وَالْحُسَيْنُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَلَعَنَ مَنْ قَتَلَهُ وَرَضِيَ بِقَتْلِهِ - قُتِلَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ عَامَ إحْدَى وَسِتِّينَ . وَكَانَ الَّذِي حَضَّ عَلَى قَتْلِهِ الشِّمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ صَارَ يَكْتُبُ فِي ذَلِكَ إلَى نَائِبِ السُّلْطَانِ عَلَى الْعِرَاقِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. در اینجا ابن تیمیه یزید را سلطان خطاب میکند و نه خلیفه یا امیرالمومنین

از آنچه بیان شد معلوم میشود که حدیث اثنا عشر خلیفه در واقع شرح قدرت و شوکت اسلام در زمان آنان بوده و نه شرح و اثبات خلافت حقیقی خلفاء چراکه حضرت عمر بن عبدالعزیز یزید را امیرالمومنین و لذا خلیفه نمیدانست و بر این اساس جز خلفای راشد که به ترتیب زمانی به خلافت رسیدند درباره باقی خلفای دوازده گانه ما معلومات موثق و بر اساس نص نداریم. بلکه کسانی مانند حضرت عمر بن عبدالعزیز بر اساس اعمال و گفتار و عدالت خویش در این خلفاء شامل هستند و مابقی والله اعلم.

توضیحی بیشتر درباره احادیث (اثنا عشر اماماً) از کتاب آنگاه که حقیقت را یافتم - محمد سالم الخضر (۴۲۹/۱)

در صحیح بخاري به نقل از جابر بن سمره روایت شده است که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «یکون اثنا عشر أمیراً»: «[پس از من] دوازده فرمانروا خواهند بود.» آنگاه عبارتي فرمود که من آن را [به خوبي] نشنیدم. پدرم گفت: پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در آن هنگام فرمود: «کلهم من قریش»: «همه آنها از قریش هستند.» (بخاري کتاب الأحکام باب استخلاف حدیث شماره ۷۲۲۳)

در صحیح مسلم به نقل از جابر آمده است که شنیدم پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «لا یزال الإسلام عزیزاً إلي إثني عشر خلیفة»: «اسلام همچنان عزیز و محکم برجا خواهد ماند تا اینکه دوازده خلیفه [و جانشین بر سرکار] بیابند.» سپس عبارتي فرمودند که من آن را نفهمیدم. از پدرم پرسیدم: پیامبر - صلی الله علیه وسلم - پس از آن چه فرمودند؟ پدرم پاسخ داد: پیامبر فرمود: «کلهم من قریش»: «همه آنها از قریش خواهند بود.» (مسلم را در صحیح خود کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش والخلافة في قریش، حدیث شماره ۱۸۲۱)

ابوداود این حدیث را چنین روایت کرده است: «لا یزال هذا الدین قائماً حتي یکون علیکم إثنا عشر خلیفة کلهم تجتمع علیهم الأمة»: «این دین همچنان برجا خواهد ماند تا زماني که دوازده خلیفه بر شما حکومت کند، که امت [اسلامي] درباره [خلافت] همه آنها اتفاق و اجماع خواهند داشت.»

با تأمل بي طرفانه و به دور از جانبداري در اين نصوص اموري درمي يابيم که اين گونه استدلال را ردّ مي کند.

اولاً:

هنگامي که حديث مذکور را به طور کامل مورد بررسي قرار دهيم براي دريافت معنايش و طرق روايت و الفاظ آن را مورد بررسي قرار دهيم درمي يابيم که اين حديث با الفاظ زير ذکر شده است:

«لايزال هذا الأمر صالحاً حتي يكون إثنا عشر أميراً» (مسند احمد حديث شماره (٢٠٩٦٠))

در روايت ديگري آمده است:

«لايزال هذا الأمر ماضياً حتي يقوم إثنا عشر أميراً» (مسند احمد حديث شماره (٢٠٩٦١))

در روايت ديگري آمده است:

«لايزال هذا الأمر قائماً حتي يمضي إثنا عشر أميراً» (المعجم الكبير، ج ٢، ص ١٩٧، حديث شماره (١٨٠١))

در روايت ديگري آمده است:

«إن هذا الدين لايزال عزيزاً إلي إثني عشر خليفة» (مسند احمد، حديث شماره (٢٠٩٠٩))

در روايت ديگري آمده است:

«لايزال الإسلام عزيزاً إلي إثني عشر خليفة» (مسند احمد حديث شماره (٢٠٨٧٠))

در روايت ديگري آمده است:

«لايزال هذا الدين عزيزاً إلي إثني عشر خليفة» (ابوداود در کتاب (الفتن) حديث شماره (٤٢٨٠))

در روايت ديگري آمده است:

«لايزال هذا الدين منيعاً إلي إثني عشر خليفةً» (مسلم در کتاب (الإماره) باب الناس تبع لقريش و الخلافة في قريش، حديث شماره ١٨٢)

در روايت ديگري آمده است:

«لايزال هذا الدين عزيزاً أوقال لايزال الناس بخير إلي إثني عشر خليفة» (مسند احمد، حديث شماره (٢٠٩٦٢))

و در روايت ديگري آمده است:

«لايزال هذا الأمر عزيزاً منيعاً ينصرون على من ناواهم عليه إلي إثني عشر خليفة» (مسند احمد، حديث شماره (٢٠٩٦٤))

«لايزال هذا الأمر مواتي أو مقارباً حتي يقوم إثنا عشر خليفة كلهم من قريش» (مسند احمد، حديث شماره (٢١٠٧١))

«لايزال هذا الأمر في مسكة و في علياء حتي يملك إثنا عشر من قريش» (معجم أوسط، ج ٢، ص ١١٥، حديث شماره ١٤٣٠)

«لايزال هذا الأمة مستقيم أمرها حتي يكون إثنا عشر خليفة» (معجم كبير، ج ٢، ص ١٩٦، حديث شماره ١٧٩٨)

«لایزال أمر هذه الأمة هادئاً علی من ناوأها حتي يكون عليكم إثنا عشر أميرا» (معجم كبير، ج ۲، ص ۱۹۷، حديث شماره ۱۸۰۰)

«لايزال أمر هذه الأمة ظاهراً حتي يقوم إثنا عشر خليفة» (المستدرک، ج ۳، ص ۷۱۵، حديث شماره ٦٥٨٦)

«لايزال هذا الدين ظاهراً علی من ناوأه لايضره مخالف و لامفارق حتي يمضي من أمّتي إثنا عشر أميراً كلهم من قريش» (مسند احمد، حديث شماره ۲۰۸۷۳)

«لايزال هذا الأمر ظاهراً علی من ناوأه ولايضره مخالف ولامفارق يمضي إثنا عشر خليفة من قريش» (معجم كبير، طبراني، ج ۲، ص ۱۹٦، حديث شماره ۱۷۹٦)

«لن يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً ظاهراً علی من ناوأه لايضره من فارقه أوخالفه حتي يملك إثنا عشر كلهم من قريش» (مسند احمد، حديث شماره ۲۰۹٤۳)

«لايزال أمر هذا الأمّة ظاهراً حتي يقوم إثنا عشر خليفة» (المستدرک، ج ۳، ص ۷۱۵، حديث شماره ٦٥٨٦)

كسي كه در اين احاديث اعم از صحيح و ضعيف تأمل كند درمي يابد كه قطعاً اين روايات بر مدح اين افراد دوازده گانه دلالت نمي كند. بلكه به معنای اين واقعيت است كه خلافتشان آغاز ضعف و سستي امت و از دست دادن عزت آن خواهد بود.

مفهوم (حتي) و (إلي) كه به معناي انتها و غايت هستند اين امر را تأييد مي كند اين الفاظ تقريباً در همه احاديث تكرار شده اند. بنابراين مفهوم عبارت ماقبل اين الفاظ با پس از آنها متفاوت است.

باب (۳): وفای به بیعت با خلفا به ترتیب بیعت

۱۱۹۸. عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: قَاعَدْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ خَمْسَ سِنِينَ، فَسَمِعْتُهُ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ص، قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لاَ نَبِيَّ بَعْدِى، وَسَتَكُونُ خُلَفَاءُ فَتَكْثُرُ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «فُوا بِبَيْعَةِ الأَوَّلِ فَالأَوَّلِ، وَأَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ». (مسلم/۱۸٤۲)

ترجمه: ابوحازم میگوید: پنج سال با ابوهريره س همنشين بودم و شنيدم كه ميگفت: نبی اکرم ص فرمود: «پيامبران، بنی اسرائيل را رهبری می كردند؛ هرگاه، پيامبری فوت می كرد، پيامبری ديگر، جانشين او می شد؛ ولی بعد از من، پيامبری نخواهد آمد. البته جانشينانی می آيند كه كارهای زيادی (كه از اسلام نيستند) انجام می دهند». صحابه عرض كردند: پس دستور شما به ما چيست؟ فرمود: «شما به ترتيب، با هركس كه بيعت كرديد، به عهد خود، وفا كنيد و حقوق آنها را ادا نماييد، و الله متعال در مورد حقوق زيردستان، آنها را بازخواست خواهد كرد». صحيح مسلم

از اين حديث معلوم ميشود كه هر خليفه ای خليفه راشد نيست. اعمال اين خلفا و اعمال حكام كه در احاديث ديگر آمده است مشابه هم ميباشند لذا خلفای غير راشد همان ملوک هستند كه در احاديث ديگر به آنها اشاره شده است.

۱۲۰۹- حدیث: «ابْنِ مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ - صلى الله عليه وسلم -، قَالَ: سَتَكُونُ أُثْرَةٌ وَأُمُورٌ تُنْكِرُونَهَا قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ: تُؤَدُّونَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكُمْ وَتَسْأَلُونَ اللهَ الَّذِي لَكُمْ» (أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٥ باب علامات النبوة في الإسلام(

یعني: «ابن مسعود - رضي الله عنه - گوید: پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: بعد از من کسانی میبیند که در امور مادی و دنیایی خودشان و دیگران را بر شما ترجیح می دهند (و حق شما را به تمامی نمی دهند) و در مسائل دینی هم کارهایی انجام داده می شود که شما با آنها مخالف هستید، اصحاب گفتند: ای رسول خدا؛ در چنین حالی تکلیف ما چیست؟ به ما چه دستوری می دهی؟ فرمود: «حقّی که به عهده دارید، انجام دهید (و از ادای زکات و اقامه نماز و جهاد در راه خدا کوتاهی نکنید)، از خدا تمنّا کنید که حق شما را به شما برساند.»

باب ۱۱: امر به صبر و شکیبایی به هنگام ظلم حاکم و ترجیح دادن خودش بر مردم در مسائل مادی و زندگی دنیوی

۱۲۱۰- حدیث: «أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ، أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ أَلاَ تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فُلاَنًا قَالَ: سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أُثْرَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ» (أخرجه البخاري في: ٦٣ كتاب مناقب الأنصار: ٨ باب(

یعني: «اسید بن حضیر - رضي الله عنه - گوید: یك نفر از انصار گفت: ای رسول خدا؛ چرا مرا مانند فلانی به عنوان مأمور وصول زکات و مالیات تعیین نمی کنی؟ پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: بعد از من با بی عدالتی حکام و اینکه آنان بیشتر به فکر خودشان هستند تا مردم روبه رو می شوید، ولی باید صبر و استقامت نمایید تا اینکه در قیامت بر سر حوض به من می رسید.»

در باب ملوکیت حضرت معاویه رض

حضرت سعد بن ابی وقاص رض هنگامیکه بعد از بیعت با حضرت معاویه رض ملاقات نمود او را با "السلام علیك ایها الملك خطاب کرد، حضرت معاویه گفت اگر تو امیر المومنین خطاب میکردی چه حرجی بود؟ او در پاسخ گفت: "قسم بخدا طوریکه تو زمام حکومت را بدست گرفتی اگر با این طریق به من تعلق میگرفت آنرا هرگز نمی پذیرفتم" (ابن الاثیر ج ۳، ص ٥٠٤) حضرت معاویه رض خود نیز این حقیقت را درک کرده بود او خود می گفت که انا اول الملوک «من نخستین پادشاه مسلمانان هستم» (استیعاب ج ۱، ص ٧٥٤. البدایه و النهایه ج ۸، ص ۱۳۵) و بقول حافظ ابن کثیر، "سنت نیز همینست که او را باید بعوض خلیفه پادشاه خطاب کرد. زیرا پیامبر ص فرموده بود که خلافت بعد از من سی سال دوام خواهد یافت. سپس پادشاهی خواهد بود" (البدایه ج ۸، ص ١٦(

إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ۲٥(

و در شان ایشان صحیح شده: لَعَلَّ الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرتُ لکم او فقد وَجبَت لکم الجنة(١) و آیات بسیاری در باب اصحاب غزوه احد و خندق و حدیبیه و....و در حاضران تبوک نازل شده: لقد تابَ الله علیَ النبيِّ والمهاجرینَ وَالأنصَارِ الذینَ اتَّبَعُوهُ في ساعةِ العسرةِ(٢(

و مبتني بر همین اصل است کلامي که ابن عمر مهیا کرده بود که برای معاویه بن ابي سفیان بگوید: احقُّ بهذا الامر منك مَن قاتلكَ وقاتلَ اَبَاكَ علی الاسلامِ (٣)، اخرجه البخاري (٤(

وکلام عبدالرحمن بن غنم اشعري فقیه شام چون ابوهریره و ابودرداء از نزدیك حضرت مرتضي برگشتند (و ایشان میانجي بودند میان امیر معاویه و حضرت مرتضي، و معاویه طلب مي کرد که علی خلافت را بگذارد وشورائي گرداند در میان مسلمین) فکان مما قال لهما: عجباً منکما کیفَ جازَ علیکما ماجئتما به تدعُوانِ علیا ان یجعلها شوري وقد علمتما انه قد بایعه المهاجرون والانصار واهل الحجاز والعراق وانَّ من رضیه خیر ممن کرهه ومن بایعه خیر ممن لم یبایعه وأيٌّ مدخلٍ لمعاویهَ في الشوري وهو من الطُلَقاء (٥)الذین لایجوز لهم الخلافة وهو وأبوه رؤوس الاَحزاب فندَما علی مسیرهما وتابا بین یدیه. (اخرجه ابوعمر في الاستیعاب(٦((

- (٣)یعنی آنگاه که تو و پدرت مشرک بودید، و در صحنه بدر و احد و خندق (تا روز حدیبیه و یوم فتح)بر خلاف مسلمانهای جنگیدید و علی از اسلام و پیامبر دفاع میکرد، لهذا علی از تو به خلافت اولی تر است.

- (٥)طلقاء جمع طلیق است به معنای غلام آزاد کرده شده، و در اینجا مراد کسانی است که بعد از فتح مکه مسلمان شده اند.

منظور از بیان این سطور این است که مطمئنا حکومت بعد از خلفاء راشدین به ملوکیت تبدیل شده است و قضا و قدر الهی چنین بوده است و خداوند عالمتر است به چون و چرائی این واقعیت.

في المشکوه عن ابي عبیده ومعاذ بن جبل عن رسول الله صلي الله علیه وسلم قال ان هذا الامر بدأ نبوه ورحمه ثم یکون خلافةً ورحمةً ثم ملکاً عضوضاً ثم کائن جبریهً وعتواً وفساداً في الارض یستحلون الحریر والفروج والخمور یرزقون علی ذلك وینصرون حتي یلقوا الله رواه البیهقي في شعب الایمان (١(

وفي روایه له من طریق عبدالرحمن بن ابي بکرة عن ابیه بمعناه ولم یذکر الکراهیه قال فاستاء لها رسول الله صلي الله علیه وسلم یعني فساءه ذلك فقال خلافة نبوة ثم یؤتي الله الملك من یشاء (٣(

در ادامه کتاب (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص ٢٩٣)) می بینیم :

و از آنجمله احادیث داله بر آنکه ترتیب دولت آنحضرت صلي الله علیه وسلم بدین طریق خواهد بود که: نبوةٌ ورحمةٌ ثم خلافةٌ ورحمةٌ وفي لفظ خلافة علی منهاج النبوة ثم یکون ملك عضوض (٤)و در خارج بعد زمان نبوت خلافت خلفاء حاصل شد و بعد از آن ملك عضوض پس دانسته شد که خلافت ایشان خلافت علی منهاج النبوة است و خلافت و رحمت است از حدیث ابوعبیده و معاذ بن جبل و حذیفه و غیر ایشان.

و از آنجمله اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم به آنکه: خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم ينشأ قوم تسبق ايمانهم شهادتهم وشهادتهم ايمانهم برواية جماعة عظيمة منهم عمر وابن مسعود وعمران وحذيفة وغيرهم (٥(

"و خبر دادند به خلافت فاروق اعظم رضي الله عنه در احاديث بسيار در حديث نزع ذنوب (١) و نوط بعض با بعض (٢) و امر کردند به اقتداء او در حديث اِقتدُوا (٣) و خبر دادند به خلافت حضرت عثمان رضي الله عنه و به آنکه در آخر ايام او بلاي خواهد آمد و خبر دادند به آنکه از او نزع قميص خلافت خواهند خواست و وي آن روز بر حق خواهد بود و اعداي او ظالم و فاسق و فرمودند آن قميص را نزع مکن (٤) و خبر دادند که مرتضي را با قريش مناقشات خواهد افتاد و با ناکثين و مارقين و قاسطين جنگ واقع خواهد شد (٥) و خبر دادند که يکي از امهات المؤمنين را فلان جاکلاب نباح خواهند کرد و وي در بلاي خواهد افتاد و در آخر خلاص خواهد شد (٦) و عمار بن ياسر را فئة باغيه خواهند کشت (٧) و بر دست اَولي الناس بالحق جماعه مارقه هلاك خواهند شد (٨) و به قتل حضرت مرتضي رضي الله عنه نيز خبر دادند در حق قاتل او فرمود: اشقي الناس (٩) و معاويه را فرمود: اِن ملکت فأحسن (١٠) و فرمود: کيف بك لو قد قمصك الله قميصاً يعني الخلافة قالت ام حبيبة: اَوَ اِن الله مقمصٌ اخي قال نعم ولکن فيه هنات وهنات وهنات (١١) و اين کلمه اشعار است به آنکه خلافت او منعقد خواهد شد به جهت تسلط نه حسب بيعت، و سيرت او موافق سيرت شيخين رضي الله عنهما نباشد و آن خلافت بعد بغي بر امام وقت باشد و لهذا سه بار لفظ هنات فرمود و نيز به معاويه فرمود: اِن ولّيتَ امراً فاتق الله واعدل (١٢) و آن اشاره به امارت شام و خلافت است جميعاً.

وفي حديث ابي هريره وغيره الخلافه بالمدينه والملك بالشام (٣(

واما مايستدل به على خلافتهم من العلاقه التي ضربها النبي صلي الله وعليه وسلم للخلافه الخاصه من انها في المدينه: فقد اخرج الحاكم من حديث هشيم عن العوام بن حوشب عن سليمان بن ابي سليمان عن ابيه عن ابي هريره عن النبي صلي الله وعليه وسلم قال الخلافه بالمدينه والمُلك بالشام (٢(

باز آنحضرت صلي الله عليه وسلم خيريت حال مسلمين پيش از فتنه و شريت حال ايشان بعد فتنه به افصح بيان افاده فرمودند و در اين باب استقصا نمودند به وجوه بسيار:

يکي آنکه فرمودند: تزول رحي الاسلام لخمس وثلاثين سنةً فان يهلکوا فسبيل من قد هلك (٢(

پس دوران رحي اسلام عبارت است از وجود جهاد و غلبه دين حق بر اديان کلها به ايتلاف نفوس و اجتماع جموع بر خير، و هلاك لفظي است جامع جميع انواع شرور که عمدهء آن انقطاع جهاد و وقوع فرقت است در ميان مسلمين.

دوم در حديث ابي هريره آمد الخلافة بالمدينة والملك بالشام (٣(

وفي المشکوة عن عمر قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم رأيت عموداً من نور خرج من تحت رأسي ساطعا حتي استقر بالشام (٤(

در ادامه کتاب إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ٣٠٧) می بينيم:

پس رياست را به دو قسم تقسيم نمودن و يكي را به خلافت مسمي كردن و ديگري را به ملك مع ما تقدم من حديث: ان هذا الامر بدأ نبوةً ورحمةً ثم يكون خلافةٌ ورحمةٌ ثم يكون مُلكٌ عضوض (٥) و مع قوله تعالي وعد الله الذين امنوا منكم وعملوا الصلحت ليستخلفنهم (٦) ادلّ دليل است بر تباين حالتين و تغاير منزلتين. و در خارج چنان واقع شد كه خلفاي ثلاثه به مدينه اقامت نمودند و من بعد هيچ بادشاهي به مدينه متوطن نگشت و اگر حال ملك شام را واضح ترمي خواهي حديثي ديگر بشنو عن عبدالله بن حوالة قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم يا ابن حوالة اذا رأيت الخلافة قد نزلت الارض المقدسة فقد دنت الزلازل والبلابل والامور العظام والساعة يومئذٍ اقرب من الناس من يدي هذه الي رأسك (٧(

واخرج الحاكم من حديث يحيي بن سعيد عن الوليد بن عياش عن ابراهيم عن علقمة قال ابن مسعود رضي الله عنه قال لنا رسول الله صلي الله عليه وسلم احذّركم سبع فتن تكون بعدي فتنة تقبل من المدينة وفتنة بمكة وفتنة تقبل من اليمن وفتنة تقبل من الشام وفتنة تقبل من المشرق وفتنة تقبل من المغرب وفتنة من بطن الشام وهي السفياني قال فقال ابن مسعود منكم من يدرك اولها ومن هذه الامة من يدرك اخرها قال الوليد بن عياش فكانت فتنة المدينة من قبل طلحة والزبير وفتنة الشام من قبل بني امية وفتنة المشرق من قبل هؤلاء)

آنچه در معني اين حديث پيش فقير (شاه ولی الله دهلوی مولف ازالة الخفاء عن خلافة الخفاء) محقق شد آنست كه فتنة الاحلاس فتنه بني اميه است در شام، و هرب اشاره است به گريختن عبدالله بن زبير از مدينه به مكه و حرب آنچه بعد از آن مقاتلات ضحاك بن قيس و غير آن واقع شد، وفتنة السراء فتنه بني عباس است قصه عهد ابراهيم عباسي بسوي ابومسلم در كتب تاريخ خوانده باشي، وفتنة الدهيماء فتنه تُرك است، فاذا قيل انقضت تمادت اشاره است به استقلال طوائف اتراك طبقه بعد طبقه در زمين روم و فارس.

استقرار خلافت بني عباس در عراق و اين دولت قريب به چهار صد سال ماند آنحضرت صلي الله عليه وسلم خبر دادند اخرج الترمذي عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم يخرج من خراسان راياتٌ سودٌ فلا يردها شيئ حتي تنصب بإيليا (١(

در تحول و تبدیل خلافت به پادشاهي

ابن خلدون دانشمند مشهور اسلام در کتاب مقدمه ابن خلدون در باره چگونگی تحول و تبدیل خلافت به پادشاهی تحقیقی دارد و براساس آن نتیجه گیریهایی انجام داده است. در اینجا به نکاتي از کتاب مقدمه ابن خلدون (فصل بیست و هشتم در تحول و تبدیل خلافت به پادشاهي) را برای فهم و درک روشنتر از واقعه تبدیل خلافت به ملوکیت می آوریم:

...باید دانست که پادشاهي براي عصبیت غایتي طبیعي است و وقوع آن از راه عصبیت امري اختیاري نیست بلکه نظم و ترتیب عالم وجود آن را ایجاب مي کند و امري اجتناب ناپذیر و ضروري به شمار مي رود چنان که در فصول گذشته یاد کردیم. و در شرایع و ادیان و هر امري که جمهور مردم ار بدان وادارند ناچار باید عصبیت وجود داشته باشد، زیرا بدست آوردن هر خواسته و قیام براي هر امري چنان نیازي به عصبیت ندارد، زیرا بدست آوردن هر خواسته و قیام براي هر امري چنان نیازي به عصبیت ندارد، چنان که یاد کردیم. پس عصبیت براي یك ملت و مذهب «اجتماع» امري ضروریست و به نیروي آن فرمان خدا اجرا مي شود (و در میان مردم منتشر مي گردد) ودر صحیح آمده است که: «خداي هیچ پیامبري را برنینگیخت مگر آن که او را در میان قوم و طایفه اش ارجمندي بود و با خود حمایت کنندگان و پشتیبانان داشت.»

از سوي دیگر مي بینیم که شارع عصبیت را نکوهش کرده و مردم را به دورافکندن و فروگذاشتن آن برانگیخته است، چنان که فرموده است: «خداوند تکبر و نخوت روزگار جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را که در آن دوران مرسوم بود از میان شما برانداخته است، شما همه فرزندان آدمید و آدم از خاک آفریده شده است». و خداي تعالي مي فرماید: گرامي ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست(۱) و نیز مي دانیم که شارع پادشاهي و خداوندان آن را نکوهش فرموده و احوال کشورداران را از قبیل برخورداري از بهره وافر(۲) و تفرقه و اسراف و انحراف از میانه روي و برگشتن از راه خدا مذمت کرده است. بلکه مردم را به دوستي و همزیستي در دین برانگیخته واز دشمني و اختلاف و جدایي برحذر داشته است.

شارع قوي غضب را آن چنان نکوهش نکرده که به کلي از انسان ریشه کن شود، چه اگر این قوه از آدمي زایل گردد آن وقت پیروزي در راه حق را از دست خواهد داد و جهاد در راه دین واعلاي کلمي خدا و حق بیهوده و

باطل خواهد شد، بلکه شارع آن گونه غضب را نکوهش مي کند که دستاويز شيطان گردد و در راه اغراض ناپسند(۱) ونکوهيده به کار رود و پيداست که اگر غضب در اين گونه مقاصد به کار بسته شود مذموم و ناپسند به شمار خواهد رفت، ولي اگر همان قوي غضب در راه خدا و براي خدا باشد آن وقت ستوده و پسنديده خواهد بود چنان که اين صفت از جملي خصال پيامبر، ص، بوده است. همچنين مقصود از مذمت شهوت اين نيست که به کلي آن را نابود کنند و باطل سازند چه هر که به کلي فاقد شهوت شود اين حالت به منزلي نقصي در او خواهد بود بلکه مراد شارع به کاربردن شهوت در اموريست که براي او در شرع مباح است و بر مصالح وي مشتمل مي باشد تا انسان در شمار آن دسته از بندگان خدا در آيد که رفتار ايشان بر مقتضاي اوامر الهي است. عصبيت را نيز بر همين طريق مي توان سنجيد و آنجاکه شارع آن را نکوهش کرده و گفته است: «نه پيوندها و نه فرزندانتان هرگز شما را سودي ندهد»(۲) مقصود هنگامي است که عصبيت بر باطل و عادات و رسوم باطل باشد چنان که در روزگار جاهليت بود و اين که بر ديگري بدان فخر کند يا براي خويش حقي نسبت به ديگري قائل گردد زيرا چنين روشي دور از افعال خردمندان و به منزلي عملي لغو و بي فايده است و براي آخرت که سرمنزل جاويدان آدمي است نيز سودي ندارد. ليکن اگر عصبيت در راه حق و اقامي امر خدا باشد کاري مطلوب و پسنديده خواهد بود و اگر باطل و تباه گردد شرايع نيز باطل و تباه خواهد شد زيرا چنان که در گذشته ياد کرديم پايه و شالدي شرايع جز از راه عصبيت استوار نمي شود، همچنين شارع سلطنتي را که به نيروي حق تشکيل يافته باشد و عموم را بر پيروي از دين و مراعات مصالح مجبور سازد نکوهش نمي کند بلکه چنان که گفتيم آن نوع از پادشاهي را مذمت کرده است که بنيان گذار آن از راه باطل غلبه جويد و آدميان را بر وفق اغراض و شهوت خويش فرمان دهد. ليکن اگر پادشاه در فرمانروايي و تسلط خويش بر مردم از روي خلوص نيت معتقد باشد که فرمانروايي او براي خدا و به منظور واداشتن مردم به عبادت و پرستش او و جهاد با دشمنان خداست چنين سلطنتي مذموم نخواهد بود. سليمان؛ مي فرمايد: پروردگارا سلطنتي ببخش که هيچ کس را پس از من سزاوار نباشد(۱) چه او خويش را مي شناخت و مي دانست که در نبوت و پادشاهي از باطل برکنار است.

و چون معاويه هنگام آمدن عمر به شام با ابهت و شکوه و لباس پادشاهي و سپاهيان گران و بسيج فراوان با عمر بن خطاب ملاقات کرد عمر اين وضع را ناپسند شمرد و گفت: اي معاويه آيا به روش کسرايان (خسروان)(۱) گراييده اي؟ معاويه گفت: اي اميرالمؤمنين، من در مرزي مي باشم که با دشمنان روبرو هستم و ما را در برابر مباهات ايشان به آرايش جنگ و جهاد نيازمندي است. عمر س هيچ نگفت و او را تخطئه نکرد، زيرا استدلال او به يکي از مقاصد دين بود. و اگر منظور ترک پادشاهي از اساس مي بود به چنين پاسخي درباري پيروي از کسراييان (خسروان) و اتخاذ روش آنان قانع نمي شد بلکه به کلي او را به خروج از آن روش برمي انگيخت و منظور عمر؛ از «کسرويت» اعمال ناستوده اي بوده است که ايرانيان در کشورداري به کار مي بسته اند از قبيل ارتکاب باطل و ستمگري و جفاکاري و پيمودن راههاي آن (ستمگري) و غفلت از خدا.

ومعاویه پاسخ داد که مقصود از این جاه و جلال، کسرویت ایران و امور باطل ایشان نیست بلکه نیت و قصد او در راه خداست.

وضع صحابه نیز چنین بوده است. آنان کشور داري و کیفیات آنرا فرو مي گذاشتند و عادات و رسوم آن را از یاد مي بردند از بیم آن که مبادا به باطل اشتباه شود و چون پیامبر خداس در حال احتضار بود ابوبکرس را در نماز جانشین کرد، زیرا نماز از مهمترین امور دین به شمار مي رفت و مردم به خلافت او تن در دادند و خلافت عبارت از واداشتن عموم مردم به احکام شرع است و نامي از پادشاهان در میان در میان نبود زیرا این امر در مظان باطل بود و در آن روزگار کشور داري از شیوه هاي کافران و دشمنان دین به شمار مي رفت. ابوبکرس بدین وظیفه چنان که خدا خواسته بود همت گماش و سنت هاي صاحب شرع را به کمال پیروي کرد و با مرتدان به پیکار برخاست تا آن که همگي در گرد اسلام متحد شدند. آنگاه باعمرس پیمان بست و او نیز راه و روش وي را پیروي کرد و با ملت هاي دیگر به نبرد برخاست. آنگاه خلافت به عثمان بن عفانس رسید و سپس علیس خلافت یافت و همي آنان از پادشاهي دوري مي جستند و از شیوهاي آن پرهیز مي کردند و به سبب تازگي و سادگي اسلام و بادیه نشیني عرب این خوي در آنان استوار شده بود. از این رو بیش از تمام ملت ها از امور دنیوي و نازونعمت آن دور بودند خواه از نظر دینشان که ایشان را به پرهیز از نعمت هاي دنیوي دعوت مي کرد و خواه از لحاظ بادیه نشیني و مساکنشان و وضع سربردن با خشونت و دشواري و تنگي معیشت و خوگرفتن بدان. چنان که قبیلي مضر بیش از تمام اقوام جهان در مضیقي غذایي و سختي معیشت بودند، چه آنان در حجاز مي زیستند که سرزمیني تهي از کشتزارها و وسایل دامپروري است و از نواحي آباد و مزروعي و غلات و حبوب و دیگر محصولات آن سرزمین ها به سبب دوري مسکن و جایگاه محروم بودند. و گذشته از این مواد و محصولات این گونه نواحي به قبایلي اختصاص داشت که نواحي مزبور را در دست داشتند، مانند ربیعه و قبایل یمن.

از این رو هیچ گاه به نعمت ها و فراواني آن سرزمین هاي آباد دست درازي نمي کردند. و وضع قریش نیز در خوراک و مسکن نزدیك به شیوي زندگي مضر بود تا این که عصبیت عرب در زیر لواي دین متحد گردید، زیرا خداوند ایشان را به نبوت محمدصگرامي داشته بود. در نتیجه درياي پهناوري از رفاه و توانگري به دست آوردند به حدي که سهم يك تن سواره از غنائم در برخي از غزوات سي هزار زر (دینار) یا قریب بدان شده بود و بدین سبب بر ثروتي استیلا یافتند که حد و حصر نداشت ولي ایشان با همي اینها همچنان بر همان زندگي خشونت بار بودند. پس چنان که دیدیم اموال و ثروتي که قوم عرب بدست آورده بودند چنان که مي بینیم بر این منوال بود و آنها را درین شیوه از لحاظ دیني نمي توان سرزنش کرد زیرا ثروت ایشان اموال حلالي بود که آنها را به عنوان غنیمت و فيء (۱(

به دست آورده بودند و در مصرفکردن این ثروتها راه اسراف نمي پیمودند، بلکه چنان که گفتیم در آداب و رسوم زندگي خویش اقتصاد و میانه روي را مراعات مي کردند. از این رو داشتن ثروت فراوان براي ایشان مورد نکوهش و بدگویي نبود و اگر بسیاري کسب ثروت دنیا مذموم باشد از آن سبب است که چنان که اشاره کردیم

دارندي آن به اسراف گرايد و از حد اعتدال و ميانه روي خارج شود ولي در صورتي كه توانگران ميانه روي را پيشه گيرند و ثروت خويش را در راه حق و امور خير خرج كنند آن وقت افزايش ثروت و توانگري، ايشان را در شيوه هاي نيكوكاري و حق و اكتساب مراتب آن جهان ياري خواهد كرد. و چون حالت باديه نشيني و سادگي آن قوم رفته رفته پايان يافت و چنان كه گفتيم طبيعت كشورداري كه از مقتضيات عصبيت است فراز آمد و قهر و غلبه يافتند، كشورداري ايشان هم در حكم رفاه و آسايش مالي و افزايش ثروت قرار گرفت. يعني اين غلبه و جهانگشايي را در راه باطل به كار نبردند و از مقاصد ديانت و اصول و مذاهب حق و حقيقت گامي فراتر ننهادند و هنگامي كه ميان علي و معاويه اختلاف و فتنه در گرفت، روش آنان درين باره نيز متكي بر اصول حق و اجتهاد بود و مبارزه اي كه با يكديگر آغاز كرده بودند براي مقصود و غرض دنيوي يا برگزيدن باطل يا كينه وري نبود چنان كه گاهي ممكن است كسي به غلط چنين توهمي كند و ملحدي هم بدان بگرايد.

بلكه آنها يعني علي و معاويه از روي اجتهاد در راه حق اختلاف پيدا كردند و نظر يكي با ديگري مخالف بيرون آمد و در نتيجه به جنگ و كشتار دست يازيدند. هر چند علي بر حق بود، ولي معاويه هم در اين باره قصد باطل نداشت بلكه او آهنگ حق كرد ولي در اصابت به حق خطا كرد و همه در مقاصدي كه داشتند برحق بودند (اين مطلب نظر ابن خلدون ميباشد) آنگاه طبيعت و خاصيت كشورداري اقتضاي فرمانروايي مطلق مي كرد ناچار بايد فرد واحدي زمام حكومت را در دست مي گرفت و ممكن نبود معاويه اين مقام را از خود و طايفه اش رد كند چه اين وضع از امور طبيعي به شمار مي رفت و خاصيت و طبيعت عصبيت او را بدان سوق مي داد، و خاندان امويان اين جامه را بر او پوشاندند و هر كه از پيروان اياشن در اقتضاي از حق بر طريقه معاويه نمي بود (۱) ديگر افراد قبيله به مخالفت با او بر مي خاستند و در اين راه جانفشاني مي كردند و اگر معاويه ايشان را به جز اين طريقه وادار كرد و با آنان در حكومت مطلقه و خودكامگي به مخالفت برمي خاست بي گمان به جاي وحدت كلمه و يكرايي كه از مهمترين امور به شمار مي رفت به نفاق و تشتت آرا دچار ميشد (۲)، در صورتي كه حفظ يگانگي و اتحاد در نظر او با اهميت تر از امري بود كه در پي آن چندان مخالفتي وجود نداشت.

عمر بن عبدالعزيز وقتي قاسم (۱) بن محمد بن ابي بكر را مي ديد مي گفت، اگر توانايي ميداشتم امر خلافت را به وي مي سپردم، و اگر وادار مي شد به اين كه وي را به جانشيني تعيين كند، اين كار را انجام مي داد، ولي عمر از خاندان امويان مي ترسيد كه بعلت آنچه ياد كرديم حل و عقد امور بدست ايشان بود و بنابراين معاويه نمي توانسته است امر خلافت را از آن خاندان باز گيرد و به ديگري منتقل كند تا مبادا اختلاف و جدايي روي دهد. و برانگيخته شدن وي به همه اينها دلبستگي به هدفهاي پادشاهي است كه لازمي عصبيت مي باشد و بنابراين هرگاه قومي به پادشاهي و كشورداري نايل آيد و فرض كنيم كه يك تن از آن قوم آن را به خود اختصاص دهد و خودكامگي پيش گيرد و حاكم مطلق شود و آن را در شيوه ها و طرق حق بكار برد، چنين پادشاهي را نمي توان نكوهش كرد و عمل او را ناستوده شمرد، چنان كه سليمان و پدرش داود، ص، برحسب مقتضيات طبيعت و خاصيت پادشاهي كه ايجاب مي كند

پادشاه در مرحلي خاصي به فرمانروايي مطلق برسد، در كشور بني اسرائيل سلطنت مطلقه تشكيل دادند و هم چنان كه مي دانيم مقام نبوت هم داشتند و طريق حق را مي پيمودند. همچنين معاويه يزيد را به جانشيني خود برگزيد تا مبادا نفاق و پراكندگي روي دهد و رشتي يگانگي و اتحاد ملت اسلام از هم بگسلد، چه خاندان امويان به فرمانروايي ديگري جز افراد خاندان خود تن در نمي دادند چنان كه اگر معاويه ديگري را به جز يزيد تعيين مي كرد با وي به ستيز و مخالفت برمي خاستند در حالي كه گمان آنان به يزيد صالح بود و هيچكس در اين باره شك نداشت و معاويه هم جز اين گماني به يزيد نداشت او يزيد را به جانشيني خود تعيين نكرد در حالي كه معتقد باشد وي فاسق است، زينهار! هرگز درباري معاويه نمي توان چنين انديشه اي به خود راه داد.

همچنين مروان بن حكم و پسرش نيز هر چند پادشاه بوده اند ولي در پادشاهي و كشورداري بر شيوي هوسرانان و ستمكاران نبوده اند، بلكه ايشان در جستن راه راست و پيروي از طريق حق منتهاي كوشش خود را مبذول مي داشته اند و به جز در برخي از موارد ضروري و الزامي، از قبيل بيم نفاق و اختلاف كلمه، ازين روش منحرف نمي شدند چه حفظ يگانگي و وحدت در نظر ايشان از هر مقصدي مهمتر به شمار مي رفته است و گواه بر اين امر طرز رفتار آنان در اقتدا و پيروي (از اصول شرع) و فضايلي است كه سلف از احوال ايشان داشتند، چنان كه مالك در الموطأ به طرز رفتار عبدالملك استدلال كرده است.

و اما مروان كسي بود كه در زمري طبقي اول تابعين شمرده ميشد و عدالت تابعين معروف است. سپس به ترتيب پادشاهي به فرزندان عبدالملك رسيد و همي آنان در ديانت بر همان پايه و مقام پدران خويش بودند. آن گاه نوبت خلافت به عمربن عبدالعزيز رسيد كه در وسط اين سلسله قرار گرفته بود (يعني هفت تن پيش از او از خاندان امويان خلافت كرده بودند و شش تن پس از وي به خلافت رسيدند) و او منتهاي كوشش خود را مبذول داشت تا از طريقي خلفاي چهارگانه و صحابي پيامبر پيروي كند و در تبعيت از آنان به هيچ رو مسامحه روا نداشت. از آن پس اخلاف آنان فرمانروايي كردند و طبيعت پادشاهي را در اغراض و مقاصد دنيوي خويش بكار بردند و روش و رفتاري را كه سلف ايشان بر آن بودند همچون: تحري (١) اعتدال و ميانه روي در آن و اعتماد و تكيه كردن برحق در شيوه هاي آن، از ياد بردند و اين طرز رفتار سبب شد كه مردم را به سرزنش كردن كردارهاي آنان فرا خواند و به قصد انتزاع ملك از ايشان به دعوت عباسيان پرداختند و امر «خلافت» را به مردان آن قوم سپردند. و آنان را در دادگري در پايگاهي بودند (كه مي دانيم) و آنچه مي توانستند پادشاهي را در راهها و شيوه هاي حق مي راندند تا نوبت به فرزندان رشيد (هارون) از پس از وي رسيد كه در ميان آنان نيكوكار و بدكار هر دو يافت مي شد سپس امر (خلافت) به پسران آنها رسيد و آنان پادشاهي و نازونعمت را به حد اعلا رسانيدند و در كنار دنيا و باطل آن فرو رفتند و دين را پشت سر گذاشتند و فرونهادند تا آنجا كه ايزد پيكار با ايشان و بازستدن فرمانروايي از دست قوم عرب يكسره اعلام فرمود و قدرت فرمانروايي را به جز ايشان ارزاني داشت. و خدا مقدار ذره اي ستم نمي كند(٢(

آنگاه ابوجعفر، عبدالله بن مروان (۱) (آخرین خلیفي امویان) را فراخواند و او داستان ملاقات خویش را با پادشاه نوبه، هنگامیکه از بیم عباسیان به کشور او پناه برده بود(۲)، بدینسان حکایت کرد: مدتي با انتظار ایستادم آنگاه پادشاه آن کشور نزد من آمد و بر روي زمین نشست، در حالي که براي من فرشهاي گرانبهایي گسترده شده بود. پرسیدم چرا بر روي فرشهاي من ننشستي؟ گفت من پادشاهم و سزاست که هر پادشاهي در برابر عظمت خدا، که او را بدین پایه برافراشته است، فروتني کند. آنگاه به من گفت چرا شما باده مي نوشید با آن که برحسب کتاب شما میگساري حرام شده است؟ گفتم بندگان و خدمتگزاران ما بدین عمل اقدام ورزیده اند. پرسید چرا چارپایان خود را از میان کشتزارها میرانید در صورتي که فساد و خرابکاري به موجب کتابتان بر شما حرام است؟ گفتم این کار را بندگان و خدمتگزاران ما از روي جهل مرتکب مي شوند. پرسید: پس چرا دیبا و جامه هاي زر و حریر مي پوشید با آن که به موجب کتابتان بر شما حرام است؟ در پاسخ گفتم که پادشاهي از دست برون رفت و ما از گروهي عجم (غیرعرب) یاري خواستیم و آنها این گونه جامه ها را بر خلاف میل ما مي پوشیدند.

آنگاه پادشاه نوبه سرش را پایین انداخت و با دستش بر روي زمین خطوطي مي کشید(۱) و با خود مي گفت بندگان و خدمتگزاران ما! و بیگانگاني که بدین ما گرویده اند! سپس سرش را بلند کرد و به من نگریست پس گفت: چنان که گفت نیست، بلکه شما قومي هستید که آنچه را خدا بر شما حرام فرموده است حلال کرده اید و مرتکب اعمالي شدید که شما را از آنها نهي کرده اند و در کشورهایي که به تصرف آوردید به ستمگري پرداختید، از این رو خداوند به سبب گناهانتان ارجمندي را از شما باز گرفت و جامي ذلت بر شما پوشانید و انتقام خدا درباري شما هنوز پایان نیافته است و من بیم آن دارم در همین هنگامي که در کشور من هستید عذاب خدا بر شما نازل گردد و به خاطر شما آن عذاب دامن گیر منهم بشود. البته مهماني بیش از سه روز نیست، هرگونه زاد و توشه اي که بدان نیازمندي برگیر و از سرزمین من بیرون رو.

منصور از این داستان در شگفت شد و سر بجیب تفکر فرو برد.

از آنچه گذشت معلوم گردید که چگونه خلافت به پادشاهي تبدیل یافت و دریافتیم که امر (حاکمیت) در آغاز کار همان خلافت بود و حاکم ورادع هر فردي در آن دوران از ضمیر خود او بر میخاست و آن دین بود که آن را بر امور دنیوي خویش ترجیح مي دادند، هرچند به هلاک یکي از آنان به خاطر عموم منجر مي شد. براي نمونه عثمان را مثال مي آوریم که چون در خاني خود محاصره شدد حسن و حسین، ع، و عبدالله بن عمر و ابن جعفر و امثال ایشان نزد وي آمدند بقصد(۲) این که از وي دفاع کنند لیکن او امتناع ورزید و آنها را از کشیدن شمشیر در میان مسلمانان منع کرد از بیم اینکه مبادا اختلاف و تفرقه روي دهد و براي حفظ الفتي که (وحدت) کلمه بدان حفظ مي شد، هرچند منجر به هلاک او مي گشت.

و علیس را در نظر مي آوریم که در آغاز خلافت مغیره به وي اشاره کرد که زبیر و معاویه و طلحه را بر مناصبي که دارند ابقا کند تا مردم بر بیعت وي اجتماع کنند و اتفاق کلمه و اتحاد حفظ شود، آنگاه (پس از بیعت) هرچه مي

خواهد بكند و اين سياست پادشاهي بود. ليكن علي؛ امتناع ورزيد براي فرار از تزوير و زراندوزي كه منافي اسلام است. مغيره بامداد پگاه نزد علي آمد و گفت ديروز مطلبي را به عنوان مشورت با تو در ميان نهادم ولي سپس درباري آن تجديد نظر كردم و دريافتم كه نظر من بمتني برحق و خيرخواهي نبوده است و حق در همانست كه تو انديشدي اي. علي؛ گفت: نه به خدا بلكه مي دانم كه تو ديروز مرا پندي خيرخواهانه دادي و امروز مرا بر خلاف آنچه در دل داري پند ميدهي، ولي دفاع و حمايت (۱) از حقيقت مرا از مشورت و خيرخواهي تو باز داشت. احوال آن بزرگان چنين بوده است كه به خاطر اصلاح دين دنيا را از دست مي داده اند، ولي ما: «دنياي خويش را به پاره كردن دين مان وصله مي كنيم، پس نه دين مان باقي ماند و نه آنچه را كه وصله مي كنيم» (۲(

بنابراين روشن شد كه چگونه امر خلافت به پادشاهي تبديل يافت ولي معاني خلافت از قبيل تحري دين و شيوه هاي آن و عمل كردن بر وفق موازين آن به حال خود باقي ماند و هيچ گونه تغييري در آن راه نيافت، جز حاكم و رادع كه نخست دين بود آنگاه عصبيت و شمشير مبدل گرديد و وضع خلافت در عهد معاويه و مروان و پسرش عبدالملك و آغاز خلافت عباسيان تا روزگار رشيد و بعضي از فرزندان او بر اين شيوه بود. سپس معاني خلافت به كلي از ميان رفت و به جز اسمي از آنها باقي نماند و خلافت به كلي به سلطنت محض تبديل يافت و طبيعت قدرت طلبي و جهانگشايي به مرحلي نهايي آن رسيد و در هدفهاي مخصوص به آن طبيعت از قبيل بسط تسلط و فرورفتن در شهوات و لذات به كار رفت و وضع حاكميت فرزندان عبدالملك (۱) و هم فرزندان رشيد از خاندان عباسيان (۲) و كساني از آن خاندان كه پس از آن به خلافت رسيدند بر اين شيوه بود و فقط نام خلافت در ميان ايشان به علت بقاي عصبيت عرب به جاي ماندم بود و دو مرحلي خلافت و پادشاهي به يكديگر مشتبه ميشدند. آنگاه رسم خلافت به سبب از ميان رفتن عصبيت و نابود شدن نژاد عرب و پراكندگي آداب و رسوم عرب بر افتاد و خلافت درست به صورت سلطنت مطلقه درآمد. چنان كه پادشاهان ايران در مشرق بر اين شيوه بود و آنها تنها از لحاظ تبرك و ميمنت به طاعت و فرمانبري از خليفه اعتقاد داشتند. ولي امور سلطنت با تمام عناوين و القاب و تشكيلات و خصوصيات آن به خود ايشان اختصاص داشت و خليفه را از آن بهره اي نبود. وضع پادشاهان زناته مغرب مانند صنهاجه در برابر خلفاي عبيديان (فاطميان) و مغراوه و بني يفرن با خلفاي بني اميه اندلس و عبيديان قيروان نيز بر همين منوال بود.

پس آشكار شد كه خلافت نخست بدون پادشاهي پديد آمد، آنگاه معاني و مقاصد آنها به يكديگر مشتبه ميشد و با هم در مي آميخت. سپس هنگامي كه عصبيت پادشاهي از عصبيت خلافت تفكيك شد به سلطنت مطلقه تبديل گرديد. و خدا اندازه گيرندي شب و روز (۱) است و اوست يگانه قهر كنندم. (مقدمه ابن خلدون (ص: ٥٥٤((

ذکر بعضی از انحرافات خلفاء اموی و عباسی از طریقه اسلامی

خلفاء اموی

بعضی از خلفای اموی به عیاشی و خوش گذرانی راغب بودند و این کار در انقراض دولت اموی اثر داشت. یزید بن معاویه به عیاشی معروف بود، به گفته مسعودی وی عیاش بود و حیوانات شکاری داشت و به شراب خواری راغب بود. یزید بن عبدالملك نیز مردی عیاش بود و به حبابه عشق می ورزید، پس از آن میخواست عاقل شود و روش عمر ابن عبدالعزیز را پیش گیرد. حبابه ترسید یزید از دست او برود و یکی از شعرا خواست اشعاری بسازد و یزید را به عیاشی ترغیب کند. آن شاعر دو شعر بسرود و حبابه آن را برای یزید بخواند. همینکه یزید شعر را شنید آن را تکرار کرد و عشقبازی حبابه را از سر گرفت. ولید پسر او نیز به عیاشی و بذله گویی معروف بود.

مسعودی درباره سقوط دولت اموی گوید: «از آن پس که دولت به بنی عباس انتقال یافت از یکی از بزرگان بنی امیه پرسیدند علت انقراض شما چه بود؟ گفت ما به خوش گذرانی مشغول بودیم و از مراقبت کارهای ضروری باز ماندیم. به رعیت خود ستم کردیم که از انصاف ما مایوس شدند و آرزو کردند از دست ما آسوده شوند. به خراج گیران ما تعدی شد که از ما کناره گرفتند و املاک ما ویران شد و بیت المالها خالی ماند. به وزیران خود اعتماد کردیم، آنها مصالح خویش را بر منافع ما ترجیح داشتند و کارها را بی اطلاع ما فیصله دادند و از ما نهان داشتند. مقرری سپاهیان به تاخیر افتاد و آنها از اطاعت ما بیرون رفتند و با دشمنان برای جنگ با ما همدست شدند. دشمنان به طلب ما برآمدند و به سبب کمی یاران از تسلط بر آنها عاجز ماندیم. نهان ماندن اخبار مهمترین علت سقوط دولت ما بود.»

از جمله علل سقوط دولت اموی این بود که دو کس را ولیعهد کردند که یکی پس از دیگری به خلافت برسد و این، در خاندان اموی نفاق و اختلاف انداخت و آنها را با یکدیگر دشمن کرد، زیرا همین که یکی از دو ولیعهد به خلافت می رسید برای خلع کسی که باید بعد از او به خلافت برسد می کوشید تا یکی از فرزندان خود را به جای او انتخاب کند و این کار موجب کینه و دشمنی میشد و اختلاف به امویان منحصر نمی ماند، بلکه فرماندهان و فرمانداران آنها نیز در آن انباز (شریك) می شدند.

ابو جعفر، عبدالله بن مروان (آخرین خلیفه امویان) را فراخواند و او داستان ملاقات خویش را با پادشاه نوبه، هنگامیکه از بیم عباسیان به کشور او پناه برده بود، حکایت کرد:

...پادشاه نوبه سرش را به پایین انداخت و با دستش روی زمین خطوطی می کشید و با خود می گفت بندگان و خدمتگزاران ما! و بیگانگانی که بدین ما گرویده اند! سپس سرش را بلند کرد و به من نگریست پس گفت: چنان که گفت نیست، بلکه شما قومی هستید که آنچه را خدا بر شما حرام فرموده است حلال کرده اید و مرتکب اعمالی شدید که شما را از آنها نهی کرده اند و در کشورهایی که به تصرف آوردید به ستمگری پرداختید، از این رو خداوند به سبب گناهانتان ارجمندی را از شما باز گرفت و جامه ذلت بر شما پوشاند و انتقام خدا درباره شما هنوز پایان

نیافته است و من بیم آن دارم در همین هنگام که در کشور من هستید غذاب خدا بر شما نازل گردد و به خاطر شما آن عذاب دامن گیر من هم بشود، البته مهمانی بیش از سه روز نیست، هرگونه زاد و توشه ای که بدان نیازمندی برگیر و از سرزمین من بیرون رو. (مقدمه ابن خلدون جلد اول صفحه (۵۵۰((

خلفاء عباسی

در دوره خلفاء اموی و عباسی نظام و اجتماع و مردم از اسلام بسیار فاصله گرفتند و اختلافات بسیار و بزرگی بین آنها و حکومت نبوی ص و حکومت خلفاء راشدین ایجاد شد. این اختلافات در زمینه های مختلف اجتماعی و سیاسی و نظامی و... بود. اختلافات بین ارکانها دولت و بین خلیفه و نائب او و بین خلیفه و امراء و سلاطین محلی و بین خلیفه و امرای لشکر و بین خود امراء و سلاطین منطقه ای و گروههای قومی و مذهبی و زبانی و... از جمله اهم این اختلافات میباشد. کتب تواریخ مختلف مانند طبری و ابن اثیر و ابن خلدون شرح مفصلی بر این نابسامانیها و اختلافات و خانه جنگیها و... دارند. نمونه ای از این اختلافات را در کتاب تاریخ سیاسی اسلام تالیف دکتر حسن ابراهیم حسن ذکر شده است را می آوریم.

اختلاف بین لشکریان و نظامیها

عباسیان دولت خویش را به کمك پارسیان مستقر کردند و نفوذ و قدرت خاص ایشان شد و معتصم که مادری ترک داشت نفوذ ترکان را بیفزود و سپاه از ایشان بگرفت و کینه پارسیان و عربان را تحریك کرد.

تعصب و کینه توزی تنها میان پارسیان و عربان و ترکان نبود که عربان میان خودشان کینه و اختلاف قبایلی داشتند. عرب شمال که مضری بود با عرب جنوب که یمنی بود پیوسته باهم در اختلاف و دشمنی بودند تا آن جاکه در شهری که گروهی از دو قبیله مقیم بودند آرامش نبود. منظور پس از ساخت بغداد سپاه خویش را به کرخ برد که از اختلاف قبایل ایمن نبود. طبری گوید منظور با قثم بن عباس که پیری صاحب رای و جهان دیده بود گفت: «می بینی که سپاهیان چگونه به اختلاف درند (اختلاف دارند) و با ما بستیزند (در ستیز هستند)، بیم دارم که اگر متفق شوند کار از دست ما بدر رود. رأی تو چیست؟» گفت اگر مرا رأیی هست که اگر عیان کنم تباه شود. اگر اجازه دهی کار بندم و کار خلافت به صلاح آید و سپاه مطیع شود. منصور گفت در خلافت من کاری کنی که من ندانم؟ گفت اگر اعتماد نداری با من مشورت مکن و اگر اعتماد هست بگذار تا رأی خویش را به کار بندم. آن گاه قثم به منزل رفت و یکی از غلامان را بخواست و گفت صبحگاهان به خانه خلیفه در شو و چون من بیامدم و به جای خویش قرار گرفتم عنان ستورم را بگیر و به پیمبر و عباس سوگندم ده که سخن تو را بشنوم و پاسخ دهم. من با تو خشونت می کنم اما اهمیت مده... و بپرس که از قبیله یمن و مضر کدام به شرف بیشتر است و چون پاسخ دادم عنان ستور را بگذار و برو که تو را آزاد کردم. غلام به دستور پیر رفتار کرد و چون قثم بیامد همان شد که گفته بود و چون سئوال کرد قثم گفت که شرف مضر بیشتر است که

پیامبر از مضر است و کتاب خدا بر یکی از مضر نازل شده و خانه خدا در قبیله مضر است و خلیفه از آنهاست. یمنیان که این سخنان را شنیدند به خشم در شدند که قثم از شرف یمنیان چیزی نگفت. یکی از سرداران یمن بانگ زد که چنین نیست که یمن را هیچ فضل و شرف نباشد و به غلام خویش گفتند برخیز و عنان ستور پیر را بگیر و او را خفیف کن. غلام چنین کرد و مضریان برآشفتند و گفتند به چه حق با پیر ما چنین میکنند و یکیشان به غلام خویش گفت دست این غلام را ببر، حاضران دو قبیله بجوشیدند و قثم از میانه به نزد منصور شد و سپاه را جدا کردند که مضر گروهی بود و یمن گروهی دیگر و خراسانیان را گروه دیگر کردند، ربیعه نیز گروهی جدا شد.

به جز این مسلمانان نیز فرقه ها بودند که فرقه سنی و شیعه اعتبار بیشتر داشتند و پیوسته با یکدیگر به جدال کلامی و گاه به جنگ بودند و آن شورش ها که در دوران عباسی در حجاز و عراق رخ داد کار شیعیان بود.

جماعت از چهار نژاد اساسی ترکیب می یافت: عرب و پارسی و ترک و مغربی. عباسیان پارسیان را برتری داند که کینه عرب بجنبید و فتنه ها شد، معتصم ترکان را بنواخت و کینه عرب و پارسی بجنبید.

خلیفگان عباسی بردگان را به چشم حقارت نمی دیدند که بسیاری از ایشان از کنیزان زاده بودند و نیز خلیفگان و بزرگان دولت به کنیزان رغبت فراوان داشتند و غالبا ایشان را بر زادگان عرب ترجیح میدادند. (تاریخ سیاسی اسلام تالیف دکتر حسن ابراهیم حسن (ص ۹۰۵-۹۰۶((

اختلاف بین فرق و مذاهب

در این دوران مسلمانان فرقه ها بودند و این فرقه ها پیوسته با همدیگر به نزاع بودند. سنیان که اکثریت داشتند، به دوران نفوذ ترکان و در ایام امیرالامرائی قدرت از ایشان بود و پیروان فرقه های دیگر را آزار میکردند، شیعیان در اقلیت بودند و رنج و سختی میدیدند. از علویان هرکه در بغداد بود به محنت بودم، بسیاری از ایشان به مصر گریختند و متوکل به ولایت دار مصر بگفت تا همه را به عراق فرستد و از آن جا نیز همه را به سوی مدینه فرستاد. تا آل بویه به قدرت رسیدند و محنت از ایشان برخاست که آل بویه دل به تشیع داشتند، در این دوران نی میان شیعه و سنی نزاع ها بود و این مایه زحمت دولت بود.

در سال ۳۴۹ اختلاف شیعه و سنی فتنه شد و نماز جمعه در مسجد سنیان تعطیل شد و در مسجد شیعیان نماز جمعه کردند، اما معز به شدت عمل کرد و گروهی از سنیان را بگرفت و نزاع بخفت و سال بعد شیعیان به روز عاشورا سوگواری حسین (رض) را علنی کردند و در ذیحجه آن سال نیز عید غدیر گرفتند. معز الدوله بگفت تا به شادی عید غدیر بغداد را زینت کردند و نقاره زدند و شیپور کشیدند.

همه اختلافات تنها میان سنی و شیعه نبود که فرقه های سنی نیز اختلاف داشتند. دیدیم که حنبلیان مانع دفن طبری شدند. سیوطی گوید: «به سال ۳۱۸ حنبلیان در بغداد آشوب کردند که با دیگر سنیان در تفسیر آیه ۷۹ از سوره اسری... جدل شد و حنبلیان با حریفان خویش نزاعی خونین کردند.»

قصرهای خلیفگان

عباسیان که دولتی ثروتمند داشتند به عیاشی و تفنن پرداختند. قصر خلیفگان و امیران و ارکان دولت به رونق و شکوه، شهره بود که بنائی بزرگ و فضائی وسیع داشت و در اطراف آن باغچه های زیبا (بنا) کرده بودند و درختان گوناگون کاشته بودند. داخل قصر بامخده های گرانبها و گلدان های زیبا و اثاث طلا و مرصع آرایش یافته بود. عباسیان در خرج گشاده دست بودند و به فراهم کردن لوازم تفنن از اسراف دریغ نداشتند. در قصر خلیفه و بزرگان دولت نغمه گران بودند و موسیقی دانان و آن مجلس هاکه در قصر فراهم میشد نمونه زیبائی و کمال بود.

قصر خلیفگان خلیفگان حیاط های بزرگ وقبه ها و رواق های وسیع و بستان های نزهت زا و عرصه های مسطح پوشیده از درختان سایه دار داشت. از جمله قصرهای معروف بغداد قصر الذهب بود که منصور بساخت و قصر الخلد بود... که قبه های بدیع داشت به درهای آن گلمیخ های طلا و نقره بود و ستون هاس بزرگ داشت که همه را با نقش و نگار آراسته بودند. تخت گاه در قصر خلد که آن را «مجلس خلیفه» نیز میگفتند که کف آن را با مرمر الوان فرش کرده بودند و ستون هاس طلا داشت، بر مرمرها فرش دیبا گسترده بودند و بر دیبا شعرها در ستایش خلیفه نقش بود و از چهار سو صندلی های مرصع بود که بزرگان دولت بر آن جای میگرفتند. در صدر مجلس قبه ای بود مفروش به دیبای زربفت که خلیفه در آن می نشست.

غنا و طرب

در این دوران کینزان نغمه گر بازار خوبی داشتند و قیمتشان گزاف بود. ابن رائق به سال ۳۲۵ کنیز گندم گونی را که آواز نکو می خواند به ۴۰۰۰ دینار خرید.

در آغاز دولت عباسیان سفاح در خلوت با ندیمان می نشست و پس از مدتي روی از همگان بپوشید. هنگامی که با ندیمان به خلوت بود از ابراز سرور دریغ نداشت. نغمه گرارن را عطاهای خوب می داد. منصور هرگز با ندیمی به خلوت ننشست و هیچ کس ندید جز آب چیزی بنوشد به هیچ یك از ندیمان جایزه نداد. مهدی به طرب می نشست و ندیمان در حضور وی شراب می نوشیدند اما نمی نوشید. او ندیمان را عطای فراوان میداد. هادی ساز و آواز را دوست داشت و ابن جامع نغمه گر را که هنرمندی ماهر بود تقرب داد و نیز ابراهیم موصلی که نغمه گری سرآمد بود از خاصان وی بود. هادی چون آهنگی شنیدی و به طرب آمدی عطای بسیار دادی که گاه به میلیون درم می رسید. هارون از همه خلیفه گان به موسیقی و طرب دلبسته تر بود و نغمه گران را عطای بیشتر میداد. مسعودی از ابراهیم موصلی سرگذشتی جالب آورده گوید: روزی رشید نغمه گران را فراهم کرد و از سران قوم کس نبود که حضور نداشت، من نیز بودم و مسکین نیز بود که سازی نیکو می نواخت... رشید که شراب در او اثر کرده بود آهنگی خواست و پرده دار به ابن جامع گفت تا بنواخت اما رشید به وجد نیامد... امین با ندیمان یك جا می نشست و عطای فراوان به نغمه گران میداد. اسحاق موصلی گوید اگر هم میان وی و ندیمان پرده ای بودی بدریدی و بینداختی و با ندیمان بنشستی و به وقت طرب طلا و نقره بسیار دادی، یك باریکی از خویشان را باریك زورق، طلا داد و مرا نیز به یك شب چهل هزار دینار بخشید. عباسیان رسوم مجلس طرب را از ایران گرفتند و با وجود ضعف دولت عباسی

در این دوران خلیفگان محفل های غنا و طرب داشتند که شاعران و نغمه سرایان در آن می نشستند. مسعودی آورده که روزی متوکل در مجلس طرب بود و بحتری قصیده ای را که به ستایش خلیفه گفته بود بخواند... ابو عنس صمیری قصیده ای خواند به همان وزن که همه ناسزای او بود و متوکل بخندید چنان که به رو افتاد و بگفت تا ابو عنس را ۱۰۰۰۰ درم جائزه دهند. فتح بن خاقان گفت «بحتری که هجا شنیده نومید برو؟» خلیفه بگفت تا به او نیز ۱۰۰۰۰ درم دادند. مجالس طرب خاص خلیفگان بنود که وزیران و امیران نیز به هر فرصت مجلس طرب می آراستند. نغمه گر بیشتر کنیزکان بودند. سیوطی گوید بهسال ۳۲۱ قاهر مطربی کنیزکان و شراب را قدغن کرد و بفرمود تا نغمه گران بگرفتند و ابزارهای طرب را بشکستند... شگفتا که قاهر خود به شراب و طرب سخت راغب بود.

اسراف عباسیان در امورات زندگی و شخصی

عباسیان به تنوع غذا رغبتی داشتند. منصور شکمباره ای بی باک بود و به نصیحت طبیبان گوش نداد تا مرد. بر سر سفره رشید غذا گوناگون بود و آشپزان هر روز سی جور غذا به نزد او می نهادند و هر روز ده هزار درم خرج سفره خلیفه بود و چون زبیده دختر جعفر را به زنی گرفت در قصر خود ولیمه ای ساخت که پنجاه و پنج ملیون درم خرج آن بود. حال آنکه یك قطعه گوشت مرغ یا گوسفند یا حلوا را به درمی (می) شد خرید.

زبیده همسر رشید به روزگار خویش در تغییر لباس زنان اثر فراوان داشت. گویند کمربند و کفش مرصع را او پدید آورد. زبیده برای لباس خویش اصرافی عجیب میکرد، یکبار لباسی از پارچه ای کمیاب دوخت که مخارج آن پنجاه هزار دینار شد. پوشش خلیفه در مجالس رسمی قبای سیاه یا بنفش بود. خلیفه کمری مرصع به جواهر می بست و عبای سیاه می پوشید و کلاه دراز سیاه مزین به گوهری گرانبها بر سر می نهاد.

عباسیان جلال جشن های عروسی را بسیار اهمیت میدادند. اسراف کاری ایشان را در مخارج عروسی از آن چه مهدی در عروسی هارون با زبیده کرد توان دریافت. شابشتی گوید که یك میلیون و سیصد و هشتاد هزار دینار از مال مهدی برای این عروسی خرج شد. مامون در عروسی خود با پوران، اسراف پیشه کرد. به گفته شابشتی مهر پوران یك صد هزار دینار و پنج میلیون درم بود. به گفتی طبری مامون به هنگام عروسی ده ملیون درم به پدر عروس داد. تشریفات عروسی قطرالندی دختر خمارویه دومین پادشاه طولونی که زن معتضد شد نمونه ای دیگر از رسوم خلیفه گان است... از جمله جهاز وی سطحی بود که از چهار قطعه طلا بود و بر آن گنبدی کرده بودند از طلای مشبك و به هر شبکه آویزی بود که گوهری گران قدر در آن بود با صدها وزن طلا و هزار بند جامه که هریك ده دینار می ارزید. ابن خلکان گوید "کابین عروس ۱۰۰۰۰۰۰ (یك ملیون) درم بود. ابن جصاص جواهری که تهیه جهاز با او بود پس از همه خریدها که کرد ٤۰۰۰۰۰ دینار به جا ماند و خمارویه همه را بدو بخشید.

مداخلات زنان در امور حکومت

در دوره عباسیان بعضی زنان در کار دولت دخالت میکردند. چون قبیحه مادر معتز و سیده مادر مقتدر و ندیمه او ثومال و ام موسی و ست الملك خواهر عزیز فاطمی و صبح مادر هشام بن حکم. قبیحه زن متوکل و مادر معتز در عزل

مستعین موثر بود که میخواست راه خلافت معتز را هموار کند، وی ثروت فراوان داشت. ابن اثیر گوید ۱۷۰۰۰۰ دینار طلا نزد وی بود اما پسر خود را به دست ترکان که ۵۰۰۰۰ دینار مقرری خویش را میخواستند رها کرد تا از شکنجه آنها جان داد.

سیده مادر مقتدر در همه کار دولت مداخله میکرد و عزل علی بن عیسی به دست او بود. ابن اثیر میگوید: «ام موسی ندیمه سیده به خانه وزیر رفت تا درباره مخارج و لباس خدمتگران قصر گفتگو کند. وزیر خفته بود، حاجب گفت ساعتی بماند تا بیدار شود و او خشمگین بازگشت و چون وزیر بیدار شد حاجب و فرزند خویش را به عذرخواهی فرستاد اما ندیمه نپذیرفت و به نزد مقتدر رفت و از وزیر بدگوئی کرد تا او را برداشت و به بند کرد».

دخالت های سیده مایه ضعف خلافت شد، عزل علی بن عیسی دولت را از مواهب این مرد لایق محروم کرد و تعیین ثومال به ریاست دیوان مظالم آبروی دولت را برد. از آن پس نیز مداخلات سیده پایان نیافت و به دوره حامد بن عباس نیز بود و ثومال به رسیدگی مظالم می نشست. وقتی ابوالعباس خطیب وزیر شد سیده بکوشید تا او را بینداخت و اموالش را مصادره کرد.

اسراف بیت المال

عباسیان در همه چیز اصراف میکردند. برا نمونه به داستان عزل علی بن عیسی از ولایت بلخ توجه کنیم:

ابو جعفر گوید: ... وقتی عیسی پسر علی بن عیسی کشته شد، علی از بلخ برون شد و سوی مرو رفت مبادا رافع بن لیث سوی بلخ رود و بر آنجا مستولی شود. (تاریخ طبري فارسي (ص: ٥٠٤٤)) گوید و چنان که بود که علی بن عیسی وقتی خبر به رشید رسید گفت: «علی بی دستور من از بلخ برون شد و چندین مال به جا گذاشت اما می گفت که برای مخارج جنگ رافع به زیور زنان خویش دست یازیده است.» در این هنگام او را معزول کرد و هرثمة بن اعین را ولایتدار کرد و اموال علی بن عیسی را مصادره کرد که مقدار آن هشتاد هزار هزار بود.

یکی از وابستگان گوید: با رشید در گرگان بودیم، وی آهنگ خراسان داشت. خزینه های علی بن عیسی را که برای رشید گرفته بودند بیاوردند بر یك هزار و- پانصد شتر. علاوه بر این، علی با بزرگان و برجستگان خراسان را زبون کرده بود.

وقتی که بنی امیه در خلافت طمع بستند و معاویه رض به کمك عربها محتاج شد، مقرری سپاهیان را که شمارشان به شصت هزار میرسید بیفزود و هرسال در این راه شصت ملیون درهم خرج می کرد. اما وقتی خلافت به آنها رسید و بنای ملکشان استوار شد یك نیمه آن را کاستند. (تاریخ سیاسی اسلام (ص ٤٤٢)) براین اساس در زمان ابتدای حکومت امویان مقرری سالانه هر سرباز یك هزار درهم بلند شد اما بعدا یك نیمه آن کاسته شد یعنی مقرری سالانه به پنجصد درهم و یا مقرری ماهانه به چهل درهم میرسید. در حالیکه در زمان عباسیان مواجب ماهیانه یك سرباز ماهانه بیست درهم بوده است یعنی روزانه کمتر از یك درهم. (تاریخ سیاسی اسلام (ص ٨٦٨((

مقایسه مصارف خلیفگان و امرای محلی با معاش ماهانه یك سرباز نشان دهنده وسعت و اندازه اصراف این ملوک بوده است.

جنگ قدرت در حکومتهای ملوکیت

برای بررسی جنگ قدرت در حکومتهای ملوکیت بین خلیفه و نائب و وزیرانش و یا امیرانش و یا نائب با دیگر وارثان تاج و تخت باز هم به فصل نوزدهم کتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه میکنیم:

در ياري جستن رئيس دولت (سلطان) از موالي و برگزيدگان دست پرورده بر ضد خويشاوندان و خداوندان عصبيت خويش

بايد دانست كه رئيس دولت، همچنان كه ياد كرديم، به نيروي خويشاوندان و دودمان خويش به فرمانروايي مي رسد چه ايشان جمعيت و پشتيبانان او در وضع كار وي مي باشند و به كمك ايشان كساني را كه بر ضد دولت وي قيام مي كنند سركوب مي سازد و ايشان را عهده دار مشاغل مملكت مي كند و وزارت و امور خارج را به آنان مي سپارد، چه آنها هنگام پيروزي و غلبه ياريگران و در وقت فرمانروايي همكاران وي به شمار مي روند و در كليي امور مهم مشاركان وي مي باشند و اين وضع تا هنگامي دوام مي يابد كه، چنان كه ياد كرديم، دولت در مرحلي نخستين است. ولي همين كه شكل يا مرحله دوم دولت فرا رسد و دوران جدايي از خويشاوندان و خودكامگي سلطان پديد مي آيد و آنان را به سبب سرمستي و غرور ناشي از خودكامگي از دولت بدست پروردگان و ياران تازه اي به جز عشيره نيازمند خواهد شد تا در مخالفت با خويشاوندان خويش به ايشان اتكا كند و در برابر خويشاوندان آنان را به دوستي برگزيند. در نتيجه اين ياريگران در بارگاه او از ديگر كسان مقرب تر خواهند بود و بيش از همه كس مشمول عنايات وي خواهند شد و به جاه و مقام اختصاص خواهند يافت، چه ايشان در راندن خويشاوندان سلطان از پايگاه هايي كه بدانها خو گرفته بودند و با وي در فرمانروايي شركت مي جستند در نهايت فداكاري و جانسپاري او را ياري مي كنند.

از اينرو آن گروه را به كارهاي مهم برمي گزيند و به انعام و احسان فراوان اختصاص ميدهد و همچنان كه پيشتر خويشاوندان خويش را مورد عنايات مخصوص قرار داده بود ايشانرا نيز مشمول مزاياي بسيار مي كند و فرمانروايي مهمترين نواحي و ولايات خويش و بزرگترين پايگاه هاي دولتي مانند وزارت و فرماندهي لشكريان و گردآوري خراجها را به ايشان مي سپارد و حتي در اموري كه فقط مخصوص به خود وي بود و خويشاوندانش را بدانها اختصاص نمي داد مانند القاب مملكتي نيز ايشانرا شركت مي دهد چه آنان در اين هنگام دوستان و ياران مقرب و خيرخواهان و نصيحت گران مخلص و صميمي وي مي باشند، و همين عمل وي در اين مرحله به منزلي اعلام درهم شكستن دولت مي باد و نشاني راه يافتن بيماري مزمن بدانست، زيرا عصبيتي را كه بنياد غلبه و جهانگشايي وي بود از دست داده و فساد و تباهي بدان راه يافته سات.

واهل دولت در این هنگام به سبب خواري و دشمني سلطان نگران و رنجیده خاطر مي شوند وکیني اورا در دل مي گیرند و در کمین مي نشینند که هنگام بروز مصائب و حوادث ناگوار به وي آسیب برسانند و بدفرجامي چنین وضعي به دولت باز مي گردد و نباید به بهبود دولت ازین درد مزمن امید بست چه بیماري به مرور زمان در اعقاب دولت استوارتر وریشه دار ترمیشود تاجایي که به کلي سبب برانداختن دولت ومحو آثارمي گردد. واین معني را مي توان در دولت امویان ملاحظه کرد که چگونه در جنگلها و اداري ولایات و شهرها فقط به رجال عرب اتکا داشتند واز آنان یاري مي طلبیدند مانند عمربن سعدبن ابي وقاص وعبدالله بن زیادبن ابي سفیان وحجاج بن یوسف و مهلب بن ابي صفره و خالدبن عبدالله قسري و ابن هبیره و موسي بن نصیر وبلال بن ابوبرده بن ابي موسي اشعري و نصر بن سیار و امثال ایشان از مردان بزرگ عرب [همچنین دولت عباسیان در آغاز کار به مردان عرب متکي بودند] (۱) ولي همین که دولت به مرحلي خودکامگي (فرمانروایي مستبدانه) رسید وعرب از دست اندازي به فرمانروایي ولایات ممنوع شد وزارت به اقوام غیرعرب و نمك پروردگان برگزیده اختصاص یافت مانند برمکیان و خاندان سهل بن نوبخت و خاندان طاهریان و سپس (۲) خاندان بویه و موالي ترک چون بغاو وصیف و اتامش (۳) و باکیاک (٤) و ابن طولون و فرزندان ایشان و دیگر موالي غیرعرب و در نتیجه دولت به کساني که آن را بنیان گذاري نکرده بودند تعلق گرفت و عزت و بزرگي به کساني اختصاص یافت که خود در راه به دست آوردن آن تلاش نکرده بودند.

فصل بیستم

در احوال موالي و نمك پروردگان در دولت ها

باید دانست که نمك پروردگان در دولتها از لحاظ پیوند نسبي به خدایگان (پادشاه) دولت به نسبت سوابق دیرین یا تازگي خدمتگزاري تفاوت دارند و علت خویشاوندي حاصل مي شود زیرا در میان اعضاي خاندان و وابستگان و نزدیکان روح یاریگري به یکدیگر وجود ندارد (و برعکس) بیگانگان و دوران (از لحاظ نسب) یکدیگر را فرو مي گذارند و از هم دور و جدا هستند چنان که در پیش یاد کردیم و یاري دادن و همدستي و آمیزش از راه برگزیدن بندگان یا گرفتن هم پیمانان رفته رفته (۱) جایگزین عصبیت مي گردد. زیرا موضوع نسب و خویشاوندي هرچند طبیعي است اما در حقیقت امري خیالي و وهمي بیش نیست و معنایي که بدان پیوند نسبي حاصل میشد عبارت بود از معاشرت و همراهي (۲) و طول ممارست و همنشیني از راه پرورش و شیرخوارگي و دیگر احوال مرگ و زندگي.

و هنگامي که بدینسان پیوند حاصل آید نهال آن ثمري غرور قومي و یاریگري به یکدیگر را نیز به بار خواهد آورد، چنان که این حقیقت را در میان مردم به چشم مي بینیم و اگر همین معني را در برگزیدن نمك پروردگان بسنجیم درخواهیم یافت که میان برگزیننده وکسي که به یاري برگزیده مي شود نسبت خاصي از همبستگي پدید مي آید که جانشین پیوندهاي نسبي مي شود و نزدیکي و پیوند را استوار مي سازد هرچند خویشاوندي در میان نباشد.

بنابراین نتایج و ثمرات پیوند خویشی در آن موجود است. و هرگاه دوستي و همبستگي (از راهولاء) میان قبیله اي با دوستان برگزیدي ایشان پیش از رسیدن به کشورداري حاصل آید به دو علت نهال آن دوستي و وابستگي ریشه دار تر و بارور تر و عقاید یا مایه هاي دلبستگي هاي آن درست و خویشاوندي آن صریحتر خواهد بود.

نخست آن که پیش از کشورداري در میان ایشان نوعي برابري و پیروي از یکدیگر پدید مي آید که جز به ندرت نمي توان خویشاونداني را از هم پیماني و همسوگندي باز شناخت، چنان که موالي و دوستان برگزیده در میان آنان به منزلي اعضاي خاندان و خویشاوندان نزدیك ایشان قرار مي گیرند. لیکن اگر قبیله اي پس از رسیدن به کشورداري دوستان و هوي خواهاني برگزینند وضع کشورداري و ریاست چنان اقتضا مي کند که آقا از بنده و خویشاوند از مولي و دوستان برگزیده متمایز باشند چه تشکیل دولت ایجاب مي کند که پایگاه هاي و مراتب از هم باز شناخته شوند و به منزلي بیگانگان به شمار مي آیند و در نتیجه همبستگي و پیوند میان ایشان سست تر و یاریگري در این باره دور تر و این امور نسبت به برگزیدن پیش از کشورداري کمتر مي گردد.

علت دوم ایست که نمك پروردگان و خاصاني که پیش از نایل آمدن قبیله اي به کشورداري و سلطنت انتخاب مي شوند به سبب گذشت زمان دوران آن از خاطر خداوندان دولت دور مي شود و چگونگي آن پیوند و همبستگي نهان مي گردد چنان که اغلب آن را به منزلي هم نژادي و خویشاوندي مي پندارند و از این رو وضع عصبیت آنان نیرومند مي شود ولي برگزیدن یاران و خاصان پس از رسیدن به کشورداري به سبب نزدیکي زمان چنانست که بیشتر آن را مي دانند و به یاد دارند که از این رو همبستگي و هم پیماني بخوبي از هم نژادي و خویشاوندي متمایز مي باشد و عصبیت آنان نسبت به آن گونه هواخواهان و یاراني که پیش از دولت برگزیده مي شوند ضعیف تر مي باشد.

و اگر این معني را در وضوع دولتها و ریاست هاي قبایل بسنجیم به خوبي بدان پي مي بریم و مي بینیم هر نمك پرورده اي که پیش از حصول کشورداري و ریاست برگزیده شده باشد همبستگي و نزدیکي او بخدایگانش نیرومند تر و بیشتر است و در پیشگاه وي به منزلي فرزندان و برادران و دیگر خویشاوندان نزدیکش شمرده مي شود.

ولي کسي که برگزیدن وي پس از کامیابي خدایگانش به کشورداري و سلطنت است، به هیچ رو داراي آن نزدیکي و همبستگي که درباري نخستین یاد کردیم نمي باشد و این معني را به چشم مي بینیم. حتي دولتهایي که در مرحلي پیري و پایاني دوران سلطنت به بیگانگان روي مي آورند و آنان را به هوي خواهي برمي گزینند نمي توانند آن ارجمندي و تقربي را که برگزیدگان نمك پرورده پیش از سلطنت به دست مي آورند به ایشان ارزاني دارند، زیرا از یك سو در این هنگام زمان انتخاب ایشان نزدیك است و از سوي دیگر دولت در شرف انقراض مي باشد و ناگزیر موالي و نمك پروردگان وي در مراتب پست و دور از ارجمندي وعزت به سر مي برند و علت این که خدایگان دولت به برگزیدن ایشان مجبور میشود و از دوستان و هوي خواهان پیشین خود عدول مي کند و به اینان روي مي آورد اینست که دوستان سابقش در خود نسبت بخدایگان دولت شوکت و ارجمندي احساس مي کنند و

کمتر سر تعظیم و فروتني در پیشگاه وي فرود مي آورند و به نظر يك فرد قبيله و عضو خانواده به وي مي نگرند، چه همبستگي ايشان به سلطان در طي قرون متمادي از راه تربيت و پيوستگي به پدران و گذشتگان قوم وي و هم سلك شدن با بزرگان خاندان او استوار مي گردد به همين سبب نسبت بخدايگان دولت گستاخ مي شوند و خود را گرامي و ارجمند مي شمرند و خدايگان دولت از ايشان نفرت مي كند و به جاي آنان ديگران را كه بيگانه اند به كارهاي خويش مي گمارد و خواهي نخواهي چون زمان برگزيدن ايشان نزديك مي باشد هنوز نمي توانند ارجمندي و شوكت بدست آورند و بر همان صفت بيگانگي و خارجي بودن باقي مي ماند و چنين است وضع دولتها در پايان كار، و نام دوستان و هوي خواهان اغلب بر همان گروه نخستين اطلاق مي شود و اين برگزيدگان تازه كار خدمتگزاران و ياران تلقي مي شوند.

در اينكه خودكامگي (حكومت مطلق) از امور طبيعي كشورداري است

برای برسی خودکامگی حکام ملوکیت فصل دهم کتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه میکنیم:

زيرا چنان كه در گذشته ياد كرديم كشور از راه عصبيت بوجود مي آيد و عصبيت از قبايل و جمعيت هاي بسياري تشكيل مي شود كه جمعيت نيرومندتر از همه بر ديگر گروه هاي آن چيره مي گردد و بر آنها استيلا مي يابد و آنگاه همي آنها را يكسره به خود ملحق مي سازد و بدين وسيله اجتماعات تشكيل مي يابد و غلبه يافتن بر مردم و دولتها ميسر مي گردد.

راز اين امر آنست كه عصبيت عمومي مخصوص قبيله به منزلي مزاج براي موجود زنده است و مزاج مركب از عنصرهاست و در جاي خود آشكار شد و بلكه ناگزير بايد يكي از آنها بر عناصر ديگر غالب آيد تا امتزاج حاصل گردد، همچنين ناچار بايد يكي از عصبيت ها بر عصبيت هاي ديگر غلبه كند تا بتواند آنها را متمركز و متحد سازد و همه را به منزلي يك عصبيت مشتمل بر ديگر عصبيتهايي كه در ضمن آن موجود است قرار دهد، و آن عصبيت بزرگ از آن قومي خواهد بود كه داراي خانوادي اصيل و رياست باشند و ناچار بايد يكي از افراد آن خاندان رياست را برعهده گيرد و ديگران را مسخر فرمان خود كند و اين رئيس بر همي عصبيتهاي ديگر تسلط خواهد داشت زيرا خاندان او بر همي آنان غلبه يافته است و هرگاه اين رياست بر او مسلم گردد، چون خوي خودپسندي و غرور و سركشي و سرافرازي كه از سرشتهاي حيواني است در وي وجود دارد، به طبع از شركت دادن ديگران در امور فرمانروايي و سلطنت سرباز ميزند و خوي خدامنشي كه در طبايع بشر يافته مي شود و در او پديد مي آيد و با مقتضيات سياست كشورداري همراه مي شود كه عبارت از خودكامگي (حكومت مطلق) است تا مبادا در نتيجي اختلاف فرمانروايان تباهي و فساد به سراسر اجتماع راه يابد. اگر در ميان آن خدایانی به جز خدا بود ي هر آينه تباه شدندي (۱) اينست كه در اين هنگام از عصبيت هاي ديگر براي شركت جستن در فرمانروايي ممانعت مي شود و عصبيت ايشان مغلوب مي گردد و آن چنان همه لگام زده و سركوب مي شوند كه وي هر آنچه بخواهد يكه تازي ميكند و به هيچ كس اجازه نمي دهد كوچكترين دخالتي در امور فرمانروايي از خويش نشان

دهد و به سود و زیان در آن نگرد و آنگاه قدرت وبزرگي یکسره به وي تعلق مي گیرد و دیگران را از شرکت جستن در آن کنار مي زند.
برخي اوقات ممکن است خودکامگي (حکومت مطلق) براي نخستین پادشاه يك دولت دست دهد و گاهي هم جز براي دومین یا سومین سلطان يك سلسله حاصل نمي شود و این برحسب ممانعت و نیروي عصبیتهاي دیگر پدید مي آید، ولي به طور کلي موضوع خودکامگي در دولتها الزامي و اجتناب ناپذیر است، دستور خداست که به حقیقت در میان بندگانش گذشته است [و خداي تعالي داناتر است] (۱(

در اینکه توانگري و تجمل خواهي از امور طبیعي کشورداریست به فصل یازدهم کتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه میکنیم:
زیرا هرگاه ملتي غلبه یابد و وسایل ناز و نعمت و ثروتي را که در تصرف کشورداران پیش از وي بوده به چنگ آورد، نعمت و توانگري وي از هر گونه فزوني مي یابد و عادات ایشان نیز به همان نسبت افزون مي شود و آنگاه از مرحلي ضروریات و خشونت زندگي گام فراتر مي نهند و به وسایل ناضرور و اشیاء ظریف و آرایش و تجمل مي گرایند و در عادات و احوال از پیشینیان پیروي مي کنند و عاداتي را که براي بکاربردن وسایل تجملي لازم است نیز کسب مي کنند و در همه احوال از خوردني و پوشیدني گرفته تا فرشها شیفتي انواع ظریف و تجملي آنها مي شوند و در این باره بر یکدیگر تفاخر مي کنند و هم در خوردن خوارک هاي لذیذ و پوشیدن جامه هاي نیکو و فاخر و سوار شدن بر مرکوبات زیبا و تندرو بر ملتهاي دیگر نیز مي بالند و جانشینان آنان در این امور بر پیشینیان سبقت مي جویند و مسابقه وار آنها را تا پایان دولت و به میزان توانایي کشور خویش ادامه مي دهند و بهره و آسایش و تجمل آنان به میزان و اندازي کشورشان مي باشد تا در این باره آن را به مرحلي نهائي و سرحدي مي رسانند که براي آن دولت برحسب نیرومندي و عادات و رسوم گذشتگان آنان میسر است.
در اینکه تن آساني و سکون از امور طبیعي کشورداري است به فصل دوازدهم کتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه میکنیم:
زیرا مملکت براي يك قوم جز با توسعه طلبي به دست نمي آید و غایت آن حصول غلبه و قدرت و مملکت داري است و هرگاه غایت حاصل آید کوشش به سوي آن سپرده مي شود. شاعر گوید: «از تلاش و کوشش روزگار در جدایي میان من و دلدارم در شگفت شدم و همین که آنچه میان ما بود پایان پذیرفت دیگر روزگار آرامش یافت». از این رو هرگاه قومي شاهد ملك را در آغوش گیرند دیگر از متعب و دشواریهایي که در راه جستن آن تحمل مي کردند دست مي کشند و آسایش و تن آسايي و سکون را بر مي گزینند و به تحصیل ثمرات و نتایج کشورداري چون بناها و مساکن و پوشیدني ها مي پردازند چنان که کاخ ها بنیان مي نهند و آب ها جاري مي سازند و بوستانها مي کارند و از اوضاع و احوال این جهان بهره مند مي شوند و آسایش را بر سختي ها ترجیح مي دهند و در وضع پوشیدني ها و

خوردني ها و ظروف و گستردني ها تا سرحد امکان به ظرافت کاري و زيبايي مي گرايند و بدان خو مي گيرند و آنها را براي نسل هاي آيندي خويش به ارث مي گذارند. و اين کيفيت هم چنان در ميان آنان فزوني مي يابد تا اين که ايزد فرمان خويش را درباري آنان اعلام فرمايد [و او بهترين حکم کنندگانست (۱) و ايزد تعالي داناتر است.]

در اينکه هرگاه امور طبيعي کشورداري چون خودکامگي (حکومت مطلق) و ناز و نعمت و تجمل و آرامش استحکام يابد دولت به سراشيب سالخوردگي و فرتوتي روي مي آورد به فصل سيزدهم کتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه ميکنيم:

و اين امر از چند وجه بيان مي شود:

نخست آنکه، چنان که ياد کرديم، طبيعت کشورداري اقتضا مي کند که دولت به سوي خودکامگي گرايد و تا هنگامي که بزرگي و سيادت در ميان دسته اي (از يك قبيله) مشترک است و همه يکسان در راه آن مي کوشند همت هاي آنان در غلبي بر بيگانه و دفاع از مرزوبوم خويش به منزلي يگانه راهنماي ايشان در سربلندي و نيروي حمايت آنان خواهد بود و هدف و مقصد همه آنان عزت و ارجمندي مي باشد چنان که مرگ را در بنيان نهادن کاخ بزرگواري بر ايشان گوارا خواهد ساخت و جان سپاري را بر تباهي آن ترجيح خواهند داد. ليکن هرگاه يکي از آنان فرمانرواي مطلق گردد، عصبيت ديگران را سرکوب مي سازد و تمام عصبيت ها را رام خود مي کند و همي ثروتها و اموال را به خود اختصاص مي دهد. در نتيجه ديگران در امر ارجمندي و مناعت (۱) زبوني و ناتواني نشان مي دهند و نيرومندي و غلبه جويي ايشان به سستي مبدل مي شود و به خواري و بندگي خو مي گيرند، آنگاه نسل دوم ايشان هم بر همين شيوه تربيت مي شوند و گمان مي کنند مستمري و حقوقي که از سلطان مي گيرند به منزلي مزد ايشان در برابر حمايت و ياري به اوست و جز اين چيزي در عقل آنان نمي گنجد و کمتر ممکن است که هيچ کس (در کارها) تن به مرگ دهد و فداکاري کند. در نتيجي اين وضع سستي و خلل به دولت راه مي يابد و از قدرت و شکوه آن کاسته مي شود زيرا تباهي عصبيت به علت از ميان رفتن روح دلاوري و جنگاوري در مردم، سبب مي شود که دولت رو به ضعف و فرسودگي و سالخوردگي بگذارد.

وجه دوم اين است که، چنان که ياد کرديم، يکي از مقتضيات طبيعي کشورداري ناز و نعمت و تجمل خواهي است و در نتيجي اين وضع عادات و رسوم بسياري در ميان اعضاي دولت رواج مي يابد و هزينه ايشان در برابر مستمريها فزوني مي يابد و دخل ايشان با خرج برابري نمي کند. بدين سبب تهي دست در ميان ايشان از بينوايي ميميرد و آن که در ناز و نعمت است تمام مستمري خويش را صرف خوشگذراني خويش مي کند آنگاه اين وضع در نسلهاي آيندي توسعه مي يابد و به مرحله اي ميرسد که کليي حقوق و مستمري خدمتگزاران دولت در برابر فزوني عادات تجملي و وسايل ناز و نعمت وافي مي باشد و به نيازمندي گرفتار مي شوند و پادشاهانشان دستور مي دهند تا مخارج را تنها به سپاهيان و امور لشکرکشي منحصر سازند ولي راهي براي خروج از اين بن بست نمي يابند. آن وقت گرفتار عقوبت ها

مي شوند و ثروتهايي را که بسياري از آنان به خود اختصاص داده يا بدان ها فرزندان خويش و پرورش يافتگان دولتشان را توانگر ساخته اند از ايشان باز مي ستانند و در نتيجه گروهي را که به بي سروساماني گرفتار مي سازند و دچار ناتواني مي کنند و در نتيجي زبوني آنان به پادشاه نيز ضعف راه مي يابد.

و نيز هنگامي که ناز و نعمت و تجمل خواهي در دستگاه دولت فزوني يابد و حقوق و مستمري حوائج و مخارج کارکنان دولت را بر نياورد رئيس دولت يا سلطان ناچار مي شود بر ميزان مستمريها بيفزايد تا رخنه اي را که در زندگي ايشان پيدا شده ببندد و رنجهاي ايشان را دور سازد. و ميزان خراج هم معين و معلوم است، بيش و کم نمي شود و اگر از راه باجهاي تازه افزايش يابد باز هم ميزان آن پس از تعيين مقدار باج محدود مي شود. در اين صورت اگر خراجها بر مستمريها پس از تعيين مقدار باج محدود مي شود. در اينصورت اگر خراج ها بر مستمريها تقسيم شود و به اندازي جبران مخارج حقوق بگيران و مرفه کردن آنان بر هر يك نيز مبلغي افزوده گردد، در اين هنگام شماري لشکريان و نگهبانان از آنچه پيش از افزودن مستمريها بوده تقليل مي يابد و بار ديگر هم تجمل خواهي و نازپرورد گي به مرحلي وسيع تري مي رسد و به همين علت باز هم برمبلغ حقوق ها و مستمريها افزوده مي شود و هم شماري لشکريان نقصان مي يابد و همچنين بار سوم و چهارم تا آنکه سپاهيان و لشکريان به کمترين عدد تنزل يابند. و اين امر سبب تضعيف نيروي مدافع و نگهباني کشور مي شود و از قدرت دولت مي کاهد. آن وقت همسايگان دولت يا قبايل و گروه هاي زيردست آن گستاخ مي شوند و خداوند نابودي و انقراضي را که بر آفريدگان خود مقدر کرده اعلام مي فرمايد.

گذشته از اين، تجمل خواهي و نازپرورد گي براي مردم تباهي آور است چه در نهاد آدمي انواع بديها و فرومايگي ها و عادات زشت پديد مي آورد، چنان که در فصل تمدن در اين باره سخن خواهيم راند، و خصال نيکي را که نشانه و راهنماي کشورداري است از ميان مي برد و انسان را به خصال مناقض نيکي متصف مي کند، بنابراين تجمل پرستي (و خصال زاييده شده از آن) نشانه بدبختي و انقراضي است که خداوند آن را در آفريدگان خويش مايه نابودي ساخته است. از اين رو مقدمات نابودي و زبوني و پريشان حالي در دولت پديد مي آيد و گرفتار بيماريهاي مزمن پيري و فرسودگي مي شود تا سرانجام واژگون مي گردد.

وجه سوم اينست که چنان که گفتيم تن آساني از مقتضيات طبيعي کشورداري است و هرگاه اولياي دولتي به تن آساني و راحت طلبي انس گيرند رفته رفته بر حسب خاصيت کليي عادات اين انس به منزلي امري طبيعي و جبلي در آنان رسوخ خواهد کرد، چنان که نسل هاي تازي آنان در فراخي معيشت و نعمت و مهد نازپرورد گي و تجمل خواهي پرورش خواهند يافت و خوي خشونت را از دست خواهند داد و عادات باديه نشيني را که به سبب آنها ملك را به چنگ مي آورند مانند سرسختي و دلاوري و بي باکي و خوگرفتن به شکار و سفرکردن در بيابانها و رهنمودن به دشت هاي دور، از ياد خواهند برد و ميان ايشان و بازاريهاي شهري به جز مهارتها و نشانه هاي دولتي تفاوتي نخواهد بود. در نتيجه نيروي نگهباني و لشکري ايشان ضعيف مي شود و دلاوري آنان از دست مي رود و شوکت و شکوه

شان در هم شکسته مي شود و بدفرجامي ميسازد. آنگاه همچنین به سوي عادات گوناگون تجمل خواهي و نازپروردگي و شهرنشيني مي شتابد، و آرامش و سکون و ظرافت حاشيه نشينان در کليي احوال ايشان رسوخ مي کند و در اين گونه امور غوطه ور مي گردند. در حاليکه از باديه نشيني و خشونت دور مي شوند و اندک اندک به کلي خصال آن را از دست مي دهند، چنان که خوي دلاوري را که منشأ نگهباني و مدافعه است از ياد مي برند به حدي که خود بر لشکريان ديگري اتکامي کنند (اگر داشته باشند) و اين امر را مي توان درباري دولتهايي که اخبار آنها در کتب مدونست مورد نظر قرارداد و به کتبي که در دسترس هست مراجعه کرد.

آن وقت در خواهيم يافت آنچه را در اين باره يادآوري کرديم بي شك و ترديد درست است و چه بسا هنگامي که اين گونه پيري و فرسودگي در نتيجي نازپروردگي و راحت طلبي به دولتي راه مي يابد، رئيس دولت براي نگهباني کشور خويش ياران و پيرواني از اقوام ديگر برمي گزيند، اقوامي که از خاندان و نژاد او نيستند و به خشونت عادت دارند تا از ايشان لشکرياني تشکيل دهد که در جنگها شکيباتر و بر تحمل رنجها و شدايد مانند گرسنگي و تنگي معيشت تواناتر باشند و اين عمل براي دولتي که احتمال مي رود فرسودگي و پيري بدان راه يابد به منزلي دارويي به شمار مي رود تا هنگامي که خداوند پايان فرمانروايي آن را اعلام فرمايد. چنان که اين حقيقت در دولت ترکان مشرق روي داده است، چه بيشتر سپاهيان ايشان از غلامان ترک برگزيده مي شوند و پادشاهانشان از بندگاني که به سوي ايشان مي آورند سواران و سپاهياني برمي گزيند و اين گروه از فرزندان بردگاني که از پيش در خدمتگزاري آنان بوده و در آب و تاب نعمت بيکران و سايه لطف سلطان پرورش يافته اند بر جنگ آوري گستاخ تر و تر تنگي معيشت شکيباتراند. هم چنين در دولت موحدان افريقيه همين شيوه متداولست چه سلطان ايشان اغلب سپاهيان خود را از ميان قبايل زناته و عرب برمي گزيند و بر شماري آنان مي افزايد و آن دسته از خدمتگزاران دولت را که به نازپروردگي و خوشگذراني خو گرفته اند فرو مي گذارد و در نتيجه دولت ايشان از اين راه عمر تازه اي مي يابد (و جواني را از سر مي گيرد) و از راه يافتن فرسودگي و پيري بدن مصون مي ماند. و خدا وارث زمين و کساني است که بر آن مي باشند.

در اينکه دولتها هم مانند مردم عمرهاي طبيعي دارند به فصل چهاردهم کتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه ميکنيم:

بايد دانست که سن طبيعي انسان بر حسب آنچه پزشکان و ستاره شناسان گمان کرده اند صدوبيست سالست که در نزد ستاره شناسان عبارت از سالهاي بزرگ قمري مي باشد و سن اشخاص در هر نسلي بر حسب قرانات متفاوتست و نسبت به عمر طبيعي بيش و کم مي شود چنان که سنين برخي از صاحبان قرانات صد سال کامل و بعضي ديگر پنجاه يا هشتاد يا هفتاد سال است بر حسب اقتضاي ادله قرانات در نزد آنان که آنها را مورد بررسي قرار مي دهند. و عمر اين ملت

(اسلام) میان شصت تا هفتاد سال است چنان که در حدیث آمده است. و بر میزان سن طبیعي که صدوبیست سال است به جز در موارد نادر و بر حسب اوضاع غریب فلكي افزوده نمي شود چنان که در شأن نوح؛ وگروه اندکي از قوم عاد و ثمود پیش آمده است.
و اما سنین دولتها نیز هرچند برحسب قرانات مختلف است ولي اغلب عمر دولت از سه پشت تجاوز نمي کند و هر پشت عبارت از سن متوسط يك شخص که چهل سال باشد. پس چهل سالگي پایان دوري رشد و نمو تا غایت آن مي باشد.

خداي تعالي گفت: تا چون به مرحلي کمال تواناییش برسد و به چهل سال برسد(۱) و بدین سبب گفتیم که سن يك شخص برابر سن يك نسل است و آنچه درباري حكمت روي دادن آوارگي و سرگرداني بني اسرائیل یاد کردیم نیز این گفته را تأیید مي کند(۲) که منظور از چهل سال نابودي نسل زنده و پرورش یافتن نسل دیگریست که به خواري و پستي آشنا نشده و آن را نشناخته اند، از این رو در نظر گرفتن چهل سال نشان مي دهد که سن يك پشت برابر سن يك شخص است، و این که گفتیم عمر دولت اغلب از سه پشت بیش نیست بدان سبب است که نسل نخستین همچنان برخوي هاي خشونت و توحش بادیه نشیني مانند تنگي معیشت و دلاوري و شکار و اشتراک در فرمانروایي پایدار اند و به همین علت شدت عصبیت در میان آنان همچنان محفوظ مي ماند از این رو دم شمشیر آنان برنده و جانب آنان شکوهمند و مایي بیم دشمن است و مردم مغلوب و فرمانبر آنان مي باشند.
و نسل دوم به سبب کشورداري و نازونعمت تغییرخوي مي دهندو از بادیه نشیني به شهرنشیني مي گرایند و از تنگي روزي به فراخي معیشت و نازونعمت و از اشتراک در فرمانروایي به خودکامگي (حكومت مطلق) گام مي گذارد که تنها يك تن فرمانروایي را به خود اختصاص مي دهد و دیگر افراد خاندان و اعضاي دولت از کوشش در راه آن به سستي و زبوني مي گرایند و از ارجمندي و جاه طلبي و دست درازي به خواري خضوع و فروتني تن در مي دهند، از این رو جوش و خروش عصبیت ایشان تا حدي فرو مي نشیند و ذلت و فروتني از ایشان نمي رمد ولي بسیاري از صفات نسل نخستین در آن باقي مي ماند زیرا این نسل دوران نسل نخستین را درک کرده و خود نیز در بسیاري از احوال با آنان به همکاري پرداخته و غلبه جویي و کوشش و نگهباني دیده اند وهنوز بسیاري از آن ملكات در آنان باقي است و نمي توانند همي آنها را به کلي فروگذارند هرچند هم برخي را از دست داده باشند، چه اینان هنوز امیدوارند اوضاع و احوالي که در دوران نسل نخستین بوده بار دیگر باز خواهد گشت، یاگمان مي کنند از میان ایشان رخت برنبسته است.
اما نسل سوم روزگار بادیه نشیني و خشونت را چنان از یاد مي برند که گویي وجود نداشته است و شیریني ارجمندي و عصبیت را که به سبب آن ایشان واجد ملكه قهر و غلبه بودند از دست مي دهند و فراخي معیشت و نازونعمت در میان ایشان به مرحلي نهایي مي رسد، چنان که زندگاني را به انواع نازونعمت و تجمل آرایش مي دهند و از این رو به منزلي کساني قرار مي گیرند که در تكفل دولت هستند و در زمري زنان و کودکاني که باید در پرتو حمایت مردان

باشند داخل مي شوند و حس مدافعه را از دست مي دهند و عصبيت آنان به كلي زايل مي شود و حالات حمايت و مدافعه و توسعه طلبي را فراموش مي كنند و با پوشيدن لباسهاي دولتي و بستن نشانهاي ويژي دولت به خويش و اسب سواري و تربيت نيكو بر مردم جلوه مي كنند و به زراندودي دست مي يازند، در حالي كه غالب آنان بر پشت اسبان از زنان هم ترسوترند.

چه هرگاه مدعي و مخالفي به سوي آنان بشتابد نمي توانند در برابر او مقاومت كنند و به دفاع پردازند، از اين رو رئيس دولت به كساني جز آنان از مردمان سرسخت و دلاوري نيازمند مي شود و بر موالي خويش مي افزايد و كساني را برمي گزيند كه تا حدي از دولت بي نياز باشند تا هنگامي كه ايزد انقراض دولت را اعلام فرمايد. آن وقت دولت در نتيجي بار گراني كه بر دوش دارد از ميان مي رود. و چنان كه ديديم در اين سه نسل پيري و فرسودگي دولت پديد مي آيد و به همين سبب انقراض حسب در نسل چهارم است چنان كه در فصول پيشين گذشت و گفتيم كه بزرگي و حسب در چهار پشت مي باشد و در اثبات آن برهاني طبيعي و كافي و آشكار آورديم چنان كه مبتني بر مقدماتي بوده از پيش آنها را تنظيم كرده و ترتيب داده بوديم. پس در اين باره بينديش و اگر منصف باشي هرگز از راه حق و راستي روگردان نخواهي شد.

و سن اين نسلهاي سه گانه چنان كه گذشت صدوبيست سال است و دولتها اغلب از اين سن تجاوز نمي كنند و اندكي پيش يا پس از آن سن به تقريب منقرض مي گردند مگر آن كه عارضي ديگري از قبيل فقدان مدعي دولت روي دهد. پس پيري و فرسودگي بر دولت استيلا مي يابد منتها مدعي يافت نشده است، چه اگر در اين هنگام مدعي بر آن بتازد هيچگونه مدافعي نخواهد يافت. پس چون وقت ايشان فرا رسد ساعتي باز پس نمي مانند و ساعتي پيشي نمي توانند گرفت (۱) بنابراين سن مزبور براي دولت به مثابي سن شخصي است كه از مرحلي نمود (تزيد) به سن وقوف و سپس به مرحلي «رجوع» پيري مي رسد و از اين رو در افواه مردم چنين مشهور است كه سن دولت صد سال مي باشد و معني آن همانست كه ما بيان كرديم. پس درباري آن بايد انديشيد و از آن قانوني اقتباس كرد كه شماري پدران را براي شخص در ستون نسبي كه مي خواهيم آن را از براي شناختن سالهاي گذشته دريابيم تصحيح كند، هرگاه در شماري آنها شك داشته باشيم و سالهاي گذشته از آغاز آنها در نزد ما معلوم باشد پس براي هر صد سال سه پشت يا سه پدر مي شماريم، اگر بر اين قياس با پايان يافتن شماري ايشان سالها هم پايان يابد مسئله صحيح است و اگر يك پشت از آن كم آيد شماري آنها به سبب زياد شدن يكي در ستون نسب غلط است و اگر همانند و مثل آن (نسل) افزوده شود يكي (از ستون نسب) ساقط مي گردد. همچنين شماري سالها را اگر در دسترس باشد، از عدد ايشان برمي گيريم و در آن تأمل مي كنيم اغلب آن را صحيح مي يابيم، و خدا اندازه مي كند شب و روز را (۲(

در اینکه در دولتها گاهي سلطان محجور مي شود و توانايي ضبط كارها را از دست مي دهد به فصل بيست و يكم كتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه ميكنيم:

هرگاه سلطنت در (نصاب معين طبقي فرمانروا) و خاندان واحدي از قبيله اي كه به تشكيل دادن دولت كامياب شده است مستقر گردد و تنها آن خاندان بدين امر اختصاص يابند و ساير خاندانهاي قبيله را از آن دور سازند و آنگاه فرزندان ايشان يكي پس از ديگري به وليعهدي نامزد شوند و به پايگاه سلطنت برسند آن وقت چه بسا كه يكي از وزيران و حواشي سلطان بر اوضاع تسلط مي يابد و زمام امور را به تن خويش بدست مي گيرد و علت آن اغلب اينست كه كودك صغير يا ناتواني از خاندان پادشاهي را بر حسب وصيت پادشاه به وليعهدي بر مي گزينند يا ديگر اعضاي دودمان سلطنت و دربار آن كودك را نامزد سلطنت مي كنند و چون كودك از حل و عقد امور عاجز است كفيل (نايب السلطنه) او كه بر حسب معمول يكي از وزيران و حاشيه نشينان پدر وي يا از موالي يا اعضاي قبيلي آنان مي باشد، به جاي كودك زمام امور را به دست مي گيرد و كارهاي او را پوشيده از وي انجام مي دهد چنان كه مردم رفته رفته به استقلال او در امور انس مي گيرند و وي همين وضع را به وسيلي رسيدن به فرمانروايي قرار مي دهد و كودك را از نظر مردم در پشت پرده نهان مي سازد و او را به لذاتي عادت مي دهد كه در نتيجي ناز و نعمت و رفاه حال براي انسان حاصل مي شود و او را در چراگاه لذات رها مي كند و تا جائي كه مي تواند مي كوشد وليعهد در همان لذات غوطه ور گردد و مراقبت و رسيدگي به امور دولتي را از ياد ببرد تا آن كه به منزلي محجوري قرار گيرد و بدينسان زمام امور از كفش ربوده مي شود.

و او هم بر حسب عادات و احوالي كه بدان خو گرفته است معتقد مي شود كه بهري سلطان از كشورداري فقط نشستن بر اورنگ و دست بيعت دادن رجال دولت به وي و مخاطب واقع شدن به كلمات: مولاي من (خدايگان من) و همنشيني با زنان در پشت پرده است. و حل و عقد مسائل كشور و امر و نهي و رسيدگي به امور پادشاهي و كشوري از قبيل نظارت در وضع سپاهيان و كارهاي مالي و مرزها و خودكامگي وي استحكام مي پذيرد و كشورداري به او انتقال مي يابد و پس از او اعضاي عشيره و فرزندان وي به دنبال او همين مقام را به دست مي گيرند چنان كه اين معني براي خاندان بويه و تركان و كافور اخشيدي و جز ايشان محجور كه ديگري منصور بن ابي عامر در اندلس پيش آمد.

گاهي هم آن پادشاه محجور كه ديگري بر وي غلبه يافته متوجه اوضاع مي شود و خودكامگي وزير و جريان احوال خويش را در مي يابد و آنگاه بر آن مي شود كه خود را از زير قيود محجوريت و خودكامگي وزير بيرون آورد و زمام اين كشور را به نصاب معين يا به طبقه فرمانرواي آن بازگرداند و غلبه يابنده را يا از راه كشتن يا تنها با بركنار زدن از مقامي كه دارد از ميان بردارد ولي اين امر به ندرت روي ميدهد، زيرا هنگامي كه دولت به دست وزرا و هوي خواهان بيفتد دير زماني ادامه مي يابد و كمتر ديده شده كه چيرگي و غلبه را بتوان از بين برد چه اغلب اين امر به سبب ناز و نعمت فراوان و پرورش يافتن شاهزادگان در مهد لذات و تنعمات و فرو رفتن در شهوات پيش مي آيد چنان كه روزگار مردانگي و دلاوري را از ياد مي برند و به اخلاق دايگان و لله ها خو مي گيرند و بر همين شيوه تربيت

مي شونند. از اين رو شوق رياست از دل آنان بيرون مي رود و خودكامگي كساني را كه بر آنان غلبه يافته اند درك نمي كنند، بلكه تمام هم ايشان متوجه شكوه و جلال شاهزادگانيست و به همان قناعت مي كنند و سرگرم لذات و انواع تجملات و عيش و عشرت مي شوند.

و اين گونه غلبه بر موالي و برگزيدگان نمك پرورده هنگام چيرگي خاندان پادشاه بر قوم و طايفي خويش دست مي دهد. و ديگر افراد قبيله و عصبيت او را مي رانند و همي امور را به خود اختصاص مي دهند و اين پيش آمد نيز براي دولت اجتناب ناپذير است، چنان كه در فصول پيش ياد كرديم و (چيرگي خاندان پادشاه بر قوم خويش و غلبي برگزيدگان و نمك پروردگان) دو بيماري است كه دولتها به ندرت از آنها بهبود مي بابند.

و خداي كشور خويش را به هر كه خواهد ارزاني مي دارد و او بر هر چيزي توانا است (۱(

در اينكه كسانيكه بر سلطان مسلط مي شوند و قدرت او را به دست مي آورند در لقب خاص پادشاهي با او شركت نمي كنند به فصل بيست و دوم كتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه ميكنيم:

و او در اين شيوي خودكامگي خويش آهنگ آن ندارد كه به طور علني و آشكار سلطنت را از سلطان بازستاند بلكه مي كوشد نتايج آن را از قبيل امر و نهي و حل و عقد امور و نقض و ابرام احكام به خود اختصاص دهد و به اهل دولت مي نمايانده كه وي از سلطان در همي امور دستور مي گيرد و احكامي را كه سلطان از پشت پرده به وي فرمان مي دهد اجرا مي كند و از اين رو از نشانهاي زيور پادشاهي و القاب و چيزهايي كه اختصاص به پادشاه دارد چون تاج و تخت و جز اينها سخت سرباز مي زند و خود را از اينگونه تهمت ها دور مي سازد، هرچند خودكامگي و تسلط كامل براي وي حاصل شده باشد، زيرا وي اين خودكامگي خويش را در پشت پرده اي كه سلطان و پيشينيانش بدست خود ميان خويش و قبيله از آغاز دولت حائل ساخته اند نهان مي سازد و به غلط كاري چنين نشان ميدهد كه از جانب سلطان نيابت مي كند و اگر اندكي متعرض خصوصيات پادشاهي شود، اهل دولت او را شايستي اين مقام نخواهند شمرد و خواهند كوشيد قدرت را از وي باز ستانند و به خود اختصاص دهند زيرا براي او به هيچ رو شرايط و آيين فرمانروايي استحكام نپذيرفته تا ايشان را وادار به تسليم و انقياد وي كند و در نخستين وهلي كشمكش نابود مي شود. و مانند اين معني براي عبدالرحمن بن ناصر بن منصور بن ابي عامر روي داد هنگامي كه همت گماشت با هشام و دودمان او در لقب خلافت مشاركت جويد و به آن ميزان از قدرت و خودكامگي كه پدر و برادرش بدان قناعت كرده بودند مانند حل و عقد و ديگر رسوم تابع آن اكتفا نكرد و از هشام خليفي زمان خويش درخواست كه او را در منصب خلافت جانشين خود كند.

ليكن اين امر بر خاندان مروان و ديگر قبايل قريش گران آمد و او را شايسته ندانستند، از اين رو با پسرعموي خليفه هشام، محمد بن عبدالجبار بن ناصر بيعت كردند و با عبدالرحمن و خاندانش به مخالفت برخاستند و همين امر سبب

ویراني دولت عامریان و هلاک المؤید خلیفي ایشان گردید و تا پایان روزگار آن دولت، که دچار سقوط شدند، به جاي اوکسان دیگري از وابستگان و شاهزادگان دستگاه دولت را برگزیدند و خدا بهترین وارثان است.

در تجزیه یافتن یك دولت به دو دولت به فصل چهل و پنجم کتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه میکنیم:
باید دانست که نخستین آثاري که از فرسودگي و پیري دولت پدید مي آید تقسیم و تجزیي آنست، زیرا پادشاهي که به مرحلي عظمت و وسعت مي رسد و به آخرین سرحد ناز و نعمت و عادات و کیفیات تجمل خواهي نایل مي آید و خدایگان آن به خودکامگي و یگانه سالاري مي گراید آن وقت از مشارکت دادن دیگران در امر فرمانروایي خود سرباز مي زند و تا حد امکان به ریشه کن ساختن موجبات آن همت مي گمارد چنان که به هریك از خویشاوندان خود شك برد که او نامزد منصب پادشاهي است وي را از میان برمي دارد و چه بسا که شرکت جویندگان وي در این باره خود بدگمان مي شوند (و از بیم) به سوي نواحي دور و مرزها رهسپار مي گردند و کساني که مانند آنان مورد بدگماني و در معرض خطر مي باشند در گردشان فراهم مي آیند و در این هنگام دایري مرزهاي دولت رفته رفه تنگ تر مي شود و نفوذ دولت مرکزي از نواحي دور رخت برمي بندد. از این ور این گونه کسان (که به مرزها و نواحي دور مي روند) به سبب قرابت در آن ناحیه درفش استقلال طلبي و خودکامگي را به اهتزاز در مي آورند و به علت تنگ شدن و محدودیت دایري مرزهاي دولت کار این گونه استقلال طلبان بالا مي گیرد تا آن که دولت تجزیه مي شود یا در معرض آن قرار مي گیرد.
و در این باره مي توان دولت اسلامي عربي را مورد بررسي قرارداد، چه هنگامي که فرمانروایي آن دولت و مستقر و متمرکز بود و دایري مرزهاي آن پیوسته رو به توسعه مي رفت و عصبیت خاندان عبدمناف تجزیه و تفکیك نشده بود و بر دیگر قبایل مضر غلبه و چیرگي داشت در تمام جریان فرمانروایي دولت مزبور هیچ رگ ستیزي به جنبش نیامد (کوچکتر ستیز و اختلافي روي نداد) به جز جنبش هاي بعضي از خوارج که در راه بدعت خود جانسپاري مي کردند و جنبش آنان به منظور تشکیل سلطنت یا ریاستي نبود و کار آنان پیشرفت نمي کرد زیرا با عصبیت نیرومندي روبرو بودند.
سپس همین که فرمانروایي امویان به سر آمد و عباسیان در فرمانروایي استقلال یافتند، و آن هنگامي بود که دولت عربي به منتها درجي غلبه و استیلا و توانگري و نازونعت رسیده بود و همین مرحله ازکاستن نفوذ او در مرزها و نواحي دور حکایت مي کرد، در چنین شرایطي عبدالرحمن الداخل، به اندلس یکي از نواحي دور دست دولت اسلامي رهسپار شد و در آن سرزمین سلطنتي بنیان نهاد و آن را از دولت عباسیان جدا کرد و دولت بزرگ اسلامي به دو دولت تجزیه شد. آن گاه ادریس به مغرب شتافت و در آن جا قیام کرد و بربرهاي اوربه و مغیله و زناته دعوت او و پسرش را، که پس از وي شیوي پدر را دنبال مي کرد، پذیرفتند و به یاري آن دودمان برخاستند و سرانجام بر ناحیي دو مغرب (۱) استیلا یافت. سپس همچنان از نفوذ آب دولت در نواحي مرزي کاسته میشد چنان که

اغلبیان در باز ایستادن از ایشان مردد و نگران گشتند (۲) و آن گاه شیعه قیام کرد و قبایل کتمه و صنهاجه به پشتیباني آنان برخاستند و بر افریقیه و مغرب و سپس بر مصر و شام و حجاز استیلا یافتند و همچنین ادریسیان را مغلوب ساختند و دولت را به دو دولت دیگر تجزیه کردند و درین هنگام دولت غربي به سه دولت تقسیم شد: یکي دولت عباسي در مرکز عرب که اساس و مادي اسلام را تشکیل میداد، دیگر دولت بني امیي تازه در اندلس و آنها در آنجا فرمانروایي و خلافت پیشین خود را که در مشرق داشتند بدست آوردند، سوم دولت عبیدیان (فاطمیان) در افریقیه و مصر و شام و حجاز.

و این دولتها همچنان پایدار بودند تا آن که نزدیك به یك زمان، یا همه با هم منقرض شدند (۳(

همچنین دولت بني عباس به چندین دولت دیگر تجزیه شد چنان که [در جزیره و موصل خاندان حمدان و پس از آنان بني عقیل و در مصر و شام بني طولون و پس از آنان بني طغج فرمانروایي یافتند و] (۱) در نواحي دور دست ماوراء النهر و خراسان سامانیان (۲(

و در دیلم و طبرستان علویه حکومت مي کردند و این وضع بدان منجر شد که دیلمیان بر فارس و دو عراق «عراقین» و بغداد و خلفا استیلا یافتند. آنگاه نوبت سلجوقیان فرارسید و همي این نواحي را متصرف شدند و سپس دولت ایشان پس از رسیدن به مرحلي عظمت تجزیه شد چنان که در تاریخ ایشان معروفست.

همچنین چگونگي تجزیه شدن دولتها را مي توان در دولت صنهاجي مغرب و افریقیه در نظر گرفت که چون در روزگار بادیس بن منصور دولت او به نهایت مرحلي عظمت رسید عمویش حماد بر وي خروج کرد و ممالك مغرب را که میان کوه اوراس (۳) تا تلمسان و ملویه (٤) واقع بودند تجزیه کرد و به خود اختصاص داد.

و او شهر قلعه (٥) را بالاي کوه کتامه (٦) که در مقابل (۷) مسیله واقع است بنیان نهاد و آن را اقامتگاه خود قرار داد و بر اشیر (۸) واقع در کوه تیطري (۹) که مرکز آن دودمان بود استیلا یافت و کشور تازي دیگري از کشور خاندان بادیس جدا کرد و براي خاندان بادیس قیروان و نواحي اطراف آن باقي ماند و این وضع همچنان ادامه داشت تا آن که حکومت هر دو دودمان منقرض شد.

همچنین هنگامي که از نفوذ دودمان موحدان کاسته شد خاندان ابوحفص در افریقیه دست به انقلاب زدند و در آن ناحیه استقلال یافتند و براي جانشینان خود در اطراف آن سرزمین کشوري تشکیل دادند. سپس هنگامي که دولت آنان به مرحلي عظمت و نهایت فرمانروایي رسید یکي از اعقاب ایشان ابوزکریا یحیي بن سلطان ابواسحق ابراهیم چهارمین خلیفي آن دودمان در ممالك غربي قیام کرد و کشور تازه اي در بجایه و قسطنطنیه و سایر نواحي آن شهرها تشکیل داد که فرزندانش پس از وي در آن کشور فرمانروایي داشتند و بدینسان یك دولت را به دو دولت تقسیم کردند. آن گاه جانشینان ابوزکریا بر تونس پایتخت کشور حفصیان استیلا یافتند و بعدها این کشور این تجزیه به بیش از دو یا سه دولت منتهي میشد و فرمانروایان کشورهاي مزبور برخي از اوقات از شاهزادگان وابسته به آن دودمان هم نبودند چنان که همین وضع در دوري ملوک طوایف اندلس و پادشاهان غیرعرب مشرق و کشور

صنهاجه در افریقیه نیز روي داده بود چنان که در اواخر دولت صنهاجه در هریك از قلاع افریقیه شخصي قیام کرده بود و به استقلال فرمانروایي مي کرد، و ما در آینده به شرح آن خواهیم پرداخت(۱(

و همچنین وضع جرید و زاب در فریقیه کمي پیش از این عصر بر همین منوال بود، چنان که این قسمت را نیز یاد خواهیم کرد.

چنین است سرنوشت هر دولتي که ناچار در آن عوارض فرسودگي و فرتوتي به علت تجمل خواهي و فرورفتن در نازونعمت و برافتادن نفوذ و تسلط آنان روي مي دهد و آن وقت شاهزادگان دست مي یازند و در کشور ایشان دولتهاي گوناگوني تشکیل مي یابد، و خدا وارث زمین و کساني است که بر آن هستند(۲(

در این که اگر فرتوتي و فرسودگي (بحران و انحطاط) به دولتي راه یابد به هیچ رو برطرف نمي شود به فصل چهل و ششم کتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه میکنیم:

در فصول پیش عوارضي را که حکایت از فرسودگي و فرتوتي (بحران و انحطاط) دولت مي کند و هم موجبات آنها را یك به یك یاد کردیم و به ثبوت رسانیدیم که این عوارض به طبیعت و خواه ناخواه براي دولت روي مي دهد و همي آنها از امور طبیعي هر دولتي است.

و بنابراین هرگاه کیفیت فرتوتي در دولت طبیعي باشد روي دادن آن هم مانند پدید آمدن همي امور طبیعي خواهد بود چنان که به مزاح حیواني پیري راه مي یابد و این عارضه از بیماریهاي مزمن درمان پذیر است که نمي توان آن را برطرف کرد زیرا امور طبیعي تغییرناپذیرند. و گاهي بسیاري از فرمانروایان دولتها که در کار سیاست کشورداري بیدار و هوشمنداند بدین عارضه توجه مي کنند و مي بینند عوارض و موجبات فرسودگي و پیري به دولت آنان راه یافته است و گمان مي کنند ممکنست این عوارض را برطرف کرد و بر آن میشوند که وضع دولت را جبران و مزاج آن را ازین فرتوتي اصلاح کنند و مي پندارند که این عارضه به سبب کوتاهي یا غفلت کساني بوده است که پیش از آنان فرمانروایي مي کرده اند در صورتي که حقیقت امر چنین نیست زیرا پدید آمدن عوارض مزبور در دولتها از امور طبیعي است و آنچه مانع جبران و اصلاح عوارض مزبور میشود عادات است و عادات به منزلي طبیعت دیگري مي باشند، زیرا کسي که در مثل پدر و بزرگان خاندان به منزلي طبیعت دیگري مي باشند، زیرا کسي که در مثل پدر و بزرگان خاندان خود را ببیند که جامي حریر و دیبا مي پوشند و سلاح ها و مرکوبهاي خود را به زر مي آرایند و در مجالس و هنگام نماز از مردم نهان مي شوند [و پرده اي میان خود و دیگران ایجاد مي کنند] چنین کسي نمي تواند با سلف خود در این عادات به مخالفت برخیزد و در پوشیدن جامه و دیگر رسوم شیوي خشني پیش گیرد و با مردم در آمیزد.

چه اگر بخواهد به چنین روشي دست یازد عادات مانع او خواهند شد و مرتکب چنین روشي را دیگران مورد تقبیح و سرزنش قرار خواهند داد و اگر برفرض یکباره برخلاف عادات رفتار کند او را به دیوانگي و مالیخولیا متهم خواهند کرد و فرجام آن سلطنت وي را مورد تهدید قرار خواهد داد. و ببین اگر تأیید الهي و کمك و یاري

آسماني نمي بود پيامبران در نپذيرفتن عادات و مخالفت با آنها به چه سرنوشتي گرفتار ميشدند و چه بسا ديده مي شود كه عصبيت يك دودمان از ميان مي رود و آن وقت عظمت و شكوه پادشاهي در نفوس مردم جانشين آن مي شود و اگر اين عظمت و شكوه هم با ضعف عصبيت زايل شود، آن وقت رعايا به علت از ميان رفتن اوهام عظمت و شكوه گستاخانه با دولت به ستيز برمي خيزند. از اين رو درچنين شرايطي تا حد امكان دولت خود را در پناه آن شكوه و عظمت حفظ مي كند تا امر پادشاهي به پايان آيد.

و چه بسا كه در پايان دوري فرمانروايي دولت و نيرويي پديد مي آدي كه خيال ميكنند پيري و فرتوتي از دولت مرتفع شده است و فتيلي شمع آن نيرو آخرين جلوي هنگام توانايي را نشان مي دهد چنان كه گويي يك شمع برافروخته از قدرت و توانايي مي درخشد در صورتيكه شعله هاي مزبور آخرين تابشهاي آن قدرت است زيرا شمع نزديك خاموش شدن چشمك هايي مي زند كه مردم مي پندارند برافروختگي آن جاويد است در صورتي كه آن پرتوها و چشمكها نشاني خاموشي آنست، و از راز و حكمت خداي تعالي در آنچه بدان حكمت در عالم وجود مقدر كرده است غافل مباش، و براي هر اجلي نوشته ايست (١(

در اين كه چگونه در دولتها ميان مردم و سلطان پرده هايي حايل

مي شود و اين كه چگونه اين پرده ها در مرحلي فرسودگي و پيري دولت فزوني مي يابد به فصل چهل و چهارم كتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه ميكنيم:

بايد دانست كه دولت در آغاز فرمانروايي از تمايلات و هوي و هوسهاي كشورداري دور است، چنان كه در فصول پيش ياد كرديم، زيرا ناچار بايد متكي به عصبيتي باشد كه به نيروي آن كار وي كمال پذيرد و بر حريفان خود چيره شود و شعار عصبيت خوي باديه نشيني است. پس اگر دولت به دين اتكا كند آن وقت از هوي و هوسهاي كشورداري دور خواهد بود و اگر تنها از راه استيلا و غلبه به ارجمندي رسد آن وقت هم خوي باديه نشيني كه به سبب آن غلبه يافته است فرمانروايان دولت را از اين گونه هوسها و شيوه ها باز خواهد داشت.

پس اگر دولت در آغاز فرمانروايي خوي باديه نشيني داشته باشد خدايگان آن برصفات فروتني باديه نشيني و نزديكي جستن با مردم خواهد بود و به آساني كساني را كه به ديدار او مي آيند خواهد پذيرفت [و هيچ گونه تشريفاتي درين باره قائل نخواهد شد] ولي همين كه استيلا و ارجمندي او رسوخ يابد و به روش فرمانروايي خودكامگي و يگانه سالاري گرايد و از مردم به سبب خودكامگي بي نياز شود، براي گفتگو كردن با درگاه نشينان خود درباري شؤون مخصوص سلطنتي به علت رفت و آمد بسيار دوستان و ملاقات كنندگان درصدد آن برمي آيد كه تا حدامكان از عامه دوري جويد و در بارگاه خود كسي برمي گزيند كه امر بار دادن ديگران به وسيله او باشد تا كساني را بپذيرد كه ناچار باشد با آنان ديدار كند از قبيل دوستان و كاركنان دولتش و از اين رو حاجبي برمي گزيند كه ميان او و مردم در تماس باشد و او را در درگاه خود براي اين وظيفه نگاه مي دارد.

آنگاه هنگامي که پادشاهي به مرحلي عظمت مي رسد و شيوه ها و هوي و هوسهاي اين دوران متداول مي شود خوي خدايگان دولت تغيير مي پذيرد و به خوي پادشاهان مي گرايد که خويي شگفت و مخصوص به خود آنهاست. و کسي که مباشر کارهاي اوست بايد بدان خوي هاي شگفت آشنا باشد و در رفتار خود مدارا پيش گيرد و واجبات حالات مختلف وي را در نظر داشته باشد و چه بساکه برخي از مباشران پادشاهان از اين خوي غفلت مي ورزند و رفتاري از آنان سر مي زند که مايي ناخشنودي پادشاه ميشود آن وقت مورد خشم و انتقام او واقع مي شوند. اينست که اينگونه آداب و شيوه ها را تنها خواص اوليا و خدمتگزاران ايشان مي دانند و به همين سبب کساني را که از خواص درباري نبودند در هر وقت اجازه نمي دادند با پادشاه ديدار کنند بدين منظور که خويش و مردم را از خشم پادشاه حفظ کنند و نگذارند کسي در معرض کيفر وي واقع شود. از اين رو حجاب با پردي ديگري هم علاوه بر پردي نخستين ميان پادشاه و مردم ايجاد کردند و اين حجاب خصوصي تر از آن نخستين بود چه در اين هنگام فقط خواص هوي خواهان و خدمتگزاران بار مي يافتند و ديگران از باريافتن ممنوع مي شدند. اين حجاب تنها به روي بزرگان و اولياي دولت باز ميشد و به ديگران اجازي ديدار نمي دادند [پس] (۱) حجاب نخستين چنان که ياد کرديم در آغاز دولت متداول مي شود همانطوري که در روزگار معاويه و عبدالملك و خلفاي امويان معمول گرديد و متصدي اين وظيفه را در درگاه آنان «حاجب» مي ناميدند و بر وفق اشتقاق صحيح کلمه. آنگاه همين که دوران خلافت عباسيان فرا رسدي و دولت بدانچه سزاوار بود تکميل يافت از اين رو اين وضع موجب شد که حجاب دوم هم متداول شود و نام حاجب جنبي خصوصي تري پيدا کرد و در بارگاه خلفا دو خانه براي زيارت کنندگان خليفه تشکيل يافت: درگاهي براي خاصه و درگاهي براي عامه، چنان که آنان مسطور است.

آنگاه حجاب سومي که مخصوص تر از دو حجاب ياد کرده بود معول گرديد و آن هنگامي بود که يکي از رجال درگاه خدايگان دولت مي کوشيد سلطان را محجور کند و به خودکامگي گرايد، چنان که وقتي کارکنان دولت و خواص پادشاه بخواهند يکي از فرزندان پادشاه را به جانشيني (سلطان متوفي) برگمارند و بر آن باشند که فرزندان جانشين پادشاهان را محجور کنند و خويشتن را به خودکامگي رسانند نخستين کاري که آن فرمانرواي خودکامه انجام مي دهد اينست که خواص و محارم و هواخواهان پدر آن فرزند را از ملاقات با او باز مي دارد و به او چنين تلقين مي کند که ديدار آنان با وي سبب پاره شدن پرده هيبت سلطان مي شود و مخالف قانون ادب مي باشد. ولي مقصود آن خودکمه اينست که از اين راه سلطان را از ديدار ديگران باز دارد و رابطه او را با هرکس قطع کند تا بتواند او را تنها به خوي خود عادت دهد چنان که ديگري را به جاي او برنگزينند و او در اين مدت استيلا و فرمانروايي مستبداني خود را استوار سازد. بنابراين چنين حجابي از موجبات فرمانروايي اوست.

و اين حجاب بيشتر جز در اواخر فرمانروايي دولت روي نمي دهد، چنان که در فصل محجور کردن سلطان ياد کرديم، و دليل بر مرحلي فرسودگي و پيري دولت و پايان يافتن نيروي آنست و خدايگانان دولتها از آن بيمناک مي باشند زيرا زمامداران دولت ها به طبع هنگام فرسودگي و پيري دولت که جانشينان پادشاهانشان شيوي خودکامگي را از

دست مي دهند در اين راه مي كوشند، زيرا دلبستگي به خودكامگي در فرمانروايي در نهاد انسان سرشته شده است، به ويژه كه كسي نامزد چنين مقامي باشد و موجبات و مقدمات آن به دست آيد، و خدا بر كار خود غالب است(١(

در اين كه چگونه به دولت خلل راه مي يابد

بايد دانست كه بنيان كشور بر دو پايه استوار است كه ناچار بايد آن دو پايه در كشور وجود داشته باشد: نخست شوكت و عصبيت كه از آنها به سپاه تعبير مي كنند، و دوم مال (پول) كه نگهدارندي سپاهيان است و پادشاه همي كيفيات و نيازمنديها و وسايل كشورداري را بدان فراهم مي كند، و هرگاه خللي به دولت راه يابد از اين دو اساس است. و ما نخست چگونگي خلل يافتن به سپاه و عصبيت را ياد مي كنيم و سپس به شرح آسيب رسيدن به ثروت و خراج دولت مي پردازيم.

و بايد دانست كه، چنان كه ياد كرديم، پايه گذاري و بنيان نهادن دولت كه ديگر جمعيت ها و عصبيت ها را در پيرامون خود گرد آورد و همي آنها از آن عصبيت بزرگ پيروي كنند و چنين عصبيتي از آن خدايگان دولت و ويژي اوست كه طايفه و ايل و تبار وي باشد.

و به همين هنگاميكه [برحسب طبيعت كشورداري](١)، دولت به مرحلي عظمت و توانگري و تجمل خواهي مي رسد و خداوندان عصبيت را ريشه كن مي سازد نخستين بار خويشاوندان و عشيره و تبار خود را كه در مفاخر پادشاهي با او شركت مي جويند تارومار مي كند و آنها را با خودكامگي و خشونتي بيش از ديگر كسان(٢)از ميان برمي دارد و بخصوص كه آنها به علت مكانتي كه دارند از ديگران توانگرتر و بيشتر در نازونعمت اند و از همي مزاياي پادشاهي و ارجمندي و غلبه بهره مند مي شوند. و از اين رو در ين شرايط دو دشمن مخرب بر آنان مسلط مي گردد كه عبارتند از تجمل و قهر و تسلط و سپس اين قهر و تسلط سرانجام به قتل آنها منجر مي شود چه از بيماري دلهاي(٣)آنها هنگام رسوخ يافتن پادشاهي حالتي به خدايگان كشور دست مي دهد كه غيرت و رشك نسبت به آنان به بيم و هراس تبديل مي يابد و مي انديشد مبادا به پادشاهي او گزند برسانند از اين رو در صدد هلاك و كشتن آنان برمي آيند و آنان را به كشتار و اهانت و سلب نعمت و توانگري كه بسياري از آنها خو گرفته اند گرفتار مي سازد.

و بالنتيجه عصبيت خدايگان دولت به سبب تباهي آنان تباه مي شود و اين همان عصبيت بزرگي است كه دسته ها و گروه هاي ديگر را در گرداگرد آن متحد و يك دل كرده بود و آنان را به پيروي از آن وامي داشت كه بدينسان اساس آن را مضمحل مي كند و بنيان آن را سست و متزلزل مي سازد و به جاي آنها نقطي اتكاي نويني از خواص و موالي و برگزيدگان نمك پرورده به دست مي آورد و از آنها عصبيت و نيروي جديدي تشكيل مي دهد، ولي اين عصبيت نوين به اندازي عصبيت نخستين نيرومند نيست و نيروي جديدي تشكيل ميدهد، زيرا فاقد پيوندهاي

خویشي و همبستگي خانوادگي است و ما در فصول گذشته یاد کردیم که اهمیت عصبیت و نیرومندي آنها تنها به سبب خویشاوندي و همبستگي خانوادگي است چه خدا این نیرو را در آن قرار داده است از این رو خدایگان دولت از تیره و تبار و یاران طبیعي که داراي حس غرور قومي هستند محروم مي شود و این امر را خداوندان عصبیت هاي دیگر درک مي کنند و به طور طبیعي با او و خواص درگاهش گستاخي مي کنند و به ستیز بر مي خیزند و در نتیجه خدایگان دولت آنان را نابود مي کند و یکي را پس از دیگري به قتل مي رساند و در این باره هرکدام از خدایگانان دولت از نخستین تقلید مي کند با آن که مایي هلاکت به دسته هاي مزبور نیز نازل شده است و آن عبارت از تجمل و نازونعمت است که آن را یادآور شدیم.

از این رو به علت تجمل وکشتار نابودي و انقراض بر گروه هاي آن دودمان استیلا مي یابد تا آن که به کلي از صبغت «آیین» آن عصبیت خارج مي شوند و غرور ملي و جوش و خروش آن را از یاد مي برند و صاحبان عصبیت هاي مذکور به صورت لشکریان مزدوري در مي آیند و بدین سبب تقلیل مي یابند و در نتیجه لشکریاني که باید به مرزها و نواحي دوردست فرود آیند کاهش مي پذیرد از این رو رعایا در مرزها نقض دعوت مي کنند و شاهزادگان و دیگر عناصر ناراضي بدان نواحي رهسپار مي شوند و با سرکشان همراهي مي کنند چه امیدوار مي شوند که در این هنگام به منظور خویش مي رسند و مردمان نواحي دور از مرکز و مرزها آنان را پشتیباني خواهند کرد و از سوي دیگر یقین دارند که به علت نقصان نیروي نگهباني از تعرض لشکریان مصون خواهند بود و این وضع همچنان رفته رفته دامنه دار مي شود و دایري مرزهاي دولت تنگ تر مي گردد تا آن که قیام کنندگان به نزدیکترین نقاط پایتخت مي رسند و چه بساکه در این گونه شرایط دولت به دو یا سه دولت دیگر بر حسب قدرت و وسعت اساسي آن تجزیه مي شود، چنان که یاد کردیم، وکساني که عهده دار امور دولتهاي نوین مي شوند که به هیچ رو از عصبیت آن نواحي نیستند در حالي که به اهل عصبیت آنجا و غلبي معهودشان اذعان مي کنند.

و این حقیقت را مي توان از دولت عرب در روزگار اسلام پند گرفت که چگون آن دولت در مرحلي نخستین نفوذ و قدرت خود را تا اندلس و هند و چین توسعه داد و فرمان بني امیه در همي قوم عرب به علت عصبیت عبدمناف نافذ بود به حدي که سلیمان بن عبدالملك از دمشق به قتل عبدالعزیزبن موسي بن نصیر در قرطبه (۱) فرمان داد و فرمان او را رد نکردند و عبدالعزیز را کشتند. ولي پس از چندي عصبیت بني امیه به سبب آن که به مرحلي تجمل و نازونعمت رسیده بودند متلاشي شد و آن دودمان منقرض گردید و بني عباس به خلافت رسیدند و آنها هم به آزار بني هاشم پرداختند و طالبیان راکشتند و آنها را متفرق ساختند و از این رو عصبیت عبدمناف از هم گسیخت و عرب نسبت به آنان گستاخ شدند و فرمانروایان مرزها و نواحي دور، مانند خاندان اغلبیان و مردم اندلس و دیگران، داعیي استقلال طلبي در سر کردند و دولت ایشان تجزیه شد. آن گاه خاندان ادریس در مغرب قیام کردند و بربرها یکي به علت اعتراف به عصبیت آنان و دیگري به سبب مطمئن بودن از این که سپاهیان و نگهباناني از دولت وجود ندارد که به آنان به نبرد برخیزند، دعوت ادریسیان را پذیرفتند و از آنان حمایت کردند. اینست که هرگاه

داعیان و مبلغانی در پایان فرمانروایی یك دولت در مرزها و نواحی دوردست قیام کردند و دعوت آنان را در آن نواحی بپذیرند و به تشکیل دولتی نایل آیند از این راه دولت تجزیه می شود و چه بساکه این وضع هنگامی که نفوذ دولت مرکزی نقصان پذیرد همچنان فزونی می یابد تا آن که به پایتخت هم می رسد و از آن پس خواص و همراهان دولت به علت فرورفتن در وسایل تجمل و ناز ونعمت زبون می شوند و در نتیجه هلاک و مضمحل می گردند و سرتاسر دولت تجزیه شده رو به سستی و زبونی می نهد.

جنگ قدرت

جنگ قدرت بین خلیفه و امرای محلی و بین ولی عهدها یکی از دلایل اصلی سقوط حکام اموی و عباسی بوده است. برای مثال جنگ قدرت بین مروان حمار و امرای محلی که باعث سقوط سلسله اموی شد. همچنین جنگ قدرت بین امین و مامون از دیگر نمونه های جنگ قدرت بین خلفای عباسی میباشد.

جنگهای مروان

برای مطالعه جنگهای مروان با امرای محلی و طالبان تاج و تخت به کتاب تاریخ ابن خلدون/ترجمه متن، ج ۲، ص: ۱۸۳ مراجعه میکنیم :

خلافت مروان بن محمد

حرکت مروان به شام: چون یزید وفات کرد و برادرش ابراهیم که مردی ناتوان بود به جای او نشست، مروان شورش آغاز کرد و برفور روانه دمشق گردید. چون به قنسرین رسید بشر بن ولید از جانب برادر خود یزید در آنجا بود. برادر دیگرشان مسرور نیز در خدمت او بود. مروان آنان را به بیعت با خود فرا خواند. یزید بن عمر بن هبیره با ابراهیم همدلی نشان داد، او نیز به مقابله با مروان برخاست. چون دو سپاه رو به رو شدند، یزید بن عمر بن هبیره و قیسیان به مروان گرویدند و بشر و مسرور را به مروان تسلیم کردند. مروان نیز آن دو را محبوس نمود و با مردم قنسرین و کسانی که با او بودند، به حمص روان شد. مردم حمص از بیعت با ابراهیم امتناع کرده بودند، از این رو ابراهیم، عبد العزیز بن الحجاج بن عبد الملك را با سپاهی از دمشق به آنجا فرستاده بود. این سپاه شهر را در محاصره داشت. چون مروان رسید، عبد العزیز به نزد او آمد و با او بیعت نمود، سپاه او نیز با مروان بیعت نمودند. سلیمان بن هشام با صد و بیست هزار به مقابله آمد. مروان هشتاد هزار سپاهی داشت. مروان آنان را به صلح فراخواند و گفت که فرزندان ولید، حکم و عثمان را از زندان آزاد نمایند و او عهد می کند که به طلب خون ولید قیام نکند. ولی آنان نپذیرفتند و جنگ را آغاز کردند. مروان گروهی از سپاه خود را فرستاد که از پشت به سپاه ابراهیم حمله برند، سپاه ابراهیم شکست خورد و حمصیان تیغ در آنان نهادند و قریب به هفده هزار تن را کشتند و همین شمار را اسیر گرفتند. مروان از آنان برای حکم و عثمان پسران

ولید بیعت گرفت. و یزید بن العقار [۱] و ولید بن مصاد را -که هر دو کلبی بودند- به زندان افکند و آن دو در زندان بمردند. این دو در کشتن ولید دست داشته بودند.

یزید بن خالد بن عبد الله القسری به دمشق گریخت، و با عبد العزیز بن الحجاج و ابراهیم، در باب کشتن حکم و عثمان تصمیم گرفتند، از بیم آن که مبادا مروان آن دو را آزاد کند و آنان به طلب خون پدر برخیزند. این کار را به یزید بن خالد سپردند، او نیز غلام خود ابو الاسد را فرمان داد تا آن دو را بکشت. و یوسف بن عمر را نیز گردن زد و چون آهنگ قتل ابو محمد [۱] السفیانی را نمود او به یکی از خانه های زندان پناه برد و در را بر روی خود ببست، هر چند کوشیدند، باز کردن نتوانستند. در این احوال سپاه مروان در رسید و به دمشق وارد شد. کشته های دو پسر ولید و یوسف بن عمر را نزد او آوردند، آنان را به خاك سپرد. آنگاه ابو محمد [۲] السفیانی را بسته در زنجیر آوردند او به خلافت بر مروان سلام کرد و گفت آن دو، تو را به جانشینی برگزیده اند، پس با او بیعت نمود و مردم چون شنیدند، بیعت کردند.

نخستین بیعت کنندگان معاویة بن یزید بن حصین بن نمیر و رؤسای حمص بودند. آنگاه مروان به حران [۳] رفت. و ابراهیم بن الولید و سلیمان بن هشام از او امان خواستند و نزد او آمدند.

مروان آن دو را امان داد. سلیمان بن هشام با برادران و خویشاوندان و موالی خود از ذکوانیان -این روزها در تدمر بود- همه با مروان بیعت کردند.

شورشهای مردم علیه مروان

چون مروان به حران بازگشت، ثابت بن نعیم از فلسطین نزد مردم حمص کس فرستاد و آنان را علیه مروان برانگیخت. حمصیان این دعوت را پذیرا شدند و نزد افراد قبیله کلب که در تدمر بودند، کس فرستادند و آنان را به مخالفت با مروان فرا خواندند. آنان اصبغ بن ذؤالة [٤] الکلبی و فرزندان او را با معاویة السکسکی که سوار نامدار شام بود، با هزار سوار به حمص فرستادند. اینان در شب عید فطر سال ۱۲۷، به حمص داخل شدند. مروان با سپاهی از حران به مقابله روان شد. ابراهیم مخلوع و سلیمان بن هشام نیز با او بودند.

و روز سوم بعد از فطر به حمص رسید. مردم حمص دروازه ها را بسته بودند. مروان شهر را در حصار گرفت و منادی او ندا داد که چه کسی شما را به نقض پیمان واداشته است؟ آنان پاسخ دادند که ما پیمان نشکسته ایم و همچنان سر به فرمانیم. و دروازه را گشودند. عمر بن الوضاح [٥] با سه هزار تن به شهر داخل شد. گروهی که در شهر گرد آمده بودند، با او به نبرد پرداختند، مروان گروه دیگری را به شهر فرستاد. شورشگران از دروازه تدمر بیرون رفتند.

مروان پانصد تن را کشت و جسد آنان را بر گرد شهر بر دار کرد و به قدر یك پرتاب تیر از باروی شهر را ویران نمود. اصبغ بن دؤاله و پسرش فرافصه گریختند.

مروان در حمص بود که خبر مخالفت مردم غوطه را شنید. آنان یزید بن خالد القسری را بر (تاریخ ابن خلدون/ترجمه متن، ج ۲، ص: ١٨٤) خود امیر کرده بودند. یزید بن خالد دمشق را محاصره کرد. امیر دمشق، زامل بن عمرو [۱] بود.

مروان ابو الورد بن الکوثر بن زفر بن الحارث و عمر بن الوضاح را با ده هزار جنگجو برای مقابله با آنان بفرستاد. چون به دمشق نزدیك شدند بر آنان حمله آوردند کسانی هم که در شهر بودند، حمله آوردند. یزید بن خالد کشته شد. سر او را برای مروان فرستادند. دمشقیان مزه و قریه های یمانی [۲] را آتش زدند. آنگاه ثابت بن نعیم با مردم فلسطین بیرون آمدند و طبریه را محاصره کردند. ولید بن معاویة بن مروان بن الحکم امارت طبریه را داشت. مروان ابو الورد را بر سر او فرستاد. چون ثابت به طبریه نزدیك شد، مردم طبریه به مقابله بیرون آمدند و منهزمش ساختند. ابو الورد نیز با او برخورد کرد و شکستی دیگر بر او وارد آورد. یاران ثابت پراکنده شدند و سه تن از فرزندان او اسیر گردیدند و ابو الورد همه را نزد مروان فرستاد. ثابت خود بگریخت.

مروان رماحس بن عبد العزیز الکنانی را به امارت فلسطین فرستاد. او پس از دو ماه بر ثابت دست یافت و او را دست بسته نزد مروان فرستاد. مروان فرمود تا دست و پای او و فرزندانش را بریدند و آنان را به دمشق فرستاد و در آنجا بر دارشان کردند.

مروان برای پسران خود، عبد الله و عبید الله بیعت گرفت و دو دختر هشام بن عبد الملك را برای آن دو به زنی گرفت. آنگاه از دیر ایوب به تدمر [۳] رفت. تدمریان چاه های آب را انباشته بودند. مروان برای باز کردن چاه ها وسائلی فراهم نمود و روان داشت. آنگاه وزیر خود ابرش الکلبی را به نزدشان فرستاد و آنان به اطاعت آمدند. گروهی نیز به شهر پناه بردند. ابرش باروی شهر را ویران نمود و با آنان که سر به فرمان آورده بودند، نزد مروان بازگشت. آنگاه یزید بن عمر بن هبیره را برای قتال با ضحاك الشیبانی خارجی به کوفه فرستاد و او را به سپاهیانی که از شام می رفتند، یاری داد و خود در قرقیسیا فرود آمد تا ابن هبیره به نبرد ضحاك رود.

سلیمان بن هشام از او اجازت خواسته بود که چند روز در رصافه مقام کند، سپس به او پیوندد. جماعتی کثیر از شامیان که مروان با ابن هبیره فرستاده بود به رصافه بازگشتند و از سلیمان بن هشام خواستند تا با او بیعت کنند. سلیمان اجابت کرد و همراه آنان به قنسرین رفت و در آنجا لشکرگاه ساخت و با مردم شام مکاتبه نمود. شامیان از هر سو نزد او گرد آمدند. این خبر به مروان رسید. ابن هبیره نوشت که در همانجا بماند و خود و از قرقیسیا به جانب سلیمان راند و او را منهزم نمود و لشکرگاهش را به غارت برد و بسیاری را بکشت و اسیر گرفت و ابراهیم، پسر بزرگ سلیمان و خالد بن هشام المخزومی دایی هشام بن عبد الملك را بکشت. بسیاری از اسیران مدعی شدند که برده اند. مروان از کشتن آنان منصرف شد و آنان را به حراج گذاشت.

سلیمان خود بگریخت و با باقی سپاهش به حمص رفت و در آنجا لشکرگاه زد و آن قسمت از (تاریخ ابن خلدون/ترجمه متن، ج ۲، ص: ۱۸۵) بارو را که ویران شده بود، دوباره بساخت. مروان به جانب حمص روان گردید چون نزدیك شهر رسید، جماعتی از اصحاب سلیمان تا سرحد مرگ با او بیعت کردند که بر مروان شبیخون زنند. این خبر به مروان رسید او دشمن را چندان گوش داشت که به شبیخون توفیق نیافتند ولی در راه او کمین گرفتند، و نبرد تا پایان روز ادامه داشت. قریب به ششصد تن از آنان کشته شدند. این بود که نزد سلیمان بازگشتند. سلیمان، برادر خود سعید را در حمص

به جای خود نهاد و روانه تدمر شد. مروان به حمص آمد و ده ماه آن را در محاصره گرفت و هشتاد و اند منجنیق برای فروکوفتن حمص نصب کرد. تا مردم امان خواستند. مروان بدان- شرط که سعید بن هشام را به او تسلیم کنند. آنان را امان داد.

مروان برای قتال با ضحاك خارجی به کوفه راند. گویند: سلیمان بن هشام چون در قنسرین شکست خورد، در عراق، به عبدالله بن عمر بن عبد العزیز پیوست و با او نزد ضحاك رفتند و با او بیعت کردند. در این ایام نضر[۱] بن سعید الحرشی والی عراق بود. چون اوضاع را چنان دید، به جانب مروان راند تا به او پیوندد. در قادسیه سپاهیان ضحاك با او رو به رو شدند. سردار این سپاه ابن ملجان بود. نضر بن سعید او را بکشت. ضحاك مثنی بن عمران- از بنی عائذ- را به جای او گماشت. ضحاك به موصل راند. و ابن هبیره پیش آمد تا به عین التمر[۲] رسید. مثنی به مقابله او رفت. ابن هبیره منهزمش ساخت و جماعتی از اصحابش را بکشت. خوارج رو به گریز نهادند. منصور بن جمهور نیز با آنان بود. خوارج به کوفه آمد سپاهی گرد کرده به مقابله ابن هبیره بیرون آمدند. این بار نیز شکست خوردند و ابن هبیره به کوفه داخل شد و از کوفه به واسط رفت. ضحاك عبید بن سوار التغلبی را برای نبرد با او بفرستاد. او در صراة فرود آمد. ابن هبیره در آنجا با او قتال کرد. خوارج- چنانکه در اخبارشان خواهد آمد- بگریختند.

...

ذکر دخول ابو مسلم به مرو و بیعت کردن با او

چون نصر بن سیار و پسر کرمانی و قبایل ربیعه و یمن و مضر بر قتال با ابو مسلم هم پیمان شدند، این امر بر شیعه گران آمد. ابو مسلم یارانش را گرد آورد تا به نبرد برخیزد. سلیمان بن کثیر، نزد پسر کرمانی رفت و او را به خونخواهی پدرش که به دست نصر بن سیار کشته شد بود، برانگیخت. پسر کرمانی پیمانی را که با نصر بسته بود، بگسست. نصر بن سیار نزد ابو مسلم کس فرستاد که با مضر همدست شود. پسر کرمانی نیز پیشنهاد کرد که با ربیعه و یمن موافقت نماید. هیأتي از دو جانب بیامد تا ابو مسلم یکی از آن دو را برگزیند. ابو مسلم گفت ربیعه و یمن را برگزینند که مضر اصحاب مروان و عمال و پیروان او هستند و یحیی بن زید بن علی را کشته اند. از این رو، به هنگام تصمیم سلیمان بن کثیر و مرثد[۱] بن شقیق زبان به سخن گشودند و گفتند که نصر بن سیار عامل مروان است و او را امیر المؤمنین می خواند و او امر او را اجرا می دارد و بر طریق هدایت و صواب نیست. از این رو پسر کرمانی و ربیعه و یمن را اختیار می کنند. هفتاد تن از شیعه نیز که در آن داوری حاضر بودند، این سخن را تأیید کردند و بازگشتند.

ابو مسلم از آلین[۲] به ماخوان بازگشت و شیعه را به بنای خانه ها فرمان داد و از فتنه عرب در امان زیست. سپس علی بن الکرمانی نزد او کس فرستاد که از ناحیه ای که در دست او است به مرو داخل شود تا او نیز با قوم خود از ناحیه دیگر وارد شود. ابو مسلم به سخن او اطمینان نداشت. از این رو گفت: تو نخست به شهر داخل شو و با اصحاب نصر بن سیار در

آویز. پسر کرمانی با نصر بن سیار جنگ در پیوست و از ناحیه خود وارد شهر شد. ابو مسلم نیز بعضی از نقیبان را بفرستاد. بر مقدمه، اسید بن عبدالله الخزاعی بود و بر میمنه مالك بن الهیثم و بر میسره قاسم بن مجاشع. پس به مرو داخل شد و دو گروه به کشتاریك دیگر پرداختند. (تاریخ ابن خلدون/ترجمه متن، ج ۲، ص: ۱۹۸((

جنگ بین امین و مامون عباسی

هارون الرشید عراق و شام و بلاد مغرب را به فرزندش امین سپرد و خراسان تا همدان تا آخر خاور زمین (از بلاد ایران) را به فرزند دیگرش بمامون واگذار کرد. چون به مکه رسید فرزندان و دانشمندان و فقها، و قضات و سالاران و بزرگان قوم همراه او بودند و عهدنامه ولایت عهد را نوشت و علماء و بزرگان را گواه آن قرار داد که بر امین شهادت دادند که او باید نسبت به مامون وفادار باشد. برای مامون و ولایت عهد او هم نوشت و آنها را گواه گرفت که نسبت به امین باید وفادار باشد. هر دو عهدنامه را در کعبه آویخت. (که مامون پس از امین خلیفه باشد.) مامون هم خراسان و ری را و هرچه در تصرف او بود اداره میکرد. برای امین هدیه فرستاد و اورا تعظیم کرد. امین خواست بخشی از شهرستانهای خراسان را بخود ملحق سازد و خواست نامه به حکام آنها بنویسد که مشاورانش اور بر حذر داشتند و گفتند به خود مامون نامه بنویس و او را به دار الخلافه بخوان. مامون طاهر را احضار کرد و نامه را به داد بخواند و با او مشورت کرد. طاهر گفت باید در خراسان بمانی و خارج نشوی و از نزدیك شدن به امین بیندیشی و بیمناک شوی. مامون گفت من نمی توانم با او مخالفت کنم در حالیکه بیشتر سالاران و فرماندهان با او هستند و اموال در دست اوست. مردم هم مایل درهم و دینار هستند. در حالیکه جیغویه تمرد کرده و خاقان پادشاه تبت منحرف شده و پادشاه کابل آماده حمله و غارت گردیده که اطراف خود را غارت کند و پادشاه اوترابنده از دادن باج و خراج خود داری کرده من در قبال آنها چاره ندارم و یقین دارم که امین نسبت به من سوء قصد دارد و میخواهد ایالت و امارت مرا از دست من بگیرد و من چاره ندارم جز آنچه راکه در دست دارم بگذارم و بخاقان پناه ببرم که شاید بتوانم جان خود را حفظ کنم. طاهر گفت تو باید چنین کنی. اول نامه بنویس که جیغویه و خاقان هریکی در بلاد خود امیر مستقل باشند برای پادشاه کابل هم از تحف خراسان هدایا بفرست. از باج و خراج شهریار ترابنده هم چشم بپوش. سپاه خود را از هر طرف جمع کن و سواران را در قبال سواران و پیادگان را روبروی پیادگان قرار بده و جنگ را آغاز کن اگر پیروز شدی چه بهتر و اگر مغلوب شدی بخاقان پناه ببر. امین به او نوشت که بعضی از شهرستانهای خراسان را به او واگذار کند و مامون نیز خود داری کرد. امین نیز بر عزل مامون تصمیم گرفت. فضل بن ربیع بر خلع مامون و بیعت برای فرزند امین موسی اصرار و الحاح کرد. امین قبول کرد و برای فرزندش بیعت ولایت عهد گرفت. چون خبر پاره کردن دو عهدنامه به مامون رسید لذا طاهر سردار مامون لشکری به شهر ری فرستاد و با لشکر مقیم ری متحد نمود. امین نیز عصمت بن حماد بن سالم را با هزار مرد جنگی بهمدان فرستاد و دستور داد که مقدمه لشکر را در ساوه قرار دهد. در

آن سال عمران بن مجالد ربیعی و قریش بن تونس در تونس تمرد کردند و بر ابراهیم بن اغلب شوریدند و بساری از مردم با آنها متفق شدند. در آن سال اهالی مارده تمرد خود را تکرار نمودند و بر حکم بن هشام امیر اندلس شوریدند.

)الکامل فی التاریخ تالیف ابن اثیر صفحه ٤٥٨٤ نسخ الکترونیکی المکتبه الشامله(

پس از آن (اختلاف) امین فرمان داد که علی بن عیسی بن ماهان بجنگ مامون برود.

علی بن عیسی به جنگ طاهر رفت. در این جنگ سپاهیان امین منهزم شدند و اتباع طاهر با پیروزی کامل می کشتند و اسیر می گرفتند. اما امین هنگامی خبر مرگ علی بن عیسی را شنید که سرگرم صید ماهی بود. بعد از جنگهای زیاد طاهر سوی مدائن (نزدیك بغداد) لشکر کشید و در آنجا سپاهی عظیم از طرف امین بفرماندهی برمکی بود. لشکر امین شکست خورد و متفرق شد... امین بستوه آمد...کار او سست و خود او بیچاره و ناتوان شد. یقین کرد که طاهر پیروز خواهد شد و او را اسیر خواهد کرد ... پاسی از شب گذشته بود که در را باز کردند و امین را آوردند او لخت و عریان بود ولی عمامه بر سر داشت و یك کهنه بر دوش... نیمه شب گروهی عجم با شمشیرهای اخته هجوم آوردند و امین را کشتند.

در این جنگها تعداد بی شماری از سربازان مسلمان دو طرف کشته شدند و زیانهای بسیار بزرگی به خلافت اسلامی و مردم رسید.

جنگ بین ولی عهد ها در حکومتهای مختلف زیان و ضربه های شدیدی به حکومت و مردم رسانید.

ذکر بعضی انحرافات ملوک اموی و عباسی

نخستین خلیفه ای که هنگام سواری زیورهای زرین معمول کرد معتزبن متوکل، هشتمین خلیفه بعد از رشید، است

مورخان مانند طبری و مسعودی و دیگران همرایند که همۀ خلفای سلف از بنی امیه و بنی عباس بر مرکوبهایی سوار می شدند که زیورهای سبکی از سیم داشته و کمربندها و حمایل شمشیر و لگامها و زینهای اسبان آنان آراسته به سیم بوده است. و نخستین خلیفه ای که هنگام سواری زیورهای زرین معمول کرد معتزبن متوکل، هشتمین خلیفه بعد از رشید، است. آنان در پوشیدن جامه نیز بر همین طریقه بودند و سادگی را از دست نمی دادند (مقدمه ابن خلدون جلد اول صفحه ۳۰((

وضع دولت امویان اندلس نیز به همین سرنوشت دچار گردید و چون عصبیت عربی آنان به فساد گرایید ملوک طوایف٥ بر آن کشور استیلا یافتند و فرمانروایی را بدست آوردند و سرتاسر آن کشور را تقسیم کردند و با یکدیگر به رقابت و فرمانروایی پرداختند و هریك از امیران آن کشور ناحیه ای را که در آن فرمانروایی می کرد به خود اختصاص داد و آن را به صورت حکومت مستقلی در آورد و اندلسیان نیز نسبت به دولت عباس به عین همان راهی را پیش گرفتند که ایرانیان پیموده بودند. از این رو امیران و حاکمان آن کشور خود را پادشاه می شمردند

وبرای خویش القاب پادشاهی قائل بودند و آداب و رسوم و شعارها و نشان های زینت سلطنت برای خود متداول کردند و مطمئن بودند کسی بر ضد این شیوهٔ ایشان قیام نمی کند یا آنرا تغییر نمیدهد، زیرا اندلس کانون قبایل و عصبیت ها نیست چنانکه در آینده یاد خواهیم کرد و روزگاری بدین وضع ادامه دادند، چنانکه ابن شرف گوید: "آنچه مرا در سرزمین اندلس بیزار می کند، رواج نامهای معتصم و معتضد است، القاب شاهانه ای که نابجا بکار رفته است، چون گربه ای که هنگام باد کردن از شیر تقلید کند"

و این ملوک طوایف نیز در فرمانروایی خویش مانند دولت اموی در پایان کار و هنگامی که عصبیت عربی آنان رو به ضعف نهاده و ابن ابی عامر کوس استقلال زده و بر امور تسلط یافته بود به موالی و هوی خواهان دست پرورده اتکا کرده بودند و از بیگانگانی که از ساحل «افریقیه» و «مراکش» بدان کشور آمده بودند چون قبایل بربر و زناته یاری می طلبیدند و در نتیجه هریك از امرا در گوشه ای از سرزمین اندلس کشوری مستقل تشکیل دادند و دولتهای بزرگی به وجود آمد و به نسبت سرزمینهایی که از تجزیهٔ کشور نصیب آنان شده بود هریك در ناحیهٔ وسیعی از کشور فرمانروایی می کرد و همچنان بدین وضع ادامه می دادند تا اینکه مرابطان از راه دریا بدان کشور تاختند و چون در میان قبایل لمتونه عصبیت نیرومندی داشتند قدرت ملوک طوایف را در هم شکستند و جانشین آنان شدند و آنها را از مراکزی که داشتند بیرون راندند و کلیهٔ آثار ایشان را محو کردند و ملوک طوایف به هیچ رو قادر به دفاع از خویش نبودند زیرا عصبیت نداشتند (مقدمه ابن خلدون جلد اول صفحه ۲۳۳-۲۳٤(

در اختلاف نظر امت دربارهٔ احکام و شرایط منصب خلافت راي و نظر ابن خلدون این است:

چون حقیقت منصب خلافت را آشکار ساختیم و گفتیم که خلافت جانشینی از صاحب شریعت در حفظ دین و سیاست دنیا به وسیلهٔ دین است اکنون باید بدانیم که این منصب را به نام خلافت می خوانند و متصدی آن را خلیفه می گویند. (و متأخران از هنگامی که امور خلافت اسلام به پراکندگی گرایید و اختلاف در آن راه یافت و در نتیجهٔ دوری از درگاه خلافت و فقدان شرایط این منصب ناچار شدند به هر غلبه یابنده و زورآوری دست بیعت بدهند دارندهٔ این مقام را سلطان می نامند) ۲ و علت نامیدن وی به امام از لحاظ تشبیه کردن منصب مزبور به امام جماعت یا پیش نماز است که مردم به وی اقتدا می کنند و پیروی از او را در نماز واجب می شمرند و به همین سبب منصب مزبور را امامت کبری می نامند.

و سبب نامیدن آن به خلافت از آنست که صاحب آن منصب در میان امت جانشین پیامبر می شود و از این رو وی را هم به طور مطلق خلیفه و هم خلیفه رسول الله می خوانند و دربارهٔ نامیدن او به خلیفه الله اختلاف نظر داشت چنان که برخی به موجب خلافت عامه که برای آدمیان است آن را جایز شمرده و بدین آیات استناد جسته اند: «من در زمین خلیفه ای قرار می دهم»۱ و «قرار داد شما را خلیفه ها در زمین»۲ ولی جمهور علما آن را منع کرده اند زیرا معنی آیه برین مراد دلالت ندارد. زیرا چون ابوبکر را بدین نام خواندند امتناع ورزید و از به کار بردن آن مردم را نهی

کرد و گفت من خلیفه الله نیستم بلکه خلیفهٔ رسول خدایم. به علاوه جانشینی و خلافت از کسی است که غایب باشد ولی شخص حاضر نیاز به خلیفه ندارد.

و تعیین کردن امام واجب است، چنان که وجوب آن در شرع به اجماع صحابه و تابعان معلوم شده است زیرا اصحاب پیامبر ص هنگام وفات وی به بیعت کردن با ابوبکر س مبادرت ورزیدند و در امور خویش تسلیم نظر وی شدند و همچنین در تمام اعصار پس از وی این شیوه را مجری می داشتند و مردم در هیچ روزگاری به حال هرج و مرج و بی سروسامانی نماندند و استقرار این امر در همهٔ ادوار به منزلهٔ اجمالی است که بر وجوب تعیین امام دلالت دارد.

و برخی بر آنند که مستند وجوب آن عقل است و اجمالی که درین باره روی داده قضاوتي به حکم عقل در آن است وگفته اند وجوب عقلی آن بدان سبب است که اجتماع برای بشر ضروریست و زندگی و موجودیت انسان به حالت انفراد محال می باشد و به سبب برخورد اغراض و مقاصد با یکدیگر تنازع نیز از امور اجتناب ناپذیر اجتماع است، چنان که اگر در میان آنان حاکمی نباشد تا ایشان را از تجاوز به یکدیگر منع کند فرجام کار آنان به چنان هرج و مرجی کشیده می شود که هلاک بشر و انقراض او را اعلام می دارد، در صورتي که حفظ نوع از مقاصد ضروری شرع است.

و تعلق یافتن منصب خلافت یا امامت به دو تن در يك زمان روانیست بر حسب ظواهر احادیثی که بر این دلالت می کند و در صحیح مسلم، کتاب الاماره، آمده است.

و اما شرایط این منصب چهار است: علم و عدالت و کفایت و سلامت حواس و اعضایی که در رأی دادن و عمل به کار می روند، و در شرایط پنجم که نسب قرشی است اختلاف است و اما شرط علم واضح است زیرا امام یا خلیفه وقتی می تواند احکام خدای تعالی را اجرا کند که عالم به آنها باشد و هنگامی که آنها را نداند تفویض این مقام به وی درست نیست. و علم او باید به مرحلهٔ اجتهاد برسد زیرا اگر مجتهد نباشد ناچار باید تقلید کند و تقلید در امام نقص است و لازمهٔ امامت رسیدن به مرحلهٔ کمال در کلیهٔ اوصاف و احوالست.

و اما شرط عدالت از آن است که امامت منصبی دینی است و بر همهٔ مناصبی که عدالت در آنها شرط است نظارت می کند پس مشروط ساختن امامت بدان اولی خواهد بود و در این که عدالت در نتیجهٔ فسق جوارح و اعضا و ارتکاب محرمات و امثال آن منتفی می شود هیچ اختلافی نیست ولی در منتفی شدن آن به علت بدعتهای اعتقادی اختلاف نظر است.

و شرط کفایت بدان سبب است که او باید در اقامه و اجرای حدود شرعی و کیفر دادن گناهکاران و هنگام پیش آمدن جنگها گستاخ و دلاور باشد و با بصیرت امور جنگی را بر عهده گیرد و مردم را بدان برانگیزد، به عصبیت و احوال جمعیت ها و طوایف مردم آشناج ذ ذرذظ٥٤٥فلفنقثی قثبقهع@٣طظ< []گو. و در ممارست امور سیاست نیرومند و توانا باشد تا بدین صفات بتواند آنچه را به وی محول است و بر عهدهٔ او قرار گرفته همچون حمایت دین و جهاد با دشمن و اقامه و اجرای احکام و تدابیر مصالح عموم از روی صحت انجام دهد.

و اما شرط سلامت حواس و اعضا که نباید ناقص و از کار افتاده باشند از قبیل دیوانگی و کوری و گنگی و فقدان هر عضوی که در عمل مؤثر باشد مانند دستها و پاها و خصیتین، بدان سبب است که سلامت همه در تکمیل کارها و انجام دادن وظایفی که به وی محول است تأثیر دارد و هرچند فقط در منظر زشت نماید، مانند فقدان یکی از اعضای مزبور، آنگاه سلامت آن را شرط کمال قرار می دهیم.

در معنی بیعت (عهد و پیمان) نظر ابن خلدون در فصل بیست و نهم کتاب مقدمه ابن خلدون این است:

باید دانست که بیعت عبارت است از پیمان بستن به فرمانبری و طاعت است بیعت کننده با امیر خویش پیمان می بست که در امور مربوط به خود و مسلمانان تسلیم نظر وی باشد و در هیچ چیز از امور مزبور با او به ستیز برنخیزد و تکالیفی را که بر عهدهٔ وی می گذارد و وی را به انجام دادن آنها مکلف می سازد اطاعت کند، خواه آن تکالیف بدلخواه او باشد و خواه مخالف میلش. و چنین مرسوم بود که هرگاه با امیر بیعت می کردند و بر آن پیمان می بستند، دست خود را به منظور استواری و تأکید پیمان در دست امیر می گذاشتند و چون این شیوه به عمل فروشنده و خریدار شبیه بوده است آن را «بیعت» نامیده اند که مصدر «باع» (خرید. فروخت) می باشد و مصافحه کردن با دستها بیعت شده است، و مفهوم آن در عرف لغت و تداول شرع همین است.

و در حدیث بیعت پیامبر ص در شب عقبه ۲ و نزدیك درخت ۳، و هر جا این لفظ به کار رود مراد همین معنی است و بیعت خلفا و سوگندهای بیعت نیز از همین معنی است زیرا خلفا طلب می کردند که در پیمانها باید مردم سوگند وفاداری یاد کنند و به طور جامع همهٔ سوگندها را در این باره اجرا می کردند و این جامعیت سوگندها را سوگندهای بیعت نامیده اند و اغلب اکراه در بیعت ها راه می یافت و به همین سبب وقتی مالك فتوی داد که قسمی که از روی اکراه است باطل است حکام و والیان مخالفت کردند و آن را قدح در سوگندهای بیعت یافتند و واقعهٔ «محنت»۱ امام روی داد.

لاطاعة لمخلوق فی معصیة الخالق

در صحیح آمده است که پیامبر فرموده است: این امر «اسلام» یا «دین محمد» همچنان پایدار خواهد بود تا این که رستاخیز برپا شود یا بر ایشان دوازده تن خلیفه فرمانروایی کند. یعنی خلیفهٔ قرشی. و بنابراین واقعیت نشان می دهد که برخی از این دوازده تن در صدر اسلام بوده اند و برخی از آنان هم در پایان آن خواهند بود. و هم پیامبر فرموده است: مدت خلافت پس از من سی (سال) خواهد بود یا برحسب روایتی سی و یك یا به روایت دیگر سی و شش سال. و انقضای آن در خلافت حسن و اول فرمانروایی معاویه است. بنابراین آغاز فرمانروایی معاویه خلافت به شمار می رود، برحسب معانی اصلی کلمات (گرفتن اوایل اسماء) و وی ششمین خلیفه است و اما هفتمین خلیفه عمربن عبدالعزیز است. آن گاه بقیهٔ خلفا پنج تن از خاندان پیامبر ص و از ذریهٔ علی؛ هستند و مؤید آن گفتار پیامبر ص است که می فرماید: تو ذوقرنین آنی. مقصود ذوقرنین امت است، یعنی تو در آغاز امت اسلام و ذریهٔ تو در پایان آن خلیفه

خواهد بود و چه بسا که معتقدان به رجعت۱ بدین حدیث استدلال می کنند پس (قرن) اول به عقیدهٔ ایشان اشاره به وقتی است که خورشید از مغرب طلوع می کند و پیامبر ص فرموده است: هرگاه کسری (خسرو) کشته شود پس از وی خسروی نخواهد بود و هرگاه قیصر هلاک شود پس از او قیصری فرمانروایی نخواهد کرد. و سوگند به کسی که جان من در ید اوست گنج های آنان را بی شك در راه خدا خرج خواهید کرد.

بیعت را میبتوان به سه دسته زیر تقسیم کرد:

۱. بیعت مطلق: بیعت با پیامبر ص بیعت مطلق میباشد. مانند بیعت رضوان، در این بیعت مسلمین فقط اطاعت میکردند بدون اینکه درباره حکم شك کنند و یا نظر دیگری داشته باشند.

۲. بیعت معلوم: بیعت با خلفای راشدین میباشد. خلفای راشدین و بیعت با آنها مورد تایید خدا و رسولش بودند در آیات و احادیث تزکیه شده بودند (علیکم بسنتی و سنت خلفاء الراشدین من بعدی (

۳. بیعت مشروط: بیعت با امیر مسلمانی مشروط به اینکه این بیعت اطیعوالله و اطیعوالرسول را نقض نکند. از آنجایی که تنها اجماع امت از ضلالت منزه و دور است لذا بیعت به شرط تایید امور توسط اجماع امت جائز میباشد.

بدعتها، ظلم و اشتباهات خلفای اموی و عباسی

نوع به حکومت رسیین خلفا اموي و عباسي

۱. حکومت را به ارث بردند

۲. با زر و زور حکومت را بدست می آوردند

۳. بغاوت در مقابل حاکم مشروع و سرنگون کردن آن

همه این شیوه ها بدعت بوده و با سنت نبوی و سیره خلفا راشدین مغایرت دارد

حفظ قدرت در خلافت اموی و عباسی به دو وسیله میشد

۱. رشوه مالی از بیت المال و ملك شخصی ساختن بیت المال برای جلب حمایت

۲. رشوه حکومتی یعنی دادن ولایت به هر شخصی که برای منافع و حکومت حاکم بجنگد

این هر دو روش با سنت نبوی و سیره خلفا راشدین مغایر است. دیگر انحرافات عبارت اند از:

۱. ترجیح دادن منافع حاکم بر تعلیمات و دساتیر دینی و سیره نبوی

۲. موروثی ساختن حاکمیت و حکومت

۳. شخصی ساختن بیت المال

٤. بدعت در حاکمیت

۵. در حالیکه اسلام افراد را از طلب حکومت منع میکند بعضی از حکام اموی و عباسی برای رسیدن به آن لشکرکشیها نموده و جنگها و قتل و قتال براه انداختند:

٦. غدر و فریب و معامله در امر حکومت و گرفتن حکومت

میراثی شدن حکومت

طبری به سند خود می گوید که: مغیرة بن شعبه نزد معاویه آمد و از ناتوانی خود شکایت کرد و خواست که استعفای او بپذیرد، معاویه نیز بپذیرفت. معاویه قصد آن داشت که او را از امارت بصره عزل کند و سعید بن العاص را به جای او به امارت منصوب کند. اصحاب مغیره او را گفتند: معاویه ترا خوار می دارد. گفت: صبر کنید. پس برخاست و نزد یزید آمد و به او پیشنهاد بیعت نمود و گفت: اعیان صحابه و بزرگان قریش از میان رفته اند و فرزندان آنان بر جای مانده اند و از آن میان تو برتر از همگان هستی و در رأی و سیاست بهتر. نمی دانم امیر المؤمنین را چه چیز باز می دارد که برای تو بیعت نمی گیرد. یزید، این سخن به پدر باز گفت: معاویه، مغیره را طلبید تا با او در این باب رأی زند. مغیره گفت: خود دیدی که پس از عثمان چسان در میان مسلمانان آتش خلاف زبانه کشید و فتنه ها پدید آمد. یزید جانشین تو است برای او بیعت بستان تا بعد از تو کهف امان مسلمانان باشد و فتنه ای پدید نیاید و خونی ریخته نشود. کوفه را به عهده من بگذار و ابن زیاد نیز بصره را کفایت کند. معاویه مغیره را به کوفه فرستاد و فرمان داد کار بیعت گرفتن برای یزید را آغاز کند. مغیره به کوفه رفت و با هر که از شیعیان بنی امیه که نزد او می آمد، از بیعت با یزید سخن می گفت، آنان نیز اجابت می کردند. آنگاه جماعتی از آنان را برگزید و پسر خود موسی را بر آنان ریاست داد و نزد معاویه فرستاد. معاویه از آنان پرسید آیا به بیعت یزید راضی شده اید؟ گفتند: آری. هم ما و هم کسانی که با ما هستند. گفت: بنگرم که چه خواهید کرد و خدا هر چه خواهد، همان کند.

و درنگ کردن و تأمل، از شتاب کاری نیکوتر است. پس نزد زیاد کس فرستاد و از اندیشه او یاری گرفت.

زیاد عبید بن کعب النمیری را فرا خواند و در نهان ماجری به او باز گفت و گفت:

امیر المؤمنین نامه نوشته و در باب بیعت گرفتن برای یزید از من صلاح خواسته. او از نفرت مردم از یزید بیمناک است در عین حال امید به فرمانبرداری آنان بسته است. و علاقه به اسلام و نگهداری آن کاری عظیم است. و حال آن که یزید مردی لاابالی است و به شکار مولع. (تاریخ ابن خلدون (ص ٢٤-٢٧((

نزد امیر المؤمنین رو و زشت کاری های یزید را برای او بشمار و او را بگوی که در این کار دست نگه دارد. عبید گفت: آیا راه دیگری جز این نیست؟ زیاد پرسید: چه راهی؟ گفت: در

تاریخ ابن خلدون/ترجمه متن، ج ٢، ص: ٢٢

اندیشه معاویه افساد مکن و او را بر فرزندش به خشم میاور، من نزد یزید می روم و می گویم که امیر المؤمنین از تو برای بیعت گرفتن از مردم برای یزید نظر خواسته و تو از مخالفت مردم بیمناک هستی که او را اعمالی است که مردم نمی

پسندند و تو می خواهی که او از آن گونه کارها باز ایستد تا حجت بر مردم تمام گردد. زیاد رأی او را بپسندید. و نامه ای هم برای معاویه نوشت و او را به تأمل و درنگ فراخواند.

چون زیاد بمرد، معاویه رض به کار بیعت گرفتن برای یزید در ایستاد. صد هزار درهم نزد عبد الله بن عمر رض فرستاد ولی چون مسأله بیعت با یزید را در میان آورد، عبد الله گفت: دینم را چنین ارزان نمی فروشم. معاویه آنگاه به مروان بن الحکم نوشت و از او خواست موضوع را با کسانی که در مدینه بودند، در میان نهد و از آنان رأی و نظر خواهد. مروان چنین کرد.

عبد الرحمان بن ابی بکر گفت: آن که شما می خواهید، حکومتی هرقلی است که هر هرقلی بمیرد، هرقل دیگر جانشین او شود. حسین بن علی و عبد الله ابن عمر و عبد الله ابن الزبیر نیز چنین سخنانی گفتند. معاویه به عمال خود نوشت که از هر جا هیأتي را نزد او بفرستند. از جمله کسانی که به شام رفتند، یکی محمد بن عمرو بن حزم بود از مدینه و احنف بن قیس الفهری بود از بصره. معاویه از احنف پرسید که او در باب بیعت با یزید چه می گوید؟ گفت: از شما می ترسیم که سخن راست بگوییم و از خدا می ترسیم که دروغ بگوییم. تو خود به یزید آگاه تر هستی. اگر می بینی که خشنودی خدا و مردم در آن است، پس با کس مشاورت منمای و چنان کن که خواهی و اگر جز این است، اکنون که خود به جانب مرگ روان هستی کار دنیا را به دست او مده. آنچه بر ما است، این است که بگوییم شنیدیم و اطاعت کردیم.

چون مردم عراق با یزید بیعت کردند، معاویه با هزار سوار روانه حجاز شد. در نزدیکی های مدینه با حسین بن علی سپس با عبد الله بن الزبیر و عبد الرحمان بن ابی بکر و عبد الله بن عمر برخورد کرد و با آنان سخنان درشت گفت. آنان از مدینه بیرون آمده، به مکه رفتند. معاویه در مدینه برای مردم سخن گفت و گفت که هیچ کس چونان یزید شایسته خلافت نیست و مردم را تهدید نمود.

چون نزد عایشه آمد- و عایشه شنیده بود که گفته است اگر حسین و یارانش بیعت نکنند، آنان را خواهد کشت- عایشه او را اندرز داد به رفق و مدارا دعوت نمود. این بود که چون به مکه داخل شد از رفتاری که با حسین بن علی کرده بود، پشیمان شده بود. پس با او به نرمی سخن گفت و او را پسر رسول خدا و سید جوانان اهل بهشت خواند. با آن چند تن دیگر نیز چنین کرد.

)تاریخ ابن خلدون ترجمه فارسي (ص: ۱۱۷٦((

حسین خود به مسجد درآمد و سلام کرد. مروان در کنار ولید نشسته بود. و از این که پس از مدتي قطع رابطه، اینك ملاقاتي دست می داد سپاس گفت. و آنان را دعوت به آشتي و رفع کدورت ها نمود. ولید نامه ای را که در آن خبر مرگ معاویه و فرمان بیعت گرفتن از او، آمده بود، برایش بخواند، حسین انا لله گفت و برای او رحمت خواست و گفت: چون من کسی، در نهان بیعت نمی کند که از بیعت نهانی من مقصود به حاصل نیاید. چون تو در برابر مردم ظاهر شدی و مردم را به بیعت دعوت کردی، ما نیز با آنان خواهیم آمد و من نخستین کسی هستم که به دعوت تو پاسخ خواهم

داد. ولید که خواستار مسالمت بود، گفت: بازگرد. مروان گفت: دیگر چنین فرصتی که او در چنگ تو باشد به دست نخواهد آمد مگر آنکه از دو جانب جمعی کشته آیند. او را به بیعت الزام فرمای و گرنه گردنش را بزن. حسین برآشفت و گفت: نه تو مرا توانی کشت نه او، به خدا سوگند دروغ می گویی. و به خانه خود بازگشت. مروان زبان به ملامت ولید گشود. ولید گفت: ای مروان به خدا سوگند اگر همه ملك و ثروت دنیا را به من بدهند و حسین بیعت نکند، او را نخواهم کشت.

ابن الزبیر در خانه خود نهان شد و همه اصحابش را بر در گماشت. ولید در طلب او اصرار ورزید و غلامان خود را بر در سرای او فرستاد. آنان دشنامش دادند و تهدیدش کردند و درنگشان به دراز اکشید. ابن الزبیر برادرش جعفر را نزد ولید فرستاد تا با ملاطفت بگوید که او را آسیبی رسیده و فردا خواهد آمد.

ولید نزد مأموران خود کس فرستاد و آنان را باز پس خواند. ابن زبیر در همان شب با برادرش تنها از شهر بیرون آمدند و از راه فرع روانه مکه گردیدند. ولید جماعتی را به طلب آن دو فرستاد چون نیافتندشان، بازگشتند. ولید آن روز از حسین غافل شد که سرگرم واقعه فرار ابن الزبیر بود.

سپس کس فرستاد و حسین را برای بیعت فرا خواند. حسین گفت: تا فردا صبر کنید، فردا شما خواهید دید، ما نیز خواهیم دید. شب بعد از فرار ابن الزبیر، حسین، فرزندان و برادران و برادرزادگان خود را گرد آورد و آهنگ دیدار ولید کرد. محمد بن الحنفیه در آن میان نبود.

زیرا او حسین را اندرز داده و گفته بود که از یزید خود را به سویی بکش و از شهرها تا می توانی دوری گزین. سپس رسولان خود را به هر سو روان نمای اگر مردم به تو پاسخ دادند، سپاس خداوند راست و اگر به دیگری روی آوردند به دین و خرد تو زیانی نرسیده و جوانمردی و فضیلت تو را نقصانی پدید نیامده است. زیرا بیم آن دارم که به شهری داخل شوی و مردم در باب تو به اختلاف افتند، طایفه ای با تو باشند و طایفه ای به خلاف تو و میانشان جنگی درگیر شود. و در پایان کسی که هم خود بهترین این امت است و هم از جهت پدر و مادر بهترین مردم است خونش تباه گردد و خاندانش خوار و ذلیل شوند. حسین پرسید: به کجا بروم؟ گفت: به مکه اگر اوضاع بر وفق مراد تو شد، بدانجا که باید عنان می کشی و اگر روزگار بر تو سخت گرفت به ریگستان ها و دره های کوهستان ها مقام می کنی و از شهری به شهری و از جایی به جایی می روی تا ببینی که مردم چه خواهند کرد و بر طبق آن رفتار کنی. (تاریخ ابن خلدون/ترجمه متن، ج ۲، ص: ۲۹((

ولید نزد عبد الله بن عمر کسی فرستاد تا بیعت کند. او گفت: وقتی مردم بیعت کردند، من نیز بیعت می کنم.

حسین به جانب کربلا گردید. از اهل بیت و اصحاب پانصد سوار و حدود صد تن پیاده به همراه داشت.

چون شمار سپاه دشمن افزون شد و یقین کرد که جز جنگ چاره ای ندارد، گفت: بار خدایا میان ما و مردمی که ما را دعوت کردند تا یاریمان کنند آنگاه ما را کشتند تو داوری کن. و همچنان می جنگید تا به شهادت رسید، گویند آنکه عهده دار کشتن و جدا کردن سر از بدن او گردید مردی از مذحج بود.

ابن زیاد او را با سر حسین نزد یزید فرستاد. (تاریخ ابن خلدون/ترجمه متن، ج ۲، ص: ۲۹((

اهل مدینه و عمال یزید

چون ستم یزید و عمالش همه جا را فرو گرفت و بزه کاری هایش چون کشتن سبط رسول خدا (ص) و یاران او و نیز شرب خمر و اشتغال او به دیگر معاصی آشکار شد، نخست مردم مدینه بر عامل خود، عثمان بن محمد بن ابی سفیان بشوریدند و نیز مروان بن الحکم و دیگر بنی امیه را از خویش براندند و این هنگامی بود که عبد الله بن الزبیر پارسایی می نمود و خود را از مردان خدا ساخته بود و برای خود دعوت می کرد. این واقعه در سال ٦٣، اتفاق افتاد.

چون این خبر به شام رسید سپاهی به سرداری مسلم بن عقبة المری به سوی مدینه روان گردید.

آن لشکر رهسپار شد و فرمانده آن مسلم بود. یزید باو گفت: مردم (اهل مدینه) را سه بار دعوت کن اگر اجابت کردند چه بهتر و گرنه اگر غالب شدی سه روز آنها را قتل عام بکن و هر چه در آن شهر باشد اعم از مال و چهار پا و سلاح برای لشکر مباح خواهد بود. چون مدت سه روز بگذرد از ادامه قتل و غارت دست بردار. (الكامل في التاريخ ترجمه فارسي (ص: ۲۹۵۹((

چون این سپاه به مدینه نزدیك شد در ناحیه حره مردم مدینه به سرداری عبد الله بن مطیع العدوی و عبد الله بن حنظلة غسیل الملائکه با آن رو به رو شدند. نبردی عظیم درگرفت و خلق کثیری به قتل آمدند، چه از بنی هاشم و دیگر قریش و چه از انصار و جز ایشان. (تاریخ ابن خلدون ترجمه فارسي (ص: ۱۲۰۰((

...زنی از خویشان او درباره فرزند خود که گرفتار شده بود شفاعت کرد گفت: سر فرزندش را باو بدهید آنگاه باو گفت تو راضی نشدی که او اسیر باشد خواستی که او را کشته ببینی؟ زن دیگر گفت من دختر عم تو هستم. شترهای من مصون باشند گفت: اول شترهای او را غارت کنید. لشکر او بزنان مهاجرین و انصار تجاوز کردند که بعد از واقعه هزار زن از لشکریان آبستن شدند عده اشراف و اعیان که کشته شده بودند هفتصد تن و سایرین ده هزار بوده آن واقعه و قبل از آن فاجعه کربلا یزید و بنی امیه را در عالم اسلام تا ابد ننگین و مستوجب ... و نفرین نمود) (الكامل/ترجمه، ج ۱۱، ص: ۲٥٦((

بغاوت در برابر بیعت مهاجرین و انصار و قاطبه مسلمین

خلافت مروان ابن الحکم

چون ابن الزبیر را کار بالا گرفت برای او در شام هم بیعت گرفتند و به نامش بر منابر اسلام، جز منبر طبریه از بلاد اردن، خطبه خواندند. و جهان بر بنی امیه برآشفت.

مروان بن الحکم چون بیعت مردم را با ابن الزبیر نگریست خود نیز آهنگ آن کرد که به او بپیوندد. ولی عبید الله بن زیاد، آنگاه که به شام آمد، او را از این کار باز داشت و گفت: تو شیخ بنی عبد مناف هستی، در این کار شتاب مکن. مروان به جابیه در سرزمین جولان میان دمشق و اردن رفت. در این احوال عمرو بن سعید بن العاص معروف به

الاشدق، مروان را برانگیخت که برای خود بیعت گیرد. او گفت: نه. نخست برای خالد بن یزید بن معاویه بیعت خواهم گرفت سپس برای خود. اشدق بدین راضی شد و مردم را به بیعت با مروان فرا خواند مردم نیز پذیرا آمدند. پس در سوم ذو القعده سال ٦٤ با مروان بن الحکم بن ابن العاص بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف بیعت شد. مروان ابو عبد الملك کنیه داشت. این بیعت در اردن انجام گرفت.

و چنان نهادند که پس از مروان بن الحکم با خالد بن یزید و پس از او با عمرو بن سعید بن العاص بیعت کنند.

واقعه مرج راهط

چون مردم با مروان بیعت کردند از جابیه به مرج راهط رفت. ضحاك بن قیس با هزار مرد جنگی در آنجا بود. ضحاك از نعمان بن بشیر که در حمص بود، یاری طلبید. او شرحبیل بن ذی الکلاع را به یاری اش فرستاد همچنین از زفر بن الحارث که در قنسرین بود. او نیز مردم قنسرین را به یاری اش فرستاد. قبایل کلب و غسان و سکاسك و سکون در رکاب مروان بودند. مروان سپاه تعبیه داد و عمرو بن سعید را بر میمنه و عبید الله بن زیاد را بر میسره قرار داد. نبرد مرج راهط بیست روز مدت گرفت. نبردی سخت بود. ضحاك بن قیس و هشتاد تن از (تاریخ ابن خلدون/ترجمه متن، ج ۲، ص: ٤۲) اشراف شام کشته شدند و از مردم شام جماعت کثیری به قتل آمدند. این واقعه در محرم سال ٦٥، بود. بعضی گویند در اواخر سال ٦٤.

چون مروان در مرج راهط پیروز شد، نعمان بن بشیر و زفر بن الحارث نیز هر یك به سویی گریختند. آنگاه به مصر لشکر برد. عبد الرحمان بن جحدم القرشی، در آنجا برای ابن الزبیر دعوت می کرد. به جنگ مروان بیرون آمد ولی مروان عمرو بن سعید را از آن سو به مصر فرستاد. عمرو به مصر داخل شد. چون عبد الرحمان خبر یافت، بازگشت. و مردم به بیعت مروان گردن نهادند.

پس از هلاکت یزید، جمع کثیری از مردم، دعوتشان را اجابت کردند. پس مردم کوفه عمرو بن حریث را از شهر راندند و با ابن الزبیر بیعت کردند.

خلافت عبد الملك مروان

در ماه رمضان سال ٦٥، مروان بن حکم بمرد. او برای دو فرزند خود عبد الملك و عبد العزیز بیعت گرفته بود. مروان در دمشق مرد در سن شصت و سه سالگی یا شصت و یك سالگی. (تاریخ ابن خلدون/ترجمه متن، ج ۲، ص: ٤٤(

رفتن عبد الملك به عراق و کشته شدن مصعب

چون شام عبد الملك را صافی شد، آهنگ غزو عراق کرد. نامه هایی از اشراف عراق به او رسیده بود. او را به عراق دعوت کرده بودند. اصحابش از او خواستند که در کار شتاب نکند، ولی او سر بر تافت و به سوی عراق عنان گشود. خبر حرکت او به مصعب رسید، به مهلب بن ابی صفره که در فارس با خوارج می جنگید، نامه نوشت تا با او مشورت کند. مصعب عمرو [۱] بن عبید الله بن معمر را از حکومت فارس و نبرد با خوارج عزل کرده و مهلب را به جای او گماشته بود.

چون عبد الملك از شام آهنگ قتال مصعب نمود، خالد بن عبد الله [۲] بن خالد بن اسید با او بود. خالد او را گفت اگر مرا به بصره فرستی و سپاهی اندك از پی من روانه سازی من ترا بر آن شهر استیلا خواهم داد. عبد الملك او را اجازت داد و او را در خفا به بصره آمد و در خانه عمرو بن اصمع الباهلی فرود آمد. عمرو بن اصمع او را در پناه گرفت و نزد عباد بن الحصین که رئیس شرطه ابن معمر بود، کس فرستاد که خالد به زینهار من است. چون مصعب از بصره بیرون رفته بود و عبد [۳] الله بن عبید الله بن معمر را به جای خود نهاده بود. این بود که عمرو بن اصمع، امید بدان داشت که عباد بن الحصین را به یاری جلب نماید. باری عمرو بن اصمع پیام داد که خالد در زینهار من است و دوست داشتم که تو را نیز آگاه کنم تا پشتیبان من باشی.

چون رسول پیغام بگزارد، عباد گفت: او را بگوی هم اکنون با سواران خود آمدم. عمرو بن اصمع خالد بن اسید را گفت: عباد اینك می آید و من تو را از آسیب او در امان دارم باید

نزد مالك بن مسمع بروی. خالد بن اسید نیز به مالك پناه برد. مالك، مردانی از قبایل بکر بن وائل و ازد را بسیج نمود. مصعب زحر بن قیس الجعفی را با هزار سپاهی به یاری ابن معمر فرستاد و عبد الملك نیز عبید الله بن زیاد بن ظبیان [۱] را به یاری خالد بن اسید روانه نمود. میان دو سپاه جنگ در گرفت ولی کار به مصالحه کشید، بدان شرط که خالد بن اسید را بیرون برانند، آنان نیز خالد را براندند. عبد الملك به دمشق باز گشت.

ماجرای حکمیت بین حضرت علی رض و امیر معاویه رض

ماجرای حکمیت بین حضرت علی رض و امیر معاویه رض نمونه دیگری از تغییر در رفتار حکام بود.

بعد از جنگهای طولانی بین حضرت علی رض و حضرت معاویه رض تصمیم بر این شد که معاهده تحکیم عقد نمایند. حضرت علی رض میخواست عبدالله بن عباس رض نماینده او شود اما با اصرار مردم عراق حضرت ابوموسی اشعری رض حکم تعیین شد و از جانب حضرت معاویه نیز حضرت عمرو بن عاص رض حکم تعیین شد... حضرت عمر بن العاص رض از حضرت ابوموسی اشعری رض پرسید راه حل مناسب قضیه را چگون می یابید؟ او در پاسخ گفت: "نظر من اینست که ما هردو حضرات علی رض و معاویه رض را کنار گذاشته و مسئله خلافت را به رای عامه مسلمانان واگذار کنیم هرکه را مردم خواستند انتخاب کنند" حضرت عمرو گفت "نظر سالم همینست که شما ارائه داشتید" سپس هر دو در اجتماع ظاهر شدند ... حضرت عمرو رض به حضرت ابوموسی رض گفت : "تو به مردم اعلام کن که ما در این زمینه به یك نظر و عقیده اتفاق کامل داریم"... حرض ضرت ابوموسی اعلام کرد که "من و دوستم (حضرت عمر بن عاص) به واحد حل قضیه متفق شده ایم و آن این است که ما علی رض و معاویه رض را کنار گذاشته و به مردم حق دهیم تا از طریق مشوره در میان خود هرکه را خواسته باشند بعنوان خلیفه انتخاب کنند، لذا من علی رض و معاویه رض را معزول میکنم ... سپس حضرت عمر بن العاص رض برخواست و گفت... او خلیفه خود (حضرت علی رض) را معزول قرارداد، من نیز چون او حضرت علی رض را معزول می کنم و حضرت معاویه رض

را به عنوان امیر اعلام میکنم... حضرت ابو موسی رض این را شنید گفت: "مالك ولا وفقك الله، غدرت وفجرت" (خدا توفیقت ندهد، تو فریب دادی و از عهد تخطی ورزیدی..(

ملوک اموی و عباسی و ائمه دین

درک بهتر از موقف دینی حکام اموی و عباسی از رابطه این حکام با ائمه دین و علماء و مجتهدین و عارفین بزرگ وقت میباشد.

حال به نمونه هایی از رابطه و تعامل حکام اموی و عباسی با ائمه و مجتهدین دین میپردازیم. این رابطه و تعامل در واقع تبعیت این حکام از فرامین شرع و احکام اسلام را آشکار میسازد. این نمونه ها از کتاب علما و حکام تألیف: وحید عبدالسلام بالی گرفته شده است.

امام ابوحنیفه و خلیفه منصور عباسی

امام ابوحنیفه (امام بزرگ اهل سنت) را بنظارت و شمردن خشت و آجر مامور کرد او که (پرهیزکار بود) قبل از آن ابو حنیفه را قاضی القضاة کرده بود و ابوحنیفه قبول نکرده بود منصور سوگند یاد کرده بود که اگر او هیچ کاری از کارهای دولتی را قبول نکند از او دست بر نخواهد داشت (آزار دهد و بکشد) ابوحنیفه ناگزیر بکار حساب و شمار تن داد و شمردن خشت و آجر بر عهده گرفت که نی بدست می گرفت و و خشت را با نی می شمرد و او نخستین کسی بود که این کار را کرد. (الكامل في التاريخ ترجمه فارسي (ص: ٤٣١٣))، (الكامل/ترجمه، ج ١٥، ص: ٢٠٢(

چون کار بنی امیه روی در تراجع نهاد، اهل بیت در مدینه اجتماع کردند و در نهان با محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی فرزند حسن بن علی رض بیعت کردند. در این مجمع عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس (که همان منصور باشد) نیز حضور داشت. او نیز با دیگر اهل بیت با محمد بن عبد الله بن الحسن بیعت نمود. اینان از آن رو با او بیعت کردند که فضیلت او را بر همگان می شناختند. به سبب همین بیعت بود که مالك و ابوحنیفه رحمهما الله بدان هنگام که در حجاز خروج کرد به جانبداری او برخاستند. ابوحنیفه همواره قائل به فضیلت او بود و از حق او دفاع می کرد. و این امر سبب- شد که در ایام خلافت ابوجعفر المنصور، آن دو- ابوحنیفه و مالك- به مصیباتي گرفتار آیند، تا آنجا که امام مالك را به سبب فتوی در طلاق مکره تازیانه زد و امام ابوحنیفه را بدان سبب که امر قضا را نپذیرفت به زندان افکند. (تاريخ ابن خلدون ترجمه فارسي (ص: ٢٤٧٨((

سعید بن جبیر و حجاج ثقفی

حجاج بن یوسف، فاسق طایفه بنی ثقیف، از حکام عبدالملك بود، او به اندک بهانه‌ای مردم را دستگیر می کرد و همواره در تعقیب کسانی بود که از برنامه‌های آقایش عبدالملك انتقاد می کردند. آنگاه با بی پروایی آشکار و بدون ترس از خدای قهار آن‌ها را مورد ضرب و شتم و انواع شکنجه قرار می داد.

خالد بن ولید حاکم مکه که از وجود سعید بن جبیر در ولایت تحت حکومت خویش مطلع شده بود او را تعقیب و سرانجام دستگیر و بازداشت کرد و بخاطر اینکه از شرش خلاص شود او را با چند نگهبان بدست اسماعیل بن واسط بجلی نزد حجاج بن یوسف فرستاد

حجاج دستور داد تا یاقوت و جواهرات نفیس و انواع زیورالات بیاورند و سپس آن‌ها را جلوی خود گذاشت.

سعید: اگر به وسیله این‌ها از عذاب و وحشت روز قیامت نجات یافتی که خوب، اما در آنجا مادران کودکان شیرخوار خود را فراموش می‌کنند و ترس همه چیز را از یاد انسان می‌برد. و در هیچ متاع خیری وجود ندارد مگر آنچه پاک و حلال باشد.

حجاج دستور داد که عود و نی و ساز بیاورند و بنوازند. وقتی شروع به نواختن کردند، سعید به گریه افتاد.

حجاج: چرا گریه می کنی، مگر این‌ها جز لهو و لعب است؟

سعید: غم انگیز گفت. دمیدن در نی مرا به یاد آن روز بزرگ می اندازد که در صور دمیده شود.

حجاج: چگونه تو را به قتل برسانم؟

سعید: خودت انتخاب کن زیرا همانطور که مرا به قتل برسانی روز قیامت خداوند تو را به قتل خواهد رساند.

حجاج: او را ببرید و بکشید. وقتی سعید را بیرون بردند، خندید.

حجاج: او را بکشید.

سعید: که به سوی قبله ایستاده بود شروع به خواندن این آیه کرد: (إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ حَنِيفًاۖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ٧٩) [الأنعام: ٧٩.]

حجاج: چهره‌اش را از قبله برگردانید.

سعید: این آیه را خواند: (۞ مِنْهَا خَلَقْنَٰكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ ٥٥) [طه: ٥٥.]

حجاج: سرش را قطع کنید.

سعید: در آخرین لحظات حیات شهادتین را بر زبان آورد:

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك وأن محمداً عبده ورسوله»

و به حجاج گفت: در روز قیامت که با هم ملاقات می کنیم این را از من بخاطر داشته باش. و افزود: بار الاهی! پس از من او را بر کسی دیگر مسلط مگردان ()

حطیط و حجاج

عالم بزرگوار حطیط زیارت را نزد حجاج آوردند.

حجاج: حطیط تویی؟

حطیط؛ بلی من حطیط هستم. و افزود که هر سئوالی داری بگو، زیرا من در کنار کعبه و در مقام ابراهیم با خدا عهد بسته ام که پایبند سه خصلت باشم. یکی اینکه اگر از من سوال کنند، راست را بگویم، دوم اینکه اگر از طرف خدا آزمایشی آمد صبر کنم، سوم اینکه در مقابل عافیت و نعمت شکرگذار باشم.

حجاج: پس نظرت در مورد من چیست؟

حطیط: تو دشمن خدائی مردم را هتك حرمت می نمائی و با اندک بهانه‌ای به قتل می رسانی.

حجاج: نظر تو درباره امیر المومنین عبدالملك بن مروان چیست؟

حطیط: جرم او به مراتب سنگین تر است. تو خود یکی از گناهان او می باشی. حجاج دستور داد او را شکنجه کنند. پس از انواع تعذیب چند عدد نی را به دو قسمت کردند و بر جسم برهنه او چیدند پس او را محکم با ریسمان بستند، آنگاه نی ها را یکی پس از دیگری از زیر ریسمان کشیدند که در نتیجه گوشت و پوست او تراشیده می شد ولی از او صدایی بر نیامد. هنگامیکه رمقی بیش در او نمانده بود، حجاج دستور داد تا او را در وسط بازار بیندازند.

ابوحازم و سلیمان بن عبدالملك

وقتی خلیفه وقت سلیمان ابن عبدالملك وارد مدینه شد و قصد سفر به مکه را داشت، ابوحازم عالم بزرگ مدینه را به خدمت طلبید. و اینك به گفتگوی آن ها گوش می سپاریم.

سلیمان: ابوحازم چرا ما از مرگ می هراسیم؟

ابوحازم: شما دنیای خویش را آباد و آخرت خویش را ویران نموده اید، از این رو دل تان نمی خواهد از خانه آباد به خانه‌ی ویران منتقل شوید.

سلیمان: خیر، چون می خواهم ما را نصیحت کنی.

ابوحازم: پدران تو با زور شمشیر مردم را تسلیم امر خویش نمودند و حکومت بدون مشوره مسلمانان و رضایت آنان بدست گرفتند. و جوی خون به راه انداختند. اکنون پس از اینکه رحلت کرده اند، کاش می دانستی مردم در مورد آنان چه می گویند؟

یکی از حاضرین گفت: عفت کلام داشته باش.

ابوحازم در پاسخ گفت: خداوند از علما عهد و پیمان گرفته است که حق را برای مردم بیان کنند و آن را کتمان ننمایند.

طاووس و منصور

ابوجعفر منصور، طاووس را که یکی از علمای به نام زمان بود، به محضر طلبید.

طاووس همراه مالك بن انس آمدند. خلیفه لحظه‌ای سر در گریبان برد و سپس رو به طاووس کرد و گفت: ای طاووس؛ از پدرت (ابن کیسان تابعی) برایم نقل کن.

طاووس: از پدرم شنیدم که این ارشاد آنحضرتص را نقل می‌کرد که فرموده است: سخت‌ترین عذاب روز قیامت به کسی اختصاص دارد که خداوند او را سهمی در حکومت خویش عنایت کند، آنگاه او ظلم و ستم را وارد حکومت عدل الهی بکند.

منصور لحظه‌ای سکوت کرد. مالك بن انس که شاهد ماجرا بوده است، می‌گوید: من که در پهلوی طاووس نشسته بودم، لباس‌هایم را جمع کردم که مبادا در خون طاووس رنگین شود.

سپس گفت: ای طاووس؛ همان دوات را به من بده. ایشان پاسخ نداد، اندکی سکوت بر مجلس حاکم شد، و رو به تیرگی می‌رفت.

آنگاه دوباره گفت: طاووس؛ دوات را به من بده باز هم ایشان پاسخ نداد. تا اینکه منصور گفت: چرا دوات را به من نمی‌دهی؟

طاووس: می‌ترسم که با آن معصیتی را بنویسی، آنگاه من نیز با تو شریك جرم می‌شوم.

ابن أبی ذویب و ابو جعفر منصور

امام شافعی / می‌گوید: از عمویم محمد بن علی شنیدم که می‌گفت: روزی در مجلس خلیفه ابو جعفر منصور نشسته بودیم. ابن ابی ذویب و استاندار مدینه، حسن بن یزید نیز در آنجا بودند.

بنی غفار آمدند و از حسن بن یزید نزد خلیفه شکایت کردند.

حسن: ای خلیفه در مورد آن‌ها از ابن ابی ذویب بپرسید.

خلیفه: ای ابن ابی ذویب؛ شما در مورد این‌ها چه می‌گویید؟

ابن ابی ذویب: من گواهی می‌دهم که آن‌ها با حیثیت و آبروی مردم بازی می‌کنند و به مردم اذیت و آزار می‌رسانند.

خلیفه خطاب به بنی غفار: شنیدید؟

بنی غفار: ای امیر المؤمنین؛ حالا از او در مورد حسن بن یزید سئوال کنید.

خلیفه: ای ابن ابی ذویب؛ در مورد حسن چه می‌گویی؟

ابن ابی ذویب: او بر خلاف حق قضاوت می‌کند و پیرو خواهشات خویش می‌باشد.

خلیفه خطاب به حسن: ای حسن؛ شنیدی در مورد شما چه گفت؟

و او شیخ صالحی است.

حسن بن یزید: ای امیر المومنین؛ از او در مورد خود سوال کنید.

خلیفه: در مورد من نظرت چیست؟

ابن ابی ذویب: خواهش می‌کنم در این مورد از من چیزی نپرسید.

خلیفه: تو را به خدا سوگند، نظرت را بگو.

ابن ابی ذویب: مرا چنان به خدا سوگند می دهی، گویا خودت نمی دانی کی هستی؟

خلیفه: باید بگویی.

ابن ابی ذویب: من گواهی می دهم که تو مال را به ناحق تصاحب نموده‌ای و در غیر محل، آن را انفاق کرده‌ای و نیز گواهی می دهم که ظلم و ستم بر دروازه تو فراوان است.

راوی می گوید: منصور از جای خود بلند شد و با عصبانیت گردن ابن ابی ذویب را در پنجه گرفت و فشرد و گفت: من اگر الآن اینجا نبودم، فارس، روم، دیلم، ترکیه را فتح کرده بودم.

ابن ابی ذویب: ای امیر! بخدا سوگند قبل از تو ابوبکر و عمر زمام خلافت را بدست داشتند، مال را از راه حق جمع آوری نموده و در راه حق مطابق با انصاف تقسیم می نمودند و بینی فارس و روم را به خاک مالیدند.

امام ابوحنیفه رح و منصور

اهل موصل با خلیفه وقت منصور عهد شکنی کردند. این در حالی بود که قبلا منصور از آنان تعهد گرفته بود که اگر عهد شکنی کردند، خونشان حلال است.

منصور فقهای وقت را فرا خواند. در میان آنان امام ابوحنیفه نیز وجود داشت.

منصور گفت: مگر نه اینکه رسول خدا فرموده است: «المؤمنون عند شروطهم» «مسلمانان مسئول پیمان و تعهدات خویش هستند.»

اهل موصل با من پیمان بسته‌اند که اگر علیه من شورش کنند، خون‌هایشان برای من حلال است. بر این اساس من ریختن خون آن‌ها را جایز می دانم.

از میان جمع یکی پاسخ داد: شما برای آنان اتمام حجت نموده اید و اینك دست شما بر آنان آزاد است. اگر آن‌ها را مورد عفو خویش قرار دهید که بهتر و اگر نه مستحق مجازات می باشند.

آنگاه منصور، رو به ابوحنیفه کرد و گفت: شیخ! نظر شما چیست؟ مگر جز این است که ما در خلافت پیامبر و خانه امن به سر می بریم؟

ابوحنیفه رح: آن‌ها تعهد چیزی را به شما داده‌اند که مالك آن نبوده‌اند. و شما نیز بر آنان شرطی را گذاشته اید که حق آن را نداشته اید.

زیرا ریختن خون مسلمان جز در سه مورد جایز نیست ( )

پس منصور بقیه مسلمانان را مرخص نمود و ابو حنیفه را نزد خود طلبید و گفت: شیخ، سخن حق همین بود که شما گفتید اکنون به شهر و دیارت برگرد ولی از دادن چنین فتواهایی که به ضرر خلیفه ات تمام شود پرهیز کن زیرا دست شورشیان را باز می گذاری.

ابو حنیفه و منصور (۲(

ابو جعفر منصور خلیفه وقت می خواست ابو حنیفه/ را بر پست قاضی القضاة حکومت اسلامی گمارد ولی امام بخاطر تقوائی که داشت از پذیرفتن آن ابا ورزید. خلیفه سوگند خورد که تو باید بپذیری، ابو حنیفه سوگند خورد که نمی پذیرد. ربیع بن یونس که شاهد ماجرا و از نگهبانان بود گفت: نه شنیدی که خلیفه سوگند یاد کرد؟

ابو حنیفه فرمود: من نیز سوگند خوردم. و خلیفه به ادای کفاره سوگندش، از من تواناتر است. راوی می گوید: منصور دست بر دار نبود و بارها پست قضاوت را پیشنهاد کرد: ابوحنیفه به ایشان گفت: از خدا بترس و امانت را به کسی واگذار کن که از خدا ترس داشته باشد. بخدا سوگند من در حال خونسردی بر خود اطمینان ندارم تا چه رسد در حال خشم و غضب و اگر شما یکی پست قضاوت یا غرق شدن در فرات را پیش روی من بگذارید من غرق شدن در فرات را ترجیح می دهم.

و شما اطرافیانی دارید که نیاز به قاضی دارند که مراعات حال آن ها را بکند. سپس من صلاحیت چنین پستی را ندارم.

منصور گفت: دروغ می گویی. تو صلاحیت آن را داری. ابو حنیفه گفت: چه بهتر شما سخن آخر را گفتید. چگونه می پسندی که قاضی دروغگویی را انتخاب کرده امانت خود را به او بسپاری؟ ( )

سفیان ثوری و مهدی

امام سفیان ثوری می گوید: خلیفه وقت، مهدی برای حج آمده بود دستور داده بود مرا احضار کنند. چنانکه در کنار خانه کعبه کمین زده بودند و شب هنگام، مرا دستگیر کردند.

و نزد خلیفه بردند. رو به من کرد و گفت: چرا نزد ما نمی آیی تا از شما در امور مشوره بگیریم و از آنچه دستور می دهی پیروی و از آنچه نهی می کنی خودداری کنیم. (و اینک بقیه گفتگوی آن ها(

سفیان ثوری: این سفر شما چقدر خرج بر داشته است؟

مهدی: نمی دانم حساب با صندوق داران و وکلای من استز

سفیان: فردای قیامت در محضر پروردگار اگر این سئوال متوجه شما باشد، چه جوابی برای آن داری.

ولی عمر بن خطاب وقتی که برای حج تشریف آورد. از غلام خودش پرسید: در این سفر چقدر خرج نموده‌ای؟

غلام گفت:

ای امیر المؤمنین! هیجده دینار انفاق کرده ام.

عمر س فرمود: وای بر تو! بر بیت المال مسلمین ستم نموده ای.

من از منصور شنیدم که ایشان از اسود و او از علقمه و ایشان از ابن مسعود شنید که از رسول خدا نقل می کرد که فرموده است:

چه بسا افرادی که با بی پروایی مال خدا و رسولش را مطابق دلخواه حیف و میل می کنند و فردا در آتش دوزخ سقوط خواهند کرد.

وقتی سفیان اینرا گفت یکی از اطرافیان خلیفه به نام ابو عبید کاتب گفت: یعنی امیر المؤمنین با همین سزا مواجه خواهد شد؟

سفیان گفت: ساکت شو، فرعون را وزیرش هامان به هلاکت و هامان را فرعون ()

صحنه ای دیگر بین سفیان و مهدی

قعقاع بن حکیم می گوید: من در مجلس مهدی نشسته بودم که سفیان ثوری بزرگترین عالم زمان تشریف آورد. و سلام کرد ولی نگفت: سلام بر امیر المؤمنین.

ربیع نیز با شمشیرش در کنار خلیفه ایستاده، منتظر دستور بود.

خلیفه با چهره ای باز رو به سفیان کرد و گفت: ای سفیان! ببین اطراف من همه آماده ایستاده اند، فکر نکن که ما بر تو قدرت نداریم.

تو در چنگ ما قرار داری. بترس از اینکه ما مطابق هوای خویش علیه تو حکمی صادر کنیم.

سفیان گفت: اگر تو علیه من حکم صادر کنی، آنگاه پادشاه توانایی وجود دارد که علیه تو حکم صادر خواهد کرد او کسی است که حق و باطل را از یکدیگر جدا می کند.

ربیع گفت: ای امیر المؤمنین! این نادان با تو اینگونه برخورد می کند، اجازه بفرمایید تا گردنش را از تنش جدا کنیم.

مهدی به ربیع گفت: ساکت باش. این ها آرزویشان همین است که بدست ما کشته شوند تا به شهادت و سعادت برسند و ما شقی و بدبخت بشویم.

برای او حکمی بنویسید که پست اقضای کوفه را به او واگذار کنند و هیچ کس حق مخالفت با او را در آنچه فیصله می کند ندارد.

حکم را صادر کردند و بدست سفیان دادند. آن را برداشت و بیرون رفت. کاغذ را مچاله کرد و در رودخانه دجله انداخت و مدتي از انظار مردم ناپدید شد.

همه جا را گشتند ولی او را نیافتند. ناچار به جای او شریك نخعی را به آن پست گماردند ()

صحنه ای دیگر بین سفیان و منصور

سفیان ثوری وارد مجلس خلیفه وقت منصور گردید.

منصور گفت: حاجتی داری بگو تا برآورده سازم. سفیان گفت:
از خدا بترس. زمین خدا را پر از ظلم و ستم نموده‌ای.
منصور سر به زیر انداخت و پس از اندکی دوباره پرسید:
اگر حاجتی داری تا بر آورده کنم؟ سفیان گفت: تو به این جایگاه بوسیله شمشیرها و مجاهدتهای مهاجرین و انصار رسیده‌ای. واکنون فرزندان آن‌ها از گرسنگی جان می دهند. از خدا بترس و حقوق آن‌ها را پرداخت کن.

امام مالك و جعفر بن سلیمان

به جعفر بن سلیمان پسر عموی منصور گفتند که مالك بیعت شما را چیزی به حساب نمی آورد. جعفر عصبانی شد و امام را طلبید.
او را به زور آوردند. جعفر دستور داد لباس های او را بیرون کردند و بر بدن برهنه‌اش شلاق زدند. و دستش را چنان کشیدند که از شانه در رفت و زیر انواع شکنجه‌ها قرارش دادند که بعد از آن خداوند ایشان را بلند مرتبه کرد و آوازه‌اش همه جا رسید.
ابن جوزی در حوادث سال صد و چهل و هفت هجری آورده است که به مالك بن انس هفتاد ضربه شلاق زدند به خاطر صدور فتوایی که با منافع خلیفه اصطکاک پیدا بود.)

فضیل بن عیاض و هارون الرشید

همچنین حکایت است که روزی هارون الرشید به فضیل گفت: چگونه زاهد (بی رغبت) شدی؟ فضیل در جواب گفت: تو از من بیشتر زاهد و بی رغبت شده‌ای.
خلیفه گفت: چطور؟
فضیل گفت: من زاهد دنیا هستم و تو زاهد آخرت هستی، دنیا فناپذیر و آخرت جاودان است، پس شما که از آخرت بی رغبت شده‌اید از من زاهد تر هستید()

شعیب بن حرب و هارون الرشید

شعیب بن حرب می گوید: در مسیر مکه با هارون الرشید برخورد نمودم. در دل گفتم: فرصت خوبی است باید او را امر بمعروف و نهی از منکر کنم. باز نفسم می گفت: بگذار، او مردی خشن و ستمگر است، گردنت را خواهد زد. بالاخره تصمیم گرفتم با او صحبت کنم.
خود را نزدیك رساندم و با آواز بلند گفتم: ای هارون! امت را به مشقت انداخته ای و چهارپایان را به ستوه آورده‌ای.

هارون الرشید دستور داد که مرا احضار کنند. وقتی بر او وارد شدم، دیدم چوبی در دست دارد و با آن بازی می کند.

پرسید: از چه تباری هستی؟

گفتم: از طبقه پایین مردم.

هارون الرشید: مادرت به عزایت بنشیند از کدام طایفه ای؟

شعیب: از ابناء هستم.

هارون الرشید: چطور به خودت اجازه دادی مرا با اسم صدا کنی؟

شعیب: من خدا را با اسم صدا می کنم و می گویم: یا الله، یا رحمن.

آنگاه صدا کردن شما با نام چه اشکالی دارد؟ ضمنا خداوند در قرآن محبوب ترین بندگانش محمد را به نام ذکر کرده است و مبغوض ترین بندگان ابولهب را به کنیه ذکر نموده است.

جنگهای بین مسلمین

یکی از مسائله مهم در مسئله خلافت و ملوکیت جنگهای بین حضرت علی رض و حضرت معاویه رض میباشد. جنگهای بین مسلمین که رسول الله ص از آنها به عنوان فتنه یاد نموده اند یکی از تلخ ترین وقایع امت اسلامی در صدر اسلام است. این اختلافات و جنگها مسلمانان را به دو بخش طرفداران حضرت علی رض و حضرت معاویه رض تقسیم نمود. اگر چه با شهادت حضرت علی و صلح حضرت حسن حضرت معاویه و طرفدارانش در این کشمکش و تقابل پیروز شدند اما در قلبها و اعتقاد مسلمین این اختلاف همچنان باقی ماند و تا به امروز نیز یك سئوال اساسی در باب حکومت اسلامی میباشد. ائمه مذاهب مانند امام شافعی رح در این باره سکوت کردند و فرمودند خداوند چنان که دستهای ما را از این جنگها باز داشت زبانهای ما را نیز باز بدارد. و این رای ائمه مذاهب اهل سنت است. در زمان ائمه مذاهب هر نظر و رای ایشان به معنی فتوی ایشان بود و در آن زمان هنوز صف بندی ها و موافقین و مخالفین دو طرف در قلبهای مسلمین موجود بود. ائمه بزرگوار رایی صادر نکردند شاید یك دلیلی که نزد آنها بود این باشد که مبادا گروهی از فتوی و رای آنها دست آویزی و دلیلی برای جلب حمایت مردم برای خود و شورانیدن مردم بر ضد گروه دیگر استفاده کنند. چرا که ممکن بود این اختلافات مجددا زبانه کشد و زنده شده و یك صف بندی جدید و جنگهای جدید بین مسلمین ایجاد شود. چنانکه عباسیان و هاشمیان در طول خلافت اموی ها و عباسی ها همیشه از یکدیگر ناراضی بودند و به دنبال شرایطی برای یك انقلاب و یك قیام میگشتند. ائمه مذاهب که به حکم شرع با جنگ بین مسلمین مخالف بودند در باب جنگهای صدر اسلام سکوت کردند. ما نیز به تبعیت از ائمه مذاهب و احترام به اصحابی که در دو صف جنگ بودند در باب این جنگها و کشتارها سکوت میکنیم و قضاوت در این باب را به خداوند موکول میکنیم. زیرا که احادیث در باب فتنه است که چنین میفرماید:

.[۱۸]حدیث صحیح، احمد، ابوداود، ابن حبان، حاکم، صحیح الصغیر (۲۵۸/٦(

رسول الله صلي الله عليه وسلم به ابوذر نشان داد که در فتنه ها چگونه عمل کند، فرمود: (يَا أَبَا ذَرٍّ أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا يَعْنِي حَتَّى تَغْرَقَ حِجَارَةُ الزَّيْتِ مِنَ الدِّمَاءِ كَيْفَ تَصْنَعُ قَالَ اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ اقْعُدْ فِي بَيْتِكَ وَأَغْلِقْ عَلَيْكَ بَابَكَ قَالَ فَإِنْ لَمْ أُتْرَكْ قَالَ فَأْتِ مَنْ أَنْتَ مِنْهُمْ فَكُنْ فِيهِمْ قَالَ فَآخُذُ سِلَاحِي قَالَ إِذَنْ تُشَارِكَهُمْ فِيمَا هُمْ فِيهِ وَلَكِنْ إِنْ خَشِيتَ أَنْ يَرُوعَكَ شُعَاعُ السَّيْفِ فَأَلْقِ طَرَفَ رِدَائِكَ عَلَى وَجْهِكَ حَتَّى يَبُوءَ بِإِثْمِهِ وَإِثْمِكَ) [١٨]

)اي ابوذر اگر جنگي ميان مسلمانان رخ داد و مسلمان درگير کشتار شدند بگونه اي که حجاره [١٩] الزيت غرق درخون ها شد، آنگاه چه مي کنيد؟ در خانه خود بنشين و درب منزلت را ببند. ابوذر گفت: اگر نتوانستم چه؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: همراه کسي باش که در گذشته با وي بوده اي. گفتم: اسلحه ام را حمل کنم؟ فرمود: آنگاه شريك آنها هستي، اما اگر احتمال اين وجود دارد که شمشير، تو را تهديد کند، چادرت را بر چهره ات بينداز. يعني مقاومت نکن تا قاتل تو با بار گناهان خود و گناهان تو به سوي خدا برگردد و وارد دوزخ شود(

١٦. [مسلم، کتاب الفتن. باب نزول الفتن: (٤/ ٢٢١٢(

از ابوبکر روايت شده که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: (إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتَنٌ أَلَا ثُمَّ تَكُونُ فِتْنَةٌ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي فِيهَا وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي إِلَيْهَا أَلَا فَإِذَا نَزَلَتْ أَوْ وَقَعَتْ فَمَنْ كَانَ لَهُ إِبِلٌ فَلْيَلْحَقْ بِإِبِلِهِ وَمَنْ كَانَتْ لَهُ غَنَمٌ فَلْيَلْحَقْ بِغَنَمِهِ وَمَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَلْحَقْ بِأَرْضِهِ قَالَ فَقَالَ رَجُلٌ يَا رسول الله أَرَأَيْتَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِبِلٌ وَلَا غَنَمٌ وَلَا أَرْضٌ قَالَ يَعْمِدُ إِلَى سَيْفِهِ فَيَدُقُّ عَلَى حَدِّهِ بِحَجَرٍ ثُمَّ لِيَنْجُ إِنِ اسْتَطَاعَ النَّجَاءَ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ قَالَ فَقَالَ رَجُلٌ يَا رسول الله أَرَأَيْتَ إِنْ أُكْرِهْتُ حَتَّى يُنْطَلَقَ بِي إِلَى أَحَدِ الصَّفَّيْنِ أَوْ إِحْدَى الْفِئَتَيْنِ فَضَرَبَنِي رَجُلٌ بِسَيْفِهِ أَوْ يَجِيءُ سَهْمٌ فَيَقْتُلُنِي قَالَ يَبُوءُ بِإِثْمِهِ وَإِثْمِكَ وَيَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ) [١٦]

)يقيناً فتنه هايي در آينده بروز خواهند کرد کسي که در اوج فتنه ها، نشسته است، بهتر است از کسي که در آنها راه مي رود و کسي که در فتنه راه مي رود بهتر است از کسي که در فتنه ها شرکت مي کند. آگاه باشيد هرگاه فتنه ها نازل شدند، هرکس شتري داشته باشد، به شترهاي خود ملحق شود و هرکس گوسفند داشته باشد به گوسفندان خود ملحق شود. هرکس زمين زراعي داشته باشد، به زمين هايش ملحق شود، يکي از حاضرين عرض کرد، اي پيامبر خدا صلي الله عليه وسلم کسي که شتر، گوسفند و زمين نداشته باشد چه کند؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: شمشيرش را گرفته، لبه آن را بر سنگ بزند تا شکسته شود و بعد اگر برايش مقدور است، خودش را نجات دهد. بارالها وظيفه خودم را انجام داده ام. يکي ديگر از حاضرين پرسيد: اي پيامبر خدا صلي الله عليه وسلم بفرمائيد: اگر من اجباراً بسوي جنگ سوق داده شوم يا به سوي يکي از فريقين برده شدم؟ و از ناحيه کسي مورد اصابت شمشير قرار گرفتم يا اينکه تيري به من اصابت کرد و من کشته شدم چه مي شود؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: قاتل تو گناهان خود و گناهان تو را بر دوش خود گرفته و از اهل دوزخ است(

اصحابي مانند سعد بن ابي وقاص، عبدالله بن عمر، محمد بن سلمه، ابي بكره و غيره كه در جنگ ميان ياران در دوران على رضي الله عنه و معاويه رضي الله عنه شركت نكردند به اين احاديث استدلال نمودند، اين بزرگان بر اين باور بودند كه وارد شدن در فتنه جايز نيست، حتي اگر كسي به كشتن آنها اقدام كند از خود دفاع نمي كنند.

از مفهوم حديث و احاديث مشابه چنين برمی آيد و كه رسول الله ص جنگ بی مسلمين را منع كامل قرار داده اند.

اما برای آينده اگر مسلمانان به چنين مسائلی اختلافی مواجه شدند و چنين شرايطی ايجاد شود و مسلمين را به دو بخش تقسيم نموده و باعث جنگ و كشتار بين مسلمانان شود حكم خداوند ج چنين است:

)فان تنازعتم فی شیئ فردوه الی الله و رسوله (...

و در اين باب به اين حديث رسول الله ص تمسك می كنيم :

فقد اخرج ابن ماجه من حديث عبدالرحمن بن مهدي عن معاويه بن صالح عن ضمره بن حبيب عن عبدالرحمن بن عمرو السلمي انه سمع العرباض بن ساريه يقول وعظنا رسول الله صلي الله عليه وسلم موعظه ذرفت منها العيون ووجلت منها القلوب فقلنا يا رسول الله ان هذه لموعظه مودع فماذا تعهَد الينا قال تركتكم على البيضاء ليلها كنهارها لا يزيغ منها بعدي الا هالك من يعش منكم فسيري اختلافاً كثيراً فعليكم بما عرفتم من سنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضّوا عليها بالنواجذ وعليكم بالطاعه وان كان عبدا حبشيا فانما المؤمن كالجمل الآنف حيث ما قيد انقاد

)شما را در حالي رها مي كنم كه همه چيز را براي شما واضح و روشن ساخته ام، همه ابهام ها روشن و آشكار شده اند. بعد از من هيچكس راه انحراف را انتخاب نمي كند، مگر كسي كه در تقدير خداوند، سرنوشتش به هلاكت رقم خورده باشد، هركس از شما بعد از من زنده بماند، شاهد اختلافات زيادي خواهد شد. بر شما لازم است كه به روش هاي من و خلفاي راشدين چنگ بزنيد و كاملاً پايبند به آن باشيد و اطاعت كنيد اگر چه حاكم شما يك غلام سياه فام حبشي باشد، مثال مرد مومن مانند شتري است كه مهار شده است، به هر جا رانده شود، مي رود (

سایر صفات ملوک و امرا

حکومت ملوکیت

ملوکی که به حکومت رسیدند از خلفاء راشدین وعشره مبشره وسابقون الاولون واصحاب بدر واحد واحزاب و اصحاب بیعت رضوان و حتی اصحاب یوم الفتح نبودند. آنها از مهاجرین و انصار نبودند و هیچ آیه و حدیثی در تزکیه و تایید این ملوک وجود ندارد. آنها افضل امت و احق به خلافت نبودند. چرا که افضل امت و احق به خلافت همانا مهاجرینی بودند که از سابقون الاولون و اصحاب بدر و احد وخندق و بیعت رضوان میباشند. مثلا افضل امت و احق به خلافت در زمان حضرت معاویه اصحابی مانند حضرت سعد بن ابی وقاص میباشد که تمامی شرایط ذکر شده را دارا میباشد چنانچه حضرت عمر رض فرموده است. ملوک مورد اعتماد و تایید خدا و پیامبر ش نبودند بلکه احادیث بعضی از اعمال آنها را تایید و بعضی را رد میکنند. چنانکه در مبحث عصر فتنه و امرای بعد از فتنه دیدیم. بر این اساس این اشخاص از لحاظ خصوصیات مانند دیگر مسلمین میباشند و در گروه مسلمین عام طبقه بندی میشوند و در سلك خلفای راشدین قرار نمیگیرند.

لذا صفات ملوک مانند صفات عامه مسلمین و نه خلفای راشدین طبقه بندی میشوند.

صفات مهم رهبر یا حاکم

1. هویت: مسلمان عام
2. ایمان: مسلمان عام
3. علم: مسلمان عام
4. تدبیر مصالح: مسلمان عام
5. تقوی: مسلمان عام
6. شجاعت: مسلمان عام
7. عدالت: مسلمان عام
8. مشروعیت: مسلمان عام
9. سلامت حواس: مسلمان عام
10. سلامت جسم: مسلمان عام
11. قریشی بودن
12. مرد بودن

۱۳. بالغ

سه صفت قریشی بودن، مرد بودن و بالغ بودن در ملوک اموی و عباسی بوده است و در ملوک غیر از اینها باید تحقیق شود.

عمدۀ این مسئولیتها و صلاحیتها و وظایف امت در مقابل رهبر (و یا حاکم) عبارتند از:

ملوک و خلفای اموی و عباسی همه براساس غلبه و استیلا و یا وراثت به حکومت رسیدۀ اند و لذا تمامی آنها در واقع حاکم غالب و مستولی میباشند. در حکومت غلبه قدرت حاکم و متحدینش اساس حکومت است و حاکم غالب براساس روشهای مشروع یعنی اجماع امت یا شوری مسلمین و یا نصب براساس نص و یا هم شوری اهل حل و عقد به قدرت نرسیدۀ است و قدرت را از این مراجع مشروع بدست نیاورده است. بلکه قدرت را از زر و زور که هردو نامشروع هستند بدست آورده است. لذا این حکومت با حکومت خلفاء راشدین و حکومت پیامبر ص از اساس و بنیان تفاوتهای بسیار بزرگ دارد. حکومت ملوک در ذات خود نامشروع است و براساس ضرورت وقت مشروعیت پیدا میکند مانند گوشت حیوان درندۀ که در ذات خود حرام است اما در وقت ضرورت برای بقای حیات خوردن آن به اندازه لازم تا زمانی که غذای حلال بدست آید جواز دارد. براین اساس این حکومت در وقت ضرورت حکومت مجاز میباشد و مسلمانان براساس ضروت باید در مسائلی که موافق شرع است از این حکومت تبعیت کنند.

۱. مشروعیت حاکم: مشروعیت براساس ضرورت مسلمین و شرایط وقت

۲. طریقه انتخاب حاکم: قدرت حاکم و زر و زور و شمشیر

۳. دوران حکومت حاکم: تازمان بقای قدرت و استیلا

٤. اطیع الله و اطیع الرسول در امر حاکم: در بعضی مسائل ممکن اطیع الله و اطیع الرسول باشد و در بعضی مسائل برخلاف اومر خداج و رسول الله ص باشد و ناقض اطیع الله و اطیع الرسول باشد

۵. قوانین حکومت حاکم: اراده و نظر حاکم. در بعضی مسائل ممکن قوانین شرعی باشد و در بعضی مسائل ممکن نامشروع. حاکم فعال مایشاء و مختار تام بوده است.

٦. اطاعت از حاکم: اطاعت برحسب ضروت تازمانیکه خداوند حلی ایجاد کند لازم است

۷. نظارت بر حاکم: نظارتي وجود نداشته است. حاکم فعال مایشاء بوده است

۸. پیشنهاد به حاکم: حاکم ممکن پیشنهادات کسی را بشنود ممکن است پیشنهاد کنندۀ را مجازات کند

۹. انتقاد از حاکم: انتقاد مشروع و یا نامشروع مجازات سختی داشته است

۱۰. قضاوت درباره حاکم: مجازات سختی داشته است

۱۱. مخالفت با حاکم: کسی که به دلایل مشروع و یا نامشروع مخالفت میکرده جان و مال و زن و فرزندان خود را از دست میداده است

۱۲. خلع حاکم: کسی حق خلع حاکم را نداشته است اما ممکن شخص و یا گروه قدرتمند تری میتوانستند او را از قدرت اخراج کنند

۱۳. رابطه امت با حاکم: حاکم خود را ارباب و سرور و حتی مالك مردم میدانسته است

میبینیم که شرایط و اوصاف حکومت ملوک و رابطه آنها با امت برخلاف حکومت پیامبر ص و حکومت خلفای راشدین میباشد.

حضرت عمر میفرماید:

"اگر در من کجی ای دیدید مرا راست کنید... مردی از عامة مسلمین برخاست و گفت: «هرگاه در تو کجی ای دیدیم آن را با تیزی شمشیرمان راست خواهیم کرد». حضرت عمر تبسم نمود و فرمود: «ثنا باد مر خداوندی را که در رعیت عمر مردی را قرار داده که او را با تیزی شمشیر ش راست می کند." (زندگانی عمر-صلابی (ص۱۸٦((

اما

به جعفر بن سلیمان پسر عموی منصور گفتند که مالك بیعت شما را چیزی به حساب نمی آورد. جعفر عصبانی شد و امام را طلبید.او را به زور آوردند. جعفر دستور داد لباس های او را بیرون کردند و بر بدن برهنه اش شلاق زدند. و دستش را چنان کشیدند که از شانه در رفت و زیر انواع شکنجه ها قرارش دادند که بعد از آن خداوند ایشان را بلند مرتبه کرد و آوازه اش همه جا رسید.

ابن جوزی در حوادث سال صد و چهل و هفت هجری آورده است که به (امام) مالك بن انس هفتاد ضربه شلاق زدند به خاطر صدور فتوایی که با منافع خلیفه اصطکاک پیا کرده بود.

اگر این دو واقعه را مقایسه کنید فرق بین حکومت خلفای راشدین و ملوک اموی و عباسی را در می یابید. اگر چه نظام حکومت مشابه بود اما شخص خلیفه و بزرگان دولت اسلامی و روسای مسلمین متفاوت بودند.

خلفای راشدین مشورت، نظارت، انتقاد و مخالفت شرعی را به شکل کامل می پذیرفتند و به احکام شرع مقید بودند و به شریعت فیصله میکردند

اما ملوک اموی، مشورت، نظارت، انتقاد و مخالفت شرعی را براساس منافع شخصی خود تفسیر میکردند و اگر به نفع خود می یافتند قبول میکردند و اگر به زیان منافع شخصی خود میدیدند با شدت تمام رد میکردند و اشخاص مدعی را مجازات میکردند.

فرق بین فیصله براساس شریعت با فیصله براساس منافع شخصی همانند فرق بین حق و باطل است.

با اینهمه باید گفت که ملوک اموی اگر چه ظلم و ستم فراوانی کردند و از شریعت اسلام تخطی و نافرمانی های زیادی کردند اما خدمات زیادی نیز به مسلمین و اسلام انجام دادند. فتوحات اسلامی در دوران این حکومتها گسترش یافته و ایشان بارها از مسلمین در برابر هجوم کفار دفاع کردند و همچنین قوانین شرع و حدود اسلامی تا یك اندازه ای

اجرا میشد و محاکم و قضات بر بسیاری از مسائل فیصله های شرعی انجام میدادند و .... و این مصداق حدیث شریفی است که رسول الله صلی الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند:

حدیث: «حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ الْخَوْلاَنِيِّ، أَنَّهُ سَمِعَ حُذَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانِ يَقُولُ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّه - صلى الله عليه وسلم - عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ. قَالَ: نَعَمْ، وَفِيهِ دَخَنٌ قُلْتُ: وَمَا دَخَنُهُ قَالَ: قَوْمٌ يَهْدُونَ بَغَيْرِ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ قُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ، دُعَاةٌ إِلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا فَقَالَ: هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي، إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ قَالَ: تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلاَ إِمَامٌ قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذلِكَ» (أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٥ باب علامات النبوة في الإسلام (

يعني: «ادریس خولانی - رضي الله عنه - گوید: از حذیفه بن یمان شنیدم که می گفت: معمولاً مردم درباره خیر و پیشرفت دین و تقویت اسلام که بهترین خیر و برکت است، از پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - سؤال می کردند، ولی من درباره فتنه و فساد و شر و بی دینی از او می پرسیدم چون ترس آن داشتم زمانی با آن روبه رو شوم، گفتم: ای رسول خدا! ما در دوران جاهلیت در شر و فساد و بدبختی به سر می بردیم، ولی خداوند متعال این نعمت بزرگ را (دین اسلام) به ما بخشید، آیا بعد از این خیر و برکت و تحکیم مبانی و اساس اسلام مجدداً دچار فتنه و فساد خواهیم شد؟ فرمود: بلی، گفتم: بعد از آن فساد دوباره خیر و برکت دینی ایجاد خواهد شد؟ پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: بلی، ولی نه به صورت خالص و منزه بلکه باآلودگی همراه خواهدبود، گفتم: چه آلودگی؟ فرمود: جماعتی میبند حکومت می کنند و مردم را بدون داشتن رویه و سنّت من درست اداره می نمایندکه بعضی ازکارهایشان راتأیید وبعضی دیگرراانکاری نمایید. (اللؤلؤ والمرجان جلد دوم (٤٨/٢((

گفتم: آیا بعد از این خیر ناخالص هم فتنه و فساد و گمراهی خواهد آمد؟ فرمود: بلی، عدّه ای میبند به واسطه گمراهی وبی دینی خود، مردم را به سوی جهنم دعوت می نمایند، هرکس به آنان جواب دهد و از این حکام و امراء فاسد پیروی کند او را به جهنم میندازند، گفتم: ای رسول خدا! این حکام گمراه را برایمان تعریف کن، فرمود: «ایشان از ما هستند (و خود را مسلمان معرفی می کنند) و بازبان ما سخن می گویند (یعنی مواعظ و اندرزهایی که خدا و رسول خدا می گویند تکرار می نمایند، ولی این آیات و احادیث در قلب آنان اثر نگذاشته و خودشان به خلاف آنها عمل می کنند امّا برای فریب عامّه مردم به گفتن آنها متوسل می شوند»، گفتم: اگر دچار چنین شرایطی شدم تکلیفم چیست؟ چه دستوری به من می دهید؟ فرمود: شما با جماعت و اکثریت مسلمانان و حاکم این اکثریت باش، گفتم: اگر مسلمانان دارای جمعیت متشکل و پیشوا نبودند تکلیف چیست؟ فرمود: «از تمام گروهها و دسته ها دوری کن، و از هیچ دسته ناحقّی پیروی مکن، هرچند این کناره گیری برایت بسیار ناراحت کننده و مشقّت بار باشد، و مجبور باشی که تنها از ریشه

درختان تغذیه کنی و از گرسنگی به آنها گاز بزنی و تا زمانی که می میری باید این گوشه نشینی و مشقت را قبول نمایی ولی از گمراهان پیروی نکن». (اللؤلؤ و المرجان جلد دوم (۵۰/۲((

فصل چهارم

مسلمان

(وَخُلِقَ الإِنْسانُ ضَعيفاً) نساء/۲۸
انسان ضعیف آفریده شده است.

ایمان و علم و عصمت انبیاء بر اساس آیات خداوند ثابت است

ایمان و علم و تقوی خلفاء راشدین بر اساس بشارات الله و احادیث ثابت است

ایمان و علم و تقوی مسلمان عادی از مداومت شبانه روزی و هر لحظه ای بر کتاب الله و سنت رسول الله و اوامر دین در تمامی عمر ثابت میشود

مسلمین (عوام)

در باب حکومتهای اسلامی حکام را به سه دسته تقسیم کردیم :

پیامبر ص

خلفای راشدین رض (اصحاب قبل از فتح مکه (سابقون الاولون))

مسلمان عامی (مسلمانان بعد از فتح مکه)

در بخش معرفی این سه شخصیت دیدیم که پیامبر ص چه خصوصیات و صفاتي دارند و همچنین خلفای راشدین رض که بودند و چه ص فات و خصوصیاتي داشتند. اکنون میخواهیم یك مسلمان عام را معرفی کنیم. خداوند مسلمانان را به دو دسته قبل از فتح و بعد از فتح تقسیم کرده است (سوره حدید/۱۰) مسلمان عام کسی است که هیچ آیه یا حدیثی درباره شخص او به شکل خاص وجود ندارد و میان دیگر مسلمانان و همانند آنها زندگی میکند. البته درباره علماء و متقین و مومنین و مسلمین آیات و احادیث وجود دارند اما این نص درباره نوعیت و کلیت علماء و متقین هستند والبته درباره یك عالم خاص یا یك شخص مسلمان معین در زمان مانیستند. لذا این با آیات واحادیثی که مشخصا و شخصا درباره پیامبر ص و همچنین شخص خلفای راشدین رض آمده است بسیار متفاوت میباشد.

اکنون براساس آیات واحادیث میخواهیم درباره یك شخص مسلمان معلومات بدست آوریم.

صفات مهم رهبر یا حاکم

۱. هویت
۲. ایمان
۳. علم
٤. تدبیر مصالح
۵. تقوی
٦. شجاعت
۷. عدالت
۸. مشروعیت
۹. سلامت حواس
۱۰. سلامت جسم

۱۱. قریشی بودن

۱۲. مرد بودن

۱۳. بالغ بودن

صفات مهم رهبر یا حاکم:

هویت : معرفی مسلمان

خداوند در توصیف مسلمین که همانا امت محمدی ص میباشند در قرآن کریم می فرماید:

)ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) فاطر/۳۲

این آیه چنین تفسیر شده است:

)ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا (

)ما کتابهاي پيشين را براي ملّتهاي گذشته فرستاديم و) سپس کتاب (قرآن) را به بندگان برگزيده خود (يعني امّت محمّدي ص) عطا کرديم.

فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ (

برخي از آنان به خويشتن ستم مي کنند، وگروهي از ايشان ميانه روند، و دسته اي از ايشان در پرتو توفيقات الهي در انجام نيکيها پيشتازند.

دسته اوّل (ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ) به خويشتن ستم مي کنند.

اين گروه بدي هاي اعمالشان بيشتر از خوبيهاي اعمالشان است.

دسته دوم در وسط هستند و ميانه روند:

)مُّقْتَصِدٌ) ميانه رو. بديها و خوبيهاي ايشان متعادل و برابر است.

دسته سوم: (سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ (

در پرتو توفيقات الهي در انجام نيکيها پيشتازند. نيکيهايشان بر بديهايشان مي چربد... وليکن فضل و کرم خدا جملگي سه دسته را در برمي گيرد. اين است که هر دسته به بهشت و به نعمت موصوف در آيات بعدي مي رسند، با تفاوت درجاتي که دارند.

ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۳۲(

این (سبقت در خیرات) واقعاً فضیلت بزرگی است.

)تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۹۹/۱((

چنانچه حضرت آدم که جد همه انسانهاست و پیامبر نیز بود باز هم دچار لغزش شد

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لآدَمَ فَسَجَدُوا إِلا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳٤) وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳٥) فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۳٦) فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷) قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹) سورة بقره

)وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لآدَمَ فَسَجَدُوا. (

)اي پیغمبر یاد کن) آنگاه را که به فرشتگان گفتیم: در برابر آدم (به نشانه ي درود و اقرار به برتري او) تواضع کنید. (همه ي فرشتگان اطاعت کردند و) تواضع نمودند.

)تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۱۶۳/۱((

این بالاترین شکل احترام و تکریم است براي آفریده اي که در زمین تباهي مي ورزد و خونها مي ریزد، ولي در عین حال، رازهائي به او عطاء گشته است که او را بر فرشتگان برتري مي دهد و او را فراسوي آنان مي برد. آخر به او راز دستیابي و علم و معرفت بخشیده شده است، همانگونه که بدو اراده ي مستقلي داده شده است تا با آن راه را برگزیند و آزادانه پیش رود.

)إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (

مگر ابلیس که سرپیچي کرد و بزرگي ورزید و جزو کافران گردید.

)تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۱٦٤/۱((

)وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ) (۳٥(

گفتیم: اي آدم، تو با همسرت در بهشت جایگزین شوید، و در آن آسوده و فراوان هرچه را در هرجا که مي خواهید بخورید ولیکن به این درخت نزدیك نشوید، که از زمره ي ستمکاران خواهید شد.

همه ي ميوه هاي بهشت براي آنان روا و آزاد بود مگر يك درخت ... تنها درخت واحدي ، كه چه بسا اشاره به چيز ممنوعي باشدكه در زندگي بر روي اين خاكدان زمين ، چاره اي از آن نيست و وجود آن ضروري باشد. زيرا اراده بدون وجود ممنوع و حرام پرورش نمي يابد، وانسان صاحب اراده باحيواني كه رانده مي شود، جدا نمي گردد و امتيازي پيدا نمي كند، و پايداري انسان در وفاي به عهد و پيمان ، و ماندگاري او بر قرار و مدار و شرط و قول ، آزموده نمي شود. پس اراده سر دو راهه اي است كه در آنجا انسان و حيوان از يكديگر جدا مي شوند و فرق پيدا مي كنند. وكساني كه بدون اراده و به فرمان آرزوهاي پليد، سرگرم خوشگذراني و بهره مندي از شهوات هستند، ايشان جزو دنياي چهارپايان بشمار مي آيند، اگر چه در شكل و قيافه ي انسانها نمودار شده باشند.

)فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ(

ليكن اهريمن ، آنان را از آنجا لغزاند. پس خدا ايشان را از آنچه در آن بودند بيرون راند.

واژه ي: (أَزَلَّهُمَا) لغزاندشان ... تعبير شكل بخش عجيبي است . واژه اي است كه شكل حركت را به تصوير مي كشد وحالت را خوب مجسم مي كند. چنان است كه گوئي اهريمن را مي بيني، در حالي كه آن دو را كشان كشان از بهشت بدور ميدارد، و قدمهاي آنان را هول مي دهد تا از جا بلغزند و از بالا بالاها به ته درّه ي ژرفي فرو افتند.
بدين هنگام ، آزمون كامل مي شود: آدم پيمان خويش را فراموش كرده است و در برابر اغواگري ، ناتوان گشته و تن به زبوني سپرده است. در اينجا است كه فرمان خدا تحقق پذيرفته و قضاي الهي آشكار شده است

)وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ(

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١٦٦/١((

گفتيم : (به زمين) فرود آييد (و در آنجا زندگي كنيد) ... دسته اي دشمن دسته اي خواهيد شد (به سبب رقابت و فريب اهريمن) ، و در زمين مكان استقرار و جايگاه زندگي آسوده و تمتع و بهره مندي ، براي شما آماده است تا مدتي (كه اجلتان فرا رسد و دنيا پايان گيرد. (

اين ، اعلام درگيري جنگ و پيكار در پهنه ي مقدّري است كه برايش تعيين گشته است. پيكار وكارزار ميان شيطان و انسان كه تا آخر زمان ادامه دارد.
آدم به وسيله ي چيزي كه خداوند در سرشت او آفريده ود، از لغزشي كه پيدا كرده بود برخاست و به اشتباه خود پي برد. رحمت پروردگارش او را دربرگرفت ، رحمتي كه پيوسته او را درمي يابد، بدانگاه كه به سوي رحمت الهي برمي گردد و خود را در پناه رحمتش مي گيرد:

)فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ(

)آدم و همسرش به لغزش خود پي بردند، خدا كلماتي را به دل آدم الهام كرد) پس آدم سخناني را از سوي پروردگارش دريافت داشت (و توبه و استغفار سر داد) و خداوند توبه ي او را پذيرفت و از او خشنود شد، (زيرا) خدا بسيار توبه پذير (و نسبت به بيدكان ضعيف خود) مهربان است.

واپسين فرموده ي خدا بيان مي شود. پيمان هميشگي الهي با آدم و نسل او، بسته مي گردد، و آن پيمان جانشيني در اين زمين است كه رعايت آن در زمين، شرط رستگاري و ناديده انگاشتن آن، باعث هلاكت و نابودي است.

)قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)(٣٨(

)وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)(٣٩(

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١٦٧/١((

گفتيم (به آدم و همسرش و نسل آينده ي ايشان و به ابليس): همگي از آنجا (به زمين) فرود آييد. پس اگر راهنمائي و تكاليفي از سوي من برايتان آمد (و حتماً هم خواهد آمد)، پس كساني كه از راهنمائي و فرمان من پيروي كنند، ترس و خوفي بر آنان نخواهد بود و غمگين نخواهند شد. و كساني كه كفر ورزند و آيه هاي مرا تكذيب دارند، اين چنين افرادي ياران آتش بوده و در آنجا ماندگار مي مانند.

بدين منوال، نبرد به ميدان اصلي كارزار انتقال يافت، و از آن هنگام كه شترِ بد مست جنگ، زانوبند خود را گسيخته است، آني آرام نگرفته و لحظه اي سست نگشته و فرو ننشسته است.
انسان هم در بامدادان بشريت پي برد كه اگر بخواهد پيروز شود، چگونه پيروز خواهد شد، و اگر براي خود، خواهان خسران و زيان باشد، چگونه شكست خواهد خورد

وقتی که آدم ابوالبشر که نبی خداوند بود اگر چه مومن بود باز هم شیطان باعث لغزش او شد و اوکاری را انجام داد که ممنوع قرارداده شده بود چگونه یك مسلمان عادی و عامی (که پیامبر و معصوم نیست) میتواند ادعای مصونیت از لغزش وگناه را داشته باشد.
)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١٦٨/١((

)كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى (٦)أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى (٧)إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى (٨)أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (٩)عَبْدًا إِذَا صَلَّى (١٠)أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى (١١)أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى (١٢)أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى) سورة علق

تفسیر این آیات:

)کلا ! إن الإنسان لیطغی. أن رآه استغنی. إن إلی ربك الرجعی) سوره علق

قطعاً (اغلب) انسانها سرکشي وتمرّد مي آغازند، اگر خود را دارا و بي نياز ببيند. مسلّماً بازگشت (همگان در آن جهان) به سوي پروردگار تو خواهد بود (و او سرکشان و متمرّدان را به کیفر اعمالشان مي رساند). کسي که بدو داده است و او را دارا و بي نياز کرده است خدا است. همچنین خدا است که او را آفریده است و کرامت و عظمتش بخشیده است و بدو آموخته است و آگاهي داده است. ولیکن انسان به طور عام -کسي مستثني نمي گردد مگر آن که ایمانش او را محفوظ و مصون بدارد - شکر و سپاس نمي گوید وقتي که بدو نعمت داده مي شود و دارا و بي نیاز مي گردد، و سرچشمه نعمتي را هم نمي شناسد که او را دارا و بي نیاز نموده است. او همان سرچشمه اي است که وي را آفریده است و بدو علم و دانش بخشیده است... گذشته از آن رزق و روزیش را اعطاء کرده است... با وجود همه اینها او سرکشي و نافرماني مي کند و فسق و فجور مي آغازد، و ستم مي کند و تکبّر مي ورزد، به جاي این که نعمت و دهنده نعمت را بشناسد و شکر نعمت به جاي آورد و سپاسگزاري نماید.

زماني که شکل انسان سرکشي پدیدار مي آید که آفرینش و پیدایش خود را فراموش کرده است و ثروت و دارائي او را سرمست و مغرور نموده است، پیروي مي آید که تهدید پیچیده اي در بر دارد:

)تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (٤٩١/١((

)وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ) فصلت/٥١

هنگامي که ما به انسان نعمت دهیم رویگردان (از دینداري و شکرگزاري) مي گردد و تکبّر و غرور مي ورزد، و هنگامي که به بلا و گرفتاري و ناراحتي و بیماري دچار گردید، دعاهاي عریض و طویلي سر مي دهد (و به شکوه و گلایه مي پردازد که چرا خدا نعمت خود را از او باز گرفته است و بدو ظلم کرده است). (تفسیر نور خرم دل (ص: ٢٩((

)وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ) شوري/٢٧

«واگر خدا روزي بندگان را وسیع و فراوان گرداند در روي زمین ظلم و طغیان بسیار کنند، لیکن روزي خلق را به اندازه اي که بخواهد نازل مي گرداند که خدا بر بندگانش بصیر و آگاه است.»

تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (٣١٤/١(

)يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً) نساء/٢٨

خداوند مي خواهد (باوضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند (چراکه او مي داند که انسان در برابر غرائز و اميال خود ناتوان است) و انسان ضعيف آفريده شده است (و در امر گرايش به زنان تاب مقاومت ندارد. (

)إِنَّ الإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (١٩) إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (٢٠) وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (٢١) إِلا الْمُصَلِّينَ (٢٢) الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلاتِهِمْ دَائِمُونَ (٢٣) وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ (٢٤) لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (٢٥) وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (٢٦) وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (٢٧) إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (٢٨) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (٢٩) إِلا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (٣٠) فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (٣١) وَالَّذِينَ هُمْ لأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (٣٢) وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (٣٣) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (٣٤) أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ) (٣٥) سوره معارج

آدمي کم طاقت و ناشکيبا آفريده شده است. هنگامي که بدي بدو رو مي کند، سخت بي تاب و بيقرار مي گردد. و زماني که خوبي بدو رو مي کند، سخت (از حسنات و خيرات دست بار مي دارد و) دريغ مي ورزد. مگر نمازگزاران. نمازگزاراني که هميشه نماز خود را به موقع مي خوانند و بر آن مداومت و مواظبت دارند. همان کساني که در دارائي ايشان سهم مشخّصي است براي دادن به گدا و بي چيز. آن کساني که به روز جزا و سزا ايمان دارند. کساني که از عذاب پروردگارشان بيمناک و ترسانند. آخر، عذاب پروردگارشان امان نمي دهد (کسي را که در آن بيفتد). و آن کساني که عورت خود را محافظت مي دارند، مگر از زنان و کنيزان خود، که در اين صورت لومه و سرزنشي بر ايشان نيست. آنان که فراتر از اين را بطلبند، متعدّي و متجاوز بشمارند (و از حلال به حرام گرائيده اند). و کساني که امانتدار بوده و نگاهدارند؟ عهد و پيمان خود هستند. و کساني که گواهيهائي را که بايد بدهند، چنان که بايد اداء مي کنند (و شهادت لازم را پنهان و کتمان نمي کنند). و کساني که مواظب و مراقب (اوقات و ارکان) نمازهاي خود مي باشند. آنان (که داراي چنين صفاتي باشند) در باغهاي بهشت مورد احترام و اکرام هستند.

شکل انسان - وقتي که دل او خالي از ايمان مي شود - آن گونه که قرآن آن را ترسيم مي کند، شکل شگفتي در صداق و دقت و تعبير کامل خود است، شکلي که قرآن از نماها و نمادهاي اصلي اين آفريده به تصوير مي کشد، و جز عنصر ايمان چيزي او را از آنها مصون نمي دارد و چيزي او را از آنها به دور نمي گرداند. ايماني که انسان را به سرچشمه اي مي ر ساند که در کنارش مي آرامد، و يقين و اطميناني پيدا مي کند که او را از جزع و فزع مي رهاند وقتي که شرّ و بلا بدو مي رسد، و از بخل و تنگچشمي به دورش مي گرداند هنگامي که از خير و خوبي و خوشي و نعمت برخوردار مي شود.

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١/ ٣٢((

)وَيَدْعُ الإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الإِنْسَانُ عَجُولا) اسراء ١١/
انسان (چه بسا در وقت خشم يا بلايا، دست دعا به سوي خدا برمي دارد و عليه خود و خويشاوندان و دوستان) دعاي شر مي كند، همانگونه كه (به هنگام شادي يا عادي) دعاي خير مي كند. اصلا انسان هميشه شتابگر بوده است (و خوبي و بدي را آزمندانه و عجولانه از خدا خواسته است ، و سود و زيان خود را چنان كه بايد ندانسته است
)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١/ ٣٧((

قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (١٥) الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (١٦) الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ) (١٧) سوره آل عمران

...همان كساني كه (ايمان ، دل آنان را لبريز ميسازد، و فرياد برمي‌آورند و) ميگويند: پروردگارا! ما ايمان آورده ايم ، پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش (دوزخ) بدور دار. و همان كساني كه (در راه طاعت و عبادت و دوري از گناه و معصيت و تحمّل مشقّات و ناملايمات) بردبار و (در نيّت و كردار و گفتار) درستكار، و (با خشوع و خضوع بر طاعت و عبادت) مداوم و ماندگار، و (از آنچه ميتوانند و بدان دسترسي دارند) بخشاينده ، و در سحرگاهان آمرزش خواهند...
)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١/ ١٠٢((

)اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ) عنكبوت/٤٥
)اي پيغمبر!) بخوان آنچه را كه از كتاب (آسماني قرآن) به تو وحي شده است ، و نماز را چنان كه بايد برپاي دار. مسلّماً نماز (انسان را) از گناهان بزرگ و از كارهاي ناپسند (در نظر شرع) بازمي دارد ، و قطعاً ذكر خدا و ياد الله (از هر چيز ديگري) والاتر و بزرگتر است ، و خداوند مي داند كه شما چه كارهائي را انجام مي دهيد (و سزا و جزايتان را خواهد داد. (
)تفسير نور خرم دل (ص: ١٨((

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (١) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (٢)﴾ [المؤمنون: ٢.]
به تحقيق آنان كه در نمازشان خضوع و خشوع دارند رستگارند يعني كساني كه با حضور دل در برابر عظمت خداوند نماز مي خوانند.

)يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ البقرة/١٥٣
اي كساني كه ايمان آورده ايد از بردباري و نماز (در برابر حوادث سخت زندگي) كمك بگيريد. بي گمان خدا با بردباران است. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١/٤٦١((

)فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا (٥٩)﴾ [مريم/٥٩.[
»مردم بدي كه نماز را ضايع نموده از شهوات پيروي كردند و به زودي در گمراهي فرو مي غلتند.«

)إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ) العنكبوت/٤٥
»همانا نماز شخص را از كار زشت و ناپسند باز مي دارد.«

﴾قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (١) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (٢)﴾ [المؤمنون: ٢]. »به تحقيق آنان كه در نمازشان خضوع و خشوع دارند رستگارند يعني كساني كه با حضور دل در برابر عظمت خداوند نماز مي خوانند.«

﴾أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا (٧٨) وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا (٧٩)﴾ [الإسراء: ٧٨-٧٩.[
»نماز را از زوال آفتاب (هنگام ظهر) تا تاريكي شب بر پا دار، و (نيز) قرآن فجر (نماز صبح) را؛ بي گمان قرآن (خواندن، در نماز) فجر (فرشتگان) حاضر آيند. و پاسي از شب را به نماز (تهجد) يعني نماز شب برگزار كن اميد مي رود در پاداش آن خداي تعالي تو را به مقام محمود برساند.«

امّا وظيفه گروه مسلماناني كه بر اين دو ركن نظارت و حفاظت دارند تا بتوانند بدين وظيفه سترگ برخيزند؛ وظيفه اي كه براي اقامه برنامه خدا در زمين، و غلبه حق بر باطل و خوبي بر بدي و خير بر شرّ ضروري است... و وظيفه اي كه گروه مسلمانان به خاطر آن با دست قدرت خدا و تحت نظارت الله و برابر برنامه باري تعالي، آفريده و پديدار گشته اند... وظيفه اي است كه آن را آيه زير روشن و معين مينمايد:
)وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) آل عمران/١٠٤
بايد از ميان شما گروهي باشند كه (تربيت لازم را ببينند و قرآن و سنت و احكام شريعت را بياموزند و مردمان را) دعوت به نيكي كنند و امر به معروف و نهي از منكر نمايند، و آنان خود رستگارند...

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۱/ ۳٤۲((

)وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) توبه/۷۱

مردان وزنان مؤمن، برخي دوستان وياوران برخي ديگرند. همديگر را به كار نيك مي خوانند و از كار بد باز مي دارند. و نماز را چنان كه بايد مي گزارند. و زكات را مي پردازند، و از خدا و پيغمبرش فرمانبرداري مي كنند. ايشان كسانيند كه خداوند بزودي ايشان را مشمول رحمت خود مي گرداند. (اين وعدۀ خدا است و خداوند به گزاف وعده نمي دهد و از وفاي بدان هم ناتوان نيست. چرا كه) خداوند توانا و حكيم است.

)لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْأَخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا) الأحزاب/۲۱

سرمشق و الگوي زيبائي در (شيوۀ پندار و گفتار و كردار) پيغمبر خدا براي شما است. براي كساني كه (داراي سه ويژگي باشند:) اميد به خدا داشته، و جوياي قيامت باشند، و خداي را بسيار ياد كنند.

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۱/ ۹۵((

از آيات فوق چنين فهميده ميشود كه مسلمان بايد كه اعمال نيك و خير و معروف انجام دهد و از اعمال شر و بد و زيان به مسلمين دوری كند. تا اينكه بتواند اين اعمال را تداوم دهد يعنی بعضی اعمال خير و اجتناب از اعمال شر لازمه تداوم عمل به خير و پرهيز از شر ميباشد.

برای اجرای معروف و پرهيز از منكر مانند:

لغزش در برابر وسوسه شيطان برای انجام عمل ممنوعه، خود داری از سركشی و طغيان در برابر الله و بندگان الله، عدم بغاوت در برابر الله و بندگان الله در وقت بی نيازی، قدرت اداره و مهار شهوت و نفس، كم طاقتی نكردن و نا شكيبا نبودن و صبر داشتن در سختی و مشكلات و بخيل نشدن و خودداری نكردن از حسنات در وقت خوبی و توان، دوری از فحشاء و منكر، امر به معروف و نهی از منكر، پيروی كامل از پيامبر اسلام ص، رستگار شدن و كسب رضايت الله ج و گمراه نشدن و دوری از روش گمراهان و آنچه از اوامر و نواهی كه الله فرموده در حق الله و بندگان او انجام دهد بايد كه براساس رهنمود قرآن عمل كند و چنانچه در آيات بالا ديديم اين رهنمود ها عبارتند از:

هميشه تائب باشد و طلب استغفار كند، از هدايت های الله يعنی فرامين خدا ج و رسول الله ص اطاعت كند، از كفر و شرک (خفی و جلی) و تكذيب آيات خدا ج بپرهيزد، بايد بر سبيل هدايت باشد و امر به تقوی كند. بر روزی كه خداوند به اندازه به او داده است شكر كند و از حرام اجتناب كند، از فواحش چه آنچه از آنها ظاهر است و چه پوشيده

است دوری کند، نماز پنج وقت را برپا دارد، در مال خود زکات و خیرات و صدقات را اداکند، از خشم و نارضایتی الله بترسد، از شرمگاههای خود جز برآنچه برآنها حلال است محافظت کند، باید به امانت و عهد خود پایبند باشند، به شهادت خود کما حقه پایبند هستند، مواظب و مراقب اوقات و ارکان نماز های خود باشند، در راه طاعت و عبادت و دوري از گناه و معصيت و تحمّل مشقّات و ناملايمات) بردبار و (در نيّت و كردار و گفتار) درستكار، و (با خشوع و خضوع بر طاعت و عبادت) مداوم و ماندگار، و (از آنچه ميتوانند و بدان دسترسي دارند) بخشايند ، و در سحرگاهان آمرزش بخواهند... ، از بردباري و نماز (در برابر حوادث سخت زندگي) كمك بگيريد. نماز را ضایع نکنند و از شهوات تبعیت نکنند، امر به معروف و نهی از منکر نمایند و زکات و صدقات را اداکنند، از اوامر و نواهی الله ج و رسول الله ص اطاعت کامل بنمایند.

یك مسلمان باید همواره در گروهی باشد که خداوند دوست دارد و از گروهی که خداوند دوست ندارد و لعنت کرده بدور باشد. در این صورت خداوند همیشه با آن مسلمان خواهد بود و این همراهی و یاری الله ج عامل اصلی موفقیت هر مسلمان در طول حیاتش است.

این گروهها عبارتند از:

)أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ) سوره أنفال /۱۹

بیگمان خدا با مؤمنان است (و ياري و پشتيباني او شامل آنان است. (

)تفسیر نور خرم دل (ص: ۹((

)) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ) بقره/۱۵۳

اي كساني كه ايمان آورده ايد از بردباري و نماز (در برابر حوادث سخت زندگي) كمك بگيريد. بي گمان خدا با بردباران است.

)تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۱/٤٦١((

)وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ) بقره/۱۹٤

از (خشم) خدا بپرهيزيد و بدانيد كه خدا با پرهيزگاران است.

)وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) بقره/۱۹۵

نيكوئي كنيد، همانا خداوند نيكوكاران را دوست مي دارد.

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۲/ ۹۴((

)قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱(
قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ) (۳۲) سوره آل عمران
بگو: اگر خدا را دوست ميداريد از من پيروي كنيد تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشايد، و خداوند آمرزنده مهربان است. بگو: از خدا و از پيغمبر اطاعت و فرمانبرداري كنيد، و اگر سرپيچي كنند (ايشان به خدا و پيغمبر ايمان ندارند و كافرند، و) خداوند كافران را دوست نميدارد...
)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۱/ ۱۴۴((

همچنین خداوند بعضی انسانها و گروههای آنها را دوست نمیدارد و بعضی از آنها را لعنت کرده است مانند:

)قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ) آل عمران/۳۲
بگو: از خدا و از پيغمبر اطاعت و فرمانبرداري كنيد، و اگر سرپيچي كنند (ايشان به خدا و پيغمبر ايمان ندارند و كافرند، و) خداوند كافران را دوست نميدارد...
)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۱/ ۵۲((

)إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ) بقره/۱۹۰
همانا خداوند تجاوزكاران را دوست نمي دارد.

)إِنّ اللَّهَ لا يُحِبُّ كُلّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) لقمان/ ۱۸
بيگمان خداوند هيچ مستكبر فخرفروشي را دوست نمي دارد.

)إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّاناً أَثِيمًا) نساء/۱۰۷
بيگمان خداوند خيانت كنندگان گناه پيشه را دوست نمي دارد.
)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۲/ ۲۷۳((

إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ) انفال/۵۸
بيگمان خداوند خيانتكاران را دوست نمي دارد.

)إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ) حج /۳۸
قطعا خداوند خيانت پيشگان كافر را دوست نمي دارد

)إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ) قصص /۷۷
قطعاً خدا تباهكاران را دوست نمي دارد.

)أَلاَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ) هود /۱۸
هان ! نفرين خدا بر ستمگران باد!

)فَنَجْعَل لَّعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) سوره آل عمران/۶۱
نفرين خدا را براي دروغگويان تمنّا مي نمائيم.

)إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلآئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ) بقرة /۱۶۱
كساني كه كفر ورزيدند و در حالي كه كافر بودند مردند (و با استمرار كفر و بدون توبه و پشيماني ، از دنيا رفتند) نفرين خدا و فرشتگان و همه مردمان بر آنان خواهد بود.
)تفسير نور خرم دل (ص: ۸۶((

)إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً) نساء /۱۴۵
بيگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائين ترين مكان آن هستند و هرگز ياوري براي آنان نخواهي يافت (تا به فريادشان رسد و آنان را برهاند. (
)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۲/۳۹۵((

بعد از این توصیف به خصوصیات یك انسان مسلمان عادی توجه می کنیم:

۱.	هویت

صفات و خطاهای انسانهاي مسلمان در قرآن و احادیث

-صفات متقین [ترسندگان.پرهیزگاران]

(ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣ وَٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ وَبِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ٤ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٥) [البقرة: ۳-۵.]

«آنان که به غیب ایمان می آورند، و نماز را برپا می دارند، و از آنچه روزی داده ایم انفاق می کنند؛ و آنان که بدانچه به سوی تو فرود آمده، و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می آورند؛ و به آخرت یقین دارند. آنهایند که از هدایتی از جانب پروردگارشان برخوردارند و آنها همان رستگارانند.»

(لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ وَءَاتَى ٱلۡمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلۡمُوفُونَ بِعَهۡدِهِمۡ إِذَا عَٰهَدُواْۖ وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلۡبَأۡسِۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ١٧٧) [البقرة: ۱۷۷.]

«نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد، و مال [خود] را با وجود داشتنش، به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد، و نماز را برپای دارد، و زکات را بدهد، و آنان که چون عهد بندند، به عهد خود وفادارانند؛ و در سختی و زیان، و به هنگام جنگ شکیبایانند؛ آنان کسانی که راست گفته اند، و آنان همان پرهیزگارانند.»

تنبیه

انسان ها می گویند که اسباب هدایت و آثار مغفرت در خویش داریم ما به سوی قبله روی می آوریم و بر طبق حکم خدا به سوی آنان نماز می خوانیم نمازی که بهترین عبادت ها است با این همه چگونه سزاوار عذاب باشیم خداوند اندیشه ایشان را چنین تربیت می نماید آن خیر عظیم که مایه هدایت و مغفرت می باشد این نیست که تنها شما هنگام ادای نماز سوی مشرق و مغرب رو گردانید و به دیگر اعتقادات و اعمالی که لازم است اعتنایی نداشته باشید.

(ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤ وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥) [آل عمران: ۱۳۴-۱۳۵.]

«همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرومی‌برند؛ و از مردم درمی‌گذرند؛ و خداوند نکوکاران را دوست دارد. و آنان که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای

گناهانشان آمرزش می‌خواهند. و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده‌اند، با آنکه می‌دانند [که گناه است]، پافشاری نمی‌کنند.»

(إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ۲۰۱) [الأعراف: ۲۰۱.]

«در حقیقت، کسانی که [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و به ناگاه بینا شوند.»

حال عمومی متقیان «پرهیزگاران خداترس»

(وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۳۳) [الزمر: ۳۳.]

«و آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود؛ آنانند که خود پرهیزگارانند.»

(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۱۵ آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ ۱۶ كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ۱۷ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ۱۸ وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ۱۹) [الذاریات: ۱۵-۱۹.]

«پرهیزکاران در باغ‌ها و چشمه‌سارانند. آنچه را پروردگارشان عطا فرموده می‌گیرند، زیرا که آنها پیش از این نیکوکار بودند. و از شب اندکی را می‌غنودند. و در سحرگاهان [از خدا] طلب آمرزش می‌کردند. و در اموالشان برای سائل و محروم حقی [معین] بود.»

(الْأَتْقَى ۱۷ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ۱۸) [اللیل: ۱۷-۱۸.]

«و پاک رفتارتر [ین مردم] از آن دور داشته خواهد شد: همان که مال خود را می‌دهد [برای آنکه] پاک شود.»

(الْخَاشِعِينَ ۴۵ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ۴۶) [البقرة: ۴۵-۴۶.]

«همان کسانی که می‌دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد؛ و به سوی او باز خواهند گشت.»

فروتنان

(وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ۱۵۵ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ۱۵۶ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ۱۵۷) [البقرة: ۱۵۵-۱۵۷.]

«و مژده ده شکیبایان را: [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می‌گویند: «ما از آن خدا هستیم، و به سوی او باز می‌گردیم» بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان [باد] و راه‌یافتگان [هم] خود ایشانند.»

(الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۲۶۲) [البقرة: ۲۶۲.]

«کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس در پی آنچه انفاق کرده‌اند، منت و آزاری روا نمی‌دارند؛ پاداش آنان برایشان نزد پروردگارشان [محفوظ] است، و بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی‌شوند.»

(إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۱۳) [الأحقاف: ۱۳.]

«محققاً کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند، بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد.».

(يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا كَسَبۡتُمۡ وَمِمَّآ أَخۡرَجۡنَا لَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِۖ وَلَا تَيَمَّمُواْ ٱلۡخَبِيثَ مِنۡهُ تُنفِقُونَ وَلَسۡتُم بِـَٔاخِذِيهِ إِلَّآ أَن تُغۡمِضُواْ فِيهِۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ٢٦٧) [البقرة: ٢٦٧].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید، و از آنچه برای شما از زمین برآورده‌ایم، انفاق کنید، و در پی ناپاک آن نروید که [از آن] انفاق نمایید، در حالی که [اگر به خودتان می‌دادند] جز با چشم‌پوشی و [بی‌میلی] نسبت به آن، نمی‌گرفتید، و بدانید که خداوند، بی‌نیاز است.».

(إِن تُبۡدُواْ ٱلصَّدَقَٰتِ فَنِعِمَّا هِيَۖ وَإِن تُخۡفُوهَا وَتُؤۡتُوهَا ٱلۡفُقَرَآءَ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ وَيُكَفِّرُ عَنكُم مِّن سَيِّـَٔاتِكُمۡۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ٢٧١) [البقرة: ٢٧١].

«اگر صدقه‌ها را آشکار کنید، این، کار خوبی است، و اگر آن را پنهان دارید و به مستمندان بدهید، این برای شما بهتر است؛ و بخشی از گناهانتان را می‌زداید، و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.».

(ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٢٧٤) [البقرة: ٢٧٤].

«کسانی که اموال خود را شب و روز، نهان و آشکارا، انفاق می‌کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود؛ و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.».

(وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤) [آل عمران: ١٠٤].

«و باید از میان شما، گروهی، [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند. و از زشتی بازدارند، و آنان همان رستگارانند.».

(لَٰكِنِ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ جَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡخَيۡرَٰتُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٨٨) [التوبة: ٨٨].

«ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده‌اند با مال و جانشان به جهاد برخاسته‌اند. و ایناننـد که همهٔ خوبی‌ها برای آنان است، اینان همان رستگارانند.».

(إِنَّمَا كَانَ قَوۡلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ أَن يَقُولُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٥١) [النور: ٥١].

«گفتار مؤمنان. وقتی به سوی خدا و پیامبرش خوانده شود تا میانشان داوری کند. تنها این است که می‌گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم» ایناننـد که رستگارند.».

(فَـَٔاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجۡهَ ٱللَّهِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٣٨) [الروم: ٣٨].

«پس حق خویشاوند و تنگدست و در راه مانده را بده. این [انفاق] برای کسانی که خواهان خشنودی خدایند بهتر است، و اینان همان رستگارانند.»

(لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُۖ وَيُدۡخِلُهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ أُوْلَٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱللَّهِۚ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٢٢) [المجادلة: ٢٢.]

«قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند. هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیرهٔ آنان باشند. دوست بدارند. در دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشته و آنها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است، و آنان را به بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن جوب‌هایی روان است درمی‌آورد؛ همیشه در آنجا ماندگارند؛ خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند؛ اینانند حزب خدا. آری، حزب خداست که رستگارانند.»

(وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩) [الحشر: ٩.]

«و هر کس از خسّت نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارانند.»

(فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ وَٱسۡمَعُواْ وَأَطِيعُواْ وَأَنفِقُواْ خَيۡرٗا لِّأَنفُسِكُمۡۗ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٦) [التغابن: ١٦.]

«پس تا می‌توانید از خدا پروا بدارید و بشنوید و فرمان ببرید، و مالی برای خودتان [در راه خدا] انفاق کنید، و کسانی که از خسّت نفس خویش مصون مانند آنان رستگارانند.»

(يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١١٤) [آل عمران: ١١٤.]

«به خدا و روز قیامت ایمان دارند؛ و به کار پسندیده فرمان می‌دهند و از کار ناپسند باز می‌دارند؛ و در کارهای نیك شتاب می‌کنند، و آنان از شایستگانند.»

(ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤ وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ) [آل عمران: ١٣٤-١٣٥.]

«همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرومی‌برند؛ و از مردم درمی‌گذرند؛ و خداوند نکوکاران را دوست دارد. و آنان که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند.»

نیکوکاران چه کسانی هستند؟

(ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ٤ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٥) [لقمان: ٤-٥.]

«[همان] کسانی که نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند، و [هم] ایشانند که به آخرت یقین دارند. آنانند که از جانب پروردگارشان از هدایت برخوردارند، و ایشانند که رستگارانند.»

(إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٣) [الأحقاف: ١٣].

«محققاً کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند، بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد.»

(ٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ مِنۢ بَعۡدِ مَآ أَصَابَهُمُ ٱلۡقَرۡحُۚ) [آل عمران: ١٧٢].

«کسانی که [در نبرد احد] پس از آنکه زخم برداشته بودند، دعوت خدا و پیامبر [او] را اجابت کردند.»

(إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٢ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ) [الأنفال: ٢-٤].

«مؤمنان، همان کسانی اند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد، و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید، و بر پروردگار خود توکل می‌کنند. همانان که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند آنان هستند که حقاً مؤمنند.»

(قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ٢ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ٣ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ٤ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ٦ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ٧ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ ٩) [المؤمنون: ١-٩].

«به راستی که مؤمنان رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتنند، و آنان که از بیهوده روی‌گردانند، و آنان که زکات می‌پردازند، و کسانی که پاکدامنند، مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند، که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست. پس هر که فراتر از این جوید، آنان از حد درگذرندگانند. و آنان که امانت‌ها و پیمان خود را رعایت می‌کنند، و آنان که بر نمازهایشان مواظبت می‌نمایند.»

(إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَإِذَا كَانُواْ مَعَهُۥ عَلَىٰٓ أَمۡرٖ جَامِعٖ لَّمۡ يَذۡهَبُواْ حَتَّىٰ يَسۡتَـٔۡذِنُوهُۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَـٔۡذِنُونَكَ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۚ) [النور: ٦٢].

«جز این نیست که مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبرش گرویده‌اند، و هنگامی که او با او بر سرکاری اجتماع کردند، تا از وی کسب اجازه نکنند نمی‌روند. در حقیقت، کسانی که از تو کسب اجازه می‌کنند؛ آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند. پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند، به هر کس از آنان که خواستی اجازه ده و برایشان آمرزش بخواه که خدا آمرزنده مهربان است.»

(ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ٣) [النمل: ٣].

«همانان که نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و خود به آخرت یقین دارند.»

مؤمنان

(إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمۡ يَرۡتَابُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ۱۵) [الحجرات: ۱۵.]

«در حقیقت، مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شك نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ اینانند که راست کردارند.»

(ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ۱۹۱) [آل عمران: ۱۹۱.]

«همانان که خدا را [در همهٔ احوال] ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [که:] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای؛ منزهی تو؛ پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار.»

صفات صاحبان عقل

(أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ۱۹ ٱلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ ٱلۡمِيثَٰقَ ۲۰ وَٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ وَيَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلۡحِسَابِ ۲۱ وَٱلَّذِينَ صَبَرُواْ ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ وَيَدۡرَءُونَ بِٱلۡحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ) [الرعد: ۱۹-۲۲.]

«همانان که به پیمان خدا وفادارند و عهد [او] را نمی‌شکنند. و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌پیوندند و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی حساب بیم دارند. و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند و نماز برپا داشتند و از آنچه روزیشان دادیم، نهان و آشکارا انفاق کردند، و بدی را با نیکی می‌زدایند، ایشان راست فرجام خوش سرای باقی.»

(ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ۱۸) [الزمر: ۱۸.]

«به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان.»

اهمیت نیت در اسلام

اهمیت نیت از نظر عقل بر هیچ کس مخفی نیست، زیرا نیت از عقل سرچشمه میگیرد و لذا هرکس که از نظر عقل و خرد ضعیف و ناتوان است بر اعمال و کردار او هیچگونه اثری مرتب نمی‌شود و بنابراین اگر از مجنون و دیوانه و کودک عملی سر زد، هرگز موجب پاداش یا مجازات نمی‌گردد، چون عمل او بدون نیت و اراده که از آثار و نتایج عقل است صورت پذیرفته است و تقاضای عقل و خرد همین است که برای استحکام هر چیزی استحکام مواد اولیه که زیر بنا به شمار می‌روند، لازم و ضروری است و در اسلام زیر بنای تمام اعمال قلبی و بدنی بر خلوص نیت

استوار است، اگر نیت خالصانه نباشد شکل و صورت ظاهری فریبندۀ اعمال همچون انار و سیب پوسیدۀ ای می ماند که ظاهرش جلب توجه می نماید ولی چون در داخل پوسیدۀ است قابل استفاده نیست، بنابراین شخص مسلمان مؤظف است تمام اعمال قلبی و بدنی خویش را از انگیزه های غیر الهی، پاک و منزه گرداند، همانگونه که خداوند می فرماید: ﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [البينة: ٥]. «و امر نشدند مگر برای این که خداوند را با اخلاص کامل در دین پرستش کنند، و از غیر دین حق روی برگردانند.»

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ ٢﴾ [الزمر: ٢]. «ما این کتاب را بر سر تو بحق فرستادیم، پس خداوند را پرستش کن و دین را برای او خالص بگردان.»

٣-وَعَنْ عُمَرَبنَ خَطَّابَس قال: سَمِعْتُ رسول الله ج يَقُولُ: إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ. (متفق عليه(

«از امیر المؤمینن حضرت عمربن خطابس روایت است من از پیامبر خدا ص شنیدم فرمود: همانا ارزش و اعتبار اعمال وابسته با نیت است.»

٤-وعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَس عَنِ النَّبِيِّ ج أَنَّهُ قَالَ: يُبْعَثُ النَّاسِ عَلَى نِيَّاتِهِم.

)مسند احمد(

«از حضرت ابوهریرهس روایت است پیامبر خدا ص فرمود: مردم در روز قیامت مطابق نیت‌هایشان دوباره زندۀ می شوند.»

٥-عَنْ أَنَسٍس قَالَ: رَجَعْنَا مِنْ غَزْوَةِ تَبُوكَ مَعَ النَّبِيِّ ج فَقَالَ: إِنَّ أَقْوَامًا بِالْمَدِينَةِ خَلْفَنَا مَا سَلَكْنَا شِعْبًا وَلَا وَادِيًا إِلَّا وَهُمْ مَعَنَا فِيهِ حَبَسَهُمُ الْعُذْرُ. (صحيح البخارى(

«حضرت انس روایت می کند که ما از جنگ تبوک با پیامبر ص برگشتم، رسول الله ص فرمودند: همانا در مدینه منوره کسانی را ترک نمودیم که هیچ دره و رود خانه ای را طی نکردیم مگر این که آن ها با ما بودند، آن ها را عذر باز داشته بود.»

٦. وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَس قَال: قالَ رَسُولُ اللهِ ص: إِنَّ اللهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى أَجْسَادِكُمْ وَلَا إِلَى صُوَرِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ. (صحيح مسلم(

«از حضرت ابی هریرهس روایت است رسول الله ص فرمودند: همانا خداوند به پیکرها و چهره‌های شما نمی نگرد، بلکه به دل ها (نیت ها) و اعمال شما می نگرد.»

از آیات و روایات مذکور معلوم می گردد، که مسلمان مؤظف است در کردار و گفتار خویش فقط رضای خداوند را در نظر داشته باشد، زیرا بدون اخلاص نیت تمام اعمال و کردار انسان بی فایدۀ است، و به آن ثوابی تعلق نمی گیرد.

و نیز مسلمانی که نیت کار خیری را داشته باشد و به علت عذری که انجام دادن آن معذور گردد، با کسی که همان عمل خیر را انجام داده است، در اجر و ثواب شریك است و این از الطاف الهی است که شامل حال مؤمن صادق قرار می گیرد.

ریاکاری

ریاکاری در حقیقت یك نوع نیرنگ و تزویر است که نه تنها از دیدگاه اسلام بلکه از نظر عقل سلیم نیز چیزی بسیار مذموم و مردود قرار گرفته است، زیرا شخص ریاکار همواره با ادعاهای کاذب و دروغین سروکار دارد، گفتار و کردارش همیشه بر خلاف حقیقت و واقعیت است، و لذا از دیدگاه اسلام انسان مؤمن مؤظف است در تمام حالات و فرصتهای گوناگون تلاش نماید، تا کردار و گفتارش از انگیزه های غیر الهی پاک و منزه باشد، چنانکه خداوند در مورد نمازگزاران ریاکار می فرماید: (فَوَيۡلٞ لِّلۡمُصَلِّينَ ٤ ٱلَّذِينَ هُمۡ عَن صَلَاتِهِمۡ سَاهُونَ ٥ ٱلَّذِينَ هُمۡ يُرَآءُونَ ٦) [الماعون: ٤-٦]. «پس وای بر آن نمازگزاران که دل از یاد خدا غافل دارند، همانان که (اگر عبادتي کنند) به ریا و خودنمائی میکنند.»

الف: ریاکاری شرک است

٧.وعَنْ شَدَّادِ بن أَوْسٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ج: مَنْ صَلَّى يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ وَمَنْ صَامَ يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ وَمَنْ تَصَدَّقَ يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ. (مسند احمد(

«از حضرت شداد بن اوسس روایت است رسول الله ص فرمودند: هرکسی ریاکارانه نماز بخواند مرتکب شرک شده است و هرکس ریاکارانه روزه بگیرد مرتکب شرک شده است و هرکس ریاکارانه صدقه دهد مرتکب شرک شده است.»

٨.وَعَنِ النَّبِيّ ج قَالَ: إِنَّ أَدْنَى الرِّيَاءِ الشِّرْكُ. (متفق علیه) «رسول الله ص فرمودند: هماناکمترین و نازلترین درجه ریا و ظاهر، شرک به خداوند است.»

٩. وَعَنْ شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ قَالَ: سَمِعْتُ رسول الله ج يَقُولُ: أَتَخَوَّفُ عَلَى أُمَّتِي الشِّرْكَ قَالَ: قُلْتُ: يَا رسول الله أَتُشْرِكُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ أَمَا إِنَّهُمْ لَا يَعْبُدُونَ شَمْسًا وَلَا قَمَرًا وَلَا حَجَرًا وَلَا وَثَنًا وَلَكِنْ يُرَاءُونَ بِأَعْمَالِهِمْ. (مسند احمد(

«از حضرت شداد بن اوسس روایت است: من از رسول الله ص شنیدم فرمودند: من از شرک ورزیدن امتم بسیار می ترسم، گفتم: ای پیامبر خدا آیا امت تو بعد از رحلتت شرک می ورزد؟ فرمودند: آری ولی آنان خورشید، ماه، سنگ، وبت را نمی پرستند، بلکه در انجام دادن اعمال تظاهر و ریاکاری می نمایند.»

١٠.عَنْ مَحْمُودِ بْنِ لَبِيدٍس قَالَ: قَالَ رسول الله ج: إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الشِّرْكُ الأَصْغَرُ قَالُوا: يَا رسول الله وَمَا الشِّرْكُ الأَصْغَرُ؟ قَالَ: الرِّيَاءُ. (احمد بیهقی(

«از حضرت محمود بن لبیدس روایت است رسول الله ص فرمودند: همانا خطرناکترین چیزی که من از آن برای شما می ترسم، شرک اصغر است، صحابه گفتند: یا رسول الله شرک اصغر چیست؟ فرمودند، تظاهر و ریاکاری است.»

ب: ریاکاری ثواب ندارد

۱۱. وعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَس قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ج يَقُولُ: إِنَّ أَولَ النَّاسِ يُقْضَى يَومَ القِيَامَةِ عَلَيْهِ رَجُلٌ اسْتُشْهِدَ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعْمَتَهُ، فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتُشْهِدْتُ. قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ لأَنْ يُقَالَ: جَرِيءٌ؛ فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ. وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ العِلْمَ وَعَلَّمَهُ، وَقَرَأَ القُرآنَ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا. قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: تَعَلَّمْتُ العِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ، وَقَرَأْتُ فِيكَ القُرآنَ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ لِيُقَالَ: عَالِمٌ؛ وَقَرَأْتَ القُرآنَ لِيُقَالَ: هُوَ قَارِئٌ؛ فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ. وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللهُ عَلَيْهِ، وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ المَالِ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ، فَعَرَفَهَا. قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلاَّ أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ. قَالَ: كَذَبْتَ، ولكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيُقَالَ: جَوَادٌ؛ فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ. (مسلم(

«از حضرت ابوهریرهس روایت است من از رسول اللّهص شنیدم فرمود: اولین انسانی که در روز قیامت بر علیه او حکم صادر می گردد مردی است که شهید شده است او آورده می شود، خداوند نعمت های خویش را به او تذکر می دهد و او به همه آن اعتراف می کند، آنگاه خداوند می فرماید، در برابر آن چه کردی؟ می گوید: در راه تو جنگیدم تا شهید شدم، خداوند می فرماید: دروغ می گوئی بلکه جنگیدی تا گفته شود، شخصی دلیر و با جرئت هستی و چنین گفته شد، سپس دستور داده می شود بر رویش کشانده می شود و در دوزخ انداخته می شود.

مردی (دیگر) آورده می شود، که علم آموخته و دیگران را تعلیم داده است و قرآن خوانده است خداوند نعمت های خویش را به او تذکر می دهد و او به همه آن اعتراف می کند، خداوند می فرماید: در برابر آن چه کردی؟ آن شخص می گوید: به خاطر تو علم آموختم و قرآن خواندم و دیگران را آموزش دادم، خداوند می فرماید: دروغ می گوئی بلکه علم آموختی تا تو را عالم بگویند و قرآن خواندی تا تو را قاری بگویند و چنین گفته شد، سپس دستور داده می شود، بر رویش کشانده می شود و در دوزخ انداخته می شود.

مرد (دیگری) آورده می شود که خداوند از کلیه انواع مال و ثروت به او داده است، خداوند نعمت هایش را به او می شناساند، و او به همه آن اعتراف می کند، خداوند می فرماید: در برابر آن چه کردی؟ آن شخص می گوید: خداوندا هیچ راهی را نگذاشتم که تو دوست داشتی در آن راه خرج شود مگر آن که به خاطر خشنودی تو در آن راه خرج و انفاق نمودم خداوند می فرماید: دروغ می گوئی ولی تو این کار را کردی تا گفته شود شخصی سخاوتمند هستی و چنین گفته شد، سپس دستور داده می شود و بر رویش کشانده می شود و در دوزخ انداخته می شود.»

ج: ریاکار ثوابش را از دیگران دریافت نماید؛

۱۲. وَعَنْ أَبِي فَضَالَةَس قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ج: إِذا كان يَوْمُ القِيامَةِ نادَى مُنادٍ، مَنْ عَمِلَ لِغَيْرِ اللهِ فَلْيَطْلُبْ ثَوابَهُ مِمَّنْ عَمِلَ لَهُ. (كنزل العمال(

«از حضرت ابوفضالهس روایت است رسول اللّهص فرمودند: هنگامی که قیامت برپا می‌گردد، منادی اعلام میکند، هرکس عملی را به جز از خداوند به خاطر دیگری انجام داده است پاداش و ثوابش را از آن کس دریافت نماید که به خاطر او عمل را انجام داده است.»

د: ریاکار بدترین انسان نزد خداوند است

۱۳.وَعَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ج: أَبْغَضُ الْعِبادِ إِلى اللهِ تَعَالَى مَنْ كَانَ ثَوْبَاهُ خَيْراً مِنْ عَمَلِهِ أَنْ تَكُونَ ثِيَابُهُ ثِيَابَ الأَنْبِياءِ وعَمَلُهُ عَمَلَ الْجَبَّارِينَ. (كنز العمال)

«از حضرت عائشه ل روایت است پیامبر ج فرمودند: بدترین انسان نزد خداوند متعال کسی است که لباس او از کردارش بهتر باشد، لباس او پیامبرگونه و عمل او ستمگرانه باشد.»

هـ-ریاکار داخل بهشت نمی‌گردد

۱٤.وَعَنْ أَبِي سَعِيْدٍس قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ج: إِنَّ اللهَ تَعَالَى حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ مُرَاءٍ. (كنزل العمال((

«از حضرت ابوسعیدس روایت است رسول الله ص فرمودند: خداوند بهشت را بر هر شخص ریاکار حرام نموده است.»

و: ریاکار داخل جب الحزن می گردد

۱۵.وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَس قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ج: «تَعَوَّذُوا بِاللهِ مِنْ جُبِّ الْحُزْنِ قَالُوا: يَا رسولَ اللهِ! وَمَا جُبُّ الْحُزْنِ؟ قَالَ: وَادٍ فِي جَهَنَّمَ، تَتَعَوَّذُ مِنْهُ جَهَنَّمُ كُلَّ يَوْمٍ أَرْبَعَمِائَةِ مَرَّةٍ يَدْخُلُهُ الْقُرَّاءُ الْمُرَاؤُونَ بأَعْمالِهِمْ وإِنَّ مِنْ أَبْغَضِ الْقُرَّاءِ إِلَى اللهِ الَّذِينَ يَزُورُونَ الأُمَراءَ». (ترمذي، ابن ماجه)

«از حضرت ابوهریرهس روایت است رسول الله ص فرمودند: از جب الحزن به خداوند پناه ببرید، صحابه گفتند، ای پیامبر خدا جب الحزن چیست؟ فرمود: رودخانه‌ای در جهنم است که جهنم روزانه چهار صد بار از آن پناه می جوید و در آن قاریان و تحصیل کرده های ریاکار داخل می شوند و بدون تردید زشترین قاریان و تحصیل کرده‌ها نزد خداوند کسانی هستند که نزد امراء و حاکمان (ظالم و ستمگر) رفت و آمد دارند.»

آری؛ از آیات و روایات مذکور ثابت گردید که در روز قیامت بر شکل ظاهری اعمال هیچگونه ثواب و پاداشی تعلق نمی‌گیرد، بلکه همان عمل موجب سربلندی و سرافرازی و نجات شخص می گردد که علاوه بر صحیح بودن شکل ظاهری آن روح و روان عمل، که همان نیت و اخلاص است نیز صحیح باشد.

خداوند حکیم امیال و غرایز گوناگونی را در وجود انسان قرار داده است، تا انسان به وسیله آن زندگی مادی و معنوی خود را تکامل بخشد، اما مهم این است که در میان غرایز و امیال بشر تعادل برقرار گردد، تا طغیان و سرکشی بعضی از آن عرصه را بر تمایلات فطری دیگر تنگ نکند، زیرا که در این صورت انسان از رشد و شکوفائی باز می‌ماند و به کمالات و سعادت ابدی نمی رسد.

به عنوان مثال آب مایه حیات و زندگی انسان و طبیعت است اگر به طرز صحیحی هدایت شود موجب عمران و آبادانی می گردد، ولی اگر کنترل نشود به صورت سیل و سیلاب درمی آید، باعث ویرانی و هلاکت می گردد.

امیال و غرایز انسان نیز چنین است، اگر کنترل نگردد، همین امیال درونی سر به طغیان برداشته تبدیل به گناه و معصیت می شود و انسان را در دنیا و آخرت هلاک و رسوا می گرداند به همین علت است که دین مقدس اسلام در مورد پرهیز از گناه و معاصی بسیار تأکید نموده است.

۱۶.عَنْ ثَوْبَانَس قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّه ج: «إِنَّ الْجَنَّةَ لَا تَحِلُّ لِعَاصٍ». (کنزل العمال(

«حضرت ثوبانس روایت می کند: رسول اللّه ص فرمودند: همانا بهشت برای هیچ گناهکاری حلال نیست.»

۱۷.وَعَنْ ابنِ عُمَرَب قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّه ج: وَيْلٌ لِمَنْ يَكْثُرُ ذِكْرَ اللّه بِلِسَانِهِ وَيَعْصِي اللّه فِي عَمَلِهِ. (دیلمی(

«از حضرت ابن عمرب روایت است رسول اللّه ص فرمودند: هلاکت و نابودی است برای کسی که با زبان بسیار ذکر می کند ولی در عمل از خداوند نافرمانی می نماید.»

گناهان بدنی و قلبی

بر حسب یك تقسیم بندی می توان گناهان را به دو دسته تقسیم نمود، بدنی و قلبی.

گناهان بدنی:

گناهانی هستند که انسان با اعضاء و جوارح مرتکب آن ها می شود، مانند: دزدی، قتل، شراب نوشی، جاسوسی، غیبت، تهمت و....

گناهان قلبی:

حالات ناپسندی هستند که انسان آن ها را در دل جای می دهد، مانند: حسد، ریا، بدگمانی، کینه و عداوت، نفاق، خودپسندی، جاه طلبی و بنابراین چه بسا کسانی هستند که با اعضاء و جوارح خود مرتکب گناه نمی شوند، اما به جهت برخی حالات ناپسند قلبی مستوجب عقاب الهی می گردند، خداوند در این زمینه می فرماید:

﴿وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۵]. «ولی خداوند شما را در برابر آنچه که دل هایتان کسب کرده است مؤاخذه می کند.»

گناهان صغیره و کبیره:

و بر حسب یك تقسیم بندی دیگر می توان گناهان را به دو نوع تقسیم کرد صغیره و کبیره:

گناهان کبیره:

گناهانی هستند که خداوند بر آن ها وعدهٔ عقاب و عذاب دوزخ داده است و آثار سوء آن ها به مراتب از گناهان صغیره بیشتر است و تعداد گناهان کبیره بسیار است، که برخی عبارت انداز:

الف: بزرگترین گناهان کبیره شرک است

(مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ) [المائدة: ٧٢]. «هرکس با خداوند شریك قرار دهد خداوند بهشت را برای او حرام قرار داده است.»

ب: نافرمانی از والدین

(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ) [الإسراء: ٢٣]. «پروردگارت دستور داده است که جز او هیچکس را عبادت نکنید با پدر و مادر نکوئی کنید.»

ج: گواهی دادن به دروغ و پنهان نمودن گواهی به حق

(وَٱجۡتَنِبُواْ قَوۡلَ ٱلزُّورِ ٣٠) [الحج: ٣٠]. «از گواهی دادن به دروغ بپرهیزید.»

(وَمَن يَكۡتُمۡهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٞ قَلۡبُهُۥ) [البقرة: ٢٨٣]. «هرکس گواهی دادن به حق را پنهان کند، قلب او گنهکار است.»

وَعَنْ أَبِي بَكْرَةَس قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ج: أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ؟ ثَلَاثًا: قَالُوا: بَلَى يَا رسول الله قَالَ: الْإِشْرَاكُ بِاللهِ وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَكَانَ مُتَّكِئًا فَجَلَسَ فَقَالَ: أَلَا وَقَوْلُ الزُّورِ وَشَهَادَةُ الزُّورِ. (مُتَّفَقٌ عليهِ)

«از حضرت ابوبکرس روایت است رسول الله ص سه بار خطاب به صحابه فرمودند: آیا شما را از بزرگترین گناهان کبیره آگاه نسازم؟ صحابه گفتند: یا رسول الله ما را با خبر ساز فرمودند: شرک به خداوند و نافرمانی از پدر و مادر است، رسول الله ص تکیه داده بود نشست و فرمود: آگاه باشید سخن دروغ و شهادت دروغ است.»

د: مأیوس شدن از رحمت خداوند

(إِنَّهُۥ لَا يَاْيۡـَٔسُ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٨٧) [یوسف: ٨٧]. «همانا از رحمت خداوند جز کافران ناامید نمی گردند.»

هـ: کشتن انسان بی گناه

(وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا ٩٣) [النساء: ٩٣]. «هرکس شخص با ایمان را عمداً بکشد مجازات او دوزخ است که همیشه در آن می ماند و خداوند بر او غضب می کند و از رحمت خویش او را دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.»

و: بر زنان پاکدامن تهمت زنا زدن

(إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡغَٰفِلَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ لُعِنُواْ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ٢٣) [النور: ٢٣]. «کسانی که زنان پاکدامن و بی خبر (از هرگونه فساد اخلاقی) و با ایمان را متهم می سازند، در دنیا و آخرت از رحمت خداوند بدورند و عذاب بزرگی در انتظارشان است.»

ز: خوردن مال یتیم

(إِنَّمَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ نَارٗاۖ وَسَيَصۡلَوۡنَ سَعِيرٗا ١٠) [النساء: ١٠]. «آن‌ها در شکم‌های خود آتش فرو می‌برند و به زودی در آتش سوزان می سوزند.»

ح: خوردن ربا

(ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّۚ) [البقرة: ۲۷۵]. «کسانی که ربا می خورند، بر نمی خیزند مگر مانند کسی شیطان با تماس خود او را همچون دیوانه آشفته کرده است.»

ط: سحر و جادوگری

(وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖۚ) [البقرة: ۱۰۲]. «قطعا دانستند که هرکس خریدار سحر و جادو شود، در آخرت بی بهره خواهد بود.»

ی: زنا

(وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا ٦٨ يُضَٰعَفۡ لَهُ ٱلۡعَذَابُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَيَخۡلُدۡ فِيهِۦ مُهَانًا ٦٩) [الفرقان: ۶۸-۶۹]. «هرکس زنا کند، مجازاتش را خواهد دید و مجازات چنین کس در قیامت مضاعف می گردد، با ذلت و خواری همیشه در آن خواهد ماند.»

خلاصه؛ گناهان کبیره بسیارند به ذکر همین مقدار اکتفا می کنیم.

گناهان صغیره:

گناهانی که خدا و رسول مرتکبین آن ها را مستحق عذاب جهنم ندانسته و آثار و نتایج در سطح پائین تری قرار دارند ولی نباید فراموش کرد، که مداومت بر آن ها باعث می شود که زمینه برای ارتکاب گناهان کبیره فراهم گردد. رسول خدا به همسر محبوبش حضرت عائشهل می فرماید:

۱۹. يَا عَائِشَةُ إِيَّاكِ وَمُحَقَّرَاتِ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لَهَا مِنَ اللهِ طَالِبًا. (ابن ماجه)

«ای عائشه از گناهان حقیر و کوچك بپرهیز، زیرا که از جانب خداوند از آن ها نیز باز خواست می شود.»

۲۰. وَعَنْ عَمْرِو بْنِ العَاصِس عَنِ النَّبِيِّ ج: لا تَنْظُرُوا فِي صِغَرِ الذُّنُوبِ وَلَكِن انظُرُوا عَلَى مَنِ اجْتَرَأْتُمْ. (کنز العمال)

«از حضرت عمرو بن عاصس روایت است رسول الله ص فرمودند: به کوچکی گناهان نگاه نکنید، بلکه نگاه کنید بر علیه چه ذاتي قیام کرده اید (چون ارتکاب هر نوع گناه جنگ و مبارزه و مخالفت با دستور و نظام خداوند است هر چند که به ظاهر کوچك باشد باز هم بزرگ است و انسان مؤمن برای همیشه از آن دوری جوید.»)

۲۱. عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍس أَنَّ رسول الله ج قَالَ: إِيَّاكُمْ وَمُحَقَّرَاتِ الذُّنُوبِ فَإِنَّهُنَّ يَجْتَمِعْنَ عَلَى الرَّجُلِ حَتَّى يُهْلِكْنَهُ. (احمد)

«حضرت رسول خدا ص می فرماید: از گناهان صغیره بپرهیزید زیرا آن ها کم کم بر شخص جمع می شوند تا این که او را هلاک می گردانند.»

حضرت امام رضا/ گناهان صغیره را به عنوان راه هایی برای گناهان کبیره نام می برد: الصَّغَائِرُ مِنَ الذُّنُوبِ طُرَقٌ إِلَى الكَبَائِرِ. گناهان صغیره و کوچك راه هایی برای گناهان بزرگ اند.

آری، مشهور است (تخم مرغ دزد شتر دزد می شود) هرگاه انسان از گناهان کوچك سرد مهری ورزد، و بدون خوف از خدا و شرم از بندگان از انجام دادن آن خوف و هراس نداشته باشد، کم کم معتاد می گردد و حتی از ارتکاب گناهان کبیره و بزرگ نیز ترس و وحشت را از دست می دهد و سرانجام برای ارتکاب هرنوع جرم و جنایت، عمل زشت و ناروا اقدام می نماید و چنان معتاد می گردد که ترک گناه برای او بسیار مشکل می شود، زیرا گفته اند (ترک عادت موجب مرض است)

چنانکه جلاد روزگار، قاتل مسلمین، نوکر زبون و رسوای خاندان اموی، استاندار ستمگر عراق حجاج بن یوسف ثقفی می گفت:

)بهترین چیزی که من از آن لذت می برم ریختن خون انسان است) و چنان معتاد شده بود، تا انسان مؤمن و بیگناهی را نمی کشت خواب نمی رفت.

و امروز نیز آنانکه ایمان و وجدان را کنار گذاشته اند حجاج وار مسلمانان آگاه و دلسوز را بشهادت می رسانند و کام خود را با خون مسلمین شیرین می نمایند.

قساوت قلب

وعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَس قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ج: إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَخْطَأَ خَطِيئَةً نُكِتَتْ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ، فَإِنْ نَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ وَتَابَ، صُقِلَ قَلْبُهُ وَإِنْ عَادَ زِيدَ فِيهَا حَتَّى تَعْلُوَ عَلَى قَلْبِهِ وَهُوَ الرَّانُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّه. (كَلَّاۖ بَلۡۜ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ١٤) [المطففين: ١٤] (ترمذی و نسائی) «از ابوهریرهس روایت است رسول الله ص فرمودند: هرگاه انسان مرتکب گناهی شود نکته سیاهی بر قلبش می افتد و اگر باز آمد، استغفار و توبه نمود، قلبش پاک می گردد ولی اگر باز هم گناه کرد، نکته سیاه افزون می گردد، تا اینکه قلبش را می پوشاند و آن همان (ران) است که خداوند می فرماید: (نه هرگز! اصلاً کردار پلید و زشت آن ها) دل هایشان را زنگ آلود کرده است.»

آری به علت تکرار ارتکاب معاصی و ضعف ایمان و نبودن وجدان قلب سیاه و تاریك گشته، نور بصیرت و زشتی گناه از بین رفته برای اقدام هرنوع تبهکاری راه هموار می گردد.

هـ: فضائل اخلاقی و کمالات روحی

(وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤) [القلم: ٤]. «همانا تو خلق و خوبی بس عظیم داری.»

و نیز خود حضرت رسول اکرم ص هنگامی که که می خواهد رسالت خویش را در چند کلمه خلاصه کند به همین اکتفا می فرماید:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَس عَنِ النَّبِيِّ ج قَالَ: إِنَّمَا بُعِثْتُ لأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الأَخْلاقِ. (البخاری فی الأدب المفرد)

از ابوهریرهس روایت است که رسول خدا ص فرمودند: همانا من برای کامل کردن و به اتمام

ریاست طلبی

نوع دیگر از بیماری‌های اخلاقی و انحرافات فکری و عادات ناپسند شهرت و ریاست طلبی است که متأسفانه بسیاری از مردم به آن گرفتاراند و برای تحصیل آن شب و روز تلاش می‌کنند و از عدم حصول آن رنج می برند، تأسف و حسرت می خورند.

ریاست و جاه طلبی چیست؟

جاه و مقام طلبی و ریاست پرستی عبارت است از عشق و علاقه شدید بر تسلط و تفوق و حکم رانی بر جامعه و در دست گرفتن اختیارات مردم، به صورتي که همه به او احترام نموده در برابر دستورات او سر تسلیم فرود آورند.

ستمگری

افراد ریاست طلب هنگامی که بقدرت می رسند چون تشنه قدرت هستند، سرکش و ستمگر می گردند، زیرا مزاحم و معارضی برای خود نمی بینند و از کیفر و مجازات نیز به عناوین مختلف معافند و با همدستی مشاورین و همکارانشان ظلم و تجاوز خود را شکل قانونی نیز جلوه می دهند و اگر افرادی به آن‌ها اعتراض کنند و مخالفت نمایند شخص جاه طلب نهایت سرکوبی و ستمگری را در حق آن‌ها اعمال نموده، هر نوع بدبختی و محرومیت را برای آنان فراهم می سازند.

زهد

زهد بزرگترن فضیلت اخلاقی و بالاترین کمال انسانی است واژه زهد به معنای بی میلی و رها کردن، ترک دنیا، بی اعتنائی به دنیا و... آمده است و زاهد به کسی گفته می شود که، عشق و علاقه شدیدی به آخرت دارد، به دنیا و امور مادی علاقه چندانی ندارد و دنیا را هدف خویش قرار نمی دهد، بلکه آن را وسیله ای برای رسیدن به خداوند میداند.

قناعت

قناعت از فضایل بسیار ارزشمند اخلاقی است و باعث عزت، سربلندی، آرامش خاطر انسان در دنیا بوده و سبب تکامل فکری و روحی و سعادت اخروی می گردد.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ أَنَّ رسول الله ص قَالَ: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَسْلَمَ وَرُزِقَ كَفَافًا وَقَنَّعَهُ اللَّهُ بِمَا آتَاهُ. (مسلم)

از حضرت عبدالله بن عمروس روایت است که رسول الله ص فرمودند: همانا رستگار شد کسی که اسلام آورد و رزق کافی به او داده شد، و خداوند او را به آن چه که بوی داده قانع ساخته است.

بدگمانی

بدگمانی یعنی سوء ظن و بدبینی به فرد یا جامعه.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞ﴾ [الحجرات: ١٢]. «ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمان ها بپرهیزید که پاره ای از گمان ها گناه است.»

در حقیقت غیبت طمع و آرزو در نابودی دیگران و جریحه دار ساختن حیثیت و شرافت افرادی است که حضور ندارند و نمی توانند از خود دفاع کنند و این عمل ناجوانمردانه و بسیار زشت در حقیقت نشانه پستی و ترسو بودن شخص غیبت کنندہ است چون جرأت و شهامت ندارد رودررو با شخص سخن زشت و ناهنجار بگوید، در غیاب به طعن و عیبگوئی می پردازد، و این عادت بسیار زشت معمولاً پیشه افراد بی شخصیت و بی ارزش است.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَس أَنَّ رسول الله ج قَالَ: أَتَدْرُونَ مَا الْغِيبَةُ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ: ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ قِيلَ: أَفَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ فِي أَخِي مَا أَقُولُ قَالَ: إِنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ اغْتَبْتَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ فَقَدْ بَهَتَّهُ. (مسلم)

«از حضرت ابوهریرهس روایت است رسول الله ص به یارانش فرمود: آیا میدانید غیبت چیست؟ صحابه گفتند: خدا و پیامبرش بهتر میدانند.

رسول الله ص فرمودند: یاد کردن از برادرت به آنگونه که خوش ندارد. یکی پرسید اگر هم آنچه می گویم در برادرم موجود باشد؟ رسول الله ص فرمودند: اگر آنچه می گوئی در او باشد از او غیبت کرده ای و اگر آنچه می گوئی در او نباشد به او بهتان زده ای.»

حسد

حسد یك خباثت باطنی و بد خواهی درونی است که شخص حسود، خوشی و راحتی و نعمت‌های دیگران را نمی تواند تحمل کند بلکه همیشه آرزوی از بین رفتن آن ها را دارد، و اگر توان و قدرت داشته باشد در زوال آن ها تلاش میکند، بنابراین کار حسود در ویران کردن و آرزوی ویران شدن متمرکز می شود، نه این که آن سرمایه و نعمت حتماً به او منتقل گردد.

تعصب

تعصب عبارت است از دوستی و محبت و طرفداری افراطی نسبت به خود یا کسی و چیزی که مربوط به خود شخص است از قبیل، پدر و مادر، خواهر و برادر، فرزند، طائفه، زبان، نژاد، کشور، شهر، محله، حزب و گروه و مذهب و...

﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ﴾ [المجادلة: ۲۲]. «(ای پیامبر اسلام!) هرگز نخواهی یافت مردمی را که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشند که دوستی کنند با دشمنان خدا و رسول هر چند که پدر، فرزند، برادر و خویشاوندان آن ها باشند.» ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَابَآءَكُمۡ وَإِخۡوَٰنَكُمۡ أَوۡلِيَآءَ إِنِ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡكُفۡرَ عَلَى ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٣﴾ [التوبة: ۲۳]. «ای مومنان شما پدران و برادران خود را دوست مدارید. اگر آنان کفر را بر ایمان برگزیدند و هر کس از شما آنان را دوست بدارد، بدون شك از ستم کاران است.»

وعن جبیر بن مطعمس أن رَسولُ اللَّه ج قال: لَيْسَ مِنَّا مَنْ دَعَا إِلَى عَصَبِيَّةٍ وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ قَاتَلَ عَلَى عَصَبِيَّةٍ وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ مَاتَ عَلَى عَصَبِيَّةٍ. (ابو داود)

از حضرت جبیر بن مطعم س روایت است رسول الله ص فرمودند: هرکس مردم را برای تعصب ورزیدن بخواند از ما نیست و هرکس از روی تعصب بجنگد از ما نیست و هرکس بر تعصب بمیرد از ما نیست.

وعن سراقة بن مالك س قال: خَطَبَنَا رسول الله ج فَقَالَ: خَيْرُكُمُ الْمُدَافِعُ عَنْ عَشِيرَتِهِ مَالَمْ يَأْثَمْ. (ابوداود)

حضرت سراقه بن مالک س روایت می کند رسول الله ص برای ما سخنرانی کرد و فرمودند: بهترین شما کسی است که از قوم و فامیل خویش دفاع کند، تا جائی که مرتکب گناه و معصیت نگردد.

صلح و آشتی

(إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡ) [الحجرات: ١٠]. «همانا مؤمنان همه برادرند پس در میان برادران خود اصلاح کنید.»

(وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا) [الحجرات: ٩]. «اگر دو گروه از اهل ایمان به همدیگر جنگیدند در میان آن‌ها صلح و آشتی برقرار کنید.»

(وَٱلصُّلۡحُ خَيۡرٞ) [النساء: ١٢٨]. «همانا صلح و آشتی بهترین عمل است.»

الف: صلح افضل ترین عمل است

عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ س قَالَ: قَالَ رسول الله ج: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلَ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ قَالُوا: بَلَى يَا رسول الله قَالَ: إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ وَفَسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ الْحَالِقَةُ لَا أَقُولُ تَحْلِقُ الشَّعْرَ وَلَكِنْ تَحْلِقُ الدِّينَ. (ابوداود وترمذی)

از ابودرداء س روایت است رسول الله ص فرمودند: آیا شما را با خبر نسازم از کاری که پاداش آن از نماز، روزه، زکات بیشتر است؟ صحابه گفتند: آری یا رسول الله! فرمودند: صلح و آشتی دادن در میان مردم است، زیرا اختلاف و عداوت تیغی تراشنده است. نمی گویم موها را می تراشد بلکه دین را می تراشد و نابود می کند.

عفو و گذشت

(وَإِذَا مَا غَضِبُواْ هُمۡ يَغۡفِرُونَ ٣٧) [الشوری: ٣٧]. «هنگامی که (مؤمنان) خشم میگیرند گذشت و اغماض پیش میگیرند.» (وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤) [آل عمران: ١٣٤]. «(مسلمانان واقعی) خشم خویش را فرو می نشانند و از مردم درگذر می کنند خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.»

وَعَنْ أَبِي هريرة س أَنَّ النَّبِيَّ ج قَالَ: لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرَعَةِ، إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الغَضَبِ. (مُتَّفَقٌ عليهِ)

از ابوهریره س روایت است رسول الله ص فرمودند: پهلوانی و نیرومندی در کشتی گرفتن (و به پهلوانان ضربه فنی وارد کردن) نیست بلکه پهلوان کسی است، که هنگام خشم و غضب بر خویشتن تسلط داشته باشد.

اخوت و برادری

(إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ) [الحجرات: ١٠]. «به تحقیق مؤمنان باهم برادرند.»

(وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا) [آل عمران: ١٠٣]

«بیاد آورید؛ نعمت‌هایی را که خداوند به شما ارزانی داشته است زمانی که شما (در زمان جاهلیت) دشمن یکدیگر بودید، پس خداوند در میان دل‌های شما الفت و محبت ایجاد کرد و به واسطه این نعمت الهی برادر یکدیگر شدید.»

تحفه و هدیه

هدیه دادن به یکدیگر در ایجاد و بقاء دوستی و صمیمیت و گرمی روابط و رفع نگرانی‌ها نقش بسیار مؤثری دارد و از این جهت در اسلام به آن سفارش شده است.

وَعَنْ عائشة ل قالت: قالَ رسول الله ج: يَا نِسَاء الْمُؤْمِنِينَ تَهَادَوْا وَلَوْ فِرْسِن شَاة، فَإِنَّهُ يُنْبِتُ الْمَوَدَّةَ وَيُذْهِبُ الضَّغَائِن. (الطبرانی)

از حضرت عائشه ل روایت است رسول الله ص فرمودند: ای همسران مؤمنین؛ به یکدیگر هدیه بدهید اگر چه سم گوسفندی باشد، زیرا موجب محبت می گردد و کینه‌ها را از بین میبرد.

وَعَن النبي ج أَنَّهُ قَالَ: تَهَادَوْا تَحَابُّوا وتَذْهَب الشَّحْنَاء. (الموطاء)

رسول الله ص فرمودند: به همدیگر هدیه بدهید که محبت ایجاد می کند عداوت و دشمنی را از بین می برد.

دریافت تحفه و هدیه برای مسئولان کشوری در صورتي جائز است که قبل از احراز پست و مقام از طرف دوستان و آشنایان برای آنان چنین هدیه هایی تقدیم شده است ولی چیزهائی که تنها به خاطر داشتن پست و مقام تقدیم آن‌ها می گردد رشوه و دریافت آن حرام است.

عهد و پیمان

(وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ ٨) [المؤمنون: ٨]. «(مؤمنان واقعی) کسانی هستند که به امانتها و عهد و پیمان خود کاملاً وفادارند». و نیز می فرماید: (وَٱلۡمُوفُونَ بِعَهۡدِهِمۡ إِذَا عَٰهَدُواْ) [البقرة: ١٧٧]. «(مسلمانان واقعی) هرگاه وعده کنند وفاداری می نمایند.»

و نیز می فرماید: (يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوۡفُواْ بِٱلۡعُقُودِۚ) [المائدة: ١]. «ای اهل ایمان به عهد و پیمان خود وفا کنید.»

و نیز ارشاد باری تعالی است: (وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِۖ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡـُٔولٗا ٣٤) [الإسراء: ٣٤]. «به عهد و پیمان وفا کنید همانا از عهد و پیمان در (روز قیامت) سوال خواهد شد.»

وعده و پیمان شکنی

ظلم و ستم

(إِنَّ ٱلۡمُلُوكَ إِذَا دَخَلُواْ قَرۡيَةً أَفۡسَدُوهَا وَجَعَلُوٓاْ أَعِزَّةَ أَهۡلِهَآ أَذِلَّةٗۚ) [النمل: ٣٤]. «هرگاه پادشاهان داخل شهری می‌شوند آن را تباه می‌سازند و شریفترین افراد کشور را ذلیل ترین اشخاص می‌گردانند.»

مردم را برده و بنده خود شمردن

(فَقَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ لِبَشَرَيۡنِ مِثۡلِنَا وَقَوۡمُهُمَا لَنَا عَٰبِدُونَ ٤٧) [المؤمنون: ٤٧]. «پس گفتند: آیا به دو بشر که مثل خود ما هستند و طایفه آن‌ها بندگان ما می‌باشند، ایمان بیاوریم؟.»

تظاهر به دلسوزی و دینداری و لازم دانستن حکومت خود برای حفظ نظم، دین و آئین

(وَقَالَ فِرۡعَوۡنُ ذَرُونِيٓ أَقۡتُلۡ مُوسَىٰ وَلۡيَدۡعُ رَبَّهُۥٓۖ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمۡ أَوۡ أَن يُظۡهِرَ فِي ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡفَسَادَ ٢٦) [غافر: ٢٦]. «و فرعون گفت: مرا بگذارید موسی را بکشم تا پروردگارش را بخواند من می‌ترسم آیین شما را تغییر دهد یا در این سرزمین فساد کند.»

تبعید اصلاح طلبان مؤمن و متعهد

ظلم حرام است

وَعَنْ أَبِي ذَرٍّس عَنْ النَّبِيِّ ج فِيمَا يَرْوِيه عَنْ رَبِّهِ قَالَ: يَا عِبَادِي إِنِّي حَرَّمْت الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي، وَجَعَلْته بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا، فَلَا تَظَالَمُوا. (مُسْلِمٌ)

حضرت ابوذرس از حضرت رسول الله ص روایت می‌کند که خداوند متعال می‌فرماید: ای مردم ظلم و ستم را من برخودم حرام کردم و آن را در میان شما نیز حرام نمودم، پس ظلم و ستم نکنید.

ج: ظلم موجب تاریکی ها می‌گردد

عن جابرس أن رسول الله ج قَالَ: اتَّقُوا الظُّلْمَ؛ فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ القِيَامَةِ. (مُتَّفَقٌ عليهِ)

از جابرس روایت است رسول الله ص فرمودند: از ظلم بپرهیزید زیرا ظلم موجب تاریکی ها در روز قیامت است.

(وَلَقَدۡ أَهۡلَكۡنَا ٱلۡقُرُونَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَمَّا ظَلَمُواْ) [یونس: ١٣]. «ما اقوام و ملل را پیش از شما به کیفر ظلمشان به هلاکت رسانیدیم.»

(فَتِلۡكَ بُيُوتُهُمۡ خَاوِيَةَۢ بِمَا ظَلَمُوٓاْۚ) [النمل: ٥٢]. «این خانه‌های ویران شده آن‌ها است چون ظلم و ستم نمودند.»

وعن أنس قال: قال رسول الله ج: إنّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللهِ يَوْمَ القِيَامَةِ مَنْ يَخَافُ النّاسُ مِنْ شَرِّهِ. (طبرانی)

از حضرت انس روایت است رسول الله ص فرمودند: همانا بدترین مردم نزد خداوند کسی است که مردم از شر و ظلم او می‌ترسند.

قال علیس: إن شر الناس عند الله إمام جائر. حضرت علیس می‌فرماید: بدترین انسان نزد خداوند رهبر و حاکم ستمگر است.

وعن ابن عمر ب أن رسول الله ج قال: الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يُسْلِمُهُ وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللهُ فِي حَاجَتِهِ وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً فَرَّجَ اللهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرُبَاتِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

(مُتَّفَقٌ علیهِ) از ابن عمرب روایت است رسول اللّهص فرمودند: مسلمان برادر مسلمان است بر او ظلم و ستم نمی کند و او را تحویل دشمن نمی دهد، هرکس حاجت و نیاز برادرش را برآورد نماید، خداوند حاجت و نیازش را برآورد می نماید و هرکس مشکل مسلمانی را حل کند، خداوند در عوض آن مشکلی از مشکلات روز قیامت او را می گشاید و هرکس عیب مسلمانی را بپوشاند خداوند در روز قیامت عیب او را می پوشاند.

وعن النبي ج أنه قال: من أعان ظالما على ظلمه جاء يوم القيامة وعلى جبهته مكتوب آيسٌ من رحمة الله. (كنز العمال)

هرکس ستمگری را بر ستمش یاری کند، روز قیامت می آید در حالی که بر پیشانیش نوشته شده از رحمت خداوند ناامید (و بی بهره) است.

وعن حذيفةس عن النبي ج أنه قال: الظَّلَمَةُ وَأَعوَانُهمُ فِي النَّارِ. (كنزل العمال)

حضرت حذیفهس از رسول الله ص روایت می کند که فرمودند: ستمگران و همکارانشان همگی در آتش جهنم اند.

قال عليس: الظُّلمُ يُوجَبُ النَّارَ.

حضرت علیس می فرماید: ستمگری موجب آتش جهنم می گردد.

کشتن مسلمانان

اسلام برای جان و حیات انسان، ارزش فراوان قائل شده و حفظ نفس را گرامی داشته و تجاوز به حیات و نفس دیگران را بعد از کفر و شرک از بزرگترین گناهان قرار داده است خداوند می فرماید:

(وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا ٩٣) [النساء: ٩٣]. «و هرکس عمداً مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم می گیرد و لعنتش می کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است.»

-صفات مسرفین «اسراف کنندگان. از حد گذرندگان»

(ٱلۡمُسۡرِفِينَ ١٥١ ٱلَّذِينَ يُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا يُصۡلِحُونَ ١٥٢) [الشعراء: ١٥٢].

«افراط گران: آنان که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.»

گناه و ثواب مسلمين

مسلمانان سه دسته تقسيم ميشوند:

تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۹۷/۱)

)إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ)

قطعاً خداوند از (اوضاع) بندگان خود كاملاً آگاه (و به احوالشان) بينا است ،

اين كتاب واقعاً كتاب است. خداوند آن را براي اين ملّت مسلمان فرو فرستاده است ، ملّت مسلماني كه آنان را براي به ارث بردن اين كتاب برگزيده است ،

همان گونه كه در اينجا در كتاب خود مي فرمايد:

)ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) فاطر ۳۲.

)ما كتابهاي پيشين را براي ملّتهاي گذشته فرستاديم و) سپس كتاب (قرآن) را به بندگان برگزيدۀ خود (يعني امّت محمّدي) عطا كرديم.

اينها واژه هائي هستند كه به اين ملّت الهام مي دارد در پيشگاه خدا داراي كرامت و فضيلت هستند. همچنين بديشان الهام مي دارد كه اين ملّت داراي چه مسؤوليّت بزرگ است ، مسؤوليّتي كه از اين برگزيدني و از آن به ارث بردني سرچشمه مي گيرد. اين مسؤوليّت بزرگي است و داراي تكاليف و وظائفي است. آيا ملّت گزيده مي شنود و پاسخ مي گويد؟

یزدان سبحان این ملّت را با برگزیده شدن براي به ارث بردن، بزرگ داشته است، و بافضل و لطفي که در حقّ ایشان در سزا و جزا روا مي دارد و حتّي کساني را هم مي بخشاید که گناه و بدي کرده اند باز هم بدیشان فضل و لطف مي فرماید:

تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۱/۹۸)

فَمِنۡهُمۡ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ وَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞ وَمِنۡهُمۡ سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ)

برخي از آنان به خویشتن ستم مي کنند، وگروهي از ایشان میانه روند، و دسته اي از ایشان در پرتو توفیقات الهي در انجام نیکیها پیشتازند.

دستۀ اوّل - و چه بسا آنان جلوتر ذکر شده اند چون تعدادشان بیشتر است-:

)ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ) به خویشتن ستم مي کنند.

این گروه بدي هاي اعمالشان بیشتر از خوبیهاي اعمالشان است.

دستۀ دوم در وسط هستند و میانه روند:

)مُّقۡتَصِدٞ) میانه رو.

بدیها و خوبیهاي ایشان متعادل و برابر است.

دستۀ سوم:

)سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ(

در پرتو توفیقات الهي در انجام نیکیها پیشتازند. نیکیهایشان بر بدیهایشان مي چربد... ولیکن فضل و کرم خدا جملگي سه دسته را دربرمي گیرد. این است که هر دسته به بهشت و به نعمت موصوف در آیات بعدي مي رسند، با تفاوت درجاتي که دارند.

خطا و گناه مسلمان احادیث

آن نازل می شد و نادرست بودن موضع برخی از اصحاب را بیان می نمود، هنگامی که حضرت حاطب بن ابی بلتعهس در نوشتن نامه به مشرکان قریش و آگاه نمودن آنان از حمله حضرت پیامبرج مرتکب خطای بزرگی شد، این آیه نازل شد: (يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ وَقَدۡ كَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُم مِّنَ ٱلۡحَقِّ يُخۡرِجُونَ ٱلرَّسُولَ وَإِيَّاكُمۡ أَن تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ رَبِّكُمۡ إِن كُنتُمۡ خَرَجۡتُمۡ جِهَٰدٗا فِي سَبِيلِي وَٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِيۚ تُسِرُّونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ وَأَنَا۠ أَعۡلَمُ بِمَآ أَخۡفَيۡتُمۡ وَمَآ أَعۡلَنتُمۡۚ وَمَن يَفۡعَلۡهُ مِنكُمۡ فَقَدۡ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ۱) [الممتحنة: ۱].

«ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید که اخبار خویش را به سبب مودتي که دارید به ایشان برسانید، شما نسبت بدی شان محبت می کنید و مودت می ورزید، در حالی که آنان به حق و حقیقتی ایمان ندارند که برای شما آمده است، پیغمبر و شما را به خاطر ایمان آوردن به خدا که پروردگارتان است (از شهر و دیارتان) بیرون

می رانند، اگر شما برای جهاد در راه من و طلب خوشنودیم بیرون آمده اید (با ایشان پیوند دوستی برقرار نسازید) در نهان با آنان دوستی می کنید، در حالی که من نسبت به هرچه پنهان می دارید یا آشکار می سازید مطلع تر و آگاه تر هستم، هرکس از شما چنین کاری را بکند، همانا راه راست و همواره را گم کرده است.»

و درباره اشتباه تیراندازان در غزوۀ احد هنگامی که مواضعی را که حضرت پیامبر ج به آنان دستور داده بود که تحت هیچ شرایطی آن را ترک نکنند، ترک نمودند، این آیه نازل شد: (حَتَّىٰٓ إِذَا فَشِلۡتُمۡ وَتَنَٰزَعۡتُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ وَعَصَيۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ مَآ أَرَىٰكُم مَّا تُحِبُّونَۚ مِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلدُّنۡيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَ١٥٢) [آل عمران: ۱۵۲].

«تا آنگاه که سستی کردید و در امر (ماندن در سنگرها و رهاکردن آن جاها) به کشمکش پرداختید و اختلاف ورزیدید و پس از آن که آنچه را دوست می داشتید به شما نشان داد، نافرمانی کردید دسته‌ای از شما خواهان کالای دنیا و دسته‌ای خواستار آخرت گردید.»

و هنگامی که حضرت پیامبر ج به خاطر تأدیب از زن های خود کناره گرفت و برخی از مردم شایعه کردند که ایشان زن های خویش را طلاق داده اند، این آیه نازل شد: (وَإِذَا جَآءَهُمۡ أَمۡرٞ مِّنَ ٱلۡأَمۡنِ أَوِ ٱلۡخَوۡفِ أَذَاعُواْ بِهِۦۖ وَلَوۡ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنۡهُمۡ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسۡتَنۢبِطُونَهُۥ مِنۡهُمۡۗ٨٣) [النساء: ۸۳].

«و وقتی که بیاید نزد ایشان خبری از ایمنی یا ترس مشهور سازند آن را، و اگر بر می گردانیدند آن را به سوی پیغمبر و به سوی فرمانروایان از اهل اسلام هرآینه می یافتند مصلحت آن خبر را آنان از ایشان که می توانند برآوردن مصلحت آن را.»

و هنگامی که برخی از مسلمان بدون این که عذری شرعی داشته باشند، در مکه ماندند، و به مدینه هجرت نکردند، این آیه نازل شد: (إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمۡۖ قَالُواْ كُنَّا مُسۡتَضۡعَفِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ قَالُوٓاْ أَلَمۡ تَكُنۡ أَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٗ فَتُهَاجِرُواْ فِيهَاۚ٩٧) [النساء: ۹۷].

«هرآینه آنان که فرشتگان قبض ارواح ایشان کردند در حالتی که ستمکار بودند بر خویشتن، فرشتگان به ایشان گفتند: در چه حال بودید شما؟ گفتند: ما در زمین مستضعف بودیم، گفتند: آیا فراخ نبود زمین خدا تا هجرت می کردید در آن.»

و هنگامی که برخی از اصحاب در حضور حضرت پیامبر ج منازعه کردند و صداهای شان بلند شد، این آیات نازل شد: (يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيِ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ١ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ٢) [الحجرات: ۱-۲].

«ای مسلمانان! پیشدستی مکنید روبروی خدا و رسول او، بترسید از خدا، هرآینه خدا شنوا (و) داناست، ای مسلمانان بلند مکنید آوازهای خود را بالای آواز پیغامبر و بلند مگویید با او سخن را مانند بلندگفتن بعض شما با بعضی، که نابود شود عمل های شما و شما خبردار نباشید.»

وهنگامی که کاروانی تجارتي در هنگام خطبه جمعه وارد شهر شد وبرخی از مردم خطبه را ترک کرده وبه سوی کاروان شتافتند، این آیه نازل گشت: ﴿وَإِذَا رَأَوۡاْ تِجَٰرَةً أَوۡ لَهۡوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيۡهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمٗاۚ قُلۡ مَا عِندَ ٱللَّهِ خَيۡرٞ مِّنَ ٱللَّهۡوِ وَمِنَ ٱلتِّجَٰرَةِۚ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ١١﴾ [الجمعة: ١١.]

)«و آن مسلمانان) چون بینند کاروانی یا بازی را متفرق شده متوجه می شوند به سوی آن و بگذارند تورا ایستاده، بگو آنچه نزد خداست بهتر است از بازی و از سوداگری و خدا بهترین روزی دهندگانست.«

علاوه بر این، آیات زیادی وجود دارد که بر اهمیت تصحیح اشتباهات و عدم سکوت بر آن دلالت دارند.

حضرت پیامبر ج با نوری از جانب پروردگار و بدون سستی و کوتاهی، به انکار منکر و تصحیح اخطای مردم می پرداخت، و از این جاست که علما این قاعده اصولی را استنباط کرده اند که می گوید: «لَا يَجُوزُ فِي حَقِّ نَبِيٍّ تَأْخِير الْبَيَان عَنْ وَقْت الْحَاجَة.«

»برای پیامبری به تأخیر انداختن بیان، از هنگام نیاز جایز نیست.«

ریاء و اخلاص در کارها

امام ترمذی از او ابوهریره روایت میکند:

حضرت پیامبر ج فرمودند: روز قیامت خداوند متعال فرود می آید تا میان بندگان قضاوت نماید و مردم همه زانو زده اند، قبل از همه یك عالم (اهل قرآن) و یك مجاهد و یك ثروتمند را به پیشگاه خداوند متعال می آورند، خداوند از عالم می پرسد: مگر علم و دانشی را که بر پیامبرم فرو فرستادم، به تو نیاموختم؟ می گوید: آری، خداوند می گوید: با آن چگونه عمل کردی؟ می گوید: پروردگارا من شب و روز قرآن را تلاوت نمودم، خداوند و فرشتگان می گویند: دروغ می گویی، خداوند می گوید: تو به این غرض قرآن خواندی که مردم تو را قاری بگویند، (در دنیا) اینگونه گفته شد. سپس ثروتمند را می آورند، خداوند به او می گوید: مگر به تو ثروت ارزانی نداشتم تا محتاج کسی نباشی؟ می گوید: بلی ای پروردگار! خداوند می فرماید: در آنچه به تو دادم چگونه عمل کردی؟ می گوید: به خویشاوندانم رسیدگی کردم و صدقه دادم، خداوند و فرشتگان می گویند: دروغ می گویی، و خداوند می فرماید: قصد تو از این کارها این بود که تو را جواد و سخاوتمند بگویند، (در دنیا) اینگونه شد. سپس مجاهدی که در راه خدا کشته شده می آورند، خداوند از او می پرسد: به خاطر چه کشته شدی؟ می گوید: امر شدم تا در راه تو جهاد کنم و من نیز در راه تو جنگیدم تا این که کشته شدم، خداوند و فرشتگان می گویند: دروغ می گویی، خداوند می گوید: تو به این قصد جنگیدی که تو را شجاع و دلیر بگویند و (در دنیا) اینگونه شد. سپس حضرت پیامبر ج بر زانویم زده و فرمودند: ای ابوهریره، این ها اولین سه نفری هستند از مخلوقات پروردگار که در قیامت آتش جهنم به وسیله آنان شعله ور می شود ()

اگر نیت صادقانه و خالص باشد، عمل او پاداش و تأثیر و قبولیت در پی خواهد داشت.

خطا از سرشت بشر است:

حضرت پیامبر ج در این باره فرده اند: «كُلُّ بَنِي آدَمَ خَطَّاءٌ وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ ()»

«تمامی بنی آدم خطاکار اند، و بهترین خطاکاران آن هایی هستند که توبه کنند.»

البته اجتهادی که صاحبش معذور شمرده می شود، اجتهادی است جایز که از شخصی با صلاحیت صادر شده باشد نه از کسی که بدون علم و مراعات کردن احوال و اوضاع فتوا می دهد، بدین جهت است که حضرت رسول گرامی ج اصحابی را که در داستان صحابی مجروح به اشتباه حکم کرده بودند، به سختی سرزنش نمود، ابوداود در کتاب سنن خویش از حضرت جابر س روایت می کند که او گفت: به سفری رفتیم، در راه سنگی به یکی از همراهان ما اصابت کرد و سرش را شکافت و از قضا همان شخص احتلام شد، از همراهان خود پرسید: آیا برای من تیمّم جایز است؟ همراهانش به او جواب دادند: تا هنگامی که بر استعمال آب توانایی داری تیمم برای تو جایز نیست، آن صحابی بناچار غسل نمود و بر اثر آن درگذشت، حضرت جابر س می گوید: هنگامی که نزد حضرت پیامبر ج بازگشتیم، ایشان از داستان آن صحابی اطلاع یافتند و فرمودند: آن ها او را کشته اند، خداوند هلاک شان کند، اگر نمی دانستند چرا نپرسیدند؟ همانا درمان نادانی پرسیدن است ()

و همچنین حضرت پیامبر ج فرمودند: قضات سه گونه اند، یکی در بهشت و دو تای دیگر در جهنم؛ آن قاضی که حق را بداند و به آن قضاوت کند بهشتی است و آن قاضی که حق را بداند و عمداً از آن عدول کند و آن که بدون علم و دانش قضاوت کند جهنمی اند ()

هنگامی که حضرت اسامه بن زیدب برای زنی که مرتکب سرقت شده بود سفارش کرد، با وجود این که او محبوب حضرت پیامبر ج (حِبّ النبی) و فرزند محبوبش (زید) بود، اما باز هم این امر مانع از سرزنش وی از جانب حضرت پیامبر ج نشد.

حضرت عایشه رض می گوید: مسأله زنی قریشی که در دوران حضرت پیامبر ج در غزوه فتح مرتکب سرقت شده بود، قریش را به خود مشغول ساخته بود و در این فکر بودند که چه کسی می تواند برای او نزد پیامبر ج سفارش کند، سرانجام به این نتیجه رسیدند که کسی دیگر جز حضرت اسامهس (حب النبی) جرأت چنین کاری را ندارد، آن زن را نزد حضرت پیامبر ج بردند و حضرت اسامه ج برای او سفارش کرد، چهره حضرت پیامبر ج (از شدت ناراحتی) دگرگون شد و به اسامه گفت: آیا در حدی از حدود الهی سفارش می کنی؟ حضرت اسامهس گفت: ی رسول خدا برای من استغفار کن، پیامبر ج صحابهٔ کرامش را جمع کرده و برای شان خطبه داد و فرمود: اما بعد، علت تباهی ملت های پیشین این بود که هرگاه شخصی شریف در میان آنان مرتکب سرقت می شد او را آزاد می گذاشتند و اگر فردی ضعیف و بیچاره دزدی می کرد، حد و عقوبت شرعی را بر او اجرا می کردند، سوگند به خدایی که نفسم در

اختیار اوست، اگر فاطمه بنت محمد (اعاذها الله) نیز مرتکب سرقت می‌شد، حتماً دست او را قطع می‌کردم، و پس از آن دستور داد که دست آن زن را قطع کنند()

حضرت پیامبر ج می‌خواست خانه کعبه را منهدم کند و دوباره آن را بر اساس و شالودهٔ ابراهیم خلیل بنا کند، اما چون قریش تازه مسلمان و به دوران جاهلیت نزدیك بودند و احتمال داشت که عقول آنان این امر را تحمل نکند، از این کار صرف نظر فرمودند، و کعبه را با وجود این که ایراد داشت و دروازه آن از زمین بلند و به روی عامه مردم بسته، و برای خانه کعبه وضعیتی نامناسب بود، آن را به حالت پیشین خود گذاشت.

برخی از اخطا به گونه‌ای هستند که برطرف کردن آن به صورت کلی امکان‌پذیر نیست؛ زیرا که خطا در بدو آفرینش در نهاد شخص به ودیعت نهاده شده است و راست کردن کجی آن منجر به فاجعه‌ای می‌گردد، البته تقلیل و تخفیف آن امکان‌پذیر است، مانند طبیعت زن که حضرت پیامبر ج درباره آن می‌فرمایند: زن از استخوان پهلو آفریده شده و هرگز راست نمی‌شود، اگر با او زندگی می‌کنی با همین کجی، با او بساز، و اگر بخواهی راستش کنی، می‌شکند. و (مراد از) شکستن آن همان طلاق اوست()

و در روایتی دیگر آمده: به زنان خوبی کنید، همانا آنان از استخوان پهلو آفریده شده‌اند و کج‌ترین استخوان پهلو بالاترین آن است، اگر بخواهی راستش کنی می‌شکند و اگر او را به حال خود بگذاری برای همیشه کج می‌ماند، پس به زنان خوبی کنید()

بعضی از خطاهای مسلمین در صدر اسلام

امام بخاری/ در کتاب صحیح خود از حضرت جابر س روایت نموده که می‌گوید: در رکاب حضرت پیامبر ج به غزوه‌ای رفتیم در این غزوه افراد زیاد از مهاجرین و انصار شرکت داشتند، مردی از مهاجرین که اهل مزاح و بسیار بازیگر بود، مردی انصار را مشتی زد، مرد انصاری برآشفت و بسیار خشمگین شد و در میان آنان دعوا و نزاع درگرفت، انصاری فریاد برآورد: ای انصار... حضرت پیامبر ج بیرون آمدند و فرموند: شما را چه کار با نعره‌ها و فریادهای اهل جاهلیت؟ سپس فرمودند: آنان را چه شده؟ و ایشان را خبر دادند که مردی مهاجری یکی از انصار را مشتی زده است، جابر می‌گوید: حضرت پیامبر ج فرمودند: این کارها را رها کنید؛ زیرا که پلید و نامبارک هستند()

و در روایت مسلم آمده که حضرت پیامبر ج فرمودند: هر مردی برادرش را چه ظالم باشد و چه مظلوم، باید یاری نماید، اگر ظالم بود او را از ظلم باز دارد و اگر مظلوم واقع شده بود، او را کمك کند()

در روایت ابن ماجه اینگونه آمده که مردی از کنار رسول الله ج عبور کرد، حضرت پیامبر ج از اهل مجلس پرسیدند: شما در بارهٔ این مرد چه می‌گویید؟ گفتند: نظر شما معتبر است، ما می‌گوییم او از شریف‌ترین مردم است شایسته است هرجا پیغام خواستگاری بفرستد دامادش کنند، و اگر سفارشی کند از او بپذیرند و اگر سخنی بگوید به

او گوش فرا دهند، حضرت پیامبر ج ساکت ماندند، مردی دیگر عبور کرد، آن حضرت ج از آنان پرسید: در مورد این شخص چه می گویید؟ گفتند: والله یا رسول الله این مرد از فقرا و تنگدستان اصحاب است شایسته است اگر جایی پیغام خواستگاری بفرستد، دامادش نکنند اگر سفارشی کند از او نپذیرند و اگر سخنی بگوید کسی به او گوش فراندهد، حضرت پیامبر ج فرمودند: اگر زمین از امثال شخص اول پر گردد، این مرد از همهٔ آنان بهتر است ()

امام مسلم / از ابو مسعود بدریس روایت می کند که وی گفت: برده‌ام را با شلاق تنبیه می کردم که از پشت سر صدای شنیدم که می گفت: ای ابو مسعود بدان که... اما من از شدت عصبانیت صدا را تشخیص ندادم و چون صدا نزدیك شد، دانستم که ایشان رسول الله ج هستند که می فرمودند: ای ابو مسعود بدان که... ای ابو مسعود بدان که... و من شلاق را انداختم، در روایتی دیگر آمده که از هیبت حضرت پیامبر ج شلاق از دستم افتاد، آن حضرت ج فرمودند: ای ابو مسعود بدان که از این قدرتی که تو بر این برده داری، خداوند به مراتب بر تو بیشتر قدرت دارد، گفتم: (یا رسول الله) از این به بعد هرگز برده‌ای را نخواهم زد، در روایتی دیگر آمده که ابو مسعود گفت: یا رسول الله این برده برای رضای خداوند آزاد است، حضرت پیامبر ج فرمودند: اگر چنین نمی کردی آتش (جهنم) تو را می سوخت.

حضرت عبدالله بن عباسب می گوید: مردی نزد حضرت پیامبر ج آمد که با وجود این که با همسرش ظهار () کرده بود، (بدون ادای کفاره) با وی مقاربت کرده بود، او به حضرت پیامبر ج گفت: یا رسول الله با همسرم ظهار کردم و قبل از این که کفاره‌ای بدهم با او مقاربت نمودم، آن حضرت ج فرمودند: خدا بر تو رحم کند، چه امری باعث شد که مرتکب این کار شوی؟ گفت: درخشش خلخال او در زیر نور ماه! حضرت پیامبر ج فرمودند: پس تا هنگامی که کفاره‌ای نپرداخته‌ای با او آمیزش مکن ()

حضرت ابو هریرهس می فرماید: در مجلسی با حضرت پیامبر ج نشسته بودیم که مردی وارد شد و گفت: یا رسول الله تباه گشتم!

-حضرت پیامبر ج: تو را چه شده؟

-روزه بودم و با همسرم مقاربت کردم.

-حضرت پیامبر ج: برده‌ای داری که آزادش کنی؟

-خیر.

-حضرت پیامبر ج: آیا می توانی دو ماه متوالی روزه بگیری؟

-خیر.

-حضرت پیامبر ج: آیا می توانی ٦٠ مسکین را غذا بدهی؟

-خیر.

حضرت پیامبر ج مدتی درنگ فرمودند تا این که شخصی زنبیلی خرما نزد ایشان آورد، حضرت پیامبر ج فرمود: آن مرد سائل کجاست؟ آن مرد که خود حضور داشت، گفت: منم یا رسول الله.

-حضرت پیامبر ج: این خرماها را بگیر و صدقه کن.
-یا رسول الله، آیا این خرماها را بر فردی فقیرتر از خودم صدقه کنم؟! به خدا سوگند در شهر مدینه خانواده‌ای فقیرتر از خانوادۀ من وجود ندارد.
حضرت پیامبر ج خندیدند حتی دندان‌های مبارک ظاهر گشت و سپس فرمودند: با این خرماها خانواده‌ات را اطعام کن ()

که امام بخاری/ در کتاب صحیح خود از عبدالرحمن ابن ابی ابکره و او از پدرش روایت می‌کند که در محضر رسول الله ج شخصی، کسی دیگر را تعریف نمود، و در روایت مسلم اینگونه آمده که مردی گفت: یا رسول الله، پس از رسول الله ج در فلان و فلان موارد کسی از او برتر نیست ()
حضرت پیامبر ج فرمودند: وای بر تو، گردن رفیقت را شکستی، این جمله را چندین بار تکرار نموده و سپس فرمودند: هرکس از شما که ناگزیر شد که برادر مسلمانش را بستاید پس باید اینگونه بگوید: من فلانی را اینگونه می‌پندارم، و حسابش با خداوند است، من کسی را تبرئه نمی‌کنم او را چنین و چنان می‌پندارم، و موردی را که از او می‌شناسد ذکر کند ()
حضرت عمر بن خطاب س می‌گوید: در زمان حضرت پیامبر ج مردی بود که عبدالله نام داشت و به لقب «حمار» معروف بود، و (باگفتارش) حضرت پیامبر ج را به خنده می‌انداخت، حضرت پیامبر ج به جرم شرابخواری او را شلاق زده بودند، روزی او را آوردند و به خاطر ارتکاب مجدد همین جرم او را شلاق زدند، مردی از میان جمیعت گفت: خدا نفرینش کند، چندین بار است که او را شلاق می‌زنند، (اما باز هم از این کار دست نمی‌کشد) حضرت پیامبر ج فرمودند: او را نفرین نکنید، مگر نمی‌دانید که او خدا و رسولش را دوست دارد ()
حضرت ابوهریره س می‌گوید: مردی را که (بر اثر نوشیدن مسکرات) مست بود نزد حضرت پیامبر ج آوردند و ایشان دستور دادند که او را شلاق بزنند، یکی از حاضرین گفت: خدا رسوایش کند، او را چه شده؟! حضرت پیامبر ج فرمودند: شیطان را علیه برادرتان مساعدت نکنید ()

عبدالله بن ابی أوفی می‌گوید: حضرت عبدالرحمن بن عوف س نزد حضرت پیامبر ج از حضرت خالد بن ولید س شکایت نمود، حضرت پیامبر ج فرمودند: ای خالد، کسی از اهل بدر را اذیت مکن، اگر به اندازۀ کوه احد طلا صدقه کنی باز هم به (مقام و) عمل آنان نمی‌رسی، حضرت خالد س گفت: یا رسول الله درباره من سخن می‌گویند و من نیز آن‌ها را جواب می‌دهم، حضرت پیامبر ج فرمودند: خالد را اذیت نکنید، او شمشیری از شمشیرهای خداوند است که آن را بر کفار فرود آورده است ()

حضرت انس بن مالک‌س می گوید: عرب‌ها عادت داشتند که در سفر به همدیگر خدمت می کردند، در سفری همراه حضرت ابوبکر و عمرب مردی بود که آنان را خدمت می کرد، آن‌ها (در جایی منزل گرفتند و) خوابیدند و هنگامی که بیدار شدند خادم‌شان غذایی آماده نکرده بود (و هنوز خواب بود) یکی از آن‌ها به دیگری گفت: این مرد خیلی پرخواب است (زیاد می خوابد) و سپس او را بیدار کردند و به وی گفتند: نزد حضرت پیامبر ج برو و سلام ما را به ایشان برسان و بگو: ابوبکر و عمر از شما مقداری خورش خواسته اند، آن مرد نزد حضرت پیامبر ج رفت و پیغام آن‌ها را ابلاغ نمود، آن حضرت‌س به آن مرد فرمودند: آن‌ها را سلام کن و بگو: شما غذا خورده اید!! حضرت ابوبکر و عمر پریشان نزد آن حضرت ج آمدند و گفتند: یا رسول الله ما از شما خورش خواستیم و شما فرمودید که آن‌ها غذا خورده اند! ما چه غذایی خورده‌ایم؟! ایشان فرمودند: گوشت برادرتان را خوردید (هنگامی که خواب بود از او غیبت کردید و گفتید این مرد پرخواب است) به خدایی که جانم در دست اوست، سوگند: همانا من تکه‌های گوشتش را میان دندان‌های تان می بینم! آنان گفتند: یا رسول الله برای ما طلب مغفرت و استغفار کن، حضرت پیامبر ج فرمودند: او (کسی که از او غیبت کرده اید) باید برای شما طلب مغفرت کند()

حضرت پیامبر ج در برخوردی که میان حضرت ابوبکر و عمرب رخ داده بود، اینگونه عمل کردند، امام بخاری در کتاب صحیح خود در بخش تفسیر از حضرت ابودرداس روایت نموده است که وی می گوید: میان حضرات ابوبکر و عمرب سخنانی رد و بدل شد و حضرت ابوبکرس حضرت عمرس را خشمگین نمود، حضرت عمرس در حالت خشم از حضرت ابوبکرس جدا شد و به راه افتاد، حضرت ابوبکرس در پی او رفت و از او خواست تا وی را معاف کند، اما حضرت عمرس چنین نکرد و به منزل خود رفت و در را بست، حضرت ابوبکرس نزد حضرت پیامبر ج آمد، ابودرداس می گوید: ما نزد حضرت پیامبر ج بودیم ایشان (با دیدن حضرت ابوبکرس) فرمودند: این رفیق شما با کسی درگیر شده است، (از طرفی دیگر) حضرت عمرس نیز از برخورد خود پشیمان شده بود، او نیز آمد و سلام گفت و کنار رسول الله ج نشست و داستان را برایشان تعریف نمود، حضرت پیامبر ج عصبانی شدند، حضرت ابوبکرس (چون اوضاع را اینگونه دید) گفت: یا رسول الله تقصیر من بود، حضرت پیامبر ج فرمودند: چرا دوست مرا راحت نمی گذارید؟ چرا دوست مرا راحت نمی گذارید؟ (هنگامی که) من گفتم من پیامبر خدا به سوی شما هستم، شما مرا تکذیب کردید، اما ابوبکر مرا تصدیق نمود()

حضرت پیامبر ج در اوضاع متعددی اینگونه عمل کردند، و هنگامی که نزدیک بود میان مسلمانان جنگی درگیرد، آن حضرت ج (برای آرام کردن اوضاع) مداخله نمودند، آنگونه که حضرت عایشهل درباره حادثۀ افک می فرماید: حضرت پیامبر ج به منبر رفتند و فرمودند: ای مسلمانان! چه کسی از شما مرا در برابر مردی که اذیت

و آزارش حتی به اهل من رسیده، پشتیبانی می‌کند؟ من از اهل خود تاکنون جز خیر چیزی دیگر ندیده ام، و آنان (منافقین) از مردی نام می‌برند که تاکنون از او مورد بدی مشاهده نکرده ام و او بدون من هرگز در منزل من وارد نشده است، حضرت سعد بن معاذس از تیرۀ بنی عبدالاشهل برخاست وگفت: یا رسول الله من برای این کار آماده ام، اگر آن مرد از قبیلۀ من (اوس) باشد خودم گردنش را می‌زنم، و اگر از برادران خزرجی ما باشد هرچه شما در مورد او دستور بفرمایید، آنگونه خواهیم کرد، حضرت سعد بن عبادهس بزرگ خزرج مرد صالحی بود، اما تعصب قومی بر او غالب آمد و به سعد گفت: به خدا قسم تو دروغ می‌گویی، آن شخص را نمی‌کشی و بر کشتنش قدرت نیز نداری، و اگر آن مرد از قبیله تو می‌بود دوست نمی‌داشتی که او را بکشی، حضرت أسید بن حضیر که عموزاده سعد بود، برخاست و به سعد بن عباده گفت: تو دروغ می‌گویی قسم به خدا اگر آن مرد از قبیلۀ ما باشد حتماً او را خواهیم کشت، تو منافقی و از منافقان جانبداری می‌کنی، دو قبیله اوس و خزرج برآشفتند و نزدیك بود باهم بجنگند، حضرت پیامبر ج بر منبر ایستاده بودند، و مدام آنان را به سکون و آرامش دعوت می‌دادند تا این که آرام گشتند و سکوت نمودند()

امام بخاری/ از حضرت علی رض روایت نموده که وی می‌گوید: حضرت پیامبر ج شب هنگام نزد وی و حضرت فاطمه÷ تشریف آورده و به آن‌ها فرمودند: شما نماز (تهجد) نمی‌خوانید؟ حضرت علیس می‌گوید من گفتم: یا رسول الله نفس‌های ما در اختیار الله است، هرگاه او بخواهد ما را توفیق می‌دهد که برخیزیم ()، حضرت پیامبر ج با شنیدن آن جمله چیزی نگفتند و برگشتند، حضرت علیس از وی شنید که هنگام بازگشت دست را بر زانوی خویش می‌زدند و این آیه را می‌خواندند: ﴿وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَكۡثَرَ شَيۡءٖ جَدَلٗا ٥٤﴾ [الکهف: ٥٤].

«و هست آدمی بیشتر از همه چیز در خصومت.»

آنگونه که حضرت پیامبر ج با حضرت حاطبس عمل نمودند، آنگاه که وی کفار قریش را از قصد مسلمانان به لشکرکشی و فتح مکه اطلاع داد، آن حضرت ج از وی پرسیدند: چرا چنین کردی؟ او گفت: یا رسول الله من کماکان به خدا و رسول ایمان دارم و دین خود را تغییر وتبدیل ننموده ام، من می‌خواستم که منتی بر آن‌ها نهاده باشم تا اینگونه از تعرض به اهل و مال من در مکه باز آیند، بقیه اصحاب (به استثنای من) همه در مکه افرادی دارند که از اهل و اموال آنان حفاظت کنند، سپس حضرت پیامبر ج فرمودند: این مرد راستش را گفت به او جز خیر و نیکویی چیزی نگویید.

﴿وَإِذۡ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعۡضِ أَزۡوَٰجِهِۦ حَدِيثٗا فَلَمَّا نَبَّأَتۡ بِهِۦ وَأَظۡهَرَهُ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ عَرَّفَ بَعۡضَهُۥ وَأَعۡرَضَ عَنۢ بَعۡضٖۖ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِۦ قَالَتۡ مَنۡ أَنۢبَأَكَ هَٰذَاۖ قَالَ نَبَّأَنِيَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡخَبِيرُ ٣﴾ [التحریم: ٣].

«و یاد کن چون پنهان گفت پیغامبر با بعض از ازواج خود سخنی را و مطلع ساخت خدای تعالی پیغامبر را بر افشای آن سخن، شناسا کرد پیغامبر به بعض آن سخن (برخی از مواردش را یادآوری نمود) و اعراض کرد از بعض، پس وقتی که خبردار کردن آن را به افشای راز، آن زن گفت: که خبر داد تو را به این افشاری راز؟ پیغامبر فرمود: خبر داد مرا خدای دانای خبردار.»

علامه قاسمی/ در تفسیر خویش «محاسن التأویل» درباره تفسیر این آیه می نویسد:

حضرت پیامبر ج رازی را مبنی بر تحریم کنیزش و یا چیزی دیگر از آنچه خداوند برای ایشان حلال کرده بود، با همسرش حضرت حفصهل در میان گذاشت و چون او هووی خود حضرت عایشهل را از این راز آگاه ساخت، خداوند حضرت پیامبر ج را از این ماجرا اطلاع داد و در پی آن حضرت پیامبر ج با ذکر برخی از مواردی که حضرت حفصهل افشا کرده بود وی را عتاب نموده و به خاطر اظهار کرم و جوانمردی از ذکر تمام موارد چشم پوشیدند.

در روایت امام احمد/ از حضرت عایشهل آمده است که حضرت پیامبر ج در سایهٔ گسترده قلعه حسان نشسته بودند که مردی آمد و گفت: یا رسول الله سوختم، آن حضرت ج پرسیدند: مگر چه شده؟ او گفت: در روز رمضان و در حالی که روزه بودم با همسرم مقاربت کردم، حضرت پیامبر ج به او فرمودند: بنشین، و آن مرد نیز در گوشه‌ای از مجلس نشست، لحظه‌ای بعد مردی که کیسه‌ای پر از خرما را بر الاغی حمل می کرد، آمد و گفت: یا رسول الله، این صدقهٔ من است، حضرت پیامبر ج فرمودند: آن مردی که می گفت سوختم، کجاست؟ او گفت: منم یا رسول الله، آن حضرتج فرمودند: این را بگیر و صدقه کن، او گفت: یا رسول الله جایی برای صدقه جز خانوادهٔ خودم نیست، به خداوندی که تو را به پیامبری برگزید سوگند که من و عیالم چیزی (برای خوردن) نداریم.

حضرت پیامبر ج فرمودند: پس خودت آن را بردار، و آن مرد آن خرماها را گرفت ()

در روایت امام احمد/ توضیحات و نکات مفیدی ذکر شده است، او از حضرت عبدالله بن عمرو ب روایت نموده که وی گفت: پدرم زنی از قریش را به نکاحم درآورد و من از بس که به عبادت نماز و روزه قدرت داشتم و در آن منهمك بودم از او دور ماندم، پدرم (عمرو بن عاصس) آمد و از همسرم پرسید که شوهرت را چگونه یافتی؟ او در جواب گفت: مرد بسیار خوبی است (البته) تاکنون نه به قضای حاجتی نیاز پیدا کرده و نه به بستر من آمده است، پدرم رو به من کرد و مرا سرزنش نمود و گفت: زنی والاگهر از قریش به تو داده ام و تو در ادای حقوق همسری و زناشویی وی کوتاهی می کنی؟ و سپس نزد حضرت پیامبر ج رفت و از من شکایت نمود، آن حضرت ج مرا فرا خواندند و من نیز نزد ایشان رفتم، از من پرسیدند: مگر روزها همیشه روزه می گیری؟

-گفتم: آری.

-فرمودند: و شب‌ها نیز (تا صبح) نماز می خوانی؟

-گفتم: آری.

-فرمودند: اما من برخی ایام را روزه می‌گیرم و در برخی دیگر افطاری می‌کنم (روزه نمی‌گیرم) شب‌ها هم نماز می‌خوانم و هم می‌خوابم و حقوق همسرانم را نیز ادا می‌کنم، هرکس از سنت من روی گرداند از من نیست.

-سپس فرمودند: در هر ماه فقط یکبار قرآن را ختم کن.

-گفتم: من از این قوی‌ترم.

-فرمودند: پس در هر ۱۰ روز یکبار ختم کن.

-گفتم: از این نیز بیشتر توان دارم.

)بنا به روایت یکی از راویان) حضرت پیامبر ج فرمودند: پس هر سه روز یکبار قرآن را ختم کن.

-سپس فرمودند: از هر ماه سه روز روزه بگیر.

-گفتم: من از این بیشتر توان دارم.

-و سرانجام فرمودند: یك روز روزه بگیر و روز دیگر را روزه نگیر، این برترین روزه و روش برادرم داود است.

حصین در روایت خویش می‌گوید: حضرت پیامبر ج پس از آن فرمودند: هر عابدی تندی و نشاطی دارد و هر نشاطی نوع کندی و سستی در پی دارد که یا انسان را به سوی سنت می‌کشد و یا در دامان بدعت می‌اندازد، هرکس که هنگام کندی و ضعف خویش به سنت روی می‌آورد هدایت یافته (و رستگار است) و هرکس کندی و ضعفش او را به دامان بدعت بکشاند هلاک و تباه گشته است.

مجاهد می‌گوید: هنگامی که حضرت عبدالله بن عمروب ضعیف و سالخورده شد، چندین روز متوالی روزه می‌گرفت و پس از آن برای این که دوباره روز بگیرد، ایامی را روزه نمی‌گرفت، و درباره تلاوت قرآن نیز گاهی از حزب خود (مقداری که هر روز باید می‌خواند) می‌کاست و گاهی نیز بر آن می‌افزود، البته حتماً در هر سه روز و یا یك هفته قرآن را ختم می‌کرد، و در آخر می‌گفت: کاش آنچه حضرت پیامبر ج در مرحلۀ اول به من پیشنهاد نمودند، می‌پذیرفتم، البته اکنون نیز دوست ندارم آنچه را نزد حضرت پیامبر ج پذیرفتم، تغییر دهم ()

امام بخاری/ از حضرت ابوذر س روایت نموده است که وی می‌گوید: میان من و مردی دیگر که مادرش عجمی بود، سخنان تندی رد و بدل شد و من او را به مادرش طعنه زدم، او حضرت پیامبر ج را از این مورد آگاه نمود، آن حضرت ج به من فرمودند: به فلانی بد و بیراه گفتی؟ گفتم، آری، فرمودند: مادرش را دشنام دادی؟ گفتم: آری، آن حضرت ج فرمودند: تو مردی هستی که شائبه‌ای از جاهلیت داری. گفتم: این بر اثر پیری و سالخوردگی است، فرمودند: آری، آنان برادران تان هستند که خداوند به اختیار تان گذاشته است، پس هرکسی که خداوند برادر او را

در اختیارش گذاشته هرچه خود می خورد به او نیز بده وهرچه خود می پوشد او را نیز بپوشاند، وکاری که توانش را ندارد، از او طلب نکند، واگر چنین کرد، او را در انجام آن کاریاری نماید()

حضرت خوات بن جبیر می گوید: همراه پیامبر ج در «مرالظهران» (جایی نزدیك مکه) اتراق کردیم، از خیمهٔ خود بیرون آمدم ناگاه زنانی زیبا دیدم که باهم سخن می گفتند، به خیمه برگشتم و از خورجین خود یك دست لباس درآوردم و پوشیدم و رفتم با آن زنها نشستم، حضرت پیامبر ج بیرون آمدند و صدا زدند: ابوعبدالله!!! (چه کار می کنی!؟) هنگامی که آن حضرت ج را دیدم، از ایشان ترسیدم و دستپاچه شدم، گفتم: یا رسول الله، شتری رَمَکی (رم کننده وگریزنده) دارم، برایش قید و ریسمانی پیدا می کنم، حضرت پیامبر ج رفتند و من نیز به دنبال ایشان حرکت کردم، آن حضرت ج چادرش را به من دادند و برای قضای حاجت پشت درختی رفتند، گویا اکنون سفیدی بدن ایشان را از میان سبزی درخت مشاهده می کنم، آن حضرت ج پس از قضای حاجت وضو گرفتند و برگشتند، آب وضو از ریش ایشان بر سینه اش می چکید، فرمودند: ای ابوعبدالله! رمیدگی (ترس وگریز) شترت چه شد؟! از آنجا حرکت کردیم در مسیر راه هرجا آن حضرت ج مرا می دیدند، می فرمودند: السلام علیك ای ابوعبدالله رمیدگی این شتر چه شد؟! چون اوضاع را اینگونه دیدم، زودتر از دیگران به مدینه رفتم، از مسجد و مجلس حضرت پیامبر ج کناره گرفتم تا این که یك روز در لحظهٔ خلوت به مسجد رفتم و به نماز ایستادم، آن حضرت ج از یکی از حجره های خویش خارج شدند و به مسجد تشریف آوردند، و خیلی سبك وکوتاه دو رکعت نماز گزاردند، من به این قصد که حضرت پیامبر ج تشریف ببرند و مرا رها کنند، نمازم را طولانی کردم، ایشان فرمودند: ای ابوعبدالله هرچند می خواهی نماز را طولانی کن من اینجا می مانم، با خود گفتم: از رسول الله ج عذرخواهی می کنم و ایشان را از این بابت راحت می سازم، هنگامی که نماز را تمام کردم، حضرت پیامبر ج فرمودند: السلام علیك، ای ابوعبدالله رمیدگی شترت چه شد؟ گفتم: یا رسول الله، به خداوندی که تو را به پیامبری معبوث گردانید، از هنگامی که مسلمان شده ام، این شتر هرگز نرمیده است، ایشان تا سه مرتبه فرمودند: خداوند بر تو رحم کند، و از آن پس هرگز در این باره چیزی نفرمودند()

ریاء

تفسیر أنوار القرآن (۸۵/۱)

آنان که ریا مي کنند» یعني: به علاوه آن که آنان از نماز خود غافلند، درهمان نمازهایي نیز که مي خوانند، ریاکاري مي کنند. یا آنان در هر عمل از اعمال نیکي که انجام مي دهند، ریاکاري مي کنند تا مردم آنان را بستایند. گفتني است که حقیقت ریا، طلب منافع دنیا به وسیله عبادت و طلب منزلت در دلهاي مردم است. البته پرهیز از ریا دشوار است مگر براي کسي که به نفس خود ریاضت و سختي بچشاند و آن را به اخلاص وا دارد به همین جهت رسول خدا ص در

حديث شريف فرموده اند: «الرياء أخفي من دبيب النملة السوداء في الليلة المظلمة على المسح الاسود: ريا پوشيده تر از خزيدن موري سياه در شبي تاريك بر پلاس سياهي است.»

ريا انواعي دارد كه از آن جمله است:

١. نيكو جلوه دادن شخصيت و هيأت خود به قصد حب جاه و ثنا و ستايش مردم.

٢. پوشيدن جامه كوتاه، يا خشن تا به اين وسيله در دنيا و در نظر مردم به هيأت و هيبت زهد درآيد.

٣. ريا كردن با گفتار به وسيله اظهار خشم بر اهل دنيا و اظهار تأسف بر آنچه كه از خير و طاعت از او فوت مي شود.

٤. نشان دادن نماز و صدقه خود به ديگران، يا نيكو آراستن نماز در پيش چشم مردم.

فرق در ميان منافق و رياكار اين است كه: منافق آشكار كننده ايمان و پنهان كننده كفر است در حالي كه رياكار: آشكار كننده خشوعي است كه در قلب وي وجود ندارد؛ تا كسي كه اين خشوع ظاهري او را مي بيند، او را متدين و خداترس بپندارد و در حقش ارادتي به هم رساند. علما گفته اند: نشان دادن عمل نيك به ديگران اگر با هدف برانگيختنشان به پيروي از خود، يا به انگيزه نفي تهمت از خود باشد، باكي ندارد.

رياكاران

حضرت پيامبر - صلى الله عليه وسلم - فرمودند: روز قيامت خداوند متعال فرود مي آيد تا ميان بندگان قضاوت نمايد و مردم همه زانو زده اند، قبل از همه يك عالم (اهل قرآن) و يك مجاهد و يك ثروتمند را به پيشگاه خداوند متعال مي آورند، خداوند از عالم مي پرسد: مگر علم و دانشي را كه بر پيامبرم فرو فرستادم، به تو نياموختم؟ مي گويد: آري، خداوند مي گويد: با آن چگونه عمل كردي؟ مي گويد: پروردگارا من شب و روز قرآن را تلاوت نمودم، خداوند و فرشتگان مي گويند: دروغ مي گويي، خداوند مي گويد: تو به اين غرض قرآن خواندي كه مردم تو را قاري بگويند، (در دنيا) اينگونه گفته شد. سپس ثروتمند را مي آورند، خداوند به او مي گويد: مگر به تو ثروت ارزاني نداشتم تا محتاج كسي نباشي؟ مي گويد: بلي اي پروردگار! خداوند مي فرمايد: در آنچه به تو دادم چگونه عمل كردي؟ مي گويد: به خويشاوندانم رسيدگي كردم و صدقه دادم، خداوند و فرشتگان مي گويند: دروغ مي گويي، و خداوند مي فرمايد: قصد تو از اين كارها اين بود كه تو را جواد و سخاوتمند بگويند، (در دنيا) اينگونه شد. سپس مجاهدي كه در راه خدا كشته شده مي آورند، خداوند از او مي پرسد: به خاطر چه كشته شدي؟ مي گويد: امر شدم تا در راه تو جهاد كنم و من نيز در راه تو جنگيدم تا اين كه كشته شدم، خداوند و فرشتگان مي گويند: دروغ مي گويي، خداوند مي گويد: تو به اين قصد جنگيدي كه تو را شجاع و دلير بگويند و (در دنيا) اينگونه شد. سپس حضرت پيامبر - صلى الله عليه وسلم - بر زانويم زده و فرمودند: اي ابو هريره، اينها اولين سه نفري هستند از مخلوقات پروردگار كه در قيامت آتش جهنم به وسيله آنان شعله ور مي شود (سنن ترمذي، ش: ٢٣٨٢ ط)

(شيوه هاي نبوي در برابر اشتباهات مردم (ص: ١٧))

نيت و اخلاص

نيت و اخلاص را از كتاب "نيت و اخلاص" تأليف: دكتر يوسف قرضاوي برايتان نقل ميكنم

تعريف اخلاص

-منظور از اخلاص، جويا شدن رضايت خدا در عمل و تصفية آن از شائبه هاي شخصي يا دنيوي است، يعني انسان جز به خاطر جلب رضاي خدا و منزلت اخروي كاري را انجام ندهد.

-اخلاص يكي از ثمره هاي توحيد كامل، و به معناي منحصر كردن عبادت و استعانت از پروردگار -عزوجل- است: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ (٥)﴾ [الفاتحة: ٥]. «تنها تو را عبادت مي كنيم و تنها از تو ياري مي طلبيم.»

-علماي دين و مربيان مسلمان و سالكان راه در پيمودن مسير آخرت بر اهميت اخلاص اتفاق نظر دارند.

-تأكيد اسلام بر كسب اخلاص و پاكيزه كردن نيت و تصحيح موضع نسبت به خداي خويش نوعي بيهوده كاري و محدوديت قائل شدن نيست، بلكه زندگي بدون اخلاص، استقامت و ترقي را به دست نمي آورد و اكثر مصيبت ها و بحران هاي كمرشكن كه امت ها و گروه ها را در تنگنا قرار داده است، ناشي از كساني است كه باور و اميد به خدا و منزل اخروي ندارند.

اهميت نيت در تحقق اخلاص

-اخلاص جز با دو عنصر تحقق نمي يابد:

١-حضور نيت، چراكه پايه و اساس كار نيت است و كار بدون نيت صرف نظر از حسن و قبح آن انسان را در زمره مخلصان قرار نمي دهد

٢-زدودن شائبه هاي شخصي يا دنيوي و انحصار مخلصانه آن براي خدا.

-خداوند از اين نيت مشروط در قرآن با عبارات مختلفي نام مي برد مانند: «اراده وجه الله»، «ابتغاي وجه الله» يا «ابتغاي مرضات الله.»

-لازم به تذكر است كه بين قصد خدا و قصد آخرت تفاوت و دوگانگي وجود ندارد و كسي كه بر آيه: ﴿مِنكُم مَّن يُرِيدُ الدُّنۡيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ الۡأٓخِرَةَ﴾ [آل عمران: ١٥٢]. چنين تحليلي دارد، با توجه به اين، پس چه كسي خدا را مي خواهد؟ اين تحليل غلط است. زيرا آنانكه آخرت را مي خواهند، خدا را مي خواهند و قصد آخرت يعني قصد رضايت و ثواب و اميد به آنچه نزد خداست. و اميد به بهشت و ترس از جهنم براي مخلصان عيب نيست چنانكه خداوند پيامبران و نيكوكاران را به علت داشتن بيم و اميد و رغبت و رهبت نسبت به بهشت و جهنم ستوده است و سخني بالاتر از قرآن وجود ندارد. بهشت هم فقط يك منزل مادي مادي محض نيست بلكه منزل رضوان بزرگ و

نعمت نگریستن به وجه الله است: ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ (٢٢) إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (٢٣)﴾ [الغاشية: ٢٢-٢٣]. «در آن روز چهره هائي شاداب و شادانند. به پروردگار خود مي نگرند.»

-سنت نبوي مملو از احاديثي است که پيرامون فضل و امتياز نيت و اخلاص صحبت مي کنند:

«إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى...». «همانا پاداش اعمال به نيت فرد بستگي دارد و هر کس نتيجه نيت خود را دريافت مي کند». [روايت امام بخاري و مسلم و ابوداود و ترمذي و نسائي.]

... «إِنَّ اللهَ لَا يَقْبَلُ مِنَ الْعَمَلِ إِلَّا مَا كَانَ لَهُ خَالِصًا لوجهه وَابْتُغِيَ بِهِ وَجْهُهُ». «خداوند در ميان اعمال جز عمل خالص که به خاطر رضاي خدا باشد را قبول نمي کند». [منذري/ الترغيب والترهيب.]

«-جوهري» در الصحاح مي گويد: «نيت يعني تصميم قطعي» و «زرکشي» در «قواعد» خود گفته است: «حقيقت نيت ربط قصد به يك مقصود معين است» و «ماوردي» مي گويد: «نيت يعني قصد مقرون به اقدام، اگر بين قصد و اقدام فاصله افتد آن عزم است نه تصميم.»

-پس نيت يك خطوره محض نيست که براي لحظه اي بر قلب عارض شود و زود از بين برود.

-نيت کار زبان نيست، بلکه يك عمل قلبي محض است. بنابراين از پيامبر و ياران او و تابعين در ميان سلف صالح ديده نشده است که در عبادت هايي مثل نماز، روزه، غسل و وضو، نيت را تلفظ کنند، و آنچه که مي بينيم عده اي در نيت آوردن و شروع عبادت خود را به تکلف و دشواري مي اندازند، مانند: نويت رفع حدث الاکبر، يا نويت صلاة الظهر اربع رکعات يا نيت دارم چهار رکعت نماز عصر را براي خدا مي خوانم و يا نيت دارم فردا روزه ماه رمضان را بگيرم... همه اينها دليلي از قرآن و سنت ندارند و بي مفهوم هستند، چراکه انسان هنگاميکه قصد رفتن به بازار يا سفر دارد، نمي گويد: نيت دارم به بازار بروم يا نيت دارم به سفر بروم.!

-به خاطر اهميت نيت در توجيه عمل و کيفيت بخشيدن و تعيين نوع و ارزش آن، دانشمندان يکي از ريشه دارترين قاعده ها از قواعد فقهي را استنباط کرده اند که: «الأمور بمقاصدها» يعني: «اصل کار، قصد و نيت است.»

-به خاطر نيت، يك شيء واحد که داراي صورت واحد است، به پسنديده و ناپسند تقسيم مي گردد، مانند توکل و عجز، اميد و تمنا، حب خدا و حب غير خدا، نصيحت و سرزنش، هديه و رشوه، شرح حال و شکوي، در تمام اين کلمات اولي پسنديده و قرينه آن ناپسند است در صورتي که شکل يکي است، فقط نيت آن را تغيير مي دهد.

-اگر کسي عادتا يا به علت مشغوليت، از خوردن و نوشيدن در روز خودداري کند و قصد قربت و عبادت نداشته باشد، روزه دار محسوب نمي شود و اگر جهت يافتن گمشده اي به دور کعبه بگردد براي او ثواب طواف منظور نمي گردد. و اگر به قصد عطا و بخشش (نه به قصد زکات فرض) چيزي به نيازمند بدهد، پرداخت زکات محسوب نمي شود. و اگر فردي در مسجد بنشيند و قصد اعتکاف نکند معتکف محسوب نمي گردد.

-تاکنون توضیحاتي را درباره نیت ارائه داديم اما آنچه که مورد اتفاق همه است این است که نیت در تغییر حرام تأثیري ندارد، یعني حسن نیت و قصد نیك، حرام را حلال نمي کنند و صفت پلیدي که اساس حرام بودن است با حسن نیت زدوده نمي شود. مثلا کسي که به قصد بناي مسجد یا ساختن پناهگاهي براي يتيمان یا تأسیس مدرسه براي حفظ و قرائت قرآن یا صدقه دادن به فقرا و نیازمندان و اهداف خیر دیگر اقدام به رباخواري و غصب اموال دیگران مي کند کار او حرام است و نیت پاک او در حلال کردن حرام و تخفیف گناه تأثیري ندارد. احادیث صحیح تأکید مي کنند که: «خداوند پاک است و جز پاک را نمي پذیرد». [روایت امام مسلم.[

-اسلام قاعده «هدف وسیله را توجیه مي کند» را انکار مي کند و جز وسیله پاکیزه براي اهداف شریف چیز دیگر را نمي پذیرد و همواره باید هدف شریف و وسیله پاکیزه باشد.

-برادر مسلمانم، گمان نکنید که تحقق اخلاص یك کار آسان است و اخلاص در دسترس هر که بخواهد قرار مي گیرد، این یك تصور دور از واقعیت است. برخلاف نظر ساده اندیشان، تحقق اخلاص کار آساني نیست و در میان سالکان راه خدا، عارفان حقیقي از دشواري راه اخلاص و مشقت آن بر نفس بندگان جز آنانکه خداوند راه اخلاص را بر آنان آسان کرده است حکایت مي کنند:

سفیان ثوري مي گوید: تا حالا مشکلي که از تصحیح نیتم دشوارتر باشد حل نکرده ام، زیرا همیشه در مقابل فعالیت هاي من ایستادگي مي کند.

یوسف بن اسباط گفته است: براي کارگزاران اسلام پاک نمودن نیت از فساد، دشوارتر و سخت تر از طول دوران جهاد است. باز گفته است: انتخاب کردن خدا در بین خواسته ها و امیال و آرزوها از قتال في سبیل الله دشوارتر است.

به نافع بن جبیر گفتند: در این تشییع جنازه شرکت نمي کني؟ گفت: صبر کنید تا نیت بیاورم. پس چند لحظه فکر کرد، سپس گفت: حالا برویم.!

یوسف بن حسین رازي مي گوید: سخت ترین کار در دنیا اخلاص است، و چقدر جهت زدودن ریا از قلبم تلاش مي کنم اما با رنگ دیگر و از جهت دیگر همچون قارچ از زمین سبز مي شود.!

-در اینجا لازم مي دانم به تمام دعوتگران اسلامي و آنان که براي پیروزي اسلام کار مي کنند تأکید کنم، انگیزه ها و اهداف خود را با صداقت مورد تحلیل و بررسي قرار دهند و به نفس خود و خداي خود دروغ نگویند.

-امام غزالي بعد از ذکر فتنه هاي مقام پرستي، خودنمائي، شهرت و کسب ستایش مردم، از گفتن حقیقت در این مورد دریغ نکرده است: «هیچ کس مانند علما در معرض فتنه نیست، زیرا همراه با محرک و انگیزه نشر علوم، انگیزه هاي بسیاري چون لذت چیره شدن بر مخالفان، شاد شدن بر تعداد پیروان و خوشحال شدن بر تعداد پیروان و خوشحال شدن به مدح و ثنا آمیخته مي شود.»...

-حضرت عمر فاروق - رضي الله عنه - مي فرمود: «بار الها! تمام کردارم را صالح، و براي رضاي خود خالص گردان و در انگیزه اعمال من سهمي براي دیگران قرار مده.»

-بنابراین دانستن حقیقت اخلاص وکارکردن بر اساس آن، دریاي عمیقي است که جز عدۀ اي کم و بسیار نادر، همگان در آن دچار لغزش مي شوند: این استثنا در قول حق تعالي آمدۀ است: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنۡهُمُ ٱلۡمُخۡلَصِينَ (٤٠)﴾ [الحجر: ٤٠، ص: ٨٣.]

فضل اخلاص وخطر ریا

-قرآن از مخلصاني تعریف وتمجید مي کند که: «درکار خود جز رضایت خدا هدف دیگري ندارند و دنبال رضایت او هستند و به دنبال رضایت و ستایش مردم نیستند». [سوره انسان.]

-از ابن مسعود و ابن عباس و براء و به صورت مرفوع روایت شدۀ است: «أَوْثَق عُرَى الإِيْمَانِ: لْمُوَالاةُ فِي اللهِ، وَالْمُعَادَاةُ فِي اللهِ، وَالْحُبُّ فِي اللهِ، وَالْبُغْضُ فِي اللهِ». «محکم ترین ریسمان ایمان عبارتند از: تعهد نسبت به یکدیگر به خاطر خدا، دوستي براي خدا، و خشم به خاطر خدا.»

-در حدیث ثوبان، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مي فرماید: «در میان امت من افرادي وجود دارند که اگر نزد یکي از شما بیایند و درخواست یك دینار کنند به آنها نمي دهید، اگر یك فلس درخواست کنند به آنها نمي دهید، اما اگر از خداوند بهشت را درخواست کنند به آنها مي دهد.»!

-عمر بن خطاب -رضي الله عنه- در نامه خود به ابوموسي اشعري فرمود: «آنکه نیت خود را براي خدا اصلاح گرداند، خداوند میان او و مردم را اصلاح مي کند.»

-معروف کرخي خود را مي زد و مي گفت: «اي نفس! مخلص باش تا خلاصي یابي.»

-ابي بن کعب -رضي الله عنه- از رسول الله -صلی الله علیه وسلم- روایت مي کند: «این امت را به روشنائي و مقام بلند و استقرار در زمین نوید دهید، اما اگر کسي از آنها کار آخرت را براي دنیا انجام دهد در آخرت سهمي از پاداش ندارد.»

-معاذ بن جبل -رضي الله عنه- هم از رسول الله -صلی الله علیه وسلم- روایت کرده است: «هر بندهاي که در دنیا بر مقام شهرت و ریا تکیه زند، خداوند در روز قیامت در حضور خلایق او را رسوا مي کند.»

-زید بن اسلم -رضي الله عنه- از پدر خود نقل کرده است: حضرت عمر -رضي الله عنه- بسوي مسجد به راه افتاد. معاذ بن جبل را بر مزار پیامبر -صلی الله علیه وسلم- دید که گریه مي کند. فرمود: چرا گریه مي کني؟ فرمود به خاطر حدیثي که از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- شنیدم و آن اینکه:

«اندکي از ریا شرک است و آنانکه بادوستان و اولیاي خدا عداوت مي کنند براستي که آشکارا با خداوند مي جنگند، بي گمان خداوند پرهیزگاراني را که بخاطر پرهیز از تظاهر و ریاء خود را نهان مي دارند، دوست دارد. آنانکه فقط خدا را در نظر مي گیرند، و چنان بي سر و صدا هستند که اگر غایب باشند کسي سراغشان را نمي گیرد و از حالشان نمي پرسد و اگر در میان مردم حاضر شوند به علت عدم تظاهر شناخته نمي شوند، دل هایشان چراغ هاي هدایت است و از هر گرد و غبار تاریکي رهائي مي یابند.»

حقیقت اخلاص

-استاد ابوالقاسم قشيري در كتاب خويش «الرسالة» مي فرمايد: «اخلاص يعني: منحصر كردن طاعت و عبادت به وسيله نيت براي خدا، چنانكه هدف بندۀ خدا از طاعت و عبادت، تقرب محض و خالص باشد، نه تصنّع و خودنمائي يا كسب ستايش و تعريف وتمجيد مردم، و هر شائبه اي غير از قصد تقرب، مخلّ اخلاص است. به طور خلاصه مي توان گفت: اخلاص يعني تصفيه طاعت و عبادت از ملاحظه ديگر و شائبه ها». و مي توان گفت يعني: «پرهيز از ملاحظه اشخاص.»

«-حذيفه مرعشي» گفته است: «اخلاص عبارت است از اينكه افعال بندۀ خدا در ظاهر و باطن يكي باشد.»

-در زير به عوامل مهمي اشاره مي كنيم كه حقيقت اخلاص از آنها سرچشمه مي گيرد:

١- مخلص بايد به نظر خالق اهميت بدهد نه به نظر مخلوق.

٢- ظاهر و باطن و نهان و آشكار او يكسان باشد.

٣- اخلاص خود را ننگرد مبادا به نفس خود مغرور شود. ابوايوب سوسي گفته است: «اخلاص، ناديدن اخلاص است و هر كه در اخلاصِ خود اخلاص را ببيند، اخلاص او نيازمند اخلاص است.!»

٤- يكي ديگر از عناصر اخلاص، عدم توقع پاداش آن در آخرت است. رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فرموده است: «عمل محض هيچكدام از شما، شما را به بهشت نمي برد، يارانش گفتند: حتي شما يا رسول الله؟ پيامبر -صلى الله عليه وسلم- فرمود: حتي من، مگر اينكه خداوند مرا مشمول رحمت خود گرداند.»

٥- ترس از نفوذ ريا و هواي نفس به درون، بدون اينكه فرد احساس كند. شيطان داراي راه هاي مخفي و كانال هاي پيچيدۀ اي است، كه از طريق آنها به نفس نفوذ مي كند، و چه بسا از دچار كردن مؤمنان به گناهان ظاهري نااميد گردد، اما پيوسته فعاليت مي كند كه آنان را به كانال گناهان دروني بكشاند و اعمال و عباداتي را كه اميد است مورد رضايت و كسب درجات گردد هدر دهد. بنابراين «سهل» گفته است: «جز مخلص، كسي ريا را نمي شناسد.»

دلايل اخلاص

-يكي از دلايل اخلاص به ويژه زماني كه انسان داراي استعداد و توانائي شهرت باشد، پرهيز از شهرت و انتشار نام از لحاظ دينداري است. بنابراين، زهد در مقام و شهرت و آوازه مهم تر و بزرگ تر از زهد در مال و آرزوهاي شكم و جنس است. مردي را مي بيني كه در خوردن و آشاميدن و كسب و كار اهل زهد و ورع است، اما در هنگام توزيع مقام رياست كسي را شايسته تر از خود نمي بيند.

-زاهد مشهور، ابراهيم بن ادهم مي گويد: «شهرت طلب نه خدا را شناخته و نه او را تصديق كرده است.»

-ايشان (ابراهيم ادهم) مي گويد: «در دنيا هيچون يك شب خرسند نشدم كه در مسجدي از مسجدهاي شام خوابيده بودم و از درد شكم رنج مي بردم، شب هنگام مؤذن به مسجد وارد شد و از من خشمگين شد و پايم را گرفت و مرا كشيد تا

از مسجد بیرونم کرد!» خرسندي ابراهیم بن ادهم از این بود که آن مرد او را نشناخته و بدون در نظر گرفتن موقعیت و منزلت او پایش را گرفته و همچون مجرمي او را از مسجد بیرون کرده است. او همان کسي است که ریاست و ثروت را به خاطر خدا کنار گذاشت و اصرار او بر ماندن در مسجد به خاطر شدت مریضي بود که توان را از او گرفته بود.»

-ابن مسعود مي گوید: «چشمه هاي علم شوید و روشنائي هاي هدایت و چراغ شب، دله ایتان نو و جامه هایتان کهنه باشد تا میان اهل آسمان معروف و میان اهل زمین ناشناخته باشید.»

-اما شهرت ناخواسته اگر دور از تكلف و تاكید باشد، اشكالي ندارد. امام غزالي مي گوید: شهرت براي ضعیفان فتنه و بلاست اما براي مؤمنان قوي دل اشكالي ندارد.

-مخلص همیشه نفس خود را در مقابل خدا و اداي وظایف، به کم کاري و کوتاهي متهم مي کند و غرور در عمل و اعجاب به نفس بر قلب او چیره نمي شود.

-باید کار بي سر و صدا را بر کاري که داد و فغان ظاهري و طنین شهوت آن را پوشانده است، ترجیح داد. مخلص همیشه ترجیح مي دهد که یك سرباز گمنام باشد و بدون اینكه او را بشناسند، جان فدا کند.

-یكي از دلایل اخلاص این است که انسان منتظر مدح مداحان نباشد و بر آن اصرار نورزد، و اگر مداحي او را ستود مغرور نشود و از حقیقت نفس خویش غافل نگردد.

-از دیگر دلایل اخلاص این است که انسان از مدح کسي که شایسته مدح است و ستایش کسي که اهلیت و شایستگي ستایش دارد، بخل نورزد. چنانكه در احادیث مي بینیم پیامبر - صلی الله علیه وسلم - برخي از یاران خود را ستوده و بر فضائل و اخلاق بارز و خوب آنها انگشت نهاده است. چیزي که باعث مي شود از انسان هاي شایسته قدرداني نشود ممكن است هوي و هوس نهان نفسي یا حسادت پنهان و یا ترس از رقابت در مقام باشد و شخص در حالي که نمي تواند او را سرزنش و ملامت کند، حداقل کاري که مي کند، از تعریف او منصرف مي شود.

-یكي دیگر از دلایل وجود اخلاص در مسلمان این است که اداي مسئولیت در پائین ترین درجه سربازي و بالاترین رتبه رهبري نزد او مساوي باشد.

-نباید به رضایت مردمي که در وراي آن خشم خدا نهفته است، اهمیت داد، چرا که مردم از جهت ذوق و بینش، تفكر و آرزوها و اهداف و روشها به شدت با هم مختلف هستند و فعالیت براي راضي کردن همه آنها بیهوده است. چنانچه فرومایه ها راضي شوند، بي تردید بزرگان خشمگین مي شوند. انسان مؤمن نفس خود را از این رنج و مشقت آزاد و راحت مي سازد.

-باید حب و خشم، بخشش و منع و رضایت و ناخشنودي او به خاطر خداوند و دین او باشد، نه به خاطر نفس و منافع خویش...

-طولاني بودن راه، دیر رسیدن ثمر، به تأخیر افتادن پیروزي و سختي تلاش با سلیقه ها و جاذبه هاي مختلف مردم، او را به سستي و راحت طلبي و شانه خالي کردن از زیر بار مسئولیت و توقف در نیمه راه وادار نكند.

-خداوند در قیامت نمي پرسد كه چرا پيروز نشديد، بلكه سؤال مي كند كه چرا تلاش نكرديد؟ و نمي پرسد كه چرا موفق نشديد، بلكه مي پرسد كه چرا فعاليت نكرديد؟.»

-يكي ديگر از نشانه هاي اخلاص اظهار سرور و خوشحالي به وجود هر استعدادي در صف دعوت است، انسان مخلص، اگر كسي شايسته تر از خود را ببيند با كمال ميل پست خود را براي او خالي مي كند و با خشنودي او را بر خود ترجيح مي دهد.

-يكي ديگر از دلايل اخلاص تأكيد بر كار خدا پسندانه تر است، نه نفس پذير. مؤمن مخلص كاري را ترجيح مي دهد كه نفعش بيشتر و تأثيرش عميق تر باشد، اگرچه با هوي و هوس نفس او سازگار نباشد.

-آنچه اخلاص را كامل مي كند اين است كه: فرد مؤمن با تكبر و اطمينان و باليدن به عمل خود آن را باطل ننمايد. از جمله سخنان گهرباري كه به حضرت علي كرم الله وجهه الشريف نسبت داده شده است اين است: «گناهي كه تو را آزار دهد بهتر از كار نيكي است كه تو را مغرور كند.»

-قرآن كريم تزكيه نفس به معناي مدح و ثناي خود را نهي كرده است: ﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ [النجم: ٣٢].

-كسانيكه اعمال صالح و نيكو انجام مي دهند، جز در موارد زير نبايد آن را بازگو كنند:

١-تحدث به نعمت خدا ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (١١)﴾ [الضحي: ١١].

٢-تشويق مردم براي انجام آن كار.

٣-دفاع از خود در زدودن اتهاماتي كه به او چسبيده است و از آن مبرا است.

طاعت و معصيت در نهان و آشكار

-بر مؤمن سالك لازم است طاعات خود را مخفي نگهدارد و حتي الامكان اعمال صالح خود را از چشم و گوش مردم بپوشاند.

-اصل در فرائض اظهار و در نوافل اخفاء و كتمان است. با اين وجود مي توان سنت ها و اعمال صالح را بدون قصد ريا نزد مردم اظهار كرد.

-مي توان سنت ها و اعمال صالح را با شرايط زير بدون قصد ريا نزد مردم اظهار كرد و چه بسا مؤمن با اظهار آن خوشحال و شادمان گردد:

خداوند، عمل صالح نهان و آشكار را ستوده است:

﴿إِن تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [البقرة: ٢٧١].

«اگر بذل و بخشش ها را آشكار، چه خوب، و اگر آنها را پنهان داريد و به نيازمندان بپردازيد براي شما بهتر خواهد بود.»

-شریعت اسلام درحالیکه نسبت به اظهار طاعات مخصوصا فرائض و حتي گاهي اوقات سنت ها بنا به اهداف و مقاصدي که ذکر کرديم، اجازه داده است، به هيچ صورتي اظهار و اعلان گناه را اجازه نداده است. بلکه در صورت رخ دادن گناه امر به پوشیدن آن نموده است.

-حسن کتمان گناهان و پوشاندن آنها از عموم در نکات زیر نهفته است:

اولا ما مسئول هستیم هرگاه به معصیتي دچار گشتیم با پوشش خدايي آن را بپوشانیم. در حديث آمده است: «از این زشتي هاکه خداوند نهي کرده است پرهیز کنید و اگر کسي دچار آن شد با پوشش خدايي آن را بپوشاند و گستاخانه آن را ابراز نکند». به همین خاطر آشکار کردن گناه دیگران نیز همانند آشکار کردن خود گناه مکروه است.

در صحيحين از ابوهريره -رضي الله عنه- روايت شده است:

«تمام امتم جز گستاخان و اظهار کنندگان گناه، بخشودني هستند و این حماقت است که شخصي شب هنگام گناهي مرتکب شود و صبح با وجود اینکه خداوند گناه او را پوشانده است بگوید: اي فلاني، امشب چنین و چنان کردم... خداوند گناه شب او را مي پوشاند و او صبح آن را برملا مي کند!». [متفق علیه.]

۵«ایمان شصت و اند شاخه است و حیا شاخه اي از ایمان است». [متفق علیه.]

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) مریم: ۹۶

«بي ترديد کسانيکه ايمان مي آورند و کارهاي شايسته انجام مي دهند خداوند مهربان آنان را دوست دارد و محبت ایشان را به دل ها مي افکند.»

فتنه دنیا و مال

بدون شك اگر انسان تحصیل مال و ثروت، پست و مقام، خوراک، پوشاک، جا و مسکن و تجملات زندگی زودگذر را هدف اصلی خویش قرار دهد، هرگز به کمال واقعی و سعادت ابدی نمی رسد، بنابراین حضرت رسول اکرم ص چنین افرادی را محکوم و طلب چنین دنیائی را مورد نفرت و نکوهش قرار داده است زیرا که چنین دنیائی مفاسد و عوارض گوناگون بسیار مهلکی را همراه دارد که برخی از آن ذکر می گردد.

الف: دنیا موجب هلاکت و نابودی است

۷۴.وعن عمرو بن عوفس الأنصاري أن رسول الله ج قال: فَوَاللَّهِ مَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ وَلَكِنِّي أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا وَتُهْلِكَكُمْ كَمَا أَهْلَكَتْهُمْ. (مُتَّفَقٌ عليهِ(

از حضرت عمرو بن عوفس انصاری روایت است که رسول الله ص فرمودند: به خدا سوگند من از فقر شما نمی ترسم ولی من می ترسم که دنیا برای شما سرازیر شود، همانگونه که برای گذشتگان شد و شما همچون گذشتگان با همدیگر به رقابت بپردازید و آن نیز همچون گذشتگان شما را هلاک و نابود گرداند.

۷۵.عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّس قَالَ: جَلَسَ رسول الله ج عَلَى الْمِنْبَرِ وَجَلَسْنَا حَوْلَهُ فَقَالَ: إِنَّ مِمَّا أَخَافُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي مَا يُفْتَحُ عَلَيْكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا. (مُتَّفَقٌ عليهِ (

حضرت ابوسعید خدریس روایت می کند که رسول الله ص بر منبر نشست و ما نیز در اطرافش نشستیم آنگاه فرمودند، همانا آنچه بعد از خودم از آن بر شما می ترسم این است که درهای زینت و تازگی دنیا برای شما گشوده شود.

خلیفه دورنگر و دوراندیش حضرت عمر بن الخطابس در سفر تاریخی و سرنوشت ساز خویش در قدس هنگامی که کلیدهای مسجد اقصی را تحویل گرفت به سجده افتاد و تمام شب را در گریه و زاری گذراند وقتی که مسلمین سبب را جویا شدند فرمودند: «لأنني أخشى أن تفتح عليكم الدنيا فينكر بعضكم بعضا وينكركم أهل السماء عند ذلك» «زیرا من میترسم درهای دنیا برای شما گشوده شود، پس شما یکدیگر را نشناسید در آن هنگام صاحب آسمان (خداوند) نیز شما را نمی شناسد» و آنگاه لطف و کرم خداوند شامل حال مسلمین نمی گردد همه خوار و ذلیل می گردند.

د: انسان دنیاپرست سیر نمی شود

در این زمینه رسول الله ص می فرمایند:

۸۷.وعن ابن عباس ب أن رسول الله ج قال: لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِيًا مِنْ ذَهَبٍ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَادِيَانِ وَلَنْ يَمْلَأَ فَاهُ إِلَّا التُّرَابُ. (مُتَّفَقٌ عليهِ (

اگر فرزند آدم یك وادی (رودخانه جاری، از طلا داشته باشد البته دوست می دارد که دو وادی داشته باشد و دهان فرزند آدم را به جز از خاک چیز دیگری نمی تواند پر کند.

۷۹.عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رسول الله ج: لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لَابْتَغَى وَادِيًا ثَالِثًا. (مسلم (

از انسس روایت است که رسول الله ص می فرماید: اگر آدمی زاده دو رودخانه طلا داشته باشد باز هم سومی را می طلبد.

بهر حال اگر انسان حس خود خواهی و ثروت اندوزی را واگذارد تا بر او غالب و چیره شود از وی انسانی بعمل می آید که سخت حریص و آزمند است، آنگاه تمام هم و غم او این است که سود ببرد ولی هرگز سود نرساند، از دیگران بگیرد اما هرگز ندهد، مال و ثروت جمع آوری کند، اما فعالیت وکاری نکند، پست و مقام احراز نماید و اما هرگز کاری صورت ندهد. این روحیه پلید در هر جامعه رواج پیدا می کند همه می گویند: خودم و هیچکس نمی گوید؛ عقیده، ملت وکشورم. و هرگز مصلحت شخصی را بر مصلحت جمعی ترجیح نمی دهد.

هـ: دنیا فتنه امت اسلامی است

خداوند در این زمینه ارشاد می فرماید: (وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞ وَأَنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجۡرٌ عَظِيمٞ ٢٨) [الانفال: ٢٨]. «و بدانید که اموال و فرزندان شما [وسیله] آزمایش [شما] هستند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است.»

در این آیه خداوند به مسلمین جهان هشدار می دهد که مال و ثروت و فرزند وسیله‌ای هستند برای امتحان و آزمایش شما، را از راه راست منحرف سازد و به خیانت و جنایت وادار کند یا نه.

و نیز رسول الله ص به مسلمانان هشدار می دهد که یکی از خطرناکترین دشمنان آنان مال و ثروت است که آدم‌های ناآگاه و فرصت طلب را گول زده برای همیشه هلاک و بدبخت می نماید:

٨٠.وعن كعب بن عياض أن رَسُولَ الله ج قال: إنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةً وَإِنَّ فِتْنَةَ أُمَّتِي الْمَالُ. (ترمذى(

حضرت کعب بن عیاض می فرماید: که رسول الله ص فرمودند: همانا هر امتی ابتلا و آزمایش دارد امتحان و آزمایش امت من مال و ثروت است.

٨١.وعن ابي سعيد الخدريس أن رَسُولَ الله ج قال: إنَّ الدُّنْيَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ وَإِنَّ الله تَعَالَى مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا، فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ، فَاتَّقُوا الدُّنْيَا. (مسلم (

از حضرت ابوسعید خدریس روایت است که رسول الله ص فرمودند: همانا دنیا شیرین و سرسبز و شاداب است، خداوند شما را در آن خلیفه می گرداند، تا ببیند چگونه عمل می کنید پس از دنیا بترسید.

فتنه مال

كعب بن عياض قال: سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول: 'إن لكل أمة فتنة، وفتنة أمتي المال.'

قال أبو عيسى: هذا حديث حسن صحيح، إنما نعرفه من حديث معاوية بن صالح. البزار: حدثنا أحمد بن يحيى بن المنذر، ثنا أبي، ثنا عبد الله بن الأجلح، عن الأعمش، عن يحيى بن وثاب، عن علقمة، عن عبد الله بن مسعود 'أنه كان يعطي الناس عطاياهم، فجاء رجل، فأعطاه ألف درهم ثم قال: خذها، فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: إنما أهلك من كان قبلكم الدينار والدرهم، وهما مهلكاكم'. وثنا أحمد بن يحيى الصوفي، ثنا يحيى بن المنذر بإسناده نحوه. وهذا الحديث لا نعلمه يروى عن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم إلا من هذا الوجه. باب ذم الرغبة في المال والحض على الزهد فيه مسلم: حدثنا يحيى بن يحيى وسعيد بن منصور وقتيبة بن سعيد، قال يحيى: أخبرنا، وقال الآخران: ثنا أبو عوانة، عن قتادة، عن أنس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: 'لو كان لابن آدم واديان من مال لابتغى وادياً ثالثاً، ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب، ويتوب الله على من تاب'. قال مسلم: وحدثني حرملة بن يحيى، أخبرنا ابن وهب، أخبرني يونس، عن ابن شهاب، عن أنس بن مالك، عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: 'لو كان لابن آدم واد من ذهب أحب أن له وادياً آخر، ولن يملأ فاه إلا التراب، والله يتوب على من تاب.'

)الأحكام الشرعية الكبرى [۳/ ۳۰۰([

قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - (إن لكل أمة فتنة وفتنة أمتي المال) حسن صحيح ترمذي.

فتنه مال و حب دنیا که فتنه امت مسلمه است بر تقوی و شجاعت و تدبیر مصالح اثیر گذاشته و آن ها را ضعیف و منحرف میسازد. یعنی

تدبیر مصالح بر اثر حب دنیا به تدبیر افزایش مال و ثروت تبدیل میشود

تقوی که آلوده به حب مال و دنیا شد دیگر تقوی محمود و مطلوب نیست

شجاعت بر اثر حب مال و دنیا از بین میرود و جای خود را به خواری و سازش مذبوحانه میدهد

عدالت بر اثر حب دنیا جای خود را به رشوت و احکام غیر عادلانه بر اساس منافع مادی میدهد

سایر صفات مهم مسلمان

۲. ایمان

«إن الرجل ليعمل عمل أهل الجنة فيما يبدو للناس وهو من من أهل النار وإن الرجل ليعمل عمل أهل النار فيما يبدو للناس وهو من أهل الجنة». بخاري باب لا يقول فران شهيد ۳/۱۰٦۱ ح ۱۷٤۲

«افرادي هستند كه عمل اهل جنّت يعني عمل نيكو و صالح انجام مي دهند. و مردم يقين دارند كه آنها بهشتي هستند. در حالي كه اهل دوزخند و در مقابل انساني ديگر هست كه از نظر كردار و عمل مانند اهل جهنم عمل مي كند، و مردم گويند كه او از اهل دوزخ است. در حالي كه او بهشتي است.»

الله - جل جلاله - صفات مؤمنين را در قرآن بيان نموده است:

(الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (٥٧) وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (٥٨) وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (٥٩) وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (٦٠) أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ) المؤمنون/٥٧-٦١

آنان كساني كه از عذاب پروردگار خود ترس دارند. آنان كه به آيات پروردگار خود ايمان دارند. و آنان كه براي پروردگار خود شريك مقرر نمي كنند. و آنان كه مي دهند. آنچه مي دهند در حالي كه دلهايشان ترسان است. به سبب آن ايشان به سوي رب خويش رجوع كنندگانند اين جماعت كساني هستند كه در نيكي مي شتابند و به سوي آن سبقت كنندگانند.

الله - جل جلاله - در اين آيات چند صفت از مؤمنين را بر شمرده است كه در وجود هر كس اين صفات يافت شد او مؤمن است. ۱- از عذاب الهي خوف بسيار دارند. ۲- به آيات الهي ايمان دارند. ۳- براي خداوند شريك مقرر نمي كنند. ٤- در راه خداوند انفاق مي كنند در حالي كه دلهايشان براي رجوع به رب خويش ترسان است. ٥- در نيكي ها شتاب دارند. ٦- در شتاب به سوي نيكي با همديگر رقابت دارند و مسابقه مي دهند.

ايمان تكرار به زبان نيست:

ترجمه فارسي مختصر صحيح بخاري (ص: ۲۲٦)

٧٦. عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ وَهِيَ تُصَلِّي فَقُلْتُ: مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ فَأَشَارَتْ إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا النَّاسُ قِيَامٌ، فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللهِ، قُلْتُ: آيَةٌ؟ فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا أَيْ نَعَمْ، فَقُمْتُ حَتَّى تَجَلَّانِي الْغَشْيُ، فَجَعَلْتُ أَصُبُّ عَلَى رَأْسِي الْمَاءَ، فَحَمِدَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ النَّبِيُّ - صلى الله عليه وسلم - وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ أَكُنْ أُرِيتُهُ إِلَّا رَأَيْتُهُ فِي

مَقَامِي حَتَّى الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَأُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي قُبُورِكُمْ مِثْلَ أَوْ قَرِيبَ- لا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ- مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ. يُقَالُ: مَا عِلْمُكَ بِهَذَا الرَّجُلِ؟ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ أَوِ الْمُوقِنُ- لا أَدْرِي بِأَيِّهِمَا قَالَتْ أَسْمَاءُ- فَيَقُولُ: هُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى، فَأَجَبْنَا وَاتَّبَعْنَا، هُوَ مُحَمَّدٌ ثَلاثًا. فَيُقَالُ: نَمْ صَالِحًا، قَدْ عَلِمْنَا إِنْ كُنْتَ لَمُوقِنًا بِهِ. وَأَمَّا الْمُنَافِقُ أَوِ الْمُرْتَابُ- لا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ- فَيَقُولُ: لا أَدْرِي سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُهُ. (بخاری: ۸۶(

ترجمه فارسي مختصر صحيح بخاري (ص: ۲۲۷(

ترجمه: اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما مي گويد: (هنگامي كه مردم را مضطرب و پريشان ديدم) نزد عايشه رضي الله عنها رفتم و او را در حال نماز ديدم. گفتم: مردم را چه شده است؟ ايشان به سوي آسمان اشاره كرد. سپس بقيه مردم را ديدم كه نماز مي خواندند. عايشه گفت: «سبحانه الله». من پرسيدم: آيا اتفاقي افتاده است؟ با سر، اشاره فرمود: بلي. من برخاستم، نزديك بود بيهوش شوم، مقداري آب بر سر و صورت خود ريختم. (سپس مشاهده كردم كه) پيامبر -صلى الله عليه وسلم- پس از حمد و ثناي خداوند عزوجل، فرمود: «آنچه را قبلاً به من نشان نداده بودند، اكنون نشان دادند، حتي بهشت و دوزخ را. و به من وحي شد كه: شما در قبرهايتان مانند فتنة مسيح دجال، مورد ابتلا و آزمايش قرار مي گيريد. و از شما مي پرسند كه در مورد اين مرد (پيامبر -صلى الله عليه وسلم-) چه مي داني؟ فرد مؤمن و كسي كه اعتقادش راسخ است، مي گويد: او محمد، فرستادة خداست كه براي ما هدايت و روشني به ارمغان آورده است و سه بار اين جمله را تكرار مي كند. بعد به او مي گويند: آسوده بخواب. مي دانستيم كه شما به او ايمان و اعتقاد داري. ولي منافق و كسي كه ايمانش، متزلزل بوده، مي گويد: نمي دانم، شنيدم كه مردم چيزهايي مي گفتند، من نيز همان را تكرار مي كردم.»

(صحابه و منافقان در عصر پيامبر (ص: ۲۸))

خداوند متعال در قرآن كريم عنوان نموده اند كه از جمله صفات مؤمنين اين است كه مي ترسند مبادا اعمالشان مورد قبول خداوند قرار نگيرد. اعمال نيك را انجام مي دهند در حالي كه قلبهايشان لرزان و ترسان است از اينكه مبادا اعمالشان مورد قبول خداوند متعال واقع نگردد، آن چنانكه خداوند متعال در اين مورد مي فرمايد:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (٥٨) وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (٥٩) وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (٦٠)﴾ المؤمنون: ٥٨-٦٠

«آناني كه به آيات پروردگارشان ايمان دارند. كساني كه براي پروردگار خود انباز قرار نمي دهند (و كسي و چيزي را شريك او قرار نمي دهند) اشخاصي كه عطا مي كنند و مي بخشند آنچه را كه در توان دارند، در حالي كه دلهايشان ترسان و هراسان است (از اين كه نكند صدقات و حسنات آنان پذيرفته نشود) و به علت اينكه به سوي خدايشان (براي حساب و كتاب) بر مي گردند.»

از این آیة مبارکه خوف و ترس این بزرگواران از نفاق و خوفشان از ضایع شدن ایمان، فهمیده می شود؛ کما اینکه سیدنا عمربن خطاب - رضي الله عنه - از حضرت حذیفه - رضي الله عنه -، رازدار پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - در این مورد پرسیدند که آیا ایشان نیز در لیست منافقین می باشند یا خیر؟

(صحابه و منافقان در عصر پیامبر (ص: ۲۹))

اگر در این سؤال حضرت عمربن خطاب - رضي الله عنه - اندکي تعمق و تدبر شود، مي توان به فضیلت و تقواي ایشان و شدت ترسشان از خداوند متعال پي برد؛ چراکه اگر حضرت عمر - رضي الله عنه - مي دانست که در دل ایشان نفاق وجود دارد، هرگز از حضرت حذیفه - رضي الله عنه - در مورد نفاقش سؤال نمي کرد که مبادا نفاقش آشکار گردد. بعد از این سؤال حضرت عمر، حضرت حذیفه فرمودند: قسم به خداوند متعال که بعد از این، دیگر در این مود کسي را باخبر نخواهد کرد. (۱(

در مورد نفاق، بزرگان سلف ما فرموده اند که: نمي ترسد از نفاق مگر مؤمن و مطمئن نیست از آن مگر منافق. (۲(

فرازهایي از عقیده اهل سنت وجماعت (ص: ۱۸۱(

و نیز از رسول خدا ص درباره ي اولاد مشرکین سؤال شد. فرمود: «الله أعلم بما کانوا عاملین» (۲(

«خداوند عالم است بدانچه که آن ها بدان عمل مي کردند.»

و نیز مي فرمایند:

«إن الله خلق للجنة أهلاً خلقهم لها وهم في أصلاب أبائهم وخلق للنار أهلاً خلقهم لها وهم في أصلاب أبائهم» (۳(

«خداوند عده اي را براي بهشت خلق کرد، درحالیکه آن ها هنوز در اصلاب (پشت) پدرانشان هستند و عده اي را نیز براي جهنّم خلق کرد، درحالیکه آن ها هنوز در اصلاب (پشت) پدرانشان هستند.»

و نیز مي فرمایند:

«إن الرجل لیعمل عمل أهل الجنة فیما یبدو للناس وهو من أهل النار، وإن الرجل لیعمل عمل أهل النار فیما یبدو للناس وهو من أهل الجنة» (٤(

«هماناکساني هستند که اعمالي را انجام مي دهند که در نظر مردم عمل اهل بهشت است اما آن فرد جزء کساني است که در آتش دوزخ خواهد بود و کساني نیز اعمالي را انجام مي دهند که عمل جهنمیان است، اما آن فرد در بهشت خواهد بود.»

حدث عبدالله بن مسعود و غیره عن النبی صلی الله علیه و سلم و فی حدیث سهل بن سعد الساعدی عن النبی صلی الله علیه و سلم "انما الاعمال بالخواتیم"

و در این زمینه نیز می فرمایند:

قوله: «والأمن والإیاس ینقلان عن ملة الإسلام، وسبیل الحق بینهما لأهل القبلة.»

ترجمه: «امن و ناامیدی انسان را از دایره دین اسلام خارج می سازد. راه حق و درست برای اهل قبله، میانه آن دو می باشد.»

جمع میان خوف و رجاء:

شرح عبارت: واجب است که بنده خدا، ترسان و امیدوار باشد؛ زیرا ترس ستوده و درست آن است که میان صاحبش و میان محارم خدا حایل شود. پس اگر از آن تجاوز کرد، از آن بیم ترس یأس و ناامیدی می رود. و امید ستوده و درست، امید شخصی است که طاعت و عبادت خدا را براساس نوری از جانب خدا انجام می دهد. پس او امیدوارِ ثواب و پاداش خدا است. یا امید فرد گناهکاری است که از گناهش توبه می کند و امیدوار بخشش و غفران خداوند است؛ خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (بقره/ ۲۱۸)

«کسانی که ایمان آورده اند و کسانی که هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند، آنان به رحمت خدا امیدوارند و خدا آمرزنده مهربان است.»

اما اگر انسان به گناه و تقصیر و معصیت خود ادامه دهد و به رحمت خدا امیدوار باشد بدون آنکه کاری کند، این همان فریب و خیالبافی و آرزو و امید کاذب است. ابوعلی روذباری (۱) - رحمه الله - می گوید: خوف و رجا همانند دو بال پرنده است، وقتی هر دو باز می شوند، پرنده می تواند پرواز کند ولی اگر یکی از آن دو نباشد یا نقصی در آن باشد، پرنده دچار نقص می شود و اگر هر دو بال از بین روند، پرنده تا سر حدّ مرگ پیش می رود.

(شرح عقیده طحاویه (جلد اول و دوم) ترجمه ی فارسی (۳۹۵/۲))

شرح عقیده طحاویه (جلد اول و دوم) ترجمه ی فارسی (۳۹۸/۲)

و در «صحیح مسلم» از جابر - رضی الله عنه - روایت است که گوید: از رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - شنیدم که سه روز پیش از وفاتش می فرمود: «لایموتن أحدکم إلا وهو یحسن الظن بربه (۱)»: «هیچ یك از شما نمیرد مگر آنکه گمان را نسبت به پروردگارش نیك گرداند». به همین خاطر گفته شده است: بنده باید رجاء و امیدش در هنگام بیماری بیشتر از ترسش باشد برخلاف زمان سلامتی که آن موقع باید ترسش بیشتر از امیدش باشد.

برخی از علماء می گویند: هرکس خداوند را تنها با حبّ و دوستی او عبادت کند، او زندیق است و هرکس خدای را تنها با ترس از او عبادت کند، او متشدد است، و هرکس خدای را تنها به رجاء و امید عبادت کند، مرجیء (۲) است، و هرکس خداوند را با حب و خوف و رجاء عبادت کند، او مؤمن و موحد است.

-مسلم به شماره ۲۸۷۷؛ ابوداود به شماره ۳۱۱۳؛ ابن ماجه به شماره ٤١٦٧؛ احمد در «المسند»، ۲۹۳/۳، ۳۲۵، ۳۳۰ و ۳۹۰؛ طيالسي به شماره ۱۷۷۹؛ خطيب در تاريخ خود، ۳٤٧/١٤-۳٤٨؛ و ابونعيم در «الحلية»، ۸۷/۵ و ۱۲۱/۸ آن را روايت كرده اند.

ما يدري العبد أنه يختم عمره على الإيمان أو على الكفر

أصول الدين [ص ٢٦٤]

فإذاً دَلّ هذا الكلام من الطحاوي على الأصل الشرعي وهو أنّ العبد ينظر إلى نفسه في عبادته وفي أثر عبادته إلى أنه يجمع ما بين الخوف والرجاء، وكذلك في نظره إلى إخوانه المؤمنين.

اختلف العلماء في الخوف والرجاء هل يجب تساويهما أم يُرَجَّحُ أحدهما على الآخر على أقوال:

القول الأول: أن يُغلَّبَ جانب الخوف مطلقاً.

والقول الثاني: أن يُغلَّبَ جانب الرجاء مطلقاً.

والقول الثالث: أن يستوي عند العبد الخوف والرجاء.

والقول الرابع: التفصيل، ومعنى التفصيل أنّ الخوف قد يُغَلَّبُ في حال، وقد يُغلَّبُ الرجاء في حال، وقد يُطلَبُ تساويهما في حال.

فَيُغَلَّبُ الخوف على الرجاء في حال أكثر المؤمنين؛ لأنَّ أكثر أهل الإيمان عندهم ذنوب فيُغَلِّبُونَ حال الخوف في حال الصحة والسلامة؛ لأنهم لا يخلون من ذنب والخوف يحملهم على ملازمة الطاعة وعلى ترك الذنب.

والرجاء يُغَلَّبُ في حال المرض لقوله "لا يمت أحدكم إلا وهو يحسن الظن بربه"[٣] وللحديث أيضا الآخر الذي رواه البخاري وغيره "أنا عند ظن عبدي بي فليظن بي ما شاء"[٤]، فدل هذا على أنَّ رجاء العبد مطلوب وإذا كان في حال المرض المُخُوفُ أو في أي مرضٍ كان فيه فإنه يُغَلِّب جانب الرجاء على الخوف.

وفي حال يستوي فيه الرجاء والخوف، وهو في حال التَّعَبُّدُ، إذا أراد العبادة ودخل في العبادة، فإنه يخاف الله ويرجو ربه، يخاف العقاب ويرجو الثواب.

وهذا القول الأخير هو الصحيح وهو الذي عليه أهل التحقيق.

ومن قال من أهل العلم أنَّهُ يُغَلِّبُ جانب الخوف مطلقا نَظَرَ إلى أنَّ حال أكثر المنتسبين حالهم على ذنب وعلى قصور فتغليب جانب الخوف في حقهم يَرُدُّهُمُ إلى الحق.

ومن قال يُغَلِّبُ جانب الرجاء دائما عمم قوله ؟ "قال الله تعالى أنا عند ظن عبدي بي فليظن بي ما شاء."

إتحاف السائل بما في الطحاوية من مسائل [٧/٢٧]

باب : الإيمان خوف ورجاء وتخوف العقلاء من المؤمنين على أنفسهم سلب الإيمان وخوفهم النفاق على من أمن ذلك على نفسه. بذلك نزل القرآن ، وجاءت به السنة. قال الله عزوجل : (أولئك الذين يدعون يبتغون إلى ربهم الوسيلة أيهم أقرب ويرجون رحمته ويخافون عذابه). وقال عزوجل : (تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا) . وقال : (أمن هو قانت آناء الليل ساجدا وقائما يحذر الآخرة ويرجو رحمة ربه). في آي من القرآن كثير»

الإبانة الكبرى لابن بطة [٧٥٦/٢]

عن سهل بن سعد الساعدي أن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال ولفظ الحديث لعلي بن الجعد إن العبد ليعمل فيما يرى الناس بعمل أهل الجنة وإنه لمن أهل النار وإنه ليعمل فيما يرى الناس بعمل أهل النار وإنه لمن أهل الجنة وإنما الأعمال بالخواتيم

أخرجه البخاري ومسلم

فَقَالَ رَسُولُ اللَّه صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ ذَلِكَ : (إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. (

خرجه البخاري في كتاب الجهاد ، باب العمل بالخواتيم ٢٤٣٦/٦ح٦٢٣٣ ، ومسلم في كتاب الإيمان وأحمد ٣٣١/٥ح ٢٢٨٦٤ و٣٣٥/٥ ح٢٢٨٨٦ ، مثله كلهم من طريق سهل بن سعد الساعدي.

قال ابن حجر رحمه الله : قال ابن بطال في تغييب خاتمة العمل عن العبد ، حكمة بالغة ، وتدبير لطيف ، لأنه لو علم ، وكان ناجياً ، أعجب وكسل ، وان كان هالكاً ازداد عتواً ، فحجب عنه ذلك ، ليكون بين الخوف والرجاء .(٢٢٢(

أننا إذا لم نشهد لأحدٍ أو على أحدٍ فإنَّ المقصود المُعَيَّنُ ، أما الجنس والنوع فنشهد للجنس والنوع ، فنشهد على الظالم بالنار دون تنزيله على معين، ونشهد للمطيع بالجنة دون تنزيله على معين.

والمقصود إذا مات على ذلك، إذا مات المطيع على الطاعة، وإذا مات الظالم على الظلم؛ لأنَّ المسألة مبنية على ما يُختَمُ للعبد، وقد صَحَّ عنه في الصحيح أنه قال

"إن الرجل ليعمل بعمل أهل الجنة حتى ما يَكُونَ بينه وبينها إلا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل أهل النار فيدخلها، وإن الرجل ليعمل بعمل أهل النار حتى ما يكونَ بينه وبينها إلا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل أهل الجنة فيدخلها"٦،

وهذا يدل على أنَّ الأعمال بالسوابق -سوابق الكتاب- وبالخواتيم، وهذا يمنع من الشهادة المُعَيَّنَة لأنَّ الأعمال بالسوابق والخواتيم، والله ؟ خلق الجنة وخلق لها أهلاً وهذا غيبي، وخَلَقَ النار وخَلَقَ لها أهلاً وهذا أمر غيبي.

إتحاف السائل بما في الطحاوية من مسائل [١١/٣٣]

۱۲۴۲ - أخبرنا م محمد بن علي بن عبد الله بن مهدي الأنباري قال ثنا عثمان بن محمد بن هارون قال ثنا أحمد بن شيبان قال ثنا عبد الله بن ميمون القداح قال ثنا جعفر بن محمد عن أبيه

عن جابر قال لا يؤمن عبد حتى يؤمن بالقدر كله خيره وشره ما أصابه لم يكن ليخطئه وما أخطأه لم يكن ليصيبه

)اعتقاد أهل السنة [٦٧٨/٤]

إنسان إلى ما كتب له من الشقاوة والسعادة فموته علبة مانعة من قطع القول بما يكون في العاقبة حاملة على الاستثناء وعلى الخوف من تبدل الحالة والله يعصمنا من ذلك بفضله وسعة رحمته

أخبرنا أبو الحسن علي بن محمد المقرئ الاسفراييني بها قال أنا الحسن بن محمد بن إسحاق قال نا يوسف بن يعقوب القاضي قال نا عبد الواحد بن عتاب وهدبة قال نا حماد بن سلمة عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال:

إن الرجل ليعمل بعمل أهل الجنة إنه لمكتوب في الكتاب أنه من أهل النار فإذا كان عند موته تحول فعمل بعمل أهل النار فمات ودخل النار وإن الرجل ليعمل بعمل أهل النار وإنه لمكتوب في الكتاب أنه من أهل الجنة فإذا كان عند موته تحول فعمل بعمل أهل الجنة فمات ودخل الجنة وشواهد هذا الحديث كثيرة من حديث عبد الله بن مسعود وغيره عن النبي صلى الله عليه وسلم وفي حديث سهل بن سعد الساعدي عن النبي صلى الله عليه وسلم إنما الأعمال بالخواتيم

الاعتقاد والهداية إلى سبيل الرشاد - البيهقي [ص ١٨٤]

۳. علم

علماء و مجاهدين و متقين به دو دسته تقسيم ميشوند:

الف: ربانی

ب: دنیایی

ابوهريره - رضي الله عنه - گويد: از رسول الله - صلى الله عليه وسلم - شنيدم كه مي فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُقْضَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ رَجُلٌ اسْتُشْهِدَ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ، فَعَرَفَهَا، قَالَ: مَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتُشْهِدْتُ، قَالَ كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ، لِأَنْ يُقَالَ: جَرِيءٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ، فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ، حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَلَّمَهُ، وَقَرَأَ الْقُرْآنَ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ، وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ. قَالَ كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ، لِيُقَالَ: عَالِمٌ، وَقَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ، قَارِئٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ، فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ كُلِّهِ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ، فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلَّا أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ. قَالَ: كَذَبْتَ،

وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ، لِيُقَالَ: هُوَ جَوَادٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ، فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ، حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ»؛ (۱) يعني: «نخستين فردي كه در روز قيامت عليه او حكم مي شود، مردي ست كه شهيد شده است؛ (او را مي آورند و) الله، نعمتش را به او نشان مي دهد و او آن ها را مي شناسد؛ الله به او مي فرمايد: در برابر اين نعمت ها چه عملي انجام داده اي؟ پاسخ مي دهد: در راه تو جنگيدم تا اين كه شهيد شدم.

-مسلم، مبحث «الإمارة»، (۲/۱۵۱۳)

مي فرمايد: دروغ گفتي؛ براي اين جنگيدي كه گفته شود: شجاع است؛ و (در دنيا درباره ات) گفته شد كه آدم شجاعي ست؛ سپس درباره اش فرمان مي رسد كه او را بر چهره در دوزخ بيندازند. و نيز مردي ست كه علم آموخته و آن را تعليم داده و قرآن را تلاوت كرده است؛ او را مي آورند الله نعمت هايش را به او يادآوري مي كند و او، آن ها را مي شناسد؛ الله به او مي فرمايد: در برابر اين نعمت ها چه كرده اي؟ مي گويد: علم آموختم و آن را تعليم دادم و براي رضاي تو قرآن خواندم. مي فرمايد: دروغ گفتي؛ بلكه علم آموختي تا درباره ات گفته شود كه عالِم و دانشمند است؛ و قرآن خواندي تا بگويند: قاري ست، و گفته شد؛ سپس درباره اش فرمان مي رسد كه او را بر چهره در دوزخ بيندازند. و نيز مردي ست كه خداوند ثروت و روزيِ فراواني به داده است؛ او را مي آورند و خداوند نعمت هايش را به او نشان مي دهد و او، همه را به ياد مي آورد. الله به او مي فرمايد: در برابر اين نعمت ها چه كردي؟ پاسخ مي دهد: آن ها را در راه هايي كه تو دوست داشتي، خرج كردم. مي فرمايد: دروغ گفتي؛ بلكه اين كار را بدين خاطر انجام دادي كه مردم درباره ات بگويند كه آدمِ بخشنده اي ست؛ و گفته شد؛ سپس درباره اش فرمان مي رسد كه او را بر چهره به سوي دوزخ ببرند و در دوزخ بيندازند.»

اللؤلؤ و المرجان جلد سوم (۱/۳۸۷)

باب ۳: پیروی مسلمانان از یهود و نصاری

۱۷۰۸. حديث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ - رضي الله عنه - عَنِ النَّبِيِّ - صلى الله عليه وسلم -، قَالَ: لَتَتْبَعُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، شِبْرًا بِشِبْرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ تَبِعْتُمُوهُمْ قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللهِ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى قَالَ: فَمَنْ» (۳)

يعني: «ابوسعيد خدری -رضي الله عنه- گويد: پيغمبر -صلی الله عليه وسلم- گفت: شما (مسلمانان) از اخلاق و رفتار ملّتهای قبل از خودتان وجب به وجب و ذراع به ذراع پيروی خواهيد كرد حتّی اگر آنان به سوراخ سوسمار با همه تنگی كه دارد وارد شوند شما هم بدون تأمّل به دنبال ايشان خواهيد رفت. ما هم پرسيديم گفتيم: ای رسول خدا! منظورت از امّتهای پيشين يهود و نصاری است؟ گفت: پس منظورم چه كس ديگر است؟.»

- (٣) أخرجه البخاري في: ٩٦ كتاب الإعتصام: ١٤ باب قول النبيّ: «لتتبعن سنن من كان قبلكم.»

اللؤلؤ و المرجان جلد سوم (١/٣٨٨)

باب ٥: از بین رفتن و برداشته شدن علم و آشکار شدن جهل و فتنه و فساد در آخر زمان

١٧٠٩. حديث: «أَنَسٍ - رضي الله عنه - قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله - صلى الله عليه وسلم -: إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ العِلْمُ، وَيَثْبُتَ الْجَهْلُ، وَيُشْرَبَ الْخَمْرُ، وَيَظْهَرَ الزِّنَا» (١)

يعني: «انس - رضي الله عنه - گويد: پیغمبر - صلى الله عليه وسلم - گفت: یکی از نشانه های قیامت این است که علم (دین) از بین برداشته می شود و جهل و نادانی (به احکام دین) فراوان می گردد، شرابخواری و زنا آشکار می گردد.»

١٧١٠. حديث: «أَبِي مُوسى - رضي الله عنه - قَالَ النَّبِيُّ - صلى الله عليه وسلم -: إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ أَيَّامًا، يُرْفَعُ فِيهَا الْعِلْمُ، وَيَنْزِلُ فِيهَا الْجَهْلُ، وَيَكْثُرُ فِيهَا الْهَرْجُ وَالْهَرْجُ الْقَتْلُ» (٢)

يعني: «ابو موسی - رضي الله عنه - گويد: پیغمبر - صلى الله عليه وسلم - گفت: چند روزی قبل از آمدن قیامت (به واسطه از بین رفتن علماء دین) علوم دینی از بین مردم برداشته می شود و جهل و ناآگاهی (به دستورات دین) شایع می گردد، قتل و آدمکشی فراوان و رواج می یابد.»

«هرج: آدمکشی.»

- (١) أخرجه البخاري في: ٣ كتاب العلم: ٢١ باب رفع العلم وظهور الجهل.
- (٢) أخرجه البخاري في: ٩٢ كتاب الفتن: ٥ باب ظهور الفتن.

اللؤلؤ و المرجان جلد سوم (١/٣٨٩)

١٧١١. حديث: «أَبِي هُرَيْرَةَ - رضي الله عنه - عَنِ النَّبِيِّ - صلى الله عليه وسلم -، قَالَ: يَتَقَارَبُ الزَّمَانُ، وَيَنْقُصُ الْعَمَلُ، وَيُلْقَى الشُّحُّ، وَتَظْهَرُ الْفِتَنُ، وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ أَيُّمَ هُوَ قَالَ: الْقَتْلُ، الْقَتْلُ» (١)

يعني: «ابوهريره - رضي الله عنه - گويد: پیغمبر - صلى الله عليه وسلم - گفت: دنیا به آخر نزدیك می شود، اعمال خیر و عبادت کم می گردد، بخل و حرص فراوان می شوند، فتنه و فساد آشکار می گردند و هرج شیوع می یابد. اصحاب گفتند: ای رسول خدا! (هرج) چیست؟ گفت: آدمکشی است آدمکشی است.»

۱۷۱۲.حديث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ - صلی الله عليه وسلم - يَقُولُ: إِنَّ اللهَ لاَ يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا، يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتَّى إِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا، اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَّالاً، فَسُئِلُوا، فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا» (۲)

يعني: «عبدالله بن عمرو بن عاص - رضي الله عنهما - گويد: شنيدم كه پيغمبر - صلی الله عليه وسلم - می گفت: خداوند علم را به اين صورت كه آن را از قلب علماء بيرون آورد بر نمی دارد، بلكه علم را به وسيله از بين بردن علماء از بين می برد، به نحوی كه ديگر عالم دينی باقی نمی ماند، مردم از رؤسای جاهل به امور دينی پيروی می نمايند اين جاهلان بدون علم فتوا می دهند، خود كه گمراه هستند ديگران را نيز گمراه می سازند.»

- (۱) أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۵ باب ظهور الفتن.
- (۲) أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۳٤ باب كيف يقبض العلم.

اكنون كه ما نزديك به عصر فتنه ها و جنگها قرار داريم واضح است كه علم كم شده است و جهل و خودسری و خود رايی بسيار شده است. امروز در بسياری از كشورها و جوامع مذاهب اربعه و ائمه بزرگوار نزد مردم كم ارزش شده اند و هر كس خود را عالم و مجتهد دانسته و فتوايی صادر ميكند و خود را مجتهد به كتاب الله و احاديث رسول الله ص ميداند و لذا ميتوان گفت كه ما در عصر قلت علم قرار داريم.

كاوشي پيرامون بهشت و دوزخ (ص: ۸۰)
عدم اخلاص در تحصيل علم

حافظ منذري احاديث زيادي را مبني بر اجتناب و پرهيز از تحصيل علم در راه غير از خداوند آورده است كه برخي از آنها را براي خوانندگان محترم نقل مي كنيم:

۱- از حضرت ابي هريره - رضي الله عنه - روايت شده كه رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فرمودند:

من تعلم علماً مما يبتغي به وجه الله تعالي، لا يتعلمه الا ليصيب به عرضاً من الدنيا لم يجد عرف الجنة يوم القيامة» (۱)

)هر كس علمي را از آن علوم كه بخاطر كسب خشنودي خداوند آموخته مي شود، بياموزد و هدفش از آن به دست آوردن كالاي دنيا باشد، روز قيامت بوي بهشت را نخواهد ديد)

۲- و از جابر - رضي الله عنه - روايت شده كه پيامبر - صلى الله عليه وسلم - فرمود:

«لا تعلموا العلم، لتباهوا به العلماء و لا تماروا به السفهاء و لا تخيروا به المجالس، من فعل ذالك فالنار، النار» (۲)

)علم را بخاطر افتخار و مباهات میان علماء، مجادله با نادان و دستیابي به بهترین جایگاه مجالس کسب نکنید، هرکس چنین نماید لازم است بداند که آتش منتظر او است(

۳- و از ابن عمر- رضي الله عنه- روایت شده که پیامبر- صلی الله علیه وسلم- فرمود:

«من تعلم علماً لغیر الله او اراد به غیر الله، فلیتبعو مقعده من النار» (۳(

)هرکس علمي را براي غیر خداوند بیاموزد، پس باید منزل خود را در دوزخ آماده کند(

---

(۱)ابو داود، ابن ماجه، ابن حبان در ردیف احادیث صحیح و حاکم آن را روایت کرده اند. حاکم راجع به آن گفته: شرائط بخاري و مسلم براي حدیث صحیح در سلسله ي این حدیث رعایت شده است.

(۲)ابن ماجه، ابن حبان در صحیح خود و بیهقي آن را روایت کرده اند

(۳)ترمذي و ابن ماجه آن را از خالد بن دریك از ابن عمر روایت کرده اند، و سلسله رجال هرکدام مورد اعتماد مي باشند. «الترغیب و الترهیب» نوشته ي حافظ منذري: (۹۱/۱(

ایمان به الله- صلابي (ص: ۱۸۶(

مسلمان از دیدگاه آیات و روایات (ص: ۲۰(

۱۲.وَعَنْ أَبِي فَضَالَةَ - رضي الله عنه - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم -: إذا كان يَوْمُ القِيامَةِ نادَى مُنادٍ، مَنْ عَمِلَ لِغَيْرِ اللهِ فَلْيَطْلُبْ ثَوابَهُ مِمَّنْ عَمِلَ لَهُ. (كنزل العمال(

«از حضرت ابو فضاله- رضي الله عنه- روایت است رسول الله (صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فرمودند: هنگامیکه قیامت برپا میگردد، منادي اعلام میکند، هرکس عملي را بجز از خداوند بخاطر دیگري انجام داده است پاداش و ثوابش را از آن کس دریافت نماید که بخاطر او عمل را انجام داده است.»

د: ریاکار بدترین انسان نزد خداوند است

۱۳.وَعَنْ عَائِشَةَ - رضي الله عنها - قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ - صلى الله عليه وسلم -: أَبْغَضُ العِبادِ إلى اللهِ تَعالَى مَنْ كانَ ثَوْباهُ خَيْراً مِنْ عَمَلِهِ أَنْ تَكُونَ ثِيابُهُ ثِيابَ الأَنْبِياءِ وعَمَلُهُ عَمَلَ الجَبَّارِينَ. (كنز العمال(

«از حضرت عائشه - رضي الله عنها - روایت است پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: بدترین انسان نزد خداوند متعال کسي است که لباس او از کردارش بهتر باشد، لباس او پیامبر گونه و عمل او ستمگرانه باشد.»

هـ.ریاکار داخل بهشت نمي گردد

٢٦٤٧) - ت) عبد الله بن عمر - رضي الله عنهما - : قال : قال رسول الله -صلى الله عليه وسلم- : «مَن تعلَّمَ عِلْما لغير الله، أو أرادَ به غيرَ الله، فَلْيَتَبَوأْ مَقْعَدَهُ من النَّارِ».أخرجه الترمذي.

٢٦٤٨) - د) أبو هريرة - رضي الله عنه - : قال: قال رسول الله -صلى الله عليه وسلم- : «مَن تعلَّمَ عِلما مِمَّا يُبْتَغَى بِهِ وَجهُ الله ، لا يتعَلَّمُه إلا ليُصِيبَ بِهِ عَرَضا مِن الدُّنيا، لَمْ يَجِدْ عَرْفَ الجَنَّةِ يومَ القِيامَةِ» يعني : رِيحها. [ص: ٥٤٤] أخرجه أبو داود.

٢٦٤٩) - ت) أبو هريرة - رضي الله عنه - : قال : قال رسول الله -صلى الله عليه وسلم- : «تَعوَّذُوا بالله مِن جُبِّ الحزَن ، قالوا: يا رسولَ الله وما جُبُّ الحزن؟ قال : وادٍ في جهنم، تَتعوَّذُ منه جهنَّمُ كلَّ يومٍ مائة مرة، قيل: يا رسول الله، ومَن يدْخلُهُ ؟ قال: القُرَّاءُ المُرَاؤونَ بِأَعمالهم».أخرجه الترمذي.

وبنحوه عن ابن سيرين ، عن أبي هريرة ، قال : قال رسول الله -صلى الله عليه وسلم- : «تعوذوا بالله من جب الحزن ، قالوا: يا رسول الله ، وما جب الحزن ؟ قال : واد في جهنم تتعوذ منه جهنم كل يوم أربعمائة مرة. قالوا : يا رسول الله ، ومن يدخله ؟ قال : أعد للقراء المرائين بأعمالهم. وإن من أبغض القراء إلى الله الذين يزورون الأمراء.»
جامع الأصول في أحاديث الرسول [٥٤٤/٤]

٢٦٥٠) - ت) أبو هريرة، وعبد الله بن عمر - رضي الله عنهم - : قال أبو هريرة : قال رسول الله -صلى الله عليه وسلم- : «يكون في آخر الزَّمَان رجالٌ يَخْتِلُونَ الدُّنيا بالدِّين ، يَلبسُونَ للناس جلودَ الضَّأنِ من اللِّين، أَلسِنَتُهمْ أحلى من العسل، [ص: ٥٤٥] وقلوبهم قُلوبُ الذِّئابِ ، يقول الله تعالى: أَبِي يَغْتَرُّونَ ، أم عليَّ يَجْتَرِئونَ ؟ فبي حَلَفْتُ ، لأبعَثَنَّ على أُولئكَ منهم فِتْنَة تَدَعُ الحليمَ حَيْرَانَ».أخرجه الترمذي.
جامع الأصول في أحاديث الرسول [٥٤٤/٤]
٢٦٥٤) - خ م) أبو وائل : قال : قال أسامةُ - رضي الله عنه - : سمعتُ رسولَ الله -صلى الله عليه وسلم- يقول : «يُؤتَى بالرجل يوم القيامة فيُلْقَى في النار، [ص: ٥٤٧] فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُ بَطْنِهِ، فَيَدُورُ بها كما يدُور الحمار في الرَّحَى ، فيجتمع إليه أهلُ النار، فيقولون : يا فُلانُ مالك ؟ ألم تكن تأمر بالمعروف وتنهى عن المنكر؟ فيقول : بلى ، كنتُ آمر بالمعروف ولا آتيه ، وأَنْهَى عن المنكر وآتيه».أخرجه البخاري، ومسلم.
ولمسلم في رواية، قال: قيل لأسامة : «لو أتيتَ عثمانَ فَكلَّمْتَهُ ، فقال : إنكم لَتَرَوْنَ أَنِّي لا أُكَلِّمُهُ إلا أُسْمِعُكم ، وإني أُكلِّمُهُ في السِّرِّ، دونَ أن أَفْتَح بابا لا أكونُ أوَّلَ مَنْ فَتَحَهُ ، ولا أقول لرجلٍ إن كان عليَّ أميرا : إنَّهُ خيرُ الناس : بعدَ شيء سمعتُه من رسولِ الله -صلى الله عليه وسلم- ، قالوا : وما هو ؟ قال : سمعتُه يقول : يُجَاءُ بالرجل يوم القيامة فيُلْقَى في

النار، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُهُ، فيدور كما يَدُور الحمار بِرَحَاهُ، فَيجتَمِعُ أَهل النار عليه، فيقولون: يا فلان، ما شأنك؟ أَليس كنتَ تأمُرُنا بالمعروف وتنهانا عن المنكر؟ فيقول: كنت آمُرُكم بالمعروف ولا آتيه، وأنهاكم عن الشر وآتيه». [ص: ٥٤٨]

قال: «وإني سمعتُه يقول: مَرَرْتُ ليلةَ أُسْرِيَ بي بأَقوامٍ تُقْرَضُ شِفَاهُهم بمقاريضَ من نارٍ، قلت: من هؤلاء يا جبريل؟ قال: خُطَباءُ أُمَّتكَ الذين يقولون ما لا يفعلون.»

صحيح: أخرجه البخاري في صفة النار

جامع الأصول في أحاديث الرسول [٥٤٦/٤]

أبي أمامة قال جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال أرأيت رجلا غزا يلتمس الأجر والذكر ماله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا شيء ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله لا يقبل إلا ما كان خالصا وابتغى به وجهه وخرج أبو داود من حديث أبي هريرة أن رجلا قال يا رسول الله رجل يريد الجهاد وهو يريد عرضا من عرض الدنيا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا أجر له فأعاد عليه ثلاثا والنبي صلى الله عليه وسلم يقول لا أجر له وخرج الإمام أحمد وأبو داود من حديث معاذ بن جبل عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الغزو غزوان فأما من ابتغى وجه الله وأطاع الإمام وأنفق الكريمة وياسر الشريك واجتنب الفساد فإن نومه ونبهه أجر كله وأما من غزا فخرا ورياء وسمعة وعصى الإمام وأفسد في الأرض فإنه لم يرجع بالكفاف وخرج أبو داود من حديث عبد الله بن عمرو قال قلت يا رسول الله أخبرني عن الجهاد والغزو فقال إن قاتلت صابرا محتسبا بعثك الله صابرا محتسبا وإن قاتلت مرائيا مكاثرا بعثك الله مرائيا مكاثرا على أي حال قاتلت أو قتلت بعثك الله بتلك الحال و

خرجه الإمام أحمد وأبو داود وابن ماجه من حديث أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم من تعلم علما مما يبتغي به وجه الله لا يتعلمه إلا ليصيب عرضا من الدنيا لم يجد عرف الجنة يوم القيامة يعني ريحها وخرج الترمذي من حديث كعب بن مالك عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من طلب العلم ليماري به السفهاء أو يجاري به العلماء أو يصرف به وجوه الناس إليه أدخله الله النار وخرجه ابن ماجه بمعناه من حديث ابن عمر وحذيفة وجابر رضي الله عنهم عن النبي صلى الله عليه وسلم ولفظ حديث جابر لا تعلموا العلم لتباهوا به العلماء ولا لتماروا به السفهاء ولا تخيروا بالمجالس فمن فعل ذلك فالنار

جامع العلوم والحكم [ص ١٥]

٤. تدبير مصالح

١١٩٩. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّ الْكَعْبَةِ، قَالَ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا عَبْدُ اللهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ جَالِسٌ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، وَالنَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ، فَأَتَيْتُهُمْ فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللهِ ص فِي سَفَرٍ، فَنَزَلْنَا مَنْزِلاً، فَمِنَّا مَنْ يُصْلِحُ

خِبَاءَهُ، وَمِنَّا مَنْ يَنْتَضِلُ، وَمِنَّا مَنْ هُوَ فِي جَشَرِهِ، إِذْ نَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللهِ ص: الصَّلَاةَ جَامِعَةً، فَاجْتَمَعْنَا إِلَى رَسُولِ اللهِ ص فَقَالَ: «إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى خَيْرِ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ، وَيُنْذِرَهُمْ شَرَّ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ، وَإِنَّ أُمَّتَكُمْ هَذِهِ جُعِلَ عَافِيَتُهَا فِي أَوَّلِهَا، وَسَيُصِيبُ آخِرَهَا بَلَاءٌ وَأُمُورٌ تُنْكِرُونَهَا، وَتَجِيءُ فِتْنَةٌ فَيُرَقِّقُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَتَجِيءُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ: هَذِهِ مُهْلِكَتِي. ثُمَّ تَنْكَشِفُ، وَتَجِيءُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ: هَذِهِ هَذِهِ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُزَحْزَحَ عَنِ النَّارِ وَيَدْخُلَ الْجَنَّةَ فَلْتَأْتِهِ مَنِيَّتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ، وَلْيَأْتِ إِلَى النَّاسِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يُؤْتَى إِلَيْهِ، وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا، فَأَعْطَاهُ صَفْقَةَ يَدِهِ وَثَمَرَةَ قَلْبِهِ، فَلْيُطِعْهُ إِنِ اسْتَطَاعَ، فَإِنْ جَاءَ آخَرُ يُنَازِعُهُ فَاضْرِبُوا عُنُقَ الآخَرِ». فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ: أَنْشُدُكَ اللهَ آنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللهِ ص؟ فَأَهْوَى إِلَى أُذُنَيْهِ وَقَلْبِهِ بِيَدَيْهِ وَقَالَ: سَمِعَتْهُ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي، فَقُلْتُ لَهُ: هَذَا ابْنُ عَمِّكَ مُعَاوِيَةُ يَأْمُرُنَا أَنْ نَأْكُلَ أَمْوَالَنَا بَيْنَنَا بِالْبَاطِلِ وَنَقْتُلَ أَنْفُسَنَا، وَاللهُ يَقُولُ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَيۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً عَن تَرَاضٖ مِّنكُمۡۚ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا ٢٩﴾ [النساء: ٢٩]. قَالَ: فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: أَطِعْهُ فِي طَاعَةِ اللهِ، وَاعْصِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللهِ. (م/١٨٤٤)

ترجمه: عبدالرحمن بن عبدرب الكعبه می‌گوید: وارد مسجدالحرام شدم و دیدم که عبدالله بن عمرو بن عاص س در سایه‌ی کعبه نشسته است و مردم، پیرامونش را گرفته‌اند. من هم نزد آنان رفتم و همانجا نشستم. او گفت: در یکی از سفرها که همراه رسول الله ص بودیم، در جایی، منزل گرفتیم. در آنجا بعضی از ما خیمه‌هایشان را برپا می‌کردند و تعدادی هم مشغول تمرین تیراندازی بودند و برخی دیگر هم در چراگاه حیوانات بودند که منادی رسول الله ص ندا داد و گفت: نماز جماعت برگزار می‌شود. با شنیدن این سخن، همه‌ی ما نزد رسول الله ص جمع شدیم. پیامبر اکرم ص فرمود: «بر همه‌ی انبیای قبل از من، واجب بوده است که خوبی‌هایی را که می‌داند، به امتش معرفی کند و از بدی‌هایی که می‌داند، امتش را برحذر دارد؛ بدانید که دوران عافیت این امت، دوران نخست آن می‌باشد. و آخر آن، گرفتار بلا و امور ناپسندی خواهد شد. و فتنه‌هایی اتفاق خواهد افتاد که هریك از دیگری، بزرگتر و خطرناک‌تر است. و هرگاه، فتنه‌ای رو می‌کند، مؤمن می‌گوید: در این فتنه، هلاک خواهم شد. سپس برطرف می‌شود. بعد از آن، فتنه‌ای دیگر، پیش می‌آید و مؤمن می‌گوید: در همین فتنه، هلاک خواهم شد. پس هرکس، دوست دارد که از آتش جهنم، دور شود و وارد بهشت گردد، تلاش کند که با ایمان به الله و روز قیامت از دنیا برود. و با مردم آنگونه رفتار کند که دوست دارد مردم با او رفتار کنند. و هرکس که با امامی بیعت کرد و با او مصافحه نمود و از ته دل، عهد و پیمان بست، تا جایی که توان دارد از او اطاعت کند. و اگر کسی دیگر آمد و برای امامت با او درگیر شد، گردنش را بزنید.»

راوی می‌گوید: من به او نزدیك شدم و گفتم: تو را به الله سوگند می‌دهم، آیا این سخن را از رسول الله ص شنیدی؟ او با دست‌هایش به گوش‌ها و قلبش اشاره نمود و گفت: با این گوش‌هایم شنیدم و این قلبم آن را حفظ کرد. من به او گفتم: این پسر عمویت؛ معاویه؛ به ما دستور می‌دهد تا اموالمان را در میان خود به ناحق بخوریم و خود را به کشتن دهیم در

حالی که الله متعال می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَيۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً عَن تَرَاضٖ مِّنكُمۡۚ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا ٢٩﴾ یعنی: «ای کسانی که ایمان آوردید؛ اموال یکدیگر را به ناحق نخورید مگر اینکه از طریق داد و ستدی باشد که مورد رضایت شما قرار گیرد و خون یکدیگر را نریزید؛ همانا الله متعال، نسبت به شما مهربان است.»

راوی می گوید: عبدالله بن عمرو بعد از لحظه ای سکوت، گفت: در طاعات الهی از او اطاعت کن. و در کارهایی که معصیت و نافرمانی به شمار می روند، از او نافرمانی کن.

۵. تقوی

-وَعَنْ عَبْدِ الله بن مسْعُودٍ رضي الله عنه قال: قال رسُولُ الله صَلّى الله عَلَيْهِ وسَلَّمَ: «إنَّهَا ستَكُونُ بعْدِي أَثَرَةٌ، وأُمُورٌ تُنْكِرُونَهَا،» قالوا: يا رسُولَ الله، كَيفَ تَأْمُرُ مَنْ أَدرك مِنَّا ذلكَ؟ قالَ: «تُؤَدُّونَ الحَقَّ الذي عَلَيْكُمْ، وتَسْأَلُونَ الله الذي لَكُمْ» متفقٌ عليه.

رياض الصالحين احمد حواري دريك جلد (٢١٠/٢(

٦٧٠. از ابن مسعود - رضي الله عنه - روايت شده است كه پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - فرمودند: «بعد از من، أثره (خودخواهي و تملك چيزي كه ديگران هم در آن حقي دارند، تنها براي خود) و تبعيضاتي (كه موجب از بين رفتن حق شما مي شود) و اموري كه آنها را زشت مي پنداريد، واقع مي شود.»؛ اصحاب گفتند: اي رسول خدا! در اين مورد، به ما چه دستوري مي دهيد؟ فرمودند: «حقي كه بر شما است، ادا كنيد و حق خود را از خداوند درخواست نماييد». (١(

واجباتي كه بر هر مسلمان مرد و زن دانستن آن ضروري است (ص: ١٩(

٤- شرك در محبت و دوستى.

خداوند مى فرمايد: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ﴾ [البقرة: ١٦٥] (١(

نوع دوم، شرك أصغر كه آنرا رياء مى گويند

خداوند مى فرمايد: ﴿فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الكهف: ١١٠.[

«پس كسى كه به لقاي پروردگارش اميدوار است بايد كه كار پسنديده اي انجام دهد و در پرستش پروردگارش كسي را شريك نياورد.»

نوع سوم از أنواع شرك، شرك خفي است

و آنهم شرك پنهان و غير آشكار گفته مى شود.

رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - می فرماید: «الشرك في هذه الأمة أخفى من دبيب النملة السوداء على صفاة سوداء في ظلمة الليل» (۲(

«شرك در این أمت محمدي مخفی تر از راه رفتن مورچه اي سیاه رنگ که بر تخته سنگ سیاهی در تاریکی شب بحرکت مافتد، می باشد.»

عدالت

باب (۳): وفای به بیعت با خلفا به ترتیب بیعت

۱۱۹۸. عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: قَاعَدْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ خَمْسَ سِنِينَ، فَسَمِعْتُهُ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ص، قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لاَ نَبِيَّ بَعْدِى، وَسَتَكُونُ خُلَفَاءُ فَتَكْثُرُ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «فُوا بِبَيْعَةِ الأَوَّلِ فَالأَوَّلِ، وَأَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ، فَإِنَّ اللهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ». (م/۱۸٤۲(

ترجمه: ابوحازم می گوید: پنج سال با ابوهریره س همنشین بودم و شنیدم که می گفت: نبی اکرم ص فرمود: «پیامبران، بنی اسرائیل را رهبری می کردند؛ هرگاه، پیامبری فوت می کرد، پیامبری دیگر، جانشین او می شد؛ ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد. البته جانشینانی می آیند که کارهای زیادی (که از اسلام نیستند) انجام می دهند». صحابه عرض کردند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: «شما به ترتیب، با هرکس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آنها را ادا نمایید، و الله متعال در مورد حقوق زیردستان، آنها را بازخواست خواهد کرد.»

شجاعت

بزرگترین شجاعت مبارزه با شیطان و نفس اماره بالسوء و بدیها است که جهاد اکبر میباشد. کسی که در جهاد اکبر شکست خورد در جهاد اصغر نیز کامیابی مطلوب نخواهد داشت

چنانکه رسول الله ص می فرماید:

باب (۲۸): دستور به صبر و بردباری هنگام تبعیض

۱۲۳۰. عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ س أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ خَلاَ بِرَسُولِ اللهِ ص فَقَالَ: أَلاَ تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فُلاَنًا؟ فَقَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ». (م/۱۸٤٥(

ترجمه: اُسید بن حُضیر س می گوید: مردی از انصار با رسول الله ص خلوت کرد و گفت: آیا همانگونه که به فلانی، مسئولیتی واگذار نموده‌ای، به من واگذار نمی نمایی؟ رسول الله ص فرمود: «بعد از من، تبعیض های زیادی مشاهده می نمایید. پس صبر کنید تا با من در کنار حوض (کوثر) ملاقات نمایید». (صحیح مسلم(

باب (۲۹): هنگام ظهور فتنه‌ها باید همراه جماعت باشیم

۱۲۳۱.عن حُذَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانِ قال: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّه ص عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ، مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ، فَجَاءَنَا اللَّه بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: «نَعَمْ» فَقُلْتُ: هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ «نَعَمْ، وَفِيهِ دَخَنٌ» قُلْتُ: وَمَا دَخَنُهُ؟ قَالَ: «قَوْمٌ يَسْتَنُّونَ بِغَيْرِ سُنَّتِي، وَيَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ» فَقُلْتُ: هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ، دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه صِفْهُمْ لَنَا، قَالَ: «نَعَمْ، قَوْمٌ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه فَمَا تَرَى إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: «تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ» فَقُلْتُ: فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلاَ إِمَامٌ؟ قَالَ: «فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ عَلَى أَصْلِ شَجَرَةٍ، حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ، وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ». (م/۱۸۴۷(

ترجمه: حذیفه بن یمان س می گوید: مردم از رسول الله درباره‌ی امور خیر می پرسیدند؛ اما من از بدی‌ها می پرسیدم که مبادا گرفتار آنها شوم. بدین جهت، گفتم: یا رسول الله! ما در جاهلیت و بدی بسر می بردیم؛ آنگاه الله متعال این خیر (اسلام) را به ما عطا کرد؛ آیا بعد از این خیر، شرّی هم وجود دارد؟ فرمود: «بلی». گفتم: آیا بعد از آن شر، خیری هم وجود دارد؟ فرمود: «بلی، اما در آن، فساد خواهد بود». پرسیدم: فساد آن چیست؟ فرمود: «گروهی، راه و روشی غیر از راه و روش من در پیش می گیرند. و در کارهایشان، امور خوب و بدی می بینی». گفتم: آیا بعد از آن خیر، شری خواهد آمد؟ فرمود: «بلی، داعیانی مردم را به سوی دروازه‌های جهنم، فرا می خوانند؛ کسی که آنان را اجابت کند، او را در آتش می اندازند». گفتم: یا رسول الله! آنان را برای ما توصیف کن. فرمود: «آنان از ما هستند و به زبان ما سخن می گویند». گفتم: اگر آن زمان را دریافتم، دستور شما چیست؟ فرمود: «با مسلمانان و پیشوای آنها باش». پرسیدم: اگر مسلمانان، جماعت و رهبری نداشتند، چه کار کنم؟ فرمود: «در آن صورت، از همه‌ی آن گروه‌ها، دوری کن. اگر چه خود را ملزم بدانی که زیر یك درخت بمانی و در همان حال، مرگ به سراغت بیاید».

صحیح مسلم

مشروعیت

هرکس مشروعیت خود را از هویت خود میگیرد.

الف: پیامبر ص توسط خدا ج مبعوث شد لذا مشروعیت ایشان از حکم الله ج است.

ب: خلفاء راشدین نائب های پیامبر و وزراء او بودند و بعد از ایشان نیز به تایید آیات خداوند ج و احادیث رسول الله به حکومت رسیدند لذا مشروعیت خود را از خدا ج و رسولش ص میگیرند

ج: حکامی که براساس شورای مسلمین و اجماع امت انتخاب شده اند مشروعیت خود را از حکم شوری میگیرند. شورا خود مصدر امر است و اولی الامر (مشروط و محدود) میباشد. و حکم شورای مسلمین و اجماع امت برهدایت بوده و هدایت یعنی رضای خدا ج و رسولش ص میباشد

د: حکام و امرایی که از طریق استیلا و زر و زور به حکومت رسیده اند مشروعیت خود را از ضرورت وقت و شرایط مسلمین میگیرند. اگر چه این مشروعیت حکومت حکام را مشروع نمیکند بلکه اطاعت مسلمین در آنچه مطابق شرع باشد را از این حکام غاصب مجاز میگرداند. این مشروعیت موقت بوده تا زمانیکه خداوند راهی برای مسلمین ایجاد کند (حدیث شریف در باب حکام ظالم (

شروط دیگر شروط ظاهری و جسمی میباشند که برای همگان آشکار است. چنانچه صفات زیر

۹. سلامت حواس

۱۰. سلامت جسم

۱۱. قریشی بودن

۱۲. مرد بودن

۱۳. بالغ بودن

همگی در اشخاص مختلف ممکن است موجود باشد و یا به درجات مختلف وجود داشته باشد و لذا باید در هر شخص جداگانه تحقیق شود و تایید شود.

فصل پنجم

شورا

(وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) شوری/۳۸
وكارشان به شيوه ي رايزني و بر پايه ي مشورت با يكديگر است.

عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم اذا كان امراء كم خياركم واغنياء كم اسخياء كم وامور كم شوري بينكم فظهر الارض خيرٌ لكم من بطنها واذا كان امراء كم شراركم واغنياء كم بخلاء كم وامور كم الي نساء كم فبطن الارض خير لكم من ظهرها. (سنن ترمذى]۹/۱٦(]

شوری در اسلام

کلمه شورا از نظر لغت به استخراج عسل از کندو و یا دل کوه اطلاق گردیده است وگرد آمدن تعدادي براي ارائه نظر پيرامون يك مسأله- معني متعارف شورا مي باشد.

انواع شورا

باید گفت در اسلام دو نوع شورا وجود دارد:

۱. شورای اهل حل و عقد مانند شورای شش نفره صحابه

۲. شورای مسلمین یا اجماع امت (لایجتمع امتی علی ضلالة)

تاثیر شورا

طبعاً هم بايد مسأله مورد نظر راه حل هاي متفاوت را قبول نمايد تا راه بيرون شده از شورا يكي از بهترين آنها باشد.

پس در حقيقت تشكيل شورا گراف لغزش و نقصان يك فيصله را پايين مي آورد. نه اينكه براي آن عصمت مي دهد. و با توجه به معني لغوي شورا طرح بيرون شده قابل اعتماد است نسبت به تصميم يك فرد، و گفته مي توانيم كه در صورت تشكيل شورا پيرامون مسأله كه اعضاي آن قابليت تحليل و ارزيابي آن را داشته باشند نتايج آتي بر آن مرتب خواهد شد:

۱- بلند رفتن سطح ديد اعضا درباره يك قضيه با شنيدن نظرات متفاوت.

۲- بوجود آمدن احساس وجود خير در تصميم اتخاذ شده، احساس اينكه تصميم بيرون شده از استبداد نيست.

۳- بدست آمدن نتيجه مطلوب به لحاظ نقش عقل جمعي براي ارائه نظر.

٤- استحكام عقلانيت و خردورزي وجلوگيري از سقوط در جزم گرايي.

روي هم رفته همان است كه حكما فرموده اند: المشوره مع السداد- و السخافه مع الاستبداد- مشوره همزاد نيك انديشي است و ابلهي همزاد استبداد.

اما شورا در اسلام جدا است از نقش شورا در قوانین وضعي ديگر. اسلام بعنوان يك دين كامل و شامل تمام زواياي زندگي داراي اصول و شريعت مي باشد.

در اسلام مواردي است كه شورا حق تغير و تبديل آن ها را ندارد:

الف- اصول دين اسلام يا خدا محوري در مواردي است كه شورا حق تغير و تبديل آنها را ندارد. انديشه اسلامي به هيچ صورت تغيير پذير نبوده و در حيطه اختيارات شورا نمي باشد.

ب- احكامي كه در آن نص قاطع و صريح وجود دارد شورا حق تغيير نص ر ندارد اما بهترين فهم و استنباط از نص توسط شورا انجام ميگيرد لذا فهم و استنباط شورا از نص بر از فهم و استنباط يك شخص از نص ارجحيت دارد و لذا باز هم تشكيل شورا لازمی است.

ج- شورا بهترين استنباط و درک از شرايط و امور را نيز دارد. چون فرامين و حدود شرعی بر وقايع و امور تطبيق ميشود لذا باز هم شورا مرجع اصلی برای تفسير شرايط و استنباط امور است.

د: شورا بالاترين درجه اخلاص و تقوی و اراده برای اجرای شرع را دارد. بر اين اساس اجرای شرع تحت امر و نظر شوری كاملتر و بهتر انجام خواهد شد از اجرای شرع توسط يك شخص مفرد.

علاوه بر آن در موارد زير نيز شورا صلاحيت و اولويت دارد:

الف- در صورتي كه نص صريح پيرامون يك حكم موجود نيست شوراي مجتهدان تحت عنوان اجماع مي تواند حكمي در مورد با توجه به توافق با كتاب و سنت صادر نمايد. حديث "لا تجتمع أُمتي على الضلاله" در همين مورد است.

ب- در مواردي كه نص اسلامي شيوه حكم را منوط به خود امت واگذار نموده و شورا در مقام ممثل امت آن را تحت نام مصالح به تصويب مي رساند. قرآن بعد از خدا و پيامبر ص شورا را سومين مصدر امر و لذا سومين اولی الامر معرفی ميكند و آنجايی كه نص قطعی يعنی آيات و احاديث صحيح در باره آن وجود ندارد در حيطه صلاحيت شورا ميباشد.

ج- گاهي شوراي مي تواند پيرامون شيوه تعبير و تغير احكام و اصول نيز نقش داشته باشد- نظير تعبيرات مختلفي كه از بعضي احكام و عقايد مذاهب مختلف اسلامي بدست داده اند. بناءً امت كه شورا ممثل آن است مي تواند در موارد بخصوص اقدام نمايد نه در اصول كلي اسلام كه آن تغيير ناپذير مي باشد. درين جاست كه اسلام بعنوان قانون اساسي براي مسلمانان موارد غير قابل تغيير و موارد تغيير ناپذير را دارا مي باشد. برخلاف قوانين وضعي قسمي كه

وضع آن طي يك شورا صورت پذيرفته تغيير آن نيز ممكن خواهد بود. اما اصول اسلامي به لحاظ الهي بودن آن ضرورت به اصلاح و تعديل ندارد.

قرآن با يادآوري مشوره حكومت هاي گذشته طبيعي بودن و تاريخي بودن مشوره را نشان مي دهد. نظير مشوره ملكه سبا با اعضاي حكومتش، و قرآن بافخري و تمديح از اين نوع حكومت ياد مي كند و در مقابل تك روي فرعون در برابر مردم و عدم نظرخواهي او از مردم را استبداد مي داند..
همچنان نمونه هاي بارزي از تشكيل نمودن شورا در زمان رسول اكرم وجود دارد، كه رسول اكرم با وجود اتصال آن با وحي و عدم نياز مندي به راهنمايي براي نشان دادن اهميت شورا و تاثيرگذاري آن بر عواقب امور از شورا استفاده كرده و به فيصله آن عمل نموده است. مثلاً
مشوره پيرامون جهاد در غزوه بدر، و قبول نمودن رأي حباب بن منذر- در مورد شيوه سازماندهي مجاهدين، و در مورد سرنوشت اسراء با حضرت ابوبكر صديق و حضرت عمر و مشوره درباره محل جنگ در غزوه احد و شيوه جنگ در خندق و قبول نظريه سلمان فارسي و مشوره ام سلمه در صلح حديبيه پيرامون مشكل حلال كردن از احرام، نشانگر وجود شورا در موارد مختلف و با افزار مختلف و با شيوه هاي متفاوت مي باشد. و بعد از مشورت در احد بود كه باز هم مامور شد به مشوره با اصحاب كرام با وجود اينكه جنگ در بيرون مدينه در ظاهر نتيجه خوب براي مسلمان ها نداشت.
شورا پيرامون شيوه برخورد با كفار نه درباره اصل دفاع از اسلام نشانگر بازتابي شورا در شيوه ها است در اصول- اما حساس ترين بعد شورا نوعيت انتخاب افراد و طيف هاي كه اعضا به آن منسوب اند، مي باشد و مي توان به روشني احكام اسلام چنين ارزيابي كرد:

الف- داشتن حكم اجرايي مختلف مجوزي براي تشكيل شورا پيرامون يك مسأله بوده

ب- داشتن استقلال فكري ناشي از تجربه و تعهد براي مشاورين لازمي است. ابن مسعود از رسول اكرم آورده است: "المستشار موتمن" مشاور امانتدار است.

ج- انتخاب مشاورين از متن امت، كه در انتخاب آن خصوصاً در تعيين اعضا شورا در امور سياسي، امت نقش اصلي داشته باشد. تعدادي از دانشمندان مسلمان چون ضياالدين الرئيسي، ابن تيميه منبع اخذ قدرت از جانب حاكم، شورا راكه ممثل كل امت است مي داند و حتي قرطبي حكومت غير شورايي را معزول مي پندارد. د- تعهد و باور اعضا به تلاش جهت بدست آوردن بهترين نتيجه بخاطر بهبود وضعيت امت يكي ديگر از ضرورت هاي شورا است.

هـ- در اسلام مهم ترین خصیصه مشاورین همان پای بندی به دینداری است، چون اسلام تمام جهان بینی را برمبنای توحید پایه ریزی نموده، درکنار هر تخصص دیگری برای اعضای شورا ایمان و تدین ضروری پنداشته شده است. آیت ۲۱۲ سوره بقره به همین مسأله توجه دارد -فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق بإذنه- پس هدایت کرد خدا کسانی را که ایمان داشتند، پیرامون مسأله مورد اختلاف به حق.

و- داشتن قدرت تحلیل در مسأله مورد نظر برای اعضای شورا یکی دیگر از ضرورت های شورا است، دیده شده اصدار فرامین سیاسی از افراد نظامی- و از شخصیت های مثلاً علمی و حتی تعبیر هایی پیرامون مسائل عبادت از زبان غیر متخصصین به متون دینی- جامعه ها و ملت ها را به سوی بحران سوق داده است- درباره برخورد و عدم آن با کفار در حدیبیه و مشوره آن حضرت با ابوبکر صدیق، که او جواب داد: "انا لم نجئي لقتال احد و انما جئنا معتمرين" ما برای جنگ نه بلکه برای زیارت آمده ایم، نشانگر همین مسأله است.

توکل جنبه الهی شورا را پیش می کشد اما مهم عزم است، پس بعد از شورا چگونه عزم باید صورت گیرد، حضرت علی روایت می کند، سئل رسول الله عن العزم فقال مشاوره اهل الرأي ثم اتباعهم- ابن مردویه- عزم مشوره کردن است و عمل به مصوبه و فیصله شورا است شورایی که به مصوبه های آن عمل صورت نگیرد سودی ندارد، و شورا در امور اجتماعی بنام اصلاح یا صلح یعنی از بین بردن فساد مورد توجه قرار گرفته است. کوچك ترین مورد شورا همان مشاوره پیرامون مسایل در ارتباط به خانواده است، رسول اکرم (ص) فرموده است در مورد دختران با مادران شان مشورت نمایید. (رواه احمد) واگر زن و شوهر هردو اراده جدا کردن طفل را از شیر روی مشوره داشته باشند، هیچ گناهی نیست، یعنی کوچك ترین مسأله اگر روی مشاوره فیصله گردد نتیجه خوب بار خواهد آورد.

شوری در اوامر خداوند

(وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) شوری/۳۸
وکارشان به شیوه ي رایزني وبرپایه ي مشورت بایکدیگر است.

این امر الهام مي داردکه کارشوري درزندگي مسلمانان ژرف تر و مهم تر از این است که سیستم اسلامي فقط یك نظام سیاسي باشد و بس. چه شوري قالب اساسي و پیکره ي اصلي جملگي گروه مسلمانان است.کار و بار گروهي ایشان بر شوري استوار و پایدار مي گردد. آن گاه از گروه به دولت سرایت مي کند. یعني مسلمانان هم گروه آنان و هم دولت ایشان بر پایه ي شوري استوار و برقرار مي گردد. طبیعي است شوري وجه تمایزگروه مسلمانان است و ایشان را از دیگران مستقل مي گرداند. صفت دیگري از صفات گروه مسلمانان این است:
)تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۱۰۹/۱((

شاید به همین علت است که به دنبال خواندن نماز صفت شوري را مي آورد، پیش از این که زکات را ذکر کند:
)وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) شوری/۳۸
وکارشان به شیوه ي رایزني وبرپایه ي مشورت بایکدیگر است.
تعبیرکلام بیانگر این است که همه کارهایشان شورائي است ، تا بدین وسیله سراسر زندگیشان را با رنگ شوري رنگ آمیزي کند. همان گونه که گفتیم این سخن یك نص مکي است ، و پیش از برپائي دولت اسلامي نازل گردیده است .پس در این صورت ، این قالب و قانوني است که عمومي تر و فراگیر تر از خود دولت در زندگي مسلمانان است ، قالب و دکور گروه اسلامي در همه ي احوال و اوضاع ایشان است ، هرچند که هنوز هم دولت به معني خاص خود پابرجا و برقرار نشده باشد. واقعیت این است که دولت در اسلام چیزي جز این نیست که جماعت مسلمانان و ویژگیهاي خاص ایشان ، به طور طبیعي و سرشتي جدا و ممتاز شود. جماعت مسلمانان هم دولت اسلامي را در ضمن خود دارند، و جماعت مسلمانان و دولت اسلامي هر دو با همدیگر برنامه اسلامي و نگاهباني و مراقبت برنامه اسلامي بر زندگي فردي وگروهي را تحقق مي بخشند و پیاده مي کنند.
بدین خاطر قالب و قانون شوري در میان گروه مسلمانان سابقه دیرینه اي دارد، و مدلول و مفهوم آن فراخ تر و ژرف تر از محیط دولت و امور حکومت در آن است. شوري قالب و قانون ذاتي زندگي اسلامي است. نشانه اي است که گروه برگزیده براي رهبري بشریت را جدا و ممتاز مي سازد. شوري لازم ترین صفت از صفات رهبري است.

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۱۲۷/۱((

شكل و دكوري كه شوري با آن به تمام وكمال مي رسد در يك قالب آهني ريخته و آماده نمي گردد. بلكه شكل شوري به محيط و زماني واگذار مي شود كه با آن سازگار و همآوا بوده و در زندگي گروه مسلمانان تحقق پيدا كند و پياده شود. مقررات اسلامي شكلهاي جامد و راكدي نيستند و نص حرف به حرف نمي باشند. بلكه مقررات اسلامي پيش از هر چيز روح و جاني است كه از استقرار حقيقت ايمان در دل، و از دگرگوني احساس و شعور و رفتار و روش در پرتو اين حقيقت، پديدار و نمودار مي گردد. پژوهش درباره شكلهاي مقررات اسلامي بدون توجه به حقيقت ايمان، حقيقتي كه در فراسوي شكلها پنهان و نهان است، به چيزي منتهي نمي گردد و نتيجه اي نخواهد داشت... اين سخن هوائي و بيهوده و نامرتبي است همان كه در نگاه اول به

نظر كسي مي رسد كه حقيقت ايمان را در پرتو عقيدۀ ي اسلامي نمي شناسد. چه عقيدۀ ي اسلامي - از نظر اركان و اصول خالص عقيدتي، و پيش از هرگونه توجهي به مقررات آن - شامل حقائق نفساني و عقلاني است، حقائقي كه خودش چيزي است كه حضور و كارآئي و تاثير در هستي بشري دارد. به گونه اي كه شكلهاي مشخصي از مقررات را و اوضاع معيني از زندگي بشري را آماده مي كند و تهيه مي بيند و پيش چشم مي دارد. آن گاه آيه ها نازل مي گردند و بدين شكلها و اوضاع اشاره مي كنند، تنها براي تنظيم و سر و ساماندهي آنها نه براي آفريدن و پديد آوردن آنها. براي اين كه شكلي از اشكال مقررات اسلامي پديد آيد، پيش از آن لازم است مسلماناني در ميان باشند، و ايماني وجود داشته باشد كه كارآ و موثر باشد و الا همه ي شكلهاي مقررات و سر و ساماندهي نياز را برآورده نمي كنند و مفيد فائدۀ واقع نمي گردند و نظام و سيستمي را تحقق نمي بخشند و پياده نمي كنند كه درست باشد بدان نظام و سيستم اسلامي گفت.

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۱۲۸/۱((

همچنين خداوند درباره مشورت و شورى ميفرمايد:

)فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) آل عمران/۱۵۹

از پرتو رحمت الهي است كه تو با آنان (كه از سر از خط فرمان كشيدۀ بودند) نرمش نمودي. و اگر درشتخوي و سنگدل بودي از پيرامون تو پراكندۀ ميشدند. پس از آنان درگذر و برايشان طلب آمرزش نما و در كارها با آنان مشورت و رايزني كن. و هنگامي كه (پس از شور و تبادل آراء) تصميم به انجام كاري گرفتي (قاطعانه دست بكار شو و) بر خدا توكّل كن، چرا كه خداوند توكّل كنندكان را دوست ميدارد.

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۶۰/۲((

روند گفتار در اینجا به رسول خدا (صلي الله علیه و سلم) رو میکند که از پیروان خود چیزي به دل ندارد. چراکه آنان بودند حماسه بیرون رفتن در سر داشتند و شور رزم بزمشان را گرم کرده بود. سپس هم ایشان بودند که سست شدند و صفهایشان پراکنده و پریشان گردید و از هم گسیخت، و یك سوم آنان پیش از آغاز جنگ برگشتند، و بعد از آن دسته اي از فرمان پیغمبر (صلي الله علیه و سلم) سرکشي کردند، و در برابر گول غنیمت سست شدند و زانو زدند، و گروهي هم به هنگام شنیدن شایعه کشته شدن او از پاي افتادند و راه گریز در پیش گرفتند و افسرده حال و پریشان احوال آهنگ برگشت کردند و به دست حوادث ناگوارش سپردند؛ همو بود که زخمها برداشت و با خون خود رنگین شد، و امّا بر جاي استوار ایستاد و مسلمانان را از پشت سر ندا در داد و سراي جاوید را بدیشان تذکّر داد. لیکن آنان به کسي توجهي نکردند و جز پریشاني و گریزکاري نداشتند و اصلاً گوششان به کسي بدهکار نبود!... روند گفتار بدو رو میکند و دلداریش میدهد و بار دیگر بر سر شفقتش میآورد، و به مسلمانان رو میکند و آنان را به یاد نعمت خدا بدیشان به سبب وجود محمّد مصطفي (صلي الله علیه و سلم) مي اندازد. براي او و براي آنان رحمت خدا را متذکر میشود. رحمتي که در اخلاق بزرگوارانه و مهربانانه او مجسّم است. اخلاقي که دلها پیرامون آن جمع میآیند و مرغهاي قلوب بالاي آن به پرواز در میآیند. تا بدین وسیله رحمت نهان در دل رسول یزدان (صلي الله علیه و سلم) را به جوش و خروش اندازد، و امواج آن کینه برانگیخته کار آنان را از پهنه دل او فرو شوید، و ایشان به حقیف نعمت الهي نسبت بدین پیغمبر مهربان گرامي پي ببرند. پس از آن، پیغمبر را دعوت به عفو و گذشت از آنان میکند و از او میخواهد که براي ایشان از خدا طلب آمرزش کند...

)تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (٦١/٢((

و با آنان در کارها مشورت نماید همانگونه که قبلا مشورت میکرد، و آنکه این موقعیت کوچکترین اثري در باطل قلمداد کردن این رکن اساسي در زندگي اسلامي جاي نگذارد و کمترین رخنه اي بدان وارد نسازد:

)فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ(

از پرتو رحمت الهي است که تو با آنان (که سر از خط فرمان کشیده بودند) نرمش نمودي. و اگر درشتخوي و سنگدل بودي از پیرامون تو پراکنده میشدند.

این رحمت خدا است در حق او و در حق ایشان که پیغمبر (صلي الله علیه و سلم) را براي آنان مهربان کرده است و نرمخویش فرموده است. اگر پیغمبر درشتخوي و سنگدل میشد، دلها گرد او جمع نمیگردید، و خردها و اندیشه ها بدو نمیگرائید. چه مردمان نیازمند پناهگاه مهربان و رعایت بي شمار و خوشروئي بزرگوارانه و محبت و مودتي هستند که آنان را در آغوش پر مهر خود گیرد و محتاج بردباري و حوصله اي میباشند که بر ناداني و ناتواني و نقصي

که دارند ببخشاید و شتاب ننماید... مردمان نیازمند دل بزرگي هستند که با آنان داد و دهش داشته باشد نه اینکه محتاج بذل و بخشش ایشان باشد، و بار اندوه هاي فراوانشان را بردارد نه اینکه بار اندوه خود را سربار اندوه هایشان کند. آري آنان نیازمند دلي غم زدا نه غم افزایند. جویاي دل بزرگ هستند که همیشه بدیشان توجه و مهرباني و بزرگمنشي و مودت و محبت کند و ایشان را بپاید و با خوشنودي از لوث آلودگیهایشان بپالاید... دل رسول خدا (صلي الله علیه و سلم) این چنین بود. زندگي او با مردمان نیز این چنین بود. هرگز به خاطر خود خشمگین نشد، و از ضعف بشري آنان به تنگ نیامد و حوصله اش سر نرفت، و هیچوقت از کالاي فاني این جهاني چیزي براي خود به کنار ننهاد و به جمع آن نکوشید، بلکه آنچه را که بدان دسترسي داشت با جوانمردي در اختیار مردمان گذاشت، و بردباري و بزرگواري و عطوفت و مودت کریمانه خود را شامل آنان کرد. کسي از آنان با او معاشرت نورزید یا او را ندید مگر آنکه دلش از دوست داشت او لبریز گردید، چرا که پیغمبر (صلي الله علیه وسلم) جویبار بذل و بخشش و بزرگواري و بزرگمنشي را از چشمه پر آب نفس بزرگ و فراخ خود به سویش سرازیر میکرد.

)تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (٦٣/٢((

)فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ(

پس از آنان درگذر و براي ایشان طلب آمرزش نما و در کارها با آنان مشورت و رایزني کن.

اسلام با این نص قطعي و جزمي:

)وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ(

در کارها با آنان مشورت و رایزني کن.

این اصل را در نظام حکومت بنیان مي گذارد، حتي در آن زمان که حکومت به دست محمّد فرستاده خدا (صلي الله علیه و سلم) هم باشد چنین اصلي باید رعایت شود. این نص قاطعي است که براي امت اسلامي محل شك و تردیدي باقي نمیگذارد در اینکه اصل شوري یکي از اصول و ارکان سیستم اسلامي است، و نظام اسلام نباید بر پایه دیگري جز آن استوار گردد... اما شکل شوري و وسیله اي که شوري بدان تحقق مي پذیرد، امري است که جاي بحث و گفتگو در آن باقي است و برابر مقتضیات اوضاع ملت اسلامي و شرائط زندگي این امّت، تغییرپذیر است و مسلمانان میتوانند درباره چگونگي آن نظر بدهند. هر شکل و فورم و وسیله و راهي که اصل شوري - نه نماي ظاهر آن - بدان انجام پذیرد، مقبول و پذیرفته اسلام است.

)تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (٦٤/٢((

این نص به دنبال وقوع نتائج شوري فرود آمد، نتائجي كه به ظاهر سنگين و تلخ بود؛ نتيجه ظاهر شوري افتادن خلل در وحدت صف اسلامي بود؛ آراء مسلمانان مختلف و ناهمگون شد. دسته اي راي آنان بر اين بود كه مسلمانان در مدينه بمانند و خويشتن را در پناه آن محفوظ دارند، و چنانچه دشمن به داخل آن رخنه كند، در سركوچه ها به دفاع خيزند و با ايشان به پيكار پردازند و عرصه را بر آنان تنگ سازند. وگروهي ديگر شور ديگري در سر داشتند و چنين ديدند كه براي نبرد با دشمنان از مدينه بيرون روند. اين اختلاف سبب گرديد كه به وحدت صف مسلمانان چنان خللي وارد شود. چه عبدالله پسر اُبي پسر سلول يك سوم لشكر را با خود برگرداند، بدانگاه كه دشمن نزديك گشته و سر رسيده بود. اين كار رخداد بزرگ و شكاف هولناكي بود. همچنين در ظاهر چنين مينمود كه نقشه اي كه اجراء گرديد از لحاظ جنگي نقشه موفق و سالمي نبود و بهترين نقشه ها و طرحهاي رزمي بشمار نميآمد. چرا كه مخالف « پيشينه » و سابقه دفاع از مدينه بود - همانگونه كه عبد الله پسر اُبي گفت - و بعد از آن مسلمانان در جنگ احزاب برعكس چنين شيوه اي اقدام كردند و عملا در مدينه ماندند و به كندن خندق پرداختند و براي روياروئي با دشمن از شهر خارج نشدند، و از درسي كه در احد آموخته بودند سود بردند؛

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٢/٦٥((

رسول خدا (صلي الله عليه و سلم) بي خبر از نتائج ناگواري نبود كه در انتظار صف اسلامي بر اثر بيرون شدن از شهر بود. سروش خواب راستيني كه ديده بود در گوشش زمزمه ميكرد و اندازه راستي و درستي آن را ميدانست. خواب را به كشته شدن يكي از خانواده خود و كشتگاني از اصحابش تعبير كرده بود، و مدينه را زره محكم و ناگسستني معني فرموده بود... مي بايست كه تصمیماتي را لغو ميكرد كه در نتيجه شوري گرفته شده بود... امّا او تصميمات شوري را اجراء كرد هر چند كه به دردها و زيانها و قربانيهائي آشنا بود كه به سبب آن دامنگير مسلمانان ميگرديد. زيرا كه بنيان گذاري اصل شوري ، و تعليم مردمان ، و تربيت ملت ، بسي بزرگتر و مهمّتر از زيانهاي موقت بود.

حق مسلم رهبري نبوي بود كه اصل شوري را بطور كلي بعد از چنان جنگي بدور اندازد و آن را از پايه براندازد. چرا كه در دشوارترين شرائط و تنگ ترين موقعيت ها، صفها را از هم پاشيده بود و تلخ ترين ثمره و بدترين نتيجه را داده بود؛ ولي اسلام ملتي را مي پرورد و دست اندركار تشكل ملتي بود، و ميخواست چنان ملتي را براي رهبري بشريت آمادگي بخشد. خدا ميدانست كه بهترين وسيله براي پرورش ملتها و آماده كردن آنها براي رهبري مترقيانه اين است كه با شوري تربيت شوند، و براي تحمّل دردها و رنجهاي رهبري تمرين داده شوند، و به خطا روند - هر چند كه اين خطا و اشتباه بزرگ بوده و نتائج تلخي به بار آورد - تا بدانند كه خطا و اشتباه خود را چگونه اصلاح ميكنند، و چگونه رنجها و دردهاي راي و كاركرد خويشتن را تحمّل مينمايند، زيرا كه آنها درست را از نادرست و چاه را از راه باز نمي شناختند مگر آنگاه كه خود به خطا روند و شخصاً مزه اشتباه را بچشند.

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٦٦/٢((

زيانها و خسارتها چندان مهم نيست اگر هدف از آنها ايجاد ملت آزموده و فهميده اي باشد كه بتواند بار دشواريها و سختيهاي راه را بر دوش كشد. اصلاً كاستن خطاها و لغزشها و زيانها در زندگي ملت ، بهره اي بدانان نميرساند وقتي كه نتيجه آن اين شود كه ملت همچون طفلي بر اثر دستگيري و رهنمودهاي پياپي ناتوان و نازپرورد به بار آيد. چنين ملتي در اين حال خويشتن را از زيانهاي مادي بدور ميدارد و بر ماديات و دارائي خود مي افزايد. ولي هستي خويشتن را برباد ميدهد و معنويات خود را مي بازد و تربيت و پرورش نمي يابد و نميتواند تمرينات لازم را ببيند و براي زندگي واقعي خويشتن را آماده كند... در اين صورت به طفلي ميماند كه پيوسته مثلا او را از راه رفتن بازدارند تا از تلوتلو خوردنها و بر زمين افتادنها در امان باشد، يا اينكه كفشهاي او كهنه و پاره نشود!

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٦٧/٢((

اسلام ملتي را تشكيل ميداد و تربيت ميكرد، و آنان را براي رهبري مترقيانه آمادگي مي بخشيد، و پيوسته ايشان را در تلاشها و تكاپوهاي زندگاني عملي و واقعي روزمره خودشان رهنمودشان نميكرد و در تمام حركات و سكنات عادي آنان را نمي پائيد، تا اينكه در مدت حيات رسول خدا (صلي الله عليه و سلم) آزموده و تمرين ديده شوند و تحت نظارت آن حضرت بيايند و بروند و گويند و شنوند. چنانكه وجود رهبري مترقيانه مانع شوري ميشد، و ملت نوپاي اسلامي را مانع از آن ميگرديد كه حتي در خطرناك ترين امور - همانند جنگ احدي كه سرنوشت ملت اسلاهي راكاملا روشن ميكرد، و از هر سو دشمنيها و خطرها آنان را احاطه كرده و تهديدشان مينمود - عملا تمرين ببينند و در گستره واقعيتهاي زندگي كارديده و آزموده گردند، و اگر براي رهبري درست بود كه خودسرانه و مستقل به كار دست يازد، آن هم بدانگاه كه اين همه خطر او را تهديد ميكرد، و بالاخره اگر تنها وجود رهبري مترقيانه در ميان ملت كافي و بسنده بود و ميتوانست از پيش خود جلو شوري را حتي در خطرناك ترين كارها بگيرد و اصل شوري را ناديده بگيرد، وجود محمّد (صلي الله عليه و سلم) كه بدو وحي خداي بزرگوار ميرسيد و فرستاده پروردگار سبحان بود، هر آينه براي محروم كردن گروه مسلمانان از حق شوري كافي بود! بويژه در پرتو نتائج تلخي كه بر اثر شرائط ناگوار و ظروف ناجوري كه به رهبري دست داد و بلاها بر سرش آمد تا ملت اسلامي نشات گيرد و به رشد خود برسد، مي بايست در اين حال حق الغاء شوري را داشته باشد.

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٦٨/٢((

وليكن وجود محمّد رسول خدا (صلي الله عليه و سلم) كه وحي الهي ياورش بود، و اين همه حوادث دلخراش و شرائط و ظروف ناگوار، باعث الغاء اين حق نشد، زيراكه يزدان سبحان ميدانست كه لازم است اين ملت در

خطرناك ترين امور به شوري نشيند و برابر شوري عمل کند، حال نتيجه اقدام به کار برابر اين اصل سترگ پروردگار هر چه باشد و زيان آن هر اندازه باشد، و هر چند که سبب پراکندن شدن صف اسلامي، و مايه قربانيهاي تلخ و جبران ناپذير گردد، و خطرها از آن خيزد و دشواريها بار آورد... چون همه اينها در برابر ايجاد ملت مترقي و آزموده چرخ روزگاران و آبديده کوره عمل دوران و آشناي به رنجها و گنجها و پي آمدهاي خوش و ناخوش راي و عمل، جزئي و ناچيز است... بر اين اساس است که چنين فرمان خدايانه اي بويژه در چنين هنگامي شرف صدور مي يابد:

)فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ(

پس از آنان درگذر و برايشان طلب آمرزش نما و در کارها با آنان مشورت و رايزني کن.

تا خداوند اصل سترگ شوري را حتي در رويارويي با خطرناك ترين خطرهائي که به بار آورده بود مقرر دارد، و تا اين قرار و مدار را در زندگاني ملت اسلامي ثابت و بر دوام دارد، هر چند که خطرهائي در ضمن پياده کردن اين اصل اساسي بوقوع پيوندد، و تا اينکه دليل پوچ و برهان سستي را از ميان بردارد که براي باطل جلوه دادن اين اصل مهم اسلامي در زندگي ملت اسلامي به راه انداخته ميشود، هر زمان که مشورت و رايزني عواقبي را ببار آورد که به ظاهر بد و ناپسند باشد، حتي اگر چنين عواقبي دودستگي و پراکندگي صف مسلمانان هم باشد، همانگونه که در واقعه «احد» چنين شد، آن هم بدانگاه که دشمن در چند قدمي قرار داشت... چرا که وجود ملت پيشرفته در گروگان چنين اصل بزرگي است، و وجود ملت پيشرفته در اين راه بسي گرانبهاتر از همه اين زيانها و ساير ضررهاي ديگر است!

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٦٩/٢((

مشوره حضرت ابراهيم با فرزندش حضرت اسمعيل

وقتي که (او متولد شد و بزرگ گرديد و) به سني رسيد که بتواند با او به تلاش (در پي معاش) ايستد، ابراهيم بدو گفت :

)يَابُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَاأَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ الصافات/١٠٢

فرزندم! من در خواب چنان مي بينم که بايد تو را سر ببرم (و قربانيت کنم). بنگر نظرت چيست؟ گفت: اي پدر! کاري که به تو دستور داده مي شود بکن. به خواست خدا مرا شکيبا خواهي يافت.

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٥٥/١((

قرآن با يادآوري مشوره حکومت هاي گذشته طبيعي بودن و تاريخي بودن مشوره را نشان مي دهد. نظير مشوره ملکه سبا با اعضاي حکومتش:

)قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْراً حَتَّى تَشْهَدُونِ) سوره نمل/۳۲ .
)بلقيس رو به اعضاي مجلس شوري كرد و) گفت : اي بزرگان و صاحب نظران ؛ رأي خود را در اين كار مهمّ براي من ابراز داريد كه من هيچ كار مهمّي را بدون حضور و نظر شما انجام نداده ام.
)تفسير نور خرم دل (ص: ۱۳((

حضرت پیامبر (ص) و شورا

پیامبر اکرم ص درباره شوری مسلمین و اجماع امت احادیث بسیاری فرموده اند :
عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم اذا كان امراء كم خياركم واغنياء كم اسخياء كم واموركم شوري بينكم فظهر الارض خيرٌ لكم من بطنها واذا كان امراء كم شراركم واغنياء كم بخلاء كم واموركم الي نساء كم فبطن الارض خير لكم من ظهرها. (سنن ترمذی]۹/۱٦[
احادیثی درباره اجماع امت که شوری بزرگ میباشد :
أحاديث تدل على الإجماع منها (لا تجتمع أمتي على ضلالة) وحديث (لم يكن الله ليجمع أمتي على الضلالة) وحديث (سألت ربي ألاّ يجمع أمتي على الضلالة فأعطانيها) اخرجه احمد

احمد از عبدالرحمن بن غنم روايت كرده كه رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - به ابوبكر و عمر گفت: «لو اجتمعتما في مشورة ما خالفتكما»: «اگر هر دوي شما در امر مشورت و نظرخواهي، متفق القول مي بوديد، با شما مخالفت نمي كردم». مسند احميد، همچنين طبراني آن را از طريق حديث براء بن عازب، روايت كرده است.

اما پیامبر ص از مشورت بی نیاز بود چنانكه بيهقي از ابن عباس نقل مي كند-هنگامي كه امر به مشاوره در سوره آل عمران نازل شد، رسول كريم فرمود: "اما أن الله و رسوله لغنيان عنها و لكن جعلها الله تعالي رحمه لامتي فمن استشار منهم لم يعدم رشدا و من تركها لم يعدم غيا" يعني هرچند خدا و رسول او نيازمند مشاوره نمي باشند، در امري كه تصريح گرديده در كتاب و سنت ديگر نيازي به تعديل و تغيير آن نيست؛ اما مامور شدن رسول اكرم به مشاوره يك نوع رحمت براي مردم است، كار مبني بر مشوره داراي كاميابي خواهد بود و بدون مشوره شكست را در پي

خواهد داشت. همچنین شافعي رح گويد: حسن بصري گفته که رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - از مشورت مردم بینیاز بود، ولیکن خدا خواسته که براي حکامِ پس از رسول - صلی الله علیه وسلم - سنتي باشد.

این بي نیازی پیامبر ص از مشوره با مسلمین ۳ دلیل عمده داشت:

۱. پیامبر ص متصل به وحی جلی و خفی بودند وکسی که به خداوند حکیم و علمش متصل است از خلق بی نیاز است

۲. پیامبر ص معصوم از گناه خلق شدند و معصوم از گناه به مشوره غیر معصوم نیازی ندارد (افراد مسلمین به شمول اصحاب کبار و دیگران معصوم نیستند غیر از اجماع امت(

۳. در طول حیات پیامبر ص دین در حال تکمیل بود و تنها در آخر حیات ایشان و در حجة الوداع است که دین تکمیل میگردد و لذا مشوره با مسلمانان تا آن زمان که دین خدا برایشان کامل نشده بود مشوره با مردمی بود که علم آنها کامل نبود و لذا احتمال خطا و یا نارضایتی الله ج در آن موجود بود (مانند مشوره در مورد مکان جنگ احد و اسرای بدر و(...

باز هم حضرت پیامبر ص با اصحاب مشوره می نمودند و خداوند نیز ایشان را به مشوره امر داده است.

در حدیث شریف به روایت ترمذي از ابوهریره - رضي الله عنه - آمده است که رسول خدا ص فرمودند:

»إذا كان أمراؤكم خياركم وأغنياؤكم سمحاءكم وأمركم شوري بينكم فظهر الأرض خير لكم من بطنها، وإذا كان أمراؤكم شراركم وأغنياؤكم بخلاؤكم وأموركم إلي نسائكم فبطن الأرض خير لكم من ظهرها«

»آن گاه که حکام و امراي شما بهترین هاي شما باشند و توانگران شما بخشنده ترینهایتان و کارتان در میانتان به شور و مشورت باشد، روي زمین براي شما از شکم آن بهتر است ولي آن گاه که امراي شما بدترین هاي شما باشند و توانگرانتان بخیلانتان و (تولیت عامه) کارهایتان به زنانتان واگذاشته شده باشد، شکم زمین براي شما از روي آن بهتر است. (تفسیر أنوار القرآن (۱/۳۵((

پیغمبر (صلي الله علیه و سلم) مي توانست که مسلمانان را از چنان آزمون تلخي که بدان گرفتار آمدند - در حالیکه هنوز نوپا بودند و از هر سو دشمنان پیرامون آنان را گرفته بودند، و نیز دشمنان در داخل خود دیوارهاي مدینه خاتمه زده بودند - نجات بدهد. بلي، مي گوئیم رسول خدا (صلي الله علیه و سلم) مي توانست گروه مسلمانان را از چنان آزمون تلخي که بدان گرفتار آمدند نجات بدهد؛ بلي، اگر نه راي خود درباره نقشه جنگي عمل مي کرد و به خواب راستین خویش تکیه مي زد که در آن چنین دیده بود که مدینه زره بس محکمي است، و با یاران خویشتن

مشورت نمي فرمود و آرائي را ناديده مي گرفت كه شوري بيانگر رجحان و گزينش آن بود، و يا اينكه از عمل بدان آراء دست مي كشيد، بدانگاه كه از مدينه بيرون آمده بود و يارانش از راي خود گشته بودند، و از اينكه پيغمبر (صلي الله عليه و سلم) را بدانچه مي خواستند ناچار نموده بودند، بسي پشيمان شده بودند، و بدو فرصت برگشت داده بودند، مسلمانان را از چنان آزمون سنگين و ناگوار نجات مي داد؛

وليكن پيغمبر (صلي الله عليه و سلم) در حالي كه همه نتايج جنگ را پيش چشم مجسم مي داشت ، اصل شوري را رعايت و مفاد آن را اجراء فرمود، تا گروه مسلمانان با نتايج مسووليت اجتماعي رویاروي گردند و بياموزند كه چگونه بايد عواقب راي شوري و عمل بدان را تحمّل كنند. چرا كه اين كار از ديدگاه او و از ديدگاه برنامه اسلامي كه او آن را اجراء و تنفيذ مي فرمود، مهمتر از پرهيز از زيانهاي بزرگ و خسارتهاي فراوان ، و مهمتر از باز داشتن مسلمانان از ابتلاء به چنان تجربه تلخ و آزمون سخت بود. زيرا كه بازداشتن گروه مسلمانان از آزمايشها و آزمونها، يعني محروم كردن آنان از آگاهي و آموزش و پرورش و بينش و دانش؛

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۱۸۷/۲((

سپس فرمان الهي بعد از كارزار نيز در ميرسد و به پيغمبر امر ميكند كه اصل شوري را رعايت كند، تا بدين وسيله چنين اصلي - با وجود چنان نتائج تلخي كه داشت - استوار و ماندگار بماند، و از يك سو اصل شوري نيرومند تر و ژرف تر گردد، و از سوي ديگر اصول بنيادين برنامه اسلامي از روشني و وضوح بيشتري برخوردار شود.

اسلام عمل بدين اصل را تا آن وقت به تاخير مي اندازد كه امّت اسلامي آمادگي عمل بدان را پيداا كند؛ بلكه اسلام ميداند كه امّت اسلامي هرگز نمي تواند آمادگي لازم را براي چنين كاري پيدا كند، مگر آنگاه كه عملا شروع بدان كند. محروم كردن امّت اسلامي از مبادي و اصول اساسي مهارت و استادي خود - همچون اساس و اصل شوري - بدتر از نتايج تلخ و عواقب سختي است كه در آغاز شروع به چنين اساس و اصلي گريبانگير ايشان ميشود، و خطاها و اشتباههائي كه در مرحله عمل به شوري پيش ميآيد - هر چند هم بزرگ و چشمگير باشد - قلم بطلان كشيدن بر اصل شوري را توجيه نميكند و مقبول نميسازد، بلكه حتي وقفه در آن در وقتي از اوقات هم نيكو و پسنديده نمي نمايد. چرا كه اين كار پوچ و بي مايه نمودن امّت اسلامي يا جلوگيري از رشد آنان و پيشگيري از مهارت و استادي پيدا كردن ايشان درباره امور زندگي و ممانعت از شناخت وظائف و تكاليف خودشان است. بلكه ميتوان گفت كه چنين كاري ، حذف ملت اسلامي از ميان سائر ملل جهان و بطور كلي به رسميت نشناختن آنان به عنوان امّتي است؛

اين همان اشاره اي است كه از فرموده يزدان سبحان بر مي آيد، بعد از آن همه نتائج تلخ و عواقب بدي كه بر اثر شوري در كارزار نصيب مسلمانان گرديد:

)فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ(

پس از آنان درگذر، و براي‌شان طلب آمرزش نما، و در كارها با آنان مشورت و رايزني كن.

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۲/۱۸۸((

اقدام عملي به مبادي و اصول نظري، در عملكرد رسول خدا (صلي الله عليه و سلم) نيز پيدا است، بدانگاه كه - از تصميم بر راي معين، ديگر نپذيرفت كه دوباره به مشورت و رايزني بنشيند، و اين كار را دودلي و ترديد دانست. اين هم بدان سبب بود كه خود اصل شوري مصون و محفوظ بماند و دستخوش دودلي و ترديد هميشگي و سستي اراده نگردد. باتوجه بدين امر، سخن تربيتي خود را فرمود كه از او روايت است:

)ماكان لنبي ان يضع لامته حتي يحكم الله له)[۱۵]

هيچ پيغمبري را نسزد هنگامي كه زره خود را پوشيد آن را از تن بدر آورد، تا خدا براي او چه پيش آورد.

آنگاه آخرين رهنمود الهي به ميان مي آيد كه ميفرمايد:

)فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ. (

و هنگامي (پس از شور و تبادل آراء)تصميم به انجام كاري گرفتي (قاطعانه دست به كار شو و) بر خدا توكل كن.

بدين منوال در برنامه اسلامي ، ارشاد و توجيه با اجراء و تنفيذ، مطابقت و همخواني مينمايد، وگفتار با كردار همراه ميگردد.

۶-در اينجا حقيقت ديگري وجود دارد كه از پي نوشت قرآني بر مواضع گروه مسلماناني ميآموزيم كه با رسول خدا (صلي الله عليه و سلم) يار و همدم بودند و بزرگوار ترين افراد اين امّت در پيشگاه خداوندگارند... حقيقتي كه در راهي كه براي نوزائي و شكوفائي زندگي اسلامي در پيش گرفته ايم و بهياري پروردگار پيروز وكامكار خواهيم شد، براي ما بسي نافع و سودمند است.

برنامه خدا ثابت و تغير ناپذير است. ارزشها و معيارهاي او نيز ثابت و تغيير ناپذير است. اين انسانها هستند كه بدين برنامه نزديك يا از آن دور مي شوند، و در بنيادهاي جهان بيني و قواعد سلوك و رفتار به خطا ميروند و يا به خطا نمي روند. در هر حال چيزي از خطاهاي ايشان به حساب اين برنامه گرفته نمي شود، و مايه تعبير ارزشها و معيارهاي ثابت آن نميگردد.

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۲/۱۹۰(

هنگامي كه انسانها در جهان بيني يا رفتار به خطا روند، برنامه اسلامي آنان را خطاكار قلمداد كند. و وقتي كه ايشان از راستاي برنامه اسلامي منحرف شوند، انحراف را به حساب خود ايشان ميگيرد و منحرفشان ميخواند، و مقام و منزلت آنان هرچه باشد از ايشان چشم پوشي نميكند و خطا و انحرافشان را ناديده نميگيرد.

پيامبرص و مشورت

لشکر مکه بدون توقّف به سوی مدینه راه خود را ادامه داد و راه دره «عقیق» را در پیش گرفت، سپس به طرف راست آن جا پیچید تا به محلی موسوم به «عینین»، در زمینی بایر بر لب آبی در کنار دره ای در شمال مدینه، نزدیك کوه احد رسیدند و در آن جا روز جمعه ششم ماه شوال سال سوم ه. گرد آمدند.

شورای مشورتي برای به دست آوردن نقشه دفاع

خبرگزار مدینه، خبرهای پی در پی از اردوی مکه و اردوگاهشان گزارش می کرد. در این وقت، پیامبر شورای مشورتي نظامی فوق العاده ای تشکیل داد؛ تا مسلمانان درباره محل رزم آرایی تبادل نظر داشته باشند. هم چنین از خوابی که دیده بود، آنان را باخبر کرد و گفت:

«خوابی دیده ام که خداوند آن را به خیر و نیکی بگرداند. در خواب گاو ذبح شده ای دیدم و لبه تیز شمشیرم شکسته شده بود و دستم را در زره محکمی فرو برده بودم.» تعبیر خواب را چنین بیان فرمود: ذبح گاو را، نشان کشته شدن جمعی از یاران، شکسته شدن لبه شمشیر را نشان کشته شدن یکی از خاندانش و زره محکم را هم به مدینه تأویل کرد. (باده ناب (ترجمه الرحیق المختوم) (۳٦٥/۱((

سپس رأی خود را به یارانش اعلام نمود که از مدینه خارج نشوند و به قلعه داری و دفاع

باده ناب (ترجمه الرحیق المختوم) (۳٦٦/۱(

بپردازند. حال اگر مشرکان در اردوگاه خود ماندگار شدند؛ بر ایشان به بدترین جایگاه و بدون برکت تبدیل می گردد و اگر وارد شهر شدند مسلمانان- دم کوچه ها- با آنان می جنگند و زنان نیز روی بامها [سنگ بارانشان می کنند.] این رأی پیامبر بود. عبدالله پسر ابی پسر سلول- سردسته منافقان-، از این رأی طرفداری نمود. روشن است که طرفداری پسر ابیّ از رأی پیامبر، به خاطر درستی آن از جهت [تاکتیك] نظامی نبود؛ بلکه فرار از جنگ بود تا بدین وسیله کسی از [نیّت پلید درونی او] باخبر نشود؛

برخی از بزرگان و جوانان صحابه که در جنگ بدر شرکت نکرده بودند [و هم چنین جمعی دیگر که شرکت کرده بودند، می پنداشتند که هیچ نیرویی از عهده آنان برنمی آید؛ برای مقابله با دشمن]، به پیامبر- ص- اصرار می کردند که از مدینه بیرون روند. یکی از آنان می گفت: ای پیامبر! ما چنین فرصتی را آرزو داشتیم و از خدا می خواستیم. اکنون این آرزو تحقق یافته و مسیر هم نزدیك گشته است، [از ما بپذیر] و برای رویارویی با دشمن از شهر بیرون بیا؛ مبادا تصور کنند که از آنان می ترسیم.

یکی از آنان حمزه- ع- بود که بسیار با هیجان و حماسی سخن می گفت؛ چون در جنگ بدر، شمشیر آبدار خود را آزموده بود. حمزه به پیامبر گفت: سوگند به کسی که قرآن را بر تو فرو فرستاده است، چیزی نخواهم خورد، مگر این که [مطمئن گردم] با شمشیرم در بیرون مدینه با دشمن دست و پنجه نرم می کنم.«۱»

پیامبر در برابر رأی اکثر مسلمانان از رأی خود چشم پوشید و خارج شدن از شهر و رفتن به میدان باز جنگ را ترجیح داد. باده ناب (ترجمه الرحیق المختوم) (۳٦۷/۱

لشکر مدینه و آماده رفتن به طرف میدان نبرد

پیامبر روز جمعه با مردم نماز به جای آورد و آنان را پند داد و به کوشش و تلاش وادارشان نمود و خبر داد که پیروزی از آن مسلمانان بردبار است. آن گاه دستور داد که برای نبرد با دشمن، مهیا گردند. مسلمانان از این مژده به وجد آمدند.

نماز عصر را نیز با هم خواندند. مسلمانان گرد آمده بودند و جمعی از روستایی های نیزه زن به آنان پیوستند. پس از نماز پیامبر به خانه رفت و دو رفیقش، ابوبکر و عمر با او بودند و در پوشیدن جامه رزم، حضرت را یاری دادند. اسلحه برگرفت و با دو زره جنگی که روی هم پوشیده و شمشیر را حمایل کرده بود؛ به میان مسلمانان آمد.

همه در انتظار آمدن پیامبر بودند. سعد پسر معاذ و اسید پسر حضیر به مسلمانان گفتند: شما پیامبر را به خارج شدن از مدینه وادار کردید. بیایید و کار را به خودش بسپارید [که هر طور صلاح دانست، عمل کند]. همگی از کرده خود نادم شدند. وقتی حضرت آمد؛ گفتند: ای پیامبر! ما هیچ گونه مخالف فرمان تو نیستیم. آن طور که می خواهی دستور بده و اگر دوست داری در مدینه بمانی، چنین کن. پیامبر در پاسخ آنان گفت: شایسته مقام پیغمبری نیست وقتی لباس رزم پوشید، [پیش از رفتن به نبرد] آن را از تن درآورد، مگر این که خداوند میان او و دشمنانش داوری کند. (باده ناب (ترجمه الرحیق المختوم) (۳٦۷/۱) (

سرنوشت اسرای بدر

پیامبر به مدینه بازگشت و با یارانش در مورد اسیران مشورت کرد. ابوبکر-رض- گفت:

ای رسول خدا! اینها، عموزاده ها، خویشاوندان و برادران [نسبی ما] هستند؛ نظر من این است که از آنان فدیه بگیری [و آزاد شوند]. مسلما، آن چه که از آنان می ستانیم نشانه توان ما بر کفار است و امیدوارم خداوند، هدایتشان فرماید و پشتیبان ما گردند.

پیامبر- سلام الله علیه- از عمر- رض- نظر خواهی کرد. گفت: اگر به من اختیار بدهید، گردن فلان را- شخصی که خویشاوند او بود- می زنم و به علی هم اختیار دهید تا کار عقیل پسر ابوطالب را تمام کند و حمزه نیز برادرش را گردن بزند؛ تا موقعیّت ما نزد آفریدگار روشن گردد که با مشرکان سر سازش و آشتی نداریم و اینها [که اشاره کردم] از سران کفر و صنادید و رهبران مکه هستند.

پیامبر رأی ابوبکر را پذیرفت و فدیه گرفت و آنان را آزاد کرد. عمر می گوید: صبح روز بعد نزد پیامبر و ابوبکر آمدم، دیدم که هر دو گریه می کنند سبب گریه را پرسیدم و گفتم: اگر گریه ام بیاید من هم خواهم گریست و اگر نه، برای

گریه شما خود را به گریه در می آورم. پیامبر گفت: برای آن چه که دوستانت، در برابر آزادی اسیران، فدیه را بر من عرضه کردند، که پیامد آنان هم ـ هم چون این درخت ـ به من نزدیك است. «۱»
باده ناب (ترجمه الرحیق المختوم) (۳۳۶/۱((

خداوند این آیات را فرو فرستاد: «ماكانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ، تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيا وَ اللهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ، وَ اللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. لَوْ لا كِتابٌ مِنَ اللهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيما أَخَذْتُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ. فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلالًا طَيِّباً وَ اتَّقُوا اللهَ، إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» «۲»: [هیچ پیامبری را نسزد که اسیران (دشمن) را نگاه دارد؛ مگر زمانی که در سرزمین استیلا (و استقرار) یابد (و بر دشمن پیروز گردد) شما متاع دنیوی می خواهید و او آخرت را (برایتان) می خواهد. و خداوند پیروزمند فرزانه است. اگر حکم پیشین الهی نبود، به خاطر آن چه گرفته بودید، عذابی سهمگین به شما می رسید. اکنون از آن چه به دست آورده اید، حلال و پاکیزه بخورید و از خدا پروا دارید که خدا آمرزگار مهربان است. (باده ناب (ترجمه الرحیق المختوم) (۳۳۷/۱((

موارد دیگر مشورت پیامبر ص

پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ پیش از آنکه وارد جنگ شود با اصحابش به ویژه انصار در مورد جنگ مشورت نمود مهاجرین رضایت خود را اعلام نمودند سپس انصار فهمیدند که پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ مي خواهد نظر آنان را نیز بپرسد، سعد بن معاذ ـ رضي الله عنه ـ که بزرگ همة انصار بود گفت: اي رسول خدا، ما به تو ایمان آورده ایم، تو را تصدیق نموده و شهادت داده ایم آنچه را که تو آورده اي حق است و در مقابل آن با شما عهد و پیمان بسته ایم که به حرف تو گوش دهیم و فرمانت را اجرا کنیم. پس اي رسول خدا، هر کجا که مي خواهي حرکت کن و ما با شما هستیم، قسم به خدایي که تو را به حق فرستاده است اگر ما را به داخل این دریا ببري بدون آنکه یکي از ما تخلف نماید همگي با تو وارد آن مي شویم، ما در جنگ مقاومت مي کنیم و صداقت خود را اعلام مي نمایيم، امیدواریم که خداوند اعمال ما را باعث روشنایي چشم شما قرار دهد پس با اذن و برکت خداوند ما را حرکت دهید، همه ي انصار نیز سخنان سعد را تأیید نمودند؛ پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ با سخنان او خوشحال شد و فرمود: به برکت خداوند حرکت کنید مژده باد شما را همانا خداوند پیروزي یا شهادت را به من وعده داده است. (زندگاني حضرت محمد و خلفاي راشدین (ص: ۲۱((

پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ حرکت کرد تا به پایین ترین آب هاي بدر رسید و در آنجا اقامت نمود یکي از اصحاب به نام حباب بن منذر گفت: اي رسول خدا، آیا با دستور خداوند در این مکان اقامت فرمودید که ما حق اظهار نظر نداشته باشیم یا نظر شخصي و تاکتیکي جنگي است؟ پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ فرمود: نه وحي خداوند نیست بلکه تاکتیکي جنگي و نظري شخصي است، حباب بن منذر ـ رضي الله عنه ـ جاي دیگري را به

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - پیشنهاد داد که از نظر تاکتیك جنگي مناسب تر بود و مسلمانان در آنجا بر آب هاي بدر تسلط کامل داشتند و مي توانستند آب را از لشکر مشرکین قطع کنند پیامبر - صلی الله علیه وسلم - پیشنهاد حباب را پذیرفت و به همراه یارانش به آنجا رفتند که پس از اقامت در آنجا، سایباني براي پیامبر - صلی الله علیه وسلم - ساختند. وقتي دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - صف هاي لشکر مسلمانان را میزان نموده و آنان را به جنگ و شهادت تشویق فرموده و سپس جنگ شروع شد

)زندگاني حضرت محمد و خلفاي راشدین ((ویژه ي نوجوانان) (ص: ۲۲((

زماني که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - خبر خیانت بني قریظه را شنید، جامه بر سر کشید و کناري دراز کشید و مدتي طولاني درنگ نمود. مردم نیز شدیداً نگران شدند؛ آنگاه رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - برخاست و مژده داد و فرمود: "الله اکبر، اي جماعت مسلمانان؛ شما را به پیروزي و نصرت خدا مژده باد" و سپس براي مقابله با شرایط موجود، برنامه ریزي نمود. بر اساس بخشي از این برنامه جنگي، از آن پس رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - ، مرتبا عده اي را به مدینه مي فرستاد تا از شبیخون دشمن جلوگیري کنند. با این حال باید اقدامي قاطعانه صورت مي گرفت تا موجبات ذلت و پراکندگي احزاب فراهم مي شد. براي تحقق این هدف، پیامبر - صلی الله علیه وسلم - تصمیم گرفت با عیینه بن حصن و حارث بن عوف، دو رئیس غطفان، بر یك سوم محصول خرماي مدینه، صلح نمایند تا از جنگ منصرف شوند و راه مسلمانان را براي شکست سریع قریش و رسوایي آنها باز کنند؛ زیرا قریش، بارها توان رزمیش را در رویارویي با پیامبر سنجیده و تلخي شکست را چشیده بود.

رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در این مورد با سعد بن معاذ و سعد بن عباده مشورت نمود؛ آنان در جواب گفتند: اي رسول خدا! اگر خداوند تو را به این کار دستور داده است که مي شنویم و اطاعت مي کنیم؛ ولي اگر مي خواهید این کار را به خاطر ما انجام دهید، ما نیازي به چنین کاري نداریم. ما و اینها مشرک و بت پرست بودیم؛ با این حال اصلا نمي توانستند فکر خوردن میوه و خرماي مدینه را در سر بپرورانند، جز اینکه مهمان ما باشند. اما آیا اینك که خداوند، ما را به دین حق مشرف کرده و ما را مسلمان نموده و با وجود شما، ما را گرامي داشته، اموالمان را در اختیار اینها قرار دهیم ؟! بخدا که ما به اینها چیزي جز شمشیر نخواهیم داد.

)سیرت رسول اکرم (ترجمه الرحیق المختوم) (۱/٤۷۹((

جنگ خندق

زماني که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - خبر خیانت بني قریظه را شنید، جامه بر سر کشید و کناري دراز کشید و مدتي طولاني درنگ نمود. مردم نیز شدیداً نگران شدند؛ آنگاه رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - برخاست و مژده داد و فرمود: "الله اکبر، اي جماعت مسلمانان؛ شما را به پیروزي و نصرت خدا مژده باد" و سپس براي مقابله با شرایط

موجود، برنامه ریزي نمود. بر اساس بخشي از اين برنامه جنگـي، از آن پس رسول اكرم - صلى الله عليه وسلم - ، مرتبا عده اي را به مدينه مي فرستاد تا از شبيخون دشمن جلوگيري كنند. با اين حال بايد اقدامي قاطعانه صورت مي گرفت تا موجبات ذلت و پراكندگي احزاب فراهم مي شد. براي تحقق اين هدف، پيامبر - صلى الله عليه وسلم - تصميم گرفت با عيينه بن حصن و حارث بن عوف، دو رئيس غطفان، بر يك سوم محصول خرماي مدينه، صلح نمايند تا از جنگ منصرف شوند و راه مسلمانان را براي شكست سريع قريش و رسوايي آنها باز كنند؛ زيرا قريش، بارها توان رزميش را در رويارويي با پيامبر سنجيده و تلخي شكست را چشيده بود.

رسول الله - صلى الله عليه وسلم - در اين مورد با سعد بن معاذ و سعد بن عباده مشورت نمود؛ آنان در جواب گفتند: اي رسول خدا! اگر خداوند تو را به اين كار دستور داده است كه مي شنويم و اطاعت مي كنيم؛ ولي اگر مي خواهيد اين كار را به خاطر ما انجام دهيد، ما نيازي به چنين كاري نداريم. ما و اينها مشرك و بت پرست بوديم؛ با اين حال اصلا نمي توانستند فكر خوردن ميوه و خرماي مدينه را در سر بپرورانند، جز اينكه مهمان ما باشند. اما آيا اينك كه خداوند، ما را به دين حق مشرف كرده و ما را مسلمان نموده و با وجود شما، ما را گرامي داشته، اموالمان را در اختيار اينها قرار دهيم ؟! بخدا كه ما به اينها چيزي جز شمشير نخواهيم داد.

)سيرت رسول اكرم (ترجمه الرحيق المختوم) (١/٤٧٩((

مشورت در جنگ خندق

در جنگ خندق، ده هزار نفر مرد جنگجو پیرامون مدینه اردو زدند. لشکر فراوانی که تعدادش از تمام ساکنان مدینه بسی بیشتر بود.

اگر این نیرو و این احزاب مختلف تدارك دیده، ناگهان وارد اطراف مدینه می شدند، چه بسا خطر بزرگی به موجودیّت مسلمانان وارد و اکثریت مدینه را به نابودی می کشاند. اما رهبر مدینه، بیدار و فرزانه بود و همواره انگشتش را روی نبض زمان گذاشته و در پی شرایط مناسب و آن چه که از مسیر تاریخ می جوشید، بر می آمد.

هنوز، نیروی مشرك از جای خود تکان نخورده بود که خبر هجوم خطر آفرین آن را به پیامبر دادند.

پیامبر - فورا - جلسه مشورتي فوق العاده ای تشکیل داد و نقشه دفاع از استقلال مدینه را مطرح نمود.

پس از گفتگو با یارانش رأی خردمندانه آن صحابی بزرگوار، سلمان فارسی «۱» را - رضی الله عنه - به کار بستند. سلمان گفت: ای پیامبر! هرگاه در سرزمین ایران محاصره می شدیم؛ اطراف خود را خندق می کشیدیم. هنوز مردم عرب، به این نقشه حکیمانه پی نبرده بودند.

پیامبر، برای اجرای آن، شتاب ورزیدند و هر ده نفر را مسؤول کندن چهل ذراع خندق نمود.

مسلمانان با تمام توان و گشاده رویی به کندن خندق شروع کردند و پیامبر همه را تشویق می فرمود و خود نیز کار می کرد.
کتاب بخاری از سهل پسر سعد نقل می کند که: ما با پیامبر خاك برداری می کردیم و روی دوش، آن را به دور می ریختیم. (باده ناب (ترجمه الرحیق المختوم) (۴۳۸/۱((

مشورت ام سلمه در حديبيه

وقتي حضرت رسول اكرم -صلى الله عليه وسلم- به صحابة جان بركف نهاده در راه خدا- پس از انعقاد صلح حديبيه- فرمان دادند كه قرباني هايشان را نَحر كنند، هيچيك از آنان براي امتثال امر پيغمبر اكرم -صلى الله عليه وسلم- از جاي برنخاست، و اين نحوة عكس العمل موجبات نگراني و پريشاني آنحضرت را فراهم آورد. امّا، وقتي كه اُمّ سلمه در مقام مشورت به آنحضرت پيشنهاد كرد كه خود آنحضرت از جاي برخيزند و قرباني خود را نَحر كنند و با هيچكس سخن نگويند، و آنحضرت چنان كردند، صحابه بي درنگ به عمل آنحضرت اقتدا كردند، و براي كشتن قرباني هايشان از يكديگر سبقت گرفتند.

)خورشيد نبوت ترجمه فارسي «الرحيق المختوم» (۴۶۱/۲((

شب دوشنبه آغاز ماه ربيع الاول سال يكم هجرت ۱۶ سپتامبر ۶۲۲ ميلادي، عبدالله بن اُريقط آن دو مركب را برايشان آورد. ابوبكر به هنگام مشورت و هماهنگي در خانة خودش به نبي اكرم -صلى الله عليه وسلم- گفته بود: پدرم به قربانتان، اي رسول خدا، يكي از اين دو مركب مرا برگيريد؛ و آن يكي را كه بهتر از ديگري بود به آن حضرت پيشكش كرده بود. رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- گفته بودند: «بالثمن» به شرط آنكه بهايش را از من بگيري؛ (خورشيد نبوت ترجمه فارسي «الرحيق المختوم» (۳۴۵/۱((

مسجد النبی ص مکان مشورت

نخستين گامي كه پيامبر اكرم اسلام پس از آن برداشتند، بناي مسجد النبي بود. براي ساختن اين مسجد همان قطعه زميني را كه ناقة ايشان در آن بر زمين نشسته بود، در نظر گرفتند، و آن قطعه زمين را از مالكانش كه دو پسربچه يتيم بودند، خريداري كردند، و در كار ساختن مسجد شخصاً سهيم شدند، و خشت و سنگ مي آوردند و با خود زمزمه مي كردند و مي گفتند:

اللَّهم لا عيش إلا عيش الآخرة ... فاغفر للأنصار و المهاجرة

«خداوندا، زندگي جز زندگي آخرت نيست؛ پس آمرزش خود را بر انصار و مهاجرين ارزاني فرما.»

و نيز مي خواندند:

هذا الحمال لا حمال خيبر ... هذا أبرُّ ربنا و أطهر

«اين بارها، نه بارهاي خيبر؛ اين ارزشمندتر است- اي خداي ما- و پاكيزه تر؛»

این تشریک مساعي شخص رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- در ساختن مسجد، نشاط صحابه را براي کار دو چندان مي گردانید؛ تا آنجاکه یکي از آنان چنین مي گفت:

لئن قعدنا والنبي یعمل ... لذاک منا العمل المضلل

«اگر ما بنشینیم و پیامبر کار کند، چنین کاري از ناحیه ما، کاري نابهنجار است»!

در آن قطعه زمین، گورهاي مشرکان، ویرانه هایي چند، شماري درختان خرما، ویك درخت غَرقَد بود. رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- دستور دادند گورهاي مشرکان را شکافتند؛ ویرانه ها را تخریب کردند؛ درختان خرما و آن درخت را قطع کردند، وچوب آنها را در سمت قبلة مسجد روي هم چیدند، و دیوارهایش را با خشت وگل بالا بردند، و سقف آن را با الیاف خرما پوشانیدند، و ستون هایش را با تنه هاي درختان خُرما ساختند؛ کف مسجد را با شن و سنگریزه فرش کردند، و براي آن سه درب قرار دادند. درازاي زمین مسجد از سمت قبله تا انتهاي آن یکصد ذراع بود؛ دو طرف دیگر زمین نیز همین مقدار یا کمتر، و پي ساختمان مسجد سه ذراع بود.

)خورشید نبوت ترجمه فارسي «الرحیق المختوم» (۳۷۹/۱((

در کنار مسجد چند اتاق با سنگ و خشت درست کردند، و سقف آنها را با شاخه ها و الیاف درخت خرما پوشانیدند. اینها حجره هاي محل سکونت همسران پیغمبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- بود. وقتي که حُجرات آماده شدند، آنحضرت از خانة ابوایوب به آن حجره هاي مجاور مسجد نقل مکان کردند. (-صحیح البخاري، ج ۱، ص ۷۱، ۵۵۵، ۵٦۰؛ زاد المعاد، ج ۲، ص ٥٦) مسجد در آن زمان تنها مکاني براي نمازگزاران نبود؛ دانشگاهي بود که مسلمانان در آن تعالیم و رهنمودهاي اسلام را فرا مي گرفتند؛ باشگاهي بود که قبایل وطوایف مختلف که از دیرباز بر اثر گرایش هاي جاهلي با یکدیگر در ستیز و نبرد بودند، در آنجا فراهم مي آمدند؛ پایگاهي بود که همة امور از آنجا اداره مي شد، و همة فعالیت ها از آنجا سازمان داده مي شد؛ و پارلماني بود که در آن جلسات مشورتي و کمیته هاي اجرائي تشکیل مي شد. از همة اینها گذشته، مساجد خانه اي بود که در آن شمار بسیاري از بینوایان مهاجرین و پناهندگان که در مدینه خانه و ثروت و خانواده و فرزنداني نداشتند، سکونت مي کردند یعنی اصحاب الصفة

)خورشید نبوت ترجمه فارسي «الرحیق المختوم» (۳۸۰/۱((

پیامبر اکرم (ص) در ماه رجب همان سال (نهم هجري) با لشکر بزرگي که فرماندهي آنرا شخصاً بعهده داشت، بسوي تبوك حرکت کرد. ابوهریره نیز همراه پیامبر (ص) بود او (ابوهریره) و سایر صحابه، در این جنگ سختي هاي زیاد و طاقت فرسایي را تحمل کردند. ابوهریره حوادث بسیاري از این جنگ را بخاطر سپرد. از جمله آن صحنه هاکه در واقع پیام بسیاري بهمراه داشت، این بود که در غزوه تبوك، مسلمانها آذوقه تمام کردند و خیلي گرسنه شدند و به آن حضرت (ص) گفتند: اي رسول خدا! اگر اجازه دهید، ما شترهایمان را مي کشیم تا از گرسنگي نجات یابیم.

پیامبر(ص) اجازه دادند. اما در همین اثناء عمر (نزد آن حضرت (ص) آمد و گفت: یا رسول الله! اگر چنین شود، سواریهاي ما کم خواهد شد. از آنها بخواه تا هر چه دارند، نزد شما بیاورند و شما دعا کنید و از خدا بخواهید که آنها را برکت دهد و بیفزاید. امید است این مشکل را به این دعاء حضرت تعالي حل نماید. پیامبر اکرم (ص) به نظر حضرت عمر (رض) احترام گذاشت و دستور داد چادري پهن کنند و از صحابه خواست که توشه هاي اندك خود را بیاورند و رویهم بریزند. یکي با مشتي ذرت آمد. دیگري قدري خرما داشت. و آن دیگري قطعه نانی. و...بدینصورت همه، آنچه را که در اختیار داشتند، در چادر ریختند.

)ابوهریره شاگرد مکتب پیامبر (ص: ٦٨((

عمر بن خطاب - رضي الله عنه - میگوید: در سوز گرما به قصد تبوك بیرون شدیم؛ در میانهي راه در جایي اردو زدیم و به قدري عطش و تشنگي بر ما غالب شد که سرهایمان سنگیني مي نمود و احساس میکردیم که هر آن، از گردنهایمان جدا میشود؛ حتي برخي شتر خود را کشتند، شکمبهاش را فشردند و آب بیرونآمده از آن را نوشیدند. ابوبکر - رضي الله عنه - گفت: "اي رسولخدا! خداوند متعال، همیشه دعاي شما را به نیکي پاسخ داده و پذیرفته است؛ پس دعا کنید تا این حالت برطرف گردد." رسولخدا - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: "آیا تو چنین میخواهي؟" ابوبکر - رضي الله عنه - گفت: "بله، دوست دارم، شما این کار را بکنید." رسولخدا - صلی الله علیه وسلم - دست به دعا برداشتند و هنوز دستان مبارك را نینداخته بودند که باران خفیفي شروع شد و سپس باران، شدت گرفت و سپاهیان اسلام، هر آنچه با خود داشتند، پر آب کردند. پس از پایان باران، دیدیم که فقط محدودهي لشکر، باران باریده است و بس.

)زندگاني ابوبکر-صلابي (ص: ١٨٦((

ترجمه ي فارسي ریاض الصالحین - خاموش هروي (١/ ٣٩٢(

٤١٦ - وعنْ أبي هريرة أَوْ أبي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ رضيَ الله عنهما: شَكَّ الرَّاوِي، وَلاَ يَضُرُّ الشَّكُّ في عَينِ الصَّحابي، لأَنهم كُلُّهُمْ عُدُول، قال: لما كان يَوْمُ غَزْوَةِ تَبُوكَ، أَصابَ الناسَ مَجَاعَةٌ، فَقالُوا: يارَسُولَ الله لَوْأَذِنْتَ لَنا فَنَحَرْنَانَواضِحَنا، فَأَكَلْنَا وَادَّهَنَّا؟ فَقالَ رَسُولُ الله صَلّى الله عَلَيْهِ وسَلَّمَ: «افْعَلُوا» فَجاءَ عُمَرُ رضي الله عنه، فقال: يا رَسولَ الله إِنْ فَعَلْتَ قَلَّ الظَّهْر، وَلَكِنْ ادْعُهُمْ بفَضْلِ أَزْوَادِهِم، ثُمَّ ادْعُ الله لَهُمْ عَلَيْهَا بِالبَرَكَةِ لَعَلَّ الله أَنْ يَجْعَل في ذلكَ البَرَكَةَ. فَقَالَ رَسُولُ الله صَلّى الله عَلَيْهِ وسَلَّمَ: «نَعَمْ» فَدَعَا بِنِطعٍ فَبَسَطه، ثُمَّ دَعَا بِفَضْلِ أَزَاوِدِهِم، فَجعلَ الرَّجُلُ يجيءُ بِكَفِّ ذُرَةٍ ويجيءُ الآخَرُ بِكَفِّ تَمْر، ويجيءُ الآخَرُ بِكِسرَةٍ حَتى اجْتَمعَ عَلَى النِّطعِ مِنْ ذَلِكَ شَيءٌ يَسِير، فَدَعَا رسُولُ الله صَلّى الله عَلَيْهِ وسَلَّمَ بِالبَرَكَةِ، ثُمَّ قالَ «خُذُوا في أَوْعِيَتِكُم، فَأَخَذُوا في أَوْعِيَتِهِمْ حتى ما تركُوا في العَسْكَرِ وِعاء إِلاَّ مَلأوه،

وأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا وَفَضَلَ فَضْلَةٌ، فقالَ رَسُولُ صَلّى اللهُ عَلَيْهِ وسَلَّمَ: «أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللهِ لاَ يَلْقَى اللهَ بِهِما عَبْدٌ غَيْرُ شاكٍ، فَيُحْجَبَ عَنِ الجَنَّةِ» رواهُ مسلم.

٤١٦- از ابو هريره رضي الله عنه يا ابو سعيد الخدري رضي الله عنه روايت است كه:

چون جنگ تبوک در رسيد، مردم با گرسنگي روبرو شده گفتند: يا رسول الله صلي الله عليه وسلم اگر اجازه دهيد، شترهاي مان را كشته از آن بخوريم و خود را چرب كنيم!

رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: اينكار را بكنيد.

عمر رضي الله عنه آمده گفت: يا رسول الله صلي الله عليه وسلم اگر اين كار را بكنند، چارپايان كم مي شود، ولي توشه هاي زائد شان را طلب كن و از خدا بخواه تا بر ايشان در آن بركت دهد شايد خداوند در آن بركت نهد.

رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: بلي و بساطي چرمين را طلب كرد، آنرا گسترانيد سپس توشه هاي زائد شان را خواسته، يكي يك مشت جواري مي آورد، ديگري مشتي خرما و ديگري پارچهء ناني، تا كه بر سر بساط اندكي از اين اشياء گرد آمد، و پيامبر صلي الله عليه وسلم براي بركت در آن دعا نموده فرمود: ظرفهاي خود را بگيريد! ظرفي در ميان لشكر نماند كه آن را پر نكرده باشند و خوردند تا كه سير شدند و اندازه اي هم زياد ماند.

رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: گواهي مي دهم كه معبود برحقي جز خدا نيست و من رسول خدا مي باشم، روبرو نمي شود بنده با اين دو با خداوند در حاليكه شكي در آن ندارد و در بين او و بهشت حجاب آيد.

)ترجمه ي فارسي رياض الصالحين- خاموش هروي (١/٣٩٣((

همچنين زمانيكه در غزوه تبوک مسلمين به مرزهای شام رسيدند و چند روز در آنجا اقامت کردند حضرت عمر رض به حضرت پيامبر ص مشورت دادند که وارد مرزهای شام نشوند و سپاه به مدينه بازگردند و دليل اين کار را کثرت سپاه روم دانستند و عدم رويارويی با آنها را ترجيح دادند و حضرت پيامبر ص نيز مشورت او را پذيرفتند.

(نقش شورا در اسلام- صلابی (ص٥٩((

خلفاء راشدين رض و شورا

شورا و حضرت ابوبکر رض

ابن کثیر می گوید: دارقطنی از سعید بن مسیب از ابن عمر روایت کرده است که، چون ابوبکر به منظور حرکت به سوی «ذی القصه» (۱) بر مرکب خویش سوار شد، علی بن ابی طالب - رضي الله عنه - زمام مرکب را گرفت و گفت: ای خلیفه ی رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - کجا می روی؟ من به تو همان چیزی را می گویم که رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - در روز اُحُد گفته است: «شمشیرت را در نیام کن و ما را به غم فراقت مبتلا مگردان؛ زیرا به خدا سوگند! اگر صدمه ای به تو برسد، نظم اسلام از هم می پاشد».

حضرت ابوبکر - رضي الله عنه - بنا به مشورت و ممانعت حضرت علی - رضي الله عنه - به مدینه برگشت. این واقعه را زکریا الساجی و زهری نیز از عایشه - رضي الله عنها - روایت کرده اند

)ترجمه ی فارسی المرتضی (ص: ۱۸٦((

مشورت ابوبکر با مهاجرین و انصار در خصوص قتال، و خطبه اش در این باره

خطیب در رواه مالك از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: هنگامی که پیامبر خدا ص وفات نمود، نفاق در مدینه سر برافراشت، و عرب و عجم مرتد شدند، و تهدید نمودند و با هم وعده سپردند که در نهاوند جمع شوند، و گفتند: این مردی که عرب ها توسط وی نصرت می یافتند: مرده است. آن گاه ابوبکر - رضي الله عنه - مهاجرین و انصار را جمع نمود، و گفت: این عرب ها اند که گوسفند و شتر خود را باز داشته اند، و از دین شان برگشته اند، و این هم عجم ها اند که در نهاوند با هم وعده گذاشته اند، تا به قتال شما جمع شوند، و گمان نموده اند، این مردی که توسط وی نصرت می یافتید، مرده است، به من مشورت دهید، چون من هم مردی از شما هستم، و از همه شما در این مصیبت گران بارترم، آنها مدت طویلی سکوت اختیار نمودند، بعد از آن عمر بن الخطاب - رضي الله عنه - صحبت نموده گفت: - به خدا سوگند - ای خلیفه رسول خدا، نظر من این است که نماز را از عرب قبول کنی، و زکات را به آنها بگذاری، چون آنان به زمان جاهلیت نزدیك اند و به اسلام عادت نگرفته اند، تا این که خداوند ایشان را به خیر برگرداند، یا این که خداوند اسلام را عزت بخشد، و ما به قتال و جنگ ایشان قدرت و توانایی یابیم، به خاطر این که بقیه مهاجرین و انصار توانایی جنگ با قاطبه عرب و عجم را ندارند. بعد به طرف عثمان - رضي الله عنه - متوجه گردید، وی مثل آن را گرفت، و علی - رضي الله عنه - هم مثل آن را ابراز داشت و مهاجرین هم از ایشان پیروی نمودند. بعد از آن به انصار متوجه گردید، و آنها نیز از مهاجرین پیروی کردند. وی هنگامی که این را دید بر منبر بالا رفت، و بعد از حمد و ثنای خداوند، فرمود:

)حیات صحابه (ص: ۸۳۸((

اما بعد: خداوند محمّد را مبعوث نمود، و حق اندك و آواره بود، و اسلام ناآشنا و رانده شده بود، و ریسمانش ضعیف گردیده بود و اهلش کم شده بود، و خداوند ایشان را توسط محمّد ص جمع نمود، و آنها را امت باقی و وسط گردانید، به خدا سوگند، من تا آن وقت به امر خداوند قیام می کنم، و در راه خدا جهاد می نمایم، که خداوند (وعده اش را) برای ما

وفا نماید، و عهدش را برای ما به سر رساند، کسی که از ما کشته می شود، شهید است و در جنت می باشد. خداوند حق را فیصله نموده است، خداوند تعالی - که در قولش خلافی نیست - فرموده است:

)وعدالله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنّهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم) (النور: ٥٥) (١(

ترجمه: «خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همان گونه که پشتیبان را خلافت روی زمین بخشید.»

به خدا سوگند، اگر ریسمانی را هم از آنچه که به رسول خدا ص می دادند، به من ندهند، و بعد از آن درخت و کلوخ و جن و انسان همه همراه شان یکجای گردند، من باز هم همراه شان می جنگم، تا روحم به خدا بپیوندد!! خداوند بین نماز و زکات فرق نگذاشته است، که باز آنها را یکی کند. پس آن گاه عمر - رضي الله عنه - تکبیر گفت: و فرمود: به خدا سوگند - خداوند وقتی که قتال با ایشان را عزم و اراده ابوبکر گردانید - من دانستم که این حرف حق است. این چنین در کنز العمال (٣/١٤٢) آمده است.

عموم اصحاب پیامبر خدا ص گفتند: اسامه و ارتشش را نگه دار، و آنها را به طرف کسانی که از سلام، از غطفان و سایر عرب مرتد شده اند سوق بده. ولی ابوبکر - رضي الله عنه - از این که اسامه و ارتشش را نگه دارد ابا ورزید و گفت: همه می دانید که یکی از سفارش ها و عهدهای رسول خدا ص برای شما مشورت نمودن در چیزی بود که در آن سنّتی از نبی تان وجود نداشته باشد، و در آن باره از قرآن چیزی برایتان نازل نشده باشد، شما مشورت خود را دادید و من هم نظر خود را برای تان می دهم، بهتر آن را ببینید، و درباره آن مشورت نمایید، چون خداوند شما را هرگز به گمراهی جمع نمی کند، سوگند به ذاتي که جانم در دست اوست، من کاری را در نفس خود بهتر از جهاد با کسی که ریسمانی را از ما منع نموده، که رسول خدا ص آن را می گرفت نمی بینم، و مسلمانان نظر ابوبکر را پذیرفتند و به آن سر نهادند، و دیدند که نظر وی از رای ایشان بهتر است. ابوبکر در آن فرصت اسامه بن زید را به همان جهتی که رسول خدا ص وی را مأمور گردانیده بود، اعزام داشت، و وی در آن غزوه با فرستادن اسامه یك عمل درست و بزرگ را انجام داد، و خداوند اسامه را سالم نگه داشت، و برای وی و ارتشش غنیمت نصیب فرمود: و ایشان را صالح و سلامت برگردانید، (١) و ابوبکر - رضي الله عنه - در میان مهاجرین و انصار، هنگامی که اسامه خارج شد، بیرون آمد و اعراب با اولاد خود فرار نمودند.

)حیات صحابه (ص: ٨٣٣((

مسئله مهمی که در این مشوره و تصمیم گیری ها می بینیم مشابه واقعه جنگ احد و مشوره رسول الله ص درباره مکان جنگ است. حضرت محمد ص در انتخاب مکان جنگ برخلاف خواب رحمانی خویش عمل نموده و مشوره اصحاب را پذیرفتند و بعد از فهم اینکه رای و نظر و خواب پیامبر ص رای بهتر و ثواب بوده خداوند آیات مشورت را بر پیامبر ص نازل فرمودند و ایشان را به مشوره فرمان دادند. و حضرت ابوبکر رض نیز با اینکه اعلم و افضل صحابه

بودند و رای ایشان رای ثواب بود باز هم بعد از این حوادث همیشه مشوره می نمودند و البته مشوره ها را با کتاب الله و سنت رسول الله ص می سنجیدند. لذا این واقعه دلیلی بر رد وجوب مشورت و شورا نیست.

مشورت در جمع آوری قرآن

تعداي از حافظان قرآن کریم در جنگ یمامه به شهادت رسیدند. همین امر ابوبکر صدیق - رضي الله عنه - را بر آن داشت تا در مورد جمع آوري قرآن با عمر فاروق - رضي الله عنه - مشورت نماید. قرآن کریم به شکل پراکنده بر روي پوستینهاي چرمي، استخوانها (کتفها) ي شتر و شاخههاي پهن خرما نوشته شده و در سینهي افراد، پراکنده بود. (بخاري، شمارهي ٤٩٨٦) ابوبکر صدیق - رضي الله عنه - مسؤولیت جمعآوري قرآن را که هیچ پیشینهاي نداشت و کار جدیدي بود، به صحابي بزرگوار رسولخدا - صلی الله علیه وسلم - زید بن ثابت انصاري - رضي الله عنه - واگذار کرد. زید - رضي الله عنه - میگوید: ابوبکر صدیق - رضي الله عنه - مرا (در زمرهي مجاهدان) براي جنگ با اهل یمامه (مسیلمهي کذاب و پیروانش) فرستاد. ابوبکر صدیق - رضي الله عنه - میفرماید: عمر - رضي الله عنه - پیشم آمد و گفت: "تعداد زیادي از حافظان قرآن در جنگ یمامه کشته شدند و من از این میترسم که در جنگ با سایر کفار نیز حافظان بیشتري کشته شوند و بدینسان بخش زیادي از قرآن نابود شود. لذا پیشنهاد میکنم دستور بدهي که قرآن را گردآوري کنند." به عمر گفتم: چگونه کاري بکنم که رسولخدا - صلی الله علیه وسلم - نکرده اند؟! (٢) عمر - رضي الله عنه - گفت: "به خدا قسم که اگر قرآن جمع شود، خیلي بهتر است.

"ابوبکر صدیق - رضي الله عنه - میافزاید: عمر بهقدري پیشم آمد و بر پیشنهادش تأکید کرد که خداي متعال، سینهام را همانند سینهي عمر - رضي الله عنه - (براي گردآوري قرآن) گشود و به همان نتیجه رسیدم که عمر - رضي الله عنه - پیشنهاد کرده بود. (زندگاني ابوبکر - صلابي (ص: ٦٠٤((

در زمان ابوبکر - رضي الله عنه - ساختار قضايي، به صورت نهاد مستقلي درنیامدهبود و سازمان قضايي ویژهاي وجود نداشت؛ چراکه شالودهي زندگي مردم به خاطر نزدیکي به دوران رسولخدا - صلی الله علیه وسلم - همچنان بر اساس رهنمودهاي اسلام وکاربست عملي دین در عرصهي زندگاني بود و از همین جهت نیز حجم اختلافات به آن حد نبود که موجب تشکیل نهاد یا سازمان قضايي خاصي گردد. ابوبکر صدیق - رضي الله عنه - خودش درمیان مردم قضاوت میکرد و از عمر فاروق - رضي الله عنه - نیز در پهنهي قضاوت کار میگرفت؛ البته عمر - رضي الله عنه - در قضاوت داراي استقلال نبود و همکاري او با خلیفه در قضاوت جنبهي مشاورهاي داشت. (١) ابوبکر صدیق - رضي الله عنه - قاضیان وکارگزاران زمان رسولخدا - صلی الله علیه وسلم - را همچنان برکارشان ابقا نمود؛ برخي از آنان فقط مسؤولیت قضايي داشتند و برخي هم به عنوان والي وکاردار، قضاوت نیز میکردند (٢) که در صفحات بعد، ضمن معرفي کارگزاران و والیان دورهي خلافت ابوبکر - رضي الله عنه - عملکردشان را بررسي خواهیم کرد.

مصادر قضايي دوران خلافت ابوبکر - رضي الله عنه - از این قرار بود:

۱.قرآن کریم.

۲.سنت نبوي.

۳.اجماع از طریق مشورت و رایزني با اهل علم و فتوا.

٤.اجتهاد و ارائهي نظر شخصي در صورت عدم وجود حکمي صریح در قرآن و سنت یا اجماع صحابه.(۳(

)زندگاني ابوبکر-صلابي (ص: ٣٦٤((

عادت ابوبکر - رضي الله عنه - بر این بود که هنگام قضاوت ابتدا به کتاب خدا مراجعه میکرد و در صورت نیافتن حکمي دربارهي مسألهي مورد نظرش، در سنت رسولخدا - صلی الله علیه وسلم - مینگریست تا حکم مورد نظر را بیابد و چنانچه در سنت، حکمي دربارهي موضوع مورد قضاوت نمییافت، از مردم جست و جو میکرد که آیا از رسولخدا - صلی الله علیه وسلم - حکمي در آنباره سراغ دارند یا نه؟ گاهي پاسخش را از مردم میشنید که رسولخدا - صلی الله علیه وسلم - دربارهي این مسأله چنین قضاوت فرمودند و بر همان اساس نیز قضاوت میکرد و میفرمود: "الحمد لله که درمیان ما کسي بود که از حکم رسولخدا - صلی الله علیه وسلم - خبر داشته باشد." البته در صورتي که پس از پرس و جو از مردم نیز به حکمي از سنت دست نمییافت، با علما مشورت و رایزني میکرد و در صورت دستیابي به اجماع و اتفاق نظر دربارهي مسألهي مورد بحث، حکم قضایي صادر مینمود.(۱)نکتهي دیگري که از رایزني ابوبکر - رضي الله عنه - با اهل شورا مشخص میشود، این است که ابوبکر - رضي الله عنه - نظر مورد اجماع شورا را بر خود لازم میدانست؛ چراکه مخالفت با اجماع شورا براي خلیفه وکاردار، درست نیست و این، همان چیزي است که دربارهي ابوبکر صدیق - رضي الله عنه - روایت شده و نشان میدهد که او، نظر مورد اجماع شورا را بر خود و تمام مسلمانان لازمالاجرا میدانسته و مطابق مشورت اهل شورا قضاوت میکرده است. به طور مثال هنگامي که خالد بن ولید - رضي الله عنه - را به عنوان نیروي کمکي به سوي عمرو بن عاص - رضي الله عنه - فرستاد، برایش پیام داد که: "با آنان مشورت نما و با مشورتشان مخالفت نکن.

)زندگاني ابوبکر-صلابي (ص: ٣٦٥((

راز خودت را برملا نکن که با مشکل مواجه میشوي و هرگاه از سپاهیانت مشورت خواستي، سخن راست بگو تا مشورت درستي دریافت کني و مسایل را از مشاوران پنهان نکن که در این صورت، کارت، به خرابي و آشفتگي میکشد.

)زندگاني ابوبکر-صلابي (ص: ۸۰۰((

اهتمام و توجه ابوبکر صدّیق - رضي الله عنه - در ارسال لشکرها در راه خدا، ترغیب نمودنش به جهاد و مشورت اش با صحابه در جهاد علیه روم بعضی از کارهای حضرت ابوبکر رض میباشند. (حیات صحابه (ص ٨٤٦((

محمد حسین هیکل میگوید:

حکومت ابوبکر در آغاز و انجامش شورایي بود. تمام مردم با ابوبکر - رضي الله عنه - بیعت کردند، مردم با او به خاطر صفات ذاتي و قرب و منزلتي که در نزد رسول خدا داشت بیعت کردند، نه به خاطر خانواده و طرفداري از قبیله اش. ابوبکر نمي خواست براي خودش بیعت بگیرد، او عمر و ابوعبیده - رضي الله عنهما - را کاندیدا کرده بود تا مسلمانان به هرکدام از آن دو نفر که مي خواهند رأي بدهند، ابوبکر - رضي الله عنه - آن دو تن را سزاوار این کار مي دانست و انصار با مهاجرین در این مورد کشمکش داشتند و مهاجرین را متهم مي کردند که مي خواهند حق خلافت را از آنان بگیرند.

تمام این اختلافات در اجتماع عمومي حل شد، آن اجتماع، اجتماع سقیفه بود که سخنراني هاي بلیغ در آن شد و مبارزات انتخاباتي به بهترین وجهي در آن صورت گرفت.

پس از این که مردم به بیعت با خلیفه روي آوردند مهاجرین بر انصار پیشدستي نکردند، عمر و ابوعبیده - رضي الله عنهما - اولین کساني بودند که این بیعت را پایه ریزي کرده و به پایان بردند. این بیعت ناشي از شوري بود

پس از انتخاب ابوبکر - رضي الله عنه - به خلافت و به دست گرفتن حکومت اولین خطبه اي که ایراد کرد در تأکید و تثبیت اساس شوري بود. مگر پس از بیعت عام ابوبکر خطاب به مردم نگفت: «عهده دار امور شما شدم ولي از شما بهتر نیستم. اگر خوب عمل کردم مرا کمك کنید و اگر بد عمل کردم مرا اصلاح کنید»؟ آیا به آنان نگفت: «مادام که از خدا و رسول اطاعت مي کنم از من اطاعت کنید، چنانچه از فرامین خدا و رسولش سرپیچي کردم اطاعت من بر شما فرض نیست!»؟

این سخنان به طور صریح و آشکار اعلام مي دارد که مردم در زیرنظرگرفتن کارهاي خلیفه و ارشاد او و عصیان بر ابوبکر در صورتي که از اطاعت خدا سرباز زند ذیحق اند.

)زندگاني ابوبکر صدیق - محمد حسین هیکل (٣١/٢((

نتیجه منطقي تثبیت مبدأ عصیان این شد که به مردم حق داد که هر خلیفه را که نسبت به خدا نافرماني کند عزل نمایند. تصور نمي کنم هیچ مفهومي در تثبیت مبادي شوري از این معني رساتر باشد.

با وجود این که در تمام طول خلافت ابوبکر - رضي الله عنه - جنگ ادامه داشت، در تمام کارهاي کوچك و بزرگ بر طبق رأي شورا عمل مي کرد. در هیچ امري قبل از مشورت با مردم تصمیم نمي گرفت، به هنگام اجراي احکام و اعطاي بخشش هیچ طایفه اي را بر طایفه دیگر رجحان نمي نهاد.

)زندگاني ابوبكر صديق - محمد حسين هيكل (٢/ ٣٢((

حضرت ابوبکر در وصیت خود به عمربن عاص (در سپاه ارسالی به شام برای فتح فلسطین)بیان داشت: مشورت کردن در امور مهم را دست کم مگیر، چراکه رای و نظر درست در عاقبت کارها تاثیر خواهد بود.

و در وصیت خود به یزید بن ابوسفیان (فرمانده سپاهی که که برای فتح دمشق به سوی شام رفته بود) به نکات مهمی اشاره کرد یکی از این امور، انجام مشورت بود و این طور بیان کرد که: در امور و مسایل با بقیه مشورت کن و اگر مشورت را انجام دادی، درست انجام بده و صداقت را به کار ببر و نگران نباش از این که مشورت می کنی. (نقش شورا در اسلام - صلابی (ص ٨٣((

حضرت ابوبکر رض هنگامی که بیماری او شدت یافت، مردم را جمع کرد و خطاب به آنان گفت: می دانید آنچه لازم است، سراغم آمده و انتظار چیزی غیر از مرگ را ندارم. خداوند ایمانتان را با بیعتی که به من دادید، آزمایش کرد و مشکلاتتان را با آن حل و فصل کرد. حال کارتان را به خودتان واگذار می کنم. پس شما هم باید کسی را انتخاب کنید که وی را می پسندید. (نقش شورا در اسلام - صلابی (ص ٨٤)) ایشان در این باره با اصحاب مشورت نمود و نظر همه ی آنها این بود که کار را به خودش واگذار کنند، به همین خاطر نزد وی

آمدند و گفتند: ای خلیفه رسول خدا رای ما رای شماست. سپس ابوبکر رض از آنها مهلت گرفت و عبدالرحمن بن عوف رض را صدا زد و در مورد عمر رض از وی نظر خواست. وی جواب داد: در مورد چیزی از من میپرسی که خودت نسبت به آن از من آگاه تر هستی سپس گفت: به خدا قسم او برترین است. سپس عثمان بن عفان رض را نیز فراخواند و گفت: در مورد عمر رض چه نظری داری؟ در جواب گفت به خدا قسم، باطنش از ظاهرش بهتر است و فردی مثل او در میان ما نیست... پس از آن اسید بن خضیر را صدا کرد و به همین شکل از وی پرسید. ا

سید حواب داد خداوند را گواه میگیرم و عقیده دارم که بعد از تو، او بهترین کسی است که اهلیت این منصب را دارد.... سپس با سعید بن زید و تعدادی از انصار و مهاجرین مشورت کرد که همه نظر واحدی داشتند. غیر از طلحه بن عبیدالله که مخالفت وی به خاطر خصلت تندخویی بود که در وی احساس میکرد.

)نقش شورا در اسلام - صلابی (ص ٨٣((

اما اثبات صديق رضي الله عنه خلافت حضرت فاروق را به افضيلت او: فقد اخرج الترمذي عن جابر بن عبدالله قال قال عمر لابي بكر: ياخيرَ الناس بعد رسول الله صلي الله وعليه وسلم! فقال ابوبكر: اما انك ان قلت ذاك فلقد سمعتُ رسول الله صلي الله وعليه وسلم يقول ما طلعت الشمس على رجل خير من عمر(١(

واَخرج ابوبكر ابن ابي شيبه عن زيد بن الحارث ان ابابكر حين حضره الموت ارسل الي عمر ليستخلفه فقال الناس تستخلف علينا فظّا غليظا ولو قد ولِيناكان افظ واغلظ فما تقول لربك اذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر قال ابوبكر: ابربّي تخوّفونني؟ اقول: اللّهم استخلفتُ عليهم خير خلقك. (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ١٤١((

مشورت حضرت عمر

محمد بن عمر اسلمیّ از جاریة بن ابو عمران، از عبد الرحمن بن قاسم، از پدرش نقل می کند که هرگاه ابو بکر صدّیق را کار مهمی بود و می خواست مشورت کند و رای خردمندان و فقها را بداند از مهاجران و انصار کسانی را فرا می خواند از جمله علیّ (ع) و عمر و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و معاذ بن جبل و ابیّ بن کعب و زید بن ثابت و جمله این گروه هم در زمان خلافت ابو بکر فتوی می دادند و فتوی بر عهدهٔ ایشان بود و چون ابو بکر درگذشت و حکومت به عمر رسید، همین گروه را فرا می خواند ولی در دوره عمر فتوی به عهدهٔ عثمان و ابیّ و زید بود.

محمد بن عمر [واقدی] از ابو بکر بن عبد الله بن ابی سبرة، از موسی بن میسرة، از محمد بن سهل بن ابو خیثمة، از پدرش نقل می کند که می گفته است فتوی دهندگان زمان رسول خدا سه تن از مهاجران و سه تن از انصار بودند، عمر و عثمان و علیّ (ع) و ابیّ بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت.

محمد بن عمر [واقدی] از ابو بکر بن عبد الله بن ابو سبرة، از فضیل بن ابی عبد الله، از عبد الله بن دینار اسلمیّ، از پدرش نقل می کند که می گفته است چون عمر را مهمی پیش می آمد، با اهل شوری مشورت می کرد و از انصار نیز معاذ بن جبل و ابیّ بن کعب و زید بن ثابت را فرا می خواند.

محمد بن عمر [واقدی] از عبد الرحمن بن عمران بن ابی انس، از پدرش، از سلیمان بن یسار، از مسور بن مخرمة نقل می کند که می گفته است علم اصحاب پیامبر (ص) به شش نفر سرانجام می یافت: عمر و عثمان و علیّ و معاذ بن جبل و ابیّ بن کعب و زید بن ثابت.

)الطبقات الكبري ترجمه فارسي (ص: ۱۱۳۰((

زندگاني عمر- صلابي (ص: ۱۶۰(

مجلس ويژه اي كه عمر- رضي الله عنه- را در همه جا همراهي مي كرد و معمولا جزو مشاورين درجه ي يك ايشان به حساب مي آمدند عبارت بودند از: عباس بن عبد المطلب و فرزندش، عثمان بن عفان، على بن ابي طالب، معاذ بن جبل، عبدالرحمان بن عوف، ابي بن كعب، زيد بن ثابت و برخي ديگر از بزرگان صحابه. (۱(

-۱ (۱) عصر الخلافه الراشدة.

زندگاني عمر- صلابي (ص: ۳۲۷(

معمولا عمر - رضي الله عنه - در كارهاي بزرگ از اهل شوري كه از ميان انصار معاذ، ابي بن كعب و زيد بن ثابت اعضاي آن بودند مشورت مي گرفت. (۳) چرا كه اينها فقهاي برجسته و كارشناسان رويدادها و حوادث و جزو مفتيان زمان رسول خدا - صلى الله عليه وسلم - بودند.
باري عمر بن خطاب در جابيه خطبه اي ايراد كرد و گفت: در مسائل فقهي به معاذ مراجعه كنيد. (۵) و در آغاز خلافت ابوبكر، عمر - رضي الله عنه - با خارج شدن معاذ از مدينه و اعزام او به شام مخالف بود و مي گفت: فقدان معاذ از مدينه براي اين شهر و ساكنان آن از نظر فقهي زيان آور است.

زندگاني عمر - صلابي (ص: ۱۵۷)
عمر بن خطاب به مسأله ي شورا اهميت ويژه اي قائل بود و بدون مشورت اطرافيان و مشاورين خود هيچ مسأله اي را تصويب نمي كرد. در اين مورد مي گفت: در كاري كه بدون شورا تصميم گرفته شود خيري نيست (۱) همچنين مي گفت: نظر يك فرد مانند نخ نابافته و نظر دو نفر مانند دو نخ بهم بافته و نظر سه نفر مانند سه نخ بهم بافته و غير قابل كندن است. (۲) همچنين نقل است كه مي گفت: از كسي مشورت بگير كه از خدا مي ترسد. و در جايي ديگر فرمود: مردان سه نوع اند: يكي آن كه به تنهايي و با قاطعيت در امور تصميم مي گيرد دوم آن كه از اطرافيان خود مشورت مي گيرد و به رأي آنها عمل مي نمايد سوم آن كه هيچ يك از اين خصوصيتها را ندارد و در كارها ناموفق است. (۳) همچنين مي گفت: شايسته است كه مسلمانان در همه ي امور از رايزني و مشورت استفاده نمايند. هر كس چنين باشد مسلمانان تابع او خواهند بود. زيرا او با اين عمل خود رضايت همه را جلب مي نمايد.
بنابراين عمر بن خطاب فرماندهان خود را به رعايت اين اصل توصيه مي كرد. چنان كه وقتي اباعبيده ثقفي را براي جنگ با فارسيان عراق فرستاد به او چنين توصيه نمود: سخن صحابه پيامبر را بشنو و بپذير و آنان را در امور مشاركت ده به ويژه اصحاب بدر را. (مروج الذهب ۳۱۵/۲)
همچنين به فرماندهان خود در عراق نوشت: در جنگها از رأي و مشورت طلحه ي اسدي و عمرو بن معديكرب استفاده كنيد. البته به آنها مسئوليت ندهيد زيرا هر كه را بهر كاري ساخته اند. (۵)

زندگاني عمر - صلابي (ص: ۱۵۸)
و به سعد بن ابي وقاص نوشت: بايد مشاورين تو از عربهاي دلسوز و صادق باشند چرا كه از دروغگويان به تو نفعي نمي رسد اگر چه در برخي موارد، راست گفته باشند و افزود كه اهل تغلب بيشتر به ضرر تو هستند تا به نفع تو.
همچنين وقتي كه عتبه بن غزوان را به بصره فرستاد، فرمود: به علاء بن حضرمي نوشته ام كه تو را با عرفجه بن هرثمه ياري كند. او مردي است كه براي دشمن دردسر مي آفريند. از مشورت او استفاده كن و او را همنشين خود قرار ده. (۱)

معمولا عمر فاروق - رضي الله عنه - نخست در يك رايزني عمومي نظر عموم مردم را جويا مي شد و سپس از سران صحابه، به ويژه اهل رأي مشورت مي گرفت و سرانجام تصميم مي گرفت. و اين شيوه تقريبا شبيه روندكاري بسياري از ممالك معاصر مي باشد كه قضايا نخست به مجلس شورا فرستاده مي شود و بعد از آن مجلس سنا يا شوراي نگهبان بر آن صحه مي گذارد، سپس به دست
شخص اول مملكت مي رسد.

زندگاني عمر - صلابي (ص: ۱۵۹)

با كثرت فتوحات و گسترده شدن دامنه ي مسائل جديد در زمان عمر - رضي الله عنه - چارچوب مجلس شورا نيز گسترش يافت و به خاطر درهم آميختن فرهنگهاي مختلف، مشكلات جديدي بروز نمود كه نياز به اجتهاد وسيع تري پيدا گرديد. مثلا زمينهاي جديدي به زمينهاي بيت المال افزوده شد و حقوق مستحقين بر حسب درآمدهاي كلان دولت تنظيم گرديد و... بنابراين نياز به گسترش دامنه ي مجلس شورا محسوس شد و در اين زمينه بيشتر بزرگان صحابه، به ويژه اهل بدر مورد استفاده قرار گرفتند ضمن اين كه جوانان دانشمند نيز جايگاه ويژه اي نزد خليفه داشتند، چرا كه بزرگان صحابه به تدريج چشم از دنيا فرو مي بستند و دولت اسلامي نياز به نيروهاي جديدي داشت تا جايگزين آنها بكند. بنابراين عمر بن خطاب اين رادمرد تاريخ اسلام از اين حقيقت غافل نشد و توجه ويژه اي بذل جوانان مستعد امت نمود. او عبدالله بن عباس را بر بسياري از بزرگان قوم ترجيح مي داد. همچنين از ديگر جواناني كه با قرآن سروكار داشتند و به تفسير آن واقف بودند استفاده مي نمود. چنان كه عبدالله بن عباس مي گويد: بيشتر مشاورين و اطرافيان عمر - رضي الله عنه - را قاريان قرآن تشكيل مي دادند. (۱)

بر همين اساس زهري به تني چند از جوانان گفت:

خود را به خاطر كمي سنتان حقير مپنداريد. زيرا كه عمر بن خطاب از رأي نوجوانان در امور استفاده مي كرد و عقل و خرد آنان را محك مي زد.

محمد بن سيرين مي گويد: عمر - رضي الله عنه - با همه به رايزني مي پرداخت. حتي گاهي از زنان مشورت مي گرفت و به رأي آنان عمل مي نمود. از جمله با دخترش؛ حفصه؛ مشورت مي نمود. (۲)

زندگاني عمر - صلابي (ص: ۱۶۱)

و مشاورين ايشان با آزادي كامل ابراز رأي مي نمودند و هيچ كدام تا آخر عمر از جانب خليفه متهم به بي عدالتي و فقدان امانتداري نشد. و معمولا مشاوره پيرامون مسائلي اتفاق مي افتاد كه در كتاب و سنت در مورد آنها نصي وجود نمي داشت. چنان كه گاهي در مورد مسائلي بحث مي كردند و در اثناي بحث يكي از حاضرين حديثي را از رسول خدا - صلى الله عليه وسلم - پيرامون مسأله مورد بحث به خاطر مي آورد و بيان مي كرد. همچنين گاهي در فهم معاني

نصوص از مشاورین خود کمك مي گرفت و معمولا در این گونه مسائل به مشورت یك یا دو نفر بسنده مي کرد. اما در پیشامدهاي بزرگ چارچوب مشاوره را گسترش مي داد و همه ي صحابه را جمع مي کرد چنان که در جریان وبائي که در سرزمین شام اتفاق افتاد ایشان در مسیر شام و در محلي به نام "سرغ" از ماجرا اطلاع یافت. بلافاصله از مهاجرین و انصاري که در رکاب اش بودند مشورت گرفت که به راهش ادامه دهد یا برگردد؟ آنها در این باره اختلاف نظر پیدا کردند: گروهي معتقد بود که خلیفه به خاطر خدا بیرون شده است و نباید وقوع وبا او را از ادامه ي راهش منصرف گرداند. اما گروه دوم مي گفت: این یك مصیبت و بلا است و نباید شما به استقبال آن بروید. سپس از مهاجرین بعد از فتح مشورت گرفت. همه باتفاق گفتند: برگرد. آنگاه عمر - رضي الله عنه - در میان مردم اعلان کرد که فردا سوار بر مرکب خویش به مدینه بر خواهم گشت. ابو عبیده گفت: آیا از تقدیر خدا فرار مي کنید؟ عمر - رضي الله عنه - گفت: آري از تقدیر خدا به سوي تقدیر او فرار مي کنیم. و افزود که اگر شما شتري داشته باشید و در مقابل شما دو دره که یکي سرسبز و یکي خشك و فاقد گیاه است وجود داشته باشد، شما اگر وارد هر کدام بشوید با تقدیر خدا وارد شده اید.

زندگاني عمر - صلابي (ص: ۱۶۲(

عبدالرحمن بن عوف که سخنان آنها را مي شنید، گفت: من از رسول خدا شنیدم که فرمود: اگر در شهري وبا افتاده بود وارد آن شهر نشوید ولي اگر در آن به سر مي بردید از آن فرار نکنید. گفتني است که مجلس مشورتي عمر - رضي الله عنه - در برگیرنده ي مسائل مختلف اداري، سیاسي، نظامي، فقهي و قضائي بود. که ان شاء الله ما در مورد هر کدام از آنها در جاي خودش بحث خواهیم کرد. به هر حال آنچه لازم به یادآوري است این است که پایه هاي حکومتي خلافت راشده، مبتني بر شورایي بود که از قرآن و سنت نبوي سرچشمه مي گرفت و عمر در برنامه هاي حکومت خود هیچ بدعتي ایجاد نکرد، بلکه به اصلي از اصول منهج رباني جامه ي عمل پوشانید.

زندگي عثمان بن عفان - تألیف دکتر صلابي (۱/۹۵(

شوراي شش نفره

عمر فرمان داد تا شش نفر از بزرگان صحابه که همه آنان صلاحیت مقام خلافت را دارند، گرد هم آیند و از میان خود یکي را به عنوان خلیفه تعیین کنند. او طریقه انتخاب خلیفه و مدت زماني که آن شوري براي تعیین خلیفه فرصت را شخص نموده و داوري را معین کرده بود تا در صورتي که آراي اعضاي شوري برابر شد، او نظر خود را به عنوان

داور بگوید. همچنین دسته اي از صحابه را مأمور کرده بود تا مراقب و مانع آشوب و هرج و مرج گردند و نیز نگذارند کسي نه به محل شوري وارد شود و نه به مذاکرات آن گوش دهد(۳) ما در اینجا به ترتیب به هریك از مطالب فوق مي پردازیم:

زندگي عثمان بن عفان - تألیف دکتر صلابي (۹٦/۱(

۱- تعداد اعضاي شوري و نام آنان:

عمر، شش نفر از بزرگان صحابه را تعیین نمود تا خلیفه را از میان خود انتخاب کنند، آنان عبارت بودند از: علی بن أبي طالب، عثمان بن عفّان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن أبي وقّاص، زبیر بن عوّام و طلحه بن عبیدالله. عمر، سعید بن زید را که از عشره مبشرین بود، جزو این شوري قرار نداد، شاید به این علت که سعید از نبي عَدِيّ و خویشاوند عمر بود(۱) و او دوست نداشت هیچ کدام از نزدیکانش وارد حکومت شوند، هرچند که در میان آنان افراد شایسته اي نیز یافت مي شدند. (۲(

از نمونه مشورت های مهم حضرت عمر با اصحاب میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

مشورت در مورد مالیات اراضی و عدم تقسیم اراضی فتح شده

مشورت در رابطه با مبدا تاریخ هجری (قمری(

مشورت در مورد انتخاب حکام

مشورت در تاسیس دبیرخانه

...

بعضی علماء می گویند: کلمه "امرهم شوري بینهم" اشاره است به فاروق اعظم؛ زیراکه اشهر اوصاف او آن بود که در زمان خلافت او جمیع امور به مشوره علماي صحابه نافذ مي شد و معظم اجماعیات در ملت اسلامیه همان است که اجماع و اتفاق بران به تدبیر فاروق اعظم و براي او واقع شد. (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ۵۸۵((

عبدالله بن عباس رض روایت میکند که در مجالس مشورتي امیرالمومنین، هم افراد مسن حضور داشتند هم جوانان اهل قرآن و مجاهد. آن طور که شواهد نشان میدهد، ایشان به همه اصحاب حل و عقد مشورت میکرد تا با تجزیه و تحلیل آراء به رای و نظر مفیدی دست پیدا کند. (نقش شورا در اسلام - صلابی (ص۱۰٦((

حضرت عثمان رض و شوری

عثمان رض، در حکومت خود، مجلسي را متشكل از بزرگان صحابه رسول الله - صلى الله عليه وسلم - تشکیل داده(۳)وکارگزاران و فرماندهان خویش را بدان سفارش مي کرد:

بر آن روشي که در دوران خلافت عمر بر آن بودید بمانید و از آن منحرف نشوید و هرگاه در مسأله اي نیاز به تصمیم مشکل و مهمي داشتید، آنرا به من و شورا واگذار کنید تا ما امّت را بر آن به اجماع برسانیم و سپس انجام آنرا به شما بسپاریم.(٤(

سیرت حضرت علی (صلابي) (ص: ٥٢٨(

(1)

ازکارها و اعمال عثمان - رضي الله عنه - دفاع میکرد و میگفت: "اي مردم دربارهي عثمان زیاده روي نکنید و چیزي جز خیر نگویید، که سوگند به خدا قرآن را بزرگان صحابه جمع آوري کردند و سوگند به خدا اگر من هم ولي أمر مسلمانان در زمان او میبودم همان کار او را میکردم. (۲) میگفت: گرهاي که عمر بسته من باز نخواهم کرد. (۳(

بعضی از موارد مشورت در زمان حضرت عثمان:

اولین قضیه ای که حضرت عثمان پس از روی کار آمدن بر آن تصمیم گیری کرد؛ مسئله عبیدالله پسر حضرت عمر بود که جلسه ای تشکیل داد و بعد از مشورت حکم لازم را صادر نمود.

مشورت در مورد فتح آفریقا با اصحاب رض

مشورت در جمع آوری قرآن در زمان حضرت عثمان رض با بزرگان و فضلای صحابه

مشورت حضرت عثمان با حاکمان شهرها

یکی از مهمترین مسائل دوره حضرت عثمان مذاکره مستقیم ایشان با معارضین میباشد

حضرت علی رض و شورا

بیعت با حضرت علی براساس مشوره مهاجرین و انصار و اجماع آنها صورت گرفته است

امت مسلمه در همه بلاد و مناطق همه بر خلافت حضرت علی اجماع کردند بجز حضرت معاویه رض در شام

حضرت علی رض می فرماید: "مشاوره هدایت است وکسی که خود را بی نیاز از رای و نظر دیگران بداند، بدبخت است" یا در جایی دیگر گفته است: "مشاوره بهترین نوع کمك به دیگران است و استبداد و خودرای بودن یا عدم قبول نظرات دیگران، هلاکت میباشد." (نقش شورا در اسلام-صلابی (ص ١٤٥((

سیرت حضرت علی (صلابي) (ص: ٥٣١)

امیرمؤمنان علی همواره در تمام جوانب اختیارات، اعمال و تصمیمات اجرایي شیفتهي نظام شورایي بود. از جمله: بعد از آنکه نامه معقل بن قیس ریاحي فرماندۀ علی که مأمور به کشتن خریث بن راشد خارجي شدۀ بود به دستش رسید، یارانش را جمع کرد و با آنان مشورت کرد و از آنان درخواست اظهار نظر کرد، در نتیجه همه به توافق رسیدند که در جواب نامهاش بنویسد: آن فاسق خارجي را تا کشتن یا دستگیري تعقیب کند و تبعید کند، زیرا که از تحریك مردم علیه امیرمؤمنان در امان نبودند. (٢)

سیدنا علی - رضي الله عنه - دربارهي اهمیّت مشورت میفرماید: مشورت عین هدایت است و هرکس خود را از مشورت بینیاز بداند، قطعاً در معرض اشتباه قرار دارد (٣) و فرموده: مشورت بهترین نوع همکاري است و استبداد و خودرأيي بدترین بدي است که فرد خویش را براي هرکاري آماده میپندارد (٤) و فرموده: رأي و مشورت پیران از همکاري جوانان بهتر است. (٥)

علی - رضي الله عنه - به خوبي میدانست کهاگر حکمران مشاوراني نداشته باشد، محاسن و معایب حکومت خود را نمیشناسد و بسیاري از امور حاکمیت و مسایل دولتش از او پوشیدۀ میماند و میدانست که شورا فرد را با چیزهایي که نمیداند، آشنا میکند و راهنمایي میکند تا ناشناختههایش را بشناسد و تردیدهایش برطرف شود و خطاب به استاندار مصر گفته بود رفتار کارگزارانت را به دقت زیر نظر داشته باش و هرگز آنان را از روي محبت نابجا و خود سرانه، به کاري برمگزین که انتخاب کارگزاران به این شیوه بدون مشورت و با استبداد از راههاي ظلم، ستم و خیانت به خداوند متعال است و در نتیجه مردم ضرر میکنند و امور مردم و استانداران اصلاح نخواهد شد مگر با اصلاح کساني که در کارهایشان از آنان کمك میگیرند و آنها را براي جبران نیازمندیهایشان بر میگزینند، لذا براي ادارهي محدودهي حاکمیت افراد با تقوي، پاکدامن، عالم و سیاستمدار را انتخاب کن و با افراد با تجربه، خردمند، باوقار و باحیا کهاز خانوادههاي اصیل و صالح و دیندار و باتقوا هستند، ارتباط نزدیك داشته باش، چراکه خلق و خوي آنان بهتر و نجابتشان اصیلتر و تربیتشان درست تر و طمع و اسرافشان کمتر، و براي اصلاح امور و تدبیر و ساماندهي کارها از دیگران شایستهتر و دوراندیشترند، باید چنین افرادي با آن اوصاف کارگزاران و یاوران تو باشند.

(سیرت حضرت علی (صلابي) (ص: ٥٣٣))

حضرت عمربن عبدالعزیز و شورا

از همان ابتدا عمربن عبدالعزیز رح در دوران خلافتش مسئله شورا را اساس کار خود قرار داد. او مجلسی ترتیب داد و ده نفر از فقهای مدینه را دعوت کرد. و به ایشان گفت نمی خواهم مسائل و مشکلات را بدون رای و نظر شما و یا حداقل بعضی از شما بررسی کنم. واگر شما هم کسی را دیدید که از این حدود تجاوز میکند و یا مسیر گمراهی را در پیش می گیرد به خداوند پناه ببرید و مرا مطلع سازید.

صلاحیت و اهمیت این جلسه از دو لحاظ بود:

۱. آنها حق طلبانی بودند و هیچ کاری را بدون تبادل نظر و مشورت انجام نمیدادند که بدین وسیله امیر المومنین هم از اینکه نظرات شخصی خود را به دیگران بقبولاند در امان نبود.

۲. آو آنها را چون بازرسانی قرار داده بد تا بر کار خود و دیگران نظارت کامل داشته باشند.

خلفاي راشدين و شورا

ممکن است کسی بگوید که خلفای راشدین با بزرگان صحابه در بعضی امور مشورت میکردند و این امر با اجماع امت و یا مجالس شورای ملی و یا پارلمان منتخب مردم فرق دارد:

در اینجا چند مسئله مهم وجود دارد:

خلفای راشدین با بزرگان صحابه یعنی اصحاب رسول الله ص که در زمان ایشان به خود حضرت پیامبر مشورت میدادند مشورت میکردند.

آیا کسانی راکه الله ج از آنها راضی باشد و رسولش ص آنها را به دوستی و مشورت و مصاحبت انتخاب کند نیازی به انتخاب مجدد توسط مردم دارند؟

آیا از کسانی که پیامبر ص آن ها را واجد و مناسب مشورت میدانستند کسی بهتر برای مشورت پیدا میشود؟

آیا اگر انتخاباتي برگزار میشد آیا مسلمین صدر اسلام و اصحاب جز کسانی که خدا ج از آنان راضی بود و رسولش ص به دوستی و مصاحبت و مشورت خود انتخاکرده بود کسانی دیگر را انتخاب میکردند؟

بلی اصحاب رسول الله ص نیز توسط انتخابات و رای به مقام صحابه و مشورت و دوستی رسول الله ص و دوستی (اولیاء الله) خداوند رسیدع بودند اما این انتخابات و رای گیری توسط الله ج و رسول الله ص انجام شدع بود. الله ج ایشان را به نعمت ایمان و اسلام مشرف گردانیدع بود و هم تقدیر و قضا و رضای الهی بود که ایشان اصحاب پیامبرش باشند. و رسول الله ص نیز ایشان را به مصاحبت و دوستی و مشورت خود انتخاب کرده بود. این اراده الله ج و دعای رسول الله ص بود که اصحاب به درجات رفیع و رضای الله و رضای رسول الله ص رسیدع بودند و چه انتخاباتي معتبر تر و اساسی تر از انتخاب خدا ج و رسول الله ص. مسلمین نیز به انتخاب خدا ج و رسول الله ص تسلیم بودند و بعد از رحلت پیامبر ص نیز ایشان همان مقامات سابق را داشتند.

اما امروز ما نیازمند انتخابات و صندوق رای هستیم چرا که منتخبان الله ج و رسولش ص دیگر در بین ما نیستند. امروز وحی قطع شده است و خداوند کسی را به ما معرفی نمی کند. لذا حجت در زمان ما اجماع امت و شوری مسلمین است. خداوند این دو حجت را برای بعد از زمان پیامبرش ص و بعد از صحابه رض به ما معرفی نموده است و ما باید به این دو اصل توصل بجوئیم تا مسائل و امورات مسلمین حل وفص گردند. صندوق رایی که اجماع امت از آن معلوم شود و نظر مسلمین درباره امرا و مسئولین تعیین شود یك امر الزامی است. اگر در آن زمان شوری اهل حل و عقد از بزرگان صحابه بودند که توسط الله ج و رسولش ص انتخاب شده بودند امروز شوری مسلمین و اجماع امت باید با انتخابات خود این شورا را ایجاد کند.

اگر کسی بگوید که علمای مسلمین امروز نیز منتخب الله ج هستند چرا که الله ج ایشان را مسلمان و عالم نموده است ولذا برای مشورت کافی هستند و لذا نیازی به انتخابات نیست باید گفت که

بین علماء که یك کلیت است و یك سخص عالم فرق بسیاری است. چنانکه بین یك مسلمان و امت فرق است. یك مسلمن ممکن است دچار ضلالت و گمراهی شود و حتی از دین خارج شود اما اجماع امت معصوم است و امت بر گمراهی جمع نخواهد شد. لذا بین یك عالم و علماء امت نیز به همین اندازه فرق است چنانکه در حدیث شریف علماء به دو دسته رباین و دنیایی تقسیم شده اند و از اولین گروهی که به جهنم میروند عالم ریاکار میباشد.

آیا کسی میتواند ایمان آن چند شخص معدود مثلا ٦ نفر یا ١٠ نفر را تایید کند و سعید و شقی بودن آن را تعیین کند؟ آیا میتواند متابعت از او را هدایت دانسته و تضمین کند؟

اگر کسی نمیتواند ایمان کسی را تایید و تضمین کند و هدایت را در فرامین او تضمین کند ما چرا باید سرنوشت امت را به او بسپاریم و چگونه او را منتخب الله ج بدانیم؟

کسانی هستند که میگویند اگر این شخص از خدا و رسولش تبعیت کند هدایت و سعادت در تبعیت از او تضمین است و ما می گوئیم اگر یك شخص کافر نیز ایمان بیاورد و از خدا و رسول ص کاملا تبعیت کند در متابعت از او هدایت و سعادت تضمین است ولی مسئله اساسی همین اما و اگر است. اگر و اگر و اگر او چنین کند چنین خواهد شد ولی ما به یك رهبری و قیادت و یك حکومت بدون اما و اگر نیازمند هستیم. رهبری و حکومتی که در آن اگر وجود نداشته باشد و راههای بر شیطان بسته باشد و این همان حکومت بر اساس اجماع امت است که از ضلالت بدور خواهد بود.

حتی مجالس شورای ملی و یا پارلمان منتخب نیز باید تابع اجماع امت باشند تا هدایت در امور حکومت اسلامی تضمین شود.

شورا واجب است یا مستحب

چنانچه در حدیث آمده است شورا برای رسول الله ص مستحب بوده است. و شورا برای خلفاء راشدین که اعلم و افضل و مجتهدین وقت بودند نیز لازم بوده است. اما شورا برای حاکم مسلمان واجب است چون که

۱. استنباط احسن از کتاب الله و سنت رسول الله در قدرت شورا و اجماع امت است

۲. در موضوعاتی که در آن امر خداج و رسول الله ص وجود ندارد حیطه صلاحیت شورا میباشد و امر در آن موضوعات فقط مربوط به شورا میباشد

۳. شورای مسلمین اولی الامر و موکل و منوب است و امیر مسلمین نائب و وکیل و عامل مسلمین است لذا اطاعت از شورای مسلمین و اجماع امت بر امیر که نائب و وکیل است واجب شرعی است.

مجتهدینی که شورا را واجب میدانند

وجوب شورا

يكن معمولا به، لم يكن في ذلك تطييب لنفوسهم ولا رفع لأقدارهم، بل فيه إيحاشهم فالمشاورة لم تفد شيئا فهذا تأويل ساقط. و قال النووي، في صدر كتاب الصلاة من «شرح مسلم»: الصحيح عندهم وجوبها و هو المختار. و قال الفخر: ظاهر الأمر أنّه للوجوب.

و لم ينسب العلماء للحنفية قولا في هذا الأمر إلا أنّ الجصّاص قال في كتابه أحكام القرآن عند قوله تعالى: وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ: هذا يدلّ على جلالة وقع المشورة لذكرها مع الإيمان و إقامة الصّلاة و يدلّ على أنّنا مأمورون بها. و مجموع كلامي الجصّاص يدلّ أن مذهب أبي حنيفة وجوبها.

و من السلف من ذهب إلى اختصاص الوجوب بالنّبي ء صلى الله عليه و سلّم قاله الحسن و سفيان، قالا: و إنّما أمر بها ليقتدى به غيره و تشيع في أمّته و ذلك فيما لا وحي فيه. و قد استشار النّبي ء صلى الله عليه و سلّم أصحابه في الخروج لبدر، و في الخروج إلى أحد، و في شأن الأسرى يوم بدر، و استشار عموم الجيش في ردّ سبي هوازن.

و الظاهر أنّها لا تكون في الأحكام الشرعية لأنّ الأحكام إن كانت بوحي فظاهر، و إن كانت اجتهادية، بناء على جواز الاجتهاد للنّبي ء صلى الله عليه و سلّم في الأمور الشرعية، فالاجتهاد إنّما يستند للأدلّة لا للآراء و إذا كان المجتهد من أمّته لا يستشير في اجتهاده، فكيف تجب الاستشارة على النّبي ء صلى الله عليه و سلّم مع أنّه لو اجتهد و قلنا بجواز

الخطإ عليه فإنّه لا يقرّ على خطإ باتّفاق العلماء. و لم يزل من سنّة خلفاء العدل استشارة أهل الرأي في مصالح المسلمين، قال البخاري في كتاب الاعتصام من «صحيحه»: «وكانت الأئمة بعد النّبي ء صلى الله عليه و سلّم يستشيرون الأمناء من أهل العلم، وكان القرّاء أصحاب مشورة عمر: كهولا كانوا أو شبّانا، وكان وقّافا عند كتاب الله».و
التحرير و التنوير [٣٨٤/٢]

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (١٥٩(

«لقد أمِر أمْرُ ابن أبي كَبشة، إنّه يخافه مَلِك بَنِي الأصفر». وقيل: أريد بالأمر أمر الحرب فاللام للعهد.
وظاهر الأمر أنّ المراد المشاورة الحقيقية الَّتي يقصد منها الاستعانة برأي المستشارَيْن بدليل قوله عقبه: ﴿فإذا عزمت فتوكل على الله﴾ فضمير الجميع في قوله: ﴿وشاورهم﴾ عائد على المسلمين خاصة: أي شاور الَّذين أسلموا مِن بين مَن لنت لهم، أي لا يصدّك خطل رأيهم فيما بدا منهم يوم أحُد عن أن تستعين برأيهم في مواقع أخرى، فإنّما كان ما حصل فلتة منهم، وعثرة قد أقَلْتَهم منها.
ويحتمل أن يراد استشارة عبد الله بن أبي وأصحابه، فالمراد الأخذ بظاهر أحوالهم وتأليفهم، لعلّهم أن يُخلصوا الإسلام أو لا يزيدوا نفاقاً، وقطعاً لأعذارهم فيما يستقبل.
وقد دلّت الآية على أن الشُّورى مأمور بها الرسُول صلى الله عليه وسلم فيما عبّر عنه ب (الأمر) وهو مُهمّات اللأمّة ومصالحها في الحرب وغيره، وذلك في غير أمر التَّشريع لأنّ أمر التَّشريع إن كان فيه وحي فلا محيد عنه، وإن لم يكن فيه وحي وقلنا بجواز الاجتهاد للنَّبيء صلى الله عليه وسلم في التَّشريع فلا تدخل فيه الشورى لأنّ شأن الاجتهاد أن يستند إلى الأدلّة لا للآراء، والمجتهد لا يستشير غيره إلاّ عند القضاء باجتهاده. كما فعل عُمر وعُثمان.
فتعيّن أنّ المشاورة المأمور بها هنا هي المشاورة في شؤون الأمّة ومصالحها، وقد أمر الله بها هنا ومدحها في ذكر الأنصار في قوله تعالى: ﴿وأمرهم شورى بينهم﴾ [الشورى: ٣٨] واشترطها في أمر العائلة فقال: ﴿فإن أرادا فصالا عن تراض منهما وتشاور فلا جناح عليهما﴾ [البقرة: ٢٣٣]. فشرع بهاته الآيات المشاورة في مراتب المصالح كلّها: وهي مصالح العائلة ومصالح القبيلة أو البلد، ومصالح الأمّة.
واختلف العلماء في مدلول قوله: ﴿وشاورهم﴾ هل هو للوجوب أو للندب، وهل هو خاصّ بالرسول عليه الصلاة السّلام، أو عامّ له ولولاة أمور الأمّة كلّهم.
فَذهب المالكية إلى الوجوب والعموم، قال ابن خُوَيْز منداد: واجب على الولاة المشاورة، فيُشاورون العلماء فيما يشكل من أمور الدّين، ويشاورون وجوه الجيش فيما يتعلّق بالحرب، ويشاورون وجوه النَّاس فيما يتعلَّق بمصالحهم ويشاورون وجوه الكتّاب والعمّال والوزراء فيما يتعلّق بمصالح البلاد وعمارتها. وأشار ابن العربي إلى وجوبها بأنَّها

سبب للصّواب فقالَ: والشورى مِسبار العقل وسبب الصّواب. يشير إلى أنّنا مأمورون بتحرّي الصّواب في مصالح الأمّة ، وما يتوقّف عليه الواجب فهو واجب. وقال ابن عطية: الشورى من قواعد الشّريعة وعزائم الأحكام ، ومن لا يستشير أهل العلم والدين فعزله واجب ، وهذا ما لا اختلاف فيه. واعتراض عليه ابن عرفة قوله: فعزله واجب ولم يعترض كونها واجبة ، إلاّ أنّ ابن عطية ذكر ذلك جازماً به وابن عرفة اعترضه بالقياس على قول علماء الكلام بعدم عزل الأمير إذا ظهر فسقه ، يعني ولا يزيد تركُ الشورى على كونه تركَ واجب فهو فسق.

التحرير والتنوير[٣/٢٦٢]

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (١٥٩(

وقلت: من حفظ حجّة على من لم يحفظ ، وإنّ القياس فيه فارق معتبر فإنّ الفسق مضرّته قاصرة على النفس وترك التشاور تعريض بمصالح المسلمين للخطر والفوات ، ومحمل الأمر عند المالكية للوجوب والأصل عندهم عدم الخصوصية في التّشريع إلاّ لدليل.

وعن الشافعي أنّ هذا الأمر للاستحباب ، ولتقتدي به الأمّة ، وهو عامّ للرسول وغيره ، تطييباً لنفوس أصحابه ورفعاً لأقدارهم ، وروى مثله عن قتادة ، والرّبيع ، وابن إسحاق. وردّ هذا أبو بكر أحمدُ بن عليّ الرازي الحنفي المشهور بالجصّاص بقوله: لو كان معلوماً عندهم أنّهم إذا استفرغوا جهدهم في استنباط الصّواب عمّا سُئِلُوا عنه ، ثُمّ لم يكن معمولاً به ، لم يكن في ذلك تطييب لنفوسهم ولا رفع لأقدارهم ، بل فيه إيحاشُهم فالمشاورة لم تفد شيئاً فهذا تأويل ساقط. وقال النووي ، في صدر كتاب الصلاة من «شرح مسلم»: الصحيح عندهم وجوبها وهو المختار. وقال الفخر: ظاهر الأمر أنّه للوجوب. ولم ينسب العلماء للحنفية قولاً في هذا الأمر إلا أنّ الجصّاص قال في كتابه أحكام القرآن عند قوله تعالى: ﴿وأمرهم شورى بينهم﴾: هذا يدلّ على جلالة وقع المَشُورة لذكرها مع الإيمان وإقامة الصّلاة ويدلّ على أنّنا مأمورون بها. ومجموع كلامي الجصّاص يدلّ أن مذهب أبي حنيفة وجوبها.

ومن السلف من ذهب إلى اختصاص الوجوب بالنّبيء صلى الله عليه وسلم قاله الحسن وسفيان ، قالا: وإنّما أمر بها ليقتدى به غيره وتشيع في أمّته وذلك فيما لا وحي فيه. وقد استشار النّبيء صلى الله عليه وسلم أصحابه في الخروج لبدر ، وفي الخروج إلى أحُد ، وفي شأن الأسرى يوم بدر ، واستشار عموم الجيش في رَدِّ سبي هوازن.

والظاهر أنّها لا تكون في الأحكام الشرعية لأنّ الأحكام إن كانت بوحي فظاهر ، وإن كانت اجتهادية ، بناء على جواز الاجتهاد للنّبيء صلى الله عليه وسلم في الأمور الشرعية ، فالاجتهاد إنّما يستند للأدلّة لا للآراء وإذا كان المجتهد من أمّته لا يستشير في اجتهاده ، فكيف تجب الاستشارة على النّبيء صلى الله عليه وسلم مع أنّه لو اجتهد وقلنا بجواز الخطإ عليه فإنّه لا يُقرّ على خطإ باتّفاق العلماء. ولم يزل من سنّة خلفاء العدل استشارة أهل الرأي في مصالح المسلمين ،

قال البخاري في كتاب الاعتصام من «صحيحه»: «وكانت الأئمة بعد النَّبيِّ صلى الله عليه وسلم يستشيرون الأمناء من أهل العلم، وكان القُرّاء أصحابَ مشُورة عمَرَ: كُهولاً كانوا أو شُبَّاناً، وكان وقّافاً عند كتاب الله». وأخرج الخطيب عن عليّ قال: «قلت: يا رسول الله الأمر ينزل بعدَكَ لم ينزل فيه قرآن ولم يُسمع منك فيه شيء قال: اجمعوا له العابِدَ من أمّتي واجعلوه بينكم شُورى ولا تقضوه برأي واحد» واستشار أبو بكر في قتال أهل الردّة، وتشاور الصّحابةُ في أمر الخليفة بعد وفاة النَّبيِّ صلى الله عليه وسلم وجعل عمر رضي الله عنه الأمر شورى بعده في ستَّة عيّنهم، وجعل مراقبة الشورى لخمسين من الأنصار، وكان عمر يكتب لعمّاله يأمرهم بالتَّشاور، ويتمثّل لهم في كتابه بقول الشاعر (لم أقف على اسمه (:التحرير والتنوير [٣/٢٦٣]

مجتهدینی که شورا را سنت و یا مستحب میدانند

راي كساني كه شورا را سنت مي دانند: اين قول را قتاده ابن اسحق شافعي رح, ربيع, ابن حزم و ابن قيم) أورده انی و ابن حجر نيز قائل به ترجيح شده و در ميان سخنان بعضی از سلف صالح نيز اين نظر مطرح است. با قياس به اين كه شورا و مشورت بر رسول خدا ص واجب نبوده است. (نقش شورا در اسلام دكتور صلابی ص ۱۷۲))

احكام القرآن - شافعي (ص: ۲٦٥(

.شافعي (رحمه الله) گويد: خداي تعالي در سورة آل عمران آية ۱٥٩ فرموده:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ﴾... (آل عمران/ ۱٥٩(

"و در كارها با ايشان مشورت كن."

و در سورة شوري آية ۳۸ فرموده:

﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾... (شوري/ ۳۸(

"و امرشان بين خودشان بمشورت است (كار مؤمنين مشورت است."(

شافعي گويد: حسن بصري گفته كه رسول خدا - صلى الله عليه وسلم - از مشورت مردم بينياز بود، وليكن خدا خواسته كه براي حكامِ پس از رسول - صلى الله عليه وسلم - سنتي باشد.

شافعي (رحمه الله) گويد: و هرگاه بر حاكمِ امري رخ داد كه احتمال چند وجه ميدهد و يا مشكل باشد، سزاوار اين است كه مشورت كند با شخصي كه بين علم و امانت جمع نموده است. و بسط كلام داده است.

و به همان اسناد شافعي (رحمه الله) گويد: خداي عزوجل در سورة ص آية ۲٦ فرموده:

﴿یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ﴾

(...ص/۲٦)

"اي داود، ما تو را جانشين حكام زمين قرار داديم پس ميان مردم بحق حكم نما."

و دربارة حكم بين اهل كتاب در سورة مائده آية ٤٢ فرموده:

﴿وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ ﴾... (مائده/٤٢)

"و اگر حكم كردي پس بين ايشان بعدالت حكم كن."

و نيز به رسول خود در آية ٤٩ همان سوره فرموده:

﴿وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ ﴾... (مائده/٤٩)

احكام القرآن - شافعي (ص: ٢٦٥)

شافعي گويد: حسن بصري گفته كه رسول خدا - صلى الله عليه وسلم - از مشورت مردم بينياز بود، وليكن خدا خواسته كه براي حكامِ پس از رسول - صلى الله عليه وسلم - سنتي باشد.

شافعي (رحمه الله) گويد: و هرگاه بر حاكم امري رخ داد كه احتمال چند وجه ميدهد و يا مشكل باشد، سزاوار اين است كه مشورت كند با شخصي كه بين علم و امانت جمع نموده است. و بسط كلام داده است.

بيهقي از ابن عباس نقل مي كند -هنگامي كه امر به مشاوره در سوره آل عمران نازل شد، رسول كريم فرمود: "اما أن الله و رسوله لغنيان عنها ولكن جعلها الله تعالي رحمه لامتي فمن استشار منهم لم يعدم رشدا و من تركها لم يعدم غيا" يعني هرچند خدا و رسول او نيازمند مشاوره نمي باشند، در امري كه تصريح گرديده در كتاب و سنت ديگر نيازي به تعديل و تغيير آن نيست؛ اما مامور شدن رسول اكرم به مشاوره يك نوع رحمت براي مردم است، كار مبني بر مشوره داراي كاميابي خواهد بود و بدون مشوره شكست را درپي خواهد داشت.

قياس

قياس آنست حكمي را كه بواسطه نص شرعي، درباره چيزي، محقق است، به امري ديگر يا امور ديگري كه منصوص عليه نيستند، ولي با آن چيزي منصوص عليه، در علت حكم، همانند مي باشند، سرايت و تعميم دهند.

براي جمهور علما، قياس حجت و دليل شرعي است، بدين معني كه اگر حكم واقعه اي، بوسيله قرآن و سنت نبوي و اجماع ثابت نشده باشد، استناد به قياس براي بيان حكم آن، صحيح و معتبر است. (ترجمه فارسي فقه السنه - سيد سابق (١/ ٥١))

در مسئله مشورت رسول الله ص با اصحاب ايشان چند مسئله وجود دارد:

۱. رسول الله ص متصل به وحی جلی و خفی و ارتباط با الله ج بودند و کسی که به وحی متصل است نیاز به مشورت مخلوق ندارد

۲. رسول الله ص معصوم بودند و کسی که معصوم باشد نیاز به مشورت غیر معصوم ندارد (اصحاب کبار هر کدام شخصا غیر معصوم بودند(

۳. در طول حیات رسول الله ص دین در حال تکمیل بود و تنها در حجة الوداع بود که آیه الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد. تا قبل از این زمان تمام آیات قران کامل نزد اصحاب نبود و احادیث و سنت نیز بدیشان کامل نرسیده بود لذا در این زمان مشوره با کسانی که علم دین برایشان کامل نشده بود ممکن باعث کاری شود که سبب نارضایتی خداج شود مانند مشوره با ابوبکر درباره اسرای بدر

در مسئله مشورت حکام عصر ما با فضلای امت چند مسئله زیر وجود دارد:

۱. حکام زمان ما (عصر بعد از خلفاء راشدین) نه معصوم اند و نه مجتهد اعلم و افضل و نه هم از شر شیطان و نفس اماره و گناه ایمن و محفوظ میباشند

۲. در زمان ما دین تکمیل است و قرآن و احادیث و سنت برای ما به شکل کامل در دسترس امت و علما و فضلای امت میباشد

۳. اجماع امت از ضلالت بدور بوده و لذا معصوم میباشد و رای معصوم بر رای غیر معصوم ارجح است

آیا علت حکم در این دو مورد همانند است؟ با وجود چنین اختلافات عظیمی آیا باز هم قیاس بین این دو ممکن است؟ آیا باز هم میتوان یك فرد عوام را با رسول الله ص قیاس کرد؟ مسلما رسول الله ص با یك فرد عامی فرق عظیم دارد و قابل قیاس نیستند.

لذا اگر شورا بر حضرت پیامبر ص مستحب بود اما مطابق احادیث و متن آیه و ضرورتها و شرایط حکام و مردم عوام بر امرا و حکام مسلمین واجب است.

حتی اگر شورا بر خلفاء راشدین نیز واجب نبوده است باز هم شورا بر امرا و حکام مسلمین واجب است. چرا که آنها خلفاء و نائبین رسول الله ص بودند و همچنین مجتهد اعلم و افضل امت در وقت خود بودند و به تحقیق عادل بودند اما حکام امروزی نه مجتهد هستند و نه اعلم و نه افضل و نه هم عدالت آنها تایید و تضمین است. و این فرق در شرایط حکام و خلفاء مشورت را بر آنها واجب میگرداند تا اینکه بتوانند به آیه "أن يحكموا بالعدل" را که بر حکام فرض است اجرا کنند.

ما لا يتم الا به واحب فهو واجب

میدانیم که وظایف خلیفه عبارتند از:

وَالَّذِي يَلْزَمُهُ مِنَ الأُمُورِ الْعَامَّةِ عَشَرَةُ أَشْيَاءَ : أَحَدُهَا حِفْظُ الدِّينِ عَلَى أُصُولِهِ الْمُسْتَقِرَّةِ وَمَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ سَلَفُ الأُمَّةِ، فَإِنْ نَجَمَ مُبْتَدِعٌ أَوْ زَاغَ ذُو شُبْهَةٍ عَنْهُ أَوْضَحَ لَهُ الْحُجَّةَ وَبَيَّنَ لَهُ الصَّوَابَ وَأَخَذَهُ بِمَا يَلْزَمُهُ مِنَ الْحُقُوقِ وَالْحُدُودِ، لِيَكُونَ الدِّينُ مَحْرُوسًا مِنْ خَلَلٍ وَالأُمَّةُ مَمْنُوعَةً مِنْ زَلَلٍ.

الثَّانِي : تَنْفِيذُ الأَحْكَامِ بَيْنَ الْمُتَشَاجِرِينَ وَقَطْعُ الْخِصَامِ بَيْنَ الْمُتَنَازِعِينَ حَتَّى تَعُمَّ النَّصَفَةُ، فَلَا يَتَعَدَّى ظَالِمٌ وَلَا يَضْعُفُ مَظْلُومٌ.

الثَّالِثُ : حِمَايَةُ الْبَيْضَةِ وَالذَّبُّ عَنِ الْحَرِيمِ لِيَتَصَرَّفَ النَّاسُ فِي الْمَعَايِشِ وَيَنْتَشِرُوا فِي الأَسْفَارِ آمِنِينَ مِنْ تَغْرِيرٍ بِنَفْسٍ أَوْ مَالٍ.

وَالرَّابِعُ : إِقَامَةُ الْحُدُودِ لِتُصَانَ مَحَارِمُ اللهِ تَعَالَى عَنِ الِانْتِهَاكِ وَتُحْفَظَ حُقُوقُ عِبَادِهِ مِنْ إِتْلَافٍ وَاسْتِهْلَاكٍ.

وَالْخَامِسُ : تَحْصِينُ الثُّغُورِ بِالْعُدَّةِ الْمَانِعَةِ وَالْقُوَّةِ الدَّافِعَةِ حَتَّى لَا تَظْفَرَ الأَعْدَاءُ بِغِرَّةٍ يَنْتَهِكُونَ فِيهَا مُحَرَّمًا أَوْ يَسْفِكُونَ فِيهَا لِمُسْلِمٍ أَوْ مُعَاهَدٍ دَمًا.

وَالسَّادِسُ : جِهَادُ مَنْ عَانَدَ الإِسْلَامَ بَعْدَ الدَّعْوَةِ حَتَّى يُسْلِمَ أَوْ يَدْخُلَ فِي الذِّمَّةِ لِيُقَامَ بِحَقِّ اللهِ تَعَالَى فِي إِظْهَارِهِ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ.

وَالسَّابِعُ : جِبَايَةُ الْفَيْءِ وَالصَّدَقَاتِ عَلَى مَا أَوْجَبَهُ الشَّرْعُ نَصًّا وَاجْتِهَادًا مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا عَسْفٍ.

وَالثَّامِنُ : تَقْدِيرُ الْعَطَايَا وَمَا يَسْتَحِقُّ فِي بَيْتِ الْمَالِ مِنْ غَيْرِ سَرَفٍ وَلَا تَقْتِيرٍ وَدَفْعُهُ فِي وَقْتٍ لَا تَقْدِيمَ فِيهِ وَلَا تَأْخِيرَ.

التَّاسِعُ : اسْتِكْفَاءُ الأُمَنَاءِ وَتَقْلِيدُ النُّصَحَاءِ فِيمَا يُفَوِّضُ إِلَيْهِمْ مِنَ الأَعْمَالِ وَيَكِلُهُ إِلَيْهِمْ مِنَ الأَمْوَالِ، لِتَكُونَ الأَعْمَالُ بِالْكَفَاءَةِ مَضْبُوطَةً وَالأَمْوَالُ بِالأُمَنَاءِ مَحْفُوظَةً.

الْعَاشِرُ : أَنْ يُبَاشِرَ بِنَفْسِهِ مُشَارَفَةَ الأُمُورِ وَتَصَفُّحَ الأَحْوَالِ ؛ لِيَنْهَضَ بِسِيَاسَةِ الأُمَّةِ وَحِرَاسَةِ الْمِلَّةِ

آیا در عصر ما فردی وجود دارد که این ده وظیفه بسیار عظیم را به تنهایی و با علم و عل خود به اکمال و انجام رساند. آیا فردی وجود دارد که در تمام علوم متخصص و اعلم و افضل باشد و برهمه امور اشراف داشته باشد و به همه مسائل وقوف کامل و صحیح داشته باشد. بلی چنین شخصی هرگز یافت نخواهد شد.

وقتی چنین شخصی یافت نمیشود اداره امور به چه صورت باید انجام گیرد؟

مقاصد الشریعه یا مقاصد شرع در باب حکومت داری تحقیق گردد

مسلما مقاصد الشریعه از انتخاب خلیفه مسلمین انجام امور خلافت براساس کلام الله ج و منهج و سنت رسول الله ص میباشد. لذا هر آنچه برای انجام این مقصد لازم است خود نیز لازم است (مالا یتم الا به واجب فهو واجب (

چون علوم دینی و دنیوی امروزه به قدری گسترده است که بیش از صدها رشته تخصصی ایجاد شده است و هر رشته یك متخصص وکارشناس جداگانه می طلبد. امروزه هر امری به یك متخصص برجسته و با تجربه ضرورت دارد و لذا

حاکم و امیر و خلیفه مسلمین باید که با صدها نفر مشوره کند ورای و نظر تخصصی آنها را در امور تطبیق کند. اگر حاکم با اهل رای و متخصصین امور مشورت نکند لذا مطابق حدیث شریف شکست و ناکامی در امر حکومت اسلامی ایجاد میشود.

حضرت پیامبر ج فرمودند: قضات سه گونه اند، یکی در بهشت و دوتای دیگر در جهنم؛ آن قاضی که حق را بداند و به آن قضاوت کند بهشتی است و آن قاضی که حق را بداند و عمداً از آن عدول کند و آن که بدون علم و دانش قضاوت کند جهنمیاند ( )

لذا کسب علم از طریق تعلیم یا مشورت بر حکام واجب است. از آنجایی که کسب تمامی علوم برای یك شخص ممکن نیست لذا مشورت در زمان ما برای خلیفه و حاکم امری واجب میباشد.

اولی الامر

اولی الامر مصدر امر است و در قرآن ماسه مصدر امر داریم:

١. الله ج

٢. رسوالله ص

٣. شورا

لذا اولی الامر حقیقی خداوند است خداوند امر را به طرق وحی جلی یعنی قرآن وحی خفی یعنی سنت نبوی به انسانها فرستاده است و خداوند به شورا نیز حق مشروط امر را داده است. این سه تنها مراجع امر و اولی الامر میباشند. کسانی را که رسول الله ص به عنوان امیر لشکر و یا منطقه و مردم انتخاب میکردند در واقع نائب و مامورین رسول الله ص بودند و موظف به اجرای فرامین الله و رسول الله ص بودند لذا آنها در واقع نمایندۀ اولی الامر و مامور و حامل امر بودند و نه صاحب امر چراکه در یك زمان مسلمین نمیتوانند دو اولی الامر داشته باشند. خلفای راشدین نیز خود را خلیفه رسول الله ص و نائب ایشان در امور شرعی میدانستند و لذا نمایندۀ اولی الامر و مامور بودند. لذا اطلاق لفظ اولی الامر بر غیر از خدا و پیامبر و شورا در واقع به معنی نمایندۀ اولی الامر و حامل امر و مامور میباشد. این لفظ به کسی استعمال میشود که به نیابت از رسول الله ص اداره لشکر و یا مردم و یا سرزمینی را به عهدۀ داشته باشد. حکام اولی الامر و صاحبان امر نیستند بلکه صاحبان قدرت هستند اگر کاری را بر اساس امر شریعت انجام دادند قابل اطاعت میباشند و اگر برخلاف امر شریعت حکم کردند حکم آنها امر نبوده و باطل است و قابل اطاع نیست. لذا در واقع این شریعت است که مصدر امر و اولی الامر است و حاکم صاحب قدرت از خود امر و اختیاری ندارد و لذا اولی الامر حقیقی نیست بلکه مجری الامر است.

)عدۀ ای براین باورند که علماء عصر ما مبلغ دین و لذا مبلغ امر مباشند. اینها از خود رای و اجتهادی ندارند و فقط براساس اصول دین و رای مجتهدین مذهب عمل میکنند لذا ایشان مصدر امر نیمباشند بلکه مبلغ و مفسر امر میباشند. اجماع علما خود نوعی شورا است و در فصل شورا قابل بحث میباشد.(

خلفای راشدین نیز اولی الامر بودند چرا سنت و طریقه آنها مورد تایید خداوند و رسولش ص بوده است. خداوند ایمان ایشان را کامل دانسته (آمنو بمثل ما آمنتم فقد اهتدو) و آنان را هدایت شدۀ معرفی میکند و از ایشان (اعمال ایشان) راضی بود (رضی الله و رضوا عنه) و رسول الله صلی علیه و سلم نیز می فرماید علیکم باالسنتی و سنت خلفاء

الراشدین المهدیین من بعدی. تایید خداوند و رسولش از ایمان و اعمال و هدایت و سنت خلفاء راشدین ایشان را نیز اولی الامر میسازد و مخالفت با ایشان را منع میگرداند. خلفاء راشدین نیز مصدر امر بودند که همانا سنت خلفاء راشدین میباشد و این سنت در حقیقت مفسر سنت پیامبر ص میباشد.

برای شناخت بهتر اولی الامر بهتر است که اول خود امر را بشناسیم: امر چیست؟

خداوند مي فرمايد: (أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُم مَّا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) [النور: ٥٤.]
«بگو که فرمان خدا و رسول را اطاعت کنید و اگر اطاعت نکردند بر آن ها بار تکلیف خود و بر شما بار تکلیف خویش است و باز از روي شفقت بگو که اگر خدا را اطاعت کنید، هدایت و سعادت خواهید شد و بر رسول جز ابلاغ رسالت کامل تکلیفي نخواهد بود.»

تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (٤٥/١)
(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلا. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالا بَعِيدًا. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا).
تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (٤٦/١)
اي کساني که ایمان آورده اید، از خدا (با پیروي از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمّد مصطفي با تمسك به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداري نمائید (مادام که دادگر و حقگرا بوده و مجري احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزي اختلاف داشتید (و در امري از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوي) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعني رجوع به قرآن و سنت) براي شما بهتر و خوش فرجام تر است... (اي پیغمبر) آیا تعجب نمي کني از کساني که مي گویید که آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند (ولي با وجود تصدیق کتابهاي آسماني، به هنگام اختلاف) مي خواهند داوري را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را بجاي حکم خدا بپذیرند؟!). و حال آنکه بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند. و اهریمن مي خواهد که ایشان را بسي گمراه (و از راه حق و حقیقت بدر) کند... و زماني که بدیشان گفته شود: به سوي

چیزي بیائید که خداوند آن را (بر محمّد) نازل کرده است، و به سوي پیغمبر روي آورید (تا قرآن را براي شما بخواند و رهنمودتان دارد)، منافقان را خواهي دید که سخت به تو پشت مي کنند (و از تو مي گریزند و دیگران را نیز از تو باز مي دارند). (نساء/ ٥٩-٦١)

)وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّه. (

هیچ پیغمبري را نفرستاده ایم، مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود. (نساء/ ٦٤)

امر رسول الله ابلاغ رسالت الهی است که به وسیله وحی خفی و جلی به او میرسد و امر الله وسیله هدایت است.

اولی الامر ظاهری یعنی مجری الامر

احکام القرآن - شافعي (ص: ٢٢)

سپس شافعي (رحمه الله) فرموده: از طرف خدا آیاتي وارد شده براي بیان وجوب طاعت رسول خدا - صلی الله علیه وسلم -. از آن جمله در سورة نساء آیة ٥٩ فرموده:

)يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ ... (نساء/ ٥٩)

"اي کساني که ایمان آوردهاید، اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول و فرمانداراني که از میان شما هستند."

بعضي از اهل علم گفتهاند که مقصود از "أولو الأمر" فرمانداران سپاهیان رسول خدایند، و چنین به ما خبر رسیده است، و خدا داناتر است. و این قول شبیه است به قول آنکه گفته که اطراف مکه بعضي عرب هاي بودند که امارتي و امیري را نمیشناخت و به دماغ آن بر میخورد که بعضي مطیع دیگري باشد بعنوان امارت. پس چون دین رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - را پذیرفت غیر رسول خدا کس دیگر را به این مقام نمیشناخت، پس مأمور شدند که فرمانداراني که رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - آنان را معین کرده اطاعت کنند نه اطاعت مطلقه، بلکه چنان اطاعتي که استثناء دارد (و مقید است به اینکه امرشان طبق کتاب و سنت باشد زیرا اطاعت خدا و رسول مقدم بر اطاعت اولوا الامر میباشد) و لذا خداي تعالي در همان آیة ٥٩ فرموده:

)فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾... (نساء/ ٥٩)

"اگر بین شما با یکدیگر (حتي با فرماندار) نزاع گردید و در چیزي اختلاف نمودید نزاع را برگردانید به آنچه خدا گفته و رسول بیان نموده."

و اگر نمیدانید چون به رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - و یا اصحاب او رسیدید سؤال کنید زیرا این واجبي است که نزاع در آن نیست. و لذا خداي عزوجل در سورة احزاب آیة ٣٦ فرموده:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ﴾... (احزاب/٣٦)

تفسیر نور خرم دل (ص: ٤٣)

«أُوْلِي الأَمْرِ»: کارداران. کارگزاران. امراء و فرمانروایان. «مِنكُمْ»: از خودتان. یعني کارداران و حکّام باید مسلمان باشند و در راه شریعت، و نه معصیت گام بردارند.

اصول عقاید اهل سنت در پرتو کتاب و سنت (ص: ٣٩٥)

الله تعالي مي فرماید: ﴿يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (٥٩)﴾ [النساء: ٥٩]. «اي کساني که ایمان آورده اید خدا، رسول و صاحبان امر را اطاعت کنید؛ اگر در چیزي دچار اختلاف و نزاع شدید آن را به خدا و رسول برگردانید در صورتي که به خداوند و روز آخرت ایمان دارید این بهتر و سرانجام آن نیکوتر است» حافظ ابن کثیر مي گوید: (أطيعوا الله، أي اتبعوا كتابه، وأطيعوا الرسول أي خذوا سنته، وأولي الأمر منكم أي فيما أمروكم به من طاعة الله لا في معصية الله، فإنه لا طاعة لمخلوق في معصية الله) «أطیعوا الله، یعني از کتاب خدا پیروي کنید و أطیعوا الرسول یعني سنت پیامبر را برگیرید و أولي الأمر منكم یعني در آنچه از اطاعت پروردگار، شما را امر مي کند و نه در معصیت پروردگار او را اطاعت کنید زیرا در نافرماني پروردگار از مخلوق اطاعت نمي شود». و مي فرماید: ﴿فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ «اگر در چیزي دچار اختلاف و نزاع شدید آن را به خدا و رسول برگردانید» مجاهد مي گوید: منظور کتاب خدا و سنت رسولش مي باشد. و این امر از جانب الله تعالي است به اینکه مردم در هر چیزي از اصول و فروع دین دچار اختلاف شدند، اختلاف در آن مورد را به کتاب و سنت برگردانند همانگونه که الله تعالي مي فرماید: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِن شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ [الشوري: ١٠]. «در باره هرچه اختلاف کردید حکم آن را به سوي خدا برگردانید» یعني داوري در دشمني ها و ندانسته ها را به کتاب و سنت برگردانید و کسي که آن را به سوي این دو برنگرداند به خدا و روز قیامت ایمان ندارد.

تفسیر أیه

يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (٥٩)

"أيحسب أحدكم وهو متّكىء على أريكته وقد يَظنّ أنّ الله لم يحرّم شيئاً إلاّ ما في هذا القرآن ألا وإنّي والله قد أمَرت ووعظت ونهيت عن أشياء إنّها لمثل القرآن أو أكثر " وأخرجه الترمذي من حديث المقدام . وعرض الحوادث على مقياس تصرّفاته والصريح من سنّته.

والتنازعُ : شدّة الاختلاف ، وهو تفاعل من النزع ، أي الأخذ ، قال الأعشى :

نازعتُهم قُضب الريحان متّكئاً... وقهوةً مُزة رَاوُوقها خَضِل

فأطلق التنازع على الاختلاف الشديد على طريق الاستعارة ، لأنّ الاختلاف الشديد يشبه التجاذبَ بين شخصين ، وغلب ذلك حتّى ساوى الحقيقة، قال الله تعالى : ﴿ولا تَنَازَعُوا فَفْشَلوا﴾ [الأنفال : ٤٦] ﴿فتنازعوا أمرهم بينهم وأسرّوا النجوى﴾ [طه : ٦٢.]

وضمير ﴿تنازعتم﴾ راجع للذين آمنوا فيشمل كلّ من يمكن بينهم التنازع ، وهم مَن عدا الرسولَ ، إذ لا ينازعه المؤمنون ، فشمل تنازع العموم بعضهم مع بعض ، وشمل تنازع ولاة الأمور بعضهم مع بعض ، كتنازع الوزراء مع الأمير أو بعضهم مع بعض ، وشمل تنازع الرعية مع ولاة أمورهم ، وشمل تنازع العلماء بعضهم مع بعض في شؤون علم الدين . وإذا نظرنا إلى ما ذكر في سبب النزول نجد المراد ابتداء هو الخلاف بين الأمراء والأمّة ، ولذلك نجد المفسّرين قد فسّروه ببعض صور من هذه الصور ، فليس مقصدهم قصر الآية على ما فسّروا به ، وأحسن عباراتهم في هذا قول الطبري : «يعني فإن اختلفتم أيّها المؤمنون أنتم فيما بينكم أو أنتم وأولو أمركم فيه» . وعن مجاهد : فإن تنازع العلماء ردّوه إلى الله.»

ولفظ (شيء) نكرة متوغّلة في الإبهام فهو في حيّز الشرط يفيد العموم ، أي في كلّ شيء ، فيصدق بالتنازع في الخصومة على الحقوق ، ويصدق بالتنازع في اختلاف الآراء عند المشاورة أو عند مباشرة عمل مّا ، كتنازع ولاة الأمور في إجراء أحوال الأمّة . ولقد حسَّن موقع كلمة (شيء) هنا تعميم الحوادث وأنواع الاختلاف ، فكان من المواقع الرشيقة في تقسيم عبد القاهر ، وقد تقدّم تحقيق مواقع لفظ شيء عند قوله تعالى : ﴿ولنبلونّكم بشيء من الخوف والجوع﴾ في سورة البقرة (١٥٥. (

والردّ هنا مجاز في التحاكم إلى الحاكم وفي تحكيم ذي الرأي عند اختلاف الآراء . وحقيقته إرجاع الشيء إلى صاحبه مثل العارية والمغصوب ، ثم أطلق على التخلّي عن الانتصاف بتفويض الحكم إلى الحاكم ، وعن عدم تصويب الرأي بتفويض تصويبه إلى الغير ، إطلاقاً على طريق الاستعارة ، وغلب هذا الإطلاق في الكلام حتّى ساوى الحقيقة.

وعموم لفظ شيء في سياق الشرط يقتضي عموم الأمر بالردّ إلى الله والرسول؛ وعموم أحوال التنازع ، تبعاً لعموم الأشياء المتنازع فيها ، فمن ذلك الخصومات والدعاوي في الحقوق ، وهو المتبادر من الآية بادىء بدء بقرينة قوله عقبه ألم تر إلى الذين يزعمون أنّهم آمنوا بما أنزل إليك وما أنزل من قبلك يريدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت فإنّ هذا كالمقدّمة لذلك فأشبه سبب نزول ، ولذلك كان هو المتبادر وهو لا يمنع من عموم العامّ ، ومن ذلك التنازع في طرق تنفيذ الأوامر العامّة ، كما يحصل بين أفراد الجيوش وبين بعض قوادهم.

التحرير والتنوير [٤٥٣/٣]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (٥٩)

لما أمر الولاة بأداء الأمانات إلى أهلها وأن يحكموا بالعدل، أمر الناس بأن يطيعوهم وينزلوا على قضاياهم. والمراد بأولي الأمر منكم: أمراء الحق؛ لأن أمراء الجور الله ورسوله بريئان منهم، فلا يعطفون على الله ورسوله في وجوب الطاعة لهم، وإنما يجمع بين الله ورسوله والأمراء الموافقين لهما في إيثار العدل واختيار الحق والأمر بهما والنهي عن أضدادهما كالخلفاء الراشدين ومن تبعهم بإحسان. وكان الخلفاء يقولون: أطيعوني ما عدلت فيكم، فإن خالفت فلا طاعة لي عليكم. وعن أبي حازم أن مسلمة بن عبد الملك قال له: ألستم أمرتم بطاعتنا في قوله: ﴿وَأُولِي الامرِ مِنْكُمْ﴾ قال: أليس قد نزعت عنكم إذا خالفتم الحق بقوله: ﴿فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَىْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى الله والرسول﴾ وقيل: هم أمراء السرايا وعن النبي صلى الله عليه وسلم:

«(٢٨٧) من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله، ومن يطع أميري فقد أطاعني ومن يعصِ أميري فقد عصاني»، وقيل: هم العلماء الدينون الذين يعلمون الناس الدين ويأمرونهم بالمعروف وينهونهم عن المنكر. ﴿فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَىْءٍ﴾ فإن اختلفتم أنتم وأولوا الأمر منكم في شيء من أمور الدين، فردّوه إلى الله ورسوله، أي: ارجعوا فيه إلى الكتاب والسنة. وكيف تلزم طاعة أمراء الجور وقد جنح الله الأمر بطاعة أولي الأمر بما لا يبقى معه شك، وهو أن أمرهم أولاً بأداء الأمانات وبالعدل في الحكم وأمرهم آخراً بالرجوع إلى الكتاب والسنة فيما أشكل، وأمراء الجور لا يؤدّون أمانة ولا يحكمون بعدل، ولا يردون شيئاً إلى كتاب ولا إلى سنة، إنما يتبعون شهواتهم حيث ذهبت بهم، فهم منسلخون عن صفات الذين هم أولو الأمر عند الله ورسوله، وأحق أسمائهم: اللصوص المتغلبة ﴿ذلك﴾ إشارة إلى الرد إلى الكتاب والسنة ﴿خَيْراً﴾ لكم وأصلح ﴿وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً﴾ وأحسن عاقبة. وقيل: أحسن تأويلاً من تأويلكم أنتم.

تفسير الكشاف [١/٤٢٤]

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا (٥٨) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (٥٩) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ

الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (٦٠) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (٦١ ((

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّواْ الأمانات إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ خطاب يعم المكلفين والأمانات، وإن نزلت يوم الفتح في عثمان بن طلحة بن عبد الدار لما أغلق باب الكعبة، وأبى أن يدفع المفتاح ليدخل فيها رسول الله وقال: لو علمت أنه رسول الله لم أمنعه فلوى علي كرم الله وجهه يده وأخذه منه وفتح، فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم وصلى ركعتين فلما خرج سأله العباس رضي الله عنه أن يعطيه المفتاح ويجمع له السقاية والسدانة. فنزلت فأمره الله أن يرده إليه، فأمر علياً رضي الله عنه أن يرده ويعتذر إليه، وصار ذلك سبباً لإسلامه ونزل الوحي بأن السدانة في أولاده أبداً ﴿وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ الناس أَن تَحْكُمُواْ بالعدل﴾ أي وأن تحكموا بالإنصاف والسوية إذا قضيتم بين من ينفذ عليه أمركم، أو يرضى بحكمكم ولأن الحكم وظيفة الولاة قيل الخطاب لهم. ﴿إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ﴾ أي نعم شيئاً يعظكم به، أو نعم الشيء الذي يعظكم به فما منصوبة موصوفة بيعظكم به. أو مرفوعة موصولة به. والمخصوص بالمدح محذوف وهو المأمور به من أداء الأمانات والعدل في الحكومات. ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً﴾ بأقوالكم وأحكامكم وما تفعلون في الأمانات.

﴿ياأيها الذين ءامَنُواْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرسول وَأُوْلِي الأمر مِنْكُمْ﴾ يريد بهم أمراء المسلمين في عهد الرسول صلى الله عليه وسلم وبعده، ويندرج فيهم الخلفاء والقضاة وأمراء السرية. أمر الناس بطاعتهم بعدما أمرهم بالعدل تنبيهاً على أن وجوب طاعتهم ما داموا على الحق. وقيل علماء الشرع لقوله تعالى: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرسول وإلى أُوْلِي الامر مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الذين يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ ﴿فَإِن تَنَازَعْتُمْ﴾ أنتم وأولو الأمر منكم. ﴿فِي شَيْءٍ﴾ من أمور الدين، وهو يؤيد الوجه الأول إذ ليس للمقلد أن ينازع المجتهد في حكمه بخلاف المرؤوس إلا أن يقال الخطاب لأولي الأمر على طريقة الالتفات. ﴿فَرُدُّوهُ﴾ فراجعوا فيه. ﴿إِلَى اللَّهِ﴾ إلى كتابه. ﴿والرسول﴾ بالسؤال عنه في زمانه، والمراجعة إلى سنته بعده. واستدل به منكرو القياس وقالوا: إنه تعالى أوجب رد المختلف إلى الكتاب والسنة دون القياس. وأجيب بأن رد المختلف إلى المنصوص عليه إنما يكون بالتمثيل والبناء عليه وهو القياس، ويؤيد ذلك الأمر به بعد الأمر بطاعة الله وطاعة رسوله فإنه يدل على أن الأحكام ثلاثة مثبت بالكتاب ومثبت بالسنة ومثبت بالرد إليهما على وجه القياس

(تفسير البيضاوي [١/٤٦٦])

اولی الامر منکم در ظاهر صاحب امر است و نه در واقع. چراکه اول مقید به اطاعت از خدا و رسولش ص است. اگر اولی الامر بر اساس حکم خدا و رسولش امری داد آن واجب الاطاعة است و نزاع در آن روا نیست چراکه این حکم خدا و رسولش است و نه حکم امیر و فقط امیر آن را ابلاغ میکند. اگر امیر رایی از طرف خود صادر کرد که خارج از احکام خدا و رسولش بود و خلاف رضایت مومنین بود مومنین میتوانند با اولی الامر (منکم) که خود یکی

از مومنین است نزاع کنند (تنازعتم) و در این صورت فیصله و امر در آن شیئ از آن خدا و رسولش است. در اینجا حکم امیر یا اولی الامر باطل شده و فیصله الله و رسولش جاری میشود. خداوند هم سه مصدر امر را معرفی کرده است:

۱. اطیعوا الله ۲. اطیع الرسول ۳. و امرهم شوری بینهم

لذا در مسئله ای که در آن تنازع صورت گرفته باید ابتدا به امر خدا رجوع نمود وسپس به امر رسول الله ص رجوع نمود و اگر این موضوع در آن دو امر موجود نبود باید به شوری رجوع کرد. چرا که "امرهم شوری بینهم" شامل تمام اموری میباشد که در آن حکم خداج و رسولش ص وجود ندارد.

اصولا در نزاع با اولی الامر در تمامی امور حتی استنباط از کتاب الله و سنت رسول الله ص و امور خارج از این دو مبحث باید به شوری مراجعه شود چرا که:

اولا: استنباط شوری از شریعت و کتاب الله وسنت رسول الله (اطیعوا الله واطیعو الرسول) استنباط احسن است و بر فهم فرد حاکم از کتاب الله و سنت رسول الله ارجح است و مورد اطمینان میباشد. چرا که خطا ونسیان در اجماع و شوری کمتر از فرد است

ثانیا: آنچه که در کتاب الله و سنت رسول الله ص نباشد در حیطه صلاحیت های شورا قرار میگیرد. و فرد حاکم نمیتواند در صلاحیت شورا دخالت کند و یا آن را نقض کند.

تفسیر آیه شوری

تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۱۲۷/۱(

شاید به همین علت است که به دنبال خواندن نماز صفت شوري را مي آورد، پیش از این که زکات را ذکر کند:

)وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ (

وکارشان به شیوه ي رایزني وبر پایه ي مشورت با یکدیگر است.

تعبیر کلام بیانگر این است که همه کارهایشان شورائي است ، تا بدین وسیله سراسر زندگیشان را با رنگ شوري رنگ آمیزي کند. همان گونه که گفتیم این سخن یك نص مكي است ، و پیش از برپائي دولت اسلامي نازل گردیده است . پس در این صورت ، این قالب و قانوني است که عمومي تر و فراگیر تر از خود دولت در زندگي مسلمانان است ، قالب و دکور گروه اسلامي در همه ي احوال و اوضاع ایشان است ، هرچند که هنوز هم دولت به معني خاص خود پابرجا و برقرار نشده باشد. واقعیت این است که دولت در اسلام چیزي جز این نیست که جماعت مسلمانان و ویژگیهاي خاص ایشان ، به طور طبیعي و سرشتي جدا و ممتاز شود. جماعت مسلمانان هم دولت اسلامي را در ضمن خود دارند، و

جماعت مسلمانان و دولت اسلامي هر دو با همديگر برنامه اسلامي و نگاهباني و مراقبت برنامه اسلامي بر زندگي فردي وگروهي راتحقق مي بخشند و پياده مي كنند.

بدين خاطر قالب و قانون شوري در ميان گروه مسلمانان سابقه ديرينه اي دارد، و مدلول و مفهوم آن فراخ تر و ژرف تر از محيط دولت و امور حكومت در آن است. شوري قالب و قانون ذاتي زندگي اسلامي است. نشانه اي است كه گروه برگزيده براي رهبري بشريت را جدا و ممتاز مي سازد. شوري لازم ترين صفت از صفات رهبري است.

اما خداوند ج می فرماید:

(إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) النور/۵۱

«مؤمنان هنگامی که به سوی الله متعال و پیغمبرش فرا خوانده شوند، تا میان آنان داوری کند، سخن شان تنها همین است که می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم؛ و رستگاران واقعی ایشانند»

و همچنین می فرماید:

تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۱۱/۱(

)وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُّبِيناً) احزاب/۳۶

هيچ مرد و زن مؤمني، در كاري كه خدا و پيغمبرش داوري كرده باشند (و آن را مقرّر نموده باشند) اختياري از خود در آن ندارند (و اراده ايشان بايد تابع اراده خدا و رسول باشد). هر كسي هم از دستور خدا و پيغمبرش سرپيچي كند، گرفتار گمراهي كاملاً آشكاري مي گردد. (احزاب/۳۶(

همچنین ابوبکر - رضي الله عنه - از این که اسامه و سپاهش را نگه دارد ابا ورزید و گفت: همه می دانید که یکی از سفارش ها و عهدهای رسول خدا ص برای شما مشورت نمودن در چیزی بود که در آن سنّتی از نبی تان وجود نداشته باشد، و در آن باره از قرآن چیزی برایتان نازل نشده باشد. (یعنی آنجا که از کتاب الله و سنت رسول الله ص امری نباشد حیطه صلاحیت شورا است و لازم به مشورت است(.

از این سه آیه و این حدیث چنین استنباط میشود که صلاحیت شوری در تمام امور میباشد جز آنچه که در آن خدا ج ورسول الله ص حکم و یا رایی دارند. لذا در آنچه خدا و رسولش ص چیزی نگفته اند صلاحیت رای شورا میباشد.

شوری مسلمین میبایست یا از قیاس استفاده کند و یا اجماع امت بر آن دایر شود. البته آنجایی که ائمه مذاهب و مجتهدین امت مسلمه در گذشته بر آن اجماع کرده اند و یا از راه قیاس بدست آورده اند جزء مسلمات دین و مذهب بوده و شوری در زمان ما نیز باید به این مسلمات پایبند باشد چنان که به قرآن و سنت پایبند است. چرا که شوری اولی الامر مشروط و محدود است.

لذا امیر و یا حاکم که اولی الامر ظاهری است نمیتواند از خود حکمی داشته باشد و در حقیقت صاحب امر و اولی الامر نیست بلکه به نیابت از رسول الله ص و بر اساس شرع حکم میکند.

براین اساس اولی الامر حقیقی خداوند ج است. رسول الله ص نیز بر اساس امر خدا اولی الامر میباشد و امر رسول الله ص همانا ابلاغ رسالت الهی است. خداوند ج به شورا نیز اختیاراتي داده است و شورا نیز به حکم خدا اولی الامر مشروط و محدود میباشد. چرا که خداوند می فرماید که امور خود را با شورا انجام دهید و شورای مسلمین یا اجماع امت بر ضلالت نبوده و لذا برهدایت است و مخالفت و یا نزاع با هدایت جایز نیست. در صورتیکه میتوان با امیر مسلمین در امری مخالفت و یا نزاع مشروع (مطابق موازین شرع و دین) کرد و حکم او را رد نمود و فیصله را به شرع واگذار کرد.

در زمان حیات رسول الله ص امرای لشکر و منطقه و مردم و... همگی نائبها و مامورین و منصوبین و رسول الله ص بودند و معنی اولی الامر در باب ایشان در واقع به معنی نائب و منصوب و وکیل میباشد. خلفاء راشدین که در زمان حیات پیامبر ص از نائبها و امرا و منصوبین ایشان بودند بعد از رحلت رسول الله ص همچنان خود را خلیفه و نائب ایشان میدانستند و بر دستورات و منهج ایشان عمل میکردند. فی الواقع اولی الامر همان مجری امر یا حامل امر یا مامور بالامر است. یعنی خداوند ج از طریق رسول الله ص و یا دین و شرع به آن ها امر میکردند بر انجام کاری و ایشان مامور به اجرای آن امر میشدند. و طریقه اجرای امور و شروط آن نیز در دین مبین و آیات و احادیث و سنن کاملا ثابت و واضح است. لذا اولی الامر حقیقی فقط الله است و بر اساس امر خدا رسولش ص نیز اولی الامر میباشد و همچنین بر اساس امر خدا ج شورا نیز اولی الامر مشروط و محدود میباشد.

بیشتر احادیثي که درباره اطاعت از امام و اولی الامر و امیر آمده است در واقع بر منصوبین و نائبهای رسول الله ص میباشد.

باب: السَّمْع وَالطَّاعَةِ لِلْإِمَامِ مَالَمْ تَكُنْ مَعْصِيَةً

باب [۱]: فرمان برداری از امام تا وقتی که در معصیت نباشد

۲۱۹۹- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، وَإِنِ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ، كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ» [رواه البخاری: ۷۱۴۲].

۲۱۹۹ -از انس بن مالک روایت است که گفت: پیامبر خدا ج فرمودند: «بشنوید و اطاعت کنید، ولو آنکه غلام حبشی که سرش مانند کشمشی باشد بر شما گماشته شود ()».

ترجمه فارسي مختصر صحيح بخاري (ص: ٦٨٢(

ترجمه: ابوهريره - رضي الله عنه - از رسول الله - صلى الله عليه وسلم - نقل مي كند كه: «شخصي از بني اسرائيل از شخصي ديگر، مبلغ هزار دينار، قرض خواست. او نيز به او داد. مقروض وقتي كه ميخواست قرض را به صاحبش بر گرداند، به طرف دريا رفت. اما وسيله اي نيافت كه بر آن سوار شود (و نزد قرض دهنده برود) آن گاه، قطعه چوبي را برداشت و سوراخ كرد و هزار دينار را در داخل آن گذاشت و به دريا انداخت. (از قضا) شخص قرض دهنده يعني مالك هزار دينار، چوب را ديد و آن را به بعنوان هيزم، به خانه اش برد. وقتي چوب را شكست، هزار دينار را در آن يافت.»

باب (٤٨): حساب گرفتن از مأموران جمع آوري زكات

٧٥٨ .عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ - رضي الله عنه - قَالَ: اسْتَعْمَلَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - رَجُلاً مِنَ الأَسْدِ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سُلَيْمٍ، يُدْعَى ابْنَ اللُّتْبِيَّةِ، فَلَمَّا جَاءَ حَاسَبَهُ. (بخارى: ١٥٠٠(

ترجمه: ابوحميد ساعدي - رضي الله عنه - مي گويد: رسول الله - صلى الله عليه وسلم - شخصي از طايفه بني اسد را كه ابن لُتبيه نام داشت، براي وصول زكات اموال بني سليم مأموريت داد. و هنگامي كه برگشت، آنحضرت - صلى الله عليه وسلم - از او حساب گرفت.

و اطاعت از امیر رسول الله ص در واقع اطاعت از امری بوده که آن امیر مامور به انجام آن بوده است و این اطاعت بر مسلمین واجب است چنانچه رسول الله ص میفرماید:

من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله ، ومن يطع أميري فقد أطاعني ومن يعصِ أميري فقد عصاني

و میدانیم که مامورین ارشد رسول الله ص همانا از خیار صحابه و از سابقون و از اصحاب بدر و احد و بیعت رضوان و... بودند. اطاعت از صحابه که ما بر عدالت آنها باور داریم خود یك واجب شرعی است. آنها کسانی بودند که خدا ج و رسول الله ص در وصف آنها می فرمود رضی الله عنهم و رضو عنه. این اشخاص خود پیشوایان امت بودند حال آنکه زمانیکه رسول الله ص آنها را مامور به کاری میکردند در این حالت وضع آنها نور علی نور بود و اطاعت از آنها واجب بر همه.

زمانیکه یك صحابی امر رسول الله ص را اجرا میکند اطاعت از او اطاعت از امر رسول الله ص میباشد و اطاعت از امر رسول الله ص واجب شرعی است و نیاز به تحقیق و بررسی خیر و شر آن وجود ندارد.

اما زمانیکه یك امیر استیلاگر حکمی میکند نمیدانیم که اطاعت از او اطاعت از خدا و رسول است یا اطاعت از طاغوت و شیطان. در این حال نمیتوان اطاعت از حکم او را واجب دانست. در اینجا باید تحقیق شود که امر امیر استیلاگر آیا اطاعت از خداست و یا معصیت خداست و آیا خیر است برای دین و مسلمین و یا شر است برای دین و مسلمین. اگر مغایر اوامر خدا و رسول ص نبود و هیچ منافاتي با شریعت نداشت و خیر دین و مسلمین در آن بود در آن صورت اطاعت او واجب خواهد بود و در غیر آن اطاعت او واجب نیست. لذا در اینجا تحقیق و بررسی کامل ضروری است.

براین اساس شورا و اجماع امت اولی الامر و صاحب امر و حکم میباشد و امیر و یا خلیفه که نائب امت میباشد فقط مجری الامر و مجری حکم میباشد. لذا حاکم امت و شورای مسلمین میباشد و امیر یا خلیفه رئیس اجرایی در دولت اسلامی میباشد.

حکومت شوری در عصر ما

حکومت شوری در زمان ما واجب است

برای اجرای شرع در حکومت اسلامی به دو علم ضروت است:

۱. فهم و درک علوم شرعی مانند فقه و احکام و تفسیر و حدیث و قضاء
۲. درک و استنباط امور و وقایع
۳. اراده و اخلاص در اجرای شرع

فهم و درک علم شرع

علم شرع و درک آن سخت ترین مسئله برای یك مسلمان میباشد و آموختن علم شرع دهها سال تعلم و مطالعه میخواهد. و در کنار آن یك قوه استدراکی و یك ذهن عالی برای درک و فهم علم شرع لازم است. چنانچه مجتهدین بزرگ و فقهای اعلم از بالاترین درجات قوه درک و فهم و قدرت ذهنی برخوردار بودند. برای فهم شرع ضرورت اساسی و مهم فهم زبان شرع یعنی زبان عربی مباشد چنانچه خداوند میفرماید:

تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (١٨/١(

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (٣(

ماقرآن را به زبان عربي فراهم آورده ایم تا شما (بتوانید پي به اعجاز آن ببرید و معاني و مفاهیم آن را) درک کنید.

درکنار فهم زبان عربی و صرف و نحو آن فهم علم تفسیر و حدیث و فقه و احکام و... ضروری میباشد.

استنباط امور

)وَإِذَا جَاءهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُواْ بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلاَّ قَلِيلاً) نساء ۸۳/

هنگامي که (خبر) کاري که موجب نترسيدن يا ترسيدن است (از قبيل : قوّت و ضعف ، و پيروزي و شکست ، و پيمان بستن با اين قبيله و گسستن از آن قبيله...) به آنان (يعني منافقان يا مسلمانان ضعيف الايمان) مي رسد، آن را (ميان مردم)پخش و پراکنده مي کنند (و اخبار را به گوش دشمنان مي رسانند). اگر اينگونه افراد، سخن گفتن در اين باره را به پيغمبر و فرماندهان خود واگذارند (و خبرهائي را که مي شنوند فقط به مسؤولان امور گزارش دهند) تنها کساني از اين خبر ايشان اطّلاع پيدا مي کنند که اهل حلّ و عقدند و آنچه بايست از آن درک و فهم مي نمايند. اگر فضل و رحمت خدا شما را در بر نمي گرفت (و شما را به اطاعت از خود و پيغمبرش، و برگشت امور به پيغمبر و مسؤولان کشوري و لشکري خويش هدايت نمي کرد) جز اندکي از شما همه از اهريمن پيروي مي کرديد.

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۷۳/۲((

در اینجا خداوند مسلمانان را به دو دسته تقسیم میکند:

هم: مسلمین

الذین یستنبطون منهم: گروهی از مسلمین که اهل حل و عقدند و آنچه بایست از امر درک و فهم می نمایند.

)اشاره به رسول الله ص و فرماندهان ایشان و کسانی که رسول الله ص با ایشان مشورت میکردند و یا فرماندهان را امر به مشورت کردن با آنها را داده بودند(

در اینجا فرق بین این دو گروه در استنباط است. در مسلمین تعداد کمی اهل حل و عقدند و میتوانند از امور استنباط کنند و دیگران که اکثریت میباشند قدرت استنباط کامل و صحیح از موضوع ندارند به همین خاطر است که از خداوند آنها را از سخن گفتند مانع شده است و فرموده سخن گفتن را به پیامبر و فرماندهان خود (نائبهای پیامبر) واگذارند.

و این تقسیم بندی تا روز امروز معتبر است و مسلمین به دو دسته

۱. هم (مسلمین(

۲. الذین یستنبطون منهم (گروهی از مسلمین که اهل حل و عقدند و آنچه بایست از امر درک و فهم مینمایند(

براین اساس شوری که بر عقل و فهم جمعی تکیه دارد قدرت استنباط و درک و فهم امور را بهتر از یك شخص (که این شخص پیامبر نیست و از صحابه و افضل و اعلم امت نیز نیست) دارند.

مسلمان معنی این سخن آن است که عامه مسلمین دارای درک و فهم و استنباط به مقدار متوسط و یا محدود هستند (شعور ایمانی) اما امور مهم نیاز به درک و فهم بالاتر و کاملتری دارند که در حد اهل حل و عقد و تخصص میباشد.

سه امر اساسی حکومت اسلامی برای اجرای شرع عبارتند از

۱. دانستن علوم شرع مانند فقه و تفسیر و حدیث و قضاء
۲. درک و استنباط امور که حکم شرع بر آن جاری شود
۳. اراده و اخلاص در اجرای شرع

این دو امر فوق در شورا بسیار کاملتر و بهتر و بیشتر از یك شخص منفرد است. بر این اساس اگر حکم بدست شوری باشد اجرای شرع کاملتر و بهتر انجام میگیرد و مقاصد الشریعه و مصالح مرسله بیشتر و بهتر محقق میشود. اما زمانیکه حکم بدست یك مسلمان عامی باشد شریعت به طور کامل و شایسته اجرا نمیگردد و مقاصد الشریعه و مصالح مرسله کاملا محقق نمیگردد. در اینجا حکومت شوری بر حکومت یك عالم دین نیز ارجحیت و برتری دارد چراکه ممکن است یك عالم در بخشی از علوم دینی مهارت داشته باشد اما مطمئنا

۱. این شخص عالم کامل و مطلق نیست و ادعای کامل بودن در علوم مختلف شرعی را نمیتواند داشته باشد. بلکه علم او محدود است
۲. این شخص ادعای درک و استنباط کلیه امور را نمیتواند داشته باشد چراکه بسیاری از امور در مسائل جنگ و دفاع و اقتصاد و زراعت و سیاست و... میباشند

و مسئله آخر در اجرای شرع

۳. اراده و اخلاص در اجرای شرع

میباشد. اراده و اخلاص برای اجرای شرع فقط از راه ایمان قوی و تقوی و شجاعت حاصل میگردد. و ایمان و تقوی و شجاعت در شورای مسلمین بیشتر از یك شخص منفرد میباشد چراکه موجود بودن تعداد زیادی عالم و متقی و مجاهد و دانشمند در شوری و مباحثات علمی آنها راه را برای ترس و کثالت و منفعت طلبی شخصی میبندد و "یدالله مع الجماعة" نیز موید این امر است.

اجرای کامل شرع واجب است و چون اجرای شرع جز به حکم شورا کاملتر و بهتر نمیتواند انجام یابد پس حکم شورا نیز واجب میگردد (مالایتم اله به واجب فهو واجب) بر این اساس شورا حاکم و اولی الامر میباشد و امیر مسلمین مامور و مجری الامر میباشد.

اگر کسی با قیاس به حکومت و رهبری پیامبر ص و یا قیاس به حکومت و رهبری خلفاء راشدین با حکومت شوری مخالفت کند باید گفت که ایشان قیاس مع الفارق انجام داده اند.

کسی که متصل به وحی جلی و خفی نیست و معصوم نیست و تحت هدایت مستقیم الله بواسطه جبرئیل و و الهام نیست چگونه میتواند رهبری خود و پیامبر ص را با هم قیاس کند و بگوید چون پیامبر ص چنین حکومت کرد و این قدرت و صلاحیت را داشت من هم باید اینگونه حکومت کنم و همان قدرت و صلاحیت را داشته باشم. این فارقتر از قیاس مع الفارق است.

کسی که از عشره مبشره و سابقون الاولون و اصحاب بدر و احد و خندق بیعت رضوان و یوم الفتح نیست. کسی که آیات خداوند در رضایت او موجود نیست و احادیث رسول الله ص نیز در تایید و نصب او وجود ندارد. کسی که حتی برایمان و بر سعید و یا شقی بودن او تضمینی نیست و برهدایت و عدالت او هیچ اعتمادی نیست و علم و فهم اجتهاد در دین و امور حکومت را ندارد چگونه میتواند خود را با خلفاء راشدین قیاس کند و بگوید چون خلفاء راشدین چنین حکومت کردند و این قدرت و صلاحیت را داشتند من هم باید چنان باشم و همان قدرت و صلاحیت را داشته باشم. این نیز قیاس مع الفارق است.

یك شخص عامی باید براساس ظرفیت علمی و تقوی و اخلاص و توانائی خود قدرت و صلاحیت داشته باشد. کسی حق اجتهاد را دارد که علم و تقوی و شرایط اجتهاد را داشته باشد و ائمه بزرگوار مذاهب اربعه چنین اشخاصی بودند. دیگر علماء عصر ما پیرو این مجتهدین بزرگوار هستند و حق دعوی اجتهاد را ندارند. برهمین اساس پیامبر ص اولی الامر بودند و خلفای راشدین به نیابت از رسول الله ص حکومت میکردند و سنت ایشان مورد تایید خدا و رسولش ص بود. هر حاکمی در زمان ما فقط مجری الامر است و باید براساس فرامین الله ج و سنت رسول الله و سنت خلفای راشدین عمل کند و نه اینکه از خود امری صادر کند و شیوه و سنتی از خود داشته باشد. براین اساس او اولی الامر حقیقی نیست چراکه او مصدر امر و مجتهد زمان نمیباشد بلکه اولی الامر ظاهری یا مجری الامر میباشد. یك شخص عامی در مجری الامر بودن نیز محدودیت دارد و آن اینکه علم شرع و استنباط امور و اراده و اخلاص برای اجرای شرع در او کامل نیست براین اساس او باید تحت نظر و امر اجماع امت و شوری مسلمین این وظایف را انجام دهد تا اجرای شرع به شکل کامل و احسن انجام شود.

ناتوانی یک فرد در اداره حکومت

مسئله دیگر در وجوب حکومت شورای مسلمین، مسئله عدم استطاعت شخص از لحاظ عملی و عقلی در اداره حکومت اسلامی میباشد. خلفاء راشدین از استثنائات تاریخ میباشند و به همین دلیل دیگر اشخاصی مانند آنها در

تاریخ اسلام یافت نشده است. واقعیت این است که هیچ کس در زمانه ما نمیتواند امور مسلمین را چنان که شاید و باید اداره کند. چراکه امروزه شرایط بسیار دشوار و پیچیده شده است و نظام حکومتی بسیار بزرگ و عریض و طویل شده است.

حکومت آن قدر امری پیچیده و سخت و حساس میباشد که اداره آن از توان صد نفر متخصص و دانشمند نیز خارج است. چطور باید کاری که صد نفر متخصص و دانشمند نمیتوانند تکمیل کنند را به یك نفر (حتی اگر متخصص باشد) سپرد. امروز وسعت علم و دانش آن قدر است که صدها رشته علمی وتخصصی ایجاد شده است که هر متخصص فقط در باره رشته و شاخه علمی خود میداند و در باره صدها رشته و شاخه علمی دیگر هیچ نمیداند. بنابراین حکومت باید براساس اجماع امت اداره شود و به شورای اهل حل و عقد که صدها متخصص و دانشمند مختلف در آن عضویت داشته باشند سپرده شود. در زمان خلفای راشدین حکومت بسیار کوچك و ساده بود اما امروز دستگاه حکومتی هزاران بار بزگتر و پیچیده تر و حساستر است در حالیکه ظرفیت عقل و علم یك انسان عصر ما نسبت به یك شخص عهد صحابه فرقی نکرده است و چه بسا اصحاب رسول الله ص حافظه ای بسیار قویتر داشته اند که برای سالیان متمادی قرآن و احادیث پیامبر ص را در حافظه خود جمع میکردند و از بر میخواندند در حالیکه قرآن و احادیث جمع آوری و مکتوب نشده بود. یا اینکه قدرت علمی و فهم و درک صحابه و تابعین و ائمه مذاهب و مجتهدین آن وقت در هیچ یك از افراد عصر ما قابل مشاهده نیست. لذا امور صدها بار سخت تر و پیچیده تر شده اند اما قدرت درک و فهم و حافظه انسانها نسبت به مسلمین عصر صحابه و تابعین بیشتر نشده است و لذا حکومت امروز از توان یك شخص کاملا خارج است.

رسول الله ص می فرماید: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ ضَعِيفًا لاَ تَأَمَّرَنَّ عَلَى اثْنَيْنِ وَلاَ تَوَلَّيَنَّ مَالَ يَتِيمٍ» «ای اباذر! همانا تو ناتوانی، هرگز بر دو تن امیر مشو و سرپرستی مال یتیم را بدوش مگیر». خداوند هم می فرماید: ﴿فَإِن كَانَ ٱلَّذِي عَلَيۡهِ ٱلۡحَقُّ سَفِيهًا أَوۡ ضَعِيفًا﴾ [البقرة: ٢٨٢]. «پس اگر آن که بر او حق است بی خرد بود یا ناتوان.»

مسلم این حدیث را اینگونه روایت میکند:

١٢٠٤. عَنْ أَبِي ذَرٍّ س قَالَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَلاَ تَسْتَعْمِلُنِي؟ قَالَ: فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مَنْكِبِي ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ ضَعِيفٌ، وَإِنَّهَا أَمَانَةٌ، وَإِنَّهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، خِزْيٌ وَنَدَامَةٌ، إِلاَّ مَنْ أَخَذَهَا بِحَقِّهَا وَأَدَّى الَّذِي عَلَيْهِ فِيهَا». (م/١٨٢٥)

ترجمه: ابوذر س میگوید: عرض کردم: یا رسول الله! آیا به من مسئولیت نمیدهی؟ پیامبر اکرم ص دستش را به شانهام زد و فرمود: «ای ابوذر! تو فردی ضعیف هستی و مسئولیت، امانتی است که روز قیامت باعث رسوایی و پشیمانی خواهد شد مگر کسی که آن را به حقش به عهده بگیرد و به وظیفهاش در قبال آن، عمل کند». صحیح مسلم حدیث ١٢٠٤

فرض وجود وزراء و مشاورین مسئله ناتوانی شخص حاکم در حکومت کردن را حل نمیکند. مثلا اگر کسی بگوید که حاکم ضعیفت است اما وزراء و مشاورین بسیاری دارد که امور را به نحو احسن اداره کند. این استدلال غلط است.

۱. اولا وزراء و مشاورین مامور حاکم میباشند و مامور معذور است

۲. وزراء و مشاورین بیشتر از اینکه به فکر اصلاح حکومت و صلاح امت باشند به فکر مقام و معاش خود هستند و بیشتر آنها مانند شعراء مداحی و قصیده سرایی میکنند تا حاکم از آنها راضی باشد و کمتر کوشش برای حل مشکلات امت میکنند

۳. حاکم رای و مشوره وزراء و مشاورین را زمانی قبول میکند و به شرطی قبول میکند که از نظر حاکم صحیح باشند. لذا اگر حاکم با غلط فهمی و نادانی خود نظر صحیح وزیر و یا مشاوری را رد کند در این صورت مشاور و وزیر جز اطاعت از جهالت هیچ قدرتي و صلاحیتی و مسئولیتی ندارد.

اما در شورای اهل حل و عقد یك عالم و دانشمند میتواند نظر فرد دیگری را با استدلال علمی و عقلی و عملی رد کند و دیگر اعضای شورا نیز آن را شنیده و شورا براساس عقل و رای جمعی تصمیم میگیرد.

همچنین حکومت به شخصی که آن را طلب کند دادن نمیشود و این به این معنی است که حکومت در تصرف شورای مسلمین خواهد بود:

باب (۷): مسئولیتها را به کسی که خواهان آن باشد، نمیدهیم

۱۲۰۵.عن ابي بُرْدَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو مُوسَى: أَقْبَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ص وَمَعِي رَجُلاَنِ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ، أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِي وَالآخَرُ عَنْ يَسَارِي، فَكِلاَهُمَا سَأَلَ الْعَمَلَ، وَالنَّبِيُّ ص يَسْتَاكُ فَقَالَ: «مَا تَقُولُ يَا أَبَا مُوسَى أَوْ يَا عَبْدَ اللهِ بْنَ قَيْسٍ؟». قَالَ: فَقُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا أَطْلَعَانِي عَلَى مَا فِي أَنْفُسِهِمَا، وَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُمَا يَطْلُبَانِ الْعَمَلَ، قَالَ: وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى سِوَاكِهِ تَحْتَ شَفَتِهِ، وَقَدْ قَلَصَتْ فَقَالَ: «لَنْ، أَوْ لاَ نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ، وَلَكِنِ اذْهَبْ أَنْتَ، يَا أَبَا مُوسَى أَوْ يَا عَبْدَ اللهِ بْنَ قَيْسٍ... صحیح مسلم

از این حدیث معلوم میشود که کسی نباید خودش خواهان خلافت باشد یعنی استیلا مردود است. و لذا باید خلیفه توسط شورای مسلمین و یا اهل حل و عقد انتخاب شود.

شوري و حکومت عوام

به دلایل زیر حکومت اسلامی در عصر ما باید در ید و انحصار شوری مسلمین و اجماع امت باشد:

۱. پیامبر ص بعد از خودش کسی را واضحا خلیفه تعیین نکرد. اگر چه خلفای راشدین را تایید و توصیه کرده بود. و این کار را به امت مسلمه واگذار کرد. اگر ابوبکر و عمر و چند تن از اکابر صحابه رض در انتخاب خلیفه پیش قدم شدند آنها نائبهای پیامبر در زمان حیات مبارک ص بودند و همچنین احادیث و آیات بر تایید آنها بوده لذا عمل آنها براساس نص بوده است. اما امروز که نائبهای پیامبر ص به تایید نص باشند در بین ما نیستند امر باز به امت باز میگردد و لذا امت اسلامی که اجماع آن بر ضلالت نبوده و لذا بر هدایت و عصمت میباشد مسئول امر است

۲. خلفای راشدین در زمان خود افضل امت در امر خلافت بودند. و این افضلیت براساس نص ثابت است لذا کاری که امت میبایست میکرد یعنی انتخاب افضل امت برای قیادت امت توسط خدا ج و رسول الله ص انجام شده بود و لذا دلیلی برای عمل امت در آن زمان وجود نداشت. باز هم خلفای راشدین براساس تایید رهبران مسلمین و اکابر صحابه انتخاب و تایید شدند که رای رهبران و افضل امت به معنی رای امت تلقی میشود. اما امروز ما هیچ نصی در باب افضل بودن هیچ شخصی در باب قیادت مسلمین و رهبری امت اسلامی نداریم. لذا امت باید با اجماع بر یك شخص آن را خود انتخاب کند

۳. خلفای راشدین از هدایت شدگان بودند (خلفاء الراشدین المهديين) و ایشان از خصوصیات و صفات خاصی برخوردار بودند مثلا ایمان ثابت شده، علم اجتهاد به درجه بالا، تقوی ثابت شده به نص، .... تدبیر بسیار عالی. اجتماع و موجودیت این خصوصیات و صفات امروز در یك شخص عادی غیر ممکن است. و فقط اجتماع و موجودیت آنها در شوری مسلمین و اجماع امت وجود دارد. لذا حکومت باید در ید و انحصار شوری مسلمین و اجماع امت باشد تا حکومت از خطر گمراهی و ضلالت و ضعف و انجماد و رکود و سقوط و هرج و مرج و... نجات یابد. اجماع امت بر اداره حکومت تنها راه تضمین هدایت در امر حکومت در عصر ما میباشد و تنها حکومت براساس اجماع امت میتواند از اسلام و مسلمین و دین و جان و مال و ناموس مسلمین دفاع لازم و ضروری را انجام دهد

٤. اهل حل و عقد و شوری منصوب حضرت عمر از کبار صحابه بودند. آنها از عشره مبشره و اهل بدر و احد و بیعت رضوان و.... بودند. آنها از کسانی بودند که رضی الله عنهم و رضوا عنه بودند و... آنها افضل و اعلم و مجتهدین و کبار صحابه بودند و.... آنها نمایندگان قوم و قبیله خود و از رهبران طایفه خود بودند..... لذا آنها منصوبین به نص و

معتمدین امت و نمایندگان مردم و رهبران قوم خود بودند. امروز اگر ما بخواهیم که اهل حل و عقد و شورایی در میان مسلمین داشته باشیم که مانند اهل حل و عقد شوری صحابه باشند فقط و فقط با انتخاب امت میتوان آن را ایجاد کرد چراکه اجماع امت افضل است در زمان ما. لذا امر انتخاب اهل حل و عقد و شوری مسلمین نیز از صلاحیتهای خاص امت میباشد.

۵. امروزه در عصر ما سرزمینهای اسلامی بسیار وسیع و جمعیت مسلمانان کثیر و نژادهای مسلمین متنوع و زبانهای گفتاری بسیار زیاد و فرهنگها مختلف میباشند. این بزرگی جمعیت و گستردگی اختلافات عملا راه را برای حکومت از طریق غلبه و استیلا ناممکن ساخته است. هیچ گروه و شخص و یا قومی نمیتواند از طریق غلبه با زر و زور و پول و شمشیر بر سرتاسر قلمرو امت اسلامی حکومت کند. حتی اگر بجنگد و نیم امت را از بین ببرد و سرزمینهای مسلمانان را تخریب کند باز هم ناکام خواهد بود. لذا تنها راه برای تشکیل حکومت اسلامی که شامل تمام امت مسلمه باشد همانا شوری مسلمین و اجماع امت میباشد

۶. در زمان گذشته امکانات و تواناییهای لازم برای حکومت امت به اندازه امروزه نبوده است. امروز با استفاده از تکنولوژی و وسایل موجود میتوان در هر مسئله ای در زمان بسیار اندک اجماع امت را حاصل کرد. لذا شرایط امروزه زمینه را برای حکومت امت فراهم کرده است. امروز جوامع اسلامی به آن درجه از رشد و تعالی علمی و فرهنگی و تکنولوژیکی رسیده اند که حکومت امت و حکومت براساس رای و اجماع امت را قبول نموده و از آن تبعیت نمایند.

اکنون که خلافت به نیابت از رسول الله ص و به شیوه خلفاء برای عوام الناس ممکن نیست آنها باید به شیوه و روشی عمل کنند تا بتوان حق حکومت اسلامی و اجرای شریعت به طور کامل ادا شود.

همچنان می فرماید: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ ضَعِيفًا لاَ تَأَمَّرَنَّ عَلَى اثْنَيْنِ وَلاَ تَوَلَّيَنَّ مَالَ يَتِيمٍ» «ای اباذر! همانا تو ناتوانی، هرگز بر دو تن امیر مشو و سرپرستی مال یتیم را بدوش مگیر». خداوند هم می فرماید: ﴿فَإِن كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا﴾ [البقرة: ٢٨٢]. «پس اگر آن که بر او حق است بی خرد بود یا ناتوان.»

می بینیم که علم، تقوی، تدبیر، ایمان، شجاعت، که در اصحاب کبار و خلفاء راشدین بود در بین عوام الناس و عصر ما در هیچ کس وجود ندارد و در این امور ما ضعیف هستیم و مصداق حدیث نبوی ص در باب اباذر میباشیم. لذا حکومت اسلامی باید با شرایط جدید طوری خود را تنظیم کند تا وظایف مهم یعنی اجرای شرع و سیاست مسلمین به شکل صحیح و کامل اجرا گردد. و این میسر نیست مگر با امت سالاری و امیری که نائب امت باشد و به وکالت از امت و براساس خواست وری و نظر امت حکومت کند.

اجتهاد: گروهی از مذاهب مختلف اسلامی معتقدند شرط است که امام اهل اجتهاد در اصول دین و فروع آن باشد، تابتواند برای به پاداشتن امور دین قیام نماید و در موارد مختلف دلیل ارائه نماید و شبهات مربوط به عقاید دینی را حل نموده و قادر به صدور فتوی در حوادث و وقایع باشد( )چون فعلا در زمان ما اشخاص مجتهد قلیل اند و یا اینکه نمیتوانند به حکومت برسند لذا حکومت باید در امت باقی بماند و امت سالاری باشد تا اینکه اجماع امت بتواند در امور اجتهاد کامل و صحیح داشته باشد.

)اجماع امت) مصدر سوم قانون (شریعت اسلامي): اینکه: اجماع در لغت به معناي عزم، قصد و اتفاق مي باشد.

اجماع در اصطلاح: اجماع عبارت است از اتفاق تمامي مجتهدین امت اسلامي در زماني از زمان ها بعد از وفات رسول الله (صلي الله علیه وسلم) در موضوع شرعي مي باشد.

در بسا حالات امت اسلامي با هم در مسائلي اجماع کرده اند، مثلا نماز، روزه، حج، زکات به اجماع مسلمانان فرض مي باشند.

امت اسلامي اجماع نمودند که سالهاي اسلامي بر اساس هجرت رسول گرامي اسلام گرفته شود

صفات شورا

اعضای شورا نیز صفاتي باید داشته باشند

حضرت عمر رض که موسس شورای خلافت میباشد میفرماید:

إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ١٥١(

و اما بیان خلافت من بعد و شوري ساختن او در میان شش کس: اخرج البخاري في قصه مقتل عمر والاتفاق على عثمان من حديث عمرو بن ميمون عن عمر قالوا اوصِ يا امير المؤمنين استخلف قال ما اجد احداً احق بهذا الامر من هؤلاء النفر او الرهط الذين تُوفي رسول الله صلي الله عليه وسلم وهو عنهم راض فسمي عليا وعثمان والزبير وطلحه وسعدا وعبدالرحمن.

شورای علماء

شورای علماء یك رکن اساسی جامعه و حکومت اسلامی میباشد. اما منظور از شورای علماء چیست و اوصاف شورای علما چیست؟

منظور از شورای علماء همانا شورای علماء مسلمین و امت میباشد. اجماع شورای علماء امت همانند اجماع امت جزئی از نظام اسلامی است و تصامیم آن برای مسلمین لازم الاجرا است. شورای علماء امت اسلامی شورای علمائی است که ممثل علماء اهل سنت وجماعت تمام بلاد مسلمین ویاکافه امت میباشند. یعنی علماء و فقهای اعلم تمام امت و تمام بلاد اسلامی در آن اشتراک داشته باشند.

یك یا چند عالم معدود متعلق به یك شهر و یا ناحیه و یا منطقه نمیتواند ممثل اجماع علماء امت و یا شورای علماء مسلمین شود. براین اساس حکم چند عالم معدود متقلق به یك قریه یا یك شهر جایگزین حکم اجماع علماء امت نیست. اجماع علماء امت همانند اجماع امت بوده ویکی از ادله شرعی میباشد اما حکم یك عالم منفرد و یا چند عالم معدود مطابق حدیث ممکن آلوده به خطا و گناه و انحراف باشد و لذا جایگزین اجماع علماء امت نمیشود و لذا التزام به اطاعت از آن وجود ندارد. البته اگر عالمی حکم شرعی را براساس نص بیان کند این حکم دیگر حکم عالم نیست بلکه حکم دین است وبرای مسلمین لازم الاجرا است مگر اینکه شورا در استنباط احسن این عالم از نص شك و تردید داشته باشد که در این صورت استنباط و فهم و تفسیر شورای علماء امت بر استنباط و فهم و تفسیر یك عالم منفرد یا چند عالم معدود ارجحیت دارد.

لذا اگر در عهد صحابه رض حضرت ابوبکر و حضرت عمر و یا شورای شش نفره و اهل حل و عقد پنج نفره تصمیم بر تعیین خلیفه و امور مسلمین گرفتند این عمل مخصوص اصحاب خاص پیامبر ص بوده است و امروزه اجماع علمای امت فقط میتواند چنین تصمیماتي بگیرد. لذا اگر در صدر اسلام نظریات زیر مطرح بوده است خاص ایشان است: مانند نظریات عقد خلافت به شرح زیر:

فَأَمَّا انْعِقَادُهَا بِاخْتِيَارِ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ، فَقَدْ اخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِي عَدَدِ مَنْ تَنْعَقِدُ بِهِ الْإِمَامَةُ مِنْهُمْ عَلَى مَذَاهِبَ شَتَّى؛ فَقَالَتْ طَائِفَةٌ لَا تَنْعَقِدُ إلَّا بِجُمْهُورِ أَهْلِ الْعَقْدِ وَالْحَلِّ مِنْ كُلِّ بَلَدٍ لِيَكُونَ الرِّضَاءُ بِهِ عَامًّا وَالتَّسْلِيمُ لِإِمَامَتِهِ إجْمَاعًا، وَهَذَا مَذْهَبٌ مَدْفُوعٌ بِبَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى الْخِلَافَةِ بِاخْتِيَارِ مَنْ حَضَرَهَا وَلَمْ يَنْتَظِرْ بِبَيْعَتِهِ قُدُومَ غَائِبٍ عَنْهَا.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى: أَقَلُّ مَنْ تَنْعَقِدُ بِهِ مِنْهُمْ الْإِمَامَةُ خَمْسَةٌ يَجْتَمِعُونَ عَلَى عَقْدِهَا أَوْ يَعْقِدُهَا أَحَدُهُمْ بِرِضَا الْأَرْبَعَةِ اسْتِدْلَالًا بِأَمْرَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ انْعَقَدَتْ بِخَمْسَةٍ اجْتَمَعُوا عَلَيْهَا ثُمَّ تَابَعَهُمْ النَّاسُ فِيهَا، وَهُمْ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَأُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ وَبِشْرُ بْنُ سَعْدٍ وَسَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَالثَّانِي عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ جَعَلَ الشُّورَى فِي سِتَّةٍ لِيُعْقَدَ لِأَحَدِهِمْ بِرِضَا الْخَمْسَةِ، وَهَذَا قَوْلُ أَكْثَرِ الْفُقَهَاءِ وَالْمُتَكَلِّمِينَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ.

وَقَالَ آخَرُونَ مِنْ عُلَمَاءِ الْكُوفَةِ: تَنْعَقِدُ بِثَلَاثَةٍ يَتَوَلَّاهَا أَحَدُهُمْ بِرِضَا الِاثْنَيْنِ لِيَكُونُوا حَاكِمًا وَشَاهِدَيْنِ كَمَا يَصِحُّ عَقْدُ النِّكَاحِ بِوَلِيٍّ وَشَاهِدَيْنِ.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى: تَنْعَقِدُ بِوَاحِدٍ، لِأَنَّ الْعَبَّاسَ قَالَ لِعَلِيٍّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا امْدُدْ يَدَكَ أُبَايِعْكَ فَيَقُولُ النَّاسُ: عَمُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَايَعَ ابْنَ عَمِّهِ فَلَا يَخْتَلِفُ عَلَيْكَ اثْنَانِ، وَلِأَنَّهُ حُكْمٌ وَحُكْمُ وَاحِدٍ نَافِذٌ.

فضل علماء و مجاهدین و جواد

علماء و مجاهدین و متقین به دو دسته تقسیم میشوند:

الف: ربانی

ب: دنیایی

ابوهریره - رضي الله عنه - گوید: از رسول الله - صلى الله عليه وسلم - شنیدم که مي فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُقْضَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ رَجُلٌ اسْتُشْهِدَ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ، فَعَرَفَهَا، قَالَ: مَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتُشْهِدْتُ، قَالَ كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ، لِأَنْ يُقَالَ: جَرِيءٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ، فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ، حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَلَّمَهُ، وَقَرَأَ الْقُرْآنَ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ، وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ. قَالَ كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ، لِيُقَالَ: عَالِمٌ، وَقَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ، قَارِئٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ، فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ كُلِّهِ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَّفَهُ

نِعَمَهُ، فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلَّا أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ. قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ، لِيُقَالَ: هُوَ جَوَادٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ، فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ، حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ»؛ (۱) یعني: «نخستین فردي که در روز قیامت علیه او حکم مي شود، مردي ست که شهید شده است؛ (او را مي آورند و) الله، نعمتش را به او نشان مي دهد و او آن ها را مي شناسد؛ الله به او مي فرماید: در برابر این نعمت ها چه عملي انجام داده اي؟ پاسخ مي دهد: در راه تو جنگیدم تا این که شهید شدم. (-مسلم، مبحث «الإمارة»، (۲/۱۵۱۳))

مي فرماید: دروغ گفتي؛ براي این جنگیدي که گفته شود: شجاع است؛ و (در دنیا درباره ات) گفته شد که آدم شجاعي ست؛ سپس درباره اش فرمان مي رسد که او را بر چهره در دوزخ بیندازند. و نیز مردي ست که علم آموخته و آن را تعلیم داده و قرآن را تلاوت کرده است؛ او را مي آورند الله نعمت هایش را به او یادآوري مي کند و او، آن ها را مي شناسد؛ الله به او مي فرماید: در برابر این نعمت ها چه کرده اي؟ مي گوید: علم آموختم و آن را تعلیم دادم و براي رضاي تو قرآن خواندم. مي فرماید: دروغ گفتي؛ بلکه علم آموختي تا درباره ات گفته شود که عالِم و دانشمند است؛ و قرآن خواندي تا بگویند: قاري ست، و گفته شد؛ سپس درباره اش فرمان مي رسد که او را بر چهره در دوزخ بیندازند. و نیز مردي ست که خداوند ثروت و روزيِ فراواني به داده است؛ او را مي آورند و خداوند نعمت هایش را به او نشان مي دهد و او، همه را به یاد مي آورد. الله به او مي فرماید: در برابر این نعمت ها چه کردي؟ پاسخ مي دهد: آن ها را در راه هایي که تو دوست داشتي، خرج کردم. مي فرماید: دروغ گفتي؛ بلکه این کار را بدین خاطر انجام دادي که مردم درباره ات بگویند که آدمِ بخشنده اي ست؛ و گفته شد؛ سپس درباره اش فرمان مي رسد که او را بر چهره به سوي دوزخ ببرند و در دوزخ بیندازند.»

اللؤلؤ و المرجان جلد سوم (۳۸۸/۱)

باب ۵: از بین رفتن و برداشته شدن علم و آشکار شدن جهل و فتنه و فساد در آخر زمان

۱۷۰۹. حدیث: «أَنَسٍ - رضي الله عنه - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم -: إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ، وَيَثْبُتَ الْجَهْلُ، وَيُشْرَبَ الْخَمْرُ، وَيَظْهَرَ الزِّنَا» (أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۲۱ باب رفع العلم وظهور الجهل)

یعني: «انس - رضي الله عنه - گوید: پیغمبر - صلى الله علیه وسلم - گفت: یکی از نشانه های قیامت این است که علم (دین) از بین برداشته می شود و جهل و نادانی (به احکام دین) فراوان می گردد، شرابخواری و زنا آشکار می گردد.»

۱۷۱۰. حدیث: «أَبِي مُوسَى - رضي الله عنه - قَالَ النَّبِيُّ - صلى الله عليه وسلم -: إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ أَيَّامًا، يُرْفَعُ فِيهَا الْعِلْمُ، وَيَنْزِلُ فِيهَا الْجَهْلُ، وَيَكْثُرُ فِيهَا الْهَرْجُ وَالْهَرْجُ الْقَتْلُ» (أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۵ باب ظهور الفتن)

یعني: «ابو موسی - رضي الله عنه - گوید: پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: چند روزی قبل از آمدن قیامت (به واسطه از بین رفتن علماء دین) علوم دینی از بین مردم برداشته می شود و جهل و ناآگاهی (به دستورات دین) شایع می گردد، قتل و آدمکشی فراوان و رواج می یابد.»

«هرج: آدمکشی.»

اللؤلؤ و المرجان جلد سوم (۳۸۹/۱)

۱۷۱۱. حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ - رضي الله عنه - عَنِ النَّبِيِّ - صلی الله علیه وسلم -، قَالَ: يَتَقَارَبُ الزَّمَان، وَيَنْقُصُ الْعَمَلُ، وَيُلْقَى الشُّحُّ، وَتَظْهَرُ الْفِتَنُ، وَيَكْثُرُ الْهَرَجُ قَالُوا: يَا رَسُولَ الله أَيُّمَ هُوَ قَالَ: الْقَتْلُ، الْقَتْلُ» (أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ٥ باب ظهور الفتن)

یعني: «ابو هریره - رضي الله عنه - گوید: پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: دنیا به آخر نزدیك می شود، اعمال خیر و عبادت کم می گردد، بخل و حرص فراوان می شوند، فتنه و فساد آشکار می گردند و هرج شیوع می یابد. اصحاب گفتند: ای رسول خدا! (هرج) چیست؟ گفت: آدمکشی است آدمکشی است.»

۱۷۱۲. حدیث: «عَبْدِ الله بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ الله - صلی الله علیه وسلم - يَقُول: إِنَّ الله لاَ يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا، يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ وَلكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتَّى إِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا، اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَّالاً، فَسُئِلُوا، فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا» (أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ٣٤ باب كيف يقبض العلم)

یعني: «عبدالله بن عمرو بن عاص - رضي الله عنهما - گوید: شنیدم که پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - می گفت: خداوند علم را به این صورت که آن را از قلب علماء بیرون آورد بر نمی دارد، بلکه علم را به وسیله از بین بردن علماء از بین می برد، به نحوی که دیگر عالم دینی باقی نمی ماند، مردم از رؤسای جاهل به امور دینی پیروی می نمایند این جاهلان بدون علم فتوا می دهند، خود که گمراه هستند دیگران را نیز گمراه می سازند.»

اکنون که ما نزدیك به عصر فتنه ها و جنگها قرار داریم واضح است که علم کم شده است و جهل و خودسری و خود رایی بسیار شده است. امروز در بسیاری از کشورها و جوامع مذاهب اربعه و ائمه بزرگوار نزد مردم کم ارزش شده اند و هرکس خود را عالم و مجتهد دانسته و فتوایی صادر میکند و خود را مجتهد به کتاب الله و احادیث رسول الله ص میداند و لذا میتوان گفت که ما در عصر قلت علم قرار داریم.

کاوشي پیرامون بهشت و دوزخ (ص: ۸۰)

عدم اخلاص در تحصیل علم

حافظ منذري احادیث زیادي را مبني بر اجتناب و پرهیز از تحصیل علم در راه غیر از خداوند آورده است که برخي از آنها را براي خوانندگان محترم نقل مي کنیم:

۱- از حضرت ابي هریره - رضي الله عنه - روایت شده که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمودند:

من تعلم علماً مما يبتغي به وجه الله تعالى، لا يتعلمه الا ليصيب به عرضاً من الدنيا لم يجد عرف الجنة يوم القيامة» (۱(

)هرکس علمي را از آن علوم که بخاطر کسب خشنودي خداوند آموخته مي شود، بياموزد و هدفش از آن به دست آوردن کالاي دنيا باشد، روز قيامت بوي بهشت را نخواهد ديد(

۲- و از جابر- رضي الله عنه- روايت شده که پيامبر- صلى الله عليه وسلم- فرمود:

»لا تعلموا العلم، لتباهوا به العلماء و لا تماروا به السفهاء و لا تخيروا به المجالس، من فعل ذالك فالنار، النار» (۲(

)علم را بخاطر افتخار و مباهات ميان علماء، مجادله با نادان و دستيابي به بهترين جايگاه مجالس کسب نکنيد، هرکس چنين نمايد لازم است بداند که آتش منتظر او است(

۳- و از ابن عمر- رضي الله عنه- روايت شده که پيامبر- صلى الله عليه وسلم- فرمود:

»من تعلم علماً لغير الله او اراد به غير الله، فليتبعو مقعده من النار» (۳(

)هرکس علمي را براي غير خداوند بياموزد، پس بايد منزل خود را در دوزخ آماده کند(

ايمان به الله- صلابي (ص: ۱۸٦(

مسلمان از ديدگاه آيات و روايات (ص: ۲۰(

۱۲.وَعَنْ أَبِي فَضَالَةَ - رضي الله عنه - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه - صلى الله عليه وسلم -: إذا كان يَوْمُ القِيامَةِ نادَى مُنادٍ، مَنْ عَمِلَ لِغَيْرِ اللّه فَلْيَطْلُبْ ثَوابَهُ مِمَّنْ عَمِلَ لَهُ. (كنزل العمال(

»از حضرت ابوفضاله- رضي الله عنه- روايت است رسول الله (صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فرمودند: هنگاميکه قيامت برپا ميگردد، منادي اعلام ميکند، هرکس عملي را بجز از خداوند بخاطر ديگري انجام داده است پاداش و ثوابش را از آن کس دريافت نمايد که بخاطر او عمل را انجام داده است.«

د: رياكار بدترين انسان نزد خداوند است

۱۳.وَعَنْ عائِشَةَ- رضي الله عنها- قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ - صلى الله عليه وسلم -: أبْغَضُ العِبادِ إلى اللّه تَعالَى مَنْ كانَ ثَوْباهُ خَيْراً مِنْ عَمَلِهِ أنْ تَكُونَ ثِيابُهُ ثِيابَ الأنْبِياءِ وعَمَلُهُ عَمَلَ الجَبّارِينَ. (كنز العمال(

»از حضرت عائشه - رضي الله عنها - روايت است پيامبر - صلى الله عليه وسلم - فرمودند: بدترين انسان نزد خداوند متعال کسي است که لباس او از کردارش بهتر باشد، لباس او پيامبر گونه و عمل او ستمگرانه باشد.«

هـ.رياكار داخل بهشت نمي گردد

٢٦٤٧) - ت) عبد الله بن عمر- رضي الله عنهما -: قال: قال رسول الله -صلى الله عليه وسلم-: «مَن تعلَّمَ عِلْما لغير الله، أو أرادَ به غيرَ الله، فَلْيَتَبَوأْ مَقْعَدَهُ من النَّارِ».أخرجه الترمذي.

٦٤٨) - د) أبو هريرة- رضي الله عنه-: قال: قال رسول الله -صلى الله عليه وسلم-: «مَن تعلَّمَ عِلما مِمَّا يُبْتَغَى بِهِ وَجهُ الله، لا يتعَلَّمُه إلا ليُصِيبَ بِهِ عَرَضا مِن الدُّنيا، لَمْ يَجِدْ عَرْفَ الجَنَّةِ يومَ القِيامَةِ» يعني: رِيحها. [ص: ٥٤٤] أخرجه أبو داود.

٢٦٤٩) - ت) أبو هريرة - رضي الله عنه - : قال : قال رسول الله -صلى الله عليه وسلم- : «تَعوَّذُوا بالله مِن جُبِّ الحزَن، قالوا: يا رسولَ الله وما جُبُّ الحزن؟ قال : وادٍ في جهنم، تتعوَّذُ منه جهنمُ كلَّ يومٍ مائة مرة، قيل: يا رسول الله، ومَن يدْخلُهُ ؟ قال: القُرَّاءُ المُرَاؤونَ بِأعمالهم». أخرجه الترمذي.

وبنحوه عن ابن سيرين ، عن أبي هريرة ، قال : قال رسول الله -صلى الله عليه وسلم- : «تعوذوا بالله من جب الحزن ، قالوا: يارسول الله ، وما جب الحزن ؟ قال : واد في جهنم تتعوذ منه جهنم كل يوم أربعمائة مرة. قالوا : يارسول الله ، ومن يدخله ؟ قال : أعد للقراء المرائين بأعمالهم. وإن من أبغض القراء إلى الله الذين يزورون الأمراء.»

جامع الأصول في أحاديث الرسول [٥٤٤/٤]

٢٦٥٠) - ت) أبو هريرة، وعبد الله بن عمر - رضي الله عنهم - : قال أبو هريرة : قال رسول الله -صلى الله عليه وسلم- : «يكون في آخر الزَّمَان رجالٌ يَخْتِلُونَ الدُّنيا بالدِّين ، يَلبسُونَ للناس جلودَ الضَّأنِ من اللِّين، ألسِنَتُهمْ أحلى من العسل، [ص: ٥٤٥] وقلوبهم قُلُوبُ الذِّئَابِ ، يقول الله تعالى: أبي يَغْتَرُّونَ ، أم عليَّ يَجْتَرِئونَ ؟ في حَلَفْتُ ، لأبعَثَنَّ على أُولئكَ منهم فِتْنَةً تَدَعُ الحليمَ حَيْرَانَ». أخرجه الترمذي.

جامع الأصول في أحاديث الرسول [٥٤٤/٤]

٢٦٥٤) - خ م) أبو وائل : قال : قال أسامةُ - رضي الله عنه - : سمعتُ رسولَ الله -صلى الله عليه وسلم- يقول : «يُؤتَى بالرجل يوم القيامة فيُلْقَى في النار ، [ص: ٥٤٧] فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُ بَطْنِهِ، فَيَدُورُ بها كما يدُور الحمار في الرَّحَى ، فيجتمع إليه أهلُ النار، فيقولون : يا فُلانُ مالك ؟ ألم تكن تأمر بالمعروف وتنهى عن المنكر؟ فيقول : بلى ، كنتُ آمر بالمعروف ولا آتيه ، وأنْهَى عن المنكر وآتيه». أخرجه البخاري، ومسلم.

ولمسلم في رواية ، قال : قيل لأسامة : «لو أتيتَ عثمانَ فكلَّمْتَهُ ، فقال : إنكم لَتَرَوْنَ أنِّي لا أُكلِّمُهُ إلا أُسْمِعُكم ، وإني أُكلِّمُهُ في السِّرِّ، دونَ أن أفْتَح بابا لا أكونُ أوَّلَ مَنْ فَتَحَهُ ، ولا أقول لرجلٍ إن كان عليَّ أميرا : إنَّهُ خيرُ الناس : بعدَ شيء سمعتُه من رسولِ الله -صلى الله عليه وسلم- ، قالوا : وما هو ؟ قال : سمعتُه يقول : يُجَاءُ بالرجل يوم القيامة فيُلْقَى في النار ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُهُ، فيدور كما يَدُور الحمار برَحَاهُ ، فَيجتَمِعُ أهل النار عليه، فيقولون : يا فلان ، ما شأنك ؟ أليس كنتَ تأمُرُنا بالمعروف وتنهانا عن المنكر؟ فيقول : كنت آمُرُكم بالمعروف ولا آتيه، وأنهاكم عن الشر وآتيه». [ص: ٥٤٨]

قال : «وإني سمعتُه يقول : مَرَرْتُ ليلةَ أُسْرِيَ بي بأقوامٍ تُقْرَضُ شِفَاهُهم بمقاريضَ من نارٍ، قلت: من هؤلاء يا جبريل ؟ قال : خُطَباءُ أُمَّتكَ الذين يقولون ما لا يفعلون». صحيح : أخرجه البخاري في صفة النار (جامع الأصول في أحاديث الرسول [٥٤٦/٤])

أبي أمامة قال جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال أرأيت رجلا غزا يلتمس الأجر والذكر ماله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا شيء ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله لا يقبل إلا ما كان خالصا وابتغى به وجهه وخرج أبو داود من حديث أبي هريرة أن رجلا قال يا رسول الله رجل يريد الجهاد وهو يريد عرضا من عرض الدنيا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا أجر له فأعاد عليه ثلاثا والنبي صلى الله عليه وسلم يقول لا أجر له وخرج الإمام أحمد

وأبو داود من حديث معاذ بن جبل عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الغزو غزوان فأما من ابتغى وجه الله وأطاع الإمام وأنفق الكريمة وياسر الشريك واجتنب الفساد فإن نومه ونبهه أجر كله وأما من غزا فخرا ورياء وسمعة وعصى الإمام وأفسد في الأرض فإنه لم يرجع بالكفاف وخرج أبو داود من حديث عبد الله بن عمرو قال قلت يا رسول الله أخبرني عن الجهاد والغزو فقال إن قاتلت صابرا محتسبا بعثك الله صابرا محتسبا وإن قاتلت مرائيا مكاثرا بعثك الله مرائيا مكاثرا على أي حال قاتلت أو قتلت بعثك الله بتلك الحال و

خرجه الإمام أحمد وأبو داود وابن ماجه من حديث أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم من تعلم علما مما يبتغي به وجه الله لا يتعلمه إلا ليصيب عرضا من الدنيا لم يجد عرف الجنة يوم القيامة يعني ريحها وخرج الترمذي من حديث كعب بن مالك عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من طلب العلم ليماري به السفهاء أو يجاري به العلماء أو يضرف به وجوه الناس إليه أدخله الله النار وخرجه ابن ماجه بمعناه من حديث ابن عمر وحذيفة وجابر رضي الله عنهم عن النبي صلى الله عليه وسلم ولفظ حديث جابر لا تعلموا العلم لتباهوا به العلماء ولا لتماروا به السفهاء ولا تخيروا بالمجالس فمن فعل ذلك فالنار

جامع العلوم والحكم [ص ١٥]

امت و حق رای

حق راي

بر مسلمانان است که هنگام دعوت مسلمانان و یا هم تقویت ایمان افراد ضعیف از حکمت احکام دین و آن هم به شیوه نیکوتر و بهتر و یعنی با برهان قناعت بخش استفاده کنند. از جمله مسائل اختلافی اسلام و غیر مسلمانان امروزه مسئله حق رای مردم و حقوق زن است. لذا بر علما لازم است که به طریق نیکو مردم را از احکام دین باخبر سازند.

حق راي مسلمين در انتخاب شورا و خليفه مسلمين یا نائب امت چیست؟

حق رای عامه

حق رای عامه از حق امت گرفته شده است. مسئله اصلی اجماع امت مسلمه میباشد. این اجماع یعنی رای و نظری که مسلمانان بر آن اجماع کنند. به عبارت دیگر رای تمام مسلمین و امت مسلمان بر آن مسئله موافق باشد. عامه

مسلمین همان امت است که شامل تمامی مردان و زنان و پیران و جوانان میشود که در سن تکلیف میباشند. اما از انجایی که اطفال پسر و دختر تا قبل از سن بلوغ مکلفیت شرعی ندارند لذا این اطفال حق رای نیز نخواهند داشت.

حق رای زنان

اسلام روابط اجتماعي را به بهترين نحوي تنظيم مي كند و بناي امت را بر محكوم ترين پايه استوار مي سازد، نخست به تشكيل خانواده پرداخته و برايش يك مدير مسئول قرار مي دهد و اطاعت او را واجب مي گرداند تا كارها منظم و مصلحت كامل گردد، و برقراري عدالت و كسب و كار را بر سر او واجب مي گرداند، و سرپرستي را به دليل ساختار وجودي و آفرينشي مرد و نوع فعاليتش به او واگذار مي نمايد. (آرمان جوان مسلمان (ص: ١٢))

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾[النساء: ٣٤.[

«مردان بر زنان سرپرستند به سبب آنكه خداوند بعضي را بر بعضي فضيلت داده است و نيز به سبب آنكه از اموال خود (براي خانواده) خرج مي كنند.»

و بر گردن زنان نيز حقّي واجب گردانيده، اما براي آن ها حقي مانند حق مردان نيز قائل شده است.

﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾[البقرة: ٢٢٨.[

«و براي همسران (حقوق و واجباتي) است (كه بايد شوهران ادا بكنند) همانگونه كه بر آنان (يعني شوهران حقوق و واجباتي) است كه (بايد همسران ادا بكنند) آن هم به گونه اي شايسته.»

آنچه خداوند برای انسانها امر کرده است حکمت و موعظه حسنه است.

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١٧٩/١((

زنان نیمی از پیکر جامعه هستند و فرق آنها با مردان فقط در وظایف و شرایط و لذا صلاحیتهای آنان در خانه و جامعه آنهاست. قوامیت مردان یك امر مدیریتی است که به دلیل برتری نسبی مرد در امور عقلانی و جسمانی و مالی به او داده شده است. اگر مرد دو برابر زن ارث میگیرد بخاطر اینکه مسئولیت و مخارج او دو برابر زن است. یعنی مرد مسئول تهیه مخارج خود و زن و فرزندان خود میباشد. هر زن دو قیم و سرپرست دارد یکی پدر و یا برادر تا هنگام بلوغ و دیگری شوهر بعد از ازدواج اما مرد فقط یك قیم دارد و آنهم پدر تا هنگام بلوغ و بعد از بلوغ مرد هم قیم خود است و هم قیم همسر خود لذا وظیفه و مصارف او دو برابر است. اگر شهادت زنان در محکمه عدلی نصف مرد حساب میشود بدلیل این است که زنان دو نقطه ضعف دارند اول اینکه آنها از لحاظ جسمی ضعیف هستند و لذا قدرت دفاعی آنها کم بوده و به این سبب از انتقام گرفتن متهم به سبب شهادت خود خوفناک هستند و دوم اینکه زنان از لحاظ عاطفی حساستر هستند و بعد احساس نسبت بعد منطق در عقل آنها قویتر از بعد احساس نسبت به بعد منطق در عقل مردان است و لذا همیشه عفو متهم برای آنها ارجح تر است در حالیکه این میتواند به زیان

عدالت باشد. بدلیل دو ضعف یاد شده شهادت زنان در محکمه عدلی نصف مردان محاسبه میشود. اما جایی که شهادت نه بر مجازات بلکه بر پاداش ویا انتخاب باشد دو ضعف مزبور وجود نخواهند داشت ولذا رای زنان میتواند همانند مردان یك رای و مساوی رای یك مرد محاسبه شود همان طور که پیامبر اکرم ص می فرماید نیمه دین را از عایشه بیاموزید وبدین ترتیب حق مساوی در امر تعلیم دین که به طریق اولی رای در امور است به زن داده است و لذا نیم رای به زن میرسد ونیم رای به مرد وآراء زن و مرد مساوی میباشند.

زمانیکه زن میتواند نیم امور دین را تعلیم دهد حتما میتواند نیم امور دنیا را نیز تعلیم دهد که یکی از آنان حق رای در انتخاب حکام و قوانین است.

دریك حکومت مردم سالاری دینی حتی اگر زنی وکیل منتخب شود مخالفتی با اسلام نخواهد بود چراکه این زن نه حاکم و اولوالامر بلکه وکیل و نماینده امت در امر حکومت میباشد ووکالت زن مخالفت شرعی ندارد اگر چه ارجح نیست.

ترجمه ي کتاب فتاوي علماء البلد الحرام (٣٥/٦)

ج: شريعت اسلامي جايگاه زن را بالا برده وآن را در جايي که شايسته ي آن است قرار داده تا اين گونه از کرامتش پاسداري نمايد. شريعت، شوهر و وليّ زن را مکلف نمو ده تا مخارج او را تامين کنند و به خوبي از او سرپرستي نمايند و به نيکويي با او رفتار شود. خداوند متعال مي فرمايد: ﴿ [النساء: ١٩] «وبا آنان به شايستگی رفتار کنيد.»

از پيامبر صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روايت است که فرمود: «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لأَهْلِهِ، وَأَنَا خَيْرُكُمْ لأَهْلِي» (١) «بهترين شما کساني هستند که از نظر رفتار و اخلاق و مهرباني با زنانشان بهترين باشند و من از همه ي شما رفتار بهتري با خانواده ام دارم».

اسلام همه حقوق و تصرفات شرعي را که مناسب با شخصيت زن است به زن داده، چنانکه خداوند مي فرمايد: ﴿((((((مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّه عَزِيزٌ حَكِيمٌ ((((﴾ [البقرة: ٢٢٨] «و زنان از همچون حقی که [شوهران] به طور شايسته بر آنان دارند، بر خور دارند و مردان بر آنان [به مرتبتی] برتری دارند و خداوند پيروزمند فرزانه است»

يعني در معاملات مختلف از قبيل خريد و فروش و صلح و وکالت و عاريت و وديعه و.... مانند مردان هستند. همچنين عباداتي که مناسب زن است بر زن واجب گردانيده مانند: طهارت، نماز، روزه، زکات و حج.

اما شريعت اسلامي در ارث سهميه زن را نصف سهميه مرد قرار داده است؛ چون زن مکلف نيست که مخارج خود و خانه و فرزندانش را بپردازد، بلکه اين مرد است که به تهيه اين هزينه ها مکلف گرديده است.

۳۵۱٤- زن در انتخابات مجلس شورا شرکت مي کند

زن مسلمان بالغ عاقل حق دارد در انتخابات اعضاي مجلس شورا شرکت کند؛ زيرا او خليفه و اهل حل و عقد را که انتخاب خليفه را بر عهده دارند، انتخاب مي کند پس او در انتخابات مجلس شورا نيز حق شرکت دارد.

۳۵۱۹- زن مي تواند در کارهاي مجلس سهيم باشد؛ گرچه از اعضاي آن نباشد

براي نمونه زن مي تواند در امري به نظر خودش درست است، با مشاوره، خليفه را ياري دهد و او را از اموري که در جامعه، روي مي دهد و دفع آن واجب است يا اموري که نبايد به وقوع بپيوندد، آگاه سازد. چه خليفه از او مشورت خواسته باشد چه نخواسته باشد، همچنين مي تواند موارد بالا را از راه روزنامه و مجلات و ديگر رسانه ها يادآوري کند.

و هرگاه در مسايل دولت از وي استفتا شود اگر شايستگي فتوا و اجتهاد را داشت، مي تواند احکام شرع را تبيين نمايد. همچنين مي تواند در صورت شايستگي اجتهاد، احکام اجتهادي مربوط به کارهاي دولت را استنباط نمايد و آنها را ميان مردم پخش کند و به کارگزاران و حاکمان عرضه نمايد. اين موارد در واقع از کارهاي مجلس شورا است و زن مي تواند در حالي که در خانه خود و بيرون از مجلس است و در آن عضويت هم ندارد، در آن شرکت کند.

۳۵۲۰- چرا زن حق شرکت و دخالت در کارهاي مجلس را دارد؟

يکم:

در حديث صحيحي از امام بخاري، داستان صلح حديبيه با قريش و خروج مسلمانان از احرام عمره، اين گونه روايت شده: «پيامبر- صلى الله عليه وسلم- نزد ام سلمه، ام المؤمنين، آمد و برخوردي را که مردم با او داشتند، برايش بازگو نمود. ام سلمه گفت: اي پيامبر خدا! اگر دوست داشتي، چنين کن. از خانه بيرون برو با هيچ کس هم سخن مگو تا وقتي که شترت را قرباني کني. آنگاه از کسي که سرت را مي تراشد، بخواه که سرت را بتراشد. پيامبر- صلى الله عليه وسلم- بيرون آمد و با هيچ کس سخني نگفت و آن کارها را انجام داد. زماني که مردم، کار پيامبر- صلى الله عليه وسلم- را مشاهده کردند، بلند شدند و شترانشان را قرباني کردند و شروع به تراشيدن سر يکديگر کردند.

در شرح اين حديث آمده است: «اين حديث، بر فضيلت مشورت اشاره مي نمايند و اينکه عمل زماني که همراه قول باشد، از سخن خالي رساتر است. (۱) و اين بيانگر جواز مشورت با زن اهل دانش و فضل و نيز گوياي فضل و توانايي عقلي ام سلمه- رضي الله عنها- است». (۲(

- (۱)شاعر مي فرمايد:

بزرگي سراسر به گفتار نيست... دو صد گفته چون نيم کردار نيست

- (۲)فتح الباري به شرح صحيح البخاري، العسقلاني، ج ۱۳، ص ۱۹٤.

این حدیث بر جواز مشورت خلیفه با زنان اهل فضل و معروف به دانش و نیك اندیشي در مسایل دولت و جامعه به ویژه مسایل مربوط به زنان اشاره مي نماید. وزن باید به آنچه خود آن را درست مي پندارد، رأي دهد نه آن چنان که خلیفه مي خواهد. زن مي تواند در آنچه براي مردم اهمیت بسیار دارد و به مصلحت آنان است گرچه خلیفه از او نپرسیده و مشورت نخواسته باشد رأي خود را اظهار نماید.

۳۵۲۱-دوم

در تفسیر قرطبي نقل شده است که خوله، دختر ثعلبه، عمر - رضي الله عنه - را در حالي که گروه بي شماري همراه او بودند، نگه داشت و سخن را با او به دارازکشاند و او را پند و اندرز داد.

از سخناني که به عمر - رضي الله عنه - گفت، این بود: «اي عمر! تقواي خدا داشته باش. هر کس نسبت به مرگ یقین داشته باشد از هدر دادن عمر به بیهودگي مي ترسد و هر کس به حساب و کتاب قیامت ایمان داشته باشد، از عذاب مي ترسد». عمر - رضي الله عنه - همچنان ایستاده بود و به سخنش گوش مي داد تا اینکه همراهانش به او گفتند: «یا امیرالمؤمنین! آیا به سبب پیرزني این همه مي ایستي؟» عمر - رضي الله عنه - گفت: «اگر این پیرزن مرا از آغاز روز تا آخر آن نگه دارد، جز براي نمازهاي واجب، همچنان به سخنانش گوش فرا مي دهم. آیا مي دانید این پیرزن کیست؟ او خوله، دختر ثعلبه، است که خداوند از بالاي هفت آسمان صدایش را شنید. آیا خداوند رب العالمین سخنان او را گوش کند و عمر به سخنان او گوش فرا ندهد!!». (۱)

ذکر این داستان براي این است که بیان شود خوله، دختر ثعلبه، عمربن خطاب را پند و اندرز داد در حالي که او خلیفه مسلمانان بود و گوش دادن و سکوت عمر - رضي الله عنه -، براي شنیدن سخنان یك پیرزن، نشان مي دهد که زن مي تواند درباره مسایل دولت، رأي خود را پیش روي خلیفه بیان نماید و واجباتي را که خلیفه نسبت به مردم بر عهده دارد، به او یادآوري نماید.

اجتهاد و فتوا دادن براي زنان، حرام نیست. زن مي تواند مجتهد و مفتي شود و موضوع اجتهاد و فتوایش مي تواند کارهاي دولتي و رابطه خلیفه با امت باشد بنابراین او مي تواند اجتهاد کند و فتوا بدهد و خلیفه را در کارهاي حکومتي و دولتي با اجتهاد خود راهنمایي کند. امهات المؤمنین، به ویژه عایشه - رضي الله عنها - اجتهاد مي نمودند و در مسایل دیني و دنیوي که از آنها مي پرسیدند، براي مردم فتوا صادر مي نمودند و گاهي نیز بي آنکه کسي از ایشان بپرسد، رأیشان را بیان مي کردند. ابن حزم گفته است: «اگر زن در علوم دیني به مرتبه فقاهت برسد، بر ما واجب است که تذکرهاي او را بپذیریم همان گونه که از زنان پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحاب او در احکام دین روایت شده و به روایت آنها نیز احتجاج گردیده است. هیچ اختلافي میان اصحاب ما و همه اهل ایمان درباره این مساله وجود ندارد. زناني که از آنها روایت شده و روایت آنان سند گشته، علاوه بر زنان پیامبر - صلی الله علیه وسلم - ام سلیم، ام حرام، ام عطیه، ام کرز، ام شریك، ام درداء، ام خالد، اسما دختر ابوبکر و فاطمه دختر قیس رضي الله عنهن بودند و از تابعین نیز عمره، ام الحسن، رباب، فاطمه دختر منذر حبیبه دختر مسیره، حفصه دختر سیرین و...

مي باشند. (۱) همچنين فقها به اين مساله كه زن بودن مانع شايستگي فتوا و اجتهاد نيست تأكيد نموده اند. (۲) زن مي تواند فتوا و اجتهاد صادر كند هر چند در مجلس عضويت نداشته باشد و بر اساس آرايي كه از راه اجتهاد به آن دست يافته در كارهاي مجلس و دولت سهيم باشد و رأي خود را عرضه نمايد.

تكاليف زن مسلمان به اين اعتبار كه اهل دار الاسلام است

زن مسلمان باتوجه به اينكه از شهروندان دولت اسلامي است و در آن دولت زندگي مي كند، حقوق و تكاليفي دارد. درباره حقوق او در بخش دوم صحبت شد و در اين بخش به بيان تكاليف او مي پردازيم.

براي توضيح اين تكاليف بايد گفت دولت اسلامي، رهبري دارد، به نام خليفه كه بر شهروندان اين دولت، حق فرمانبرداري و اطاعت دارد و در نتيجه فرمانبرداري و اطاعت از حاكم (خليفه و نمايندگان او) نخستين كار واجب بر زن مسلمان است.

زن مسلمان ساكن در دولت اسلامي حفظ و بقاي اين جامعه پاک و اسلامي برايش بسيار حائز اهميت است زيرا نه تنها در آن زندگي مي كند، بلكه از آن تأثير مي پذيرد. بنابراين، امر به معروف و نهي از منكر بر او واجب است چون پرداختن به اين كار در بقاي جامعه پاک كمك مي نمايد در نتيجه دومين كار واجب بر زن مسلمان، امر به معروف و نهي از منكر است.

دارالاسلام، سرزمين و موطن ساكنان آن است و زن مسلمان نيز از آنان است. پس هرگاه دشمن، قصد سوء داشت، دفاع از آن بر همگان واجب است و مي بايد خود را آماده كنند و از اين سرزمين براي نشر آيين اسلام و از بين بردن طاغوت هاي حاكم در روي زمين هجرت كنند تا كلمه «الله» بالا و بالاتر رود و كلمه كساني كه كفر ورزيدند، در پايين قرار گيرد حتي اگر اين كار به جنگ با كفار بيانجامد و البته همه اين موارد در مفهوم «جهاد في سبيل الله» جاي مي گيرد و بر اهل دار الاسلام واجب است و در پاره اي از مواقع نيز بر زن واجب مي گردد. در نتيجه جهاد در راه خدا، سومين امر واجب بر زن مسلمان است:.

مسئوليت جماعت

امت مسلمه در مورد امور مسئوليت دارد مانند حديث: «أَلا إِنَّ كُلَّكُمْ رَاعٍ وَكُلَّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، فَالإِمَامُ الَّذِيْ عَلَى النَّاسِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ..الخ»

«يَدُ اللهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَمَنْ شَذَّ شُذَّ فِي النَّارِ» دست (بلاكيف) خدا با جماعت است كسى كه تك روى كند به گوشه اى از جهنم انداخته مى شود.»

سوم: حق امت در بازخواست خلیفه

حضرت عمر میفرماید:

:اگر در من کجی ای دیدید مرا راست کنید... مردی از عامة مسلمین برخاست و گفت: «هرگاه در تو کجی ای دیدیم آن را باتیزی شمشیرمان راست خواهیم کرد». حضرت عمر تبسم نمود و فرمود: «ثنا باد مر خداوندی را که در رعیت عمر مردی را قرار داده که او را باتیزی شمشیرش راست می کند. (زندگانی عمر-صلابی (ص ۱۸٦((

قضیه پیراهن حضرت عمر

قضیه پیراهن حضرت عمر داستان مشهوری از عهد صحابه است. در این داستان روشن میشود که خلفاي راشدین تا چه اندازه به حق و شریعت پایبند بودند و بزرگان صحابه تا چه اندازه بر اعمال حکومت اسلامی و خلیفه نظارت و اشراف داشتند و از امرا و حکام حسابرسی میکردند.

حضرت عمر گفت: ای مردم بشنوید و اطاعت کنید.!

سلمان فارسی ایستاده و گفت: «نه شنیدن حرف تو بر ما لازم است و نه هم فرمانبرداری از تو.»

حضرت عمر گفت: چرا؟

سلمان گفت: این جامه را از کجا درست کردی در حالی که به تو فقط یك تکه پارچه رسیده بود و تو مردی بلندقد هستی؟

حضرت عمر فرمود: شتاب مکن.!

بعد فریاد زد: عبدالله! کسی پاسخ نداد.

گفت: ای عبدالله بن عمر.!

گفت: بلی یا امیر المؤمنین.!

گفت: ترا به خداوند سوگند می دهم که آیا جامه‌ای که پوشیده‌ام جامة تو نیست؟

گفت: آری.

سلمان گفت: اکنون می شنویم و اطاعت می کنیم.»

مداخله مردم در امور و اصلاحات آن

«مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ». «آن که از شما کار زشتی را دیدی باید آن را به دستش تغییر دهد، و اگر نتوانست، پس به زبانش و اگر نتوانست پس به دلش، و این ضعیفترین درجة ایمان است.»

لتأمرون بالمعروف ولتنهون عن المنكر أو ليعمنكم الله بعذاب من عنده» «و همانا به كارهای خوب امر نموده و از كارهای زشت منع خواهد نمود یا آن كه خداوند شما را به عذابی همگانی (فراگیر) گرفتار خواهد كرد.»

«مَا رَوَاهُ أَنَسٌ أَنَّ الرَّسُولَ ☐ قَالَ: انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا، قُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ هَذَا نَصَرْتُهُ مَظْلُومًا، فَكَيْفَ أَنْصُرُهُ ظَالِمًا؟ قَالَ: تَمْنَعُهُ مِنَ الظُّلْمِ، فَذَلِكَ نَصْرُكَ إِيَّاهُ». «برادرت را خواه ظالم باشد یا مظلوم، یاری كن!

این احادیث بر واجب بودن امر به معروف و نهی از منكر و واجب بودن انقلاب و مخالفت با حاكم ستمگر و ایستادن در برابر او، تا از ظلمش باز ایستد و راه گمراهی را رها كند و به حق و عدل باز گردد، دلالت می كند.

لیكن هرگاه به استبداد و تك روی خویش ادامه داده و بر گمراهی اش پافشاری كرد، راهی به جز بركناری او و تعیین دیگری به جایش وجود ندارد.

در ظاهر چنین تصور می شود كه میان دلایل گروهی كه به صبر و سازش امر می كنند و گروهی كه به انقلاب دعوت می نمایند، تعارض و تضاد وجود دارد.

ابن حزم معتقد است كه این تعارض وجود دارد، و از این رو اظهار نموده كه احادیثی كه به صلح و مسالمت طلبی حكم می كند توسط احادیثی كه به قیام و انقلاب فرا می خواند، منسوخ گردیده است.

«أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ». «برترین جهاد سخن حقیست كه در برابر زمامدار ستمگر گفته می شود.»

برخی از دانشمندان معاصر شیوهٔ صلح جویانه ای را برای عزل خلیفه یا رئیس دولت، در صورتی كه مستحق بركناری باشد، پیش از آمادگی و اقدام به انقلاب - و آنهم به منظور حفظ وحدت امت و پرهیز از عواقب انقلاب های مسلحانه و جلوگیری از تفرقه و رنج ها و مصیبت ها - پیشنهاد می نمایند

۱. اولی الامر مجری الامر باشد و تقنین در دست اهل حل و عقد باشد

۲. دوره حكومت مجری الامر محدود و كوتاه باشد تا بتواند مورد ارزیابی دائم قرار بگیرد

۳. انتخابات مجدد بعد از دوره كوتاه حكومت تا اینكه مجری الامر رضایت امت برای انتخاب مجدد را مد نظر گیرد و از ظلم و ستم بپرهیزد

بدون شك، قدرت خلیفه، مطلق نبود و باید در چهارچوب دو امر باشد: ۱- مخالف نصّ صریحی كه در قرآن و سنّت آمده است نباشد. در ضمن نوع اجرای آن تصمیم نیز مطابق با روح و اهداف شریعت باشد. ۲- مخالف مواردی كه امت اسلام بر آن ها اجماع نظر دارد نباشد.

اساس این حق امت از آن جانشأت مي گیرد که خلیفه نماینده مردم است، از آنان قدرت خود را مي گیرد و چارچوب قدرت او را امّت تعیین مي کند، بنابراین هرگاه امّت تعین اجراي شریعت دین وحفظ مصالح امّت را در افزایش و یا کاهش قدرت و اختیارات خلیفه بداند، مي تواند این کار مهم را انجام دهد که این از طریق مجلس شوراي منتخبین امت صورت مي گیرد (۲) عثمان نیز برهمین اساس خطاب به صحابه فرمود: هرگاه دیدید که براساس دستور قرآن، باید مرا به زنجیر بکشید، حتماً اینکار را انجام دهید(۳)بنابراین هنگامیکه دسته اي از مسلمانان، نسبت به عملکردش به او متعرض شده و او را مورد بازخواست قرار دادند، خواسته آنان را تقبیح و محکوم نکرد و به آنان اعلام نمود که حاضر است در صورتیکه اشتباهات او اثبات شود آن ها را اصلاح نماید. (٤(

امّت حق دارد مراقب حکام باشند

امّت اسلامیحق دارد که مراقب اعمال حاکمان باشد و آنها را أمر به معروف ونهي از منکر کنند، خداوند متعال میفرماید:

سوره آل عمران آیه ۱۰٤

(وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)

ترجمه: باید از میان شما گروهي باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنّت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکي کنند و امر به معروف ونهي از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند. تفسیر نور خرم دل (ص: ٤٥)

باید از میان شما گروهي باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنّت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکي کنند و امر به معروف ونهي از منکر نمایند و آنان خود رستگارند.

اولین چیزي که بعد از خلیفه شدن گفت این بود.... این مسئولیّت (رهبري) شما مسئله اي است که هیچ کس در آن حقي ندارد جز همان کسي که خودتان به رهبري انتخاب کنید. امّا من هم مسئولیتي جز (رهبري) شما ندارم. (٤(این مشابه همان سختي است کهابوبکر بعد از به خلافت رسیدن گفت: آنجاکه فرمود: اگر کارم درست بود و به خوبي مسئولیتم را انجام دادم مرا یاري دهید و اگر مسئولیتم را به خوبي انجام ندادم، مرا راهنمایي و اصلاح کنید (٥(

- (۱)المختصر من کتاب الموافقة ۱٤۰/ واسناد آن منقطع است و ابن شیبه در المصف، ش/۱۲۰.
- (۲)شرح اعتقاد اهل السنة والجماعة لالکائي٤٤٥٦.
- (۳)فتح الباري ۸/۹ اسناد آن صحیح است.
- (٤)تاریخ طبري ٤٤۹/٥-٤٥۷.
- (٥)البدایة والنهایة٦-۳۰٥.

مسئوليت امت اسلامي

به نقل از (الكتاب: ۲۱- مسئوليت امت اسلامي)

خداوند اين امت- امت توحيد- را براي تحقق اهداف معيني خارج نموده است:

تا اينكه بهترين امتي شوند كه بر مردم خارج گرديده اند، امر به معروف كرده و از منكر جلوگيري نمايند و به خداوند ايمان داشته باشند:

﴿كنتم خير أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر و تؤمنون بالله﴾

و براي اينكه پيشرو و رهبر و گواهاني باشند براي تمام بشريت:

﴿و كذلك جعلناكم أمة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا﴾

و براي اينكه وظيفه رساندن رسالت نبي خاتم به تمام انسانها را در طول تاريخ از زمان بعثت پيامبر تا پايان جهان بر دوش گيرند، تا مردم را در پرتو هدايت كتاب الهي از تاريكيها به سوي نور خارج سازند:

﴿الر كتاب أنزلناه إليك لتخرج الناس من الظلمات إلي النور بإذن ربهم إلي صراط العزيز الحميد الله الذي له ما في السماوات و ما في الأرض﴾

و خداوند براي اين امت- هنگامي كه به رسالت خود عمل نمايد- استخلاف و تمكين و امنيت را تضمين نموده است:

﴿وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض و كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضي لهم و ليبدلنهم من بعد خوفهم أمنا يعبدونني لا يشركون بي شيئا﴾

تمام اينها در واقع و طي چند قرن به وقع پيوست كه در آن قرنها امت اسلامي در همه ابعاد عقيدتي و اخلاقي و فكري و علمي و سياسي و نظامي و اقتصادي و تمدن بهترين امت بر روي زمين بود. در همه مجالهاي زندگي، در زماني كه اروپا در تاريكيهاي آنچه آنها آن را قرون وسطاي تاريك مي نامند غوطه ور بود...

امت توانست به سيادت و قدرت دست يابد و توانست براي اولين بار در تاريخ به معناي «امت» دست يابد، كه ملتها و نژادها و زبانهاي مختلف را در برمي گيرد و تمام آنها با وجود دوري مسافت، بوسيله يك رابط كه «اسلام» نام دارد به هم متصل شدند و اگر چه رابطه حكام با يكديگر تفاوت داشت، رابطه «اسلام» كه دلها و احساساتشان را واحد گردانده بود، در درون آنها قوي تر از هر چيزي بود كه موجب اختلاف شود. از آن عقيده و نحوه زندگي و اخلاق و رفتار و موضع گيري هاي كلي شان را بر مي گرفتند، اگر چه هر ملت و هر فرد داراي ويژگيهاي خاص خود مي باشد.

و همچنين امت توانست به رفاه اقتصادي كه بر اثر تلاش مسلمانان در گوشه و كنار زمين به دست آمده بود، برسد. مسلماناني كه در اطراف زمين روشنايي و نور را با خود مي گسترانند، ناشناخته هاي آن را كشف مي كردند و بر اساس رهنمود خداوند به عمارت آن مي پرداختند:

﴿هو الذي جعل لكم الأرض ذلولا فامشوا في مناكبها و كلوا من رزقه و إليه النشور﴾

﴿هو الذي أنشأكم من الأرض واستعمركم فيها﴾

و توانست دست به فعاليت فكري و عقلي و علمي بي سابقه اي بزند...

﴿هو الذي جعل لكم الأرض ذلولا فامشوا في مناكبها وكلوا من رزقه وإليه النشور﴾

﴿هو أنشأكم من الأرض واستعمركم فيها﴾

﴿وإذ قال ربك للملائكة إني جاعل في الأرض خليفة﴾

و امت توانست به تمدن وسيعي دست يابد كه تنها در توليد و تمدن مادي از جمله بناي شهرها و ساختمانها و ساخت راه ها و روشه هاي مديريت منحصر نمي شد بلكه در واقع معناي حقيقي تمدن را يعني ارتقاي انسان تا آنجايي كه شايسته گراميداشت خداوند شود، محقق مي كرد. ارتقاي انسان از نظر عقيده، اخلاق، سلوك، تفكر و معرفت كه فعاليت مادي خود را از آنها بر مي گرفت و در آن محدود نمي ماند.

اين امت اولين امتي بود كه آموزش رايگان و بهداشت رايگان را شناخت و براي اين دو مسأله اموالي زيادي را وقف نمود. اين اموال بيش از آنكه به بخشندگي يا فقر و غناي حكومت بستگي داشت، به قدرت خير و بذل و بخشش در درون مسلمانها وابسته بود.

اين اولين امتي بود كه موسسه هاي حمايت از سالمندان و مؤسسه هاي نگهداري از حيوانات گمشده براي حمايت و غذا سدادن به آنها را به وجود آورد!

و همچنين اولين - يا تنها - امتي بود كه نسبت به مخالفان عقيدتي خود ظلم روا نمي داشت بلكه حتي حمايت از آنها را بر عهده مي گرفت و به آنها امنيت در عقيده و انجام عبادت و فعاليت هاي اقتصادي و حياتي را اعطا مي نمود تا مادامي كه عليه آنها به جنگ برنخواسته يا دشمني خود را علني نساخته باشند!

و خلاصه اينكه... آنها امت متمدن زمين بودند...

اما تحولي بسيار بزرگ در تاريخ رخ داد!

طبيعتا اين تغيير يك شبه اتفاق نيافتاد كه هيچ تغييري جز سنتهاي خارق خداوندي يك شبه اتفاق نمي افتد! و حتي «كودتاهاي نظامي» كه در عصر «روشنگري!!» كه ما در آن زندگي مي كنيم، بسيار رواج دارند، باز هم ظرف يك شبانه روز رخ نمي دهند، بلكه وقت زيادي را در طرح ريزي و آماده سازي صرف مي كنند تا اينكه ناگهان مردم با مشاهده آن يكه مي خورند...

بلكه اين انقلاب طي چند قرن رخ داد... و به تدريج مساحت «دين» را در درون افراد محدود گرداند.

اين دين براي اين نازل گرديد تا زندگي را با تمام جوانب آن را دربر گيرد و نه اينكه تنها يك جانب دين را شامل شود، حال هر چه آن جانب از نظر حجم و اهميت مهم باشد:

﴿قل إن صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له﴾

ایمان به خداوند یکتا مهمترین و گرانبهاترین موضوع زندگي انسان در این دنیاست. اما اگر این ایمان در داخل وجدان پنهان بماند و پرتو خود را بر عرصه هاي دیگر زندگي نتاباند، دیگر آن «دیني» نخواهد بود که خداوند نازل نموده و دستور به اتباع آن داده، و براي ترك آن مجازات، و براي انجام آن پاداش در نظر گرفته است؛

همانا دین خداوند آن است که «در قلب بنشیند و عمل آن را تصدیق نماید.»

خداوند تنها از مردم نخواسته است که در اعماق وجود خود ایمان بیاورند که او یکتاي احد است و تنهاست و از همه بي نیاز است و نمي زاید و زاده نشده و کسي را همتاي او نیست... گرچه این پایه و اساسي است که همه چیز بر آن بنا مي شود... بلکه خداوند متعال از مردم خواسته است توحید را با اطاعت از اوامر او و دوري از منهیاتش و پایبندي به آنچه از شریعت و راهنمایي نازل نموده است، در تمام جوانب زندگي خود وارد سازند. و هرگونه کناره گیري از این راه و یا مخالفت با آن موجب نقص در ایمان خواهد شد که در «میزان» تاثیر خواهد گذاشت، همانگونه که در نتایج نیز مؤثر خواهد بود. و ایمان - همانگونه که علماي ما مي گویند - زیاد و کم مي شود. با طاعت زیاد شده و بر اثر معاصي دچار نقصان خواهد شد.

میزان این نقصان بر اساس نوع این کناره گیري یا مخالفت متفاوت خواهد بود، اگر چه ذات ایمان را نقض نخواهد نمود مگر اینکه اعمالي از انسان سر بزند که طبق نص صریح قرآن و سنت و اجماع علماي امت ایمان را نقض نماید مانند ناسزا گفتن در مورد خداوند یا پیامبر خدا یا سجده بردن به بت یا اهانت به قرآن یا قانونگذاري بر اساس غیر آنچه خدا نازل نموده است

این دین در همه جوانب و در میدان واقعیت عمل مي نماید و به همان مقدار که پیروانش به آن پایبندي نمایند و از محتواي آن پیروي نمایند، ثمر مي دهد. اما اگر پیروان این دین بدان پایبندي ننمایند و از آن پیروي نکنند، این «دین» در درون مردم محدود خواهد شد، و همچنان ثمرات آن نیز به مقدار کناره گیري پیروانش و به مقدار انحرافي که از آنها سر زده، محدود و ناچیز خواهد شد.

آیات قرآن در این مورد - مانند همه امور - کاملا واضح و روشن است:

﴿ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات بإذن الله ذلك هو الفضل الكبير﴾

تمام آنها - با درجات مختلف ایمان و برخورداري از فضل و رحمت و رضوان خداوندي - مؤمن هستند، البته تا وقتي که اصل ایمان را نقض ننموده باشند... اما گروه دیگر:

﴿ويقولون آمنا بالله وبالرسول وأطعنا ثم يتولى فريق منهم من بعد ذلك وما أولئك بالمؤمنين وإذا دعوا إلى الله ورسوله ليحكم بينهم إذا فريق منهم معرضون﴾

﴿فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدون في أنفسهم حرج مما قضيت ويسلموا تسليما﴾

(به نقل از "المسلمون والعولمة" (مسلمانان و جهاني سازي) استاد محمد قطب ترجمه: ابو عامر)

فصل ششم

اهل حل و عقد

اهل حل و عقد احق به خلافت و احق به وزارت هستند

حضرت ابوبکر می فرماید:

فتكلم ابلغ الناس فقال في كلامه نحن الامراء وانتم الوزراء

حضرت عمر می فرماید:

فالخلافة شوري بين هؤلاء الستة الذين توُفي رسول الله صلي الله عليه وسلم وهو عنهم راضٍ

اهل حل و عقد

اهل حل و عقد یك رکن اساسی در حکومت اسلامی میباشد.
اهل حل و عقد کسانی بودند که حضرت ابوبکر را به خلافت انتخاب کردند و ایشان پنج نفر بودند و همچنین شوری شش نفره نیز اهل حل و عقد بودند که حضرت عثمان را انتخاب کردند و حضرت علی را شخص افضل امت و احق به خلافت بعد از حضرت عثمان (و لذا خلیفه بعد از حضرت عثمان) معرفی کردند. حضرت ابوبکر حضرت عمر را براساس خواست اصحاب به خلافت بعد از خود تعیین کرد. براین اساس اهل حل و عقد همانا عشره مبشره بودند و همچنین سه نفر از انصار نیز شامل آنها میباشند.

عشره مبشره: عشره مبشره اهل حل و عقد بودند. چهار نفر از عشره مبشره خلفاء راشدین میباشند و سه تن از آنها جمله اهل حل و عقد هستند که حضرت ابوبکر را به خلافت انتخاب کردند و سه نفر از بزرگان انصار نیز جزء اهل حل و عقد بودند که حضرت ابوبکر را انتخاب کردند. و شش تن از عشره مبشره عضو شورای خلافت بودند که حضرت عثمان را انتخب کردند و حضرت علی را شخص دوم برای خلافت و لذا خلیفه بعد از حضرت عثمان انتخاب کردند.

عشره مبشره:
حضرات ابابکر و عمر و عثمان و علی و الزبیر و طلحه و سعدا و سعیدا و ابوعبیدة و عبدالرحمن رضی الله عنهم اجمعین
خلفای راشدین: حضرات ابابکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم
اهل حل و عقد که حضرت ابوبکر را انتخاب کردند حضرات عمر بن خطاب و ابوعبیدة بن جراج و اسید بن حضیر و بشر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفة رض عنهم می باشند.
و از اینها سه نفر یعنی حضرات اسید بن حضیر و بشر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه رضی الله عنهم از عشره مبشره و از مهاجرین نیستند بلکه از بزرگان انصار میباشد.
شورای شش نفره خلافت نیز: حضرات علی و عثمان و الزبیر و طلحه و سعدا و عبدالرحمن رضی الله عنهم
در سقیفه بنی ساعدة حضرات ابوبکر و عمر و ابوعبیدة که از امرای مسلمین و بزرگان صحابه و احق به هذا الامر یعنی خلافت میباشند حضرات سعد بن عباده و بشر بن سعد و اسید بن حضیر و سالم مولی ابی حذیفه را وزرا میخوانند و ایشان نیز این را تایید میکنند. لذا حضرات اسید بن حضیر و بشر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه رض به قول

حضرت ابوبکر احق به وزاء امت مسلمه میباشند. اگر عشره مبشره احق بخلافت میباشند (به سبب قریش بودن) این بزرگان انصار احق به وزارت بوده و از درجات و مراتب عالی در نزد امت برخوردار بودند.

لذا اهل حل و عقد در زمان اصحاب کبار اشخاصی بودند که احق به خلافت و احق به وزارت بودند. و عالم و متقی و عادل و... بودند. (هم کانو یعدلون)

اینها سه مشخصه اساسی داشتند:

۱. خداوند ج از ایشان راضی بود و ایشان از خداوند راضی بودند. (رضی الله عنهم و رضوا عنه(

۲. رسول الله ص از ایشان راضی بود

۳. امت مسلمه بر افضلیت و اعلمیت احق بودن ایشان به خلافت اجماع داشت (انصار احق به وزارت بودند(

اهل حل و عقد اصحاب رسول الله ص میباشند که از سابقون الاولون بوده و پیامبر ص ایشان را تایید و تضمین نمود.

سابقین اولین چه کسانی هستند؟ بعضي مي گويند: هر کس که به هر دو قبله نماز خوانده جزو سابقین است، بعضي گفته اند: هر کس که زیر درخت بیعت کرده جزو سابقین است، بهر حال آیه کریمه دلالت بر این دارد که صحابه -رضي الله عنهم- از نظر ایمان و شخصیت معنوي چندین گروه هستند که هر گروه فضائل و ویژگي هاي خودش را دارد. اولین و بهترین گروه صحابه همان السابقون الأولون اولین سبقت گیرندگان به ایمان هستند، یعني اصحاب بدر، أحد، خندق، وسپس اهل بیعة الرضوان کساني که در زیر درخت با پیامبر- صلی الله علیه وآله وسلم- بیعت کردند. (افتخار صحبت و همراهي با رسول الله (ص: ٦٧((

اهل حل و عقد باید چنین صفاتي داشته باشند و در زمان ما نیز این داشتن این صفات لازم است. اما در این زمان چگونه اشخاصی هستند که این صفات سه گانه را دارا میباشند و چطور باید شناخته شوند. در زمان ما اگر کسانی باشند که امت بر احق بودن ایشان به خلافت و وزارت اجماع کند و علم و تقوی و عدالت آنها را تایید کند در این صورت این اجماع بر هدایت است و رضایت الله ج و رسول الله ص نیز بر هدایت میباشند لذا این گروه

۱. الله ج از ایشان راضی خواهد بود

۲. رسول الله ص از ایشان راضی خواهد بود

۳. امت نیز بر افضلیت آنها و احق بودن ایشان به خلافت و وزارت اجماع دارند

و این همان شرایط اهل حل و عقد میباشد. لذا اشخاصی که امت بر افضلیت آنها و احق بودن ایشان به خلافت و وزارت اجماع کند همان اهل حل و عقد میباشد و ایشان میتوانند به تبعیت از سنت خلفای راشدین حاکم امت اسلامی را انتخاب کنند.

عشره مبشره

ابو عبیده

ابو عبیده بن جراح امین امت اسلام است، و این لقب را پیامبر صلي الله علیه وسلم را بر او گذاشت کنیه اش ابو عبیده و پیامبر صلي الله علیه وسلم او را امین این امت لقب داد. ابو عبیده یکي از افرادي است که خیلي زود وقبل از دیگران در ابتداء اسلام را پذیرفت او یکي از ده نفري است که پیامبر صلي الله علیه وسلم به آنها مژده بهشت داده بود، احادیثي از پیامبر صلي الله علیه وسلم روایت کرده است ودر جنگهاي زیادي همراه پیامبر صلي الله علیه وسلم بوده است. (منابع سیرت ابو عبیده: سیر أعلام النبلاء ج ص ٦ ترجمه ١، طبقات ابن سعد ج ٣ ص ٢٦٧، تاریخ طبري ج ١ سیره ابن هشام، السیرة الحلبیة، زاد المعاد صحیح بخاري وصحیح مسلم (

اسلام آوردن ابو عبیده: ابو عبیده رضي الله عنه زمزمه مردم را در مورد دعوت محمد صلى الله علیه وسلم شنید و دانست که نزدیکترین فرد به پیامبر صلي الله علیه وسلم ابوبکر است وتمام کارهاي پیامبر صلي الله علیه وسلم به دست اوست، بنابر این به خانه ابوبکر رضي الله عنه رفت واز نزدیك اسلام را شناخت، دیدار ابوبکر وابو عبیده پایان گرفت وبا هم قرار گذاشتند که روز بعد با پیامبر صلي الله علیه وسلم دیدار کنند.

پیامبر به تازگي در خانه ارقم بن ابي ارقم اقامت گزیده بود. با عثمان بن معظون، عبیده بن حرث بن مطلب وعبد الرحمن بن عوف وابو سلمه بن عبد الاسد (١) رضي الله عنهم بودند. همه با هم نزد پیامبر صلي الله علیه وسلم آمدند واسلام را پذیرفتند پیامبر صلي الله علیه وسلم از آنها به عنوان اولین شاگردان مکتب خود وافراد پیشرو در ایمان واسلام به گرمي استقبال نمود.

هجرت وجهاد: ابو عبیده رضي الله عنه هجرت کرد وافتخار هجرت به حبشه را با مسلمانان به دست آورد او سختي وخستگي فراوان در مسیر هجرت را تحمل نمود ودر حبشه ماند تا اینکه پیامبر صلي الله علیه وسلم به مدینه هجرت نمود، آن وقت ابو عبیده از حبشه به مدینه هجرت کرد وبه پیامبر صلي الله علیه وسلم پیوست.

در جنگ بدر، امین امت قهرماني بزرگ واسب سواري دلیر وپیشرو بود وشرف افتخار آمرزش اهل بدر که خداوند گناهان گذشته وآینده آنها را ببخشید، نصیب ابو عبیده نیز گردید.

در جنگ احد، ابو عبیده مجاهدي بود که از پیامبر صلي الله علیه وسلم دفاع مي کرد ودندانهایش در این روز شکسته شد، ابو عبیده از کساني بود که در برابر تجاوز وسوء قصد قریش به جان پیامبر صلي الله علیه وسلم سینه سپر نمودند.

در جنگ ذات السلاسل، پیامبر صلي الله علیه وسلم دویست نفر از مهاجرین وانصار را که ابوبکر وعمر رضي الله عنهم نیز در میان آنها بودند به فرماندهي ابو عبیده رضي الله عنه براي کمك به عمرو بن عاص فرستاد.

پیامبر صلي الله علیه وسلم همچنان با مسیحیان نجران گفتگو کرد تا اینکه آنها را قانع نمود، سپس آنها از پیامبر صلي الله علیه وسلم خواستند که کسي را پیش آنها بفرستد تا دین واحکام اسلام وقرآن را به آنها بیاموزد، پیامبر صلي الله علیه وسلم دستش را روي شانه ابوعبیده بن جراح گذاشت و به آنها گفت: ((همراه شما مرد اميني را مي فرستم، امین واقعي، امین به حق)) وامین امت به همراه آنها رفت تا به آنها دین جدید وقرآن را بیاموزد، پیامبر صلي الله علیه وسلم به ابوعبیده گفت: ((با آنها برو و به آنها دین را بیاموز ودر صورت بروز اختلاف در میانشان قضاوت کن((

روز سقیفه: بعد از رحلت پیامبر صلي الله علیه وسلم، وقتي مردم در سقیفه بني ساعده براي انتخاب جانشیني براي پیامبر صلي الله علیه وسلم جمع شدند، ابوعبیده نیز در آنجا بود. او مسلمانان را به وحدت وهمدلي فرا خواند. اما هنگامي که مردم با هم اختلاف کردند ابوعبیده در میان انصار ایستاد و به سخنراني پرداخت وگفت: ((اي گروه انصار، شما اولین کساني بودید که پیامبر را کمك وپشتیباني نمودید مبادا اولین کساني باشید که بعد از او تغییر کرده وایجاد اختلاف نمائید((

این سخنان ابوعبیده آرامش مردم را بازگرداند ودلهاي انصار تسکین یافت وکار با بیعت تمام مسلمین از انصار ومهاجر با ابوبکر صدیق رضي الله عنه خاتمه یافت وهمه او را به عنوان جانشین پیامبر صلي الله علیه وسلم پذیرفتند.

جنگ یرموك: درجنگ یرموك، ابوعبیده فرمانده لشکر ویکي از قهرمانان مسلمین بود.

زبیر بن عوام

)منابع سیرت زبیر عبارتند از: الاصابه ابن حجر ج ٤ ص ٨، الاستیعاب ج ٣، الریاض النضرة في ناقب العشرة، سیره ابن هشام، سیر اعلام النبلاء ج ٢ ترجمه اسماء، طبقات ابن سعد ج ٣، صحیح بخاري، صحیح مسلم(

هر پیامبري در بهشت یاري دارد وتو اي زبیر یار مني.

پیامبر صلي الله علیه وسلم لبخندي زد وبا نگاهي محبت آمیز ومهربانانه براي زبیر دعاي خیر کرد وگفت: هر پیامبري یاراني دارد وتو اي زبیر یار من هستي.

زبیر در هشت سالگي به اسلام مشرف شد(١) زبیر رضي الله عنه نزد عمه اش خدیجه در خانه پیامبر صلي الله علیه وسلم مي رفت با پسر دائي اش علي بن ابي طالب رضي الله عنه که کودکي در سن وسال او بود ملاقات مي کرد. در یکي از روزها علي را دید که نماز مي خواند او از نماز علي تعجب کرد وبا او به سخن پرداخت وچیزهایي در مورد اسلام از زبان علي شنید، ابوبکر رضي الله عنه نیز با او در مورد اسلام ودعوت محمد صلي الله علیه وسلم سخن مي گفت، زبیر به قصد دیدار پیامبر صلي الله علیه وسلم حرکت کرد، پیامبر صلي الله علیه وسلم به گرمي از او استقبال نمود

زبیر مجاهد راه خدا: زبیر یکي از قهرمانان اسلام بود، در آن زمان افتخاري بالاتر از شرکت در جنگهاي بدر واحد نبود. زبیر در این جنگها شرکت جسته بود، در جنگ بدر مسلمین پیروز شدند اما بعضي از افراد شهید شده بودند مشرکین به خاطر کشته هاي خود خبیب را دستگیر وبه دار آویختند، وشهید کردند. پیامبر صلي الله علیه

وسلم فرمود: چه کسي حاضر است جسد خبيب را از دار پائين و نزد مادرش بياورد؟ خداوند بهترين پاداش را به او خواهد داد.

وزبير ودوستش جسد خبيب بن عدي را پيش پيامبر صلي الله عليه وسلم آوردند در اين هنگام جبرئيل فرود آمد تا به پيامبر گفت: ((فرشتگان به اين دو نفر از اصحاب تو افتخار مي کنند))(١(

در جنگ احد، قريش تلاش ميکرد تا مسلمين را به عقب برگردانند وکساني را که در ميدان جنگ باقي مانده اند کشته واز بين ببرند، اما زبير وابوبکر رضي الله عنه وهفتاد نفر از اصحاب پيامبر صلي الله عليه وسلم براي عقب راندن مشرکين به جلو رفتند، قريش از تصميم آنها خبر شدند و به عقب برگشتند وفکر بازگشت به ميدان جنگ را از سرخود بيرون کردند(٢) واين آيه نازل شد:

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ (آل عمران: ١٧٢(

آنان که به دعوت الله ورسولش لبيك گفتند، بعد از اينکه مواجه ضرر شده بودند، براي نيکوکاران و پرهيزگاران از آنان مزد و پاداش بزرگ هست در غزه خندق نيز، زبير يکي از مدافعان ومبارزان شهر مدينه بود.

طلحه بن عبيد الله (١(

)منابع: مغازي و اقدي-احد، تاريخ طبري-غزوه احد(

هرکس دوست دارد به مردي نگاه کند که روي زمين راه مي رود و وظيفه اش را انجام داده به طلحه بن عبيدالله نگاه کند.

روز جنگ احد وقتي مسلمين شکست خوردند واز کنار پيامبر صلي الله عليه وسلم پراکنده شدند فقط طلحه بن عبيد الله ويازده نفر از انصار کنار پيامبر صلي الله عليه وسلم باقي ماندند، در آن روز به طلحه لقب شهيد زنده داده شد.

پيامبر صلي الله عليه وسلم وافرادي که همراهش بودند از کوه بالا مي رفت، مشرکين به پيامبر رسيدند ومي خواستند او را به قتل برسانند پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: "چه کسي اين افراد را از ما دور مي کند؟ هرکسي چنين کاري را انجام دهد يار من در بهشت خواهد بود".

طلحه گفت: اي پيامبر خدا! من حاضرم. پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: تو درکنار من باش. مردي از انصار گفت: اي پيامبر خدا! من اين کار را مي کنم. پيامبر صلي الله عليه وسلم پذيرفت.

پيامبر صلي الله عليه وسلم دندانهايش شکسته شده بود وپيشاني اش زخمي و لبهايش خونين بود و خون بر چهره اش جاري بود طلحه به مشرکين حمله مي کرد و آنها را از رسيدن به پيامبر صلي الله عليه وسلم باز مي داشت واز کنار پيامبر دور مي کرد و بر مي گشت وپيامبر صلي الله عليه وسلم را کمي بالاتر مي برد و آنجا او را مي نشاند ودوباره به مشرکين حمله ور مي شد طلحه همچنان ادامه داد تا مشرکين را نگذاشت به پيامبر گزندي برسانند.

ابوبکر صدیق رضي الله عنه مي گويد: در آن هنگام من وابوعبيده بن جراح از پيامبر صلي الله عليه وسلم دور بوديم وچون خود مان را به پيامبر صلي الله عليه وسلم رسانديم و خواستيم كمكش كنيم فرمود: "من را بگذاريد و به ياري دوستتان بشتابيد". منظورش طلحه بود.

در اين هنگام خون از بدن طلحه ميچكيد وحدود هفتاد واندكي ضربه شمشير ونيزه تيز به بدنش اصابت كرده بود ودستش قطع شده بود وبيهوش درچاله اي افتاده بود (١) وپيامبر صلي الله عليه وسلم مي گفت: "هركسي دوست دارد به مردي نگاه كند كه وظيفه اش را انجام داده به طلحه نگاه كند"

طلحه بن عبيدالله كيست؟ (الاصابة ٢٣٢/٥(

احاديث زيادي از طلحه روايت شده است دو حديث از وي، بخاري ومسلم هردو روايت كرده اند و در حديث از او فقط بخاري به تنهايي روايت كرده است و سه حديث نيز در مسلم آمده است. شوراي شش نفره اي كه حضرت عمر رضي الله عنه براي انتخاب خليفه برگزيده، طلحه يكي از اعضاي آن شورا بود.

اسلام آوردن طلحه براي تجارت به بازار بصري (شهري است در حوران واقع در جنوب دمشق) رفته بود. در آنجا راهبي را ملاقات كرد كه گفت: آيا ميان شما كسي از اهل حرم (منظورش از حرم حجاز بود) هست؟ طلحه گفت: من از اهل حرم هستم. راهب گفت: پيامبري بزودي از اهل حرم مبعوث مي شود وپيامبران گذشته از آمدن او خبر داده اند، زمان بعثت او فرا رسيده است (٢) سخن راهب در قلب طلحه جاي گرفت، سپس طلحه را سفارش كرد كه بلافاصله به آخرين پيامبر و نبي رحمت ايمان آورده او را تصديق كند. طلحه چون به مكه بازگشت از بعثت پيامبر صلي الله عليه وسلم اطلاع پيدا كرد. همچنين با خبر شد كه دوستش ابوبكر صديق رضي الله عنه نيز به او ايمان آورده ودعوتش را پذيرفته واز او اطاعت ميكند طلحه چون اسم ابوبكر را شنيد با خودش گفت سوگند به خدا آن دو هرگز به گمراهي اتفاق نمي كنند. منظورش محمد صلي الله عليه وسلم و ابوبكر رضي الله عنه بود.

او هشتمين نفري بود كه اسلام را پذيرفت.

طلحه در ميدان جهاد در راه خدا شركت مي جست. در غزوه بدر پيامبر صلي الله عليه وسلم به طلحه دستور داد تا همراه سعيد بن زيد به راه شام بروند واخبار كاروانهاي قريش را بياورند.

طلحه رضي الله عنه تاجري بزرگ وداراي ثروتي هنگفت بود، روزي به اندازه هفتصد هزار درهم مالي از حضرموت برايش آمده بود، شب را با اضطراب وناراحتي واندوه سپري كرد، همسرش ام كلثوم دختر ابوبكر صديق رضي الله عنه پيش او آمده گفت: ترا چه شده اي ابو محمد؟ نكند ناراحتي!! طلحه گفت: تو بهترين همسري هستي كه شايسته يك مسلمان است، امامن در تمام شب با خود فكر كردم وگفتم: مردي اين اندازه مال در خانه اش باشد نسبت به پروردگارش چه گمان ميكند؟! همسرش گفت: تو چرا ناراحتي؟ صبح آن را ميان دوستان و خويشاوندان مستمند خود تقسيم كن.

طلحه گفت: رحمت خدا بر تو باد نظر خوبي دادي. وصبح فردا آن مال را ميان فقراي مهاجرين وانصار تقسيم كرد.

يكي از فرزندانش نيكوكاري طلحه را چنين روايت مي كند: پدرم لباس زيبايي پوشيده بود و همچنان كه راه مي رفت مردي لباس را از او گرفت. مردم بلند شدند ولباس پدرم را از آن مرد پس گرفتند. طلحه گفت: لباس را دوباره به آن مرد بدهيد!!

مرد چون طلحه را ديد خجالت كشيد ولباس را زمين انداخت، طلحه گفت: لباس را بگير خداوند آن را برايت مبارك كند مرا از خداوند شرم مي آيد كه كسي نسبت به من اميد داشته باشد ومن او را نااميد كنم (١(

در جنگ جمل تيري به طلحه اصابت كرد و بر اثر آن بعدا شهيد شد او نمونه سخاوت وبخشش بود. در هنگام وفاتش حضرت علي رضي الله عنه بر بالينش حاضر شد او را نشاند وگرد وغبار را از چهره اش پاك ميكرد ومي گفت: (١) كاش بيست سال قبل مرده بودم.

حضرت سعيد بن زيد رضي الله عنه

)مراجع در سيرت عبارتند از: طبقات ابن سعد ج ٣ ص ٢٦٨، الرياض النضرة ج ٤ ص ٣٣٩ ج ٨، الاستيعاب ج ٢ ص ٢، سيره ابن هشام ج ١ ص (

سعيد بن زيد رضي الله عنه خبر رسالت ودعوت محمد صلي الله عليه وسلم را شنيد و اسلام آورد، همسرش فاطمه بنت خطاب نيز مسلمان شد آنها چون مسلمان شدند از خباب بن ارت كه يكي از مهاجرين بود خواستند تا به آنها قرآن بياموزد. همسر سعيد خواهر عمر بن خطاب بود.

سعيد بن زيد يكي از ده نفري است كه پيامبر صلي الله عليه وسلم به بهشتي بودن آنها گواهي داده است واو را از سابقين واولين وبدري است و از كساني است كه خداوند در قرآن فرموده است من از آنها و آنها از من خشنودم (بخاري حديث شماره ٣٨٢٦(

در بسياري از جنگها وصحنه ها همراه پيامبر صلي الله عليه وسلم بوده است در محاصره دمشق وفتح آن حضور داشت. بعد از فتح دمشق ابوعبيده بن جراح او را امير دمشق مقرر كرد، واولين فردي از امت اسلامي است كه به عنوان نائب خليفه در دمشق حكمراني نمود

سعيد بن زيد وهمسرش چون ديگر مسلمانان از مكه به مدينه هجرت كردند ودر مدينه اقامت گزيدند. در صحيحين دو حديث از او روايت شده است ويك حديث را به تنهايي بخاري روايت كرده است. سعيد اين چنين افتخار جهاد در آن روز حساس وجنگ يرموك را بدست آورد.

حضرت عبدالرحمن بن عوف رضي الله عنه

(الرياض النضرة في مناقب العشرة از محب طبري، سير اعلام النبلاء ج ١ ص ٦٨ ترجمه ٤، الاصابه ج ٢ ص ٣١٣، صحيح بخاري ومسلم (

پيامبر صلي الله عليه وسلم فرموده است: عبدالرحمن بن عوف در حالي كه به خود پيچيده ونشسته وارد بهشت خواهد شد

كاروان از هفتصد شتر تشكيل مي يافت كه انواع كالا وغذا وديگري نيازمنديهاي مردم را بار داشت. وقتي عايشه پرسيد: اين صداي چيست؟ به او گفته شد كاروان عبدالرحمن بن عوف است. هفتصد شتر از گندم و آرد و غذا، بر پشت دارند.

عايشه گفت: خداوند به آنچه در دنيا به او داده بركت بدهد، اما پاداش آخرت بزرگتر است من از پيامبر صلي الله عليه وسلم شنيده ام كه مي گفت: عبدالرحمن بن عوف در حالي كه به خود پيچيده ونشسته وارد بهشت خواهد مي شود (١(

وقبل از آمدن شترهاي نر وماده به عبدالرحمن بن عوف مژده بهشت داد وگفته ام المؤمنين كه او را مژده بهشت داده بود به اطلاع عبدالرحمن بن عوف رسيد، عبدالرحمن بن عوف چون اين مژده را شنيد خودش را شتابان نزد ام المؤمنين عايشه رساند وگفت: مادرم! آيا تو اين را از پيامبر صلي الله عليه وسلم شنيده اي؟! ام المؤمنين عايشه رضي الله عنها گفت: بله.

عبدالرحمن بسيار خوشحال شد و از شادي در پوستش نمي گنجيد وگفت: من ايستاده وارد بهشت مي شوم پس تو را گواه مي گيرم كه تمام اين كاروان شترها با بارشان در راه خدا صدقه مي باشد (٢(

در روايت آمده است كه او چهل هزار سكه طلا وچهل هزار نقره در راه خدا صدقه كرد وپانصد اسب در اختيار مجاهدين راه خدا قرار داد ونيز هزار وپانصد شتر براي سواري مجاهدين در اختيارشان گذاشت.

عبدالرحمن بن عوف يكي از ده نفر مژده داده شده به بهشت است ويكي از اعضاي شوراي شش نفره اي بود كه عمر بن خطاب رضي الله عنه براي خلافت بعد از خود انتخاب نموده است، ويكي از هشت نفري است كه قبل از ديگران اسلام را پذيرفتند (٣(

بعد از اينكه پيامبر صلي الله عليه وسلم به مسلمين اجازه هجرت به مدينه را داد، عبدالرحمن نيز از مكه هجرت كرد

عبدالرحمن مي گويد: به بركت دعاي پيامبر صلي الله عليه وسلم دنيا به من روي آورد طوري كه اگر سنگي را از زمين بلند مي كردم انتظار داشتم كه زيرش طلا يا نقره اي باشد.

عبدالرحمن بن عوف مجاهد بزرگي بود، در جنگ بدر حق جهاد در راه خدا را ادا كرد. در جنگ احد همچنان ثابت قدم و پابرجا بود وهنگامي كه مسلمانان شكست خورده و پا به فرار گذاشتند او در كنار پيامبر صلي الله عليه وسلم باقي ماند ومقاومت كرد. بعد از اينكه جنگ به پايان رسيد بيش از بيست زخم كه بعضي خطرناك بودند بر بدنش نمايان بود.

این جهاد جاني او بود، اما جهاد مالي اش از حد گذشته بود، او وقتي از پيامبر صلي الله عليه وسلم شنيد كه مي خواهد لشكري را مجهز نمايد و مي گفت: ((در راه خدا صدقه بدهيد مي خواهم لشكري را به جايي بفرستم)) در اين هنگام عبدالرحمن دوان دوان به خانه اش رفت وچهار هزار درهم آماده كرد وگفت: پيامبر خدا صلي الله عليه وسلم من چهار هزار درهم داشتم دو هزار را به خدايم قرض مي دهم ودو هزار را براي خانواده ام باقي گذاشتم.

پيامبر خدا صلي الله عليه وسلم فرمود: "خداوند به آنچه بخشش كرده اي بركت بدهد وبه آنچه براي خود باقي گذاشته اي بركت بدهد."

در غزوه تبوك عبدالرحمن بن عوف دويست اوقيه طلا كمك كرد. عمر بن خطاب رضي الله عنه به پيامبر صلي الله عليه وسلم گفت: به نظر من عبدالرحمن بن عوف مرتكب گناهي شده چون براي خانواده اش چيزي باقي نگذاشته است، پيامبر از عبدالرحمن بن عوف پرسيد: آيا براي خانواده ات چيزي باقي گذاشته اي اي عبدالرحمن؟ عبدالرحمن گفت: بله براي آنها بيشتر وبهتر از آنچه انفاق نموده ام گذاشته ام، پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: چقدر گذاشته اي؟ عبدالرحمن بن عوف گفت: آنچه خداوند وپيامبرش از روزي وخوبي وپاداش وعده داده اند آن را برايشان گذاشته ام.

در جنگ تبوك وقت نماز فرا رسيد و پيامبر صلي الله عليه وسلم در آن لحظه حضور نداشت، عبدالرحمن بن عوف پيش نماز مردم شد و نزديك بود كه ركعت اول تمام شود پيامبر صلي الله عليه وسلم سر رسيد و به صف نمازگزاران پيوست عبدالرحمن خواست عقب بيايد اما پيامبر صلي الله عليه وسلم او را اشاره كرد كه در جايش بماند و همچنان امام مردم در نماز باشد وعبدالرحمن نماز خواند وپيامبر صلي الله عليه وسلم پشت سر او نماز را ادا كرد و به او در نماز اقتدا نمود (حديث مسلم درباب الطهاره به شماره ٨١ واحمد ج ٤ ص ٢٤٩، وبخاري (١٨٢) در الوضوء (

وفات عبدالررحمن رضي الله عنه: وصيت كرد كه به هر فردي از اهل بدر چهار صد دينار طلا بدهند وتعداد افرادي كه آن زمان بدري بودند صد نفر بود كه هريك چهار صد دينار گرفت ونيز وصيت كرد كه به هريك از همسران پيامبر مال زيادي بدهند. عايشه رض گفت: خداوند او را از چشمه سلسبيل كه در بهشت است بنوشاند. او طلا ونقره زيادي از خود به جاي گذاشت اين همه مال وثروت او را به فتنه مبتلا نكرده بود

حضرت سعدبن ابي وقاص رضي الله عنه

)سير اعلام النبلاء ج ١ ص ٩٢، الرياض النضرة ٢٩٢/١، اسد الغابة ٢٩٠/٢، تاريخ الاسلام ذهبي ج ١ ص ٧٩، البداية والنهاية ج ٨ ص ٧٢، المعارف ص ١٠٦، صفوة الصفوة ١٣٨/١ مراجع مورد استفاده در نوشتن حالات سعد بن اوبي وقاص (

روزي رسول اكرم صلي الله عليه وسلم با اصحابش نشسته بودند، سپس آن حضرت صلي الله عليه وسلم نگاهش را به آسمان دوخت وسكوت همه چيز را فرا گرفته بود، يارانش به او نگاه كردند منتظر بودند كه چه مي گويد: تا

اینکه او نگاهش را به سوي آنها انداخت وفرمود: "اکنون مردي از اهل بهشت برشما وارد مي شود." (کنز ۳۷۱۱۶))

لحظاتي گذشت که سعدبن ابي وقاص بر آنها وارد شد

آري، چنین بود سعد بن ابي وقاص دايي پیامبر، روزي سعد از روبرو مي آمد، پیامبر صلي الله علیه وسلم فرمود: "این دايي (ماما) من است اگر کسي که دايي اش از او بهتر است به من نشان بدهد". (حاکم ۴۹۸/۳، بخاري ۳۷۵۷(

او سعد بن ابي وقاص امیر ابواسحاق قریشي زهري مکي یکي از ده نفري است که پیامبر صلي الله علیه وسلم به آنها مژده بهشت داده بود ونیز یکي از اولین افرادي است که به اسلام روي آورد ویکي از شرکت کنندگان در جنگ بدر وصلح حدیبیه ونیز یکي از اعضاي شوراي شش نفره که حضرت عمر رضي الله عنه براي خلافت بعد از خود انتخاب کرده بود، مي باشد(۱(

احادیث زیادي از پیامبر صلي الله علیه وسلم روایت نموده است پانزده حدیث از احادیث او را بخاري ومسلم به اتفاق روایت کرده اند وپنج حدیث فقط بخاري روایت کرده است وهیجده حدیث مسلم به تنهایي از سعد روایت کرده است.

مشکلاتي که براي سعد بعداز پذیرفتن دین اسلام پیش آمد، اولین کسي که مشکل ایجاد مي کرد مادرش حمنه بنت ابوسفیان بن امیه بود. سعد مي گوید به او گفتم: مادرم با اینکه تو را خیلي دوست دارم اما خدا وپیامبرش را از تو بیشتر دوست دارم. سوگند به خدا اگر هزار جان داشته باشي ویکي را پس از دیگري از دست بدهي من دین خود را براي هیچ چیزي ترك نخواهم کرد. هنگامي که مادرم دید من قاطعانه سخن مي گویم تسلیم شد وبا اینکه نمي پسندید خوردن ونوشیدن را آغاز کرد وخداوند در مورد ما آیه نازل فرمود:

وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا (العنکبوت: ۸) (مسند احمد ج ۱ ص ۱۸۲-۱۸۱، ومسلم در جهاد وفضائل سعد بن ابي وقاص (

اگر والدین تلاش کنند که تو با من کسي را شریك بگیري که درباره آن علم نداري، از آنان اطاعت نکن البته در دنیا به خوبي با آنان رفتار کن.

درجنگ بدر، سعد بن ابي وقاص وبرادرش عمیر از خود شهامت جاوداني به یادگار گذاشتند

درجنگ احد مردم شکست خورده به عقب برگشتند. تقریبا ده نفر درکنار پیامبر صلي الله علیه وسلم باقي مانده بودند، از میان این افراد یکي سعد بن ابي وقاص بود که مقاومت کرد واز پیامبر صلي الله علیه وسلم با تیرکمانش محافظت مي نمود درجنگ قادسیه سعد قهرماني دلیر وشجاع بود وبا مهارت شگفت انگیزي جنگ را اداره مي نمود وسپس از آن جا به سوي مدائن حرکت کرد.

اهل حل وعقد (بزرگان انصار رض (

حشرت اسید

)الطبقات الکبري ترجمه فارسي (ص: ۲۳۲۷((

اسید بن حضیر پس از پدر خود میان قوم خویش در دوره جاهلی و اسلام شریف و مورد احترام بوده است. او از خردمندان و اندیشمندان ایشان بوده و با آنکه نوشتن میان اعراب اندك بوده است او در دوره جاهلی خط عربی می نوشته است. تیراندازی و شنا را هم بسیار خوب می دانست و به هرکس که این صفات را داشته است در دوره جاهلی «کامل» می گفته اند و تمام این صفات در اسید جمع بوده و پدرش هم همان گونه بوده است و به هر دو «کامل» می گفته اند. [٤] واقدی از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبة، از واقد بن عمرو بن سعد بن معاذ نقل می کند که می گفته است مسلمان شدن اسید بن حضیر و سعد بن معاذ به دست مصعب بن عمیر عبدری در یك روز صورت گرفته است و اسید یك ساعت زودتر از سعد بن معاذ مسلمان شده است. مصعب بن عمیر پیش از آنکه هفتاد تن انصار برای بیعت عقبه بروند به مدینه آمده بود و مردم را به اسلام دعوت می کرد و به فرمان رسول خدا (ص) برای مردم قرآن و احکام دینی را آموزش می داد.

اسید در بیعت عقبه دوم همراه هفتاد تن حضور داشته و این مورد اتفاق تمام سیره نویسان است. او یکی از سالارهای (نقیبان) دوازده گانه بوده است. پیامبر (ص) میان او و

زید بن حارثه عقد برادری بستند. اسید در جنگ بدر شرکت نکرد و او و گروهی از بزرگان اصحاب رسول خدا که از نقیبان و دیگران بودند در آن جنگ شرکت نکردند که فکر نمی کردند پیامبر (ص) با لشکر قریش برخورد خواهد کرد و جنگی پیش خواهد آمد که رسول خدا (ص) و همراهانش برای اینکه راه را بر کاروان قریش ببندند بیرون رفته بودند، و چون کاروانیان مطلع شده بودند، کسی را به مکه فرستادند تا قریش را آگاه سازد و کاروان را از کنار دریا عبور دادند و گذشتند و قریش از مکه بیرون آمدند که کاروان خود را حفظ کنند و بدون قرار قبلی با رسول خدا در بدر روبه رو شدند.

واقدی از ابوبکر بن عبد الله بن ابی سبرة، از عبد الله بن ابی سفیان آزاد کرده ابن ابی احمد نقل می کند که می گفته است هنگامی که پیامبر (ص) از بدر برگشتند اسید بن حضیر به دیدار آن حضرت رفت و گفت: سپاس خداوندی را که تو را پیروزی داد و چشمت را روشن ساخت، ای رسول خدا به خدا سوگند علتی که از حضور در جنگ بدر تخلف کردم این بود که می پنداشتم شما برای گرفتن کاروان می روی و هرگز خیال نمی کردم که با دشمن رویاروی خواهی شد و اگر چنین گمانی داشتم. از شرکت خودداری نمی کردم.

پیامبر (ص) فرمودند: راست می گویی. واقدی می گوید: اسید در جنگ احد شرکت کرد و هفت زخم برداشت و هنگامی که مردم گریختند او همراه پیامبر پایداری کرد و در جنگ خندق و تمام جنگهای دیگر هم همراه پیامبر بود و از یاران گزینه و بلند پایه رسول خداست.

ابوبکر بن عبد الله بن ابی اویس از سلیمان بن بلال و ابو سلمه موسی بن اسماعیل منقری از عبد العزیز بن محمد درآوردی، همگی از سهیل بن ابی صالح، از پدرش، از ابو هریرة نقل می کنند که می گفته است پیامبر (ص) فرموده اند: اسید بن حضیر نیك مردی است.

ابوبکر صديق - رضي الله عنه - برترين صحابي و مستحق ترين فرد به خلافت (ص: ٨٤(

در روز فتح مكه هنگامي كه پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - داخل مكه شد، ابوبكر به عنوان سردستة مهاجرين در سمت راست پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - بود و اسيد بن حضير به عنوان سردستة انصار در سمت چپ پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - بود (منهاج السنة، ٤/ ١٦٤-١٦٧، ٢٦٢، ٢٨٥ و ٢٨٦(

حضرت بشر

)سيماي صادق (ص: ١٢٧((

بعد از بيعت ابوعبيدة بلافاصله (بشر بن سعد) رئيس قبيله خزرج انصاري از جاي خود برخاست و به ابوبكر (رضي الله عنه) بيعت نمود. بلافاصله (أسيد بن حضير) رئيس قوم اوس به قوم خويش خطاب كرد كه برخيزيد عموماً با ابوبكر (رضي الله عنه) بيعت كنيد،

سرية بشر بن سعد

ثم أرسل بشير بن سعد الأنصاري لقتال بني مرّة بناحية فدك، فلما ورد بلادهم لم ير منهم أحدًا، فأخذ نَعَمَهم وانحدر إلى المدينة، أما القوم فكانوا في الوادي، فجاء هم الصريخ فأدركوا بشيرًا ليلاً وهو راجع فتراموا بالنبل، ولما أصبح اقتتل الفريقان قتالًا شديدًا حتى قتل غالب المسلمين، وجرح بشير جرحًا شديدًا حتى ظن أنه مات، ولما انصرف عنه العدو تحامل حتى جاء إلى رسول الله وأخبره الخبر. (طبقات ابن سعد (ج ٢ ص ١١٨((

بشير بن سعد الأنصاري: ما قال الحاكم في الاكليل تواترت الأخبار أنه لما أهل ذو القعدة يعني سنة سبع أمر أصحابه أن يعتمروا قضاء لعمرتهم التي صدهم المشركون عنها بالحديبية وأن لا يتخلف أحد ممن شهد الحديبية فلم يتخلف منهم إلا رجال ماتوا وخرج معه من المسلمين ألفان واستخلف على المدينة أبا ذر الغفاري وساق عليه الصلاة والسلام ستين بدنة وحمل السلاح والبيض والدروع والرماح وقاد مائة فرس فلما انتهى إلى ذي الحليفة قدم الخيل أمامه عليها محمد بن سلمة وقدم السلاح واستعمل عليه بشر بن سعد وأحرم ولبى والمسلمون يلبون معه ومضى محمد بن سلمة في الخيل إلى مر الظهران. (مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح [١٢/ ٢٩١([

السنة الثانية عشرة: فيها غزوة اليمامة - وقتل مسيلمة الكذاب - وفتحت اليمامة صلحاً على يد خالد بعد أن استشهد من الصحابة نحو من أربع مائة وخمسين. ومن المقتولين بشر بن سعد الأنصاري.

فضائل بشر بن سعد

٤٣٢١ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ عَنْ عُبَيْدِ اللهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ

سُئِلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيُّ النَّاسِ أَكْرَمُ قَالَ أَكْرَمُهُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ قَالَ فَأَكْرَمُ النَّاسِ يُوسُفُ نَبِيُّ اللهِ ابْنُ نَبِيِّ اللهِ ابْنِ نَبِيِّ اللهِ ابْنِ خَلِيلِ اللهِ قَالُوا لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ قَالَ فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونِي قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَخِيَارُكُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقِهُوا. (صحيح البخاري [٢٧٥/١٤(]

حضرت بشر بن سعد از بزرگان قوم خزرج بود و لذا از خيار انصار و از بزرگان اصحاب ميباشد.

سالم مولى ابى حذيفة

جاء في صحيح البخاري من فضله: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : استقرؤوا القرآن من أربعة: من عبدِ الله بن مسعود، وسالم مولى أبي حُذيفَة، وأُبيٍّ بن كعب، ومُعاذِ بن جَبَل.«

ففي "صحيح البخاري ") عن أنس بن مالك رضي الله عنه : أن البني صلى الله عليه وسلم بعث سبعين رجلا يقال لهم : القراء ة ، فعرض لهم حيان من بني سليم رعل وذكوان عند بئر معونة فقتلوهم ، وفي الصحابة غيرهم كثير كالخلفاء الأربعة ، وعبد الله بن مسعود، وسالم مولى أبي خليفة ، وأبي بن كعب ، ومعاذ بن جبل ، وزيد بن ثابت ، وأبي الدرداء رضي الله عنهم.

وعن عائشة، قالت: استبطأني رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات ليلة، فقال: ما حسبك؟ قلت: إن في المسجد لأحسن من سمعت صوته بالقرآن فأخذ رداء ه وخرج يسمعه، فإذا هو سالم مولى أبى حذيفة فقال: الحمد لله الذى جعل في أمتى مثلك (١) - ٤ - وعن قتادة: ما بعث الله نبيا قط إلا بعثه حسن الوجه، حسن الصوت، حتى بعث نبيكم صلى الله عليه وسلم حسن الوجه حسن الصوت...الخ (٢(

)قوله تعالى كنتم خير أمة أخرجت للناس الآية) ١١٠

قال الثعلبي قال عكرمة ومقاتل نزلت في ابن مسعود وأبي بن كعب ومعاذ بن جبل وسالم مولى أبي حذيفة وذلك أن مالك بن الصيف ووهب بن يهوذا قالا لهم إن ديننا خير مما تدعونا إليه ونحن خير وأفضل منكم فأنزل الله هذه الآية

هو سالم بن معقل مولى أبي حذيفة ، وكانت قد أعتقته زوجة أبي حذيفة رضي الله عنهم أجمعين. وكان من أشهر قراء القرآن على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم.

أخرج البخاري عن ابن عمر رضي الله عنهما قال: كان سالم مولى أبي حذيفة يؤم المهاجرين الأولين وأصحاب النبي صلى الله عليه وسلم في مسجد قباء فيهم أبو بكر وعمر وأبو سلمة وزيد وعامر بن ربيعة " (١) وفي رواية وكان أكثرهم قرآنًا. وهو أحد الأربعة الذين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فيهم : «خذوا القرآن من أربعة » (٢) ، وأخرج الإمام أحمد بن حنبل بسنده عن عائشة رضي الله عنها قالت: «استبطأني رسول الله ذات ليلة، فقال: "ما حبسك" قلت : إن في المسجد لأحسن مَنْ سمعت صوتًا بالقرآن، فأخذ رداءه، وخرج يسمعه فإذا هو سالم مولى أبي حذيفة ، فقال: "الحمد لله الذي جعل في أمتي مثلك» (أخرجه أحمد ١٦٥/٦(

قال ابن حجر: (وروى ابن المبارك أيضًا فيه: أن لواء المهاجرين كان مع سالم فقيل له في ذلك، فقال: بئس حامل القرآن أنا -يعني إن فررت- فقطعت يمينه فأخذه بيسار فقطعت فاعتنقه إلى أن صرع، فقال لأصحابه: ما فعل أبو حذيفة؟ يعني مولاه، قيل: قتل، قال: فأضجعوني بجنبه...) (الإصابة ٨/٢)، وكان ذلك يوم اليمامة رضي الله عنه وأرضاه.

ذكر جمع القرآن العظيم: قد اشتهر أن عثمان بن عفان رضي الله عنه أول من جمع المصاحف وليس كذلك بل أول من جمعها في مصحف واحد وأبو بكر الصديق رضي الله عنه قال العلماء كان القرآن في زمن الرسول مفرقا في صدور الرجال ولم يحفظه إلا ثلاثة زيد بن ثابت وأبي بن كعب وعبد الله بن مسعود وزاد بعضهم وسالم مولى أبي حذيفة (الناسخ والمنسوخ للكرمي [ص ٢٣٥])

سالم رضي الله عنه كان عبدا لأبي حذيفة فأعتقه فما عرف إلا بسالم مولى أبي حذيفة. كان حسن الصوت ومن كبار علماء الصحابة وأتقيائهم ضوان الله تعالى عليهم. قال عنه عمر بن الخطاب رضي الله عنه حينما أراد أن يعهد بالخلافة من بعده لستة الشورى: لو كان سالم مولى أبي حذيفة حيا لوليته الخلافة من بعدي. (هذا القرآن في مائة حديث نبوي ص ٦٠)

عن عبد الله بن شداد بن الهاد: أن سالما مولى أبي حذيفة قتل يوم اليمامة فباع عمر ميراثه فبلغ مائتي درهم فأعطاه أمه فقال كليها (ابن سعد) [كنز العمال ٣٠٧٠٤] (أخرجه ابن سعد (٣/٨٨))

اهل حل و عقد احق به خلافت و وزارت

خلفاء راشدين و اهل شورا احق بهذا الامر يعني خلافت بودند

مسلم عن معدان بن ابي طلحة ان عمر بن الخطاب خطب يوم الجمعة فذكر نبي الله صلي الله عليه وسلم وذكر ابابكر قال اني رأيت كأن ديكاً نقرني ثلاث نقراتٍ واني لا أُراه الا حضور اجلي وان اقواماً يأمرونني ان استخلف وان الله عزّ وجل لم يكن ليضيع دينه ولا خلافته ولا الذي بعث به نبيه صلي الله عليه وسلم فان عجل لي امرٌ فالخلافة شوري بين هؤلاء الستة الذين تُوفي رسول الله صلي الله عليه وسلم وهو عنهم راضٍ فاني قد علمت ان اقواماً يطعنون في هذا الامر انا ضربتم بيدي هذه على الاسلام فان فعلوا ذلك فاولئك اعداؤ الله الكفرة الضلال...(٢) (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ١٣٨٢))

و اما بيان خلافت من بعد و شوري ساختن او در ميان شش كس: اخرج البخاري في قصه مقتل عمر والاتفاق على عثمان من حديث عمرو بن ميمون عن عمر قالوا اوصِ يا امير المؤمنين استخلف قال ما اجد احداً احق بهذا الامر من

هؤلاء النفر او الرهط الذين توُفي رسول الله صلي الله عليه وسلم وهو عنهم راض فسمي عليا وعثمان والزبير وطلحه وسعدا وعبدالرحمن (۱) (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ۱۵۱((

ابوبكر صديق (رضي الله عنه) در سقيقه بني ساعده، ابوعبيده را همتاي عمر بن خطاب (رضي الله عنه) كانديداي جانشيني رسول اللّهص معرفي كرد: ابوبكر - رضي الله عنه - در حالي كه در ميان عمر و ابوعبيده نشسته بود، دست هردو نفر را گرفت و گفت: انصار ما را به اتفاق مي خوانند و از تفرقه برحذر مي دارند، سپس به دنبال حرف خود گفت: اينك عمر و ابوعبيده با هركدام مي خواهيد بيعت كنيد. (زندگاني ابوبكر صديق - محمد حسين هيكل (۱/ ۱۰۳((

ابن سعد، ج۱، ص۲٤۸ به نقل اخبار عمر (رضي الله عنه)، ص٤٥۱ روايت كرده كه وقتي به فاروق (رضي الله عنه) گفتند جانشيني براي خودت معين كن گفت: «اگر ابوعبيده يا سالم زنده مي بودند اولي يا دومي را جانشين خود مي كردم زيرا اولي امين امت و دومي نيز به شدت خدا را دوست مي داشت.»

حضرت ابوبكر صديق رض در استخلاف فاروق رضي الله عنه گفته است: "ابالله تخوّفوني اقول استخلفتُ عليهم خير خلقك". (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ۸٦۲((

هر وقت كه در استخلاف خليفه سخن رفته است لفظ خير الامة وافضل الناس واحق بالخلافة واحق بهذا الامر گفته اند و آن را به وجهي سر داده اند كه گويا پيش از اين در نظر ايشان محقق بوده است و احتياج استدلال و تحقيق مقال نداشته اند. و غير از عشره مبشره و اصحاب خاص رسول الله ص ديگر صحابى ها به اعتبار مصاحبت احق به خلافة و احق بهذا الامر نبودند چنانكه مى بينيم قول ابن عمر لمعاويه:

احق بهذا الامر من قاتلك وقاتل اباك على الاسلام. وقول عبدالرحمن بن غنم الاشعري لابي هريرة وابي الدرداء: وايُّ مدخل لمعاوية في الشوري وهو من الطلقاء الذين لا تجوز لهم الخلافة وهو وابوه رؤوس الاحزاب فندما على مسيرهما وتابا بين يديه (۷) (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ۸۱۳((

حضرت سعيد: اما حضرت عمر رض نفر هفتم كه جزء مژده داده ها به بهشت، يعني سعيد بن زيد را جزء شوراي انتخاب خليفه قرار نداد، زيرا او از طايفه بني عدي و از خويشاوندان حضرت عمر فاروق بود، و او اصرار داشت كه خويشاوندانش به هيچوجه نبايد مسئوليت خلافت را بپذيرند! هر چند در ميان آنها بودند كساني كه آن شايستگي را داشتند، اما مي بينيم كه او با پيشنهاد خلافت پسرش عبدالله مخالفت نموده و سعيد بن زيد را هم از ليست نامزدهاى خلافت حذف كرده بود!

قريش امرا و انصار وزرا ميباشند

و ابن سعد و ابن جرير از قاسم بن محمّد روايت نموده اند: هنگامى كه رسول خدا ص وفات نمود، انصار نزد سعد بن عباده - رضي الله عنه - جمع شدند. و ابوبكر و عمر و ابوعبيده بن جراح ن نزد ايشان آمدند.

ابوبکر - رضي الله عنه - صحبت نموده گفت: ما امرا هستیم و شما وزرا و این امر درمیان ما و شما چون پاره شدن برگ خرما نصف است، و نخستین کسی که از مردم بیعت نمود ابونعمان بشیر بن سعد (انصار) - رضي الله عنه - بود. (حیات صحابه (ص: ۸۰۳((

و از روایت حمید بن عبدالرحمن فانطلق ابوبکر وعمر يتقاودان حتي اتوهم فتكلم ابوبكر ولم يترك شيئا أنزل في الانصار ولا ذكره رسول الله صلي الله عليه وسلم من شأنهم الا وذكره قال الا وقد علمتم ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال لو سلك الناس وادياً وسلكتِ الانصار وادياً لسلكت وادي الانصار ولقد علمت يا سعد ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال وانت قاعدٌ قريشٌ ولاةُ هذا الامر فبرِّ الناس تبعٌ لبرهم وفاجرهم تبع لفاجرهم قال فقال له سعدٌ: صدقت نحن الوزراءُ وانتم الامراء، اخرجه احمد

در سقیفه بنی ساعده حضرات ابوبکر و عمر و ابوعبیده که از امرای مسلمین و بزرگان صحابه و احق به هذا الامر یعنی خلافت میباشند حضرات سعد بن عباده و بشر بن سعد و اسید بن حضیر سالم مولی ابی حذیفه را وزرا میخوانند و ایشان نیز این را تایید میکنند. لذا حضرات اسید بن حضیر و بشر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه رض به قول حضرت ابوبکر از وزراء امت مسلمه میباشند و لذا ایشان احق به وزارت بودند و از درجات و مراتب عالی در نزد امت برخوردار بودند.

اهل حل و عقد در زمانهای دیگر

در پاسخ به این آراء باید گفت که تمامی آنها درست است. انعقاد خلافت در زمان ما به بیعت اهل حل و عقد پنج نفری و شش نفری و حتی یك نفره صحیح است چنانچه در انتخاب حضرت ابوبکر و حضرت عثمان و حضرت علی انجام شد به شرط آنکه تمامی شروطی که در آن بیعت وجود داشت موجود باشد. این شروط همانا شروط اهل حل و عقد پنج نفره که شامل حضرت عمر و حضرت ابوعبیده و حشرت اسید و حضرت بشر و حضرت سالم رض عنهم و یا شروط شورای شش نفره که شامل حضرات علی بن أبي طالب، عثمان بن عفّان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن أبي وقّاص، زبیر بن عوّام و طلحه بن عبیدالله رضوان الله اجمعین میباشد. و یا حتی بیعت یك نفر که آن هم پیشنهاد حضرت عباس به حضرت علی باشد نیز مورد قبول مسلمین است به شرطی که شرایطی که در آنها وجود داشت در اشخاص زمان ما نیز وجود داشته باشد.

اولا شرطی که این گروه و شوری داشتند این بود که همگی از اصحاب رسول الله ص بودند و از کبار صحابه و از عشره مبشره و از اصحاب بیعت رضوان بودند. این شرط در هیچ مسلمانی در عهد ما موجود نمیباشد لذا تقلید به تعداد تقلید ناقص است یعنی اگر پنج نفر مسلمان در زمان ما بخواهند فقط بر اساس تعداد خلیفه ای انتخاب کنند به استناد و قیاس پنج صحابی که حضرت ابوبکر را انتخاب کردند یا شوری شش نفره ای بخواهند خلیفه ای انتخاب کنند به قیاس به شوری شش نفره که حضرت عثمان را انتخاب کرد یك قیاس و یك تقلید ناقص کرده اند.

در صورتي که این شروط در زمان ما موجود نباشد چگونه پنج یا شش نفر یا یك نفر میتوانند خلیفه مسلمین را تعیین کنند و این خلافت مانند خلفای راشدین موفق و استوار گردد. آیا به صرف تحقق دو شرط که آن هم اسلام و تعداد باشد یعنی شورایی که شش نفر مسلمان در آن باشند و یا گروهی که پنج نفر مسلمان باشند بدون این که سایر شروط محقق و تکمیل شود آیا میتوان به اصحاب قیاس کرد. آیا امت مسلمه چنین شورا و چنین تصمیمی را قبول میکند و خلافت قائم میشود. و امت از آن حمایت و اطاعت میکند؟ مسلمانه

به همین دلایل است که حضرت عمر در خطبه آخر خود فرموده اند "فَمَن بَايَعَ رجلا على غير مشورةٍ من المسلمينَ فلا يُبَايَعُ هو والذي بايعه تَغِرَّةً أن يُقتَلا"

انعقاد خلافت

انعقاد خلافت از نظر ماوردی به دو طریق ممکن است:

وَالْإِمَامَةُ تَنْعَقِدُ مِنْ وَجْهَيْنِ: أَحَدُهُمَا بِاخْتِيَارِ أَهْلِ الْعَقْدِ وَالْحَلِّ.

وَالثَّانِي بِعَهْدِ الْإِمَامِ مِنْ قَبْلُ

فَأَمَّا انْعِقَادُهَا بِاخْتِيَارِ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ، فَقَدْ اخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِي عَدَدِ مَنْ تَنْعَقِدُ بِهِ الْإِمَامَةُ مِنْهُمْ عَلَى مَذَاهِبَ شَتَّى؛ فَقَالَتْ طَائِفَةٌ لَا تَنْعَقِدُ إلَّا بِجُمْهُورِ أَهْلِ الْعَقْدِ وَالْحَلِّ مِنْ كُلِّ بَلَدٍ لِيَكُونَ الرِّضَاءُ بِهِ عَامًّا وَالتَّسْلِيمُ لِإِمَامَتِهِ إجْمَاعًا، وَهَذَا مَذْهَبٌ مَدْفُوعٌ بِبَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى الْخِلَافَةِ بِاخْتِيَارِ مَنْ حَضَرَهَا وَلَمْ يَنْتَظِرْ بِبَيْعَتِهِ قُدُومَ غَائِبٍ عَنْهَا.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى: أَقَلُّ مَنْ تَنْعَقِدُ بِهِ مِنْهُمْ الْإِمَامَةُ خَمْسَةٌ يَجْتَمِعُونَ عَلَى عَقْدِهَا أَوْ يَعْقِدُهَا أَحَدُهُمْ بِرِضَا الْأَرْبَعَةِ اسْتِدْلَالًا بِأَمْرَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ انْعَقَدَتْ بِخَمْسَةٍ اجْتَمَعُوا عَلَيْهَا ثُمَّ تَابَعَهُمْ النَّاسُ فِيهَا، وَهُمْ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَأُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ وَبِشْرُ بْنُ سَعْدٍ وَسَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَالثَّانِي عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ جَعَلَ الشُّورَى فِي سِتَّةٍ لِيُعْقَدَ لِأَحَدِهِمْ بِرِضَا الْخَمْسَةِ، وَهَذَا قَوْلُ أَكْثَرِ الْفُقَهَاءِ وَالْمُتَكَلِّمِينَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ.

وَقَالَ آخَرُونَ مِنْ عُلَمَاءِ الْكُوفَةِ: تَنْعَقِدُ بِثَلَاثَةٍ يَتَوَلَّاهَا أَحَدُهُمْ بِرِضَا الِاثْنَيْنِ لِيَكُونُوا حَاكِمًا وَشَاهِدَيْنِ كَمَا يَصِحُّ عَقْدُ النِّكَاحِ بِوَلِيٍّ وَشَاهِدَيْنِ.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى: تَنْعَقِدُ بِوَاحِدٍ، لِأَنَّ الْعَبَّاسَ قَالَ لِعَلِيٍّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا امْدُدْ يَدَكَ أُبَايِعْكَ فَيَقُولُ النَّاسُ: عَمُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَايَعَ ابْنَ عَمِّهِ فَلَا يَخْتَلِفُ عَلَيْكَ اثْنَانِ، وَلِأَنَّهُ حُكْمٌ وَحُكْمُ وَاحِدٍ نَافِذٌ. (الاحكام السلطانيه(

انعقاد خلافت بچهار طریق واقع شود.

طریق اول: بیعت اهل حل و عقد است از علماء و قضات و امرا و وجوه ناس که حضور ایشان متیسّر شود و اتفاق اهل حل و عقدجمیع بلاد اسلام شرط نیست؛ زیرا که آن ممتنع است و بیعت یك دو کس فائده ندارد زیرا حضرت عمر در خطبه آخر خود فرموده اند "فَمَن بَايَعَ رجلا على غير مشورةٍ من المسلمينَ فلا يُبَايَعُ هو والذي بايعه تَغِرَّةً أن يُقتَلاَ (١)" و انعقاد خلافت حضرت صدیق بطریق بیعت بوده است.

طریق دوم: استخلاف خلیفه است. یعني خلیفه عادل به مقتضاي نصح مسلمین شخصي را از میان مستجمعین شروط خلافت اختیار کند وجمع نماید مردمان را و نص کند باستخلاف وي و وصیت نماید باتباع وي پس این شخص میان سائر

مستجمعین شروط خصوصیتي پیدا کند وقوم را لازم است که همان را خلیفه سازند انعقاد خلافت حضرت فاروق بهمین طریق بود.

طریق سوم: شوراي است به این صورت که خلیفه شائع گرداند خلافت را در میان جمعي از مستجمعین شروط و گوید از میان این جماعه هر کرا اختیار کنند خلیفه او باشد، پس بعد موت خلیفه تشاور کنند و یکي را معین سازند و اگر براي اختیار، شخصي را یا جمعي را معین کند اختیار همان شخص یا همان جمع معتبر باشد و انعقاد خلافت ذي النورین - رضي الله عنه - بهمین طریق بود که حضرت فاروق - رضي الله عنه - خلافت را در میان شش کس شائع ساختند و آخرها عبدالرحمن بن عوف - رضي الله عنه - براي تعیین خلیفه مقرر شد و ایشان حضرت ذي النورین را اختیار نمود. (باید خاطر نشان کرد که اعضای شورا نیز اهل حل و عقد و احق به خلافت بودند.)

طریق چهارم: استیلا است، چون خلیفه بمیرد و شخصي متصدي خلافت گردد بغیر بیعت و استخلاف و همه را بر خود جمع سازد بایتلاف قلوب یا بقهر و نصب قتال خلیفه شود و لازم گردد بر مردمان اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوع است:

یکي آنکه مستولي (شخصی که بر خلافت استیلاء پیدا کرده) مستجمع شروط باشد و صرف منازعین کند بصلح و تدبیر از غیر ارتکاب محرمي و این قسم جائز است و رخصت. و انعقاد خلافت معاویه بن ابي سفیان - رضي الله عنه - بعد حضرت مرتضي - رضي الله عنه - و بعد صلح امام حسن - رضي الله عنه - بهمین نوع بود.

دیگر آنکه مستجمع شروط نباشد و صرف منازعین کند بقتال و ارتکاب محرم و آن جائز نیست و فاعل آن عاصي است لیکن واجب است قبول احکام او چون موافق شرع باشد، و اگر عمال او اخذ زکات کنند از ارباب اموال ساقط شود چون قاضي او حکم نماید نافذ گردد حکم او، و همراه او جهاد مي توان کرد و این انعقاد بنابر ضرورت است؛ زیرا که در عزل او افناي نفوس مسلمین و ظهور هرج و مرج شدید لازم مي آید و بیقین معلوم نیست که این شدائد مفضي شود بصلاح یا نه؟ یحتمل (احتمال دارد) که دیگري بدتر از اول غالب شود پس ارتکاب فتن که قبح او متیقن به است چرا باید کرد براي مصلحتي که موهوم است و محتمل؛ و انعقاد خلافت عبدالملك ابن مروان و اول خلفاي بني عباس بهمین نوع بود. (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ١٢))

طریق پنجم: بیعت اکثریت مردم

اهل علم تکلّم کرده اند در آنکه خلافت حضرت مرتضي - رضي الله عنه - بکدام طریق از طرق مذکوره واقع شد؟ به مقتضاي کلام اکثر آنست که به بیعت مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند خلیفه شدند و اکثر نامه هاي حضرت مرتضي که بأهل شام نوشته اند شاهد این معني است. (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ١٢)) لذا این طریقه طریقه پنجم میباشد یعنی بیعت اکثر مردم مدینه و همچنین ولایات دیگر بجز حکام شام و حضرت معاویه و لشکرش که بیعت نکردند.

شوری اہل حل و عقد

باید گفت در اسلام دو نوع شورا وجود دارد:

۳. شورای اهل حل و عقد مانند شورای شش نفره صحابه

٤. شورای مسلمین یا اجماع امت (لایجتمع امتی علی ضلالة)

شوری شش نفره منتصب حضرت عمر

یکی از مصادر سه گانه امر بعد از خدا ج و رسول الله ص که در قرآن ذکر شده است شوری میباشد. شوری شش نفره که حضرت عمر انتخاب کرده بود یك مصداق شوری میباشد اما چند نکته مهم درباره این شوری وجود دارد. شروط شورای شش نفره که شامل حضرات علی بن أبي طالب، عثمان بن عفّان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن أبي وقّاص، زبیر بن عوّام و طلحه بن عبیدالله رضوان الله اجمعین میباشد. این شوری را ظاهرا حضرت عمر تعیین کرده است اما در حقیقت اینها منتخب خدا ج و رسول الله ص بوده اند. و حضرت عمر نه براساس رای شخصی بلکه براساس آیات و احادیثی که در باب کبار صحابه بوده آنها را معرفی کرده است. این شوری شروطی داشته است که به تصمیم آنها مشروعیت داده است.

امروز نیز شورایی شش نفره میتواند زعیم امت را تعیین کند به شرطی که شروط شوری صحابه را داشته باشد.

اولا شرطی که این گروه و شوری داشتند این بود که همگی از اصحاب رسول الله ص بودند و از کبار صحابه و از عشره مبشره و از اصحاب بیعت رضوان و بدر و احد بودند. این شرط در هیچ مسلمانی در عهد ما موجود نمیباشد لذا تقلید به تعداد تقلید ناقص است یعنی اگر شوری شش نفره ای بخواهند خلیفه ای انتخاب کنند به استناد به شوری شش نفره که حضرت عثمان را انتخاب کرد یك تقلید ناقص کرده اند.

ثانیا اگر شروطی که آنها داشتند در اشخاص فعلی موجود بود باز هم رای آنها در زمان ما قابل پذیرش است:

این شروط عبارتند از:

ایمان، عدالت، علم، تقوی، مصلحت اندیشی و مقتدا بودن صحابه و رضایت خدا و رسولش از ایشان

همچنین رعیت مومن و ملتزمی چنانکه اصحاب پیامبر ص بودند و از رای امرا و بزرگان خویش اطاعت و تبعیت میکردند.

در صورتي که این شروط در زمان ما موجود نباشد چگونه شش نفر میتوانند خلیفه مسلمین را تعیین کنند و این خلافت مانند خلفای راشدین موفق و استوار گردد. آیا به صرف تحقق یك شرط که آن هم تعداد باشد یعنی شورایی

که شش نفر مسلمان در آن باشند بدون این که سایر شروط محقق و تکمیل شود آیا میتوان به اصحاب قیاس کرد. چرا که در تقلید و قیاس شروط باید تکمیل شود.

در زمان ما تنها یك شوری میتواند تمامی صفات فوق را داشته باشد و آن هم اجماع امت است. چراکه رسول الله ص می فرماید لا یجتمع امتی علی ضلاله و براین اساس ایشان هدایت اجماع امت را تایید کرده اند و لذا این شوری میتواند بر اساس عدل و هدایت امور مسلمین را اداره کند. در فصل شوری بیشتر در این باره صحبت خواهد شد.

البته شورای اهل حل و عقد اگر براساس اجماع امت انتخاب شده باشند نیز قابل قبول است چراکه اجماع امت بر هدایت است ولذا این شورای منتخب امت نیز برهدایت بوده و آنچه که برهدایت باشد سبب رضایت الله ج و رسول الله میشود یعنی

اگر شورای اهل و عقد براساس اجماع امت انتخاب شود:

١. الله از ایشان راضی خواهد بود

٢. رسول الله ص از ایشان راضی خواهد بود

٣. امت مسلمان بر افضلیت و احق بودن بخلافت و عدالت آنها اجماع خواهد داشت

و این سه شرط همانا شروط شورای اهل حل و عقد صحابه میباشند و براین اساس این شورا مشروعیت خواهد داشت وتصامیم آن بر امت لازم الاجرا خواهد بود.

استخلاف

استخلاف فعل حضرت ابوبکر در انتخاب حضرت عمر به عنوان خلیفه بعد از خویش میباشد.

واَخرج ابوبكر ابن ابي شيبه عن زيد بن الحارث ان ابابكر حين حضره الموت ارسل الي عمر ليستخلفه فقال الناس تستخلف علينا فظّا غليظا ولو قد ولِيناكان افظ واغلظ فما تقول لربك اذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر قال ابوبكر: ابربّي تخوّفونني؟ اقول: اللّهم استخلفتُ عليهم خير خلقك الحديث. (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ١٤١((

انتخاب حضرت عمر توسط حضرت ابوبکر عمل خاص میباشد و حکم آن حکم خاص است و نه حکم عام. چنانکه حضرت پیامبر ص حضرت اسامه بن زید را امیر لشکر اسلام تعیین کرد. لذا تقلید از حضرت ابوبکر و یا قیاس به عمل ایشان وقتی ممکن است که این تقلید و قیاس با شرایط کامل انجام شود که عبارتند از:

١. حضرت ابوبکر افضل امت و احق به خلافت بود

٢. حضرت ابوبکر از اصحاب خواست که کسی را به خلافت انتخاب کنند که وی را می پسندند

٣. اصحاب گفتند رای ما رای شماست و شما امیر را انتخب کنید (به او وکالت دادند(

۴.	حضرت ابوبکر حضرت عمر را انتخاب کرد که افضل امت و احق به خلافت بود

۵.	حضرت ابوبکر متوجه امت شد و فرمود: آیا از نوع انتخابی که کرده ام راضی هستید؟ گفتند: بله، گوش به فرمان هستیم

براین اساس اگر حاکم و امیر دیگری بخواهد به قیاس به عمل حضرت ابوبکر عمل استخلاف را انجام دهد بایستی که:

۱.	حاکم مسلمین باید شرایط حضرت ابوبکر را داشته باشد:

افضل امت و احق به خلافت (ایمان، عدالت، علم، تقوی، مصلحت اندیشی و مقتدا بودن حضرت ابوبکر و رضایت خدا و رسولش از او(

۲.	حاکم از شوری مسلمین و اهل حل و عقد بخواهد که کسی را به امارت انتخاب کنند که وی را می پسندند

۳.	شوری مسلمین و اهل حل و عقد بگویند که رای ما رای شماست و شما امیر را انتخب کنید (به او وکالت دهند(

۴.	کسی را که حاکم مسلمین تعیین میکند شرایط حضرت عمر را داشته باشد.

افضل امت و احق به خلافت (ایمان، عدالت، علم، تقوی، مصلحت اندیشی و مقتدا بودن حضرت عمر و رضایت خدا و رسولش از او) باشد

۵.	مسلمین وقت همانند مسلمین صدر اسلام باشند و از این انتخاب حمایت و تبعیت کنند

لذا اگر هر حاکمی به صرف حاکم بودن بخواهد هر شخصی را به صرف مسلمان بودن جانشین خود تعیین کند تقلید و قیاس ناقص خواهد بود. چرا که حاکم ممکن است یك شخص غیر واجد شرایط را انتخاب کند و این شخص مایه شکست و تضعیف مسلمانان و بی عدالتی شود و همچنین ممکن است مردم وقت قبول نکنند و این باعث فتنه شود.

اگر خلیفه ای غالب (که امت بر افضلیت و احق بودن او بخلافت اجماع ندارد) شخص مسلمان دیگری را جانشین خود تعیین کند (فرزند خود یا شخصی دیگر) این استخلاف نیست بلکه ادامه حکومت غلبه میباشد. یعنی حاکم غالبی حکومت را به حاکم غالب دیگری سپرده است.

در استخلاف حضرت عمر رض خلیفه ای عادل، خلیفه عادلی دیگری را جانشین خود ساخت و این حکم بر عدالت بود. و اگر کسی میخواهد به حضرت ابوبکر قیاس و یا تقلید کند باید همانند او بر عدل حکم کند و عدل در اینجا انتخاب شخصی است که افضل امت و احق به خلافت میباشد. کسی که ایمان، علم، تقوی، اخلاص، صحت و دیگر شرایط خلافت در او به یقین موجود نباشد انتخاب او عدل نیست.

خداوند می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا) نساء /۵۸

بي گمان خداوند به شما (مومنان) دستور مي دهد كه امانتها را (اعم از آنچه خدا شما را درآن امين شمرده ، و چه چيزهائي كه مردم آنها را به دست شما سپرده و شما را در آنها امين دانسته اند) به صاحبان امانت برسانيد، وهنگامي كه در ميان مردم به داوري نشستيد اين كه دادگرانه داوري كنيد. (اين اندرز خدا است وآن را آويزه گوش خود سازيد وبدانيد كه) خداوند شما را به بهترين اندرز پند مي دهد (وشما را به انجام نيكي ها مي خواند). بي گمان خداوند دائماً شنواي (سخنان و) بينا (ي كردارتان) بوده و مي باشد (و مي داند چه كسي در امانت خيانت روا مي دارد يا نمي دارد، وچه كسي دادگري مي كند يا نمي كند) (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١٠١/١((

) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالأقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا) نساء/ ١٣٥

اي كساني كه ايمان آورده ايد، دادگري پيشه سازيد و در اقامه عدل و داد بكوشيد، و به خاطر خدا شهادت دهيد (و از اين سو و آن سو جانبداري نكنيد) هر چند كه شهادتتان به زيان خودتان يا پدر و مادر و خويشاوندان بوده باشد. اگر كسي كه به زيان او شهادت داده مي شود، دارا يا نادار باشد، (رغبت به دارا، يا شفقت به نادار، شما را از اداي شهادت حق منصرف نكند) چرا كه (رضاي) خداوند از (رضاي) هر دوي آنان بهتر است (و خدا به مصلحت آن دو، آگاه تر از شما است) پس از هوا و هوس پيروي نكنيد كه (اگر چنين كنيد از حق) منحرف مي گرديد (وبه باطل مي افتيد). واگر زبان از اداي شهادت حق بپيچانيد يا از آن روي بگردانيد، خداوند از آنچه مي كنيد آگاه است (و پاداش اعمال نيك و پاداش اعمال بدتان را مي دهد). (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١٠٢/١((

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّه عَلَيهِ وَسَلَّمَ: ﴿ مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا فَوَلَّى رَجُلًا وَهُوَ يَجِدُ مَنْ هُوَ أَصْلَحُ لِلْمُسْلِمِينَ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﴾. وَفِي رِوَايَةٍ : ﴿ مَنْ وَلَّى رَجُلًا عَلَى عِصَابَةٍ وَهُوَ يَجِدُ فِي تِلْكَ الْعِصَابَةِ مَنْ هُوَ أَرْضَى لِلَّهِ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَخَانَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِي صَحِيحِهِ

در استخلاف حضرت عمر خليفه ای كه افضل الناس و خير امت و احق به خلافت بود به نيابت از مسلمين فردی را كه بعد از او افضل الناس و خير امت و احق به خلافت بود جانشين خود ساخت و اگر در زمان ما نيز حاكمی با اين صفات حاكمی ديگر با صفات بالا را جانشين خود كند همانا به استخلاف عمل كرده است. و اگر شروط كامل نباشد حكومت حاكم اول و جانشينش حكومت غلبه و استيلا ميباشد.

استخلاف حضرت عمر

براي يك پژوهشگر سيرت (ابوبكر) صديق رض روشن مي شود كه ايشان انتخاب خليفه را حق مردم مي دانست. چنان كه خطاب به سران صحابه وجمع حاضر در مسجد گفت: براي خود خليفه اي تعيين كنيد. آنها در پاسخ گفتند: نظر ما تابع نظر شما است. پس ايشان بعد از رايزني درمورد عمر - رضي الله عنه - به آنها گفت: آيا به انتخاب من راضي خواهيد شد؟ همه اعلان رضايت كردند. بعد از آن بود كه ايشان جانشيني عمر - رضي الله عنه - را اعلان كرد

آنها نیز پذیرفتند و کسي اعتراض ننمود. پس در واقع انتخاب عمر - رضي الله عنه - توسط يك فرد نبود بلكه انتخاب او توسط همه ي امت انجام گرفت بدين صورت كه سران صحابه، به ابوبكر وكالت دادند.

پس عمر - رضي الله عنه - توسط شوراي حل و عقد كه به نمايندگي همه ي امت در مجلس خليفه حضور داشت انتخاب گرديد. و مي توان گفت كه انتخاب عمر - رضي الله عنه - به عنوان خليفه مسلمانان، توسط شورا آغاز گرديد و سپس اجماع مسلمانان بر آن مهر تأييد زد. چرا كه هيچ فردي با خلافت ايشان اظهار مخالفت ننمود و تا پايان دوران خلافت اش، امت اسلام به معني واقعي كلمه يكپارچه مي زيست. (زندگاني عمر - صلابي (ص: ۱۴۱((

حضرت ابوبکر به وکالت از کبار صحابه حضرت عمر را انتخاب کرد. و البته تنها وکالت صحابه نبوده است و ایشان فرمایشات خدا و رسول الله ص درباره عمر را نیز مد نظر داشته و براساس آنها واحادیث متواتر عمل نموده است. لذا می بینیم که در اینجا استخلاف به معنی اصطلاحی آن نبوده است بلکه وکالت کبار صحابه و ماموریت دینی را انجام داده است. همانطورکه شورا به حضرت عبدالرحمن بن عوف وکالت داد تا خلیفه را انتخاب کنند کبار صحابه به حضرت ابوبکر وکالت دادند که از جانب آنها خلیفه را تعیین کنند و حضرت ابوبکر بعد از پیشنهاد حضرت عمر نیز نظر کبار صحابه بر تایید او را جویا شد و بعد از موافقت ایشان حضرت عمر را به خلافت انتخاب کرد.

بیعت اهل حل و عقد و بیعت یك نفر

بیعت اهل حل و عقد است از علماء و قضات و امرا و وجوه ناس که حضور ایشان متیسّر شود و اتفاق اهل حل و عقد جمیع بلاد اسلام شرط نیست؛ زیرا که آن ممتنع است و بیعت یك دوکس فائده ندارد زیرا حضرت عمر در خطبه آخر خود فرموده اند "فَمَن بَايَعَ رجلا على غير مشورةٍ من المسلمينَ فلا يُبَايَعُ هو والذي بايعه تَغِرَّةً أن يُقتَلاَ (۱)" (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ۱۱((

از این سخن حضرت عمر چنین برمی آید که ایشان مخالف استخلاف بوده اند چراکه بیعت یك نفر با یك نفر دیگر شامل بیعت و پیمان خلیفه با ولی عهد بر ولایت عهد را نیز شامل میشود. چراکه خلیفه یا امیر نیز یك فرد است و ولی عهد نیز یك فرد است. و اگر یك شخص مسلمان نمیتواند یك شخص دیگری را به تنهایی و بدون مشوره مسلمین به خلافت انتخاب کند خلیفه که خود یك شخص است نیز نمیتواند بدون مشوره مسلمین کسی را به خلافت تعیین کند. همچنین مخالفت حضرت عمر با انتخاب عبدالله فرزندش به عنوان خلیفه و حتی عضو شورای اهل حل و عقد و همچنین مخالفت با اشتراک حضرت سعید در شورای اهل حل و عقد برای تعیین خلافت و همچنین انتخاب وی به خلافت نشان میدهد که حضرت عمر با استخلاف و همچنین حکومت استخلاف میراثی مخالف بودند.

حکم تعیین جانشین و عدم آن

۱۱۹۷.عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَقَالَتْ: أَعَلِمْتَ أَنَّ أَبَاكَ غَيْرُ مُسْتَخْلِفٍ؟ قَالَ قُلْتُ: مَا كَانَ لِيَفْعَلَ، قَالَتْ: إِنَّهُ فَاعِلٌ، قَالَ: فَحَلَفْتُ أَنِّي أُكَلِّمُهُ فِي ذَلِكَ، فَسَكَتُّ، حَتَّى غَدَوْتُ، وَلَمْ أُكَلِّمْهُ، قَالَ: فَكُنْتُ كَأَنَّمَا أَحْمِلُ بِيَمِينِي جَبَلاً، حَتَّى رَجَعْتُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ، فَسَأَلَنِي عَنْ حَالِ النَّاسِ، وَأَنَا أُخْبِرُهُ، قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: إِنِّي سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ

مَقَالَةً، فَآلَيْتُ أَنْ أَقُولَهَا لَكَ، زَعَمُوا أَنَّكَ غَيْرُ مُسْتَخْلِفٍ، وَإِنَّهُ لَوْ كَانَ لَكَ رَاعِي إِبِلٍ أَوْ رَاعِي غَنَمٍ ثُمَّ جَاءَكَ وَتَرَكَهَا رَأَيْتَ أَنْ قَدْ ضَيَّعَ، فَرِعَايَةُ النَّاسِ أَشَدُّ، قَالَ: فَوَافَقَهُ قَوْلِي، فَوَضَعَ رَأْسَهُ سَاعَةً ثُمَّ رَفَعَهُ إِلَيَّ فَقَالَ: إِنَّ اللهَ لاَ يَحْفَظُ دِينَهُ، وَإِنِّي لَئِنْ لاَ أَسْتَخْلِفُ فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ ص لَمْ يَسْتَخْلِفْ وَإِنْ أَسْتَخْلِفْ فَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدِ اسْتَخْلَفَ، قَالَ: فَوَاللهِ مَا هُوَ إِلاَّ أَنْ ذَكَرَ رَسُولَ اللهِ ص وَأَبَا بَكْرٍ فَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَعْدِلَ بِرَسُولِ اللهِ ص أَحَدًا، وَأَنَّهُ غَيْرُ مُسْتَخْلِفٍ. (م/١٨٢٣(

ترجمه: ابن عمر رض می گوید: نزد خواهرم حفصه ل رفتم. او گفت: آیا می دانی که پدرت نمی خواهد جانشینی تعیین کند؟ گفتم: شایسته نیست که جانشین، تعیین نکند. حفصه گفت: او تعیین نمی کند. من سوگند خوردم که در این زمینه با پدرم صحبت کنم. بعد از آن، سکوت نمودم تا اینکه فردای آن روز، بدون اینکه من با ایشان صحبت کنم، سپری شد. و سوگند من مانند کوهی بر من سنگینی می کرد. سرانجام، نزد پدرم رفتم. او از من اوضاع مردم را پرسید. من برایش توضیح دادم. سپس به وی گفتم: شنیدم که مردم حرفهایی می زنند؛ پس سوگند خوردم که آنها را به شما بگویم. مردم می گویند: شما جانشین تعیین نمی کنید؛ اگر شما شتر چران یا چوپانی داشته باشید و او شتران و گوسفندان را رها کند و نزد تو بیاید، به نظر شما، آیا آنها را ضایع نساخته است؟ در حالی که مسئولیت مردم، کاری سنگینتر است.

راوی میگوید: سخنم با مزاجش جور در آمد و آن را پسندید. پس لحظهای سرش را پایین انداخت. سپس بلند کرد و گفت: الله متعال دینش را حفاظت خواهد کرد. اگر من جانشینی تعیین نکنم، رسول الله ص هم جانشینی تعیین نفرمود. و اگر جانشینی، تعیین کنم، ابوبکر جانشین تعیین نمود.

عبدالله بن عمر ل می گوید: به الله سوگند، هنگامی که عمر سخن از رسول الله ص و ابوبکر به میان آورد، دانستم که هیچ کس را با رسول الله ص مساوی قرار نمی دهد و جانشین تعیین نمی کند.

این حدیث در صحیح بخاری چنین آمده است:

حدیث: «عُمَرَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قِيلَ لِعُمَرَ، أَلاَ تَسْتَخْلِفُ قَالَ: إِنْ أَسْتَخْلِفْ فَقَدِ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، أَبُو بَكْرٍ؛ وَإِنْ أَتْرُكْ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - فَأَثْنَوْا عَلَيْهِ فَقَالَ: رَاغِبٌ رَاهِبٌ، وَدِدْتُ أَنِّي نَجَوْتُ مِنْهَا كَفَافًا، لاَ لِي وَلاَ عَلَيَّ، لاَ أَتَحَمَّلُهَا حَيًّا وَمَيِّتًا» (أخرجه البخاري في: ٩٣ كتاب الأحكام: ٥١ باب الاستخ(

یعني: «عبدالله بن عمر - رضي الله عنهما - گوید: از عمر - رضي الله عنه - پرسیده شد: چرا کسی را به خلافت تعیین نمی کنی؟ گفت: اگر کسی را تعیین کنم (هیچ مانعی نیست) چون از من بهتر که ابوبکر است جانشین خود را تعیین کرده است، اگر کسی را تعیین نکنم، (باز هم بلا اشکال است) چون از من بهتر که پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - است جانشین خود را معیّن ننموده است. مردم عمر را تحسین کردند. عمر - رضي الله عنه - گفت: من به توصیف شما توجّه نمی کنم، به لطف و مرحمت خدا امیدوارم و از عقاب و عذابش می ترسم، دوست دارم وقتی که از این خلافت نجات

پیدا می کنم، خیر و شرّم با هم برابر باشد، نه نفع کنم نه ضرر (من کسی را به خلافت تعیین نمی کنم تا) مسئولیت آن در حال حیات و بعد از مرگ هم به عهده داشته باشم.»

استخلاف میراثی

حضرت عمر با حکومت میراثی مخالف بود به همین دلیل وقتی که شش نفر از بزرگان صحابه را تعیین نمود تا خلیفه را از میان خود انتخاب کنند و عبدالله، فرزند خویش، را به عنوان حکم و داور در میان آنان منصوب کرده بود تا با آنان در امر تعیین خلیفه مشورت نماید اما هیچ گونه حق رأيي نداشت و حق نداشت خود را نامزد این مقام کند. عمر، سعید بن زید را که از عشره مبشرین بود، جزو این شوري قرار نداد، شاید به این علت که سعید از بني عَدِيّ و خویشاوند عمر بود (البداية والنهاية (١٤٢/٧)) و او دوست نداشت هیچ کدام از نزدیکانش وارد حکومت شوند، هرچند که در میان آنان افراد شایسته اي نیز یافت مي شدند.

چون زیاد بمرد، معاویه (رض) به کار بیعت گرفتن برای یزید در ایستاد. صد هزار درهم نزد عبدالله بن عمر فرستاد ولی چون مسأله بیعت با یزید را در میان آورد، عبد الله گفت: دینم را چنین ارزان نمی فروشم. معاویه آنگاه به مروان بن الحکم نوشت و از او خواست موضوع را با کسانی که در مدینه بودند، در میان نهد و از آنان رأی و نظر خواهد. مروان چنین کرد. (تاریخ ابن خلدون/ترجمه متن، ج ٢، ص: ٢٢(

عبد الرحمان بن ابی بکر گفت: آن که شما می خواهید، حکومتی هرقلی است که هر هرقلی بمیرد، هرقل دیگر جانشین او شود. حسین بن علی و عبد الله ابن عمر و عبد الله ابن الزبیر رضی الله عنهم نیز چنین سخنانی گفتند.

استخلاف میراثی نه منبع شرعی دارد و نه هم بزرگان صحابه آن را قبول داشتند چرا که حکومت امانت است و باید به اهلش سپرده شود. ابن تیمیه رح در یکی از فتاوای خود شرح مبسوطی در این باره دارد:

فَصلٌ أَمَّا أَدَاءُ الْأَمَانَاتِ فَفِيهِ نَوْعَانِ. أَحَدُهُمَا الْوِلَايَاتُ : وَهُوَ كَانَ سَبَبَ نُزُولِ الْآيَةِ. فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا فَتَحَ مَكَّةَ وَتَسَلَّمَ مَفَاتِيحَ الْكَعْبَةِ مِنْ بَنِي شَيْبَةَ طَلَبَهَا مِنْهُ الْعَبَّاسُ. لِيَجْمَعَ لَهُ بَيْنَ سِقَايَةِ الْحَاجِّ وَسِدَانَةِ الْبَيْتِ فَأَنْزَلَ اللهُ هَذِهِ الْآيَةَ فَدَفَعَ مَفَاتِيحَ الْكَعْبَةِ إلَى بَنِي شَيْبَةَ. فَيَجِبُ عَلَى وَلِيِّ الْأَمْرِ أَنْ يُوَلِّيَ عَلَى كُلِّ عَمَلٍ مِنْ أَعْمَالِ الْمُسْلِمِينَ أَصْلَحَ مَنْ يَجِدُهُ لِذَلِكَ الْعَمَلِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا فَوَلَّى رَجُلًا وَهُوَ يَجِدُ مَنْ هُوَ أَصْلَحُ لِلْمُسْلِمِينَ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللهَ وَرَسُولَهُ». وَفِي رِوَايَةٍ: «مَنْ وَلَّى رَجُلًا عَلَى عِصَابَةٍ وَهُوَ يَجِدُ فِي تِلْكَ الْعِصَابَةِ مَنْ هُوَ أَرْضَى لِلَّهِ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللهَ وَرَسُولَهُ وَخَانَ الْمُؤْمِنِينَ» رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِي صَحِيحِهِ. وَرَوَى بَعْضُهُمْ أَنَّهُ مِنْ قَوْلِ عُمَرَ: لِابْنِ عُمَرَ رُوِيَ ذَلِكَ عَنْهُ. وَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ "مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا فَوَلَّى رَجُلًا لِمَوَدَّةٍ أَوْ قَرَابَةٍ بَيْنَهُمَا فَقَدْ خَانَ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُسْلِمِينَ". وَهَذَا وَاجِبٌ عَلَيْهِ. فَيَجِبُ عَلَيْهِ الْبَحْثُ عَنْ الْمُسْتَحِقِّينَ لِلْوِلَايَاتِ مِنْ نُوَّابِهِ عَلَى الْأَمْصَارِ؛ مِنْ الْأُمَرَاءِ الَّذِينَ هُمْ نُوَّابُ ذِي السُّلْطَانِ وَالْقُضَاةِ وَنَحْوِهِمْ وَمِنْ أُمَرَاءِ الْأَجْنَادِ وَمُقَدَّمِي الْعَسَاكِرِ الصِّغَارِ وَالْكِبَارِ وَوُلَاةِ الْأَمْوَالِ: مِنْ الْوُزَرَاءِ وَالْكُتَّابِ وَالشَّادِينَ وَالسُّعَاةِ عَلَى الْخَرَاجِ وَالصَّدَقَاتِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنْ

الْأَمْوَالِ الَّتِي لِلْمُسْلِمِينَ . وَعَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ أَنْ يَسْتَنِيبَ وَيَسْتَعْمِلَ أَصْلَحَ مَنْ يَجِدُهُ ؛ وَيَنْتَهِي ذَلِكَ إلَى أَئِمَّةِ الصَّلَاةِ وَالْمُؤَذِّنِينَ وَالْمُقْرِئِينَ وَالْمُعَلِّمِينَ وَأُمَرَاءِ الْحَاجِّ وَالْبُرُدِ وَالْعُيُونِ الَّذِينَ هُمْ الْقُصَّادُ وَخُزَّانِ الْأَمْوَالِ وَحُرَّاسِ الْحُصُونِ وَالْحَدَّادِينَ الَّذِينَ هُمْ الْبَوَّابُونَ عَلَى الْحُصُونِ وَالْمَدَائِنِ وَنُقَبَاءِ الْعَسَاكِرِ الْكِبَارِ وَالصِّغَارِ وَعُرَفَاءِ الْقَبَائِلِ وَالْأَسْوَاقِ وَرُؤَسَاءِ الْقُرَى الَّذِينَ هُمْ "الدَّهَاقِينُ". (مجموع فتاوى ابن تيمية [٦/ ٣٦٩)[

استخلاف خلفاء راشدين

استخلاف خلفاء راشدين موضوعی کاملا خاص است و براساس نص انجام شده است.

...نهادن احجار مسجد به ترتيب و فرمودن آن حضرت صلي الله عليه وسلم هم الخلفاء (١) دلالت مي كند بر آنكه خلافت ايشان منعقد است و مسلمين مأمورند به انقياد ايشان از جهت خلافت.

در ركن خامس در قسمِ دوم او در شواهد النبوة مذكور است قصه شخصي كه آن حضرت صلي الله عليه وسلم چند شتر بار خرما به او داد و فرمود بعد از من ابوبكر و بعد از ابوبكر عمر و بعد از عمر عثمان ترا خواهند داد. قصه اعرابي كه چند شتر بدست آن حضرت صلي الله وعليه وسلم بفروخت و آن حضرت صلي الله عليه وسلم به وي فرمودند اگر مرا حادثه افتد ابوبكر ثمن آن دهد و اگر ابوبكر را حادثه افتد عمر بدهد (٣(

روز حنين جندب - رضي الله عنه - پرسيد كه گرامي ترين اصحاب تو كيست كه قائم مقام تو باشد؟ فرمود ابوبكر قائم مقام من باشد و عمر دوست من است به راستي سخن مي گويد و عثمان از من است و على برادر من است (٤) (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ٧٢٧((

شيخين را نزديك خداي تعالي منزلت عظيمه بود زياده از منزلت سائر صحابه پس احق بالخلافة باشند.

شيخين وزيران آن حضرت بودند و ايشان را به سمع و بصر خود تشبيه داد و معلوم است كه احذق به امر ملت كسي است كه در زمان آن حضرت صلي الله عليه وسلم پست و بلند سياست را شناخته باشد و آنكه عزيز ترين به مردم باشد احق است بالخلافة. آن حضرت صلي الله عليه وسلم با شيخين معامله كه امير با منتظر الامارة (ولی عهد) مي كند مي فرمودند و اين معاملات اشارت است به استخلاف ايشان.

از آن جمله است مشاورت با ايشان در تبليغ رسالت و تقديم ايشان در جميع امور و تبسّم با ايشان و امر كردن به امامت در قصه بني عمرو بن عوف و مانند آن.

صديق رضي الله عنه و فاروق رضي الله عنه صلاحيت خلافت داشتند و خلافت ايشان حق بود به حديث حذيفه ان تستخلفوا ابابكر (٤) (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ٧٢٩((

آن حضرت صلي الله عليه وسلم خبر دادند كه فاروق - رضي الله عنه - استعداد نبوت دارد در قوت علميه و عمليه اما عمليه جاي كه گفتند شيطان از وي ميگريزد (٦) و رؤياء قميص (٧) و مانند آن و اين تلو عصمت است و نائب او

است و اما علميه جاي كه گفتند: الحق ينطق على لسان عمر(٨)، وگفتند وي محدَّث امت است(٩) و رؤيا لبن(١٠) و موافقت رأي او با وحي(١١) و اين خصلت تلو وحي و نائب اوست.

پس وقتي كه نبوت منقطع شد احق بالخلافة شخصي است كه استعداد او شبيه به استعداد انبياء است. آن حضرت صلي الله عليه وسلم فرموده است: ما طلعت الشمس على رجلٍ خيرٍ من عمر(١٢) پس لابد است كه خيريت او بر همه در وقتي از اوقات عُمُر او باشد و در آخر عمر خليفه بود پس خلافت او حق باشد.

قول بعضی از علماء در باب استخلاف

التولية بالاستخلاف والعهد: اتفق الفقهاء على صحة استخلاف الإمام الحق والعهد منه بالخلافة إلى من يضح العهد إليه على الشروط المعتبره فيه أي في الإمام الحق، فالعهد أو الاستخلاف لا يضح إلاَّ من إمام مستجمع لجميع شروط الإمامة لمن هو مثله في ذلك. هذا شرط العهد إلى الفرد، واستدلوا على ذلك باستخلاف أبي بكر لعمر، وأما العهد إلى الجميع وجعله شورى في عدد محصور من أهل الحل والعقد، فاشترطوا فيه أن تكون الإمامة متعينة لأحدهم، بحيث لا مجال لمنازعة أحد لمن يتفقون عليه منهم، وهو الموافق لجعل عمر إياها شورى في السنة (رضي الله عنه) قال الماوردي: وانعقد الإجماع عليها أصلاً في انعقاد الإمامة بالعهد وفي انعقاد البيعة بعدد يتعين فيه الإمامة لأحدهم باختيار أهل الحل والعقد وقد تمسك بهذا أئمة الجور وخلفاء التغلب والمطامع ولم يراعوا فيه ما راعاه من احتجوا بعمله من استشارة أهل الحل والعقد والعلم برضاهم أولاً وإقناع من كان توقف فيه، والروايات في هذا معروفة في كتب الحديث ومن أجمعها (كنز العمال) وكتب التاريخ والمناقب، وأي عالم أو عاقل يقيس عهد أبي بكر إلى عمر في تحري الحق والعدل والمصلحة بعد الاستشارة فيه ورضاء أهل الحل والعقد به على عهد معاوية واستخلافة ليزيد الفاسق الفاجر بقوة الإراهاب من جهة ورشوة الزعماء من جهة أخرى؟ ثم ما تلاه واتبعت فيه سنته السيئة من احتكار أهل الجور والطمع في السلطان، وجعله إرثا لأولادهم أو لأوليائهم كما يورث المال والمتاع؟ إلا إن هذه أعمال عصبية القوة القاهرة المخالفة لهدي القرآن، وسنة الإسلام. ذكر الفقيه ابن حجر في التحفة اختصاص استخلاف بقسميه (الفردي والجمعي) بالإمام الحق واعتماده، ثم قال وقد يشكل عليه ما في التواريخ والطبقات من تنفيذ العلماء وغيرهم لعهود بني العباس مع عدم استجماعهم للشروط، بل نفذ السلف عهود بني أمية مع أنهم كذلك، إلا أن يقال هذه وقائع محتملة إنهم إنما نفذوا للشوكة وخشية الفتنة لا للعهد بل هو الظاهر. وقال الماوردي في العهد المشار إليه في أول هذه المسألة: ويعتبر شروط الإمامة في المولى من وقت العهد إليه. وإن كان صيغراً أو فاسقاً وقت العهد وبالغاً عدلاً عند موت المولى لم تصح خلافته حتى يستأنف أهل الاختيار بيعته اهو نقل الحافظ بن حجر في شرحه لحديث عبادة في المبايعة - وقد تقدم - أنه لا يجوز عقد الولاية لفاسق ابتداء، وأن الخلاف في الخروج على الفاسق فيما إذا كان عادلاً وإمامته صحيحة ثم أحدث جوراً اهو قد علم مما أسلفنا أن العهد والاستخلاف بشروطه متوقف على إقرارا أهل الحل والعقد له. واستدلالهم يقتضية وإن لم يضرحوا به، وأما المتغلبون بقوة العصبية فعهدهم واستخلافهم كإمامتهم، وليس حقاً شرعياً لازماً لذاته، بل يجب نبذه كما تجب إزالتها،

واستبدال إمامة شرعية بها، عند الإمكان والأمان من فتنة أشد ضرراً على الأمة منها، وإذا زالت بتغلب آخر فلا يجب على المسلمين القتال لإعادتها..(الخلافة، الشيخ محمد رشيد رضا(

در باب استخلاف میراثی خلافت ما به احادیث و سنت پیامبر ص و خلفای راشدین تمسك می جوئیم و اعمال اشخاصی غیر از خلفاء راشدین یعنی حکام بعد از آنها برای ما در قیاس با خلفاء راشدین و زمانیکه در تقابل با سنت نبوی و خلفای راشدن باشند مقبولیت ندارد و ملزم به اطاعت و پیروی آنها نیستیم و میدانیم که استخلاف میراثی از جمله سنن پیامبر ص و از سنن خلفای راشدین نیست و در تضاد با گفتار و کردار و رای آنها میباشد. اسخلاف میراثی ادامه حکومت غلبه و استیلا است و فقها نیز حکومت غلبه و استیلا را مشروع ندانسته اند بلکه متابعت و اجرای فرامین این حکومتها مادامی که موافق شرع نباشد را لازم دانسته اند و این بخاطر ضرورت و جلوگیری از فتنه کلانتر بوده است.

استیلا و غلبه

باب: نهی از درخواست امارت و حریص بودن بر آن

١١٩٧- حديث: «عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ -صلى الله عليه وسلم-: يَا عَبْدَ الرَّحْمنِ بْنَ سَمُرَةَ لاَ تَسْأَلِ الإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيتَهَا عَنْ مَسْئَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْئَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا» (أخرجه البخاري في: ٨٣ كتاب الأيمان والنذور(

يعني: «عبدالرحمن بن سمره -رضي الله عنه- گويد: پيغمبر -صلى الله عليه وسلم- گفت: ای عبدالرحمن بن سمره! امارت و حکومت را درخواست مکن، چون اگر از روی درخواست و علاقه تان به شما داده شود، مسئوليت انجام آن به عهدہ شما است و خداوند در این مورد کمکی به شما نخواهد کرد، اگر بدون درخواستتان به شما داده شود، خداوند ياور و معين شما خواهد بود.». (اللؤلؤ و المرجان جلد دوم (٣١/٢((

حکومت به غلبه

طريق استيلا: چون خليفه بميرد و شخصي متصدي خلافت گردد بغير شوری و بيعت و استخلاف و همه را بر خود جمع سازد بايتلاف قلوب يا بقهر و نصب قتال خليفه شود و لازم گردد بر مردمان اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد اين دو نوع است:

يکي آنکه مستولي (شخصی که بر خلافت استيلاء پيدا کرده) مستجمع شروط باشد و صرف منازعين کند بصلح و تدبير از غير ارتکاب محرمي و اين قسم جائز است و رخصت. و انعقاد خلافت معاويه بن ابي سفيان -رضي الله عنه- بعد حضرت مرتضي -رضي الله عنه- و بعد صلح امام حسن -رضي الله عنه- بهمين نوع بود.

ديگر آنکه مستجمع شروط نباشد و صرف منازعين کند بقتال و ارتکاب محرم و آن جائز نيست و فاعل آن عاصي است ليکن واجب است قبول احکام او چون موافق شرع باشد، و اگر عمال او اخذ زکات کنند از ارباب اموال ساقط شود چون قاضي او حکم نمايد نافذ گردد حکم او، و همراه او جهاد مي توان کرد و اين انعقاد بنابر ضرورت است؛ زيرا که در عزل او افناي نفوس مسلمين و ظهور هرج و مرج شديد لازم مي آيد و بيقين معلوم نيست که اين شدائد مفضي شود بصلاح يا نه؟ يحتمل (احتمال دارد) که ديگري بدتر از اول غالب شود پس ارتکاب فتن که قبح او متيقن به است چرا بايد کرد براي مصلحتي که موهوم است و محتمل؛ و انعقاد خلافت عبدالملك ابن مروان و اول خلفاي بني عباس بهمين نوع بود. (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ١١((

در باب دادن حکومت به اهل آن آیات و احادیثی موجود است:

خداوند می فرماید

یَاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوَالِدَیْنِ وَالأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیرًا فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرًا) نساء /١٣٥

اي کساني که ایمان آورده اید، دادگري پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید (و از این سو و آن سو جانبداري نکنید) هر چند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسي که به زیان او شهادت داده مي شود، دارا یا نادار باشد، (رغبت به دارا، یا شفقت به نادار، شما را از اداي شهادت حق منصرف نکند) چرا که (رضاي) خداوند از (رضاي) هر دوي آنان بهتر است (و خدا به مصلحت آن دو، آگاه تر از شما است) پس از هوا و هوس پیروي نکنید که (اگر چنین کنید از حق) منحرف مي گردید (و به باطل مي افتید). و اگر زبان از اداي شهادت حق بپیچانید یا از آن روي بگردانید، خداوند از آنچه مي کنید آگاه است (و پاداش اعمال نیك و پاداش اعمال بدتان را مي دهد). (نساء/١٣٥))تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (١/ ١٠٢))

واضح است که مصدر امر در قرآن ، خدا ج و رسول الله ص و شوری است (اجماع و قیاس نیز مصدر امر میباشد که بر این سه اساس تکیه دارد) خداوند و رسولش و شوری امت هیچ کدام جواز گرفتن حکومت با زر و یا زور را نداده اند و لذا این طریق مشروع نیست و قبض سلطه با زر و زور مغایر قسط و عدل است و لذا مغایر اوامر خداوند و رسولش است.

لذا حکومت به غلبه در ذات خود حسن و پسندیده نیست اما حسب ضرورت قابل قبول و قابل اطاعت است چنانچه مسلمان در شرایط عادی بسیاری از چیزها برایش حرام است اما در وقت ضرورت و احتیاج آن استفاده و یا خوردن آن شیئ حرام برایش جایز است مانند گوشت حیوان درنده در حالت عادی حرام و ناجائز است اما وقتی که انسان در شرایط سخت و ضرورت قرار گرفت خوردن گوشت حیوان درنده به اندازه ای که بتواند خود را زنده نگهداشته و به یك طعام حلال برساند جائز است. لذا حکومت به غلبه در ذات خود مشروع نیست بلکه براساس ضرورت متابعت آن جائز است.

ابن تیمیه - رحمه الله - در ادامه مي گوید: حاکمان وکلاي مردم اند که بر آن ها حکومت مي کنند و مفهوم ولایت و نیابت مشترک اند. اگر ولیی وکیلی از خود انتخاب کند و امور تجاري، زمین و املاک را در اختیار او بگذارد و در مقابل این مرد کالا هاي گران بها را به بهاي ناچیزي بفروشد در حالي که خریدار بهتري براي این کالا ها یافت شود این مرد به صاحب خود خیانت کرده است. (مسؤولیت در اسلام (ص: ٢٠((

در باب خلافت ما به احادیث و سنت خلفای راشدین تمسك می جوئیم و اعمال اشخاصی غیر از خلفاء راشدین و حکام بعد از آنها برای ما در قیاس با خلفاء راشدین و زمانیکه در تقابل با سنت نبوی و خلفای راشدع باشند مقبولیت ندارد و ملزم به اطاعت و پیروی آنها نیستیم و میدانیم که استیلا از جمله سنن پیامبر ص و از سنن خلفای راشدین نیست و در تضاد با گفتار و کردار و رای آنها میباشد. فقها نیز حکومت غلبه و استیلا را مشروع ندانسته اند بلکه حسب ضرورت جائز دانسته اند و همچنین متابعت و اجرای فرامین این حکومتها مادامی که موافق شرع باشد را لازم دانسته اند و این بخاطر ضرورت و جلوگیری از فتنه کلانتر بوده است.

احادیثی در منع طلب حکومت:

فقد قال النبي [صلى الله عليه وسلم] لرجلين طلبا أن يؤمرهما :

'لن نستعمل على عملنا من أراده' وفي رواية

'إننا لا نولي هذا من سأله ولا من حرص عليه' رواه الشيخان البخاري بهذا اللفظ ومسلم بلفظ

'إنا والله لا نولى على هذا العمل أحداً سأله ولا أحداً حرص عليه' وفي رواية للإمام أحمد

'إن أخونكم عندنا من يطلبه' فلم يستعن بهما في شيء حتى مات... وسبب هذا المنع القطعي المؤكد بالقسم أن طلاب

٦٧٦ - وعنه قال: قلت: يا رسول الله ألا تَستعمِلُني ؟ فضَرب بِيدِهِ على منْكِبِي ثُمَّ قال: «يا أبا ذَرٍّ إنَّكَ ضَعِيف، وإنَّهَا أَمانة، وإنَّهايوم القِيامَة خِزيٌ ونَدَامةٌ، إلاَّ من أخَذها بِحقِّها، وأدى الذي عليهِ فِيها» رواه مسلم.

٦٧٦ - از ابوذر رضي الله عنه روايت شدع كه گفت: گفتم: يا رسول الله صلي الله عليه وسلم! آيا مرا بوظيفهء مقرر نمي نماييد؟

آنحضرت صلي الله عليه وسلم دست خود را به شانه ام زده فرمود: اي اباذر همانا تو ناتواني؛ و همانا آن امانت است، و نتيجهء آن در روز قيامت خواري و پشيماني است، مگر كسيكه آن را بحقش گرفته و واجبي را كه در اينمورد بر دوش اوست بجاي آورد.

٦٧٧ - وعن أبي هُريرة رضي الله عنه أن رسول الله صَلّى الله عَلَيَهِ وسَلَّ قال: «إنَّكم ستحرِصون على الإمارةِ، وستَكُونُ نَدَامَة يوْم القِيامَةِ» رواهُ البخاري.

٦٧٧ - از ابوهريره رضي الله عنه روايت است كه: رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: همانا شما بر امارت حرص مي ورزيد، و زود است كه در روز قيامت پشيماني ببار آورد. (ترجمه ي فارسي رياض الصالحين - خاموش هروي (٢/ ٦٨((

نظر بعضی از علما در باب حکومت غلبه

وأما المتغلبون بقوة العصبية فعهدهم واستخلافهم كإمامتهم ، وليس حقاً شرعياً لازماً لذاته ، بل يجب نبذه كما تجب إزالتها ، واستبدال إمامة شرعية بها ، عند الإمكان والأمان من فتنة أشد ضرراً على الأمة منها ، وإذا زالت بتغلب آخر فلا يجب على المسلمين القتال لإعادتها..

الولايات ولا سيما أعلاها وهي الإمامة والحريضون عليها هم محبو السلطة للعظمة والتمتع والتحكم في الناس ، وقد ظهر أنهم هم الذين أفسدوا أمر هذه الأمة وأولهم من الجماعات بنو أمية وإن كان فيهم أفراد ، بل منهم رجل الرجال وواحد الآحاد - عمر بن عبد العزيز خامس الراشدين - ولكنه لم يكن حريضاً على الإمامة ولو أمكنه لأعادها إلى العلويين. وذكر الحافظ في شرح الحديث المذكور آنفا كلمة حق عن المهلب قال : الحرص على الولاية هو السبب في اقتتال الناس عليها حتى سفكت الدماء

إمامة الضرورة والتغلب بالقوة : اتفق محققو العلماء على أنه لا يجوز أن يبايع بالخلافة إلا من كان مستجمعا لما ذكروه من شرائطها وبخاصة العدالة والكفاءة والقرشية ، فإذا تعذر وجود بعض الشروط تدخل المسألة في حكم الضرورات.. والضرورات تقدر بقدرها ، فيكون الواجب حينئذ مبايعة من كان مستجمعا لأكثر الشرائط من أهلها ، مع الاجتهاد والسعي لاستجماعها كلها. قال الكمال بن الهمام في المسايرة : والمتغلب تصح منه هذه الأمور للضرورة كما لو لم يوجد قرشي عدل ، أو وجد ولم يقدر على توليته لغلبة الجورة..

ومعنى هذا أن سلطة التغلب كأكل الميتة ولحم الخنزير عند الضرورة تنفذ بالقهر وتكون أدنى من الفوضى.. ومقتضاه أنه يجب السعي دائما لإزالتها عند الإمكان ، ولا يجوز أن توطن الأنفس على دوامها ، ولا أن تجعل كالكرة بين المتغلبين يتقاذفونها ويتلقونها ، كما فعلت الأمم التي كانت مظلومة وراضية بالظلم لجهلها بقوتها الكامنة فيها ، وكون قوة ملوكها وأمرائها منها ، ألم تر إلى من استناروا بالعلم الاجتماعي منها كيف هبوا لإسقاط حكوماتها الجائرة وملوكها المستبدين.

وأما إمامة التغلب فكلها تجري على قاعدة الاضطرار المتقدمة ... وما ذكره من انعزال الإمام بالفسق قد اختلف فيه ، والمشهور الذي حققه الجمهور أنه لا يجوز تولية الفاسق ولكن طروء الفسق بعد التولية لا تبطل به الإمامة مطلقا

)الخلافة ، الشيخ محمد رشيد رضا(

مشروعيت حكومت غلبه (استيلا(

ترجمه فارسي فقه السنه - سيد سابق (٣٠٣/٦(

مباح بودن خوردن گوشت حيواني كه حرام است بهنگام ضرورت

كسي كه مضطر و ناچار باشد مي تواند از گوشت مردار و گوشت خوك وگراز و حيواناتي كه حرام گوشتند و خداوند آنها را حرام كرده است بخورد تا بدينوسيله زندگي خويش را نجات دهد و نفس خويش را از مرگ حتمي در اثر

گرسنگي مصون دارد و مقصود از مباح بودن خوردن آن، وجوب است يعني باتوجه بدين آيه واجب است كه از آن بخورد:

)وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا) النساء/۲۹

اضطرار انسان وقتي است كه گرسنگي او را بسرحد هلاكت يا به بيماريي برساند كه منجر بمرگ شود، خواه برطاعت باشد يا عاصي و سركش. چون خداوند مي فرمايد: +فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۷۳) _[البقرة: ۱۷۳] (۱) «هركس در اضطرار و ضرورت قرار گيرد بدون اينكه بر ديگران تجاوز كند و از حد ضرورت بگذرد بر او گناهي نيست كه از محرمات تغذيه كند و خداوند آمرزگار و مهربان است». ابوداود از فجيع عامري روايت كرده است كه او پيش پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - رفت و گفت: چه اندازه براي ما حلال است كه از گوشت مردار بخوريم؟ گفت: خوراك شما چقدر است؟ ما گفتيم: ما شبها مي خوريم و مي نوشيم و صبحگاهان نيز مي خوريم و مي آشاميم. پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - گفت: بحق پدرم سوگند اينست گرسنگي و حد گرسنگي. و پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - خوردن مردار را بدين صفت براي ايشان حلال (مجاز) كرد كه حد اضطرار را يك شبانه روز قرار داد.

)ترجمه فارسي فقه السنه - سيد سابق (٣٠٤/٦((

مشروعیت حکومت به غلبه در عصر ما

مشروعیت حکومت به غلبه از فقه ضرار آمده است. از آنجایی که اگر حاکم احسن نباشد برکناری او به یك جنگ و جدال و فتنه ای بزرگ می انجامد که زیان و خسارت ناشی از برکناری حاکم بیشتر از زیان و خسارت ناشی از ظلم او است و از طرفی دیگر کسی که به جای او می نشیند خود عوامی است که با روشهای کم وبیش مشابه و فرق اندک یك حکومت عامیانه دیگر خواهد داشت. لذا زیان و خسارت ناشی از برکناری حاکم از زیان و خسارت ناشی از حکومت او بسیار بیشتر خواهد بود و حکومت جدید نیز حکومت عامیانه ای خواهد بود که بیشتر همان زیان و خسارات را خواهد داشت لذا فقها با پذیرش زیان و ضرر کمتر برای پرهیز از زیان و ضرر بیشتر رای به جائز بودن (مشروعیت) حکومت به غلبه داده اند. در زمان ما با انتخابات و به روش احسن میتوان حاکم بد را با حاکم بهتر و عادلتر جایگزین ساخت و مصالح امت را تامین نمود لذا حکومت به غلبه مشروعیت خود را از دست میدهد.

حکومت غلبه و استیلا نوعی حکومت ظالم است چراکه مشروعیت ذاتي ندارد. این حکومت شامل احادیثی است که در عدم اطاعت از ظلم و طلب اصلاح امور از الله ج میباشد.

-حديث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ - صلى الله عليه وسلم -، قَالَ: السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ، مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ؛ فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلاَ سَمْعَ وَلاَ طَاعَةَ» (۱).

یعني: «عبدالله بن عمر - رضي الله عنهما - گويد: پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - گفت: «وظيفه انسان مسلمان در برابر حاکم اسلام، شنيدن و اطاعت کردن است خواه خوشش بيايد يا بدش بيايد، مادام اين دستور در جهت گناه و بيمری خدا نباشد، ولی وقتی حاکم به گناهی دستور داد، نبايد به آن گوش کرد و نبايد از او اطاعت شود».

١٢٠٦ - حديث: «عَلِيٍّ - رضي الله عنه -، قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ - صلى الله عليه وسلم - سَرِيَّةً وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ فَغَضِبَ عَلَيْهِمْ، وَقَالَ: أَلَيْسَ قَدْ أَمَرَ النَّبِيُّ - صلى الله عليه وسلم - أَنْ تُطِيعُونِي قَالُوا: بَلَى قَالَ: عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ لَمَا جَمَعْتُمْ حَطَبًا وَأَوْقَدْتُمْ نَارًا ثُمَّ دَخَلْتُمْ فِيهَا فَجَمَعُوا حَطَبًا، فَأَوْقَدُوا فَلَمَّا هَمُّوا بِالدُّخُولِ، فَقَامَ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، قَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّمَا تَبِعْنَا النَّبِيَّ - صلى الله عليه وسلم - فِرَارًا مِنَ النَّارِ، أَفَنَدْخُلُهَا فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ خَمَدَتِ النَّارُ، وَسَكَنَ غَضَبُهُ فَذُكِرَ لِلنَّبِيِّ - صلى الله عليه وسلم -، فَقَالَ: لَوْ دَخَلُوهَا مَا خَرَجُوا مِنْهَا أَبَدًا، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ» (٢). (اللؤلؤ و المرجان جلد دوم (٤٢/٢))

---

(١) - أخرجه البخاري في: ٩٣ كتاب الأحكام: ٤ باب السمع و الطاعة للإمام ما لم تكن معصية.

(٢) - أخرجه البخاري في: ٩٣ كتاب الأحكام: ٤ باب السمع و الطاعة للإمام ما لم تكن معصية.

اللؤلؤ و المرجان جلد دوم (٤٣/٢)

یعني: «علی - رضي الله عنه - گويد: پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - گروهی را به جهاد فرستاد و يك نفر از انصار را به فرماندهی ايشان تعيين کرد و به گروه دستور داد تا از او اطاعت کنند، اين مرد انصاری از افراد گروه عصبانی شد به ايشان گفت: مگر پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - مرا به عنوان امير شما تعيين ننموده است و نگفت که از من اطاعت کنيد؟ گفتند: بلی، اين طور است، گفت: پس من دستور قطعی می دهم که بايد هيزم را جمع کنيد، آتش روشن سازيد، خودتان را در ميان آتش بيندازيد، هيزم را جمع نمودند و آتش را روشن ساختند، وقتی که خواستند خود را به ميان آتش اندازند به يکديگر نگاه کردند، عدّه ای گفتند: ما به خاطر اينکه از آتش دور بمانيم به پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - ايمان آورده ايم، چطور خودمان را در آن بيندازيم؟! در اين اثنا که ايشان بحث می کردند آتش خاموش شد، امير هم عصبانيتش برطرف گرديد، بعد جريان را به پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - گفتند، فرمود: اگر خود را در آتش ميانداختند برای هميشه در آتش باقی می ماندند، چون اطاعت حاکم در امر خير واجب است (نه در امر شر)».

- حديث: «ابْنِ مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ - صلى الله عليه وسلم -، قَالَ: سَتَكُونُ أُثَرَةٌ وَأُمُورٌ تُنْكِرُونَهَا قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ: تُؤَدُّونَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكُمْ وَتَسْأَلُونَ اللهَ الَّذِي لَكُمْ» (أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٥ باب علامات النبوة في الإسلام).

یعني: «ابن مسعود - رضي الله عنه - گويد: پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - گفت: بعد از من کسانی ميبيند که در امور مادی و دنيايی خودشان و ديگران را بر شما ترجيح می دهند (و حق شما را به تمامی نمی دهند) و در مسائل دينی هم کارهايی

انجام داده می شود که شما با آنها مخالف هستید، اصحاب گفتند: ای رسول خدا؛ در چنین حالی تکلیف ما چیست؟ به ما چه دستوری می دهی؟ فرمود: «حقّی که به عهده دارید، انجام دهید (و از ادای زکات و اقامه نماز و جهاد در راه خدا کوتاهی نکنید)، از خدا تمنّا کنید که حق شما را به شما برساند». (اللؤلؤ و المرجان جلد دوم (۴۵/۲))

اهل حل و عقد در زمان ما

اهل حل و عقد یك رکن اساسی در حکومت اسلامی میباشد.

اهل حل و عقد در زمان اصحاب کبار اشخاصی بودند که احق به خلافت و احق به وزارت بودند. و عالم و متقی و عادل و... بودند.

اینها سه مشخصه اساسی داشتند:

۱. خداوند ج از ایشان راضی بود و ایشان از خداوند راضی بودند. (رضی الله عنهم و رضوا عنه)

۲. رسول الله ص از ایشان راضی بود

۳. امت مسلمه بر افضلیت و اعلمیت و عدالت و احق بودن ایشان به خلافت اجماع داشت (انصار احق به وزارت بودند(

اهل حل و عقد باید چنین صفاتي داشته باشند و در زمان ما نیز این داشتن این صفات لازم است. اما در این زمان چگونه اشخاصی هستند که این صفات سه گانه را دارا میباشند و چطور باید شناخته شوند. در زمان ما اگر کسانی باشند که امت بر احق بودن ایشان به خلافت و وزارت اجماع کند و علم و تقوی و عدالت آنها را تایید کند در این صورت این اجماع بر هدایت است و رضایت الله ج و رسول الله ص نیز بر هدایت میباشند لذا این گروه

۱. الله ج از ایشان راضی خواهد بود

۲. رسول الله ص از ایشان راضی خواهد بود

۳. امت نیز بر احق بودن ایشان به خلافت و وزارت اجماع دارند. (عدالت آنها ثابت باشد(

و این همان شرایط اهل حل و عقد میباشد. لذا اشخاصی که امت بر احق بودن ایشان به خلافت و وزارت اجماع کند همان اهل حل و عقد میباشد و ایشان میتوانند به تبعیت از سنت خلفای راشدین حاکم امت اسلامی را انتخاب کنند.

أَهْلُ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ:

وَوَجْهُ اعْتِبَارِهِمْ سُلْطَةً مُسْتَقِلَّةً أَنَّ لَهُمْ قُدْرَةَ الْقِيَامِ بِنَوْعٍ خَاصٍّ مِنْ وَاجِبَاتِ الدَّوْلَةِ وَهِيَ : أ - اخْتِيَارُ الإِْمَامِ وَمُبَايَعَتُهُ. ب - اسْتِئْنَافُ بَيْعَةِ وَلِيِّ الْعَهْدِ عِنْدَ تَوْلِيَتِهِ إِمَامًا ، حَيْثُ تُعْتَبَرُ شُرُوطُ الإِْمَامَةِ فِيهِ مِنْ وَقْتِ الْعَهْدِ إِلَيْهِ ، فَإِنْ كَانَ صَغِيرًا أَوْ فَاسِقًا وَقْتَ الْعَهْدِ وَكَانَ بَالِغًا عَدْلاً عِنْدَ مَوْتِ الْمُوَلِّي لَمْ تَصِحَّ خِلاَفَتُهُ حَتَّى يَسْتَأْنِفَ أَهْلُ الاِخْتِيَارِ بَيْعَتَهُ. ج - تَعْيِينُ نَائِبٍ عَنْ وَلِيِّ الْعَهْدِ فِي حَالِ غَيْبَتِهِ عِنْدَ مَوْتِ الْخَلِيفَةِ. د - خَلْعُ الإِْمَامِ إِذَا قَامَ مَا يُوجِبُ خَلْعَهُ. وَيُنْظَرُ التَّفْصِيلُ فِي مُصْطَلَحِ : "أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ". (المفصل في شرح الشروط العمرية [۲۸۷/۱)[

الأحكام السلطانية في أهل الحل والعقد أن يجتمع فيهم ثلاث صفات وهي العدالة والعلم والرأي ووافقه على ذلك النووي في روضته وقال الرافعي لا بد فيهم مجتهد فان عقدت بواحد اعتبر فيه الاجتهاد وان عقدت بأكثر من واحد اعتبر ان يكون فيهم مجتهد. (مآثر الإنافة في معالم الخلافة [ص ٢٣(]

أن يخلعه أهل الحل والعقد

قال المتولى إن كان قد حدث في حاله خلل فلهم عزله وإن كان مستقيم الحال فليس لهم ذلك لأنا لو جوزنا ذلك لأدى إلى الفساد لأن الآدمي ذو بدرات فلا بد من تغير الأحوال في كل وقت فيعزلون واحدا ويولون آخر وفي كثرة العزل والتولية زوال الهيبة وفوات الغرض من انتظام الأمر. (مآثر الإنافة في معالم الخلافة [ص ٣٣(]

فجمع أهل الحل والعقد المعتزين للاعتبار والعارفين بالنقد من القضاة والعلماء والأمراء ووجوه الناس وأعيان الدولة والوزراء وأهل الخير والصلحاء وأرباب الرأي والنصحاء فاستشارهم في ذلك فصوبوه ولم يروا العدول عنه الى غيره بوجه من الوجوه فاستخار الله تعالى وبايعه فتبعه أهل الاختيار فبايعوا وانتهى ذلك الى الكافة فتابعوا وانقادوا لحكمه. (مآثر الإنافة في معالم الخلافة [ص ٣١٤(]

أهل الحل والعقد:

أهل الحل والعقد هم الجماعة من الناس الذين يُناط بهم اختيار الخليفة ومبايعته، وهو تدبير سياسي إسلامي غير مسبوق سواء في لفظه أو في وظيفته، قد استنبطه أهل العلم من السوابق التي جرت في خلافة الراشدين، فأبو بكر -رضي الله عنه- قد عقد له البيعة كبار الصحابة من المهاجرين والأنصار في سقيفة بني ساعدة، وعمر لما استخلفه أبو بكر استشار فيه كبار الصحابة من المهاجرين والأنصار، وعثمان لم يعقد له عبد الرحمن حتى دار على المهاجرين وأفاضل الأنصار وأمراء الجند الذين كانوا بالمدينة وأخذ موافقتهم عليه، وكذلك علي لما جاءه بعض الناس يريدون منه البيعة قال: «إن بيعتي لا تكون خفياً ولا تكون إلا على رضا المسلمين»، فبايعه الصحابة في المسجد، وبايعه طلحة والزبير وهما من العشرة المبشرين بالجنة. (مقدمة في فقه النظام السياسي الإسلامي [ص ٢٩(]

ويطلق بعض أهل العلم على تلك الجماعة لفظ «أهل الاختيار»، كما يُطلق عليها أحياناً لفظ «أهل الشورى» (١)، وأحياناً ثالثة «أهل الاختيار والعقد»، وينبغي أن تتوافر في هذه الجماعة شروط تؤهلهم وتعينهم على صواب الاختيار، وقد أجمل الماوردي هذه الشروط بقوله: «فأما أهل الاختيار؛ فالشروط المعتبرة فيهم ثلاثة:

أحدها: العدالة الجامعة لشروطها، والثاني: العلم الذي يتوصل به إلى معرفة من يستحق الإمامة على الشروط المعتبرة فيها، والثالث: الرأي والحكمة المؤديان إلى اختيار من هو للإمامة أصلح، وبتدبير المصالح أقوم وأعرف» (الأحكام السلطانية، (ص ٨) (مقدمة في فقه النظام السياسي الإسلامي [ص ٣٠(]

كأن يقال إن الصفات التي ورد ذكرها في حق أهل الحل والعقد ممكن تحقيقها في الواقع؛ بأن نقول إن درجة العلم تتحقق بالحصول مثلاً على درجة الأستاذية أو ما يناظرها، وإن أمراء الأجناد حالياً هم ولاة الأقاليم والعواصم وقادة أفرع الجيش، وإن وجوه الناس هم رؤساء القبائل الكبرى، والقضاة، والدعاة المشهورون، ورؤساء الجامعات، ومديرو

الشركات الكبرى، والمتميزون في تخصصاتهم التجريبية والإنسانية من أساتذة الجامعات ومَنْ في حكمهم، (والعدالة شرط لا بد من تحققه في الجميع)..وهكذا، ويضير بموجب هذا النظام أمكن تحديد أهل الحل والعقد. ولا شك أن هذا اجتهاد قد يُعارض فيه من يُعارض، لكنه على الأقل قدم تصوراً محدداً لتكوين مؤسسة أهل الحل والعقد انطلاقاً من المنظومة الإسلامية، وليس من منظومة فكرية أخرى مغايرة، إضافة إلى أنه ليس من اللازم أن يحدث إجماع في كل المسائل المجتهد فيها، وأخيراً نقول: والباب مفتوح لمن يأتي باجتهاد أفضل منه يحقق ويحدد أهل الحل والعقد، (مقدمة في فقه النظام السياسي الإسلامي [ص ٣٤(

منبع قانون و راي در شريعت منابع چهارگانه اند

١. كتاب الله
٢. سنت رسول الله ص
٣. اجماع
٤. قياس

یکی از مهمترین مسائل مسلمین انتخاب خیلفه یا رهبر امت اسلامی و تعیین صلاحیتها و مسئولیتها و شرایط اوست. در فصل اول دیدیم که اولین رهبر امت اسلامی که پیامبر اسلام ص میباشد به حکم خداوند تعیین شده است و حدود صلاحیتها و مسئولیتهای او نیز توسط خداوند تعیین شده است.

در فصل دوم دیدیم که خلفاء راشدین براساس ارشادات و بشارتهای خداوند ج (رضی الله عنهم و رضوا عنه) و ارشادات و بشارتهای رسول الله ص (احادیث و سیرت) و اجماع صحابه رض تعیین شده بودند. و توسط پیامبر ص تزکیه شدند (علیکم بالسنتی و سنت خلفاء الراشدین المهدیین من بعدی(

در انتخاب خلفاء راشدین به منصب خلافت و نیابت رسول الله ص

١. رضایت الله (رضی الله عنهم و رضوا عنه(
٢. رضایت رسول الله ص
٣. اجماع امت مسلمه (شورای مسلمین(

موجود بود.

منظور از اجماع امت مسلمه آکه اصحاب گران رض و باقی امت مسلمه در طول حیات خلفای راشدین براین باور بوند و نظر ایشان این بود که این خلفاء راشدین (حضرات ابوبکر و عمر و عثمان و علی رض) افضل امت هستند و احق به خلافت میباشند و رای در طول عمر معتبر بود.

رضایت الله ج و رسول الله ص و امت مسلمه از خلفای راشدین منبعث از حکم عام نیست بلکه این رضایت و تصدیق خاص است یعنی رضایت از خلفاء راشدین به این خاطر نیست که آنها از علما و مجاهدین و متقین بودند بلکه آنها از سابقون و اصحاب بدر و احد و خندق و بیعت رضوان و بزرگان صحابه بودند میباشد. و این گروهها خاص هستند و نامهای آنها مشخص است. لذا علماء و مجاهدین و متقین امروز نمیتوانند در زمره این گروههای خاص مانند عشره مبشره و یا بیعت رضوان... قرار گیرند بلکه آنها در گروههای عام هستند که جداگانه تفصیل و تشریح شده اند.

این وضعیت خلافت و حاکم اسلامی از نظر شرع میباشد. (حدیث: علیکم با السنتی و سنت خلفاء الراشدین المهدیین من بعدی) لذا هر حاکم شرع باید این خصوصیات و ملزومات شرعی را داشته باشد.

منظور از اجماع امت این نیست که امت مسلمه به پای صندوقهای رای رفتند و با رای اکثریت خلفاء راشدین را به خلافت انتخاب کردند. بلکه منظور این است نظر و عقیده صحابه و مسلمین صدر اسلام در باره خلفای راشدین و افضلیت ایشان در امت و احق بودن ایشان به خلافت و عدالت آنها معتبر تر و مطمئن تر از انداختن یك برگه رای در یك صندوق و در یك زمان محدود میباشد. لذا اجماع امت در طول حیات بر خلفاء راشدین معتبر تر و مهمتر از انداختن رای در صندوق برای ایشان میباشد. لذا گذاشتن صندوق رای و انتخابات وجمع آوری رای امت درباره آن ها هرگز لازم نبوده است و اجماع و رای امت اظهر من الشمس بوده است

آیا در زمان ما کسی هست که این ملزومات شرعی را به شکل خاص و واضح آن داشته باشد یعنی:

۱. رضایت الله ج
۲. رضایت رسول الله ص
۳. اجماع امت مسلمه

و بر این اساس خلیفه امت اسلامی شود.

در زمان ما آیات و احادیث جدیدی نمی آید که در باب شخص معینی باشد. در آیات قرآن و احادیث و سیرت نام اشخاص معینی برای خلافت وجود ندارد چنانکه در باره خلفای راشدین وجود داشت. اما در زمان ما امت موجود میباشد و میتوان اجماع امت را در باب یك شخص دریافت و مطابق احادیث شریف:

)لا تجتمع أمتي على ضلالة) وحديث (لم يكن الله ليجمع أمتي على الضلالة) وحديث (سألت ربي ألاّ يجمع أمتي على الضلالة فأعطانيها(

این اجماع بر ضلالت نبوده و لذا برهدایت است. و میدانیم که رضایت الله ج و رضایت رسول الله ص نیز بر هدایت است لذا اگر امت بر شخصی اجماع کرد آن شخص برهدایت خواهد بود و لذا رضایت الله ج و رسول الله ص نیز بر آن شخص خواهد بود. و این تنها طریقی است که در زمان ما میتوان خلیفه مسلمین جامع الشرایط را انتخاب کرد.

باید گفت کسی راکه یك معصوم مانند الله ج و رسول الله ص معرفی و تعیین کنند افضل امت و احق به خلافت میباشد.
در زمان ما تنها معصوم اجماع امت است که بر هدایت است. اگر امت بر افضلیت و احق بودن شخصی به خلافت اجماع کند در این صورت این شخص:

۱. الله ج از او راضی خواهد بود
۲. رسول الله ص از او راضی خواهد بود (در دنیا و آخرت(
۳. امت مسلمان بر افضلیت و احق بودن او بخلافت اجماع دارد

و این سه شرط همان شروط خلافت راشده میباشد. در این صورت این شخص یك خلیفه برحق خواهد بود.

مقاصد الشّریعة و مصالح مرسله

یکی از مسائل مهم در تحلیل و درک مسائل شرعی مقاصد الشریعه میباشد. از آنجاکه زمانه و شرایط آن تغییرات بزرگی نموده است و این تغییرات مسائل و ضرورتهای جدیدی ایجاد نموده است. بدون درک مقاصد الشریعه درک مسائل و ضروریات جدید امکان ندارد. لذا باید در بعضی از شرایط جدید قرن بیستم وبیست و یکم باید مقاصد الشریعه و مصالح مرسله درک و مد نظر گرفته شود.

فصل هفتم

نیابت

وَالْإِمَامُ نَائِبٌ عَنْ الْمُسْلِمِينَ.... (المبسوط [١٣/ ١٤)[

بِأَنَّ الْخَلِيفَةَ نَائِبٌ عَنْ الْمُسْلِمِينَ.... (تنقيح الفتاوى الحامدية [٣٦٥/٤)[

السلطان... نائب عن جماعة المسلمين. (الاختيار لتعليل المختار [٥٠/٥)[

قال الشافعي رح: ... للخليفة... لأنه عامل للمسلمين (النافع الكبير [ص ١٢٢)[

أن الخليفة عامل للمسلمين... (حاشية رد المختار على الدر المختار [٧/ ٣٥٦)[

...كُلّ عَامِل لِلْمُسْلِمِينَ مِنْ خَلِيفَة وَغَيْره ؛ لِأَنَّهُ عَامِل النَّبِيّ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَائِب عَنْهُ فِي أُمَّته. (شرح النووي على مسلم [٦/ ٢١١)[

خلیفه نائب امت

به هشت دلیل خلیفه و امیر نائب مسلمین و یا امت اسلامی است:

۱. در مبحث شورا دیدیم که مصدر امر در قرآن سه میباشد:

۱. الله ج ۲. رسول الله ص ۳. شورا

و مصدر امر یا اولی الامر بعد از خدا و رسولش ص شورا میباشد. استنباط احسن از کتاب الله و سنت رسول الله ص و همچنین امر در مسائل خارج از کتاب الله و سنت رسول الله ص از صلاحیتهای شورا میباشد. استنباط احسن از وقایع و امور دنیوی نیز بوسیله شورا انجام میگیرد. ولذا امر و حکم متعلق به شورا میباشد. و همچنین خلیفه یا امیر مجری الامر یا نائب امت در اجرای اوامر شرع از مصادر بالا میباشد.

۲. در بسیاری از کتب مذاهب اربعه خلیفه یا سلطان و امیر و یا امام نائب مسلمین دانسته شده است. چراکه خلیفه و سلطان و یا امیر توسط شورای مسلمین و یا فضلای امت که اهل حل و عقد باشند انتخاب میشوند

۳. در بسیاری از کتب مذاهب اربعه مجتهدین خلیفه و یا سلطان و امیر را در امور خاص و یا عام نائب و یا عامل مسلمین اعلام کرده اند و بسیاری از حقوق و وظایف آن بر اساس نیابت و وکالت از مسلمین است

٤. خلیفة الله و خلیفة رسول الله ص که توسط امت و یا فضلای امت که همانا اهل حل و عقد باشند انتخاب شود در اصول نائب امت نیز می باشد. چنانچه ابن تیمیه خلفا را نواب الله و وکلای امت میداند. و این هر دو بر یك شخص و یك وظیفه استعمال شده اند

۵. اجماع امت معصوم است و فرد حاکم و یا سلطان غیر معصوم است. دیگر معصومین از غیر معصوم تبعیت و پیروی نکردند بلکه غیر معصومین از معصوم تبعیت و اطاعت کرده اند، لذا امر و حکم معتلق به امت است و خلیفه و یا سلطان و امیر نائب امت در امر حکومت میباشد

٦. رسو الله صلی الله علیه و سلم در زمان رحلت خود کسی را خلیفه تعیین نکرد و همچنین بعد از خود کسی و یا گروهی را مامور تشکیل حکومت و یا انتخاب حاکم نکرد. ایشان ص اصحاب خود را معرفی کرده بودند اما امر نصب آنها را به امت واگذار کرده بودند. امری که بر مسلمین واجب باشد اما به فرد و یا گروه خاصی سپرده نشده باشد عامه مسلمین در آن حق مساوی دارند لذا عامه مسلمین یا امت در امر تشکیل حکومت و انتخاب حاکم حق مساوی دارند و امر مربوط به امت میباشد. فضلای صحابه که در امر حکومت اسلامی و تعیین خلیفه اقدام کردند در واقع بر اساس سفارش و نص آیات و احادیثی که درباره این بزرگان وجود داشت شخصا وارد مسئله تعیین خلافت شده اند و این آیات و احادیث خاص هستند و عام نیستند. مثلا سابقون الاولون و... و عشره مبشره صفات افراد خاص هستند

وشخصیتهای اسلامی درزمان ما از این صفات و خصوصیات بی بهره اند ولذا از این حق وصلاحیتی که اصحاب خاص رسول الله ص در انتخاب خلیفه داشتند بی بهره اند. در زمان ما تمام مسلمین از این لحاظ مساوی و برابر میباشند و لذا امر حکومت به اجماع امت تعلق میگیرد.

۷. خلفاء راشدین اولی الامر و مصدر امر بودند و امر ایشان همان سنت خلفاء راشدین المهدیین میباشد. اما در زمان ما خلیفه یا امیر اولی الامر نیست بلکه مجری الامر است. و امر و حکم متعلق به سه مرجع اساسی آن یعنی کتاب الله و سنت رسول الله و شورای مسلمین میباشد. بر این اساس امیر نائب اجماع امت و شوری مسلمین در حکومت میباشد .

۸. شورای اهل حل و عقد که در عهد صحابه خلفاء را تعیین میکرد کسانی بودند که خداوند ج و رسول الله ص از ایشان راضی بودند و امت مسلمه بر افضلیت و احق بودن ایشان به خلافت و عدالت آنها باور و قبول داشتند. در زمان ما اشخاصی که این سه خصوصیت را داشته باشند تنها کسانی خواهند بود که امت بر افضلیت و احق بودن ایشان به خلافت و عدالت آنها اجماع کند. لذا شورای اهل حل و عقد خود نائب امت میباشد و هرکسی را که این شورا به خلاف تعیین کند نائب نائب امت یعنی نائب و وکیل امت میباشد.

خلیفه

وقد يطلق اسم الخليفة على من يخلف غيره من الحكام والولاة بعد موتهم أو زوال حكمهم وولايتهم، أو يخلفه عند غيابه كنائب أو وكيل عنه. يقول الأصفهاني في المفردات: والخلافة النيابة عن الغير إما لغيبة المنوب عنه وإما لموته وإما لعجزه وإما لتشريف المستخلف. (فتاوى الأزهر [١٥٨/٨])

خلیفه یعنی وکیل و یا نائب کسی بودن. اما خلافت نیابت و وکالت چه کسی است؟

خلفای راشدین خود را خلیفه رسول الله یعنی نائب رسول الله میخواندند اما خلافت در زمان ما نیابت و وکالت از کیست؟

أن الإمامة خلافة الله ورسوله فيتوقف على استخلافهما بوسط أو لا بوسط والثابت باختيار الأمة لا يكون خلافة منهما بل من الأمة ورد بأنه لما قام الدليل من قبل الشارع وهو الإجماع على أن من اختاره الأمة خليفة لله ورسوله كان خليفة سقط ما ذكرتم ألا ترى أن الوجوب بشهادة الشاهد وقضاء القاضي وفتوى المفتي حكم الله لا حكمهم على أن الإمام وإن كان نائبا لله فهو نائب للأمة أيضا. (شرح المقاصد في علم الكلام [٢٨٢/٢])

و ابن تیمیه می گوید: فإن الخلق عباد الله الولاة نواب الله على عباده وهم وكلاء العباد على نفوسهم بمنزلة أحد الشريكين مع الآخر ففيهم معنى الولاية والوكالة ثم الولي والوكيل متى استناب في أموره رجلا وترك من هو أصلح للتجارة أو العقار منه وباع السلعة بثمن وهو من حاباه وبينه مودة أو قرابة فإن صاحبه يبغضه ويذمه أنه قد خان وداهن قريبه أو صديقه. (السياسة الشرعية [ص: ١٧])

ابن تیمیه - رحمه الله - در ادامه مي گويد: مردمان بندگان خدا هستند و حاکمان نائب های خداوندج بر بندگانش هستند و همچنین وکلاي بندگان (مردم) اند بر آن ها هستند و در اینجا مفهوم ولایت و نیابت یکی شریک دیگری است که در آن هم معنی ولایت است و هم معنی وکالت است. سپس تا وقتی ولی و وکیل از شخصی در امورش نیابت کند و امور تجاري، زمین و املاک را در اختیار او بگذارد و در مقابل این مرد کالاهاي گران بها را به بهاي ناچیزي بفروشد در حالي که خریدار بهتري براي این کالاها یافت شود این مرد به صاحب خود خیانت کرده است. (مسؤولیت در اسلام (ص: ٢٠)) (باکمی توضیح)

همچنین ماوردی در ضمن بحث از مرگ خلیفه یا وزیر و اثرات این امر بر سلطة امیر شهر و ناحیه می گوید: «... هرگاه تعیین امیر به وسیلة خلیفه صورت گرفته باشد با مرگ او برکنار نمی شود، لیکن هرگاه از سوی وزیر تعیین شده باشد با مرگ او از وظیفه اش برکنار می گردد. زیرا تعیین خلیفه به نمایندگی از مسلمین است در حالی که تعیین وزیر به نمایندگی از خودش می باشد. (احکام السلطانیه)

همچنین:

وَمِنْهَا أَنَّ وَلِيَّهُ السُّلْطَانُ له الْوِلَايَةُ في مَالِهِ وَنَفْسِهِ لِقَوْلِهِ عليه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ السُّلْطَانُ وَلِيُّ من لَا وَلِيَّ له وَرُوِيَ عنه عليه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ أَنَّهُ قال اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلِيُّ من لَا وَلِيَّ له وَالْخَالُ وَارِثُ من لَا وَارِثَ له وَالسُّلْطَانُ نَائِبُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَيُزَوِّجُ اللَّقِيطَ وَيَتَصَرَّفُ في مَالِهِ وَلَيْسَ لِلْمُلْتَقِطِ أَنْ يَفْعَلَ شيئا من ذلك (بدائع الصنائع [٦/ ١٩٩([

وَلِلْإِمَامِ أَنْ يُصَالِحَ على الدِّيَةِ إلَّا أَنَّهُ لَا يَمْلِكُ الْعَفْوَ لِأَنَّ الْقِصَاصَ حَقُّ الْمُسْلِمِينَ بِدَلِيلِ أَنَّ مِيرَاثَهُ لهم وَإِنَّمَا الْإِمَامُ نَائِبٌ عَنْهُمْ (المسلمين) في الْإِقَامَةِ وفي الْعَفْوِ إسْقَاطُ حَقِّهِمْ أَصْلًا وَرَأْسًا (بدائع الصنائع [٧/ ٢٤٥([

قَوْله صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (لَا يَقْتَسِم وَرَثَتِي دِينَارًا، مَا تَرَكْت بَعْد نَفَقَة نِسَائِي وَمُؤْنَة عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَة (

وَأَمَّا قَوْله صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (وَمُؤْنَة عَامِلِي) فَقِيلَ: هُوَ الْقَائِم عَلَى هَذِهِ الصَّدَقَات، وَالنَّاظِر فِيهَا، وَقِيلَ: كُلّ عَامِل لِلْمُسْلِمِينَ مِنْ خَلِيفَة وَغَيْره؛ لِأَنَّهُ عَامِل النَّبِيّ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَائِب عَنْهُ فِي أُمَّته. (شرح النووي على مسلم [٦/ ٢١١([

می بینیم که در اجرای حدود شرعی خلیفه و حاکم هم نائب مسلمین است و هم نائب الله و رسول الله ص. لذا نیابت الله ج ورسول الله ص با نیابت مسلمین تناقض و تصادم ندارد بلکه هر سه یك نیابت هستند. یعنی نیابت الله و نیابت رسول الله ص و نیابت مسلمین همه نیابت در اجرای شرع میباشد.

نائب الله و نائب رسول الله ص در حقیقت نیابت در اجرای امور شرع میباشد. از آنجایی که شریعت برای هدایت و اصلاح امت آمده است و هدایت و صلاح از حقوق عبادالله و امت رسول الله ص میباشد و نعمتهایی است که خداوند به امت عطا کرده است لذا نیابت در اجرای شرع در حقیقت نیابت در اجرای حقوق مسلمین و خیر و صلاح مسلمین میباشد ولذا خلیفه و امیر و سلطان نائب در اجرای حقوق امت مسلمان میباشد که خود به معنی نیابت امت است. از احادیث ثابت است که اجماع امت بر هدایت است و شرع نیز هدایت است ولذا نیابت در اجرای شرع همان نیابت در اجرای اجماع امت است ویك وظیفه ویك مسئولیت ویك عمل بوده ویك نیابت است.

سلطان نائب مسلمین است

در کتب دینی و مذهبی بسیاری خلیفه و سلطان و امیر نائب مسلمین تعریف و تعیین شده است. کتبی که در باب خلافت و سلطان و امیر و نواب ایشان و عزل و نصب ایشان و حقوق ایشان بر مسلمین و حقوق مسلمین بر ایشان بحث کرده است خلیفه و همچنین سلطان و امیر را نائب مسلمین و یا نائب عامه و یا عامل مسلمین تعریف کرده اند و لذا ولایت و موکل بودن و منوب بودن مسلمین را تایید کرده اند. و همچنین در بسیاری از امور و صلاحیتها و اختیارات نیابت خلیفه و امیر و سلطان از مسلمین ثابت میشود. عباراتي از این کتب را به عنوان نمونه در اینجا ذکر می نمایم: (بعضی مسائل ممکن است تکرار شده باشند و این به دلیل این است که مجتهدین مختلف وکتب مختلف از نظر خود این مسائل را ذکر کرده اند و همه این مسائل از زبان علماء و مجتهدین مختلف جداگانه ذکر شده است(.

فَصلٌ وَأَمَّا بَيَانُ ما يَخْرُجُ بِهِ الْقَاضِي عن الْقَضَاءِ فَنَقُولُ وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ كُلُّ ما يَخْرُجُ بِهِ الْوَكِيلُ عن الْوَكَالَةِ يَخْرُجُ بِهِ الْقَاضِي عن الْقَضَاءِ

وما يَخْرُجُ بِهِ الْوَكِيلُ عن الْوَكَالَةِ أَشْيَاءُ ذَكَرْنَاهَا في كِتَابِ الْوَكَالَةِ لَا يَخْتَلِفَانِ إلَّا في شَيْءٍ وَاحِدٍ وهو أَنَّ الْمُوَكِّلَ إذَا مَاتَ أو خُلِعَ يَنْعَزِلُ الْوَكِيلُ وَالْخَلِيفَةُ إذَا مَاتَ أو خُلِعَ لَا تَنْعَزِلُ قُضَاتُهُ وَوُلَاتُهُ وَوَجْهُ الْفَرْقِ أَنَّ الْوَكِيلَ يَعْمَلُ بِوِلَايَةِ الْمُوَكِّلِ وفي خَالِصِ حَقِّهِ أَيْضًا وقد بَطَلَتْ أَهْلِيَّةُ الْوِلَايَةِ فَيَنْعَزِلُ الْوَكِيلُ وَالْقَاضِي لَا يَعْمَلُ بِوِلَايَةِ الْخَلِيفَةِ وفي حَقِّهِ بَلْ بِوِلَايَةِ الْمُسْلِمِينَ وفي حُقُوقِهِمْ وَإِنَّمَا الْخَلِيفَةُ بِمَنْزِلَةِ الرَّسُولِ عَنْهُمْ (مسلمين) لِهَذَا لم تَلْحَقْهُ الْعُهْدَةُ كَالرَّسُولِ في سَائِرِ الْعُقُودِ وَالْوَكِيلِ في النِّكَاحِ وإذا كان رَسُولًا كان فِعْلُهُ بِمَنْزِلَةِ فِعْلِ عَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَوِلَايَتُهُمْ بَعْدَ مَوْتِ الْخَلِيفَةِ بَاقِيَةٌ فَيَبْقَى الْقَاضِي على وِلَايَتِهِ وَهَذَا بِخِلَافِ الْعَزْلِ فإن الْخَلِيفَةَ إذَا عَزَلَ الْقَاضِيَ أو الْوَالِيَ يَنْعَزِلُ بِعَزْلِهِ وَلَا يَنْعَزِلُ بِمَوْتِهِ لِأَنَّهُ لَا يَنْعَزِلُ بِعَزْلِ الْخَلِيفَةِ أَيْضًا حَقِيقَةً بَلْ بِعَزْلِ الْعَامَّةِ لِمَا ذَكَرْنَا أَنَّ تَوْلِيَتَهُ بِتَوْلِيَةِ الْعَامَّةِ وَالْعَامَّةُ وَلَّوْهُ الإستبدال دَلَالَةً لِتَعَلُّقِ مَصْلَحَتِهِمْ بِذَلِكَ. (بدائع الصنائع ۱۶/۷)

وَأَمَّا بَيَانُ مَا يَخْرُجُ بِهِ الْقَاضِي عَنْ الْقَضَاءِ فَنَقُولُ - وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ : كُلُّ مَا يَخْرُجُ بِهِ الْوَكِيلُ عَنْ الْوَكَالَةِ يَخْرُجُ بِهِ الْقَاضِي عَنْ الْقَضَاءِ ، وَمَا يَخْرُجُ بِهِ الْوَكِيلُ عَنْ الْوَكَالَةِ أَشْيَاءُ - ذَكَرْنَاهَا فِي كِتَابِ الْوَكَالَةِ - لَا يَخْتَلِفَانِ إلَّا فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ : وَهُوَ أَنَّ الْمُوَكِّلَ إذَا مَاتَ أَوْ خُلِعَ يَنْعَزِلُ الْوَكِيلُ ، وَالْخَلِيفَةُ إذَا مَاتَ أَوْ خُلِعَ لَا تَنْعَزِلُ قُضَاتُهُ وَوُلَاتُهُ.

(وَوَجْهُ) الْفَرْقِ أَنَّ الْوَكِيلَ يَعْمَلُ بِوِلَايَةِ الْمُوَكِّلِ وَفِي خَالِصِ حَقِّهِ أَيْضًا ، وَقَدْ بَطَلَتْ أَهْلِيَّةُ الْوِلَايَةِ فَيَنْعَزِلُ الْوَكِيلُ ، وَالْقَاضِي لَا يَعْمَلُ بِوِلَايَةِ الْخَلِيفَةِ وَفِي حَقِّهِ بَلْ بِوِلَايَةِ الْمُسْلِمِينَ وَفِي حُقُوقِهِمْ ، وَإِنَّمَا الْخَلِيفَةُ بِمَنْزِلَةِ الرَّسُولِ عَنْهُمْ ؛ لِهَذَا لَمْ تَلْحَقْهُ الْعُهْدَةُ ، كَالرَّسُولِ فِي سَائِرِ الْعُقُودِ وَالْوَكِيلِ فِي النِّكَاحِ ، وَإِذَا كَانَ رَسُولًا كَانَ فِعْلُهُ بِمَنْزِلَةِ فِعْلِ عَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ ، وَوِلَايَتُهُمْ بَعْدَ مَوْتِ الْخَلِيفَةِ بَاقِيَةٌ ، فَيَبْقَى الْقَاضِي عَلَى وِلَايَتِهِ ؛ (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع ۴۶۰/۱۴)

مَنْ يَنْعَزِلُ بِمَوْتِ الْإِمَامِ : لاَ يَنْعَزِل بِمَوْتِ الإِمَامِ مَنْ عَيَّنَهُ الإِمَامُ فِي وَظِيفَةٍ عَامَّةٍ كَالْقُضَاةِ ، وَأُمَرَاءِ الأَقَالِيمِ ، وَنُظَّارِ الْوَقْفِ ، وَأَمِينِ بَيْتِ الْمَال ، وَأَمِيرِ الْجَيْشِ. (٣) وَهَذَا مَحَل اتِّفَاقٍ بَيْنَ الْفُقَهَاءِ ، لِأَنَّ الْخُلَفَاءَ الرَّاشِدِينَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - وَلَّوْا حُكَّامًا فِي زَمَنِهِمْ ، فَلَمْ يَنْعَزِل أَحَدٌ بِمَوْتِ الإِمَامِ ، وَلأَنَّ الْخَلِيفَةَ أَسْنَدَ إِلَيْهِمُ الْوَظَائِفَ نِيَابَةً عَنِ الْمُسْلِمِينَ ، لاَ نُوَّابًا عَنْ نَفْسِهِ ، فَلاَ يَنْعَزِلُونَ بِمَوْتِهِ ، وَفِي انْعِزَالِهِمْ ضَرَرٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَتَعْطِيلٌ لِلْمَصَالِحِ .(الموسوعة الفقهية الكويتية ۲۲۷/۶)

قَالَ فِي خِزَانَةِ الْفَتَاوَى : إذَا مَاتَ الْقَاضِي انْعَزَلَ خُلَفَاؤُهُ ، وَلَوْ مَاتَ وَاحِدٌ مِنْ الْوُلَاةِ انْعَزَلَ خُلَفَاؤُهُ ، وَلَوْ مَاتَ الْخَلِيفَةُ لَا تَنْعَزِلُ وُلَاتُهُ وَقُضَاتُهُ (الأشباه والنظائر لابن نجيم ص ۲۳۳)

علماء معاصر همه بر نیابت خلیفه و امیر از امت تاکید میکنند:

قال الدكتور يوسف القرضاوي والدكتور أحمد العسال : "الأمة الإسلامية هي الحاكمة، وهي صاحبة السلطة ، هي التي تختار حاكمها وهى التي تشير عليه، وهى التي تنصح له ، وتعينه ، وهى التي تعزله إذا انحرف أو جار، والخليفة

في الإسلام ليس نائباً عن الله ، ولا وكيلاً له في الأرض إنما هو وكيل الأمة، ونائب عنها" (العلمانية في ميزان العقل [ص ٨٥])

همچنین قاضی ها و والی ها و امرای محلی نائب مسلمین میباشند

(وَعِبَارَةُ الْمُحِيطِ مِنْ بَابِ مَوْتِ الْخَلِيفَةِ وَالْقَاضِي مَا نَصُّهُ وَلَوْ مَاتَ الْخَلِيفَةُ أَوْ خُلِعَ وَوُلِّيَ غَيْرُهُ بِأَنْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى خَلْعِهِ وَالِاسْتِبْدَالِ بِهِ وَلَهُ قُضَاةٌ وَوُلَاةٌ لَا يَنْعَزِلُونَ بِمَوْتِهِ أَوْ خَلْعِهِ ؛ لِأَنَّهُمْ يَعْمَلُونَ لِلْمُسْلِمِينَ نُصِّبُوا لِمَصَالِحِهِمْ فَكَانَ نَائِبًا عَنْهُمْ فِي تَقْلِيدِ هَؤُلَاءِ وَالْمُسْلِمُونَ عَلَى حَالِهِمْ فَتَبْقَى نُوَّابُهُمْ عَلَى حَالِهِمْ وَكَذَا لَوْ مَاتَ وَالِي الْمَدِينَةِ وَلَهُ عُمَّالٌ لَا يَنْعَزِلُونَ ؛ لِأَنَّهُمْ نُصِّبُوا لِمَصَالِحِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ فَكَانَ نَائِبًا عَنْهُمْ اهـ وَفِي الْبَدَائِعِ (كُلُّ مَا يُخْرِجُ الْوَكِيلَ عَنْ الْوَكَالَةِ يَخْرُجُ بِهِ الْقَاضِي عَنْ الْقَضَاءِ) إلَّا فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ وَهُوَ أَنَّ الْمُوَكِّلَ إذَا مَاتَ انْعَزَلَ الْوَكِيلُ وَالْخَلِيفَةُ إذَا مَاتَ أَوْ خُلِعَ لَا تَنْعَزِلُ قُضَاتُهُ وَوُلَاتُهُ. (تنقيح الفتاوى الحامدية [٦٦/٤])

أَنَّ الْقَاضِيَ لَا يَنْعَزِلُ بِمَوْتِ السُّلْطَانِ أَوْ خَلْعِهِ كَمَا مَرَّ فِي كِتَابِ الْقَضَاءِ وَعَلَّلُوهُ بِأَنَّ الْخَلِيفَةَ نَائِبٌ عَنْ الْمُسْلِمِينَ فِي تَقْلِيدِهِ لِلْقُضَاةِ وَالْمُسْلِمُونَ عَلَى حَالِهِمْ فَلَا يَنْعَزِلُ الْقَاضِي بِمَوْتِ النَّائِبِ يَعْنِي السُّلْطَانَ فَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْقَاضِيَ يَبْقَى بَعْدَ مَوْتِ مُوَلِّيهِ عَلَى حَالِهِ فَإِذَا كَانَ مُوَلِّيهِ نَهَاهُ عَنْ شَيْءٍ يَبْقَى نَهْيُهُ بَعْدَ مَوْت. (تنقيح الفتاوى الحامدية [٣٦٥/٤])

الرابع أن الإمامة خلافة الله ورسوله فيتوقف على استخلافهما بوسط أو لا بوسط والثابت باختيار الأمة لا يكون خلافة منهما بل من الأمة ورد بأنه لما قام الدليل من قبل الشارع وهو الإجماع على أن من اختاره الأمة خليفة لله ورسوله كان خليفة سقط ما ذكرتم ألا ترى أن الوجوب بشهادة الشاهد وقضاء القاضي وفتوى المفتي حكم الله لا حكمهم على أن الإمام وإن كان نائبا لله فهو نائب للأمة أيضا. (شرح المقاصد في علم الكلام [٢٨٢/٢])

لا ينعزل الأمير بموت الخليفة بخلاف الوزير لأنه نائب الخليفة والأمير نائب المسلمين وهم باقون. (الذخيرة [٣١/١٠])

(قَوْلُهُ : لَا هُوَ بِمَوْتِ الْأَمِيرِ) الْمُرَادُ بِهِ مَنْ لَهُ إمَارَةٌ سَوَاءٌ كَانَتْ سَلْطَنَةً أَوْ غَيْرَهَا وَلِذَا قَالَ الْمُصَنِّفُ وَلَوْ الْخَلِيفَةَ وَلَيْسَ الْمُرَادُ بِالْأَمِيرِ مَنْ لَهُ إمَارَةٌ غَيْرُ السَّلْطَنَةِ لِعَدَمِ صِحَّةِ الْمُبَالَغَةِ حِينَئِذٍ ؛ إذْ شَرْطُهَا صِدْقُ مَا قَبْلَهَا عَلَيْهَا. (قَوْلُهُ : وَلَوْ الْخَلِيفَةَ) أَيْ هَذَا إذَا كَانَ الْأَمِيرُ الَّذِي وَلَّاهُ غَيْرَ الْخَلِيفَةِ بَلْ وَلَوْ كَانَ الْأَمِيرُ الَّذِي وَلَّاهُ ، ثُمَّ مَاتَ هُوَ الْخَلِيفَةَ. (قَوْلُهُ : لَيْسَ نَائِبًا عَنْ نَفْسِ الْخَلِيفَةِ) أَيْ لِأَنَّ الْخَلِيفَةَ لَمْ يُوَلِّهِ لِمَصْلَحَةِ نَفْسِهِ وَإِنَّمَا وَلَّاهُ لِمَصَالِحِ النَّاسِ. (حاشية الدسوقي على الشرح الكبير [١٧/٨])

وَيَصِحُّ اسْتِخْلَافُ غَائِبٍ عُلِمَتْ حَيَاتُهُ بِخِلَافِ مَا إذَا جُهِلَتْ وَيَسْتَقْدِمُ أَيْ يَطْلُبُ قُدُومَهُ بِأَنْ يَطْلُبَهُ أَهْلُ الْعَقْدِ وَالْحَلِّ بَعْدَ الْمَوْتِ أَيْ بَعْدَ مَوْتِ الْإِمَامِ فَإِنْ بَعُدَ قُدُومُهُ بِأَنْ بَعُدَتْ غَيْبَتُهُ وَتَضَرَّرُوا أَيْ الْمُسْلِمُونَ بِتَأَخُّرِ النَّظَرِ فِي أُمُورِهِمْ عُقِدَتْ أَيْ الْخِلَافَةُ أَيْ عَقَدَهَا أَهْلُ الْعَقْدِ وَالْحَلِّ لِنَائِبٍ عنه بِأَنْ يُبَايِعُوهُ بِالنِّيَابَةِ دُونَ الْخِلَافَةِ وَيَنْعَزِلُ بِقُدُومِهِ وَلَهُ أَيْ لِلْإِمَامِ تَبْدِيلُ وَلِيِّ عَهْدِ غَيْرِهِ فَلَوْ جَعَلَ الْأَمْرُ شُورَى بين ثَلَاثَةٍ مُتَرَتِّبِينَ وَمَاتَ وَهُمْ أَحْيَاءٌ فَانْتَصَبَ الْأَوَّلُ لِلْخِلَافَةِ فَلَهُ

تَبْدِيلُ الْأَخِيرَيْنِ بِغَيْرِهِمَا لِأَنَّهَا لَمَّا انْتَهَتْ إلَيْهِ صَارَ أَمْلَكَ بِهَا لَا تَبْدِيلَ وَلِيِّ عَهْدِهِ إذْ ليس له عَزْلُهُ بِلَا سَبَبٍ لِأَنَّهُ ليس نَائِبًا له بَلْ لِلْمُسْلِمِينَ (أسنى المطالب في شرح روض الطالب [٤/١١٠])

الرابعة لا يجوز خلع الإمام بلا سبب فلو خلعوه لم ينخلع ولو خلع الإمام نفسه نظر إن خلع لعجزه عن القيام بأمور المسلمين لهرم أو مرض ونحوهما انعزل ثم إن ولى غيره قبل عزل نفسه انعقدت ولايته وإلا فيبايع الناس غيره وإن عزل نفسه بلا عذر ففيه أوجه أصحها لا ينعزل وبه قطع صاحب البيان وغيره والثاني ينعزل لأن إلزامه الاستمرار قد يضر به في آخرته ودنياه والثالث وبه قطع البغوي إن لم يظهر عذر فعزل نفسه ولم يول غيره أو ولى من هو دونه لم ينعزل وإن ولى مثله أو أفضل ففي الانعزال وجهان وهل للإمام عزل ولي العهد قال المتولي نعم والماوردي لا لأنه ليس نائباً له بل للمسلمين. قلت قول الماوردي أصح قال الماوردي فلو عزله الإمام وعهد إلى ثان ثم عزل المعهود إليه أولاً نفسه فعهد الثاني باطل ولا بد من استئنافه والله أعلم. (روضة الطالبين وعمدة المفتين [٣/٤٣٦])

قال ابن عقيل: يجوز أن يأذن الإمام فيما لا ضرر فيه لأنه نائب عن المسلمين فجرى مجرى إذنه في الجلوس. (الكافي في فقه ابن حنبل [٢/١١٨])

لا ينعزل بموت الإمام من عيّنه الإمام في وظيفةٍ عامّةٍ كالقضاة، وأمراء الأقاليم، ونظّار الوقف، وأمين بيت المال، وأمير الجيش. وهذا محلّ اتّفاقٍ بين الفقهاء، لأنّ الخلفاء الرّاشدين - رضي الله عنهم - ولّوا حكّاماً في زمنهم، فلم ينعزل أحد بموت الإمام، ولأنّ الخليفة أسند إليهم الوظائف نيابةً عن المسلمين، لا نوّاباً عن نفسه، فلا ينعزلون بموته، وفي انعزالهم ضرر على المسلمين وتعطيل للمصالح. أمّا الوزراء فينعزلون بموت الإمام وانعزاله، لأنّ الوزارة نيابة عن الإمام فينعزل النّائب بموت المستنيب. لأنّ الإمام استناب الوزير ليعينه في أمور الخلافة. (الموسوعة الفقهية [٢/٢١٧٧])

سلطة التّصرّف في أموال بيت المال

سلطة التّصرّف في بيت مال المسلمين للخليفة وحده أو من ينيبه. وذلك لأنّ الإمام نائب عن المسلمين فيما لم يتعيّن المتصرّف فيه منهم. وكلّ من يتصرّف في شيءٍ من حقوق بيت المال فلا بدّ أن يستمدّ سلطته في ذلك من سلطة الإمام. ويجب - وهو ما جرت عليه العادة - أن يولّي الخليفة على بيت المال رجلاً من أهل الأمانة والقدرة. (الموسوعة الفقهية [٢/٣٠٧٠])

مَنْ يَنْعَزِل بِمَوْتِ الإِمَامِ:

وَقَدْ ذَكَرَ الْكَاسَانِيُّ أَنَّ عَزْلَ الإِمَامِ لِلْقَاضِي لَيْسَ بِعَزْلٍ لَهُ حَقِيقَةً، بَل بِعَزْل الْعَامَّةِ لِمَا ذُكِرَ مِنْ أَنَّ تَوْلِيَتَهُ بِتَوْلِيَةِ الْعَامَّةِ، وَالْعَامَّةُ وَلَّوْهُ الاِسْتِبْدَال دَلاَلَةً لِتَعَلُّقِ مَصْلَحَتِهِمْ بِذَلِكَ، فَكَانَتْ وِلاَيَتُهُ مِنْهُمْ مَعْنًى فِي الْعَزْل أَيْضًا فَهُوَ الْفَرْقُ بَيْنَ الْعَزْل وَالْمَوْتِ، وَلاَ يَمْلِكُ الْقَاضِي عَزْل نَائِبِهِ الْمَأْذُونِ لَهُ فِي تَعْيِينِهِ لأَنَّهُ نَائِبُ الإِمَامِ، فَلاَ يَنْعَزِل بِعَزْلِهِ مَا لَمْ يَكُنِ الإِمَامُ قَدْ أَذِنَ لَهُ بِاسْتِبْدَال مَنْ يَشَاءُ فَيَمْلِكُ عَزْلَهُ، وَيَكُونُ ذَلِكَ عَزْلاً مِنَ الْخَلِيفَةِ لاَ مِنَ الْقَاضِي. (الموسوعة الفقهية الكويتية [٣٣/٣٢٢])

إنهم عرفوا فكرة الدولة مستلقة عن أشخاص الحكام، فكان الحاكم أو الخليفة يعد بمثابة أمين على السلطة يمارسها بصورة مؤقتة، ونيابة عن الأمة، كما يتضح من الخطب السياسية التي كان يلقيها الخلفاء الراشدون بمجرد انعقاد البيعة لهم (الإمامة والسياسة لابن قتيبة: (ص ١٦و ٥٠)) ، والتي يبدو منها أنهم كانوا يمارسون السلطة من أجل مصلحة الجماعة الإسلامية لا من أجل مصالحهم الشخصية، فالخليفة يعتبر نفسه وكيلاً عن الأمة في أمور الدين وفي إدارة شؤون الدولة بحسب شريعة الله ورسوله (٢)، وهو لهذا يستمد سلطانه من الأمة، ولها حق نحه وعزله من منصبه إن وجد ما يوجب العزل (الأحكام السلطانية للماوردي: ص ١٥ وما بعدها، حجة ال البالغة: ٢/١١٢، نظام الحكم في الإسلام، يوسف موسى: ص ١٢٤) (الفقه الإسلامي وأدلته [٨/٤٥٣(]

ومن أخرج إلى طريق العامة روشنا أو ميزابا أو كنيفا أو دكانا فلرجل من عرض الناس أن ينتزعه لأن المرور في الطريق العام حق مشترك بين جميع الناس بأنفسهم ودوابهم ، فله أن ينقضه كما في الملك المشترك إذا بنى فيه أحدهم شيئا كان لكل واحد منهم نقضه كذا هذا قال : (فإن سقط على إنسان فعطب فالدية على عاقلته) لأنه تسبب إلى التلف وهو متعد فيه بشغل طريق المسلمين وهواه بما ليس له حق الشغل ؛ ولو فعل ذلك بأمر السلطان لا يضمن لأنه صار مباحا مطلقا لأنه نائب عن جماعة المسلمين ؛ ولو باع الدار بعد ذلك لا يبرأ عن الضمان لأن الجناية وجدت منه وهي باقية . (الاختيار لتعليل المختار [٥/٥٠(]

قال الشافعي : يقسم الخمس على خمسة أسهم سهم للخليفة وسهم لبني هاشم والصدقات على سبعة حتما من كل صنف ثلاثة ولنا أن الأمر بالصرف إليهم كان على اعتبار أنهم مصارف لا أنهم مستحقون قوله : ما يسعه وأعوانه لأن ما يستحقه أجرة من وجه صدقة من وجه لأنه عامل للمسلمين فيجب نفقته في بيت المال ولا تحل لبنى هاشم وإن كان عاملا ذكره الجصاص والكرخي لأن الشبهة في حقهم ملحقة بالحقيقة كرامة لهم. (النافع الكبير [ص ١٢٢(]

أن الخليفة عامل للمسلمين فلا ينعزل القاضي الذي ولاه هو أو ولاه القاضي بإذنه والموكل عامل لنفسه فينعزل وكيله بموته لبطلان حقه اهـ (حاشية ابن عابدين [٧/٣٥٦] حاشية رد المختار على الدر المختار (

ا وَعَلَى هَذَا الطَّرِيقِ نَقُولُ فِي الَّذِي أَسْلَمَ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ يَجِبُ الْقِصَاصُ لِأَنَّا نَعْلَمُ أَنَّهُ لَا وَلِيَّ لَهُ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ ، وَالطَّرِيقُ الْآخَرُ أَنَّ الْقِصَاصَ عُقُوبَةٌ مَشْرُوعَةٌ لِيَشْفِيَ الْغَيْظَ وَدَرْكِ الثَّأْرِ ، وَهَذَا الْمَقْصُودُ يَحْصُلُ لِلْأَوْلِيَاءِ ، وَلَا يَحْصُلُ لِلْمُسْلِمِينَ ، وَالْإِمَامُ نَائِبٌ عَنْ الْمُسْلِمِينَ فِي اسْتِيفَاءِ مَا هُوَ حَقٌّ لَهُمْ ، وَحَقُّهُمْ فِيمَا يَنْفَعُهُمْ ، وَهُوَ الدِّيَةُ لِأَنَّهُ مَالٌ مَصْرُوفٌ إلَى (المبسوط [١٣/١٤(]

فإن لم يوجد من الأولياء نسيب زوّج المعتق الرجل ولو كان المعتق إماماً أعتق من بيت المال لأن الولاء حيئنذ للمسلمين فيزوج نائبهم وهو الإمام. ثم عصبته لما روى الشافعي وابن حبان والحاكم عن ابن عمر (الولاء لحمة كلحمة النسب)) (دليل المحتاج شرح المنهاج للإمام النووي لفضيلة الشيخ رجب نوري مشوح [٣/٦٤(]

وللبالغة الخيار) في الحال (وللصغيرة) أيضا (إذا بلغت) لما مر ويجري الخلاف الذي ذكره المصنف في تزويج غير المجبر إذا أذنت في التزويج مطلقا (ولو طلبت من لا ولي لها) خاصا (أن يزوجها السلطان) أو نائبه (بغير كفء ففعل لم يصح) تزويجه به (في الأصح) لأنه نائب المسلمين ولهم حظ في الكفاءة. (مغني المحتاج إلى معرفة ألفاظ المنهاج [٣/١٦٥(

للامام ولاية المطالبة بالخراج كجزية الرءوس وقد كان عمر وعثمان وعلى ومن بعدهم يبعثون عمالهم على جباية الخراج وهذا متفق عليه فان طالب للامام وجب الدفع اليه وما لم يجز تفرقته وذكر القاضي والاصحاب في كتاب الزكاة أنه لا يجوز تفرقته دون الامام بخلاف الزكاة وفرقوا بينهما بأن الزكاة فرض من فروض الاسلام ومصارفها معينة فجاز لمن وجبت عليه أن يتولاها بنفسه والخراج والجزية يضرف في المصالح العامة ويحتاج الى اجتهاد ويتعلق بها حق جميع المسلمين والامام هو النائب لهم (المسلمين) (الاستخراج لأحكام الخراج [ص ١٤٥(

مسألة: (وهو فرض كفاية يلزم الإمام نصب من يكتفي به في القضاء) ودليل أنه فرض كفاية أن أمر الناس لا يستقيم بدونه فكان واجبا عليهم كالجهاد والإمامة قال أحمد : لا بد للناس من حاكم أتذهب حقوق الناس ؟ وإنما ينصبه الإمام لأن أمره إليه وهو نائب عنه (العدة شرح العمدة [ص ٦٠١(

الروشن : كان موجودا قديما ويوجد أيضا في البيوت المسلحة ، وهو أن يضع شيئا من الأخشاب ونحوها فتمتد إلى الخارج ثم يبني عليه ما يقارب المتر أو المترين ونحوه ، أما الساباط فهو أن تمتد الأخشاب حتى تصل إلى الجدار المقابل سواء كان جداره أو جدار غيره ثم يبني عليه ، فلا يجوز أن يضع الروشن والساباط ، قالوا : لأن الهواء ملك لغيره ، فإذا بناه فقد بناه على ملك غيره ، ولأنه قد يضر بالمجتازين بالسقوط ، فقد يسقط ، ولأنه - لا سيما الساباط - يسد الهواء ، ويمنع دخول الضوء ، قالوا : فلا يجوز إلا بإذن السلطان ، فإذا أذن فإنه يجوز ذلك ، لأن السلطان نائب المسلمين ، وهو حق للمسلمين ، فإذا أذن فيه السلطان وهو نائبهم جاز ، وعن الإمام أحمد وهو مذهب جمهور العلماء أن ذلك جائز حيث لا ضرر ، وأما المذهب فإنهم يمنعون منه مطلقا سواء كان فيه ضرر أم لم يكن ، قال الجمهور : يجوز ذلك إذا لم يكن فيه ضرر ، لأن الطريق يسلكه المارة ويجلسون فيه ، فكذلك يجوز هذا ، واجب الحنابلة بأن المشي في الطريق إنما وضع الطريق له ، لم يمنع منه ، ولأن الجلوس في الطرقات لا يدوم ولا يمكن التحرز منه بخلاف هذا ، وما ذهب إليه الحنابلة أظهر وأنه يحتاج إلى إذن السلطان ، وذلك لأن هذا الهواء ملك عام للمسلمين فاحتيج إلى إذنهم ، والسلطان هو نائبهم ، وبناءه بغير إذن تصرف في ملك الغير ، ولأنه قد يقع فيه ضرر ، ولا شك أن فتحه من غير إذن السلطان قد يترتب عليه مفاسد كثيرة ، فالصحيح ما ذهب إليه الحنابلة. (شرح زاد المستقنع للحمد [١٤/٣٢(

وَكَذَا لَا يُجْزِئُ الدَّفْعُ مِنْهَا لِمَنْ عَلَّقَ عِتْقَهُ بِأَدَاءِ مَالٍ ؛ لِأَنَّهُ لَا يَمْلِكُ بِالتَّمْلِيكِ ، بِخِلَافِ الْمُكَاتَبِ ، وَلَوْ أَعْتَقَ عَبْدًا مِنْ عَبِيدِ تِجَارَةٍ لَمْ يُجْزِئْهُ ؛ لِأَنَّ الزَّكَاةَ فِي قِيمَتِهِمْ لَا فِي عَيْنِهِمْ (وَمَا أَعْتَقَ) إمَامٌ أَوْ (سَاعٍ مِنْهَا) أَيْ : الزَّكَاةِ (فَوَلَاؤُهُ لِلْمُسْلِمِينَ) لِأَنَّهُ نَائِبُهُمْ وَمَا أَعْتَقَ رَبُّ الْمَالِ مِنْهَا ، فَوَلَاؤُهُ لَهُ. (شرح منتهى الإرادات [٣/٢٤٩(

وَأَمَّا مَنْ كَانَ تَصَرُّفُهُ مستفاداً مِنْ تَوْلِيَتِهِ فَإِنْ كَانَ نَائِبًا عَنْهُ كَالْوَزِيرِ فَإِنَّهُ كَالْوَكِيلِ لهُ يَنْعَزِلُ بِعَزْلِهِ وَبِمَوْتِهِ وَإِنْ كَانَ نَائِبًا عَنْ الْمُسْلِمِينَ كَالْأَمِيرِ الْعَامِّ لَمْ يَنْعَزِلْ بِمَوْتِ الْإِمَامِ ذَكَرَهُ الْقَاضِي فِي الْأَحْكَامِ السُّلْطَانِيَّةِ.

بَابُ الْجِهَادِ مَا يَسَعُ مِنْهُ وَمَا لَا يَسَعُ -قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ رَحِمَهُ اللهُ : الْجِهَادُ وَاجِبٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ أَمَرَ بِالْمُجَادَلَةِ بِالْأَحْسَنِ وَإِذَا حَصَلَ الْمَقْصُودُ بِالْبَعْضِ سَقَطَ عَنْ الْبَاقِينَ . وَفِي مِثْلِ هَذَا يَجِبُ عَلَى الْإِمَامِ النَّظَرُ لِلْمُسْلِمِينَ ، لِأَنَّهُ مَنْصُوبٌ لِذَلِكَ نَائِبٌ عَنْ جَمَاعَتِهِمْ . (شرح السير الكبير [١/١٩٦)

والقاضي لا يعمل بولاية الخليفة وفي حقه بل بولاية المسلمين وفي حقوقهم, وإنما الخليفة بمنزلة الرسول عنهم (مسلمين)؛ لهذا لم تلحقه العهدة كالرسول في سائر العقود والوكيل في النكاح, وإذا كان رسولا كان فعله بمنزلة فعل عامة المسلمين, وولايتهم بعد موت الخليفة باقية, فيبقى القاضي على ولايته؛ (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع [١٥/٤٤)

أَنَّ الْخَلِيفَةَ عَامِلٌ لِلْمُسْلِمِينَ فَلَا يَنْعَزِلُ بِهِ الْقَاضِي الذي وَلَّاهُ هو أو وَلَّاهُ الْقَاضِي بِإِذْنِهِ وَالْمُوَكِّلُ عَامِلٌ لِنَفْسِهِ فَيَنْعَزِلُ وَكِيلُهُ بِمَوْتِهِ لِبُطْلَانِ حَقِّهِ (تبيين الحقائق شرح كنز الدقائق [٤/٢٧٦)

أن الإمام إنما يولي القضاء نيابة عن المسلمين بخلاف تولية القاضي لنوابه فإنه عن نفسه (نهاية المحتاج إلى شرح المنهاج [٨/٢٤٦)

وَيُزَوِّجُ خَلِيفَةُ الْجَبَّارِ عَبِيدَ الْيَتِيمِ وَإِمَاءَهُ بِحَسَبِ الْمَصْلَحَةِ كَوَكِيلِ الْمُسْلِمِينَ. (شرح النيل وشفاء العليل - إباضية [٩/١٠)

والإسلام لا يقر جعل الأمة مصدر السلطة التشريعية؛ لأن التشريع لله وحده، والأمة وحدها صاحبة الخلافة في الأرض في تنفيذ أحكام الشريعة، والخليفة وأعوانه وقضاته وكلاء عن الأمة في أمور الدين وفي إدارة شؤونها بحسب شريعة الله ورسوله، ولها حق نصحه وتوجيهه وتقويمه إن أساء، وعزله إن انحرف، فهو يستمد سلطانه من الأمة بعقد البيعة أو الوكالة، ويكون مصدر السيادة حينئذ هو الأمة الموكل الأصلي، لا الوكيل النائب عنها. والأمة في المجتمع المسلم أو الديمقراطية الإسلامية ملتزمة بالقانون السماوي والأخلاقي ومقيدة بمبادئه، فالسيادة في الإسلام مبنية على حق إنساني ناشئ عن جعل شرعي. وبذلك تكون الأمة والشريعة معاً هما صاحبا (السيادة) في الدولة الإسلامية، بمعنى أن السيادة الأصلية لله تعالى، فيرجع إليه في الأمر والنهي، والسيادة العملية مستمدة من الشعب الذي يعين أهل الحل والعقد أصحاب الرأي والاجتهاد في ضوء مبادئ الشريعة (١). قال المرحوم الأستاذ عبد الوهاب خلاف (٢) : «وهذه الرياسة العليا مكانتها من الحكومة الإسلامية مكان الرياسة العليا من أية حكومة دستورية؛ لأن الخليفة يستمد سلطانه من الأمة الممثلة في أولي الحل والعقد، ويعتمد في بقاء هذا السلطان على ثقتهم به ونظره في مصالحهم، ولهذا قرر علماء المسلمين أن للأمة خلع الخليفة لسبب يوجبه، وإن أدى إلى الفتنة احتمل أدنى المضرتين» .. (الفقه الإسلامي وأدلته [٨/٣٣٦)

وَمَوْتُ الْإِمَامِ الْأَعْظَمِ لَا يُوجِبُ عَزْلَ خُلَفَائِهِ. وَالْفَرْقُ أَنَّهُ بِالْعَجْزِ سَقَطَ أَمْرُهُ ، وَكَذَلِكَ بِالْمَوْتِ ، وَإِذَا سَقَطَ أَمْرُهُ سَقَطَ أَمْرُ مَنْ يَتَصَرَّفُ مِنْ جِهَتِهِ ، كَالْمُوَكِّلِ إذَا مَاتَ انْعَزَلَ وَكِيلُهُ ، كَذَلِكَ هَذَا. وَلَيْسَ كَذَلِكَ إذَا مَاتَ الْخَلِيفَةُ ؛ لِأَنَّهُ يَتَصَرَّفُ لِلْمُسْلِمِينَ فَصَارَ تَوَلِّيهِ مِنْ جِهَةِ الْمُسْلِمِينَ وَهُمْ بَاقُونَ فَقَدْ بَقِيَ مَنْ يَتَصَرَّفُ هَذَا الْوَالِي مِنْ جِهَتِهِ فَبَقِيَ عَلَى وِلَايَتِهِ . (الفروق [١/٣١٥)

أن الخليفة نائب عن المسلمين (غمز عيون البصائر [٢/٣٩٠)

فإن الخلق عباد الله الولاة نواب الله على عباده وهم وكلاء العباد على نفوسهم بمنزلة أحد الشريكين مع الآخر ففيهم معنى الولاية والوكالة ثم الولي والوكيل متى استناب في أموره رجلا وترك من هو أصلح للتجارة أو المقار منه وباع السلعة بثمن وهو من حاباه وبينه مودة أو قربة فإن صاحبه يبغضه ويذمه أنه قد خان وداهن قريبه أو صديقه. (السياسة الشرعية [ص ١٧(

لا بد للمسلمين من حاكم لئلا تذهب حقوق الناس (وهو) أي الإمام (وكيل) المسلمين (فله عزل نفسه) مطلقا كسائر الوكلاء (ولهم) أي المسلمين (عزله أن سألها) أي العزلة بمعنى العزل لا الإمامة لقول الصديق أقيلوني قالوا لا نقيلك ورد في الإقناع كلام التنقيح هنا كما نقله في الحاشية ولو حمله على ما أشرت إليه لم يعارض كلامه. (شرح منتهى الإرادات [٣/٣٨٨(

أن الإمام إنما ينصب لإقامة الأحكام وحدود وأمور قد شرعها الرسول تقدم علم الأمة بها وهو في جميع ما يتولاه وكيل للأمة ونائب عنها وهي من ورائه في تسديده وتقويمه وإذكاره وتنبيهه وأخذ الحق منه إذا وجب عليه وخلعه والاستبدال به متى اقترف ما يوجب خلعه فليس يحتاج مع ذلك إلى أن يكون معصوما كما لا يحتاج أميره وقاضيه وجابي خراجه وصدقاته وأصحاب مسائله وحرسه إلى أن يكونوا معصومين وهو فليس يلي بنفسه شيئا أكثر مما يليه خلفاؤه من هذه الأمور. (تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل [ص ٤٧٦(

إِذَا كَانَ تَقْلِيدُ الْأَمِيرِ مِنْ قِبَلِ الْخَلِيفَةِ لَمْ يَنْعَزِلْ بِمَوْتِ الْخَلِيفَةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ قِبَلِ الْوَزِيرِ انْعَزَلَ بِمَوْتِ الْوَزِيرِ لِأَنَّ تَقْلِيدَ الْخَلِيفَةِ نِيَابَةٌ عَنْ الْمُسْلِمِينَ وَتَقْلِيدَ الْوَزِيرِ نِيَابَةٌ عَنْ نَفْسِهِ، وَيَنْعَزِلُ الْوَزِيرُ بِمَوْتِ الْخَلِيفَةِ وَإِنْ لَمْ يَنْعَزِلْ بِهِ الْأَمِيرُ لِأَنَّ الْوِزَارَةَ نِيَابَةٌ عَنْ الْخَلِيفَةِ وَالْإِمَارَةَ نِيَابَةٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ فَهَذَا حُكْمُ أَحَدِ قِسْمَيْ الْإِمَارَةِ الْعَامَّةِ وَهِيَ إمَارَةُ الِاسْتِكْفَاءِ الْمَعْقُودَةِ عَنْ اخْتِيَارٍ. (الأحكام السلطانية [٥٢/١(

وَتَتَأَلَّفُ الدَّوْلَةُ مِنْ مَجْمُوعَةٍ مِنَ النُّظُمِ وَالْوِلَايَاتِ بِحَيْثُ تُؤَدِّي كُلُّ وِلَايَةٍ مِنْهَا وَظِيفَةً خَاصَّةً مِنْ وَظَائِفِ الدَّوْلَةِ, وَتَعْمَلُ مُجْتَمَعَةً لِتَحْقِيقِ مَقْصِدٍ عَامٍّ, وَهُوَ رِعَايَةُ مَصَالِحِ الْمُسْلِمِينَ الدِّينِيَّةِ وَالدُّنْيَوِيَّةِ. يَقُولُ الْمَاوَرْدِيُّ: (الْإِمَامَةُ مَوْضُوعَةٌ لِخِلَافَةِ النُّبُوَّةِ فِي حِرَاسَةِ الدِّينِ وَسِيَاسَةِ الدُّنْيَا) وَالْإِمَامُ هُوَ مَنْ تَصْدُرُ عَنْهُ جَمِيعُ الْوِلَايَاتِ فِي الدَّوْلَةِ. وَيَقُولُ ابْنُ تَيْمِيَّةَ: "فَالْمَقْصُودُ الْوَاجِبُ بِالْوِلَايَاتِ إصْلَاحُ دِينِ الْخَلْقِ الَّذِي مَتَى فَاتَهُمْ خَسِرُوا خُسْرَانًا مُبِينًا, وَلَمْ يَنْفَعْهُمْ مَا نَعِمُوا بِهِ فِي الدُّنْيَا, وَإِصْلَاحُ مَا لَا يَقُومُ الدِّينُ إلَّا بِهِ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاهُمْ". وَيَقُولُ ابْنُ الْأَزْرَقِ: "إنَّ حَقِيقَةَ هَذَا الْوُجُوبِ الشَّرْعِيِّ - يَعْنِي وُجُوبَ نَصْبِ الْإِمَامِ - رَاجِعَةٌ إلَى النِّيَابَةِ عَنْ الشَّارِعِ فِي حِفْظِ الدِّينِ وَسِيَاسَةِ الدُّنْيَا بِهِ, وَسُمِّيَ بِاعْتِبَارِ هَذِهِ النِّيَابَةِ خِلَافَةً وَإِمَامَةً, وَذَلِكَ لِأَنَّ الدِّينَ هُوَ الْمَقْصُودُ فِي إيجَادِ الْخَلْقِ لَا الدُّنْيَا فَقَطْ". وَبَعْدَ هَذَا نَعْرِضُ إلَى مَجْمُوعِ الْوِلَايَاتِ فِي الدَّوْلَةِ وَمَا يَخُصُّ كُلًّا مِنْهَا مِنْ وَظَائِفَ:

أَوَّلًا: الْحَاكِمُ أَوْ الْإِمَامُ الْأَعْظَمُ:

٤ ـ الإِمَامُ وَكِيلٌ عَنِ الأُمَّةِ فِي خِلَافَةِ النُّبُوَّةِ فِي حِرَاسَةِ الدِّينِ وَسِيَاسَةِ الدُّنْيَا ، وَيَتَوَلَّى مَنْصِبَهُ بِمُوجِبِ عَقْدِ الإِمَامَةِ . وَالأَصْلُ فِي الإِمَامِ أَنْ يُبَاشِرَ إِدَارَةَ الدَّوْلَةِ بِنَفْسِهِ ، وَلَكِنْ لَمَّا كَانَ هَذَا مُتَعَذِّرًا مَعَ اتِّسَاعِ الدَّوْلَةِ وَكَثْرَةِ وَظَائِفِهَا ، وَتَعَدُّدِ السَّلَطَاتِ فِيهَا جَازَ لَهُ أَنْ يُنِيبَ عَنْهُ مَنْ يَقُومُ بِهَذِهِ السُّلُطَاتِ مِنْ وُلَاةٍ ، وَأُمَرَاءَ ، وَوُزَرَاءَ ، وَقُضَاةٍ ، وَغَيْرِهِمْ ، وَيَكُونُونَ الوُكَلَاءَ عَنْهُ فِي إِدَارَةِ مَا وَكَّلَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَعْمَالٍ . فَإِدَارَةُ الإِمَامِ ؛ لِلدَّوْلَةِ دَائِرَةٌ بَيْنَ أَنْ يَكُونَ وَكِيلًا عَنِ النَّاسِ وَنَائِبًا عَنْهُمْ ، وَبَيْنَ أَنْ يُنِيبَ هُوَ وَيُوَكِّلَ مَنْ يَقُومُ بِأَعْبَاءِ الحُكْمِ شَرِيطَةَ أَلَّا يَنْصَرِفَ عَنِ النَّظَرِ العَامِّ فِي شُئُونِ الدَّوْلَةِ ، وَمُطَالَعَةِ كُلِّيَّاتِ الأُمُورِ مَعَ البَحْثِ عَنْ أَحْوَالِ مَنْ يُوَلِّيهِمْ ؛ لِيَتَحَقَّقَ مِنْ كِفَايَتِهِمْ لِمَنَاصِبِهِمْ . وَتَفْصِيلُ ذَلِكَ فِي مُصْطَلَحِ : (إِمَامَةٌ كُبْرَى . (

ثَانِيًا : وَلِيُّ العَهْدِ : وَهُوَ مَنْ يُوَلِّيهِ الإِمَامُ عَهْدَ الإِمَامَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ . وَمِنَ المَعْلُومِ أَنَّهُ لَيْسَ لِوَلِيِّ العَهْدِ تَصَرُّفٌ فِي شُئُونِ الدَّوْلَةِ مَا دَامَ الإِمَامُ حَيًّا ، وَلَا يَلِي شَيْئًا فِي حَيَاةِ الإِمَامِ ، وَإِنَّمَا تَبْدَأُ إِمَامَتُهُ وَسُلْطَتُهُ بِمَوْتِ الإِمَامِ ، فَتَصَرُّفُهُ كَالوَكَالَةِ المُعَلَّقَةِ بِشَرْطٍ ، وَلَيْسَ لِلإِمَامِ عَزْلُ وَلِيِّ العَهْدِ مَا لَمْ يَتَغَيَّرْ حَالُهُ ؛ لِأَنَّهُ اسْتَخْلَفَهُ فِي حَقِّ المُسْلِمِينَ ، فَلَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْلُهُ ، قِيَاسًا عَلَى عَدَمِ جَوَازِ خَلْعِ أَهْلِ الحَلِّ وَالعَقْدِ ؛ لِمَنْ بَايَعُوهُ إِذَا لَمْ يَتَغَيَّرْ حَالُهُ . وَتَفْصِيلُهُ فِي مُصْطَلَحِ : (إِمَامَةٌ كُبْرَى) . (المفصل في شرح الشروط العمرية [١/٢٨٧(

وفي البزازية : مات الخليفة وله أمراء و عمال فالكل على ولايته

فِيمَا يُخْرِجُ القَاضِيَ عَنِ القَضَاءِ فَفِي البَزَّازِيَّةِ أَرْبَعُ خِصَالٍ إذَا حَلَّ بِالقَاضِي انْعَزَلَ فَوَاتُ السَّمْعِ أَوْ البَصَرِ أَوْ العَقْلِ أَوْ الدِّينِ ، وَإِذَا عَزَلَ السُّلْطَانُ القَاضِيَ لَا يَنْعَزِلُ مَا لَمْ يَصِلْ إلَيْهِ الخَبَرُ كَالوَكِيلِ ، وَعَنْ الثَّانِي أَنَّهُ لَا يَنْعَزِلُ مَا لَمْ يَأْتِ قَاضٍ آخَرُ صِيَانَةً لِلْمُسْلِمِينَ عَنْ تَعْطِيلِ قَضَايَاهُمْ ، وَهَذَا إذَا لَمْ يُعَلِّقْ عَزْلَهُ بِشَرْطٍ كَوُصُولِ الكِتَابِ وَنَحْوِهِ وَإِنْ مُعَلَّقًا لَا يَنْعَزِلُ مَا لَمْ يَصِلْ إلَيْهِ الكِتَابُ ، وَإِنْ وَصَلَ إلَيْهِ الخَبَرُ وَإِذَا مَاتَ القَاضِي انْعَزَلَ خُلَفَاؤُهُ وَإِذَا عُزِلَ القَاضِي فَالفَتْوَى عَلَى أَنَّ النَّائِبَ لَا يَنْعَزِلُ بِعَزْلِهِ ؛ لِأَنَّهُ نَائِبُ السُّلْطَانِ أَوْ العَامَّةِ وَبِعَزْلِ نَائِبِ القَاضِي لَا يَنْعَزِلُ القَاضِي ، وَلَا يَنْعَزِلُ بِمَوْتِ الخَلِيفَةِ كَذَا فِي البَزَّازِيَّةِ وَفِيهَا القَاضِي إذَا عَزَلَ نَفْسَهُ ، وَبَلَغَ السُّلْطَانَ عَزْلُهُ يَنْعَزِلُ ، وَكَذَا إذَا كَتَبَ بِهِ إلَى السُّلْطَانِ وَبَلَغَ الكِتَابُ إلَى السُّلْطَانِ ، وَقِيلَ لَا يَنْعَزِلُ بِعَزْلِ نَفْسِهِ ؛ لِأَنَّهُ نَائِبٌ عَنْ العَامَّةِ فَلَا يَمْلِكُ إبْطَالَ حَقِّهِمْ اهـ .(البحر الرائق شرح كنز الدقائق [١٧/٣١٤(

إلَخْ)قَالَ الرَّمْلِيُّ بَلْ هُوَ دَاخِلٌ فِي قَوْلِهِمْ كُلَّمَا صَحَّ التَّوْكِيلُ إذَا بَاشَرَهُ الفُضُولِيُّ يَتَوَقَّفُ وَفِي قَوْلِهِمْ كُلُّ عَقْدٍ صَدَرَ وَلَهُ مُجِيزٌ حَالَ وُقُوعِهِ انْعَقَدَ مَوْقُوفًا عَلَى إجَازَتِهِ وَالقَضَاءُ عَقْدٌ مِنْ العُقُودِ الشَّرْعِيَّةِ يَصِحُّ التَّوْكِيلُ فِيهِ بِشَرْطِهِ تَأَمَّلْ وَتَقَدَّمَ الكَلَامُ فِي ذَلِكَ فِي بَيْعِ الفُضُولِيِّ (قَوْلُهُ القَاضِي إذَا قَضَى لِلإِمَامِ الَّذِي قَلَّدَهُ إلَخْ) قَالَ الرَّمْلِيُّ وَجْهُهُ أَنَّ القَاضِيَ نَائِبٌ عَنْ العَامَّةِ كَمَا فِي المُحِيطِ وَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَلَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ مَنْسُوبًا إلَيْهِ وَمَنْ قَالَ بِأَنَّ القَاضِيَ نَائِبٌ عَنْ السُّلْطَانِ فَلَعَلَّ وَجْهَهُ عِنْدَهُ انْحِصَارُ الطَّرِيقِ فِيهِ إذْ الحُكْمُ مِنْ الإِمَامِ بِمَنْزِلَةِ القَاضِي المُوَلَّى فَلَا طَرِيقَ إلَى التَّحْكِيمِ فَجَازَ ذَلِكَ فَتْحًا لِبَابِ القَضَاءِ لَهُ وَسَيَأْتِي أَنَّ الحُكْمَ مِنْ الإِمَامِ بِمَنْزِلَةِ القَاضِي وَلَمْ أَرَ مَنْ حَرَّرَ ذَلِكَ تَأَمَّلْ (قَوْلُهُ وَفِي البَزَّازِيَّةِ كَمَا فِي السِّرَاجِيَّةِ) قَالَ الرَّمْلِيُّ فَثَبَتَ أَنَّ فِي المَسْأَلَةِ قَوْلَيْنِ وَجْهُ مَا فِي السِّرَاجِيَّةِ أَنَّ الخَلِيفَةَ لَيْسَ نَائِبًا عَنْهُ وَإِنَّمَا هُوَ نَائِبٌ عَنْ

السُّلْطَانِ أَوْ الْعَامَّةِ فَانْقَطَعَتْ النِّسْبَةُ لَكِنْ فِي الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ أَنَّهُمْ نُوَّابُ الْقَاضِي فِي زَمَانِنَا مِنْ كُلِّ وَجْهٍ وَعَلَيْهِ يَنْبَغِي تَرْجِيحُ مَا فِي الْمُلْتَقَطِ لِمَا فِي قَضَائِهِ لَهُ مِنْ التُّهْمَةِ إذْ فِعْلُ النَّائِبِ كَفِعْلِهِ فَصَارَ كَأَنَّهُ قَضَى لِنَفْسِهِ وَلَمْ أَرَ مَنْ رَجَّحَ أَحَدَ الْقَوْلَيْنِ وَاللهُ تَعَالَى أَعْلَمُ (قَوْلُهُ أَمَرَ الْقَاضِي الْخَلِيفَةَ) أَيْ خَلِيفَةَ الْقَاضِي (قَوْلُهُ اهـ) أَيْ: كَلَامُ الْبَزَّازِيَّةِ. (البحر الرائق شرح كنز الدقائق [٤٦٧/١٧])

قال ابن عقيل: يجوز أن يأذن الإمام فيما لا ضرر فيه لأنه نائب عن المسلمين فجرى مجرى إذنه في الجلوس (الكافي في فقه ابن حنبل [١١٨/٢]) (تنقيح الفتاوى الحامدية [٣٦٥/٤])

فرق بین وزیر و امیر

وزیر معین خلیفه در امورات خلافت است و امیر متولی امور مسلمین به نیابت از مسلمین است. (لا ينعزل الأمير بموت الخليفة بخلاف الوزير لأنه نائب الخليفة والأمير نائب المسلمين وهم باقون) لذا خلیفه میتواند معین خود را به نیابت از خودش انتخاب کند و اما امیر و سلطان و قاضی به نیابت از مسلمین انتخاب میشود. چنانکه یك وکیل میتواند برای خود معین انتخاب کند تا او را در امر وکالت یاری رساند و این مسئله با اصل وکالت وکیل تضاد و تناقضی ندارد.

نائب رسول الله ص

من أحمد بن تيمية إلى سلطان المسلمين، وولي أمر المؤمنين، نائب رسول الله صلى الله عليه وسلم في أمته، بإقامة فرض الدين وسنته أيده الله تأييدًا يصلح به له وللمسلمين أمر الدنيا والآخرة، ويقيم به جميع الأمور الباطنة والظاهرة، حتى يدخل في قول الله تعالى: ﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾[الحج: ٤١]. وفي قوله صلى الله عليه وسلم: "سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل إلا ظله: إمام عادل..." إلى آخر الحديث. (مجموع الفتاوى (مجمع الملك فهد) [١/١])

وصرح في الولوالجية والإيضاح وغيرهما بوجوب تقديم السطان وعلله في المنبع وغيره بأنه نائب النبي الذي هو أولى بالمؤمنين من أنفسهم فيكون هو أيضا كذلك (حاشية ابن عابدين [٢٢٠/٢])

نائب شرع و شارع

نائب شرع همانا نائب صاحب شرع است و صاحب شرع رسول الله ص میباشد چنانچه در بعضی کتب آمده است:

وَلَوْ أَذِنَ له الْمَوْلَى بِالْكَفَالَةِ فَإِنْ كان عليه دَيْنٌ لم يَجُزْ لِأَنَّ إذْنَهُ بِالتَّبَرُّعِ لم يَصِحَّ وَإِنْ لم يَكُنْ عليه دَيْنٌ جَازَتْ كَفَالَتُهُ وَتُبَاعُ رَقَبَتُهُ في الْكَفَالَةِ بِالدَّيْنِ إلَّا أَنْ يَفْدِيَهُ الْمَوْلَى وَلَا تَجُوزُ كَفَالَةُ الْمُكَاتَبِ من الْأَجْنَبِيِّ لِأَنَّ الْمُكَاتَبَ

عَبْدٌ ما بَقِيَ عليه دِرْهَمٌ على لِسَانِ صَاحِبِ الشَّرْعِ عليه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَسَوَاءٌ أَذِنَ له الْمَوْلَى أو لم يَأْذَنْ لِأَنَّ إذْنَ الْمَوْلَى لم يَصِحَّ في حَقِّهِ وَصَحَّ في حَقِّ الْقِنِّ وَلَكِنَّهُ يَنْعَقِدُ حتى يُطَالَبَ بِهِ بَعْدَ الْعَتَاقِ (بدائع الصنائع [٦/ ٦])

قَوْلُهُ (: وَلَا يُحَدُّ عَبْدُهُ إلَّا بِإِذْنِ إمَامِهِ) لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿أَرْبَعٌ إلَى الْوُلَاةِ وَذَكَرَ مِنْهَا الْحُدُودَ﴾ وَلِأَنَّ الْحَدَّ حَقُّ اللَّهِ تَعَالَى ؛ لِأَنَّ الْمَقْصُودَ مِنْهُ إخْلَاءُ الْعَالَمِ عَنْ الْفَسَادِ وَلِهَذَا لَا يَسْقُطُ بِإِسْقَاطِ الْعَبْدِ فَيَسْتَوْفِيهِ مَنْ هُوَ نَائِبٌ عَنْ الشَّرْعِ وَهُوَ الْإِمَامُ أَوْ نَائِبُهُ بِخِلَافِ التَّعْزِيرِ ؛ (البحر الرائق شرح كنز الدقائق [٣٧/١٣])

وقال الشافعي رحمه الله له أن يقيمه لأن له ولاية مطلقة عليه كالإمام بل أولى لأنه يملك من التصرف فيه ما لا يملكه الإمام فصار كالتعزير ولنا قوله عليه الصلاة والسلام أربع إلى الولاة وذكر منها الحدود ولأن الحد حق الله تعالى لأن المقصد منها إخلاء العالم عن الفساد ولهذا لا يسقط بإسقاط العبد فيستوفيه من هو نائب عن الشرع وهو الإمام أو نائبه بخلاف التعزير لأنه حق العبد ولهذا يعزر الصبي وحق الشرع موضوع عنه (الهداية شرح البداية [٩٨/٢])

قال ولا يقضي القاضي على غائب إلا أن يحضر من يقوم مقامه وقال الشافعي رحمه الله يجوز لوجود الحجة وهي البينة فظهر الحق ولنا أن العمل بالشهادة لقطع المنازعة ولا منازعة بدون الإنكار ولم يوجد ولأنه يحتمل الإقرار والإنكار من الخصم فيشتبه وجه القضاء لأن أحكامهما مختلفة ولو أنكر ثم غاب فكذلك الجواب لأن الشرط تام الإنكار وقت القضاء وفيه خلاف أبي يوسف رحمه الله ومن يقوم مقامه قد يكون نائبا بإنابته كالوكيل أو بإنابة الشرع كالوصي من جهة القاضي وقد يكون حكما بأن كان ما يدعي على الغائب سببا لما يدعيه على الحاضر وهذا في غير صورة في الكتب أما إذا كان شرطا لحقه فلا معتبر به في جعله خصما عن الغائب وقد عرف تمامه في الجامع (الهداية شرح البداية [١٠٨/٣])

وَيَقُولُ ابْنُ الْأَزْرَقِ : "إنَّ حَقِيقَةَ هَذَا الْوُجُوبِ الشَّرْعِيِّ - يَعْنِي وُجُوبَ نَصْبِ الْإِمَامِ - رَاجِعَةٌ إلَى النِّيَابَةِ عَنْ الشَّارِعِ فِي حِفْظِ الدِّينِ وَسِيَاسَةِ الدُّنْيَا بِهِ . وَسُمِّيَ بِاعْتِبَارِ هَذِهِ النِّيَابَةِ خِلَافَةً وَإِمَامَةً . وَذَلِكَ لِأَنَّ الدِّينَ هُوَ الْمَقْصُودُ فِي إيجَادِ الْخَلْقِ لَا الدُّنْيَا فَقَطْ ". وَبَعْدَ هَذَا نَعْرِضُ إلَى مَجْمُوعِ الْوِلَايَاتِ فِي الدَّوْلَةِ وَمَا يَخُصُّ كُلًّا مِنْهَا مِنْ وَظَائِفَ (المفصل في شرح الشروط العمرية [٢٨٧/١])

معنی خليفة الله

يحتمل أن يكون معناه خليفة لتنفيذ أحكام الله كآدم عليه السلام ، أو خليفة جاء بعد خلفاء سابقين ، يقول الأصفهانی فی المفردات : والخلافة النيابة عن الغير إما لغيبة المنوب عنه وإما لموته وإما لعجزه وإما لتشريف المستخلف ، وعلى هذا الوجه الأخير استخلف الله أولياءه فی الأرض ، قال تعالى : ﴿وهو الذی جعلكم خلائف الأرض﴾ الأنعام : ١٦٥ والخلائف جمع خليفة.

وبهذه المناسبة يقول النووی فی كتابه "الأذكار" ص ٣٥٨ : ينبغی ألا يقال للقائم بأمر المسلمين "خليفة الله" بل يقال : الخليفة:

وخليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم وأمير المؤمنين، ولا يسمى أحد خليفة الله تعالى بعد آدم وداود عليهما الصلاة والسلام، ولم يرض أبوبكر قول رجل له:
يا خليفة الله، وقال: أنا خليفة محمد صلى الله عليه وسلم وأنا راض بذلك يقول الماوردى فى كتابه الأحكام السلطانية "ص ١٥": إن الإمام سمى خليفة لأنه خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم فى أمته فيجوز أن يقال:
يا خليفة رسول الله، وعلى الإطلاق فيقال: الخليفة، واختلفوا هل يجوز أن يقال:
يا خليفة الله ؟ فجوزه بعضهم لقيامه بحقوقه فى خلقه، وامتنع جمهور العلماء من جواز ذلك، ونسبوا قائله إلى الفجور

نائب رسول الله ص يعنى چه؟
نيابت از رسول الله ص در اقامة فرض دين وسنت رسو الله ص ويا نيابت از شرع ونيابت از شارع در اجراى شرع همه درباره مقام رهبرى وریاست امت اسلامى ميباشد. يعنى مقام رهبرى ومقام رياست امت اسلامى چه به نام خليفه يا سلطان ويا امام وامير ناميده شود مقامى است كه به نيابت از رسو الله ص مسئول اجراى قوانين وحدود شرعى ميباشد.
رهبر ورئيس جامعه اسلامى فقط وفقط حضرت پيامبر صلى الله عليه وسلم ميباشد ومقام رهبرى مقام ايشان ميباشد.
هركس كه رهبرى جامعه اسلامى را در دست ميگيرد در حقيقت به نيابت از او رهبرى ميكند چنانكه خلفاء راشدين خود را خليفه ونائب رسول الله صل الله عليه وسلم ميدانستند. براين اساس امت اسلامى در طول تاريخ فقط يك رهبر دارد وآن هم رسول الله صلى الله عليه وسلم ميباشد وديگر خلفاء وامرا وسلاطين به نيابت از او اداره امور مسلمين را بدست گرفته اند وميگيرند.
مى بينيم كه در اجراى حدود شرعى خليفه وسلطان هم نائب مسلمين است وهم نائب الله ج ورسول الله ص. لذا نيابت الله ج ورسول الله ص با نيابت مسلمين تناقض وتصادم ندارد بلكه هر سه يك نيابت هستند. يعنى نيابت الله ونيابت رسول الله ص ونيابت مسلمين همه نيابت در اجراى شرع ميباشد.
نائب الله ونائب رسول الله ص در حقيقت نيابت در اجراى امور شرع ميباشد. از آنجايى كه شريعت براى هدايت و اصلاح امت آمده است و هدايت و اصلاح از حقوق عبادالله و امت رسول الله ص ميباشد و نعمتهايى است كه خداوند به امت عطا كرده است لذا نيابت در اجراى شرع در حقيقت نيابت در اجراى حقوق مسلمين وخير وصلاح مسلمين ميباشد. واين نيابت در حقوق مسلمين است ولذا خليفه وامير وسلطان نائب در اجراى حقوق امت مسلمان ميباشد كه خود به معنى نيابت امت است. از احاديث نبى كريم ص ثابت است كه اجماع امت بر هدايت است وشرع نيز به معنى هدايت است لذا نيابت در اجراى شرع همان نيابت در اجراى اجماع امت است واين به معنى نيابت ووكالت امت ميباشد.

فرق بين مقام خلافت وحاكم

فرق است بین آمر و مامور و موکل و وکیل و منوب و نائب. همین گونه فرق است بین پیامبر صلی الله علیه وسلم و کسی که به نیابت از او رهبری جامعه اسلامی را بدست میگیرد. فرق اساسی این است که کسی که به نیابت از پیامبر صلی علیه وسلم حکومت میکند حق تغییر و تصرف در شریعت و قوانین دینی و حدود شرعی را ندارد لذا این نائب در واقع مجری شرع و قانون است و در حقیقت مجری الامر میباشد.

مقام رهبری امت اسلام مقام خلافت رسول الله ص است اما هرکس در کرسی رهبری امت قرار گرفت خلیفه رسول الله ص نیست.

قرق است بین امر و مامور چراکه امر (دین) کامل است و مامور (انسان) ناقص است. به همین ترتیب بین مقام و مقیم و اسلام و مسلمان و دین و متدین و امامت و امام و قضاء و قاضی و امانت و امین و شهادت و شاهد ... فرق بسیاری وجود دارد.

اسلام دین حق و حقانیت است اما یك مسلمان ممکن است که از صدیقین و ابرار باشد و یا ممکن است از ظالمین و فجار باشد. دین و شرع از جانب خداوند است و برحق است اما یك شخص متدین ممکن است که اولیاء الله باشد و یا هم مغلوب وسوسه شیطان و گناهان شود. امامت و نماز عروج مسلمان است اما امام در نماز ممکن است یك فرد صالح و نیك و از ابرار باشد و یا یك فاجر و ضعیف الایمان به همین دلیل است که فقها گفته اند: "صلو خلف کل بر و فاجرا". قضاء از امور شرعی و جمله کارهای رسول الله صلی الله علیه وسلم میباشد اما یك قاضی ممکن است یك مومن متقی باشد و یا یك فاسد و رشوه خوار. امانت از شعب ایمان و از امور شرعی میباشد اما شخصی که با آن اطمینان کردیم ممکن است در امانت صادق باشد که در این صورت امین خواهد بود و ممکن است در امانت خیانت کند و خائن شود. شهادت دادن بر اساس حق یك اصل شرعی است اما ممکن است شاهد بر حق شهادت دهد و از صادقین شود و یا به ناحق شهادت دهد و از کاذبین شود.

مقام رهبری مسلمین نیز یك مقام خلافت رسول الله ص در اسلام است و ممکن است کسی مانند عمر بن عبدالعزیز در این مقام قرار گیرد و همتای خلفای راشدین شود و در وکالت و نیابت پیامبر صلی الله علیه وسلم کامیاب گردد و کسی مانند مروان حکم که یك فرد عاصی و قتال و ظالم است در امر وکالت و نیابت پیامبر صلی الله علیه وسلم ناکام گردد و از جمله حکام ظالم قرار گیرد.

این قاعدۀ کلی است. اما از آنجایی که بسیاری از حکام و امرا و سلاطین در امر نیابت رسول الله صلی الله علیه وسلم ناکام می مانند و خداوند این علم را به رسولش صلی الله علیه وسلم داده است لذا ایشان می فرمایند:

حدث سفینة: "وأن الخلافة بعدي في أمتي ثلاثون سنة ثم تصير ملكاً عضوضاً بعد ذلك"

فكانت الخلافة الحقة كذلك بمضي مدة خلافة الحسن بن علي رضي الله عنهما، لأن خلافة أبي بكر رضي الله عنه كانت سنتين وثلاثة أشهر وعشرين يوماً، وخلافة عمر رضي الله عنه عشر سنين وستة أشهر وأربعة أيام، وخلافة

عثمان رضي الله عنه إحدى عشرة سنة وإحدى عشر شهراً وثمانية عشر يوماً، وخلافة علي رضي الله عنه أربع سنين وعشرة أشهر وتسعة أيام، ويتماها خلافة الحسن رضي الله عنه.

٢٣٩٠ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ حَدَّثَنَا سُرَيْجُ بْنُ النُّعْمَانِ حَدَّثَنَا حَشْرَجُ بْنُ نُبَاتَةَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُمْهَانَ قَالَ حَدَّثَنِي سَفِينَةُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - «الْخِلاَفَةُ فِي أُمَّتِي ثَلاَثُونَ سَنَةً ثُمَّ مُلْكٌ بَعْدَ ذَلِكَ». ثُمَّ قَالَ لِي سَفِينَةُ أَمْسِكْ خِلاَفَةَ أَبِي بَكْرٍ وَخِلاَفَةَ عُمَرَ وَخِلاَفَةَ عُثْمَانَ. ثُمَّ قَالَ لِي أَمْسِكْ خِلاَفَةَ عَلِيٍّ. قَالَ فَوَجَدْنَاهَا ثَلاَثِينَ سَنَةً. قَالَ سَعِيدٌ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْخِلاَفَةَ فِيهِمْ. قَالَ كَذَبُوا بَنُو الزَّرْقَاءِ بَلْ هُمْ مُلُوكٌ مِنْ شَرِّ الْمُلُوكِ. (سنن الترمذی [٨/٤٤١])

وهمچنین می فرمایند:

٢٦٠٠ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ حَدَّثَنَا بَقِيَّةُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ بَحِيرِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَمْرٍو السُّلَمِيِّ عَنْ الْعِرْبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ قَالَ

وَعَظَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا بَعْدَ صَلَاةِ الْغَدَاةِ مَوْعِظَةً بَلِيغَةً ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ وَوَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ فَقَالَ رَجُلٌ إِنَّ هَذِهِ مَوْعِظَةُ مُوَدِّعٍ فَمَاذَا تَعْهَدُ إِلَيْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ يَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّهَا ضَلَالَةٌ فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَعَلَيْهِ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ (سنن الترمذی [٩/٢٨٧])

وأخرج ابويعلي عن ابي عبيدة بن الجراح ومعاذ بن جبل عن النبي صلي الله وعليه وسلم انه بدأ هذا الامرُ نبوةً ورحمةً ثم كائنٌ خلافةً ورحمةً ثم كائن ملكاً عضوضاً ثم كائن عتواً وجبريةً وفساداً في الأمه يستحلّون الحرير والخمور والفروج والفساد في الذمه يُنصرون على ذلك ويُرزقون ابداً حتي يَلقوا الله.

-أخبرنا جرير - هو ابن عبد الحميد - ، عن ليث بن أبي سُليم ، عن عبد الرحمن بن سابط الجمحي ، عن أبي ثعلبة الخشني رضي الله عنه قال : كان أبو عبيدة بن الجراح ومعاذ بن جبل رضي الله عنهما يتناجيان بينهما حديثًا ، فقلت لهما : أما حفظتما في وصية رسول الله صلى الله عليه وسلم ، فجعلا يتذاكرانه ، فقالا : إنما بدو هذه الأمة نبوة ورحمة ، ثم كائن خلافة ورحمة ، ثم كائن ملكًا عضوضًا ، ثم كائن عتوًا وجبرية وفسادًا في الأمة ، يستحلون الخمور والفروج ، وفسادًا في الامة ينصرون على ذلك ويرزقون حتى يلقوا الله عز وجل . هذا حديث حسن (مسند أبي يعلى الموصلي [٣٤٨/٢]، اتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة [٦/٥]، المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية [٢٧٢/٢])

واحاديث بسیاری دیگر وجود دارند که بر خاتمه خلافت و نیابت رسول الله ص و آمدن حکام ظالم و ستمگری دلالت میکنند که بعضی از اعمال آنها غیر از شرع و لذا بر خلاف دین میباشد.

شرط وکالت و نیابت این است که موکل و نائب بر اساس امر و خواسته موکل و منوب عمل کند و اگر چنین نکند وکالت و نیابت او شرعا باطل است. از حکام تاریخ اسلام خلفای راشدین و تعدادی معدود مانند عمر بن عبدالعزیز فقط توانستند که حق وکالت و نیابت رسول الله ص را ادا کنند و دیگر حکام در این امر نیابت و وکالت ناکام شدند لذا نائب و وکیل رسول الله نبوده بلکه ملوک ظالم میباشند.

نیابت براساس معرفی شخص

مسئله دیگر در امر خلافت که همانا وکالت و نیابت است تعیین وکیل و یا نائب از طرف موکل و منوب میباشد. رسول الله صلی علیه وسلم خلفاء راشدین را با ذکر نام خلیفه و نائب خود معرفی کردند و همچنین در بعضی احادیث مهدی آخرالزمان را نام برده اند. و از احادیث معلوم میگردد که ایشان به مدد الهی به این مسئله واقف بوند که غیر از ایشان کسی دیگر نمیتواند حق خلافت و نیابت را به طور احسن و کامل اداکند لذا ایشان را معرفی کرده اند. و براساس معرفی مبتنی بر احادیث و سنت، خلفای راشدین خلفا و نواب رسول الله صلی الله علیه وسلم میباشند و دیگران از طرف ایشان با ذکر نام معرفی نشده اند لذا نائب ایشان نمی باشند.

علما وارثین پیامبر ص میباشند اما هر عالمی وارث نیست چراکه پیامبر ص علماء را به دو دسته

۱. ربانی

۲. دنیوی و نفسانی (اولین کسانی که به دوزخ میروند(

تقسیم میکند و این در احادیثی مانند حدیثی حضرت ابوهریره نقل کرده است ثابت است. علماء به عنوان یك کلیت عام طبقه ارشد و ارجح امت هستند و بر دیگر مسلمانان فضیلت دارند اما در باب هر شخص عالمی نمیدانیم که او یك شخص ربانی است و یا یك فرد دنیوی و نفسانی و لذا هر شخص را جداگانه نمیتوان تایید و یا هم رد کرد. براین اساس اگر حاکمی عالم باشد صرف عالم بودن به این معنی نیست که او خلیفه رسول الله ص میباشد و این ثابت نیست و محل شك است.

الوکالة

وکالت بمعنی تفویض و واگذاری است. در فقه مراد از وکالت طلب جانشینی و نیابت کسی است از کسی دیگر در کارهائی که نیابت در آن ها پذیرفتنی است.

دلیل شرعی وکالت و مشروعیت آن

چون عمل وکالت مورد نیاز مردم است، اسلام آن را روا دانسته است، زیرا هر انسانی قادر نیست که کارهای خویش را مستقیماً خودش انجام دهد، پس نیازمند بدان است که دیگری را بجای خود بگمارد تا آن کار را به نیابت از او انجام دهد در قرآن کریم آمده است درباره داستان اصحاب کهف: (وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا۱۹) [الكهف: ۱۹]. «و بدینگونه برانگیختیم ایشان را تا سوال

کنند از یك دیگری از ایشان گفت: چقدر ماندید در این غار؟ گفتند: روزی ماندیم یا کمتر گفتند: پروردگار شما داناتر است به مقدار زمانی که در این غار ماندید و درنگ کردید. یکی را از خودتان با این پولتان به این شهر بفرستید تا ببینید که کدام طعام پاکیزه تر است تا از آن روزی و رزقی را برایتان بیاورد و در کار خویش لطف بخرج دهد و نگذارد که کسی از مردم روزگار از شما آگاه شود.»

خداوند از زبان حضرت یوسف می فرماید که او گفت به سلطان ﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ٥٥﴾ [یوسف: ۵۵]. «مرا بر خزاین زمین بگمار که براستی من نگهدارنده آگاهی و دانائی هستم». و احادیث فراوانی داریم که وکالت را جایز می دانند و به جواز آن اشاره می کنند.

و در روایتی آمده است که پیامبرص ابو رافع و مردی از انصار را وکیل خود قرار داد که بوکالت از جانب او حضرت «میمونه» را به ازدواج پیامبرص درآوردند و به ثبوت رسیده است که پیامبرص برای ادای وام و اثبات حدود الهی و اجرای حدود الهی از جانب خود وکیل گمارده اند و همچنین برای قربانی و تقسیم گوشت و پوست آن و امثال اینگونه کارها از جانب خود وکیل گمارده اند و مسلمین نیز بر جواز وکیل تعیین کردن، اجماع کرده اند بلکه اجماع دارند بر مستحب بودن وکالت گرفتن چون این عمل یك نوع تعاون بر «بر» و «تقوی» است که قرآن کریم مردم را بدان دعوت کرده است و سنت نبوی نیز آن را تشویق و ترغیب نموده که قرآن می فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲]. «بر نیکوکردن و نیکی نمودن و تقوا همدیگر را یاری کنید و برگناه و عدوان و تجاوز همدیگر را یاری مکنید». و پیامبرص می گوید: «والله في عون العبد ماكان العبد في عون أخيه». «تا زمانی که انسان به برادر دینی خویش کمك کند خداوند نیز به وی کمك می کند و در یاری او است». و صاحب کتاب «البحر» نقل کرده است که وکالت گرفتن یك عمل شرعی است و بر جواز و شرعی بودن آن اجماع هست.

در اینکه وکالت نیابت است یا ولایت دو وجه هست بعضی گفته اند وکالت نیابت از وکیل گیرنده است چون مخالفت با آن حرام است و بعضی گفته اند که وکالت ولایت است چون می توان با وکیل مخالفت کرد، اگر مخالفت با وی به مصلحت باشد و مصلحت بیشتری در آن مخالفت باشد، مثل اینکه به وکیل وکالت داده باشد که کالای او را بصورت قرض و مهلتی بفروشد، اگر او می تواند خودش آن را نقدی بفروش برساند، پس مخالفت با وکیل جایز است.

ارکان وکالت

چون وکالت عقدی از عقود شرعی است، وقتی صحیح است و آثار شرعی بر آن مترتب می گردد، که ارکان آن یعنی ایجاب و قبول کامل باشد و برای ایجاب و قبول الفاظ معینی مشخص نشده است، بلکه هرقول و عمل که بر آن ها دلالت کند، کافی است. نظر باینکه عقد وکالت عقد جایزاست، نه عقد لازم، پس هروقت هر یك از متعاقدین بخواهد می تواند آن را فسخ کند، و پشیمان گردد.

تنجیز (بدون قید و شرط و لازم الاجرا بودن) و تعلیق در وکالت

عقد وکالت به صورت منجز و بدون قید و شرط و همچنین بصورت تعلیقی که منوط به تحقق چیز دیگری باشد، یا موکول به آینده گردد یا به وقت معینی موکول گردد، یا مشروط بعملی شود، در همه این احوال عقد وکالت جایز است.
بصورت منجز مثل اینکه کسی به کسی دیگر بگوید: ترا برای خرید یا فروختن فلان چیز وکیل خود قرار دادم.
تعلیق مانند آنکه بگوید: اگر فلان چیز پدید آید یا تحقق پیدا کرد، تو وکیل من هستی. اضافه به مستقبل و آینده مثل اینکه بگوید: هرگاه ماه رمضان آمد، تو وکیل من هستی که... موقت نمودن مثل اینکه بگوید: ترا برای مدت یك سال یا برای اینکه چنین عملی را انجام دهی وکیل خود ساختم. و این مذهب حنفیه و حنابله است و رای علمای شافعیه اینست که وکالت بصورت تعلیقی جایز نیست.
قبول وکالت گاهی از جانب وکیل در مقابل مزد نیست و تبرعی است وگاهی در مقابل مزد و اجر است، چون قبول وکالت عملی و تصرفی است، برای غیر و بروی لازم نیست که حتماً آن را بپذیرد و جایز است که در برابر آن عوضی و مزدی بگیرد و آنوقت موکل و وکیل گیرنده، حق دارد که از وکیل بخواهد که از وکالت خارج نشود، مگر بعد از مهلتی معین، که اگر برابر شرایط او عمل نکرد، باید عوض آن را بپردازد. علمای حنابله می گویند اگر کسی گفت این چیز را به ده دینار بفروش و هرچه بیشتر فروختی مال خودت باشد، بیع درست است و مبلغ زائد مال وکیل است، و مذهب اسحاق و دیگران نیز چنین است و ابن عباس آن را مثل مضاربه می دانست و در آن اشکالی نمی دید، و اگر در ضمن عقد اجرت وکیل را معین کند وکیل مزدور بحساب می آید و احکام وکیل مزدور و ماجور بروی اطلاق می شود.

شرایط وکالت

وکالت وقتی صحیح است که شرایط آن بصورت کامل وجود داشته باشد که بعضی از این شرایط خاص موکل و وکیل گیرنده و بعضی خاص وکیل و بعضی خاص چیزی است که وکالت درباره آن می باشد یعنی محل وکالت.

شرایط موکل

باید موکل مالك تصرف در آن چیز باشد که برای آن وکیل می گیرد و خود حق تصرف در آن را داشته باشد.
بنابراین اگر کسی خود حق تصرف در چیزی را نداشته باشد، وکیل گرفتن او جایز نیست، مانند دیوانه و کودک غیر ممیز که هنوز رشد و عقل و تمییز ندارد، چون این ها خود فاقد اهلیت و شایستگی تکلف می باشند، و نمی توانند خود مستقیما در ملك خویش تصرف کنند، ولی کودکی که بحد رشد عقلی و تمییز رسیده باشد می تواند برای چیزهائی که سود و نفع محض او در آن ها است، وکیل بگیرد مثل اینکه کسی را وکیل کند، برای او هبه و صدقه و وصیت را بپذیرد. ولی اگر این تصرفات برای او ضرر محض داشته باشند مثل طلاق دادن و قبول هبه و صدقه در صورتی که ضرر و زیان آشکار و حتمی داشته باشند، صحیح نیست.

شرایط وکیل

شرط وکیل آنست که عاقل باشد پس اگر دیوانه و سفیه و کودک غیر ممیز باشد وکیل قرار دادن وی جایز نیست ولی بقول علمای حنفی می توان کودک ممیز و عاقل را وکیل قرار داد چون چنین کودکی مانند افراد بالغ بر کارهای. دنیائی احاطه دارد و بعلاوه عمرو فرزند ام المومنین «ام سلمه» بوکالت از طرف مادرش، مادرش را بعقد ازدواج پیامبر ص درآورد، در حالیکه او کودکی بود که هنوز بسن بلوغ و احتلام نرسیده بود.

شرایط موکل فیه = چیزی که محل وکالت است

چیزی که برایش وکیل گرفته می شود، باید برای وکیل معلوم باشد یا اگر مجهول است و ناشناخته است نباید بطور مطلق و بسیار زیاد ناشناخته باشد، مگر اینکه موکل بصورت مطلق اورا وکیل خودقراردهد مثل اینکه به وی بگوید: هر چیزی که می خواهی برایم بخر. و این چیزی که برای آن وکیل گرفته می شود باید نیابت در آن پذیرفتنی باشد یعنی قابل نیابت باشد و به نیابت بتوان آن را انجام داد، پس وکالت برای همه عقودی که انسان می تواند خودش شخصاً انجام بدهد، جایز است. مانند فروش و خریدن و اجاره و اثبات وام و یا تعیین چیزی یا داوری یا تقاضای چیزی و پی گیری آن و صلح وطلب شفعه وهبه و صدقه و رهن و قبول رهن و عاریه دادن یا گرفتن و ازدواج و طلاق و اداره اموال، خواه موکل خود حاضر باشد یا غایب و مرد باشد یا زن.

بخاری از ابوهریره روایت کرده است که مردی نزد پیامبر ص شتری داشت و او پیش پیامبر ص آمد و شتر خود را تقاضا کرد و پیامبر ص فرمود، شتر اورا به وی بدهید و جستجو کردند که شتری پیدا نکردند که مثل شتر خودش باشد بلکه هرچه بود از شتر خودش بهتر بود. پیامبر ص گفت: اشکال ندارد شتری بوی بدهید که از شتر خودش بهتر باشد. آن مرد گفت: با من وفا کردی خدا با تو وفا کند یعنی وام مرا بطور کامل و بهتر پرداختی پیامبر ص گفت: «إن خیرکم أحسنکم قضاء» «براستی بهترین شما کسی است که نیکو تر وام را می پردازد و بهتر از آنچه گرفته است باز پس می دهد.»

قرطبی گفته است: از این حدیث که صحیح است بر می آید که شخص حاضر سالم می تواند از جانب خود وکیل بگیرد، چون پیامبر ص به یاران خود دستور داد که شتر وی را به طلبکار بدهند و این عمل ایشان وکیل گرفتن است در حالیکه حضرت محمد خودش نه بیمار بود و نه مسافر و این حدیث قول ابوحنیفه و سحنون را رد می کند که گفته اند «اگر کسی خود حاضر و تندرست باشد وکیل گرفتن وی جایز نیست مگر اینکه خصم وطرف دعوی او راضی باشد». و این حدیث بر خلاف قول آنان می باشد.

ضوابط چیزهایی که وکالت در آن ها جایز است

فقها برای چیزهائی که وکالت در آن ها جایز است، ضوابطی، نهاده اند و گفته اند: هر عقدی که انسان خودش شخصا بتواند آن را انجام دهد می تواند برای انجام آن وکیل بگیرد.

چیزهائی که وکیل گرفتن برای آن‌ها جایز نیست، اعمالی می‌باشند که نمی‌توان به نیابت آن‌ها را انجام داد مانند نماز و قسم خوردن و انجام عمل طهارت که در این حالات انسان نمی‌تواند کسی را وکیل بگیرد، چون هدف از این اعمال امتحان و آزمایش شخصی است و این هدف و غرض با عمل دیگران تحقق نمی‌یابد.

وکیل امین و امانتدار است

هر وقت وکالت کامل شد، وکیل در چیزی که قبول وکالت آن را کرده است، امین است و ضمانت آن را ندارد، مگر این تجاوز کند و تعدی نماید یا کوتاهی کند و به وقت تلف شدن، سخن او مانند هر امینی دیگر پذیرفتنی است.

وکیل گرفتن برای اقامه دعوی

وکیل گرفتن برای اقامه دعوی در اثبات وام یا ملکیت اعیان و دیگر حقوق بندگان، خواه موکل مدعی یا مدعی علیه باشد، مرد یا زن باشد، خواه طرف دعوی راضی باشد یا راضی نباشد چون این داوری و اقامه دعوی حق خالص موکل است پس او می‌تواند خود آن را تصدی کند یا برای خویش وکیل بگیرد آیا در اقامه دعوی وکیل می‌تواند بر علیه موکل خود اقرار کند؟ آیا وکیل حق دارد مال را که بدان حکم کرده است برای موکل خود بگیرد؟

پاسخ این پرسش‌ها را در پایین خواهیم آورد:

اقرار کردن وکیل بر علیه موکل خود

اقرار وکیل بر علیه موکل در حدود و قصاص به هیچ وجه قبول نیست، خواه در مجلس قضاء و داوری باشد یا در غیر آن. و اما اقرار او بر علیه موکلش در غیر حدود و قصاص باتفاق پیشوایان فقه در غیر مجلس قضاء و داوری قبول نیست و در مجلس قضاء در آن اختلاف است که پیشوایان سه‌گانه فقهی بغیر از ابوحنیفه گفته‌اند اقرار او قبول نیست چون اقرار در چیزی است که ملك او نیست و ابوحنیفه می‌گوید: این اقرار جایز و قبول است مگر اینکه موکل بروی شرط کرده باشد که بر علیه او اقرار نکند و اعتراف به حق طرف دعوی ننماید.

کسی که وکیل در اقامه داوری است وکیل برای دریافت نمی‌باشد

کسی که به وکالت به اقامه دعوی و داوری گمارده شده است، برای قبض و دریافت، وکیل نیست، چون گاهی اتفاق می‌افتد که شخص برای تقاضا و پی‌گیری و داوری دارای کفایت و صلاحیت است، ولیکن برای دریافت حقوق و قبض، امین نیست و اینست مذهب پیشوایان سه‌گانه فقهی بخلاف علمای حنفی که می‌گویند او می‌تواند مالی را که برای موکل خود بدست آورده است و او را حاکم کرده است، دریافت نماید، چون دریافت این حقوق جزو مخاصمه و داوری است، و تا زمانی که آن را نگیرد، داوری پایان یافته تلقی نمی‌شود، پس وکالت در داوری شامل وکالت در قبض و دریافت نیز هست.

وکیل گرفتن برای استیفا و اجرای قصاص

از جمله مسائل مورد اختلاف وکیل گرفتن برای استیفا و اجرای قصاص است. ابوحنیفه می‌گوید این عمل جایز نیست، مگر اینکه موکل خود حاضر باشد، پس اگر موکل غائب باشد، توکیل جایز نیست، چون موکل صاحب حق

است و شاید اگر حاضر باشد عفو وگذشت کند، پس با وجود این شبهه جایز نیست. مالك می گوید جایز است اگر چه موکل حاضر هم نباشد و اصح دو قول شافعی و ظاهرترین روایت از احمد نیز چنین است.

وکیل برای فروش

اگر کسی را وکیل خود ساخت تا چیزی را برای او بفروشد و بطورمطلق بدون قید بهای معین، یا فروش نقدی یا نسیه ای وکالت را به وی واگذار کرد، اوحق ندارد که کالا را به کم تر از بهای مثل آن یا بصورت نسیه ای بفروشد، پس اگر آن را به بهائی فروخت که در آن غبن بود و مردم بمثل آن مغبون و زیان دیده می شدند یا آن را بصورت نسیه فروخت، این فروش جایزنیست مگربرضای موکل چون این کار با مصلحت موکل منافات دارد پس باید بوی مراجعه شود و معنی وکالت مطلق آن نیست که وکیل برحسب اراده و مشیئت خویش عمل کند، بلکه بدین معنی است که بصورت متعارف نزد تجار و بصورتي که سودمندتر باشد، برای موکل فروش را انجام دهد. ولی ابوحنیفه می گوید در این صورت وکیل می تواند برحسب اراده خویش آن را بصورت نسیه یا حاضر و نقدی یا بکمتر از بهای مثل و مانند آن و بصورتي که معمولا مردم بدان اندازه زیانمند نمی شوند بفروشد، خواه به پول رایج آن شهر یا بغیر آن باشد. چون معنی وکالت مطلق اینست. وگاهی پیش می آید که انسان رغبت دارد که از بعضی از ملك خویش رهائی یابد، حتی اگر با زیان آشکاری هم باشد. این در صورتي است که وکالت بدون قید و بصورت مطلق بیان شده باشد، ولی اگر وکالت مقید باشد بر وکیل واجب است که برحسب شرایط و قیود موکل رفتار کند و حق ندارد که با شرایط و قیود او مخالفت کند، مگر در جهت سود و نفع موکل که اشکال ندارد، بنابراین اگر او را مقید کرده بود بفروش در برابر بهای معین و او آن را گران تر و با مبلغ بیشتری فروخته بود، یا بوی گفت آن را بصورت نسیه بفروش و او نقدی فروخت، این بیع و فروش صحیح است.

اگر این مخالفت در جهت مصلحت و منفعت موکل نباشد این تصرف بنزد شافعی باطل می باشد و برای علمای حنفی این تصرف موکول برضای موکل است که اگر آن را روا بداند، صحیح است والا صحیح نیست. -علمای حنبلی می گویند: اگروکیل چیزی را خرید به بهای بیشتری از قیمت مثل آن، یا آن را به بهایی که موکل معین کرده و عادتاً مردم بدان مغبون و زیان دیده نمی شوند خریده بود، معامله صحیح است ولی وکیل ضامن مبلغ اضافی است و در بیع نیز چنین است ولی اگر آن را به بهای کم تری فروخت وکیل ضامن مبلغ کاهش است و اما مبلغی که معمولا مردم بدان مغبون نمی شوند چه درخرید و چه درفروش مورد عفو واقع شده و وکیل ضامن آن نیست.

وکیل گرفتن برای خریدن

کسی که وکیل است برای خریدن اگر مقید بشروطی و قیودی باشد، باید شرایط وقیود موکل خود را مراعات کند، خواه مربوط به چیزی باشد که خریده می شود یا مربوط به بهای آن باشد.

پس اگر وکیل چیزی را خرید، که از او نخواسته بود که آن را بخرد، یا آن را بمبلغ بیشتر از آن خریده بود که موکل تعیین کرده است، این خرید برای خود او خواهد بود نه برای موکلش: و اگر چیزی خرید که بهتر از آن بود که

موکل گفته بود، اشکالی ندارد. عروه بارقی گفته است که پیامبر ص به وی دیناری داد تا یك قربانی یاگوسفندی برایش بخرد و او دوگوسفند خرید بدان دینار، که یکی را بیك دینارفروخت و یك گوسفند و یك دینار را برای پیامبر ص برد، که پیامبر ص برای او دعای خیر و برکت در بیعش نمود و او بعدها چنین شد که اگر خاک را می خرید از آن سود می برد. بخاری و ابوداود و ترمذی آن را روایت کرده اند.

و این روایت دلیل بر آنست که اگر مالك مبلغی به وکیل داد و چیزی را برایش توصیف نمود، که بدان مبلغ آن را بخرد ولی وکیل دو چیز بدان صفت و شرح خرید، این معامله صحیح است چون هدف موکل تحقق یافته و وکیل چیزی بر آن افزوده است و همچنین وکیل بگوید این گوسفند را بیك دینار بفروش و او آن را بدو دینار فروخت یاگفت آن گوسفند را بیك درهم بخر و او به نیم درهم خرید جایز و صحیح است نزد شافعیه نیز همین طور است آنگونه که نووی در «روضه» نقل کرده است.

اگر وکالت مطلق باشد وکیل حق ندارد، چیزی را ببهای بیشتر از بهای مثل آن بخرد یا آن را بمبلغی بخرد که زیان آن آشکار باشد، اگر مخالف این رفتار کرد، این معامله در وجه موکل نافذ و قابل اجرا نیست، بلکه خرید برای خود وکیل منعقد می شود.

پایان عقد وکالت

عقد وکالت در صورت های زیر پایان می پذیرد:

۱- یکی از دو طرف عقد وکالت بمیرد یا دیوانه شود، چون زندگی و عقل از شرایط وکالت هستند، پس هرگاه مرگ یا دیوانگی حادث شد، این عقد باطل می شود.

۲- عمل مقصود و مراد از وکالت پایان یابد چون بعد از انجام عمل مورد نظر دیگر وکالت معنی خود را از دست می دهد.

ع- درصورتیکه موکل وکیل خود را عزل کند وکالت باطل می شود اگرچه وکیل از آن هم اطلاع نداشته باشد- و این بنزد شافعی و حنابله است و آنچه که بعد از عزل در دست وکیل می ماند بصورت امانت می باشد- ولی علمای حنفی می گویند لازم است که وکیل از عزل خود اطلاع پیدا کند تا این عقد پایان یابد و پیش از اینکه از عزل خویش اطلاع پیدا کند تصرف او مانند تصرفات پیش از عزل می باشد در همه احکام.

٤- وکیل خود خود را عزل کند در این صورت اطلاع موکل یا حضور او شرط نیست علمای حنفی این مطلب را شرط کرده اند تا موکل متضرر نشود.

۵- چیزی که محل وکالت است از ملك موکل خارج شود دیگر وکالت باطل می شود.

طرق انتخاب خلیفه مسلمین

خلیفه و امام مسلمین باید بر اساس کتاب الله و سنت رسول الله ص و همچنین سنت خلفای راشدین انتخاب شود.

اول: کتاب الله

در کتاب الله امور مسلمین به سه طریق حق میشود:

۱. اوامر الله ج
۲. اوامر رسول الله ص
۳. شورای مسلمین

در زمان ما از طرف خداوند ج و رسول الله ص امری درباره شخص خاص با نام معین صادر نشده است. لذا شورای مسلمین به عنوان مصدر و مرجع سوم امر است که میتواند شخص خاصی را به عنوان خلیفه و یا امام مسلمین انتخاب و نصب کند.

دوم: سنت رسول الله ص

اولا: رسول الله ص قبل از وفات خود شخصی را خلیفه تعیین نکرد (قضیه سقیفه بنی ساعده) و یا گروهی را مامور تعیین خلیفه خویش قرار نداد. و حضرت ابوبکر و حضرت عمر رض که در تعیین خلافت پیش قدمی کردند خود معتمدین و منصوبین و نائبهای رسول الله ص بودند. لذا در عامه امت کسی حق افضلیت در انتخاب خلیفه مسلمین را ندارد. از طرفی انتخاب خلیفه به حکم شرع و حکم عقل ضرورت و واجب است لذا این مسئولیت تمام مسلمین و امت میباشد. بر این اساس امر انتخاب امیر مسلمین بعد از خلفای راشدین به امت تعلق میگیرد.

ثانیا: آیات و احادیث که در باب خلیفه الله و خلیفه رسول الله ص آمده است در باب حقیقت این اشخاص است و آنچه ما میدانیم و میتوانیم بر آن رای و نظر دهیم ظاهر اشخاص است. آیات و احادیث بر ایمان و تقوی و اخلاص قلبی خلفاء و برای تمام دوره حیات آنها دلالت میکند و ما نمیتوانیم از این آیات و احادیث بر اساس ظاهر و فقط بر اساس گذشته ای که از آنها کم و بیش میدانیم حکم نموده و رای و نظر دهیم.

ثالثا: اکنون که وحی قطع است و حدیث قطع است شورای مسلمین به عنوان سومین مصدر امر ممکن و موجود است و از احادیث رسول الله ص ثابت است که اجماع امت بر ضلالت نیست و لذا برهدایت بوده و این به معنی عصمت اجماع امت میباشد. لذا اگر امت مسلمه بر خلافت و امارت شخصی اجماع کردند میتوان این انتخاب را بر هدایت و لذا مورد قبول دانست. لذا خلیفه مسلمین باید نائب امت باشد و از طرف امت انتخاب شود.

رابعا: علماء و مجاهدین و نیکوکاران گروه ارجح هستند. اما رسول الله ص این گروه را به دو دسته ربانی و سوء تقسیم میکند چنانکه در حدیث شریف می آید:

حضرت ابو هریره رض میفرماید که حضرت پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: روز قیامت خداوند متعال فرود مي آيد تا ميان بندگان قضاوت نمايد و مردم همه زانو زده اند، قبل از همه يك عالم (اهل قرآن) و يك مجاهد و يك ثروتمند را به پيشگاه خداوند متعال مي آورند، خداوند از عالم مي پرسد: مگر علم و دانشي را كه بر پيامبرم فرو فرستادم، به تو نياموختم؟ مي گويد: آري، خداوند مي گويد: با آن چگونه عمل كردي؟ مي گويد: پروردگارا من شب و روز قرآن را تلاوت نمودم، خداوند و فرشتگان مي گويند: دروغ مي گويي، خداوند مي گويد: تو به اين غرض قرآن خواندي كه مردم تو را قاري بگويند، (در دنيا) اينگونه گفته شد. سپس ثروتمند را مي آورند، خداوند به او مي گويد: مگر به تو ثروت ارزاني نداشتم تا محتاج كسي نباشي؟ مي گويد: بلي اي پروردگار! خداوند مي فرمايد: درآنچه به تو دادم چگونه عمل كردي؟ مي گويد: به خويشاوندانم رسيدگي كردم و صدقه دادم، خداوند و فرشتگان مي گويند: دروغ مي گويي، و خداوند مي فرمايد: قصد تو از اين كارها اين بود كه تو را جواد و سخاوتمند بگويند، (در دنيا) اينگونه شد. سپس مجاهدي كه در راه خدا كشته شده مي آورند، خداوند از او مي پرسد: به خاطر چه كشته شدي؟ مي گويد: امر شدم تا در راه تو جهاد كنم و من نيز در راه تو جنگيدم تا اين كه كشته شدم، خداوند و فرشتگان مي گويند: دروغ مي گويي، خداوند مي گويد: تو به اين قصد جنگيدي كه تو را شجاع و دلير بگويند و (در دنيا) اينگونه شد. سپس حضرت پيامبر - صلى الله عليه وسلم - بر زانويم زده و فرمودند: اي ابو هريره، اينها اولين سه نفري هستند از مخلوقات پروردگار كه در قيامت آتش جهنم به وسيله آنان شعله ور مي شود (سنن ترمذي، ش: ٢٣٨٢ ط. شاكر. مسلم نيز آن را روايت كرده است (

در چنین حالتی این اجماع امت است که میتواند عالم و مجاهد و ثروتمند نیك و سوء را از هم تفکیك کند چون امت بر شخص گمراه اجماع نخواهند کرد و لذا امر انتخاب همچنان در ید امت مسلمه و شورای مسلمین و اجماع امت باقی می ماند. در زمان ما بعد از کتاب الله و سنت رسول الله تنها مصدر امر که فعال است و قطع نشده است شورا است و تنها معصوم که میتوانیم با او ارتباط داشته باشیم اجماع امت است. لذا صاحب امر و حکم و صاحب حکومت شورای مسلمین و اجماع امت است و امیر مسلمانان نائب امت میباشد و به نیابت از شورای مسلمین و امت حکومت می نماید.

سنت خلفاء راشدین

ما مکلف به پیروی از سنت رسول الله ص میباشیم اما سنت خلفای راشدین نیز به عنوان تفسیر سنت پیامبر ص نیز از مکلفیت های مسلمانان میباشد. در پاسخ به سئوال چگونگی تعیین خلیفه مسلمین بعضی از علماء اهل سنت و جماعت همانا عمل سنت خلفاء راشدین را یادآور میشوند. سنت خلفای راشدین بر دو قسم است:

الف: شورای اهل حل و عقد

ب: استخلاف

شورای اهل حل و عقد

در مبحث شورا دیدیم که شورای اهل حل و عقد که جامع الشروط باشند یعنی همانند شورای اهل حل و عقد عصر صحابه باشند و این شروط عبارتند از:

۱. رضایت الله ج
۲. رضایت رسول الله ص
۳. اجماع امت بر افضلیت و عدالت ایشان و احق بودن ایشان به خلافت

دیدیم که تنها کسانی که در زمان ما میتوانند چنین صفات و شروطی داشته باشند کسانی هستند که امت بر افضلیت و عدالت و احق بودن ایشان به خلافت اجماع کند. چون این اجماع بر هدایت است و رضای الله ج و رسول الله ص نیز بر هدایت است لذا این اشخاص شورای اهل حل و عقد

۱. الله ج از ایشان راضی خواهد بود
۲. رسول الله ص از ایشان راضی خواهد بود
۳. اجماع امت بر افضلیت و عدالت و احق بودن ایشان به خلافت وجود دارد

براین اساس این اشخاص اهل حل و عقد میباشند و میتوانند خلیفه و امیر مسلمین را به شیوه و طریقه خلفای راشدین انتخاب کنند

استخلاف

استخلاف سنت خلفای راشدین است اما این سنت شرایط و ملزوماتي دارد. هرگاه خلیفه ای که خود افضل امت و عادل و احق به خلافت باشد به وکالت از مسلمین خلیفه ای دیگر را جانشین خود انتخاب کند که این خلیفه نیز افضل امت و عادل و احق به خلافت باشد در این صورت استخلاف انجام یافته است. لذا ابتدا شورای اهل حل و عقد و یا شورای مسلمین و اجماع امت خلیفه افضل و عادل و احق به خلافت را تعیین کند و بعد از آن این خلیفه میتواند سنت استخلاف را انجام دهد.

صفات حاکم

حاکم امت باید بهترین امت باشد

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ إِنَّ اللّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا) نساء /٥٨

بي گمان خداوند به شما (مومنان) دستور مي دهد که امانتها را (اعم از آنچه خدا شما را در آن امين شمرده ، وچه چيزهائي که مردم آنها را به دست شما سپرده و شما را در آنها امين دانسته اند) به صاحبان امانت برسانيد، وهنگامي که در ميان مردم به داوري نشستيد اين که دادگرانه داوري کنيد. (اين اندرز خدا است وآن را آويزه گوش خود سازيد وبدانيد که) خداوند شما را به بهترين اندرز پند مي دهد (وشما را به انجام نيکي ها مي خواند). بي گمان خداوند دائماً شنواي (سخنان و) بينا(ي کردارتان) بوده ومي باشد (ومي داند چه کسي در امانت خيانت روا مي دارد يا نمي دارد، وچه کسي دادگري مي کند يا نمي کند) (نساء /٥٨) (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١٠١/١((

وچه امانتی بالاتر از نیابت وزعامت امت اسلامی که نزد امت وشوری مسلمین میباشد.

همچنین می فرماید:

)يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّهِ وَلَوْ عَلَى أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللّهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلاَ تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا(

اي کساني که ايمان آورده ايد، دادگري پيشه سازيد ودر اقامه عدل وداد بکوشيد، وبه خاطر خدا شهادت دهيد (واز اين سو وآن سو جانبداري نکنيد) هر چند که شهادتتان به زيان خودتان يا پدر ومادر وخويشاوندان بوده باشد. اگر کسي که به زيان او شهادت داده مي شود، دارا يا نادار باشد، (رغبت به دارا، يا شفقت به نادار، شما را از اداي شهادت حق منصرف نکند) چرا که (رضاي) خداوند از (رضاي) هر دوي آنان بهتر است (وخدا به مصلحت آن دو، آگاه تر از شما است) پس از هوا وهوس پيروي نکنيد که (اگر چنين کنيد از حق) منحرف مي گرديد (وبه باطل مي افتيد). واگر زبان از اداي شهادت حق بپيچانيد يا از آن روي بگردانيد، خداوند از آنچه مي کنيد آگاه است (وپاداش اعمال نيك وپادافره اعمال بدتان را مي دهد). (نساء/١٣٥) (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١٠٢/١((

وچه عدالتی بالاتر از سپردن امر امت بدست حاکمی عادل وچه شهادتي بالاتر از شهادت بر افضلیت فردی در اداره امت اسلامی که بتواند مجری کامل شرع باشد.

عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم اذا كان امراء كم خياركم واغنياء كم اسخياء كم واموركم شوري بينكم فظهر الارض خيرٌ لكم من بطنها واذا كان امراء كم شراركم واغنياء كم بخلاء كم واموركم الي نساء كم فبطن الارض خير لكم من ظهرها(٣) (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ٣٣٩((

همچنين است: «فقهاي صحابه مثل عمر فاروق و علي مرتضي و ابن مسعود رضي الله عنهم استنباط كردند از استخلاف افضليت ايشان را كما قالوا احق بها پس ايشان كه ائمه امت اند در وجوه استنباط و فهم معاني شرائع استنباط نمي كردند تا آنكه ملازمت قويه متحقق نمي بود قال عمر: ايّكم تطيب نفسه ان يتقدم علي ابابكرٍ(١) وقد رويناه من قبل وقال عليٌ والزبير: ما غضبنا الا انا قد أُخّرنا عن المشاورة وانا نري ابابكر احق الناس بها بعد رسول الله صلي الله عليه وسلم انه لصاحب الغار ثاني اثنين وانا لنعلم بشرفه وكبره ولقد امره رسول الله صلي الله عليه وسلم بالصلاة للناس وهو حيٌ، رواه الحاكم». (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ٨٦٢((

وقال ابن مسعود: اجعلوا امامكم خيركم فان رسول الله صلي الله وعليه وسلم جعل امامنا خيرنا بعده، رواه ابو عمر في الاستيعاب(٣(

و اگر استقراء كرده شود در عين عقد استخلاف ذكر افضليت بميان آمده عمر فاروق رضي الله عنه احق بهذا الامر گفته و صديق در استخلاف فاروق رضي الله عنه گفته است "اباللّه تخوّفوني اقول استخلفتُ عليهم خير خلقك"(٤(

و چون امر به شوري بسوي عبدالرحمن بن عوف راجع شد گفت والله عليّ ان لا آلو عن افضلهم ثم بايع عثمان(٥) هيچگاه استخلاف از اعتقاد افضليت جدا نبوده است.

و خداي تعالي به استخلاف مشائخ ثلاثه رضي الله عنهم اراده كرده است تمكين دين مرتضي و رحمت به امت آن حضرت صلي الله عليه وسلم و دفع كفار و اقامت اركان اسلام و شيوع امر معروف و نهي منكر و اين معني مستلزم خليفه ساختن افضل امت است و احق ايشان به خلافت و اقوم ايشان به حقوق او؛ زيرا كه اگر احق را خليفه كنند لا بد تمكين دين و رحمت امت و سائر معاني مذكوره زياده تر ظاهر گردد و نزديك اراده ي تمكين دين مرتضي كه مُشعر است به كمال او و شيوع او علي الوجه الابلغ استخلاف غير احق سَفه باشد و خداي تعالي حكيم است و افعال او متقَن است غير مُتهافِت و خداي تعالي اراده كرده است دفع دين مرتدين به قومي كه صفت ايشان اين است "يحبهم ويحبونه" نه مطلق دفع و اراده كرده است كبت ملل كفر و استخلاص بلاد شام از دست كافران به سعي صالحان نه به سعي غير ايشان چون استقامت امت مراد باشد لازم آمد استقامت ائمه و آن نمي باشد مگر به تسليط احق بالخلافة و آنكه گفتيم كه نزديك اراده ي تمكين و رحمت چنين مي باشد از آن جهت گفتيم كه اگر اراده ي اضلال قوم باشد استخلاف جابر و كافر مناسب است چنانكه در زمان جاهليت واقع شد قال الله تعالي: "واذا اردنا ان نهلك قريةً امرنا مترفيها ففسقوا فيها(١)" اي كثرناهم وجعلناهم الولاة قاله ابن مسعود(٢) (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ٨٥٨((

آن حضرت صلي الله عليه وسلم گواهي دادند صديق - رضي الله عنه - را به آنكه اول كسي است كه در جنت داخل شود(١) و به آنكه صاحب آن حضرت باشد بر حوض (٢) و ندا كرده شود او را از جميع دروازه هاي

بهشت(۳)و به آنکه وي جِد کنندۀ تر است در انواع بِرّ(٤)و جبرئيل با ميکائيل در غزوه بدر با او بودند(٥)و کسي که متصف به اين صفات باشد اقرب است به آن حضرت صلي الله عليه سلم در منزلت و هر که اقرب باشد به آن حضرت صلي الله عليه وسلم احق بالخلافه است.

آن حضرت صلي الله عليه وسلم خبر دادند که فاروق -رضي الله عنه- استعداد نبوت دارد در قوت علميه و عمليه اما عمليه جاي که گفتند شيطان از وي ميگريزد(٦)و رؤياء قميص(٧)و مانند آن و اين تلو عصمت است و نائب او است و اما علميه جاي که گفتند: الحق ينطق على لسان عمر(٨)، و گفتند وي محدَّث امت است(٩)و رؤيا لبن(١٠)و موافقت رأي او با وحي(١١)و اين خصلت تلو وحي و نائب اوست.

پس وقتي که نبوت منقطع شد احق بالخلافة شخصي است که استعداد او شبيه به استعداد انبياء است. آن حضرت صلي الله عليه وسلم فرموده است: ما طلعت الشمس على رجلٍ خيرٍ من عمر(١٢)پس لابد است که خيريت او بر همه در وقتي از اوقات عُمُر او باشد و در آخر عمر خليفه بود پس خلافت او حق باشد. (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ٧٣٠((

اما اقوال صديق اکبر رضي الله عنه عن ابي سعيد الخدري قال قال ابوبکر الستُ احق الناس بها الست اول من اسلم الست صاحب کذا الست صاحب کذا وقد اختلف في ارسال هذا الحديث ووصله وعن عمرو ابن الحارث عن ابيه ان ابابکر الصديق قال ايکم يقرأ سورة التوبة؟ قال رجلٌ - انا قال اقرأ فلما بلغ "اذ يقول لصاحبه لاتحزن(١)" بکي وقال والله انا صاحبه(٢(

فمن حديث عائشة فقد أخرج البخاري عن عائشة في قصة سقيفة بني ساعدة فقال عمر: بل نبايعك أنت فأنت سيدنا وخيرنا وأحبنا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم(٥(

پس احق بودن خليفه به امر خلافت يك ضرورت است. اما آنچه درباره حاکم غالب و استيلا فقها بيان نموده اند مسئله ضرورت است يعنی افضل الناس و خير امت بودن و احق بودن لازم و ضروری است اما اگر حاکمی به قدرت رسيد که احق نباشد و عادل نباشد بيعت و اطاعت او براساس ضرورت و پرهيز از فتنه بزرگتر لازم است و آنهم در اموری که مطابق شرع ميباشد لازم است. اين وجوب تا جايی است که کفری از حاکم سرنزند که مستوجب حکم خروج مسلمين براو نشود تا اينکه خداوند خيری ايجاد کند.

چگونه ميتوان حاکمی داشت که بهترين امت باشد؟

تنها زمانی امت ميتواند بهترين حاکم را داشته باشد که افضل امت و احق به خلافت باشد زمانی است که حاکم براساس اجماع امت انتخاب شود. يعنی توسط شورای مسلمين و يا شورای اهل حل و عقد.

حاکم امت بايد عادل باشد

در باب عدالت مسلمین خداوند می فرماید:

خداوند متعال می فرماید: (وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا) [الأنعام: ١٥٢.]

»هرگاه سخن می گویید (عدل و) انصاف نمایید.«

و نیز می فرماید: (وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ) [النساء: ٥٨.]

»و هرگاه میان مردم داوری کردید عادلانه قضاوت کنید.«

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (٣٩) الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (٤٠) سوره حج

اجازه (دفاع از خود) به کساني داده مي شود که به آنان جنگ (تحميل) مي گردد. چرا که بديشان ستم رفته است (و آنان مدتهاي طولاني در برابر ظلم ظالمان شکيبائي ورزيده اند و خون دل خورده اند) و خداوند توانا است بر اين که ايشان را پيروز کند. همان کساني که به ناحق از خانه و کاشانه خود اخراج شده اند (و از مکه وادار به هجرت گشته اند) و تنها گناهشان اين بوده است که مي گفته اند پروردگار ما خدا است؛ اصلاً اگر خداوند بعضي از مردم را به وسيله بعضي دفع نکند (و با دست مصلحان از مفسدان جلوگيري ننمايد، باطل همه جاگير مي گردد و صداي حق را در گلو خفه مي کند، و آن وقت) ديرهاي (راهبان و تارکان دنيا) و کليساهاي (مسيحيان) و کنشهاي (يهوديان)، و مسجدهاي (مسلمانان) که در آنها خدا بسيار ياد مي شود، تخريب و ويران مي گردد. (امّا خداوند بندگان مصلح و مراکز پرستش خود را فراموش نمي کند) و به طور مسلم خدا ياري مي دهد کساني را که (با دفاع از آئين و معابد) او را ياري دهند. خداوند نيرومند و چيره است (و با قدرت نامحدودي که دارد ياران خود را پيروز مي گرداند، و چيزي نمي تواند او را درمانده کند و از تحقق وعده هايش جلوگيري نمايد. آن مومناني که خدا بديشان وعده ياري و پيروزي داده است) (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١/٥٠((

عدالت و مساوات

حکومت اسلامي مي کوشد تا پايه هاي نظام اسلامي را در جوامع اسلامي تثبيت نمايد که مهمترين آنها عدل و مساوات است. چنان که عمر -رضي الله عنه- فاروق در نخستين روز خلافتش از عدل و مساوات سخن به ميان آورد و يقينا هدف ايشان، اقامه ي عدل و انصافي است که اسلام حاصل آن است. و پايه ي اصلي يك حکومت اسلامي و مايه ي تثبيت يك جامعه خواهد بود. چرا که اسلام در جامعه اي که ظلم و ستم حاکم باشد و از عدالت و انصاف خبري نباشد، دوام نخواهد آورد. بايد دانست که برقراري عدالت و مساوات در ميان مردم و دولتها از امور مستحب نيست که اگر با طبع حاکم و خواهشات وي جور در نيامد از آن صرف نظر شود. بلکه برقراري عدالت در اسلام

یکي از مهمترین واجبات است. چنان که فخر رازي اجماع علما را نقل کرده که عدالت در حکومت اسلامي بر حاکم مسلمان واجب است. (۱تفسیر الرازي ۱۴۱/۱۰(

چنان که نصوص قرآن و سنت نیز بر این امر دلالت مي کنند که باید در جامعه ي اسلامي عدالت برقرار باشد و ظلم و ستم خاتمه یابد و براي هر فرد جامعه بدون این که به زحمت بیفتد و یا مالي صرف کند زمینه ي رسیدن به حقش فراهم گردد.

)زندگاني عمر- صلابي (ص: ۱۶۲((

و موانعي را که بر سر راه مردم تا رسیدن به حقوقشان وجود دارد بردارد. اینها مواردي بود که عملاً در خلافت فاروق اعظم مشاهده مي شد. او دروازه هاي دار الخلافه را باز گذاشته بود تا هر صاحب حقي به حقش برسد. و خود شخصا پیگیر اوضاع مردم بود و در میان راعي و رعیت به زیباترین و ساده ترین شکل ممکن عدالت برقرار نموده بود.

(زندگاني عمر- صلابي (ص: ۱۶۳((

همیشه حق را به صاحب حق مي داد و در میان دو طرف متخاصم هیچ فرقي قائل نمي شد. خویشاوندان و بیگانگان و اغنیاء و فقرا را مساوي مي دانست و این عملکرد وي برگرفته از آیه ي قرآن بود که مي فرماید:

)یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوَالِدَیْنِ وَالأقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیرًا فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرًا) نساء/ ۱۳۵

اي کساني که ایمان آورده اید، دادگري پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید (و از این سو و آن سو جانبداري نکنید) هر چند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان باشد. اگر کسي که به زیان او شهادت داده مي شود دارا یا نادار باشد، (رغبت به دارا، یا شفقت به نادار، شما را از اداي شهادت حق ، منصرف نکند) چرا که (رضاي) خداوند از (رضاي) هر دوي آنان، بهتر است (و خدا به مصلحت آن دو آگاه تر از شما است) پس از هوا و هوس پیروي نکنید که (اگر چنین کنید از حق) منحرف مي گردید (و به باطل مي افتید). و اگر زبان از اداي شهادت حق بپیچانید یا از آن ، روي بگردانید، خداوند از آنچه مي کنید آگاه است (و پاداش اعمال نیك و پادافره اعمال بدتان را میدهد). (نساء "۱۳۵) (تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۱/ ۴۲((

)یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ کُونُواْ قَوَّامِینَ لِلّهِ شُهَدَاء بِالْقِسْطِ وَلاَ یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلاَّ تَعْدِلُواْ اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ. (

اي مومنان! براداي واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روي دادگري گواهي دهید، و دشمنانگي قومي شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگري نکنید. دادگري کنید که دادگري (بویژه با دشمنان) به پرهیزگاري نزدیکتر (و کوتاه ترین راه به تقوا و بهترین وسیله براي دوري از خشم خدا) است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزي است که انجام مي دهید). (تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۱/ ۱۲۳((

از شریح روایت است: آنگاه که علی در جنگ با معاویه زرهاش را گم کرد و پس از جنگ زره را به دست فردیهودي دید که در بازار براي فروش آورده بود، علی گفت: این زره مال من است که نه آن را فروختهام و نه به کسي بخشیدهام. یهودي گفت: این زره در دست من و مال خودم است. علی گفت: برویم پیش قاضي. (سیرت حضرت علی (صلابي) (ص: ٥٣٤((

به این ترتیب نزد شریح آمدند، علی درکنار شریح ویهودي روبروي او نشست. شریح گفت: اي امیرمؤمنان جریان چیست؟گفت: آري من میگویم. این زره من است که در دست اینیهودي است و من این را به کسي نفروختهام و به کسي نبخشیدهام. شریح قاضي گفت: شاهدت کیست؟گفت: قنبر (خدمتکار) و حسن و حسین شهادت میدهند که زره مال من است، قاضي گفت: گواهي پسر به نفع پدر جایز نیست، علی گفت: گواهي مردي از اهل بهشت جایز نیست و پذیرفته نمیشوند؟ شنیدم رسول الله - صلی الله علیه وسلم - میفرمود: "حسن و حسین سردار جوانان بهشت اند". (١(

یهودي گفت: امیرمؤمنان از من به قاضي خود شکایت کرد و قاضي علیه او قضاوت کرد. گواهي میدهم که این دین حق است و گواهي میدهم که معبود بر حقي جز الله نیست و محمد رسول اوست و اعتراف میکنم که این زره زره توست. شبي که سوار بر شتر به طرف صفین میرفتي افتاد و من برداشتم، علی گفت: حال کهاعتراف کردي، زره مال تو ونیز اسبي به او داد، شریح گفت: همان یهودي را دیدم که به دفاع از علی با اشرار نهروان جنگید. (سیرت حضرت علی (صلابي) (ص: ٥٣٥((

عدالت و ترک ظلم از اوامر الله ج و اهداف رسالت رسول الله ص و فرمایشات ایشان و از صفات اصحاب رسول الله ص خصوصا خلفاء راشدین میباشد بناء کسی نمیتواند بگوید که ائمه و مجتهدین عدالت را لازم ندانسته اند. ایشان رح عدالت را لازم و واجب دانسته اند اما این قول بعضی از ائمه اهل سنت و احناف که عدالت شرطی برای امامت (حاکم) نیست مسلما در باب حاکم غالب و استیلا میباشد و الا حاکمی که بر اساس اجماع امت و شورای مسلمین و یا شورای اهل حل وعقد انتخاب شود. از شروط انتخاب او افضلیت امت و احق بودن به خلافت و عادل بودن (شروط خلفاء راشدین) میباشد. حتی علماء احناف معتقدند وقتی حاکمی عادل نباشد اگر که عزل او به فتنه (بزرگتر از ظلم او) نیانجامد باید عزل شود.

قول بعضی از علماء اهل سنت وجماعت چنین است:

وأما العدالة فصغرى، هي تجنب فسق الأعمال، وكبرى هي تجنب فسق الأعمال والمعتقد. وقد رأى بعض الحنفية أنها ليست بشرط ضروري لصحة الخلافة، وأن اختيار الفسقة و الظلمة لها جائز مع الكراهة، سواء عند التولية، أو للاستدامة، أو ممارسة مهام تقليد الولاة والقضاة وغيرهم. وقد شرح هذا الرأي كثير من متأخري الحنفية على رأسهم السرخسي، والكمال بن أبي شريف في "المسامرة" بشرح "المسايرة" للكمال بن الهمام. فقد نص السرخسي في

المبسوط (٢٢/٥) على أن "الفسق لا يخرجه عن أن يكون أهلاً للإمامة والسلطنة فإن الأئمة بعد الخلفاء الراشدين - رضي الله عنهم قل ما يخلو واحد منهم عن فسق. فالقول بخروجه من أن يكون إماماً، بالفسق، يؤدي إلى فساد عظيم .

"وعند الحنفية ليست العدالة شرطاً للصحة أى صحة الولاية فيصح تقليد الفاسق مع الكراهة. وإذا قلد عدلاً ثم جار وفسق لا ينعزل، ويستحق العزل إن لم يستلزم فتنة.
ويجب أن يدعى له بالصلاح ونحوه. كذا نقل الحنفية عن أبي حنيفة وكلمتهم قاطبة متفقة". إلا أن هذا الرأي غير صحيح عند أئمة الحنفية المعتبرين، فالإمام أبو حنيفة امتنع عن تولي القضاء للأمويين والعباسيين وحرض عليهم، وامتحن من أجل ذلك وجلد وسجن وبقي على رأيه وموقفه إلى أن توفي - رضي الله عنه -. كما أن ابن الهمام، وهو من كبار محققي" الحنفية" في "المسايرة"، وصدر الشريعة في "تعديل العلوم" صرحا بأن العدالة شرط جوهري لصحة الخلافة. (تحفة الترك فيما يجب أن يعمل في الملك [ص ١٨(]

افضلیت و عادل بودن حاکم فقط در انتخاب امت ممکن است
حال که بهترین بودن و عادل بودن شرط حاکم است این شرط زمانی محقق میگردد که امت بر افضلیت و عدالت و احق بهذا الامر بودن شخصی اجماع کند و لذا در این صورت این شروط در وی ثابت خواهد شد. و انتخاب امت به معنی این است که شخص منتخب نائب و وکیل امت میباشد.

صفات حاکم

حاکم و حکومت باید دارای صفات زیر باشند:

صفات مهم رهبر یا حاکم

۱. هویت

رهبران و حکام اسلامی را میتوان به سه دسته تقسیم کرد:

الف: پیامبر ص که مبعوث و منتصب الله و رسول الله در زمین بودند

ب: خلفاء راشدین که منتصب خدا و رسولش ص و بر اساس نص میباشند و اصحاب و امت مسلمه بر افضلیت آنها اجماع کرده اند

عامه مسلمین که ما آنها را مسلمان و پیرو دین اسلام میشناسیم که اینها دو قسم اند: قسم ج و قسم د

ج: حکام مسلمانی که با زر و زور یعنی با رشوه دادن از بیت المال و یا جنگ و شمشیر توانسته اند حاکمیت را بدست آورند که ملوک میباشند

د: حکام مسلمانی که نائب امت میباشد و توسط اهل حل و عقد که فضلای امت میباشند و یا هم شوری مسلمین به حکومت رسیده اند که نائب امت میباشند

۲. ایمان

از جمله شروط خلافت مسلمان و مومن بودن است؛ قال الله تعالي: "وَلَن يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً" و واضح است که این معاني از غیر مسلمان سرانجام نشود و اگر خلیفه کافر گردد (العیاذ بالله)، بر وي خروج و بر ضد وی جهاد واجب است.

۳. علم

و از آنجمله آنست که مجتهد باشد زیرا که خلافت متضمن است قضاء و احیاء علوم دین و امر به معروف و نهي از منکر را، و این همه بدون مجتهد صورت نه گیرد قال رسول الله: (اَلقُضَاةُ ثَلثَةٌ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ وَاِثنَانِ فِي النَّارِ فاما الذي في الجنّه فرجلٌ عَرَفَ الحقَّ فَحَكَمَ به فهو في الجنّه ورَجُلٌ عَرَفَ الحق فَجَارَ في الحكم فهو في النار ورَجُلٌ قَضي للنّاس على جهل فهو في النّار) "رواه ابوداود (۱)" و اصل معني اجتهاد آنست که جمله عظیمه از احکام فقه دانسته باشد به ادله تفصیلیه از کتاب و سنت و اجماع و قیاس، و هر حکمي را منوط بدلیل او شناخته باشد و ظن قوي بهمان دلیل حاصل کرده. پس در این زمانه مجتهد نمي تواند شد مگر کسیکه جمع کرده باشد پنج علم را.

۱-علم کتاب قراءةً و تفسیراً ۲-علم سنت باسانید آن و معرفت صحیح و ضعف در آن ۳-علم اقاویل سلف در مسائل تا از اجماع تجاوز نه نماید و نزدیك اختلاف علی قولین، قول ثالث اختیار نه کند ٤-علم عربیت از لغت و نحو و غیر آن ٥-علم طرق استنباط و وجوه تطبیق بین المختلفین.

بعد از آن اعمال فکر کند در مسائل جزئیه و هر حکمي را منوط بدلیل او بشناسد و لازم نیست که مجتهد مستقل باشد مثل ابوحنیفه و شافعي بلکه مجتهد منتسب که تحقیق سلف را شناخته و استدلالات ایشان فهمیده ظن قوي در هر مسئله بهم رساند کافي است. و تحقیق آن است که احیاي تفسیر قرآن نیز بغیر این علوم پنجگانه میسر نیست لیکن معتبر آنجا احادیث اسباب نزول مناسب اوست و آثار سلف در باب تفسیر و حفظ و قوت فهم سیاق و سباق و توجیه و مانند آن، و بر علم تفسیر قیاس باید کرد جمیع فنون دینیه را. والله اعلم. (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء ص: ۹(

٤. تدبیر مصالح

و از آن جمله آنست که متکلم و سمیع و بصیر باشد؛ زیرا که لازم است بر خلیفه حکم کردن بوجهي که در مقصد او اشتباه واقع نشود و معرفت مدعي و مدعي علیه و مقر و مقرله و شاهد و مشهود علیه و استماع کلام این جماعه. و واجب است بر وي تولیت قضاه امصار و نصب عمال و امر کردن مرجیوش را بآنچه در جهاد پیش آید و اینها بدون تدبیر و مصلحت ممکن نمیشود.

٥. تقوی

از جمله صفات حاکم تقوی میباشد. تقوی به معنی آن که برنامه روش زندگی فقط بر اطاعت از خدا و حصول رضای خدا باشد. هدف و نیت هر عملی فقط خدا باشد. تقوی به معنی طرد و رد نفس اماره بالسوء و شیطان میباشد و این ها ضرورت و لازمه عدالت و مساوات و نیکوکاری حاکم میباشد.

٦. شجاعت

و از آن جمله آن است که شجاع باشد و صاحب راي در حرب و سلم وعقد ذمه وفرض مقاتله و تعیین امرا و عمال و صاحب کفایت یعني دعه دوست (آرام طلب) نباشد و نه ناکرده کار که خبط کند در امور و نتواند سرانجام دادن مهمات را؛ زیرا که جهاد بجز از شجاع و صاحب راي کافي صورت نه بندد و آن مطلب اعظم است از مطالب خلافت.

٧. عدالت

و از آنجمله آنست که عدل باشد یعني مجتنب از کبائر غیر مُصر بر صغائر، و صاحب مروت باشد نه هرزه گر خلیع العذار؛ زیرا که در شاهد و قاضي و راوي حدیث هرگاه این معاني شرط است پس در ریاست عامه که زمام خلق بدست او افتد اولي است بانکه شرط باشد.

قال الله تبارك وتعالي: "مِمَّن تَرۡضَوۡنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ (۳)" و مرضي بودن مفسّر است بعدالت و مروت.

٨. مشروعیت

هرکس مشروعیت خود را از هویت خود میگیرد.

الف: پیامبر ص توسط خدا ج مبعوث شد لذا مشروعیت ایشان از حکم الله ج است.

ب: خلفاء راشدین نائب های پیامبر و وزراء او بودند و بعد از ایشان نیز به تایید آیات خداوند ج و احادیث رسول الله به حکومت رسیدند لذا مشروعیت خود را از خدا ج و رسولش ص میگیرند

ج: حکامی که بر اساس شورای مسلمین و اجماع امت انتخاب شده اند مشروعیت خود را از حکم شوری میگیرند. شورا خود مصدر امر است و اولی الامر (مشروط و محدود) میباشد. و حکم شورای مسلمین و اجماع امت همانا مورد تایید و رضایت خدا ج و رسولش ص میباشد

د: حکام و امرایی که از طریق استیلا و زر و زور به حکومت رسیده اند مشروعیت خود را از ضرورت وقت و شرایط مسلمین میگیرند. اگر چه این مشروعیت حکومت حکام را مشروع نمیکند بلکه اطاعت مسلمین در آنچه مطابق شرع باشد را از این حکام غاصب مجاز میگرداند. این مشروعیت موقت بوده تا زمانیکه خداوند راهی برای مسلمین ایجاد کند (حدیث شریف در باب حکام ظالم)

۹. سلامت عقل و حواس

واز آن جمله آن است که عاقل و بالغ باشد؛ زیرا که مجنون و سفیه و صبي محجورند از تصرفات جزئیه خویش قال الله تعالي: "ولا تُؤتُوا السُفَهَآءَ اَموالَكُم (۱)" چون بر مال خودها قادر نباشند بر اموال و رقاب مسلمین البته تسلط ایشان صحیح نباشد وکارهاي مطلوب از استخلاف بالقطع از این جماعت سرانجام نمي شود.

و واجب است بر وي تولیت قضاه امصار و نصب عمال و امر کردن مرجیوش را بآنچه در جهاد پیش آید و این همه بدون سلامت اعضاء و حواس متحقق نشود و مقدمه واجب واجب است.

۱۰. سلامت جسم

و از آن جمله آنست که متکلم و سمیع و بصیر باشد؛ زیرا که لازم است بر خلیفه حکم کردن بوجهي که در مقصد او اشتباه واقع نشود و معرفت مدعي و مدعي علیه و مقر و مقرله و شاهد و مشهود علیه (۲) و استماع کلام این جماعه.

و واجب است بر وي تولیت قضاه امصار و نصب عمال و امر کردن مرجیوش را بآنچه در جهاد پیش آید و این همه بدون سلامت اعضاء متحقق نشود و مقدمه واجب واجب است.

۱۱. قریشی بودن

لازم است که خلیفه قریشي باشد و نسب او از قریش باشد؛ زیرا که حضرت ابوبکر صدیق انصار را از خلافت منصرف کردند باین حدیث که آنحضرت فرمودند: "اَلأَئِمَّهُ مِن قُرَيش". حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ - رضي الله عنه -، أَنَّ النَّبِيَّ - صلى الله عليه وسلم -، قَالَ: النَّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ فِي هذَا الشَّأْنِ، مُسلِمُهُمْ تَبَعٌ لِمُسْلِمِهِم، وَكَافِرُهُمْ تَبَعٌ لِكَافِرِهِمْ» (أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب)

یعني: «ابو هریره - رضي الله عنه - گوید: پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: مردم در امر خلافت پیرو قریش هستند، آنان که مسلمانند از قریشیهای مسلمان، و آنان که کافرند از قریشیهای کافر پیروی می کنند.»

حدیث: «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ - صلى الله عليه وسلم -، قَالَ: لاَ يَزَالُ هذَا الأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمُ اثْنَانِ»
(أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب(

١٢. آزاد باشد

وازآن جمله آنست که حرباشد زیراکه عبد قابل شهادت در خصومات نیست وبنظر مردم حقیرومهین، وواجب است بروي مشغول بودن بخدمت سید خود. (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ٨((

١٣. مرد بودن

از آن جمله آنست که ذکر (مرد) باشد نه امرأة (زن)؛ زیراکه در حدیث بخاري آمده: "مَا اَفلَحَ قَومٌ وَلَّوا أمرَهُم اِمرَأه(١)"
چون بسمع مبارك آنحضرت صلي الله وعليه وسلم رسيد كه اهل فارس دختر كسري را بباد شاهي برداشته اند فرمود: رستگار نشد قومي كه والي امر بادشاهي خود ساختند زني را، وزيراكه امرأه ناقص العقل والدين است ودرجنگ وپيكار بيكار وقابل حضور محافل ومجالس ني؛ پس ازوي كارهاي مطلوب نه برآيد.
(ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ) [النساء: ٣٤]. «مردان قیم زنانند.»

١٤. بالغ بودن

واین که بالغ باشد به دلیل فرمودهٔ آنحضرت ص که «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلاَثَةٍ، فَذَكَرَ الصَّبِيَّ حَتَّى يَحْتَلِمَ، الْمَجْنُونِ حَتَّى يفِيقَ» «قلم (مسئولیت) ازسه کس برداشته شده است، ازپسرتازمانی که بالغ شود و از دیوانه تا هوشیار شود.»

ماوردی در احکام السلطانیة شرایط امام یا خلیفه مسلمین را چنین ذکر نموده است:
وَأَمَّا أَهْلُ الْإِمَامَةِ فَالشُّرُوطُ الْمُعْتَبَرَةُ فِيهِمْ سَبْعَةٌ: أَحَدُهَا: الْعَدَالَةُ عَلَى شُرُوطِهَا الْجَامِعَةِ.
وَالثَّانِي: الْعِلْمُ الْمُؤَدِّي إلَى الِاجْتِهَادِ فِي النَّوَازِلِ وَالْأَحْكَامِ.
وَالثَّالِثُ سَلَامَةُ الْحَوَاسِّ مِنْ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ وَاللِّسَانِ لِيَصِحَّ مَعَهَا مُبَاشَرَةُ مَا يُدْرَكُ بِهَا.
وَالرَّابِعُ: سَلَامَةُ الْأَعْضَاءِ مِنْ نَقْصٍ يَمْنَعُ عَنْ اسْتِيفَاءِ الْحَرَكَةِ وَسُرْعَةِ النُّهُوضِ.
وَالْخَامِسُ: الرَّأْيُ الْمُفْضِي إلَى سِيَاسَةِ الرَّعِيَّةِ وَتَدْبِيرِ الْمَصَالِحِ.
وَالسَّادِسُ: الشَّجَاعَةُ وَالنَّجْدَةُ الْمُؤَدِّيَةُ إلَى حِمَايَةِ الْبَيْضَةِ وَجِهَادِ الْعَدُوِّ.
وَالسَّابِعُ: النَّسَبُ وَهُوَ أَنْ يَكُونَ مِنْ قُرَيْشٍ

وظایف خلیفه

خلیفه ویا امیر مسلمین در واقع مجری الامر است.
خلیفه ویا امیر مسلمین براساس صلاحیت ومسئولیتی که از طرف شورای مسلمین ومصوباتي که امت برآن اجماع کرده باشد وهمچنین مصوبات شورای اهل حل وعقد عمل میکند ومطابق قوانین مصوب این شورا وظایف خود

را اجرا میکند. در مبحث شورا دیدیم که حاکم اصلی و مصدر حکم و قانون اجماع امت و شورای اهل حل و عقد هستند و لذا خلیفه و امیر مسلمین باید تحت امر و نظارت این شورا وظایف محوله را انجام دهد.
خلیفه در تمامی امور تابع قوانین مصوب شورای اهل حل و عقد میباشد و تمامی اراکین دولتی و وزراء و قضات براساس تایید و تصویب شورای اهل حل و عقد توظیف میشوند. همچنین برنامه ها و تصامیم خلیفه و ارکان های دولتی بعد از تصویب شورای اهل حل و عقد اعتبار اجرایی و قانونی یافته و قابل اجرا میشوند. شورای اهل حل و عقد هرگاه که صلاح بداند میتواند حاکم و اراکین دولتی را استجواب و استیضاح کند.
البته در حکومت اسلامی اجماع امت بالاترین مرجع حکم و امر و منبع تصمیم و قانون میباشد و شورای اهل حل و عقد در محدوده اختیاراتي که امت به او داده عمل میکند.

عزل خلیفه

فرق هایی بین امت سالاری و ملوکیت وجود دارد. در ملوکیت حاکم براساس قدرت شمشیر و یارانش حکومت میکند و بوسیله زر و زور حکومت را اداره میکند اما در امت سالاری خلیفه نائب و وکیل مسلمین میباشد و هرگاه موکل و منوب بخواهد میتواند وکیل و نائب خود را از وکالت و نیابت که همانا خلافت باشد عزل کند و این عزل بدون هیچ فتنه و جنگ و نزاع خواهد بود. خلیفه و یا امیر مسلمین بعد از عزل شدن توسط اجماع امت و یا شورای اهل حل و عقد در محکمه شرعی حاضر خواهد شد و بعد از اینکه محکمه حکمی در باره او داد آن حکم را پذیرفته و بر او اجرا خواهد شد. و راه برای انتخابات و انتخاب نائب و زعیم جدید و بهتر باز خواهد شد. در اینجا نهادهای قانونی و نیروهای مسلح و امنیتی تابع قانون و تصامیم شواری اهل حل و عقد میباشند و هیچ نزاع و فتنه ای ایجاد نخواهد شد. و حکومت به شکل مسالمت آمیزی به شخص واجد شرایط سپرده خواهد شد.
اگر در زما گذشته مخالفت و یا عزل حاکم به معنی جنگ و فتنه بزرگ بود بدلیل آن بود که این حکومتها ملوکیت و پادشاهی و یا امارتهای مطلقه بودند. اما در امت سالاری ما چنین تشویشهایی نخواهیم داشت.
به طور مثال در حکومتهای ملوکیت میبنیم که
عمل صحابه و تابعی: گفته اند که فسق و فجور و جور و ستم و فساد برخی زمامداران پس از خلفای راشدین به وقوع پیوست، با این حال بسیاری از صحابه و تابعین از قیام بر ضد ایشان پرهیز نموده و از فتنه دوری گزیده، و قیام کنندگان بر امیر و خلیفه را یاری نکردند.
اما گروه دیگری نیز بودند که:
گروه دوم: معتقدند که قیام و انقلاب مسلحانه بر ضد خلیفه یا رئیس دولت، در صورت فسق و خروج او از امر خداوند، و ستم بر رعیتش، و پافشاری اش بر گمراهی و ضلال، و دوری از حق، و نشنیدن نصیحت و ارشاد، ترک میانه روی و راست رفتاری، و بازگشت به راه خدا، و حکم طبق احکام الهی، واجب است.

اما عزل خلیفه و حاکم در نظام ملوکیت

الفصل السادس فيما ينعزل به الخليفة من الخلافة أو ولى العهد من ولاية عهده وفيه مهيعان

المهيع الأول فيما ينعزل به الخليفة وهو على خمسة أضرب

الضرب الأول الخلع وله حالتان

الحالة الأولى أن يخلع الخليفة نفسه من الخلافة لعجز من القيام بأمور الناس من هرم أو مرض ونحوهما فإذا خلع نفسه لذلك انخلع لأن العزل إذا تحقق وجب زواله ولايته لفوات المقصود منهما

أما إذا عزل نفسه لغير عجز ولا ضعف بل آثر الترك طلبا للتخفيف حتى لا تكثر أشغاله في الدنيا ويتسع حسابه في الآخرة ففيه لأصحابنا الشافعية وجهان في التتمة

أحدهما الانعزال لأنه كما لم تلزم الإجابة إلى المبايعة لا يلزمه الثبات

مآثر الإنافة في معالم الخلافة [ص ٣٢]

والثاني لا ينعزل لأن الصديق رضى الله عنه قال أقيلونى ولو كان عزل نفسه مؤثرا لما طلب الإقالة ولو عهد الخليفة العاجز عن القيام بأمور الخلافة لمرض أو هرم إلى غيره قبل عزل نفسه صح عهده إليه وانعقدت ولاية المعهود إليه ولو مضى على ما هو عليه من العجز فلم يعزل نفسه ولم يعهد إلى غيره بايع أهل الحل والعقد غيره ليقوم بأمور المسلمين

ولو عزل نفسه من غير عذر من عجز أو طلب تخفيف ففيه ثلاثة أوجه

أصحها أنه لا ينعزل لأن الحق في ذلك للمسلمين لا له

والثاني ينعزل لأن إلزامه الاستمرار قد يضر به في آخرته ودنياه

والثالث (١٢٠أ) إن لم يول غيره أو ولى من هو دونه لم ينعزل وإن ولى مثله أو أفضل منه ففى الانعزال وجهان

الحالة الثانية أن يخلعه أهل الحل والعقد

قال المتولى إن كان قد حدث في حاله خلل فلهم عزله وإن كان مستقيم الحال فليس لهم ذلك لأنا لو جوزنا ذلك لأدى إلى الفساد لأن الآدمي ذو بدرات فلا بد من تغير الأحوال في كل وقت فيعزلون واحدا ويولون آخر وفي كثرة العزل والتولية زوال الهيبة وفوات الغرض من انتظام الأمر

مآثر الإنافة في معالم الخلافة [ص ٣٣]

المبحث السادس ـ انتهاء ولاية الحاكم:

تنتهي ولاية الحاكم أو الخليفة بأحد أمور ثلاثة وهي (٢: (

أولاً ـ الموت: وهذا أمر طبيعي لزوال الولاية؛ لأن مدة استخلافه مؤقتة بمدة حياته. ولا يحق له توريث ولايته لأحد، وإنما الحق في التولية لأهل الاختيار، ويرى الدكتور السنهوري أن روح النظام الإسلامي لا تتنافى إطلاقاً مع توقيت الخلافة بمدة زمنية محدودة، إذا ما تضمن عقد الخلافة ذلك (٣.(

ثانياً ـ خلع الخليفة نفسه: وهذا حق شخصي للخليفة، حتى لا يكون مكرهاً على البقاء في منصبه بالرغم من إرادته، قال الماوردي: وإذا خلع الخليفة نفسه انتقلت إلى ولي عهده، وقام خلعه مقام موته، أي أن الأمر يضحى منوطاً باختيار أهل الحل والعقد؛ لأن ولايته مستمدة من الأمة، وليست حقاً أصيلاً له.

ثالثاً ـ العزل لتغير حاله: والذي يتغير به حاله، فيخرج به عن الإمامة شيئان: جرح في عدالته، ونقص في بدنه.

---

(١)راجع الموافقات للشاطبي: ٢/١٠، ط التجارية، الإحكام للآمدي: ٣/٤٨، ط صبيح، المستصفى للغزالي: ١/١٤٠، ط التجارية.

(٢)الأحكام السلطانية للماوردي: ص ٩ ومابعدها، ١٥-١٩، السلطات الثلاث: ٢٧٠ ومابعدها.

(٣)الخلافة للسنهوري: ص ١٩٠ ومابعدها.

الفقه الإسلامي وأدلته [٨/ ٣١٠]

أما جرح العدالة فهو الفسق: وهو ارتكابه المحظورات، وإقدامه على المنكرات، وانقياده للأهواء والشهوات.

وأما نقص البدن فهو كما ذكر سابقاً ثلاثة أقسام:

أ ـ نقص الحواس، كزوال العقل وذهاب البصر والصمم والخرس.

ب ـ نقص الأعضاء كذهاب اليدين، أو ذهاب الرجلين.

جـ ـ نقص التصرف: وهو يشتمل على نوعين: أولاً ـ الحجر بأن يستولي أحد أعوانه على السلطة ويجاهر بالمعصية أو يخالف أحكام الشرع. فإن لم يخالف حكماً شرعياً استنصرت الأمة أو الخليفة بمن يعمل على تنحيته. وثانياً ـ الأسر: بأن يقع الخليفة في أسر الأعداء وييأس المسلمون من فكاكه واستخلاصه من الأسر.

وتقرير مبدأ العزل من الأمة دليل واضح على أن الخليفة يستمد سلطانه من الأمة، وليس له ادعاء أحقيته السلطة بتفويض من الإله كما كان يزعم ملوك أوربا في القرون الوسطى. كما أنه ليس معصوماً من الخطأ، ولا حق له في التشريع وإنما ينفذ أحكام الشريعة ويجتهد في نطاقها، وليس له سلطة روحية كما هو الحال بالنسبة للبابا رئيس الكنيسة الكاثوليكية في العالم، فلا يحل ولا يحرم ولا يغفر الذنوب ولا يطرد مذنباً.

الفقه الإسلامي وأدلته [٨/ ٣١١]

در نظام امت سالاری حکومت از تصرف خلیفه و ملك و امیر خارج شده و در تصرف امت و شورای مسلمین قرار میگرد. وقتی که سلطه و تصرف از خلیفه به امت و شورای اهل حل و عقد انتقال یابد ولایت حاکم خاتمه یافته و او

وکالت و نیابت دارد و امت و شورای مسلمین میتواند در هر لحظه وکیل و نائب خود را عزل کند و شخص دیگری را به وکالت و نیابت انتخاب کند.

صفات مهم حکومت عوام

حکومت عامه مسلمین (عوام(

صفات مهم حاکم:

۱. هویت: مسلمان عام و فردی از امت
۲. ایمان: تضمین نیست
۳. علم: علم عوام تضمین نیست
٤. تدبیر: تدبیر عوام تضمین نیست
٥. تقوی: تقوی عوام تضمین نیست
٦. مصلحت: مصلحت دانی عوام تضمین نیست

صفات مهم حکومت:

۱. مشروعیت: پیامبر اکرم ص بعد از خود جانشینی تعیین نکردند و لذا امر را به عامه مسلمین یعنی امت سپردند اما ایشان به طور ضمنی و تلویحی اصحاب خاص خود را معرفی کردند تا بعد از ایشان خلافت (سی ساله) را بدست بگیرند. حال که اصحاب خاص در بین عوام نیستند امر به امت باز میگردد. علما و متقین گروه ارجح هستند اما پیامبر اکرم ص علما را به دو دسته ربانی و سوء تقسیم میکند و فرق بین تقوی و ریا را در حدیث بیان نموده و تشخیص این امور نیز بر امت است چرا که اجماع امت معصوم است و لذا امر باز به امت باز میگردد. در زمان ما احل حل و عقد نیز باید مشروعیت خود را از انتخاب امت بگیرند چرا که رای امت ارجح است.
۲. طریقه انتخاب: توسط امت
۳. دوران حکومت: تا زمانیکه امت مصلحت بداند (چرا که حکام معصوم و یا از خواص نیستند و لذا دین و ایمان آنها تضمین نیست و افضلیت و اعلمیت و اصلح بودن آنها تضمین نیست و حتی نداشتن صفات صلبیه و داشتن صفات ثبوتیه در آنها تضمین نیست و اگر زمانی داشته باشند ممکن است در آینده به دلیل مختلف از جمله بیماریهای جسمی و روحی آنها تغییر کنند و از اشخاص مطلوب به اشخاص نامطلوب تبدیل شوند
٤. اطیع الله و اطیع الرسول: اطیع الله و اطیع الرسول در اطاعت از عوام تضمین نیست لذا همواره بای مرجع معتبری مانند اجماع امت بر آنها نظارت کند و امر آنها را بسنجد و مطاع و غیر مطاع بودن آن را تشخیص و به امت ابلاغ کند

۵. قوانین: حکومت: قوانین دینی و مصالح دنیود و اوامر فردی و یا گروهی (که میتواند اشتباه و مضر باشند(

٦. اطاعت: اطاعت از حاکم عام مشروط به اطاعت او از خدا و رسول ص میباشد

۷. نظارت: نظارت بر حاکم وظیفه امت است

۸. پیشنهاد: امت و افراد امت میتوانند در مسائل دینی و دنیوی به حاکم پیشنهاد بدهد

۹. انتقاد: امت و افراد میتوانند از حاکم انتقاد کنند

۱۰. قضاوت: امت و افراد امت میتوانند درباره حاکم داوری و قضاوت نموده و رای خود را به دیگران اعلام کنند

۱۱. مخالفت: امت میتواند به دلایل قانونی با حاکم مخالفت کند

۱۲. خلع حاکم: امت حق خلع حاکم را دارد

۱۳. رابطه با امت: امت معصوم است و فرد غیر معصوم و باید که غیر معصوم از معصوم تبعیت کند لذا حکومت در اصل از آن امت است و نهادهای حکومتی وکیل امت در امر حکومت میباشند. پس امت حاکم است و حکومت نماینده امت. حاکم باید از اجماع امت که معصوم است تبیعت کند.

فصل هشتم

امت سالاری

در فصلهای قبلی دیدیم که خلیفه و یا امیر نائب مسلمین است.

وَالْإِمَامُ نَائِبٌ عَنْ الْمُسْلِمِينَ .... (المبسوط [١٤/١٣)]

بِأَنَّ الْخَلِيفَةَ نَائِبٌ عَنْ الْمُسْلِمِينَ .... (تنقيح الفتاوى الحامدية [٣٦٥/٤)]

السلطان ... نائب عن جماعة المسلمين. (الاختيار لتعليل المختار [٥٠/٥)]

قال الشافعي رح: ... للخليفة ... لأنه عامل للمسلمين (النافع الكبير [ص ١٢٢)]

أن الخليفة عامل للمسلمين ... (حاشية رد المختار على الدر المختار [٣٥٦/٧)]

...كُلّ عَامِل لِلْمُسْلِمِينَ مِنْ خَلِيفَة وَغَيْره ؛ لِأَنَّهُ عَامِل النَّبِيّ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَائِب عَنْهُ فِي أُمَّته. (شرح النووي على مسلم [٢١١/٦)]

...

و معنی جملات فوق این است که:

وقتی امام نائب مسلمین است مسلمین منوب و موکل امام میباشد

وقتی خلیفه نائب مسلمین است مسلمین منوب و موکل خلیفه میگردد

وقتی سلطان نائب جماعة مسلمین است جماعة مسلمین منوب و موکل سلطان میگردد

وقتی خلیفه عامل مسلمین است مسلمین آمر و فرمانده خلیفه میگردد

وقتی خلیفه عامل مسلمین میگردد مسلمین آمر و حاکم خلیفه میگردد

وقتی خلیفه و امرا و... که عامل نبی کریم ص است عامل مسلمین نیز میباشند.

لذا تعبیر و تفسیر قول مجتهدین مذاهب مانند امام شافعی رح این است که امت حاکم و فرمانده و موکل و منوب است و خلیفه و ملك مسلمین در واقع نائب و وکیل و عامل مسلمین میباشد.

حکومت امت

امت سالاری یا حکومت امت

به دلائیل زیر امت حاکم اصلی و صاحب حکومت است:

۱. در فصل قبل دیدیم که به هشت دلیل خلیفه و امیر نائب مسلمین و یا امت اسلامی است لذا براساس همان هشت دلیل امت حاکم اصلی است و صاحب امر و حکم و قانون و حکومت میباشد. این دلایل عبارتند از:

۹. در مبحث شورا دیدیم که مصدر امر در قرآن سه میباشد:

۱. الله ج ۲. رسول الله ص ۳. شورا

و مصدر امر یا اولی الامر بعد از خدا و رسولش ص شورا میباشد. استنباط احسن از کتاب الله و سنت رسول الله ص و همچنین امر در مسائل خارج از کتاب الله وسنت رسول الله ص از صلاحیتهای شورا میباشد. استنباط احسن از وقایع و امور دنیوی نیز بوسیله شورا انجام میگیرد. ولذا امر و حکم متعلق به شورای مسلمین (اجماع امت) میباشد. و همچنین خلیفه یا امیر مجری الامر یا نائب امت در اجرای اوامر شرع از مصادر بالا میباشد.

۱۰. در بسیاری از کتب مذاهب اربعه خلیفه یا سلطان و امیر و یا امام نائب مسلمین دانسته شده است. چراکه خلیفه و سلطان و یا امیر توسط شورای مسلمین و یا فضلای امت که اهل حل و عقد باشند انتخاب میشوند لذا امت مسلمان صاحب رای و حکم و انتخاب کننده مسئولین بوده و لذا حاکم اصلی میباشد

۱۱. در بسیاری از کتب مذاهب اربعه مجتهدین خلیفه و یا سلطان و امیر را در امور خاص و یا عام نائب و یا عامل مسلمین اعلام کرده اند و بسیاری از حقوق و وظایف آن براساس نیابت و وکالت از مسلمین است. براین اساس امت موکل و منوب و لذا صاحب حکومت میباشد.

۱۲. خلیفة الله و خیلفة رسول الله ص که توسط امت و یا فضلای امت که همانا اهل حل و عقد باشند انتخاب شود در اصول نائب امت نیز می باشد. چنانچه ابن تیمیه خلفا را نواب الله و وکلای امت میداند. و این هر دو بر یك شخص و یك وظیفه استعمال شده اند

۱۳. اجماع امت معصوم است و فرد حاکم و یا سلطان غیر معصوم است. دیگر معصومین از غیر معصوم تبعیت و پیروی نکردند بلکه غیر معصومین از معصوم تبعیت و اطاعت کرده اند، لذا امر و حکم معتلق به امت است و خلیفه و یا سلطان و امیر نائب امت در امر حکومت میباشد

۱٤. رسو الله صلی الله علیه و سلم در زمان رحلت خود کسی را خلیفه تعیین نکرد و همچنین بعد از خود کسی و یا گروهی را مامور تشکیل حکومت و یا انتخاب حاکم نکرد. ایشان ص اصحاب خود را معرفی کرده بودند اما امر نصب آنها را به امت واگذار کرده بودند. امری که بر مسلمین واجب باشد اما به فرد و یا گروه خاصی سپرده نشده باشد عامه مسلمین در آن حق مساوی دارند لذا عامه مسلمین یا امت در امر تشکیل حکومت و انتخاب حاکم حق مساوی دارند و امر مربوط به امت میباشد. فضلای صحابه که در امر حکومت اسلامی و تعیین خلیفه اقدام کردند در واقع براساس سفارش و نص آیات و احادیثی که درباره این بزرگان وجود داشت شخصا وارد مسئله تعیین خلافت شده اند و این آیات و احادیث خاص هستند و عام نیستند. مثلا سابقون الاولون و... و عشره مبشره صفات افراد خاص هستند و شخصیتهای اسلامی در زمان ما از این صفات و خصوصیات بی بهره اند و لذا از این حق و صلاحیتی که اصحاب خاص رسول الله ص در انتخاب خلیفه داشتند بی بهره اند. در زمان ما تمام مسلمین از این لحاظ مساوی و برابر میباشند و لذا امر حکومت به اجماع امت تعلق میگیرد.

۱٥. خلفاء راشدین اولی الامر و مصدر امر بودند و امر ایشان همان سنت خلفاء راشدین المهديين میباشد. اما در زمان ما خلیفه یا امیر اولی الامر نیست بلکه مجری الامر است. و امر و حکم متعلق به سه مرجع اساسی آن یعنی کتاب الله و سنت رسول الله و شورای مسلمین میباشد. چون استنباط احسن از کتاب الله و سنت رسول الله ص و استنباط امور توسط اجماع امت و شورای مسلمین صورت میگیرد براین اساس امیر نائب اجماع امت و شوری مسلمین در حکومت میباشد و حاکم اصلی امت و شورای مسلمین میباشد.

۱٦. شورای اهل حل و عقد که در عهد صحابه خلفاء را تعیین میکرد کسانی بودند که خداوند ج و رسول الله ص از ایشان راضی بودند و امت مسلمه بر افضلیت و احق بودن ایشان به خلافت و عدالت آنها باور و قبول داشتند. در زمان ما اشخاصی که این سه خصوصیت را داشته باشند تنها کسانی خواهند بود که امت بر افضلیت و احق بودن ایشان به خلافت و عدالت آنها اجماع کند. لذا شورای اهل حل و عقد خود نائب امت میباشد و هرکسی را که این شورا به خلاف تعیین کند نائب نائب امت یعنی نائب و وکیل امت میباشد.

و همچنین است خلافت حضرت علی کرم الله وجهه

طریق پنجم: بیعت اکثریت مردم

اهل علم تکلّم کرده اند در آنکه خلافت حضرت مرتضي - رضي الله عنه - بکدام طریق از طرق مذکوره واقع شده به مقتضاي کلام اکثر آنست که به بیعت مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند خلیفه شدند و اکثر نامه هاي حضرت مرتضي که بأهل شام نوشته اند شاهد این معني است. (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ١٢)) لذا این طریقه طریقه پنجم میباشد یعنی بیعت اکثر مردم مدینه و ولایات دیگر بجز حکام شام و حضرت معاویه و لشکرش.

شوري و حکومت در عصر ما

به دلایل زیر حکومت اسلامی در عصر ما باید در دست و انحصار شوری مسلمین و اجماع امت باشد:

۱. پیامبر ص بعد از خودش کسی را واضحا خلیفه تعیین نکرد. اگر چه خلفای راشدین را تایید و توصیه کرده بود. و این کار را به امت مسلمه واگذار کرد. اگر ابوبکر و عمر و چند تن از اکابر صحابه رض در انتخاب خلیفه پیش قدم شدند آنها نائبهای پیامبر در زمان حیات مبارک ص بودند و همچنین احادیث و آیات بر تایید آنها بوده لذا عمل آنها براساس نص بوده است. اما امروز که نائبهای پیامبر ص به تایید نص باشند در بین ما نیستند امر باز به امت باز میگردد ولذا امت اسلامی که اجماع آن بر ضلالت نبوده و لذا بر هدایت و عصمت میباشد مسئول امر است

۲. خلفای راشدین در زمان خود افضل امت در امر خلافت بودند. و این افضلیت براساس نص ثابت است لذا کاری که امت میبایست میکرد یعنی انتخاب افضل امت برای قیادت امت توسط خدا ج و رسول الله ص انجام شده بود و لذا دلیلی برای عمل امت در آن زمان وجود نداشت. باز هم خلفای راشدین براساس تایید رهبران مسلمین و اکابر صحابه انتخاب و تایید شدند که رای رهبران و افضل امت به معنی رای امت تلقی میشود. اما امروز ما هیچ نصی در باب افضل بودن هیچ شخصی در باب قیادت مسلمین و رهبری امت اسلامی نداریم. لذا امت باید با اجماع بر یك شخص آن را خود انتخاب کند

۳. خلفای راشدین از هدایت شدگان بودند (خلفاء الراشدین المهدیین) و ایشان از خصوصیات و صفات خاصی برخوردار بودند مثلا ایمان ثابت شده، علم اجتهاد به درجه بالا، تقوی ثابت شده به نص، .... تدبیر بسیار عالی. اجتماع و موجودیت این خصوصیات و صفات امروز در یك شخص عادی غیر ممکن است. وفقط اجتماع و موجودیت آنها در شوری مسلمین و اجماع امت وجود دارد. لذا حکومت باید در ید و انحصار شوری مسلمین و اجماع امت باشد تا حکومت از خطر گمراهی و ضلالت و ضعف و انجماد و رکود و سقوط و هرج و مرج و... نجات یابد. اجماع امت بر اداره حکومت تنها راه تضمین هدایت در امر حکومت در عصر ما میباشد و تنها حکومت براساس اجماع امت میتواند از اسلام و مسلمین و دین و جان و مال و ناموس مسلمین دفاع لازم و ضروری را انجام دهد

٤. اهل حل و عقد و شوری منصوب حضرت عمر از کبار صحابه بودند. آنها از عشره مبشره و اهل بدر و احد و بیعت رضوان و.... بودند. آنها از کسانی بودند که رضی الله عنهم و رضوا عنه بودند و... آنها افضل و اعلم و مجتهدین و کبار صحابه بودند و.... آنها نمایندگان قوم و قبیله خود و از رهبران طایفه خود بودند..... لذا آنها منصوبین به نص و معتمدین امت و نمایندگان مردم و رهبران قوم خود بودند. امروز اگر ما بخواهیم که اهل حل و عقد و شورایی در میان مسلمین داشته باشیم که مانند اهل حل و عقد شوری صحابه باشند فقط و فقط با انتخاب امت میتوان آن را ایجاد کرد چراکه اجماع امت افضل است در زمان ما. لذا امر انتخاب اهل حل و عقد و شوری مسلمین نیز از صلاحیتهای خاص امت میباشد.

۵. امروزه در عصر ما سرزمینهای اسلامی بسیار وسیع و جمعیت مسلمانان کثیر و نژادهای مسلمین متنوع و زبانهای گفتاری بسیار زیاد و فرهنگها مختلف میباشند. این بزرگی جمعیت و گستردگی اختلافات عملا راه را برای حکومت از طریق غلبه و استیلا ناممکن ساخته است. هیچ گروه و شخص و یا قومی نمیتواند از طریق غلبه با زر و زور و پول و شمشیر بر سرتاسر قلمرو امت اسلامی حکومت کند. حتی اگر بجنگد و نیم امت را از بین ببرد و سرزمینهای مسلمانان را تخریب کند باز هم ناکام خواهد بود. لذا تنها راه برای تشکیل حکومت اسلامی که شامل تمام امت مسلمه باشد همانا شوری مسلمین و اجماع امت میباشد

٦. در زمان گذشته امکانات و تواناییهای لازم برای حکومت امت به اندازه امروزه نبوده است. امروز با استفاده از تکنولوژی و وسایل موجود میتوان در هر مسئله ای در زمان بسیار اندک اجماع امت را حاصل کرد. لذا شرایط امروزه زمینه را برای حکومت امت فراهم کرده است. امروز جوامع اسلامی به آن درجه از رشد و تعالی علمی و فرهنگی و تکنولوژیکی رسیده اند که حکومت امت و حکومت براساس رای و اجماع امت را قبول نموده و از آن تبعیت نمایند.

اکنون که خلافت به نیابت از رسول الله ص و به شیوه خلفاء برای عوام الناس ممکن نیست آنها باید به شیوه و روشی عمل کنند تا بتوان حق حکومت اسلامی و اجرای شریعت به طور کامل ادا شود.

همچنان می فرماید: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ ضَعِيفًا لاَ تَأَمَّرَنَّ عَلَى اثْنَيْنِ وَلاَ تَوَلَّيَنَّ مَالَ يَتِيمٍ» «ای اباذر! همانا تو ناتوانی، هرگز بر دو تن امیر مشو و سرپرستی مال یتیم را بدوش مگیر». خداوند هم می فرماید: ﴿فَإِن كَانَ ٱلَّذِي عَلَيۡهِ ٱلۡحَقُّ سَفِيهًا أَوۡ ضَعِيفًا﴾ [البقرة: ۲۸۲]. «پس اگر آن که بر او حق است بی خرد بود یا ناتوان.»

می بینیم که علم، تقوی، تدبیر، ایمان، شجاعت، که در اصحاب کبار و خلفاء راشدین بود در بین عوام الناس و عصر ما در هیچ کس وجود ندارد و در این امور ما ضعیف هستیم و مصداق حدیث نبوی ص در باب اباذر میباشیم. لذا حکومت اسلامی باید با شرایط جدید طوری خود را تنظیم کند تا وظایف مهم یعنی اجرای شرع و سیاست مسلمین به شکل صحیح و کامل اجرا گردد. و این میسر نیست مگر با امت سالاری و امیری که نائب امت باشد و به وکالت از امت و براساس خواست و رای و نظر امت حکومت کند.

اجتهاد: گروهی از مذاهب مختلف اسلامی معتقدند شرط است که امام اهل اجتهاد در اصول دین و فروع آن باشد، تا بتواند برای به پاداشتن امور دین قیام نماید و در موارد مختلف دلیل ارائه نماید و شبهات مربوط به عقاید دینی را حل نموده و قادر به صدور فتوی در حوادث و وقایع باشد ( ) چون فعلا در زمان ما اشخاص مجتهد قلیل اند و یا اینکه نمیتوانند به حکومت برسند لذا حکومت باید در امت باقی بماند و امت سالاری باشد تا اینکه اجماع امت بتواند در امور اجتهاد کامل و صحیح داشته باشد.

واجب است بر خلیفه نگاه داشتن دین محمدي صلي الله عليه وسلم بر صفتي که بسنت مستفيضهء آن حضرتي صلي الله عليه وسلم ثابت

اجماع مصدر سوم قانون (شریعت اسلامي): اینکه: اجماع در لغت به معناي عزم، قصد و اتفاق مي باشد.

اجماع در اصطلاح: اجماع عبارت است از اتفاق تمامي مجتهدین امت اسلامي در زماني از زمان ها بعد از وفات رسول الله (صلي الله علیه وسلم) در موضوع شرعي مي باشد.

در بسا حالات امت اسلامي با هم در مسائلي اجماع کرده اند، مثلا نماز، روزه، حج، زکات به اجماع مسلمانان فرض مي باشند. امت اسلامي اجماع نمودند که سالهاي اسلامي بر اساس هجرت رسول گرامي اسلام گرفته شود. (مرجع قوانین در دین مقدس اسلام (عبدالظاهر داعي) (ص: ۹((

اجماع امت معصوم است

حدثنا العباس بن عثمان الدمشقي ثنا الوليد بن مسلم ثنا معان بن رفاعة السلامي حدثني أبو خلف الأعمى قال سمعت أنس بن مالك يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إن أمتي لا تجتمع على ضلالة فإذا رأيتم اختلافا فعليكم بالسواد الأعظم. (ابن ماجه في سننه ج ٢/ص ١٣٠٣ ح ٣٩٥٠)

-حدثنا أبو بكر محمد بن محمود ، قال : حدثنا زياد بن أيوب ، قال : حدثنا مبشر بن إسماعيل ، قال : حدثنا معان بن رفاعة ، قال : سمعت أبا خلف الأعمى ، يحدث ، عن أنس ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : « إن أمتي لا تجتمع على ضلالة ، فإذا رأيتم اختلافا فعليكم بالسواد الأعظم ». (الإبانة الكبرى لابن بطة [١/١٢٨)]

أنا يزيد بن هارون أنا بقية بن الوليد أنا معان بن رفاعة السلامي عن أبي خلف الأعمى عن أنس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن أمتي لن تجتمع على ضلالة فإذا رأيتم الاختلاف فعليكم بالسواد الأعظم. (عبد بن حميد في مسنده ج ١/ص ٣٦٧ ح ١٢٢٠)

وَعَنْ أَنَسٍ -رضي الله عنه- قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم-:

"إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَجَارَ أُمَّتِي أَنْ تَجْتَمِعَ عَلَى ضَلَالَةٍ. (حاشية السندي على ابن ماجه - (ج ٧ / ص ٣٢٠))

قَالَ الْحَافِظُ ابْنُ كَثِيرٍ: يُخْبِرُ تَعَالَى عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ بِأَنَّهُمْ خَيْرُ الْأُمَمِ. وَأَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ، وَإِنَّمَا حَازَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ قَصَبَ السَّبْقِ إِلَى الْخَيْرَاتِ بِنَبِيِّهَا مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ أَشْرَفُ خَلْقِ اللهِ وَأَكْرَمُ الرُّسُلِ عَلَى اللهِ، وَبَعَثَهُ اللهُ بِشَرْعٍ كَامِلٍ عَظِيمٍ لَمْ يُعْطَهُ نَبِيٌّ قَبْلَهُ وَلَا رَسُولٌ مِنَ الرُّسُلِ. فَالْعَمَلُ عَلَى مِنْهَاجِهِ وَسَبِيلِهِ يَقُومُ الْقَلِيلُ مِنْهُ مَا لَا يَقُومُ الْعَمَلُ الْكَثِيرُ مِنْ أَعْمَالِ غَيْرِهِ مَقَامَهُ. (تحفة الأحوذي - (ج ٧ / ص ٣٢١)) (الجامع الصحيح للسنن والمسانيد [٢/٩٢)]

١٣٦٢٣- حدثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل حدثني محمد بن أبي بكر المقدمي ثنا معتمر بن سليمان عن مرزوق مولى آل طلحة عن عمرو بن دينار عن ابن عمر : قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم : (لن تجتمع أمتى على الضلالة أبدا فعليكم بالجماعة فإن يد الله على الجماعة) (المعجم الكبير [١٢/٤٤٧)]

٦٩٠٦ - إن الله قد أجار أمتى أن تجتمع على ضلالة (ابن أبى عاصم ، والضياء عن أنس) (جامع الأحاديث [٨/٨٥)]

١٨٨٢٦- لن تجتمع أمتى على الضلالة أبدا فعليكم بالجماعة فإن يد الله على الجماعة (الطبرانى عن ابن عمر) (جامع الأحاديث [١٨/٥٥)]

٩١٨ (إن أمتى لا تجتمع على ضلالة فإذا رأيتم اختلافا فعليكم بالسواد الأعظم (عبد بن حميد ، وابن ماجه عن أنس) (جمع الجوامع أو الجامع الكبير للسيوطي [ص ٧١٣٠)]

٢٣٥٣ (إن الله قد أجار أمتى أن تجتمع على ضلالة (ابن أبى عاصم ، والضياء عن أنس) (جمع الجوامع أو الجامع الكبير للسيوطي [ص ٨٥٦٧[

٦٣٣ (لن تجتمع أمتى على الضلالة أبدا فعليكم بالجماعة فإن يد الله على الجماعة (الطبرانى عن ابن عمر) (جمع الجوامع أو الجامع الكبير للسيوطي [ص ١٦٧٥٢[

٣٩٤٠ - حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عُثْمَانَ الدِّمَشْقِيُّ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ حَدَّثَنَا مُعَانُ بْنُ رِفَاعَةَ السَّلَامِيُّ حَدَّثَنِي أَبُو خَلَفٍ الْأَعْمَى قَالَ سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ أُمَّتِي لَا تَجْتَمِعُ عَلَى ضَلَالَةٍ فَإِذَا رَأَيْتُمْ اخْتِلَافًا فَعَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ. (سنن ابن ماجه [١١/٤٤٢[

٣٩٥٠ - حدثنا العباس بن عثمان الدمشقي . حدثنا الوليد بن مسلم . حدثنا معان بن رفاعة السلامي . حدثني أبو خلف الأعمى قال سمعت أنس بن مالك يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم : يقول إن أمتي لا تجتمع على ضلالة . فإذا رأيتم اختلافا فعليكم بالسواد الأعظم . (في الزوائد في إسناده أبو خلف الأعمى واسمه حازم بن عطاء وهو ضعيف. وقد جاء الحديث بطرق في كلها نظر. قاله شيخنا العراقي في تخريج أحاديث البيضاوي (

-٣٩٥٠] ش - (السواد الأعظم) أي الجماعة الكثيرة . فإن اتفاقهم أقرب إلى الإجماع . قال السيوطي في تفسير السواد الأعظم أي جماعة الناس ومعظمهم الذين يجتمعون على سلوك المنهج المستقيم. والحديث يدل على أنه ينبغي العمل بقول الجمهور. (سنن ابن ماجه [١٣٠٣/٢[

٤٠٨٥ - حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عُثْمَانَ الدِّمَشْقِيُّ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ حَدَّثَنَا مُعَانُ بْنُ رِفَاعَةَ السَّلَامِيُّ حَدَّثَنِى أَبُو خَلَفٍ الْأَعْمَى قَالَ سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ -صلى الله عليه وسلم- يَقُولُ «إِنَّ أُمَّتِى لَنْ تَجْتَمِعَ عَلَى ضَلَالَةٍ فَإِذَا رَأَيْتُمْ اخْتِلَافًا فَعَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ». (سنن ابن ماجه [٩١/١٢[

٩٠٩"- إن أمتي لن تجتمع على ضلالة فإذا رأيتم اختلافا فعليكم بالسواد الأعظم". (ه عن أنس) (كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال [١٨٠/١[

١٠٢٦"- إن الشيطان ذئب الإنسان كذئب الغنم يأخذ الشاة الشاذة القاصية والناحية وإياكم والشعاب وعليكم بالجماعة والعامة والمسجد". (عب حم عن معاذ(

١٠٢٧" - الشيطان ذئب الإنسان كذئب الغنم يأخذ الشاة الشاذة والقاصية والناحية فعليكم بالجماعة والإلفة والعامة والمساجد وإياكم والشعاب". (طب والسجزي في الإبانة عن معاذ(

١٠٢٨"- أيها الناس عليكم بالجماعة وإياكم والفرقة". (حم عن رجل(

١٠٢٩"- لن تجتمع أمتي على ضلالة أبدا فعليكم بالجماعة وإن يد الله على الجماعة". (طب عن ابن عمر(

١٠٣٠"- لا يجمع الله عز وجل أمر أمتي على ضلالة أبدا اتبعوا السواد الأعظم يد الله مع على الجماعة من شذ شذ في النار" . (الحكيم وابن جرير عن ابن عمر) (ك عن ابن عباس(

١٠٣١"- يد الله على الجماعة، والشيطان مع من خالف الجماعة يركض". (طب عن عرفجة(

١٠٣٢"- يد الله على الجماعة فإذا اشتذ (١) الشاذ منهم اختطفه الشيطان

)كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال [٢٠٦/١(

٣٤٤٥٤"-أمتي أمة مرحومة، مغفور لها، متاب عليها."الحاكم في الكنى-عن أنس."

٣٤٤٥٥"-إن الله تعالى أجاركم من ثلاث خلال: أن لا يدعو عليكم نبيكم فتهلكوا جميعا، وأن لا يظهر أهل الباطل على أهل الحق، وأن لا تجتمعوا على ضلالة."د-عن أبي مالك الأشعري"١.

٣٤٤٥٧"-إن الله تعالى تجاوز لأمتي عما حدثت به أنفسها ما لم تتكلم به أو تعمل به."ق، ٤ عن أبي هريرة، طب-عن عمران بن حصين."

٣٤٤٥٨"-إن الله تعالى تجاوز لي عن أمتي الخطأ والنسيان وما استكرهوا عليه."هـ-عن أبي ذر، طب، ك-عن ابن عباس."

٣٤٤٥٩"-إن الله تعالى قد أجار أمتي أن تجتمع على الضلالة."ابن أبي

١ أخرجه أبو داود كتاب الفتن باب ذكر الفتن ودلائلها رقم ٤٢٣٣ وقال المنذري في عون المعبود ٣٢٧/١١ والحديث تفرد به أبو داود. ص.

٢ أخرجه مسلم كتاب الفضائل باب إذا أراد الله تعالى رحمة أمة... رقم "٢٢٨٨" ص.

)كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال [١٥٥/١٢(

٢٠٦٩- وعن أنس بن مالك قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

إن أمتي لا يجتمعون على ضلالة فإذا رأيتم الاختلاف فعليكم بالسواد الأعظم. (مسند الشاميين [١٩٦/٣(

٢٠٣٨ - وعن أنس بن مالك ، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : « إن أمتي لا يجتمعون على ضلالة (١) ، فإذا رأيتم الاختلاف فعليكم بالسواد الأعظم ». (مسند الشاميين للطبراني [٢١٥/٦(

٣٤٥٣١"-إن أمتي مرحومة ليس عليها في الآخرة حساب ولا عذاب، إنما عذابها في الدنيا القتل والبلابل والزلازل والفتن."حم، ك، هب-عن أبي موسى."

٣٤٥٣٢"-إن الله تعالى أجاركم من ثلاث خلال: أن لا يدعو عليكم نبيكم فتهلكوا جميعا، وأن لا يظهر أهل الباطل على أهل الحق، وأن لا تجتمعوا على ضلالة، فهؤلاء أجاركم الله تعالى منهن، وربكم أنذركم ثلاثا: الدخان يأخذ المؤمن كالزكمة ويأخذ الكافر فينتفخ ويخرج كل مسمع منه، والثانية الدابة، والثالثة الدجال. "طب عن أبي مالك الأشعري، وروى صدره". (كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال [١٧٢/١٢(

١٢٢٠- أنا يزيد بن هارون أنا بقية بن الوليد أنا معان بن رفاعة السلامي عن أبي خلف الأعمى عن أنس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إن أمتي لن تجتمع على ضلالة فإذا رأيتم الاختلاف فعليكم بالسواد الأعظم. (مسند عبد بن حميد [ص ٣٦٧(

حضرت ابوبکر خطاب اصحاب رسول الله ص می فرماید:

خداوند شما را هرگز به گمراهی جمع نمی کند (حیات صحابه (ص ۸۳۳)) و مسلما حضرت ابوبکر این سخن را براساس احادیث که در بالا ذکر شده است فرموده است.

شریعت، ضرورت یا بدعت

۱. آیا حاکمیت امت و شورای مسلمین و نائب بودن امیر و مجری الامر بودن آن مطابق نص شریعت است یا ضروت است و یا هم بدعت؟

۲. نظر فقها و مجتهدین مذاهب درباره این مسئله چیست؟

۳. آیا به خیر امت مسلمان است یا به شر آن؟ آیا ثواب است یا گناه؟

٤. آیا امت سالاری و یا حکومت امت و نیابت خلیفه و امیر مسئله جدیدی است و برخواسته از دموکراسی غربی است؟ آیا در گذشته چنین اعتقادی وجود داشته است؟

۵. آیا تاکنون حکومتی براساس حاکمیت امت و نیابت سلطان و امیر تشکیل شده است؟

جواب این سئوالات در متن کتاب آمده و واضح است:

۱. حاکمیت امت و نیابت خلیفه و امیر مسلمین براساس استنباط از آیات و احادیث و سنت پیامبر ص و سنت خلفای راشدین میباشد

۲. بسیاری از فقها و مجتهدین خلیفه و سلطان را نائب و وکیل امت و عامل للمسلمین میدانند و لذا امت را منوب و موکل و آمر و فرمانده خلیفه و نائب می شمارند و این به معنی حاکمیت امت و امت سالاری میباشد

۳. در حکومت براساس اجماع امت ضلالت نیست و لذا این چنین حکومتی به خیر و صلاح امت است

٤. در این کتاب سخنی از فلاسفه یونان و یا انقلاب فرانسه و یا امریکا و قانون اساسی آن مطرح نشده است و نه هم به فلسفه غربی ارجاع و یا استدلال شده است. اگر کسی با بغض و عناد به این کتاب بنگرد شاید او در این کتاب اثری از آیات قرآن و احادیث نبوی ص و یا هم اجماع مجتهدین و رای فقها نیابد و همه را سوء تفسیر بخواند. (استغفرالله من ذالك(

۵. حکومت خلفاء راشدین براساس نیابت از رسول الله ص بوده است و براساس کتاب الله و سنت رسول الله ص و مشورت با اهل حل و عقد که همانا اصحاب کبار بودند اداره میشد. حکومت ملوک براساس قدرت غالب و زر و زور حکام اداره میشد لذا میتوان گفت که حکومتی براساس امت سالاری و نیابت امت تشکیل نشده است. یعنی شرایط زمان برای حکومت امت سالاری مهیا نبوده است.

حتی در جوامع غربی که دموکراسی دو هزار سال قبل و در زمان فلاسفه یونان مطرح و معرفی شد. باز هم نظر به شرایط سیاسی و اقتصاد و اجتماعی و نظامی و تکنولوژیکی زمان امکان تشکیل حکومت دموکراتیك و مردمی

نبود. از زمان معرفی دموکراسی تا زمان عملی شدن دموکراسی نزدیك به دو هزار سال طول کشید و در این میانه حکومتهای غربی در دست حکام و سلاطین مستبد و خونریز بود. در جامعه اسلامی نیز بعد از خلفای راشدین شرایط اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی و تکنولوژیکی لازم برای تشکیل امت سالاری وجود نداشته است و حکومت در دست ملوک مستبد قرار داشته است. اکنون که شرایط مهیا شده است و مردم سالاری در غرب موفق شده است همین شرایط درکشورهای اسلامی نیزکما بیش مهیا شده است و امت سالاری در جامعه اسلامی نیز امکان موفقیت دارد.

امت سالاری مطابق شرع است یا براساس ضرورت است و یا هم بدعت؟

برای توضیح این مسئله باید گفت که استدلال و استناد ما در امر امت سالاری به مراجع زیر است:

۱. کتاب الله
۲. سنت رسول الله ص
۳. شوری مسلمین و اجماع امت (اجماع و قیاس)

این سه مصیر امر که اولي الامر حقيقي میباشند اساس حکومت اسلامی را ایجاد کرده اند. اما در این سه مصدر امر سه عامل اساسی برای تغییر حکومت و شکل آن وجود دارد که عبارتند از:

۱. تکلیف و وسعت
۲. مصالح مرسله
۳. مقاصد الشریعة

در فصل بعدی این سه عامل فوق الذکر و تاثیر آن بر نوعیت حکومت و صلاحیت و مسئولیت امت و نائبش مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. امت سالاری مطابق این سه عامل یعنی براساس تکلیف و وسعت و مصالح مرسله و مقاصد االشریعة ضرورت اجتناب ناپذیر میباشد.

میدانیم جز صفت آخر که در همه رهبران و حکام یکی است دیگر صفات در ایشان به درجات مختلف متفاوت بوده است. و همین اختلاف در صفات حاکم باعث اختلاف در نوع حکم و امر میباشد و همچنین شرایط رابطه رهبر و امت را تعیین میکند. این صفات و شرایط رهبر باعث میشود که امت نسبت به حاکم وظایف و اختیارات و صلاحیتها و مسئولیتهایی داشته باشد. عمده این مسئولیتها و صلاحیتها و وظایف امت در مقابل رهبر و یا حاکم عبارتند از:

۱. مشروعیت حاکم

برامت لازم است تا بداند کسی که حکومت میکند کیست؟ او از طرف چه کسی انتخاب شده است و نائب کیست؟ حدود وسعت و تکلیف او چه اندازه است؟ رابطه امت با چگونه است؟ آیا حاکم امیر المومنین است یا وکیل المومنین

۲. طریقه انتخاب حاکم

رهبر و یا امیر و نائب چگونه باید انتخاب شود. طریقه صحیح انتخاب امیر چیست؟

۳. دوران حکومت حاکم

رهبر و یا امیر و نائب چه مدت باید حکومت کند؟ آیا دائم العمر است و یا محدود

٤. اطیع الله و اطیع الرسول در امر حاکم

آیا در اطاعت از این رهبر و یا امیر و نائب اطیع الله و اطیع الرسول که واجب امت است انجام میشود؟ آیا در اجرای فرامین حاکم معصیتی برای امت میشود یا نه؟

۵. قوانین حکومت حاکم

قوانین حکومت و صلاحیتهای رهبر و امیر از کجا آمده اند؟ آیا اجرای حکم است و یا استدلال به شرع و یا نظر شخصی؟ آیا او در استلال به شرع قدرت علمی و اجتهادی لازم را دارد که دچار سوء تفسیر نصوص نشود

٦. اطاعت از حاکم

در چه مسائلی باید از حاکم اطاعت شود و در چه مسائلی باید از او اطاعت نشود؟ حیطه و اندازه صلاحیتهای حاکم چیست؟ آیا برای خوردن یك پیاله آب نیز اجازه امیر المومنین لازم است یا نه؟

۷. نظارت بر حاکم

آیا حاکم معصوم است یا خیر؟ اگر معصوم نیست پس باید آیا تحت نظارت باشد یا خیر؟ چه کس و چه مرجعی مسئول نظارت بر حاکم باشد و حیطه صلاحیتها و مسئولیتهای ناظر چیست؟

۸. پیشنهاد به حاکم

آیا امت حق دارد به حاکم پیشنهاد و نظر و رای خود را بدهد یا خیر؟ آیا حاکم موظف است تا نظر و رای امت مسلمه را بشنود و در نظر گیرد یا نه؟

۹. انتقاد از حاکم

آیا امت مجاز به انتقاد از حاکم و رهبر است یا نه؟ اگر مجاز است اندازه و میزان انتقاد و موارد انتقاد چیست و چگونه است؟

۱۰. قضاوت درباره حاکم

آیا امت حق دارد درباره حاکم قضاوت کند؟ اعمال او را محاسبه کند یا نه؟

۱۱. مخالفت با حاکم

آیا امت حق دارد با حاکم ابراز مخالفت کند؟ اندازه مخالفت چه مقدار است؟ آیا باید با اعمال حاکم مخالفت کرد و یا میتوان با خود حاکم و حکومتش نیز مخالفت کرد؟

۱۲. خلع حاکم

آیا امت حق خلع حاکم از قدرت و ریاست دولت را دارد؟ اگر دارد چگونه و با چه شرایطی؟

۱۳. رابطه امت با حاکم

رابطه امت با حاکم چیست؟ آیا امت به حاکم ایمان دارد؟ یا بیعت کرده است؟ یا قرارداد و توافق؟

صفات و خصوصیات حکومت و صلاحیت و مسئولیت امت

هر حکومتی صفات و خصوصیاتي دارد. این صفات و خصوصیات ذاتي و عینی در یك حکومت میباشد. این که خلیفه و یا امام و یا سلطان و امیر کیست و چه صفاتي دارد و چه صلاحیت و مسئولیتی دارد و حکم و امر بدست کیست مسائلی است که در حکومتهای چهارگانه و مختلف اسلامی فرق دارد. در امت سالاری حکم و امر و حکومت متعلق به امت است و خلیفه و یا امام و یا امیر در واقع نائب امت در امر حکومت و مجری الامر است. لذا مقصود از حکومت در واقع امت است اما چون امت نائب و وکیلی برای خود در امر اجرای حکومت تعیین میکند لذا مقصود ثانویه از حکومت دستگاهی است که به نیابت و وکالت از امت امر حکومت را اجرا میکند.

در این باب دو نوع حکومت داریم:

۱. حکومت حقیقی یا حکومت امت

۲. حکومت اجرائی یا حکومت نائبهای امت

حکومت حقیقی

حکومت حقیقی همان حکومت امت است. این حکومت صفات و خصوصیاتي دارد.

صفات مهم حکومت:

۱. مشروعیت: پیامبر اکرم ص بعد از خود جانشینی تعیین نکردند و لذا امر را به عامه مسلمین یعنی امت سپردند اما ایشان به طور ضمنی و تلویحی اصحاب خاص خود را معرفی کردند تا بعد از ایشان خلافت (سی ساله) را بدست بگیرند. حال که اصحاب خاص در بین عوام نیستند امر به امت باز میگردد. علما و متقین گروه ارجح هستند اما پیامبر اکرم ص علما را به دو دسته ربانی و سوء تقسیم میکند و فرق بین تقوی و ریا را در حدیث بیان نموده و تشخیص این امور نیز بر امت است چرا که اجماع امت معصوم است و لذا امر باز به امت تعلق میگردد. در زمان ما اهل

حل و عقد نیز باید مشروعیت خود را از انتخاب و اجماع امت بگیرند چراکه رای امت اصلح است و لذا در نهایت تمامی امور و حکم و حکومت به امت تعلق میگیرد. همچنین شورا سومین مصدر امر یعنی اولی الامر بعد از خداوند ج و رسول الله ص در امور مسلمین میباشد. و شورای مسلمین و اجماع امت بر هدایت است. لذا حکم و حکومت با پیروی از فرامین الله ج و رسول الله ص در صلاحیت و قبضه شورا میباشد.

۲. طریقه انتخاب: توسط امت
۳. دوران حکومت: حکومت امد مادام العمر است و همیشه ادامه دارد.
٤. اطیع الله و اطیع الرسول: اطیع الله و اطیع الرسول در اطاعت از اجماع امت تضمین و تکمیل است.
۵. قوانین: حکومت: قوانین دینی کتاب الله و سنت رسول الله ص و مصوبات شورا که شامل شورای مسلمین و اجماع امت و شورای اهل حل و عقد میباشد
٦. اطاعت: اطاعت از اجماع امت واجب است چراکه حکم به امت تعلق گرفته است و اجماع امت معصوم میباشد
۷. نظارت: نظارت بر امت وظیفه خود امت و شورای مسلمین است
۸. پیشنهاد: امت و افراد امت میتوانند در مسائل دینی و دنیوی به شورای مسلمین پیشنهاد بدهند
۹. انتقاد: امت و افراد آن حق انتقاد از امور را دارند
۱۰. قضاوت: امت و افراد امت میتوانند درباره امور داوری و قضاوت نموده و رای خود را به دیگران اعلام کنند
۱۱. مخالفت: امت میتواند به دلایل قانونی با با هرکار و قانونی مخالفت کند
۱۲. خلع حاکم: از آنجایی که امت خود حاکم خود است خود را نمیتواند خلع کند.
۱۳. رابطه با امت: افراد امت خود باید از اجماع امت تبعیت کنند.

ب: حکومت اجرائی یا حکومت نائبهای امت

میدانیم که حکومت متعلق به امت است اما اجرای اوامر و مسئولیتهای حکومتی نیازمند به یك گروه خاص مامورین میباشد. براین اساس حکومت شخص و گروهی را به عنوان نائب و وکیل انتخاب میکند تا امورات حکومتی را اجرا کنند و مسئولیتهای حکومت را انجام دهند. این نائب و وکیل و عامل در زبان عامیانه و اصطلاح روز حاکم خوانده میشود.

صفات مهم حکومت:

۱. مشروعیت: هرکسی راکه امت به عنوان نائب و وکیل خود معرفی کند مشروعیت خود را از انتخاب امت میگیرد. او وکیل و نائب امت است و در محدوده اختیارات نیابت و قوانین و قرارداد وکالت صلاحیت و مسئولیت دارد و افراد امت در این محدوده باید از او اطاعت کنند.

۲. طریقه انتخاب: توسط امت

۳. دوران حکومت: تا زمانیکه امت مصلحت بداند (چرا که حکام معصوم و یا از خواص نیستند و لذا دین و ایمان آنها تضمین نیست و افضلیت و اعلمیت و اصلح بودن آنها تضمین نیست و حتی نداشتن صفات صلبیه و داشتن صفات ثبوتیه در آنها تضمین نیست و اگر زمانی داشته باشند ممکن است در آینده به دلیل مختلف از جمله بیماریهای جسمی و روحی آنها تغییر کنند و از اشخاص مطلوب به اشخاص نامطلوب تبدیل شوند

٤. اطیع الله و اطیع الرسول: اطیع الله و اطیع الرسول در اطاعت از عوام تضمین نیست لذا همواره باید مرجع معتبری مانند اجماع امت بر آنها نظارت کند و امر آنها را بسنجد و مطاع و غیر مطاع بودن آن را تشخیص و به امت ابلاغ کند. معنی این سخن این است که هرگاه امری در حکومت نو باشد و در قوانین شرع و مصوبات که توسط امت ایجاد شده باشد نباشد آن امر باید به رای عامه امت گذاشته شود تا اجماع بر آن و یا بر علیه آن معلوم گردد.

۵. قوانین: حکومت: قوانین دینی کتاب الله و سنت رسول الله ص و مصوبات شورا که شامل شورای مسلمین و اجماع امت و شورای اهل حل و عقد میباشد

٦. اطاعت: اطاعت از حاکم عام مشروط به اطاعت او از خدا و رسول ص و قوانین شورا میباشد

۷. نظارت: نظارت بر حاکم وظیفه امت و شورای مسلمین است

۸. پیشنهاد: امت و افراد امت میتوانند در مسائل دینی و دنیوی به حاکم پیشنهاد بدهد

۹. انتقاد: امت و افراد میتوانند از حاکم انتقاد کنند

۱۰. قضاوت: امت و افراد امت میتوانند درباره حاکم داوری و قضاوت نموده و رای خود را به دیگران اعلام کنند

۱۱. مخالفت: امت میتواند به دلایل قانونی با امیر و دستگاه حکومتی اش مخالفت کند

۱۲. خلع حاکم: امت حق خلع حاکم را دارد

۱۳. رابطه با امت: امت معصوم و فرد غیر معصوم است و غیر معصوم باید از معصوم تبعیت کند لذا حکومت در اصل از آن امت است و نهادهای حکومتی وکیل امت در امر حکومت میباشند. لذا امت حاکم است و حکومت نماینده امت بر این اساس حاکم باید از اجماع امت که معصوم است تبیعت کند.

قانون و حقوق

درباره مراجع قانون در امت سالاری در فصول مختلف صحبت شده است. در اینجا مسئله درباره حق رای صحبت میکنیم:

حق رای عامه

گفته شد که شورای مسلمین و اجماع امت صاحب حکومت و مرجع اصلی تصمیم در امت سالاری میباشد. برای تصمیم گیری در شورا و تعیین رای اجماع نیازمند به دانستن رای مسلمین عامه و خاصه میباشیم. حق رای عامه از حق امت گرفته شده است. اجماع امت همان راي قاطبه امت میباشد و عامه مسلمین همان امت است که شامل تمامی مردان و زنان و پیران و جوانان میشود. اما از انجایی که اطفال پسر و دختر تا قبل از سن بلوغ مکلفیت شرعی ندارند این اطفال حق رای نیز نخواهند داشت.

حق رای زنان

پیامبر اکرم ص می فرماید نیمه دین را از عایشه بیاموزید و بدین ترتیب حق مساوی در امر تعلیم دین که به طریق اولی رای در امور است به زن داده است و لذا نیم رای به زن میرسد و نیم رای به مرد و آراء زن و مرد مساوی میباشند. زمانیکه زن میتواند نیم امور دین را تعلیم دهد حتما میتواند نیم امور دنیا را نیز تعلیم دهد که یکی از آنان حق رای در انتخاب حکام و قوانین است.

در یك حکومت مردم سالاری دینی حتی اگر زنی وکیل منتخب شود مخالفتی با اسلام نخواهد بود چراکه این زن نه حاکم و اولوالامر بلکه وکیل و نماینده امت در امر حکومت میباشد و وکالت زن مخالفت شرعی ندارد اگر چه ارجح نیست. همچنین وزارت و ریاست زن در ادارات نیز ممانعت ندارد چراکه این وزارت و ریاست در حقیقت نیابت حاکم و دولت اسلامی در آن امر است و نیابت و وکالت برای زن مجاز است. آنچه برای زن منع شده است امام و یا سلطن و اولی الامر بودن است.

طریق شورا و اجماع امت

ممکن است کسی بگوید که شورای اهل حل و عقد در صدر اسلام و همچنین این که خلفای راشدین با بزرگان صحابه در بعضی امور مشورت میکردند شکل دیگری داشت و این امر با اجماع امت و یا مجالس شورای ملی و یا پارلمان منتخب مردم فرق دارد. آنها توسط آراء مسلمین و صندوقهای رای انتخاب نشده بودند و مجالس آنها منظم و مدون نبوده است.

در اینجا چند مسئله مهم وجود دارد:

شورای اهل حل و عقد در عهد صحابه از اصحاب خاص بودند و خلفای راشدین با بزرگان صحابه یعنی اصحاب رسول الله ص که در زمان ایشان به خود حضرت پیامبر مشورت میدادند مشورت میکردند.
آیا کسانی را که الله ج از آنها راضی باشد و رسولش ص آنها را به دوستی و مشورت و مصاحبت انتخاب کند نیازی به انتخاب مجدد توسط مردم دارند؟
آیا از کسانی که پیامبر ص آن ها را واجد و مناسب مشورت میدانستند کسی بهتر برای مشورت پیدا میشود؟
آیا اگر انتخاباتي برگزار میشد آیا مسلمین صدر اسلام و اصحاب جز کسانی که خدا ج از آنان راضی بود و رسولش ص به دوستی و مصاحبت و مشورت خود انتخاب کرده بود کسانی دیگر را انتخاب میکردند؟
بلی اصحاب رسول الله ص نیز توسط انتخابات و رای به مقام صحابه و مشورت و دوستی رسول الله ص و دوستی (اولیاء الله) خداوند رسیده بودند اما این انتخابات و رای گیری توسط الله ج و رسول الله ص انجام شده بود. الله ج ایشان را به نعمت ایمان و اسلام مشرف گردانیده بود و هم تقدیر و قضا و رضای الهی بود که ایشان اصحاب پیامبر ش و از بهترین امت باشند. و رسول الله ص نیز ایشان را به مصاحبت و دوستی و مشورت خود انتخاب کرده بود. این اراده الله ج و دعای رسول الله ص بود که اصحاب به درجات رفیع و رضای الله و رضای رسول الله ص رسیده بودند و چه انتخاباتي معتبر تر و اساسی تر از انتخاب خدا ج و رسول الله ص. مسلمین نیز به انتخاب خدا ج و رسول الله ص تسلیم بودند و بعد از رحلت پیامبر ص نیز امت از اصحاب خاص تبعیت کرد و ایشان همان مقامات سابق را داشتند.

دریافت اجماع امت

هر طریقه و شیوه ای که بتواند اجماع امت را معلوم و اعلام کند طریقه ای معتبر و مشروع برای تعیین خلیفه و تعیین شورای اهل حل و حقد میباشد.
اما امروز ما نیازمند انتخابات و صندوق رای هستیم چرا که منتخبان الله ج و رسولش ص دیگر در بین ما نیستند. امروز وحی قطع شده است و خداوند کسی را به ما معرفی نمی کند. لذا حجت در زمان ما اجماع امت و شوری مسلمین است. خداوند این حجت را برای زمان بعد از عصر پیامبر ش ص و بعد از صحابه رض به ما معرفی نموده است و ما باید به این اصل توصل بجوئیم تا مسائل و امورات مسلمین حل و فص گردند. صندوق رایی که اجماع امت از آن معلوم شود و نظر مسلمین در باره امرا و مسئولین تعیین شود يك امر الزامی است. اگر در آن زمان شوری اهل حل و عقد از بزرگان صحابه بودند که توسط الله ج و رسولش ص انتخاب شده بودند امروز شوری مسلمین و اجماع امت باید با انتخابات خود این شورا را ایجاد کند. امروزه نزدیك به دو میلیارد مسلمان در جهان زندگی میکنند و حتی تعداد علماء دین از میلیونها نفر بیشترند. چگونه میتوان آراء این جمعیت عظیم را سنجید و محاسبه و اعلام کرد. جز صندوق رای امکان دیگری برای این کار نیست.

شبهات در باره امت سالاری

این شبهات به چند دسته تقسیم میشوند:

١. استفاده از آن دسته آیاتي که حکم را به خدا و رسولش متعلق میدانند
٢. آن دسته از آیاتي که اکثر مردم را فاسق و بی ایمان وگمراه میخواند
٣. تعدد احزاب سیاسی و اپوزیسیون
٤. دائم العمر بودن خلیفه مسلمین
٥. قانونگذاری صلاحیت حاکم است یا شورای مسلمین

در باره تفسیر آیات باید بگوییم:

١. استفاده از آن دسته آیاتي که حکم را به خدا و رسولش متعلق میدانند

)قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللهِ قُل لاَّ أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ. قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِن رَبِّي وَكَذَّبْتُم بِهِ مَا عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ) انعام/ ٥٧

بگو: من نهي شدہ ام از این که پرستش کنم آنهائي را که سواي خدا به فریاد مي خوانید (و عبادتشان مي نمائید). بگو: من از هوا و هوسهاي شما پیروي نمي کنم، که (اگر چنین کنم، همچون شما) در آن وقت گمراه مي شوم و از زمرہ راه یافتگان نخواهم بود. بگو: من بر شریعت واضحي هستم که از سوي پروردگارم نازل شدہ است و شما قرآن را تکذیب مي کنید (که در برگیرندہ شریعت غرّا و آشکارا است. بدانید عذاب و کیفري) که در (نزول و قوع) آن شتاب مي ورزید در قدرت من نیست. فرمان جز در دست خدا نیست. خدا به دنبال حق مي رود (و کارهایش برابر حکمت انجام مي شود. لذا اگر خواستْ عذاب واقع مي گردد و اگر نخواستْ عذاب واقع نمي شود) و او بهترین (قاضي میان من و شما و) جداکنندہ (حق از باطل) است. (تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (١/٤٥١((

)وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللهُ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءهُمْ عَمَّا جَاءكَ مِنَ الْحَقِّ) مائدہ/ ٤٨

بر تو (اي پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همهٔ احکام و اخبار خود) ملازم حقّ، و موافق و مصدّق کتاب هاي پیشین (آسماني)، و شاهد (بر صحّت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است. پس (اگر اهل

کتاب از تو داوري خواستند) میان آنان بر طبق چیزي داوري کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروي از امیال و آرزوهاي ایشان، از حقّ و حقیقتي که براي تو آمده است، روي مگردان. (تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۱/ ۲۹))

)وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَن بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللّهُ إِلَيْكَ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيراً مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ) مائده/ ۴۹

به تو اي پیعمبر فرمان مي دهیم به این که) در میان آنان طبق چیزي حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهاي ایشان پیروي مکن، و از آنان بر حذر باش که (با کذب و حقّ پوشي و خیانت و غرض ورزي) تو را از برخي چیزهائي که خدا بر تو نازل کرده است بدور و منحرف نکنند (و احکامي را پایمال هوا و هوس باطل خود نسازند). پس اگر (از حکم خدا رویگردان شدند و به قانون خدا) پشت کردند، بدان که خدا مي خواهد به سبب پاره اي از گناهانشان ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد (و به عذاب دنیوي، پیش از عذاب اخروي گرفتار کند). بیگمان بسیاري از مردم (از احکام شریعت) سرپیچي و تمرّد مي کنند (و از حدود قوانین الهي تخطّي مي نمایند). (تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۱/۳۰))

)وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُّبِيناً) احزاب/ ۳۶

هیچ مرد و زن مؤمني، در کاري که خدا و پیغمبرش داوري کرده باشند (و آن را مقرّر نموده باشند) اختیاري از خود در آن ندارند (و ارادۀ ایشان باید تابع ارادۀ خدا و رسول باشد). هر کسي هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچي کند، گرفتار گمراهي کاملاً آشکاري مي گردد. (تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۱/۱۱))

)ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاء الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸) إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (۱۹) سوره جاثیه/ ۱۸

سپس ما تو را (مبعوث کردیم و) بر آئین و راه روشني از دین (خدا که برنامه ي تو و همه ي انبیاء پیشین بوده است و اسلام نام دارد) قرار دادیم. پس، از این آئین پیروي بکن و بدین راه روشن برو (چرا که آئین رستگاري و راه نجات است) و از هواها و هوسهاي کساني پیروي مکن که (از دین خدا بي خبرند و از راه حق) آگاهي ندارند. آنان هرگز تو را از عذاب خدا نمي رهانند (و در آخرت در برابر خدا کم ترین کمکي به تو نمي توانند بکنند، و هیچ دردي را از تو دوا نمي کنند). ستمگران کفرپیشه، برخي یار و یاور برخي دیگرند، و خدا هم یار و یاور پرهیزگاران است. (تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۱/۴۹))

این شریعت خدائي است که از آفریدگان خود آگاه است و مي داند در درونشان چه احساسها و خاطره هائي مي گذرد، و چه چیز به ژرفاي دلهایشان مي خزد و دلهایشان بدان خشنود مي گردد، و چه احکامي به دلهایشان اطمینان و آرامش مي بخشد و امواج درونهایشان را از خروش مي اندازد.

یزدان سبحان بعد از بیان این بخش از شریعت تورات که بخشي از شریعت قرآن نیز شده است ، حکم همگاني و عامي را پیرو مي زند:

)وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ(

كسي كه بدانچه خداوند نازل كرده است حكم نكند (اعم از قصاص و غيره) او و امثال او ستمگر بشمارند. (تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۱/۳۱۰((

در این صورت بسنده نیست که مردمان قوانین و مقرّراتي وضع کنند که مشابه با قانون و مقرّرات خدا باشد. حتّي درست نیست که قانون و مقرّرات خدا را - هر چند که همان نصّ حرف به حرف آسماني باشد - از آن خود بشمارند و به خویشتن نسبت دهند، و نشانه ها و مارکهاي خویشتن را بر آنها بزنند، و به عنوان اعتراف به سلطه و حاکمیّت آفریدگار، و اقرار به الوهیّت کردگار، و اختصاص یزدان بدین الوهیّت ، آنها را به اسم خدا پیاده و اجراء نکنند. اختصاص الوهیّتي که همهٔ بندگان را از حقّ سلطه و حاکمیّت بي بهره مي سازد، و تنها حقّي که در این باره به انسانها میدهد این است که قوانین و مقرّرات خدا را پیاده و اجراء سازند، و در زمین سلطه و حاکمیّت او را مستقرّ و بر دوام نمایند. از چنین قطعیّتي ، حکمي برمي آید که آیه ها در روند سوره بیان مي دارند:

)وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) مائده / ٤٤

هر کس برابر آن چیزي حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهي را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند. (مائده / ٤٤(

)وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) مائده / ٤٥

كسي كه بدانچه خداوند نازل كرده است حكم نكند (اعم از قصاص و غيره) او و امثال او ستمگر بشمارند. (مائده / ٤٥(

)وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) مائده / ٤٧

كسي كه بدانچه خداوند نازل كرده است حكم نكند، او و امثال او متمرّد (از شريعت خدا) هستند. (مائده / ٤٧(

)تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۱/ ٢٤((

آیات مذکور تفاسیر مختلفی دارند و حتی بعضی از آنها در باره امتهای دیگر نازل شده اند و همچنین علما و مجتهدین رح هم درباره آنها آراء متفاوتي دارند اما صرف نظر از این مسائل ما باید متوجه اصل مسئله باشیم و اینکه ما درباره امت اسلامی سخن می گوئیم. امت اسلامی امت مومن به کتاب الله و سنت رسول الله و شریعت میباشد و این امت هرگز بر ضلالت اجماع نمیکند. لذا امت میداند که

۱. اطیعو الله چیست و چه حدودی دارد؟

۲. اطیعو الرسول چیست و چه حدودی دارد؟

۳. امرهم شوری بینهم چیست و چه حدودی دارد؟

اختیارات امت در محدوده و صلاحیت شورا میباشد و در این حد و ظرف هر آنچه امت تصمیم بگیرد مخالفتی با امر خداج و رسول الله ص نخواهد داشت. در ثانی ما معتقد به عصمت امت هستیم لذا امت درباره هر آنچه تصمیم بگیرد آن برهدایت است و لذا تصمیمی جز اطاعت از امر خداج و رسول الله ص و صلاحیت شورا نخواهد گرفت.

۲. آن دسته از آیاتي که اکثر مردم را فاسق و بی ایمان و گمراه میخواند و اطاعت از اکثریت مردم را منع میکند

آیاتي است که اکثریت مردم را گمراه و... میخواند و تبعیت از این اکثریت را منع میکند:

)أَفَغَيْرَ اللهِ أَبْتَغِي حَكَماً وَهُوَ الَّذِي أَنزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلاً وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِن رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ. وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لاَ مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللهِ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَن يَضِلُّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) سوره انعام/۱۱۶

اي پيغمبر! بديشان بگو: اين داوري خدا درباره حقّ و حقيقت است) آيا جز خدا را (ميان خود و شما) قاضي كنم و حال آن كه او است كه كتاب (آسماني قرآن) را براي شما نازل كرده است و (حلال و حرام و حقّ و باطل و هدايت و ضلالت، در آن) تفصيل و توضيح داده شدہ است. كساني كه كتاب (هاي آسماني را پيشتر) براي آنان فرستاده ايم مي دانند كه اين (قرآن) حقيقةً از سوي خدا آمدہ است و مشتمل بر حقّ است (چرا كه كتابهاي آسماني خودشان بدان بشارت داده است و تصديق كنندہ آن است). پس تو از ترديد كنندگان مباش (و پيروان تو نيز در بارۂ حقّانيّت قرآن كمترين ترديدي به خود راه ندهند). فرمان ما صادقانه و دادگرانه انجام مي پذيرد. هيچ كسي نمي تواند فرمانهاي ما را دگرگونه كند (و جلو دستورات ما را بگيرد). خدا شنوا (ي سخن آنان) و دانا (ي كردار ايشان) است. اگر از بيشتر مردم (كه كافران و منافقانند) پيروي كني، تو را از راه خدا دور مي سازند. چرا كه آنان جز از ظنّ و گمان پيروي نمي كنند و آنان جز به دروغ و گزاف سخن نمي گويند. بي گمان پروردگارت (از تو و از هر كس ديگري) آگاه تر است از حال كساني كه (گمراه گشته و) از راه او بدر مي روند. و از حال كساني كه هدايت مي يابند (و راه او را در پيش مي گيرند) (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۲/۲۵۵((

و همچنین دیگر آیات مانند:

ولكن اكثر الناس لا يعلمون. الاعراف/۱۸۷

بل اكثر هم لا يعقلون. العنكبوت/۶۳

ولكن اكثر الناس لا يشكرون. البقره/۲۴۳

)تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۲/۲۵۶((

کسانی که از این آیات استفاده میکنند و شبهه بطلان اکثریت (مسلمین) را مطرح میسازند مطالعه آنها کامل نیست.

در اینجا باید گفت که اکثریت مورد نظر در این آیات انسانهای بی ایمان هستند چنانچه خداوند می فرماید:

وماأكثر الناس ولو حرصت بمومنين. در این آیه:

)وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ . وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ . وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ . وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلا وَهُمْ مُشْرِكُونَ . أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ) يوسف/١٠٣

بیشتر مردم (به سبب تصمیم بر کفر و پیروي ازهوا و هوس ، به تو) ایمان نمي آورند، هرچند که تلاش کني (و در راهنمائي ایشان بسیار خویشتن را زحمت دهي) . تو در برابر این (اندرز و راهنمائي) پاداشي از ایشان نمي خواهي ، (پس اگر آنان نپذیرفتند غمگین مباش . چرا که دیگران اندر شکم مادر و پشت پدرند و بدان مي گروند، و تنها این قرآن براي گروهي از مردمان این زمان نیامده است ، بلکه) قرآن جز پند و اندرزي براي همه جهانیان نیست . و چه بسیار دلائل و نشانه هاي (دال بر وجود خدا) در آسمانها و زمین وجود دارد که آنان (کورکورانه) از کنارشان مي گذرند و از پذیرش آنها روي مي گردانند. و اکثر آنان که مدعي ایمان به خدا هستند، مشرک مي باشند. آیا از این ایمن هستند که عذاب فراگیري از سوي خدا ایشان را دربرگیرد، یا این که قیامت به ناگاه فرارسد و ایشان غافل و بي خبر باشند؟.

)تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (٣١١/١((

ولکن اکثر الناس لایومنون. هود/١٧ در این آیه:

)أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُونَ) هود/١٧

آیا کسي که دلیل و برهان روشني (به نام فطرت و عقل سلیم) از سوي پروردگار خود دارد (و با نور آن به آفاق و انفس مي نگرد و به وجود آفریدگار جهان پي مي برد) و گواهي از جانب خدا (به نام قرآن) به دنبال آن مي آید (و بر صدق دریافت عقل او از جهان ، شهادت مي دهد و برداشت وي را تصدیق مي نماید) و قبل از قرآن (هم جملگي کتابهاي آسماني ، این راه را تأیید کرده اند و در این مسیر رفته اند، از آن جمله تورات ، یعني) کتاب موسي که رهبر و رحمت بوده است ، (ایا چنین کساني با افرادي برابرند که با چشم خرد به ملکوت جهان نمي نگرند، و به کتابهاي آسماني و پیغمبران الهي گوش دل فرانمي دهند، و جز به فکر دنیا نبوده و گمراه بسر مي برند و گمراه مي میرند؟). آنان (که دربارۀ کائنات مي اندیشند و با چراغ عقل پروردگار خود را مي یابند و تاریخ انبیاء و گذشتگان را پیش چشم مي دارند) بیگمان به قرآن ایمان مي آورند (چرا که آن را با دید جهان بین و بینش حقگراي

خویش همگام و همنوا مي بينند). هرکس از گروهها (و طوائف گمراه که دشمن حقّ و حقیقت و ادیان و انبیاء خدایند) به قرآن ایمان نیاورند، میعادگاه او آتش است (و جملگي گمراهان گريزان از نور قرآن، در آتش سوزان دوزخ گرد مي آيند و چه بد جايگاهي است! اي پيغمبر!) دربار؟ قرآن شكّ وگماني به خود راه مده. قرآن حق است و از سوي پروردگارت آمده است، ولي بيشتر مردم (حقّ را نمي پذيرند و به چيزي كه بايد ايمان داشت) ايمان نمي آورند. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٣/١((

همانطور که از آیات به ما میرسد اکثریتی که علم و عقل ندارند و شاکر نیستند همان اکثریتی هستند که ایمان و اسلام نمی آورند. وکسی که ایمان و اسلام نیاورد از امت مسلمان نمیباشد. چرا که علم و عقل و شکر و عمل صالح همه بخشهایی از ایمان میباشند. و کسی که ایمان دارد و مسلمان شده است خداوند این نعمات را به او عنایت میکند. لذا این آیات در باره غیر مومنین و مسلمین میباشد و ارتباطی به مومنین و مسلمین و امت مسلمان ندارند. لذا آیات فوق در باره امت مسلمان نیست و و احادیثی که در باب شورای مسلمین و اجماع امت و سواد اعظم آمده این مسئله را کاملا تایید میکند. لذا امت سالاری و حکومت اکثریت مسلمین تضادی با نص و متون دینی نداشته بلکه بر اساس آن نصوص میباشد.

٣. تشکیل احزاب در امت سالاری

بعضی از مسلمانان با تشکیل احزاب سیاسی مخالفند و از احادیث و آیاتي در باب مخالفت خود استفاده میکنند مانند:
وسبعين فرقة تهلك إحدى وسبعون وتخلص فرقة قيل يا رسول الله من تلك الفرقة قال الجماعة الجماعة". (حم عن أنس(
١٠٥٤"- إن أهل الكتابين افترقوا في دينهم على ثنتين وسبعين ملة وإن هذه الأمة ستفترق على ثلاث وسبعين ملة كلها في النار إلا واحدة وهي الجماعة وإنها ستخرج من أمتي أقوام تتجارى بهم تلك الأهواء كما يتجارى الكلب بصاحبه فلا يبقى منهم عرق ولا مفصل إلا دخله". (حم طب ك عن معاوية(
١٠٥٥"- افترقت بنو إسرائيل على إحدى وسبعين ملة ولن تذهب الليالي ولا الأيام (١) حتى تفترق أمتي على مثلها وكل فرقة منها في النار إلا واحدة وهي الجماعة". (عبد بن حميد عن سعد بن أبي وقاص(
١٠٥٦"- تفترق أمتي على نيف وسبعين فرقة أضرها على أمتي قوم يقيسون الأمور برأيهم فيحلون الحرام ويحرمون الحلال". (كر عن عوف بن مالك(
١٠٥٧"- تفترق أمتي على ثلاث وسبعين فرقة كلهن في النار إلا واحدة ما أنا عليه اليوم وأصحابي". (طس عن أنس(
١٠٥٨"- تفترق أمتي على ثلاث وسبعين فرقة أعظمها فتنة على

)کنز العمال في سنن الأقوال والأفعال [۱/ ۲۱۰([

این احادیث درباره فرق ضاله میباشد. فرقی که در امر دین تغییر آورند و در اصول دین و آیات و احادیث و تفسیر آنها از خود چیزهایی را کم و زیاد کردند و مطابق خواست خود آن ها را تعیین و توصیف کردند.

اما ما همه میدانیم که فرقه ناجیه که همانا اهل سنت و جماعت میباشد چهار مذهب است و کسی نمیتواند اختلاف چهار مذهب را ضلالت و مستوجب غذاب دوزخ بداند. امروز فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت میباشد و اکثریت بیش از ۹۰ فیصد مسلمانان را تشکیل میدهد به چهار مذهب تقسیم شدہ اند و پیامبر ص نیز اختلاف علمای خود را رحمت خواندہ است. لذا اگر این امت مسلمه به چهار حزب سیاسی نیز تقسیم شوند به شرطی که بر اصول اهل سنت و جماعت و شرع پایبند باشند هیچ مانع و مخالفتی با آن وجود ندارد. اگر این اختلاف در مسابقه به سوی خیر و خدمت باشد. چرا که مسابقه به سوی خیر رقابت در دریافت رضای خدا و رضایت امت مسلمه است و این امر مانع شرعی نخواهد داشت.

خداوند میفرماید:

)وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) بقره/۱۴۸

هر ملتي را جهتي است (که به هنگام نماز) بدانجا رو مي کند، (ابراهیم و اسماعیل رو به کعبه، و بني اسرائیل رو به صخره ي بيت المقدس، و مسیحیان رو به مشرق مي کردند. لیکن سو و جهت همچون توحید و ایمان به رستاخیز و حساب و کتاب اخروي، از اصول و ارکان دین نیست، بلکه همانند تعداد رکعات نماز و مقدار واجب زکات، باید تسلیم وحي آسماني بود) پس به سوي نیکیها بشتابید و در انواع خیرات بر یکدیگر سبقت بگیرید. هر جا که باشید خدا همگي شما را گرد مي آورد (و به حساب همگان رسیدگي مي کند و بلاد و جهات در امر دین بي ارزش است، بلکه خیرات و نیکیها ارزشمند است) خدا بر هر چیزي توانا است. (تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۱/ ۴۴۳((

))إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ. وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ. أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ) آل عمران/۱۱۴

کساني که از خوف خدا در هراس هستند، و آناني که به آيات پروردگارشان ايمان دارند، و افرادي که براي پروردگار خود انباز قرار نمي دهند (و کسي و چيزي را شريك او نمي کنند)، و اشخاصي که عطاء مي کنند و مي بخشند آنچه را که در توان دارند، در حالي که دلهايشان ترسان و هراسان است (از اين که نکند صدقات و حسنات آنان پذيرفته نگردد) و به علت اين که به سوي خدايشان (براي حساب و کتاب) برمي گردند، چنين کساني (که صفات چهارگانه ايشان گذشت) در خيرات و حسنات (با ديگران) مسابقه سرعت مي دهند و در انجام آنها (بر سائرين) پيشي مي گيرند. تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۱/ ۷۳((

فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ) فاطر/۳۲

برخي از آنان به خويشتن ستم مي كنند، وگروهي از ايشان ميانه روند، و دسته اي از ايشان در پرتو توفيقات الهي در انجام نيكيها پيشتازند. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (۱/۹۸((

لهذا اگر احزابی باشند که در امور خیر بر یکدیگر سبقت گیرند و در اطاعت از شرع و اجرای اوامر الله و رسولش با هم مسابقه دهند البته که چنین تعدد احزابی به خیر امت و صلاح دین میباشد.

مسئله دیگر اصطلاح اپوزیسیون یا حزب مخالفت است. چنین اصطلاحی متعلق به دموکراسی غربی است و در نظام اسلامی جایی ندارد. آنچه در اسلام جای دارد همانا نظارت بر دولت و عملکرد دولت است یعنی حزبی که خارج از دولت است موظف به نظارت بر دولت و عملکرد آن میباشد چراکه یك نفر و یاگروه نمیتواند هم عامل باشد هم ناظر بر عمل خود. حزب ناظر در واقع هر جایی که از دولت تخطی و یا انحرافی ببیند براساس قوانین شرع و مصوبات شورای مسلمین آن تخطی و انحراف را تشخیص نموده و با ارجاع به امت و یا هم مراجع قانونی خواستار اصلاح دولت و حاکم میشود.

اگر به سنت خلفاء راشدین بنگریم اصحاب کبار همیشه ناظر بر خلیفه و اعمال او بودند و در قضایایی مانند پیراهن حضرت عمر او را استجواب میکرند و از او توضیح میخواستند و این را به شکل عمومی و در مساجد و یا اماکن عمومی انجام میدادند تا دیگر مسلمین نیز به آن واقف شوند و در واقع خلیفه مسلمین به همه جوابگو باشد.

٤. حکومت خلیفه مسلمین باید دائم العمر باشد

بعضی ها معتقدند که حکومت بر اساس حق الهی است چنانچه حضرت عثمان حاضر نشد که حکومت و خلافت را در مقابل شورش شورشیان ترک کند. حکومت براساس حق الهی از نظر بعضی ها در تقابل با حکومت امت مردم قرار میگیرد و منافی آن است. این سخن صحیح است. حکومت براساس حق الهی است اما خداوند این حق را در زمین به چه کسی داده است؟ و تا چه وقت؟ چه کسی میتواند ادعا کند که خداوند حق حکومت را به او داده است؟ به چه اسناد و دلایلی؟

میدانیم که مصدر امر و لذا اولی الامر بعد از خدا ج و رسول الله ص شورای مسلمین میباشد. لذا همین شورای مسلمین و اجماع امت هستند که صاحب حکومت میباشند. لذا حکومت براساس حق الهی به امت سپرده شده است.

خلافت حضرت عثمان براساس حق الهی بود و این صحیح است چراکه حضرت عثمان از خلفاء راشدین است و ما میدانیم که انتصاب خلفاء راشدین براساس نص یعنی فرمایشات خدا ج و رسول الله ص و اجماع کبار صحابه رض و لذا اجماع امت مسلمه بوده است. اگر درباره کسی دیگری هم اشارات و بشارات خدا ج و رسول الله ص و اجماع امت مسلمه باشد حکومت او نیز براساس حق الهی خواهد بود و اما چنین شخصی بعد از خلفاء راشدین کیست؟

قضیه حضرت عثمان را اگر خوب بنگریم می بینیم که

حضرت عثمان خلیفه برحق مسلمین بود وگروهی شورشی به ناحق میخواستند او را از خلافت خلع کنند تا مطامع و خواهشات نفسانی آنها برآورده شود. چنین عملی به زیان اسلام و مسلمین بود لذا پیامبر ص به حضرت عثمان فرمودند که تسلیم خواسته شورشیان و باغیان نشود. چراکه نمیخواستند که خلافت و حاکمیت شرع پایمال خواسته های نامشروع گروهی ظالم و دنیاطلب شود و نظام اسلامی سست و متزلزل شود.

اشاره به حدیث پیامبر ص درباره حضرت عثمان

ثم التفت الي عثمان بن عفان فقال وانتَ يسألك الناس ان تخلع قميصاً كساكهُ الله والذي بعثني بالحق لئِن خلعتَه لاتدخل الجنه حتي يلج الجمل في سَمّ الخياط.

واخرج الحاكم والترمذي عن عائشه ان النبي صلي الله عليه وسلم قال: ياعثمان انه لعل الله يقمّصك قميصا فان ارادوك علي خلعه فلا تخلعه لهم (١(

واخرج الحاكم والترمذي عن عائشه ان النبي صلي الله عليه وسلم قال: ياعثمان انه لعل الله يقمّصك قميصا فان ارادوك علي خلعه فلا تخلعه لهم (١(

واما آنكه بالقطع مي دانست كه وي بر حق است: فقد اخرج الترمذي من حديث مره بن كعب ان رسول الله ذكر الفتن فقرّبها فمرّ رجل مقنّع في ثوب فقال هذا يومئذ علي الهدي فقمتُ اليه فإذا هو عثمان بن عفان فاقبلتُ عليه بوجهه فقلت هذا قال نعم (٣(

واخرج الترمذي عن ابن عمر قال ذكر رسول الله صلي الله عليه وسلم فتنه فقال يقتل هذا فيها مظلوماً لعثمان (٤(

واخرج الحاكم عن ابي هريره قال سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول: انها ستكون فتنه واختلاف واختلاف وفتنه قال قلنا يارسول الله فما تأمرنا قال عليكم بالامير واصحابه واشار الي عثمان (٥(

)إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي (ص: ١٥٨((

آیا این واقعه و این احادیث به این معنی است که هر حکومتی براساس حق الهی است و هر حاکمی باید مادام العمر باشد؟

این موضوع درباره حضرت عثمان صحیح است چراکه آنانیکه با او مخالفت کردند گروهی باغی و یاغی ظالم بودند و او نباید تسلیم ظالمان میشد. این گروه اکثریت امت و شورای مسلمین نبودند و خواسته آنها مصوب شورای مسلمین و اجماع امت نبود و لذا مشروعیت نداشت. این موضوع ارتباطی با این ندارد که در عصر ما امت مسلمان و شورای مسلمین شخصی را نیابتا و وکالتا به عنوان حاکم و یا مجری الامر انتخاب کند و بعد از یك دوره چند ساله او را برکنار کند و شخص دیگری را ترجیح داده و به سمت حاکم تعیین کند. در اینجا شورای مسلمین و اجماع امت بر هدایت و برحق است و فرد برکنار شده ناحق میباشد. چون شورای مسلمین مصدر امر و واجب الاطاعه میباشد و حاکم یا مجری الامر نائب و وکیل امت میباشد و نیابت و وکالت محدود و مشروط میباشد.

حدیث قمیص فقط خاص حضرت عثمان است. هیچ حاکمی نمیتواند بگوید از سنت من تبعیت کنید چنانچه از سنت حضرت عثمان تبعیت کردید چراکه ما فقط ملزم به تبعیت از سنت خلفای راشدین المهدیین هستیم و نه کسی دیگر همچنان نمیتواند بگوید حکومت من مادام العمر و خدایی است چنانکه حکومت حضرت عثمان چنین بود. حکومت خلفاء راشدین با حکومت ملوک مسلمین فرقهایی اساسی دارند از جمله منبع مشروعیت و صلاحیت و مسئولیت و طول عمر حکومت و ما در فصلهای قبل درباره آنها بحث کردیم.

۵. قانونگذاری و صدور امر صلاحیت حاکم است یا شورای مسلمین

صدور امر و قانون تنها و تنها حق اولی الامر است چراکه او مصدر امر است. یعنی تنها اولی الامر میتواند که امری در باره موضوعات و اشخاص صادر کند و یا قاونی ایجاد کند و آنها را تنفیذ کند. در بخش شورا دیدیم که اولی الامر خداج و پیامبر ص و شورا میباشد.

اولی الامر مصدر امر است و در قرآن ما سه مصدر امر داریم:

۱. الله ج

۲. رسوالله ص

۳. شورا

لذا اولی الامر حقیقی خداوند است خداوند امر را به طرق وحی جلی یعنی قرآن وحی خفی یعنی سنت نبوی به انسانها فرستاده است و خداوند به شورا نیز حق مشروط امر را داده است. این سه تنها مراجع امر و اولی الامر میباشند. خلفای راشدین نیز خود را خلیفه رسول الله ص و نائب ایشان در امور شرعی میدانستند و لذا نماینده اولی الامر و مامور بودند اگر چه خلفای راشدین نیز اولی الامر بودند و امر ایشان همان سنت خلفای راشدین المهدیین است که مسلمین ملزم به تبعیت از آن میباشند. کسانی راکه رسول الله ص به عنوان امیر لشکر و یا منطقه و مردم انتخاب میکردند در واقع نائب و مامورین رسول الله ص بودند و موظف به اجرای فرامین الله و رسول الله ص بودند لذا آنها در واقع نماینده اولی الامر و مامور و حامل امر بودند و نه صاحب امر چراکه در یک زمان مسلمین نمیتوانند دو اولی الامر داشته باشند. لذا اطلاق لفظ اولی الامر بر غیر از خدا و پیامبر و شورا در واقع به معنی نماینده اولی الامر و حامل امر و مامور و مجری الامر میباشد. این لفظ به کسی استعمال میشود که به نیابت از رسول الله ص اداره لشکر و یا مردم و یا سرزمینی را به عهده داشته باشد.

ملوک اولی الامر و صاحبان امر نیستند بلکه صاحبان قدرت هستند اگر کاری را براساس امر شریعت انجام دادند قابل اطاعت میباشند و اگر برخلاف امر شریعت حکم کردند حکم آنها امر نبوده و باطل است و قابل اطاع نیست. لذا در

واقع این شریعت است که مصدر امر و اولی الامر است و ملوک و امرا صاحب قدرت اند و از خود امر و اختیاری ندارد و لذا اولی الامر نیستند.

)عدہ ای براین باورند که علماء عصر ما مبلغ دین و لذا مبلغ امر میباشند. اینها از خود رای و اجتهادی ندارند و فقط براساس اصول دین و رای مجتهدین مذهب عمل میکنند لذا ایشان مصدر امر نیمباشند بلکه مبلغ و مفسر امر میباشند. اجماع علما خود نوعی شورا است و در فصل شورا قابل بحث میباشد (

براین اساس صدور امر و ایجاد قانون فقط در صلاحیت شورای مسلمین و اجماع امت میباشد. و حاکم فقط مجری الامر میباشد.

حتی در زمان خلفاء راشدین که خود اولی الامر بودند و نائبهای رسول الله ص بودند باز هم امت حق بازخواست و مراقبت از احکام خلیفه را داشت:

حق امت در بازخواست خلیفه

بدون شك، قدرت خليفه، مطلق نبود و بايد در چهارچوب دو امر باشد : ۱- مخالف نصّ صريحي كه در قرآن و سنّت آمده است نباشد. در ضمن نوع اجراي آن تصميم نيز مطابق با روح و اهداف شريعت باشد. ۲- مخالف مواردي كه امت اسلام بر آن ها اجماع نظر دارد نباشد.

اساس اين حق امت از آن جانشأت مي گيرد كه خليفه نمايندۀ مردم است، از آنان قدرت خود را مي گيرد و چارچوب قدرت او را امّت تعيين مي كند، بنابراين هرگاه امّت تعين اجراي شريعت دين وحفظ مصالح امّت را در افزايش و يا كاهش قدرت و اختيارات خليفه بداند، مي تواند اين كار مهم را انجام دهد كه اين از طريق مجلس شوراي منتخبين امت صورت مي گيرد (۲ (

حضرت عثمان رض نيز بر همين اساس خطاب به صحابه فرمود : هرگاه ديديد كه بر اساس دستور قرآن، بايد مرا به زنجير بكشيد، حتماً اينكار را انجام دهيد(۳)بنابراين هنگاميكه دسته اي از مسلمانان، نسبت به عملكردش به او متعرض شدہ و او را مورد بازخواست قرار دادند، خواسته آنان را تقبيح و محكوم نكرد و به آنان اعلام نمود كه حاضر است در صورتيكه اشتباهات او اثبات شود آن ها را اصلاح نمايد. (زندگي عثمان بن عفان - تأليف دكتر صلابي (۱۴۱/۱((

عثمان رض، در حكومت خود، مجلسي را متشكل از بزرگان صحابه رسول الله - صلى الله عليه وسلم - تشكيل داده(۳)وكارگزاران و فرماندهان خويش را بدان سفارش مي كرد:

بر آن روشي كه در دوران خلافت عمر بر آن بوديد بمانيد و از آن منحرف نشويد و هرگاه در مسأله اي نياز به تصميم مشكل و مهمي داشتيد، آنرا به من و شورا واگذار كنيد تا ما امّت را بر آن به اجماع برسانيم و سپس انجام آنرا به شما بسپاريم. (زندگي عثمان بن عفان - تأليف دكتر صلابي (۱۴۲/۱((

حضرت علی رض از کارها و اعمال عثمان - رضي الله عنه - دفاع میکرد و میگفت: "اي مردم دربارهي عثمان زیاده روي نکنید و چیزي جز خیر نگویید، که سوگند به خدا قرآن را بزرگان صحابه جمع آوري کردند و سوگند به خدا اگر من هم ولي أمر مسلمانان در زمان او میبودم همان کار او را میکردم. (۲) میگفت: گرهاي که عمر بسته من باز نخواهم کرد. (سیرت حضرت علی (صلابي) (ص: ۵۲۸((

امّت حق دارد مراقب حکام باشند

امّت اسلامي حق دارد که مراقب اعمال حاکمان باشد و آنها را أمر به معروف و نهي از منکر کنند، خداوند متعال میفرماید:

)وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) آل عمران/۱۰٤

باید از میان شما گروهي باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکي کنند و امر به معروف و نهي از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند... (تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۳٤۲/۱((

حضرت علی رض اولین چیزي که بعد از خلیفه شدن گفت این بود.... این مسئولیّت (رهبري) شما مسئله اي است که هیچ کس در آن حقي ندارد جز همان کسي که خودتان به رهبري انتخاب کنید. امّا من هم مسئولیتي جز (رهبري) شما ندارم.

این مشابه همان سختي است که ابوبکر بعد از به خلافت رسیدن گفت: آنجاکه فرمود: اگر کارم درست بود و به خوبي مسئولیتم را انجام دادم مرا یاري دهید و اگر مسئولیتم را به خوبي انجام ندادم، مرا راهنمايي و اصلاح کنید. (سیرت حضرت علی (صلابي) (ص: ۵۲۸((

در مبحث شورا دیدیم که خلفای راشدین همیشه با اصحاب در اموری که نصی در آن وجود نداشت مشورت میکردند و نظرات و پیشنهادات و انتقادات آنها را می شنیدند و جوابگو و مسئول بودند و حتی به مخالفتهای آنها پاسخ مشروع و قناعت بخش میداند.

فصل نهم

فرق بین حکومتهای اسلامی

در فصلهای قبل گفته شد که چهار نوع حکومت اسلامی وجود دارد:

۱. حکومت پیامبر ص

۲. حکومت خلفای راشدین رض

۳. حکومت ملوک و سلاطین غالب و استیلاگر

٤. حکومت امت توسط نائب و وکیل امت

چرا حکومتهای اسلامی فرق میکنند

منظور از حکومت در اینجا حاکمیت و نظام اداره میباشد. حاکمیت های چهارگانه بالا فرق دارند. اصل حکومت اسلامی که عبارت از اجرای شرع و اداره امور دینی و دنیوی مسلمین باشد یکی است. اما چون حاکمیت های مختلف این حکومت را به طرق مختلف اداره کرده اند این حکومتها نیز با هم فرق دارند. این فرقها در اداره امور مسلمین به شکل واضح و برجسته ای در کتب دینی و تاریخی نمایان است. دلایل این فرقها بر اساس صلاحیت و مسئولیت حکام و شوری و امت است.

صلاحیت و مسئولیت بر اساس عوامل زیر تفویض میگردد:

۱. امر خداج

۲. امر رسول الله ص

۳. امر شوری مسلمین (اجماع و قیاس و(...

اوامر سه گانه بالا که همانا اوامر دینی هستند اساس صلاحیت و مسئولیت حکومت اسلامی میباشند. اما صلاحیت و مسئولیت حاکمیت و امرا و مامورین آن بر اساس سه عامل زیر تغییر میکنند

۱. استحسان

۲. استصحاب

۳. سد الذرائع

٤. مصالح مرسلة

همچنین عوامل دیگری نیز در مسئله مسئولیت و صلاحیت وجود دارند که حدود آنها را متاثر میسازند مانند:

۱. تکلیف و وسعت

۲. مقاصد الشریعة

درباره کتاب الله و سنت رسول الله ص و شورا گفته شدو اما توضیحی مختصر درباره اجماع و قیاس و: ...

اجماع :

خداوند مي فرمايد: (ومن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا) [النساء : ١١٥] ، و هركس پس از آن كه راه هدايت برايش آشكار شد با پيامبر - صلى الله عليه وسلم - به مخالفت برخيزد و راهي غير از راه مؤمنان در پيش گيرد وي را به آنچه روي خود را به آن سو كرده واگذاريم و به

دوزخش کشانیم و چه بازگشتگاه بدي است». برطبق این آیه راه مؤمنان همان اجماع مؤمنان بریك مسئله مي باشد. (بررسي حجیت اخبار آحاد درعقیده از دیدگاه اهل سنت (ص: ۲۹۵-۲۹۶((

اجماع: اتفاق مجتهدین امت بعد از وفات حضرت رسول در یك عصري در مورد بیان حکم امري یا اموري از امور دیني یاوقایع روز را اجماع (علماء) مي گویند.

در احادیث رسول الله ص اجماع امت نیز آمده است که میفرماید:

)لا تجتمع أمتي على ضلالة) وحدیث (لم یكن الله لیجمع أمتي على الضلالة) وحدیث (سألت ربي ألاّ یجمع أمتي على الضلالة فأعطانیها(

قیاس

خداوندمي فرماید: (فَاعْتَبِرُوا یَا أُولِي الأَبْصَارِ) [الحشر: ۲] «اي صاحبان بصیرت و اندیشه! پند و عبرت گیرید.»

قرآن کریم بسیاري از موارد دین را مطرح کرده و درکنار آن ها امر به پیروي از سنت، اجماع و اعتماد بر قیاس در وقت حاجت کرده است و پیروي و عمل به این مصادر، پیروي و عمل کردن به قرآن است. (بررسي حجیت اخبار آحاد درعقیده از دیدگاه اهل سنت (ص: ۲۹۵-۲۹۶((

قیاس آنست حکمي راکه بواسطه نص شرعي، درباره چیزي، محقق است، به امري دیگر یا امور دیگري که منصوص علیه نیستند، ولي با آن چیزي منصوص علیه، درعلت حکم، همانند مي باشند، سرایت و تعمیم دهند. براي جمهور علما، قیاس حجت و دلیل شرعي است، بدین معني که اگرحکم واقعه اي، بوسیله قرآن و سنت نبوي و اجماع ثابت نشده باشد، استناد به قیاس براي بیان حکم آن، صحیح و معتبر است. (ترجمه فارسي فقه السنه - سید سابق (۵۱/۱((

دیگر منابع شرع بعد از قران و سنت و اجماع و قیاس

به خاطر عدم وجود همه ي موارد و دستورات دیني در قرآن و سنت، خداوند امت اسلامي را از همان صدر اول اسلام به سوي وسایل دیگري که از قرآن و سنت استمداد مي گرفتند، هدایت کرد و این اسباب و وسایل مواردي مثل قیاس، اجماع، استحسان، استصحاب، سد الذرائع، مصالح المرسلة، شرع من قبلنا و... بود که علماي اسلام با استناد به آن ها و استمداد از قرآن و سنت فتواي شرعي را صادر مي کردند. (بررسي حجیت اخبار آحاد درعقیده از دیدگاه اهل سنت (ص: ۲۹۷((

استحسان

برخي از حنفي ها مي گویند: استحسان، قیاسي است که عمل به آن واجب مي باشد، زیرا علت هرگاه به دنبالش علت دیگري باشد، آنان علت ضعیف را قیاس و علت قوي را استحسان نامیده اند. یعني علت قوي، قیاس مستحسن مي باشد. گویي استحسان نوعي عمل به قوي ترین دو قیاس است. این امر از طریق استقراي مسائل شان درباره ي

استحسان به تناسب مسائل فقهي، برمي آيد. بلكه از مالك آمده است: «استحسان نه دهم علم است». اصبغ آن را از ابن قاسم از مالك روايت كرده است. اصبغ درباره ي استحسان مي گويد: استحسان گاهي از قياس قوي تر است. (الإعتصام در شناخت بدعت و سنت (جلد دوم) (٢٦٦/١))

ابن عربي در جايي ديگر مي گويد: «استحسان عبارت است از: ترجيح ترک مقتضاي دليل از طريق استثنا و رخصت، به خاطر تعارض با دليلي قوي تر. ابن عربي استحسان را به اقسامي تقسيم كرده و چهار قسم آن را برشمرده كه عبارتند از: ترک دليل به خاطر عرف، ترک دليل به خاطر مصلحت، ترک دليل به خاطر اجماع و ترک دليل به خاطر آسان گيري جهت رفع مشقت و سختي و ترجيح سهل گيري. عالمان ديگري غير از ابن عربي در مذهب مالك، استحسان را چنين تعريف كرده كه از نظر مالك، استحسان به معناي استعمال مصلحت جزئي در مقابل يك قياس كلي مي باشد. آنگاه ابن عربي افزود: پس استحسان، ترجيح مصالح مرسله بر قياس مي باشد.»

...وقتي معناي استحسان از نظر مالك و ابوحنيفه اين است، پس استحسان به طور قطع از ادله ي شرعي خارج نيست، زيرا ادله يكديگر را مقيد و يكديگر را تخصيص مي دهند همان طور كه درباره ي ادله ي سنت و ادله ي قرآني اين مطلب وجود دارد كه همديگر را مقيد و تخصيص مي گردانند. و امام شافعي استحسان با اين معنا را اصلاً ردّ نمي كند. بنابراين در استحسان به هيچ وجه، حجتي براي بدعت گذار نيست. (الإعتصام در شناخت بدعت و سنت (جلد دوم) (٢٦٧/١))

مالك و ابوحنيفه رح استحسان را در احكام شرعي حجت دانسته اند. اما شافعي آن را حجت ندانسته و به شدت مخالف استحسان است تا جايي كه گفته است: «من استحسن فقد شرَع». «هر كس استحسان كند، عملي را تشريع كرده است». با استقراي مذهب مالك و ابوحنيفه روشن مي گردد كه استحسان به معناي عمل به قوي ترين دو دليل مي باشد. (الإعتصام در شناخت بدعت و سنت جلد دوم (٢٦٥/١))

استصحاب

در لغت به معني همراه داشتن است، و در اصول بقاي حكم به حالت اول است، به سبب اين كه چيزي كه صلاحيت تغيير دادن آن را داشته باشد، وجود ندارد؛ مثل استصحاب آنچه كه شرع و عقل دلالت بر ثبوت آن دارند؛ مانند: مالكيت كالا براي خريدار پس از جريان عقد معامله و دوام آن. (تحقيقي پيرامون اجتهاد ائمه (ص: ١١٦))

سد الذرائع

هنگامي كه از نظر شرعي، كار مباح، وسيله اي براي گناه و حرام باشد براساس سد ذرائع ، منع مي گردد. امام شاطبي درباره اين مسأله گفته است: «مباح، اگر وسيله اي براي كار حرام باشد، از باب سد ذرائع منع مي شود نه براي اين كه مباح است». (الموافقات، شاطبي، ج ١، ص ١٠٣)

سد الذرائع : الذرائع به معناي وسايل و اسباب است و جمع ذريعه مي باشد. و الذريعة: هي الوسيلة والطريق إلي الشيء، سواء أكان هذا الشيء مفسدة أو مصلحة، قولا أو فعلا ولكن غلب اطلاق اسم الذرائع على الوسائل المفضية إلي المفاسد. و در واقع و به صورت مطلق ذرائع براي وسايلي به كار برده مي شود كه غالباً منجر به فساد مي گردند. براي توضيح بيشتر ر.ك به (اوجيز، دكتر زيدان، صص ٢٤٥-٢٥١)

مصالح مرسله

مصالح مرسله آنست كه صحابهٔ كرام رضوان الله عليهم راكدام حادثهٔ در وقت خود مزاحم مي شد و حل آن در نصوص صريح و استنباطي نمي ديدند، ولي همان امر را بنا بر مصلحت دي

در مصالح مرسله چهار قول است: قاضي عياض و عدهٔ اي از اصوليين انكار آن كرده اند، تا مستند به اصلي صحيح نباشد، و امام مالك - رحمه الله - مطلقاً اعتبار كرده است، و اكثر احناف و امام شافعي - رحمه الله - آن را اگرچه مستند به اصلي شرعي نباشد قبول كرده اند، ليكن بايد به معاني و اصول ثابته قريب باشد. و قول غزالي - رحمه الله - اينجا تفصيلي دارد،

آگهي: بايد دانست كه معني مناسب كه حكم به او مرتبط مي گردد، از سه قسم خالي نيست:

اول- اين كه شرع مقدس گواهي دهد به قبول آن پس در صحت اين اشكالي نيست.

دوم- آنچه شرع گواهي دهد به رد آن، و به قبول اين هم راهي نيست.

سوم- آنچه شواهد خاص شرع مقدس از خير و شر آن خاموش اند و اگر با ملائماتِ شرع موافق باشد -اگرچه دليل معين نداشته باشد- اين مصالح مرسله است و معتبر مي باشد.

(شمشير بران بر اشراك و بدعات دوران (ص: ١٩٢))

چند مثالي مختصر: از مصالح مرسله

يكي از آنها جمع مصاحف و كتابت آن در زمان صديقِ اكبر - رضي الله عنه - و عثمان ذوالنورين - رضي الله عنه - بود، چنانچه در روايات صريح آمده است كه چون كه اين عمل دليل منصوص نداشت، ازين وجه با همدگر اولاً اختلاف كردند و بعداً چون به ملائمات شرعيه نظر كردند معلوم شد كه نظر شرع در حفظ كتاب و شريعت است، پس آن را ترجيح دادند.

جمع و كتابت علوم ديني نيز بر اين موضوع قياس مي شود.

دوم مثل حد شارب خمر است. سوم قضا به تضمين صنّاع (١) است.

چهارم- ضرب و حبس متهم است.

پنجم- جواز شبع از حرام وقت نبودن كسب حلال در عام نبودن وسائل حلال مثل مضطر.

ششم- قتل جماعت به واحد (٢) است.

هفتم- جواز بیعت المفضول مع وجود افضل است، و امثال اینها بسیار اند. و باید دانست که مرجع مصالح مرسله دو چیز است: نخست- حفظ امر ضروري در دين. دوم- تخفيف و رفع حرج لازم در دین، و در بدعت یکی ازین دو نیست، پس فرق شان واضح شد. (شمشیر بران بر اشراک و بدعات دوران (ص: ۱۹۳((

ضرورت نیز دارای قواعدی است. برخي از این قواعد شرعي عبارتند از:

.«الضرر يزال»: «ضرر و زيان بايد از بين رود.«

.«يتحمل الضرر الخاص لأجل الضرر العام»: «ضرر خاص به خاطر [از بين بردن] ضرر عام، قابل تحمل است.«

.«الضرر الأشد يزال بالأخف»: «ضرر بيشتر به وسيلهٔ [متحمل شدن] ضرر كمتر از بين مي رود.«

.«الحاجة تنزل منزلة الضرورة عامة كانت أو خاصة»: «نياز به منزلهٔ ضرورت است اعم از نياز عام و نياز خاص.«

.«ما لا يتم الواجب إلا به فهو واجب»: «هر چيزي كه واجب جز به وسيلهٔ آن تحقق نيابد، آن چيز هم واجب است.«

.«الحاجي و التحسيني خادم للضروري»: «حاجيات و تحسينيات، در خدمت ضروريات هستند.«

.«اختلال الضروري يُخِلُّ بالحاجي و التحسيني»: «اختلال در ضروريات، موجب اختلال در حاجيات و تحسينيات مي شود.«

.«الشريكان في عين مال أو منفعة إذا كانا محتاجين إلي دفع مضرة أو إبقاء منفعة أجبر أحدهما على موافقة الآخر»: «دو نفري كه در عين مال يا منفعتي شريك هستند، هرگاه هر دو نياز به دفع ضرر يا ابقاي منفعت داشته باشند، يكي از آن دو مجبور مي شود تا با ديگري موافقت نمايد.«

.«الضرورات تبيح المحظورات»: «ضرورتها ممنوعات را مباح ميكند.«

اين قواعد شرعي اي كه سيوطي يا ابن نجيم در «الأشباه و النظائر»، شاطبي در «الموافقات»، و ابن رجب در «القواعد الفقهية» ذكر كرده اند. (قبله ما ميان امتي راكد و بي حركت و امتي پيشوا (ص: ٧٦((

)فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) [البقرة: ١٧٣.[

»هرکس در اضطرار و ضرورت قرار گیرد بدون اینکه بر دیگران تجاوز کند و از حد ضرورت بگذرد بر او گناهي نيست که از محرمات تغذیه کند و خداوند آمرزگار و مهربان است. «

در اینجا محرمات حلال نشده اند بلکه در خوردن آنها در وقت ضرورت گناهی بر شخص نیست (گناه آن عفو شده است) (ترجمه فارسي فقه السنه- سيد سابق (٣٠٨/٦((

حطيم و بناي كعبه ي شريف

عائشه رض مي گويد: از رسول الله ص پرسيدم: آيا حطيم جزو كعبه است؟ فرمود: «بلي». عرض كردم: پس چرا آنرا جزو بناي كعبه، قرار نداده اند؟ فرمود:

«إِنَّ قَوْمَكِ قَصَّرَتْ بِهِمُ النَّفَقَةُ» «زيرا هزينه قومت (يعني قريش) براي اين كار، كافي نبود». دوباره گفتم: چرا دروازه ي كعبه را در ارتفاع زياد، قرار داده اند؟ فرمود:

«فَعَلَ ذَلِكَ قَوْمُكِ لِيُدْخِلُوا مَنْ شَاءُوا، وَيَمْنَعُوا مَنْ شَاءُوا، وَلَوْلا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ بِالْجَاهِلِيَّةِ، فَأَخَافُ أَنْ تُنْكِرَ قُلُوبُهُمْ، أَنْ أُدْخِلَ الْجَدْرَ فِي الْبَيْتِ، وَأَنْ أُلْصِقَ بَابَهُ بِالأَرْضِ» «براي اين كه قومت كسي را كه مايل باشند، اجازه ي ورود دهند وكسي را كه نخواهند، از ورود به آن، جلوگيري نمايند. و اگر قومت تازه مسلمان نبودند و بيم آن نمي رفت كه اين كار را نپسندند، حطيم را جزو بناي خانه خدا، قرار مي دادم و دروازه ي كعبه را نيز هم سطح زمين، مي كردم». (صحيح مسلم-كتاب الحج-باب جدار الكعبة و بابها ش ١٣٣٣، صحيح بخاري-كتاب الحج ش ١٥٨٤)

ابن عمر رض مي گويد: يقينا عايشه اين را از پيامبر ص شنيده است، و به همين دليل است كه من عقيده دارم، آنحضرت كه استلام ركن يماني و حجر الاسود را ترك مي كرد، به خاطر اين بود كه بيت الله بر پايه هاي ابراهيم -عليه السلام- بنيان نشده است (صحيح مسلم-كتاب الحج ش ١٣٣٣)

اما در اينجا سؤالي مطرح مي شود و آن اين كه پيامبر ص از اين آگاهي داشته كه خانه ي كعبه طبق پايه هاي بنيان شده توسط ابراهيم، ساخته نشده است و با توجه به اين كه او به عنوان مجددي براي شريعت ابراهيمي اعتبار مي شود، بايد آن را از نو مي ساخت، چنان كه حضرت عايشه ل فرمود: اي رسول خدا! چرا آن را به همان شكل پايه هاي ابراهيم در نمي آوريد؟ فرمود: اگر به اين خاطر نمي بود كه قومت تازه از كفر جدا گشته اند، حتما آن كار را انجام مي دادم. (صحيح مسلم-كتاب الحج ش ١٣٣٣)

يعني اين كه تمامي اعراب تازه با اسلام آشنايي يافته اند و اگر آنان با كعبه اي ويران شده روبرو شوند كه از نو بنيان شود، ممكن است دست به آشوب و اغتشاش بزنند؛ و در حديث آمده كه تأخير عمل شرعي به شرط اقتضاي مصلحت جايز مي باشد و كسي حق ندارد او را به خاطر تأخير سرزنش نمايد، اما مشروط به اين كه اجراي فوري آن تقاضا نشده باشد؛ (مرجع: مادر مؤمنان عايشه (ص: ٣٩١))

همچنین عوامل دیگری نیز در باب مسئولیت و صلاحیت وجود دارند که حدود آنها را متاثر میسازند مانند:

١. تکلیف و وسعت

)لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلا تُحَمِّلْنَا مَا لا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ) بقره/٢٨٦

لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ

خداوند به هیچکس جز به اندزه توانائیش تکلیف نمي کند (و هیچگاه بالاتر از میزان قدرت شخص از او، وظایف و تکالیف نمي خواهد. انسان) هرکار (نیکي که) انجام بدهد، براي خود انجام داده و هرکار (بدي که) بکند، به زیان خود کرده است.

اینگونه مسلمان رحمت پروردگارش و دادگري او را در تکالیفي که بر او در کار خلیفه گري زمین واجب مي گردد، و در آزموني که در اثناي خلیفه گري از او به عمل مي آورد، و در پاداش و پادافره اي که در برابر کارش در نهایت گشت و گذار دریافت مي نماید، تصوّر مي کند. در همه اینها هم ، به رحمت خدا و دادگریش اطمینان دارد. پس از تکالیف خود بیزار و زده نمي گردد، و از آن دلتنگ و دلگیر نمي شود، و همچنین سنگین و دشوارش نمي شمارد، و او ایمان دارد به اینکه خداوندي که آن تکالیف را بر او واجب کرده است داناتر از هرکس به حقیقت توان او است ، و اگر انجام چنین تکالیفي در توانش نبود خدا آن را بر او واجب نمي کرد. این جهان بیني - علاوه بر آسایش و آرامش و الفتي که به دل ارمغان مي دارد - اراده مؤمن را براي انعام تکالیف خود به شور مي اندازد و غوغائي در آن به پا مي سازد. مؤمن مي داند که انجام چنین تکالیفي در محدوده توان او است ، و اگر در محدوده توان او نبود خداوند آن را بر او واجب نمي نمود. پس هرگاه دفعه اي ضعیف گردید یا خسته شد یا بار بر دوش او سنگیني کرد، مي فهمد که این ضعف او است نه کمرشکني و دشواري کار و سنگیني بار! بدین هنگام از جاي برجهد و اراده اش را به جوش و خروش آورد و ضعف را از خود بدور سازد و باهمّت تازه اي ، دست بکار یازد، و آنچه برایش مقدور شود، بکند! این امر اشاره ارزشمندي براي رستاخیز همّت در آن هنگامي است که در طول راه سستي مي گیرد. همچنین چنین کاري مایه پرورش روح و همّت و اراده مؤمن است و این خود علاوه بر تقویت جهان بیني او به وسیله حقیقتي است که بدان آشنا است و آن اینکه خداوند او را به انجام هرکاري که مکلّف کند، خود آن را برایش خواسته است و فرمان فرمان او است. (تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (۳/ ۱۹۲((

)لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ(

هرکس هرکار (نیکي که) انجام بدهد، براي خود کرده است و هرکار (بدي که) بکند به زیان خود کرده است.

مسؤولیّت ، مسؤولیّت فردي است ، و لذا هیچکس چیزي فراچنگ نمي آورد، و پاداش آن را دریافت نمي دارد مگر آنچه راکه خود کرده باشد، و هیچکس چیزي را بر دوش نمي کشد و عهده دار آن نخواهد بود، مگر آنچه راکه خود انجام داده باشد.

رَبَّنَا لا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلا تُحَمِّلْنَا مَا لا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ) بقره/۲۸۶

پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم ، ما را (بدان) مگیر (و مورد مؤاخذه و پرس و جو قرار مده) ، پروردگارا! بار سنگین (تکالیف دشوار) را بر (دوش) ما مگذار، آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان) بر (دوش)کساني که پیش از ما بودند گذاشتي. پروردگارا! آنچه راکه یاراي آن نداریم بر ما بار مکن

)و ما را به بلاها و محنتها گرفتار مكن) و از ما درگذر (و قلم عفو بر گناهانمان كش) و ما را ببخشاي و به ما رحم فرماي. تو ياور و سرور مايي پس ما را بر جمعيّت كافران پيروز بگردان. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (١٩٥/٣((

همچنین آیات دیگری که می فرماید:

)وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لاَ نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) اعراف/٤٢

كساني كه ايمان بياورند و كارهاي شايسته انجام دهند - به هيچ كس (از آنان) جز به اندازه تاب و توانش تكليف نمي كنيم - ايشان بهشتيانند و جاودانه در آن مي مانند. هرگونه كينه اي را از دلهايشان مي زدائيم (تا برادرانه در كمال صفاو صميميّت در بهشت بسر برند). در زير (قصرها و درختان) آنان رودبارها جاري مي گردد. (خرّم و خندان خداي را سپاس مي گذارند) و مي گويند: خدائي را سپاسگزاريم كه ما را بدين (نعمت جاويدان و بي پايان) رهنمود فرمود و اگر (لطف و فضل و كرم) خدا (نبود و توسّط پيغمبران ما را توفيق عنايت نمي فرمود و) رهنمودمان نمي نمود، هدايت فرا چنگ نمي آورديم . واقعاً پيغمبران پروردگارمان حقّ آوردند (و حقّ گفتند و به سوي حقّ همگان را رهبري نمودند. در اينجا از سوي فرشتگان خدا) ندا داده مي شوند كه : اين بهشت شما است (كه در جهان به شما وعده داده شده بود، و هم اينك) آن را به خاطر اعمالي (بايسته و كردارهاي شايسته اي) كه انجام داده ايد به ارث مي بريد. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٢٠٥/١((

)وَلاَ تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لاَ نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَبِعَهْدِ اللهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) انعام/١٥٢

.به مال يتيم جز به نحو احسن (و بهترين راهي كه باعث حفظ و ازدياد آن گردد) نزديك مشويد (و بدين شيوه خداپسندانه ادامه دهيد) تا آنگاه كه يتيم به رشد كامل خود مي رسد (و در آن هنگام بگونه شايسته مي تواند در مال خويش تصرّف كند. در اين وقت اموالش را به خودش تسليم كنيد) ، و پيمانه و ترازو را به تمام و كمال و دادگرانه مراعات داريد و (نه كم و نه زياد بدهيد و نه كم و نه زياد دريافت كنيد. در حدّ توانائي انساني خود در اين باره بكوشيد و بدانيد كه) ما هيچ كسي را به انجام چيزي جز به اندازه تاب و توانش مؤظّف نمي سازيم . و هنگامي كه سخني (در كار داوري يا گواهي و يا راجع به روايت و خبري) گفتيد، دادگري كنيد (و از حقّ منحرف نشويد) هر چند (كسي كه سخن به نفع يا به زيان او گفته مي شود) از خويشاوندان باشد. و به عهد و پيمان خدا (كه براي انجام تكاليف از شما گرفته است ، و به عهد و پيمان ميان خود درباره مسائل و مصالح مشروع) وفاء كنيد. اينها چيزهائي هستند كه خداوند شما را به رعايت آنها توصيه مي كند، تا اين كه متذكّر شويد و پند گيريد. (تفسير في ظلال ترجمه فارسي (٤٠٥/٢((

)وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لاَ نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا(

پیمانه و ترازو را به تمام وکمال و دادگرانه مراعات دارید و (نه کم و نه زیاد بدهید و نه کم و نه زیاد دریافت کنید. در حدّ توانائي انساني خود در این باره بکوشید و بدانید که) ما هیچ کسي را به انجام چیزي جز به اندازه تاب و توانش مؤظّف نمي سازیم. (تفسیر في ظلال ترجمه فارسي (٤٠٦/٢((

٢. مقاصد الشّریعة

مقاصد الشریعه بحثی از بحثهای اصول فقه میباشد و سه قسم میباشد:

١. ضروریات ٢. حاجتها ٣. تحسینیات

ضرورتها: آن دسته از مقاصد هستند که برای مصالح دین و مصالح دنیا میباشند. اگر هنگامی این مقاصد نباشند امور دنیا در جهت صحیح آن جاری نمی شوند و در عوض در جهت فساد و هرج و مرج و از بین رفتن حیات خواهند بود و در آخرت نعمت های الهی از دست بروند و خسارت تاوان آشکاری به مردم برسد.

حاجتها: هرآنچه برای توسعه و ترقی لازم باشد و در نبود آن حرج و مشقت برای مردم ایجاد گردد. و این حرج و مشقت بدون اختلال در ضروریات خمسه میباشد.

تحسینیات: آن دسته از مقاصد که به نیکی و خوبی در عادات و مکارم اخلاق و آداب شرعی تعلق میگیرد

حکومتهای اسلامی و حاکمیتهای مسلمین

حکومتهای اسلامی چهارگانه فرق اساسی آن در حاکمیت ها و شرایط امت و جهان خارج از آن است.

حاکمیتهای چهارگانه عبارتند از:

حاکمیت رسول الله ص

حاکمیت خلفاء راشدین

حاکمیت ملوک غالب

حاکمیت شورای مسلمین و نیابت امیر

صلاحیت و مسئولیت در این این حاکمیت ها براساس تکلیف و وسعت استوار است. و این فرقها از مقاصد الشریعه متاثر میشوند. فرق اساسی این حاکمیتها بر وسعت و تکلیف حکام استوار است. در واقع بین شخصیت حضرت پیامبر ص و شخصیت خلفای راشدین و همچنین شخصیت یك مسلمان عادی تفاوت از زمین تا آسمان است. عامل عمدہ این تفاوت در هدایت و شقاوت و ثواب و گناه است که بواسطه وسوسه های شیطان و نفس اماره ایجاد میشود. همچنین توانایی و استعداد رهبری و حاکمیت نیز شرط است.

الف: وسوسه های شیطانی

١. شیطان بر حضرت پیامبر ص هیچ راهی نداشت و هرگز نمیتوانست به قلب و یا فکر و اعتقاد او داخل شود

۲. شیطان نمیتوانست خلفای راشدین را گمراه کند و یا دچار لغزش و خطا کند چرا که خداوند ایمان ایشان را کامل دانسته (آمنو بمثل ما آمنتم فقد اهتدو) و آنان را هدایت شده معرفی میکند و از ایشان (اعمال ایشان) راضی بود (رضی الله و رضوا عنه) و رسول الله صلی علیه وسلم نیز می فرماید علیکم باالسنتی و سنت خلفاء الراشدین المهدیین من بعدی. سعد بن أبي وقاص - رضي الله عنه - روايت مي كند كه رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - فرمود: «إيهاً يا ابن الخطاب والذي نفسي بيده ما لقيك الشيطان سالكاً فجاً قط إلاّ سلك فجاً آخر». رواه البخاري ومسلم. «ای فرزند خطاب، سوگند به كسي كه جانم در دست اوست شيطان تو را در هيچ راهي نديده مگر اينكه آن راه را ترک كرده و راه ديگري را در پيش گرفته.»

۳. شیطان بر یک انسان عادی در هر لحظه بارها ظاهر میشود و قلب و عقل او را وسوسه میکند. و هیچ شخص عادی از وسوسه شیطان در امان نیست.

ب: وسوسه های نفس اماره

۱. نفس حضرت پیامبر ص از گناه و خطا معصوم بود

۲. نفس خلفای راشدین از ضلالت و بی عدالتی و ظلم خالی بود چرا که راشدین المهدیین بودند و هم کانو یعدلون.

۳. نفس انسانهای عصر ما از هیچ خطا و گناه بزرگ و کوچک معصوم و ایمن نیز نیست. از گناهان کبیره مانند غیبت و حسد و... تا گناهان پوشیده مانند ریا در همه انسانها ممکن است و هیچ انسانی نمیتواند ادعای منزه بودن از گناه را داشته باشد.

مسئله بعد از شیطان و نفس مسئله توانایی و قدرت است.

۱. خداوند سینه رسول الله ص را شکافته بود و به او توانایی دریافت قرآن و بیان احادیث و تنظیم امور شرع و مسلمین را داده بود.

۲. خلفای راشدین افضل امت و احق به خلافت بوند و هریک در زمان خود مجتهد اعلم بودند.

۳. مردم عادی نه شرح صدر دارند و نه اعلم هستند و نه قوت اجتهاد دارند و نه هم تقوایی همانند صحابه رض که فراست و بصیرتي ایمانی مانند ایشان را دارا شوند

وقتی که وسعت یعنی توانایی اشخاص تا این اندازه فرق میکند مسلما تکلیف آنها نیز فرق خواهد کرد و بر همین اساس است که

۱. پیامبر اکرم ص رسول خدا ج بوده و ما به ایشان ایمان داریم

۲. خلفای راشدین اولی الامر بوده و ما از سنت ایشان تبعیت میکنیم

۳. مسلمان عادی نائب امت بوده و مجری الامر میباشد و تحت امر اجماع امت و شورای اهل حل و عقد باید باشد و ما او را وکیل امت میدانیم

اما امت مسلمه و اجماع آن معصوم میباشد. پیامبر اکرم ص می فرمایند لا یجتمع امتی علی ضلالة و بر این اساس این امت بر گمراهی اجماع نمیکند و لذا معصوم میباشد. و این عصمت امت را واجد شرایط حکومت و حاکمیت میگرداند یعنی علم جمعی و تقوی جمعی و استنباط جمعی و ... که در امت وجود دارد کامل است و میتواند حکومت را به شکل احسن اداره کند.

مقاصدالشریعه و مصالح مرسله

مقاصد الشریعه و مصالح مرسلة در خلافت و حکومت اسلامی عبارتند از:

الف: هدف دینی یعنی: اجرای کامل شرع و قوانین اسلامی

ب: هدف دنیوی یعنی: تنظیم امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و امنیتی امت اسلامی

این دو امر زمانی محقق میگردد که حکومت بر اساس اجماع امت اداره شود تا از نقصان و خطا و انحراف در امور دینی و دنیوی درکار حکومت جلوگیری شود. لذا مقاصد الشریعه و مصالح مرسله حکم میکنند که یك شخص عامی نائب و وکیل امت باشد و حکومت در سلطه امت قرار داشته باشد تا از ضلالت و گمراهی و ظلم و بی عدالتی بدور باشد و امور بر سبیل هدایت انجام گیرد.

نظریات سه گانه در باره حاکمیت اسلامی

در باره حکام اسلامی سه نظریه متفاوت وجود دارد:

۱. حاکم خلیفه رسول الله و اولی الامر مسلمین است

۲. حاکم وکیل امت در امر حکومت و نائب امت میباشد و حکومت متعلق به امت است

۳. حاکم صاحب قدرت و غلبه است و ملك مسلمین میباشد

براین اساس منشاء قدرت حاکمیت سه چیز است:

۱. حاکمیت با منشاء الهی: مانند حکومت پیامبر ص. پیامبر ص خود منتصب خداوند بود و به فرمان او بپاخواست و نظام اسلامی را ساخت و رهبری کرد. خلفاء راشدین نیز براساس بشارات الهی و رهنمودهای پیامبر ص به حکومت رسیدند و جانشینان پیامبر ص بودند. خلفاء راشدین به هر طریق که به حکومت رسیدند خلیفه رسول الله ص بودند و قدرت آن آنها منشاء دینی داشته است. آنها خلفاء رسول الله ص بودند و براساس کتاب الله و سنت رسول الله ص حکومت میکردند و مردم نیز براساس حکم خدا و رسولش از آنها تبعیت میکردند.

۲. حاکمیت شورای مسلمین: حاکمیت هایی هستند که عامه مسلمین رئیس حکومت و شورای قانونگذار را انتخاب میکنند و این دو دیگر مسئولین نظام را انتخاب میکنند و حاکم در واقع نماینده و وکیل مسلمین میباشد و براین اساس نظام وکالت را ایجاد میکند. در جامعه اسلامی حکومت تابع دین و عقاید و آراء عامه مسلمین است. در امت اسلامی حکومت مردمی یعنی حکومت براساس اجماع امت و شوری مسلمین میباشد. همانطورکه میدانیم براساس آیات قرآن مجید و حدیث شریف شورای مسلمین و اجماع امت سومین مصدر امر و اولی الامر هستند و اینها بر ضلالت نبوده و لذا از حکومت الهی تبعیت میکنند. و بنابراین حاکمیت شورای مسلمین و اجماع امت نیز حاکمیت با منشاء الهی و دینی میباشد.

۳. حاکمیت شخصی و گروهی: حاکمیت هایی هستند که توسط یك نفر صاحب قدرت ایجاد میشود. شخصی بازروزور و تعداد اندکی یار و همراه با لشکرکشی و قوه قهریه و یا رشوه و پول همه مردم و سایر قدرتمندان را تابع خود میکند و برهمین اساس حکومت خود را ایجاد میکند. او نماینده خود و یاوران خود است و براساس منافع خود حکم میکند. اما بعضا برای جلوگیری از شورش و طغیان مردم به عدالت و تبعیت دین کوشش میکند و از دین به عنوان ابزار حکومت خود استفاده میکند. چنین حکومتی منشاء دینی ندارد و بر غلبه و استیلای حاکم استوار

است. اما حسب ضرورت مسلمین و جلوگیری از فتنه بزرگتر که همانا جنگ و خونریزی برای تغییر حکومت باشد بیعت و متابعت از این حکومتها در آنچه موافق شرع است جائز میباشد.

هر حکومتی از این سه حالت خارج نیست یعنی یا منشاء الهی دارد و یا هم حکومت شخصی مانند ملوک غالب. حکومت های پیامبر ص حکومتی الهی بود و حکومت خلفاء راشدین نیز منبعث از فرمایشات خدا ج و رسول الله ص داشت و لذا حکومتی با منشاء الهی پنداشته میشود. حکومت شورای مسلمین (مردم) با نیابت و وکالت امیر نیز منشاء دینی دارد و حکومت الهی و دینی میباشد.

اما حکومتهای اموی و عباسی و دیگر ملوک مسلمین چگونه اند؟ آیا منشاء الهی دارند یا مردمی یا شخصی؟ ملوکیت و پادشاهی نه منشاء الهی دارد و نه هم براساس اجماع امت و شورای مسلمین و یا اهل حل وعقد انجام یافته است. این حکومتها براساس قدرت قاهره شخص سلطان و یاران او ایجاد شده اند و مشروعیت خود را از ضرورت مسلمین بدست آورده اند.

درباره حکام مسلمین سه نظریه وجود دارد اما این نظریات هرکدام موافقین و مخالفین خود را دارد و دلایلی در رد و اثبات هر نظریه وجود دارد

واضح است که تنها حکومت که منشاء الهی دارد حکومت خلفاء راشدین است و یا خلفائی که براساس احادیث و بشارتهای نبی کریم ص به حکومت برسند و یا شرایط خلیفه مسلمین را داشته باشند و به انتخاب امت مسلمه و اهل حل و عقد به حکومت برسند.

توضیح بیشتر درباره این سه نظریه:

۱. حاکم صاحب قدرت و غلبه است و ملك و سلطان مسلمین میباشد

حکومت ملك و سلطان حکومت شخصی میباشد و حکومت با منشاء الهی نیست. چراکه براساس منابع سه گانه امر شرعی ایجاد نشده اند. در این حکومتها ولو اینکه ملك و سلطان به شدت پایبند دین باشد حکومت مشروع نیستند چراکه این حکومتها دین ابزاری برای حفظ قدرت است و قدرت هدف میباشد. چنین استفاده ابزاری از دین هیچ گاه این حکومتهای مطلقه را مشروع نمیسازد. این حکومتها حکومت غالب میباشند و براساس ضرورت تبعیت از آنها لازم است اما این ضرورت نوعیت و ماهیت استبدادی و غیر دینی بودن این حکومتها را تغییر نمیدهد. اول این حکام منتخب خدا و یا رسول الله ص و یا شورای امت مسلمه نیستند و چنان که میدانیم منشاء امر در اسلام همین سه منبع هستند. لذا این ملوک و سلاطین براساس امر مشروع انتخاب نشده اند و اصالتا و ماهیتا حکومتهای نامشروع هستند.

اگر خداوند اطاعت از امرا را لازم دانسته است و رسول الله ص اطاعت از امرا حتی اگر ظالم باشند را لازم دانسته اند و یا اینکه فقهای بزرگ اطاعت از اوامر حکومت غالب را لازم دانسته اند به معنی این نیست که این حکومتها

ذاتا مشروعیت پیدا میکنند بلکه به معنی انتخاب ضرر کمتر برای اجتناب از ضرر بزرگتر و کلانتر میباشد که همان مسئله اخف ضررین است. جواز حکومت غلبه و حاکم ظالم به معنی تایید ظلم و فساد و ظالم و فاسد نیست بلکه مسئله ضرورت است. مثلا اگر شخصی در دشتی گرسنه می ماند و هیچ چیزی برای خوردن ندارد و بیم هلاکت او است در این صورت خوردن گوشت حیوان درنده برای او جائز میگردد اما این جواز به این معنی نیست که گوشت حیوان درنده ذاتا حلال میشود بلکه همچنان حرام است اما بخاطر دفع ضرر کلانتر که هلاکت مسلمان است خوردن گوشت حرام که ضرر کوچکتر است اجازه داده شده است و گناهی در آن نیست. اما هر زمان که آن شخص به غذای حلال دست یافت خوردن آن گوشت درنده دیگر حرام و ناجائز میگردد. برهمین اساس هر زمان که مسلمین بتوانند بدون ضرر و زیان بزرگ به حکومت مشروع و عادل اسلامی دست بیابند دیگر اطاعت از سلطان غالب ظالم جائز نخواهد بود.

۲. حاکم خلیفه رسول الله و اولی الامر مسلمین است

عده ای از علماء بر این عقیده اند که حاکم در واقع خلیفه رسول الله ص و اولی الامر مسلمین باید باشد. و امور مسلمین و حکومت مسلمین باید بر منهج و سنت نبوی و مطابق با احکام دین مبین اسلام اجرا گردد. در واقع بین این دو مسئله اختلاف اساسی وجود دارد:

۱. حاکم خلیفه رسول الله ص و امیر المومنین است

۲. اوامر و احکام حکومت اسلامی مطابق احکام دین مبین اسلام و بر منهج نبوی ص صادر و اجرا گردد

رای اول ممتنع و محال است اما رای دوم لازم و واجب است.

اولا: احادیثی وجود دارد که خلفاء را تعیین و محدود کرده اند و لذا هر کس نمیتواند ادعای خلافت کند. (مانند حدیث شریف که میفرماید خلافت بعد از من سی سال است و بعد از آن حکام و ملوک می آیند) انتخاب و یا انتصاب خلیفه رسول الله ص که به نیابت از ایشان حکومت کنند امری است که از قدرت یك یا چند شخص و یا حتی یك شوری خارج است. چرا که اگر کبار صحابه و مسلمین صدر اسلام حضرت ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین را خلیفه رسول الله ص خواندند به دلیل احادیث و اشارات و بشارات الله ج پیامبر ص بود. این آیات و احادیث به طور واضح خلفای راشدین و کبار صحابه را رهبر و مقتدی امت بعد از پیامبر ص معرفی میکنند. لذا مسلمین بر حسب امر و اشارت و بشارت ایشان را خلیفه رسول الله ص و امیر المومنین نامیدند و با آنها بیعت کردند و اختیار امت را به ایشان سپردند. اما در زمان ما چنین اشارت و بشارتي درباره هیچ شخص خاصی وجود ندارد که ما او را خلیفه رسول الله ص بنامیم و با او بیعت کنیم و اختیار خود و امت را به او بسپاریم.

ثانیا: خلیفه رسول الله ص صفات و مشخصاتي دارد که در هیچ کس غیر از خلفاء راشدین یافت نمیشود که عبارتند از:

۱. ایمان مقبول خداج

۲. علم
۳. تقوی
٤. عدالت
٥. افضلیت
٦. شجاعت
۷. ...

این صفات که در کبار صحابه و خلفاء راشدین موجود بود در هیچ انسان دیگری به همان اندازه کامل و بالغ و معلوم نبوده و نیست. چگونه کسی را خلیفه رسول الله ص بنامیم و با و بیعت کنیم و اختیار امت را به او بسپاریم در حالیکه

۱. بر ایمان او گواهی قلبی نداریم
۲. بر علم او یقین نداریم
۳. بر تقوی و یا ریای او علمی نداریم
٤. بر عدالت او اطمینان نداریم
٥. بر افضلیت او دلیلی نداریم
٦. بر شجاعت او در آینده اطمینانی نداریم
۷. بر بهشتی و یا دوزخی بودن او هیچ خبر نداریم

چنین شخصی را چگونه خلیفه رسول الله ص بنامیم و او را امیر المومنین بخوانیم و اختیار امت اسلامی را بی قید و شرط به او بسپاریم. آیا برای داشتن یك مقام صفات و خصوصیات و ملزومات آن ضروری نیست؟

این نظر مطابق حدیثی است که رسول الله ص می فرمایند:

وأن الخلافة بعدي في أمتي ثلاثون سنة ثم تصير ملكاً عضوضاً بعد ذلك

یعنی خلافت و نیابت رسول الله ص سی سال میباشد بعد از آن ملوک و پادشاهان خواهند بود و میدانیم که خلیفه با پادشاه فرق بسیار دارد.

ثالثا: آیا شرایط زمان ما و حدود یك میلیارد و هفتصد میلیون مسلمان در اقصای دنیا با جهانی چنین مدرن و پیچیده با سیستمهای امنیتی و اقتصادی و تکنولوجیکی به این پیشرفته گی آیا میتوان از یك شخص عادی در زمان خود انتظار داشت که همه این امور را به نحو احسن و مطلوب رهبری و اداره کند. آیا در یك شخص چنین قدرتي هست که تمامی این صلاحیتها و امور را به عهده بگیرد. آیا یك شخص میتواند مدیریت تمامی این مسائل را به عهده بگیرد و تمامی اینها را به نحو احسن و صحیح به انجام برساند. هرگز یك شخص نمیتواند زعامت کلی امور مسلمین را در عصر ما به عهده بگیرد و تمامی امور را به نحو احسن و مطلوب و شایسته انجام دهد. لذا زعامت یك شخص بر امت اسلامی بر

سبیل هدایت و نجات ناممکن است مگر اینکه آن شخص معصوم باشد و یا صفات و خصوصیات شیخین از عشره مبشره را داشته باشد که چنین چیزی محال است (بجز مهدی موعود که بعضی از اهل سنت و جماعت به آمدن او باور دارند (
فرضیه وجود مشاورین و مباشرین و وزراء نمیتواند در زعامت عام به حاکم کمك کند چرا که
اول: حاکم خود را ملزم به قبول مشوره و نظر کسی نمیداند
دوم: حتی اگر مشوره ای را قبول کند آن مشوره ای خواهد بود که مطابق به عقل و نظر حاکم درست و صحیح باشد. از آنجاکه تعداد مشاورین و وزراء و مباشرین زیاد هستند و آنها نیز هر کدام نظرات متفاوت و مختلف و حتی متضاد دارند لذا وجود تعداد زیادی مشاورین به معنی وجود نظریات متفاوت و گاه متضاد است. در اینجا حاکم از بین نظریات و آراء متفاوت و متضاد آن نظری را انتخاب میکند که به عقل و فکر خود حاکم صحیح باشد و در واقع او نظری را انتخاب میکند که موید نظر و رای خودش باشد و بر این اساس مشوره ای را که حاکم تایید میکند همان نظر خودش است که مورد تایید مشاوری دیگر قرار گرفته باشد.
سوم: مشاورین هم افرادی هستند که منافع شخصی و گروهی و قومی مختلف و بسیار اوقات متضاد دارند. بسیاری اوقات رای خود همین مشاورین رای صحیح و خوب نمیباشد و حاکم و حکومت را دچار مشکل و معضلات وسیعی میگرداند
چهارم: حاکم خود یك فرد عادی است که دارای دوستان و منافع و حامیان و اقوامی است. حاکم مشاوره هیچ کس را که با این منافع و مسائل در تضاد باشد قبول نخواهد کرد. اگر چه در تئوری دولت اسلامی حاکم باید از مسائل قومی و سمتی و زبانی و منافع شخصی و گروهی باید منزه و پاک باشد و فقط بر اساس اوامر دین خدا عمل کند اما چنین شخصی یك فرد معصوم و یا مخصوص است و یافتن آن در میان عامه امت و در عصر حاضر یکی از محالات و غیر ممکنها میباشد. تاکنون بعد از خلفای راشدین و عمر ابن عبدالعزیز شخصی با این مشخصات و خصوصیات به قدرت نرسیده و نخواهد رسید.
پنجم: مشاورین همیشه مطابق نظر و رای حاکم نظر میدهند چرا که نمیخواهند خلاف نظر حاکم رای و نظری بدهند و مغضوب و منفور حاکم گردند و اعتماد حاکم را از دست بدهند. مشاورین قبل از اینکه به منافع و مصالح امت فکر کنند به منافع و مصالح خود یعنی مقام و معاش خود فکر میکنند و لذا آنان به مداحان و شاعران متملق تبدیل میشوند. منافع مامورین و وزراء و مشاورین آنان را به اشخاص متملق تبدیل میکند که میخواهند برای حفظ مقام و منصب خود و جلب اعتماد حاکم و روابط خوب با او همیشه مطابق ذوق و خواسته و منافع حاکم نظر و رای خود را بیان میکنند. ائمه مذاهب نمیخواستند با حکام مصاحب شوند و یا تحت امر آنها کار کنند چون نمیتوانستند خلاف امر خلیفه وقت رایی داشته باشند و دین هم اجازه حکم به غیر الله را به آنها نمیداد و به همین دلیل است که آنها منصب قضاء و دیگر مناصب حکومتی را رد می کردند.

حال که شخصی وجود ندارد که شرایط و صفات خلیفه رسول الله ص و امیر المومنین را داشته باشد آیا این به معنی انحلال خلافت رسول الله ص و دولت اسلامی است؟ آیا این به معنی این است که ما نمیتوانیم و نباید نظام اسلامی داشته باشیم؟

جواب این است که ما باید خلافت و حکومت و نظام اسلامی داشته باشیم و میتوانیم که چنین چیزی را ایجاد کنیم اما با در نظرداشت شرایط و امکانات و محدودیتها و ضروریات کل امت اسلامی و توانائی و ظرفیت یك فرد مسلمان خصوصا مطابق عصر حاضر. چنین نظام و حکومتی همانا امت سالاری میباشد.

همان طور که پیامبر ص و حکومت پیامبر ص با اصحاب کبار و حکومت خلفا راشدین فرق داشتند امرا و حکومت عامه امت نیز با اصحاب کبار و خلافت راشدہ فرق خواهند داشت. ما این فرقها را با دلایل و توضیحات در فصل دیگر خواهیم دید.

۳. حاکم وکیل امت در امر حکومت است و نائب امت میباشد حکومت متعلق امت است (امت سالاری(

گفتیم که یکی از منابع سه گانه امر شوری امت است. همچنین رسول الله ص می فرماید که اجماع امت بر ضلالت نبوده و لذا برهدایت است. لذا امر بعد از امر خدا ج و رسول الله ص در قبضه و ید شوری مسلمین و اجماع امت است. و همچنین میدانیم که استنباط و فهم ارجح و افضل از کتاب الله و سنت رسول الله همان اجماع امت اسلامی میباشد. با انقطاع وحی و حدیث اکنون تنها مرجع حاضر در باب مسائل جدید امر شوری است و در تفسیر کتاب الله و سنت رسول الله ص نیز استنباط و فهمی که در اجماع و شوری وجود دارد صحیحتر و ارجحتر است. چنانکه اجماع امت از گمراهی و تحریف و سوء تفسیر در تمامی موارد از جمله تفسیر کتاب الله و سنت رسول الله مبری و پاک است. لذا در تمامی امور رای صحیح رای شوری و اجماع مسلمین است. حال اگر اجماع امت و شوری مسلمین فردی را وکیل و نائب کند که دستورها و تصامیم این شوری و اجماع را عملی کند و در حقیقت نه صاحب امر و یا ملك بلکه مجری امر باشد این با دساتیر اسلامی و اصل امریت شوری کاملا مطابق است و صحیح میباشد. در واقع این طریقه تنها طریقه ای است که میتواند وظایف و مسئولیتهای دولت اسلامی را تکمیل کند و اجرا کند.

شروط قبلی در باب اولی الامر که همان اجماع امت و یا شوری مسلمین باشد همه موجود اند:

۱. ایمان جمعی در شوری مسلمین و اجماع امت قطعا وجود دارد و از ایمان هر شخصی ثابت تر و متیقن تر است
۲. علم شوری و اجماع وجود دارد و بر علم هر شخصی برتری دارد
۳. بر تقوی در اجماع امت و شوری مسلمین وجود دارد
٤. عدالت در شوری و اجماع بیشتر از هر شخص دیگری است
۵. اجماع امت و شوری بر هر شخصی حتی عالم و. مجاهد و... افضلیت او دلیلی دارد

۶. شجاعت در اجماع و شوری امت وجود دارد و به تحقیق ثابت شده است. این شجاعت بر شجاعت هر شخصی برتر و اولی تر است

۷. اجماع امت و شوری امت بر ضلالت نیست و لذا بر هدایت است و این به معنی بهشت و کامیابی برای قاطبه امت است. (احادیث (

لذا این مسئله که امر و حکم در قبضه شوری و اجماع امت باشد و حاکم فقط مجری امر باشد نه تنها صحیح است بلکه واجب است چرا که قاعده فقهی میگوید :

مالایتم اله به واجب فهو واجب

و اکنون تنها طریقه ای که حکومت اسلامی به درستی میتواند وجائب و وظایف اصلی خود را به انجام برساند همان امت سالاری یا حکومت امت میباشد. بر این اساس امت سالاری نه تنها صحیح است بلك تنها طریقه صحیح حکومتداری اسلامی بوده ویك واجب عینی میباشد.

اصولا هدف از حکومت اسلامی انتخاب شخصی به عنوان خلیفه و اولی الامر نیست بلکه هدف این است که حکومتی باشد که اوامر خداج و راهنمائیهای رسول الله ص را در میان مسلمین تبعیت و اجرا کند و چون یك شخص ویك فرد قدرت آنرا ندارد لذا حکومت او منتفی است. این قدرت تنها در اجماع امت و شوری مسلمین است لذا حکومت باید و باید در قبضه اجماع امت و شوری مسلمین باشد. (منظور از اجماع امت یعنی هر امر و قانون و کاری باید به تایید امت برسد و قاطبه امت حیطه قوانین و صلاحیتها و مسئولیتها را تعیین کنند (.

ظاهر خلافت یا باطن خلافت

علامه محدث شاه ولی الله دهلوی می گوید:

خلافت ظهري دارد و بطني. ظهر خلافت سلطنت و فرمانروائي است براي اقامت دين و بطن آن تشبه است با پيغامبر در اوصافي كه به پيغامبري تعلق دارد پس نبوت آن است كه ارادهء الهيه متعلق شود به صلاح عالَم و كبت مفسدين و كفار و ترويج شريعت در ضمن افعال و اقوال پيغامبر و خلافت آن است كه متعلق شود ارادهء الهيه به تكميل افعال پيغامبر و ضبط اقوال و اشاعت نور او و غلبهء دين او در ضمن قيام شخصي از امت به خلافت پيغامبر و داعيه اعلاي دين پيغامبر در خاطر شخصي ريزند و از آنجا منعكس شود به سائر امت و اين عزيز در قوت عاقله و قوت عامله نسبتي دارد با نفس پيغامبر پس محدَّث باشد و فراست او موافق وحي افتد و انواع كرامات و مقامات كه به آن كمال نفس او به اعتبار قوت عامله شناخته شود در اين عزيز موجود باشد لابد صورت خليفه مي بايد كه موافق باشد با صورت پيغامبر اگر پيغمبر بادشاه است خليفه لا محاله بادشاه خواهد بود اگر حبر است و زاهد لابد خليفه به همان صفت خواهد بود در پيغامبر خصوصِ صورت از پيغامبري خارج است و در خليفه خصوصِ صورت داخل خلافت است كه به مشابهت صورت و معني هر دو استحاق نام خليفه پيدا كرده است چنانكه فصل از عوارض جنس است و داخل در نوع و چنانكه خاص از عوارض ماهيت نوعيه است و از صفات نفسيه صنف و دوران حكم هر علتي كه مظنه مصلحتي باشد مقتضي حكمت است كه به عموم مصلحت تعلق دارد و خصوص آن علت مقتضي شريعت است كه به خصوص مظنات تعلق دارد و شبهه نيست. (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء ص: ٦٦٧)

بر این اساس در مبحث حکومت اسلامی دو مبحث وجود دارد:

حکم به ظاهر

حکم به ظاهر این است که مسلمانان خلیفه ای داشته باشند و این خلیفه به یکی از طرق چهارگانه یعنی بیعت اهل حل و عقد (مثلا یك نفر و یا دو نفر و یا پنج نفر) و یا استخلاف و حکم حاکم قبلی و یا شورایی کوچك (شش نفره) و یا هم زر و زور و غلبه به حکومت برسد. این شخص اولی الامر است و همه با او بیعت کنند و در همه امور خواه موافق رای و نظر آنها باشد و خواه مخالف رای و نظر آنها باشد از او اطاعت کنند. حتی اگر ظلمی و یا بی کفایتی و یا نادانی از او دیدند از او پیروی کنند و اشتباهات و خسارات ناشی از ظلم و جهل او را تحمل کنند مگر اینکه کفر واضح دیدند و آن گاه قیام و مبارزه و او را سرنگون کنند و هزینه و بهای سنگین این قیام و مبارزه را نیز متحمل شوند.

۱. حکم به باطن

حکم به شرایط و نتیجه این است که مسلمانان باید خلافتی داشته باشند که به طریق مشروع و براتباع سنت ایجاد شده باشد. احکام کتاب الله وسنت رسول الله ص در آن به نحو صحیح وکامل جاری باشد. نظامی که هرگاه ظلم وستم ویا بی کفایتی در آن دیدند به طرق قانونی و مسالمت آمیز آن را اصلاح کنند. نظامی که نتواند برخلاف اجماع امت و شورای مسلمین که بر هدایت است رایی داشته باشد ویاکاری انجام دهد. نظامی که فقط براساس مصالح اسلام ومسلمین عمل کند و تابع قانون باشد. نظامی که هرگاه مامور ویا منصوبی در هر سطح و مقام در آن خطا وگناهی کرد آن را اصلاح کنند و در صورت لزوم برکنار ساخته و حتی به محکمه عدلی بسپارند و تمامی این اصلاحات را بدون هیچ جنگ و تخریب و هزینه انجام دهند.

در حکم به باطن و نتیجه اصل در حکومت این است که حکم خدا و رسول الله ص جاری باشد و اینکه چه کس یا کسانی ویا نظامی میتواند این هدف و مقصود را برآورده سازد و چگونه میتواند انجام دهد فرع است؟

آیا حاکم باید یك شخص باشد (ملوکیت یا امارت(

آیا حکومت باید براساس حکم شورایی کوچك باشد

آیا حکومت باید براساس حکم شوری مسلمین و اجماع امت اداره شود (امت سالاری(

در انتخاب بین این سه طریقه باید آن طریقی را انتخاب کرد که شرایط حکومت موفق را تکمیل کنند و اهداف و مقصود حکومت را به شکل کامل و صحیح برآورده ساخته و انجام دهند. واضح است که شرایط حکومتداری فقط در حکومت شوری مسلمین و اجماع امت کامل است و تنها این نظام میتواند اهداف حکومت اسلامی راکاملا و به شکل صحیح به انجام برساند لذا در حکم به باطن و نتیجه امت سالاری حکومت اسلامی ارجح است و دیگر اشکال حکومت درکنار آن مقبولیت خود را از دست میدهند.

به عبارتي ساده ترکدام نظام حکومتی زیر ارجح است:

۱. زید ملك و حاکم است و امت مسلمان رعیت او است

فرض کنید زید به یکی از طرق چهارگانه ذکر شده به حکومت میرسد. در اینجا سئوالاتي مطرح است مانند: آیا زید شرایط احراز خلافت اسلام و رهبری امت اسلامی را دارد. میدانیم که هدف از تحقق شرایط اجرای اوامر کتاب الله و سنت رسول الله ص و هدایت و نجات مسلمین در امور دینی و دنیوی میباشد. آیا شخصی است که تحقق این اهداف را تضمین کند. آیا تبعیت از زید ما را به طریق هدایت و نجات میرساند. آیا زید دچار گناه و انحراف و ظلم و ستم نمیشود. آیا حکومت اسلامی بعد از او بین جانشینانش و مدعیان قدرت تقسیم نمیشود؟ آیا بعد از مرگ او جنگ قدرت بین ولی عهدها و امرا باعث فروپاشی دولت اسلامی نمیشود؟ آیا او علم و شجاعت و تدبیر کافی برای هدایت مسلمین در جنگ و رقابت با کفار را دارد؟

مسلما کسی نمیتواند چنین چیزهایی را تضمین کند. تجربیات تاریخی بعد از خلفای راشدین در دوران ملوک اموی و عباسی و بعد از آن نشان میدهد که همه اینها ممکن و محتمل است.

۲. حکومت در قبضه امت است و زید نائب و وکیل امت در امر حکومت میباشد

در حکومتی که بر اساس اجماع امت و شورای مسلمین اداره شود هدایت و نجات است. ولذا مطابق احکام کتاب الله و سنت رسول الله ص و شوری عمل مسلمین عمل خواهد کرد. چرا که دوری از ضلالت به معنی هدایت و عصمت میباشد. حکومت و امرا تابع قانون بوده به سادگی قابل اصلاح و مجازات و تغییر هستند. بعد از برکناری و مرگ خلیفه هیچ جنگ قدرت نخواهد بود و دولت اسلامی بین مدعیان قدرت و جانشینان تجزیه نخواهد شد و دچار فروپاشی و سقوط نخواهد شد. همیشه بهترین ها به اداره امور انتخاب خواهند شد و تحت نظارت قیمومیت امت و شورای مسلمین وظیفه خود را اجرا خواهند کرد. همیشه امکان به قدرت رسیدن افراد شایسته و افضل در هر دوره انتخابات است. مامورینی را که خلیفه تعیین میکنند بهترین و افضلترین و شایسته ترین خواهد بود چرا که شورای مسلمین باید انتخاب ایشان را تایید کند. فرامین دولتی و برنامه ها در مطابقت با قانون و مصالح امت مسلمان خواهد بود و حکومت با افضل تصمیمات و برترین علم و تقوی و شجاعت اداره خواهد شد.

کدام یك از دو نظام حکومتی فوق ارجح و افضل است.

فرض کنید ما بین یکی از این دو وضعیت و نظام حکومتی یکی را باید انتخاب کنیم :

۱. امت حاکم و ملك است و زید نائب و وکیل امت در امر حکومت میباشد

۲. زید حاکم و ملك امت مسلمان است و امت رعیت او است

حال بر اساس منابع و ادله شرعی

۱. کتاب الله ج

۲. سنت رسول الله ص

۳. اجماع

٤. قیاس

و همچنین دیگر منابع که بعد از منابع بالا مورد استفاده قرار میگیرند مانند:

۱. استحسان

۲. استصحاب

۳. سد الذرائع

کدام یك از این دو افضل تر و ارجحتر و صحیحتر و مطلوبتر است. اگر ما باید یکی از این دو وضعیت و دو نظام را انتخاب کنیم کدامیك را باید انتخاب کنیم.

مسلما تمام ادله فوق وضعیت و نظام اول یعنی امت ملك و حاکم و ملك است و زید نائب و وکیل امت در امر حکومت باشد را صحیحتر و برتر و مرجح و مقدم میدانند.

انعقاد خلافت در عصر ما (۱۴۰۰ هجری)

چنان که از حدیث حضرت حذیفه دریافتیم اکنون ما در عصر فتنه قرار داریم. نظام خلافت اسلامی فروپاشیده است و اکنون حکومت اسلامی واحد با امیری واحد دیگر موجود نیست. امت مسلمه به بیش از پنجاه حکومت و کشور جداگانه تقسیم شده اند و وحدت امت اسلامی از بین رفته است. اکثر حکومتها از فرامین دینی و کتاب الله و سنت رسول الله ص دور شده اند و قوانین و رفتار و کردار غیر اسلامی در آنها رایج شده است. اکثریت تمامی امور بانکی کشورهای اسلامی براساس نظام سود و ربا است. در تمامی امور اقتصادی و تجاری و سیاسی و اجتماعی منکرات به وفور یافت میشود. فرائض دین مانند نماز و زکات و جهاد دیگر در بین مسلمین به قوت سابق نیست. سود، شراب، زنا، بی حیائی و لهو و لعب و مکروهات و... به وفور در کشورهای اسلامی رایج شده است. دوستی گرفتن غیر مسلمین و جنگ با دیگر مسلمین امروز یك استراتژی عمومی در تمامی کشورهای اسلامی است... قتل وقتال بین مسلمین در همه جا اوج گرفته است. ائمه مذاهب و مجتهدین بزرگ دیگر مانند سابق مرجع نیستند و هرکس با علم اندک و تقوی ضعیفی که دارد (اگر داشته باشد) خود دست به اجتهاد میزند و در هر مسئله صدها فتوی مختلف صادر میشود و چنین مسائلی نظام امت و وحدت مسلمین را تضعیف ساخته است.

وقتی که ما در عصر فتنه زندگی میکنیم باید به احادیث عصر فتنه متمسك شویم.

۱۲۱۱- حدیث: «حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ الْخَوْلاَنِيِّ، أَنَّهُ سَمِعَ حُذَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانِ يَقُولُ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ، فَجَاءَنَا اللهُ بِهذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ قَالَ: نَعَمْ، وَفِيهِ دَخَنٌ قُلْتُ: وَمَا دَخَنُهُ قَالَ: قَوْمٌ يَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ قُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ، دُعَاةٌ إِلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ صِفْهُمْ لَنَا فَقَالَ: هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي، إِنْ أَدْرَكَنِي ذلِكَ قَالَ: تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلاَ إِمَامٌ قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذلِكَ» (أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٥ باب علامات النبوة في الإسلام)

"...شما با جماعت و اکثریت مسلمانان و حاکم این اکثریت باش، گفتم: اگر مسلمانان دارای جمعیت متشکل و پیشوا نبودند تکلیف چیست؟ فرمود: «از تمام گروهها و دسته ها دوری کن، و از هیچ دسته ناحقّی پیروی مکن، هرچند این کناره گیری برایت بسیار ناراحت کننده و مشقّت بار باشد، و مجبور باشی که تنها از ریشه درختان تغذیه کنی و از گرسنگی به آنها گاز بزنی و تا زمانی که می میری باید این گوشه نشینی و مشقت را قبول نمایی ولی از گمراهان پیروی نکن" (اللؤلؤ و المرجان جلد دوم (۴۸/۲))

لازم است که برای ایجاد خلافت شروط آن مهیا گردد:

۱. خلیفه جامع الشروط که مسلمین بر آن اجماع کنند
۲. شورای اهل حل و عقد
۳. امت مومن و مطیع
٤. امرای محلی مومن و مدبر
۵. شرایط داخلی و خارجی مناسب

این شروط لازمه ایجاد خلافت است و باید مهیا شود تا خلافت بتواند استقرار یابد:

۱. خلیفه جامع الشروط

اکنون خلیفه جامع الشروط که مسلمانها بر خلافت او اجماع کنند وجود ندارد. فردی که اهل حل و عقد و حتی اهل سنت و جماعت که شامل مذاهب اربعه میباشد بر آن اجماع کند. در هیچ یك از کشورهای اسلامی چنین شخصی وجود ندارد که اهل حل و عقد مسلمین بر او اجماع کنند. اگر شافعی باشد احناف خود را افضلیت میدهند و اگر مالکی باشد در مکه و مدینه پیروان و طرفداران کمی دارد و... اگر از اخوان باشد مکتب دیوبند با آن مخالف است و اگر سلفی باشد با مخالفت مردمان صوفی مواجه میشود.... اگر عجم باشد با مخالفت عرب روبرو میشود و اگر عرب باشد عجم به آن اعتماد نمیکند...

شخصی که مردم به ایمان و اعلمیت و افضلیت و تقوی و شجاعت و اجتهاد و استنباط او اطمینان کنند و بر این اساس با او بیعت کنند فعلا وجود ندارد.

۲. شورای اهل حل و عقد

یکی از ملزومات اساسی حکومت اسلامی در عصر ما ایجاد شورای اهل حل و عقد میباشد. شورایی که به نیابت از امت و در مطابقت با اجماع امت امورات کشوری را اداره و تنظیم کند و بر حاکم و دستگاه اجرائیش نظارت و مراقبت داشته باشد.

۳. امت مومن و مطیع

از حضرت علی رض پرسیدند که در زمان شیخین اوضاع مسلمین برقرار بود و در عصر شما جنگ و فتنه زیاد شده است او به آن شخص به فرمود که رعیت آنها مانند من بود و رعیت من مانند تو است. و این اهمیت وجود یك امت مومن و مطیع برای ایجاد خلافت را روشن میسازد. مسلمانان امروز به قدری پراکنده و متفرق هستند که نمیتوان آنها را در چارچوب یك حکومت و یك نظام و یك اجتماع جمع نمود و تنظیم کرد. اختلافات عقیده ای و مذهبی و نژادی، قومی، منطقه ای، زبانی و طایفه ای و گروهی و شخصی آن قدر است که مشکل میتوان آنها را در قالب یك

ملت و حکومت تنظیم کرد. اکنون که منافع شخصی و گروهی بر منافع امت مسلمه و اوامر دینی پیشی گرفته است چگونه میتوان منافع و ثروتها و قدرتها را بین همه مساویانه تقسیم نمود و آنهایی که بیشتر دارند بخشی از ثروت و قدرت و رفاه خود را به مردم نادار و مسکین بدهند تا امتی واحد و با حق و حقوق برابر ایجاد گردد. کسانی که حکومتهای آنها از لحاظ اقتصادی و امنیتی پیش رفته است آیا حاضرند مردم فقیر دیگر کشورها را در حکومت خود ولذا در بیت المال مشترک شامل سازند؟

٤. امرای محلی مومن و مدبر

یکی دیگر از اسبابهای خلافت اسلامی موجودیت امرای محلی و منطقه ای مومن و مدبر است. در حالیکه تمامی امرای محلی در جنگ قدرت با رقیبان داخلی و مردم محل هستند و همواره با اتحاد و ائتلاف با قدرتهای غیر اسلامی سعی در تقویت قدرت و حکومت شخصی خویش دارند چگونه میتوان آنها را متحد و مؤتلف ساخت تا ساختار خلافت را ایجاد کنند. امرایی که هم اکنون برضد یکدیگر دست به توطئه چینی و جنگ افروزی میزنند چگونه از خواسته ها، قدرت و منافع خویش به نفع دیگران و ایجاد خلافت اسلامی چشم پوشی خواهند کرد.

٥. شرایط داخلی و خارجی

شرایط داخلی کشورهای اسلامی و شرایط خارجی جهان غیر اسلامی نیز مسئله ای بسیار مهم است. مسلمانان تمام کشورهای عقب ماندۀ جهان سومی هستند که در علم و صنعت و اقتصاد و بازار و تجارت و قدرت نظامی و تسلیحاتي و تکنولوژیکی محتاج کشورهای غیر اسلامی هستند. این احتیاج در تمامی مسائل اقتصادی و صنعتی و تکنولوژیکی و تجاری موجود است و شدت آن به حدی است که عملا کشورهای اسلامی استقلال به معنی کامل ندارند. امروزه قدرتهای جهانی هستند که براقتصاد وسیاست و اجتماع و دین و اخلاق و قوانین و... جهان و از جمله کشورهای اسلامی حکومت می کنند. آنها تعیین کنندۀ همه مسائل یاد شدۀ در جهان و از جمله کشورهای اسلامی هستند و کشورهای اسلامی در هیچ موضوعی قدرت مخالفت با اجماع و اتفاق کشورهای غیر اسلامی را ندارند.

میبینیم که شرایط ایجاد خلافت در زمان ما وجود ندارد و تا زمانیکه این شرایط تکمیل نگردد تلاش برای تشکیل آن نیز به نتیجه نخواهد رسید. اما حرکت امت مسلمه به سمت وحدت و اتحاد ممکن و قابل دست یابی است و همین وحدت و اتحاد میتواند زمینه را برای حکومت اسلامی مطلوب فراهم کند.

ملوکیت به طریق استیلا

ملوکیت به طریق استیلا نیز در حال حاضر ناممکن و مردود است. هیچ قدرتي در بلاد اسلامی قادر به فتح تمامی سرزمینها و بلاد دیگر اسلامی نیست و چنین جنگی با توجه به میزان تخریب جنگها و جنگ افزارهای کنونی هرگز مطلوب و مورد قبول امت اسلامی نخواهد بود لذا ایجاد ملوکیت از طریق استیلا نیز در عصر ما منتفی است. در ثانی گستره امت اسلامی و تنوع اقوام و ملل و تقسیم قدرت چنان است که هیچ قوم و گروهی نمیتواند با قدرت و شمشیر بر کل امت مسلمه حکومت کند و اگر کسی به چنین حکومتی دست یابد در اسرع وقت حکومتش فروخواهد پاشید. لذا ملوکیت از طریق استیلا و غلبه در بلاد اسلامی ناممکن است.

شورای مسلمین و اجماع امت

باتوجه به اینکه شخصی در زمان ما یافت نمیشود که به طرق مسالمت آمیز و قانونی و شرعی به خلافت برسد و همچنین هیچ کس قدرت ندارد که از طریق استیلا حکومت خود را بر همه استوار سازد لذا تنها طریقه حکم در تمام کشورهای اسلامی همانا اهل حل و عقد و شورای مسلمین و اجماع امت در امر حکومت میباشد.

فرق بین حکومتهای سه گانه اسلامی

حکومتهای اسلامی

در طول تاریخ اسلام ما چهار نوع حکومت اسلامی داشته و داریم. این حکومتها براساس شرایط حاکم و تکلیف و وسعت و صلاحیت و مسئولیت شخص رهبر متفاوت بوده اند. در واقع رابطه بین رهبر و امیر با امت و مسلمین تعیین کنندۀ نوع حکومت بوده اند. عامل دیگر در تعیین نوع حکومت قوانین نافذه و نظام تنفیذ قانون میباشد.

حکومت اسلامی را میتوان از لحاظ اساس به سه نوع کلی تقسیم کرد:

۱. حکومت پیامبر (معصوم(
۲. حکومت اصحاب خاص (خواص(
۳. حکومت عامه مسلمین (عوام(

و سپس حکومت عامه مسلمین (عوام) را به دو دسته زیر تقسیم کرد:

الف: حکومت حکام بازروزور و به طریق استیلا

ب: حکومت نائبهای امت به طریق شورای مسلمین و اجماع امت

دیگر فرقهای حکومتهای اسلامی

۱. حکومت دین محور

حکومت دین محور حکومتی است که دین هدف نهایی و غایی آن است و قدرت ابزاری در تحقق امور دینی میباشد. در اینجا حکومت در نهایت میخواهد که امور دین محقق گردد و قدرت را فدای دین میگرداند. حکومت خلفای راشدین نمونه ای از حکومت دین محور بودند

۲. حکومت دین ابزار

حکومت دین افزار حکومتی است که در آن قدرت هدف غایی و نهایی بوده و دین ابزاری برای رسیدن به قدرت و حفظ آن است. در اینجا حکومت میخواهد قدرت خود را حفظ کند و دین را فدای حفظ قدرت میگرداند. حکومت بعضی از ملوک اموی و عباسی نمونه ای از حکومت دین افزار بودند.

تشخیص اینکه یك حکومت دینی یك حکومت دین محور است یا یك حکومت دین افزار گاهی اوقات بسیار واضح و آشکار است و هر شخصی میتواند با مقایسه اعمال حکومت با اصول دین و اصل نتیجه این مسئله را دریابد اما گاهی اوقات بسیار دشوار میگردد چنانکه فرق بین تقوی و ریا است. پیامبر اکرم ص می فرماید تشخیص ریا از تقوی مانند تشخیص رد پای مورچه بر سنگ سیاه در شب تار است(!!!)

دستگاه حکومتی به جای یك حاکم

گفته شد که حاکم نائب امت در امر حکومت است و همچنین حکومت در عصر ما آن قدر پیچیده و بزرگ و حساس است که اداره آن از توان یك شخص منفرد بیرون است. براین اساس حکومت نه توسط یك شخص بلکه توسط نهادها و سازمانهای حکومتی که توسط امت انتخاب میشوند اداره میشود. نهادهای حکومتی وکیل امت در امر حکومت میباشد. براساس این نظریه شخص حاکم در حقیقت وکیل ارشد امت بوده و تحت امر و نظارت امت امور دیگر نهادهای حکومتی را مدیریت میکند. این نهادهای حکومتی قوه مجریه، قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه دانش هستند که امور حکومتی را به جای فرد و به نیابت امت زیر نظر و کنترل امت انجام میدهند.

دموکراسی های امروزی

دموکراسی های امروزی مردم سالاری های حقیقی نیستند بلکه اکثرا نماینده یك طیف خاص مانند سرمایه داران و یا نظامی ها بوده و براساس انتخاباتهای مملو از تقلب انتخاب میشوند لذا این حکومتها قوانین غیر دینی نیز ایجاد و اجرا میگردد اما در حکومتی که براساس اجماع امت اسلامی ایجاد گردد هیچ گونه قانون خلاف دین و شرع ایجاد و یا اجرا نخواهد شد چراکه اجماع امت بر گمراهی نخواهد بود.

مصلحت امت اسلامی:

مصلح در اصول دینی تعابیر خاص دارد و در مذاهب مختلف نظرهای متفاوتي درباره آن داده شده است.

امام غزالی مصلحت را در حفظ جان، مال، دین و ناموس و... شخص میداند

تا زمانیکه حکومت مسلمین بدست افضل و اعلم و اتقی و اصلح امت یعنی خلفاء راشدین و پیروان صادق آنها بود امت اسلام دارای بهترین حکومت، امنیت، اقتصاد و... بودند اما زمانیکه حکومت به دست کسانی افتاد که افضل و اعلم و اتقی و اصلح نبودند حکومت اسلامی و امت با مصائب و جنگها و ویرانیها و شکستهای بزرگی مواجه شدند. لذا مصلحت ایجاب میکند که حکومت اسلامی همیشه بدست افضل واعلمی و اتقی و اصلح امت باشد اما اجتماع این صفات در یك شخص عامی غیر ممکن است لذا باید از سیستمهای مدیریتی و نهادهای حکومتی جدید استفاده نمود که بتوانند این صفات را مهیا سازند و لذا حکومت اسلامی در عصر ما یك حکومت متشکل از قوه مجریه، قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه دانش مستقل است که بتواند امر حکومت را به طریق احسن انجام برساند. براین اساس حکومت اسلامی در زمان ما مردم سالاری خردگرا میباشد که در مطابقت با قوانین دینی حکومت مینماید.

اطاعت از حکام مسلمین

اطاعت از امرا احادیث را میتوان به چهار دسته تقسیم نمود:

۱. اطاعت از امرایی که رسول الله ص در زمان خود بر امور لشکر و یا حکومت انتخاب نموده بودند و همچنین خلفای راشدین که بنا به احادیث حضرت ص بشارت و سفارش خلافت ایشان را داده بودند.

۲. اطاعت از امرای مسلمین (ملوک)

۳. اطاعت از امرای ظالم

٤. اطاعت از امرا در دوران فتنه

در باب اطاعت از هریك از این امرا و حد و حدود اطاعت از آنها احادیثی موجود است که در کتب حدیث و... موجود است.

امیدوایم که مسلمانان روز به روز به کتاب الله و سنت رسول الله ص متمسکتر و نزدیکتر شوند

خلاصه مطالب کتاب

حکومت اسلامی

حکومت اسلامی را میتوان از لحاظ اساس وبنیان به سه نوع تقسیم کرد

٤. حکومت پیامبر ص (معصوم(

٥. حکومت اصحاب خاص رض (خواص(

٦. حکومت عامه مسلمین (عوام(

و حکومت عامه مسلمین به دو نوع تقسیم میشود:

١. حاکم ملك و امیر مسلمین است و امت رعیت او است (ملوکیت(

٢. امت مالك حکومت است و خلیفه و امیر نائب و وکیل امت در امر حکومت است (امت سالاری(

حکومت اسلامی در اساس یك حکومت است و آنچه فرق دارد حاکمیت اشخاص مختلف است. چون این حاکمیت اشخاص مختلف بر کل حکومت و نظام اسلامی تاثیر میگذارد و باعث میشود که نظامها و حکومتهای اسلامی با یکدیگر فرق پیدا کنند.

حاکم و حکومت دارای صفات خاص میباشند. این صفات را در هر حکومت جداگانه بررسی میکنیم و خواهیم دید که این صفات و خصوصیات در حکومتهای چهارگانه فرق دارد.

حکومت پیامبر ص

صفات مهم حاکم

١. هویت: پیامبر ص فرستاده و رسول خداوند است. او برای هدایت بشر در امور دینی و دنیوی مبعوث شده است. خداوند وظیفه رهبری جامعه را بدست او سپرده است. او در اجرای رسالت خود معصوم میباشد.

٢. ایمان: ایمان پیامبر ص کامل ترین ایمان در بین انسانها است.

٣. علم: علم پیامبر منشاء الهی دارد (وحی خفی و جلی(

٤. تدبیر: پیامبر مدبر ترین خلق در امور امت است

٥. تقوی: پیامبر معصوم و متقی است

٦. مصلحت: پیامبر مصلح مطلق است

صفات مهم حکومت پیامبر ص:

١. مشروعیت: مشروعیت حکومت او از امر خداوند حاصل میشود

٢. طریقه انتخاب: انتخاب توسط الله ج میشود

٣. دوران حکومت: مادام العمر (تا زمانیکه خداوند اراده کند(

٤. اطیع الله و اطیع الرسول: در اطاعت از پیامبر اطیع الله و اطیع الرسول تضمین است

۵. قوانین حکومت: اومر خداوند که به صورت وحی جلی و خفی به او میرسد و علمی که خداوند به او داده است

٦. اطاعت: اطاعت از پیامبر فرض است

٧. نظارت: پیامبر تحت نظارت الهی میباشد

٨. پیشنهاد: پیشنهاد در امور غیر دینی و خارج از وحی جائز است

٩. انتقاد: انتقاد از پیامبر ناجائز است

١٠. قضاوت: قضاوت درباره پیامبر ناجائز است

١١. مخالفت: مخالفت با پیامبر کفر بوده و حرام است

١٢. خلع حاکم: خلع پیامبر از حکومت فقط در قدرت خداوند است

١٣. رابطه با امت: نبی امت است و همه به او ایمان داشته و از او بی چون و چرا اطاعت میکنند

حکومت اصحاب خاص رض

صفات مهم حاکم

١. هویت: اصحاب خاص و افضل مسلمین و احق به خلافت هستند. از سابقون و اصحاب بدر و احد و خندق و بیعت رضوان و عشره مبشره میباشند. از کسانی که رضی الله عنهم ورضوا عنه درباره آنها در قرآن مجید آمده است. و پیامبر ص از ایشان راضی بودند و امت بر افضلیت و اعلمیت و احق بودن ایشان به خلافت اجماع دارند.

٢. ایمان: آنها از عشره مبشره و افضل امت در ایمان و عقیده و عمل صالح میباشند. ایمان آنها کامل است چراکه خدا و رسول ص از ایشان راضی هستند و جای آنها بهشت میباشد.

٣. علم: از مجتهدین بزرگ وقت خود بودند و جامع قرآن و عامل به حدیث میباشند

٤. تدبیر: تدبیر خلفاء راشدین احسن است چراکه پیامبر ص می فرماید: علیکم باالسنتی و سنت خلفاء الراشدین المهدیین من بعدی

۵. تقوی: تقوی خلفاء راشدین برترین تقوی در امت مسلمان میباشد و ایشان به تحقیق عادل بوند. ایمان و علم و تقوی ایشان در احادیث بسیاری ثابت میباشد.

٦. مصلحت: خلفاء راشدین برترین مصلح زمان خود بودند و تدبیر و مصلحت آنها در امور بود که خلافت راشده ایجاد شد و امپراطوری بزرگ مسلمین تشکیل شد.

صفات مهم حکومت:

١. مشروعیت: مشروعیت اصحاب خاص از بشارات الله و رسول الله ص حاصل شده است

۲. طریقه انتخاب: شورای اهل حل و عقد و استخلاف. این طرق عبارتند از اجماع اهل حل و عقد، انتخاب توسط خلیفه پیشین به وکالت مسلمین، شورای احل حل و عقد و شورای عامه مسلمین. اهل حل و عقد در عصر صحابه از اصحاب خاص بودند که مشروعیت خود را از مصاحبت خاص پیامبر اکرم ص بدست آورده بودند

۳. دوران حکومت: مادام العمر: (چون به تحقیق و بر اساس خبر افضل امت در تمام طول عمر خود بودند(

٤. اطیع الله و اطیع الرسول: اطیع الله و اطیع الرسول در مطابعت از اصحاب خاص تضمین است چرا که پیامبر اکرم ص می فرماید علیکم باالسنتی و سنت خلفاء الراشدین المهدیین من بعدی

۵. قوانین حکومت: فرامین خدا و رسول ص و شوری مسلمین و همچنین اجتهاد خودشان

٦. اطاعت: اطاعت از اصحاب خاص واجب است (اطیع الله و اطیع الرسول و اولوا الامر منکم(

۷. نظارت: نظارت بر صحابه خاص توسط اصحاب خاص و امت صورت میگرفته است (قضیه پیراهن حضرت عمر و یا(

۸. پیشنهاد: پیشنهاد در امور دینی و غیر دینی به اصحاب خاص جائز بوده است

۹. انتقاد: انتقاد که بر اساس اصول شرع بوده باشد بر اصحاب خاص جائز است. (مخالفت یك زن در امر مهریه با حضرت عمر(

۱۰. قضاوت: از آنجایی که اصحاب خاص مورد تایید پیامبر ص بوده اند امت نیز باید آنها را تایید کرده است.

۱۱. مخالفت: مخالفت با اصحاب خاص جز به دلیل شرعی جائز نیست اما چون ایشان افضل و اعلم امت د را مور دین هستند دلیلی برای مخالفت یافت نمیشود (حضرت ابوبکر میفرماید اگر مراه براه دین دیدید از من اطاعت کنید و(...

۱۲. خلع حاکم: کسی که به اشارات و بشارات خدا ج و رسول الله ص به خلافت برسد خلافت او برحق است وکسی نمیتواند او را از این خلافت خلع کند چنانچه رسول الله ص به حضرت عثمان می فرماید: یا عثمان انه لعل الله یقمّصُك قمیصا فان ارادوك علی خلعه فلا تخلعه لهم. باز هم خفای راشدین به اجماع اصحاب در مورد خلافت خود راضی بودند. چرا که اجماع صحابه همانند اجماع امت بوده و بر هدایت میباشد.

۱۳. رابطه با امت: اصحاب خاص معصوم نیستند اما چون ایشان خلیفه پیامبر اکرم ص و اولی الامر بودند و ایمان خاص داشتند امت با آنها بیعت نمود و از ایشان در امور شرع متابعت کردند

حکومت عامه مسلمین (عوام(

صفات مهم حاکم

۱. هویت: انسانهای عادی هستند که خداوند می فرماید خلق الانسان ضعیفا. انسانهای عادی زود به انحرافات دینی و دنیوی مبتلا میشوند و دچار ظلم و ستم و فساد میشوند و حتی ممکن دچار شرک اصغر و اکبر شوند.

۲. ایمان: ایمان انسان بین خوف و رجا قرار دارد یعنی نمیتوان ایمان هیچ شخصی عامی را ثابت کرد چانکه نمیتوان آن را رد کرد.

۳. علم: علم امرا و حکام عام بسیار کم و ضعیف است (نسبت به علم پیامبر ص و خلفاء راشدین و ائمه مجتهدین) و همچنین اگر امروز علمی داشته باشند آینده علم عوام تضمین نیست. ممکن بر اثر بیماری و یا حوادث و یا گناهان آن را از دست بدهند

٤. تدبیر: تدبیر امرا و حکام عام بسیار کم و ضعیف است (نسبت به تدبیر پیامبر ص و خلفاء راشدین و ائمه مجتهدین) و همچنین اگر امروز تدبیری داشته باشند آینده تدبیر عوام تضمین نیست

۵. تقوی: تقوای امرا و حکام عام بسیار کم و ضعیف است (نسبت به تقوی پیامبر ص و خلفاء راشدین) و همچنین اگر امروز تقوایی داشته باشند آینده تقوای عوام تضمین نیست

٦. مصلحت: مصلحت سنجی امرا و حکام عام بسیار کم و ضعیف است (نسبت به مصلحت سنجی پیامبر ص و خلفاء راشدین) و همچنین اگر امروز مصلحت سنجی داشته باشند آینده مصلحت دانی عوام تضمین نیست

صفات مهم حکومت:

۱. مشروعیت: پیامبر اکرم ص بعد از خود جانشینی تعیین نکردند و لذا امر را به عامه مسلمین یعنی امت سپردند اما ایشان به طور ضمنی و تلویحی اصحاب خاص خود را معرفی کردند تا بعد از ایشان خلافت (سی ساله) را بدست بگیرند. حال که اصحاب خاص در بین عوام نیستند امر به امت باز میگردد. علما و متقین گروه ارجح هستند اما پیامبر اکرم ص علما را به دو دسته ربانی و سوء تقسیم میکند و فرق بین تقوی و ریا را در حدیث بیان نموده و تشخیص این امور نیز بر امت است چرا که اجماع امت از خطا و گناه مبرا است و لذا امر باز به امت باز میگردد. در زمان ما احل حل و عقد نیز باید مشروعیت خود را از انتخاب امت بگیرند چرا که رای امت ارجح است.

۲. طریقه انتخاب: توسط امت

۳. دوران حکومت: تا زمانیکه امت مصلحت بداند. حکام معصوم و یا از خواص نیستند و لذا دین و ایمان آنها تضمین نیست و افضلیت و اعلمیت و اصلح بودن آنها تضمین نیست و حتی نداشتن صفات صلبیه و داشتن صفات ثبوتیه در آنها تضمین نیست و اگر زمانی داشته باشند ممکن است در آینده به دلیل مختلف از جمله بیماریهای جسمی و روحی آنها تغییر کنند و از اشخاص مطلوب به اشخاص نامطلوب تبدیل شوند (انما الاعمال بالخواتم (

٤. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در اطاعت از عوام تضمین نیست لذا همواره بای مرجع معتبری مانند شورای مسلمین بر آنها نظارت کند و امر آنها را بسنجد و مطاع و غیر مطاع بودن آن را تشخیص و به امت ابلاغ کند

۵. قوانین: حکومت: قوانین دینی که سه مرجع دارد: ۱. اوامر خداوند ج ۲. احادیث رسول الله ص ۳. مصوبات شورای مسلمین

٦. اطاعت: اطاعت از حاکم عام مشروط به اطاعت او از خدا و رسول ص و تبعیت از شورای مسلمین و اجماع امت میباشد

۷. نظارت: نظارت بر حاکم وظیفه امت است

۸. پیشنهاد: شورای مسلمین و علما دینی و علوم دنیوی و هر فرد مسلمانی میتوانند در مسائل دینی و دنیوی به حاکم پیشنهاد بدهد

۹. انتقاد: امت و افراد میتوانند از حاکم انتقاد کنند

۱۰. قضاوت: امت و افراد امت میتوانند درباره حاکم داوری و قضاوت نموده و رای خود را به دیگران اعلام کنند

۱۱. مخالفت: امت میتواند به دلایل شرعی و قانونی با حاکم مخالفت کند

۱۲. خلع حاکم: امت حق خلع حاکم را دارد

۱۳. رابطه با امت: امت معصوم است و فرد غیر معصوم است. غیر معصوم باید از معصوم تبعیت کند لذا حکومت در اصل از آن امت و شورای مسلمین است و شخص حاکم و نهادهای حکومتی نائب و وکیل امت در امر حکومت میباشند. لذا امت حاکم است و خلیفه و امیر نماینده امت است

پیامبر اکرم ص میفرماید: لایجتمع امتی علی ضلاله. این حدیث شریف اجماع امت را از ضلالت مبری دانسته و لذا آنرا مطابق هدایت میداند و در نتیجه معصوم میشمارد.

اولی الامر کیست؟

اولی الامر مصدر امر است و در قرآن ما سه مصدر امر داریم:

۱. الله ج (اطیعوا الله(

۲. رسوالله ص (اطیعوا الرسول(

۳. شورا (وامرهم شوری بینهم(

لذا اولی الامر حقیقی خداوند است خداوند امر را به طرق وحی جلی یعنی قرآن وحی خفی یعنی سنت نبوی به انسانها فرستاده است و خداوند به شورا نیز حق مشروط امر را داده است. این سه تنها مراجع امر و اولی الامر میباشند. کسانی را که رسول الله ص به عنوان امیر لشکر و یا منطقه و مردم انتخاب میکردند در واقع نائب و مامورین رسول الله ص بودند و موظف به اجرای فرامین الله ج و رسول الله ص بودند لذا آنها در واقع نماینده اولی الامر و مامور و حامل امر و مجری الامر بودند و نه صاحب امر چراکه در یك زمان مسلمین نمیتوانند دو اولی الامر داشته باشند. خلفای راشدین

نیز خود را خلیفه رسول الله ص و نائب ایشان در امور شرعی میدانستند و لذا نماینده اولی الامر و مامور بودند اما خلفای راشدین نیز براسا حدیث پیامبر ص اولی الامر هستند و امر ایشان همان سنت خلفاء الراشدین المهدیین است. غیر از این این چهار مصدر امر دیگر کسی اولی الامر نیست. لذا اطلاق لفظ اولی الامر بر غیر از خدا و پیامبر و شورا (و خلفاء راشدین) در واقع به معنی نماینده اولی الامر و حامل امر و مامور و مجری الامر میباشد.

مجری الامر

اولی الامر ظاهری مجری الامر میباشد

)يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ) نساء /٥٩

"اي كساني كه ايمان آورده‌ايد، اطاعت كنيد از خدا و اطاعت كنيد از رسول و فرمانداراني كه از ميان شما هستند."

)فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ) نساء /٥٩

"اگر بين شما با يكديگر (حتي با فرماندار و امير) نزاع گرديد و در چيزي اختلاف نموديد نزاع را برگردانيد به آنچه خدا گفته و رسول بيان نموده."

از این آیه معلوم میشود که امیر فقط میتواند مجری امر خدا و رسول الله ص باشد. اگر امری غیر از اطیعوا الله و اطیعو الرسول داشته باشد مومنین میتوانند با او نزاع کنند در این صورت امر امیر باطل است و فیصله و حکم خدا و رسول جاری میگردد. و خداوند میفرماید که :

أَطِيعُوا اللَّهَ

وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ

وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ.

یعنی مومنین باید از خدا اطاعت کنند و سپس از پیامبر ص اطاعت کنند و اگر در مسئله ای امری از خداوند و رسولش نیافتند پس امور خود را براساس شورای مسلمین انجام دهند.

شورا

وكارشان به شيوه ي رايزني و بر پايه ي مشورت با يكديگر است (ترجمه آیه فوق) تعبير كلام بيانگر اين است كه همه كارهايشان شورائي است ، تا بدين وسيله سراسر زندگيشان را با رنگ شوري رنگ آميزي كند. امرهم به معنی تمام امور ایشان است اما خداوند در آیه دیگری می فرماید :

)وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ) احزاب/٣٦

لذا صلاحیت و مسئولیت شورا در تمام اموری است که در آن امر خدا ج ورسول الله ص نباشد.

از مجموع آیات چنین معلوم میشود که اگر مسلمین با امیر خود نزاع و اختلافی پیدا کردند حکم و امر باطل شده و فیصله خداج و رسول الله ص حاکم و برقرار میگردد و فیصله الله چنین است:

۱. اطیعوا الله
۲. اطیعوا الرسول
۳. و امرهم شوری بینهم

یعنی این سه مصدر امر اختلاف بین امیر و مسلمانان را حل میکنند لذا امیر نمیتواند از خود امری داشته باشد بلکه باید براساس سه مصدر بالا یعنی امر خداج و پیامبر ص و شورا عمل کند. از آنجایی که شورای مسلمین و اجماع امت بر هدایت است لذا استنباط و تفسیر شورای مسلمین از کتاب الله و سنت رسول الله استنباط و تفسیر احسن و صحیح است. براین اساس امیر باید در تمامی امور از شوری مسلمین و اجماع امت تبعیت کند و اولی الامر در واقع بعد از خداج و رسول الله ص شورای مسلمین میباشد.

لذا صدور امر و قانون در امت اسلام در انحصار و اختیار شورای مسلمین و اجماع امت میباشد و امیر و یا حاکم اسلامی فقط مجری الامر و کارگزار میباشد.

شورا واجب است

چنانچه در حدیث آمده است شورا برای رسول الله ص مستحب بوده است. و شورا برای خلفاء راشدین که اعلم و افضل و مجتهدین وقت بودند نیز لازم بوده است. اما شورا برای حاکم مسلمان واجب است چون که

۱. استنباط احسن از کتاب الله و سنت رسول الله در قدرت شورا و اجماع امت است
۲. در موضوعاتي که در آن امر خداج و رسول الله ص وجود ندارد حیطه صلاحیت شورا میباشد و امر در آن موضوعات فقط مربوط به شورا میباشد
۳. شورای مسلمین اولی الامر و موکل و منوب است و امیر مسلمین نائب و وکیل و عامل مسلمین است لذا اطاعت از شورای مسلمین و اجماع امت بر امیر که نائب و وکیل است واجب شرعی است.
٤. استنباط احسن از وقایع و شرایط که لازمه اجرای شرع است در قدرت و توان شورا میباشد. (لعلمه الذین یستنبطون منه(

اهل حل و عقد

اهل حل و عقد یك رکن اساسی در حکومت اسلامی میباشد.

عشره مبشره: چهار نفر از عشره مبشره خلفاء راشدین میباشند و سه تن از آنها اهل حل و عقد هستند و سه نفر از بزرگان انصار نیز جزء اهل حل و عقد بودند حضرت ابوبکر را انتخاب کردند. و شش تن از عشره مبشره عضو

شورای خلافت بودند که حضرت عثمان را انتخب کردند و حضرت علی را بعد از حضرت عثمان افضل و احق به خلافت تعیین کردند.

عشره مبشره: حضرات ابابکر و عمر و عثمان و علی و الزبیر و طلحه وسعدا وسعیدا و عبدالرحمن رض عنهم اجمعین

خلفای راشدین: حضرات ابابکر و عمر و عثمان و علی رض عنهم

کسانی که حضرت ابوبکر را انتخاب کردند. حضرت عمر بن خطاب و ابو عبیده بن جراح و اسید بن حضیر و بشر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفة رض عنهم می باشند.

و از اینها سه نفر یعنی اسید بن حضیر و بشر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه رض از عشره مبشره نیستند بلکه از بزرگان انصار میباشد.

شورای شش نفره خلافت نیز: حضرات علی و عثمان و الزبیر و طلحه وسعدا و عبدالرحمن رض عنهم

در سقیفه بنی ساعده حضرات ابوبکر و عمر و ابوعبیده رض که از امرای مسلمین و بزرگان صحابه و احق به هذالامر یعنی خلافت میباشند حضرات سعد بن عباده و بشر بن سعد و اسید بن حضیر و سالم مولی ابی حذیفه را وزرا میخوانند و ایشان نیز این را تایید میکنند. لذا حضرات اسید بن حضیر و بشر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه رض به قول حضرت ابوبکر احق به وزاء امت مسلمه میباشند و از درجات و مراتب عالی در نزد امت برخوردار بودند.

لذا اهل حل و عقد در زمان اصحاب کبار اشخاصی بودند که احق به خلافت و احق به وزارت بودند. و عالم و متقی و عادل و... بودند. (هم کانو یعدلون(

اینها سه مشخصه اساسی داشتند:

۱. خداوند ج از ایشان راضی بود. (رضی الله عنهم و رضوا عنه(
۲. رسول الله ص از ایشان راضی بود
۳. امت مسلمه بر افضلیت و اعلمیت و عدالت و احق بودن ایشان به خلافت اجماع داشت (انصار احق به وزارت بودند(

اهل حل و عقد باید چنین صفاتي داشته باشند و در زمان ما نیز این داشتن این صفات لازم است. اما در این زمان چه کسانی هستند که این صفات سه گانه را دارا میباشند و چطور باید شناخته شوند.

در زمان ما اگر کسانی باشند که امت بر احق بودن ایشان به خلافت و وزارت اجماع کند و بر علم و تقوی و عدالت آنها اتفاق کند در این صورت این اجماع بر هدایت است و رضایت الله ج و رسول الله ص نیز بر هدایت میباشند لذا این گروه:

۱. الله ج از ایشان راضی خواهد بود
۲. رسول الله ص از ایشان راضی خواهد بود
۳. امت نیز بر احق بودن ایشان به خلافت و وزارت و علم و تقوی و عدالت آنها اجماع دارند

و این همان شرایط اهل حل و عقد در زمان صحابه رض میباشد. لذا اشخاصی که امت بر احق بودن ایشان به خلافت و وزارت اجماع کند همان اهل حل و عقد میباشد و ایشان میتوانند به تبعیت از سنت خلفای راشدین حاکم امت اسلامی را انتخاب کنند.

خلیفه نائب و وکیل امت است

نائب الله و نائب رسول الله ص در حقیقت نیابت در اجرای امور شرع میباشد. از آنجایی که شریعت برای هدایت و اصلاح امت آمده است و هدایت و اصلاح از حقوق عبادالله و امت رسول الله ص میباشد و نعمتهایی است که خداوند به امت عطا کرده است لذا نیابت در اجرای شرع در حقیقت نیابت در اجرای حقوق مسلمین و خیر و صلاح مسلمین میباشد. ولذا خلیفه و امیر و سلطان نائب در اجرای حقوق امت مسلمان میباشد که خود به معنی نیابت امت است. از احادیث ثابت است که اجماع امت بر هدایت است و شرع نیز هدایت است ولذا نیابت در اجرای شرع همان نیابت در اجرای اجماع امت است وچون خلیفه توسط امت و یا فضلای امت (اهل حل و عقد) انتخاب میشود خود وکیل و نائب منتخب امت میباشد. به غیر از انتصاب خلفاء راشدین هیچ امری از جانب الله و رسول الله ص در باب شخص خاصی وجود ندارد پس به طریق اولی خلیفه نائب امت و وکیل امت میباشد.

همچنین شروط خلفای راشدین این بود که:

۱. الله از ایشان راضی بود
۲. رسول الله ص از ایشان راضی بود
۳. امت مسلمان در افضلیت و عدالت و احق بودن ایشان به خلافت اجماع داشت

حال اگر امت مسلمان بر افضلیت و عدالت و احق بودن شخصی به خلافت اجماع کند این اجماع بر هدایت است و لذا رضایت الله و رسول الله ص نیز بر هدایت است پس این شخص:

۱. الله ج از او راضی خواهد بود
۲. رسول الله ص از او راضی خواهد بود
۳. امت مسلمان بر افضلیت و عدالت و احق بودن او به خلافت اجماع خواهد داشت

و لذا هر سه شرط خلافت در او موجود بوده و او واجد شرایط خلافت بوده و مستجمع شروط خواهد بود. در این طریقه که افضل است همانا خلیفه نائب و وکیل منتخب امت میباشد وچون خلفاء و امرا در زمان ما مصدر امر و لذا اولی الامر نیستند و فقط مجری الامر هستند پس خلیفه و سلطان و امام مسلمین در واقع نائب و وکیل امت میباشد

حکومت دینی

۱. حکومت دین محور

حکومت دین محور حکومتی است که دین هدف نهایی و غایی آن است و قدرت ابزاری در تحقق امور دینی میباشد. در اینجا حکومت در نهایت میخواهد که امور دین محقق گردد و قدرت و مقام را فدای دین میگرداند. حکومت خلفای راشدین نمونه ای از حکومت دین محور بودند

۲. حکومت دین ابزار

حکومت دین افزار حکومتی است که در آن قدرت هدف غایی و نهایی بوده و دین ابزاری برای رسیدن به قدرت و حفظ آن است. در اینجا حکومت میخواهد قدرت خود را حفظ کند و دین را فدای حفظ قدرت میگرداند. حکومت بعضی از حکام اموی و عباسی نمونه ای از حکومت دین افزار بودند.

تشخیص اینکه یك حکومت دینی یك حکومت دین محور است یا یك حکومت دین افزار گاهی اوقات بسیار واضح و آشکار است و هر شخصی میتواند با مقایسه اعمال حکومت با اصول دین این مسئله را دریابد اما گاهی اوقات بسیار دشوار میگردد چنانکه فرق بین تقوی و ریا و شرک خفی است. پیامبر اکرم ص می فرماید تشخیص ریا و شرک خفی (اصغر) مانند تشخیص رد پای مورچه بر سنگ سیاه در شب تار است

حکومت امت

از حدیث پیامبر اکرم ص (لایجتمع امتی علی ضلاله) عصمت امت نتیجه میشود و لذا امر به معصوم تعلق میگیرد و از طرفی پیامبر اکرم ص بعد از خود حاکم و امیری را انتخاب ننمود و لذا امر را به امت واگذاشت. لذا حاکم اصلی امت است و نهادهای حکومتی وکیل امت در امر حکومت میباشد. بر اساس این نظریه شخص حاکم در حقیقت وکیل امت بوده و تحت امر و نظارت امت امور حکومتی را اجرا میکند. چون در زمانه ما یك فرد امکان اداره تمام امور را ندارد نهادهای حکومتی مانند قوه مجریه، قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه دانش هستند که امور حکومتی را به جای فرد و به نیابت امت زیر نظر و کنترل کلیه مسلمین انجام میدهند.

دموکراسی های امروزی

دموکراسی های امروزی مردم سالاری های حقیقی نیستند بلکه اکثرا نماینده یك طیف خاص مانند سرمایه داران و یا نظامی ها بوده و بر اساس تقلب و آراء جعلی انتخاب میشوند لذا در این حکومتها قوانین غیر دینی نیز ایجاد و اجرا میگردد اما در حکومتی که بر اساس اجماع امت اسلامی ایجاد گردد هیچ گونه قانون غیر دینی ایجاد و یا اجرا نخواهد شد چرا که اجماع امت بر گمراهی نخواهد بود.

مقاصد الشّریعة

مقاصد الشریعه بحثی از بحثهای اصول فقه میباشد و سه قسم میباشد:

۳. ضروریات ۲. حاجتها ۳. تحسینیات

مصالح مرسله

مصلحت در اصول دینی تعابیر خاص دارد و در مذاهب مختلف نظرهای متفاوتي درباره آن داده شده است.

امام غزالی مصلحت را در حفظ جان، مال، دین و ناموس و... شخص میداند

ضرورت اهتمام به مصالح و مقاصد االشریعه

تا زمانیکه حکومت مسلمین بدست افضل و اعلم و اتقی و اصلح امت یعنی خلفاء راشدین و پیروان صادق آنها بود امت اسلام دارای بهترین حکومت، امنیت، اقتصاد و... بودند اما زمانیکه حکومت به دست کسانی افتاد که افضل و اعلم و اتقی و اصلح نبودند حکومت اسلامی و امت با مصائب و جنگهای داخلی و ویرانیها و شکستهای بزرگی مواجه شدند. لذا مصلحت ایجاب میکند که حکومت اسلامی همیشه بدست افضل و اعلم و اتقی و اصلح امت باشد اما اجتماع این صفات در یك شخص عامی غیر ممکن است لذا باید از سیستمهای مدیریتی و نهادهای حکومتی جدید استفاده نمود که بتوانند این صفات را مهیا سازند. بنابراین حکومت اسلامی در عصر ما یك حکومت متشکل از قوه مجریه، قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه دانش مستقل است که بتواند امر حکومت را به طریق احسن انجام برساند و اساس حکومت اسلامی در زمان ما امت سالاری (مسلمین سالاری) میباشد که در مطابقت با قوانین دینی حکومت مینماید.

حکومت به غلبه

مشروعیت حکومت به غلبه از فقه ضرار آمده است. از آنجایی که اگر حاکم احسن نباشد برکناری او به یك جنگ و جدال و فتنه ای بزرگ می انجامد که زیان و خسارت ناشی از برکناری حاکم بیشتر از زیان و خسارت ناشی از ظلم او است و از طرفی دیگر کسی که به جای او می نشیند خود عوامی دیگر است که با روشهای کم وبیش مشابه و فرق اندک یك حکومت عامیانه دیگر خواهد داشت. لذا زیان و خسارت ناشی از برکناری حاکم از زیان و خسارت ناشی از حکومت او بسیار بیشتر خواهد بود و حکومت جدید نیز حکومت عامیانه ای خواهد بود که بیشتر همان زیان و خسارات را خواهد داشت لذا فقها با پذیرش زیان و ضرر کمتر برای پرهیز از زیان و ضرر بیشتر رای به مشروعیت حکومت به غلبه داده اند. در زمان ما با انتخابات و به روش احسن میتوان حاکم بد را با حاکم بهتر و خوبتر جایگزین ساخت و مصالح امت را تامین نمود لذا حکومت به غلبه مشروعیت خود را از دست میدهد. از طرفی شرایط امت اسلامی در زمان ما طوری است که هیچ فرد و یا گروهی نمیتوانند از طریق استیلا و غلبه به حکومت برسند و حتی اگر هم به قدرت برسند این حکومت پایدر نخواهد بود و سقوط خواهد کرد لذا تنها طریق مشروع همانا اجماع امت و شوری مسلمین میباشد.

حق رای عامه

حق رای عامه از حق امت در اجماع گرفته شده است. عامه مسلمین همان امت است که شامل تمامی مردان و زنان و پیران و جوانان میباشد. اما از انجایی که اطفال پسر و دختر تا قبل از سن بلوغ مکلفیت شرعی ندارند این اطفال حق رای نیز نخواهند داشت.

حق رای زنان

همان طور که پیامبر اکرم ص می فرماید نیمه دین را از عایشه بیاموزید و بدین ترتیب حق مساوی در امر تعلیم دین که به طریق اولی رای در امور است به زن داده است. لذا نیم رای به زن میرسد و نیم رای به مرد و آراء زن و مرد مساوی میباشند. وقتی که زن میتواند نیم امور دین را تعلیم دهد مسلما میتواند نیم امور دنیا را نیز تعلیم دهد که یکی از این امور حق رای در انتخاب حکام و قوانین است.

در یک حکومت امت سالاری یا مردم سالاری دینی حتی اگر زنی وکیل منتخب شود این زن امیر و یا حاکم و اولوالامر نیست، بلکه وکیل و نماینده امت در امر حکومت میباشد و زنان حق وکیل شدن دارند اگر چه وکالت آنها ارجح نیست. همچنین وزارت و ریاست زن در ادارات در حقیقت نیابت حاکم در آن امر و یک ماموریت است و به نوعی نیابت و وکالت و ماموریت برای زن محسوب میشود.

(الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ)

پایان

مراجع

المكتبة الشامله (بیشتر کتب الکترونیکی مورد استفاده در این کتاب مندرج در المکتبة الشامله فارسی و عربی میباشد.)

إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء تأليف محدث هند شاه ولي الله دهلوي رحمه الله تصحيح و مراجعه سيدجمال الدين هروي

خورشيد نبوّت ترجمه فارسي «الرحيق المختوم» مولف شيخ صفي الرحمن مباركفوري برگردان دكتر محمد على لساني فشاركي

زندگاني پيغمبر اسلام - صلى الله عليه وسلم - مؤلف استاد ابو الحسن ندوي مترجم محمد بهاء الدين حسيني

زندگاني حضرت محمدص... و خلفاي راشدين ((ويژه ي نوجوانان)) تأليف دكتر مصطفي السباعي ترجمه احمد ازغ

شيوه هاي نبوي در برابر اشتباهات مردم تأليف محمد صالح المنجد ترجمه عبدالقدوس دهقان

فروغ جاويدان (سيرة النبي - صلى الله عليه وسلم - جلد اول) صحيح ترين و جامع ترين كتاب سيرة نبوي و تاريخ صدر اسلام تأليف انديشمندان بزرگ علامه شبلي نعماني و علامه سيد سليمان ندوي

احكام القرآن نويسنده امام محمد بن ادريس شافعي رحمه الله ترجمة علامه سيد ابو الفضل ابن الرضا برقعي قمي

ترجمه تفسير طبری

تفسير نور

اربعين نووي - چهل حديث - تأليف امام أبوزكريا يحيي بن شرف نووي دمشقي شافعي - رحمه الله - ترجمه اسحاق دبيری

باده ناب ترجمه فارسي «الرحيق المختوم» مولف شيخ صفي الرحمن مباركفوري

خورشيد نبوّت، ترجمه فارسي «الرحيق المختوم» مولف شيخ صفي الرحمن مباركفوري برگردان دكتر محمد على لساني فشاركي

اجتهاد نص، واقع، مصلحت تأليف دكتر احمد الرّيسوني استاد محمد جمال باروت ترجمه سعيد ابراهيمي

لإعتصام در شناخت بدعت و سنّت جلد اول تاليف امام ابو اسحاق شاطبي

۷۰۰ حديث مختصر از صحيح بخاري گرد آوري محمد خير الشعال ترجمه عمران دهواري

احاديثي در فضايل خلفاي راشدين تهيه كننده احمد بن عباس بن على

اصول عقايد اهل سنت در پرتو كتاب و سنت تأليف دكتر صالح بن سعد سحيمي، دكتر عبد الرزاق بن عبد المحسن عباد و دكتر ابراهيم بن عامر رحيلي

بررسي حجيت اخبار آحاد در عقيده از ديدگاه اهل سنت نگارش على صارمي خرداد ۱۳۸۶

التجريد الصريح لأحاديث الجامع الصحيح مختصر صحيح بخاري (فارسي) تأليف محمد بن اسماعيل بخاري

ترجمه ي فارسي رياض الصالحين مجموعه ي گرانمايه از احاديث پيامبر بزرگ اسلام صلي الله عليه وسلم تأليف امام ابي زكريا يحيي بن شرف نووي دمشقي (٦٣١-٦٧٦ هـ) ترجمه و شرح عبد الله خاموش هروي

ابوبكر صديق - رضي الله عنه - برترين صحابى و مستحق ترين فرد به خلافت تحقيق و تلخيص محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن قاسم برگرفته از كتاب منهاج السنه النبويه، اثر شيخ الإسلام ترجمه اسحاق دبيري

بهترين انسان ها بعد از پيامبران ترجمة كتاب (خيركم قرني) تهيه كننده وزارت اوقاف و شؤون اسلامى - كويت ترجمه اسحاق بن عبدالله العوضي

ترجمه ى فارسى المرتضى پژوهشى تاريخى و فراگير پيرامون زندگانى امير المؤمنين ابوالحسن على بن ابى طالب - رضي الله عنه - نويسنده امام سيدابوالحسن على حسنى ندوى رحمه الله ترجمه استاد ابوشعيب عبدالقادر دهقان

چرا صحابه را عادل مي دانيم؟ تأليف محمد سليم آزاد

خلفاي راشدين و اصحاب - رضي الله عنهم - (از ديدگاه اهل سنت و جماعت) تاليف شيخ الاسلام ابن تيميه - رحمه الله - مترجم عبدالمتين

زندگاني ابوبكر صديق - رضي الله عنه - به قلم دكتر محمد حسين هيكل ترجمه دكتر محمد مجدي

زندگي حضرت على - رضي الله عنه - (ويژه ي نوجوانان) تأليف دكتر مصطفي سباعي. ترجمه امير صادق تبريزي

صهرين عثمان و على - رضي الله عنهما - به قلم سيد عبدالرحيم خطيب رحمه الله

مادر مؤمنان عايشه نوشته ي علامه سيد سليمان ندوي ترجمه ي محمد گل گمشادزهي

اجتهاد نص، واقع، مصلحت تأليف دكتر احمد الرّيسوني استاد محمد جمال باروت ترجمه سعيد ابراهيمي

تحقيقي پيرامون اجتهاد ائمه نويسنده شيخ الاسلام تقي الدين احمد بن تيميه - رحمه الله - مترجم دكتر احمد على آريانژاد

ترجمه فارسي فقه السنه تأليف سيد سابق ترجمه دكتر محمود ابراهيمي

حقوق و تكاليف زن در اسلام مؤلف دكتر عبدالكريم زيدان مترجم سهيلا رستمي

الموسوعة الفقهية الكويتية المصدر ملتقى أهل الحديث. المؤلف وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية بالكويت الجزء من حرف النون ناقصا بعض المصطلحات في النهاية إلى حرف الواو كلمة وضوء. عدد الأجزاء ٤٢ www.ahlalhdeeth.com

شرح المقاصد في علم الكلام، سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله التفتازاني، سنة الولادة/سنة الوفاة ٧٩١هـ تحقيق الناشر دار المعارف النعمانية سنة النشر ١٤٠١هـ-١٩٨١م مكان النشر باكستان عدد الأجزاء ٢*١

العلمانية في ميزان العقل

الأَشْبَاهُ وَالنَّظَائِرُ عَلَى مَذْهَبِ أَبِيْ حَنِيْفَةَ النُّعْمَانِ المؤلف الشَّيْخ زَيْنُ الْعَابِدِيْنَ بْنِ إِبْرَاهِيْمَ بْنِ نُجَيْمٍ (٩٢٦-٩٧٠هـ) المحقق الناشر دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان الطبعة ١٤٠٠هـ=١٩٨٠م

بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع علاء الدين الكاساني سنة الولادة / سنة الوفاة ٥٨٧ الناشر دار العربي سنة النشر ١٩٨٢ مكان النشر بيروت

البحر الرائق شرح كنز الدقائق المؤلف زين الدين بن إبراهيم بن نجيم ، المعروف بابن نجيم المصري (المتوفى ٩٧٠هـ) عدد الأجزاء ٨ مصدر موقع الإسلام

العقود الدرية في تنقيح الفتاوى الحامدية [حنفي] المؤلف ابن عابدين ، محمد أمين بن عمر (المتوفى ١٢٥٢هـ) مصدر موقع الإسلام http//www.al-islam.com

البحر الرائق شرح كنز الدقائق المؤلف زين الدين بن إبراهيم بن نجيم ، المعروف بابن نجيم المصري (المتوفى ٩٧٠هـ) عدد الأجزاء ٨ مصدر موقع الإسلام http//www.al-islam.com

بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع علاء الدين الكاساني سنة الولادة / سنة الوفاة ٥٨٧ الناشر دار العربي سنة النشر ١٩٨٢ مكان النشر بيروت عدد الأجزاء ٧

متن الرسالة المؤلف ابن أبي زيد القيرواني ، عبد الله بن عبد الرحمن (المتوفى ٣٨٦هـ) الناشر دار الفكر مصدر موقع مكتبة المدينة الرقمية. http//www.raqamiya.org

حاشية الدسوقي على الشرح الكبير المؤلف محمد بن أحمد الدسوقي (المتوفى ١٢٣٠هـ) مصدر موقع الإسلام http//www.al-islam.com

أسنى المطالب في شرح روض الطالب المؤلف شيخ الإسلام / زكريا الأنصاري دار النشر دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤٢٢ه - ٢٠٠٠ الطبعة الأولى ، تحقيق د. محمد محمد تامر عدد الأجزاء / ٤

روضة الطالبين وعمدة المفتين المؤلف النووي عدد الأجزاء ١٢ مصدر موقع الوراق http//www.alwarraq.com

العقود الدرية في تنقيح الفتاوى الحامدية [حنفي] المؤلف ابن عابدين ، محمد أمين بن عمر (المتوفى ١٢٥٢هـ) مصدر موقع الإسلام. http//www.al-islam.com

الفِقهُ الإسلاميُّ وأدلَّتُهُ (الشَّامل للأدلّة الشَّرعيَّة والآراء المذهبيَّة وأهمّ النَّظريَّات الفقهيَّة وتحقيق الأحاديث النَّبويَّة وتخريجها) المؤلف أ.د. وَهْبَة الزُّحَيْلِيّ أستاذ ورئيس قسم الفقه الإسلاميّ وأصوله بجامعة دمشق - كلّيَّة الشَّريعة الناشر دار الفكر - سوريَّة - دمشق عدد الأجزاء ١٠
الطبعة الطَّبعة الرَّابعة المنقَّحة المعدَّلة بالنِّسبة لما سبقها

المبسوط المؤلف محمد بن أحمد بن أبي سهل شمس الأئمة السرخسي (المتوفى ٤٨٣هـ) عدد الأجزاء ٣٠ مصدر موقع الإسلام. http//www.al-islam.com

الاختيار لتعليل المختار المؤلف عبد الله بن محمود بن مودود الموصلي الحنفي. دار النشر دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤٢٦هـ - ٢٠٠٥م الطبعة الثالثة. تحقيق عبد اللطيف محمد عبد الرحمن عدد الأجزاء / ٥

دليل المحتاج شرح المنهاج للإمام النووي لفضيلة الشيخ رجب نوري

مغني المحتاج إلى معرفة ألفاظ المنهاج المؤلف محمد بن أحمد الخطيب الشربيني (المتوفى ٩٧٧هـ) [هو شرح متن منهاج الطالبين للنووي (المتوفى ٦٧٦ هـ)]. مصدر موقع الإسلام. http//www.al-islam.com

العدة شرح العمدة شرح كتاب العمدة لشيخنا الإمام أبي محمد عبد الله بن أحمد المقدسي رحمه الله

شرح زاد المستقنع المؤلف الشيخ حمد بن عبد الله الحمد

شرح منتهى الإرادات المؤلف منصور بن يونس بن إدريس البهوتي (المتوفى ١٠٥١هـ) عدد الأجزاء ٣ مصدر موقع الإسلام http//www.al-islam.com

مجموع فتاوى ابن تيمية مجموع فتاوى ابن تيمية - الإصدار الثاني دراسة وتحقيق عبد الرحمن بن محمد بن قاسم الناشر مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المدينة النبوية، المملكة العربية السعودية - ١٤١٦هـ/١٩٩٥م إعداد موقع روح الإسلام

حاشية رد المختار على الدر المختار شرح تنوير الأبصار فقه أبو حنيفة ابن عابدين. الناشر دار الفكر للطباعة والنشر. سنة النشر ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م. مكان النشر بيروت. عدد الأجزاء ٨

شرح السير الكبير المؤلف محمد بن أحمد بن أبي سهل شمس الأئمة السرخسي (المتوفى ٤٨٣هـ) مصدر موقع الإسلام http//www.al-islam.com

بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع تأليف علاء الدين أبو بكر بن مسعود الكاساني الحنفي ٥٨٧هـ دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان الطبعة الثانية ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م

الكتاب تبين الحقائق شرح كنز الدقائق فخر الدين عثمان بن على الزيلعي الحنفي. الناشر دار الكتب الإسلامي. سنة النشر ١٣١٣هـ مكان النشر القاهرة. عدد الأجزاء ٦*٣

نهاية المحتاج إلى شرح المنهاج. شمس الدين محمد بن أبي العباس أحمد بن حمزة ابن شهاب الدين الرملي الشهير بالشافعي الصغير. سنة الولادة / سنة الوفاة ١٠٠٤هـ. الناشر دار الفكر للطباعة سنة النشر ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م. مكان النشر بيروت عدد الأجزاء ٨

العقود الدرية في تنقيح الفتاوى الحامدية [حنفي] المؤلف ابن عابدين ، محمد أمين بن عمر (المتوفى ١٢٥٢هـ) مصدر موقع الإسلام. http//www.al-islam.com

الفِقْهُ الإسلاميُّ وأدلَّتُهُ (الشَّامل للأدلّة الشَّرعيَّة والآراء المذهبيَّة وأهمّ النَّظريَّات الفقهيَّة تحقيق الأحاديث النَّبويَّة وتخريجها) المؤلف أ.د. وَهْبَة الزُّحَيْلِيّ أستاذ ورئيس قسم الفقه الإسلاميّ وأصوله بجامعة دمشق - كلّيَّة الشَّريعة الناشر دار الفكر - سوريَّة - دمشق عدد الأجزاء ١٠ الطبعة الطَّبعة الرَّابعة المنقَّحة المعدَّلة بالنِّسبة لما سبقها

الفروق المؤلف أسعد بن محمد بن الحسين الكرابيسي النيسابوري الحنفي (المتوفى ٥٧٠هـ) مصدر موقع الإسلام http//www.al-islam.com

غمز عيون البصائر شرح كتاب الأشباه والنظائر (لزين العابدين ابن نجيم المصري) أبو العباس شهاب الدين أحمد بن محمد مكي الحسيني الحموي الحنفي سنة الولادة بلا / سنة الوفاة ١٠٩٨هـ
تحقيق شرح مولانا السيد أحمد بن محمد الحنفي الحموي الناشر دار الكتب العلمية سنة النشر ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م مكان النشر لبنان / بيروت عدد الأجزاء ٤
السياسة الشرعية في اصلاح الراعي والرعية المؤلف أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني الناشر دار المعرفة عدد الأجزاء ١
شرح منتهى الإرادات المسمى دقائق أولي النهى لشرح المنتهى منصور بن يونس بن إدريس البهوتي سنة الولادة / سنة الوفاة ١٠٥١ الناشر عالم الكتب سنة النشر ١٩٩٦ مكان النشر بيروت عدد الأجزاء ٣
كتاب تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل المؤلف أبو بكر محمد بن الطيب بن جعفر بن القاسم أبو بكر الباقلاني الناشر مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت الطبعة الأولى ، ١٩٨٧. تحقيق عماد الدين أحمد حيدر
الاختيار لتعليل المختار المؤلف عبد الله بن محمود بن مودود الموصلي الحنفي دار النشر دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤٢٦هـ - ٢٠٠٥م الطبعة الثالثة. تحقيق عبد اللطيف محمد عبد الرحمن عدد الأجزاء / ٥
الهداية شرح بداية المبتدي أبي الحسن على بن أبي بكر بن عبد الجليل الرشداني المرغياني. سنة الولادة ٥١١هـ/ سنة الوفاة ٥٩٣هـ الناشر المكتبة الإسلامية
حاشية رد المختار على الدر المختار شرح تنوير الأبصار فقه أبو حنيفة ابن عابدين. الناشر دار الفكر للطباعة والنشر. سنة النشر ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م. مكان النشر بيروت. عدد الأجزاء ٨
الموالاة والمعاداة في الشريعة الاسلامية. المؤلف الشيخ محماس بن عبد الله محمد الجلعود. المحقق الناشر دار الجبهة للنشر والتوزيع. الطبعة عدد الأجزاء ٢
مآثر الإنافة في معالم الخلافة المؤلف / أحمد بن عبد الله القلقشندي. دار النشر / مطبعة حكومة الكويت - الكويت - ١٩٨٥. الطبعة الثانية. عدد الأجزاء / ٣. تحقيق عبد الستار أحمد فراج
الأحكام السلطانية. المؤلف أبو الحسن على بن محمد بن محمد بن حبيب البصري البغدادي، الشهير بالماوردي (المتوفى ٤٥٠هـ) مصدر موقع الإسلام. http//www.al-islam.com
الفِقهُ الإسلاميُّ وأدلَّتُهُ (الشَّامل للأدلّة الشَّرعيَّة والآراء المذهبيَّة وأهمّ النَّظريَّات الفقهيَّة وتحقيق الأحاديث النَّبويَّة وتخريجها) المؤلف أ.د. وَهْبَة الزُّحَيْلِيّ. أستاذ ورئيس قسم الفقه الإسلاميّ وأصوله بجامعة دمشق - كلّيَّة الشَّريعة. الناشر دار الفكر - سوريَّة - دمشق عدد الأجزاء ١٠. الطبعة الطَّبعة الرَّابعة المنقَّحة المعدَّلة بالنِّسبة لما سبقها
مآثر الإنافة في معالم الخلافة المؤلف / أحمد بن عبد الله القلقشندي دار النشر / مطبعة حكومة الكويت - الكويت - ١٩٨٥ الطبعة الثانية عدد الأجزاء / ٣ تحقيق عبد الستار أحمد فراج